

کشف الاسرار و عدة الابرار

معروف به تفسیر خواجه عبدالله انصاری

جلد دوم

تفسیر سوره آل عمران و سوره النساء

تألیف ابوالفضل رشیدالدین میبدی

کشف‌الاسرار وعدة‌الابرار

(جلد دهم)

معروف به‌تفسیر خواجه عبدالله انصاری

تفسیر سورة‌المجادلة الی آخر سورة‌الناس

تالیف : ابوالفضل رشیدالدین المیبدی

به‌سعی و اهتمام : علی‌اصغر حکمت



مؤسسهٔ انتشارات امیرکبیر

تهران ، ۱۳۸۲

میبدی، احمدبن احمد، قرن ۶ ق.
کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار: معروف به تفسیر خواجه عبدالله انصاری / تألیف ابوالفضل رشیدالدین المیبدی؛ به سعی و اهتمام علی‌اصغر حکمت ــ تهران : امیرکبیر، ۱۳۷۱.
۱۰ ج.
(دوره ۱۰ جلدی) ISBN 964-00-0341-7 ــ. (ج. ۱) ISBN 964-00-0342-5
(ج. ۴) ISBN 964-00-0345-X ــ. (ج. ۳) ISBN 964-00-0344-1 ــ. (ج. ۲) ISBN 964-00-0343-3
(ج. ۷) ISBN 964-00-0348-4 ــ. (ج. ۶) ISBN 964-00-0347-6 ــ. (ج. ۵) ISBN 964-00-0346-8
(ج. ۱۰) ISBN 964-00-0351-4 ــ. (ج. ۹) ISBN 964-00-0350-6 ــ. (ج. ۸) ISBN 964-00-0349-2
فهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
مندرجات: ج. ۱. تفسیر سوره الفاتحه و سوره البقره ــ ج. ۲. تفسیر سوره آل عمران و سوره نسا. ــ ج. ۳. تفسیر سوره المائده تا آخر سوره الاعراف. ــ ج. ۴. تفسیر سوره الانفال الی آخر سوره هود. ــ ج. ۵. تفسیر سوره یوسف الی آخر سوره الکهف ــ ج. ۶. تفسیر سوره مریم الی آخر سوره النور ــ ج. ۷. تفسیر سوره الفرقان الی آخر السجده ــ ج. ۸. تفسیر سوره الاحزاب الی آخر سوره فصلت ــ ج. ۹. تفسیر سوره الشوریٰ الی آخر سوره الحدید. ــ ج. ۱۰. تفسیر سوره المجادله الی آخر سوره الناس. ــ
چاپ هفتم : ۱۳۸۲.
۱. تفاسیر عرفانی ــ قرن ۶ق. ۲. تفاسیر اهل سنت ــ قرن ۶ق. ۳. نثر فارسی ــ قرن ۶ق. الف. انصاری، عبدالله بن محمد، ۳۹۶ ـ ۴۸۱ق. تفسیر قرآن. ب. حکمت، علی‌اصغر، ۱۲۷۱-۱۳۵۹، مصحح. ج. عنوان. د. عنوان: تفسیر خواجه عبدالله انصاری. هـ عنوان: تفسیر قرآن.
BP ۱۰۰ / ۵ ک ۹ م ۲۹۷/۱۷۸
۱۳۷۱
کتابخانه ملی ایران
۷۷۹ ـ ۷۲م*



کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار (جلد دهم)

تألیف: ابوالفضل رشیدالدین‌المیبدی

به سعی و اهتمام علی‌اصغر حکمت

چاپ ششم: ۱۳۷۶

چاپ هفتم: ۱۳۸۲

چاپ و صحافی : چاپخانهٔ سپهر، تهران

شمارگان : ۱۵۰۰ نسخه

ISBN: 964 -00-0351-4 (Vol.10) ISBN: 964 -00-0341-7 (10 Vol.Set)

شابک ۴ - ۰۳۵۱ - ۰۰ - ۹۶۴ (جلد دهم) شابک ۷ - ۰۳۴۱ - ۰۰ - ۹۶۴ (دوره ۱۰ جلدی)

مؤسسه انتشارات امیرکبیر تهران، میدان استقلال

WWW.AMIR-KABIR.COM

بسمه تعالی

مقدمه

«تبارك الّذی بیده الملك و هو علی کلّ شیءٍ قدیر»(۱)

خدای قدیر بر این رهیکان فقیر منّت نهاد تا سفر عاشر از اسفار عشرهٔ این کتاب صواب و دفتر مبارك مبدأ و فرّخ مآب اینك بپایان آمد و آیتی تابان از آیات الٓهی و نعمتی بی پایان از نعم نامتناهی نصیب بندگان گشت. **«انّه لقولُ رسولٍ کریمٍ.... تنزیلٌ من ربّ العالمین»** (۲)

مؤلّف سعید در تحریر این تفسیر مجید الحقّ رنج فراوان برد و در تبویب ابواب و ترتیب فصول آن سعی فراوان کرد تا آنکه کوکبی درخشان در آسمان فضیلت و ادب طالع شد و از رخسارهٔ شاهد اسرار کشف حجاب فرمود. اینك ما نیز که سالکان مسلك او و شاگردان مکتب اویيم، در تصحیح اوراق و تطبیق نسخ و تنقیح متن و تنظیم حواشی موفّق و مؤیّد گشتیم و بحمدالله تعالی این خزینهٔ قیمتین و گنجینهٔ ثمین را بر ابناء آدم تحفه آوردیم. **« والّذین جاؤا من بعدهم یقولون ربّنا اغفرلنا و لاخواننا الّـذین سبقونا بالایمان و لا تجعل فی قلوبنا غلّاً للّذین آمنوا ربّنا انّك رؤفٌ رحیم »**(۳)

تا خود چه درّی گرانبهاتر از گوهر علم و چـه محبوبی زیباتر از شاهد دانش است که خداوند لطیف بر بندگان ضعیف عنایت فرمود و از نخستین روز که لسان خواجهٔ اولاد آدم بکلمات تامّات الٓهی گویا گشت، مژدهٔ فضیلت و نوید معرفت بعالمیان آورد و برخلق منّت نهاد و بدین آیات گویا گشت: **« اقرأ وربّك الاکرم» «الّذی علّم بالقلم» «علّم الانسان مالم یعلم**(۴)**»**

اینك دهمین باب از درهای سماوات دانش که منتهای مجلّدات عشرهٔ تفسیر شریف **کشف الاسرار وعدّة الابرار** است بر روی نیکان واحرار گشوده واسرار نهفته و رازهای نگفته از مطاوی آن نمودار گشته و آنقدر دقائق حقائق و زواهر جواهر از

---

۱) الملك ۱/۶۷ ۲) الحاقة ۴۰/۶۹-۴۳ ۳) الحشر ۱۰/۵۹

۴) العلق ۹۶/ ۳ - ۴ - ۵

نوك خامهٔ ازل برصحیفهٔ ابد منقوش آمده که از تقریر وصف عظمت آن زبان تافته و از تحریر نعت جلال آن خامه شکافته است. «**ولو انزلنا هذا القرآن علی جبل لرأیته خاشعاً متصدّعاً من خشیة الله**»(۱)

خوشا بحال آنانکه ازاین سرچشمهٔ عرفان سیرآب شوند وازشهد ادب کام‌جان شیرین سازند. «**ذلك فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذوالفضل العظیم**»(۲)

آن‌روز که **ابوالفضل میبدی** رحمة‌الله علیه کمر براین خدمت بزرگ استوار می‌کرد وقلم‌عزم بکف همّت‌می‌گرفت ، گوییاازین‌فضل وموهبت که خامهٔ تقدیر نصیب حال او کرده بود، خبری نداشت وازآن همه سخنان که درطیّ مدّت سالیان دراز در شرح‌اوصاف‌محمدی وبیان درجات اهل بیت طهارت وعصمت در تضاعیف ایـن کتاب آوردآگاه نه(۳). امّا دم همّت خوانندگان و دعای خیربهره مندان این تفسیرهماره عـائد روح پر فتوح او میگردد و اکنون در اعلی علّیّین در صف ابرار و متّقین جـای دارد. «**لقدکان لکم فیهم اسوةٌ حسنةٌ لمن کان یرجوا الله والیوم الآخر**» (٤)

باری این تکلیف ایمانی و وظیفهٔ دینی‌ماست کـه از خداوندان صفا و ایمان و دارندگان روح و ریحان کـه در طبع و نشر این کتاب شریف با ما یاری و همکاری فرموده‌اند بار دیگر زبان بشکرانه برگشائیم . ازآن میان اولیاءِ دانشگاه طهران و سروران دانشمند دانشکدهٔ علوم معقول‌ومنقول‌را که مشوّق‌ومحرّك اصلی ودالّ وداعی نخستین‌براین‌کارخیر وامرصواب بوده‌اند ، به حقّ شناسی یادکنیم ، که مدلول کریمهٔ «**اولئك کتب فی قلوبهم الایمان و ایّدهم بروح منه ویدخلهم جنّات تجری من‌تحتها الانهار رضی‌الله عنهم‌ورضوا عنه‌اولئك حزب‌الله الا انّ حزب‌الله هم‌المفلحون**» (٥) شامل احوال سعادت اشتمال ایشان است.

خداوند منّان بکرم و احسان بی پایان ، آن جوانان صاحب معرفت و ایمان

---

۱) الحشر ۵۹ / ۲۱ ۲) الجمعة ٦۲/٤

۳) بیاناتی کمؤلف درشرح مقامات وفضائل‌خاندان محمدیهٔ علویه ایراد کرده است ودرضمن مجلدات عشره آمده بسیاراست، ازآن جمله دراین مجلد حاضر صفحات : ۲۱ و۲۲ و ۲۹٤و۳۱۹ تا ۳۲۱ و ٤۵۸ و ۵۷۷ و ٦۳۷ و٦٨۷ محل مراجعه تواند بود .

٤) الممتحنة ٦۰/٦ ۵) المجادلة ۵٨/۲۲

را توفیق دهاد که در پی این مقصود عزیز کمر همّت تنگ بستند و همه هفته درخانهٔ این عبد فقیر مجتمع شدند. اگر سعی و جدّ ایشان نمی‌بود، هر آینه انجام این مهم میسّر نمیگشت و بندهٔ حقیر دردعای‌ایشان باین آیت‌سراپا عنایت رطب اللسانم: «ربّ **اغفرلي ولوالديّ ولمن دخل بيتي مؤمناً**» (۱)

از آن میان استاد فاضل عبقری آقای **حسن سادات ناصری** که غرّهٔ ناصیهٔ سیادت و نخبهٔ اهـل سعادت است، در طبع این جزوات وتصحیح این اوراق و تطبیق و مقابلهٔ رونوشت‌ها با متن زحمت فراوان کشیده و نا ملایم بسیار چشیده تا بحمدالله این‌خدمت را چنانکه‌باید بآخر رسانیده واسب توفیق درمیدان فضیلت جهانیده‌است. ومجلّد آخرین‌را که خاتمهٔ کلام‌است بمصداق آیت وافی هدایت «**وختامه مسك وفي ذلك فليتنافس المتنافسون**» (۲) بپایان برده. جزاه الله احسن الجزاء.

باری از خداوند متعال مسألت آنکه این ده گوهرگرانبها را از چشم بدبینان‌و نفس غرض‌آلود کوته‌اندیشان محافظت فرمـاید واین بندهٔ ضعیف راببپاداش این‌عبادت به شرف غفران معاصی و نعمت رحمت غیبی محظوظ ومستسعد گرداند. آمین

«**یاایّتها النّفس المطمئنّة**» «**ارجعي الی ربّك راضیةً مرضیّةً**» (۳)

کتبتُ هذه‌السّطور في ليلة‌السّبت‌الثّالث‌والعشرين من‌شهر رمضان‌المبارك سنة ۱۳۸۰ و هي كانت ليلة القدر التّي «هي خيرٌ من‌الف شهر» «سلامٌ‌هي حتّی مطلع الفجر». و انا العبد علي اصغر حكمت الشّيرازي عفي‌الله عنه سيّئاته و رفع‌الله بلطفه درجاته.

---

۱) نوح ۲۸/۷۱

۲) المطففين ۲۶/۸۳

۳) الفجر ۲۷/۸۹ ـ ۲۸

کشف الاسرار و عدة الابرار

بسم الله الرّحمن الرّحيم

۵۸ ـ سورة المجادلة ـ مدنية

۱ ـ النوبة الاولى

قوله تعالى: « **بسم الله الرحمن الرحيم** » بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

« **قد سمع الله** » بشنید خدای « **قول التی تُجادِلُك** » سخن آن زن که می‌پیچید با تو « **فی زوجها** » در کار شوی خویش « **و تشتکی الی الله** » ومینالید باللّه « **والله یسمع تَحاوُرَکما** ». وخدای می‌شنود گفت و گوی شما بایکدیگر ، « **اِنَّ الله سمیعٌ بصیر** (۱) .» خدای شنواست وبیناست .

«**الّذین یظاهرون منکم من نسائهم** » ایشان که می‌ظهار کنند ازمردان شما از زنان‌خویش « **ماهُنَّ امّهاتهم** » زنان ایشان مادران ایشان نیستند . « **اِنْ امَّهاتُهم الّا اللائی ولدنهم** » ایشان را مادران جزازآنکه ایشان را زادندنیست . « **و انَّهم لیقولون منکراً من القول و زُورا** » وایشان‌که آن میگویند ، منکری میگویند ازسخن ناپسندیده . « **واِنَّ الله لعفوٌّ غفور** (۲). » وخدای فراگذارنده ومهربان‌است [آسان فراگیرنده .]

« **والّذین یظاهرون من نسائهم** » وایشان که می‌ظهار کنند اززنان خویش، «**ثُمَّ یعودون لما قالوا**» وآنکه با سخن‌خودمیگردند، « **فتحریر رَقَبَة** » [کفّارت آن ظهار وستردن‌آن] آزاد کردن برده‌ایست ؛ « **من قبل ان یتماسّا** » پیش‌ازآنکه بهم رسند . « **ذلکم تُوعَظون به** » این سخنی‌است و فرمانی که پند میدهند شما را بآن . « **والله بما تعملون‌خبیر** (۳) .» وخدای‌بآنچه شمامیکنیدداناست‌وازآن آگاه

« **فمن لم یجد** »هر که برده نیابد ، «**فصیام شهرین متتابعین من قبل ان یتماسّا**» کفّارت او روزهٔ دوماه است پیوسته پیش از آنکه بهم رسند. « **فمن لم یستطع** »هر که روزه نتواند ، « **فاطعام ستّین مسکیناً** » کفّارت او طعام دادن شصت درویش است .
« **ذلك** » این پند و فرمان آن راست « **لتؤمنوا باللّه و رسوله** » تا فرمان برید خدای و رسول را [چنانك مؤمنان فرمان برند] . « **وتلك حدود اللّه** » و این اندازه‌های خدایست که در دین خویش نهاد خلق را. « **وللکافرین عذاب الیم (٤) .**» و نا گرویدگان را عذابی است درد نمای .

« **انّ الّذین یحادّون اللّه و رسوله** » ایشان که می‌خلاف آرند وحدّ رفتن با خدا و با رسول . « **کُبتوا** » ایشان را خجل و رسوا خواهند کرد [و تاخته و کم آورده] ، « **کما کبت الّذین من قبلهم** » چنانکه ایشان را کردند که پیش از ایشان بودند ، « **وقد انزلنا آیات بیّنات** » وفرو فرستادیم سخنها و آیتهای روشن . «**وللکافرین عذابٌ مهین (٥)**» و کافران راست عذابی خوار کننده .

« **یوم یبعثهم اللّه جمیعاً** » آن روز که ایشان را برانگیزد اللّه همه را بهم ، « **فینبّئهم بما عملوا** » وایشان را آگاه کند از آنچه میکردند ؛« **احصیه اللّه** »خدای کردار ایشان دانسته و یاد داشته وشمرده « **و نسوه** » وایشان آنرا فراموش کرده ، « **واللّه علی کل شیءٍ شهید (٦) .**» وخدای برهمه چیز گواه است وحاضر .

«**الم تر**»نمی‌دانی« **انّ اللّه یعلم مافی السموات ومافی الارض** » که خدای میداند هرچه در آسمانها و در زمینهاست . «**مایکون من نجوی ثلثة** »هیچ سه راز کننده بهم نباشند ، « **الّاهو رابعهم** » مگر خدای تعالی [با آگاهی و دانش] چهارم ایشانست ، « **ولا خمسةٍ الّا هو سادسهم** » ونه پنج تن ، مگر که او ششم ایشانست . «**ولا ادنی من ذلك ولا اکثر** » و نه کم از آن و نه بیش . «**الّا هو معهم**» مگر که او با ایشانست. « **اینما کانوا** » هرجای که باشند،« **ثمّ ینبئهم بما عملوا یوم القیمة** » پس ایشان را خبردهد بآنچه میکردند روز رستاخیز . « **انّ اللّه بکلّ شیءٍ علیم (٧).**» که اللّه بهمه چیز داناست .

« الم تر الی الّذین نهوا عن النجوی» نبینی ایشان را که می باز زنند از راز کردن . «ثمّ یعودون لما نهوا عنه» و آنکه می و اکردند بآنچه ایشان را می باز زنند از آن . « و یتناجون بالاثم والعدوان » و با یکدیگر راز میکنند ببزه وستم . « ومعصیت الرسول» و نافرمانی رسول . « واذا جاؤك » بر تو آیند «حیّوك بما لم یحیّك به اللّه» . ترا تحیّت کنند نه آن تحیت که خدای فرموده وترا گفته . « ویقولون فی انفسهم » وبا خود میگویند دردلهای خویش: «لولا یعذّبنا اللّه بما نقول» چونست که خدای مارا بآنچه میگوئیم بنمیگیرد' [اگر محمد پیغمبر است ؟!] « حسبهم جهنم و یصلونها » بسنده‌است ایشان را دوزخ که بآن شوند؛ « فبئس المصیر(۸).» وبد جایگاه که آنست !

« یا ایها الّذین آمنوا » ای گرویدگان ! « اذا تناجیتم » چون راز کنید بایکدیگر ، « فلاتتناجوا بالاثم والعدوان ومعصیت الرسول » راز مکنید ببزه وستم و نافرمانی رسول . « وتناجوا بالبرّ والتقوی » راز بنیکوکاری کنید بجای خلق ، و ترسیدن از خدای . « واتّقوا اللّه الذی الیه تحشرون(۹).» وبپرهیزید از خشم وعذاب آن خدای که شمارا باهم خواهندآورند پیش او .

« انّما النجوی من الشیطان » این راز کردن ازدیواست . « لیحزن الّذین آمنوا » تا گرویدگان را اندوهگن کند . « ولیس بضارّهم شیئاً الّا باذن اللّه » وآن راز گزندکننده نیست [هیچ چیز وهیچ کس را] مگر بخواست خدای تعالی . « وعلی اللّه فلیتوکّل المؤمنون(۱۰)» و ایدون باد که پشتی داشتن گرویدگان بخدای باد .

النوبة الثانیة

این سورهٔ مجادله بیست و دو آیت است . چهارصد وهفتاد وسه کلمه وهزار و هفتصدونود ودوحرف ، وجمله به مدینه فروآمده' بقول بیشتر مفسّران' کلبی گفت: مگریك آیت که به مکه فروآمده : « مایکون من نجوی ثلثة »

عطا گفت : ده آیت از اوّل سوره مدنی است وباقی سوره مکی . ودراین سوره ناسخ و منسوخ نیست ، مگر یك آیت : « **أأشفقتم أن تقدّموا بین یدی نجویکم صدقات** » الآیة.... وعن **ابی بن کعب** قال قال رسول‌الله(ص) :ـ «من قرأ سورة‌المجادلة کتب من حزب‌الله یوم‌القیمة » .

قوله : « **قد سمع الله قول التی تجادلك فی زوجها** » . این آیت در شأن **خوله** فرو آمد ، دختر **ثعلبة بن مالك الانصاری** ، وشوهر وی ، **اوس بن الصامت** برادر **عبادة بن الصامت الانصاری العقبی النقیب** . و شرح قصهٔ مجادلـه بر قـول جمهور مفسران آن است که: **اوس بن الصامت** ازاهل خویش وقتی کام خودطلب کرد، **خوله** سر باز زد ومراد وی بنداد . **اوس** مردی زودخشم بود ، در وی نیز گفته‌اند که پاره ای خلل بود ، **اوس** از سر آن خشم با وی گفت : « انت علیّ کظهر اُمّی » و این لفظ ظهار وایلاء هردوطلاق اهل جاهلیت بود ، زنان خودرا چنین طلاق دادندی. **اوس** بعداز آنکه این سخن گفته بود، پشیمان شد ؛ با **خوله** گفت : «ما اظنّك الاقد حرمت علیّ » ! چنان دانم که تو برمن حرام گشتی؟! **خوله** ازفراق بترسید وبانگ بر آورد ، گفت : والله ماذاك طلاق وائت رسول الله فسله ، والله که این طلاق نیست ، رو برسول خدا و از وی بپرس تا شفا پدید آید . **اوس** گفت : من شرم دارم که از رسول خدا این مسأله پرسم ، تو برو وبپرس . **خوله** برخاست و آمد بخانهٔ **عایشه** ، و رسول خدا (ص) درخانهٔ **عایشه** بود ، و**عایشه** سرمبارك رسول (ص) می‌شست . **خوله** گفت : « یـا رسول الله انّ زوجی **اوس بن الصامت** تزوّجنی وانا شابّة غنیّة ذات مال واهل، حتی اذا أکل مالی وافنی شبابی و کبرُ سنّی ظاهرمنّی » . فقال رسول‌الله(ص): « حرّمتِ علیه لاأری لكِ الیه سبیلا » . رسول خدا (ص) چون حدیث ظهار شنید ، گفت : تو بروی حرام گشتی و نمی بینم ترا بوی راهی که بوی باز گردی . زن از حضرت رسول (ص) باز گشت ، پاره ای فراتر شد ، حیران و گریان ؛ و همی گفت : « فالی من ؟ ! فالی من ؟ ! پس من کجا روم ، بر که شوم؟ ! ـ باز گشت ، دیگر بار گفت : یا رسول‌الله از وی فرزندگان خرد دارم ، اگر بوی بگذارم ، ضایع شوند ،

واگر من دارم، بی کام شوند. « اشکو الی الله فاقتی ووحدتی ! » : بخدای مینالم از درویشی و تنهائی خویش. رسول (ص) همان سخن گفت که : « حُرِّمتِ علیه ولم اومر فی شأنك بشیءٍ » تو بروی حرام گشتی و درکار تو مرا چیزی نفرمودند. **خوله** از سر سوز وتحیّر روی سوی آسمان کرد و گفت :

« اللهم اِنّی اشکو الیك فانزل علی لسان نبیك ». خداوندا بتو مینالم و درتو می زارم، فرو فرست به پیغمبر خویش درکار من ضعیفه حکمی. باز روی برسول آورد، گفت : « انظرفی امری جعلنی الله فداك یا نبی‌الله » آخر بنگر در کار من بیچاره یارسول‌الله که مادر وپدرم فداءِ تو باد. آن ساعت **عایشه** گفت : «اسکتی انّ رسول الله یوحی الیه » خاموش باش ای **خوله** که وحی آمد برسول خدا. آن ساعت **جبرئیل** آمد وآیت آورد : «**قد سمع‌الله قول الّتی تجادلك فی زوجها** » الله سخن آن زن شنید که بانو جدال درگرفته درکار شوهر خویش. **عایشه** گفت : « سبحان من وسع سمعه الاصوات ان کان لیخفی علی بعض کلامها فانزل‌الله : « **قد سمع الله** .... » پاکست وبی‌عیب آن‌خداوند که اوبهمهٔ آوازهامیرسد. من‌درگوشهٔ خانه ببعضی‌آواز وی‌میرسیدم وببعضی‌نه، رب‌العالمین از وراءِ هفت‌طبقهٔ‌آسمان بسمع قدیم‌خودهمه شنیدوخبرداد که : « **قد سمع‌الله...** ». - واوّل‌ظهار که دراسلام‌رفت این بود. قوله : « **الّتی تجادلك** » ای - تخاصمك « **فی زوجها** » ای - فی امر زوجها» فحذف المضاف.

« **وتشتکی الی الله** » ای- تظاهر[1] ما بها من‌المکروه. والاشتکاء : اظهارما بالانسان من‌المکروه؛ والشکوی اظهارمایصنعه غیره به، «**والله یسمع تحاورکما** » ای - مراجعتکما الکلام؛ والتحاور : التجاوب، وهو رجع الکلام و جوابه؛ اُخذ من‌الحور و هوالرّجوع، یقول حاربعد ماکار. قوله : « **والله یسمع تحاورکما** » لیس هذا تکرار لانّ الاوّل لما حکته من زوجها، والثانی لما کان یجری بینها وبین رسول‌الله و لانّ‌الاول ماض‌والثانی مستقبل. « **ان الله سمیع** » لکلامها « **بصیر** » بحالها، و قیل : سمیع لاقوال العباد، بصیر بافعالهم، ثمّ ذمّ الظهار.

۱ - ج : تظهر.

فقال: «الّذین یظاهرون منکم من نسائهم» قرأ ابن‌عامر و ابوجعفر وحمزة و الکسائی بفتح الیاءِ والهاء وتشدیدالظاءِ والالف‌بعدها، وقرأ عاصم یظاهرون‌بضم‌الیاءِ و تخفیف الظاءِ مع‌الالف و کسر الهاءِ وقرأ الآخرون یظّهّرون بفتح الیاءِ وتشدید الظاءِ و الهاءِ من غیر الالف، و معنی الجمیع و احد. یقال: ظاهر وتظاهر واظّاهر واظّهّر. «ماهنَّ امّهاتهم» قراءة العامة بخفض التاءِ علـی خبر ما و محلّه نصب کقولـه: «ما هذا بشراً»، وقیل: تقدیره «ماهنّ بامّهاتهم» ای ـ ماصِرن معهم فی‌محل الامّهـات «ان امّهاتهم الّا اللّائی ولدنهم و انّهم لیقولون منکراً من القول» لایعرف فی شرع، و «زوراً» ای ـ کذْباً «و انَّ الله لعفوٌّ غفور» عفا عنهم و غفرلهم حین بیّن لهم الکفّارة.

فصل

بدانکه سخن در ـ ظهار ـ بردوضرب است: یکی‌دربیان صورت ظهارودیگر دربیان حکم ظهار، اما صورت ظهار آنست‌که: مردی ازاهل تکلیف زن خویش‌را گوید: «انتِ علیّ کظهر امّی» اگر بجای «انت» جزئی از اجزای زن گوید، چنانکه شعرُکِ علیّ کظهر اُمّی» یدکِ، بطنکِ، رأسکِ، هرعضوی از اعضاءِ زن بجای «انتِ» شاید، وظهار بود؛ و اگر بجای علیّ ـ منّی ـ گوید، یاعندی، یا معی، ظهار بود؛ واگر صلت بگذارد وگوید: «انتِ کظهر امّی» ظهار بود. واگر بجای ظهر عضوی دیگرگوید، چنانکه: «انتِ علیّ کرأس امّی، کید امّی، کبطن امّی» ظهار بود، واگرگوید: «کامّی» او «مثل امّی» کنایت باشد. اگر بقصد ونیت اعزاز واکرام‌گوید، ظهار نباشد؛ واگربقصد ونیت ظهارگوید، ظهار باشد. واگر بجای امّی «جدّة» گوید، یا «اخت» یا «عمّة» یا زنی از ذوات المحارم که تحریم وی اورا مؤبّد بود، ازجهت نسبت یا از جهت رضاع، ظهارباشد. اما حکم ظهار دو چیز است: تحریم وطی و وجوب کفّارت. حرام است بروی بزن رسیدن بعد ازظهار، تا آنکه که کفّارت کند و کفّارت بعود واجب شود. چنانك ربّ‌العزّة گفت: «ثم یعودون لما قالوا فتحریر رقبة».

اکنون خلافست میان علماء که عود چیست ؟ - **شافعی** گفت : عود آن است که بعد ازظهار زمانی بر آید ، چندانکه ممکن باشد طلاق گفتن وفرقت جستن و نه طلاق گوید ونه فرقت جوید، آنگه عود حاصل گشت و کفّارت لازم شد . اگر بعد ازظهار در آن حال طلاق گوید ، یا یکی را از ایشان مرگ رسد ، کفّارت واجب نشود که عود حاصل نیاید .

ابن عباس گفت درتفسیر- **یعودون** - قال : یندمون فیرجعون الی الالفة. وذلك لانّ العود للقول هو المخالفة ، یقال : عاد فلان لما قال ، ای - رجع عمّا قال ، هذا یوافق قول **الشافعی** - رجع ، وذلك لأنّ قصده بالظهار التحریم فاذا امسکها علی النکاح ولم یطلّق قد خالف قوله ، ورجع عمّا قال فتلزمه الکفّارة . وقال اهل الظاهر: العود هو اعادة لفظ الظهار، ومعنی قوله: « **ثم یعودون لما قالوا** » ای - الی ماقالوا، فان لم یکرّر اللفظ ، فلا کفّارة علیه ، و هوقول « **ابی العالیة** » : وذهب قوم الی ان الکفّارة تجب بنفس الظهار ، ومعنی العود هو العود الی ما کانوا علیه فی الجاهلیة من نفس الظهار ، یعنی: اذا عاد الرجل فی الاسلام الی مثل ذلك القول لزمته الکفّارة و هو قول **مجاهد والثوری** وقال قوم : المراد من العود هو الوطی ، وهو قول **الحسن** و **قتاده** و **طاوس** و **الزهری** . و قالوا : لا کفّارة علیه مالم یطأها ، وقال قوم :هو العزم علی الوطی و هو قول **مالك** و اصحاب الرأی . قوله : « **فتحریر رقبة** » ای - رقبة مؤمنة، لانّ الله سبحانه قیّد الرقبة بالایمان فی کفّارة القتل و اطلق فی هذا الموضع . و من حکم المطلق ان یحمل علی المقیّد . « **من قبل ان یتماسّا** » ای - من قبل ان یتجامعا . فالجماع محرّم علی المظاهر ، حتی یکفّر فان وطیء قبل التکفیر فقد فعل محرّما ولا یسقط عنه الکفّارة ، بل یأتی بها علی وجه القضاء کما لو اخّر الصلاة عن وقتها فانه لا یسقط عنه اتیانها ، بل یلزمه قضاؤها وسواءٌ کفّر بالاعتاق اوالصیام اوالاطعام ، فانّه یجب علیه تقدیم الکفّارة علی الوطی . وقال **ابوحنیفة** : « إنْ کفّر بالاطعام جاز له ان یطأ ثم یطعم ، لانّ الله تعالی قیّد العتق والصوم بما قبل المسیس و قال فی الاطعام : « **فمن لم یستطع فاطعام** ستین **مسکیناً** » ولم یقل من قبل ان

یتماسّا وعند الآخرین الاطلاق فی الاطعام، محمول علی المقید فی العتق والصیام. فهذا حکم وطی المظاهر، امّا غیرالوطی من القبلة والتلذّذ، فانّه لایحرّم قبل‌التکفیر فی‌قولی اکثرالعلماء و هوقول **حسن** و **سفیان**. واظهرقول **الشافعی** کما انّ الحیض یحرّم الوطی دون سائرالاستمتاعات، و ذهب بعضهم الی انّه یحرّم جمیعها لانّ اسم التماس‌تناول الکل، «**ذلکم توعظون به**» ای ـ ذلکم التغلیظ فی‌الکفّارة تؤمرون به وتخبرون بان فرضکم ذالک.

«**فمن لم یجد فصیام شهرین متتابعین**» فان افطر یوماً متعمّداً اونسی النیة یجب علیه استیناف شهرین، و ان افطر بعذر المرض او السفر، ففیه القولان: و ان تخلل[1] صوم الشهرین زمان لایصحّ فیه‌الصوم، کالعیدین وایام التشریق[(1)] و ایام شهر رمضان ینقطع التتابع ویجب الاستیناف. وان وطیء المظاهر فی الشهرین‌ان وطئها نهاراً بطل‌التتابع وعلیه‌الاستیناف، وان وطئها لیلاً لم یبطل‌التتابع. وقال **ابوحنیفة**: سوآءٌ وطیءَ لیلاً اونهاراً، فانّه یبطل التتابع وعلیه الاستیناف.

«**فمن لم یستطع**» یعنی: المظاهر اذا لم یستطع الصوم لمرض او کبر اوفرط شهوة ولایصبرعن الجماع، یجب علیه اطعام ستین مسکیناً. روی ان‌النبی (ص) قال **لخولة بنت ثعلبة** حین‌جآءته مریه، یعنی‌زوجها ـ: فلیعتق‌رقبة. قالت: والذی‌بعثک بالحق ماعنده رقبة ولایملکها. قال: فلیصم شهرین متتابعین، فقالت: والذی بعثک بالحق لو کلّفته ثلاثة ایام مااستطاع. قال‌مریه: فلیطعم طعام ستّین مسکیناً. قالت: والذی بعثک بالحق ما یقدرعلیه. قال مریه: فلیذهب الی فلان‌بن فلان فقد اخبرنی ان عنده شطر تمر صدقة فلیأخذه صدقة علیه ثمّ لیتصدّق به علی ستّین منسکیناً. وفی روایة اخری: لمّانزل «**فتحریر رقبة**» انقطع‌الکلامُ دعا رسول‌الله(ص) **اوساً** فقرأها علیه، قال **اوس**: مـا املك رقبة، فنزل الصیام و انقطع الکلام، فقرأها علیه و قال **اوس**: انّی اذا لم آکل فی یوم مراراً اصابنی دوران، فنزل الاطعام، فقرأها علیه؛ فقال: لقد بتنا طاوئین‌اللّیلة. فقال: اذهب الی **بنی‌زریق**، یعنی قبیلة من‌الانصار،

---

۱ ـ ج: یخلل:

---

۱) ایام تشریق: «سه روز است سپس عید گوسپند کشان» التفهیم ص ۲۵۳.

فخذ صدقتهم فاطعم منها ستّين مسكيناً و كل الباقی مع اهلك .

و رُوي انّ رسول‌الله (ص) اتی بخمسة عشر صاعاً فاعطاه **اوساً** فقال تصدّق به .

و روی انّ المجادلة أتت يوماً **عمر بن الخطاب** فسألته حاجة واغلظت له فی الكلام شديداً . فنهاها الناس واغلظوا لهاوقالوا لها: ترفعين صوتك على امير المؤمنين؟ - فنهاهم **عمر** فقال : دعوها فانّها امرأة سمع الله قولها من فوق سبع سموات .

ذلك « **لتؤمنوا بالله** » ای - ذلك الحكم ، وقيل : فرض ذلك لتؤمنوا بالله ورسوله ولا تستعملوا احكام الجاهلية . « **وتلك حدود الله** » يعنی : ما وصف من الكفّارات و الظهار . و اصل الحدّ المنع ؛ والحدّاد - البوّاب يمنع الناس . و أخذ احداد المرأة من امتناعها من التبعّل و الزينة . « **وللكافرين عذاب اليم** » لتركهم العمل بهذا الحكم .

« **ان الذين يحادون الله ورسوله** » . المحادّة - المشاقّة و المخالفة ، وهی ان تكون فی حدّ وشقّ وصاحبك فی حدّ وشقّ . « **كُبتوا** » ای - اُخزوا وهزموا ، كقوله : « اويكبتهم » ويقال : كبته لوجهه . « **كما كبت الذين من قبلهم** » - كفّار الامم الخالية الّذين حادّوا الله ورسوله . وقيل : اُخزوا يوم الخندق بالقتل و الهزيمة وردّ كيدهم فی نحورهم كما اُخزیَ الكفّار قبلهم . « **وقد انزلنا** » - اوحينا الی **محمد** (ص) « **آيات بينات** » يعنی : **القرآن** المبين فيه الحلال و الحرام و الاحكام . و قيل : « **انزلنا آيات** » فيمن حادّ الله ورسوله من قبلهم فيما فعلنا بهم من الاهلاك . « **وللكافرين** » فی الدّنيا و الآخرة « **عذاب مهين** » يذلّهم و يخزيهم .

« **يوم يبعثهم الله** » يحييهم ويحشرهم ، « **جميعاً** » فی حالة واحدة ، « **فينبئهم** » يخبرهم « **بما عملوه** » من خير و شرّ ليعلموا وجوب الحجة عليهم ، « **احصيه الله** » ای - احاط علمه بتفصيل اعمالهم و « **ونسوه** » ای - و قد سهوا عنه ، ناسين ماقدّمت ايديهم . وقيل : « **نسوه** » ای - تركوا العمل به و بما امروا « **والله على كل شیء شهيد** » لايغيب عنه شیءٌ ، وقيل : يشهد عليهم فلايستطيعون ردّها دفعاً و انكارا .

« **الم تر** » ای - الم تعلم؟ « **ان الله يعلم ما فی السموات وما فی الارض** »

لایعزب عن علمه شیءٌ « **مایکون من نجوی ثلثة** » ای ـ مایقع من مناجاة ثلثة، فیکون النجوی بمعنی الاسرار وهو مصدر علی وزن فَعلی، مشتق من النجوة وهی المرتفع من الارض، لبعد الحاضرین عنها . وقیل : النجوی القوم، المتناجون، کقوله : «واذهم نجوی » وقوله : « **ثلثة** » خفض باضافة النجوی الیه . ویجوز أن یکون خفضاً لانّها من نعت النجوی : «**الاّ هو رابعهم**» بالعلم یعلم نجویهم. «**ولاخمسة الاّ هوسادسهم ولاادنی من ذلك ولا اکثر** » خفض لاتّباعه الثلاثه و الخمسة. و قرأ **یعقوب** : «**اکثرُ**» بالرفع ردّاً علی محل من نجوی کقوله : «وما من دابة فی الارض» و«لاطائر» فی قرآءة من رفعها. « **اینما کانوا** » من السماء والارض «**ثم ینبئهم بماعملوا یوم القیمة**» توبیخاً لهم وتأکیداً للحجة علیهم. « **انّ الله بکل شیء علیم** » ـ لایخفی علیه شیءٌ وسبب نزول هذه الآیة ثلثة نفر مضی ذکرهم فی سورة الزخرف .

« **ألم تر الی الذین نهوا عن النجوی** » این آیه در شأن جهودان ومنافقان فروآمد که میخواستند که پیوسته رنجی واندوهی بردل مسلمانان می‌نهند . قومی ازین منافقان فراهم می نشستند و پوشیده با یکدیگر سخن میگفتند و پنهان از مسلمانان بناصواب رازها میگفتند، چون مسلمانان را میدیدند، بایکدیگر بچشم مینمودند. وبامسلمانان می‌نگرستند وچنان مینمودند که مادرحق شما آن میدانیم که اگر شما بشنوید اندوهگن شوید . و مسلمانان را تهمت در دل میافتاد در حق برادران وخویشان که درغزاها بودند؛ میگفتند: مگراینان خبری ازقتل ومرگ شنیده‌اند و براز با یکدیگر میگویند، و بیکدیگر بچشم همی نمایند که هیچ مگوئید ؟ ومسلمانان باینمعنی دلتنگ همی گشتند. و مقصود منافقان در آن راز باطل همین بود که مسلمانان را تهمتی در دل افکنند واندوهگن کنند؛ پس تاآنگه که آن قوم از غزاها بازمیگشتند وبسلامت بوطن خود میرسیدند، ایشان در اندوه میبودند. آخراین مسلمانان شکایت کردند برسول خدا (ص) ازاین احوال و رسول ایشان را فرمود که : نیز براز سخن مگوئید و با یکدیگر باینمعنی منشینید. ایشان فرمان رسول برکار امیگرفتند و باز برمناجات باطل خود باز میگشتند،

تادرشأن ایشان این آیه آمد که: «**الم تر الی الذین نهوا عن النجوی ثم یعودون لما نهوا عنه**» ای- یرجعون الی المناجاة التی نهوا عنها. «**ویتناجون بالاثم والعدوان**» ای بالمعصیة والظلم «**ومعصیت الرّسول**» یعنی: و بما یصیرون عاصین للرسول اذا کان نهاهم عن ذلك، و قیل: یوصی بعضهم بعضاً بمعصیة الرسول فی نجویهم و یقول بعضهم لبعض: خالفوا امره، وقرأ حمزة «وینتجون»؛ تقول: تناجینا وانتجینا بمعنی واحد، وتقول: ناجیت فلاناً ونجوته بمعنی واحد، وهو نجی وانا نجیه. «**واذا جاؤك حیّوك بما لم یحیّك به الله**» هؤلاء قوم الیهود، کانوا یدخلون علی النبی (ص) و یقولون السام علیك؛ والسام الموت، وهم یوهمونه انّهم یقولون السلام علیك، وکان النبی (ص) یردّ علیهم فیقول: علیکم! فاذا خرجوا، قالوا: «**لولا یعذّبنا الله بما نقول**» یعنی: لو کان هذا نبیاً، لعذّبنا الله بما نقول. قال الله تعالی ردّ علیهم. «**حسبهم جهنم**» ای- کافیهم عذاب جهنم. «**یصلونها و بئس المصیر**» المنقلب والمأوی. روی عن ابن ابی ملیکة عن عایشة «انّ الیهود اتوا النبی (ص) فقالوا: السام علیك یا محمد. قال: و علیکم. ففطنت عایشة فقالت: علیکم السام واللعنة یا اولاد القردة والخنازیر. فقال رسول الله: مهلاً یا عایشة، علیكِ بالرفق، و ایاكِ والعنف والفحش، ان الله یبغض الفحش والتفحش». قالت: اولم تسمع ماقالوا؟ قال: «اولم تسمعی ما قلت؟ رددت علیهم! فیستجاب بی فیهم ولایستجاب لهم فیّ». وقال رسول الله (ص): اذا سلّم علیکم اهل الکتاب، فقولوا: و علیکم؛ ثمّ انّ الله تعالی نهی المؤمنین ان یتناجوا فیما بینهم کفعل المنافقین والیهود. فقال:

«**یا ایها الذین آمنوا اذا تناجیتم فلا تتناجوا بالاثم والعدوان ومعصیت الرسول**»

کفعل المنافقین. وقال مقاتل: هذا خطاب للمنافقین؛ یعنی: «**یا ایّها الذین آمنوا**» فی الظاهر بلسانهم «**اذا تناجیتم فلا تتناجوا بالاثم والعدوان ومعصیت الرسول وتناجوا بالبرّ والتّقوی**» ای- بما ثبّت فی القلوب من طاعة الله «**والتقوی**» ای- بالعفاف عمّا حرّم الله عزّوجل. ثم خوّفهم. فقال: «**واتّقوا الله الذی الیه تحشرون**» ای- تجمعون بعد الموت فتردّون الی حکمه.

« **انّما النجوی من الشیطان** » ای ـ النجوی بالاثـم والعدوان من فعل الشیطان وتزیینه وتسویله ، « **لیحزن الّذین آمنوا** » . حزنه واحزنه واحد ، ای ـ لیغمّ مؤمنی الصحابة به بمایتوهمون انه لوقوع بلیّة ومصیبة . « **ولیس** » الشیطان ولا نجویهم فیما بینهم « **بضارّ** » المؤمنین ، « **شیئاً الّا باذن الله** » بعلمه وقضائه وقدره. و قیل : لایضرّهم شیئاً الّا اذا اراد الله ذلـك : « **و علی الله فلیتوکل المؤمنون** » ای ـ فلیفوّضوا امورهم الیه ولیثقوا به؛ وقیل: فی‌معنی قوله:« **انما النجوی‌من‌الشیطان** » هو احلام النوم التی یراها الانسان فی نومه فیحزنه . وصحّ عن رسول‌الله (ص) قال : « اذا کنتم ثلاثة فلایتناجی‌اثنان دون‌الثالث ، فانّ ذلك یحزنه » . وفی روایة : « الّا ان یستأذنه » .

النوبة الثالثة

قوله تعالی : « **بسم الله الرحمـن الرحیم** » . ای مرغی که تا از آشیان قدم بر آمدی شکارت همه جگرهای صدّیقان است ، تماشا گاهت همه‌ارواح عاشقان‌است ، آشیانت دلهای محبانست ، پروازت همه بر هوای جان عاشقانست . ای عزیزی که تا تونقاب از چهرهٔ جمال برداشتی همهٔ خراباتها کعبهٔ وصال گشت ، کنشت وکلیسا بمسجد ومحراب بدل گشت ، زنارها کمرعشق دین شد :

چون تو نمودی جمال ، عشق بتان شد هوس

رو که ازین دلبران ، کار تـو داری و بس !

قوله تعالی:« **قد سمع الله قول التی تجادلك فی زوجها وتشتکی الی الله** » من کان اضعف ، فالرب به الطف . ربّ‌الارباب ، خداوند همهٔ خداوندان ، لطیف و کریم ومهربان ، کارضعیفان چنان سازد که جملهٔ اقویا ازآن درتعجب آیند . صد هزارمقرّب مسبّح مقدّس دربحار رکوع وسجود غوص کردند وبر درگاه عزّت آواز تسبیح وتقدیس برآوردند و کس حدیث ایشان نکرد ، وآن ضعیفهٔ بینوای عاجز ، آن مجادله، که ازسرسوزوتحیّر برآن درگاه بزارید وازنومیدی بنالید ، بنگر که **قرآن مجید** رقم اعزازبر کسوهٔ راز وی چون کشید که: « **قد سمع الله قول التی**

تجادلك فی زوجها و تشتکی الی اللّه » ما آن شکوی وی نیوشیدیم و ناله ودعاء وی شنیدیم و آن رنجوری و بندوری [۱] که در آن بمانده بود ، از جهت ظهار شوهر گشایش پدید کردیم . ما آن خداوندیم که هر درمانده‌ای را کش یار نماند ، نیک یاریم ' هر بندوری را بند گشائیم ؛ هر غمگینی را غم زدائیم ؛ شنونـدۀ آواز درویشانیم ' نیوشندۀ راز بیچارگانیم ' پاسخ کنندۀ نیاز درماندگانیم .

در خبراست که این زن مجادله روزی پیش **عمر خطاب** آمد ، در روزگار خلافت وی ، شغلی‌را که‌بوی داشت وبدرشتی با وی سخن گفت . جماعتی که حاضر بودند ، بانگ بروی زدند ' گفتند : نمیدانی که با امیرالمؤمنین سخن‌درشت نباید گفت ؟! ــ **عمر** باایشان گفت : خاموش باشید واین ضعیفه راحرمت دارید ' که این آن زن است که حق جلّ جلاله از وراءِ هفت طبقۀ آسمان سخن وی بشنید و این نواخت و کرامت برسروی نهاد که : « **قد سمع اللّه قول التی تجادلك فی زوجها و تشتکی الی اللّه** » . ای مسلمانان درویشان را حرمت دارید و بمراعات ومواسات با ایشان بخدای تقرّب کنید ، که ایشان اگر چه امروز بیچارگان و بینوایانند ' فردا ملوك جنت مأوی‌و بزرگان فردوس اعلی ایشان‌اند . بدان منگرید که امروز در حال ایشان خلل‌است ' وجامۀ ایشان خلق‌است ' ورخسارایشان زرداست ، ودل‌ایشان پردرداست ؛ بدان نگرید که فرداعزیزان‌دارالسلام ورئیسان دارالمقام‌ایشان باشند ، حال ایشان چنانست که شاعر گوید :

این درویشان ز وصل بوئی دارند	گویی ز شراب مهر جوئی دارند
درمجلس‌ذکرهای وهوئی‌دارند	می‌امره زنان گز و چنویی دارند

اگرمؤمنان امّت **احمد** را خود این تشریف بودی که‌رب‌العالمین درین‌سوره میگوید که : «**مایکون من نجوی ثلثة الّا هو رابعهم**» الی قوله :«**وهومعهم**» تمام بودی . **اصحاب کهف** را با جلال رتبت ایشان و کمال منزلت ایشان میگوید : « ثلثة رابعهم کلبهم » و « یقولون خمسة سادسهم کلبهم » سه بودند چهارم ایشان

۱) بندوری : دراینجا بمعنی دربندی وقیدآمده است .

کلب ایشان ، یاپنج بودند ، ششم ایشان کلب ایشان ؛ و این‌امّت را میگوید : سه کس فراهم نیایند رازی را که گویند که نه چهارم ایشان الله بود . وریپنج کس باشند، ششم ایشان الله بود ؛ بعلم‌باایشان بود ، بفضل و نصرت با ایشان بود ، مونس دل ایشان بود ، همراه و همراز ایشان بود .

ذوالنون‌مصری گفت : براطراف **نیل** میگذشتم ، جوانی‌رادیدم شوری‌عظیم داشت . گفتم : از کجائی ای غریب ؟ ـ جواب داد ببدیهت که غریب کی‌باشد او که باوی انسی دارد ؟ تنها چون بود کسی که همراهش اوبود ؟ **ذوالنون** ازدست خود رها شد ، ولهی در وی آمد ، ساعتی ازخود غائب گشت ، بیخود نعره‌ای همی کشید ! جوان گفت : ای پیر طریقت ترا چه روی نمود این ساعت ؟ ـ گفت : دارو با درد موافق افتاد ! آنکه روی سوی آسمان‌کرد ، درمناجات شد ؛ گفت : ای خداوندی که درمان دلها تو داری ، کیمیای حاصلها تو سازی ، فغان جانها توشنوی، تاوش[۱] خاطرها تو بینی ؛ دریاب این بیچاره که در غرقابست ودلش از بیم درد نبایست[۲] کبابست؛ دردی دارد که بهی‌مباد اورا ، این‌درد صوابست ؛ بادردمندی بدرد خرسند کسی را چه حسابست ؟!

۲ـ النوبة الاولی

قوله تعالی : « **یا ایها الّذین آمنوا** » ای ایشان[۳] که بگرویدند ، « **اذا قیل لکم** » چون شما را گویند : « **تفسّحوا فی المجالس** » در مجلس فراخ‌ترنشینید ، « **فافسحوا یفسح الله لکم** » جنبید و فراخ نشینید تا الله شما را جای فراخ کند . « **واذا قیل انشزوا فانشزوا** » وچون‌شمارا گویند : برجهید ، برجهید ؛ « **یرفع الله الّذین آمنوا منکم** » تا الله بر دارد[٤] ایشان را که گرویدند از شما . « **والّذین اوتوا العلم درجات** » و ایشان که دانش دادند ایشان را درجه هاشان بردارد درمزد ، هم گوینده وهم شنونده را درمجلس . « **و الله بما تعملون خبیر**(۱۱) » .

---

۱) تاوش : صورت دیگری است از تابش بمعنی فروغ . ۲) نبایست : نابایست .

۳) ایشان منادی واقع شده و ازنوادر است . ٤) بردارد : بالا ببرد وبر کشد .

والله بآنچه شمامیکنید داناست و ازآن آگاه .

«یا ایّها الّذین آمنوا» ای گرویدگان ! **«اذا ناجیتم الرسول»** چون خواهید که با رسول من راز کنید ، **«فقدّموا بین یدی نجویکم صدقةً»** پیش از راز خویش صدقه ای فرا فرستید . **« ذلك خیرٌلکم »** آن به است شمارا [که راز مکنید] **« واطهر»** وآن پاك دارنده تر بود دل مسلمانـان را ، **«فان لم تجدوا»** و اگر نمی یاوید[1] چیزی که صدقه دهید ، **« فانّ الله غفورٌ رحیم(۱۲). »** الله آمرزگار وبخشاینده آنچه گذشت بیامرزید .

« أاشفقتم » بترسیدید ؟ **« ان تقدّموا بین یدی نجویکم صدقات»** کـه پیش‌ازرازخویش صدقه‌ای‌دهید ؟ **«فاذلم تفعلوا»** اکنون که نکردید ، [والله گذشته گذاشت] **« وتاب الله علیکم »** وازشما توبه وعذر بپذیرفت**«فاقیموا الصلوة»** پس نماز بپای دارید ، **« وآتوا الزکوة »**وزکوة مال‌دهید. **«و اطیعوا الله و رسوله»** و فرمان برید خدا و رسول او را **« والله خبیرٌ بما تعملون (۱۳) »** . والله داناست بآنچه شما میکنید وآگاه .

«الم تر الی الّذین تولّوا» نبینی ایشان را که بدوستی گرفتند وبپذیرفتند **«قوماً غضب الله علیهم»** قومی‌را که الله‌برایشان[1] بخشم است . **«ما هم منکم ولا منهم»** نه ازشمااند که مسلمانانید ونه از ایشانند که جهودانند . **« و یَحلفون علی الکذب »** وسوگند میخورند بدروغ ، **« وهم یعلمون(۱٤). »** وایشان میدانند که دروغ‌زنانند .

«اعدّالله لهم عذاباً شدیداً» بساخت‌الله ایشان را عذابی سخت ، **« انّهم ساءَ ما کانوا یعملون(۱۵). »** که ایشان بد کردار قومی‌اند و بد کار که میکنند .

«اتّخذوا ایمانهم جنّة»سوگندان خویش سپر گرفتند[ازشمشیر] **« فصدّوا عن سبیل الله»** تا برگشتند ازراه خدای . **« فلهم عذاب مهین (۱٦). »** ایشان راست

۱ـ ج : ورآیشان .

---

۱) نمی یاوید : نمی‌یابید .

عذابی خوار کننده.

« **لن تغنی عنهم** » بکار نیاید ایشان را [روز رستاخیز] «**اموالهم و لا اولادهم من اللّه شیئاً** » نه مالهای ایشان و نه فرزندان هیچیز[1] «**اولئك اصحاب النّار هم فیها خالدون**(١٧) .» ایشان در آتشند جاویدان.

« **یوم یبعثهم اللّه جمیعاً** » آن روز که بر انگیزد اللّٰه ایشان را همه « **فیحلفون له کما یحلفون لکم** » و او را سوگندان میخورند، همچنانک شما را سوگند میخورند درین جهان بدورغ. « **و یحسبون انّهم علی شیءٍ** » ومی‌پندارند که بر چیزی‌اند « **ألاانهم هم‌الکاذبون**(١٨) . » آگاه باشید که قومی‌دروغ زنانند.

«**استحوذ علیهم الشیطان**» چیره شد برایشان دیو و زورگرفت « **فا نسیهم ذکراللّه** » برایشان فراموش کرد یاد اللّٰه و بایشان سست کرد وخوار. « **اولـئك حزب الشیطان** » ایشان‌سپاه دیواند «**الاانّ حزب‌الشیطان هم الخاسرون**(١٩) .» آگاه باشید که سپاه دیو ایشانند که زیان کاران ونومیدان و کم‌آمدگان‌اند.

« **انّ‌الّذین یحادّون‌اللّه ورسوله** »ایشان که خلاف میکنند باخدای‌ورسول او و در جز راه[2] میروند. « **اولئك فی الاذلّین** (٢٠) . » ایشانند که در گروه خوارترهمهٔ خواران‌اند.

« **کتب‌اللّه** » خدای نوشت [وخواست و قضا کرد و گفت:] « **لاغلبنَّ انا و رسلی** » که من کم آرم[3] ورسول من دشمن را. « **انّ‌اللّه قوّی عزیز** (٢١). » اللّٰه تاونده[4] است [تواننده‌ای سخت گیر فراخ توان].

« **لاتجد قوماً** » نیاوی[5] هرگز هیچ گروه « **یؤمنون باللّه‌والیوم‌الآخر** » که گرویده باشند بخدای وروز رستاخیز « **یوادّون‌من‌حادّاللّه ورسوله** » که‌دوستی میدارند با کسی‌که خلاف دارد و کژی باخدای ورسول او، «**ولوکانوا آباءهم**» وهرچند پدران ایشان باشند، « **اوابناءهم** » یا پسران ایشان، « **او اخوانهم** »

---

١) هیچیز : هیچ چیز . ٢) جزراه : بیراه . ٣) کم‌آوردن : کاستن .
٤) تاونده : توانا وزورمند . ٥) نیاوی : نیابی .

یا برادران ایشان ؛ «**او عشیرتهم**» یا خاندان ایشان ؛ « **اولئك كتب فی قلوبهم الایمان** » ایشان آنند که الله ایمان در دلهای ایشان نهاد و نوشت و او کند[1] . «**وایدّهم بروح منه**» ونیرویی داد ایشان را و یاری کرد پیغامی وبخشایشی‌ازخود؛ « **ویدخلهم جنّات تجری من تحتهاالانهار** » و درآرد ایشان را در بهشتهایی‌زیر آن جویها روان . «**خالدین فیها**» ایشان جاویدان در آن . «**رضی الله عنهم**» الله ازیشان خشنود [و طاعت ایشان پسندیده] «**و رضوا عنه**» و ایشان از الله خشنود [و پاداش اوپسندیده] ؛ « **اولئك حزب الله** » ایشان که چنین‌اند ، سپاه خدای‌اند؛ « **الا انّ حزب الله هم المفلحون** (۲۲) » آگاه‌بید[2] که سپاه‌خدا جاویدپیروزاند.

النوبة الثانية

قوله تعالی : « **یا ایها الّذین آمنوا اذا قیل لکم تفسّحوا فی المجالس** » الآیة. **مقاتل** گفت : سبب نزول این آیه آن بود که اصحاب رسول در مجلسها که رسول(ص) حاضر بودی هریکی از ایشان می‌شتافتند تا نشست وی برسول نزدیکتر بودی ، و باین معنی منافست میان ایشان رفتی . وقتی رسول خدا درصفّه نشسته بود و جایگه بس تنگ‌بود وجمعی مهاجر و انصار، که نه‌بدریان بودند ، حاضرآمده و بقرب رسول جای گرفته . پس قومی **بدریان** بآخر رسیدند وجای نشست نیافتند ، برابر رسول ایستاده منتظران که تا ایشان را جای دهند . کس ایشان را جای‌نداد. رسول(ص)اهل‌بدر راهمیشه گرامی‌داشتی‌وایشانرا نواخت کردی . رسول‌چند کس‌را گفت از آن نشستگان : « قم یا فلان ، قم یا فلان » قومی را از ایشان برانگیخت و اهل بدر را بجای ایشان نشاند . آن قوم را بر روی کراهیت پدید آمده و قومی منافقان‌بیهوده سخن‌در گرفتند که این‌نه عدلست که وی کرد. سابقان رابرانگیخت

۱) او کند : افکند .

۲) بید : باشید .

و لاحقان را بجای ایشان نشاند. در آن حال **جبرئیل** آمد و این آیه آورد. رسول خدا(ص) برقوم خواند. وبعد از آن بهرمجلس که نشستند، چون دیگری درآمدی جای بر وی فراخ داشتندی **ابن‌عباس** گفت: در شأن **ثابت بن قیس بن شماس** فرو آمد که در مجلس رسول(ص) آمد ومجلس غاص‌بود وجایگه‌تنگ، پای بر سر جمع می‌نهاد و میگفت: «توسّعوا و تفسّحوا» تانزدیك‌رسول(ص)رسید. آخر آن یکی مرد که نزدیك رسول نشسته بود، او را جای نداد و نجنبید. ربّ‌العالمین در شأن آن مرد این آیه فرو فرستاد.

حسن گفت: این آیه در غزا فروآمد، در مجالس حرب و قتال؛همانست که جای دیگر گفت: «تبوّیء‌المؤمنین مقاعد للقتال» وکانوا لشدّة رغبتهم فی‌الجهاد یتزاحمون علی‌الصف الاول؛ و یقول بعضهم لبعض توسّعوا الیّ‌لنلقی‌العدوّ و نُصیب الشهادة، فلا یوسّعون‌له‌رغبةً منهم‌فی‌الجهاد والشهادة؛ فانزل‌الله تعالی‌هذه‌الآیة وقیل: «انّ رجلاً من‌الفقراء دخل‌المسجد فاراد ان یجلس بجنب احد من‌الاغنیاء فلمّاقرب منه قبض‌الغنی ثوبه الیه، فرای‌رسول‌الله(ص)ذلك، فقال للغنی:اخشیت ان تُعدیه غناك او یُعدیك فقره؟ رُوی عن **نافع** عن **ابن عمر** قال: قال رسول‌الله (ص): «لایقیمنّ احدکم الرجل من مجلسه ثمّ یخلفه فیه ولکن تفسّحوا و توسّعوا». و فی روایة **جابربن عبدالله**: انّ البنی(ص) قال: لایقیمنّ احدکم اخاه یوم‌الجمعة و لکن لیقل افسحوا». التفسّح؛ التوسّع؛ یقال: انت فی‌فسحة من دینك، ای‌ـ فی‌سعة و رخصة؛ و فلان فسیح‌الخلق، ای ـ واسع‌الخلق؛ و قال الشاعر:

یا قومنا الی متی نصیح و لا یروج عندکم فصیح
انّ‌البلاد عرضها فسیح **وزوزن** قدخربت فسیحوا

قرأ **عاصم**: «**تفسّحوا فی‌المجالس**» لانّ‌لکلّ جالس مجلساً معناه لیتفسّح کلّ‌رجل فی‌مجلسه؛ وقوله: «**یفسح‌الله لکم**» ای یفسّح ذلك‌المجلس‌بازالة وحشة التضایق وتطبیب النفوس به؛ وقیل: «**یفسح‌الله لکم**» فی الجنة، وقیل: یفسح الله فی القبر.

« **واذا قيل انشزوا فانشزوا** » قرأ اهل **المدينة** و **الشام** و **عاصم** بضم الشينين وقرأ الآخرون بكسرهما وهما لغتان والمعنى : اذا قيل لكم ارتفعوا عن مواضعكم وتحرّكوا حتى توسّعوا لاخوانكم فافعلوا . وقال **عكرمة** و **الضحاك** : كان رجال يتثاقلون عن الصلوة اذا نودى لها ، فقيل لهم: انهضوا الى الصلوة والذكر وعمل الخير ؛ وقيل : معناه لاتطيلوا المكث عند رسول الله (ص) فانّ له حوائج كقوله ولامستأنسين لحديث .

« **يرفع الله الّذين آمنوا منكم** » ذهب بعضهم الى أنّ الدّرجات لاولى العلم خاصّةً ، اى يرفع الله الذين آمنوا منكم ويرفع « **الّذين اوتوا العلم درجات** » وقيل: تقديره يرفع الله الّذين آمنوا منكم لايمانه وطاعته درجة ومنزلة ، ويرفع الّذين اوتوا العلم من المؤمنين على من ليس بعالم درجات . قال **الحسن** : قرأ **ابن مسعود** هذه الآية وقال : يا ايّها النّاس افهموا هذه الآية ولترغبنّكم فى العلم ، فانّ الله يقول : يرفع الله المؤمن العالم فوق الّذى لايعلم ، درجات بيّن الله عزّوجل فى هذه الآية فضل العلماء على من دونهم . رُوى عن **جابر بن عبدالله** قال : قال رسول الله (ص) : « فضلُ العالم على الشهيد درجة وفضلُ الشهيد على العابد درجة وفضلُ النبى على العالم درجة ، و فضلُ العالم على سائر الناس كفضلى على ادناهم » . وقال صلّى الله عليه وسلّم : « من جاءته منيّته وهو يطلب العلم فبينه وبين الانبياء درجة » . ويروى عن **كثير بن قيس** قال : كنت مع **ابى الدرداء** فى مسجد **دمشق** فجاءَ رجل فقال : يا **ابا الدرداء** انّى جئتك من **مدينة الرسول** (ص) فى حديث بلغنى انّك تحدث عن رسول الله (ص) ، قال: ما كانت لك حاجة غيره ؟ - قال : لا ؛ قال : ولاجئت لتجارة ؟ - قال: لا ؛ قال: ولاجئت الّا فيه ؟ - قال : نعم ؛ - قال : فانّى سمعت رسول الله (ص) يقول : من سلك طريق علم سهّل الله له طريقاً من طرق الجنّة وانّ الملائكة لتضع اجنحتها رضاً لطالب العلم وانّ السموات والارض والحوت فى الماء لتدعو له وانّ فضلَ العالم على العابد كفضل القمر على سائر الكواكب ليلة البدر : « وانّ العلماءَ هم ورثة الانبياء » و انّ الانبياءَ لم يورثوا ديناراً ولا درهماً ، انّما ورثوا العلم فمن اخذه اخذ بحظٍّ وافر » . عن **نافع**

عن **عبدالله بن عمر** قال : انّ رسول‌َالله . مرّ بمجلسين فی‌مسجد ، واحد المجلسين يدعون الله و يرغبون اليه والآخر يتعلمون الفقه و يعلّمونه . قال : « كلا المجلسين علی‌خير ، واحدهما افضل‌من‌صاحبه . اما هولاءِ فيدعون الله ويرغبون اليه ، واماهولاءِ فيتعلمون الفقه ويعلمون الجاهل ؛ فهولاءِ افضل وانّما بعثت معلماً » ، ثمّ جلس‌فيهم وعن **ابن مسعود** : قال‌النبی(ص): « من‌خرج يطلب باباً من‌علم ليردّ به ضالاً الی‌هدیً اوباطلاً الی حقّ ، كان عمله كعبادة متعبّد اربعين عاماً » . وقال صلی‌الله عليه وسلّم : « من‌علّم علماً ، فله اجرما عمل به عامل، لاينقص من اجر العالم شيئاً » . و عن **محمد بن كعب** قال: قال رسول‌الله (ص) : «لايصلح بعالم [1] أنْ يسكت علی علمه ، ولا يصلح لجاهل ان يسكت علی‌جهله حتی‌يسأل ؛ وتصديق ذالك فی كتاب‌الله « فسئلوا اهل‌الذكر ان كنتم لاتعلمون » . وعن **زيدبن ثابت** قال : من غدا او راح الی‌المسجد ليتعلّم علماً اويعلّمه اويحيی‌سنّةً قد درست ، كان مثله كمثل الغادی الرائح فی‌سبيل الله . وعن **ابی الدرداء** قال : لان اتعلّم مسألة احبّ الیّ من ان اصلّی‌مائة ركعة ولان اُعلّم مسألة احبّ الیّ من ان اصلّی الف ركعةً . وعن **ابی سلمة** قال : قال**ابوهريرة** و **ابوذر** باب من العلم نتعلّمه احبّ الينا من الف ركعة تطوّع وباب من‌العلم نعلّمه عمل به اولم يُعمل به احبّ الينا من مائة ركعة تطوّع؛ وقالا:سمعنا رسول الله (ص) يقول : « اذاجاءَ الموت طالب العلم علی‌هذه الحال ، مات وهوشهيد» .

« **يا ايّهاالّذين آمنوا اذاناجيتم الرّسول** » . سبب نزول اين آيه آن بود كه مؤمنان صحابه ازرسول خدا (ص) سؤال بسيارميكردند و درمجلس وی دراز می - نشستند و درمناجات رسول افراط ميكردند ، تا بغايتی كه رسول (ص) از آن ضجر گشت و كراهيت نمود . ربّ العالمين تخفيف رسول را و تأديب ايشان را اين آيت فرستاد .

مقاتل حيان گفت : توانگران درمجلس رسول ومناجات باوی وسؤال كردن از وی دراز می‌نشستند و بر درويشان مزاحمت داشتند ، تا ايشان نشسته بودند درويشان را تمكّن آن نبود كه با رسول‌سخن گفتندی ونه آن توانگران سخن كوتاه

---

۱ - الف : لعالم .

میکردند، تا رسول‌را تخفیف بودی؛ پس‌ربّ العالمین تأدیب توانگران را و تخفیف رسول(ص)رابفرمود تا هر که‌مناجات‌رسول‌خواهد که کند، نخست‌صدقه ای‌در پیش دارد، آنگه‌مناجات کند. اینست که ربّ العالمین گفت: «**اذا ناجیتم‌الرّسول فقدّموا بین یدی نجویکم صدقة**». پس درویشان ازنایافت وتوانگران ازبخل نمیکردند وکار برصحابه دشخوار شد که ازمناجات ومحادثت‌رسول(ص) بازمانده بودند. بعضی مفسّران گفتند: چندروزاین‌حکم‌ثابت‌بود، پس‌منسوخ گشت، وقومی گفتند: یك‌ساعت روز ثابت‌بود، پس‌رخصت آمد؛ وناسخ که: «**أأشفقتم ان تقدّموا بین یدی نجویکم صدقات**» و این آیه ناسخ آن حکم گشت و هیچکس از صحابه بحکم این آیت نرفت، مگر **علی بن ابی طالب** (ع). رُوی انّ **علیاً** (ع) کان یقول: «آیة فی کتاب‌الله لم یعمل بها احد قبلی ولایعمل بها احدبعدی، وهی آیة المناجاة». رُوی انّه قال: «کان عندی عشرة دراهم، فکنت‌اذا ناجیت النبی (ص) تصدّقت بدرهم فنسخت ولم یعمل بها احد غیری» و قیل: تصدّق **علی** (ع)بدینار. و رُوی انّ رسول‌الله (ص) قال: «یا **علی** بکم یتصدّق الرّجل قبل نجواه»؟ ـ فقال **علی** (ع): «الله و رسوله اعلم»! ـ فقال: بدینار. ـ فقال**علی**: «الدینار کثیر لایطیقونه» فقال: رسول‌الله: «فبکم یا**علی**»؟ ـ قال «حبّة اوشعیرة». ـ فقال رسول‌الله: «انّك لرجل زهید» ای ـ قلیل‌المال. ـ قال **علی** (ع): «فبی‌خفّف‌الله عن‌هذه الامّة». قال**ابن‌عمر**: کان **لعلی بن ابی‌طالب** کرّم الله وجهه ثلث لوکانت لی واحدة منهنّ کانت احبّ‌الیّ من حُمرالنّعم: تزویجه **فاطمة** علیها السلام، واعطاءه الرایة یوم‌خیبر، وآیة‌النجوی. وقال بعضهم: انّ رسم‌النثارات للملوك وغیرهم من‌الکبراء والرؤساء مأخوذ من آداب الله تعالی فی‌شأن رسوله حیث قال: «**یا ایّها الّذین آمنوا اذا ناجیتم الرّسول فقدّموا بین یدی نجویکم صدقة**» قوله. «**ذلك خیرلکم**» ای ـ ذلک التصدّق خیرلکم من‌البخل. «**واطهر**» لانفسکم وازکی‌لها «**فان لم تجدوا**» ماتتصدّقونه قبل النجوی «**فانّ الله غفور**» یغفرلکم لعلمه بضرورتکم وصدق نیاتکم،«**رحیم**» بکم حیث لم یؤاخذکم بذلک.

« **أاشفقتم** » قال **ابن عباس** : ابخلتم ؛ و قال الشاعر :

هوّن عليك ولا تولع باشفاق فانّما مالنا للوارث الباقی .

والمعنی : اخشیتم الفقروالفاقه من هذه‌الصدقة و عصیتم‌اللّٰه بان‌لم‌تفعلوا ماامرکم به ؛ ثمّ قال : « **فاذ لم تفعلوا و تاب‌اللّه علیکم** » من هذه المعصیة و اسقط عنکم هذا الفرض . «**فاقیموا الصلوة و آتوا الزکوة** » المفروضة فی مـالکم فان هذا لا یوضع عنکم بوجه . « **و اطیعوا اللّه و رسوله** » فیما یأمرکم‌به . قال **مقاتل بن حیان:** کان ذلك عشر لیال ثمّ نسخ . و قال **الکلبی** : ماکان الّاساعة من‌نهار وقیل : قصة الآیة انّهمّ لمـا نهوا عن النجوی فلم ینتهوا اُمروا ان‌یتصدّق الرجل بصدقة اذا اراد ان یُسارّ رسول‌اللّٰه (س) ثمّ یسارّه ثمّ نسخت بعد ساعة بقـوله : « **أاشفقتم ان تقدّموا بین یدی نجویکم صدقات** » وتجاوزعنهم‌بقوله : «**فاذ لم‌تفعلوا و تاب‌اللّه علیکم** » . قیل : الواوصلة مجازه و اذلم تفعلوا تاب اللّٰه علیکم و نسخ‌الصدقة ثم قال : « **فاقیموا الصلوة** » . هذا کلام عـارض و هو تعظیم للصلـوة هذا کفعل الخطیب فی‌الخطبة للصلوة والخطبة للنکاح‌یبدأ بتعظیم‌طاعة‌اللّٰه واقامة امره، ثمّ‌یأخذفی‌المقصود بدأ عزّوجل بتعظیم اعظم‌ما کتب علی‌العباد وهو اقامة‌الصلوة وایتاءالزکوة ثمّ‌اخذ فی قصة‌الحال فقـال : «**اطیعوااللّه و رسوله** » فی ترك النجوی و تجنّب اذی‌المسلمین « **واللّه خبیر بما تعملون** » .

« **الم تر الی‌الّذین تولّوا قوماً غضب‌اللّه علیهم** » . این آیه درشأن سران منافقان فروآمد : **عبداللّه ابی سلول و عبداللّه‌بن سعدبن ابی‌سرح و عبداللّه بن نبتل** که با جهودان که غضب‌وسخط اللّٰه بر ایشانست دوستی‌داشتند و اسرار مؤمنان با ایشان می کفتند و در عداوت رسول (ص) با یکدیکر عهد می‌بستند.ربّ‌العالمین کفت : « **ماهم منکم ولامنهم** » . این منافقان‌نه بردین شمااند که **مؤمنان**اید،ونه از جملهٔ جهودان‌اند . همانست که جای دیکر کفت : « مذبذبین بین ذلك لا الی هولاءِ ولا الی هولاءِ » .

« **ویحلفون علی‌الکذب وهم یعلمون** » انّهم کاذبون.**ابن‌عباس** کفت:رسول

خدا (ص) در حجره‌ای از حجره‌های خویش نشسته بود، وجمعی مسلمانان باوی نشسته بودند، رسول (ص) گفت: همین ساعت یکی در آید بدلی ناپاك، جبّاری گردنکش، شوخ و بد، وبدیدهٔ شیطنت بشما نگرد، بدل جبّار است وبدیده **شیطان**. چون در آید، با وی سخن مگوئید. پس **عبدالله نبتل** می آمد، اورا بدر حجره در نگذاشتند، ببام حجره در آمد. مردی بود ازرق چشم، رسول خدا (ص) باوی گفت: «انت الّذی تسبّنی وفلان و فلان»، توئی که مارا ناسزا میگوئی وفلان وفلان؟ چند کس از منافقان بر داد[۱]. وی برفت و آن قوم را که رسول خدا (ص) نام ایشان برده بود، بیاورد، و همه سوگند خوردند که ما ترا ناسزا نگوئیم و بد نگوئیم و عذرهای دروغ نهادند. ربّ العالمین این آیات فرو فرستاد، او ایشان را بآنچه گفتند دروغزن کرد. گفت: «**یحلفون علی الکذب وهم یعلمون**» انّهم کاذبون منافقون.

«**اعدّالله لهم عذاباً شدیداً انّهم سآء ماکانوا یعملون**» فی الدّنیا من النفاق «**اتّخذوا أیمانهم**» الکاذبة «**جنّة**» وقایة دون دمائهم و اموالهم «**فصدّوا عن سبیل الله**». ای ـ عن طاعته والایمان به و قیل: صدّو المؤمنین عن جهادهم بالقتل و اخذ اموالهم، «**فلهم عذاب مهین**».

«**لن تغنی عنهم اموالهم**» یعنی: یوم القیمة، «**ولا اولادهم من الله شیئاً**» و ذلك انّهم کانوا یقولون: ان کان مایقوله **محمد** (ص) حقاً لندفعنّ العذاب عن انفسنا باموالنا و اولادنا فاکذبهم الله عزّوجل فی قولهم واخبر انّهم «**اصحاب النار هم فیها خالدون**». ای ـ مقیمون دائمون.

«**یوم یبعثهم الله جمیعاً**». ای ـ «لن تغنی عنهم اموالهم». «**یوم یبعثهم الله جمیعاً**». وهو یوم القیمة: «**فیحلفون له**». ای ـ لله فی الآخرة انّهم کانوا مخلصین فی الدّنیا غیر منافقین. «**کمایحلفون لکم**» فی الدّنیا و هو قولهم: «والله ربّنا ما کنّا مشرکین» «**و یحسبون انّهم علی شیء**» ای یظنّون انّهم علی شیء، ینفعهم فی الآخرة کما نفعهم فی الدنیا حین قالوا لااله الاالله فحقنوا بها دمائهم «**الاانّهم هم الکاذبون**» فی دعواهم و فی حسبانهم. روی **مقسم عن ابن عباس** قال: قال رسول الله (ص):

---

۱) بردادن: برشمردن و نام بردن

« يُنادى منادٍ يوم‌القيمة اين خصماء‌الله ؟ - فيقوم القدريّة مسوادّة وجوههم مزراقة عيونهم مائلاً شدّتهم يسيل لعابهم فيقولون والله ما عبدنا من دونك شمساً ولا قمراً و لا صنماً ولا وثناً ولا اتّخذنا من دونك الهاً » ، فقال **ابن‌عباس** : «**ويحسبون انّهم على‌شيء ألاانّهم هم‌الكاذبون** » . هم والله القدرية، هم والله‌القدرية، هم والله‌القدرية.

« **استحوذ عليهم الشيطان** » . الاستحواذ: الاستيلاء والغلبة ، يقال : استحوذ و استحاذ و حاذ و احاذ كلّها بمعنى واحد؛ اى - غلب عليهم **الشيطان** . « **فانساهم ذكرالله** » طاعته والايمان‌به . « **اولئك حزب‌الشيطان** » اى جنده ، يقال : تحزّب القوم على فلان، اى - صاروا فرقاً وحزّب الامير جنده على احزاب . « **الا انّ حزب الشيطان هم‌الخاسرون** » المغبونون .

«**انّ الّذين يحادّون الله و رسوله اولئك فى‌الاذلّين**» الاسفلين‌الصاغرين فى‌الدنيا بالقتل والسّبى و فى‌الآخرة بالعذاب والنار ،

« **كتب‌الله** » اى- حكم‌الله وقضى و كتب فى‌اللوح المحفوظ . «**لاغلبنّ انا** » «و» يغلب«**رسلى** » بالنصر والحجة والعاقبة .« **انّ‌الله قوىٌّ** »بنصرة دينه« **عزيزٌ** » بانتقامه من‌اعدائه،نظيره قوله: « لقدسبقت كلمتنا لعبادناالمرسلين‌انّهم لهم‌المنصورون وانّ‌جندنا لهم‌الغالبون». قال **الزجاج** : غلبه‌الرسل‌على نوعين: من بعث‌منهم‌بالحرب، فهوغالب‌فى‌الحرب والسيف؛ ومن‌لم‌يومربالحرب ، فهوغالب‌بالحجّة. رُوى‌ان‌المؤمنين قالوا: لئن‌فتح‌الله لنا **مكة** و **خيبر** و ما حولهما فانّا لنرجو ان يُظفرنا على **الروم** و **فارس** . فقال **عبدالله بن اُبى** : اتظنّون انّ **فارس** و **الروم** كبعض‌القرى‌التى انتم غلبتم‌عليها ؟ والله لهم اكثر عدداً و اشدّ بطشاًمن‌ذلك ! فانزل‌الله عزّو جلّ : «**كتب‌الله لاغلبنّ انا ورسلى انّ الله قوىٌّ عزيز** » .

« **لاتجد قوماً يؤمنون بالله واليوم‌الآخر يوادّون من حادّالله و رسوله ولو كانوا آباء هم اوابناء هم** » الآية . . . اخبر أنّ ايمان المؤمنين يفسد بموادّة الكفّار وان من كان‌مؤمناً لايوالى‌من كفر و ان كان من عشيرته . نزلت فى **حاطب‌بن ابى بلتعة** حين كتب الى اهل **مكة** ، يخبرهم بخروج رسول‌الله (ص) و سيأتى ذكره.

فی‌سورة‌الممتحنة . وقال **السدی** : نزلت‌فی **عبدالله‌بن‌عبدالله‌بن‌ابی‌بن‌سلول**. وذلك اُنه جلس الی جنب رسول‌الله (ص) فشرب رسول‌الله (ص) الماء ، فقال **عبدالله** : یا رسول‌الله ابق فضلة من شرابك ! ــ قال : «فما تصنع به» ؟ ــ قال: اسقیها ابی‌لعل الله تعالی یطهّر قلبه ! ففعل فاتاها اباه فقال‌ما هذا ؟ ــ قال : فضلة من شراب‌رسول‌الله(ص) جئتك بها لتشربها لعل‌الله یطهّر قلبك . ــ فقال له ابوه: هلا جئتنی ببول امّك ؟! فرجع الی النبی (ص) فقال : یا رسول‌الله ایذن لی فی قتل‌ابی . فقال رسول‌الله (ص) : بل ترفّق به و تحسن الیه . قال **ابن جریج** : حدّثنا انّ **اباقحافة** ، قبل ان‌اسلم، سبّ النبی (ص) ؛ فصكه **ابوبكر** صكة خرّمنها ساقطاً ، ثمّ ذكر ذلك للنبی (ص) فقال : اَوفعلته ؟ ــ قال: نعم ــ قال : فلاتعد الیه . ــ فقال : **ابوبكر** و الله لوكان السیف منی قریباً ، لقتلته ! فانزل الله تعالی هذه الآیة . و عن **ابن‌مسعود** فی قوله : «**ولو كانوا آباءهم**» یعنی: **اباعبیدة بن الجرّاح** قتل اباه یوم احد «**اوابناءهم**» یعنی: **ابابكر** دعا ابنه یوم بدرالی البرازفقال . یارسول‌الله دعنی اكن فی‌الرّعلة الاولی، وهی‌القطعة من‌الفرسان . فقال‌له رسول‌الله (ص) : متّعنا بنفسك یا**ابابكر**اما تعلم‌انّك‌عندی بمنزلة سمعی وبصری؟! «**اواخوانهم**» یعنی **مصعب عمیر**قتل اخاه یوم‌احد «**اوعشیرتهم**» یعنی : **عمر** و**علیا** و **حمزة** و **عبیدة‌بن‌الحارث**. قتل عمر خاله **العاص بن هشام بن المغیرة** یوم بدر ، و قتل **حمزة شیبة** و قتل **علی الولیدبن عتبة** و ضرب **عبیدة بن الحارث عتبة** ، ثمّ كرّ **علی و حمزة** علی **عتبة** باسیافهمافغرغا منه . قیل : خرج هذا مخرج المدح ، وقیل : خرج مخرج النهی ؛ و قیل : نفی‌الله عزّوجل ان یكون حكم‌من‌وادّالكافرحكم‌المؤمن ، فمن وادّهم‌معتقداًلذلك‌فهو كافر ومن‌وادّهم علی اعتقاد منه انّه خطأ فهو فاسق .

قوله : «**واولئك كتب**» ای ــ انبت ، «**فی قلوبهم‌الایمان**». و زیّنه و كتابة الایمان فی‌قلوبهم سمة وعلامة‌تدلّ علی‌انّ الایمان فی‌قلوبهم یعلم بها كلّ‌من‌شاهدهم من الملائكة. انّ فی‌قلوبهم الایمان . وقیل : كتب علی قلوبهم‌انّهم مؤمنون كقوله: «فی جذوع‌النخل» ای‌ــعلی‌جذوع النخلة؛ «**ایّدهم بروح منه**» . ای‌ــقوّاهم واعانهم

بنصرمنه؛ وقیل : «**بروح منه**» یعنی : بالقرآن کقوله : «اوحینا الیك روحاً من امرنا» وقیل : اَیّدهم بنورالایمان، وقیل : برحمة منه، وقیل : **جبرئیل** (ع) . «**وید خلهم جنّات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها رضی‌اللّه عنهم**» فی‌الدنیا بطاعاتهم . «**ورضوا عنه**» فی‌الآخرة بالجنة والثواب ؛ وقیل : رضوا عنه بماقضی علیهم فی‌الدنیا من‌غیر کراهیة . ـ حکی‌عن‌**ابی عثمان النیسابوری** ، قال : منذ اربعین‌سنة ما اقامنی اللّٰه‌تعالی فی‌حال کرهته ولا نقلنی الـی غیره فسخطته . « **اولئك حزب اللّه**» انصار حقّه ورعاة‌خلقه . «**الاانّ حزب‌اللّه هم المفلحون**» الفائزون‌الباقون فی‌النعیم‌المقیم: رُوی انّ **داود** (ع) قال : «الهی من‌حزبك ؟ ـ فاوحی‌اللّٰه تعالی‌الیه : یا **داود** الغاضّة ابصارهم ، النقیة قلوبهم ، السلیمة اکفّهم ، اولئك حزبی وحول عرشی .

النوبة الثالثة

قوله تعالـی : « **یا ایّها الّذین آمنوا اذاقیل لکم تفسّحوا فـی‌المجالس فافسحوا یفسح‌اللّه لکم**» . بعضی مفسّران گفته‌انـد : «**فافسحوا یفسح اللّه لکم**» فی القبور . اگر میخواهی که فردا چون در خاکت نهند گور بر تو فراخ بود، و عروس‌وار ترا درخواب کنند، امروزجای برمسلمانان فراخ دار ورنج خویش‌ازایشان باز دار . ای مسکین خبرنداری که گورخانهٔ ظلمت است وکان وحشت است ومکان وحدت و منزل غربت . لشکرگاه حشرات و موضع حسرات ، یکی را حفرهٔ دوزخ است ، یکی را روضهٔ بهشت . چراغ ایمان آنجا افروزند و سیاهـی شب کفر آنجا آشکارا کنند ! درزیرپهلو آنجا یا مهاد طاعت بود ، یاحسك[1] معصیت ؛ درزیرسر یا وسادهٔ رحمت بود ، یا خشت لعنت . سائل‌یا مبشّروبشیربود ، یا منکرونکیر. جواب یا از نفس صنم دهند ، یا از تلقین صمد . چون جواب داد از دو بیرون نباشد ؛ یا برتخت بخت خوابش چون خواب عروس بود ، یا بختش نگون و طالعش منکوس و

۱) حسك : معرب خسك است که خار سه‌پهلو باشد . فرهنگ نفیسی

منحوس بود.

یزید بن مذعور گوید: **اوزاعی** را بخواب دیدم، گفتم: مرا خبرده از آن عمل که بهترین اعمال است تا بدان تقرّب کنم. گفت: هیچ درجه بلند تر از درجهٔ علماء ندیدم، و از آن گذشته درجهٔ اندوهگنان. این خواب موافق آنست که ربّ العالمین گفت: «**والّذین اوتوالعلم درجات**» علماءِ دین وفقهاءِ اسلام رادرجات بلند دادند، هم در دنیا و هم در عقبی. در دنیا بمرتبه و شرف و وراثت و خلافت **مصطفی** (ص) که میگوید: «العلماء ورثة الانبیاءِ»، «فضل العالم علی سائرالناس کفضلی علی ادناهم». چندانکه درجهٔ **مصطفی** (ص) درعالم نبوّت بر درجات خلق فضل دارد، درجهٔ عالم در عالم ولایت بر درجهٔ دیگران فضل دارد. اما این شرف و منزلت عالمی را باشد که درباغ سینهٔ وی همیشه عبهر مهرحق بود، نسرین شوق و ریحان انس وگل مودّت روید. دل وی معدن انوارحقیقت وخزینهٔ اسرارربوبیت بود. جان وی کعبهٔ وصل وقبلهٔ قبول وحرم حرمت بود. سرّ وی از حقایق و دقایق محبت آگاه بود. وجد وجودو کشف شهودش همراه بود. عالم چون برین صفت بود، درجات وی در عقبی برترازدرجات دنیابود. قال الله تعالی: «وللآخرة اکبردرجات و اکبرتفضیلا» چنانکه دردنیا بمنازل طاعات وعبادات وحقایق مکاشفات ومواصلات از عامّهٔ خلق بر گذشت، فردا اورا ازمنازل بهشتیان بر گذرانند تا درعلّیین عندلیب باغ عندیّت بود، بازِ راز احدیّت بود، طاووس بوستان قدس بود، دل درقبضهٔ عزّت وجان در کنف مشاهدت «فی مقعد صدق عند ملیك مقتدر». و فی الخبرعن النبی: «انّ اهل الجنة لیترا اون اهل علّیین کماترون الکوکب الدرّی فی‌افق‌السماء وانّ ابابکروعمر لمنهم وانعما».

«**یا ایّها الّذین آمنوا اذا ناجیتم الرّسول فقدّموا بین یدی نجویکم صدقة**» امیرالمؤمنین **علی** (ع) گفت. در بعضی روایات، که: چون این آیت فرو آمد، یك دینار بصدقه دادم وده سؤال ازرسول خدا کردم. گفتم: یارسول‌الله کیف ادعوالله، خدای راجلّ جلاله چون خوانم وچگونه پرستم؟ - گفت: «بالصدق

والوفاء .» عهدی که روز «بلی»[۱] باوی رفته بوفای آن بازآیی ودر گفتار و کردار خود صدق بجای آری . آنچه نمائی داری[۲] وآنچه گوئی کنی و ازآنجا که آواز دهی باشی . ـ گفتم :«ماأسأل‌الله» ؟ از خدا چه خواهم ؟ ـ گفت : «السلامة فی‌الدنیا و الآخرة» در دنیا وآخرت سلامت دل ازآفات بشریّت و عافیت تن ازانواع بلیّت . ـ گفتم : « مااصنع لنجاتی » ؟ چکنم تادر انجمن رستاخیزاز رستگان باشم ؟ ایمن‌از فزعات قیامت ورسیده بدرجات جنت ؟ ـ گفت:« کل حلالاً وقل‌صدقاً » آنچه خوری حلال خور و آنچه گوئی صدق گوی . حرام را بخود راه مده ، که حرام بد سرانجام بود . از دروغ بپرهیز کـه هر که دروغ گوید در دو جهان بد نام بود . ـ گفتم : «ماالحیلة» ؟ حیلت چه کنم تاآن بود که من خواهم ؟ ـ گفت : «ترك‌الحیلة حیلة» حیلت بگذار و بدانکه همه آن بود که الله خواهد و حیلت و تدبیر بنده هرگزبا تقدیرالله برنیاید . ـ گفتم : «ماعلیّ» ؟ برمن چیست از احکام تا بگزارم ؟ و از عهدهٔ آن بیرون‌آیم ؟ ـ گفت : «امرالله ورسوله» بهرچه الله فرمود ازواجبات ومفروضات وهرچه رسول گفت ازمسنونات ومندوبات . ـ گفتم : «ماالراحة» ؟ آسایش وراحت چیست ؟ ـ قال : « الجنة » . گفت : راحت آنست که در بهشت با نعمت فرودآئی و ازدوزخ باعقوبت‌ایمن شوی . ـ گفتم : «ماالسرور»؟ ـ قال «الرؤیة» ! گفتم : شادی چیست وآن کامشادی کی ؟ ـ گفت : شادی‌آن شادی که شب فراق بسرآید وصبح وصال‌ازمطلع‌اقبال برآید وبنده شاهد جمال‌ذوالجلال بیند . ـ گفتم : «ماالحق» ؟ ـ قال : «الاسلام» ! گفتم : آن‌حق که باطل رادرآن راه نیست چیست ؟ ـ گفت : دین اسلام . ـ گفتم : «ماالفساد»؟ ـ قال : «الکفر»! آن فساد وتباهی که از راستی وپاکی دور است چیست ؟ ـ گفت: کفر ورزیدن و حق بپوشیدن . ـ گفتم : «ما الوفاء» وفا چیست و مرد وفادار کیست ؟ ـ قال : «شهادة ان لااله الاالله» ـ گفت : کلمهٔ شهادت گفتن وبرایمان و توحید واخلاص مستقیم بودن .

---

۱) اشارتست بروز آفرینش مردم .

۲) داری : بمعنی داشته باشی آمده است .

۵۹ - سورة الحشر - مدنیة

۱ - النوبة الاولی

قوله تعالی: « **بسم‌الله الرحمن الرحیم** » بنام‌خداوند فراخ‌بخشایش مهربان.

« **سبّح لله مافی السموات ومافی الارض** » بپاکی میستاید [وبسجود میپرستند] الله را ، هرچه در آسمان و در زمین است . « **وهو العزیز** » و او است آن توانندهٔ تاونده[۱] بهیچکس نماننده «**الحکیم**(۱)» راست کار راست دانش .

« **هو الّذی اخرج الّذین کفروا من اهل الکتاب** » الله اوست که آن ناگرویدگان ، اهل **تورات** ، را بیرون کرد . «**من دیارهم**» از سرایهای خویش و از خان و مانهای خویش . «**لاوّل الحشر**» نخست فراهم‌آوردن خلق را ، [روز رستاخیز را] . « **ماظننتم ان یَخرُجوا** » شما هرگز بپنداشتید که ایشان بیرون‌شوند . «**وظنّوا**» و ایشان پنداشتند . « **أنّهم مانعتهم حُصُونهم من الله** » که حصار های ایشان، ایشان را نگهدارد ازخدای . « **فَاَتیٰهم‌الله من حیثُ لم یحتسبوا** » تا آمد بایشان کاروفرمان خدای از آنجا که نبیوسیدند[۲] ونپنداشتند . «**وقذف فی قلوبهم الرّعب**» و دردلهای ایشان افکند ترس . «**یُخربون بیوتَهم**» خانه‌های خویش تهی میکردند و می‌فرو گذاشتند . «**بایدیهم و ایدی المؤمنین** » بدستهای خویش و

---

۱) تاونده : قوی و توانا .

۲) بیوسیدن : انتظار داشتن ـ توقع داشتن .

دستهای گرویدگان . «**فاعتبروا یا اولی الابصار**(۲)» شگفتی را پند گیرید ای زیرکان [و نادیده را بدیده دریابید] .

« **ولولا اَنْ کَتَبَ اللّٰه علیهم الجلآء** » ورنه آن بودی که الله برایشان نوشته بود' بیفتادن ازخان ومان . «**لعذّبهم فی الدنیا**» ایشان‌را درین‌جهان عذاب کردی « **ولهم فی الآخرة عذاب النار**(۳) » و ایشان را درآن جهان عذاب آتش بجاست .

« **ذلک بانّهم شآقّوا اللّٰه و رسوله** » آن بآن بود که ایشان خلاف کردند از فرمان خدای و رسول او«**ومن یُشآقّ اللّٰه**» و هر که جدا رود ازفرمان‌خدای [و رسول او] . «**فانَّ اللّٰه شدید العقاب**(٤)» الله سخت عقوبت است وسخت گیر.

« **ماقَطَعتُم من لینة** » هرچه بریدند ازدرختان خرما لینة . « **اوترکتموها قائمةً علی اصولها**» یا گذاشتید برپای «**فباذن اللّٰه**» آن بپسند الله بود و دستوری او . «**ولِیُخزی الفاسقین**(۵) » وآن را تا درد زد ورسوا کندآن فاسقان را [که از طاعت بیرون‌اند] .

«**وما اَفآءَ اللّٰه علی رسوله منهم**» و هر چیز که الله ازمال ایشان با رسول خویش گردانید .

«**فما اَوْجَفتم علیه من خیل ولارکاب**» وشما درآن نه‌اسب تاختید ونه‌اشتر. «**ولکنَّ اللّٰه یسلّط رُسُلَه علی من‌یشآء**» لکن‌الله می گمارد پیغامبران‌خویش‌را برآن که خواهد «**واللّٰه علی کلّ شیءٍ قدیر**(٦)» . والله برهمه چیز تواناست.

« **ما اَفآءَ اللّٰه علی رسوله من اهل القری**» هرچه‌الله بارسول‌خویش‌گردانید از جهانیان ، «**فللّٰه و للرّسول**» آن خدایراست و رسول را ، « **ولذی القربی** » و خویشاوندان‌رسول‌را «**والیتامی**» ونارسیدان بی‌پدررا «**والمساکین وابن السبیل**» و درویشان را و راه گذریان را « **کیلایکونَ دولةً بین الاغنیاء منکم** » تا نه هر که دست یاود[1] ازتوانگران درمال‌فیء[چنانکه خواهدمیکند[۱]] ، « **وما اٰتیکُم الرّسول**

۱ ـ الف : کنَد .

۱) یاود : یابد .

فَخُذُوه » وهرچه شما را دهد رسول آنرا میگیرید « **ومانهیٰکم عنهُ فانتهوا** » و هرچه شما را ازآن باز زند باز شوید . « **واتّقوااللّٰه** » واز [خشم وعذاب] خدای بپرهیزید . « **انّ‌اللّٰه شدیدالعقاب**(۷) » که الله سخت گیر است .

النوبة الثانية

این سورةالحشر هزار و نهصد و سیزده حرفست و چهارصد و چهل و پنج کلمه و بیست و چهار آیه جمله به **مدینه** فرو آمد باجماع مفسّران . رُوِیَ عن **ابن عباس** رضی‌الله عنه قال : قال رسول‌الله (ص) : « من قرأ سورة الحشر لم‌یبق جنة ولا نار ولا عرش ولا کرسی ولا حجاب ولا السموات‌السبع والارضون السبع والهوامّ و الطّیر و الشّجر والدّواب والجبال فالشّمس والقمر و الملائکة الّا صلّوا علیه فان مات من یومه و لیلته مات شهیدا » .

« **سبّح للّٰه ما فی‌السموات و مافی‌الارض وهوالعزیزالحکیم** » افتتح اللّٰه سبحانه هذه‌السورة بتقدیسه و تمجیده و قدرته علی اهل‌السموات والارض و اِنّ کلّ شیءٍ منها ینقادُ و اِنّ کلّ شیء منها یبرّئه من‌السوءِ وهوالعزیزالمنیع المنتقم من اعدائه ، المعزّ لاولیائه ، المحکم لافعاله .

« **هوالّذی اخرج‌الّذین کفروا** » مفسّران گفتند : این سوره جمله در شأن **بنی‌النضیر** فروآمد. مردی نزدیك **ابن عباس** گفت: ماسورةالحشر؟- **ابن‌عباس** گفت: هی سورة **بنی‌النضیر** این سورة **بنی‌النضیر** است که جمله در شان و قصّهٔ ایشان‌فرو آمده و گفته‌اند : **قریظه** و **نضیر** دو قبیله بودند از دو سبط **بنی اسرائیل** و هر دو جهودان بت پرست بودند، و کثرت و شوکت **بنی‌النضیر** بیشتربود ، ومسکن‌ایشان در نواحی **مدینه** بود ، در دهی که آن را **زهره** میخواندند و نیز قلعه‌هاوحصارهای محکم داشتند درنواحی **مدینه** ، و از **مدینه** تا بمنازل ومساکن ایشان یك میل‌بود، و رئیس ایشان **کعب اشرف** بود و در عداوت رسول (ص) با کفّار عرب هم‌داستان

بودند ومنافقان ایشان را تربیت وتقویت میدادند و برمحاربت رسول (ص) و مؤمنان تحریض میکردند وشرح قصهٔ ایشان آنست که : رسول خدا (ص) چون در **مدینه** شد، **بنوالنضیر** از روی مصالحت پیش آمدند وعهدبستند که با یکدیگر قتال نکنند و هر کس برجای خود ایمن نشینند رسول خدا (ص) این مصالحت ازایشان بپذیرفت و در آن روزگار غزای بدر پیش آمد که نصرت مسلمانان بود و ایشان گفتند : والله انّه‌النّبی‌الّذی وجدنا نعته فی **التوریة** لاتردّ له رآیة، والله که وی آن‌پیامبراست که مانعت و صفت وی در **تورات** خوانده‌ایم و نتواند بود که کسی بر وی ظفریابد یا رایت اقبال وی کسی بیفکند. پس دیگر سال درغزای احد چون هزیمت و شکستگی بر مسلمانان افتاد، ایشان در کار رسول (ص) بشك افتادند وازآن کلمات که پیشین سال گفته بودند باز گشتند و عداوت را میان بستند و نیز نامهٔ **قریش** از **مکه** بایشان‌رسید، بتهدید ووعید، که شما **محمد** را بپذیرفتید وباوی‌عقد مصالحت بستید ؛ اگرشما با وی قتال نکنید، ناچار ما با شما قتال کنیم. پس **کعب اشرف** با چهل سوار جهود برنشست و روی به **مکه** نهادند و در مسجد حرام برابر **کعبه** با **قریش** عهد کردند وپیمان بستند که در عداوت رسول(ص) وقتال باوی دست‌یکی دارند وخلاف نکنند. **کعب اشرف** باقوم‌خود به **مدینه** بازآمد و **جبرئیل‌امین** (ع) رسول را (ص) خبرداد از آن عهد و پیمان که در **مکه** میان ایشان رفت و رسول را قتل **کعب اشرف** فرمود. و رسول **محمد مسلمه** را فرستاد بخانهٔ **کعب اشرف** و اورا کشت و قصهٔ قتل وی درسورةالنساء بشرح رفت. پس‌ازآنکه کعب اشرف کشته‌شد، رسول(ص) با لشکراسلام روی نهاد بحرب **بنی‌النضیر** و ایشان را دید بر قتل **کعب** مجمع ساخته و برنایافت وی جزع نموده و نوحه درگرفته، چون رسول (ص) را دیدند و لشکر اسلام، گفتند : یا **محمد** واعیة علی اثر واعیة وباکیة علی‌اثرباکیة یا **محمد** درد بر دردی نهی وحسرت برحسرت میافزائی. بگذار تا نخست برنایافت مهتر خویش بگرییم و آنکه هرچه فرمائی فرمانبردار باشیم رسول (ص) فرمود :

«اخرجوا من ارض المدینة» شمارا نیز در زمین مدینه نگذاریم ، بیرون شوید ازین دیار ونواحی . ـ گفتند: یا محمد الموت اقرب الینا من ذلك ، مابمرك زودتر از آن شنابیم که بآنچه فرمائی. پس ایشان با حصار و قلعه‌ها نشستند و ساز قتال و جنگ ساختند و عبدالله ابیّ سلول منافق و اصحاب وی بحصارها پیغام پنهان میفرستادند که حصارها گوش دارید[1] و روی ازقتال بمگردانید که در همهٔ احوال ماباشمائیم و نصرت شما کنیم و ذلك فی‌قوله تعالی: « وان قوتلتم لننصرنّکم ». پس ایشان مکر ساختند واز روی تلبیس کس‌فرستادند برسول خدا (ص) که ازمیان قوم‌بیرون آی با سه کس و خلوت ساز تا ما سه کس‌از احبار ودانشمندان خویش برتوفرستیم تا با تو سخن گویند و دعوت تو بشنوند ؛ اگر ایشان ترا تصدیق کنند و بتو ایمان آرند، ما همه ایمان اریم و تصدیق کنیم . و آن سه کس خنجرها با خود داشتندتا ناگاه بر رسول خدا (ص) ضربت زنند . رسول خدا (ص) بطمع ایمان ایشان فرا راه بود . زنی جهود برادری مسلمان داشت ، درمیان مسلمانان ، کس فرستاد بری و او را خبر کرد که جهودان چنین‌فکری ساختند وبا رسول غدرخواهند کرد . آن‌مرد چون این‌خبر بوی رسید ، بشتاب رفت ورسول را (ص) خبر کرد؛ رسول (ص)پاره‌ای رفته بود ، هم از آنجا باز گشت و با جمع انبوه روی بایشان نهاد و ایشان را در حصارها بپیچید. بیست و یك روزایشان را حصارداد و ایشان از نصرت منافقان‌نومید گشتند ورب‌العزّة در دلهای‌ایشان رعب‌افکنده وذلك فی‌قوله: « وقذف فی قلوبهم الرّعب» . ایشان چون‌بتنگ رسیدند[2] وکاربرایشان دشخوار گشت ، ازرسول خدا طلب صلح کردند . رسول(ص) با ایشان بصلح سر درنیاورد وحکم کرد که ایشان‌را از زمین مدینه بیرون کنند و به اذرعات و اریحا ی شام فرستند که ربّ‌العالمین گفت : « هو الّذی اخرج الّذین کفروا من اهل الکتاب » یعنی بنی النضیر. « من دیارهم » یعنی المدینة . قال الضحاك : صالحهم علی‌ان یحمل کل اهل ثلاثةابیات

---

۱) گوش داشتن : بمعنی‌مواظب بودن است ، فردوسی فرماید :

بدو گفت زال ای پسر گوش دار   یك امروز با خویشتن هوش‌دار

خواجه‌فرماید : دل زناوك چشمت گوش‌داشتم‌لیکن   ابروی کماندارت می‌برد به پیشانی

۲) بتنگ رسیدن : بتنگ آمدن

علی بعیر و سقاء ففعلوا ذلك و خرجوا من **المدینة** الی **الشام** الی **اذرعات** من **دمشق** و **اریحاء فلسطین**، الّا اهل‌بیتین منهم آل **ابی الحقیق** و آل‌حیی **بن اخطب**، فانّهم لحقوا **بخیبر** ولحقت طائفة منهم **بالحیرة**؛ وقیل: صالحهم علی‌انّ لهم‌ما اقلّت الابل من اموالهم الّاالحلقة و هی‌السلاح، وعلی أن یخلوا له دیارهم وعقارهم وسائر اموالهم. و فی‌روایة: الّاالسلاح و الذّهب و الفضّة. و قال **ابن عباس**: صالحهم علی ان یحمل کلّ اهل ثلاثة ابیات علی بعیر ما شاؤوا من متاعهم. ولنبی‌الله (ص) مابقی. قال **ابن اسحق** کان‌اجلاء **بنی النضیر** عند مرجع‌النبی‌من **احد** و کان‌فتح **قریظة** عند مرجعه من‌**الاحزاب**. قوله تعالی: « **لاوّل الحشر** »هذه‌اللام لام‌العلّة والمعنی: اخرجوا، لیکون‌حشرهم الی **الشام** اوّل‌الحشر؛ واختلفوا فی‌اوّل‌الحشر، قال بعضهم: اوّل‌الحشر حشر **الیهود** من **المدینة** الی **خیبر** و الحشر الثانی من **جزیرة العرب** الی **الشام** فی‌ایّام **عمر بن‌الخطاب** رضی‌الله‌عنه؛ وقیل: الحشر الاوّل‌حشرهم الی **الشام** من **المدینة** والحشر الثانی حشر الخلق جمیعهم یوم‌القیامة الی **الشام**. قال **ابن‌عباس** من شكّ انّ المحشر **بالشام** فلیقرأ هذه‌الآیة وذلك‌انّ النبی(ص) قال‌لهم‌یومئذ: اخرجوا. - قالوا: الی‌این؟ - قال:الی‌ارض‌المحشر،فانزل‌الله‌عزّوجلّ « **لاوّل الحشر** »وقال **حسن‌البصری**: اظعنوا الی **الشام** و نحن بالاثر وقال **قتادة** کان هذا اوّل‌الحشر والحشر الثانی اذا کان آخر الزمان جاءت نارٌ من‌قبل‌المشرق فحشرت‌الناس الی‌ارض **الشام** تبیت معهم‌حیث باتوا و تقیل معهم حیث قالوا[1] و تأكل منهم من تخلّف و بها تقوم علیهم القیامة. و قال **الکلبی**: معناه انّ **بنی‌النضیر** اوّل من حشروا من اهل الکتاب و نفوا عن **جزیرة‌العرب**. قال **خلیل بن احمد**: مبدأها من **حفر ابی‌موسی** الی **الیمن** فی‌الطّول و من **رمل یبرین** الی منقطع **السماوة** فی‌العرض و سمّیت **جزیرة** لان **بحرالحبش** و **بحر فارس** و **دجلة** و **الفرات** قداحاطت بها. قوله: « **ماظننتم**» ایّهاالمؤمنون « **ان یخرجوا** » من **المدینة** لعزّهم و منعتهم و ذلك انّهم کانوا اهل حصون وعقار و نخل کثیرة. « **وظنّوا** » ای - وظنّ **بنوالنضیر** أنّ حصونهم‌الّتی کانوا یتحصّنون

۱) تقیل وقالوا: ازمصدر قیلولة، و قیلولة: بمعنی پیش از ظهر خسبیدن است.

بها تمنعهم من امرالله و قضائه ، المنع : الحفظ و فی اسماءالله عزّ وجلّ المانع و فلان فی منعة من قومه. والامتناع : الاباء و التحفّظ ، والمنیع: الحافظ والمحفوظ ایضاً « **فاتیهم الله** » هذا کقوله: « فاتی الله بنیانهم » والتأویل من الآیتین اتی امرالله وعذابه « **من حیث لم یحتسبوا** » ای - من حیث لم یرتقبوا من قتل **کعب** غیلة واحضار النبی (ص) ایّاهم « **وقذف فی قلوبهم الرّعب** » بقتل سیدهم **کعب بن الاشرف** . وقال النبی (ص) : « نُصرتُ بالرّعب مسیرة شهر » « **یخربون بیوتهم بایدیهم** » قرأ **ابوعمرو** بالتشدید و الآخرون بالتخفیف ومعناهما واحد وقیل: الاخراب: التعطیل والاخلاءُ والتخریب: الهدم. قال **ابوعمرو** : انّما اخترتُ التشدید لانّ الاخرابَ ترک الشیءِ خراباً بغیر ساکن و انّ **بنی النضیر** لم یترکوا منازلهم فیرتحلوا عنها و لکنّهم خربوها بالنقض والهدم لأنّها کانت مزخرفة و حسدوا المسلمین ان یسکنوها فخربوها « **بایدیهم** » من داخل و خربها المسلمون من خارج لیتّسع لهم موضع القتال . قال **الزهری** : لمّا صالحهم النبی (ص) علی انّ لهم ما اقلّت الابل، کانوا ینظرون الی الخشب فی منازلهم فیهدمونها و ینزعون منها ما یستحسنونه فیحملونه علی ابلهم و یخرب المؤمنون باقیها وقیل : یخرب المؤمنون الجدران لیرتقوا الیها؛ وقیل: اضاف التخریب الی « **المؤمنین** » لانّهم مکّنوهم منه و تسبّبوا له « **فاعتبروا** » ای اتّعظوا و اعبروا من الشك الی الیقین . « **یا اولی الابصار** » : یا ذوی العقول .

« **ولولا ان کتب الله علیهم الجلاء** » کان الله عزّوجلّ کتب علی **بنی اسرائیل** الجلاء و کانت **النضیر** سبطاً لم یصبهم جلاء اراد الله ان یمضی ما کتب و لولا ذلك « **لعذّبهم فی الدنیا** » بالقتل والسبی[1] کما فعل **ببنی قریظة** . « **و لهم فی الآخرة عذاب النار** » و هو اشدّ من ذلك .

« **ذلك بانّهم شاقّوا الله** » ای - ذلك الّذی لحقهم بسبب انّهم شاقّوا « **الله ورسوله** » خالفوهما و عصوهما و صاروا فی شقّ آخر « **ومن یشاقّ الله** » ای - یخالف امر الله « **فانّ الله شدید العقاب** » اذا عاقب .

---

١) السبی : الاسارة

« **ماقطعتم من لينةٍ** » الآية ، و ذلك انّ رسول‌الله (ص) لمّا انزل **بنى النضير** وتحصّنوا بحصونهم، امر بقطع نخيلهم واحراقها ؛ فجزع اعداءالله عندذلك وقالوا : يا **محمد** زعمت انّك تريدالصّلاح ! افمن‌الصلاح عقرالشجر و قطع‌النخل ؟ وهل‌وجدت فيما زعمت انّه انزل عليك : الفساد فى‌الارض . فشقّ ذلك على‌النّبى (ص) و وجد المسلمون فى انفسهم من قولهم وخشوا ان يكونَ ذلك فساداً و اختلفوا فى ذلك . فقال بعضهم: لاتقطعوا فانّه ممّا « **افاءالله** » علينا ، وقال‌بعضهم : بل نغيظهم بقطعها ، فانزل الله هذه الآية بتصديق من نهى عن قطعه و تحليل من قطعه من‌الاثم، اخبر أنّ ماقطعوه وماتركوه.« **فباذن‌الله و ليخزى‌الفاسقين** » اى- وليذلّ **اليهود** ويخزيهم و يغيظهم بذلك . اللينة . النخلة و الجمع لين و هى الوان‌النخل ما لم‌تكن‌العجوة[1] و البرنى[2]. وقيل: العجوة تسمّى لينة ايضاً ، والعجوة كانت قوتهم الّتى يعتمدون‌عليه و تمرها يغدو مالايغدو غيره واصل اللينة اللونة فقلبت الواو ياءً لانكسار ما قبلها وتجمع لياناً كانه قيل : لون من‌النخل، اى ــ ضرب منه. وقيل : لينة من لان يلين و جمعها اليان و الاوّل اصحّ وقيل : اللينة كرام النخل .

قوله : «**ومآافاء الله على‌رسوله**» اى ــ ومارّد الله على‌رسوله منهم من اموال **بنى النضير**. «**فما اوجفتم عليه من خيل ولا ركاب**» اى ــ لم تنالوا فيها مشقة ولم تلقواحرباً ولم تبلغوا مؤنة وانّماكانت **بالمدينة** فمشوا اليها مشياً و لم يركبوا خيلاً ولاابلاً الّا النّبى(ص) فانّه ركب جملاً فافتتحهاصلحاً واجلاهم واحرزاموالهم فطلب المسلمون من‌رسول‌الله(ص) أن‌يقسمها بينهم كمافعل بغنائم **خيبر**؛فبيّن‌الله فى‌هذه‌الآية انّهافىء لم يوجف‌المسلمون عليهاخيلاً ولاركاباًوجعلها لرسول‌الله(ص) خاصة يقسمها حيث‌يشاء ، فقسمها رسول‌الله بين‌المهاجرين‌ولم‌يعط الانصارمنها شيئاً الّاثلاثة نفركان بهم حاجة وهم : **ابودجّانه** ، **سمّاك‌بن خرشة** ، و **سهل‌بن‌حنيف‌والحارث بن‌الصمة** ولم يسلم من **بنى النضير** الّا رجلان احدهما **سفيان بن عميربن وهب** و الثانى **سعد بن وهب**، اسلما على اموالهما فاحرزاها . قال اهل اللغة: الركاب الابل

۱) عجوة : بفتح اول وثالث و سكون ثانى بمعنى خرماى خوب است .

۲) برنى : بفتح اول وسكون ثانى ، خرمائى عالى بود .

والوجيف السّير السّريع، اى- لم تسيروا اليه فرساً ولا بعيراً وذلك انّهم اتوا الحصن مشاة على ارجلهم و كان بينهم وبين **بني النضير** من **المدينة** مسيرة ميل فجعل الله اموالهم فيئاً ولم يجعلها غنيمةً. «**ولكنّ الله يسلّط رسله على من يشاء**» كما سلّط **محمداً** على **بني النضير** و على **قريظة** بعدهم. «**والله على كلّ شيء قدير**» ذو قدرة كاملة. رُوِيَ عن **عمر بن الخطاب** رضى الله عنه قال: انّ اموال **بني النضير** كانت ممّا «**افاء الله على رسوله**» ممّا لم يوجف المسلمون عليه و كانت لرسول الله (ص) خالصاً و كان رسول الله (ص) ينفق على اهله منه نفقة سنة ومابقى جعله فى الكراع[1] والسّلاح عدّة فى سبيل الله.

قوله: «**ماافاء الله على رسوله من اهل القرى**» الفيء فى اللغة: الرجوع وهو فى الشّرع عبارة عن كلّ مال يرجع من الكفّار الى المسلمين بغير قتال ولا ايجاف[2] خيل وركاب كمالٍ يصالحون عليه اوينهزمون عنه، و كالجزيةِ وعشور تجاراتهم ومال من مات منهم فى دار الاسلام لاوارث له. ومعنى الآية: «**ما افاء الله على رسوله**» من اموال «**اهل القرى**» يعنى: **قريظة والنضير وفدكاً وخيبراً**. و قرى **عرنية** و **ينبع** جعلها الله سبحانه لرسوله (ص). «**ولذى القربى واليتامى والمساكين وابن السبيل**» واختلف العلماء فى حكم هاتين الآيتين. قال بعضهم: «**ماافاء الله على رسوله من اهل القرى**» هى الغنائم الّتى ياخذها المسلمون من اموال الكفّار عنوةً و غلبةً. والفيء و الغنيمة واحد، وكان فى بدو الاسلام تقسيم١ الغنيمة على هـذه الاصناف ولم يكن لمن قاتل عليها شيء الّا ان يكون من هذه الاصناف ثمّ نسخ ذلك بقوله فى سورة الانفال: «واعلموا انّما غنمتم من شيءٍ فان لله خمسه...» الآية فجعل لهؤلاء الخمس و جعل الاربعة اخماس للمقاتلة الغانمين الموجفين عليها و هـذا قول **قتادة** و **يزيد بن رومان**. وقال بعضهم: الآية الاولى بيان حكم اموال **بنى النضير** خاصّةً لقوله تعالى: «**وما افاء الله على رسوله منهم**» والآية الثانية بيان حكم ساير الاموال الّتى اصيبت

١- الف: يقسم.

١) كراع: بضم نخستين درابنجا بمعنى خيل وستور است.

٢) ايجاف: تازاندن مركب اعم از اسب يا شتر است.

بغیرقتال ولم یوجف علیها بالخیل‌والجمال، وقال بعضهم: هما واحد، والآیة بیان‌قسم المال الّذی ذکره الله فی‌الآیة الاولی.

واعلم انّ جملة الاموال‌الّتی‌للائمة والولاة فیها تدخل علی‌ثلثة اضرب، احدها ما اخذ من‌المسلمین علی تطهیر بدنهم کالصدقات. والثانی الغنائم وهوما یحصل فی ایدی المسلمین من اموال الکفّار بالحرب والقهر. والثالث الفیء وهو ما رجع الی المسلمین من اموال الکافرین عفواً وصفواً من غیر قتال ولا ایجاف خیل ولا رکاب. فامّا صدقات المسلمین فمصرفها اهل السهام علی ماقال الله تعالی: «انّما الصدقات للفقراءِ والمساکین...» الآیة... واما الغنائم فانّها کانت‌فی‌بدوالاسلام‌لرسول‌الله یصنع بها مایشاء کما قال‌الله تعالی: «قل‌الانفال‌لله والرّسول». ثمّ نسخ بقوله: «واعلموا أنّ ما غنمتم من‌شیءٍ» الآیة. وامّا الفیء فانّه کان یقسم علی‌عهد رسول‌الله(ص) علی‌خمسة وعشرین سهماً اربعة اخماسها و هی عشرون سهماً لرسول الله (ص) یفعل بها مایشاء و یحکم فیها بماأراد، والخمس الباقی‌یقسم علی‌مایقسم‌علیه خمس‌الغنیمة. واختلفوافی مصرف‌الفیء بعدرسول‌الله (ص) فقال‌قوم: هوللائمةبعده وللشافعی‌فیه قولان: احدهما للمقاتلة والثانی لمصالح المسلمین ویبدأ بالمقاتلة ثمّ بالاهمّ فالاهمّ من‌المصالح و اختلفوا فی تخمیس مال‌الفیء فذهب بعضهم الی‌انّه یخمس‌فخمسه لاهل خمس‌الغنیمة واربعة اخماسه للمقاتلة اوللمصالح؛ وذهب‌الاکثرون‌الی‌انّه‌لایخمس‌بل مصرف جمیعه واحد ولجمیع المسلمین فیه حقّ. قرأ عمربن الخطّاب رضی الله عنه قال: «ما افاء الله علی‌رسوله من اهل‌القری»حتی‌بلغ‌للفقراءِ«والّذین تبوّءالدّار»والّذین‌جاؤا من بعدهم ثمّ قال هذه استوعبت المسلمین عامّة و ما علی وجه الارض مسلماً الّاله فی هذاالفیء حقّ‌الّاماملکت‌ایمانهم؛قوله:«کیلایکون» ای ـ الفیء،«دولة بین‌الاغنیاء» والاقویاءِ فیغلبوا علیه الفقراء والضعفاء وذلک انّ‌اهل الجاهلیّة کانوا اذا غنموا غنیمةً اخذ الرئیس ربعها لنفسه و هوالمرباع، ثمّ اصطفی بعد المرباع مایشاء وفیه یقول شاعرهم:

لک المرباع منها و الصّفایا   وحکمک والنشیطة والفضول

فجعل الله تعالى هذا لرسوله (ص) يقسمه في المواضع الّتي امر بها . « والدّولة » والدّولة لغتان عند بعض اهل اللغة وفرّق بينهما قومٌ فقالوا: الدّولة بفتح الدال: المرّة الواحدة من استيلاء وغلبة . والدّولة بضمّ الدّال نقلة النّعمة من قومٍ الى قومٍ، وقيل : الدّولة بالفتح في الحرب والدّوله بالضّم في المال وقرأ **ابو جعفر**: «**كي لاتكون**» بالتاء «**دولةٌ**» بالرّفع على اسم كان، فجعل الكينونة بمعنى الوقوع ؛ يعني : كـي لاتقع « **دولة** » وحينئذ لاتحتاج الى الخبر. «**ما اٰتيكم الرّسول فخذوه**» اى ـ ماعطاكم من الفيء والغنيمة فخذوه «**وما نهٰيكم عنه**» من الغلول و غيره «**فانتهوا**» وهذا نازل في اموال الفيء وهو عامّ في كلّ ما امر به النبي (ص) ونهى عنه. رُوِيَ عن **عبدالله بن مسعود** رضي الله عنه قال لعن الله الواشمات والمستوشمات والمشمصات للحسن المغيرات خلق الله . فبلغ ذلك امرأةً من **بني اسد** يقال لها : **امّ يعقوب** . فجاءت فقالت : انّه قد بلغني انّك قلت كيت و كيت . فقال : ومالـي لاالعن من لعن رسول الله (ص) ومن هو في كتاب الله، فقالت: لقد قرأت مابين اللوحتين فما وجدت فيه ماتقول؛ قال: لئن كنت قرأته لقد وجدته. اما قرأت «**ما اٰتيكم الرّسول فخذوه وما نهٰيكم عنه فانتهوا**» قالت بلى . قال : فانّه قد نهى عنه . قال اهل اللغة : الوشم : مايوشم به اليد من نور او نيل، يقال وشمت الجارية واستوشمت والمشمّصة هي الّتي تنتف شعرها وكذلك قرأ **ابن عباس** هذه الآية للنّهي عن الدّبآء والختم والنّقر والمزفت. ورُوِي عن النبي (ص) قال: انّ **القرآن** صعبٌ عسرٌ على من كرهه ، متيسّرٌ على من تبعه وحديثي صعب مستصعب وهو الحكمة فمن استمسك بحديثي وحفظه كان مع **القرآن** ، ومن تهاون **بالقرآن** وبحديثي خسر الدّنيا والآخرة و امرتم ان تأخذوا بقولـي و تتّبعوا سنّتي؛ **فمن** رضي بقولي فقد رضي **بالقرآن** ، و من استهزأ بقولي فقد استهزأ **بالقران**. قال الله عزّوجلّ : « **ما اٰتيكم الرّسول فخذوه ومانهٰيكم عنه فانتهوا**» و رُوِيَ انّ **ابن مسعود** لقي محرما ثيابه فقال انزع عنك هذا . فقال الرّجل : اتقوا عليّ بهذه الآية من كتاب الله ، قال: نعم «**ما اٰتيكم الرّسول فخذوه و ما نهٰيكم عنه فانتهوا**» . «**واتّقوا الله**» في اوامره و نواهيه «**انّ الله شديد العقاب**» لمن عصاه وانتهك محارمه .

النوبة الثالثة

قوله تعالی : «بسم‌اللّه الرّحمن الرّحیم» . ای صیقل آئینهٔ یقین، ای‌حلقهٔ در سرای قدم ، ای کیمیای دولت کلمات ، ای علم لشکر قرآن ، ای مرغیکه پروبالت ازقدم، ومنقار از مشیّت ، مخلب ازحکمت ، ازهواءِ فردا نیّت درآمده وبرشاخ قدس آشیان نهاده و صد هزار واند هزار مرغ نبوّت بزیرآورده و در عالم احکام گذاشته که رائی[1] ؟ تا آستانش ببوسیم ! یا که باشی؟ تا ازتو نشانی‌جوئیم ! در کدام بادیه‌ای ؟ تا جان‌ها درآن بادیه درطلب تونفقت کنیم ! :

بسیار خلایق اند جویان رهت　　کشته شده عالمی بهول سپهت

تا برمه چارده نهادی کلهت　　بینم کله ملوك درخاك رهت .

«سبّح للّه مافی السّموات ومافی الارض» برذوق جوانمردان طریقت ، تسبیح اینجا سباحت اسراردوستانست دربحار اجلال حق ، ایشان که دربحرنور اعظم غوص میکنند وجواهرتوحید بیرون همی‌آرند ودرسلك ایمان میکشند ؛ جوانمردانی که قدم بربساط قرب دارند بحدّ اتّحاد رسیده ودوئی برخاسته دست اغیارازایشان کوتاه شده وسرهاشان برحقائق حق مطلع شده ، ازعلائق وخلائق ببریدند تا مجاور کعبهٔ وصال گشتند ؛ بوسائط وشرایط بگذشتند تا معتکف کوی اقبال شدند .

مردی از شبلی سؤال کرد که : ترا دیدهٔ بکا نیست؟ - گفت : یافلان آنچه دل‌ما را باجان ما افتاده ازدیده پنهانست . هرچه برون قالبست بیگانهٔ راهست، تعبیه‌ای در درون باید ! جوانمردا اندوه او ازلی است ، لکن نه باهر کسی بود . این اندوه چون بردل عاشقی سایه افکند ، دروقت رعدِ حالت بخروشیدن آید ، برق‌امید بجستن آید، باران مراد برساحت دل میبارد و نباتهای گوناگون میروید ، که نرگس رضا ، که ارغوان قناعت ، که سوسن توکّل ، که یاسمین تواضع ؛ وعاشق درکار ایستاده ، زیر ابراندوه ، ازباغ دل ریاحین گوناگون میدرود ، و دسته‌ها می‌بندد :

۱- الف : کرائی

باش تا خاربن کوی ترا نرکس وار دسته بندند وسوی مجلس سلطان آرند!
عاشقانت سوی توتحفه اگر جان آرند عرق سنگ، سوی چشمهٔ حیوان آرند!

«وهو العزیز الحکیم» کلّ واقف علی الباب بشاهد الطلب ولکنّه عزیز لایدرکه طالبوه ولایعجزه هاربوه. طالبان بامید ادراك، روی در بادیهٔ طلب نهاده؛ عاشقان بطمع وصال، جان و دل هدف تیربلا ساخته وحقیقت صمدیّت و کمال احدیت عزیز است ازادراك بشرو منزّه از دریافت عقل مختصر. اوجلّ جلاله همهٔ عالم را ببوئی و گفتگوئی خشنود کرده و قطره‌ای از جرعهٔ قدح عزّت بکس نداده! مرد در آینه مینگرد وصورت خویش درآینه می‌بیند پیش دیدهٔ خود؛ از آنجا که ظاهر گمان است، گوید: دست‌فراز کنم وآن صورت را درقبضهٔ خود آرم. هیهات، آن قربی است که عین بعد است! اگردرطلب آن صورت برخیزد، عمربپایان رسد وهرگز دست وی بدان نرسد واز وجود آن ذرّه‌ای نیابد:

در عشق تو صد هزار جانند بسر رفتند و ندیدند ز وصل تو اثر

«هو الّذی اخرج الّذین کفروا من اهل الکتاب من دیارهم» الآیة...
اذا اراد الله نصرة قوم استأسد ارنبهم، واذا اراد الله قهر قوم استرنب اسدهم. چون الله تعالی قومی را بر دشمن نصرت دهد، روباه[1] ایشان شیر شود؛ و قومی را که بر ایشان خذلان آرد و مقهور کند، شیر ایشان روباه گردد. آن مدبران بنی النضیر بخصمی[2] پیغامبر (ص) برخاستند و پناه با حصارها بردند واز مکر و قهر الله ایمن نشستند «فلا یأمن مکر الله الّا القوم الخاسرون» لاجرم بطش جبّاری، و قهّاری روی بایشان نهاد تا بدست خویش خانهٔ خویش خراب کردند «یخربون بیوتهم بایدیهم» نخست دل و دین خویش از روی باطن خراب کردند، تا خرابی باطن بظاهر سرایت کرد، و خانهٔ خود نیز خراب کردند؛ ربّ العالمین گفت: «فاعتبروا یا اولی الابصار»: ای زیرکان و دانایان وخردمندان اگرپند می‌پذیرید وعبرت میگیرید، جای پند پذیرفتن هست وجای عبرت گرفتن. مؤمنان ومخلصان بتوفیق

(۱) ارنب بمعنی خرگوش است ودر اینجا بغلط روباه ترجمه شده.
(۲) خصمی بجای خصومت و کریمی بجای کرامت آمده واین ازمختصات نثرقدیم است.

موافق و سعادت مساعد گفتند: خداوندا بنظر عبرت مینگریم و باندیشهٔ صادق پند می‌پذیریم، اکنون چه کنیم تا درین حال بمانیم؟ فرمان آمد از حقّ، جلّ جلاله که: «**ما اٰتیکم الرّسول فخذوه و مانهٰیکم عنه فانتهوا**» هر شربتی که از دست اقبال **محمد** عربی، پیغمبر هاشمی (ص)، در آید بستانید، که حیات شما در آنست. آن لوح خوانید که او نویسد. بندگی از خُلق وی آموزید، طالبی[1] از همّت وی گیرید، سنّت وی بکار دارید، درهمهٔ احوال پس‌رو او باشید. غایت روش بندگان و کمال حال ایشان محبّت ماست ومحبّت ما درمتابعت سنّت وسیرت پیغامبر شماست هر که بر پی وی رفت راست، او بحقیقت دوست ماست. «قل ان کنتم تحبّون اللّٰه فاتّبعونی یحببکم‌اللّٰه» آن مؤمنان صحابه بوفاء عهد ازل باز آمدند و قدم در متابعت و سنّت **مصطفی** (ص) راست داشتند و صدق در عمل بجای آوردند، تا ربّ‌العالمین ایشان را در آن صدق ستود، گفت: «**اولئك هم الصّادقون**»، الصّدق صدقة السرّ و صداق الجنّة و صدیق الحقّ. صدق صدقهٔ ملك سرّ و صداق سرای سرور است و صدیق پادشاه حق است:

راستکاری پیشه کن، کاندر مصاف رستخیز
نیستند ازخشم حقّ جز راست‌کاران رستگار

۲ - النوبة الاولی

«**للفقراء المهاجرین**» درویشان را که از خان ومان خود هجرت کردند. «**الّذین اُخرجوا من دیارهم و اموالهم**» که‌ایشان‌رابیرون کردنداز خان‌ومانهای ایشان و ازسود وزیانهای ایشان. «**یَبْتَغُونَ فضلاً من‌اللّٰه و رضواناً**» فضل خدای میجویند و خشنودی او «**و یَنْصُرُونَ‌اللّٰهَ و رسولَهُ**» یاری میدهند دین خدای‌را و رسول او را. «**اولئك هم الصّادقون** (۸)» ایشانند آن راست گویان، [راست بازآمدگان باللّٰه].

---

۱) طالبی بجای طلب آمده یعنی صفت تازی با یاء مصدری فارسی ترکیب یافته ومعنی مصدری گرفته، واین ازمختصات نثر کهن است.

« **والّذین تَبَوَّءُ الدّار** » وایشان که جایگاه گرفتند سرای اسلام‌را [**مدینه**].
« **والایمان من قبلهم** » . ودین را و ایمان‌را [دل فرا دادند] پیش‌ازقدوم مهاجران [و تن بر آن داشتند و دنیا در سر آن کردند] . «**یُحبّونَ من هاجرالیهم** » دوست میدارندهر که بایشان آید [وخان‌ومان‌خویش‌بگذارد ازبهرخدای]. « **ولا یجدُونَ فی صدورهم حاجةً ممّا اوتوا** » وهیچ وائست[1] و نیاز نیافتند در تن خویش از هرچه‌الله مهاجران‌راداد. « **و یؤْثرون علیٰ انفسهم** » و[مهمان]برخود میگزینند.
« **ولو کان بهم خَصاصةٌ** » هرچند که بطعام دلاسا[2] و نیازمنداند . « **ومَن یُوقَ شُحَّ نفْسه** » وهر که باز داشتندازو نتاوستن[3] باخویشتن درکارمال دنیا « **فاولئك هم‌المفلحون** (۹) » . ایشان آنند که بنیك روز بماندند.

« **والّذین جاؤا من بعدهم** » و ایشان که ازپس مهاجران و انصاردررسند.
« **یقولون ربّنا** » میگویند: خداوند ما « **اغفرلنا** » بیامرز مارا . « **و لاخواننا الّذین سبقونا بالایمان** » و آن برادران ما را که پیشی کردند بر ما بایمان. « **ولا تجعل فی قلوبنا غلّا للّذین امنوا** » ودر دلهای‌ما کین‌منه گرویدگان را . « **ربّنا انّك رؤُف رحیمٌ** (۱۰) » . خداوند ما تو بخشاینده‌ای سخت مهربان.

« **الم تَرَ الی‌الّذین نافقوا** » نبینی اینان را که دو روئی گزیدند [در دین خویش] .« **یقولون لاخوانهم الّذین کفروا من اهل‌الکتاب** » برادران خویش را میگویند از کافران اهل **تورات**. « **لئن اُخرجتم لنَخْرُجَنَّ معکم** » اگر شما را بیرون کنند، [ازخان ومان خویش] ما باشما بیرون‌آئیم . « **و لا نُطیعُ فیکم احداً ابداً** » و کسی را در دشمنی شما فرمان نبریم هرگز . « **وان قوتلتم لَنَنْصُرَنَّکم** » واگر باشماجنگ کنند، ما شمارا یاری دهیم . «**واللّه یشهد انّهم لکاذبون**(۱۱)». والله گواهی میدهد که ایشان بدرست دروغ زنان‌اند.

«**لئن اُخرجوا** »براستی که‌اگر[آن‌جهودان‌را]بیرون کنند. « **لایَخْرُجُونَ**

---

۱) وائست : لهجه‌ای است ، ازبایست وآن بمعنی حاجت و نیاز است .
۲) دلاسا : دراینجا بمعنی آرزومند است .
۳) تاوستن : مقاومت کردن .

معهم » این منافقان با ایشان بیرون‌نشوند . « وَلَئِنْ قُوتلوا لاینْصُرونَهم » واگر با ایشان جنگ کنند ، منافقان ایشان را یاری ندهند . « ولئن نصروهم » واگر کرد یاری‌دادن‌ایشان گرداند ، « لیُوَلُّنَّ الادبارَ » بهمه‌حال‌پشت بهزیمت گردانند. « ثمّ لا یُنصَرون (١٢) » پس‌ایشان را یاری ندهند ، [نه کس ایشان را یار ونه‌خدای ایشان را یار] .

« لَاَنتم اشدُّ رَهْبَةً فی صدورهم من‌اللّه » براستی که شما بشکوه‌ترید در دلهای ایشان و ترسنده‌تر از اللّه . « ذلك بانّهم قوم‌لایفْقَهون (١٣) » آن بآنست که ایشان گروهی‌اند که حق در نمی‌یابند .

« لا یُقاتلونَكم جمیعاً » با شما هرگز جنگ نپیوندند . « الّا فی قُرىً مُحَصَّنة » مگر در برزنهای دیواربست . « او من وراءِ جُدُر » یا از پس دیوارها « بأسهم بینهم شدیدٌ » زور ایشان بر یکدیگر در دشمنی سخت است . « تحسبهم جمیعاً و قلوبهم شتّی ». می پندارند که ایشان یك دل اند ، و نه یك دل اند که پراکنده‌دل‌اند . « ذلك بانّهم قوم لا یعقلون (١٤) » آن‌بآنست که ایشان‌قومی‌اند که فرا صواب هوش نمی‌دارند .

« کمثل الّذین من قبلهم قریباً » راست مثل وسان جهودان قریظه همانست که نضیر دیدند از پیش . « ذاقُوا وبالَ امرهم » گرانی و ناسازگاری سرانجام خویش آخر بچشیدند . « و لهم عذابٌ الیمٌ (١٥) » و ایشان راست در آن گیتی عذابی درد نمای .

« کمثل الشّیطان » راست همچون دیو . « اذقال للانسان اکفُر » آنکه که آدمی را گفت : کافر شو ! « فلمّا کفر قال انّی بریءٌ منك » چون کافر شد ، گفت : من‌ازتوبیزارم! « انّی اخافُ‌اللّه ربَّ‌العالمین (١٦) » من‌می‌ترسم ازخداوندجهانیان.

« فکانَ عاقبتَهما انّهما فی‌النّار » سرانجام ایشان هردو آنست که با هم در آتش‌اند . « خالدین فیها » هر دوجاوید در آن . « و ذلك جزاءُ الظّالمین (١٧) » و پاداش ناگرویدگان آنست .

«**یاایّها الّذین آمَنوا**» ای گرویدگان! «**اتّقوا اللّهَ**» بترسید از خشم وعذاب خدای «**ولتنظرْ نفسٌ**» وایدون باد که هر کس می‌نگرد «**ماقدّمت لغد**» که چه چیز فرا فرستد فردا خود را «**واتّقوا اللّه**» وبترسید ازخشم وعذاب خدای «**انّ اللّه خبیر بماتعملون**(۱۸)» که الله داناست و آگاه بر کرد[1] شما.

«**ولاتکونوا کالّذین نسوا اللّه**» و چون ایشان مباشید[۱] که الله را فراموش کردند «**فانسٰیهم انفُسَهم**» تا الله تیمار داشتن تنهای ایشان برایشان فراموش کرد. «**اولئك هم الفاسقون**(۱۹)» ایشانند که از دین وطاعت الله بیرون‌اند.

«**لایستوی اصحابُ النّار و اصحابُ الجنّة**» هرگز دوزخیان چون بهشتیان یکسان نباشند. «**اصحابُ الجنّة هم الفائزون**(۲۰)» بهشتیان‌اند که رستگان اند وپیروز آمدگان.

«**لوانْزَلْنا هذا القرآن علی جبل**» اگر ما فرو فرستادیمی[۲] این قرآن بر کوهی «**لرأیْتَه خاشعاً**» تو آن کوه را دیدی فروشده. «**متصدّعاً من خشیة اللّه**» پاره پاره شکافته از ترس خدای. «**وتلك الامثالُ نَضربُها للنّاس**» واین مثلها میزنیم مردمان را «**لعلّهم یتفکّرونَ**(۲۱)» تا مگر در اندیشند.

«**هو اللّه الّذی لا اله الّاهو**» اوست که نیست خدای جز او «**عالم الغیب و الشّهادة**» دانای نهان و آشکارا. «**هو الرّحمنُ الرّحیم**(۲۲)» اوست آن فراخ بخشایش مهربان.

«**هو اللّه الّذی لااله الّاهو**» اوست که نیست خدای جز او. «**الملكُ القدّوس السّلام**»: پادشاه پاك بی‌عیب. «**المؤمنُ**»: ایمن کننده. «**المُهَیْمنُ**»: گواه راست استوار. «**العزیزُ**»: تاوندهٔ تواننده بهیچ هست نماننده. «**الجبّار**»: خلق بر مراد خود دارنده «**المتکبّر**»: برتر از آنکه ستم کند بر کس. «**سبحانَ اللّه عمّا یُشرکون**(۲۳)»: پاکی خدای را از انباز که او را میگویند.

۱ــ الف: مبید.

۲ــ الف: اگر ما فرو فرستادی.

---

۱) کرد: مصدر مرخم است وبمعنی کردن و کردار باشد.

«هو اللّه الخالق» اوست خدای آفریدکار [نوکار[1]]. **«البارئ المصوّر»** آن آفریدکار نیکوکار. **«له الاسمآء الحُسْنی»** او راست نامهای نیکو. **«یسبّح له مافی السّموات و الارض»** بپاکی میستاید او را هر چه در آسمان و زمین چیزست **«وهو العزیز»** او ست آن سخت توان بیهمتا. **«الحکیم(٢٤)»** : راست دانش راست کار.

النوبة الثانیة

قوله تعالی : **«للفقراءِ المهاجرین»** بیّن‌اللّه تعالی انّ الفیء لِمن هو، والتّقدیر : کی لایکون ما افاءَ اللّه علی رسوله دولةً بین الاغنیاء منکم ولکن یکون للفقراء المها- جرین، الّذین تولّوا [1] الدّیار والاموال والاهلین [2] والعشائر فخرجوا حبّاً للّه ورسوله و اختاروا الاسلام علی ما کانوا فیه من الشدّة حتی کان الرّجل یعصب الحجر علی بطنه لیقیم صلبه من الجوع و کان یتّخذ الحفیرة فی الشّتاء ماله دثار غیرها. قال **سعید بن جبیر**: کان ناس من المهاجرین لاحد هم الدّار والزّوجة و العبد والنّاقة یحجّ علیها ویغزو فنسبهم اللّه الی انّهم فقراء و جعل لهم سهماً فی الزّکوة. **«یبتغون فضلاً من اللّه»** ای - یطلبون رزقاً من اللّه وهو الغنیمة. **«ورضواناً»**. ای : مرضات ربّهم بالجهاد فی سبیله مع رسوله. **«وینصرون اللّه ورسولَه»** - بمجاهدة الاعداء **«اولئك هم الصّادقون»** فی ایما نهم وَ وفوا بعهود هم و عقود هم مع اللّه هولاءِ المهاجرین الّذین اخرجهم المشرکون من **مکة** و کانوا نحواً من مائة رجل وصحّ عن رسول اللّه (ص) انّه کان یستفتح بصعالیك المهاجرین وقال صلی اللّه علیه وسلّم : «ابشروا یامعشر صعالیك المهاجرین بالنّور التّام یوم القیامة تد خلون الجنّة قبل الاغنیاءِ بنصف یوم و ذلك مقدار خمسمائة عام» ثمّ ذکر الانصار فقال : **«والّذین تبوّءُالدّار»** ای - لزموا **المدینة** و دورهم بها، **«و الایمان»** منصوب بفعلٍ مضمرٍ یعنی : و قبلوا الایمان و آثروه ؛ وقیل : معناه لزموا **المدینة** ومواضع الایمان وذکر **النقاش** انّ الایمان اسم **المدینة** سمّاها **النبی** (ص) به. **«من قبلهم»** ای - من قبل قدوم المهاجرین علیهم اتّخذوا فی دورهم

١- الف : ترکوا ٢ - ج : الدیار والاهلین .

---

١) نوکار : در اینجا بمعنی نو سازنده و مبدع آمده است .

المساجد بسنتين ربّوا الاسلام كما يربّى الطّير الفرخ وعن **انس** قال: قال رسول الله(ص): «آية الايمان حبّ الانصار، آية النّفاق بغض الانصار» - وعن **زيد بن ارقم** قال: قال رسول الله (ص): «اللّهم اغفر للانصار ولابناءِ الانصار وابناءِ ابناءِ الانصار» وقال: «خير دور الانصار **بنو النّجار** ثمّ **بنو عبد الاشهل** ثمّ **بنو الحارث بن الخزرج** ثمّ **بنو ساعدة** و فى كلّ دور الانصار خير» و «**يحبّون من هاجر اليهم**» - كنايت است از مهمان دوستى انصار كه مهاجران را بجان بپذيرفتند وبهمگى دل دوست داشتند وخان ومان خود از ايشان دريغ نداشتند. وبهرچه داشتند ازمال ووطن ايشان را شريك خود ساختند وكام ومراد وبى نيازى ايشان برفقر وفاقهٔ خود اختيار كردند. واين غايت جود است وكمال سخا كه ربّ العالمين از ايشان بپسنديد و ايشان را در آن بستود و گفت: «**يحبّون من هاجر اليهم ولايجدون فى صدورهم حاجةً**» اى - حسداً و غيظاً «**ممّا اوتوا**»: اى- ممّا اعطى المهاجرون من الفيء، آن روز كه **رسول خدا** (ص) غنيمت **بنى النضير** ميان مهاجران قسمت كرد و بانصار نداد، مگر سه كس را از ايشان؛ هيچ حسدى وغيظى پديد نيامد وبتخصيص مهاجران در آن اموال كراهيتى ننمودند. وبآن قسمت راضى شدند هرچند كه ايشان راحاجت ودربايست بود وبغايت خصاصت وفقر وفاقت رسيده بودند، اما حقّ مهاجران برحقّ خود مقدّم داشتند و راه ايثار رفتند؛ اينست كه ربّ العالمين گفت: «**ويؤثرون على انفسهم ولو كان بهم خصاصة**». وفى الخبر: «لم يجتمع فى الدّنيا قوم قطّ الّا وفيهم اسخياء وبخلاء الّا فى الانصار فانّهم كلّهم اسخياء، مافيهم من بخيل». خبر درست است از **بوهريرة**، گفت: رسول خدا را (ص) مهمانى رسيد، كس فرستاد بخانه هاى مادران مؤمنان تا هيچ طعامى بود آن مهمان را؟ و درهمهٔ خانه‌هاى ايشان هيچ طعام نبود. پس رسول گفت: «من يضيف هذا هذه الليلة؟»: كيست كه يك امشب اين مهمان را بخانه برد و او را مهمانى كند؟ مردى انصارى گفت: من اورا مهمانى كنم يارسول الله. اورا بخانه برد و بااهل خويش گفت: هذا ضيف رسول الله؛ اينك آوردم مهمان رسول خداى، او را گرامى دار و عزيز دار. اهل او گفت: درخانهٔ ما طعام بيش از آن نيست كه قوت ما

واین کودکان باشد، مگراین کودکان رابیهانه‌ای درخواب کنیم ومابوی ایثار کنیم، تاوی‌را کفایت باشد. آنکه چراغ بیفروختند ومهمان‌را بنشاندند وطعام پیش نهادند، وعادت ایشان چنان بود که میزبان با مهمان بهم طعام خورند، مرد با اهل خویش گفت: اگرما با وی خوریم، اورا کفایت نباشد ونه خوب بود که مهمان رسول (ص) درخانهٔ ما طعام سیر نخورد؛ توبرخیز در میانه وببهانهٔ آنکه چراغ را اصلاح میکنم، چراغ فرو کش، تاما درتاریکی دهان می‌جنبانیم واوچنان‌پندارد که ماطعام میخوریم؛ همچنان کردند وخود گرسنه درخواب‌شدند. بامداد که بحضرت نبوّت ورسالت صلّی الله‌علیه وسلّم رسیدند، رسول درایشان نگرست وتبسم کرد و گفت: «ضحك‌الله‌اللّیلة» وفی روایة: «عجب‌الله من فعالکما» فانزل الله عزّوجلّ: «**ویؤثرون‌علی انفسهم‌ولو کان بهم‌خصاصة**» **ابن عباس** گفت: رسول‌خدا آنروزکه‌اموال **بنی النضیر** قسمت‌میکرد، انصار را گفت: اگرخواهید شما را دراین قسمت‌آرم، تامشارك ایشان باشید، درین مال؛ بشرط آنکه مهاجران نیزمشارك شما باشند درمال وضیاع شما. واگرخواهید این‌غنیمت جمله بمهاجران تسلیم کنیم و در ضیاع ومال شما مشارك نباشند. ازین هردوخصلت آن یکی که خواهید اختیار کنید. ایشان راه جوانمردی وایثاررفتند، گفتند: نه که ما درقسمت غنیمت باایشان مشارك نباشیم وهمه بایشان تسلیم کنیم و ایشان با ما مشارك باشند درخان ومان وضیاع وأسباب ما. ربّ‌العالمین ایثار ایشان بپسندند ودرشأن‌ایشان آیت‌فرستاد: «**و یؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة**» وقال **انس بن‌مالك**: اهدی‌لبعض‌الصحابة رأس‌شاة مشویّة وکان‌مجهوداً له‌فوجّه به‌الی جارله فتداولته تسعة انفس، ثمّ عاد الی الاوّل فانزل‌الله جلّ ذکره «**ویؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة**». وقال «**ومن‌یوق شحّ نفسه فاولئك‌هم‌المفلحون**»: الشّح، منع الواجب؛ وقیل: اکل مال‌الغیر ظلماً. وقال النبی (ص): بریء من‌الشّح من آتی‌الزکوة وقری الضیف واعطی فی‌النّائبة. وقیل: الشّح: ان تطمح عین‌الرجل الی ما لیس له، فقال صلّی‌الله علیه و سلم: «من الشّح، نظرك الی امرأة غیرك». قال **الحسن**: هوالعمل‌بمعاصی‌الله. وقال **طاوس**: الشّح بمافی یدغیرك، والبخل بمافی یدك.

و رُوِیَ أنّ رجلاً قال لعبدالله بن مسعود انّی اخاف أن اکون قد هلکت ، فقال و ماذاك ؟ ــ قال اسمع الله یقول : «ومن یُوقَ شحّ نفسه . فاولٓئك هم المفلحون» و انا رجل شحیح لایکاد یخرج من یدی شیءٌ فقال عبدالله : لیس ذاك بالشح الذی ذکر الله عزّوجل فی القرآن ولکن الشّحّ ان تأکل مال اخیك ظلماً ، ولکن ذاك البخل وبئس الشیء البخل . وعن جابر بن عبدالله قال قال رسول الله (ص) : «اتّقوا الظلم ، فان الظلم ظلمات یوم القیامة واتّقوا الشحّ فانّ الشّحّ اهلك من کان قبلکم حملهم علی ان یسفکوا دماءهم واستحلّوا محارمهم . و قال صلّی الله علیه وسلّم : «لایجتمع الشّحّ والایمان فی قلب عبدٍ ابداً» .

« و الّذین جاؤا من بعدهم » یعنی : التابعین و هم الذین یجیئون بعد المهاجرین والانصار الی یوم القیامة ثمّ ذکرانهم یدعون لانفسهم ولمن سبقهم بالایمان بالمغفرة فقال : «یقولون ربّنا اغفرلنا ولاخواننا الّذین سبقونا بالایمان ولاتجعل فی قلوبنا غلّاً » غشّاً و حسداً و بغضاً . « للّذین آمنوا ربّنا انّك رؤف رحیم » و کلّ من کان فی قلبه غلّ لاحدٍ من الصحابة ولم یترحّم علی جمیعهم فانّه لیس من عناه الله بهذه الآیة ، لانّ الله رتّب المؤمنین علی ثلاثة منازل : المهاجرین ، والانصار ، و التابعین الموصوفین بما ذکرالله ، فمن لم یکن من التابعین بهذه الصفة کان خارجاً من اقسام المؤمنین . قال ابن ابی لیلی : النّاس علی ثلاثة منازل : الفقراء ، المهاجرون « والّذین تبوّء الدار والایمان» « والّذین جاؤا من بعدهم »فاجهد ان لاتکون[1] خارجاً من هذه المنازل ؛ و روی عن عائشة رضی الله عنها قالت : امرتم بالاستغفار لاصحاب محمد (ص) فسبّبتموهم سمعت نبیّکم (ص) : «لاتذهب هذه الامّة حتی یلعن آخرها اوّلها » . و عن جابر قال قال رسول الله (ص) : « اذا لعن آخر هذه الامّة اوّلها فلیظهر الّذی عنده العلم فانّ کاتم العلم یومئذ ککاتم ما انزل الله علی محمد (ص) وعن ابن عمر قال قال رسول الله (ص) : « کلّ الناس یرجو النجاة الّا من سبّ اصحابی فانّ اهل الموقف یلعنهم . وقال مالك بن انس : تفاضلت الیهود والنصاری علی الرّافضه

۱) الف : الاتکون .

بخصلةٍ. سئلت اليهود من خيراهل ملّتكم؟ـ فقالت: اصحاب **موسى**. سئلت النصارى من خير اهل ملّتكم؟ فقالت: حوارى **عيسى** وسئلت الرافضة من شرّاهل ملّتكم؟ فقالوا: اصحاب **محمد**. امروا بالاستغفار فسبّوهم فالسيف عليهم مسلول الى يوم القيامة لاتقوم لهم راية ولايثبت لهم قدم ولاتجتمع لهم كلمة، كلّما اوقدوا ناراً للحرب اطفاها الله بسفك دمائهم و تفريق[۱] شملهم وادحاض حجّتهم. اعاذنا الله و ايّاكم من الاهواء المضلّة. وعن **ابن عمر** قال قال رسول الله(ص): «اذا رأيتم الّذين يسبّون اصحابى، فقولوا: لعن الله شرّكم، وعن **عطا** قال قال **رسول الله** (ص): «من حفظنى فى اصحابى كنت له يوم القيامة حافظا، ومن شتم اصحابى فعليه لعنة الله والملائكة والناس اجمعين».

«**الم تر**» يا محمد. «**الى الّذين نافقوا**» وهم **عبدالله بن ابى بن سلول** و **رفاعة بن تابوت** عاضدوا **قريظة** على رسول الله(ص) بعد اجلاء **بنى النضير** بسنتين و عاقدوهم على ما فى الآية و سمّاهم اخواناً لهم لانّهم ساووهم فى الكفر، قالوا: «**لئن اخرجتم**» من **المدينة**. «**لنخرجنّ معكم ولانطيع فيكم احداً**» سألنا خلافكم وخذلانكم «**ابداً**» يعنى **محمد** (ص) اى لانمتثل امره فى ايذائكم «**وان قوتلتم**» اى: ان قاتلكم **محمد** (ص) «**لننصرنّكم**» - و لنعاوننّكم احسن المعاونة. «**والله يشهد انّهم لكاذبون**» - فى قولهم ذلك فانّهم اخرجوا من ديارهم و لم يخرج المنافقون معهم وقوتلوا فلم ينصروهم فذلك قوله:

«**لئن أُخرجوا لايَخْرُجُونَ معهم ولئن قوتلوا لاينصُرونَهم**» وقوله: «**ولئن نصروهم**» - اى: لوقصدوا نصر اليهود «**ليولنّ الادبار**» - منهزمين. «**ثمّ لاينصرون**» يعنى: **بنى قريظة** لايصيرون[۲] منصورين اذا انهزم ناصروهم. معنى آنست كه: اگر تقديراً بنصرت ايشان برخيزيد، پشت بهزيمت بر گردانند؛ وآنگه نه نصرت ايشان باشد كه آن خذلان ايشان باشد. وقيل: «**ولئن نصروهم**» - اى: لو ارادوا نصرهم كقوله عزّوجلّ: «اذا قمتم الى الصلوة» - اى: اذا اردتم أن تقوموا الى الصلوة «اذا

۱- الف: تفرق ۲- الف: يصبرون.

ناجيتم الرسول» ـ اى :اردتم ان تناجوا. اگر منافقان خواهند که ایشان‌را یاری‌دهند نتوانند ، والله ایشان‌را در آن قصد وخواست یاری ندهد ، منافق نه یاری دهنده‌است نه یاری داده ؛ نه کس‌اورا یاراست نه خدا اورا یار .

« **لانتم اشدُّ رَهْبَةً فی صدورهم من اللّه** » ـ اى : لانتم يـا اصحاب **مُحمد** اشدّ رهبة فی قلوب هؤلاء المنافقين من رهبة الله عزّوجّل اى ـ اوقع الله الرعب فی قلوبهم . « **ذلك بانّهم قوم لايفقهون**» ـ لايعلمون معانی خطاب الله ولا يعرفـون شدّة بأس الله ولايعلمون حقيقة مايوُعدهم الله به .

« **لايقاتلونكم جميعاً** » ـ يعنى : اليهود ، لايحاربونكم مؤتلفين مجتمعين . « **الّا فی قرىً مُحَصَّنَة** » ـ اى : اذا اجتمعوا لقتالكم لم يجسروا على البروز و انّما يقاتلونكم من وراءِ حصونهم المحصّنة بالسور «**اومن وراءِ جدار**» بالنبل والحجر . قرأ **ابن كثير** و **ابو عمرو** جدارٍ على الواحد وقرأ الآخرون جدر بضمّ الجيم والدّال على الجمع[1] . « **بأسهم بينهم شديدٌ** » ـ اى : هم متعادون مختنقون عداوة بعضهم بعضاً شديدة . و قيل : نكايتهم فيما بينهم شديد . اذا تحاربوا فامّا معكم فالله ارهبهم منكم فلايغنون شيئاً : وقيل : هذا امتنان من الله عزّوجّل اى ـ هم مع قوّتهم وشدّتهم يخافون منكم . « **تَحْسَبُهم جميعاً**» يعنى : المنافقين واليهود جميعاً مجتمعين فی ـ الرأى « **وقلوبهم شتّى** » مختلفة متفرقـة . قال **مجاهد** : اراد انّ ديـن المنافقين يخالف دين اليهود . و قال : **قتادة** : اهل الباطل مختلفة اهواؤهم ، مختلفة شهاداتهم ، مختلفة اعمالهم و هم مجتمعون . قال **ابن بحر** : القى الله فی قلـوبهم البأس الشديـد فتفرّقوا خلاف مافعل بالمؤمنين من قوله والّف بين قلوبهم . « **ذلـك بانّهم قـوم لايعقلون** » ـ امره ونهيه .

«**كمثل الّذين من قبلهم قريباً**» ـ اى : مثل و عيدى لقريظة مثل ما القـى **بنوالنضير** وكان بينهما سنتان. وقيل : مثل هؤلاءِ اليهود كمثل مشركى **مكة**. «**ذاقوا و بال امرهم** » ـ يعنى : القتل ببدر و كان قبل غزوة **بنى النضير** قالـه **مجاهد** .

١ ـ ج : جميع .

«ولهم عذاب الیم» : مع ذلك فی النار ثمّ ضرب مثلاً للمنافقین والیهود جمیعاً فی تخاذلهم فقال :

«کمثل الشیطان» - ای : مثل المنافقین فی وعدهم **بنی قریظة** بالغرور کمثل الشیطان فی وعده الانسان بالغرور فلمّا احتاج الیه اسلمه للهلاك . فقیل یراد بالانسان الجنس و معناه الّذی یوسوس الیهم بالکفر ویدعوهم الی الجحد . **«فلمّا کفر قال انّی بریء منك»** یتبرّأ منه اذارای العذاب یوم القیامة و یقول : **«انّی اخاف اللّه ربّ العالمین»** - وقیل : شبّههم بتسویل **الشّیطان** الیهم فی قوله : « لاغالب لکم الیوم من النّاس وانّی جارٌ لکم فلمّا ترآءت الفئتان نکص علی عقبیه » . الآیة کذلك هؤلآء المنافقون غرّوا الیهود بوعد النصرة ثمّ قعدوا عنها وقت الاحتیاج . جماعتی مفسّران گفتند : انسان درین آیه **برصیصاء** عابد است ، راهبی بود در **بنی اسرائیل** درروزگار فترت صومعه‌ای ساخته بود ، هفتاد سال در آن صومعه مجاور گشته وخدایرا عزّوجلّ پرستیده وابلیس درکار وی فرومانده واز اضلال وی بازمانده وازسر آن درماند کی روزی مَرَدهٔ شیاطین را جمع کرد و گفت : من یکفینی امر هذا الرجل ؟ آن کیست ازشما که کار این مرد را کفایت کند ؟ یکی از آن مردهٔ شیاطین گفت : من این کار کفایت کنم ومرادتو ازوی حاصل کنم . بدرصومعهٔ وی رفت برزیّ وآسای[1] راهبان ومتعبّدان . گفت : من مردی راهبم عزلت و خلوت می طلبم ، ترا چه زیان اگر من بصحبت توبیاسایم ودرین خلوت خدای را عزّوجلّ عبادت کنم ؟ - **برصیصا** بصحبت وی تن درنداد و گفت : انّی لفی شغل عنك ، مرا در عبادت اللّه چندان شغل است که پروای صحبت تونیست . وعادت **برصیصا** آن بود که چون درنماز شدی ده روز از نماز بیرون نیامدی و روزه داربود وهربده روزافطار کردی . **شیطان** برابر صومعهٔ وی درنماز ایستاد وجهد وعبادت خودبرجهد وعبادت **برصیصا** بیفزود چنانك بچهل روز ازنماز بیرون آمدی وهربچهل روز افطار کردی ؛ آخر **برصیصا** اورا بخود راه داد ، چون آن عبادت وجهد فراوان وی دید ؛ وخودرا درجنب وی قاصردید . آنگه **شیطان** بعد ازیکسال گفت : مرا رفیقی دیگر است وظنّ من چنان بود که تعبّد

۱) آسا : شبه ومانند وبمعنی زیب هم آمده است . ملخص ازبرهان قاطع .

واجتهاد تو از آن وی زیادتست ؛ اکنون که ترا دیدم نچنانست که می پنداشتم و بازدیك وی میروم! **برصیصا** مفارقت وی کـراهیت داشت و بصحبت وی رغبت تمام مینمود . **شیطان** گفت: مرا ناچاراست برفتن ، اما ترا دعائی آموزم که هر بیمار و مبتلی ودیوانه که بروی خوانی الله تعالی اورا شفادهد و ترا این به باشد ازهر عبادت که کنی؛ که خلق خدای را ازتو نفع باشد وراحت . **برصیصا** گفت : این نه کارمنست که آنکه از وقت و ورد خود بازمانم وسیرت و سریرت من در سرشغل مردم شود . **شیطان** تا آنکه میکوشید که آن دعا وی رادر آموخت واورا بر سر آن شغل داشت . **شیطان** ازوی بازگشت وبا **ابلیس** گفت : قدواللّٰه اهلکتُ الرجلَ. پس برفت ومردی را تخنیق کرد، چنانکه دیو بامردم کند . آنکه بصورت طبیبی برآمد بردر آن خانه گفت : انّ بصاحبکم جنوناً افاعالجه ؟ این مرد شما دیو اورا رنجه دارد، اگرخواهید اورا معالجه کنم ؟ چون اورا دید گفت : انّی لااقوی علی جنّیه . من بادیواوبرنیایم ، لکن شما را ارشاد کنم بکسی که اورا دعا کند وشفا یابد واو **برصیصاء** راهب است که درصومعه نشیند. اورا بروی بردند ودعا کرد و آن دیوازوی بازشد. پس **شیطان** برفت وزنی راازدختران ملوك **بنی اسرائیل** رنجه کرد تابسان دیوانگان گشت . آن زن جمالی بکمال داشت و اورا سه برادربود [۱] . **شیطان** بصورت طبیب پیش ایشان رفت و آن دختر را بوی نمودند ، گفت : انّ الّذی عرض لها مارد لایطاق ولکن سأُرشد کم الی من یدع اللّٰه لها. گفت: دیوی است ستنبه[(۱)] اورا رنجه داشته ومن باوی برنیایم ، بر آن راهب شوید که کار ازوی [۲] است ، تا دعا کند وشفایابد . ایشان گفتند: ترسیم که راهب این نکند وفرمان ما نبرد . گفت : صومعه‌ای سازید درجنب صومعهٔ وی وزن در آن صومعه بخوابانید وباوی گوئید که این امانت است بنزدیك تونهادیم وما رفتیم ، از بهر خدا وامید ثواب را [۳] نظر از وی بازمگیر و دعا کن تا شفا یابد . ایشان همچنان کردند وراهب ازصومعهٔ خود بزیر آمد واورا دید زنی بغایت جمال. ازجمال وی درفتنه افتاد . **شیطان** آن ساعت او را وسوسه کرد که : واقعهاثم تُب !

۱ـ ج : بودند ۲ ـ الف : کاروی ۳ ـ ج: امید خدارا.

۱) ستنبه : بروزن شکنبه درشت وقوی وبمعنی کابوس نیز آمده است . ملخص از برهان‌قاطع

کام خود از وی بر باید داشت آنکه توبه باید کرد که در توبه گشاده و رحمت خدا فراوان ! راهب بفرمان **شیطان** کام خودازوی برداشت وزن بار گرفت. راهب پشیمان گشت و از فضیحت ترسید . همان **شیطان** در دل وی افکند که این زن را بباید کشت وپنهان باید کرد ، چون برادران آیند گویم : دیواورا ببرد وایشان مرا براست دارند[1] وازفضیحت ایمن کردم . آنکه از زنا وازقتل توبه کنم. **برصیصا** آن نمودهٔ[2] شیطان بجای آورد واورا کشت ودفن کرد. چون برادران آمدند وخواهررا ندیدند گفت: جاء شیطانها فذهب بها ولم اقوعلیه: **شیطان** اورا ببرد ومن باوی برنیامدم ! ایشان اورا براست داشتند و بازگشتند. **شیطان** آن برادران را بخواب بنمود که راهب خواهر شما را کشت ودرفلان جایگه دفن کرد . سه شب پیاپی ایشان را چنین بخواب مینمود ، تا ایشان رفتند وخواهر را کشته ازخاك برداشتند . برادران اورا ازصومعه بزیر آوردند وصومعه خراب کردند و او را پیش پادشاه وقت بردند ، تا بفعل و گناه خود مقرّ آمد . وپادشاه بفرمود تا او را بردار کردند . آن ساعت **شیطان** برابر وی آمد و گفت: این همه ساخته و آراستهٔ منست ، اگر آنچه فرمایم بجای آری ترا نجات دهم و خلاص پدید کنم . گفت : هرچه فرمائی ترا فرمـان برم ! گفت : مرا سجودی کن . آن بدبخت اورا سجود کرد وکافر گشت و اورا در کفربردار کردند و**شیطان** آنکه گفت : « **انّی بریءٌ منك انّی اخافُ اللّه ربَّ العالمین** » .

« **فکان عاقبتهما** » یعنی **شیطان و برصیصاء** العابد کان اخر امرهما « **انّهما فی النّار** » مقیمین لایبرحان « **وذلك جزآء الظالمین** » الکافرین قال **ابن عباس**: ضرب اللّه هذاالمثل **لیهودبنی النضیر** والمنافقین من اهل **المدینة** و ذلك انّ اللّه عزّوجلّ امر نبیّه (ع) أن یجلی **بنی النضیر** عن **المدینة** فدسّ المنافقون الیهم فقالوا : لاتجیبوا **محمدا** الی ما دعاکم و لاتخرجوا من دیارکم فان قاتلکم کنّا معکم و أن اخرجکم اخرجنا معکم . قال : فاطاعوهم و تحصّنوا فی دیارهم رجاء نصر المنافقین حتی جاءهم النبی (ص) فناصبوه الحرب یرجون نصر المنافقین فخذلوهم و تبرّؤوا

---

١) براست دارند: باور کنند وتصدیق دارند .

٢) نموده : راهنمایی .

منهم كما تبرّأ **الشيطان** من **برصيصا** وخذله . قال **ابن عباس** : فكانت الرهبان في **بني اسرائيل** لايمشون الّا بالتقية والكتمان و طمع اهل الفجور والفسق في الاخيار فرموهم بالبهتان والقبيح ، حتى كان امر **جريج** الراهب فلمّا برأ الله **جريجاً** الراهب ممّا **رموه** به انبسطت بعدها الرهبان وظهروا للنّاس .

«يا ايّها الّذين آمنوا اتّقوا اللّه» باداءِ فرائضه واجتناب معاصيه **« ولتنظر نفس ماقدّمت لغدٍ »** يعني ليوم القيامة . اى- لينظر احدكم الذى قدّم لنفسه عملاً صالحاً ينجيه امسيّئاً يرديه . **«اتّقوا اللّه»** كرّر تعظيماً لتحذيره. **«انّ اللّه خبيرٌ بماتعملون»** وفي الاثر انّ ابن آدم اذا مات قال الناس : ماخلف ؟ و قالت الملائكة ما قدّم ؟- وقيل : **« واتّقوا اللّه »** انّما كرّرَ الامر بالتقوى ، لانّ الاوّل اراد به تقوى الكفر واجتناب الجحد . والثانى اراد به تقوى المراقبة والعلم ، وقيل : معناه اتّقوا مخالفتى فان لم تفعلوا فاتقوا مفارقتى ومعاقبتى . وقيل : للتقوى مقامات فدعاهم الى مرتبة بعد اخرى ، وقيل : المراد بالاوّل البداية به و بالثانى الثبات عليه .

«لاتكونوا كالّذين نسوا اللّه» يعنى المنافقين تركوا ذكر الله و طاعته فانسيهم مافيه النجاة انفسهم و خلاصها بحرمان حظوظهم من الخير. و قيل: نسوا الله بترك ذكره وشكره . **«فانسيهم انفسهم»** بالعذاب الذّى نسى به بعضهم بعضاً . **«اولئك هم الفاسقون »** : الخارجون عن طاعة الله سبحانه .

« لايستوى اصحابُ النار و اصحابُ الجنة » للآية معنيان : احدهما لايتساوى الكافر والمؤمن لانّ المؤمن فى النعيم المقيم والكافر فى العذاب الاليم ، المؤمن من اولياءِ الله والكافر من اعداءِ الله . والمعنى الثانى : لايستوى اصحاب النار فى النار بل فيها دركات ولااصحاب الجنة فى الجنة بل فيها درجات وبه قرأ **ابن مسعود « لايستوى اصحابُ النّار و اصحابُ الجنّة . اصحاب الجنّة هم الفائزون »** الناجون.

« لوانزلنا هذا القرآن على جبل لرأيتَه خاشعاً متصدّعاً من خشية اللّه » قيل: هذا توبيخ للنّاس. اى- لوجعل فى الجبل تمييز وانزل عليه **القرآن** لخشع وتصدّع وتشقّق من خشية الله مع صلابته ورزانته حذراً من ان لايؤدّى حقّ الله عزّوجل فى تعظيم

القرآن والکافر یعرض عمّا فیه من العبر کان لم یسمعها یصفه بقساوة القلب؛ وقیل: هذا امتنان علی النّبی(ص) ای - **لو انزلنا هذا القرآن علی جبل** لما ثبت له وتصدّع لنزوله علیه وقد انزلناه علیك و ثبّتناك له کقوله: مانثبّت به فؤادك و کذلك یسّر و سهّل و خفّف علی بنی آدم ماثقله علی السموات والارضین. وقد روی عن **ابن‌عباس**: انّ السّماء اطّت من ثقل الالواح لمّا وضعها الله سبحانه علیها فی وقت **موسی**(ع) فبعث الله لکلّ حرف منها ملکاً فلم یطیقوا حملها فخفّفها علی **موسی** و کذلك الانجیل علی **عیسی** (ع) والفرقان علی **محمد** (ص). « **و تلك الامثال نضربها للنّاس لعلّهم یتفکّرون**.» فی امثال الله ویتّعظون ولا یعصون الله.

«**هو الله الّذی لا اله الّا هو**». قال **الزجاج**: هذا یرجع الی اوّل السورة حیث قال: « **سبّح لله مافی السموات ومافی الارض**» ثمّ قال: «**هو الله الّذی لا اله الّا هو**» قادر علی اختراع الاعیان ولا مستحقّ لکمال التعظیم ونعوت الجلال. «**الّا هو عالم الغیب والشهادة** » یعنی السرّ والعلانیة، وقیل: الغیب ماغاب عن العباد فلم یعاینوه ولم یعلموه، والشهادة: ما عاینوه وعلموه. « **هو الرّحمن الرّحیم** » ذوالرّحمة الکاملة.

«**هو الله الّذی لا اله الّا هو الملك** » الّذی له الملك وحقیقته القدرة علی ایجاد و ان یکون له التصرف فی الملك له من غیر حجّة علیه. «**القدّوس**» الطاهر عمّا اضافوا الیه ممّا لا یلیق به والقدس الطهارة و منه قوله: نقدّس لك: ای- ننزّهك عن الصفات الذّمیمة. «**السلام**» الذی ینال عباده منه. السّلامة: سلم المؤمنون من عذابه، وقیل: سمّی نفسه سلاماً لسلامته من کلّ آفة. « **المؤمن** » الّذی أمن الناس من ظلمه وأمن من آمن به من عذابه. وقیل: الایمان: التصدیق. ای - هو الّذی یصدّق عبده فی توحیده واقراره بوحدانیّته و یصدّق رسله باظهار المعجزة علیهم و هو المصدّق لنفسه فی اخباره «**المهیمن**» ای- القائم علی خلقه باعمالهم وارزاقهم و آجالهم وانّما قیامه علیهم باطلاعه وحفظه، وقیل: معناه الرّقیب؛ یقال: هیمن یهیمن هیمنة اذا کان رقیباً علی الشیء. وقیل: هو فی الاصل موئیمن قلبت الهمزة هاءً کقوله: « ارقت وهرقت » و معناه: المؤمن. « **العزیز** »: المنیع الّذی لا یقدر علیه احد. والغالب لا یغلب. والعزّة فی اللّغة الشّدّة، وقیل: العزیز الذی لا مثل له من قولهم عزّ الطّعام اذا قلّ وجوده، وقیل:

العزيز بمعنى المعزّ كالأليم بمعنى المولم. «الجبّار»: هو العظيم وجبروت الله عظمته اى ـ هو العظيم الشّأن فى الملك والسلطان: وقيل: هو من الجبر وهو الاصلاح فهو يغنى الفقير ويصلح الكسير؛ وقيل: هو الّذى يقهر النّاس ويجبرهم على ما اراد ينفذ مشيّته على سبيل الاجبار فى كلّ احد ولا ينفذ فيه مشيّة احد. «المتكبّر» المتعظّم عن مجانسة خلقه وتعظّم من مشابهة فعله وتقدّس عن صفات الذمّ فى نعوته وهو المستحق لصفات التّعظيم ـ وقيل: ذو الكبرياء وهو الملك، من قوله: «ويكون لكما الكبرياء فى الارض». «سبحان اللّه عمّا يشركون» نزّه نفسه تعالى و تقدّس عمّا يلحدون فى اسمائه ويجهلون من اوصافه. رُوى عن عبداللّه بن عمر قال: رأيت رسول اللّه (ص) قائماً على هذا المنبر، يعنى منبر رسول اللّه (ص)، وهو يحكى عن ربّه تعالى فقال «انّ اللّه عزّ وجلّ اذا كان يوم القيامة جمع السموات والارضين فى قبضته تبارك وتعالى ثمّ قال: هكذا وشدّ قبضته ثمّ بسطها ثمّ يقول: انا اللّه، انا الرّحمن، انا الرّحيم، انا الملك، انا القدّوس، نا السّلام، انا المؤمن، انا المهيمن، انا العزيز، انا الجبار، انا المتكبر، انا الذى بدأت الدّنيا ولم تك شيئاً، انا الّذى اعدتها. اين الملوك اين الجبابرة؟!».

قوله: «هو اللّه الخالق البارىء المصوّر» كلّ ما يخرج من العدم الى الوجود يفتقر الى التقدير اوّلاً والى الايجاد على وفق التقدير ثانياً والى التصوير بعد الايجاد ثالثاً، واللّه تعالى خالق من حيث انّه مقدّر وبارىء من حيث انّه مرتّب صور المخترعات احسن ترتيباً. «له الاسماء الحسنى» لانّها مشتقّة من افعال كلّها حسنة. وقيل: وصفها بالحسنى لانّها تدلّ على كمال نعوته وجلالة اوصافه. «يسبّح له ما فى السّموات والارض» امّا بياناً ونطقاً وإمّا برهاناً وخلقاً. «وهو العزيز الحكيم». ختم السورة بما فتحها به فسبحان اللّه على كلّ حال. روى معقل بن يسار عن النّبى (ص) من قال حين يصبح ثلاث مرّات: «اعوذ باللّه السّميع العليم من الشيطان الرجيم» وقرأ الثلاث آيات من آخر سورة الحشر وكل اللّه به سبعين الف ملك يصلّون عليه حتى يمسى، فان مات من ذلك اليوم مات شهيداً و من قال حين يمسى كان بتلك المنزلة. وعن ابى امامة يقول قال رسول اللّه (ص):

«من قرأ خواتیم الحشر من لیل او نهار فقبض فی ذلك الیوم او اللیلة فقد اوجب الجنّة».
وعن **ابی هریرة** قال سألت **حبی** رسول الله (ص) عن اسم الله الاعظم. فقال: علیك بآخر سورة الحشر فاکثر قرآءتها فاعدت علیه فاعاد علیّ.

النوبة الثالثة

«**للفقراء المهاجرین**» الآیة ....: مفهوم این آیت صفت وسیرت مهاجرانست که غریبان این سرای‌اند وشهیدان آن سرای، سلاطین دولت‌اند ودرخانهٔ ایشان نانی نه، امیران مملکت اند ودربر کهنه‌ای نه، آفتاب رویان قیامت اند ودرین سرای ازهیچ جانب روی نه، آتش دلان اند وشرر ایشان را دودی نه، درد زدگانند و جراحت ایشان را درمانی نه، مسافران‌اند وراه ایشان را پایانی نه، همه در کورهٔ بلا گداخته وبازخواستی[1] نه. وبا اینهمه نعرهٔ عاشقی ایشان درملکوت افتاده که جان برای گوی میدان توداریم. هرکجا خواهی میانداز. تو نظارهٔ ما باش وباما هرچه خواهی میکن.

جائی دارم بعشق تو کرده رقم   خواهیش بشادی کش وخواهیش بغم
بعینیك مایلقی الفؤاد و ما لقی   وللحبّ ما لم یبق منه و ما بقی

مصطفی (ص) گوید: مامهتر کلّیت عالم ایم و بهتر ذرّیت آدم، و مارا بدین فخر نه. شربتهای کرم بردست ما نهادند و هدیّه های شریف بحجرهٔ ما فرستادند و لباسهای نفیس درما پوشیدند و طراز اعزاز برآستین‌ما کشیدند، و ما را بدان همه هیچ فخر نه. مهترا پس اختیار توچیست وافتخار تو به چیست؟ ــ گفت: اختیار ما آنست وافتخارما بدانست که در روزی ساعتی خلوتی جوئیم وبا این فقرای مهاجرین چون **بلال** و **صهیب** و **سلمان** و **عمّار** ساعتی حدیث او گوئیم:

بر هر دل ز کرامتش نثار است مرا   وز فقر لباس اختیار است مرا
دینار درم خود چه بکارست مرا   باحق همه کارچون نکارست مرا؟!

«**للفقراء المهاجرین**» بدانکه فقر دو است: یکی آنست که رسول خدا (ص) از آن استعاذت کرده و گفته: «اعوذبك من الفقر» ودیگر آنست که رسول خدا گفته:

۱ ــ الف: فاخواستی.

«الفقرفخری» آن یکی نزدیك بکفر واین یکی نزدیك بحق. اما آن فقر که بکفر نزدیکست فقردلست که علم وحکمت واخلاص وصبر و رضا و تسلیم وتوکل ازدل ببرد، تا دل ازین ولایتها درویش گردد، وچون زمین خراب شود. ودل چون خراب شد، منزل شیاطین گردد؛ آنکه چون شیطان فرو آمد، سپاه شیطان روی بوی نهند؛ شهوت و غضب وحسد وشرك و شك وشبهه ونفاق. نشان این فقر آن بود که هرچه بیند همه کژبیند، سمع مجازشنود، زبان همه دروغ وغیبت گوید، قدم همه بکوی ناشایست نهد، این آن فقراست که رسول خدا گفت: «کاد الفقر ان یکون کفرا، اللهم انّی اعوذبك من الفقر والکفر».

اما آن فقر که گفت: «الفقرفخری» آنست که مرد از دنیا برهنه گردد و درین برهنگی بدین نزدیك گردد. وفی الخبر: «الایمان عریان ولباسه التقوی» همانست که متصوفه آنرا تجرید گویند، که مرد مجرّد شود از رسوم انسانیت، چنانك تیغ مجرد شود ازنیام خویش؛ وتیغ مادام که درنیام باشدهنرش آشکارا نگردد وفعل ازوپیدا نیاید. همچنین دل تا در غلاف انسانیّت است هنر وی آشکارا نگردد واز وی کاری نگشاید، چون از غلاف انسانیّت برهنه گردد صورتها و صفت ها درو نماید.

آورده اند در بعضی کتب که فردا چون خلائق بصحراء قیامت بیرون آیند، جنات عدن، بصفات جمال خویش، عاشقان و طالبان را استقبال کنند که «وازلفت الجنة للمتقین.» ازین[1] سوختهای بینی کوفتهای دل شکستهای روزفروشده[2] ای بادلی پردرد وجانی پرحسرت درصعید قیامت ایستاده سر در پیش افکنده دیده ها پرآب کرده، ناگاه بوئی از کوی وصال لم یزل ولایزال بمشام اورسد؛ یك نعره بزند که فزع آن درقیامت افتد، فریاد بر کشد. حق تعالی گوید: شما همهٔ اهل قیامت را بعتاب وحساب مشغول دارید که مارا با آن گدا کارهاست ورازها که در دنیا هزاران

---

۱) ازین: اشارهٔ وصف جنسی است وبمعنی چنین است فردوسی فرماید:

بپرسید مرزال را موبدی ازین تیزهش رایزن بخردی.

سعدی در گلستان فرمود: ازین مه پارهای عابد فریبی ملایك پیکری طاووس زیبی.

۲) روزفرو شده: تیره روز وبدبخت.

شب بعشق بروز آوردست ، درخاك خفته وباديه ها بريده ومذلّتها كشيده، بلاءِ ما را اسيرشده؛ ميخواهد كه امروز با ما رازی گويد . آن بيچاره گويد: يا ربّ الارباب آتش مهر در دلم زدی ،مرازيروزبر كردی ، ازخان ومانم‌بيفكندی ؛ اول «الستُ بربّكم» بسمعم رسانيدی ، بازشربتهای بلاچشانيدی ، عاشق‌جمال خويش‌گردانيدی، اينهمه بروی من آوردی ؛ امروز جمال بديگران نمائی مرا محروم گردانی ؟ ! بجلال وعزّ تو كه ديده بازنكنم تاجمال ذوالجلال ترا نبينم . حقتعالی حجاب جلال بردارد ، جمال بنمايد ، درويش بيخويش، سر كشتهٔ شوق ، غارتيدهٔ عشق ، بی‌واسطه كلام حق بشنود ، بی‌حجاب جمال وجلال حق ببيند . فيحدّثه كما يحدّث الرجل جليسه .

قوله: «**والّذين تبوءُ الدار والايمان من قبلهم .**» انصارنبوّت‌ورسالت‌اند ، اصحاب موافقت و مراقبت اند ، منبع جود و سخاوت اند . ربّ العالمين روش ايشان ستوده‌وايثارايشان‌پسنديده كه:«**ويؤثرون على انفسهم ولوكان‌بهم‌خصاصة**»قومی كه ازبيشهٔ حسد هر گزخاری بدامن ايشان نياويخت ، از بيابان نفس هر گزغباری بر گوشه رداءِ اسلام‌ايشان ننشست . ازهاويهٔ هوی‌هر گز دودی بديدهٔايشان نرسيد. سلاطين راه اند درلباس درويشان ، ملكی‌صفت اند بصورت آدميان ؛ روند گان درراه فناءِ خويش‌خرامان .

شيخ بسطام گفته : كه اگر هشت بهشت را درين كلبهٔ ما بگشايند و اين سرای و آن سرای بولايت بما دهند ، هنوز بدان يك آه سحر گاهی‌كه بر ياد او از سينه بر آيد بندهيم . ملك يك نفس كه بدرد عشق او بر آوريم باملك هژده هزار - هزار عالم برابر نكنيم . **معاذ جبل** را ديدندكه در بازار **مكه** ميگرديد و ريزه تره می‌چيد وميگفت : هذا ملك مع رضاك وملك الدنيا مع سخطك عزلٌ . گفت : اگر هيچ رضاءِ تومعكن‌است، خداوندا اين قدر مارا پادشاهی‌تمام است ، واگر رضای تو نيست ملك عالم جزعزل نيست .

خيز يارا تا بميخانه زمانی دم زنيم   آتش اندر ملكت آل بنی‌آدم زنيم
هرچه اسبابست جمع آئيم وپس جمع آوريم .   پس بحكم‌حال‌بيزاری‌همه‌برهم‌زنيم .

« **الّذین جاؤا من بعدهم .** » الآیة ....: اندراین آیه‌تابعین‌راوسلف‌صالحین‌را، پسینان [1] امت را،تا بقیامت، به پیشوایان اسلام و صحابهٔ صدق در رسانید ودرحکم برابر کرد وبروفق این **مصطفی** (ص) گفت: «مثل امتی مثل المطر ، لایدری اوّله خیرٌ أم آخره » گفتا : کسانی که امّت من اند وازاهل سنت من اند امروز ساکنان سرای قربت من اند و فردا مستوجب شفاعت من اند. ایشان همه بزرگواران اند و کرامت را سزاوارانند ودرمنفعت وراحت همچون باران بهارانند. باران را ندانند که اول آن بهتر است یا آخر آن ، نفعی است عام را و عامهٔ خلق را ؛ حال امّت من همچنین‌است . همان درویشان آخرالزمان، آن‌شکستگان‌سرافکنده، وهمین‌عزیزان وبزرگواران‌صحابه همه برادران اند ودرمقام منفعت وراحت وشفقت همه یکدست ویکسان اند . «هم کالمطرحیث ماوقع‌نفع» . برمثال باران اند هرجای که رسد نفع رساند ، هم دربوستان وهم درخارستان ، هم برریحان‌هم برامّ غیلان . همچنین‌اهل اسلام در راحت یکدیگر ورأفت بریکدیگر یکسانند و یك نشان اند . تحقیق قول **سید** را (ص) که : «امّتی کالمطرلایدری اوّله خیر ام آخره » .

« **یا أیها الّذین آمنوا اتّقوا اللّه ولتنظر نفسٌ ما قدّمت لغد واتّقوا اللّه.** »
در یك آیه دوبار ذکر تقوی کرد . اوّل تقوای عام است از محرمات‌پرهیز کردن . دوم تقوای خاص‌است ازهرچه دون‌حق‌است پرهیز کردن . و گفته‌اند: اول‌اشارتست باصل تقوی و دوم اشارتست بکمال تقوی . و عقبهٔ قیامت نتوان برید، مگر بکمال تقوی ؛ همهٔ مرادها برباید داشت وبی مرادی درباید گرفت ؛ همهٔ زهر ها نوش باید گرفت [1] وهمهٔ نوشها زهرباید پنداشت . چون قدم اینجا رسید بکمال تقوی رسید. **واسطی** گفته که:اهل تقوی‌که تکبر کنند برابناءِ دنیا ، ایشان درتقوی مدعی‌اند؛ برای آنکه اگر دنیا را در دل ایشان وقعی نبودی برای اعراض کردن از آن تکبر نکردندی . عزیزی گفته که: دنیا سفالی است وآن‌نیز درخواب . وآخرت جوهری

۱ـ الف : کرد .

---

۱) از نوا در ترکیبات است ، بمعنی : آیندگان .

است یافته دربیداری؛مرد نه آنست که درسفال بخواب دیده متقی شود ، مرد مردانه آنست که در گوهر دربیداری یافته متقی‌شود . ودرجمله بدانکه قدمهای روندگان در راه تقوی سه است : قدم شریعت در قالب روشن کند . قدم طریقت در دل روشن کند . قدم حقیقت در جان روشن کند . چون روندگان قالب در رسند نزلشان « جنّات ونهر » پیش آرند ، چون روندگان دل در رسند نزلشان « مقعد صدق » آرند . چون روندگان جان در رسند نزلشان از « عند ملیك مقتدر » پیش آرند .

قوله:«**لو انزلنا هذا القرآن علی جبل**» الآیة...: نشر بساط توقیر قرآن است، واخبار از بیان تعظیم آن؛قرآنی که جلال الهیّت مطلع قدم اوست و بتیسیر ربوبیّت تنزل اوست ؛ کلامی‌خطیر، نظامی بی‌نظیر ، جان‌آسائی دلپذیر ، راهنمائی‌دستگیر، هاربان را بند ، عاصیان را پند ، ظلمت حیرت را نورمبین ، عصمت عبودیت را حبل متین ، لفظ اوموجز ، معنی او معجز ، آیهٔ او واضح ، برهان اولائح ، امر اوظاهر ، نهی او زاجر ، خبراوصدق ، شهادت اوحق ، تأویل اوجان‌آویز ، تفسیراومهرانگیز بس قفلها که بآواز دلها برداشتند ، بس رقمهای محبّت که باو در سینه‌ها نگاشتند ، بس بیگانگان که باو آشنا گشتند ، بس خزائن معرفت که باو پیدا گردند ، بس خفتگان که باو بیدارگردند ، بس غافلان که باو هشیار گرکند ، بس طالبان که باو بمقصود رسیدند ، بس مشتاقان که باو دوست را یافتند.هـم یادست و هـم یادگار ، بنازش میدار تا وقت دیدار !

دل را اثر روی تو گل پوش کند   جان را سخن خوب تو مدهوش کند
آتش که شراب وصل تو نوش کند   از لطف تو سوختن فراموش کند .

٦٠ - سورة الممتحنة - مدنية

١- النوبة الاولى

قوله تعالی: « **بسم اللّه الرّحمن الرّحیم** » بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

« **یا أیّها الّذین آمنوا لا تتّخذوا عدوّی وعدوّکم اولیاءَ** » . ای گرویدگان دشمنان من و دشمنان خود را دوستان مگیرید . « **تُلقونَ الیهم بالمودّة** »بایشان در نهان دوستی می‌افکنید « **وقد کفروا بما جاءَکم من الحقّ** » . و ایشان کافر شده‌اند بآنچه از خدا بشما آید از پیغام راست . « **یُخْرِجُون الرّسول و ایّاکم** » بیرون کردند رسول مرا و شما را . « **أنْ تُؤمنوا باللّه ربّکم** » از بهر آنکه شما بگرویدید باللّه خداوند خویش . « **انْ کنتم خَرَجْتُم جهاداً فی سبیلی** » اگر از خان و مان خود که بیرون آمدید کوشیدن را در سبیل من بیرون آمدید[1] : « **و ابتغاءَ مرضاتی** » و جستن خشنودی مرا بیرون آمدید [با دشمنان من دوستی مگیرید] . « **تسرّون الیهم بالمودّة** » در نهان بـا ایشان می دوستی نمائید[2] «**و انا اعلم بما اَخْفَیْتُم و ما اَعْلَنْتُم** » و من داناام بآنچه شما نهان میدارید و آنچه آشکارا میکنید . « **و من یَفْعَلْه منکم** » وهر که این کند از شما « **فقد ضلّ سوآءَ السبیل (١)**» از راه راست گم گشت .

« **انْ یثقفوکم** » اگرشما را دریابند جای. « **یکونوا لکم اعدآءً** » شما را دشمنان باشند. « **و یَبْسطوا الیکم ایدیهم و السنتهم بالسوءِ** » و دست و زبان گشایند ببد شما« **ووَدّوا لو تکفُرون (٢)**» . ودوست آنکه شوند که شما کافر شوید.

« **لن تنفعکم ارحامُکم ولا اولادُکم** » سود ندارد و بکار نیـاید شما را خویشاوندان شما و نه فرزندان شما . « **یَوْمَ القیمة یَفْصلُ بینکم** » روز رستاخیز میان شما داوری بر گزارند و خصومت بر گسلند . « **واللّه بما تعملون بصیر (٣)**» واللّه [خدای جاوید] بآنچه شما میکنید [و ایشان میکنند] دانا و بیناست .

١- ج : آمدی ٢- ج : دوستی مینمائید .

« **قد کانت لکم اُسوةٌ حسنةٌ فی ابرٰهیم** » شمارابه‌**ابراهیم** پی بردنی نیکو است [و بر نشان او رفتن] « **والّذین معه** » و ایشان که بر ملت او بودند و با او بودند . « **اذ قالوا لقومهم** » آنکه که قوم خویش را گفتند : « **انّا برآء منکم** » ما بیزاریم از شما . « **و ممّا تعبدون من دون‌اللّه** » و ازآنچه شما می‌پرستیدفرود از الله . « **کفرنابکم** » کافریم بشما « **وبدا بیننا و بینکم‌العداوة والبغضاء ابداً** » و پدید آمدن میان ما و میان شما دشمنی و بزومندی[1] همیشه « **حتّی تؤمنوا باللّه وحده** » تا بگروید بالله خدای یگانه . « **الّا قول ابرهیم لابیه** » [شما را پی بردن به **ابراهیم** نیکوست] مگردرآن یك سخن که پدر را گفت : «**لاستغفرنّ لك**» که ترا آمرزش‌خواهم . « **و ما املك لك من‌اللّه من شیء** » و بدست من‌ترا از خدای هیچیز نیست ، اگر نیامرزد من هیچیز نتوانم . «**ربّنا علیك توکّلنا**» خداوندا ما پشت بتو باز کردیم ، «**والیك انبنا**» و بدل و کردار با تو گشتیم . « **و الیك المصیر(٤)** » و باز گشت با تو است .

« **ربّنا** » . خداوند ما « **لاتجعلنا فتنةً للّذین کفروا** » ما را کمان و بشك افزودن کافران مکن . « **واغفرلنا** » و بیامرز ما را . « **ربّنا** » خداوند ما . « **انّك انت العزیزالحکیم(٥)** » که توئی آن عزیز که با تو کس نتاود و ترا غلط نیفتد .

« **لقد کان لکم فیهم اُسوةٌ حسنةٌ** » شما را در **ابراهیم** و قوم‌او که بر ملت اوبودند ، پی‌بردنی نیکوست . « **لمن کان یرجوااللّه والیوم‌الآخر** » آنکس را از شما که از خدا ترسد و روز رستاخیز « **ومن یتولّ** » و هر که بر گردد [از فرمان ما] . « **فانّ‌اللّه هو‌الغنیّ‌الحمید(٦)** » . الله اوست آن بی‌نیاز ستوده .

«**عسی‌اللّه ان‌یجعل بینکم و بین‌الّذین عادیتم منهم مودّة .**» بیگمان الله میان شما و میان ایشان که دشمنی دارید با ایشان از میان کافران دوستی سازد و نهد . « **واللّه قدیرٌ .** » والله توانا است . « **واللّه غفورٌ رحیم(٧)** » و الله آمرزگار وبخشاینده است.

١ـ الف : بزومندی؛ ج : برومندی .

«**لاينهيكم الله**» باز نميزند الله شما را . «**عن الّذين لم يقاتلوكم في الدّين**» از آن كسان كه با شما تيغ نزدند در كار دين . «**ولم يخرجوكم من دياركم**» وبيرون نكردند شما را ازخان ومان وسرايهاى‌شما. «**أن تبرّوهم**» كه‌نيكوئى كنيد باايشان. «**وتقسطوا اليهم**» وداد ايشان‌بايشان‌رسانيد «**انّ الله يحبّ المقسطين(٨)**» كه الله دادگران را دوست دارد .

«**انّما ينهيكم الله**» شما را باز ميزند الله . «**عن الّذين قاتلوكم في الدّين**» ازيشان كه باشما كشتن كردند دردين . «**واخرجوكم من دياركم**» وشما را بيرون كردند از سرايها وخان و مانهاى شما . «**وظاهروا على اخراجكم**» و دشمنان را يارى دادند بربيرون كردن شماازمكه . «**ان تولّوهم**» بازميزند كه ايشانرا بدوستى گيريد وبيارى. «**ومن يتولّهم فاولئك هم الظالمون (٩)**» وهر كه‌ايشان‌رابدوستى ويارى‌گيرد ، ستم كارانند برخود .

«**ياايها الّذين آمنوا**» اى گرويدگان ! «**اذا جاءكم المؤمنات**» چون بشما آيد زنان گرويدگان . «**مهاجرات**» بريده از خان ومان «**فامتحنوهنّ**» بررسيد ازيشان . «**الله اعلم بايمانهنّ**» والله خود به داند ايمان ايشان . «**فان علمتموهنّ مؤمنات**» اگر ايشان را بدانيد كه ايشان برايمانند ، «**فلاترجعوهنّ الى الكفّار.**» ايشان راباكافران مفرستيد . «**لاهنّ حلّ لهم**» نه زنان گرويدگان حلال‌اند مردان كافررا . «**ولاهم يحلّون لهنّ**» ونه مردان كافرحلال‌اند زنان‌مسلمان را . «**وآتوهم ماانفقوا**» وآن كاوين كه ايشان كردند آن مهاجرات را با ايشان فرستيد . «**ولا جناح عليكم ان تنكحوهنّ**» برشما تنگى نيست كه آن مهاجرات را بزنى كنيد . «**اذا آتيتموهنّ اجورهنّ**» بآن شرط كه ايشان را كاوين دهيد . «**لاتمسكوا بعصم الكوافر**» وبمه‌ايستيدنگه داشت زنان كافر، وايشان رابزنان‌خويش‌مشمريد. «**واسئلوا ماانفقتم**» [وازآن مرد كه‌آن زن رابزنى كند] كاوين كه‌آن زن را باز داده بوديد بازخواهيد . «**وليسئلوا ماانفقوا**» و تا ايشان هم‌كاوين آن زن كه از ايشان‌بشما آيد بزنى كنيدبازخواهند. «**ذلكم حكم الله يحكم بينكم**» اين حكم الله

است و کار بر گزاردن میان‌شما. « **والله علیمٌ حکیم** (۱۰) » والله داناست وراست دان.

«**وانْ فاتکم شیءٌ من ازواجکم الی الکفّار**» اگر زنی از زنان شما بکافران شود. «**فعاقَبْتم**» وبرپی آن‌غزائی‌کنید وغنیمت‌یابید. « **فآتوا الّذین ذهبتْ ازواجهم مثل‌ما انفقوا**» ازمال غنیمت کاوین زنان شده فراشویان ایشان دهید. «**واتّقوا اللّه الّذی انتم به مؤمنون** (۱۱)» وبترسید از آن خدائی که باو گرویده‌اید [و بپرهیزید از خشم او].

«**یاایّها النبی**» ای پیغامبر. «**اذاجاءك المؤمنات**» چون بتو آیند زنان گرویدگان «**یبایعنك**» و بیعت کنند[۱] با تو. «**علی ان لایشرکْنَ باللّه شیئاً**» برآنکه[۲] باالله انباز نیارند. «**ولایسرقْنَ**» ودزدی نکنند «**ولایزنینَ**» و زنا نکنند «**ولایقتلنَ اولادهُنَّ**» و فرزندان خود نکشند. «**ولایأتینَ ببهتان**» و فرزندی از حرام نیارند، یا ازشوی پیشین وشوی‌پسین را گویند که این‌ازتواست بدروغ «**یفترینه بین‌ایدیهنَّ وارجلهنَّ**» ونسبت آن فرزند در دست وپای‌افکنند «**ولایعصینكَ فی معروف**» ودرتوعاصی‌نشوند درسخن وفرمان پسندیدهٔ نیکو. «**فبایعهُنَّ**» بیعت کن باایشان.«**واستغفر لهنَّ اللّه**» وآمرزش‌خواه ازالله ایشان را. «**انَّ اللّه غفورٌ رحیم**(۱۲) » که الله آمرزگار است و مهربان.

«**یاایّها الّذین آمنوا**» ای گرویدگان! «**لاتتولّوا قوماً غضب اللّه علیهم**» بدوستی ویاری مگیرید قومی که الله ورشان[(۱)] بخشم است. «**قدیئسوا من الآخرة**» نومید شدند ازآخرت «**کمایئس الکفّار**» چنانکه نومید شدند ناگرویدگان «**من اصحاب القبور**(۱۳)» از دیدار ایشان که درگورها اند.

النوبة الثانیة

این سوره سیزده آیت است وسیصد وچهل وهشت کلمه وهزار و پانصد حرف

۱ـ الف: وی بیعت میکنند. ۲ـ الف :ورآنکه.

۱) ورشان = برایشان.

جمله به **مدینه** فرو آمد باجماع مفسّران، ودرین‌سوره سه آیت منسوخ است؛ بجای خویش آن‌راشرح‌دهیم. ودربیان فضیلت آن **ابی بن کعب** روایت‌کند از **مصطفی**(ص) قال: «من قرأ سورة الممتحنة كان المؤمنون و المؤمنات له شفعاء يوم القيامة».

قوله تعالی: «**یاایها الّذین آمنوا لاتتّخذوا عدوّی وعدوّکم اولیآءَ**» ابتدا این سوره در شأن **حاطب بن ابی بلتعة** فرود آمد؛ مردی بود از جملهٔ مهاجران و بدریان. چون رسول خدا(ص) عزم درست کرد که بغزاءِ اهل **مکه** شود، ساز واهبت آن کار پنهان میساخت، میخواست تا ناگاه وبیخبر فرا سر ایشان شود، این **حاطب** ملطّفه‌ای نوشت باهل **مکه** که رسول خدا اینك عزم درست کرد که بجنگ شما آید، برحذر باشید؛ واین نامه بزنی داد، نام وی **ساره**: هی‌الّتی امر رسول‌الله بقتلها یوم فتح **مکه**. گفته‌اندکه: ده دینار بآن زن داد تانامه باهل **مکه** رساند. **جبرئیل**(ص) **مصطفی** (ص)را از آنچه **حاطب** کرد، خبرداد. رسول **علی**(ع)را وزبیر را بر پی آن زن بفرستاد، گفت: «ائتوا روضة**خاخ** فانّكم تجدون بها امرأةً معها كتاب، فخذوه منها و خلّوا سبيلها و ان لم تدفعه اليكم فاضربوا عنقها». روید تا بروضهٔ **خاخ** آنجا زنی‌را دریابید که با وی نامه‌ای است. آن نامه ازوی بستانید وزن‌رانعرّض مرسانید؛ و اگر نامه ندهد، او را گردن زنید. رفتند تا بآن موضع و زن را دریافتند. و گفت: مامعی کتاب، بامن هیچ‌نامه نیست. بجستند او را و نامه نیافتند. خواستند که باز گردند، **علی** (ع) گفت: والله ما کذّبنا رسول‌الله (ص) والله لنخرجنّ الكتاب او لاضربنّك بالسيف. آن زن بدانست که از دست ایشان نخواهد رست. نامه در میان گیسوی خود تعبیه کرده بود. بیرون آورد و بایشان داد. ایشان نامه بحضرت نبوّت آوردند. رسول خدا آن ساعت از نماز پیشین باز گشته بود. کس فرستاد و **حاطب** را برخواند ونامه بوی نمود. **حاطب** اقرارداد وعذر آورد که: یارسول‌الله والله ما كفرت منذ اسلمت و لاغششتك منذ نصحتك و لااحببتهم منذ فارقتهم؛ ولكن لم يكن احد من المهاجرين الاّ وله بمكة من يمنع عشيرته، و كنت غريباً فيهم و

کان اهلی بین ظهرانیهم؛ فخشیت علی اهلی فاردت ان اتّخذ عندهم یداً. و قد علمت انّ‌الله تعالی ینزل بهم بأسه وانّ کتابی لا یغنی عنهم شیئاً. رسول خدا (ص) عذر از وی بپذیرفت، و او را بآنچه گفت راست گوی داشت. **عمر خطاب** برخاست، گفت: دعنی یا رسول‌الله اضرب عنق‌هذاالمنافق، انّه قد خان‌الله و رسوله. بگذار مرا یا رسول‌الله تا این منافق را گردن زنم، که با خدای و رسول خیانت کرده رسول خدا از آن گفتار **عمر** در خشم شد، آنکه گفت: «و ما یدریك یا **عمر**؟ اعل‌الله قد اطلع علی اهل بدر، فقال‌لهم: اعملوا ما شئتم؛ فقد غفرت لکم، و هم اهل بدر؛ و ما اهل بدراهل‌بدر، وما اهل بدراهل‌بدر، وما اهل بدراهل‌بدر. فلاتقولوالحاطب الّاخیراً فانزل الله تعالی: «**یا ایّهاالّذین آمنوا لا تتّخذوا عدوّی و عدوّکم اولیاء**».

ولد **حاطب بن ابی بلتعة** فی‌زمان‌رسول‌الله(ص) ویروی‌عن‌**عمر بن الخطاب**، اصله من **الازد** واعتقه **عبیدالله بن حمید بن زهیر** الّذی‌قتله‌**علی**(ع) یوم‌بدر کافراً، وکان **حاطب** یبیع‌الطعام و مات **بالمدینة** و صلّی علیه **عثمان عفّان** و هو ممّن حضر بیعة الرضوان. «**تلقون الیهم بالمودّة**» ای تلقون‌الیهم اخبارالنبی(ص) و سرّه‌بالمودّة الّتی بینکم و بینهم. و قیل: معناه تلقون الیهم‌المودّة و الباء زائدة، کقوله: «ومن یردفیه بالحاد» بظلم، ای ـ الحاد. والقاء المودّة الیهم تقرّبهم الیهم بالمکاتبة. «**وقدکفروا**» الواوللحال. ای ـ وحالهم‌انّهم کفروا. «**بماجاءکم من‌الحقّ**» یعنی **القرآن** و الرسول. «**یخرجون الرسول وایاکم**» من **مکة** «**ان‌تؤمنوا**» یعنی: لان تؤمنوا و بان تؤمنوا، کانّه قال: یفعلون ذلك لایمانکم بالله. «**ان‌کنتم خرجتم جهاداً فی سبیلی وابتغاء مرضاتی**» هذا شرط جوابه متقدّم. و التقدیران کنتم خرجتم اوطانکم للجهادفی‌سبیلی‌وبطلب مرضاتی «**لاتتّخذواعدوّی وعدوّکم‌اولیاء**». معنی‌اینست که: اگربیرون آمدن شمااز‌میان ایشان وبریدن شما ازخان ومان خویش‌ازبهرجهاد است، در راه من وجستن‌خشنودی من، پس‌دوستی مگیرید با دشمنان خویش و دشمنان من. «**تسرّون الیهم بالمودّة وانا اعلم بما اخفیتم وما اعلنتم**» این سخن در هم پیوسته است، میگوید: در نهان با ایشان

دوستی مینمائید ومن میدانم آنچه شما نهان میدارید ازدوستی ایشان و آنچه آشکارا میکنید ازایمان خویش. «**ومن يفعله منكم**» الهاء راجعة الى الاتخاذ المنهى عنه، اى ـ من يفعل مانهيت عنه من موالاتهم. «**فقد ضلّ سوآء السبيل**» اى زاغ عن الطريق المستقيم. میگوید: هر که آن کند که **حاطب** کرد، ازشما پس از این، او از راه راست بر گشت وطریق ایمان گم کرد.

«**ان يثقفوكم**» اى ـ يصادفوكم و يظفروا بكم. «**يكونوا لكم اعدآء**» ولا ينفعكم القاء المودّة اليهم «**ويبسطوا اليكم ايديهم**» بالقتل والضرب. «**والسنتهم**» بالشتم و السب. خبر میدهد ربّ العالمین که دوستی ایشان وتقرّب بایشان درآن نفع شما نیست، که اگر بر شما دست یابند و هر جای که شما را دریابند، ابقا نکنند؛ هم دست گشایند بقتل و ضرب، و هم زبان گشایند بسبّ وشتم. «**وودّوا لو تكفرون**». كما كفروا، وآنگه شمارا دوست شوند که همچون ایشان کافر شوید. هذا كقوله: «ولن ترضى عنك اليهود ولا النصارى حتى تتّبع ملّتهم» وقيل: من خالف عقده عقدك، خالف قلبه قلبك.

«**لن تنفعكم ارحامكم ولا اولادكم**» الّذين بمكّة، وهم كفّار، اى ـ لايغنون عنكم من الله شيئاً؛ ولاتهلكوا انفسكم بسبب من لاينفعكم. «**يوم القيمة يفصل بينكم**» قرأ **عاصم** و **يعقوب** يفصل بفتح الياء و كسر الصاد مخففاً و قرأه **حمزة** و **الكسائى** بضمّ الياء و كسر الصّاد مشدّداً وقرأ **ابن عامر** بضمّ الياء و فتح الصّاد مشدداً وقرأ الباقون بضمّ الياء وفتح الصاد مخفّفاً. والمعنى يوم القيامة يحكم بينكم وقيل: يفرق بين الوالد و ولده وبين القريب والقريب فيدخل اهل طاعته الجنّة واهل معصيته النار. «**والله بما تعملون بصير**» فيجازيكم باعمالكم.

«**قد كانت لكم اُسوة**» اى ـ قدوة «**حسنة**» و سنّة حسنة. «**فى ابرٰهيم**» اى ـ فى اقوال ابراهيم. «والّذين معه» من المؤمنين. «**اذ قالوا لقومهم**» المشركين «**انا برآء منكم**» جمع برى كظريف و ظرفاء و«**برآء منكم**» اى ـ من قرابتكم. «**ومما تعبدون**» من دون الله كفرنا بكم» انكرنا دينكم وتبرّأنا منكم. «وبدا بيننا

وبینکم العداوة والبغضاء ابداً بالسیف والقلب. **«حتی تؤمنوا باللّه وحده»** لاشریك له فحینئذ نترك عداوتکم ونوالیکم.

این خطاب با **حاطب** است و با مؤمنان، ایشان را اقتدا میفرماید به **ابراهیم** خلیل که **ابراهیم** از مشرکان و قرابات کفّار بیزاری و دوری گزید. دانست که دشمنان الله و با ایشان دوستی نگرفت وقوله: **«الاقول ابرهیم»** هذا مستثنی من الاسوة، ای - لاتقتدوا به فی استغفاره. **«لابیه»** فانّ اباه کان کافراً و ذلك الاستغفار کان عن موعدة وعدها اباه بأن یؤمن فلمّا علم انّه لایؤمن امتنع من استغفاره وقوله: **«ما املك لك من اللّه من شیءٍ»** یقول **ابراهیم** لابیه ما اغنی عنك ولا ادفع عنك عذاب اللّه ان عصیته واشرکت به وفی هذه الآیة دلالة بیّنة علی تفضیل نبیّنا **محمد** (ص) و ذلك انّه حین امر بالاقتداءِ به امر علی اطلاق ولم یستثن، فقال: «ما آتاکم الرسول فخذوه ومانهیکم عنه، فانتهوا»؛ وحین أمر بالاقتداءِ بابراهیم استثنی. قوله: **«ربّنا علیك توکّلنا»**. قیل: هذا من تمام کلام **ابراهیم**، و قیل: استیناف ومعناه: قولوا ایّها المؤمنون **«ربّنا علیك توکّلنا»** فهو تعلیم منه سبحانه لهم کیف الثناء علیه، **«علیك توکّلنا»** ای - بك وثقنا. **«والیك انبنا»** ای - اقبلنا بالطاعة. **«والیك المصیر»** ای - المرجع والمنقلب.

«ربّنا لاتجعلنا فتنة للّذین کفروا» ای - لا تظهرهم علینا فیفتتنوا بذلك فیظنّوا انّهم علی حقّ و نحن علی باطل وقال **مجاهد**: لا تعذّبنا بایدیهم ولا بعذاب من عندك، فیقولون: لوکان هؤلاءِ علی الحقّ ما اصابهم ذلك **«واغفرلنا»** استرلنا ذنوبنا. **«انّك انت العزیز»** ای - الغالب القوی. **«الحکیم»**: العالم.

«لقد کان لکم فیهم» یعنی: فی **ابراهیم** و من معه من الاولیاءِ و الانبیاءِ. **«اسوة حسنة»** قدوة صالحة **«لمن کان یرجوا اللّه والیوم الاخر»** ای - یرجو ثوابه و یؤمّل لقاءه فی الیوم الآخر و یخشی البعث و الحساب. **«ومن یتولّ»** ای - یعرض عن الایمان. **«فانّ اللّه هو الغنیّ»** عن عباده **«الحمید»** المحمود فی ارضه وسمائه لا یُلحقه شین من کفر الکافرین و انّما اعید ذکر الاسوة لانّ الاولی متعلّقة بالبرآءة

من الكفّار و من فعلهم . والثانية امر بالائتساء[1] بهم لينالوا من ثوابهم ما نالوا وينقلبوا الى الآخرة كانقلابهم وقيل: الاولى اسوة باقواله و الثانية بافعاله . قيل لمّا نزلت هذه الآيات اظهر المؤمنون عداوة اقربائهم المشركين فى الله و تبرّؤا منهم، فعلم الله شدّة وجد المؤمنين بذلك فانزل الله سبحانه :

« **عسى الله ان يجعل بينكم و بين الّذين عاديتم منهم** » اى من مشركى **مكة** « **مودّة** » يعنى : بان يهديهم الله الّذين فيصيروا لكم اولياءَ و اخواناً ففعل الله تعالى ذلك فاسلم كثير منهم فصاروا لهم اولياءَ و اخواناً و خالطوهم و ناكحوهم و قيل : «**الذين عاديتم منهم**» هو **ابو سفيان بن حرب**. « **والمودّة** » مودّة الاسلام و تزويج **ام حبيبة** ابنته من رسول الله (ص) و كانت **ام حبيبة** تحت **عبيدالله بن جحش بن رباب** و كانت هى و زوجها من مهاجرة **الحبشة** فتنصّر زوجها و حاولها ان تتابعه فأبت و صبرت على دينها و مات زوجها على النصرانيّة فبعث رسول الله (ص) الى **النجاشى** فيها ليخطبها عليه، فقال النجاشى لاصحابه : من اولاكم بها ؟ قالوا: **خالد بن سعيد بن العاص**. قال : فزوّجها من نبيّكم ، ففعل ومهرها **النجاشى** اربع مائة دينار و ساق اليها مهرها. « **عسى** » من الله واجبة وهو للطمع والرجاء ، اى ـ كونوا على رجاءٍ من ذلك. وقوله: « **والله قدير** » يعنى: على ان يجعل بينكم وبينهم مودّة. « **والله غفور** » يعنى: لمعاصيهم اذا اسلموا : «**رحيم**» يعنى : بالمؤمنين حيث ادخل اقرباءَهم فى دينهم ثمّ رخص الله عزّ و جل فى صلة الّذين لم يعادوا المؤمنين ولم يقاتلوهم ولم يخرجوهم ؛ فقال :

«**لاينهيكم الله عن الّذين**» اى ـ عن برّ الّذين. « **لم يقاتلوكم فى الدّين و لم يخرجوكم من دياركم** » اى ـ لم يوذوكم بمكة حتى اضطررتم الى الخروج منها. « **ان تبرّوهم** » فى موضع الخفض بدلاً من الّذين والمعنى: لاينهيكم الله عن ان تبرّوا الّذين لم يقاتلوكم فى الدّين. « **وتقسطوا اليهم** » اى تحسنوا اليهم وتعطوهم ممّا تملكون من طعام و غيره قسطاً و الاقساط ان تعطوهم مثل ما يعطون .

در سبب نزول اين آيت علماءِ تفسير مختلف‌اند. **ابن عباس** گفت : در شأن

[1] ائتساء : اقتدا وپيروى كردن ــ فرهنگ المنجد. دور رفتن درچراگاه وسپس ماندگى ازكسى و دور شدن. فرهنگ نفيسى .

خزاعة و **بنی جذیمه** و **بنی مُدلج** فرو آمد که با رسول خدا (ص) عقد مصالحت بستند و عهد داشتند که قتال نکنند و رسول را و مؤمنان را نرنجانند و از **مکه** بیرون نکنند و دشمنان رسول را یاری ندهند. ربّ العالمین رسول را و مؤمنان را رخصت داد که با این قوم علی الخصوص هرچند که کافرانند اگر نیکوئی کنید وصلت دهید و داد ایشان بایشان رسانید، شما را منع نیست و در آن نهی نیست. **قتادة** گفت: حکم این آیت برعموم بود، هر کافر که با رسول قتال نکردید[۱] و مؤمنان را نرنجانیدید[۲] با ایشان پیوستن ببرّ وصلت رخصت بود، تا آیت آمد که: « اقتلوا المشرکین » الآیة.... پس منسوخ شد وبقول **قتادة** این آیت منسوخ است وقیل: الآیة واردة فی شأن الّذین آمنوا و اقاموا بمکة ولم یهاجروا لما بهم من الضعف، وقیل: ارید بذلك النساء و الصبیان، و قیل: نزلت فی **اسماء بنت ابی بکر** و ذلك انّ امّها **قتیلة بنت عبدالعزّی** قدمت علیها **المدینة** بهدایا وهی مشرکة، فقالت **اسماء**: لااقبل منك هدیّة و لا تدخلین بیتی حتی استأذن رسول‌الله. فسألت لها **عایشة** رسول‌الله (ص) فأمرها ان تقبل هدیّتها وتحسن الیها ثمّ ذکر الّذین نهاهم عن صلتهم فقال:

« **انّما ینهیکم الله عن الّذین قاتلوکم فی الدّین و اخرجوکم من دیارکم و ظاهروا علی اخراجکم** » و هم کفّار **مکة** الّذین الجأوکم الی الهجرة من **مکة** « **ان تولّوهم** » یعنی: ینهیکم عن ان تتولّوهم بالنصر و المودّة و البرّ و الصلة. « **و من یتولّهم** » بالمودّة و بمکاتبة سرّ النبی (ص). « **فاولئك هم الظالمون** » المستوجبون لعذاب‌الله. قال بعض المفسرین: نسخت الآیة الاولی بهذه الآیة و نسخ معنی الآیتین بآیة السیف.

« **یا ایّها الّذین آمنوا اذا جاءکم المؤمنات مهاجرات** » ای شما که مؤمنانید، چون زنان مهاجرات بشما آیند، **از مکه** هجرت کنند به **مدینه**. « **فامتحنوهنّ** » ایشان را امتحان کنید، حال ایشان و سبب آمدن ایشان بتحقیق بازدانید. امتحان، بقول بعضی مفسّران آنست که: رسول خدا ایشان را سوگند دادی

۱) نکردید: نکردی. ۲) نرنجانیدید: نرنجانیدی.

که نه بغض شوهر را آمد و نه نشوز و نه غیرت را و نه عشق و هوای مردی را و نه رغبت بدنیا و التماس مرادی را و نه مجرّد دوست داشت زمین مدینه را، بلکه دوست داشت دین اسلام را هجرت کرد و دوستی خدای و رسول را و جز رضای خدای و رسول و رغبت بدین اسلام او را مرادی دیگر نیست. بقول بعضی امتحان آنست که بزبان بگفتی[1] : «اشهد ان لا اله الّا الله و انّ محمداً عبده و رسوله». رب العالمین گفت: چون این سوگند یاد کرد و امتحان حاصل شد، از وی بظاهر بپذیرید و حقایق باطن و ضمیر دل بالله افکنید که شما را بآن راه نیست و جز الله بآن عالم نیست. اینست که گفت: «اللّه اعلم بایمانهنّ» آنگه گفت:

«فان علمتموهنّ مؤمنات» چون از ایشان بدانستید بدلایل ظاهر که مؤمنات اند و هجرت ایشان از بهر خدای و رسول است، «فلاترجعوهنّ الی الکفّار لاهُنَّ حلٌّ لهم ولاهم یَحلّون لهنّ» ایشان را فا[2] کافران مدهید که نه زن مسلمانان حلالست مرد کافر را، و نه مرد کافر زن مسلمان را حلالست. این آیه درشأن زنی فرود آمد نام وی سبیعة بنت الحارث الاسلمیة که از شوهر خویش بگریخت سال حدیبیّة و هجرت کرد. رسول خدا اورا امتحان کرد، چنانکه الله فرموده واورا مؤمنه یافت. شوهر وی آمد صیفی بن الواهب گفت: یا محمد ردّ علیّ امرأتی. زن من بامن فرست که تو درصلح حدیبیة با ما چنان شرط کردی که هر که آن مابتو آید باما فرستی. رسول خدا گفت: این شرط کرده‌ام درمردان نه درزنان که زنان گرویده بهیچ حال کافران را نشایند وایشان راحلال نباشند واین آیت بروفق این حکم فرو آمد. پس رسول خدا بفرمود تاکاوین که آن شوهر کافر به سبیعة داده بود، باوی دادند. اینست که ربّ العالمین گفت: «وآتوهم ماانفقوا» یعنی: اعطوا الزوج الکافر ما انفق علیها من المهر. قیل: ان لم یوجد لها مال فی الحال یؤخذ من المؤمن الّذی یرید التزوّج بها مقدار ذلك المهر و یردّ علی الکافر. فان لم یتزوّج بها احد من المؤمنین کان سبیلها

---

۱ ـ الف: بگفتید. ۲ ـ ج: با.

سبیل المعسر بالدین الی ان یجد میسرة. ویقال: تزوّج سبیعة **عمر بن الخطاب**. **«و لاجُناح علیکم ان تنکحوهُنَّ»** ای ـ لاجناح فی نکاح المهاجرات. **«اذا آتیتموهُنَّ»** مهورهن و ایتاء المهر لیس بشرط لتحلیلها کما انّ ذاك لیس بشرط فی المؤمنات فی قوله: «و آتوا النساءَ صدقاتهنّ نحلة» لکنّه حث علی اتیانهنّ مهورهنّ اذا طالبن بها. وقیل: نزلت هذه الآیة فی **امّ کلثوم بنت عقبة بن ابی معیط** جاءت مهاجرة فی عام الهدنة فجاءَ اخواها رسول‌الله (ص) یستردّ انها فنزلت هذه الآیة، قوله: و **«لاتمسکوا بعصم الکوافر»** قرأ **ابوعمرو** و **یعقوب** بالتشدید والآخرون بالتخفیف، معنا هما واحد. والعصمة الامساك والکف وهی هاهنا حرمة النکاح، یعنی: اذا تباینت الادیان فقد انقطعت العصمة، واصل العصمة الحبل، یقال لکل ما امسك شیئاً عصمة؛ ای ـ من اسلم وبقیت امرأته کافرة اواسلمت المرأة وبقی الزوج کافراً فقد انقطعت العصمة ولاتمسکوا بها فلا حرمة لها **«والکوافر»** طائفتان من النساءِ؛ طائفة قعدت عن الهجرة وثبتت علی الکفر وطائفة ارتدّت عن الهجرة ولحقت بازواجها الکفّار. قال **الزهری**: لمّا نزلت هذه الآیة طلق **عمر بن الخطاب** امرأتین کانتا له بمکة مشرکتین احدیهما **بریعة**[1] **بنت ابی امیة ـ ابن المغیرة** فتزوّجها بعده **معاویة بن ابی سفیان** وهما علی شرکهما بمکة. والاخری **امّ کلثوم بنت عمرو الخزاعیة امّ عبدالله بن عمر** فتزوّجها **ابوجهم بن حذافة** وهما علی شرکهما وکانت **اروی بنت ربیعة بن الحارث بن عبدالمطلب** تحت **طلحة بن عبیدالله** فهاجر **طلحة** وهی بمکة علی دین قومها ففرّق الاسلام بینهما حین نهی عن التمسك **«بعصم الکوافر»** ثمّ تزوّجها **خالد بن سعید بن العاص** بالاسلام وکانت ممّن فرّ الی رسول‌الله (ص) من نساء الکفّار فحبسها و زوّجها **خالد بن سعید بن العاص**. قال **الشعبی** وکانت **زینب بنت رسول‌الله** امرأة **ابی العاص بن الربیع** اسلمت ولحقت بالنبی (ص) فی **المدینة** واقام **ابوالعاص** بمکة مشرکاً ثمّ اتی **المدینة** واسلم فردّها علیه رسول‌الله (ص). **«واسئلوا»** ایّها المؤمنون. **«ما انفقتم»** ای ـ ان لحقت امرأة منکم بالمشرکین مرتدّة **فاسئلوا ما انفقتم»** من المهر ممّن تزوّجها منهم اذا منعوها.

---

[1] ـ الف: قریبة.

« **وليسئلوا** » يعنى : المشركين الّذين لحقت ازواجهم بكم . «**ما انفقوا**» من المهر ممّن تزوّجها منكم. « **ذٰلكم حكم الله يحكم بينكم** » فيه فاحكموا. « **والله عليم**» بمصالح امور كم «**حكيم**» فيما امر كم به من التسوية والعدل . قال **الزهرى** : و لولا الهد والعهد الّذى كان بين الرسول الله (ص) و بين قريش يوم الحديبية لامسك النساء ولم يردّ اليهم صداقاً و كذلك كان يصنع بمن جاءه من المسلمات قبل العهد فلمّا نزلت هذه الآية اقرّ المؤمنون بحكم الله عزّ وجل وادّوا ما امروا به من نفقات المشركين و ابى المشركون أن يقرّوا بحكم الله تعالى فيما امر من اداء النفقات المسلمين فانزل الله عزّ و جل .

« **فان فاتكم شىء من ازواجكم الى الكفّار** » فاتكم اى ـ ذهب عنكم شىء ، اى ـ احد ؛ و كذلك قرأ **ابن مسعود: « فماقبتم»** و قرىء « **فعقبتم** » اى ـ غزوتم بعقب ذلك فغنمتم« **فآتوا الذّين ذهبت ازواجهم الى الكفّار منكم مثل مآ انفقوا** » عليهنّ من الغنائم الّتى صارت فى ايديكم من اموال الكفّار، وقيل : معناه فعاقبتم المرتدّة بالقتل . قال **ابن عباس** وكان جميع من لحق بالمشركين من نساء المؤمنين المهاجرين راجعة عن الاسلام ستّ نسوة فاعطى رسول الله (ص) ازواجهنّ مهور نسائهم من الغنيمة. « **واتّقوا الله الّذى انتم به مؤمنون** » . اختلف القول فى أنّ ردّ مهر من اسلمتْ من النساءِ الى ازواجهنّ كان واجباً اومندوباً ، واصله انّ الصلح هل كان وقع على ردّ النساءِ ؟ فيه قولان : احدهما أنّه وقع على ردّ الرجال والنساءِ جميعاً لما روينا أنّه لا يأتيك منّا احداً لارددته ثمّ صار الحكم فى ردّ النساءِ منسوخاً بقوله : «**فلاترجعوهنّ الى الكفّار**» فعلى هذا كان ردّ المهر واجباً . القول الآخر: انّ الصلح لم يقع على ردّ النساءِ لانّه يروى على أنه لا يأتيك منّا رجل وان كان على دينك الّا رددته فعلى هذا كان ردّ المهر مندوباً و ذهب بعض الفقهاءِ الى أنّ هذه احكام تبعت الهجرة والهدنة الّتى كانت بينهم فلمّا انقضت زالت تلك الاحكام ونسختْ .

« **يا ايّها النبى اذا جاءك المؤمنات يبايعنك** » سمّيت البيعة لانّ المبايع يبيع نفسه بالجنّة و منه قوله عزّ و جلّ : « انّ الله اشترى من المؤمنن أنفسهم » .

قیل: کان‌النبی (ص) اذا بایع‌النساء وضع قدحاً من‌الماء فکان یضع یده فیه ثمّ یأمرهنّ ان یغمسن ایدیهنّ فیه. وقیل: نزلت هذه الآیة یوم فتح مکة لمّا فرغ رسول‌الله (ص) من بیعة‌الرجال، وهو علی الصفا وعمر بن الخطاب اسفل منه وهو یبایع النساء بأمر رسول‌الله. یأخذ ایدیهنّ فوق ثیابه و یبلغهنّ عنه وما کان رسول‌الله (ص) یأخذ بید امرأة عند البیعة و قیل: امر اخت خدیجة خالة فاطمة فبایعت‌النساء وکانت هند بنت عتبة بن ربیعة امرأة ابی‌سفیان بن حرب فی جملتهن متنقبة متنکرة مع‌النساء خوفاً من رسول‌الله ان یعرفها فقال‌النبی (ص) «ابایعکن «علی ان لایُشرکن بالله شیئاً» فرفعت هند رأسها و قالت والله انّك لتأخذ علینا امراً مارأیناك اخذته علی‌الرجال و بایع‌الرجال یومئذ علی الاسلام والجهاد فقط. فقال رسول‌الله (ص): «أنّك لهند بنت عتبه» قالت: نعم فاعف عمّا سلف عفا الله عنك، تعنی ما صنعت بحمزة. فقال رسول‌الله: «ابایعکنّ «ان لایُشرکن بالله شیئاً» قالت من‌الشرك فررنا الیك فما اشرکنا منذ اسلمنا. فقال رسول‌الله: «ولا یسرقن» فقالت هند. انّ اباسفیان رجل شحیح و انّی آخذ من ماله ما یکفینی و ولده. فقال رسول‌الله: «بالمعروف» و قیل: کان ابوسفیان واقفاً هناك، فقال: نعم ما اصبت شیئاً فیمامضی وفیما غبر فهو لك حلال؛ و قال صلّی‌الله علیه و سلم: «ولایزنین» - وقالت: هند و هل تزنی الحرة؟ - فقال صلّی‌الله علیه و سلّم «لاوالله ما تزنی الحرّة».

فقال رسول‌الله: «ولا یقتلن اولادهنّ» یعنی: وأد البنات مخافة‌الفقر، فقالت هند: نحن ربّیناهم صغاراً و انتم قتلتموهم کباراً، فانتم اعلم و هم. فضحك عمر وضحك رسول‌الله من قولها وکان قد قتل ابن لها یوم بدر، یقال له حنظلة بن ابی‌سفیان؛ فقال رسول‌الله: «ولا یأتین ببهتان یفترینه بین ایدیهنّ و ارجلهنّ» یعنی: الکذب والنمیمة والمشی بالسعایة یختلقنّه من تلقاء انفسهنّ. قالت: هند: والله انّ البهتان لقبیح وانّك لا تأمرنا الّا بالرشد و مکارم‌الاخلاق. و قیل: المراد بالبهتان هاهنا ان تلتقط مولوداً و تقول لزوجها: هذا ولدی منك، فهو البهتان المفتری. «بین ایدیهنّ و ارجلهنّ» لانّ الولد اذ اوضعته الامّ سقط بین یدیها و رجلیها. «ولا یعصینك

فی معروف » ای - فی کلّ امر وافق طاعة الله و فی کلّ امر فیه رشدهنّ. قال **سعیدبن المسیّب والکلبی و عبدالرحمن بن زید**: هوالنهی عن النوح والدعاءِ بالویل و تمزیق الثوب و نتف الشعر و خمش الوجه و ان لاتحدث المرأة الرجال الّا ذامحرم و لا تخلو برجل غیر ذی محرم و لا تسافر الّا مع ذی محرم. روی انّ **خولة بنت الحکم الانصاریة السلمیة** قالت: یا رسول الله مات لی اخ، فنحت علیه فاسعدتنی امرأة، وقد مات لها اخ افتأذن لی ان اذهب فاسعدها علی النوح ثمّ امسک؟ فقال رسول الله: «لاتفعلی! فما زالت تراجعه حتّی اذن لها و قال اذهبی فاسعدیها ثمّ امسکی» روی **ابومالك الاشعری** عن النبی (ص) قال: «اربع فی امّتی من امر جاهلیة لایترکو-نهنّ: الفخر بالاحساب، والطعن فی الانساب و الاستسقاءِ بالنجوم و النیاحة» وقال صلّی الله علیه و سلّم: «النائحة اذا لم تتب قبل موتها تقام یوم القیامة علیها سربال من قطران ودرع من جرب» و قال: «لیس منّا من ضرب الخدود و شقّ الجیوب و دعا بدعوی الجاهلیة». و قال صلّی الله علیه و سلّم: «هذه النوائح یجعلن یوم القیامة صفّین: صفّاً عن الیمین و صفّاً عن الیسار و ینبحن کما تنبح الکلاب» و روی انّ **عمربن الخطاب** رضی الله عنه سمع نائحة فاتیها فضربها حتّی وقع خمارها عن رأسها فقیل: یا امیرالمؤمنین! المرأة قد وقع خمارها! قال: انّها لاحرمة لها. قوله تعالی: «**فبایعهنّ**» ای - اذا بایعنك فبایعهنّ. «**فاستغفر لهنّ الله انّ الله غفور رحیمٌ**». قالت **عایشة**: کان النبی (ص) یبایع النساء بالکلام بهذه الآیة: «لاتشرکوا بالله شیئاً» قالت: وما مسّت ید رسول الله ید امرأة الّا امرأة یملکها. وقالت **امیمة بنت رقیقة** بایعت رسول الله فی نسوة فقال فیما استطعتنّ و اطقتنّ؟ فقلت رسول الله ارحم بنا من انفسنا! قلت: یا رسول الله صافحنا. فقال: «انّی لا اصافح النساءَ انّما قولی لامرأة کقولی لمائة امرأة».

«**یا ایّها الّذین آمنوا**» ای گرویدگان! «**لاتتولّوا قوماً غضب الله علیهم**» و هم الیهود و ذلك انّ ناساً من فقراءِ المسلمین کانوایخبرون الیهود باخبار المسلمین ویتواصلونهم فیصیبون بذلك من ثمارهم فنهاهم الله سبحانه عن ذلك. «**قدیئسوا**

من‌الآخرة» یعنی : هؤلاءِ الیهود یئسوا من الآخرة بأن یکون لهم فیها ثواب وخیر **«کمایئس الکفّار »** الّذین ماتوا وصاروا فی‌القبور من ان یکون لهم حظّ و ثواب فی‌الآخرة؛ وقیل : کمایئس الکفّار الذین فی‌القبور من رحمةالله؛ وقیل: کمایئس الکفّار الّذین فی الاحیاءِ من المقبورین ان یرجعوا الیهم.

النوبة الثالثة

قوله تعالی : **«بسم‌الله الرحمن الرحیم»** . سه چیز است که سعادت بنده در آنست و روی عبودیت روشن بآنست . اشتغال زبان بذکر حقّ ، واستغراق دل بمهر حقّ وامتلاءِ سرّ ازنظر حقّ . طوبی کسی را که الله بسرّوی نظر کند تا دل وی بمهر بیاراید وزبان وی برذکر دارد . وهیچ ذکر عزیزتر ازنام الله نیست و هیچ نام و ذکر عزیز تر از آیت تسمیت نیست **«بسم‌الله الرحمن الرحیم»** . **مصطفی** (ص) گفت : « کلّ امرذی بال لم یبدأ فیه ببسم‌الله فهوابتر » : هر کار باخطر که در آغاز آن بسم‌الله نبود ، آن کار ناقص بود ، که از آن مقصودی بر نیاید . بی توقیع بسم‌الله در مملکت هیچ کاری روان نیست . بی گفتار بسم‌الله نمازت درست نیست و رازت بکار نیست . در آثار مأثور است که یکی ازاهل توفیق هرروزی بی آنکه بسم‌الله بگفتی هزار بار سورة الاخلاص برخواندی ؛ پس از آنکه بعالم آخرت رسیده بود ، او را در خواب دیدند؛ گفتند : مافعل‌الله بك ؟ الله باتوچه کرد ؟ حالت چونست ؟ کارت بچه رسید ؟ــ گفت : بهر باری سورهٔ « قل‌هوالله احد » خوانده‌بودم، ثواب آن رادربهشت از بهر ما کوشکی بنا کرده بودند ؛ و اکنون که بدیدم نمی‌پسندم که ناقص است . گفتند : آن نقصان بگوی تا از چیست ؟ گفتا : از آن بودست که ما در دنیا شرف **«بسم‌الله الرحمن الرحیم»** از سر سورتها فرو نهاده بودیم .

پیر طریقت گفته که : اگر همه ملك موجودات بنام‌تو باز کنند، نگر تا بی‌توقیع بسم الله بدان ننگری که آنرا برمقدار پر پشه‌ای قیمت نیست . و اگر جبرئیل و حملهٔ عرش‌بچاکری تو کمر بندند، ترا آن محلّ وشرف نبود که سلطان بسم‌الله داغی

از آن خویش برمیان جانت نهد. هرجائی که عاشق تر بود، او را اسیرتر گیرند؛ هر دلی که سوخته‌تر بود، رختش زودتر بغارت برند:

گفتم که:چو زیرم و بدست تو اسیر بنواز مرا، مزن تو ای بـدرمنیر.
گفتا که: ززخم من تو آزار مگیر در زخمه بود همه نوازیدن زیـر.

«یا ایّها الّذین آمنوا لاتتّخذوا عدوّی وعدوّکم اولیاء» ای شما کـه ایمان آورده‌ایدوپیغام رسان براست داشتید و پیغام مرابجان ودل پذیرفتید، دشمن ما و دشمن خود را بدوست مگیریـد. هیچ دشمن شما را مه از نفس امّاره نیست، زینهار تا ازاوایمن نباشید وپیوسته ازاو برحذر باشید. **مصطفی** (ص) گفت: «اعدا عدوّك نفسك الّتی بین جنبیك» دشمن‌تر دشمنی نفس بدفرمان است، همه آن‌خواهد که زیان وی درآن است. هر کـه نفس خویش را خودکامه دارد خویشتن را تخم حسرت میکارد. در اخبار **داود**(ع)است که:«یا **داود** عادنفسك فلیس لی فی المملکة منازع غیرها» یا **داود** عداوت‌نفس رامیان دربند و اورا دربند قهرو زندان مخالفت دار که درمملکت ما را بجزوی منازع نیست. این نفس‌خاکی وسفلی‌وظلمانی‌است، دشمنی غدّار و مکّار است. اصل وی ازتنافس است و منافست مقدمهٔ حقد وحسد و بغض و عداوت‌است. نه ازگزاف **مصطفی** (ص) گفت: «رجعنا من الجهادالاصغرالی الجهادالاکبر» غزاءِ **روم** راغزاءِ کهین‌وغزاءِنفس‌راغزاءِمهین‌خوانده، زیراکه‌بلشکری اندك **روم** ازقیصر بتوان ستد وبجملهٔ اولیاءِ روی‌زمین نفس‌را ازیکی بنتوان ستد؛ برای آنکه آن کافر در روم بمعاینه جهاد کند و برغازی سفه وغضب نماید و بافعال مناکیرخواند. ونفس نه بمعاینه جهاد کند وبروی مودّت وشفقت‌نماید وبافعال معارف خواند و مردان راه دین بدین سبب بسیار طاعتها بگذارند که دانند که آن ملواح نفس‌است، که صیاد مرغ راهم بمرغ گیرد. **احمد خضرویهٔ بلخی** گوید: نفس خود رابانواع ریاضات ومجاهدات مقهور کرده بودم، روزی نشاط غزو کرد، عجب داشتم که از نفس نشاط طاعت نیاید! گفتم: در زیراین گوی چه مکر باشد مگردر گرسنگی‌طاقت نمیدارد که پیوسته اورا روزه همی فرمایم، خواهد که درسفرروزه

بگشاید، گفتم : ای نفس اگر این سفر پیش بگیرم روزه نگشایم . گفت : روا دارم ! گفتم : مگر از آنست که طاقت نماز شب نمی‌دارد ، میخواهد که در سفر بخسبد . گفتم : که درسفرقیام شب باکم نکنم، چنانکه درحضر؛ گفت : روا دارم ! تفکرکردم که مگرازآن نشاط سفرغزا کرده که درحضر باخلق نمی‌آمیزد، که اورا درخلوت وعزلت میدارم ، مرادش آنست که با خلق صحبت کند . گفتم : ای نفس هرجای که روم درین سفرترا بخرابه‌ای فرود آرم کـه هیچ خلق رانبینی . گفت: روا دارم . از دست وی عاجزماندم؛ درالله زاریدم تضرّع‌کردم تا ازمکروی مرا آگاهی دهد، آخر اورا باقرار آوردم ، تا گفت ! درحضرمرا در روزی هزاربار بکشی ، بشمشیرمجاهدت، بخلاف مراد من؛ وخلق را آگاهی نه . در غزا باری‌کشتن یکبار باشد وبهمه جهان نام شود کـه **احمد خضرویه** بغزا شهادت یافت ! گفتم : سبحان آن خداوندی که نفسی‌آفریند بدین معیوبی که بدنیا منافق باشد وبعد ازمرگ مرائی‌باشد، نه درین جهان حقیقت اسلام خواهـد نه درآن جهان . آنکه گفتم : ای نفس امّاره والله که باین غزا نروم تا تو در زیرطاعت زناربندی ! پس هم در حضر آن ریاضات وا نواع مجاهدات که در آن بودم زیادت کردم .

٦١ = سورة الصف = مدنية

النوبة الاولى

قوله تعالى «**بسم الله الرحمن الرحيم**» بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

«**سبّح للّه**» بپاکی بستود اللّه را «**ما فی السموات و ما فی الارض**» هرچه درآسمانها وزمینها چیزست. «**وهو العزیز**» واوست تاونده باهر کاونده وبهیچ هست نماننده «**الحکیم (۱)**» راست دان راست کار.

«**یا ایها الّذین آمنوا**» ای گرویدگان! «**لم تقولون مالاتفعلون (۲)**». چرا میگوئید آنچه نمیکنید؟ «**کَبُرَ مَقْتاً عنداللّه**» بزرگ زشتی است بنزدیك اللّه «**اَن تقولوا مالاتفعلون (۳)**» که میگوئید آنچه نکنید.

«**انّ اللّه یُحبُّ الّذین یُقاتلون فی سبیله**» دوست دارد اللّه ایشان را که جنگ میکنند[1] از بهراو. «**صفّاً**» قطار قطار[2] جوق جوق. «**کأنّهم بنیانٌ مرصوص (٤)**» گوئی ایشان [درصف قتال] دیواری‌اند درهم رسته.

«**واذ قال موسی لقومه**» موسی (ع) گفت قوم خویش را. «**یاقوم لمَ تؤذُونَنی**» ای قوم چرا میرنجانیدمرا؟ «**وقد تعلمون انّی رسول اللّه الیکم**» ومیدانید که من فرستادهٔ اللّهام بشما «**فلمّا زاغوا**» چون بگشتند ازفرمانبرداری «**ازاغ اللّه قلوبهم**» اللّه دلهای ایشان بگردانید [ازآشنائی]. «**واللّه لایهدی القوم الفاسقین (٥)**» واللّه راه ننماید بیرون شدگان را ازاطاعت.

«**واذ قال عیسی بن مریم یابنی اسرآئیل**» عیسی مریم (ع) گفت: ای فرزندان یعقوب. «**انّی رسول اللّه الیکم**» من فرستادهٔ اللّهام بشما. «**مصدّقاً لمابینَ یدَیَّ من التوریة**» راست دارنده وپذیرندهٔ آن نامه که پیش من فروآمد، **تورات**؛ «**ومبشّراً برسول یأتی من بعدی اسمُه احمد**» ومژده دهنده برسولی که ازپس من آید نام او احمد «**فلمّا جاءَ هم بالبیّنات**» چون بایشان آمدعیسی (ع) بامعجزه‌های روشن «**قالوا هذا سحرٌ مبین (٦)**» گفتند که: این سحراست، جادوئی آشکار!

---

۱ ـ الف: می‌جنگ کنند.   ۲ ـ الف: کتار کتار.

«ومن اَظلَمُ ممّن افتری علی اللّه الکَذب» و کیست ستمکارتراز آنکس که دروغ میسازد براللّه. «و هو یُدْعیٰ الی الاسلام» و او را با مسلمانـی میخوانند «واللّه لایهدی القومَ الظالمین (۷)» واللّه راه‌ننماید ستمکاران را [برخویشتن].

«یُریدونَ لیُطفؤا نورَ اللّه بافواهِهم» میخواهند کـه بکشند روشنائی اللّه بپف دهنهای خویش .«واللّه متمّ نوره» واللّه تمام کنندهٔ نورخویش است . [وبسر برندهٔ کارخویش ویاری دهندهٔ رسول‌خویش] . «ولو کره الکافرون (۸)» وهرچند که دشوار آید کافران‌را.

« هوالّذی اَرْسَلَ رسولَه بالهُدیٰ» اوآنست کـه فرستاد رسول خویش را براه نمونی «ودین الحق» وراه راست و کیش درست . «لیُظْهِرَهُ علی الدّین کلّه» تا بردارد آن را برهمه کیشها «ولو کره المشرکون (۹)» و هر چند که دشوار آید انباز گیران را .

«یاایّها الّذین آمنوا» ای گرویدگان !«هل اَدُلُّکم» راه نمونی کنم شما را ؟ «علی تجارة تُنْجیکم من عذاب الیم (۱۰)» بربازرگانی کـه باز رهاند شما را از عذابی درد نمای .

«تؤمنون باللّه ورسوله»آنچه بگروید بخدای وفرستادهٔ او .«وتُجاهدُون فی سبیل اللّه» وجنگ کنید با دشمنان خدای [ازبهراو] . « باموالکم و انفسکم » بمالهای خویش وتنهای‌خویش «ذٰلکم خیرٌ لکم انْ کنتم تعلمون (۱۱)» شما را آن به است اگرمیدانید .

« یَغْفر لکم ذُنوبَکم » بیامرزد شمارا، گناهان شما را . « و یُدْخلْکم جَنّات تجری من تحتها الانهار » و درآرد شما را در بهشتهائی که میرود زیر درختان آن جویهای روان . « ومساکنَ طیّبةً » و نشست گاههـای خوش . «فی جنّات عدْن» در بهشتهای همیشی[۱] . «ذٰلك الفوزُ العظیم(۱۲)» آنست پیروزی بزرگوار .

« و اُخریٰ تُحبّونَها » و بازرگانی دیگر که دوست میدارید آن را:

---

۱) همیشی : مخفف همیشگی .

«**نصرٌ من اللّه و فتحٌ قريب**» یاری از خدای و دولت گشادنی نزدیك. «**و بشّر المؤمنين** (١٣)» و بشارت ده گرویدگان را.

«**يا ايّها الّذين آمنوا**» ای گرویدگان. «**كونوا انصارَاللّه**» یاران باشیددین‌خدای‌را [ورسول‌اورا]. «**كما قال عيسى بنُ مريمَ**» چنانکه **عیسی مریم** گفت: «**للحواريّين**» حواریان را. «**من انصاری الی اللّه**»؟ آن کیست که یاران‌من‌اند درروی دادن باللّه و آهنگ کردن باو؟. «**قال الحواريّون**» حواریان گفتند: «**نحنُ انصارُاللّه**» ما یاران اللّه ایم: [یاری دهندگان دین او را و رسول او را] «**فآمَنَتْ طائفةٌ من بنی اسرآئيل**» بگرویدند گروهی ازفرزندان **یعقوب**. «**و كفرتْ طائفة**» و بنگرویدند گروهی. «**فايّدنا الّذين آمنوا علی عدوّهم**» گرویدگان‌رابردشمنان‌ایشان‌دست‌دادیم‌ونصرت کردیم. «**فاصبحوا ظاهرين** (١٤)» تا برایشان برتری یافتند و پیروزی.

النوبة الثانية

این‌سوره راسه نام است: سورةالحواريّين، سورة **عیسی**، سورةالصف. چهارده آیت‌است. دویست‌وبیست‌ویك کلمه‌و نهصدحرف. جمله‌به **مدینه** فروآمدبقول‌بیشتر مفسّران وقال **عطاء** هی مکيّة. درین سوره نه ناسخ است ونه منسوخ. و يُروی عن **ابیّ بن کعب** قال: قال‌رسول‌اللّه (ص): «من‌قرأ سورة **عيسى** كان **عيسى** مصلّياً مستغفراً له مادام فی‌الدنيا ويوم القيامة هورفيقه.

«**سبّح للّه ما فی السموات وما فی الارض وهوالعزيزُالحكيم**». انّماعيد ذكر «**سبّح**» لانّه افتتاح السورة بتعظيم الرّب فحسن اعادته والاستفتاح به كاعادة به «**بسم‌اللّه‌الرحمن الرحيم**» فی كلّ سورة للتيمّن‌والتبرك. وقيل: انّ سبحان اللّه كلمة احبّها اللّه ورضيها فاحبّ‌انْ يُقال. والمعنی: قدّس‌اللّه ونزّهه كلّ‌شیء خلقه‌فكلّ ما خلقه جعله علی وحدانيّته دليلاً و لمن اراد انْ يعرف الهيّته طريقاً و سبيلاً اتقن كلّ‌شیء وذلك دليل‌علمه وحكمته ورتّب كلّ مخلوق وترتيبه شاهد مشيّته وارادته. «**وهوالعزيز**» فلاشبيه يساويه‌ولا شريك فی‌الملك ينازعه ويضاهيه. «**الحكيم**»

الّذی لایوجد فی حکمته عیب ولایتوجّه علیه عتب.

« **یا ایّها الّذین آمنوا لِمَ تقولون ما لا تفعلون** »؟ اقوال مفسّران درسبب نزول این آیت مختلف است و از روی معنی جمله متقارب اند. جماعتی از صحابه گفتند: که اگرما دانستیمی[1] که ازاعمال وطاعات کدام است بنزدیك الله نیکوتر وپسندیده تر وثواب آن بیشتر، ما آن طاعت کردیمی[2] ودرتحصیل آن ببذل مال و نفس کوشش نمودیمی[3] وجهد بندگی درآن بجای آوردیمی[4]. ربّ‌العالمین بروفق آرزوی ایشان این آیت فرستاد که:

« **انّ اللّه یحبّ الّذین یقاتلون فی سبیله صفّاً** » الله دوست دارد صفهای بر کشیدهٔ در معرکهٔ ابطال درمقام قتال با اعداء دین. پس چون غزاء احد پیش آمد، بر گفتهٔ خود وفا ننمودند وقدم خویش برجای بنداشتند و راه هزیمت گرفتند. ربّ‌العالمین ایشان‌رادراین آیت‌عتاب کرد که: « **لِمَ تقولون مالاتفعلون** »؟ ـ **قتادة و ضحاك** گفتند: قومی ازغزا باز گشته بودند، وهریکی دعوی میکردند برخلاف راستی. یکی‌میگفت: من‌چندین ضربت زدم، دشمن رابتیرخسته کردم، وازین هیچ نکرده بود؛ ودیگری گفت: من در معرکه صبر کردم وقدم برجای بداشتم و ازدشمن روی نگردانیدم، وآنچه گفت نکرده بود؛ که راه هزیمت گرفته بود وقدم برجای نداشته بود. ربّ‌العالمین ایشان را ازین گفتار بی‌حاصل نهی کرد که آنچه بفعل نکرده اید بزبان چرا گوئید؟ ـ **عبدالرحمن بن زید بن اسلم** گفت: در شأن منافقان فرو آمد که بامسلمانان گفتند: « اِنْ قاتلتم قاتلنا معکم واِنْ خرجتم خرجنا معکم » ثمّ لمْ یفعلوا؛ والمعنی: یاایّهاالّذین آمنوابالسنتهم ولم یؤمنوابقلوبهم. قیل معناه: یاایّها الّذین حکمه لهم کحکم الایمان فی‌الظاهر دون الباطن، برقول ایشان که خطاب منافقان نهند. معنی آنست که: ای شما که ایمان بزبان آوردید نه بدل، وحکم الله شمارا همچون حکم ایمانست از روی ظاهر نه ازروی باطن. چرا بزبان آن میگوئید که بفعل نمی کنید؟ ـ قال **سفیان بن عیینة**: معناه: لِمَ تقولون مالیس الامر فیه الیکم، فلا تدرون هل تفعلون ام لاتفعلون؟ چرا بزبان چیزی میگوئید

---

١ ـ الف: دانستید ٢ ـ الف: کردید ٣ ـ الف: نمودید ٤ ـ الف: آوردید.

که‌توان آن وبسر بردن آن بدست شمانیست ، ندانید که کنید یانکنید ؛ تقدیر الهی با تدبیر بندگی موافق هست یانیست ؟ !

« **كَبُرَ مَقْتاً** » اى ـ بغضاً . « **عنداللّه اَنْ تقولوا مالاتفعلون** » . من مقته‌الله فله النّار كما ان من احبّه الله فله الجنّة . وقوله: « **كَبُرَ مَقْتاً** » نصب على‌الحال، وقيل: نصب على‌التمييز ؛ اى ـ كبر من مقت . وقيل : كبر المقت مقتاً عندالله ان تقولوا فى محلّ الرفع بالابتداءِ كقولك: نعم‌الرجل رجلاً زيدٌ . قال **مجاهد** : نزلت هذه الآية فى **عبداللّه بن رواحة الانصارى** ، شاعر رسول‌الله (ص) ، المستشهد بموتة اميراً و كان يقصّ على اصحاب رسول الله (ص) فى مسجده على‌حياته وجلس‌اليه رسول‌الله يوماً و قال : امرت‌ان اجلس‌اليكم وامر **ابن‌رواحة** ان‌يمضى‌فى كلامه ، فقال يوماً فى‌اصحاب له: ليتناعلمنا اىّ‌الاعمال احبّ‌الى‌الله فلزمناه مادمنا . فنزلت : « **يا ايها الّذين آمنوا هل ادلكم على‌تجارة تُنْجيكم من عذاب أليم تؤمنون باللّه و رسوله ...** » الآية، فلمّا نزلت قال **ابن رواحة** : لاازال حبيساً (١) فى سبيل الله فلـم يزل‌يجاهـد حتى استشهدبموتة‌ثمّ‌تباطؤوا فنزلت: « **يا ايّهاالّذين آمنوا لم تقولون مالاتفعلون** »؟وقيل اشدّ اى ـ **القرآن** على‌الدعاة الى‌الدّين والواعظين‌ثلاث‌آيات «اتأمرون‌الناس‌بالبرّ...» الآية . «وماأريد ان اخالفكم الى ما انهيكم عنه» الآيه « **لم‌تقولون مالاتفعلون** » ويقرب منه قوله عزّوجلّ : «يحبّون ان يحمدوا بما لم يفعلوا» .

قوله: « **انّ اللّه يحبّ الّذين يقاتلون فى سبيله صفّاً** » يحثّ على‌التسارع‌فى القتال ، ويدعوا عن‌التباطؤ ويدلّ على‌فضيلة الجهاد . « **صفّاً** » اى ـ مصطفّين ، مصدر وقع موقع الحال . « **كانّهم بنيانٌ مرصوص** » المرصوص والمرصوف من البنيان: مالا خلل‌فيه‌ولافرج[1] . قيل: « **كانّهم بنيانٌ مرصوص** » ، بنى‌بالرصاص‌لاصق‌بعضه الى بعض . وقيل : يُريد استواءَ نيّاتهم فى حرب عدوّهم حتى يكون[2] اجتماع كلمتهم كالبناءِلاخلل فيه ولا فرجة ؛ و منه قوله صلى الله عليه وسلّم : تراصّوا فى الصفوف لا يتخلّلكم **الشيطان** . وكان **عمر بن الخطاب** (رض) يقول‌اذاقام الى‌الصلوة : تراصّوا

١ـ الف : فرجة ٢ ـ الف: يكونوا.

---

(١) حبيس: كل‌ماحبس بوجه‌من‌الوجوه. اقرب‌الموارد. اسبی که‌در راه‌خدا وقف کنند. فرهنگ‌نفیسی.

واستووا. و کذلك فی الخبر انّ الله عزّوجل یقول: الشیوخ رکّع وصبیان رضّع و بهائم رتّع لصبّ علیهم العذاب صبّاً ثمّ لرص رصّاً.

«**و اذقال موسی لقومه**» بنی اسرائیل: «**یاقوم لم تؤذوننی**»؟ وذلك انّهم کانوا یقولون انّ به عیباً وانّه آدر ای - لم لاتوقروننی مع علمکم «**انّی رسول الله الیکم**» والرسول یعظم ویحترم فیه تسلیة للنبی (ص)، ای - اذا آذاك المنافقون فتذکّر **موسی** (ع) وایذاء قومه ایّاه. «**فلمّا زاغوا**» ای - عدلوا عن احکام الشریعة بارتکاب مانهوا عنه من المحظورات وترك ما امروا به من الواجبات. «**ازاغ الله قلوبهم**» بان خلق فیها شکّاً وضلالةً وامالها عن الهدی عقوبةً لهم عن معاصیهم؛ وقیل: لمّا زاغوا عن العبادة، «**ازاغ الله قلوبهم**» بان خلق فیها شکّاً عن الارادة. وقیل: فی نظم الآیة تقدیم وتأخیر والمعنی فلمّا «**ازاغ الله قلوبهم**» زاغوا نظیره. ومن یؤمن بالله یهد قلبه. «**والله لایهدی القوم الفاسقین**». ای - لایهدی الی دینه الّذین فی علمه انّهم یموتون کفّاراً ونظیر الآیة قوله فی الاحزاب: «لاتکونوا کالّذین آذوا موسی» کان **موسی** (ع) حییّاً، کریماً، ستیراً، یغتسل مستتراً و کان **بنو اسرائیل** یغتسلون عراةً؛ فقالوا: انّ **موسی** لایستتر الّا لسوء[1] به فاتّهموه بالادرة فخلا یوماً للاغتسال وهم اذ ذاك فی التیه فتعرّی و وضع ثیابه علی الحجر الّذی یسقیهم فسار الحجر وذهب بثیابه علی الماء یهوی کالطیر ای - یسرع وهو یعدو خلفه بیده العصا و یقول: ثیابی حجر، ثیابی حجر، ثمّ لحقه و طفق ضرباً بالحجر. قال **ابو هریرة** فوالله لقد رأیت ندوب عصاه بالحجر وهو قوله عزّوجلّ «فبرّاه الله ممّا قالوا» و ذلك انّ **بنی اسرائیل** نظروا الیه حین یعدو خلف الحجر.

قوله: «**واذ قال عیسی بن مریم**» المعنی وتذکّر ایضاً «**عیسی بن مریم**». اذقال لقومه «**یابنی اسرائیل انّی رسول الله الیکم مصدّقاً لمابین یدیّ من التوریة**» ای - مؤمناً. بماجاء به **موسی** من **التوریة**. «**و مبشّراً برسول یأتی من بعدی اسمه احمد**». بشّر کلّ نبیّ قومه بنبیّنا (ص) والله افرد **عیسی** بالذکر فی هذا الموضع لانّه آخر نبیّ قبل نبیّنا (ص). فبیّن انّ البشارة به عمّ جمیع الانبیاء واحداً بعد

---

۱ - الف: بسوء.

واحد حتى انتهى الى **عيسى** (ع). يُروى عن رسول الله (ص) انّه قال انا دعوة ابى، **ابراهيم**، وبشارة اخى، **عيسى**، ورأتْ امّى فى منامها نوراً خرج منها اضاءَ لها اعناق الابل بنصرى، يعنى بدعوة **ابراهيم**. قوله: «ربّنا و ابعث فيهم رسولاً» و عن **محمدبن جبير بن مطعم** عن ابيه انّ رسول الله (ص) قال: «لى خمسة اسماء انا **محمد** وانا **احمد** وانا الماحى الّذى يمحوالله بى الكفر وانا الحاشر الّذى يحشر الناس على قدمىّ وانا العاقب آخر الانبياء». وزاد فيه «**حذيفة بن اليمان**» وغيره ونبىّ الرحمة ونبىّ الملحمة. وقوله «**احمد**» الالف فيه للمبالغة فى الحمد وله وجهان: احدهما، انّه مبالغة من الفاعل اى - الانبياء كلّهم حامدون الله عزّوجلّ وهو اكثر حمداً لله من غيره. والثانى، انّه مبالغة من المفعول اى - الانبياء كلّهم محمودون لما فيهم من الخصال الحميدة وهو اكثر مناقب واجمع للفضائل والمحاسن الّتى يحمد بها. «**فلمّا جآئهم بالبيّنات**» يعنى: جائهم **عيسى** بالمعجزات والدلالات الواضحات. «**قالوا هذا**» الّذى اتى به «**سحر**» ظاهر «**مبين**». قرأ **حمزة** و **الكسائى**: هذا ساحرٌ، اى - **عيسى** ساحرٌ مبين.

«**ومَن اظلم ممّن افترى على الله الكَذب**» و وصف البارى بما لا يجوز ان يوصف به ونسب النبى الى السحر «**وهو يُدعىٰ الى الاسلام**» فلا يجيب، «**والله لا يهدى القوم الظالمين**» اى - لا يهدى من علم انّه كافر فى عاقبة امره و فى سابق حكمه.

«**يُريدونَ ليطْفئوا نورَالله بافواههم**». اى - يريدون ليردّوا كتاب الله بالتكذيب بالسنتهم. و قيل: يريدون ابطال نورالله وهو الاسلام **والقرآن** و مثل من يُريد اَنْ يطفىءَ نور الاسلام **والقرآن** بكيده كمن يحتال ويزاول اطفآءَ شعاع الشمس بنفثه و نفخه فيه و ذلك من المحال. و قيل «**يريدون**» كناية عن **اليهود** والنور الهدى و هو هذا رسول الله (ص). وقال **ايّوب السختيانى**: الّذين يتمنّون موت اهل السنة «**يريدون ليطفئوا نور الله بافواههم والله متمّ نوره و لو كره الكافرون**» قرىءَ بالتنوين وبالاضافة «**متمّ نوره**» فحقّ ما وقع الاضافة وحقّ لما لم يقع التنوين فالمعنى:

اتمّ نوره و يتمّه ابداً . و قال **ابن‌عباس**: ابطأ الوحی عن‌النبی(ص)يوماً فقال **كعب بن الاشرف** لليهود: ابشروا فقد اطفأالله نور **محمد** ممّا كان ينزل عليه وما كان‌الله ليتم نوره ، فحزن رسول‌الله (ص) فانزلتْ هذه‌الآية ثمّ اتصل‌الوحی .

« **هوالّذی ارسل رسوله** » يعنی : **محمد** (ص) « **بالْهدٰی** » ای ـ بالاسلام **والقرآن** « **و دين‌الحقّ** » يعنی: دين‌الله « **ليُظْهره علی الدّين كلّه** » ای ـ يظهره بالغلبة والاستعلاء وقد حصل لانّ الاسلام ما بقی ديناً الّا غلبه وعلاه . وقيل: يظهره علی‌الدّين كلّه بنزول **عيسی** (ع) ودخول اهل‌الارض قاطبةً فی‌الاسلام فلاتبقی نفس الّا مسلمةً و ذلك قوله : « حتی تضع‌الحرب اوزارها » . و قوله : « حتی لا تكون فتنة » . « **ولو كره‌المشركون** » يعنی : كفّار **قريش** .

« **يا ايّهاالّذين آمنوا هل ادلّكم علی تجارة تنجيكم من عذاب اليم** » .
سمی‌الله الايمان والجهادتجارة‌لانّ فی‌التجاره ربحاً كذلك‌فی‌الايمان والجهادحصول الحظّ الاوفر.قرأ **ابن‌عامر**«**تنجيكم**» بالتشديد والمعنی : يُبعدّكم‌عن‌العذاب الاليم . قيل: نزلتْ هذه‌الآية حين قالوا : لونعلم ، ایّ الاعمال احبّ‌الی‌الله عزّ وجلّ‌لعملناه .

وقوله: « **تؤمنون** »بدل من‌التجارة ای ـ تلك‌التجارة‌ان‌تؤمنوا. فلمّاحذف ان رفع« **و تجاهدون** » ای ـ تحاربون‌العدوّ من‌المشركين فی‌طاعةالله « **باموالكم و انفسكم ذٰلكم** » الجهاد والايمان «**خيرٌ لكم** »من‌تركهما«**ان‌كنتم تعلمون**» ای ـ ان كنتم مؤمنين وعالمين بصدق‌الله. سُئل‌رسول‌الله (ص) عن‌افضل الاعمال ، فقال : « ايمان بالله و جهاد فی سبيله » . و قال صلّی‌الله عليه و سلّم : « جاهدوا المشركين باموالكم و انفسكم والسنتكم » و قال « رباط يوم فی سبيل‌الله خير من‌الدنيا و ما عليها»وجاء رجل‌بناقة مخطومة(۱)وقال: هذه‌فی‌سبيل‌الله.ـفقال‌رسول‌الله(ص): لك بها يوم‌القيامة سبع مائة ناقة كلّها مخطومة ، وقال : « من جهّز غازياً فی سبيل‌الله فقد غزا و من‌خلف غازياً فی اهله فقد غزا »

« **يغفرلكم ذنوبكم** »ای‌ـ يسترهاعليكم‌ولا يفضحكم‌بها اذا انتم فعلتم ماامرتم به من‌الجهاد . « **و يدخلكم جنّات تجری من تحتهاالانهار** » قوله :«**يَغْفرلكم**. . .

۱) مخطومه مهار كرده شده وداغ كرده شده . المنجد .

يُدخلكم» جزم لانّه جواب قوله : « تؤمنون باللّه و رسوله و تُجاهدون » لانّ معناه : آمنوا باللّه و جاهدوا يغفر لكم و يدخلكم. قوله «ومساكن طيّبة...» قال الحسن سألنا عمران بن الحصين واباهريرة عن تفسير « ومساكن طيّبة في جنّات عدن» فقالا على الخبير سقطت ، سألنا رسول اللّه عنها . فقال : « قصر من لؤلؤة في الجنّة في ذلك القصر سبعون داراً من ياقوتة حمراء في كلّ دار سبعون بيتاً من زمرّدة خضراء في كلّ بيت سبعون سريراً على كلّ سرير سبعون فراشاً من كلّ لون على كلّ فراش امرأة من الحور العين في كلّ بيت سبعون مائدة على كلّ مائدة سبعون لوناً من كلّ الطعام في كلّ بيت وصيفاً ووصيفة » قال : « فيعطى اللّه المؤمن القوّة من غداة واحدة ما يأتي على ذلك كلّه » . «ذلك الفوز العظيم» اى ـ النجاة لايعادلها شيء .

« و اخرى تحبّونها » اى ـ ولكم خصلة اخرى في العاجل مع ثواب الآخرة تحبّونها و تلك الخصلة . «نصرٌ من اللّه» اى ـ ظفر من اللّه و عون على كفّار قريش . « وفتح قريب »يعني ـ فتح مكة، وقيل: فتح فارس والروم عجّل لهم النصر والغنيمة والفتح في الدنيا مع مااعدّاللّه لهم في الآخرة من جميل الثواب . « وبشر المؤمنين» بما اعدّلهم و وعدهم به من نصرته واحسانه في الدّنيا والآخرة ، فكان في هذا دلالة على صدق النبي(ص) لانّه اخبر عمّا حصل و وقع في المستقبل من الايام على ما اخبره ثمّ خصّهم على نصرة الدّين وجهاد المخالفين ، فقال :

« يا ايّها الّذين آمنوا كونوا انصار اللّه » قرأ اهل الحجاز وابوعمرو انصاراً بالتنوين للّه بلام الاضافة ، وقرأ الآخرون «انصار اللّه» مضافاً لقوله: «نحن انصار اللّه» . « يا ايّها الّذين آمنوا » خطاب لاهل المدينة وهم الانصار ، وكانوا سبعين نفراً بايعوا رسول اللّه(ص) ليلة العقبة يقول تعالى: « انصروا دين اللّه ورسوله مثل نصرة الحواريّين » لمّا قال عيسى (ع) « من انصاري الى اللّه » ؟ اى ـ من انصاري الى نصرة اللّه . وقيل : « من انصاري » واعواني مع اللّه كقول القائل : الذود الى الذود ابل ، قال الحواريون ، وهم الّذين اخلصوا من كلّ عيب ومنه الدقيق الحواري لانّه لباب البرّ ، وقيل: لانّهم كانوا يحورون الى نبيّهم في كلّ امر . اى ـ يرجعون ويأتمرون لامره . « نحن انصار اللّه »

ای - انصارالحقّ . « فآمنت طائفةٌ من بنی اسرآئیل » ای - بعیسی «و کفرت طائفةٌ فایّدنا الذین آمنوا علی عدوّهم » ای -قوّیناهم ونصرناهم.«فاصبحوا ظاهرین » غالبین‌عالین. قیل:قاتل‌اصحاب عیسی بعدعیسی ولم یکن‌عیسی امر بالقتال‌والقتل.وذلك انّه لمّا رفع عیسی تفرّق قومه ثلاث فرق . فرقة قالوا : کان الله فارتفع . وفرقة قالوا : کان‌ابن‌الله فرفعه‌الله الیه، وفرقة قالوا : عبدالله ورسوله. فاقتتلوا وظهرت‌الفرقة‌المؤمنة علی‌الکافرة. فذلك قوله : « فایّدنا الّذین آمنوا علی عدوّهم فاصبحواظاهرین ». وقیل: ظاهرین بالحجّة لابالحرب . روی مغیرة عن ابراهیم فاصبحت‌حجّة من آمن بعیسی ظاهرة بتصدیق محمد (ص) انّ عیسی کلمةالله وروحه .

النوبة الثالثة

قولی‌تعالی: « بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم » .آورده‌اند که استاد بوعلی مجلس میداشت ، مقری‌آغاز کرد که «بسم‌الله». استاد گفت : ای باء بسم‌الله هرچند برّازل آمدی بلاءِ ابد گشتی . بلائی که آنرا پایان نه و دردی که آن را درمان نه ، آنگه گفت : ای یار بارم ده تاقصهٔ درد خود بتو بردارم . بر درگاه تومیزارم و درامید بیم آمیز می نازم ، الهی واپذیرم تا واتو پردازم ؛ یك نظره در من نگرتا دو گیتی بآب اندازم . این باءِ« بسم‌الله»درگاه عزّت قرآن است ، قرآن که خلایق‌را باردادازدرگاه باء« بسم‌الله »داد . نگر تابحرمت‌فراروی . وجزبعین تعظیم بننگری که‌اگرشرری‌از سیاست جلال با بحکم قهر برلم یکن ثمّ کان مستولی گردد ، بردابرد هزیمت از هفت‌آسمان وزمین بخیزد وهرچه سمت حدثان دارد بکتم عدم شود؛ واگرازضیاء و فسحت سدّة بایك برق بصفت جمال‌برعالم کون وفساد درظهور آید، همه ظلمتها نور گردد ، همه کفرها توحید گردد، همه زنّارها کمرعشق‌دین گردد :

یکروزه جمال خویش اگربنمائی پر نور شود ز مـاه بر تا ماهی .

« سبّح‌لله ما فی السموٰات وما فی‌الارض وهوالعزیزالحکیم » من‌ارادان یصفوله تسبیحه فلیصف عن‌آثارنفسه قلبه، ومن‌اراد ان یصفوله فی‌الجنّة عیشه فلیصف

عن اوضار الهوی دینه. عالمیان دو گروه‌اند: گروهی حیات ایشان بلطف وفضل حقّ و آسایش ایشان بتسبیح وذکر حق. و گروهی حیات ایشان نشانهٔ عدل حق. و آسایش ایشان بحظّ نفس. آنانکه اهل لطف وفضل‌اند، دلی‌دارند صافی وهمّتی عالی وسینه‌ای خالی، در او یاد کار الهی. زبانشان باشهادت داده ودل با معرفت پرداخته و جان با محبت آمیخته وسر درالله گریخته وازصفات خود بیزار گشته. گفتند: هرچه صفت خودی است همه بنداست، و هرچه بند است همه رنگ است، و هرچه رنگ است در راه مردان ننگ است:

آنکس که هزارعالم‌ازرنگ نگاشت — رنگ من وتو کجاخرد،ای ناداشت؟!

تسبیح و ذکر این گروه از معدن پاك بر آید و بخداوند پاك رسد پذیرفته و پسندیدهٔ الله بود. کما قال‌الله تعالی: «الیه یصعد الکلم‌الطیّب والعمل الصالح‌یرفعه» امّا ایشان که نشانهٔ عدل حق باشند وحیات ایشان بحظّ نفس‌بود، سینهٔ‌ایشان آلودهٔ شهوت بود ودل ایشان معدن فتنه بود وباطن ایشان خلاف ظاهر بود، نام ایشان در جریدهٔ منافقان بود، فعل ایشان خلاف قول بود، چنانکه ربّ العالمین گفت: «**لم تقولون ما لا تفعلون**» ؟برقول ایشان که برمنافقان‌حمل کنند ربّ العالمین گفت: «**کبرمقتاً عندالله ان تقولوا مالاتفعلون**» سخت زشت‌است ونابکار ودشمن داشتهٔ الله گفتاری که کردار موافق آن نیاید و وعظی که واعظ در عمل از آن بی‌نصیب بود:

لا تنه عن خلق و تأتی مثله — عارٌ علیك اذا فعلت عظیم

و اوحی الله الی **عیسی** (ع) یابن مریم عظ نفسك فان اتّعظت فعظ الناس‌واِلّا فاستحی منّی.

«**انّ الله یحبّ الّذین یقاتلون فی سبیله صفّاً**» مدح قومی‌است که دراعلاءِ کلمهٔ حق کوشند وازبهر اعزاز دین اسلام وحفظ بیضهٔ جماعت و ذبّ ازحریم شرع مقدّس با اعداءِ دین جهاد کنند، همانست که درآیت دیگر گفت: «**هل ادلّکم علی تجارة تنجیکم من عذاب الیم.**» «**تؤمنون بالله ورسوله وتجاهدون فی سبیل الله باموالکم وانفسکم**». تجارت سودمندایمانست و جهاد با اعداءِ دین. و اعداءِ دین

که جهاد ایشان مشروع است دوقسم‌اند : یکی ظاهر، یکی باطن . ایشان که ظاهر اند دوقوم اند : قومی کفّاراند که برملّت گبر کی وبت پرستی وجهودی وترسایی وامثال ایشان ، و قومی اهل بدعت اند ، هفتاد و دو فرقت . چنانکه در خبر است ، دشمنان باطن همچنین دوصنف‌اند : یکی لشکرشیاطین که بکید و وسواس‌دست مکر ایشان گشاده ، دیگرهواءِ نفس که بدست امانی درلباس غرور خود را برتوجلوه میکنند و درهلاك تو میکوشد ، چنانکه ربّ العزّة گفت : « واتّبع هویه فتردی » آن کافر خرابی حصن اسلام خواهد ، آن مبتدع ویرانی حصار سنّت جوید ، آن **شیطان** در تشویش ولایت دلت کوشد ، آن هوای نفس زیر وزبری دین تو خواهد . حقّ جلّ جلاله ترا برهریکی از این دشمنان سلاحی داده تا او را بدان قهر میکنی . قتال با کافران بشمشیر سیاست است . با مبتدعان بتیغ برهـان و حجّت است . با **شیطان** بمداومت ذکرحق و تحقیق کلمت است . باهوای نفس بتیر مجاهده و سنان ریاضت است واینست بهینه اعمال بنده ، و گزیده طاعات رونده ، چنانکه ربّ العزّة گفت : «**ذٰلکم خیرٌ لکم ان کنتم تعلمون**» هر کرا توفیق رفیق بـود و سعادت مساعـد در تحصیل اعمال و تصفیت احوال درست آید تا از خـزینهٔ رحمت خلعت مغفرت یابد و درمجامع انس شراب قدس بیند، چنانك ربّ العالمین گفت : « **و مساکنَ طیّبةً فی جنّات عدن ذلك الفوزُ العظیم** » .



٦٢ - سورة الجمعة - مدنية

١ - النوبة الاولى

قوله تعالى : « **بسم الله الرحمن الرحيم** » بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان . « **یسبّح لله** » بپاکی می‌ستاید الله را . « **ما فی السموٰات ومافی الارض** » هرچه‌در آسمانهاست ودرزمین « **الملك القدّوس** »آن پادشاه پاك ستودهٔ بی‌عیب، «**العزیز**» بی‌همتا[کس با او نتاوانده]. «**الحکیم**(١) » دانای‌راست کار راست دانش .

« **هو الّذی بعث فی الأُمّیّین** » الله اوست که فرستاد درمیان ناخوانندگان ونادبیران . « **رسولاً منهم** » فرستاده‌ای هم ازایشان . « **یتلوا علیهم اٰیاته** » می-خواند سخنان خداوند خویش برایشان . « **ویزکّیهم** » و ایشان را هنری میکند وپاك « **و یعلّمهم الکتاب** » ودرایشان‌میآموزد قرآن [ودین] « **والحکمة** » وعلم راست[وسنّت] . « **وانْ کانوا من قبلُ لفی ضلال مبین** (٢) » ونبودند ازین پیش‌مگر درگمراهی آشکارا .

« **و اٰخرین منهم** » و دیگران اند هم ازیشان . « **لمّا یَلْحقوا بهم** » که درنرسیده‌اند نیز با ایشان . « **و هوالعزیز الحکیم** (٣)» و اوست بی همتای دانا .

«**ذٰلك فضل الله**» آن نیکوکاری الله است .« **یؤتیه من یشآء** » اورا دهد که خود خواهد . « **والله ذوالفضل العظیم**(٤) » والله بافضل بزرگوار است .

« **مثل الّذین حمّلوا التوریة ثمّ لم یحملوها**»مثل‌ایشان، که‌ایشان‌را گفتند که **تورات** بردارید، وبرنداشتند[ونپذیرفتندوبآن کارنکردند] . «**کمثل الحمار یحمل اسفاراً**»راست‌سان‌ایشان‌چون‌سان‌خراست که کراسه‌هائی‌بر گیرد.«**بئس مثل القوم**» بد مثل است [بخر] مثل این قوم . « **الّذین کذّبوا باٰیات الله** » ایشان بدروغ فرا میدارند[٢] سخنان الله « **والله لایهدی القوم الظّالمین** (٥)» الله راه‌نمای و کارساز ستمکاران نیست.

---

١ ـ الف : ونبودند ازپیش فامگر درگمراهی .   ٢ ـ الف : می بدروغ‌فرادادند .

«قل» بگو [یامحمد[1]] . «یا ایّها الّذین ها دوا» ای ایشان که جهود شدند [وازراه‌راست‌بگشتند] « ان زعمتم انّکم اولیآء للّه من‌دون‌النّاس » اگرمی‌گویید که شما دوستان الله اید جز از همه مردمان . «فتمنّوا الموت » پس مرگ آرزو خواهید . « ان کنتم صادقین (٦)» اگر راست میگوئید[2] .

« ولایتمنّونه ابداً » وهرگز بآرزو نخواهند مرگ «بماقدّمت ایدیهم» بآن [کارهای بد] که دست‌ایشان پیش‌فرا فرستاد . « واللّه علیم بالظالمین (٧) » والله داناست بآن ستمکاران [برخویشتن] .

«قل انّ‌الموت الّذی تفرّون‌منه » : بگو آن مرگ که ازآن میگریزید . « فانّه ملاقیکم » آن شما را بروی آمدنی است . « ثمّ تردّون الی عالم‌الغیب والشّهادة » : پس شمارا بازبرند با آن دانای نهان و آشکار. « فینبّئکم بما کنتم تعملون(٨)»: تا خبر کند شمارا بآنچه میکردید .

« یا ایّهاالّذین آمنوا » ای گرویدگان. «اذا نودی للصّلوة من یوم الجمعة» : چون بانگ زنند نمازرا روزآدینه . « فاسعوا الی ذکراللّه » درساز و آهنگ ایستید بیادخدای [خطبه ونماز] «وذروا البیع » : وخرید وفروخت بگذارید . « ذٰلکم خیر لکم ان کنتم تعلمون (٩) » این بهست شما را اگرمیدانید .

« فاذا قضیت الصلوة » : چون‌نماز گزارده آمد. «فانتشروا فی الارض» : بپرا کنید و بروید درزمین . « وابتغوا من فضل‌اللّه » : از فضل‌الله [ورزق او] طلب کنید . « واذکروا اللّه کثیراً » : و خداوند خویش را یاد کنید [بر هر حالی] فراوان . «لعلّکم تفلحون(١٠)» : تامگر بنیك روزبمانید.

« و اذا رأوا تجارةً » : وچون‌بازرگانیی بینند. «اولهواً» : یاآوازبازی شنوند. « انفضّوا الیها » : بسوی‌آن پراکنند. « وترکوك قائماً » : وترابرپای ایستاده فرو گذارند . « قل ما عنداللّه خیر » : بگو آنچه نزدیك‌الله است [ازپاداش وروزی] آن بهاست. «من‌اللّهو‌ومن التجارة » : ازآن طبل‌و کاروان وبازرگانی. « واللّه خیر الرازقین(١١)» والله بهتر روزی دهان است .

---

١ ـ الف : گوی یا محمد . ٢ ـ الف : اگرمی راست گوئید .

النوبة الثانية

اين سورة الجمعة يازده آيتست ، صدو هشتاد كلمه هفتصدو بيست حرف ، جمله به **مدينه** فرو آمد ، باجماع مفسّران ، و در مدنيّات شمرند . و درين سوره نه ناسخ است نه منسوخ . در فضيلت سوره **مصطفى** (ص) گفت بروايت **ابىّ بن كعب** : « من قرأ سورة الجمعة كتب له عشر حسنات بعدد من ذهب الى الجمعة فى مصر من امصار المسلمين ومن لم يذهب ».

« **يسبّح للّه ما فى السموٰات و ما فى الارض** » التسبيح : تنزيه اللّه من كلّ سوء ، وقيل : المعنى يذكر اللّه ما فى السموات وما فى الارض من شىء غير كفّار الجنّ والانس . ثمّ نعت الربّ عزّوجلّ نفسه فقال : « **الملك** » اى ـ الّذى يملك كلّ شى ولا يملك فى الحقيقة سواه . « **القدّوس** » اى ـ الطاهر عمّا يخلوه من الشريك و الصاحبة والولد « **والقدّوس** » والقدّوس بضمّ القاف وفتحها واحد وقد قرىء بهما قرأة **ابو السماك** و **زيد بن على** وغيرهما قال : **رؤبة** :

دعوت ربّ العزّة القدّوسا   دعاءَ لايعبد اُلنا قوسا .

والقدس ، الطهر ، والقدّس فوق القدح كالسطل . والتقديس : التّنزيه و قيل **لعبداللّه بن المبارك** : سئل عن خبر فروى انّ العدس قدّسه سبعون نبيّاً ، فقال : لاولا نصف نبى ! فمعنى هذا التقديس الثناء ؛ وقال **عطاء بن السائب** عن **ميسرة** هذه الآية « **يسبّح للّه** » الى قوله : « **العزيز الحكيم** » فى **التورية** سبع مائة آية .

« **هو الّذى بعث فى الامّيين** » اى ـ فى العرب . « **رسولاً منهم** » يعنى : **محمداً** (ص) وسمّى العرب اُميّين لانّه لم يكن لهم كتاب قبل **القرآن** ، لذلك سمّى **اليهود والنصارى** ، اهل الكتاب ، ليمازّ وا عنهم ؛ وقيل : سمّيت العرب اميّين لانّهم كانوا على نعت اميّتهم مذ كانت بلا خطّ ولا كتاب نسبوا الى ما وُلدوا عليه من امّهاتهم لانّ الخطّ والقرآءت بالتعليم دون ما جبل الخلق عليه ومن يحسن الكتابة من العرب فانّه ايضاً امّى ، لانّه لم يكن لهم فى الاصل خطّ و كتابة الّا فى **ثقيف** اهل **الطائف** تعلّموه من اهل **الحيرة** ، و قيل : تعلمه اهل **الحيرة** من اهل **الانبار** ولم يكن فى

اصحاب رسول‌الله (س) کاتب آلا **حنظلة** الّذی یقال له: غسیل الملائکة، ویسمّی **حنظلة** الکاتب. ثمّ ظهر الخطّ فی الصحابة بعد وکان **معاویة بن ابی سفیان**. و **زید بن ثابت** یکتبان لرسول‌الله (ص) وکان **ابن ابی سرح** یکتب له ثمّ ارتدّ. هو الّذی قال سانزل مثل ما انزل‌الله و هومن النفر الّذی امر رسول‌الله (ص) یوم فتح **مکة** بقتلهم. و کتب کتاب الصلح بین رسول‌الله و بین **قریش** یوم **الحدیبیة علی بن ابی طالب** (ع). ولمّا عرضت المصاحف علی **عثمان** (رض) رأی فیه اشیاءً لحن فیها الکاتب، فقال: اری فیه لحناً و ستقیمه العرب بالسنتهم. و قال بعض العلماءِ: کان **عثمان** و **علی**، رضی‌الله عنهما، یکتبان الوحی بین یدی رسول‌الله فاذا غابا کتب **ابیّ بن کعب** و **زید بن ثابت** وکان **خالد بن سعید بن العاص** و**معاویة بن ابی سفیان** یکتبان بین یدیه فی حوائجه وکان **المغیرة بن شعبة** ینوب عنهما اذا لم یحضرا وکان **عبدالله بن الارقم** و**العلاء بن عتبة** یکتبان بین الناس فی قبائلهم و میاههم و فی دوْر الانصار بین الرّجال والنساءِ وکان **حذیفة بن الیمان** یکتب خرص تمر **الحجاز** وکان **زید بن ثابت** یکتب الی الملوک مع ماکان یکتب من الوحی. وکان **حنظلة بن الربیع** الکاتب خلیفة کلّ کاتب من کتّاب رسول‌الله غاب عن عمله وکان النبی (ص) یضع عنده خاتمه. واختلفوا فی رسول‌الله (ص) انّه هل تعلم الکتابة بآخرة من عمره ام لا؟ لعلمائنا فیه وجهان ولیس فی کونه حدیث یصحّ. قوله: «**یتلوا علیهم ایاته و یزکّیهم**» ای یطهّرهم من الذنوب والشّرک، وقیل: یأخذ زکوة اموالهم. «**و یعلّمهم الکتاب و الحکمة**» الکتاب: **القرآن**، و «**الحکمة**»: السنن. وقیل: «**الحکمة**»، الفقه فی دین‌الله و معرفة الحلال والحرام. «**و ان کانوا من قبلُ**» ای - من قبل بعثة **محمد** (ع) «**لفی ضَلال مبین**»: کفر و جهالة.

قوله: «**و آخرین منهم**» فی محلّ قوله آخرین وجهان: احدهما انّه فی محلّ الخفض، ای - بعث فی الامیّین وفی آخرین رسولاً منهم، ای - من المبعوثین الیهمَ. الثانی، انّه فی محل النصب والمعنی: یعلّمهم الکتاب ویعلم آخرین واختلف العلماء فیهم فقال قوم: هم العجم وهوقول **ابن عمر** و**سعید بن جبیر** و **مجاهد** والدلیل علیه ماروی

ابوهريرة قال: كنّا جلوساً عند النّبى (ص) اذنزلت عليه سورة الجمعة، فلمّا قرأ: «وآخرين منهم لمّا يلحقوا بهم» قال رجل: من هؤلاءِ يا رسول الله! فلم يراجعه النّبى (ص) حتى سأله مرّتين او ثلاثاً، قال: و فينا سلمان الفارسى. قال: فوضع النّبى(ص) يده على سلمان ثمّ قال: «لوكان الايمان عندالثّريا لناله رجال من هؤلاءِ. وفى رواية اُخرى: «لوكان الدّين عندالثّريا لذهب اليه رجال من ابناءِ فارس حتى يتناولوه». وقال ابن زيد: هم جميع من دخل فى الاسلام بعدالنبى(ص) الى يوم القيامة لانّ النبى (ص) كان مبعوثاً الى كافّة الخلق الى يوم القيامة وفى الخبرعن النّبى (ص): «انّ فى اصلاب الرجال من اصحابى رجالاً ونساءً يدخلون الجنّة بغير حساب، ثمّ قرأ: «آخرين منهم لمّا يلحقوا بهم» وعن ابن ابى ليلى عن رجل من اصحاب رسول الله (ص) قال قال النّبى (ص): رأيتنى يتّبعنى غنم سود ثم اتبعها غنم سود، ثمّ اتبعها غنم عفر، اوّلها يا بابكر قال: امّا السودفالعرب وامّا العفر فالعجم يتبعك بعد العرب. كذلك عبّرها الملك سجر العفرة فى اللّون بياض كلون الظّبى. «لمّا يلحقوا بهم» اى لم يُدر كوهم ولكنّهم يكونون بعدهم. وقيل «لمّا يلحقوا بهم» فى الفضل والسابقة لانّ التابعين لايدر كون شأو[1] الصحابة و كذلك العجم مع العرب. ومن شرائط الدّين معرفة فضل العرب على العجم و حبّهم لمكان القرآن و الرّسول و القبلة والحجّ بمشاعره والاذان والخطبة ولفظة النّكاح والصّيد و هوالحكم العربّى، و القيافة والسّلم وضرب الدنانير والدّراهم. امر رسول الله بحبّهم ومعرفة حقّهم، وفى الآية دليل على انّ رسول الله(ص) رسول نفسه وبلاغة حجّة لاهل زمانه، ومن بلغ لقوله عزّوجلّ ومن يكفر به من الاحزاب فالنّار موعده. «وهو العزيز الحكيم» اى - الّذى بعث هوالعزيز الحكيم.

«ذلك» يعنى: النبوّة. «فضل الله يؤتيه من يشاء والله ذوالفضل العظيم» على محمد و ذوالفضل العظيم على الخلق بارسال محمد اليهم و توفيقهم لمتابعته.

«مثل الّذين حُمّلوا التورية ثمّ لم يَحملوها» يعنى: اليهود امروا بقبولها فلم يقبلوها و كلف العمل بما فيها فلم يفعلوا ما امروا فيها من اظهار صفة محمد و نعته بل غيّروها و حرّفوا الكلم عن مواضعها. «كمثل الحمار يحمل اسفاراً» فكما انّ

[1]) شأو: حدّ ونهايت. فرهنگ نفيسى.

الحمار لاینتفع بما یحمله من الکتب کذلك **الیهود** یقرؤن **التوراة** ولا ینتفعون بمافیها. و « **الاسفار** »: الکتب الکبار، واحدها: سفر. « **بئس مثل القوم الّذین کذّبوا بآیات اللّه** » ای - بئس المثل مثلهم، بئس القوم قوم هذا مثلهم « **واللّه لایهدی القوم الظالمین** » ای - لایهدی من سمّاه فی علمه ظالماً.

« **قل یا ایها الّذین هادوا** » ای - عدلوا و مالوا سمّیت الیهود یهود لانّهم عدلوا عن الدّین المستقیم. « **ان زعمتم انّکم اولیآء للّه من دون النّاس** » الزّعم: قول عن ظنّ. ای - ان قلتم ظنّاً انّکم « **اولیآء للّه من دون النّاس** » ای - من دون **محمد** (ص) وذلك انّ یهود **المدینة** کتب الی یهود **خیبر**، انّ **محمداً** یدعونا الی دینه فما تقولون انتم؟ - فقالت یهود **خیبر**: ونحن اولاد الانبیاء وابناء اللّه واحبّاؤه، فلا ندخل فی دینه فانزل اللّه عزّ و جلّ هذه الآیة. قوله: « **فتمنّوا الموت ان کنتم صادقین** » ای - فادعوا علی انفسکم بالموت. « **ان کنتم صادقین** » انّکم ابناء اللّه واحبّاؤه فانّ الموت هو الّذی یوصلکم الیه. فقال النّبی (ص): « والّذی نفس **محمد** بیده لایقولها احد منهم فیقوم من مقامه حتّی یغصّ بریقه فتخرج نفسه فأبوا ان یقولوها وعلموا انّهم ان قالوا ماتوا، فقال اللّه تعالی:

« **ولا یتمنّونه ابداً بما قدّمت ایدیهم** » من الذّنوب والمعاصی « **و اللّه علیم بالظّالمین** » ای - بالیهود انّهم کذبة فی زعمهم « نحن اولیاء للّه من دون النّاس » وفی ذلك دلالة علی صدق الرّسول وصحّة **القرآن** لانّه اخبر انّهم لایتمنّون الموت فکان کما اخبر. روی عن **ابی هریره** قال: قال رسول اللّه (ص): « لایتمنّینّ احدکم الموت امّا محسناً فان یعش یزدد خیراً فهو خیر له، وامّا مسیئاً فلعلّه ان یُستعتب ».

« **قل انّ الموت الّذی تفرّون منه فانّه مُلاقیکم** » هذا کقوله: « قل لو کنتم فی بیوتکم لبرز الّذین کتب علیهم القتل الی مضاجعهم » والفاء فی قوله **فانّه** جلبها ضمیر کانّه قال: « **انّ الموت الّذی تفرّون منه** » و ان امعنتم فی الفرار و استقصیتم فی الحذر « **فانّه مُلاقیکم ثمّ تردّون الی عالم الغیب والشّهادة** » ای - الی اللّه الّذی یعلم ماغاب عن العباد وما شاهدوه فیخبرکم « **بما کنتم تعملون** » فی الدّنیا و یجازیکم علیه.

« يا ايها الّذين آمنوا اذا نُودى للصّلوة من يَوْم الجُمُعَة » اى ـ فى يوم الجمعة . كقوله : « ارونى ماذا خلقوا من الارض » اى ـ فى الارض واراد بهذا النّداء ، الاذان عند قعود الامام على المنبر للخطبة . لماروى **الزهرى** عن **السائب بن يزيد** قال: كان النّداء يوم الجمعة اوّله اذاجلس الامام على المنبر على عهد النّبى (ص) **وابى بكر و عمر** ، فلمّا كان **عثمان** و كَثرَ النّاس و بَعدَت المنازل ، زاد اذاناً فامر بالتّأذين الاوّل على دارله بالسّوق ، يقال له الزوراء ، ليسمع النّاس فيماغابوه على ذلك واوّل جمعة جمعت بالمدينة كانت قبل قدوم رسول الله (ص) قالت الانصار انّ لليهود يوماً يتعبّد فيه وهو السّبت. وانّ للنّصارى يوماً وهو يوم الاحد. فنحبّ ان يكون لنا يومٌ. فقال لهم **اسعد بن زرارة** اختاروا العروبة وهو يوم الجمعة فسمّوها جمعة لاجتماع النّاس فيه فاختاروا العروبة ، فجمعهم **اسعد بن زرارة** وصلّى بهم يومئذ ركعتين وذبح لهم **اسعد بن زرارة** كبشاً و كانوا قدرما يشبعهم كبش وذلك لقلّتهم . ثمّ انزل الله عزّ وجلّ فى ذلك بعدُ « **اذا نودى للصّلوة من يوم الجمعة** » الآية... فهذه اوّل جمعة جمعت فى الاسلام ، فامّا اوّل جمعة جمعها رسول الله (ص) باصحابه ماقال اهل التواريخ: قدم رسول الله (ص) مهاجراً حتى نزل بقبا على **بنى عمرو بن عوف** وذلك يوم الاثنين لاثنى عشر ليلة خلت من شهر ربيع الاوّل حين ارتفع النّهار فاقام بقبا يوم الاثنين لاثنى عشرة ليلة ويوم الثلثاء ويوم الاربعاء والخميس ثمّ خرج من بين اظهرهم يوم الجمعة عامداً **المدينة** فادركته صلوة الجمعة فى **بنى سالم بن عوف** فى بطن وادٍ لهم وهى اوّل الجمعة جمعها رسول الله (ص) فخطب فقال : الحمدلله احمده واستعينه واستغفره واستهديه واومن به ولا اكفره واعادى من يكفر ، واشهد اَنْ لا اله الّا الله وحده لاشريك له و انّ محمداً عبده و رسوله ، اوصيكم بتقوى الله فانّه خير ما اوصى به المسلم المسلم واحذروا ما حذركم الله من نفسه فانّه من يتّق الله يكفّر عنه سيّآته و يعظم له اجراً واحسنوا كما احسن الله اليكم وجاهدوا فى الله حقّ جهاده هو اجتبيكم و اعملوا لمابعد اليوم فانّه من يصلح ما بينه وبين يكفّه الله بينه و بين النّاس ولاقوّة الّا بالله العظيم . واختلفوا فى تسمية هذا اليوم جمعة: فمنهم من قال لانّ الله تعالى جمع فيها خلق **آدم** عليه السّلام و به قال النّبىّ (ص) فى رواية **سلمان** : « انما سمّيت الجمعة لانّ **آدم**

علیه‌السلام جمع فیهاخلقه، وقیل: لان‌ّالله تعالی فرغ فیه من خلق الاشیاء فاجتمعت فیه المخلوقات وقیل:لاجتماع الناس فیه‌للصّلوة. قرأ **الاعمش** من« یوم الجمعة» بسکون المیم. وقرآءت العامّة بضمّ المیم ، وقیل : اوّل من سمّاها جمعة **کعب بن لؤی** وکان یقول له یوم العروبة ؛ واوّل جمعة جمعت بعد الجمعة بالمدینة بقریة یقال لها **جواثا** من ارض **البحرین**.

قوله : « **فاسعوا الی ذکر الله** » ای ـ فامضوا الیه واعملوا له.ـ لیس المراد من السّعی الاسراع ، انّما المراد منه العمل والفعل. وکان **عمر بن الخطاب** رضی الله عنه یقرأ «فامضوا الی ذکر الله» وکذلک هی فی قرآءت **عبدالله بن مسعود** ویقول: لو قرأت«**فاسعوا**» لعدوت حتی یسقط ردائی وقیل : السّعی هاهنا قصّ الشّارب ونتف الابط و تقلیم الاظفار والغسل والتطییب للجمعة ولبس افضل الثیاب . والسّعی فی اللّغة علی ضربین احدهما العدْو والاسراع فی المشی کالسّعی بین **الصفا** و **المروة** . والثانـی القصد والعمل کقوله عزّوجلّ: «انّ سعیکم لشتّی »وسعی لها سعیها وهو مؤمن. «**فاسعوا الی ذکر الله**» وفی الخبر الصّحیح عن **ابی هریرة** قال: قال رسول الله(ص): اذا اقیمت الصّلوة فلا تأتوها تسعون ولکن ائتوها تمشون وعلیکم السّکینة فماادرکتم فصلّوا ومافاتکم فاتمّوا قوله : « **فاسعوا الی ذکر الله**» فالذّکر هاهنا الخطبة علی قول الجمهور، وقیل: هو صلوة الجمعة؛ والمعنی: أجیبوا واقصدوا الی صلوة الجمعة غیر متثاقلین . «**و ذروا البیع** » یعنی : البیع والشّری لانّ اسم البیع یتناولهما جمیعاً وانّما یحرم البیع والشّری عند الاذان الثّانی؛ وقال **الزهری** وعند خروج الامام وکان ینادی فی الاسواق فی الزّمان الاوّل اذا اذن للجمعة حرم البیع و رای **القاسم بن محمد بن ابی بکر** امرأته تشتری عطراً فخرج **القاسم** الی الجمعة فوجد الامام قدخرج، فلمّارجع امراهله بردّ البیع . و مذهب الفقهاء انّ البیع یصحّ وان کان محرّما. وقال **عطاء بن ابی رباح** : یحرم البیع والرّقاد واللّهو و الضیعاة وان یکتب کتاباً وان یأتی الرجل اهله . «**ذلکم خیر لکم**» ای ـ ذلک الّذی ذکرت من حضور الجمعة وترک البیع والاستماع الی الخطبة واداء الفریضة خیر لکم من المبایعة . «ان کنتم تعلمون» مصالح انفسکم . روی عن **ابن عمر** و **ابی هریرة** انّهما سمعا رسول الله (ص) یقول وهو علی اعواد منبره لینتهینّ اقوام عن ودعهم

الجمعات اوليختمنّ الله على قلوبهم ثمّ ليكوننّ من الغافلين.

و عن **جابر** انّ رسول الله (ص) قال: «من ترك الجمعة ثلاثاً من غير ضرورة طبع الله على قلبه». وروي انّه صلّى الله عليه وسلّم خطب فقال: «انّ الله قد افترض عليكم الجمعة في يومي هذا، في مقامي هذا، فمن تركها في حياتي وبعد مماتي وله امام عادل او جائر من غير عذر فلا بارك الله له ولا جمع الله شمله الا فلا حجّ له الا فلا صوم له ومن تاب تاب الله عليه».

وعن **ميمون ابن ابي شبيب** قال: اردت الجمعة زمن **الحجّاج**. قال: فتهيّأتُ للذّهاب ثمّ قلتُ اين اذهبُ اصلّي خلف هذا؟ فقلت: مّرة اذهبُ ومّرةً لا اذهبُ. فناداني مناد من جانب البيت: « **يا ايّها الّذين آمنوا اذا نُودي للصّلوة من يوم الجُمُعَة فاسعوا الى ذكر الله** ».

فصل

اختلف اهل العلم في موضع اقامة الجمعة وفي العدد الّذي تنعقد بهم الجمعة وفي المسافة التي يجب اَنْ يؤتي مَنها. امّا الموضع فذهب قوم الى انّ كلّ قرية اجتمع فيها اربعون رجلاً من اهل الكمال بان يكونوا احراراً عاقلين بالغين مقيمين لا يظعنون عنها شتاءً ولاصيفاً الّا ظعن حاجة، تجب عليهم اقامة الجمعة فيها. وهو قول **عبيدالله بن عبدالله** و **عمر بن عبدالعزيز** و به قال **الشافعي** و **احمد** و**اسحق**. وقالوا: لاتنعقد الجمعة باقلّ من اربعين رجلاً على هذا الصّفة وشرط **عمر بن عبدالعزيز** مع عدد الاربعين ان يكون فيهم والٍ. والوالي غير شرط عند **الشافعي**. وقال **علي** (ع): «لا جمعة الّا في مصر جامع. وهو قول اصحاب الرأي. ثمّ عند **ابي حنيفة** تنعقد باربعة والوالي شرط. وقال **الاوزاعي** و **ابو يوسف**: تنعقد بثلثة اذا كان فيهم والٍ. وقال **الحسن** و**ابو ثور**: تنعقد باثنين كسائر الصّلوات. وقال **ربيعة**: تنعقد باثني عشر رجلاً والدّليل على اقامتها في القرى ما رُوي عن **ابن عباس** قال: انّ اوّل جمعة جمعت بعد جمعة في مسجد رسول الله (ص) في مسجد **عبدالقيس** بجواثا من **البحرين**. واذا كان الرّجل مقيماً في قرية لاتقام فيها الجمعة. او كان مقيماً في برّيّة فذهب قوم الى انّه كان يبلغهم النداء

و من موضع الجمعة یلزمهم حضور الجمعة وان کان لا یبلغهم النداء فلا جمعة علیهم و من هذا قول **الشافعی** و **احمد** و **اسحق** . والشرط ان یبلغهم نداء مؤذّن جهوری الصّوت ، یؤذن فی وقت تکون الاصوات هادئةً و الریاح ساکنة . فکلّ قریة تکون من موضع الجمعة فی القرب علی هذا القدر یجب علی اهلها حضور الجمعة . وقال **سعید بن المسیّب** یجب علی من آو ه المبیت . وقال **الزّهری** یجب علی من کان علی ستّة امیال . و قال **ربیعة** : علی اربعة امیال. وقال **مالک و اللیث** : ثلثة امیال وقال **ابوحنیفة** : لاجمعة علی اهل سواد قریة کانت القریبة اوبعیدة . و کلّ من یلزمه صلوة الجمعة لایجوزانْ یسافر یوم الجمعة بعد الزّوال قبل اَن یصلّی الجمعة، امّا قبل الزّوال بعد طلوع الفجر، یجوز غیرانّه یکره الّا ان یکونَ سفره سفرَ طاعةٍ من حجّ اوغزو ، وذهب بعضهم الی انّه اذا اصبح یوم الجمعة مقیماً فلا یسافر حتّی یصلّی الجمعة . والدّلیل علی جوازه ، روی عن **ابن عباس** ، قال : بعث النّبی (ص) **عبداللّه بن رواحة** فی سریّة ، فوافق ذلک الیوم الجمعة فغدا اصحابه و قال : اتخلف فاصلّی مع رسول الله (ص) . ثمّ لحقهم . فلمّا صلّی مع النّبی (ص) رآه ، فقال : « ما منعک ان تغدو مع اصحابک » ؟ ـ قال : اردت اصلّی معک . ثمّ الحقهم فقال : « لوانفقت ما فی الارض ، ما ادرکت فضل غدوتهم » . و رُوِی انّ **عمر بن الخطّاب** سمع رجلاً علیه هیأت السّفر یقول: لولاانّ الیوم یوم الجمعة ، لخرجتُ . فقال **عمر** : اخرج فانّ الجمعة لاتحبس عن سفر .

امّا فضل یوم الجمعة . فقد روی عن **ابی هریرة** قال : خرجت الی الطور ، فلقیت **کعب الاحبار** ، فجلست معه . فحدّثنی عن **التورات** . و حدّثته عن رسول‌اللّه (ص) . فکان فیما حدّثته ان قلت له : قال رسول اللّه (ص) : « خیر یوم طلعت علیه‌الشمس یوم‌الجمعة فیه خلق **آدم** وفیه اهبط وفیه مات وفیه تیب علیه وفیه تقوم الساعة . وما من دابّة الّا وهی مسیخة یوم الجمعة من حین تصبح حتّی تطلع الشمس شفقاً من السّاعة الا الجنّ والانس وفیه ساعة لایصادفها عبد مسلم وهو یصلّی یسأل اللّه تعالی شیئاً الّا اعطاه ایّاه » ـ وقال **کعب** : ذلک فی کل ستّة یوم . فقلت بل فی کلّ جمعة. قال : فقرأ **کعب التورات** . فقال: صدق رسول اللّه . قال **ابو هریرة** : ثمّ لقیت

عبدالله بن سلام . فحدّثته بمجلسي مع **كعب الاحبار** . وما حدّثته في يوم الجمعة ، قال **عبدالله بن سلام** قد علمت ايّة ساعة هي؟ هي آخر ساعة في يوم الجمعة . قال **ابوهريرة** : و كيف تكون آخر ساعةٍ في يوم الجمعة وقد قال رسول الله (ص) : « لا يصادفها عبد مسلم و هو يصلّي وتلك ساعة لايصلّى فيها »؟ـ فقال **عبدالله بن سلام** : ألم يقل رسول الله (ص) : « من جلس مجلساً ينتظر الصّلوة فهوفي صلوة حتى يصلّيها »؟ قال **ابوهريرة** : بلى . قال : فهو ذلك . و روي مرفوعاً، قال صلّى الله عليه و سلّم : « السّاعة الّتي يستجاب فيها الدّعاء يوم الجمعة بعد العصر الى غروب الشّمس اغفل ما يكون النّاس » . وفي رواية اخرى . قال : « التمسوا الساعة الّتي في الجمعة بعدالعصر الى غيبوبة الشّمس » و قال : « اذا طلب احدكم حاجةً فليطلبها قبل مغيب الشّمس يوم الجمعة » . وفي رواية **ابي بردة عن ابي موسى** عن رسول الله (ص) : « تلك الساعة ما بين ان تجلس الامام الى انقضاء الصّلوة » . و عن **عبدالله بن رافع عن ابي هريرة** قال : قال رسول الله (ص) : « اليوم الموعود: يوم القيامة، والمشهود: يوم عرفة، والشاهد : يوم الجمعة لاطلعت الشّمس ولاغربت على يوم افضل من يوم الجمعة لايوافقها عبد مسلم يسأل الله فيها خيراً الّااعطاه ولايستعيذ من شيء الّااعاذه) . وعن **اوس بن اوس** قال: قال النّبي (ص) : « انّ من افضل ايّامكم يوم الجمعة، فيه خلق **آدم** وفيه قبض و فيه النفخة وفيه الصعقة، فاكثروا عليّ من الصّلوة فيه . فانّ صلوتكم معروضة عليّ » : فقالوا : يا رسول الله ، و كيف تعرض صلوتنا عليك و قد ارمت ؟ـ فقال : « انّ الله عزّوجلّ حرّم على الارض ان تأكل اجساد الانبياء » . و قال (ص) « اذا كان يوم الجمعة نادت الطير الطير ، والوحوش الوحوش ، والسباع السباع ، سلام عليكم ، هذا يوم صالح كريم » . وقال صلّى الله عليه وسلّم : « انّ ليلة الجمعة و يوم الجمعة اربعة وعشرون ساعة لله في كلّ ساعة ستّمائة الف عتيق من النّار » . وعن **انس بن مالك** قال : سمعت رسول الله (ص) يقول : « اتاني **جبرئيل** (ع) وفي يده كهيئة المرأة البيضاء فيه نكتة سوداء فقلتُ : ماهذه يا **جبرئيل** ؟ ـ قال: هذا الجمعة بعث فيها اليك ربّك عزّ وجلّ تكون لك عيداً و لامّتك من بعدك وقلت : مالنا فيها ؟ ـ قال : خيراً كثيراً

انتم الآخرون السّابقون یوم القیامة وفیها ساعة لایوافقها عبدیصلّی یسأل اللّه شیئاً الّا اعطاه ایاّه. ـ فقلت : ماهذه النکتة السوداء ؟ ـ قال : هذه السّاعة تقوم یوم الجمعة و نحن نسمّیه عند نایوم المزید . ـ قلت : وما المزید ؟ ـ قال : انّ ربّك اتّخذ فی الجنّة وادیاً افیح من مسك ابیض ، فاذا کان یوم الجمعة من ایّام الآخرة هبط الرّب تبارك وتعالی عن عرشه الی کرسیه . وحفّ الکرسی بمنابر من نور فجلس علیها النّبیّون وحفّت المنابر بکراسیّ من ذهب فجلس علیها الشّهداء . ویهبط اهل الغرف من غرفهم فیجلسون علی کثبان المسك لایرون لاهل الکرسیّ والمنابر علیهم فضلاً فی المجلس و یبدولهم ذوالجلال والاکرام فیقول : «سلونی» ـ فیقولون : نسألك الرضایا ربّ ـ فیقال : «رضای احلّکم داری وانا لکم کرامتی» ثمّ یقول: «سلونی» ـ فیقولون باجمعهم نسألك الرّضا ، فیشهد لهم علی الرّضا . فیقول : «یا اهل الجنّة انّی لولم ارض عنکم لم اسکنکم جنّتی ؟ فهذا یوم المزید . فسلونی فیجتمعونی علی کلمة واحدة قدرضینا فارض عنّا» ـ قال : ثمّ یتبعها علیهم ـ «مالاعین رأت ولا اذن سمعت ولاخطر علی قلب بشر» ـ . وعن **ابی هریرة** قال: قال رسول اللّه (ص) : «اذا کان یوم الجمعة کان علی کلّ باب من ابواب المسجد ملائکة یکتبون النّاس علی منازلهم : الاوّل فالاوّل فاذاخرج الامام طویت الصّحف واستمعوا الخطبة والمهجر الی الصّلوة کالمهدی بدنة ثمّ الّذی یلیه کالمهدی بقرة . ثمّ الّذی یلیه کالمهدی کبشاً» حتی ذکر الدّجاجة والبیض» . و عن **علقمة بن قیس** قال: خرجتُ مع **عبداللّه بن مسعود** الی الجمعة . فوجد ثلاثة قدسبقوه . فقال : رابع اربعة وما رابع اربعة ببعید. ثمّ قال سمعت رسول اللّه (ص) یقول : «انّ النّاس یجلسون من اللّه یوم القیامة علی قدر رواحهم الی الجمعة الاوّل ، ثمّ الثانی ، ثم الثالث ؛ ثم الرّابع» وقال : «مارابع اربعة ببعید» . وفی روایة **ابن عباس** عن النّبیّ (ص) قال : «انّ اهل الجنّة یزورون ربهّم عزّوجلّ فی کلّ یوم جمعة فی رمال الکافور . و اقربهم منه مجلساً اسرعهم الیه یوم الجمعة و ابکرهم غدوّاً» .

«فاذاقُضیَتِ الصّلوةُ» ای ـ اذا فرغ من الصّلوة . **«فانتشروا فی الارض»**

للتّجارة والتّصرّف فی حوائجكم. «**وابتغوا من فضل الله**» يعنی الرّزق. وهذا امر اباحة كقوله: «**واذا حللتم فاصطادوا**». قال **ابن عباس** ان شئت فاخرج، وان شئت فاقعد، وان شئت فصل الی العصر. وقيل: «**فانتشروا فی الارض**» ليس لطلب الدنيا ولكن لعيادة مريض، وحضور جنازة و زيارة اخ فی الله، وقيل: «**ابتغوا من فضل الله**» هو طلب العلم. «**واذكروا الله كثيراً**» اشكروه علی ما وفّقكم لطاعته و اداء فرائضه. «**لعلّكم تُفلحون**» تظفرون بما تريدون.

«**واذا رَاَوْا تجارةً**» قيل فی التفسير: اصاب اهل **المدينة** جوع وغلاء سعر فقدمت عير **دحية بن خليفة الكلبی من الشام** ومعه ميرة وكان رجلاً تاجراً. وكان ذلك قبل ان يسلم. فوافق قدومه وقت صلوة الجمعة. فانفضوا عن النّبی (ص) وتركوه قائماً فی الخطبة علی المنبر ولم يبق مع النّبی (ص) الّا اثنی عشر رجلاً. و فيهم **ابوبكر** وعمر وقيل: لم يبق معه الّا ثمانية نفر. فقال النّبی (ص): «والّذی نفسی بيده لو ابتدرتموها حتی لايبقی معی احد، لاشتعل الوادی عليكم ناراً» وانّما قال: «**اولهواً**» لانّ العير كان يضرب بين يديه الطّبل والمزامير، يعنی: «**اذا راوا تجارة**» اوشيئاً يلهيهم ويشتغلهم عن الطّاعة وذكر الله «**انفضّوا اليها**» ای - الی التّجارة وتفرّقوا عنك وخصّ التجارة برجوع الكناية اليها. لانّها هی الاهمّ لهم. وانمّا الطبل تبع للتّجارة «**وتركوك**» ای - علی المنبر «**قائماً**» تخطب. قال **علقمة**: سئل **عبدالله** اكان النّبی (ص) يخطب قائماً اوقاعداً؟ - فقال: اما تقرأ «**وتركوك قائماً**» رُوی عن **جابر بن عبدالله** قال: كان النّبی (ص) يخطب يوم الجمعة خطبتين قائماً يفصل بينهما بجلوس. وعن **جابر بن سمرة** قال: كنت اصلّی مع النّبی (ص) فكانت صلوته قصداً وخطبته قصداً وفی بعض الاخبار فرضت الصّلوة فی الاصل ركعتين زيدت فی الحضر الّا فی الجمعة لمكان الخطبة. «**قل**» يامحمد، «**ما عندالله**» ممّا اعدّه لاوليائه من الثواب. «**خيرٌ من اللهو ومن التّجارة**» ای - تنفضّوا عن النّبی (ص) لطلب الرّزق «**والله خير الرازقين**» فايّاه فاسألوا ومنه فاطلبوا فانه الرّازق علی الحقيقة لانّه المبدع للرّزق المخرج له عن حدّ العدم.

النوبة الثالثة

قوله تعالی : « بسم‌الله الرّحمن الرّحیم » اسم عزیز ازلی، جبّارصمدی لکنّه للمؤمنین ولیّ ، وبالعاصین حفیّ، لیس له فی‌جماله کفیّ ولافی‌جلاله سمیّ وللعصاة من المؤمنین ولیّ. اینست نظم لطیف و آراستهٔ تام، دل را انس‌است وجان را پیغام، ازدوست یادکار وبرجان عاشقان‌سلام ، الله است یگانهٔ یکتا، درذات وصفات بیهمتا، ازهم مانستی[1] جدا ، ودرحکم بی‌چرا . شنوانندهٔ رازست ، ونیوشندهٔ دعا ؛ در آزمایش باعطاست و درضمانها با وفا . سمیع است بسمع و بصیر ببصر ، مرید باراده ، متکلّم بکلام ، باقی ببقا ؛ رحمان است مهربان ، که بربنده بخشاید وجافیان را با همهٔ جفا بِرّ پیش آید . بنده اگرچه بدکاراست وازجرم گرانباراست، رحمان اورا آمرزگار وجرم اورا در گذار است ؛ خوب نگارست و در گفتاراست ، عالم را صانع و خلق را نگهداراست ، دشمن رادارنده ودوست را یاراست ؛ بصنع دردیدهٔ هر کس ودرجان احبابش قراراست . هر امیدی را نقد ، وهرضمان را بسنده کاراست ، رحیم است که رحمت خود برمؤمنان باران کرد و عطای خود برایشان ریزان کرد . هر کس را آنچه صلاح وبهینهٔ آنکس دیدآن کرد ، معاصی خلق زیرحلم خود پنهان کرد . امروزستراونقد ، وفردا عفواووعد . هرزبان که بنام اوناطق‌است پاك است ، هردل‌که بمهر او ذاکر است‌آباداست . ویادکنندهٔ او دراین جهان و درآن جهان‌آزادست :

چون یاد تو آرم ازغمان آزادم جز یاد تو هرچه بودرفت ازیادم

قوله:(یسبّح للّه ما فی السّموات ومافی الارض الملك القدّوس العزیز الحکیم)

هو الملك والملیك ، مالك الملك وملك الملوك . پادشاه بحقیقت اوست که ملکش را عزل نیست ، وجدّش را هزل نیست ، وعزّش را ذُلّ نیست ، وحکمش را ردّ نیست ، اورانِدّ نیست ، وازو بُدّ نیست . بندهٔ مؤمن‌معتقد چون داند که‌مالك بحقیقت اوست، جلّ‌جلاله‌لوح‌دعاوی بشکند ، بساط هوس‌درنوردد، دامن‌از کونین در کشد، ومالك مطلق‌را ملك وملك مسلّم دارد ، برمراد خودمقدّم دارد. ننگش‌آید که هیچ مخلوق را تذلّل کند ، یا ازبهر حبّه‌ای ولقمه‌ای گردن برافراشتهٔ خود بشکند :

١ ــ الف . هام مانستی .

و من قصد البحر استقلّ السواقيا | من عرف اللّٰه لم يحتمل دلال الخلق

هر که جلال حقّ بدانست ، بدلار خلق تن درندهد، دست صدقش از کونین کوتاه بود، پای عشقش همیشه درراه بود ، دلش درقبضهٔ عزّ پادشاه بود ، سرش معدن سرّ ذوالجلال بود ، درپیشانیش نشان اقبال بود . دردیدهٔ یقینش نور اعتبار افعال بود . درمشامش نفخات روضهٔ وصال بود . خلق باجاه و باکام وبانام بود ، واوبی‌جاه وبی کام وبی‌نام بود ، چه زیان دارد او را چون فردا در سرای آخرت عندلیب باغ عندیّت بود . وبازرازاحدیّت بود .

حسین منصور را از زهد پرسیدند . گفتا : تنعّم دنیا بگذاشتن زهد نفس است . ونعیم آخرت بگذاشتن زهد دلست . وبترك خویش بگفتن درین راه زهد جانست . آنها که دردنیا زاهد شدند ، درسرای‌رضوان‌فرو آمدند . آنها که دربهشت زاهد شدند ، بحظیرهٔ قدس فرو آمدند . وآن طایفه که درخودی‌خود زاهدشدند؛ ایشان را سیلاب وادی لااله الّا اللّٰه درربود ، دراین سرای ازایشان خبر نه ، درآن سرای ایشان را اثرنه . درسرا پردهٔ غیرت فرو آمدند ، درقُبّهٔ قرب صمدیّت ایشان را بار دادند .

«هوالّذی بعث فی الامّیّین رسولاًمنهم» الآیه ... البسه لباس عزّ و توّجه بتاج الکرامة وخلع علیه حسن التولّی ، آثار البشریّة عنه مندرسة وانوار الحقائق علیه لائحة . صفت آن مهتر عالم است وسید وُلدآدم ، درّی یتیم بود از صدف قدرت برآمده ، آفتابی روشن بود از فلك اقبال بتافته ، درختی‌شکرف بوداز بوستان دولت‌برآمده ، آسمان‌وزمین همه‌بدو آراسته ، ربّ‌العالمین اورابحقائق‌نبوّت مزیّن کرد ، وبخصائص قربت گرامی کرد ، وبخلقی فرستاد نادانان و نادبیران واز حقّ بی‌خبران،همه درعالم حیرت ودرظلمت‌فکرت‌سرگردان سید چون‌قدم درعالم بعثت نهاد ، بساط شرع باز گسترد . و چنان که میزبان از بهرمهمان سفره نهد ، وصدا وآواز دهد ، سید سفرهٔ دین اسلام نهاد وصلاء دعوت آواز داد .

جان پاکان گرسنهٔ عدل‌توبوداز‌دیرباز | سفره اندر سد ره بنهادی ودردادی صلا

ای یتیمی دیده اکنون بایتیمان لطف کن[1] وای غریبی کرده اکنون باغریبان کن سخا.

سید سفرهٔ دعوت بنهاد و صلا آواز داد، خواجگان **قریش** اجابت نکردند؛ گفتند: مارا عاربود برسفرهٔ گدایان ودرویشان نشستن! فرمان آمد که‌ای سید بایشان چه رنج می‌بری؟ طینت خبیثهٔ ایشان نه از آن اصل است که هرگز نقش نگین تو پذیرد.

« **مَثَلُهم کمثل الحمار یحمل اَسفاراً** » مثل ایشان مثل خراست که در بار وی دفتر بود. خررا از آن دفترچه سود؟ که هوش وگوش دریافت ندارد. ایشان‌را نیز از دعوت توچه سود؟ که برگوش و بردل ایشان مهر بیگانگی است و بر دیدهٔ ایشان حجاب غفلت. نه زبان ایشان سزای ذکر ماست، نه دل ایشان بابت مهرما. اگرنقد دین میجوئی، و سوز عشق ما می‌طلبی، از دلهای درویشان صحابه جوی، **عمّار** و **خباب** و **سلمان** و **بوذر** و**صهیب** و **بلال** که در دل ایشان سوز عشق ماست و در سر ایشان خمار شراب ذکرما. دل ایشان حریق مهر ومحبّت ما، جان ایشان غریق نظرلطف ما:

این درویشان ز وصل بوئی دارند گوئی ز شراب مهر جوئی دارند

در مجلس ذکرهای وهوئی دارند می نعره زنند کز و چنوئی دارند

« **یا ایّها الّذین آمنوا اذا نُودی للصّلوة من یَوْم الجُمُعَة** ». ربّ العالمین جلّ جلاله و تقدّست اسماؤه و تعالت صفاته دراین آیت مؤمنان رابکاری میخواند از کارهای دین که تمامی دین ایشان در آنست، ورستن ازعقوبت بآنست. ویافتن بهشت جاودان در گزاردن آنست. وآن نماز آدینه است. میگوید: ای شما که‌گرویدگان و دوستان وآشنایان اید، پیغام پذیرفتید و پیغام رسان براست داشتید و مرا برغیب استوار گرفتید، و فرمان برداشتید.

« **اذا نُودی للصّلوة من یَوْم الجُمُعَة** » هم نصیحت است و هم وصیّت و هم فرمان؛ نصیحت است، از نیکوکاری؛ وصیّت است، از دوست داری؛ فرمانست از

---

۱ ــ الف: کن تولطف

نیکخواهی . میگوید : بندگان من نیکو کارم . نصیحت من شنوید ، دوست دارم وصیّت من پذیرید ، نیك خواهم فرمان من بجای آرید . ملکا آن چه فرمانست ؟ « **اذا نودی للصّلوة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر اللّه** » چون شما را بخوانند بنماز آدینه، قصد و آهنگ آن کنید که شما را بمن میخوانند، پاسخ کنید ، آهسته آئید و بوقار آئید . سعی اینجا بمعنی قصد است و عمل ، یکی بغسل دیگر بسواك ، سدیگر بوی خوش ، چهارم جامهٔ بهتر ، پنجم بگاه آمدن ، ششم چون حاضر آمدید مسلمانان را نرنجانیدن ، هفتم خطبه نیوشیدن . امّا غسل فرمانست و سنّت . **مصطفی** (ص) گفت : « اذا اتی احدکم الجمعة فلیغتسل » . وقال صلّی اللّه علیه وسلّم : « غسل یوم الجمعة واجب علی کلّ مسلم » .امّا سواك، رسول گفت صلّی اللّه علیه وسلّم: رکعة بسواك خیر من سبعین رکعة بغیر سواك. امّا طیب، بکار داشتن بوی خوش وجامهٔ بهتر پوشیدن و مسلمانان را نرنجانیدن و خطبه نیوشیدن ، **مصطفی** (ص) برجمله گفت : « من اغتسل یوم الجمعة ولبس من احسن ثیابه ومسّ من طیب إن کان عنده . ثمّ اتی الجمعة فلم یتخطّ اعناق الناس . ثمّ صلّی ما کتب اللّه له . ثمّ انصت اذا خرج امامه حتی یفرغ من صلوته ، کانت کفّارةً لما بینها وبین جمعته الّتی قبلها » وقال صلّی اللّه علیه وسلّم : « ما علی احدکم ان وجد ان یتّخذ ثوبین لیوم الجمعة سوی ثوبی مهنته ». امّا بگاه آن ، خبر درست است که فریشتگان بر درهای مسجد باشند، باقلمها وورقها ، نامهای بندگان مینویسند. پنج جوق[1] را نویسند : جوق پیشین را هریکی شتری قربان نویسند ودعا کنند . جوق دیگر را گاوی نویسند قربان و دعا کنند . جوق سوم را کبشی قربان نویسند ودعا کنند. جوق چهارم را مرغی قربان نویسند ودعا کنند. جوق پنجم را خایه‌ای قربان نویسند ودعا کنند. چون خطیب بر منبر شود ، درهای مسجد فرو گذارند و بشنودن خطبه آیند و پس از آن نام کس ننویسند و نه قربان . و در خبر است که فریشتگان یکی را پیوسته معتاد همی دیدند . پس یك آدینه اورا نه بینند گویند : اللّهم انّ فلاناً لم یأت فان کان ضالّاً فاهده ، وان کان عائلاً فاغنه ، اومریضاً فاشفه . و

---

۱ ـ الف : جوك .

گفته‌اند : ربّ‌العالمین در روز آدینه بندهٔ مؤمن را ده چیز وعده داد : یکی آنست که چون بنماز آید بهر گامی و قدمی که بردارد ، ویرا نیکی در دیوان نویسد ، دیگر بهر قدمی گناهی ازدیوان وی بسترد ، سدیگر گناه یك هفته ازوی درگذارد ، چهارم ساعتی است در روز آدینه که درآن ساعت هرچه بنده از الله خواهد بوی بخشد ، پنجم اگرسورة الکهف برخواند درآن روز تا دیگر آدینه از همهٔ آفات نگه دارد ، ششم اگر بشب آدینه سورة الدّخان برخواندهم درآن شب وی‌رابیامرزد ، هفتم هر نیکی که درشبانروز آدینه کند یکی‌صد نویسد ، هشتم اگر بروز آدینه صد بار بررسول (ص) درود وتحیّت فرستد فردا اورا شفیع وی انگیزد ، نهم اگر درشبانروز آدینه وی را اجلّ رسد ازعذاب گور ایمن دارد . دهم اگر درجملهٔ آن جمع که درجامع باشند یکی‌را آزاد کند دیگران را همه بوی بخشند . هم القوم لایشقی[1] بهم جلیسهم .

« **فاسعَوا الی ذکر اللّٰه** » گفته‌اند : سعی ازفرائض‌نماز آدینه است که الله میگوید : « **فاسعَوا الی ذکر اللّٰه** » . ودیگر نمازها درخانه گزاردن ودرمسجد های دیگر آوردن مباح است . ونماز آدینه جز بجامع وجمع گزاردن روا نیست . واجب آمد بربنده بمسجد رفتن ورنج برخود نهادن وخـدمت گزاردن . چنانستی که ربّ‌العزّة گفتی : چون رنج آمدن بخدمت از بهرمن بود ، یك نیمه خدمت از بنده بر گرفتم ، چهار رکعت بادو رکعت آوردم . عبدی امروز یك گام که در راه من برداری[1] ضایع نمی کنم ، هفتاد ساله راه توحید رفته وبدست نیاز درامید کوفته عمرتو کی‌ضایع کنم ورنج خدمت تو کی‌باطل کنم ؟ امروز ازخانه بمسجد می آئی ، فردا از خانه بگور خواهی آمد . امروز که باختیار می‌آئی ، بمراد و نشاط با جمع دوستان ، خدمت‌خوداز‌توبر گرفتم ورنج توضایع‌نکردم ؛ چه گوئی‌فردا که باضطرار آئی ، فریداً وحیداً ، عفو ومغفرت ازتو کی دریغ دارم ؟!

---

۱ ـ الف : می‌برداری .

۶۳ - سورة المنافقين - مدنيّة

النوبة الاولى

قوله تعالى: « **بسم اللّه الرّحمن الرّحيم** » بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

« **اذا جآءَك المنافقون** » که بتو آیند دورویان. « **قالوا** »: گویند: « **نشهدُ انّك لرسولَ اللّه** » گواهی دهیم که تو رسول خدائی « **واللّه يعلم انّك لرسوله** » واللّه خود میداند که تو رسول اوئی. « **واللّه يشهدُ انّ المنافقينَ لكاذبون** (۱) » واللّه گواهی میدهد که آن دورویان دروغ زنان اند.

« **اتّخذوا ايْمانَهم جُنّةً** » سوگندان خویش را سپری گرفتند [بر خون و مال خویش] « **فصَدّوا عن سبيلِ اللّه** » تا بر گشتند ازراه خدای. « **انّهم سآءَ ما كانوا يعملون** (۲) » ایشانند که بد کارست که میکنند.

« **ذٰلك بانّهم اٰمنوا ثمّ كفروا** » این بآنست که بگرویدند باز پس کافر شدند، « **فطُبع على قلوبهم** » تا مُهر نهادند بر دلهای ایشان. « **فهم لايَفقَهُون** (۳) » تا روشنائی راستی در آن دلها نشود و صواب در نیابد.

« **واذارَاَيْتهم تُعجِبُكَ اجسامُهم** » وچون درنگری تنهای ایشان، چشم ترا خوش آید. « **وانْ يقولوا تَسمعْ لقوْلهم** » واگر سخن گویند گوش فراسخن ایشان داری. « **كانّهم خُشُبٌ مُسَنَّدةٌ** » گوئی پلهائی‌اند با دیوار نهاده. « **يَحْسَبون كلَّ صَيْحَة عليهم** » هربانگی‌را برخویشتن پندارند [ازبد دلی]. « **هم العدوّ فاحذَرْهم** » ایشان دشمانند بپرهیز می‌باش. « **قاتَلهُم اللّه** » بنفرین‌داداللّه ایشان را. « **انّٰى يُؤفَكُون** (۴) » [ازدینی بایں روشنی وسخنی باین راستی] چه چیز ایشان را برمیگرداند[۱].

« **واذاقيل لهم** » و چون ایشان را گویند: « **تعالوا يَستغفرْلكم رسولُ اللّه** » بیائید تا آمرزش خواهد شما را رسول خدای « **لوّوارؤُسَهم** » سربر گردانیدند. « **ورأيْتهم يَصُدّونَ وهم مستكبرون** (۵) » وایشان را دیدی که بر می گشتند[۲] گردنکشان.

---

۱ ـ الف : می بر گردانده   ۲ ـ الف : می بر گشتند.

«سوآءٌ علیهم» یکسانست برایشان[۱] . **« اَسْتَغْفَرْتَ لهم امْ لمْ تَسْتَغْفر لهم »** که آمرزش خواهی ایشان‌را یا آمرزش نخواهی . **«لن یغفر اللّه لهم»** نیامرزد اللّه ایشان را . **« انّ اللّه لایهدی القَوْمَ الفاسقین (٦)»** اللّه راه ننماید نافرمانان را .

«هم الّذین یقولون» ایشانند که‌میگویند : **«لاتُنْفقوا علی مَن عندرسول اللّه»** نفقه مکنید برایشان که نزدیك رسول خدا اند . **« حتی ینفَضّوا »** تا باز پرا کنند . **«وللّه خزائن السّموات والارض»** وخزانه های روزی‌اللّه راست در آسمانها ودرزمین **«ولکنّ المنافقین لایَفْقَهُونَ (٧)»** لیکن منافقان در نمی یابند[۲]

«یقولون لئن رَجَعْنا الی المدینة» میگویند : اگرماباشهررسیم، **« لَیُخْرِجَنَّ الاعزُّ منها الاذلَّ »** ناچاربیرون کندهر که‌درما ازو عزیزتـر او راکه خوارتر . **« وللّه العزّة ولرسوله وللمؤمنین»** وعزّ اللّه راست ورسول او راومؤمنان را . **« ولکنّ المنافقینَ لا یعلمون(٨)»** لیکن منافقان نمی دانند .

«یاایّها الّذین آمَنوا» ای کرویدگان. **« لاتُلْهکم اموالُکُم ولااولادُکم عن ذکر اللّه »** مشغول مدارد شما را مال شماوفرزندان شما از یادخدای . **« ومن یفعل ذلك »** وهر که آن کند . **« فاولئك هم الخاسرون(٩)»** ایشانند زیان کاران .

« وانفقوا ممّا رَزَقْناکم » ونفقه کنیدازآنچه شماراروزی‌دادند **« من قبل اَنْ یأتی اَحَدَکم الموتُ»** پیش ازآنکه مرگی آید بیکی ازشما . **« فیقول ربّ »** واو گوید: خداوندمن **« لولا اخّرتَنی الی اجل قریب»** چرامرا باپس نگذاری‌تا زمانی نزدیك.**« فاصّدّق»** تاصدقه‌دهم . **« وَاَکُنْ من الصّالحین(١٠)»** وازنیکان‌وتائبان‌باشم .

«ولن یؤخّر اللّه نفساً » و باپس نگذارد اللّه هیچکس را **«اذا جآءَ اجلُها»** که سرانجام او آید **«واللّه خبیرٌ بما تعملون(١١)»** واللّه داناست بکردشماوآگاه‌ازآن .

النوبة الثانیة

این سوره یازده آیتست صد وهشتادکلمه هفتصد وهفتاد وشش حرف؛ جمله به مدینه فروآمد. دراین‌سوره‌ناسخ‌است ومنسوخ نیست . والنّاسخ قوله :**« سواءٌ علیهم**

---

۱ ـ الف : ورایشان ۲ ـ الف : در نمی‌یاوند .

استغفرتَ لهم » الآية ..... وعن **ابىّ بن كعب** قال: قال رسول الله (ص): « من قرأ سورة المنافقين برىء من النّفاق .

قوله تعالى: «**اذا جآءَكَ المنافقون قالوا نَشْهَدُ انّك لَرَسُولُ الله**» هذا كقوله: «واذا لقوا الّذين آمنوا قالوا آمنّا واذا لقوكم قالوا آمنّا واذا جاؤك حيّوك بما لم يحيّك به الله» . والمنافق هو الّذى يصدّقك لسانه و يكذّبك قلبه ، اُخذ من النّافقآء وهو جحر اليربوع والثعلب والضب و هو الّذى يخرج منه اذا اخذ الصّياد القاصعاء و هو جحره الّذى يدخل فيه اُخذ كلّ ذلك من النّفق وهو السّرب ، نافق الرّجل وتنفق وانتفق بمعنى واحد. سئل **حذيفة** من المنافق . فقال : الّذى يصف الاسلام ولا يعمل به وهم اليوم شرّ منهم لانّهم كانوا يومئذ يكتمونه وهم اليوم يظهرونه . وقيل: معنى نشهد نحلف يدلّ عليه.

قوله : « **اتّخذوا ايْمانهم جُنّةً** » وقال **قيس بن ذريح** :

و اشهد عندالله انّى احبّها   فهذا لها عندى فما عندها ليا

والآية نزلتْ فى **عبدالله بن ابىّ** و اصحابه ، كانوا يشهدون لرسول الله (ص) بالرّسالة وهم منكرون له بقلوبهم ؛ فكانوا اذا شهدوا مجمعاً مدحوه . «**وقالوا نشهد انّك لرسولُ الله**» صادقاً و كانوا يحلفون على ذلك وعلى انّهم يقولون ذلك عن قلوبهم فقال الله عزّوجلّ : «**والله يعلم انّك لرسوله**» دخلت اللام لكسرة الالف وهذا اعتراض وهو من كلام الله سبحانه فيه تعظيم لنبيّه . «**والله يَشْهَدُ**» اى ـ يحلف وقيل : يعلم انّ المنافقين لكاذبون فى قولهم « **نشهد** » لانّهم لايشهدون اذا خلوا، بل يقولون : « انّما نحن مستهزؤن » معنى آيت آنست كه : منافقان درحضرت نبوّت ومجمع مسلمانان سوگند ميخوردند كه ما ازصدق دل واعتقاد درست رسالت و نبوّت تو پذيرفتيم ؛ وازضمير پاك بى نفاق ، گواهى ميدهيم كه تو رسول خدائى . ربّ العالمين ايشان را بآنچه گفتند، كه ازصدق دل گواهى ميدهيم ، دروغ زن كرد كه نه ازصدق دل واعتقاد پاك ميگفتند ، بلكه ازنفاق ميگفتند، كه بایاران خود درخلوت ميگفتند: « انّما نحن مستهزؤن » . اين چنانست كه كسى گويد : من « الحمدلله ربّ العالمين » ميخوانم ، تو وى را گوئى دروغ گفتى. نسبت اين دروغ باقرآءت وى گردد، نه باعين « الحمدلله »؛ يعنى كه: تو دروغ ميگوئى كه ميخوانم، نه « الحمدلله » دروغست . وقيل :

معنی قوله : « **لكاذبون** » ای ـ يكذّبون .

« **اتّخذوا اَيْمانهم** » ای ـ حلفهم الكاذب . «**جنّةً**»: وقاية وسترة يستترون بها . قال **الاعشى** :

اذا انت لم تجعل لعرضك جُنّةً من المال سارالذّمّ كلّ مسير .

و قيل : «**اتّخذوا ايمانهم جنّة**» من القتل يعصموابهـا دمائهم و اموالهـم « **فصدّوا عن سبيل اللّه** » ای ـ اعرضوا عن طاعةالله . وقيل: صدّوا غيرهم عن الايمان فی السّر « **انّهم سآءَ ماكانوايعملون** » بئس ما عملوا من النّفاق وصرف النّاس عن دين ـ الله. وقوله : « **كانوا** » افاد انّهم بهذه الصّفة مذكانوا ذلك، ای ـ هذا الاسم لهم بالنّفاق . وهذا التكذيب من الله لهم بسبب انّهم «**آمنوا**» فی الظّاهروبالقول « **وكفروا**» فی السّر بالقلب «**اٰمنوا**» متسترّين و « **وكفروا**» مستترين « **فَطُبِعَ على قلوبهم** » ختم عليها حتی لايدخلها الايمان جزاءً على نفاقهم « **فهم لايَفْقَهون** »ای ـ لايعقلون الهدى ولايعرفون صحّة الايمان كما يعرفه المؤمنون .

« **واذارأيتهم تُعجبك اجسامُهم** » يعنى : لحسن صورهم و طول قاماتهم . قال **ابن‌عباس** :كان **عبدالله بن ابىّ** جسيماً ، فصيحاً ، حلو الكلام ، وكان اذا جـاءَ فاعتذر الى رسول الله (ص) اعجبه حسن كلامه ؛ فذلك قوله :«**وان يقولوا تَسْمَعْ لقولهم**» يعنى لفصاحة كلامهم. و قيل : « **تَسْمَعْ لقولهم**» لااله الّا الله . و فی الخبر عن رسول الله (ص) : « انّ الله يبغض البليغ الّذى يلوى بلسانه كما تلوى الباقرة بالسنتها » « **كانّهم خُشُبٌ مسنّدة**» ای ـ هم فی قلّة تفقّههم[1] وعدم عقلهم وتدبّرهم. «**خُشُبٌ**»منصوبة ممالة الى الجدار . يقال : اسندت الشّیء اذا املته . التثقيل للتّكثيروارادانّها ليست باشجار تثمرولكنّها « **خُشُبٌ مسنّدةٌ** » الى حائط . وقيل:اراد بالخشب المسنّدة الّتى تأكّلت اجوافها ترى صحيحة من بعيد وهی خاوية متأكّلة ، ای ـ هم اشباح خاوية و اجسام عن المعنى خالية. قرأ **ابوعمرو و الكسائى** «**خُشْب**» بسكون الشين جمع خشبة كبدنة و بدن. قرأ **الباقون** بضمّ الشين كثمرة وثمر . وفی الخبر : « مثل المؤمن كمثل الخامة من الزّرع تميّلها الرّيح مرّة هكذا ومرّة هكذا . ومثل المنافق مثل

---

۱ ـ الف : تفهيمهم .

الارزة المجذية على الارض حتّى يكون انجعافها بمرّة . ثمّ وصفهم الله عزّ و جلّ: بالجبن فقال : « **يحسبون كلّ صيحة عليهم** ». قال **مقاتل** : ان نادى مناد فى العسكر او انفلتت دابّة او نشد ناشد ضالّة ظنّوا انهّم يرادون بذاك لما فى قلوبهم من الرّعب . قال الشاعر :

ولو انّها عصفورة لحسبتها مسوّمة تدعو عبيداً و ازنما .

وقيل : لانّهم على وجل من ان ينزل الله فيهم امراً يهتك استارهم و يبيح دماءهم و اموالهم . وقيل : لاثقة لهم بالله و لا قوّة لهم فى دين الله . و ليس كذلك المؤمن لانّه قوىّ القلب بالله ، شجاع السّر ثمّ قال : « **هم العدوّ فاحذرهم** » اى - توقّ كيدهم ولا تأمن معرّتهم و لاتثق بهم فانّهم اعداؤك فى السّر . « **قاتلهم الله** » اى - لعنهم الله . « **انّى يؤفكون** » يصرفون عن الحقّ .

« **و اذا قيل لهم** » يعنى **عبدالله بن ابىّ** و اصحابه . « **تعالوا يستغفر لكم رسول الله لوّوا رؤسهم** » اى - عطفوا رؤسهم و اما لوها تكبّراً عمّا دعوا اليه . قرأ **نافع** و **يعقوب** : «**لووا رؤسهم**» بالتّخفيف . و الباقون بالتّشديد . و معنى التّشديد انّهم فعلوا ذلك مرّة بعد مرّة . « **و رأيتهم يصدّون** » اى - يعرضون بوجوههم رغبة عن الاستغفار « **و هم مستكبرون** » متعظّمون عن الحقّ . **ابن عباس** گفت : سبب نزول اين آيت آن بود كه نفاق **عبدالله بن ابىّ** در ميان صحابه آشكارا گشت و سخنهاى زشت[1] كه گفته بود ميان خلق افتاد . قومى از قبيله و عشيرهٔ وى گفتند او را كه : ترا ، و پسران ترا فضيحت رسيد و رسوا گشتيد بآيات قرآنى كه فرو آمد ، و اسرار شما بيرون افتاد و زبانها در شما دراز گشت . راه شما آنست كه بر رسول خدا شويد و گناه خود را عذر نهيد ، و بتوبه و استغفار باز گرديد ، تا رسول خدا از بهر شما آمرزش خواهد از حقّ سبحانه تعالى . **عبدالله** منافق چون اين سخن شنيد ، از تكبّر و سرافرازى سر بجنبانيد و روى بگردانيد و گردن بپيچيد و گفت : من چه گفته‌ام از ناگفتنى تا مرا عذر بايد خواست ؟ مرا فرموديد كه بوى ايمان آر ، آوردم ؛ و مرا فرموديد كه زكوة مال بدو ده ، دادم ؛ اينجا نماند مگر سجود فراوى بردن ، اگر خواهيد تا او را سجود برم ؟! . و اين سخن از انكار و تكبّر ميگفت ، و از ننگ

١ - الف : زشت سخنها

داشت استغفار رسول (ص).

قوله تعالی:« **سَواءٌ علیهم اَسْتغفَرْتَ لهم ام لم تستغفر لهم لن یغفرَاللّهُ لهم**» هذا نزل فی قوم من‌المنافقین ، علم‌اللّٰه تعالی انّ عاقبتهم موت علی‌النّفاق. فقال : انّ ـ الاستغفارالنّبی (ص)لاینفعهم فسواءٌ استغفرلهم ام لم یستغفرلهم‌لا یؤمنون ولاینفعهم استغفاره لانّه کان یستغفر لهم علی معنی سؤاله لهم بتوفیق الایمان ومغفرةالعصیان. وقیل: لمّاقال‌اللّٰه عزّوجلّ : ان تستغفر لهم سبعین‌مرّة فلن یغفراللّٰه لهم . قال‌النّبی (ص) « لازیدنّ علی‌السّبعین » فانزل‌اللّٰه تعالی : « **سواءٌ علیهم استغفرتَ لهم** »

وقوله:« **انّ‌اللّه لایهدی‌القوم‌الفاسقین**»ای‌ـلایرشدالقوم‌الخارجین‌عن‌طاعته.

« **هم اّلذین یقولون لا تُنفقوا علی من عند رسول‌اللّه حتی ینفضّوا** » ای‌ـیتفرّقوا عنه ویرجعوا الی قبائلهم وعشائرهم .«**وللّه‌خزائن‌السّموات والارض**» مفاتیحها بیده لانّه هوالمالك ، القادر ، الرّزاق ، فلایقدر احد ان یعطی احـداً شیئاً الّا باذنه ولا اَن یمنعه شیئاً الّا بمشیّته . و قیل : خزائن‌اللّٰه ، مقدوراته الّتی یخرج منها ما یشاء . « **ولکنّ‌المنافقین لایفقهون** » انّ امره اذا اراد شیئاً « ان یقول له کن فیکون » .

« **یقولون لئن رَجَعْنا الی‌المدینة لَیُخْرِجَنَّ الاعزّ منها الاذلّ** » مفسرّان گفتند : رسول خدا در غزاءِ **بنی‌المصطلق** بود و حربگاه بر سر آبی بود که آن‌را **مریسیع** می گفتند ، و نصرت و ظفر در آن غزا مسلمانان را بود . رسول خدا (ص) و یاران از آنجا باز گشته با غنیمت فراوان ازانواع و اموال و بردگان . دو مرد بر سر آب خلاف کردند ، و بهم بر آویختند : یکی مؤمن مهاجر و یکی منافق . آن مؤمن نام وی **جهال** بود . لطمه‌ای زد بر آن منافق . شوری وشغفی‌ازایشان‌بر آمد؛ منافق گفت : یاللانصار. مهاجر گفت: یا للمهاجرین . **عبداللّه ابیّ** آوازایشان‌بشنید بیامد ، و مرد خود را چنان دید ، گفت : ما صحبنا هذاالرّجل‌لنلطم ؟! ما در صحبت این مرد نه بدان آمدیم تا ما را لطمه زنند وخوار دارند !آنکه روی با قوم خویش کرد و گفت : لاتنفقوا علی هؤلاءِ لیعودوا الی‌عشائرهم وتتفرّقوا عن هذاالرّجل .این درویشان که گرد این مرد میگردند ، ایشان را چیزمدهید ومرایشان را هیچ نفقت

مکنید تا از این مرد بازپرا کنند. مثل ما با وی چنانست که گفته‌اند: سمّن کلبك یأکلك. سگت را فربه‌کن تا ترا خورد. «**ولئن رَجَعْنآ الی المدینة لَیُخْرِجَنَّ الاعزّ منها الاذلّ**» اگرمابا **مدینه** رویم هر که عزیزتر است بیرون کند از **مدینه** او را که خوارتراست؛ یعنی که عزیز منم و **محمد** و اصحاب وی خوارند و من ایشان را از**مدینه** بیرون کنم. **زیدبن ارقم** کودك بود، در آن مجمع حاضر بود، گفت: انت واللّه الذّلیل القلیل المبغض فی قومك و**محمد** فی عزّ من الرّحمن ومودّة من المسلمین. این کودك روی به**عبداللّه** منافق نهاد و گفت: ذلیل و قلیل وخوار و ناکس و ناچیز توئی ودشمن داشتهٔ قوم خود توئی و**محمد** (ص) عزیزاست و کریم، برخدای عزیز؛ و همهٔ مسلمانان او را دوست. **عبداللّه** بترسید، گفت: اسکتْ فانما کنت العب. پس **زیدبن ارقم** بیامد و آن قصّه با رسول خدا (ص) بگفت. رسول بحکم آنکه **زید** کودك بود گفت: «**لعلّك غضبت علیه فاخطأسمعك**» مگر با وی بخشم بودی و سمع تو خطا شنید. گفت: لاواللّه که راست شنیدم، و بحقیقت این سخن گفت. رسول(ص) **عبداللّه** رابخواند، گفت: «انت صاحب الکلام الّذی بلغنی»؟ تو گفته‌ای آن سخن که بمن رسید؟ - **عبداللّه** سوگند خورد که من این سخن نگفتم و **زید** برمن دروغ می‌نهد. جماعتی ازانصار که به **عبداللّه** تعلّق داشتند، بیامدند، گفتند: این **عبداللّه** مهترماست ورئیس ما، سخن کودکی بروی شنودن مگرصواب نباشد که آن مهترچنین سخن نگوید و کودك بغلط شنیده. رسول خدا(ص) سخن ایشان را وتصدیق ایشان را بپذیرفت. و بعد از آن جماعتی ازانصار زبان در **زید** کشیدند که بر **عبداللّه** این دروغ نهاد، و **زیدبن ارقم** گفت: من شرمسار همی بودم و خویشتن را ازشرم کشیده همی‌داشتم (۱) از **مصطفی** (ص) و یاران. تارب العالمین آیت فرستاد که: «**یقولون لئن رجعنا الی المدینة**». **زید** گفت: رسول خدا گوش من گرفت و گفت: «وفت اذنك، وفت اذنك یا غلام» گوشت بوفا بود گوشت بوفا بود ای غلام! و گفته‌اند که: رسول خدا (ص) بر **اُسَید بن حضیر** رسید، مردی بود از مؤمنان و مخلصان انصار، گفت: یا **اسید** بتو رسید که آن صاحب شما از بهر ما

۱) کشیده همی‌داشتم: دوری میکردم.

چه گفت؟ آنگه‌حکایت باز کرد که وی گفت: « **لیخرجنّ الاعزّمنها الاذلّ** » **اُسَید** گفت : یا رسول‌اللّٰه انت واللّٰه تخرجه ان شئت ، فهو الذّلیل ؛ واللّٰه که تو او را بیرون کنی اگر خواهی که عزیز توئی و ذلیل او . آنگه گفت : یا رسول‌اللّٰه او را معذور دار که پیش از قدوم مبارك تو به **مدینه** قوم وی تاج می‌ساختند که برسر وی نهند واو را سرور و مهتر خویش کنند . چون قدم مبارك نبوّت تو در رسید او معزول و ناچیز گشت . همی پندارد که ملك وریاست ازوی توربودی . از آن بیهوده باطل‌میگوید.

ابن عباس گفت:چون این آیت فرو آمد،پسروی **عبداللّٰه‌بن عبداللّٰه‌بن ابیّ** گفت: یا رسول‌اللّٰه بمن‌چنان رسید که پدرم را خواهی کشت،اکنون بمن فرمای تا سروی نزدیك تو آرم . رسول گفت : « بل ارفق به و احسن صحبته مابقی معنا » نه ، که با وی رفق‌کن و نیکو داشت وی فرومگذار مادام که بامابود . پس چون از آن غزا باز گشتند و بدر **مدینه** رسیدند ، این پُسر عنان پدر گرفت وشمشیر کشیده گفت : واللّٰه که ترا در **مدینه** نگذارم تا نگوئی که : انا ذلیل و **محمد** عزیز ، ذلیل منم و عزیز**محمد** است ، **عبداللّٰه** منافق همچنان بگفت . دیگربار پسرگفت : واللّٰه لاادعك حتی تقول انا الاذلّ و **محمد** الاعزّ . واللّٰه که نگذارم ترا در **مدینه** تانگوئی‌که : خوارتر و ناچیزترمنم وعزیزتروبزرگوارتر**محمد** است . **عبداللّٰه** این سخن بگفت. آنگه پسر گفت : اکنون بخواری‌وفرومایگی درشو در **مدینه** تا بدانی که‌عزّخدای راست و رسول را و مؤمنان را . قال‌اللّٰه تعالی : «**وللّٰه‌العزّة ولرسوله‌وللمؤمنین**» فعزّةاللّٰه قهره من دونه ، و عزّة رسوله اظهاردینه علی‌الادیان کلّها ، و عزّةالمؤمنین: نصره ایّاهم علی اعدائهم . و قیل : عزّةاللّٰه : الرّبوبیّه ، و عزّةالرّسول : النبوّة ، وعزّة ـ المؤمنین : العبودیّة . و قیل : عزّةاللّٰه : الولایة ، لقوله تعالی : «هنالك‌الولایة‌للّٰه‌الحقّ » و عزّةالرّسول : الکفایة لقوله : « انّا کفیناك‌المستهزئین » : و عزّالمؤمنین : الرّفعة والرّعایة ، لقوله : « وانتم‌الاعلون ان کنتم مؤمنین » ؟ و جمیع ذلك للّٰه فعزّةالقدیم للّٰه صفةً ؛ و عزّالرّسول و عزّالمؤمنین للّٰه فعلاً و منّةً و فضلاً . فاذاً للّٰه العزّة جمیعاً و یقال : لاعزّ الّا فی طاعة اللّٰه ، ولاذلّ الّافی معصیةاللّٰه و ماسوی هنافلا اصل له .

« **یا ایّهاالّذین آمنوا لاتلهکم اموالکم و لا اولادکم عن ذکراللّٰه** »

قال المفسّرون يعني : الصّلوات الخمس في الجماعة نظيره قوله : « لاتلهيهم تجارة ولا بيع عن ذكر الله » والتّقدير « لاتلهوا بها عن ذكر الله » فنسب الفعل اليها. «**ومن يفعل ذلك**» اى ـ من شغله ماله و ولده عن ذكر الله . «**فاولئك هم الخاسرون** » اى ـ المغبونون.

« **وانفقوا ممّا رزقناكم** » . قال **ابن عباس** : يريد زكوة الاموال اى ـ اجعلوا المال فدا انفسكم و ادّوا الزّكوة . « **من قبل انْ ياتى اَحَدَكم الموتُ** » اى ـ اسبابه و يصير الى حالة اليأس فيسأل الرّجعة « **فيقول ربّ لولا اخّرتنى الى اجل قريب** » اى ـ هلا اخّرتَنى ، امهلتنى. وقيل: لاصلة فيكون الكلام بمعنى التّمنّى اى ـ لو اخّرتنى الى اجلٍ قريب ، اى ـ ابقنى زماناً غير طويل . « **فاصّدّق** » اى ـ فاتصدّق و ازكّى وانفق مالى فى طاعتك كما امرت . « **واَكُنْ من الصّالحين** » اى ـ من التّائبين، كقوله : « وتكونوا من بعده قوماً صالحين » وقوله : « ان تكونوا صالحين » فعلى هذا نزلتْ الآية فى المنافقين و هو قول **مقاتل** و قيل: نزلت الآية فى المؤمنين والمراد بالصّلاح هاهنا الحجّ . قال **ابن عباس** : ما من احدٍ يموت و كان له مالٌ لم يؤدّ زكوته واطاق الحجّ فلم يحجّ الّا سأل الرّجعة عند الموت وقرأ هذه الآية وقال: اكن من الصّالحين اى ـ احجّ . قرأ **ابو عمرو** واكون بالواو عطفاً على «**فاصّدّق** » على حكم اللفظ و قرأ الآخرون «**اكن**» بالجزم ردّاً على تأويل الفعل اولم يكن فيه الفاء كان مجزوماً فردّوا اكن على موضعِ «**فاصّدّق**» لا على لفظه اذ موضعه وتقديره ان اخّرتنى اصّدّق واكن . و فى الخبر الصّحيح عن رسول الله (ص) « لان يتصدّق المرء فى حياته بدرهم خير من يتصدّق بمائة عند موته » و قال صلّى الله عليه و سلّم : « الّذى يتصدّق عند موته او يعتق كالّذى يهدى اذا شبع » . و عن **ابى هريرة** قال : قال رجل : يا رسول الله اىّ الصّدقة اعظم اجراً ؟ ـ قال : « ان تصدّق وانت صحيح شحيح تخشى الفقر و تأمل الغنى ولا تمهل حتّى اذا بلغت الحلقوم . قلتَ لفلان كذا و لفلان كذا و قد كان لفلان». « **ولن يؤخّر الله نفساً** » عن الموت . « **اذا جاءَ اجلُها** » المكتوب فى اللّوح المحفوظ . « **والله خبيرٌ بما تعملون** » قرأ **ابو بكر** بالياء و قرأ الآخرون بالتاء على الآية الاولى .

النوبة الثالثة

قوله تعالی: « بسم‌الله الرّحمن الرّحیم » در جملهٔ قرآن دوهزار وپانصد و شصت و سه جایکه نام‌الله است. و در هیچ جای آن چندان آثار کرم ودلایل فضل ورحمت وتعبیهٔ لطف نیست که در این آیت تسمیت. زیرا که براثر اونام‌رحمن‌است ورحیم؛ وامیدعاصیان ودست آویز مفلسان، نام‌رحمن‌ورحیم‌است. آئین منزل‌مشتاقان، وانس‌جان‌محبّان، نام رحمن ورحیم‌است. تاج صدق‌برسرصدّیقان، ومنشورخاصیّت درقبضهٔ خاصگیان، ازشرف نام رحمن ورحیم است. عَلم علم‌دردست عالمان، وحلّهٔ حلم دربرعابدان، ازتأثیرنام رحمن ورحیم‌است. وجد واجدان وسوزعاشقان وشوق مشتاقان ازسماع نام رحمن ورحیم است.

در آثارمأثوراست که: ربّ‌العالمین باموسی کلیم‌الله گفت: « انا الله الرّحمن الرّحیم؛ الکبریاء نعتی، والجبروت صفتی، والدّیان اسمی، فمن مثلی؟ ».

قوله تعالی: «اذاجاءك المنافقون» الآیة... روزاوّل‌درعهدازل‌غوّاص قدرت رابیحرصلب‌آدم فرستاد تاگوهر های شب افروز و شبه های سیه رنگ برآورد و برساحل وجود نهاد. هم مؤمنان بودند و هم منافقان. چنانکه مؤمنان را بیاورد منافقان را بیاورد، امّا مؤمنان را بفضل خود در صدر عزّ بساط لطف بداشت، و لامیل؛ منافقان را بعدل خود درصف نعال زیر سیاط[1] قهر و ذلّ بداشت، ولاجور. مؤمنان را تاج سعادت و کرامت برفرق نهاد، نصیب ایشان از کتاب این بود که: « فاستبشروا ببیعکم‌الّذی بایعتم به ». منافقان را بند مذلّت وقید اهانت بریای نهاد. نصیب ایشان از کتاب این‌آمد که: « قل موتوابغیظکم » اینست که ربّ العالمین

۱) سیاط: جمع‌سوط. تازیانه.

گفت : « اولئك ينالهم نصيبهم من الكتاب » . مؤمنان‌را گفت : « فی مقعدصدق عند مليك مقتدر » منافقان‌را گفت: « فی الدّرك الاسفل من‌النّار » اعاذ نا اللّٰه‌وايّانا .

توچنان باش که بخت توچنان آمد من‌چنين‌ام که مرا فال چنين آمد.

فردا در عرصات قيامت منافقان بطفيل مؤمنان ، و بروشنائی نور ايشان همی روند تا بصراط رسند ، آنکه مؤمنان پيشی گيرند و بنور ايمان و اخلاص صراط باز گذارند و کفرونفاق منافقان دامن‌ايشان گيرد تادرظلمت وحيرت برجای بمانند . آواز دهند ،گويند : « انظرونا نقتبس من نور کم » . نور و روشنائی از مؤمنان طلب کنند ، مؤمنان جواب دهند که : «ارجعوا وراء کم» . ای ـ ارجعوا الی‌حکم‌الازل‌واطلبوا النّورمن‌القسمه. اين‌نور ازحکم‌ازل‌طلب کنيد نه ازما .هر که را نور دادند،آن‌روزدادند؛ وهر کەرا گذاشتندآن‌روز گذاشتند .« ومن لم‌يجعل‌اللّٰه له نوراً فماله من نور واذا اراد اللّٰه بقوم سوء فلا مردّله » و انّ‌الرّجل ليعمل عمل . اهل‌الجنّة وهو عنداللّٰه من اهل‌النّار ويعمل عمل اهل‌النّار وهوعنداللّٰه من‌اهل‌الجنّة . همهٔ‌اعزّهٔ طريقت را ازخوف اين‌مقام دل و جگر بسوخت . سابقتی رانده چنانکه خود دانسته،عاقبتی نهاده چنانکه خودخواسته؛ بسا خلوتهای‌عزيزان که‌آن‌راآتش در زده . بساخرمنهای طاعت که بباد برداده . بسا جگرهای صدّيقان که در گردش آسيای قضا ذرّه ذرّه گردانيده . هزاران هزار ولايت‌است دراين‌راه، وليکن جزعزل نصيب‌بدبختان نيست . وچون‌شقاوت روی‌بمردنهاد اگربقراب زمين‌وآسمان کوشش دارد اورا سودنيست . و گمان مبر که شقاوت درکفراست،بلکه کفردرشقاوت است ؛ و گمان مبر که سعادت دردين‌است؛ بلکه دين درسعادت است. سگ‌اصحاب الکهف خبث کفر داشت ، و لباس‌**بلعام باعور** طراز دين داشت . ليکن سعادت و شقاوت ازهردوجانب در کمين‌بود،لاجرم چون دولت روی نمود . پوست‌آن سگ از روی صورت در **بلعام باعور** پوشيدند ، گفتند : « فمثله کمثل‌الکلب » و مرقّع **بلعام** در آن سگ پوشيدند ، گفتند : « ثلثة رابعهم کلبهم » پس خرمن طاعت که بوقت

نزع بباد بی‌نیازی بر دهند که : « وقدمنا الی ماعملوا من عمل فجعلناه هباء منثوراً ».
بس سینهٔ آبادان که درحال سکرات مرگ «وبدالهم من الله مالم یکونوا یحتسبون »
خراب کنند ، بس روی که در لحد ازقبله بگردانند . بس آشنارا که درشب نخستین
بیگانه خوانند .

یکی را میگویند : نم نومة العروس ، دیگری رامیگویند : نم نومة المنحوس ؛
یکی را « سیماهم فی وجوههم من اثر السّجود » بیانست ، یکی را « یعرف المجرمون
بسیماهم » نشانست . لاتغترّ بثناء النّاس فانّ العاقبة مبهمة .

مسکین دل من گرچه فراوان داند   در دانش عاقبت فرو می‌ماند .



٦٤ - سورة التغابن- مكية

النوبة الاولى

قوله تعالى: « **بسم الله الرّحمن الرّحيم** ». بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان
« **یسبّح للّه مافی السّموات ومافی الارض** » بپاکی می‌ستاید الله‌را هرچه‌در آسمانها وزمینها چیز است. « **له الملك** » پادشاهی اوراست [و سزاواری وخدائی] « **و له الحمد** » وستایش نیکو اوراست [ونیکنامی]. « **وهو علی کلّ شیء قدیر(۱)** » واو برهمه چیز توانا است.

« **هو الّذی خلقکم** » او آنست که بیافرید شما را « **فمنکم کافرٌ** » هست ازشما که ناگرویده‌ای‌است. « **ومنکم مؤمن** » وهست‌ازشما که گرویده‌ای‌است. « **واللّه بما تعملون بصیر (۲)** » والله بآنچه میکنید دانا وبیناست.

« **خَلَقَ السّموات والارض بالحقّ** » بیافرید آسمانها و زمینها را بفرمان روان « **وصوّرکم** » وبنگاشت شما را « **فاحسن صُوَرَکم** » ونگاشت شما راتمام کرد [وپیکرهای شما رادرخور کرد]. « **والیه المصیر (۳)** » وآخر باز گشت باوست.

« **یَعْلَمُ ما فی السّموات والارض** » میداند هرچه در آسمانها و زمینهاست. « **ویعلم ماتُسِرُّون وما تُعْلِنُونَ** » ومیداند هرچه نهان میدارید و آشکارا میکنید. « **واللّه علیمٌ بذات الصّدور (٤)** ». والله داناست بهرچه دردلهاست.

« **اَلَمْ یأتکم نَبَؤُا الّذین کفروا من قبلُ** » نیامد بشما خبر آن ناگرویدگان که پیش ازین بودند [1]. « **فذاقوا وبالَ امرهم** » بچشیدند گرانباری کار خویش [و دشواری سرانجام خویش]. « **ولهم عذابٌ الیم (٥)** » و ایشان راست عذابی دردنمای.

« **ذٰلك بانّه کانَتْ تأتیهم رُسُلُهُم بالبیّنات** » آن ایشان را بآن پیش آمد که

---

۱ ـ الف: که پیش فا بودند.

فرستادگان ما می‌آمد بایشان بپیغامهای روشن. «فقالوا» گفتند: «ابشرٌ یهدوننا» باش مردمان‌ما را می راه نمایند[1]. «فکفروا» کافر شدند. «و تولّوا» واز پیغام پذیرفتن بر گشتند. «و استغنی الله» والله با بی نیازی خویش ماند از ایشان «والله غنیٌّ حمید(٦)» والله بی نیازست با ستایش تمام [چیز درنمی‌باید او را].

«زعم الّذین کفروا ان لن یبعثوا» ناگرویدگان گفتند که: ایشان را از گور بنینگیزند. «قل بلی وربّی لتبعثنّ» بگو آری بخدای من براستی که شما را برانگیزند. «ثمّ لتنبؤنّ بما عملتم» و پس براستی شما را آگاه کنند ناچار بپاداش آنچه میکردید. «و ذلک علی الله یسیر (٧)» وآن برخدای آسانست.

«فآمنوا بالله و رسوله» بگروید بالله وفرستادهٔ او «والنّور الّذی انزلنا» و باین روشنائی که فرستادیم. «والله بما تعملون خبیر (٨)» و الله بکردار[2] شما داناست وازآن آگاه.

«یوم یجمعکم» آن روز که شما را فراهم آرد. «لیوم الجمع» آن روز فراهم آوردن. «ذلک یوم التغابن» آن روزبر یکدیگر آوردن است. «ومن یؤمن بالله» و هر که بگرود بالله. «ویعمل صالحاً» و کردار نیك کند. «یکفّر عنه سیّئاته» بسترد وناپیدا کند الله ازو بدی‌های او. «ویدخله جنّات تجری من تحتها الانهار» ودرآرد او را دربهشتهائی که میرود در زیر درختان آن جویهای روان. «خالدین فیها ابداً» ایشان در آن جاویدان. «ذلك الفوز العظیم (٩)» آنست پیروزی بزرگوار.

«والّذین کفروا و کذّبوا بآیاتنا» وایشان که کافر شدند و بدروغ داشتند سخنان وپیغام ما. «اولئك اصحاب النّار» ایشان دوزخیان اند. «خالدین فیها» جاویدان در آن «و بئس المصیر (١٠)» وبد جایگاه که آنست.

«ما اصاب من مصیبةٍ» نرسدهیچ رسیدنی بکس. «الّا باذن الله» مگربخواست خدای. «ومن یؤمن بالله» وهر که بگرود بالله «یهد قلبه» الله راه نماید دل او را [به پسندکاری[3] و کارسپاری]. «والله بکلّ شیء علیم (١١)» والله بهمه چیز داناست.

---

١ - ج: راه مینمایند. ٢ - الف: بکرد. ٣ - ج: به نیکاری

«واطيعوا اللّه» وفرمان بریدخدای را « **واطيعوا الرّسول**» وفرمان برید فرستادهٔ او را. « **فَاِنْ تَوَلَّيْتُمْ** » و اکر بر کردید. « **فانّما على رسولنا البلاغ المبين**(۱۲) » پس برسول ما پیغام رسانیدن آشکار است .

« **اللّه لا اله الاّهو** » الله اوست که نیست جزاوخدای« **وعلى اللّه فليتوكّل المؤمنون**(۱۳) » وبرالله توکل دارند و پشتی مؤمنان .

«**ياايّها الّذين آمنوا**» ای کـرویدکان «**انّمن ازواجكم واولادكم عدوّاً لكم** » از زنان شما و فرزندان شما کس است که دشمن شماست . « **فَاحْذَرُوهم**» برحذرمی‌باشید[1] ازیشان .«**وان تَعْفُوا وتَصْفَحُوا** » واکر درکذارید وفراکذارید « **وتغفروا**» وبیامرزید« **فانّ اللّه غفورٌرحيم**(۱٤)» الله آمرزکار ومهربان است .

«**انّمااموالكم واولادكم فتنة**» مالهای شما وفرزندان شما فتنهٔ دلند وشور وزیان آن . « **واللّه عنده اجرٌ عظيم**(۱۵) » و الله اوست کـه بنزدیك اوست مزد بزرکوار [مهاجررا] .

«**فاتّقوا اللّهَ مااستطعتم**» از خشم و عذاب الله بپرهیزید چندانکه توانید . «**واسمعوا**» وفرمان‌پذیرید . « **واطيعوا**» وفرمان برید«**وانفقوا خيراً لانفسكم**» وچیزی ازمال این جهان [فردای خویش را] نفقه کنید . « **ومن يُوقَ شُحَّ نفسه** » وهرکه دست درمال‌مردمان کزاردن ازوبازداشتند .« **فاولئك هم المفلحون**(۱٦) » ایشانند که روز به آمدکان اند .

«**ان تُقْرِضُوا اللّهَ قرضاًحَسَناً**»اکروام نهیدنزدیك الله وامی نیکو«**يضاعفه لكم**» آن‌شمارااتوی برتوی کند . «**ويَغْفِرْلَكم**» وبیامرزدشمارا« **واللّه شكورٌ حليم**(۱۷)» والله اندك پذیرنده وفراکذارنده است .

«**عالمِ الغيْبِ والشّهادة** »دانای نهان‌وآشکارا . « **العزيز الحكيم**(۱۸)»آن توانای دانا ، تاونده دانده .

---

۱ ـ الف : می‌بید .

النوبة الثانية

این سوره بیشترین مفسّران در مدنیّات شمردند[1]. **ضحّاك** گفت: مکّی است. **کلبی** گفت: سه آیت از این سوره مدنی است. «**یا ایّها الّذین آمنوا انّ من ازواجکم واولادکم**» تا آخر سه آیت، به **مدینه** فرو آمد وباقی همه به **مکه**. هژده آیت است، دویست و چهل ویك کلمه، هزار و هفتاد حرف. ودرین سوره ناسخ است ومنسوخ نیست. والنّاسخ: قوله: «**فاتّقوا اللّه مااستطعتم**» نسخ قوله تعالی: «اتّقوا اللّه حقّ تُقاته». وعن **عبداللّه بن عمرو** قال: قال رسول اللّه (ص): «وما من مولود یولد الّا فی تشابیك رأسه مکتوب خمس آیات من فاتحة سورة التغابن». وعن **ابیّ بن کعب** قال: قال رسول اللّه (ص): «من قرأ سورة التغابن رُفع عنه موت الفجاءة».

قوله: «**یُسبّح للّه مافی السّموات ومافی الارض له الملك**» و هو کمال القدرة ونفاذ التّصرف «**وله الحمد**» وهو حمد الحامدین له وحمده سبحانه لنفسه وحقیقة الحمد: الثناء بذکر الاوصاف الجمیلة والافعال الجزیلة.

«**هو الّذی خلقکم فمنکم کافرٌ ومنکم مؤمن**» فیه قولان: احدهما، خلقکم فی بطون امّهاتکم کفّاراً ومؤمنین، و به قال **ابن عباس**: انّ اللّه تعالی خلق بنی آدم مؤمناً وکافراً، ثمّ یُعیدهم یوم القیامة کما خلقهم مؤمناً و کافراً. وعن **ابیّ بن کعب** قال: قال رسول اللّه (ص): «انّ الغلام الّذی قتله **الخضر** طُبع کافراً و قال اللّه تعالی: «ولایلدوا الّا فاجراً کفاراً». و فی بعض الاخبار خلق اللّه **فرعون** فی بطن امّه کافراً و خلق **یحیی بن زکریا** فی بطن امّه مؤمناً. وقال صلّی اللّه علیه و سلّم: «السّعید من سعد فی بطن امّه والشّقی من شقی فی بطن امّه». وعن **انس** عن النّبی (ص) قال: «وکّل اللّه بالرّحم ملکاً فیقول: ای ربّ نطفة، ای ربّ علقة، ای ربّ مضغة؟ فاذا اراد اللّه ان یقضی خلقها قال: یاربّ اذکر انثی سعید او شقی؟ فما الرّزق؟ فما الاجل؟ فیکتب کذلك فی بطن امّه. والقول الثانی: انّ اللّه سبحانه خلق ثمّ کفروا وآمنوا وتمّ الکلام بقوله: «**هو الّذی خلقکم**» ثمّ وصفهم

---

۱ – الف: شمرند.

بفعلهم فقال : فمنكم كافر ومنكم مؤمن ، كما قال تعالى : « والله خلق كلّ دابة من ماء فمنهم مَنْ يمشى على بطنه » الآية . . . فالله خلقهم والمشى فعلهم ثمّ اختلفوا فى تأويلها . رُوِىَ عن **ابى سعيد الخدرى** انّه قال : فمنكم كافر فى حياته مؤمنٌ فى العاقبة ، و منكم مؤمنٌ فى حياته وكافرٌ فى العاقبة . و روى انّ النّبى (ص) قال : « الا انّ بنى آدم خلقوا على طبقات شتّى : فمنهم من يولد مؤمناً ، ويحيى مؤمناً . ومنهم من يولد كافراً ويحيى كافراً و يموت كافراً . ومنهم من يولد مؤمناً ويحيى مؤمناً ويموت كافراً . ومنهم من يولد كافراً ويحيى كافراً ويموت مؤمناً » . **وقال عطاء ابن ابى رباح** : فمنكم كافرٌ بالله مؤمن بالكواكب[1] ،ومنكم مؤمن بالله كافرٌ بالكواكب[2] ؛ يعنى : فى شأن الانواء. وقال **الزّجاج** : فمنكم كافر بانّ الله خلقه وهو مذهب الدّهريّه . ومنكم مؤمن بانّ الله خلقه وجملة القول فى حكم هذه الآية والّذى عليه المحقّقون من اهل السّنّة انّ الله تعالى خلق الكافر و كفره فعلاً له و كسباً ، و خلق المؤمن و ايمانه فعلاً له و كسباً فلكلّ واحد من الفريقين كسب واختيار بتقدير الله ومشيّته . فالمؤمن يؤمن ويختار الايمان بعد خلق الله ايّاه لانّ الله سبحانه اراد ذلك منه وقدّر عليه وعلمه منه؛ والكافر يكفر ويختار الكفر بعد خلق الله ايّاه لانّ الله سبحانه قدّر عليه ذلك وعلمه منه ولا يجوز ان يوجد من كلّ واحد منهما غير الّذى قدّره الله عليه وعلمه منه ، لانّ وجود خلاف المقدور عجز و خلاف المعلوم جهل و هما لا يليقان بالله سبحانه ولا يجوزان عليه؛ و من سلك هذا السبيل سلم من الجبر والقدر واصاب الحقّ والله اعلم .

« **خَلَقَ السّمٰوات والَارض بالحقّ** » اى ـ بقوله الحقّ وهو « كن » . وقيل : لاقامة الحقّ بها عليكم فاقيم الباء مقام اللام . و « **صوّركم** » فى ارحام امّهاتكم « **فاحسن صُوَرَكم** » اى ـ احكم وعدل وسوّاها و حسنها احسن تقويم واعدل صورة فلم يشارك بنى آدم فى صورته و شكله غيرهم . « **واليه المصير** » اى ـ المرجع والمآل الى حكمه .

« **يعلم مافى السّمٰوات وَالارض ويَعلم ما تُسرّون وماتُعلنون والله عليمٌ** »

١ و٢ ـ ج : بالكوكب .

بذات‌الصّدور» من‌الایمان والنّفاق والاخلاص والرّیاء فارتدعوا عن‌المعاصی واقبلوا علی الطاعات، فانّ اللّه یتولّی‌المجازاة.

«الم یأتکم» یا اهل المکّة. **«نبؤا الّذین کفروا من قبل»** قوم نوح و هود وصالح ولوط. **«فذاقوا»** الفاء للتّعقیب ای - کفروا فذاقوا. **«وبال امرهم»** فی الدّنیا. **«ولهم عذابٌ الیم»** فی العقبی.

«ذلک بانّه» ای - ذلک العذاب انّما انزل بهم بسبب انّه **«کانتْ تأتیهم رُسُلُهم بالبیّنات»** ای - بالدّلائل والمعجزات والآیات **«فقالوا ابشرٌ»** یرشد وننا، انکروا ان یکونَ خلق یهدیهم ویختصّ من بینهم بالنبوّة وقیل: انکروا ان یکون الرّسل من بنی‌آدم. والبشراسم جنس یقع علی الواحد والجمع، وهاهنافی معنی‌الجمع.

«فکفروا» باللّه وبالرّسل وجحدوا واعرضوا عن‌الایمان. **«واستغنی اللّه»** عن ایمانهم ولم یضرّوا اللّه بکفرهم و معاصیهم شیئاً انّما اضرّوا با نفسهم لانّ **«اللّه غنیّ حمید»** یحمده المؤمنون من عباده وملائکته ومحمود بحمده لنفسه. ثمّ اخبرعن انکارهم البعث. فقال: **«زَعَمَ الّذین کفروا اَنْ‌لن یُبْعَثُوا»** یروی فی‌الحدیث: «زعموا مطیّة الکذب» وفی روایة: «بئس مطیّة الکذب زعموا» لاتکاد تجد زعم الّا فی الکذب و هی لغة حمیریّة تمنی بها الکلمة، ای - قال الکفّار کذباً لابعث ولاحشر. فاکذبهم اللّه تعالی وقال: **«قل»** یا محمد **«بلی»** لیس الامر کما زعمتم. **«وربّی لتُبعَثُنّ»** یوم القیامة. **«ثم لتنبّؤُنَ بماعملتم»** فی‌الدّنیا من‌خیروشرّوتجازون‌هذا النبأ تهدید یمرّبک فی مواضع من القرآن. **«وذلک»** البعث **«علی‌اللّه»** سهل هیّن **«یسیر»** غیر عسیر. لانّه العالم بماظهروخفی.

«فآمنوا باللّه و رسوله» ای - صدّقوا باللّه انّه واحد لاشریک له ومحمد (ص) انّه رسوله. **«والنّورالّذی انزلنا»** بالقرآن انّه کلامه و وحیه و تنزیله. **«واللّه بماتعملون خبیر»** ای - ذوعلم باعمالکم لایخفی علیه منها شیء.

«یوم یجمعکم» ای- اذکریوم یجمعکم. **«لیوم الجمع»** ای - لحضوریوم - الجمع ولاجله وهویوم القیامة یجمع فیه الاوّلون و الآخرون والملائکة والانس و الجنّ اجمعون. وقیل: یجمع فیه الثّواب والعقاب و الظّالم و المظلوم والنّبی و من

آمن به . «**ذٰلك يَوْمُ التّغابن**» وهو تفاعل من الغبن و هو فوت الحظّ والنّقص فـى المعاملة والمبايعة و المقاسمة . واستعمال الغبن فى هذا الموضع توسّع كما قوله : « فما ربحت تجارتهم » والمغبون فىالحقيقة من غبن دينه . و ذلـك اليوم يوم يغبن فيه اهل الحقّ اهل الباطل ، واهل الهدى اهل الضّلالة ، واهل الايمان اهل الكفر؛ فلاغبن اغبن منه لانّ هولآءِ يدخلون الجنّة و هو لآءِ يـدخلون النّار. و فى الخبر: « مامن عبدٍ مؤمن يدخل الجنّة الّا ارى مقعده من النّار لو اساء ليزداد شكراً و ما من عبدٍ يدخل النّار الّا ارى مقعده من الجنّه لواحسن ليزداد حسرةً » . و قيل : معنى التّغابن : انّه يغبنك من استحقرته فى الدّنيا وتهاونت به فتراه فوقك ؛ وفى المثل المغبون لامحمود ولا مأجور. «**ومن يؤمن باللّه ويعمل صالحاً**» فى اداءِ ما افترضه عليه «**يكفّر عنه سيّئاته**» اى ـ يستر سيّئاته عليه فلايفضحه بها .«**ويُدخله جنّات تجرى من تحتها الانهار**» قرأ اهل **المدينة** و**الشام** نكفّر وندخله وفى سورة الطّلاق ندخله بالنون فيهنّ وقرأ الآخرون بالياءِ . «**خالدينَ فيها ابداً**»مقيمين لايخرجون منها ولايموتون . «**ذٰلك الفَوزُ العظيم**» اى ـ ذلك الثّواب الّـذى ذكر اللّه هو الفوز الّذى لافوز اعظم منهُ .

« **والّذينَ كفرُوا و كذّبوا بآياتنا اولٰئك اصحابُ النّار خالدين فيها و بئسَ المَصير** » اى ساء المكان الّذى صار وا اليه .

«**مَا اصابَ من مصيبة**» فى نفس او مال من خير او شرّ . « **الّا باذن اللّه** » اى ـ بارادته وقضائه ومشيّته «**ومن يؤمن باللّه يهد قلبه**» اى يوفّقه لليقين حتّى يعلم ان ما اصابه لم يكن ليخطئه وما اخطأه لم يكن ليصيبه فيرضى بقضائه ويسلّم لحكمه وقال **ابو بكر الورّاق** : ومن يؤمن باللّه عند الشّدّة والبلاءِ ، فيعلم انّها من عدل اللّه يهد قلبه للصّبر والتّسليم وقيل اراد به زيادة الهداية واليقين ؛ اى ـ يهد قلبه الى حقائق الرّضا وزوائد اليقين ؛ و قيل : انّه مقلوب و معناه : ومن يهد قلبه يؤمن باللّه . و قرأ **عكرمة** و من يؤمن باللّه يهد قلبه ، اى ـ يسكن قلبه و يطمئنّ . من الهدوّ وهو السّكون . «**واللّه بكلّ شىء عليم** » .

« **واطيعوا اللّه** » فيما يأمركم و « **اطيعوا الرّسول** » فيما يؤدّى عن اللّه و فى سنّته . و قيل : « **اطيعوا اللّه** » فى الرّضاءِ بقضائه « **واطيعوا الرّسول**» فيما

یأمركم بالصّبر وترك الجزع. «**فان تولّيتم**» عن‌الايمان باللّه و رسوله «**فانّما على رسولنا البلاغ المبين**» اى - عليه الابلاغ وقد فعل كقوله: «ما على الرّسول الّا البلاغ».

«**اللّه لا اله الّا هو**» اى- هوالقادر على الهداية و الضّلالة لاشريك له فى الارشاد والاضلال. وليس بيدالرّسول‌شىء من‌ذلك.«**وعلى‌اللّه فليتوكّل المؤمنون**» فى تثبيت قلوبهم على‌الايمان والصّبر على المصائب.

«**ياايّهاالّذين آمنوا انّ من ازواجكم واولادكم عدوّاً لكمْ‌فاحذروهم**»- قال **ابن‌عباس**: هولآءِ رجال من‌اهل **مكة** اسلموا وارادوا ان يهاجروا الى **المدينة** فمنعهم ازواجهم واولادهم وقالوا: صبرنا على‌اسلامكم‌فلانصبر‌على‌فراقكم، فاطاعوهم و تركوا الهجرة؛ فقال اللّه تعالى: «**فاحذروهم**» أن تطيعوهم و تدعوا الهجرة. «**وان تعفوا وتصفحوا وتغفروا فانّ اللّه غفورٌ رحيم**» هذا فيمن اقام على الاهل والولد ولم يهاجر فاذا هاجر راى الّذين سبقوه بالهجرة قد فقّهوا فى‌الدّين هم ان يعاقب زوجه وولده الّذين ثبّطوه عن‌الهجرة وان لحقوا به فى دار الهجرة لم‌ينفق عليهم ولم يصبهم بخير فامرهم اللّه بالعفو عنهم والصّفح، هذا كقوله: «وان جاهداك على أن تشرك بى ماليس لك به علم فلاتطعهما و صاحبهما فى الدّنيا معروفاً» وقال **عطاءبن‌يسار**: نزلت فى **عوف‌بن‌مالك‌الاشجعى**، كان ذااهل‌وولد، فكان اذا اراد الغزو بكوا اليه‌ورققوه‌وقالوا: الى‌من‌تدعنا؟فيرق‌ّلهم‌ويقيم،فانزل‌اللّه‌تعالى:«**انّ من ازواجكم واولادكم عدوّاً لكم فاحذروهم**» اى - عدوّاً لكم بجهلهم‌ايّاكم على‌ترك‌الطّاعة. «**فاحذروهم**» أن تقبلوامنهم وان تعفوا وتصفحوا فلا تعاقبوهم على خلافهم ايّاكم «**فانّ‌اللّه غفورٌرحيم**». ولمّااسلم‌اصيد بن سلمة **المخزومى** مهاجراً كتب اليه‌ابوه سلمة من **مكة**:

من‌راكب يرد المدينة ملجاءً	عنّى يبلّغ ما اقول الاصيدا
اتركت دين‌آبائك الشّم‌العلى	جهلاً و بايعت النّبى محمّداً
انّ الّذين شراركم امثالهم	من عقّ والـده و برّ‌الابعدا
فباىّ امرٍ يانبىّ عققتنى	وتركتنى‌شيخاً‌كبيراً مفرداً

امّا النّهار فدمع عینی ساجم وابیت لیلی کالسّلیم مسهّداً

فکتب الیه **اصید** :

انّ الّذی سمك السّماء بقدرة حتّی علا فی عرشه فتصعّدا

بعث الّذی لامثله فیما مضی یدعو لرحمته النّبی محمّدا

ضخم الدسیعة[1] من ذرابة[2] هاشم قدماً تازّر بالمکارم وارتدی

اقبل الی الاسلام انّك جاهل لاتعبد العزّی وربّك فاعبدا

واللّات والاوثان فاهجرا نّنی اخشی علیك عذاب یوم سرمدا

وقال بعضهم : من منع من الازواج و الاولاد عن طاعة الله فهو عدوّ یجب ان یحذر، وجاء فی الخبر : « لیس عدوّك الّذی القیته فقتلته و آجرك الله علی قتله، ولکن اعدی عدوّك نفسك الّتی بین جنبیك وامرأتك الّتی تضاجعك علی فراشك وولدك الّذی من صلبك » .

قوله : «**انّما اموالکم واولادکم فتنة**» ای ـ محنة و بلیّة . و اختبار لکم و شغل عن الآخرة یقع بسببها الانسان فی العظائم ومنع الحقّ و تناول الحرام . «**والله عنده اجرٌ عظیم**» زهّدهم فی الدّنیا بان ذکر عیبها و رغّبهم فی الآخرة بذکر وصفها ونعیمها ؛ وقال بعضهم: لمّا ذکر الله العداوة فی الازواج والاولاد ، ادخل فیه من للتّبعیض، فقال : « **انّ من ازواجکم واولادکم عدوّاً لکم** » لان کلّهم لیسوا باعداء وفیهم من یعین علی الاعمال الصّالحة ولم یذکر من للتّبعیض فی قوله : «**انّما اموالکم و اولادکم فتنة** » لانّها لاتخلو عن الفتنة و اشتغال القلب بها و لهذا قال **عبدالله ابن مسعود** : لایقولنّ احدکم : « اللّهم انّی اعوذبك من الفتنة » فانّه لیس منکم احد یرجع الی مال واهل وولد الّا وهو مشتمل علی فتنة . ولکن لیقل : اللّهم انّی اعوذ بك من مضلّات الفتن . وعن **عبدالله بن بریدة** عن ابیه قال : کان رسول الله (ص) یخطب فجاء **الحسن** و **الحسین** علیهما السلام و علیهما قمیصان احمران یمشیان و یعثران . فنزل رسول الله (ص) من المنبر فحملهما فوضعهما بین یدیه ، ثمّ قال: صدق الله: «**انّما**

---

۱) ضخم الدسیعة : جوانمرد . فرهنگ نفیسی .

۲) ذرابة : حدت وتندی . فرهنگ نفیسی .

اموالکم واولادکم فتنة»نظرت الی‌هذین الصّبیّین یمشیان ویعثران فلم اصبرحتّی قطعت حدیثی ورفعتهما » .

قوله : «**فاتّقوا اللّه ما استطعتم**»هذه‌الآ یة ناسخة لقوله:«اتّقوا اللّه‌حقّ تقاته».

«**واسمعوا واطیعوا**» ای ـ قابلوا امره بالقبول والایتمار. «**وانفقوا** » من‌اموالکم «**خیراً لانفسکم**» وقیل : انفقوا فی‌الجهاد وفی الصّدقة یکن الانفاق خیراً لانفسکم . و قیل : هو نفقة المؤمن علی نفسه . «**ومن یوق شحّ نفسه**» الشّح : استحلال اموال النّاس ، و قیل : هومنع الزّکوة . فمن ادّی‌الزّکوة المفروضة فقد وقی شحّ نفسه .

«**فاولٓئک هم المفلحون**» الّذین فازوا بالنّعیم و نجوا من العذاب الالیم ، ذکر نفسه فوحّد ثمّ قال : اولئك فجمع لانّ من یأتی‌للواحد والجماعة .

«**ان تُقرضوا اللّه قرضاً حسناً**» ای ـ ان‌تخرجوا زکوة اموالکم الّتی‌افترض علیکم اداها فسمّاهاقرضاً کرماً منه، وقوله : «**قرضاً حسناً**» ای ـ طیّبة بها انفسکم. وقیل : یعنی صدقة التّطوّع «**یضاعفه لکم**» فیکتب بالواحدة عشرا الی سبع مائة . «**ویَغْفر لکم واللّه شکور**»: یقبل‌القلیل و یعطی‌الجزیل«**حلیم**» :یعفو ویصفح عمّن قصّر و بخل .

«**عالمُ الغَیْبِ وَالشّهادة العَزیز**» الغالب القوی . «**الحَکیم**» فی‌اموره یجریها علی ارادته بحکمته .

النوبة الثالثة

قوله تعالی : « **بسم اللّه الرّحمٰن الرّحیم** » بنام او که جان را جانست ودل را عیانست ، یاد او زینت زبانست ومهراو راحت روانست ، وصال او بهردوعالم ارزانست و هرچه نه او همه عین تاوانست ، و هردل که نه درطلب اوست ویرانست . یك نفس بـا او بدو گیتی ارزانست ، یـکی نظر از او بصد هزار جان رایـگانست .

امروز کـه ماه من مرا مهمانست بخشیدن جان و دل مرا پیمانست
دل راخطری‌نیست، سخن‌درجانست جان افشانم که روز جان افشانست.

ای خداوندی که خرد را بتوراه نیست وهیچکس ازحقیقت توآ گاه نیست ،

وجود تو معلّل اشباه نیست ، شهود تو مقدّر اشتباه نیست ، مفلسان را جز حضرت تو پناه نیست ، عاصیان راجز درگاه تو درگاه نیست ، جهانیان راچون توپادشاه نیست! درآسمان وزمین جزتوالله نیست :

کر پای من ازعجز طلبکارتونیست تا ظن نبری که دل گرفتار تو نیست
نه زان نایم که جان‌خریدارتو نیست خود دیدهٔ ما محرم دیدار تو نیست

قوله‌تعالی: «یُسبّح لله مافی السّموٰات ومٰا فی الارْض» الآیة ... معنی تسبیح تقدیس است وتنزیه ، وتقدیس آنست که : خدای را جلّ‌جلاله ازصفات ناسزا ونعوت حدثان منزّه ومقدّس دانی ؛ پاك ازنقص، دور ازوهم ، بیرون ازعقل، قدّوس ازقیاس؛ موصوف نه معلول ، معروف نه معقول ، پیدا نه مجهول. وچونی وی نه معلوم ، عقل در او معزول و فهم در او حیران ، هستی دیدنی اورا ذات وصفات است‌پذیرفتنی، نه دریافتنی و شنیدنی ؛ و کیف اونه دانستنی . میکوید : هفت آسمان و هفت زمین و هرچه درآن خدای را تسبیح میکنند و اورا بپاکی و بی‌همتائی می‌ستاید از خلق پذیرفتن واستوار کرفتن درخواست ، نه دریافتن ودانستن آن؛ نمیخوانی که‌الله کفت جلّ جلاله : «ولکن لاتفقهون تسبیحهم» شما تسبیح آسمان وزمین وآب وآتش و باد وخاك و کوه ودریا وهمه جانور وبیجان درنیابید ؛ ایمان بآن واجب کرد وخلق را ازدریافت آن نومید کرد . چون مخلوق را بعقل درنمی‌یابی[1] بعقل محض در ذات وصفات الله چه تصرّف کنی ؟ ظاهر می‌پذیر و باطن می‌سپار وبمراد خدا باز کذار و سلامت بیاد دار وبدانکه الله جلّ‌جلاله دربیست صفت ازبیست صفت منزّه است وپاك؛ دراحدیّت از شریك وانباز پاك ، در صمدیّت از دریافت پاك ، در اوّلیّت ازابتدا پاك ، درآخریّت ازانتها پاك ، درقدم ازحدوث پاك ، در وجود ازاحاطت پاك ، در شهود از ادراك پاك، درقیمومیّت ازتغیّرپاك ، درقدرت‌ازضعف پاك، درصبرازعجزپاك ، درمنع ازبخل پاك ، درانتقام ازحقد پاك ، درجبروت از جور پاك ، در تکبّراز بغی پاك ، در غضب ازضجرپاك ، درصنع ازحاجت پاك ، درکید از غرور پاك ، درحیا ازندم پاك ، درمکر ازحیلت پاك ، درتعجّب از استنکار پاك ، دربقا ازفنا پاك . اینست صفات خالق

۱ــ الف : می‌درنیابی .

بی‌ضدّ وندّ، بی شبیه و بی‌نظیر. و صفات مخلوق اینست کـه: اضداد آن را قرین است؛ باحیات‌اوممات، با قدرت اوعجز، با قوّت اوضعف، با منع اوبخل، با غضب او ضجر، با مکراوحیلت، با انتقام اوحقد؛ تابدانی که کرده چون‌کردگار نیست وصفات خالق چون مخلوق نیست، وخدای را در ذات وصفات و کبریا و عزّت مثل ومانند نیست «لیس کمثله شیء و هوالسّمیع البصیر».

«**هو الّذی خَلَقَکُم فَمِنْکُم کافِرٌ و مِنْکُم مؤمن**» کارآنست که درازل کرد، حکم آنست که در ازل راند. خلعت آنست که درازل داد. قسمتی رفته نه فزوده ونه کاسته یکی را بآب عنایت شسته، و یکی را بمیخ ردّ وابسته. حکمی بی‌میل و قضائی بی‌جور، یکی را دردیوان سعد نام ثبت کرد وبرلطف ازلی قبول کرد و علل درمیانه نه. یکی را درجریدهٔ اشقیا نام ثبت کرد وز نّار ردّ برمیان بست و ازدرگاه قبول‌واقبال براند وزهرهٔ دم زدن نه. «قوم طلبوه فخذلهم، قوم هربوامنه فادرکهم»، قومی شب و روز درراه طلب هیچ نیاسوده و در مجاهدات و ریاضات خویشتن را نحیف ونزارگردانیده ودست ردّ بسینهٔ ایشان بازنهاده که: «الطّلب ردّ والطّریق سدّ». قومی در بتکده معتکف گشته و **لات وهبل** مسجود خود گردانیده ونداءِ عزّت از بهرایشان بپای شده که: «انتم لی وانا لکم» که شما آن من اید ومن‌آن شما.

ابراهیم خواص گفت: دربادیه‌وقتی‌بتجریدمیرفتم، پیری‌رادیدم برآن گوشه نشسته و کلاهی‌برسرنهاده وبزاری‌وخواری‌میگریست. گفتم: یا هذا؟ تو کیستی؟- گفت: من **ابومرّة** ام -گفتم: چرا می‌گریی؟- گفت: کیست بگریستن‌سزاوارتر ازمن؟! چهل هزارسال برآن درگاه خدمت کرده‌ام ودرافق اعلی‌ازمن‌مقدّم‌ترکس نبود، اکنون تقدیرالهی‌وحکم غیبی بنگر که مرا بچه روزآورده؟!

یاسائلی کیف کنتَ بعدی	لقیت ماسآنی و سرّه
مازلت اختال فی وصال	حتّی امنت‌الزّمان مکره
صال علیّ الصّدور حتّی	لم یبق ممّا شهدت ذرّه

آنکه گفت: ای خواصّ نگر تا بدین جهد وطاعت خویش غرّه نباشی که کار بعنایت واختیار اوست نه بجهد وطاعت بنده. بمن یك فرمان آمد که **آدم** را سجده

کن ، نکردم ؛ و آدم را فرمان آمد که از آن درخت مخور ، بخورد ؛ در کار آدم عنایت بود عذرش بنهاد که : « نفسی ولم نجد له عزماً » ، ودر کار من عنایت نبود گفت : « ابی واستکبر » زلّت او در حساب نیاوردند وطاعت دیرینهٔ ما زلّت شمردند :

من لم یکن للوصال اهلاً فکلّ احسانه ذنوب

قوله تعالی : «فاتقوا اللّه ما استطعتم» جای دیگر گفت : «اتّقوا اللّه حقّ تُقاته» این دو آیت یکی ناسخ است ، یکی منسوخ . یکی اشارتست بواجب امر ، یکی اشارت است بواجب حقّ . واجب امر بیامد و واجب حقّ را منسوخ کرد ، زیرا که حقّ جلّ جلاله بنده را که مطالبت کند ، بواجب امر کند ، تا فعل او درعفو آید ؛ که اگر او را بواجب حقّ بگیرد طاعت هزارساله بامعصیت هزارساله یك رنگ آید . اگر همهٔ انبیاء واولیاء واصفیاء وهمهٔ عارفان ومحبّان بهم آیند ، آن کیست که طاقت آن دارد که بحقّ اوجلّ جلاله قیام کند[۱] یا جواب حقّ او بازدهد ؟ ! امر او متناهی است ، امّا حقّ او متناهی نیست ؛ زیرا که بقاء امر ببقاءِ تکلیف است و تکلیف در دنیاست که دنیا سرای تکلیف است ، امّا بقاءِ حقّ ببقاءِ ذات است و ذات متناهی نیست ، پس بقاءِ حقّ متناهی نیست ؛ واجب امر برخیزد ، امّا واجب حقّ برنخیزد ؛ دنیا در گذرد ، نوبت امر با وی در گذرد ؛ امّا نوبت حقّ هرگز در نگذرد . امروز هر کسی را سودائی در سراست کـه در امر می‌نگرند . انبیاء ورسل بنبوّت ورسالت خویش می‌نگرند ، فریشتگان بطاعت وعبادت خویش می‌نگرند ، موحّدان ومجتهدان ومؤمنان ومخلصان بتوحید وایمان واخلاص جال خویش می‌نگرند . فردا چون سرادقات حقّ ربوبیّت باز کشند ، انبیاء با کمال حال خویش حدیث علم خود درباقی کنند(۱) . گویند : «لاعلم لنا» ! ملائکهٔ ملکوت صومعه های عبادت خود آتش درزنند ، گویند : «ماعبدناك حقّ عبادتك» ! عارفان و موحّدان گویند : « ما عرفناك حقّ معرفتك » ! واللّه اعلم بالصواب .

۱ــ الف : نماید .

---

۱) درباقی کنند : فرو گذارند ودر کتب قدیم چون تذکرة الاولیاءِ شیخ عطارمکرر آمده است. حکیم نظامی درخسرو وشیرین چاپ مرحوم وحید دستگردی ص ۳۸۷ فرماید :

بخلوت بر زبان نیکنامی فرستادش بهشیاری پیامی
که جام باده درباقی کن امشب مرا هم باده هم ساقی کن امشب .

٦٥ - سورة الطلاق - مدنية

۱ - النوبة الاولى

قوله‌تعالی: «**بسم‌الله الرّحمن الرّحیم**» بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان. «**یا ایّها النّبی**» ای‌پیغامبر. «**اذا طلّقتم النّساء**» چون زنان رادست بازدارید. «**فطلّقوهنّ لعدّتهنّ**» ایشان را درپاکی‌ازحیض دست بازدارید، پیش‌ازپاسیدن[۱]. «**واحصوا العدّة**» وسه پاکی‌ایشان می‌شماریدازحیض‌عدّت را. «**واتّقوا الله ربّکم**» وبترسید ازخشم وعذاب خداوند خویش. «**لاتخرجوهنّ من بیوتهنّ**» بیرون مکنید ایشان را ازخانه‌ها [تا عدّت ایشان سپری گردد]. «**ولا یخرجن**» وبیرون نیایند [از خانه] «**الّا ان یاتین بفاحشة مبیّنة**» مگر که فاحشه‌ای بر ایشان درست گردد. «**وتلك حدود الله**» و این اندازه‌هائی است که الله نهاد[در دین خود]. «**ومن یتعدّ حدود الله**» هر که اندازه های الله در گذارد. «**فقد ظلم نفسه**» برخود ستم کرد «**لاتدری لعلّ الله یحدث بعد ذلك امراً**(۱)» ندانی مگر که الله پس ناساختن کاری او آرد ومهر.

«**فاذا بلغن اجلهنّ**» چون آن زنان‌بکران عدّت خویش رسند[ونزدیك‌آید کەسپری گردد]، «**فامسکوهنّ بمعروف**» بازآریدایشان را ونگه دارید بنیکوئی. «**اوفارقوهنّ بمعروف**» یا دست باز دارید بنیکوئی «**واشهدوا ذوی عدل منکم**» و گواه کنید دو مرد راست استوار را از میان خویش. «**واقیموا الشّهادة لله**» و بپای دارید گوائی دادن از بهر خدای. «**ذلکم یوعظ به**» باین سخن که با شما میگویند و باین حکم پند میدهند. «**من کان یؤمن بالله والیوم الآخر**» هر کس را که بگرود بخدای و روز رستاخیز. «**ومن یتّق الله**» وهر که بپرهیزد از ناپسند الله. «**یجعل له مخرجاً**(۲)» الله اورا بیرون آمد سازد و فرج [ازتنگی].

«**ویرزقه من حیث لایحتسب**» و روزی دهد اورا ازجائی که بنیوسد. «**ومن**

---

۱) پاسیدن : در اینجا بمعنی نزدیکی کردن است.

يَتوكّل علی اللّه» وهر که پشت بالله باز کند و کارباوبسپارد .«**فهوحَسْبُه**» الله بسندهٔ اوست که او را بکس نیازمند نکند .«**انّ اللّه بالغُ اَمره**» فرمان الله پیش شدنی است [وخواست او بجای رسیدنـی] . «**قدْ جعل اللّه لکلّ شيء قَدْراً** (٣)» الله هرچیز را اندازه‌ای و هنگامی نهاد .

«**واللّآئی یئسْنَ من المَحیض من نسآئکم**» آن زنان که ازپیری نومید گشته اند ازحیض از زنان شما . «**ان ارْتبْتم**» اگردر گمانید [که عدّت ایشان چند است ونمی‌دانید] «**فعدَّتُهن ثلثةُ اشْهُر**» پس‌بدانید که عدّت‌ایشان‌سه ماه‌است. «**واللّآئی لَمْ یحضْن**» وآن زنان کـه هنوز حیض‌ندیدند،[هم سه ماه است عدّت ایشان]،« و **اولات الاحمال**» و بارووران زنان «**اَجَلهُنّ اَنْ یَضعن حَمْلَهُنّ**» عدّت ایشان آنکه بگذرد که بارخود بنهند . «**ومن یتّقِ اللّه**» و هر که از حرام بپرهیزد وحدّهای الله نگاه دارد . «**یجعلْ لَهُ من امره یسْراً** (٤)» الله کار او بی رنج او برآسانی باز سازد .

«**ذلك امْرُ اللّه اَنْزلَهُ الیکم**» این‌فرمان الله است که برشما فروفرستاد «**وَمَنْ یتّق اللّه**» وهر که آزرم دارد ازخداوند خویش وبترسد ازخشم وعذاب او «**یُکفّرعنه سیئاته**» بسترد وناپیدا کند بدیهای او «**وَیعْظِمْ لَهُ اَجْراً** (٥)» ومزد اوبزرگ کند.

«**اَسْکنوهُنّ من حیثُ سَکنْتم من وُجْدکم**» ایشان را فرود آرید برخور آن کـه شما اید ازتوان .«**ولاتُضآرّوهُنّ**» و با ایشان ستیزه مکنید . «**لتضَیّقوا علیهنّ**» تا کاروجهان ونفقه برایشان تنگ کنید و مسکن «**وان کُنّ اولات حَمْل**» واگرباروران باشند«**فاَنفقوا علیهنّ**»نفقه می‌کنید برایشان . «**حتّی یضعن حملهنّ**» تاآنکه که بارخود بنهند . «**فانْ اَرْضَعن لکم**» واگرشیر دهندفرزند خویش وشما را . «**فاتوهُنّ اُجورَهُنّ**» مزد ایشان بدهید«**وأتمروا بینکُم بمعروف**» وبایکدیگر مشاوره کنید وکار باز سازید بنیکوئی بی گزند و ستیز . «**وان تعاسَرْتُم**» واگر با یکدیگر ناهموارکار باشید و ناساخت و دشوارکار، پس‌از فرزند زادن «**فسترضعُ لَهُ اُخریٰ** (٦)» تا دیگری شیردهد او را .

«**لینفق ذُوسَعَة من سَعَته**»میفرماید که : اوکه توان را دارد ، توانگرانه . از

توان‌خویش نفقه کند . «وَمَنْ قُدِرَعلیه رِزْقُه» وهر که توان‌ندارد ودنیا براوفشرده تراست و تنگ تـر . «فَلْیُنفِقْ مِمّاآتیٰهُ‌اللّه» گوی ار آنچه الله او را داد نفقه کن . «لایُکَلِّفُ‌اللّه نفساً الّامآآتیٰها» الله برهیچکس بارننهد مگرآن توان که اورا داد . «سیجعلُ اللّهُ بعد عُسْرٍیُسْراً (۷)» الله پس‌درویشی ودشواری‌آسانی دهد وتوانگری .

«وکأیّن من قَرْیَة» ای بسا شهرا . «عَتَتْ عن‌اَمْرِ ربّها» که اهل آن و کسان آن گردن کشیدند از فرمان خداوند خویش «وَرُسُله» و [از استوار داشت] رسول او. «فحاسَبْناٰها حساباً شدیداً» شمار ایشان بکردیم شمار کردنـی صعب سخت «وعذّبْناهاعذاباً نُکْراً (۸)» و عذاب کردیم ایشان را عذابی که چنان ندیده بودند و نشناخته .

«فذاقَتْ وَبالَ اَمْرِها» بچشیدند گرانی و ناگواری بـد سرانجامی خویش . «وکان عاقبةُ امرها خُسْراً(۹)» وسرانجام ایشان زیان کاری بود .

«اعدَّ اللّه لهم عَذاباً شدیداً» ساخت ایشان را اللّه‌عذابی‌سخت، «فاتّقوا اللّه» پس بترسیدازخشم خدای وعقوبت او. «یااُولی الالباب(۱۰)» ای‌خردمندان «الّذین اٰمنوا» ای [خردمندان] گرویدگان . «قَدْاَنزَلَ اللّهُ الیکم ذِکْراً» برشما فرو فرستاد الله ازخویش سخنی ویادی .

«رسولاً یَتْلُوا عَلَیکم» پیغمبری تا برشما میخواند . «اٰیات اللّه مبیّنات» سخنان‌الله روشن کرده وپیدافروفرستاده . «لیُخْرِجَ‌الّذین‌اٰمنواوعملواالصّالحا» تا بیرون آرد گـرویدگان نیك کرداران . «من الظّلمات الی‌النّور» از تاریکیها بروشنائی . «ومن یؤمن باللّه» وهر که بگرود بالله «و یَعْمَل صالحاً» وکردار نیك کند. «یُدْخِلْهُ جَنّات تَجْری من‌تحتهاالانهار» درآرداورا دربهشتها زیردرختان آن‌جویهاروان. «خالدین فیها ابداً» جاویدان درآن . «قداَحْسَنَ‌اللّهُ‌لهُ‌رزقاً(۱۱)» الله اورا زاد و ساخت کرد روزیی نیـکو .

«اللّهُ‌الّذی خَلَقَ سبعَ سمواٰت» الله اوست‌که بیافریدهفت‌آسمان«ومن‌الارض مثلهُنّ» وازرمین هم چندان . «یتنزّلُ الاَمْرُ بینهُنّ» فرو میآید فرمان های اومیان

آسمان ها و زمین ها . « **لتعلموآ انّ اللّٰه علی کلّ شیء قدیر** » تا بدانید که الله توانااست برهرچیز. «**وانّ اللّٰه قد احاط بکلّ شیء علماً**(١٢)»[1]، والله میداندومیرسد بهرچیز چنانکه آن چیز .

النوبة الثانیة

این سوه را دونام است : سورة الطلاق گویندوسورة النساء القصری ، وباجماع مفسّران مدنی است ، جمله به **مدینه** فروآمده ؛ هزار وشصت حرف است و دویست وچهل ونه کلمه ویازده[2] آیت است؛ ودرین سوره هیچ ناسخ ومنسوخ نیست . و عن **ابی بن کعب** قال : قال رسول الله (ص) : « من قرأ سورة الطّلاق مات فی سنّة رسول الله » .

قوله تعالی : «**یا ایّها النّبی**» افتتح الله تعالی السّورة بخطاب نبیّه (ص) وخصّه بالنداء لانّه السّیّد المقدّم . ثمّ جمع الخطاب وعمّ بالامر فقال : «**اذا طلّقتم النسآء**» فیه اربعة اقوال: احدها : انّه خطاب للرّسول(ص)وذکر بلفظ جمع تعظیماً کما یخاطب الملوك بلفظ الجمع . الثّانی:انّه خطاب له . والمراد بهامّته . الثّالث : انّ التّقدیر«**یاایّهاالنبی**» والمؤمنون اذا طلّقتم ، فحذف لانّ الحکم یدلّ علیه . الرّابع معناه : «**یاایّهاالنبی**» قل للمؤمنین اذا طلّقتم ای ــ اذا اردتم طلاق النساء کقوله تعالی : « اذا قمتم الی الصّلوة » ای ــ اذا اردتم ان تقوموا ، و کقوله : « اذا قرأت القران فاستعذ »، ای ــ اذا اردتَ قرآءته قوله. « **فطلّقو هنّ لعدّتهنّ** » ای ــ فی طهر من غیر جماع بمعنی لطهرهنّ الّذی یُحصینه من عدّتهنّ ولا تطلّقو هنّ لحیضهنّ الّذی لایعتدون به زمان العدّة «**واحصوا العدّة**» ای ــ احصوا الاطهار للعدّة واحفظو ها وهنّ ثلاثة اطهار لتعلموا وقت الرّجعة لانّ الرّجعة انّما تجوز فی زمان العدّة . و معنی الطّلاق حلّ عقد النّکاح والعدّة والعدد واحد کقوله تعالی : «انّ عدة الشّهور» یقال : عدّ کذا واعتدّ . وقریء فی الشّواذ طلّقوهُنّ لقبل عدّتهنّ و قبل الشّیء ما اقبل منه فیکون المعنی طلّقوهنّ

١و٢) مؤلف آیت نهم ودهم را یکی گرفته است .

فی اوّل طُهر هنّ من قبل ان تجامعوهنّ. وفی سبب نزول هذه الآیة قولان: احدهما ماروی **قتادة** عن **انس** قال: طلق رسول‌الله (ص) **حفصة** فاتت الی اهلها فانزل الله عزّوجلّ هذه الآیة وقیل له: راجعها فانّها صوامة قوامة وهی احدی ازواجك و نسائك فی الجنّة وقال **السّدی**: نزلت فی **عبدالله بن عمر** وذلك فیما روی **مالك** عن **نافع** عن **ابن عمر** انّه: طلق امرانه وهی حائض فی عهد رسول الله (ص) فسأل **عمر بن خطاب** رسول‌الله (ص) عن ذلك فقال: «مره فلیراجعها ثمّ لیمسکها حتّی تطهر ثمّ تحیض ثمّ تطهر ثمّ ان شاء امسك بعد و ان شاء طلّق قبل ان یمس، فتلك العدّة الّتی امرالله تعالی ان یطلّق لها النّساء» ورواه **سالم** عن **ابن‌عمر** قال: مره فلیراجعها ثمّ لیطلّقها طاهراً او حاملاً. ورواه **یونس بن جبیر** و **انس بن سیرین** عن **ابن‌عمر** ولم یقولا ثمّ تحیض ثمّ تطهر. واعلم انّ الطّلاق فی حال الحیض والنّفاس بدعة. و کذلك فی الطّهر الّذی جامعها فیه. والطّلاق السّنّی ان یطلّقها فی طهر لم یجامعها فیه. وهذا فی حقّ امرأة تلزمها العدّة بالاقراء لما فیه من تطویل العدّة اذ بقیة الحیض لاتحتسب. فامّا اذا طلّق غیر المدخول بها فی الحال الحیض، او طلّق الصّغیرة الّتی لم تحض قطّ والآئسة والحامل بیقین لابدعة فی طلاقهنّ اصلاً. و اذا طلق امرائة فی حال الحیض او فی طهر جامعها فیه قصداً یعصی الله تعالی و لکن یقع الطّلاق لانّ النّبی (ص) امر **ابن عمر** بالمراجعة ولولا وقوع الطّلاق لما امره بالمراجعة واذا راجعها فی حال الحیض یجوز ان یطلّقها فی الطّهر الّذی یعقب تلك الحیضة قبل المسیس کما رواه **یونس بن جبیر** و **انس بن سیرین** عن **ابن عمر** و ما رواه **نافع** عن **ابن عمر** ثمّ لیمسکها حتّی تطهر ثمّ تحیض ثمّ تطهر فهو محمول علی الاستحباب یستحبّ تأخیر الطّلاق الی الطّهر الثّانی حتّی لاتکون مراجعته ایّاها للطّلاق ولابدعة فی الجمع بین الطّلقات الثّلاث حتّی لوطلق امرأتـه فی حال الطّهر ثلاثاً یکون بدعیاً و لکنّ الاولی التّفریق حذراً من النّدم وهوقول **الشافعی** و **احمد** وذهب بعضهم الی انّه بدعة وهو قول **مالك** واصحاب الرأی.

«**واتّقوا الله ربّکم لاتُخرجوهن**» اراد به اذاکان المسکن الّذی طلّقها فیه

للزّوج لایجوزان یخرجها منه و اضاف البیوت الیهنّ لاستحقاقهنّ السّکنی فیها بعد الطّلاق الی انقضاءِ العدّة ولانّهنّ کنّ یسکن ولیست باضافة ملك ولایخرجن باختیار انفسهنّ قبل انقضاءِ عدّتهنّ فان خرجت المعتدّة لغیر ضرورة اوحاجة اثمت . فان وقعت ضرورة بان خافت هدماً او غرقاً لها ان تخرج الی منزل آخر و کذلك ان کانت لها حاجة من بیع غزل اوشری قطن فیجوزلها الخروج نهاراً ولایجوز لیلاً . واذالزمتها العدّة فی السّفر تعتدّ ذاهبة وجائیة . قوله : « **الاان یأتین بفاحشة مبیّنة** » الاستثناء عند الجمهور من الجملة الاولی و التّقدیر : لاتخرجوهنّ الّا انْ یأتین بفاحشة مبیّنة وهی الزّنا عند اکثرهم، ای - تخرج لاقامةالحدّ علیهاثمّ ترد الی منزلها یروی ذلك عن **ابن مسعود** ؛ وقال **ابن عباس** : الفاحشة ان تبدو علی اهل زوجها فیحلّ اخراجها . میگوید : زن معتدّه را ازخانهٔ شوهر که در آن خانه عدّه میدارد بیرون مکنید تا عدّهٔ وی بسر آید؛ مگر که زنا بروی درست شود، اورا بیرون کنند تاحدّ شریعت بروی برانند . آنگه او را با خانهٔ خود فرستند . یا زنی بد زبان باشد که شوهر را و کسان وی را ستوهی نماید ، آنگه بیرون کردن وی با خانهٔ دیگر روا باشد . **سدی** گفت : الفاحشة نفس الخروج والمعنی الاانّ تفحش فتخرج ، ای - من خرجت فقد اتت بفاحشة . بیرون نیایند از خانه مگرکه ببد کرد وزشتی ونافرمانی خود راضی باشندوهمداستان واین فاحشه برخود روا دارند . « **وتلك حدودُ اللّٰه** » یعنی : ما ذکر من سنّة الطّلاق وما بعدها « **و من یتعدَّ حدودَ اللّٰه فقد ظلم نفسه** » ای - استحقّ عقاب اللّٰه . « **لاتدری لعل اللّٰه یُحدِثُ بعدذلك امراً** » یوقع فی قلب الزّوج مراجعتها بعد الطّلقة والطّلقتین وهذا یدلّ علی انالمستحبّ ان یفرّق الطّلاق ولایوقع الثّلاث دفعة واحدة حتّی اذا ندم امکنته المراجعة .

« **فاذابلغنَ اجلهنّ** » ای - اشرفن علی انقضاء عدّتهنّ . « **فامسکوهنّ** » ای - راجعوهنّ « **بمعروف** » ای - بالمهر والنّفقه والکسوة وحسن الصّحبة والمعاشرة وقیل : « **امسکوهنّ بمعروف** » هو انلایرید بالرّجعة ضرارها . « **اوفارقوهنّ بمعروف** »

یعنی: بایفاء الصّداق والمتعة، وقیل: یترکها حتّی تبیّن بانقضاء العدّة هذا کقوله: «او تسریح باحسان». «**واشهدوا ذوی عدل منکم**» ای ـ ذوی عدالة. تقول: رجل عدل، و رجل ذوعدل، ای ـ اشهدوا علی الرّجعة اوالفراق و هو امر ندب واستحباب کقوله: «واشهدوا اذا تبایعتم» ثمّ قال للشّهود: «**واقیموا الشّهادة للّه**» کقوله: «کونوا قوّامین بالقسط شهداء للّه». «**ذٰلکم یوعظ به من کان یؤمن باللّه و الیوم الآخر**» ذلکم یعود الی جمیع مافی الآیة من حکم الطّلاق والعدّة والسّکنی. و قیل: یعود الی اقامة الشّهادة کقوله: «ومن یکتمها فانّه آثم قلبه». «**ومن یتّق اللّه یجعل له مخرجاً**» تأویله: من یطلق البتّة یجعل اللّه له سبیلاً الی المراجعة. و قیل: هو عامّ، ای ـ «**ومن یتّق اللّه یجعل له مخرجاً**» من الحرام الی الحلال و من العقاب الی الثّواب ومن الجحیم الی النّعیم.

«**ویرزقه من حیث لایحتسب**» ای ـ یوسّع علیه امر المعیشة من حیث لایتوقّعه. مفسّران گفتند: این آیت در شأن **عوف بن مالك اشجعی** فرو آمد، مردی درویش بود و پسری داشت، مشرکان او را اسیر گرفتند و **عوف** برخاست پیش **مصطفی** (ص) آمد و از درد دل بنالید، یکی ازغم فرزند ودیگر ازبی کامی و درویشی؛ رسول خدا گفت، تسکین دل وی را: «ما امسی عند آل محمّد الامدّ» در خاندان آل محمّد امشب هیچ برگی وکامی نبود، مگر مُدّی طعام، آنگه گفت: یا **عوف**: «اتّق اللّه واصبر واکثر من «قول لاحول ولاقوّة الّا باللّه» **عوف** بخانه بازشد، اهل خویش را گفت: رسول خدا ما رابتقوی وصبر میفرماید وبگفتار: «لاحول ولاقوّة الّا باللّه». اهل وی گفت: نیکو مداواتی که درد ما را فرمود، ونیکو مرهمی که اندوه ما را ساخت. پس آنچه رسول فرمود برکار گرفتند، یك چند، تا ناگاه آن پسر ازدرایشان بازآمد باگله ای گوسفندان، وقطاری شتران؛ گفت: آن خواجه که مرا اسیر گرفته بود، ازمن غافل گشت واین گوسفندان وشتران براندم درحال غفلت ایشان؛ پس **عوف** ازرسول خدا (ص) پرسید که ما رااین غنیمت که پسر آورد حلال باشد یانه؟ ـ رسول خدا (ص) گفت: شما را حلال است وربّ العالمین درشأن ایشان

آیت فرستاد که «وَمَنْ یَتّقِ اللّهَ یَجْعَلْ لَهُ مَخْرجاً وَیرزُقْه من حیثُ لایحتسب» و روی **ابوذر** قال: قال رسول الله (ص): «انّی لا علم آیةً لو اخذ بها النّاس لکفتهم: «وَمَنْ یَتّقِ اللّهَ یَجْعَلْ لهُ مَخْرجاً وَیرزُقْه من حیثُ لایحتسب» فمازال یقولها و یعیدها». وقال صلّی الله علیه وسلّم: «من اکثر الاستغفار جعل الله له من کلّ همّ فرجاً و من کلّ ضیق مخرجاً» ویرزقه من حیثُ لایحتسب».

«وَ مَنْ یتوکّل علی اللّه فهو حَسْبُه» ای - من یفوّض امره الی الله ویثق به فی اموره فهو حسبه و کافیه. قال النّبی (ص): «لو انّکم توکّلون علی الله حقّ توکّله لرزقکم کما یرزق الطّیر تغدو خماصاً[1] وتروح بطاناً[2]». وقال **الربیع**: انّ الله قضی علی نفسه ان من توکّل علیه کفاه ومن آمن به هداه، و من اقرضه جازاه، و من وثق به انجاه، ومن دعاه لبّاه. وتصدیق ذلك فی کتاب الله: «وَمَنْ یتوکّل علی اللّه فهو حَسْبُه» و «من یؤمن بالله یهد قلبه» و «من ذا الّذی یقرض الله قرضاً حسناً فیضاعفه له» و «من یعتصم بالله فقد هدی الی صراط مستقیم» «اجیب دعوة الدّاع اذا دعانی».

قوله: «انّ اللّه بالغ امره» ای - منفّذ امره و مُمض فی خلقه قضاه. قرأ **حفص عن عاصم**: «بالغُ امره» بالاضافة، ای - یبلغ مایرید. قال **مسروق**: فی هذه الآیة انّ الله بالغ امره توکّل العبد علیه اولم یتوکّل، غیر انّ المتوکّل علیه یکفّر عنه سیّئاته ویعظم له اجراً. قوله: «قد جعل اللّه لکلّ شیءٍ قدْراً» ای - جعل لکلّ شیء من الشّدّة والرّخاء اجلاً ومیقاتاً ینتهی الیه لایتأخّر عنه ولایتقدّم علیه. هذا کقوله: «لکلّ اجل کتاب» وفی دعاء **عیسی بن مریم**: «یا من لم یعجّل شیئاً اناه و قدره» والقدْر والقدر فی اللّغة واحد.

«واللّائی یئسن من المحیض من نسائکم» المحیض والحیضة و الحیض قال **ابوطالب** لرسول الله (ص):

و مبرّا من کلّ غبرّ حیضة	وفساد مرضعةٍ و داءٍ مغیل
واذا نظرت الی اسرّة وجهه	برقت کبرق العارض المتهلل

---

۱) خماص: شکم خالی.

۲) بطان: شکم پر.

« **واللّائى يئسْنَ** » يعنى : اللّواتى قعدن عن الحيض فلا يرجون ان يحضن . « **ان ارتبتم** » اى ـ شككتم فى حكمهنّ « **واللّائى يئسن** » فلم تدروا ما الحكم فى عدّتهنّ . «**فعدّتهنّ ثلثة اشهر**» و ذلك انّ **معاذ بن جبل** سأل النّبى (ص) فقال : قد عرفنا عدّةالّتى تحيض فماعدّة الّتى لاتحيض ؟ ـ فبيّن‌الله تعالى الحكم فى‌ذلك. فقال رجل: يارسول‌الله : فماعدّةالصّغيرالّتى‌لم‌تحض؟فنزل:«**واللّائى لم يحضْنَ**» يعنى : الصّغار ، اى ـ حكم عدّة الصّغيرة الّتى لم تحض بعد بمنزلة الكبيرة الّتى قديئست. فقام‌آخر ، فقال يارسول‌الله فالحوامل ماعدّتهنّ ؟ ـ فنزل :« **واولات‌الاحمال اجلهنّ ان يضعْنَ حملهنّ**» اى ـ عدّتهنّ ان يضعن حملهنّ ، فاذا وضعت‌الحامل حملها انقضت عدّتها مطلّقة كانت او متوفّى‌عنها زوجها ، وان‌كان وضع الحمل بعد موته‌فى ساعة واحدة فان جاءت باكثر من ولد فقيل انقضت عدّتها بالاوّل و قيل بالآخر .

«**ومن يتّق اللّه**» فى امر الطّلاق يسهّل عليه امره واتاه اليسر فى‌جميع احواله .

« **ذلك امرالله انزله اليكم**» اى ـ ما ذكر من احكام العدّة حكم الله . « **انزله اليكم** » من‌اللّوح المحفوظ «**ومن يتّق الله** »فى‌اجتناب معاصيه . « **يكفّر عنه سيّئاته ويعظم له اجراً**» قال بعضهم: امربالتّقوى فى احكام الطّلاق ثلاث مرّات ووعد فى كلّ مرّة نوعاً من‌الجزاء فقال اوّلاً : يجعل له مخرجاً يخرجه ممّا دخل فيه وهو يكرهه ويتيح له محبوبه من حيث لايحتسب ولايتأمّل وقال فى‌الثّانى : « **يجعل له من امره يسراً** »اى ـ يسهّل عليه الصّعب من‌امره ويتيح له خيراً ممّن طلّقها ان كان الطّلاق من جهتها . والثّالث وعد عليه‌افضل‌الجزاء وهومايكون فى‌الآخرة من‌النّعماء

قوله : « **اسكنوهنّ** » يعنى : مطلّقات نسائكم . « **من‌حيث سكنتم**» من صلة اى ـ اسكنوهنّ . « **حيث سكنتم . من وجدكم** » اى ـ سعتكم و طاقتكم ، يعنى : على قدر مايجده احدكم ان كان موسراً يوسّع عليها فى‌المسكن والنّفقه و ان كان فقيراً فعلى قدر الطّاقة « **ولاتضارّوهنّ** » اى ـ لاتؤذوهنّ . « **لتضيّقوا عليهنّ** » مساكنهنّ فيحتجن‌الى‌الخروج . « **وان كنّ اولات حمل فانفقوا عليهنّ حتّى يضعن حملهنّ** » فيخرجن من عدّتهنّ .

فصل

اعلم ان المعتدّة الرّجعيّة تستحقّ على الزّوج النّفقة والسّكنى ما دامت فى العدّة و نعنى با لسّكنى مؤنة السّكنى فان كانت الدّار الّتى طلّقها فيها ملكاً للزّوج يجب على الزّوج ان يخرج ويترك الدّارلها مدّة عدّتها وان كانت باجارة فعلى الزّوج الاجرة وان كانت عارية و رجع المعير فعليه ان يكترى لها داراً تسكنها فامّا المعتدّة البائنة بالخلع او بالطّلاق الثلاث او با للّعان فلها السّكنى حاملاً كانت او حائلاً عند اكثر اهل العلم وروى عن **ابن عباس** انّه قال لاسكنى الّا ان تكون حاملاً وهو قول **الحسن** و **الشّعبى** ، واختلفوا فى نفقتها فذهب قوم الى انّه لا نفقة لها الّا ان تكون حاملاً. روى ذلك عن **ابن عباس** وهو قول **الحسن وعطاء** و **الشّعبى** و به قال **الشّافعى** و **احمد** ومنهم من اوجبها بكلّ حال. روى ذلك عن **ابن مسعود** وهو قول **النّخعى** وبه قال **الثّورى** و اصحاب الرّأى وظاهر **القرآن** يدلّ على انّها لا تستحقّ الّا ان تكون حاملاً لانّ الله تعالى قال: «**وان كنّ اولات حمل فانفقوا عليهنّ حتّى يضعن حملهنّ**» . وامّا المعتدّة عن وطى الشّبهة والمنسوخ نكاحها بعيب اوخيار عتق فلاسكنى لها ولا نفقة وان كانت حاملاً ، والمعتدّة عن وفاة الزّوج لا نفقة لها حاملاً كانت اوحائلاً ، واختلفوا فى سكناها، وللشّافعى فيه قولان : احدهما : لاسكنى لها بل تعتدّ حيث تشاء وهو قول **على** و **ابن عباس** و **عايشه** وبه قال **عطاء** و **الحسن** و هو قول **ابى حنيفة** . والقول الثّانى : لها السّكنى وهو قول **عمر** و **عثمان** و **ابن مسعود** و**عبدالله بن عمر** و بـه قال **مالك** و **الثّورى** و **احمد** و **اسحق** .

قوله :«**فان ارضعن لكم**» اولادكم منهنّ «**فآتوهنّ اجورهنّ**» على ارضاعهنّ اولادكم . «**وأتمروا بينكم بمعروف**» اى - وليقبل بعضكم من بعض اذا امره بمعروف والمعروف هاهنا ان لايقصّر الرّجل فى نفقة المرأة الّتى ترضع ولده ولا يوثر عليها غيرها لانّ الوالدة ارأف بولدها من غيرها به ولاتقصّر المرأة فى رضاع ولدها والقيام بشأنه فحقّ كلّ واحد منهما ان يأتمر فى امر الولد بمعروف ولايقصد الضّرار . «**وان تعاسرتم**» فى الرّضاع والاجرة فابى الزّوج ان يعطى المرأة رضاها وابت الامّ

ان ترضعه فلیس له اکراهها علی ارضاعه لکنّه یستأجر للصّبیّ مرضعاً غیر امّه وذلك قوله: «فسترضع له اخری».

«لینفق ذو سعة من سعته» علی قدر غناه. «ومن قدر علیه» ای - ضیّق علیه رزقه «فلینفق ممّا آتیه الله» من المال «لایکلّف الله نفساً الّا ما آتیها» ای - لایوجب الله علی نفس ان تنفق الّا بقدر مااعطاها من الرّزق والمال. «سیجعل الله بعد عسر یسرا» وعدهم بسط الرّزق علیهم بعد ماکانوا فیه من الضّیق والشدّة فی زمان النّبی (ص) ولقد انجز لهم وعده.

«وکاین من قریة» معناه: وکم من اهل قریة: «عتت عن امر ربّها ورسله» ای - عصت وطغت عمّا امر الله به وماامر به رسله. قیل: هم قوم عذّبوا بمعصیتهم وتعدّیهم فی الطّلاق. «فحاسبناها حساباً شدیدا» ای - ناقشناها فی الحساب «وعذّبناها عذاباً نکرا» المعنی: عجلنالها العذاب فی الدّنیا بالامراض والاسقام والسّیف وتسلیط الاعداء علیهم. وقیل: فیه تقدیم وتأخیر، ای - «عذّبناها عذاباً شدیداً» فی الدّنیا ونحاسبها حساباً شدیداً فی القیامة وجاء بلفظ الماضی للتّحقیق کاکثر الفاظ القیامة.

«فذاقت وبال امرها» ای - وخامة عاقبة امرها فی الدّنیا. «وکان عاقبة امرها» فی الآخرة «خسرا» ای خساراً وهلاکاً. خسروا انفسهم واهلیهم، ثمّ فسّر فقال: «اعدّ الله لهم عذاباً شدیدا» یعنی: عذاب النّار. «فاتّقوا الله» واحذروا معاصیه. «یا اولی الالباب - الّذین آمنوا» یا ذوی العقول المؤمنین. لبّ کلّ شیء: خالصه. و قیل: اللّبّ: القلب.. «قد انزل الله الیکم ذکرا» یعنی القرآن.

«رسولاً» منصوب باضمار فعل ای - وارسل رسولاً. وقیل «ذکراً» ای ذا ذکر وشرف وهو الرّسول نفسه. وقیل: هو جبرئیل (ع). وانتصب رسولاً علی البدل من الذّکر «یتلو علیکم» ای - الرّسول یقرأ علیکم. «آیات الله مبیّنات لیخرج» الله، وقیل: لیخرج الرّسول. «الّذین آمنوا وعملوا الصّالحات من الظّلمات الی النّور» ای - من الکفر الی الایمان ومن الجهل الی العلم ومن النّار الی الجنّة و من الضّلال الی الرّشاد ومن الباطل الی الحقّ. «ومن یؤمن بالله ویعمل صالحاً یدخله جنّات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ابداً قد احسن الله له رزقاً» ای - ثواباً

جميلاً فى الجنّة . وقيل: رزقاً من المطاعم والمشارب .

« **اللّه الّذى خلق سبع سموٰات و من الارض مثلهنّ** » اجمع المفسّرون على انّ السّماء سبع غلظ كلّ سماء مسيرة خمسمائة عام وبين كلّ سماء وسماء مسيرة خمس مائة عام ، وفى كلّ سماء نوع من الملائكة يسبّحون الله ويمجّدونه ويقدّسونه واختلفوا فى الارض على اقوال : احدها انّ الارض واحدة وقوله : « **مثلهنّ** » اى ـ فى الخلق لافى العدد ، وليس فى **القرآن** ما يدلّ على انّها سبع . والثّانى انّ المراد بها الاقاليم سبعة والدّعوة شاملة جميعها . والثّالث انّها سبع ارضين متّصلة بعضها ببعض والحائل بين كلّ ارض وارض بحار لايمكن قطعها ولاالوصول الى الارض الاخرى ولاتصل الدّعوة اليهم . والرّابع : انّها سبع ارضين بعضها فوق بعض متّصلة لافرجة بينها . والخامس : انّ بين كلّ واحدة منها الى الاخرى مسيرة خمس مائة عام كما جاءَ فى ذكر السّماءِ . وفى كلّ ارض منها خلق حتّى قالوا فى كلّ ارض **آدم** و **حوّا** و **نوح** و **ابراهيم** وهم يشاهدون السّماء من جانب ارضهم ويستمدّون الضّياء وقيل : جعل الله لهم نوراً يستضيؤن به. وقوله: « **ومن الارض مثلهنّ** » اى ـ وخلق من الارض مثلهنّ « **يتنزّل الامر بينهنّ** » اى ـ بين السّماءِ و الارض يريد الامر و النّهى والرّسل والوحى وقيل : « **بينهنّ** » اى ـ بين كل سماءٍ وسماءٍ وارضٍ وارضٍ . والامر: القضاء والقدر. وقيل: يريد بالامر الوقايع والحوادث الّتى تحدث و كلّ واحد منهما امرٌ وشأنٌ من الله يتنزّل بحكمه وقضائه وعلمه . وقيل: هومايدبّر فيهنّ من عجيب تدبيره فينزل المطر و يخرج النّبات و يأتى باللّيل و النّهار و الشّتاءِ والصّيف و يخلق الحيوان على اختلاف هيأتها وانواعها وينقلهم من حال الى حال . « **لتعلموآ** » ايّها النّاس . « **انّ اللّه على كلّ شئ قدير** » لايعجزه شيء ولايمتنع عليه ما يريد . و قوله : « **لتعلموآ** » اللّام متعلّق بالخلق ، وقيل: متعلّق بقوله « يتنزّل » . « **و انّ اللّه قد احاط بكلّ شئ علماً** » الاحاطة : العلم البالغ تجده فى مواضع من **القرآن** ومن اسماءِ الله المحيط و فى قصّة الهدهد احطت بمالم تحط به ، اى ـ علمت مالم تعلمه . وقال عزّ وجلّ : « **ولا يحيطون به علماً** » لانّه عزّوجلّ يعلم ولايدرك حدّه ولاقدره . و امّا قوله عزّوجلّ : « احيط بهم واحيط بثمره » فهو الهلاك يأتى مجهولاً .

النوبة الثالثة

قوله تعالی : « بسم‌اللّه الرّحمن الرّحیم» اسم من تحقّق به وصدق فی اقواله ثمّ فی اعماله، ثمّ فی احواله، ثمّ فی انفاسه ، فصدقه فی القول الّا[1] یقول الّا عن برهان، وصدقه فی العمل الّا[2] یکون للبدعه علیه سلطان ، و صدقه فی احواله ان یکون علی کشف وبیان ، وصدقه فی انفاسه ان لا یتنفّس الّا عن وجود کمیان ــ نام خداوندی لطیف نشان ، کریم پیمان ، قدیم احسان ، روشن برهان ؛ نام خداوندی دانندهٔ هرچیز ، سازندهٔ هرکار، دارندهٔ هرکس؛ نام خداوندی که کس را باوی انبازی نه ، وکس را ازوی بی‌نیازی نه، وفعل وی بیداد و بازی نه ؛ نام خداوندی که زبانها سزای وی جست و ندید ، فهمها فراحجاب عـزّت وی رسید برسید[3] ؛ عقلها از دریافت کیف او برمید . ای خداوندی که دانای هر ضمیری ، سرمایهٔ هرفقیری ، چاره رسان هراسیری ، عاصیان را عذر پذیری ، افتادگان را دستگیری ، درصنع بی‌نظیری ، درحکم بی‌مشیری ، در ملك بی وزیری ، علیم وخبیری ، سمیع وبصیری ، قادر ومقتدر وقدیری :

جمالـك فائـق البدر المنیر و ریحك دونـه نشر العبـیر

وحبّك خامر الاحشاء حتّی جری مجری السّرائر فی الضّمیر

ای من سگ کوی تو اگر بپذیری .

« یا ایّها النّبی اذا طلّقتم النّساء فطلّقوهنّ لعدّتهنّ » الآیة .: بیان حکم طلاقست ؛ وهرچند که طلاق درشرع مباحست، اللّه تعالی دشمن دارد ؛ زیرا که سبب فراقست. مصطفی (ص) فرمود : « انّ من ابغض الحلال الی اللّه الطّلاق » وقال صلّی اللّه علیه و سلّم : « تزوّجوا ولا تطلقوا فانّ الطّـلاق یهتزّ منه العرش و ایّما امرأة سألت زوجها الطّلاق فحرام علیها رائحة الجنّة » . رسول خـدا فرمود ، صلّی اللّه علیه و سلّم : « نکاح کنید ، زن خواهید، وطلاق مگوئید وفراق مجوئید؛ که ازطلاق وفراق عرش عظیم بلرزد وهر آن زن که بی گزندی وبی رنجی ازشوهر خویش طلاق جوید بوی بهشت بمشام وی نرسد. نکاح سبب وصلت است واللّه وصال دوست دارد، وطلاق سبب

---

۱ و ۲ ـ الف : ان لا ۳ ـ چنین است درهر دونسخه .

فرقت است والله فراق دشمن دارد. عالم فراق را دیوار ازمصیبت است، دریای فراق را آب خونابهٔ حسرت است. روز فرقت را آفتاب نیست وشب قطیعت را روز نیست، اگر هیچ شربت بودی تلختر از فرقت فراق بر دست آن مطرود درگاه، ابلیس، نهادندی؛ ازلعنت جامی ساختندی[1] و از قطیعت وفرقت دروشراب افکندند وبر دست او نهادند، جمله درکشید که جرعتی ازو بسر نیامد؛ عبارت این بود که: «و انّ علیك لعنتی الی یوم الدّین» بزرگان دین گفته‌اند که: دو قدح از غیب درآمد یکی این بود که: «وکان من الکافرین» دیگر «وکان بالمؤمنین رحیماً» آن قدح کفر پرشربت فراق بود واین قدح رحمت پرشربت وصال بود. قدح رحمت ازکف اقبال با بدرقهٔ فضل بجان مصطفی عربی فرستاد[2] صلوات الله وسلامه علیه. یقول الله تعالی: «وکان فضل الله علیك عظیما» وقدح کفر ازدست عدل بنعت اذلال به ابلیس مهجوردادند، گفتند: «لاملانّ جهنّم منك وممّن تبعك منهم اجمعین» رابعهٔعدوی گفته که: کفرطعم فراق دارد وایمان لذّت وصال، وآن طعم واین لذّت فردای قیامت پدیدآید که درآن صحراءِ هیبت وعرصهٔ سیاست قومی را گویند: «فراق لاوصال له». وقومی را گویند: «وصال لانهایة له». سوختگان فراق همی گویند:

فراق او ز زمانی هزار روز آرد   بلای او زشبی صد هزارسال کند

افروختگان وصال همی گویند:

سرای پرده وصلت کشید روزنواخت   بطبل رحلت برزد فراق یار دوال.

«**ومن یتّق الله یجعل له مخرجاً و یرزقه من حیث لایحتسب**» درروزگار خلافت عمر خطاب، رضی الله عنه، مردی بیامد و از عمر تولیت عمل خواست، تادردیوان خلافت عامل باشد. عمر گفت: قرآن دانی؟ گفت: ندانم که نیاموخته‌ام. عمر گفت: ما عمل بکسی ندهیم که قرآن نداند. مرد باز گشت وجهدی و رنجی عظیم برخود نهاد در تعلیم[3] قرآن بطمع آنکه عمر او را عمل دهد. چون قرآن بیاموخت ویادگرفت برکات قرآن خواندن و دانستن آن اورا بدان جای رسانیدکه دردل وی نه حرص ولایت ماند نه تقاضای دیدار عمر؛ پس روزی عمر اورا دید، گفت:

---

۱ ـ ج: ساخت. ۲ ـ الف: فرستادند. ۳ـ الف: تعلم.

یا هذا هجرتنا ؟ ای جوانمرد چه افتاد که یکبارگی هجرت ما اختیار کردی؟ ــ گفت: یا امیر المؤمنین تو از آن مردان نباشی [۱] که کسی روا دارد که هجرت تو اختیار کند ، لیکن قرآن بیاموختم وچنان توانگردل گشتم که‌ازخلق‌وازعمل‌بی‌نیازشدم. عمر گفت : آن کدام آیتست که ترا بدین درگاه بی نیازی در کشید ؟ ــ گفت : آن آیت که درسورة الطّلاق است : « **ومن یتّق اللّه یجعل له مخرجاً و یرزقه من حیث لایحتسب** » . آنگه گفت : مخرجاً من شبهات الدّنیا وغمرات الموت ومن شدائد یوم القیامة ، هر که تقوی شعار و دثار خود گردانید، ازسه کاربا صعوبت پر فتنه خلاص یافت وایمن گشت : یکی شبهات دنیا ، دیگر غمرات وسکرات مرگ ، سوم شدائد احوال و اهوال قیامت .

قوله تعالی : « **و من یتوکّل علی اللّه فهو حسبه** » توکّل آفتابی است که ازبرج سعادت تابد ، بادی است که از سرای قرب وزد ، بوئی است که بشارت وصل آرد . منزلی شریف است ومقامی بزرگوار ، و درجه‌ای است که دست هر بی‌قدری برقدّ اونرسد . وبصرهرمختصرهمّتی‌اورا درنیابد . آن جوانمردان که قدم درمیدان توکّل نهادند ساکنان عالم قرآن بودند ، سلاطین جهان هدایت ، مستان شربت نیستی . عظیم روشنی‌داشتند که دنیا در راه ایشان افتاد با وی انس نگرفتند . سمعها را صمام برنهادند تاهیچ نباید شنید . دیده ها ازهرچه نشان حق نداشت بازبستند . خوی از جهان وجهانیان باز کردند ، گفتند : یکی را خوانیم و یکی را دانیم ، از همه عالم او ما را بسنده ، وهمه کارها راسازنده . « **ومن یتوکّل علی اللّه فهو حسبه** » این خود خطاب عموم است عامّهٔ خلائق ازاهل تکلیف درتحت این خطاب شوند. باز مصطفی عربی را صلّی اللّه علیه و سلّم که مرکز اقبال است ومنبع افضال ، خطاب تخصیص کرد ، گفت : « وتوکّل علی الحیّ الّذی لایموت » ای حاکم عالم قضا وای ساکن سرای رضا ، ای محمد مصطفی ، رازی که گوئی همه بامن گوی که ازرازت آگاه منم . بامن نشین که ناگزیرت منم . همه مرا دان ومرا خوان که من همه‌ترا میخوانم . گفتار بنی آدم ازسرزبانست رگفتار توازمیان جان است . دریغی بود که

---

۱ ــ الف : تو نه از آن مردان باشی ؛

با ایشان گوئی همه با من گوی که قدر تو من دانم. ای مهتر، آفرینش بحرمت وبزرگی قدم تو بپای است، گرنه وجود تو بودی نه عالم بودی ونه آدم:

گر نه سببش تو بودی ای دُرّ خوشاب

آدم نـزدی‌دمی درین کوی خـراب.

ربّ العالمین ببعثت اوبرعالمیان منّت نهاد، گفت: «**قد انزل اللّه الیکم ذکراً رسولاً یتلو علیکم آیات اللّه مبیّنات لیخرج الّذین آمنوا وعملوا الصّالحات من الظّلمات الی النور**» ما این مهتر عالم و سیّد وُلدآدم بشما فرستادیم تا شما را از ما یادگاری باشد، نامهٔ ما برشما خواند، پیغام ما بشما رساند، گم شدگان را با راه نجات خواند. مهجوران را اززحمت هجران براحت وصال آرد. سراپردهٔ کفر وضلالت براندازد، بساط شریعت وحقیقت بگستراند. ای محتشمان عالم وای محترمان اولاد آدم وای عقلاءِ عرب وعجم، خدمت وحشمت او را میان بندید؛ عزّ ومرتبت ورفعت از متابعت وموافقت و مبایعت او جوئید، دل در شفاعت او بندید. بندگی او زندگی ابد دانید. مهتردودهٔ **آدم** اوست، سالار جملهٔ اهل عالم اوست، شرح محکم اورا نسخ نه، عقد مبرم او را فسخ نه، امّت محترم او را مسخ نه، عزّ دولت نبوّت او با ابد پیوسته، شرف رسالت او با ازل بسته که: «کنت نبیّاً و آدم بین الماءِ والطّین» نیکو سخنی که آن عزیزی درنظم آورده و گفته:

دیو را دیوی فرو ریزد همی در عهد تو

آدمی را خاصه با عشق تو کی ماند جفا؟

نی تو دُرّی بودی اندربحرجسمانی یتیم؟

فضل ما تا جیت کرد از بهر فرق انبیا؟!

٦٦ - سورة التحريم - مدنية

النوبة الاولى

قوله تعالى : « **بسم اللّه الرّحمن الرّحيم**» بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان « **یاایّها النّبی** » ای پیغامبر . « **لِمَ تُحَرِّمُ مآ اَحَلَّ اللّه لك** » چرا حرام میکنی[۱] ومی ببندی آنچه اللّهحلال کرد ترا وبگشاد ؟ . «**تَبْتَغی مَرْضاتَ اَزْواجِكَ** » باین که میکنی ، خشنودی زنان خود میجوئی «**واللّه غفورٌ رحیم**(۱) »اللّه آمرزگاری مهربانست .

«**قَدْ فَرَضَ اللّهُ لَكُمْ تَحلّةَ اَیْمانكم**» اللّه تقدیر کرد و باز انداخت باز گشادن تنگی سوگندان شما . « **واللّه مَوْلیکم** » واللّه یارشماست. «**وهو العلیمُ الحکیم**(۲)» واو دانای است راست دانش .

« **وَاِذْ اَسَرَّ النّبی** » راز کرد پیغامبر . « **الی بعض ازواجه حدیثاً**» با یکی اززنان خویش سخنی . «**فلمّا نَبَّاَتْ به**» چون آن زن آن سخن بگفت دیگری را ، «**واظهره اللّه علیه**» واللّه او را آگاه کرد از آن « **عَرَّفَ بَعْضَهُ وَاَعْرَضَ عن بعض** » لختی ازقصّه باز گفت درعتاب و بعضی باز نگفت . «**فلمّا نَبَّاَها به** » چون آن زن را خبرکردبآن«**قالَتْ مَنْ اَنْبَاَكَ هذا**» ؟_ گفت:ترا این خبرکه کرد؟_ « **قال نَبَّاَنیَ العلیمُ الخبیر**(۳) » گفت : خبر کرد مرا آن دانا و آگاه

«**اِنْ تَتُوبآ الی اللّه**» اگر باز گردید بتوبه هـردو . « **فَقَدْصَغَتْ قُلوبُكما**» هست جای آنکه دلهای شمابگشته‌ازطاعت وازرسول. « **واِنْ تَظاهَرا علیه** » واگر هم پشت شوید بـراو . « **فانّ اللّه هو مَوْلیه** » اللّه از سوی اوست و یار اوست .

---

۱ ـ الف : می حرام کنی .

«**وجبريلُ وصالحُ المؤمنين**» و جبرئیل یار اوست و همهٔ نیکان و گرویدگان.
«**والملئكةُ بعد ذلك ظهيرٌ**(٤)» وفریشتگان پس‌ازآن همه یاران او اند.
«**عسى ربُّهُ**» سزاست‌وناچاره رسول‌را ازخداوند.«**ان طلّقكنّ**» اگرطلاق دهد شما را [که زنان او اید] . «**انْ يُبدلَهُ**» که او را بدل دهد ازشما . «**ازواجاً خيراً منكنّ**» زنانی به از شما . «**مُسْلمات**» خویشتن را فرمان برداری دادگان «**مؤمنات**» گرویدگان «**قانتات**» بفرمان برداری ایستادگـان . «**تآئبات**» ازخطای خویش بازگردندگان .«**عابدات**» خدای پرستندگان . «**سآئحات**» روزه داران «**ثيّبات**» شوی اندگان (١) . «**وابكاراً**(٥)» دوشیزندگان [١] .

«**ياايّها الّذين آمنوا**» ای گرویدگان «**قوا انْفُسكم واهليكم**» باز دارید از خود و ازکسان خود «**ناراً وَقُودُها النّاس والحجارةُ**» آتشی که هیزم آن مردم است و سنگ . «**عليها ملآئكةٌ**» بر آن گماشتگان اند فریشتگانی . «**غلاظٌ شدادٌ**» ستبرجگران سخت خشمان . «**لايعْصُونَ اللهَ ماآمَرَهم**» سر نکشند از الله در هرچه ایشان را فرماید . «**يفعَلونَ مايؤْمَرون**(٦)» و میکنند آنچه ایشان را فرمایند .

«**ياايّهاالّذين كفروا**» ای ناگرویدگان . «**لاتعتذروا اليوم**» امروز خویشتن را ازملامت بازمپوشید.«**انّماتُجْزَوْن ماكنتم تعمَلون**(٧)» شمارا امروز پاداش بآن دهند که درآن گیتی میکردید .

«**ياايّها الّذين آمنوا**» ای گرویدگان . «**تُوبوا الى اللّه**» توبه کنید و با خدای گردید «**توبةًنصُوحاً**» بازگشتنی راست که ازو بازگشتن باجرم نبود. «**عسى ربُّكم**» الله برخود واجب‌کرد تائب را از شما . «**ان يُكفّرعنكم سيئاتكم**» که بسترد وناپیدا کند بدیهای شما . «**ويُدْخلَكُمْ جنّاتٍتجْرى من تحتهاالانهار**» ودرآردشمارا دربهشتهائی‌زیر درختان آن جویهاروان .«**يوْمَ لايُخزى اللّه النّبى**» در آن روز که الله خوارنکند و خجل رسول خویش را «**والّذينآمنوا معه**» ونه

١ ـ الف : دوشیزگان .

١) شوی اندگان : شوهرکردگان .

گرویدگان که با او باشند. «نورهم یسعی بین ایدیهم و بایمانهم» روشنائی ایشان بنهیب می‌شتابد پیش ایشان و از دست راست ایشان «یقولون ربنا» میگویند: خداوند ما. «اتمم لنا نورنا» تمام کن این روشنائی ما. «واغفر لنا» وبیامرز مارا. «انک علی کل شیء قدیر (۸)» که تو بر همه چیز توانائی.

«یا ایها النبی» ای پیغامبر. «جاهد الکفار و المنافقین» باز کوش با ناگرویدگان و منافقان. «واغلظ علیهم» ودرشت باش بر ایشان[۱]. «ومأویهم جهنم» و باز گشتنگاه ایشان دوزخ است. «وبئس المصیر (۹)» و بدجایگاه که آنست و بدشدنگاه.

«ضرب الله مثلا للذین کفروا» مثل زد الله ناگرویدگان را در نومیدی فردا از خویشاوندان گرویده «امرأة نوح وامرأة لوط» زن نوح وزن لوط. «کانتا تحت عبدین من عبادنا صالحین» هر دو در زنی دو بنده بودند از بندگان ما شایستگان نیکان «فخانتاهما» کژ رفتند هر دو با ایشان و ناراست زیستند «فلم یغنیا عنهما من الله شیئاً» هر دو پیغامبران دو زن را هیچ بکار نیامدند و از خدای بایشان سودی نرسانیدند. «وقیل ادخلا النار» وایشان را گفتند: در روید هر دو در آتش. «مع الداخلین (۱۰)» با دیگر دوزخیان که می در روند.

«وضرب الله مثلا للذین آمنوا» مثل زد الله گرویدگان را در ایمنی ایشان از گزند کفر خویشاوندان برستاخیز «امرأة فرعون» مثل زد بزن فرعون «اذ قالت رب» آنگه که گفت: خداوند من «ابن لی عندک بیتاً فی الجنة» مرا بنزدیک خویش خانه ای ساز در بهشت. «ونجنی من فرعون وعمله» و باز رهان مرا از فرعون و کردار او. «ونجنی من القوم الظالمین (۱۱)» وبازرهان مرا از این قوم ستمکاران.

«ومریم ابنت عمران» ومریم دختر عمران. «التی احصنت فرجها» آن زن که پاك داشت فرج خویش «فنفخنا فیه من روحنا» دمیدیم در آن از روح خویش «وصدقت بکلمات ربها وکتبه» وبپذیرفت واستوار گرفت سخن خداوند خویش را و

۱ - الف: ورایشان.

نامهٔ او. «**وكانَتْ من القانتين** (١٢)» وازفرمانبرداران بود [خداوند خويش را].

النوبة الثانية

اين سوره سيزده[1] آيت‌است، دويست‌وچهل‌وشش كلمه، هزاروصدوشصت‌حرف. جمله بد **مدينه** فرو آمد باجماع مفسّران؛ ودراين سوره ناسخ ومنسوخ نيست. وعن **ابىّ بن كعب** قال: قال رسول‌الله (ص): «من قرأ سورة «**يا ايّهاالنّبى لمَ تُحَرِّم**» اعطاه‌الله توبةً نصوحاً».

قوله: «**يا ايّهاالنّبى لم تحرّم ما اَحَلَّ اللّهُ‌لك**» هذا اشدّ ماعوتب به‌رسول‌الله (ص) فى **القرآن**. حقّ تعالى و تقدّس عتاب ميكند رسول خويش را كه چرا حرام ميكنى برخود آنچه ما حلال كرده‌ايم ترا؟ ــ اكنون خلاف است ميان علماء تفسير كه آن چه بود كه رسول برخود حرام كرد؟ ــ قومى گفتند: سرّيت وى بود، **مارية‌القبطية**، مادر **ابراهيم** ابى[2] (ص)، بيرون **مدينه** در نخلستان درسرايى مقام داشت؛ كه زنان‌رسول‌نمى‌خواستند كه در **مدينه** باايشان نشيند، وگاه‌گاه رسول‌خدا از بهر طهارت بيرون شدى و او را ديدى؛ وسبب تحريم وى آن بود كه رسول هر شبانروزى‌نوبت‌داشت بحجره‌اى ازحجره‌هاى زنان،در نوبت **حفصه** دختر**عمرخطاب**، **حفصه** دستورى خواست تا بزيارت پدر شود. رسول خدا (ص) او را دستورى داد و خانه خالى گشت. كس فرستاد و **ماريه** را بخواند و ساعتى با وى خلوت داشت. **حفصه** بازآمد و رسول را با **ماريه** خالى ديد، بگريست و كراهيت نمود كه حرمت من برداشتى و در نوبت من و حجرهٔ من با **ماريه** خلوت ساختى. رسول خدا (ص) گفت: «اليست هى جاريتى احلّها‌الله لى؟» اين‌چه‌ضجرت‌ودلتنگى است؟ نه كنيزك منست والله مرا حلال كرده؟ اكنون خاموش‌باش كه ازبهردل تو وبراى رضاى تواورا برخودحرام كردم،ونگر كه‌اين‌حديث‌پوشيده‌دارى‌وباهيچ‌زن‌اززنان‌من‌نگوئى.ــ جاء

١) چنين است درهردو نسخه.

٢) ابراهيم نبى: اضافهٔ بنوت است. مقصود ابراهيم فرزند خردسال رسول اكرم ازماريهٔ‌قبطيه‌است.

فی‌التّفسیر : انّه حرّمها علی نفسه فی‌الحال وحلف ان لایطاها شهراً . بعضی مفسّران گفتند : این قصّه در نوبت و حجرهٔ **عایشه** (رض) رفت . **عایشه** حاضر نبود و **حفصه** بدو در سید . رسول (ص) اورا گفت : این حدیث با **عایشه** مگوی و از همهٔ زنان‌من پوشیده دار . **حفصه** آن ساعت از رسول بپذیرفت که پوشیده دارد . بعد از آن بیرون آمد و با **عایشه** بگفت. **عایشه** در خشم شد و ضجرت نمود و با رسول (ص) گفت : اَفی یومی وحجرتی ما فعلت هذا بـاحد من ازواجـك ؟ ـ رسول (ص) آن ساعت **ماریه** را بر خود حرام کرد و سوگند یاد کرد که : درحجرهٔ هیچ زنان خود نشود و زنان دراین قصّه بگفت وگوی آمدند . و یاران همه بترسیدند ، پنداشتند کـه رسول همهٔ زنان را طلاق داد . ایشان نیزهمّت کردند که زنان خود را طلاق دهند، تا بیست ونه روزبگذشت ورسول (ص) بحجره‌ها و نوبتهای ایشان باز گشت و ربّ ـ العالمین رسول را عتاب کرد که از بهر رضای زنان آن کنیزك را چرا برخود حرام کردی؟« **لم تحرّم مآاحلّ الله لك** » ؟ ـ قومی گفتند : رسول خدا (ص) عسل برخود حرام کرد وسبب آن بود که درخانهٔ **زینب بنت جحش الاسدیة** عکّه‌ای عسل بود، بعضی خویشان وی بهدیّه برده‌بودند، و رسول (ص) حلوا و عسل دوست داشتی و هر روز وی را عادت بود که بامداد بهمهٔ حجره‌ها بگشتی[1] و ایشان را بپرسیدی . در خانهٔ **زینب** درازتر می‌بود کـه عسل پیش وی می‌نهاد و میخورد . **عایشه** را و **حفصه** را غیرت آمد ، آن دراز نشستن وی بنزدیك **زینب** ،وایشان هردو دوست یکدیگـر بودند ، بهم برساختند که چون رسول‌خدا درآید، آنکه که ازخانهٔ **زینب** باز گشته بودوعسل‌خورده گوئیم‌ازتوبوی‌مغافیرمیآیدومغافیرصمغی‌است که‌ازوبوئی ناخوش دمد و رسول (ص) بوی ناخوش سخت کراهیت داشتی لانّه یأتیه‌الملك؛ ونیزبابعضی زنان دیگر بگفتند که : چون رسول (ص) درآید با وی همین گوئید . چون رسول این سخن‌پیاپی‌ازایشان‌می‌شنید، گفت : من‌عسل‌خورده‌ام،مگر آن‌نحل که عسل‌نهاده عُرفُط(۱) خورده‌بود،آنکه‌سوگندیادکرد که نیزنخورم وبرخود عسل حرام کردم[2].

۱ـ الف: بگشتید. ۲ ـ الف: کرد.

۱) عرفط : نوعی ازدرخت طلق خاردار است . فرهنگ نفیسی .

ربّ العالمين آيت فرستاد كه : « **لِمَ تحرّم ما احلّ اللّه لك** » . و قيل : حلف يميناً فحرّمها بها فامر بالكفّارة في اليمين . وقيل : حرّمها على نفسه من غير يمين . وكان التّحريم موجباً لكفّارة اليمين . قال المفسّرون قصّة العسل اسندُ و قصّة **مارية** اشبه.

« **تبتغى مرضات ازواجك** » اى ـ تبتغى بتحريمها مراد ازواجك . « **واللّه غفورٌ رحيم** » غفر لك ما فعلت من التّحريم .

« **قد فرض اللّه لكم تحلّة ايمانكم** » الفرض : التّقدير، لذلك سمّيت المقدّرات الفرائض لما فيها مـن الاعداد والانصباء ، من ذلك قوله عزّ و جلّ : « سورة انزلناها و فرضناها » اى ـ فرضنا فيها ـ يعنى : قدّرنا، والتّقدير : هو تحديد حدّ الزّنا مائة جلدة و حدّ القاذف ثمانين جلدة . و منـه قوله تعالى : « او تفرضوا لهنّ فـريضة » اى ـ تقدروا لهنّ مهراً مقدّراً . والتّحلّة : التّحليل . والتّعلة : التّعليل ، و كذلك التّبصرة والتّذكرة ، وهذا الفرض هو التّحليل بما فى سورة المائدة وهو الاطعام والكسوة والعتق والصّوم . وقوله : « **تحلّة ايمانكم** » اى ـ كفّارة ايمانكم، سمّيت الكفّارة تحلّة لانّها تحلّل الحرج . « **واللّه مولٰيكم** » اى ـ سيّدكم ومتولّى اموركم له ان يتعبّدكم بما يشاء . « **وهو العليم** » بما كان من النّبى (ص) ومن نسائه . « **الحكيم** » حكم له بكفّارة اليمين والتّحليل لما حرّمه على نفسه . قيل : انّه صلّى اللّه عليه وسلّم كفّر بعتق وعاود **مارية** .

« **واذْ اَسَرَّ النّبى** » اى ـ كلّم النّبى (ص) فـى سرّ الى بعض ازواجه ، وهـى **حفصة** ، « **حديثاً** » . وهو تحريم جاريته او ماكان حرّم على نفسه ممّا احلّه اللّه له . و قيل : حلف ان لا يطأ جاريته. « **فلمّا نبّأت به** » اى ـ اخبرتْ **حفصة** بالحديث الّذى اسرّ اليها رسول اللّه (ص) صاحبتها يعنى **عايشة** . « **واظهره اللّه** » الهاء ضمير النّبى (ص)، اى ـ اطلع اللّه نبيّه على انّ **حفصة** قد انبأت بذلك **عايشة** . « **عرف بعضه و اعرض عن بعض** » اى ـ اخبر النّبى (ص) **حفصة** بعض[1] ذلك الحديث « **واعرض عن بعض** » فلم يعرّفها ايّاه ولم يُخبرها بـه على وجه الكرم والاغضاء . قال **ابن عيينة** ماناقش كريم قطّ . و قال **الحسن** ما استقصى كريم قطّ . معنى آيت آنست كه: رسول خدا (ص)

۱ـ الف : بعد

در بدو این قصّه با **حفصه** دو سخن گفته بود: یکی حدیث **ماریه** و تحریم وی و دیگر حدیث خلافت که بعد از من خلافت **ابوبکرو عمر** را خواهد بود. گفتاراین دوحدیث پوشیده داروبر کس آشکارا مدار [۱] **حفصه**. هردوسخن با **عایشه** بگفت. ربّ‌العالمین رسول خویش را (ص) خبرداد که **حفصه** سرّ توآشکارا کرد و آنچه تو گفتی که پوشیده دار با **عایشه** بگفت. پس رسول (ص) **حفصه** را عتاب کرد وبعضی ازآنچه با **عایشه** گفته بود باز گفت وبعضی بازنگفت. حدیث تحریم **ماریه** باز گفت و حدیث خلافت بازنگفت و در پوشیدگی بگذاشت، نمی‌خواست که منتشرشود. اینست که‌الله گفت: « **عرّف بعضه واعرض عن بعض**». **کسائی** « **عرف** » بتخفیف خواند بر معنی وعید، ای - جازی علیه.. کما تقول : قد عرفت‌ماصنعت. یعنی: ساجاز یك علیه. این چنانست که پارسیان گویند از سر غضب و تهدید: آری بدانستم فعل تو، یعنی که پاداش فعل تو بتو رسانم. رسول خدا (ص) با **حفصه** همین گفت و پاداش وی آن بود که او را طلاقی داد و با خانهٔ پدر فرستاد. **عمر خطاب** گفت: لوکان فی آل‌الخطّاب خیر لمّا طلّقك رسول‌الله. **مقاتل** گفت: رسول خدا او را طلاق نداد، لکن همّت کرد که اورا طلاق دهد؛ **جبرئیل** (ع)آمد و گفت: لاتطلّقها فانّها صوّامة قوّامة وانّها من‌نسائك فی‌الجنّة « **عرّف بعضه** » عتاب است « **واعرض عن بعض** » مسامحت است؛ هم بیم داد وهم مسامحت کرد. « **فلما نبّاها به**» ای - نبّأالنّبی **حفصة** بذلك‌الحدیث «**قالت**» **حفصة** « **من انباك هذا** » ؟ ای - من اخبرك بانّی افشیت‌السّر؟. «**قال**» النّبی، (ص) : « **نبّانی العلیم** » بسرائر عباده و ضمائر قلوبهم. « **الخبیر** » بجمیع‌الامور لایخفی علیه شیء.

« **ان تتوبا الی الله** » این‌خطاب با **عایشه وحفصه** است‌وجواب‌شرط‌محذوف است، ای - « **ان تتوبا الی الله** » فهذا الواجب. لانّ قلوبکما قد زاغت و مالت عن‌الحقّ واستوجبتما التّوبة. قال **ابن زید** : مالت قلوبکما بانّ سرّ کما ما کره رسول‌الله (ص) من تحریم جاریته. میگوید: اگرتوبه کنید از پشتی دادن یکدیگر بایذاء رسول‌خداسزای شما وواجب برشما اینست که **دلهای**‌شماازراستی‌بگشته‌است،

۱ - الف : آشکارا مکن.

که آنچه رسول خدا کراهیت داشت و برنج دل وی باز گشت از تحریم **ماریه** شما بآن شادی نمودید . « **وان تظاهرا علیه** » قرأ اهل **الکوفة** تظاهرا بتخفیف الظّاء ، والآخرون بتشدیدها ای تتعاونا علی اذی النّبی (ص) . فلایضرّه تظاهر کما علیه . « **فانّ اللّه هو مولیه** » ولیّه وناصره . «**وجبریل** » معینه . « **وصالحُ المؤ منین** » یعنی **ابابکر و عمر** «**والملئکة بعدذلك**» ای مع ذلك . « **ظهیر** » ای ـ اعوان متظاهرون علی من یؤذیه . وقوله« **ظهیرٌ** » واحد بمعنی الجمع کقوله : « وحسن اولئك رفیقاً » .

« **عسی ربّه ان طلّقکنّ** »ای ـ واجب من اللّه ان طلّقکن رسوله . « **ان یبدله ازواجاً خیراً منکنّ مسلمات** » ای ـ خاضعات للّه بالطّاعة «**مؤمنات**» مصدّقات بتوحید اللّه . «**قانتات**» مطیعات للّه مصلّیات «**تآئبات**» راجعات من الذّنوب . « **عابدات** » موحّدات . « **سآئحات** » صائمات سمّی الصّائم سائحاً لأنّه یسبّح فی النّهار بلازاد . وقیل : مهاجرات ، وقیل : « **سائحات** » ای ـ یسحن معه حیث ماساح . «**ثیّبات** » یعنی **آسیة بنت مزاحم امرأة فرعون** . « **وابکاراً** » **مریم بنت عمران امّ عیسی** (ع) یعنی : لوطلّقکنّ بعثنا هما له . قیل : الآیة واردة فی الاخبارعن القدرة لاعن الکون ، لأنّه قال : «**ان طلّقکنّ**» وقد علم انّه لایطلّقهنّ هذا کقوله : « وان تتولّوا یستبدل قوماً غیرکم ثم لایکونوا امثالکم » وهذا اخبار عن القدرة لاان فی الوجود امّة هی خیر من امّة **محمد** (ص) .

« **یا ایّها الّذین آمنوا قوا انفسکم و اهلیکم ناراً** » ای ـ مروهم بالخیر وانهوهم عن الشّرّ وعلّموهم وادّبوهم تقوهم بذلك . «**ناراً وقودها النّاس**» ای ـ حطبها وماتوقد به النّاس . اقتصر علی ذکر النّاس دون الجنّ ، لانّ المقصود فی الآیة تحذیر الانس . «**والحجارة**» هی حجارة الکبریت لأنّها اشدّ حرارة . ویحتمل ان یرید بها الاصنام المعبودة دلیلها انّکم وماتعبدون من دون اللّه حصب جهنّم « **علیها** » ای ـ علی النّار « **ملآئکة** » موکّلون وهم الزّبانیة التّسعة عشر واعوانهم . «**غلاظٌ شداد**» ای ـ غلاظ الاقوال شداد الافعال . وقیل : غلاظ الخلقة شداد اقویاء ، یعملون بارجلهم کمایعملون بایدیهم ، لم یخلق اللّه فیهم الرّحمة یدفع الواحد منهم بالدّفعة الواحدة

سبعين الفاً فى النّار «لايعصون اللّه ماامرهم» فى عقوبة الكفّار. «و يفعلون مايؤمرون» من غير تأخير وزيادة و نقصان. و دلّت الآية على وجوب الامر بالمعروف فى الدّين الاقرب فالاقرب.

«يا ايّها الّذين كفروا لاتعتذروا اليوم» القول هاهنا مضمر - اى - يقال لهم يوم القيامة «لاتعتذروا اليوم» اذلايقبل منكم الاعتذار، نظيره «فيومئذ لاينفع الّذين ظلموا معذرتهم». «انّما تجزون» بالآخرة «ماكنتم تعملون» فى الدّنيا.

«يا ايّها الّذين آمنوا توبوا الى اللّه توبةً نصوحاً» قرأ ابو بكر عن عاصم «نصوحاً» بضمّ النّون وهو مصدر نصح نصحاً ونصوحاً، اى - توبة ذات نصح ونصوح، تنصح صاحبها بترك العود الى ما تاب منه. وقرآءة العامّة بفتح النّون مثل صبور وشكور و معناه: الخالص الصّادق. يقال: نصح الشيء اذا خلص ونصح له: اخلص له القول. وقال الزّجاج: هومن النّصح وهوالخياطة والمنصح والنّصاح الابرة والنّصاح خيط الخيّاط كان التّوبة سمّيت نصوحاً لانّها تخيط مايخرق الذنب. وفى الخبر انّ رسول اللّه (ص) قال: «المؤمن واه راقع فطوبى لمن مات على رقعه». روى عن عمر رضى اللّه عنه قال: التّوبة النّصوح ان يتوب ثمّ لايعود الى الذّنب كمالا يعود اللّبن الى الضّرع. و قال الكلبى: التّوبة النّصوح ان يستغفر باللّسان و يندم بالقلب و يمسك بالبدن. و قال سعيد بن جبير: هى توبة مقبولة ولاتقبل مالم يكن فيها ثلاث: خوف ان لاتقبل، ورجاء ان تقبل، وادمان الطّاعات. وقال ابو بكر الورّاق: هى ان تضيق عليك الارض بمارحبت وتضيق عليك نفسك كتوبة الثّلاثة الّذين خلّفوا. وقال ابو بكر الزّقاق المصرى: هى ردّ المظالم واستحلال الخصوم وادمان الطّاعات. و قال ذوالنّون: علامتها ثلاث: قلّة الكلام، وقلّة الطّعام، و قلّة المنام. وقال سهل بن عبداللّه هى: توبة اهل السّنّة والجماعة، لانّ المبتدع لاتوبة له بدليل قوله (ص): «حجر اللّه على كلّ صاحب بدعة ان يتوب» «عسى ربّكم ان يكفّر عنكم سيّئاتكم» ان تبتم. «و يدخلكم جنّات تجرى من تحتها الانهار يوم لايخزى اللّه النّبى» اى - يكفّر عنكم سيّئاتكم فى يوم لايخزى اللّه النّبى، اى - لايذلّه ولايهينه ولايشوره فيمايشفع ولايقع خلف فيماوعد المؤمنين من اللّه. «والّذين آمنوا معه» لايخزيهم ايضاً. وقيل: تمّ الكلام على النّبى

ثمّ استأنف فقال: «والّذين آمنوا معه نورهم يسعىٰ[١] بين ايديهم و بايمانهم» اى ـ يحيط بهم نور اعمالهم اذا مشوا على الصّراط. وقيل: اراد بقوله «و بايمانهم» اى ـ و بايمانهم كتبهم الّتى فيها بشارتهم بالجنّة. وفى التّفسير انّ انوارهم متفاوتة على حسب اعمالهم منهم من يكون نوره الى مسافة بعيدة يسعى بين يديه ومنهم من نوره لايتعدّى موضع قدمه وهذا عند جوازهم على الصّراط. «يقولون ربّنا اتمم لنا نورنا و اغفر لنا انّك على كلّ شىء قدير» انّما يقولون ذلك اذا طفىء نور المنافقين و يبقون فى الظّلمة فيخافون ان يطفأ نورهم ايضاً.

«يا ايّها النّبى جاهد الكفّار» بالسّيف. «و المنافقين» باللّسان و اظهار الحجّة. «و اغلظ عليهم» لاتلاينهم ولا تضعف فى مجاهدة الكفّار ومقاتلتهم وجدال المنافقين و محاجّتهم واغلظ عليهم عايد على الفريقين جميعاً، ثمّ اخبر تعالى عن مقامهم فى الآخرة و ما اعدّلهم، فقال: «ومأويٰهم جهنّم وبئس المصير». قيل: النّفاق امر مستتر فى القلب ولم يكن للنّبى (ص) سبيل الى ما فى القلوب من النّفاق والاخلاص الّا بعد اعلام من قبل الله تعالى فامر صلّى الله عليه وسلّم بمجاهدة من علمه منافقاً باعلام الله ايّاه باللّسان دون السّيف لحرمة تلفّظه بالشّهادتين و ان يجرى عليه احكام المسلمين مادام كذلك الى ان يموت.

قوله: «ضرب الله مثلاً للّذين كفروا امرأة نوح وامرأة لوط» ختم السّورة بما يعود الى اوّلها من وعظ نساءِ النّبى واعلامهنّ ان اتّصالهنّ برسول الله (ص) لايدفع عنهنّ العذاب كما لم يدفع ولم ينفع امرأة نوح واسمها و اعلة وامرأة لوط و اسمها واهلة، وانّما ينفع العمل الصّالح، «كانتا تحت عبدين من عبادنا صالحَيْن فخانتاهما» بالنّفاق و ابطان الكفر و افشاءِ اسرارهما. كانت امرأة نوح تقول انّه مجنون وتخبر الجبابرة بايمان من آمن به ليقتلوه و يفتنوه. وكانت امرأة لوط تخبر القوم اذا اتاه ضيف ليتعرّضوا له بالفجور ولم يكن خيانتهما فى الفرج، فقد عصم الله انبياءه من ذلك. «فلم يغنيا عنهما من الله شيئاً» اى ـ لم يغنيا عن امرأتيهما من الله دفع

---

١ ـ الف: فضل.

عذاب. **«وقیل ادخلا»** ای - قیل: لزوجتی **نوح و لوط** **«ادخلا النّار مع الدّاخلین»** ای - یقال لهما فی القیامة. و ذکر بلفظ جمع المذکّر لانّهنّ لاینفردن بالدّخول و اذا اجتمعا فالغلبة للذّکور. و کذلك قوله: **«من القانتین»**.

«وضرب اللّه مثلاً للّذین آمنوا امرأة فرعون» نصب قوله امرأة **فرعون** بدلاً من قوله مثلاً. ویجوزان یکون معناه ضرب مثلاً بامرأة **فرعون** فلمّا حذف- الباء نصب **«اذ قالتْ ربّ ابن لی عندك بیتاً فی الجنّة»** قیل: لمّا آمنتْ امرأة **فرعون** امربها فشدّت باربعة اوتاد ووضعت علی صدرها صخرة عظیمة، **«فقالت ربّ ابن لی عندك بیتاً فی الجنّة»** فاراها اللّه بیتها فی الجنّة من درّة و کانت الملائکة تظلّها باجنحتها وقیل: لمّا اتوها بالصّخرة: **«قالت ربّ ابن لی عندك بیتاً فی الجنّة»** فابصرت بیتها فی الجنّة من درّة و انتزع اللّه روحها فالقیت الصّخرة علی جسد لیس فیه روح ولم تجد ألماً من عذاب **فرعون**. **«ونجّنی من فرعون وعمله»** ای - من کفره وشرکه، وقیل: من تعذیبه، و قیل: من جزاء اعماله[1] و هو النّار. **«ونجّنی من القوم الظّالمین»** یعنی: اهل مصر، قوم **فرعون**، امر اللّه تعالی ازواج النّبی (ص) بان یسلکن سبیلها فی الایمان والصّبر للّه و ترك الکفر باللّه.

«و مریم ابنت عمران الّتی احصنت فرجها فنفخنا» یعنی: نفخ **جبرئیل** بامرنا فیه، ای - فی جیب درعها؛ وقیل: فی فرجها، وقیل: فی **عیسی** من روحنا المخلوقة لنا. **«وصدّقت بکلمات ربّها»** یعنی: الشّرایع الّتی شرعها اللّه للعباد بکلماته المنزلة. وقیل: صدّقت بعیسی وهو کلمة اللّه قرأ **ابوعمرو ویعقوب وحفص** عن **عاصم** و کتبه علی الجمع، اراد الکتب الّتی انزلت علی **ابراهیم و موسی و داود و عیسی** علیهم السّلام. و قرأ الآخرون بکتابه علی التّوحید والمراد به **الانجیل** ای- قبلته منه. **وکانت من القانتین** المطیعین لربّها و قیل: یرید بالقانتین رهطها و عشیرتها فانّهم کانوا اهل صلاح مطیعین للّه -. روی عن النّبی (ص) قال: «حسبك من نساء العالمین **مریم بنت عمران و خدیجة بنت خویلد وفاطمة بنت محمد و آسیة** امرأة **فرعون**. وروی عن **معاذ بن جبل**: انّ النّبی (ص) دخل علی **خدیجة** وهی تجود بنفسها، فقال:

۱- الف: عمله.

اتكرهين مانزل بك يا **خديجة** وقد جعل الله في الكره خيراً كثيراً . فاذا قدمت على ضراتك فاقرئهنّ منّي السّلام . قالت : يا رسول‌الله و من هنّ ؟ - قال **مريم بنت عمران وآسية بنت مزاحم** ، و **حليمة اخت موسى** . - فقالت بالرّفاء والبنين .

النوبة الثالثة

قوله تعالى : « **بسم الله الرّحمن الرّحيم** » اسم عزيز يمهل من عصاه فاذا رجع وناداه اجابه ولبّاه . فان لم يتوسّل بصدق‌قدمه في ابتداء امره فاذا تنصّل بصدق ندمه في آخرعمره اوسعه‌غفراً ، وقبل منه عذراً ، واكمل له ذخراً ، واجزل لديه برّاً . نام خداوندی که بی نام او سخن مبتر آید ، وبی ذکراو گفتار مختصر آید ، بی ستایش او آرایش گفتار نیست ، بی‌آشنائی او روشنائی اسرارنیست . بی خدمت اوتن را نظام نیست ، بی نعمت اوجان را قوام نیست . بی‌جود او وجود نیست . بی لطف او شهود نیست . پادشاهی که صنع او بی آلت است ، وخواست اوبی علّت . کریمی که کرم او بی‌حدّاست ، وقدرت اوبی‌نهایت . مهربانی که بندهٔ‌حقیر راآن‌محلّ نهاد که روز بیعت باوی نداء : « انّ الله اشتری » کرد ، وقت میثاق تلقینش « قالوا بلی » کرد ، در لوح رقمش : « سبقت لهم منّا الحسنی » کرد ، روز ایثارنصیبش : « والزمهم کلمة‌التّقوی » کرد . اینت کرم ورحمت ، اینت عنایت و شفقت ! قادری که هرچه خواهد تواند . ازپولاد چه‌سخت تر؟ که‌بردست **داود** چون موم پیچا کرد:« والنّاله‌الحدید؟ » اززمین وآسمان چه گنگ تر ؟ ایشان رابی زبان فرا نوا کرد که : « قالتا آتینا طائعین » ! ازبندهٔ عاصی که بیچاره تر؟ او را بخود آشنا کردوباوی ندا کرد که : « **یا ایّها الّذین آمنوا توبوا الی الله توبة نصوحاً** » ! ای گرویدگان آشنایان ودوستان‌همه توبت کنید ، بدرگاه من بازآئید . بامن گردید ؛ اگرشما آن کردید که ازشما آید ، من آن کنم که ازمن آید . هیچ جای معیوب نپذیرند مگراینجا ، بازآئید . بهیچ‌درگاه گناه نیامرزند مگراینجا ، پناه بامن آرید . از نامهربانان بمهربان آئید . از درد نومیدی بامید آئید . ما را از گناه آمرزیدن باك نیست ، بازآئید . ما را از معیوب

پذیرفتن عارنیست ، باز گردید . نظیر آیت خوان : « وانیبوا الی ربّکم » مقام انابت برتراست‌ازمقام توبت. انابت باز گشت بنده‌است باخداوند خویش بدل‌وهمّت ، وتوبت باز گشت بنده‌است ازمعصیت باطاعت. انابت چیست؟ ازوادی نفاق بقدم صدق بوادی سکینت آمدن ، واز وادی بدعت بقدم تسلیم بوادی سنّت‌آمدن ، وازوادی تفرّق بقدم انقطاع بوادی جمع آمدن . و از وادی دعوی بقدم افتقار بوادی تفرید آمدن . از وادی خرد بقدم فاقت باحقّ آمدن . توبت چیست ؟ شفیعی‌مطاع ، و کیل دری‌مشفق، نائبی کریم ، نقش گناه محو کند وحقّ بشفاعت او از بندهٔ گنه‌کار عفو کند . دیوان بنده ازعصیان پاك ومطهّر کند ، مرد تائب را بامردبی گناه برابر کند . اینست که مصطفی (ص) گفت : « التّائب من‌الذّنب کمن لاذنب له » و قال صلّی‌الله علیه وسلّم: «انّ‌الله تعالی‌افرح بتوبة عبده من‌الظّمآن‌الواردالضّالّ الواجدالعقیم الوالد». میگوید : حقّ تعالی بهیچ طاعتی چنان زود خشنود نشود که بتوبت تائبان . رضاء او بتوبهٔ گناهکار همچون شادی آن تشنه دان که در بیابان خشك بی آب ناگاه بآب زلال رسد ، یا همچون مسافری که دربیابانی مهلك بار ومر کب خویش گم کند، آنگه پس ازنومیدی ناگاه بسرمر کب وبارخویش رسد؛ یاچون پیرزنی نازاینده‌آرزومند فرزند که نابیوسان اورا بشارت فرزندی نیکوسیرت ، زیباصورت ، رسد ؛ درهمهٔ عالم هیچ شادی در جنب این سه شادی نرسد و این سه شادی درجنب رضاء حق از توبهٔ تائب ناچیزومتلاشی گردد. حکم قدم چنان رفته که اگر کسی‌هفتادسال درخرابات معصیت‌کند . آنگه روزی بدردی غسلی کند. باندوهی لباس وفا درپوشد ، بتشویری بمسجد درآید ، بحیرتی نیّتی کند بحسرتی دست بردارد ، بدهشتی‌تکبیر گوید ، در حضرت نماز وراز شود . هنوزآن نمازتمام نکرده باشد که ازجلیل وجبّار ندا آید با اهل ملکوت که یا گماشتگان ما ، درین آسمانها ، امروز همه عبادتهای خویش بگذارید . زجل(١) تسبیح و تقدیس درباقی کنید . و عطر استغفار ستوزید ؛ آن بندهٔ بر گشتهٔ ما راکه با درگاه ما آمد ، آن آبی که به تکلّف از آن دیدهٔ دردناك او بیرون‌آمد ، درخزانهٔ رحمت بنهید ؛ تا فردا درعرصات قیامت رضوان را فرستیم

١) زجل : صوت وآواز ونشاط وبلندی‌آواز . فرهنگ نفیسی .

تا دست او گیرد و گرد قیامتش بر آرد و این ندا میکنند که : « هذا عتیق‌الله » این آزاد کردهٔ خداوند است و بمغفرت رسیدهٔ حق ، برای آنکه در گناهکاری هم داغ محمد بر زبان داشت هم داغ مهر مادر در دل .

آورده‌اند : که فردا در قیامت بنده‌ای را نامهٔ خویش بدست دهند ، آن کردار آلودهٔ خود بیند سر در پیش افکند ، اندوهی عظیم بر وی نشیند . حقّ تعالی بوی نظر رحمت کند ، گوید : ای بیچارهٔ روز فرو شده سر بر دار که امروز روز آشتی است و هنگام نثار رحمت . بنده از شرم حقّ همچنان سردر پیش افکنده میدارد تا ربّ العزّة بکرم خود گوید : بعزّت من که سرازپیش برداری ودرجلال من نگری. اگر تو دردنیا آن نکردی که من فرمودم ، من امروزدرروزبیچارگی ودرماندگی تو آن کنم که تو خواهی «قل کل یعمل علی شاکلته» هر کس آن کند وازوی آن آید که سزای وی بود . تو بی‌وفائی کـه ترا چنان آفریدم ، سزای من همه وفا و کرم که صفت من اینست . پس جام شراب قدس بردستش نهند یکدم در کشد نعره زنان چون و الهان در آن صحراءِ قیامت می‌آید و زبان حال وی میگوید :

تبسّطنا علی الآثام لمّا رأینا العفو من اثرالذّنوب

چون عفو تو راه جرم من پاك ببست زین پس همه درمعصیت آویزم دست .

اینست که ربّ العالمین گفت : « فاولئك یبدّل‌الله سیّئا تهم حسنات وکان الله غفوراً رحیماً » .

الجزء التاسع والعشرون

٦٧ - سورة الملك - مكية

النوبة الاولى

قوله تعالى : « **بسم الله الرّحمن الرّحيم** » بنام خداونـد فراخ بخشایش مهربان .

« **تبارَكَ** » بزرگست وبزرگوار وبا برکت خداوند در کردگاری و کارسازی « **الّذی بیده المُلك** » او که بدست اوست پادشاهی [می بخشد و میستاند] .
« **وهو علی کلّ شیء قدیر**(۱) » واو برهمه چیز تواناست .

« **الّذی خَلَقَ الموتَ والحیوٰة** » او که بیافریـد مرگی و زندگانـی .
« **لِیَبْلُوَکم ایّکم اَحْسَنُ عملاً** » تا بیازماید شما را که کیست از شما نکوکارتر ؛
« **و هو العزیزُ الغفور**(۲) » واوست که تواند وتاود امّا می پوشد ومیآمرزد .

« **الّذی خَلَقَ سبعَ سمٰوات طباقاً** » او که بیافرید هفت آسمان طبق طبق زبر یکدیگر « **ماتریٰ فی خَلْق الرّحمٰن من تفاوت** » نبینی در آفرینش رحمن چیزی فروشده تا چیزی درمی باید [1] « **فارجع البصر** » چشم خویش و نگرستن خویش بآن باز گردان . « **هَلْ تریٰ من فُطور**(۳) » تا خود هیچ شکافی بینی در آسمان یا گشادی ؟ .

« **ثمّ ارجع البصر کرّتین** » بازچشم خویش ونگریستن خویش بازآر دیگر باره . « **یَنقلب الیك البَصَر** » با پس آید با تو چشم از نگـریستن و عیب جستن « **خاسئاً** » کم آمده و باپس [2] مانده « **وهو حَسیر**(٤) » واو مانده وباز ایستاده .

« **ولقد زَیّنّا السّمآءَ الدّنیا بمصابیح** » بیاراستیم آسمان پیشین بچـراغها

---

۱ ـ الف : می درباید .   ۲ ـ الف : بازپس مانده .

«وَجَعَلْناها رجوماً للشّياطين» آن را چنان کردیم تا بآن شیاطین رانند از در آسمان «واَعْتَدْنا لهم عذابَ السّعير (٥)» وساختیم ایشان را عذاب آتش.

«وللّذين كفروا بربّهم عذابَ جهنّم» وایشان‌راست که بنگرویدندبخداوند خویش عذاب دوزخ «وبئسَ المصير (٦)» وبد جایگاه که دوزخ است.

«اذآ اُلقوا فيها» چون ایشان را درافکنند درآتش «سمعوا لها شهيقاً» آتش را آوازی شنوند زشت صعب «وهي تفور (٧)» وآن میجوشد.

«تكادُ تميّزُ من الغيظ» خواهد که پاره پاره گردد از خشم. «كلّما اُلقي فيها فوجٌ» هر که که گروهی را درآن افکنند «سَاَلَهم خزنتُها» بپرسد ایشان راعذاب سازان دوزخ. «اَلَمْ يَاْتكم نذير (٨)» نیامدبشماهیچ آگاه کننده؟ وترساننده «قالوا بلىٰ قد جآءَ نا نذير» گویند: آری آمد بما آگاه کننده ای. «فكذّبنا» دروغ زن گرفتیم او را «وقلنا مانزل اللّه من شيء» وگفتیم الله هیچ چیز فرو نفرستاد «ان انتم الاّ في ضَلال كبير (٩)» نیستید شما مگر در گمراهی بزرگ.

«وقالوا لو كُنّا نَسْمَعُ» وگویند: اگر ما می‌شنیدیم[1] چنانك زیر کان شنوند. «او نعقلُ» یا ما درمی‌یافتیم چنانکه مؤمنان دریابند «ما كُنّا في اصحاب السّعير (١٠)» ما در دوزخیان نمی بودیم[2].

«فاعترفوا بذنبهم» بگناه‌خویش‌اقرار کنند. «فسُحْقاً لاصحاب السّعير (١١)» دوری باد دوزخیان را.

«انّ الّذين يخشون ربّهم بالغيب» ایشان که می‌ترسند ازخداوند خویش نا دیده «لهم‌مغفرةٌ واجرٌ كبير (١٢)» ایشان را آمرزش است ومزد بزرگوار.

«واَسرّوا قَوْلكم او اجْهَروا به» نهان دارید سخن خویش یا آشکارا ببانگ «انّه عليمٌ بذات الصّدور (١٣)» که خدای داناست بهرچه دردلهاست.

«اَلاَ يعلمُ مَنْ خَلَقَ» نداند او که دل آفرید که در دل چیست یا رهی آفرید که حال او چیست؟ «وهو اللّطيف الخبير (١٤)» و اوست باریك دان دوربین

---

١ ـ الف: می شنیدید. ٢ ـ الف: در دوزخیان نبودید.

آگاه و دانا .

« **هو الّذی جَعَلَ لکم الارضَ ذَلُولاً** »اوست که شمارا زمین بیافرید فرودست و فرمانبردار « **فَامْشُوا فی مناکبها** » میروید در کنار هـای آن « **وکُلوا من رزْقه** » و میخورید از روزی او « **والیه النّشور(١٥)** » و برخاست از گور رفتن راست بسوی او .

« **ءَاَمِنْتُمْ مَنْ فی السّمآء** » ایمن می‌باشید[1] ازو که درآسمان «**اَنْ یَخْسِفَ بکم الارض** » که در زمین فرو برد شما را « **فاذاهی تَمُور(١٦)** » آنکه زمین شما را گرداند .

« **اَمْ اَمِنْتُم من فی السّمآء** » یا ایمن باشید[2] ازو که درآسمان « **اَنْ یُرْسِلَ علیکم حاصباً** » که فرو گشاید بر شما سنگباران «**فستعلمون کیف نذیر(١٧)** » آری بدانید که چون بود آنچه میترسانیدم از آن .

« **وَلَقَدْ کذّبَ الّذین من قبلهم** » دروغزن گرفتند ایشان که پیش از ایشان بودند پیغمبران مـرا « **فکیف کان نکیر(١٨)** » چون بود و چـون دیدی نشان ناخشنودی من .

« **اَوَلَمْ یَرَوا الی الطّیر فوْقَهُمْ** » نمی‌بینند و نمی‌نگرنـد مرغ زبر ایشان « **صآفّات** » پروا کرده و گسترانیده « **وَیَقْبِضْنَ** » و باز پر فراهم آرند پریدن را « **مایُمْسِکُهُنَّ الّاالرّحمن** » نگه نمیدارد آن را چنان مگر رحمن « **انّه بکلّ شیء بصیر (١٩)** » که او بهمه چیز بیناست و دانا .

« **اَمَّنْ هذاالّذی هو جندٌ لکم** » یا آن کیست که شمارا سپاهست« **ینصرکم من دون الرّحمن** » که شمارا یاری دهد اگر الله یاری ندهد « **ان الکافرون الاّ فی غرور(٢٠)** » نیستند ناگرویدگان مگر در فریب[3].

« **اَمَّن هذا الّذی یَرْزُقُکم** » یا آن کیست که شما را روزی دهد «**انْ اَمسَکَ رزْقَه** » اگر الله روزی خود باز گیرد « **بل لَجّوا فی عتوٍّ و نفور(٢١)** »نیست جز آنکه

١ـ الف : ایمن بید . ٢ ـ یا ایمن بید . ٣ ـ الف : فرهیب .

می‌ستیهند [۱] درشوخی و در رمیدن .

« افمن یمشی مکبّاً علیٰ وجهه » اوکه نگونسار میرود بر روی خویش « اهدی » راه راست‌تر است وراستروتر « امّن یمشی سویّاً » یا اوکه رود راست و بچم « علی صراط مستقیم (۲۲) » بر راه راست .

« قُل هو الّذی انشاکم » پیغامبر من گوی اوآنست که بیافرید شما را پس آنکه نبودید « وجعل لکم السّمع والابصارَ والافئدةَ » وشما راگوش آفرید و شنوائی و چشم وبینائی و دل « قلیلاً ما تشکرون (۲۳) » چون اندك بآزادی [(۱)] و سپاسداری می‌باشید [۲] .

« قل هو الّذی ذرأکم فی الارض » بگو اوآنست که بیافرید شما را در زمین « والیه تحشرون (۲۴) » و شما را پیش او خواهند برد .

« ویقولون متیٰ هذا الوعد ان کنتم صادقین (۲۵) » و میگویند کی این هنگام رستاخیز که اگر راست میگوئید [۳] ؟

« قل انّما العلم عند الله » بگو دانش آنچه می‌پرسید نزدیك خدایست .

« وانّما انا نذیر مبین (۲۶) » و من درین میان آگاه کننده‌ای آشکارا ام .

« فلمّا رأوه زلفة » چون آن رابینند از نزدیك « سیئت وجوه الّذین کفروا » بد اندوه وبیم پیدا شود در رویهای ناگرویدگان « وقیل » وگویند ایشان‌را . « هذا الّذی کنتم به تدّعون (۲۷) » این آن روز است وآن کار که آن را درآن گیتی از ما می‌بازخواستید ومی‌جستید .

« قل ارأیتم » بگو چه بینید « ان اهلکنی الله ومن معی » اگر الله مرا بمیراند وهر که با من « اورحمنا » یا ببخشاید برما « فمن یجیر الکافرین من عذاب

---

۱ ـ الف : ستهند ۲ ـ الف : می‌بید ۳ ـ الف : می‌راست گوئید .

---

۱) آزادی : بمعنی سپاسداری وشکرگزاری‌است، مولانا فرماید :

ای گروه مؤمنان شادی کنید همچو سرو وسوسن آزادی کنید .

شیخ فرمود :

بخرمی و بخیر آمدی و آزادی که ازصروف زمان درامان حق بادی .

الیم » ؟ آن کیست که بزینهار دارد کافران را از عذاب درد نمای ؟

« **قل هو الرّحمن آمنّا** » بگو اوست آن رحمن که بگرویدیم باو « **و علیه توکّلنا** » وپشت بـاو باز کـردیم « **فستعلمون من هو فی ضلال مبین (۲۹)** » آری آگاه شوید که آن کیست که در گمراهی آشکار است .

« **قل ارأیتم** » بگو چه بینید . « **ان اصبح ماؤکم غوراً** » اگر این آب شما هنگامـی در زمین فرو شود « **فمن یأتیکم بمآء معین (۳۰)** » آن کیست کـه شما را آب آرد آشکارا بر روی زمین روان و پیدا .

النوبة الثانیة

این سورة **الملك** هزارو سیصد حرف است ، سیصد و سی کلمه ، سی آیت ، و جمله به **مکّه** فرود آمد ، باجماع مفسّران در مکّیات شمرند . و درین سوره هیچ ناسخ و منسوخ نیست .

روی **ابوهریرة** انّ النّبی (ص) قال : « انّ سورةً من کتاب الله ماهی الّا ثلاثون آیة شفعت لرجل فاخرجته یوم القیامة من النّار وادخلته الجنّة وهی سورة تبارك » . و قال صلّی الله علیه و سلّم : « و ددت ان « **تبارك الّذی بیده الملك** » فـی قلب کلّ مؤمن » .

و روی عن **ابن عباس** : انّ رجلاً من اصحاب النّبی (ص) ذهب یضرب خباءً له علی قبرو هولا یحسب انّه قبر ، فسمع انساناً یقراء « **تبارك الّذی بیده الملك** » فاتی النّبی (ص) فقال : یا رسول الله انّی ضربت خباءً لی علی قبر وانا لااعلم انّه قبر ، فاذا انسان یقراء سورة الملك . ـ فقال رسول الله (ص) : « هی المانعة ، هی المنجیة تنجیه من عذاب القبر » . فی خبر آخر : « هی الواقیة من عذاب القبر » . وروی : من قرأها فی لیلة فقد اکثر واطیب .

قوله : « **تبارك** » معناه : تعالی و تعظم و تمجد . وقیل : تفاعل من البرکة . وقیل : معناه انّه الثّابت الدّائم الّذی لم یزل ولا یزال . وقیل : تعالی من جمیع البرکات

منه « **الّذی بیده الملك** » یؤتیه من یشاء وینزعه ممّن یشاء . وقیل : یرید به النبوّة یعزّبها من اتّبع النّبی ویذلّ بها من خالفه . « **وهوعلی کلّ شیء** » من الإنعام والانتقام « **قدیر** » .

« **الّذی خلق الموت والحیوة** » قال **ابن عباس** : یرید الموت فی الدّنیا والحیوة فی الآخرة . قال **قتادة** : اذلّ الله ابن آدم بالموت و جعل الدّنیا دار حیوة و دارفناء ، و جعل الآخرة دارجزاء وبقاء و انّما قدم الموت لأنّه الی القهر اقرب . وقیل : قدّمه لأنّه اقدم ، لانّ الاشیاء فی الابتداء کانت فی حکم الموات کالنطفة والتّراب و نحوهما ثمّ اعترضت [١] علیها الحیوة . وقال **ابن عباس** : خلق الموت علی صورة کبش املح لایمّر بشیء ولایجد ریحه شیء ولایطأ علی شیء الّاومات و خلق الحیوة علی صورة فرس انثی و هی الّتی کان **جبرئیل** والانبیاء یرکبونها « تمّر بشیء ولا یجد ریحها شیء الّا حیی وهی الّتی اخذ **السّامری** قبضة من اثرها فالقی علی العجل فحیی.
قوله « **لیبلوکم** » یعنی: لیختبر کم فیما بین الحیوة الی الموت . « **ایّکم احسن عملاً** » ای ـ اسرع فی طاعة الله واورع عن محارم الله و قیل : لیبلوکم ایّکم احسن اخذاً من حیوته لموته و احسن اهبة فی دنیاه لآخرته . قال النّبی (ص) **لعبدالله بن عمر** « خذمن صحتك لسقمك ، ومن شبابك لهرمك ، ومن فراغك لشغلك، ومن حیوتك لمماتك ، فانّك لاتدری ما اسمك غداً . وسئل النّبی (ص) ایّ المؤمنین اکیس ؟ ـ قال : « اکثرهم للموت ذکراً و احسنهم له استعداداً وقیل : یختبرهم اعلاماً للملائکة حالهم لیظهرلهم شکرانهم و کفرانهم کیف یکونان عندالمحنة فی الصّبرو عند النعمة فی الشّکر « **وهوالعزیز** » المنتقم من اعدائه « **الغفور** » لاولیائه .

« **الّذی خلق سبع سمٰوات طباقاً** » بعضهافوق بعض بین کلّ سماء مسیرة خمس مائة عام وغلظ کلّ سماه خمس مائة عام . وقوله : « **طباقاً** » جمع طبق ، کجبل وجبال؛ وقیل : جمع طبقة ، کرحبة ورحاب . وقیل : « **طباقاً** » مصدرمن طابق تقول : طابق بین ثوبیه اذا لبس احدهما فوق الآخر. وهونصب علی المصدر. وقیل : صفة ، و قیل :

---

١ ـ الف : اعرضت .

نصب لانّه مفعول ثان « ماترى فى خلق الرّحمٰن من تفاوت » قرا حمزة و الكسائى من تفوّت بتشديد الواو بلا الف و همالغتان كالتّحمّل و التّحامل ، والتّظهر والتظاهر ، والتّفاوت والتفوّت، بعد ما بين الشّيئين فى الصّحة وفى معناه قولان: احدهما «ماترى» يا ابن آدم . « فى خلق الرّحمٰن » يعنى السّماء «من تفاوت» اى ـ خلل و اضطراب و تفرّق بل هى مستقيمة مستويّة لايفوت بعضها بعضاً لقلّة استوائها . والقول الثّانى انّه عامّ فى جميع خلق الرّحمن اى ـ لم يفته شىء اراده ولم يخرج شىء عن موجب الحكمة . و قيل : « الخلق » فى الآية مصدر والمعنى يخلق كلّ شىء صغيراً و كبيراً بامر واحد لاتفاوت فى ذلك وهو قوله:« كن» و قيل : الرّؤية فى الآية بمعنى ـ العلم لبعد السّماء عن الادراك بحاسّة البصر قوله : « فارجع البصر هل ترى من فطور » اى شقوق وصدوع .

« ثمّ ارجع البصر » اى ـ اعد النّظر ثانياً «كرّتين» اى مرّتين « ينقلب اليك البصر » اى ـ يرجع اليك البصر ايّها المخاطب . « خاسئاً » اى ـ خاشعاً صاغراً ذليلاً كذلّة من طلب شيئاً فاخطاه « وهو حسير » اى ـ معى كليل لم يدرك ما طلب اى ـ اعيا من قبل ان يرى فى السّماء خللا . روى عن كعب قال السّماء الدّنيا موج مكفوف والثّانية مرمرة بيضاء والثّالثة حديد، والرّابعة صفراء و قال نحاس : والخامسة فضّة ، والسّادسة ذهب ، والسّابعة ياقوتة حمراء و بين السّابعة الى الحجب بحار من نور .

« ولقد زينّا السّماء الدّنيا بمصابيح » اى ـ بكواكب ، وهى كبار النّجوم سميّت مصابيح لاضاءتها . والمصباح ، السّراج لاضاءته . « وجعلنا ها » اى ـ بعضها . « رجوماً للشّياطين » اى ـ رمياً لهم اذا استمعوا الى السماء . قال قتاده خلق الله النّجوم للثلاثة اشياء زينة للسّماء « ورجوماً للشياطين » وليهتدى بها فى ظلمات البرّ والبحر فمن اوّلها على غير ذلك فقد قال رايه واخطا حظّه . قال الضّحاك : الكواكب الّتى ترى لايرجم بها والّتى ترجم بها الشّياطين لاتريها النّاس و قال ابوعلى الكواكب انفسها لا ترجم لانّ الكواكب ثوابتة لا تزول عن السماء ولاتفقد انّما ينفصل عنها شهاب يحرق . « واعتدنا لهم » اى ـ هيّأنا لهم فى الآخرة . « عذاب السّعير » و هى

النّارالموقدة المشعلة ، و يقال : سعرت النّار فتسعّرت اذا قويتها و قيل السّعير بيت للشّياطين فى جهنّم هو اسمه .

«وللّذين كفروا بربّهم» اى ــ واعتدنا للّذين كفروا بربّهم . **« عذاب جهنّم وبئس المصير »** .

« اذآ القوا فيها » اى ــ القى الكفّار فى النّار « **سمعوا لها شهيقاً** » وهو صوت فظيع منكر كشهيق الحمار وهو اوّل صوته وقد يسمع للنّار صوت منكر اذا اشتدّ لهبها كانّها تطلب الوقود . « **و هى تفور** » اى ــ ترتفع بالغليان لشدّة توقّدها اى ــ تغلى بهم كغلى المرجل .

« تكاد تميّز » اى ــ تنقطع ينفصل بعضها من بعض من شدّة غيظها على الكفّار **« كلّما القى فيها فوج سألهم خزنتها »** و هم الملائكة الموكّلون بها ، **« الم يأتكم نذير »** الم يأتكم رسول من قبل الله فى الدّنيا ينذركم .

« قالوا بلىٰ قد جآئنا نذيرٌ فكذّبنا » روى **ابو هريرة** عن النّبى (ص) : انّه قال:انا « النّذير والموت المغير والسّاعة الموعد » . **« قالوا بلىٰ قد جاء نا نذيرٌ فكذّبنا و قلنا ما نزّل الله من شيء »** اى ــ من نبوّة و كتاب وحكم فيقول الخزنة لهم .**« ان انتم الاّ فى ضلال كبير »** اى ــ ما انتم اليوم الاّ فى ضلال كبير، كنتم عليه فى الدّنيا و يجوزان يكون هذا من كلام القوم ، اى ــ وقلنا للرّسل : **« ما انتم الاّ فى ضلال »** و بُعدٍ من الصّواب .

« وقالوا لو كنّا نسمع » اى ــ قالوا وهم فى النّار، لو كنّا نسمع سمع من يعى و يتفكّر **« اَوْ نَعْقل »** عقل من يميّز وينظر، وقيل : لو كنّا نسمع الهدى فى الدّنيا او نعقل معانى كلام الله و ماكان يدعونا اليه الرّسل **« ماكنّا فى اصحاب السّعير »** اى ــ فى جملة اهل النّار .

« فاعترفوا بذنبهم » اقرّوا بكفرهم . **« فسُحْقاً لاصحاب السّعير »** اى ــ بعداً لهم . قرأ **ابوجعفر و الكسائى «فسحقاً»** بضمّ الحاءِ والباقون بسكونها و هما لغتان ، مثل الرّعب والرّعب و السحّت والسّحت . سحقاً نصب على المصدر اى ــ اسحقهم الله سحقاً ، اى ــ باعدهم من رحمته مباعدة؛ وقيل : السّحق وادٍ فى جهنّم .

«انّ الّذین یخشون ربّهم بالغیب» ای - یخافونه ولم یروه وقیل: یخافون الله و یترکون معصیته حیث لایراهم احد من النّاس لانّ ذلك ادلّ على الاخلاص و ابعد من النّفاق. و قیل: یخشون ربّهم قبل المصیر الیه. «لهم‌مغفرة» لذنوبهم «واجرٌ کبیر» ثواب جزیل لطاعاتهم.

«واسرّوا قولکم او اجهروا به» ای. اخفوا کلامکم او اعلنوه فهما سواء عندالله «انّه علیم بذات الصّدور» قال ابن عباس نزلت فی المشرکین کانوا ینالون من رسول‌الله (ص) فیخبره جبرئیل بماقالوا ونالوامنه فقال بعضهم لبعض. اسرّواقولکم کی لایسمع اله محمد فقال‌تعالى: قل‌لهم: «اسرّوا قولکم اواجهروابه» فانّ الله لایخفى علیه خافیة. وهذا امرتهدید کما قال: «اعملوا ماشئتم».

ثمّ قال: «الایعلم من‌خلق» ای - الایعلم السّرّ من خلق السّرّ. الایعلم مافی الصّدور، من خلق الصّدور؟ الایعلم من خلق الاشیاء مافی صدور عباده؟ ففی هذه الوجوه من فی موضع الرّفع وهو اسم للخالق و یجوز ان یکون من اسماً للمخلوق ویکون فی‌موضع‌النّصب والمعنی‌الایعلم الله من‌خلقه. «وهواللّطیف الخبیر» العالم بدقائق‌الاشیاء وبواطنها ویجوز ان یکون العلم من صفة المخلوق، والمعنی: الایعلم هذا الکافرین من الّذی خلقه، الایعلم الله الّذی هو خالقه. «وهواللّطیف» الّذی الطف لهم فی تدبیره واحسن الیهم فی انعامه. «الخبیر» بهم وباعمالهم.

«هوالذی‌جعل‌لکم الارض ذلولاً» لیّنة سهلة یسهل لکم السّلوك فیها. وقیل: لیّنها بالجبال حتّى تستقرّ ولا تزول باهلها، وقیل: جعلها ذلولا، ای - سهلاً سعیکم علیها بحیث لایمتنع‌المشی فیها بالحزونة. «فامشوا فی مناکبها» ای - فی جوانبها. و قیل: فی فجاجها واطرافها و قیل: فی‌جبالها. قال الزّجاج: وهذا اشبه لانّ معناه سهل لکم السّبیل فی جبالها فهو ابلغ فی الذلل هذا امر اباحة، ذکره على سبیل‌الامتنان بتسهیله علیهم. «وکلوامن رزقه» ای - ممّا هیّاه لقوتکم و غذائکم ما اذن لکم فی تناوله و احلّه لکم دون مانهیکم عنه و حرّمه علیکم. «والیه‌النّشور» ای - البعث من قبورکم ثمّ خوّف الکفّار.

فقال : « ءَامنتم مَن في السَّماءِ » قال **ابن عباس** اى ـ عذاب من السّماءِ ان عصيتموه « **اَن يخسف بكم الارض** » يعني : ان يغور بكم في الارض « **فاذاهى** » اى ـ الارض . « **تمور** » اى ـ تتحرّك وتدور . وذلك انّ الله يحرّك الارض عند الخسف بهم حتّى يلقيهم الى اسفل والارض تعلو عليهم و تمور فوقهم ، تقول : مار يمور اذا جاء وذهب .

«**ام امنتم مَن في السَّماءِ ان يُرسل عليكم حاصباً**» اى ـ ريحاً ذات حجارة . وقيل الحاصب : مطر فيه حصباء كما فعل باصحاب **لوط** وقيل: سحاب فيه حجارة، والحاصب والحصباءِ واحد . « **فستعلمون** » في الآخرة وعند الموت « **كيف نذير** » ى ، اى ـ انذارى اذا عاينتم العذاب . و قيل : « **فستعلمون كيف نذير** » ى اى ـ رسولى . قال **ابن عباس** : ستعلمون انّ **محمداً** كان لكم نذيراً.

« **ولقد كذّب الّذين من قبلهم** » يعني : كفّار الامم الماضيه . « **فكيف كان نكير** » ى ، اى ـ انكارى . اذا اهلكتهم اثبت بعض القرّاءِ الياء في هذا الحروف واخواتها على الاصل وحذفها بعضهم على الخطّ .

« **اَوَلَمْ يَروا الى الّطير فوقهم صافّات** » يصففن اجنحتهنّ اذا طرن في الهواء اى ـ يبسطن كالحداءِ والّنسر. « **وَيَقْبِضْنَ** » يعني اجنحتهنّ يضربن بها جنوبهنّ كالحمام . وقيل : يصففن احياناً ويقبضن احياناً. وقيل في الهواءِ طيور لا يقعن بالارض ابداً طعامها النّمل والبعوض اذا طرن في الهواءِ بيضن على اذنابهنّ واجنحتهنّ . حكاه **ابن هيصم** « **مايمسكهنّ** » في الجوّ « **الّا الرّحمٰن** » بقدرته انّه جلّ جلاله عمّت رحمته الخليقة كلّها « **انّه بكلّ شيء بصير** » عالم بمصلحة كلّ شيء . بيّن لهم في هذه الآية ما يدلّهم على توحيده من تسخير الطّير في جو السّماءِ .

« **امّن هذا الّذى هو جندٌ لكم** » اعوان لكم « **ينصركم من دون الرّحمٰن** » ويدفعون عنكم عذاب الله فامنتم عذابه بسببه ، و قيل : معناه هل شيء من اصنامكم يدفع عنكم عذاب الله . « **ان الكافرون الّا في غرور** » اى ـ ما الكافرون الا مغترّون بغرور **الشّيطان** غير متمسّكين بحجّة وبرهان .

« **امّن هذا الّذى يرزقكم** » يطعمكم و يسقيكم و يعطيكم منافع الدّنيا .

« **ان امسك رزقه** » یعنی : ان امسك الله المطر او مسك جمیع اسباب الرّزق ، و قیل معناه : من الّذی یوسّع علیکم نعمکم ان ضیّق علیکم فیعاقبکم بالجدب والقحط « **بل لجّوا** » ای - تمادّوا . « **فی عتوّ** » ای- استکبار عن الحقّ وعن الدّاعی الیه « **و نفور** » عن قبول الحقّ فیفرّون منه ثمّ ضرب مثلاً فقال :

« **افمن یمشی مکبّاً علیٰ وجهه اهدیٰ امّن یمشی سویّاً علیٰ صراط مستقیم** »

معناه : افمن یمشی مطرقاً لا یلتفت الی الطّریق واختلافها ارشد ام الّذی یرفع رأسه ینظر الی الجادّة ؛ وهذا مثل ضربه الله للکافر والمؤمن ، فالکافر « **یمشی مکبّاً علی وجهه** » راکباً رأسه فی الضّلالة والجهالة اعمی العین والقلب لا یبصر یمیناً و شمالاً . قال **قتادة** اکبّ علی المعاصی فی الدّنیا فحشره الله علی وجهه یوم القیامة و ذلك قوله تعالی « ونحشرهم یوم القیمة علی وجوههم » والمؤمن یمشی سویّاً معتدلاً یبصر الطّریق وهو « **علیٰ صراط مستقیم** » دین قیّم وهو الاسلام ، قیل: نزلت فی **عمّار بن یاسر** و **ابی جهل** وقوله : « **مکبّاً علی وجهه** » فعل غریب لانّ اکثر الّلغة فی التّعدّی و الّلزوم ان یکون افعلته نفعل وهذا علی ضدّه یقال : کببت فلاناً علی وجهه فاکبّ . قال الله تعالی : « فکبّت وجوههم فی النّار » وقال النّبی (ص) : و هل یکبّ النّاس علی مناخرهم فی النّار الّا حصاید السنتهم » و نظیره فی الکلام قولهم قشعت الرّیح السّحاب فاقشع .

« **قل هو الّذی انشاکم** » ای - خلقکم . ابتداء « **وجعل لکم السّمع و الابصار والافئدة** » خصّ هذه الثّلاثة بالذّکر لانّ العلوم والمعارف بها تحصل « **قلیلاً ما تشکرون** » ای - تشکرون شکراً قلیلاً وما زیادة ، وقیل : اقلّکم الّذی یشکر لله سبحانه .

« **قل هو الّذی ذرأکم فی الارض** » خلقکم فیها صغاراً . « **والیه تحشرون** » ای - الی الله تجمعون وتساقون یوم البعث فیجزیکم باعمالکم بیّن لهم الآیات الّتی تدلّهم علیه وتوصلهم الی معرفته .

« **ویقولون متیٰ هذا الوعد** » ای - ما وُعد وامن الخسف و الحاصب وقیل :

البعث والنّشور . « ان كنتم صادقين » فى هذا الوعد .

«قل انّما العلم عنداللّه» علم القيامة وعلم نزول العذاب عنداللّه ، لم يطلع عليه بشر . «وانّما انا نذيرٌ مبين»،اى ــ رسول مخوّف ابين لكم وحى اللّه الىّ ولااعلم وقت الحشر .

« فلمّا رَاَوْهُ زُلْفَةً » اى ــ عاينوا عذاب اللّه قريباً كقوله :« واخذوا من مكان قريب» . والزّلفة : القربة و كذلك الزّلفى .« سيئت وجوه الّذين كفروا » اى ــ ساء اصحاب الوجوه ماعاينوا من العذاب فذكر الوجوه واراد اصحابها يقال : سؤته فسىء اى ــ حزنته فحزن ، كما تقول: سررته فسرّ،وقيل: معناه اسودّت وعلتها الكابة والقترة؛ والمعنى : قبحت وجوههم بالسّواد وهذا فى القيامة، وقيل: كان يوم بدر نظيره قوله : « ترى الّذين كذّبوا على اللّه وجوههم مسودّة كانّما اغشيت وجوههم قطعاً من اللّيل مظلما وترهقهم ذلّة » وجوه عليها غبرة ترهقها قترة . «وقيل» اى ــ قال الخزنة لهم : «هذا» العذاب «الّذى كنتم به تدّعون» اى ــ هذا الّذى كنتم من اجله تدّعون الاباطيل وتقولون : « لابعث ولانشر » و قرأ يعقوب: «تدعون» بالتّخفيف ، والمعنى : هذا الّذى كنتم به تستعجلون وتدعون اللّه بقولكم : اللّهم ان كان هذا هو الحقّ من عندك فامطر علينا حجارة من السّماءِ ، و قيل : تدّعون تفتعلون من الدّعاءِ ، يقال : دعا وادّعا بمعنى واحد ، وقيل : معنى الآية : فلمّا راوا الوعد بالحشر والنّشر وسوءِ العذاب حقّاً . و راوا النّبى (ص) شافعاً لامّته مخلصاً لهم من التّبعات على ما ذكره اللّه و وعد به سيئت وجوههم .

قوله :«قل ارايتم» اى ــ قل يا محمد لمشركى مكة الّذين يتمنّون هلاكك «ارايتم ان اهلكنى اللّه ومن معى» من المؤمنين «اورحمنا» فابقينا واخّر آجالنا «فمن يجير» كم « من عذاب اليم » من يمنعكم من بأسه واىّ نفع لكم فى هلاكنا، وهذا جواب لقولهم نتربّص به ريب المنون وان امر محمد لايتمّ ولايبقى ، وقيل : معناه لاتتمنّوا موتى فانّه لاينفعكم وتمنّوا مايجيركم من عذاب اللّه فانّ

ذلك انفع لكم ، وقيل : معناه نحن مع ايماننا خائفون ان يهلكنا بذنوبنا لانّ حكمه نافذ فينا فمن يمنعكم من عذابه وانتم كافرون .

« **قل هو الرّحمن الّذى** » نعبده « **آمنّا به وعليه توكّلنا** » فوّضنا اليه امورنا «**فستعلمون**» غداً «**من هو**» اليوم «**فى ضلال مبين**» حين لاينفعكم العلم شيئاً .

«**قل ارايتم ان اصبح ماؤكم غوراً**» اى ـ غائراً ذاهباً فى الارض لاتناله الايدى والدّلاء . قال : **الكلبى** و **مقاتل** يعنى . ماء زمزم . « **فمن يأتيكم بماء معين** » ظاهر جار تراه العين وتناله الدّلاء ذكرهم عظيم نعمته عليهم باظهار المياه لهم على وجه الارض و انّه لوجعلها غائرة لم يمكنهم التّوصّل اليها ولكان فيه هلاكهم والله اعلم .

النوبة الثالثة

قوله تعالى : « **بسم الله الرّحمن الرّحيم** » سماع اسم الله يوجب الهيبة ، والهيبة تتضمّن الفناء والغيبة . سلطانيست اين كلمه ، چون نقاب ملكى بگشايد و جلال كبرياء او پيدا گردد ، برهرچه افتد دمار از وى بر آرد و رقم نيستى برو كشند . شنوندهٔ اين كلمت از هيبت اين كلمت چنان از خود فانى شود كه مرورا هيچ خيال نماند وازهر نشان كه دهند از آن نشان نهان شود .

محوت اسمى ورسم جسمى و غبت عنّى و دمت انتا

و فى فنائى فنى فنائى و فى ورائى وجدت انتا

بازبسماع نام رحمن ورحيم ازمضيق دهشت بصحراءِ انس افتد ، وفناءِ وى بصفت بقا بدل گردد . اينست سنّت خداوند عزّ كبرياؤه وتقدّست اسماؤه . هيبت الهيّت بنمايد كه موجب دهشت است ، وحيرت بازمرهم نهد بصفت لطف ورحمت . الله اشارت است بجلال وعزّت الوهيت ، رحمن رحيم اشارتست بكمال لطف و رحمت . هر كرا تاج

دولت دین برفرق نهادند منشور عزّ اوازحضرت این نام نویسند، وهر کرا داغ شقاوت برجان نهادند، رقم خذلان او ازحضرت این نام کشند. دارو گیر گشاد وبند نواخت وسیاست عزّ ومذلّت همه نتیجهٔ قهر ولطف اوست، کونین وعالمین همه ملك وملك اوست. اینست که ربّ العالمین گفت: «**تبارك الّذی بیده الملك و هوعلی کلّ شیء قدیر**» ملك هژده[1] هزارعالم بید اوست، سرهمهٔ سروران درقبضهٔ تقدیر اوست، گردن همهٔ گردن افرازان درربقهٔ تسخیراوست، ناصیهٔ همهٔ جبّاران منقاد قهرجبروت اوست. درخبرمیآید که: «انا الملك قلوب الملوك، ونواصیهم بیدی اقلّبها کیف اشاء» ملك منم، پادشاه برپادشاهان منم، اعزازواذلال بندگان دریدمنست، دلهای عالمیان درقبضهٔ منست؛ چنانکه خواهم میگردانم واسرارایشان برحسب مرادخود میرانم. خواهم بخوانم وبخندانم، خواهم برانم وبگریانم. ای شما که عالمیان اید، سینه بسبب ملوك مشغول مدارید ودل درویشان مبندید، دل در دین ما بندید توکّل بر کرم ما کنید، روی بدرگاه طاعت ما آرید، دین پرست باشید تا دنیا شما را تبع شود. خدمت ملك الملوك کنید، تا ملوك جهان شما را خدمت کنند.

خدمت او کن مگر شاهان ترا خدمت کنند

چاکر او باش تا سلطان تراگردد غلام.

ملك انسانیّت جداست، وملك دلهاجدا، وملك جانها جدا. انسانیّت ملك در دنیا راند ودل ملك درآخرت راند، وجان ملك درعالم حقیقت راند. ملك انسانیّت اینست که: «انّماالحیوة الدّنیا لعب ولهو وزینة» وملك دل اینست که: «یحبّهم و یحبّونه» وملك جان اینست که: «وجوه یومئذ ناضرهالی ربّها ناظره» آن عزیز راه گوید: فردا که علم کبریای اوبقیامت برآید[2] که: «لمن الملك»؟ من ازگوشهٔ دل خویش بدستوری او دری برگشایم و دردی از دردهای او بیرون دهم، تا گرد قیامت برآید وگوید: «لمن الملك»؟ اگرمعترضی براه برآید، گویم: او که چون

۱ـ الف: هشده ۲ ـ الف: برند.

ما ضعفا ومسا کین دارد، میگوید : « لمن الملك »؟ ما که‌چون او ملکی جبّاری داریم چرا نگوئیم : «لمن الملك» ؟ اگراوراچون ما بندگانست ، ما را چون اوخداوند است ، کسی را که درحرم قرآن بار [1] داده باشند ، تا زمانی این خلعت پوشد که : « انّ عبادی لیس لك علیهم سلطان » و زمانی این تشریف یابد که : « یحبّهم و یحبّونه » وزمانی این شربت کشد که « وسقیهم ربّهم » این چنین کسی را چرا نرسد که برحدثان خواجگی کند وبامداد وشبانگاه گوید: « لمن الملك » ؟

جز خداوند مفرمای که خوانند مرا   سزد این نام کسی را که غلام تو بود
بگسلانم کمر گردون از قوّت خویش   چون بطرف کمرم نقش زنام تو بود.



۱ - الف : راه

٦٨ - سورة القلم - مكية

النوبة الاولى

قوله تعالى : « **بسم‌اللّه الرّحمن الرّحيم** » بنام خداوند جهاندار دشمن پرور ببخشایندگی ، دوست بخشای بمهربانی .

« **ن والقلم** » بدوات و قلم « **وما يَسْطُرُونَ** (١) » و بآنچه آسمانیان و زمینیان نویسند [از کتاب و کلام] .

« **وما انت بنعمة ربّك بمجنون** (٢) » تو باآن نیکوئی که از خداوند تو است با تو دیوانه نیستی .

« **وانّ لك لاجراً غير ممنون** (٣) » و تراست مزدی ناکاست هرگز .

« **و انّك لعلى خُلُق عظيم** (٤) » وتوبرخویی بزرگواری [برادب پیغام‌ما].

« **فَسَتُبصِرُ و يُبصِرُونَ** (٥) » آری تو بینی و ایشان بینند .

« **بايّكم المفتون** (٦) » که دیوانه و فتنه رسیده از شما کیست .

« **انّ ربّك هو اعلم** » خداوند تواست که اوداناست . «**بمن ضلّ عن‌سبيله**» بهر که گمشده از راه او . « **و هو اعلم بالمهتدين** (٧) » و او داناست بایشان که راه یافتگان اند بحقّ .

« **فلا تُطع المكذّبين** (٨) » نگر دروغ زن گران را فرمان نبری .

« **وَدّوا لَوتُدهِنُ فَيُدهِنون** (٩) » دوست میدارند که توفرا ایشان گرائی بچیزی ، تا فرا تو گرایند .

« **ولا تطع** » فرمان مبر « **كلّ حلّاف** » ازین هر سو گند دروغ خوارهٔ « **مَهين** (١٠) » خوار فرا داشته‌ای .

« **همّاز**» مردم نکوهی « « **مشّاء بنميم** (١١) » سخن چینی .

« **منّاع للخَیْر** » از نیکی باز داری . « **مُعْتَد** » گزاف کاری، گزاف گوئی، نا ساز کاری « **اثیم** (۱۲) » پلید کاری.

« **عُتُلّ** » درشت‌خوئی. « **بعد ذلك زنیم** (۱۳) » با آنهمه نادرست اصلی بدنامی.

« **اَنْ کان ذامال وبنین** (۱٤) » از بهر آنکه کسی با مال بود و پسران .

« **اذا تُتْلیٰ علیه آیاتنا** » چون سخن ما بر و خوانند « **قال اساطیرُ الاوّلین** (۱۵) » گوید : که این افسانهٔ[۱] پیشینیان است .

« **سَنَسِمُه علی الخرطوم** (۱٦) » آری فردا او را نشانی کنیم بر روی .

« **انّا بَلَوْناهم** » بیازمودیم ما ایشان را [بآنچه ایشان را دادیم از مال] « **کما بَلَوْنا اصحابَ الجَنّة** » چنانکـه بیازمودیم خـداوندان آن بستان را « **اذْ اَقْسَمُوا** » آنکه که سوگند خوردند همگان « **لَیَصْرِ مُنّها مُصْبحین** (۱۷) » که آن میوهٔ خرما و انگور ببرند و با زرع بهم کنند سحرگاهان نزدیك بام .

« **ولایستثنون** (۱۸) » و نگفتند که: اگر خدای خواهد! « **فطافَ علیها طآئفٌ من ربّك** » گرد آن بستان ایشان گشت بشب گردنده‌ای و بآن رسید رسنده‌ای از عذاب خداوند تو ، « **وهم نائمون** (۱۹) » و ایشان در خواب .

« **فَاَصْبَحَت کالصّریم** (۲۰) » آن بستان زمینی گشت چون شب سیاه درو نه نبات نه آب .

« **فتنادوا مصبحین** (۲۱) » یکدیگر را آواز دادند نزدیك بام .

« **ان اغْدُوا علی حَرْثکم** » خیزید از خواب ، بامداد کنید بر حرث خویش ، « **ان کنتم صارمین** (۲۲) » اگر می چیدن خواهید . « **فانطلقوا و هم یتخافتون** (۲۳) » با هم راز میکردند در راه ومیگفتند:

« **اَنْ لاَیَدْ خُلَنّها الْیَوْمَ علیکم مسکین** (۲٤) » میکوشید که هیچ درویش امروز بر شما درآن بستان درنیاید .

« **وغدوا علی حَرْد قادرین** (۲۵) » بامداد کردند برآهنگ بد ، چون نزدیك بستان آمدند و درویش ندیدند گفتند: که: دست یافتیم !

---

۱ ـ الف : اوسانه .

« **فلمّا رَاَوْها** » چون آن بستان را [هامون] دیدند . «**قالوا انّا لضالّون** (۲۶)» گفتند : ما راه گم کردیم .

«**بل نحن محرومون** (۲۷)» [چون نیك نگاه کردند ، گفتند : نه راه گم کردیم] ، بلکه از نعمت بی بهره ماندیم .

« **قال اَوْسَطُهُمْ** » . بهینهٔ برادران ایشان گفت : « **اَلَمْ اَقُلْ لکم** » نمی گفتم شما را « **لولا تُسَبّحون** (۲۸) » چرا خدای راپاك نشناسید ، [از پذیرفتن بیداد] ؟

« **قالواسبحان ربّنا** » گفتند : خداوند ما پاکست ازستمکاری « **انّا کنّا ظالمین** (۲۹) ما ستمکارانیم .

« **فَاَقْبَلَ بَعْضُهُم علی بعض یتلاومون** (۳۰) » روی فرا یکدیگر کردند بسرزنش کردن .

« **قالوا یا وَیْلَنا** » گفتند : ای ویل و درد زدی بر ما « **انّا کنّا طاغین** (۳۱) » ما فرمانبرداری بگذاشتیم و از اندازهٔ خود در گذشتیم .

« **عسی ربّنا ان یُبْدلنَا خَیْراً منها** » امیدداریم که مگر الله مارا بدل دهد به از آن « **انّا الی ربّنا راغبون** (۳۲) » مابنیاز و حاجت خواست باخداوند خود میگردیم .

« **کذلك العذاب** » چنین بود عذاب [این جهانی]. « **ولَعَذابُ الآخرة اکبر** » وعذاب آخرت مه[1] است اورا که در رستاخیز عذاب کنند « **لو کانوا یعلمون** (۳۳) » اگر مردمان دانندی .

« **انّ للمتّقین** » پرهیزکاران را از شرك « **عند ربّهم جنّات النّعیم** (۳۴) » بنزدیك خداوند ایشان بهشتهای با نازو زیدست .

« **افنجعلُ المسلمین کالمجرمین** (۳۵) » مامسلمانان راچون کافران کنیم ؟

« **مالکم** » چه رسید شما را ؟ « **کیف تحکُمون** (۳۶) » این چیست که میگوئید و چه حکم است که میکنید ؟

« **اَمْ لکم کتابٌ فیه تَدْرُسون** (۳۷) » یا شما را نامه‌ای است از آسمان که اندرو همی خوانید .

---

۱ ـ الف : بزرگتر .

« **انّ لكم فيه لما تَخيّرون** (٣٨) » كه هست شما را در آن نامه آنچه حكم كنيد .

« **ام لكم ايمانٌ عَلَيْنا بالغة** » يا شما را سوگنداست و پيمان بر ما بوجوب رسيده « **الى يَوْم القيامة** » تا روز قيامت « **انّ لكم لَما تَحْكُمون** (٣٩) » كه شما راست آنچه شما حكم كنيد .

« **سَلْهم ايهّم بذلك زعيم** » پرس ايشان را تا كيست ازيشان كه بدرست كردن آن سوگند ميانجى است ؟

« **ام لهم شركآءُ** » يا ايشان انبازان دارند بامن ، يا انبازان ميدانند مرا ؛ « **فَلْيَأْتوا بشركائهم** » گوى ايشان را تا انبازان خود بيارند و باز نمايند . « **ان كانوا صادقين** (٤١) » اگر مى‌راست گويند .

« **يوم يُكْشَفُ عن ساق** » آن روز كه پرده بر كشند از ساق . « **و يُدْعَوْنَ الى السّجود** » و خلق را با سجود خوانند « **فلا يستطيعون** (٤٢) » تا گرويدگان نتوانند كه سجود كنند .

« **خاشعةً ابصارهُم** » فـروشده چشمهاى ايشان از بيـم « **تَرهقهُم ذلّةٌ** » بر رويهاى ايشان نشسته خوارى بيم و نوميدى « **وقد كانوا يُدْعَوْن الى السّجود وهم سالمون** » وچون‌ايشان را با سجود خواند وايشان باسلامت بودند وپشتهاارم اجابت نكردند .

« **فَذَرْني ومن يُكَذّب بهذا الحديث** » بامن گذار اورا كه دروغ مى‌شمرد اين‌سخن « **سَنَسْتَدْرِجُهُم من حيث لا يعلمون** (٤٤) » آرى فرا گيريم ايشان را پاره پاره از آنجا كه ندانند .

« **و اُمْلى لَهم** » ودرنگ دهم ايشان را « **انّ كيدى مَتين** (٤٥) » كه ساز من در واخ است و كار بردبارى برمن فراخ واز فردا بيم نه .

« **ام تسئلهم اجراً** » يا بر رسانيدن ايـن پيغـام ازيشان مـزد ميخواهى[1] « **فَهم من مَغْرَم مُثقلون** (٤٦) » تا ايشان را اوام افتاد از بهر تو كه گران بار گشتند

١ ـ الف : مى‌مزد خواهى .

« **ام عندهم الغيب فهم يكتبون** (۴۷) » یا بنزدیك ایشان است علم غیب تا ایشان می نویسند .

« **فاصبر لحكم ربك** » شکیبا باش حکم خداوند خویش را « **ولا تكن كصاحب الحوت** » وچون مرد ماهی مباش . « **اذ نادى وهو مكظوم** » آنگه که ما را خواند واو پرغم واندهگن .

« **لو لا ان تداركه نعمة من ربه** » اگرنه آن بودی که دریافت او را نعمت نیك خدائی از خداوند او « **لنبذ بالعراء** » خداوند او را از شکم ماهی بهامون رستاخیز افکندی[1] روز رستاخیز « **وهو مذموم** (۴۹) » وملامت برو بود .

« **فاجتبيه ربه** » بر کشید او را خداوند او وگزین او تازه کرد « **فجعله من الصالحين** (۵۰) » و او را از شایستگان شایسته ای کرد .

« **وان يكاد الذين كفروا** » نزدیك باشید[2] وکام یابید[3] که ناگرویدگان « **ليزلقونك بابصارهم لما سمعوا الذكر** » ترا بچشم بزمین آرندی[4] که قرآن شنوند ازتو « **ويقولون انه لمجنون** (۵۱) » ومی گویند رسول را که او دیوانه‌است .

« **وماهو الا ذكر للعالمين** (۵۲) » و نیست او مگر آوای جهانیان و شرف دو گیتی .

النوبة الثانية

این سوره هزار ودویست وپنجاه وشش حرف وسیصد کلمت، پنجاه ودو آیت ؛ جمله به **مکه** فرو آمد ، بقول بیشترین مفسّران . **ابن عباس** و **قتاده** گفتند : از اول سوره تا « **سنسمه على الخرطوم** » به **مکّه** فرو آمد وازینجا تا « **ولعذاب الآخرة اكبر لو كانوا يعلمون** » به **مدینه** فرو آمد .. و ازینجا تا « **فهم يكتبون** » به **مکّه** فرو آمد، وازاینجاتا « **فجعله من الصالحين** » به **مدینه** فرو آمد و ازینجا تا بآخر سوره به **مکّه** فرو آمد . دراین سوره دو آیت منسوخ‌است : « **فذرني ومن يكذب بهذا الحديث** » این قدر ازآیت منسوخ است بآیت سیف . و باقی آیت محکم . و

---

۱ — الف : او کندید ۲ ـ الف : بید ۳ ـ الف :کامید . ٤ ـ الف : آرندید .

وآیت دیگر « **فاصبر لحکم ربّك** » معنی صبر اندرین آیت منسوخ است بآیت سیف.

وعن **ابی بن کعب** قال: قال رسول‌الله (ص): « من قرأ سورة ن والقلم اعطاه الله عزّ وجلّ ثواب الّذین حسن الله اخلاقهم ».

قوله تعالی: « **ن والقلم** » قال اهل‌التّفسیر « ن » هوالحوت‌الّذی علیه الارض وهو قول **مجاهد** و **مقاتل** و **السّدّی** و **الکلبی**. و قال **ابن‌عبّاس**: اوّل ما خلق‌الله القلم فجری بما هو کائن الی یوم القیامة، ثمّ رفع بخارالماء الی یوم‌القیامة فخلق منه السّموات، ثمّ خلق النّون فبسط الارض علی ظهره فتحرّك النّون فمادت‌الارض فاثبتت بالجبال فانّ الجبال لتفخر علی‌الارض؛ ثمّ قرأ **ابن عبّاس** « **ن والقلم ومایسطرون** ». وقیل: الحوت علی‌البحر والبحر علی متن‌الرّیح والرّیح علی القدرة. قال **کعب‌الاحبار**: اسم الحوت‌لویثا، قال: وانّ **ابلیس** تغلغل‌الی‌الحوت‌الّذی‌علی‌ظهره الارض فوسوس الیه فقال له: اتدری ما علی‌ظهرك یالویثا من‌الامم والدّواب والشّجر والجبال‌لو نفضتهم القیتهم عن‌ظهرك؟ فهمّ لویثا ان یفعل‌ذلك. فبعث‌الله دابّة فدخلت منخره فوصلت الی دماغه فعجّ الحوت الی الله منها، فاذن لها فخرجت. قال **کعب** فوالله الّذی نفسی بیده انّه لینظر الیها و تنظر[1] الیه ان هم بشیء من **ذلك** عادة کما کانت. وقال **الحسن** **وقتادة** و **الضّحاك**: النّون الدّواة وهی الیق بالقلم. یقال: انّ اصحاب البحر یستخرجون من بعض الحیتان شیئاً اسود کالنّقس او اشدّ سواداً منه یکتبون به فیکون النّون و هو الحوت عبارة عن الدّواة یقویه ما روی عن النّبی (ص) انّه قال: اوّل شیء خلقه الله القلم ثمّ خلق النّون وهی الدّواة ثمّ قال له: اکتب ما هو کائن الی یوم‌القیامة ثمّ ختم علم القلم فلم ینطق ولا ینطلق‌الی‌یوم القیامة. وفی روایة **عکرمة** عن **ابن‌عبّاس** قال: «الر» و«حم» و«ن» حروف‌الرّحمن‌تبارك وتعالی مقطّعة. وقال **معاویة بن قرّة** هو لوح من نور ورفعه الی‌النّبی (ص) و قیل: هو قسم اقسم الله تعالی بنصرته للمؤمنین‌اعتباراً بقوله و کان حقّاً علینا نصر المؤمنین، وقیل: هو اسم للسّورة کاخواتها وقیل: اسم نهر فی الجنّة. وامّا « **القلم** » فهو القلم الّذی کتب الله به الذّکر وهو قلم من نور طوله مابین السّماء والارض. ویقال: لمّا خلق

---

۱ ـ الف: ینظر

الله القلم وهو اوّل ماخلقه ، نظر اليه فانشقّ ، فقال : يارب بما اجرى ؟ ـ قال: بماهو كائن الى يوم القيامة . فجرى على اللّوح المحفوظ كما اجراه الله سبحانه . وقال **عطا** سألت **الوليد بن عبادة بن الصّامت** كيف كان وصيّة ابيك حين حضره الموت؟ ـ قال: دعانى فقال : اى بنىّ اتّق الله ، واعلم انّك لن تتّقى الله ، ولن تبلغ حتّى تؤمن بالله وحده والقدر خيره وشرّه . انى سمعت رسول الله(ص) يقول: انّ اوّل ماخلق الله القلم . فقال له :اكتب. فقال: يارب وما اكتب ؟ ـ قال:اكتب القدر. قال: فجرى القلم فى تلك السّاعة بماهو كائن الى الابد . وقيل : اراد بالقلم الخطّ والكتابة من الله تعالى على عباده بتعليمه ايّاهم الخطّ والكتابة كما قال تعالى: «علّم بالقلم». وقيل: القلم الطّلسم الاكبر. وقيل: الاقلام مطايا الفطن ورسل الكرام . وقيل : البيان اثنان: بيان لسان وبيان بنان، ومن فضل بيان البنان ان ماتثبته الاقلام باق على الايّام و بيان اللّسان تدرسه الاعوام . وقال بعض الحكماء : قوام امور الدّين والدّنيا بشيئين : القلم والسّيف . السّيف تحت القلم . لولا القلم ماقام دين ولاصلح عيش .

«ومايسطرون» اى ـ يكتبون اقسم بما يكتبه اهل السّماء واهل الارض من كتابه و كلامه ودينه كقوله : « و كتاب مسطور » وقيل : ما تكتبه الملائكة الحفظة من اعمال بنى آدم .

«ماانت بنعمة ربّك بمجنون» هذا جواب القسم ، وهوفى موضع قول القائل : ما انت بحمد ربّك بمجنون . وقيل : معناه انّك لاتكون مجنوناً وقدانعم الله سبحانه عليك بالنّبوّة والحكمة . ـ اين جواب مشركان **مكه** است كه رسول خدا را ديوانه گفتند. وذلك فى قوله : « يا ايّها الّذى نزّل عليه الذّكر انّك لمجنون » ربّ العالمين گفت : تو با آن نعمت و كرامت و تخاصيص نبوّت وحكمت كه الله با تو كرده ديوانه نيستى . وقيل : معناه انتفى عنك الجنون بنعمة ربّك . و قيل : الباء للقسم .

«وانّ لك لاجراً غير ممنون» اى ـ غير منقوص ولامقطوع بصبرك على افترائهم عليك . وقيل : و انّ لك لاجراً على تبليغ الرّسالة و تحمّل المشاقّ غير محسوب . يقال : اجر النّبىّ مثل اجر الامّة قاطبة غير منقوص .

« وانّك لعلىٰ خلق عظيم» . قال **ابن‌عباس ومجاهد** : اى - على دين‌عظيم لادين احبّ الىّ ولا ارضى عندى منه و هودين الاسلام. و قال **الحسن** : على ادب **القرآن** ، اى - انّك لعلى‌الخلق‌الّذى نزل به **القرآن** ، سئلت **عايشة** رضى‌اللّٰه عنها عن خلق رسول‌اللّٰه (ص). فقالت :كان خلقه **القرآن** . قال **قتادة** : وهوماكان يأتمر به من امراللّٰه و ينتهى عنه من نهى اللّٰه والمعنى : انّك على الخلق الّذى امرك اللّٰه به فى **القرآن** . و قيل : معناه كان خلقه يوافق **القرآن** .

رسول‌خدا (ص) امرونهى **قرآن** را چنان پیش‌رفتی‌ونگه داشتی[1] بخوش‌طبعی که گوئی‌خلق وی وطبع وی‌خودآن بود . وقيل : سمّى‌اللّٰه خلقه عظيماً لانّه امتثل تأديب اللّٰه ايّاه بقوله : « خذ العفو وأمر بالعرف » الآية ، و جملة ذلك انّ اللّٰه تعالى جمع فيه كلّ خُلق محمود لانّه تعالى ذكره ذكرالانبياء فى سورة الانعام. ثمّ اثنى عليهم فقال عزّ وجلّ : « اولئك الّذين آتيناهم الكتاب والحكم والنّبوّة » ثمّ امر **محمداً** (ص) باتّباع هديٰهم ، فقال : فبهديٰهم اقتده وكان لكلّ واحد منقبة مدح بها وكان مخصوصاً بها فخصّ **نوح** بالشّكر ، و **ابراهيم** بالخلّة ، و **موسى** بالاخلاص، و **اسمعيل** بصدق الوعد ، **ويعقوب** و **ايّوب** بالصّبر ، و **داود** بالاعتذار ، و **سليمان وعيسى** ، بالتّواضع . فلمّا امره اللّٰه تعالى بالاقتداء بهم ، اقتدى بهم ؛ فاجتمع له ماتفرّق فى غيره وحاز مكارم الاخلاق باسرها ولهذا قال صلّى اللّٰه عليه وسلّم : « انّ اللّٰه بعثنى لتمام مكارم الاخلاق وتمام محاسن الافعال » . وعن **البراءبن‌عازب** قال : كان رسول‌اللّٰه (ص) احسن النّاس وجهاً ، و احسنهم خلقاً ؛ ليس بالطّويل الباين ولابالقصير . وعن **انس‌بن‌مالك** قال : خدمت رسول‌اللّٰه (ص) عشرسنين فما قال لى افّ قطّ وماقال لى لشىء صنعته لم صنعته ، ولالشىء تركته لم تركته ، وكان رسول‌اللّٰه من احسن النّاس خلقاً ولامسست خزّاً قطّ ، ولا حريراً ، ولاشيئاً كان الين من كفّ رسول اللّٰه (ص) ولاشممت مسكاً ولاعطراً كان اطيب من عرق رسول اللّٰه (ص) و عن **عبداللّٰه‌بن‌عمر** قال : انّ رسول اللّٰه (ص) لم يكن فاحشاً و لامتفحّشاً وكان يقول خياركم احاسنكم اخلاقاً . وعن **انس** انّ امرأة عرضت لرسول‌اللّٰه (ص) فى طريق من طرق **المدينة**

[1] الف : پيش رفتيد و نگهداشتيد .

فقالت : يا رسول الله انّ لی اليك حاجةً . فقال : « يا امّ فلان اجلسی فی ایّ سكك **المدينة** شئت اجلس اليك . قال: ففعلت ، فقعد اليها رسول الله (ص) حتّى قضى حاجتها وقال **انس**: كانت الامة من اماء اهل **المدينة** لتأخذ بيد رسول الله (ص) فتنطلق به حيث شاءت . و عن **ابی الدّرداء** عن النّبی (ص) قال : « انّ اثقل شیء يوضع فی ميزان المؤمن يوم القيامة خلق حسن وانّ الله يبغض الفاحش البذیء . وعن **ابی هريرة** قال: قال النّبی (ص) **لاصحابه** : « اَتدرون ما اكثر مايدخل النّاس النّار ؟ » . قالوا الله و رسوله اعلم . قال : «فانّ اكثر مايدخل النّاس النّار الا جوفان : الفرج والفم . اتدرون ما اكثر مايدخل النّاس الجنّة ؟ » قالوا الله ورسوله اعلم . قال : « فانّ اكثر مايدخل النّاس الجنّة : تقوى الله وحسن الخلق » . عن **عايشة** (رض) قالت : سمعت رسول الله (ص) يقول : « انّ المؤمن ليدرك بحسن خلقه درجة قائم اللّيل وصائم النّهار . وعن **ابی هريرة** قال : قال رسول الله (ص) : « احبّكم الی الله احسنكم اخلاقاً ، الموطؤن اكنافاً . الّذين يألفون ويؤلفون . وابغضكم الی الله المشّاؤن بالنّميمة المفرّقون بين الاخوان الملتمسون للبراء العثرات » . روی عن **علیّ بن موسی الرّضا** عن ابيه **موسی بن جعفر** عن ابيه **جعفر بن محمد** عن ابيه **محمد بن علیّ** عن ابيه **علیّ بن الحسين** عن ابيه **حسين بن علیّ** عن ابيه **علیّ بن ابی طالب** سلام الله عليهم . قال : قال رسول الله (ص) : « عليكم بحسن الخلق فانّ حسن الخلق فی الجنّة لامحالة ، وايّاكم وسوء الخلق فانّ سوء الخلق فی النّار لامحالة » .

قوله : « **فستبصر ويبصرون** » : فستری يا**محمد** ويرون يعنی : اهل **مكّة** اذا نزل بهم العذاب ببدر . وقيل : فی القيامة وكان النّبی (ص) عالماً بذلك ولكنّه ذكر علی معنیً يجتمع مع علمهم بانّك لست بمجنون ولامفتون .

وقوله : «**بايّكم المفتون** » معناه بايّكم المجنون . فالمفتون مفعول بمعنی المصدر كما يقال : مابفلان معقول ومجلود ، ای ـ عقل وجلادة . وهذا معنی قول **الضحاك** ورواية **العوفی** عن **ابن عباس** ، وقيل: الباء بمعنی فی ومجازه . « **فستبصر ويبصرون**» فی ایّ الفريقين المجنون فی فريقك ام فی فريقهم ؟ . وقيل : الباء بمعنی مع والمفتون **الشّيطان** والمعنی : مع ايّكم **الشّيطان** ؟ امع المؤمنين ام مع الكفّار ؟ وهذا معنی

قول **مجاهد** . وقیل : الباء فیه زائدة والمعنی : ایّکم المفتون ، ای ـ المجنون الّذی فُتن بالجنون ؛ وهذا قول **قتادة** . واتّفقوا علی انّ المفتون هاهنا المجنون .

«**انّ ربّك هو اعلم بمن ضلّ عن سبیله**» بمن زاغ عن دینه وطریقه «**وهو اعلم**» منکم ومنهم «**بالمهتدین**» الی دینه .

«**فلاتطع المکذّبین**» الك یا **محمّد** وهم المستهزؤن ، الّذین ذکروا فی سورة الحجر ، ای ـ فیما یدعونك الی متابعة ادیانهم . والنّبی(ص) لم یکن یطیعهم ولکن ذلك امر باستدامة ترك طاعتهم والاستزادة فیه .

«**ودّوا لو تُدهن فیُدهنون**» داهن وادهن : واحد ، واصل المداهنه المداجاة . والمعنی ودّوا لو توافق معهم وتترك مناصحتهم وتلین لهم فیلینون لك و یقاربون لك . قال **ابن قتیبة** : ارادوا ان یعبد آلهتهم مدّةً و یعبد الله مدّةً و قیل الفاء هاهنا للعطف لا للجواب .

«**ولاتطع کلّ حلاّف مهین**» . قال **ابن عبّاس هو ابوجهل** . وقال **مقاتل** : هو **الولید بن المغیرة المخزومی** . وقیل : **الاسود بن عبد یغوث** . وقال **عطاء الاخنس ابن شریق** . و «**الحلاّف**» کثیر الحلف بالباطل . «**مهین**» ای ـ حقیر ضعیف وهو فعیل من المهانة وهی قلّة الرّأی والتّمییز. تقول مهن بالضّم فهو مهین. ولیس هذا من الهوان وهو قریب من الاوّل لانّ من اکثر الحلف الکاذبة وهو عند النّاس مهین وانّما یکذب لمهانة نفسه علیه .

«**همازٍ**» یغتاب النّاس و یعیبهم بمالیس فیهم ، و یقع فیهم من ورائهم . «**مشّآء بنمیم**» ای ـ قتّات یسعی بالنّمیمة بین النّاس للافساد ، وفی الخبر لایدخل الجنّة قتّات . والنّمیم جمع نمیمة ، وقیل : النّمیم والنّمیمة واحد والاسم النّمام .

«**منّاع للخیر**» بخیل بالمال، وقیل: یمنع النّاس عن الایمان : قیل :کان له مال . فقال لاولاده واولاد اولاده من اسلم منکم منعته مالی . «**معتدٍ**» ای ـ متجاوز للحدّ فی الطّغیان «**اثیم**» کثیر الاثم ، فاجر عاص .

«**عتلّ**» هو الغلیظ الجافی ، اکول ، شروب ، فاحش الخلق سیّء الخلق .

«**بعد ذلك زنیم**» ای ـ بعد هذه الخصال مع هذه الرّذائل دعیٌّ ملصقٌ بالقوم

ليس منهم . قال **عكرمة**«**الزنيم**» ولدالزّنا ، قال الشّاعر :

زنيم ليس يعرف من ابوه بغىّ الامّ ذوحسب لئيم

وقيل : هوالّذى يعرف بالابنة ، روى عن النّبى (ص) الاخبركم باهل الجنّة كلّ ضعيف متضعّف لو يقسم على الله لا بّره ، الاخبركم باهل النّار كلّ عتلّ جوّاظ مستكبر ، وعن **شداد بن اوس** : « قال : قال رسول الله (ص) : لايدخل الجنّة جوّاظ ولاجعظرىّ ولاعتلّ زنيم» . ـ قال : قلت فماالجواظ ؟ ـ قال:« كلّ جمّاع منّاع » . قلت : فما الجعظرىّ قال :« الفظّ الغليظ » ـ قلت : فما العتلّ الزّنيم ! ـ قال : « كلّ رحيب الجوف اكول شروب ، غشوم ، ظلوم » . و عن **زيد بن اسلم** قال : قال رسول الله (ص) « تبكى السّماء من رجل اصحّ الله جسمه وارحب جوفه واعطاه من الدّنيا مقضماً وكان للنّاس ظلوماً ، فذلك العتلّ الزّنيم . وعن **ابى هريرة عن** النّبى (ص) قال : « لايدخل الجنّة ولد الزّنا ولاولده ولاولدولده » : وقال صلّى الله عليه وسلّم : « لايزال امّتى بخير مالم يفش فيهم ولدالزّنا فاذا فشافيهم ولدالزّنا يوشك ان يَعُمُّهم الله بعقاب . وقال صلّى الله عليه وسلّم : « انّ اولاد الزّنا يحشرون يوم القيامةفى صورة القردة والخنازير » . وقال **عكرمة** : اذا كثر اولاد الزّنا قلّ المطر .

قوله : «**ان كان ذامال و بنين**» قرأ **ابوجعفر** و **ابن عامر** و **يعقوب** آان كان بالمدّ والاستفهام . قرأ **حمزة** و **عاصم** برواية **ابى بكر** بهمزتين بلا مدّ . وقرأ الآخرون على الخبر بلااستفهام . فمن قرأ بالاستفهام فمعناه : الان كان ذامال وبنين .

«**اذا تتلى عليه اٰياتُنا قال اساطير الأوّلين**» و قيل : معناه « **ان كان ذامال و بنين** » تطيعوا ومن قرأ على الخبر فمعناه لاتطع كلّ حلاّف مهين لاجل ان كان ذامال وبنين . وجاء فى التّفسير انّ **الوليد بن المغيرة** كان له عشرة بنين . وقيل : اثناعشر ابناً وكان له تسعة آلاف مثقال فضّة وكانت له حديقة فى **الطائف** ثمّ اوعده فقال : « **سَنَسِمُهُ على الخُرطوم** » الخرطوم الانف والسّمة التّسويد، والوسم على الانف افضح واقبح ، والمعنى : سنجعل له علامة فى الآخرة يعرف بها انّه من اهل النّار من اسوداد الوجه . وجائز ان يفرد بسمة لمبالغته فى عداوة النّبى (ص) فى الدّنيا فيخص من التّشويه بما يتبيّن به من غيره كماكانت عداوته فى الدّنيا زائدة على عداوة غيره

وقیل: خصّ الخرطوم بالذّکر والمراد به‌جمیع الوجه لانّ بعض الشّیء یعبّر به‌عن کلّه.

قوله: «انّا بلوناهم» ای - اختبرناهم وابتلیناهم، یعنی: اهل **مکّة** حین دعا علیهم النّبی (ص) فابتلاهم بالجوع حتّی اکلوا الجیف والعظام، فقال صلّی الله علیه وسلّم: «اللّهم اشدد وطاتك علی **مصر** واجعلها سنین کسنی **یوسف** وامر اهل هجران لایحملوا الی **مکّة** طعاماً وانقطع عنهم الطّریق من قبل **العراق**.

ابتداء این قصّه آنست که رسول خدا (ص) چون از **قریش** و اهل **مکه** بغایت برنجید، دعاء بد گفت بر ایشان، گفت: بارخدایا بطش خود بر ایشان گمار و کار روزی بر ایشان سخت کن وایشان را سالها قحط ونیاز پیش آر، چنانکه در روزگار **یوسف** مصریان را بود. الله تعالی دعاء رسول خدا اجابت کرد تا باران آسمان و نبات زمین از ایشان باز ایستاد وراه کاروان طعام بر ایشان فرو بسته شد، وسالها در آن قحط ونیاز مردار واستخوان خوردند. ربّ العالمین ایشان را مثل زد بخداوندان آن بستان. وایشان سه برادر بودند در **صنعاء یمن** بستانی داشتند، بدو فرسنگی **صنعاء**، ازپدر ایشان بازمانده وبمیراث بایشان رسیده و در آن بستان هم زرع بود و هم درخت خرما وانگور. وپدر ایشان مردی صالح بود. هرسال ریع آن بستان سه قسم کردی، قسمی وجه عمارت ونفقهٔ بستان وقسمی درویشان وخواهندگان را، وقسمی نفقهٔ خویش را. چون پدر از دنیا برفت و بستان با[1] پسران افتاد، سهم درویشان باز گرفتند؛ آن برادر که بهینهٔ ایشان بود وپارساتر و بسن کمتر، ایشان را گفت: حقّ درویشان باز مگیرید وآن سنّت که پدر نهاد دست بمدارید که زیان‌کار شوید وبرکات آن منقطع گردد. ایشان فرمان نبردند. چون وقت چیدن میوه بود ودرودن کشته، سوگند خوردند که سحرگاهان نزدیك بام برِوند وخرما وانگور ببرند، ونگفتند ان شاء الله. مقصود ایشان بوقت سحرگاه آن بود که تا درویشان ندانند وحاضر نشوند؛ که در روزگار پدر ایشان هرسال وقت بریدن میوه وزرع معیّن بود ودرویشان حاضر

۱ - الف: فا.

اینست که ربّ العالمین گفت: « **اقسموا لیصرمنّها مصبحین** » « **ولا یستثنون** » ای ـ لم یقولوا ان شاءالله .

« **فطاف علیها طائف من ربّك** » ای ـ عذاب من ربّك لیلاً و لا یکون الطّائف الّا باللّیل و کان ذلك الطّائف ناراً نزلت من السّماء فاحرقتها . « **وهم نائمون** » « **فاصبحت الجنّة کالصّریم** » ای ـ محرقة سوداء کاللّیل . وقیل : بیضاء لم یبق فیها سواد زرع و لا شجر کالنّهار والصّریم اللّیل و الصّریم النّهار لانّ کلّ واحد منهما ینصرم عن صاحبه ؛ وقیل: کالصّریم یعنی: کالبستان الّذی صرم زرعه و ثماره ویکون الصّریم بمعنی المصروم کعین کحیل و کفّ خضیب . ایشان سوگند خوردند بی استثنا که بامداد پگاه پنهان از درویشان روند و میوه چینند . و آنگه در خواب شدند و ربّ العالمین آن شب آتشی فرو گشاد تا هرچه در آن بستان بود همه بسوخت و خاکستر گردانید و ایشان از آن حال و از آن عذاب بی خبر ، بوقت بام برخاستند و یکدیگر را آواز دادند که :

« **ان اغدوا علیٰ حرثکم ان کنتم صارمین** » ای ـ قاطعین لها « **فانطلقوا وهم یتخافتون** » یتسارّون بینهم .

« **ان لایدخلنّها الیوم علیکم مسکین** » و یخفون انفسهم و کلامهم من النّاس.

« **وغدوا علیٰ حرد قادرین** » ای ـ علی قصد وحرص وامرا سسّوه واجمعوا علیه « **قادرین** » عند انفسهم علی الصّرام .

چون فرا راه بودند ، با یکدیگر سخن نرم گفتند و براز ، که نباید که امروز هیچ درویشی در آن بستان آید و خویشتن را پوشیده و پنهان میداشتند تا کس بنداند ازین درویشان که ایشان ببستان میروند و بر قصدی و آهنگی درست میرفتند و حرصی تمام . چون نزدیك بستان رسیدند و هیچ درویش ندیدند ، گفتند که : دست یافتیم و مقصود حاصل کردیم . در نفس خویش چنان پنداشتند که قدرت و توان آنچه مقصود و مرا دست یافتند . و قیل : معنی « **قادرین** » ای ـ خرجوا فی الوقت الّذی قدّروه . بیرون آمدند آن ساعت که در اوّل شب تقدیر کرده بودند و بر آن عزم و بر آن تقدیر خفته ، پس چون در بستان شدند درختان و زرع آن

دیدند سوخته وخاکستر گشته وآب سیاه برآمده گفتند: « **انّا لضآلّون** » ما راه گم کردیم مگر این نه بستان ماست؟ چون نیك نگاه کردند بدانستند که جرم ایشان راست که حقّ درویشان باز گرفتند و گفتند:

« **بل نحن محرومون** » نه نه راه گم نکردیم که این بستان ماست مارا از میوه و بر آن محروم کردند و از نعمت بی بهره ماندیم، بآنکه حقّ درویشان باز گرفتیم.

« **قال اوسطهم** » ای - خیرهم و افضلهم و اعدلهم قولاً و کان اصغرهم سنّاً « **الم اقل لکم لولا تسبّحون** » ای-هلّا تستثنون عند قولکم « **لیصرمنّها مصبحین** » و الاستثناء تسبیح لانّه تنزیه و تعظیم لله و اقراراً بانّه لا یقدر احدان یفعل فعلاً الّا بمشیّة الله. و قیل: معناه هلّا تذکرون نعم‌الله علیکم فتؤدّوا حقّ الله من اموالکم.

آن برادر کهینه گفت - و بهینهٔ ایشان بود عاقلتروفاضلتر-: نمی گفتم شما را که خدای را بپاکی چرا نستائید و از پذیرفتن بیداد چرا پاك نشناسید؟ و چرا ذکر نعمت او بشکر نکنید؟ تا حقّ او از مال خود بیرون کنید و بدرویشان دهید. و آنکه که می گفتید بامداد به بوستان رویم چرا ان‌شاءالله نگفتید و رفتن خویش با مشیّت الله نیفکندید. و اگر شما سبحان‌الله گفتید بهتر از آن اندیشه بودی که کردید - پس ایشان گفتند:

« **سبحان ربّنا انّا کنّا ظالمین** » پاکست و بی‌عیب خداوند ما و مائیم ستمکاران بر خویشتن. بگناه خود معترف شدند و یکدیگر را ملامت کردند. چنانکه ربّ‌العزّة گفت:

« **فاقبل بعضهم علیٰ بعض یتلاومون** » یلوم بعضهم بعضاً بما فعلوا یعنی الهرب من‌المساکین، هذا یقول کان الذّنب لك و یقول‌الآخر بل کان الذّنب لك.

« **قالوا یا ویلنا انّا کنّا طاغین** » از کرده پشیمان شدند و بتضرّع و زاری بدرگاه الله باز گشتند وبجرم خود اقرار کردند. گفتند: ای ویل برما که ازاندازهٔ خود در گذشتیم واز راه صواب بر گشتیم که حقّ درویشان باز گرفتیم؛ با این همه نومید نشدند که بردرگاه الله نومیدی نیست. گفتند:

« **عسىٰ ربّنا ان يبدلنا خيراً منها انّآ الى ربّنا راغبون** » اى ـ راغبون في المسألة ان يتوب علينا وان يرزقنا خيراً منها . قال **عبدالله بن مسعود** : بلغني انّ القوم تابوا و اخلصوا و عرف الله منهم الصّدق فابدلهم بها جنّةً خيراً منها و اسمها الحيوان فيها عنب يحمل البغل منها عنقوداً .

« **كذٰلك العذاب** » اى ـ كما فعلت باهل هذه الجنّة كذلك افعل بامّتك اذا لم تعطف اغنياؤهم على فقرائهم بان امنعهم القطر و ارسل عليهم الحوائج و ارفع البركة من زروعهم و تجارتهم . ثمّ قال :« **ولعذاب الاٰخرة اكبر لو كانوا يعلمون** » اى ـ وما اعددت لهولاءِ الكفّار من الوان العذاب في الآخرة اكبر و اعظم و اشدّ لو عقلوا و عملوا ذلك ثمّ اخبر بما عنده للمتّقين فقال :

« **انّ للمتّقين عند ربّهم جنّات النّعيم** » اى ـ بساتين نعيمها مقيم ولايبيد ولايفنى خلافاً لبساتين الدّنيا فانّها فانية هالكة صاحبها في عناء من عمارتها فلاترغبوا فيها عنها. فلمّانزلت هذه الآية قال **عتبة بن ربيعة:** لئن كان ما يقول **محمّد** حقّاً لنكوننّ افضل اجراً منهم في الآخرة كما نحن اليوم افضل منهم في الدّنيا فانزل الله سبحانه :

« **افنجعل المسلمين كالمجرمين** » استفهام انكار وتوبيخ ، اى ـ لانفعل فان المسلمين في الجنّة ، والمجرمين ، وهم الكافرون ، في النّار .

« **مالكم** » يا كفّار **قريش** « **كيف تحكمون** » ؟ من اين حكمتهم بالتّسوية بين المطيع و العاصى و ايّ عقل اقتضى ذلك، اى ـ انّ هذاالحكم جور ان تعطوا في ـ الآخرة ما يعطى المسلمون .

« **ام لكم كتاب** » نزل من عندالله . « **فيه تدرسون** » اى تقرؤن مافيه .

« **انّ لكم فيه** » اى ـ في ذلك الكتاب . « **لما تخيّرون** » اى ـ ماتختارون لانفسكم و تشتهون و انّما كسرت انّ لما دخلت في خبرها اللّام تخيّر و اختار بمعنى واحد .

« **ام لكم ايمان** » عهود و مواثيق « **علينا بالغة** » اى ـ مؤكّدة محكمة عاهدناكم عليه فاستوثقتم بها منّا فلا ينقطع عهدكم « **الى يوم القيٰمة انّ لكم** » في ذلك العهد « **لما تحكمون** » لانفسكم من الخير والكرامة عندالله . خلاصة المعنى:

هل و جدتم فی کتاب لی او درستم انّی اقسمت قسماً بالغاً شدیداً لا مثنویّة فیه انّی افعل ما تحکمون. ثمّ قال لنبیّه (ص):

«**ایّهم**» بما یقولون من انّ لهم فی‌الآخرة حظّاً «**زعیم**» ای. کفیل ضامن فان من کان علی بصیرة من شیء تکفّل به و اذلم یتکفّلوا دلّ علی انّهم غیر واثقین بما یقولون. قال **الحسن**: الزّعیم فی‌الآیة بمعنی الرّسول، ای ـ ا[۱]فیهم رسول او جاءهم رسول بصحّة ما یقولون.

«**ام لهم شرکاء**» یعنی: آلهة تکفل‌لهم بما یقولون و قیل: شهداء یشهدون لهم‌بصدق‌ما یدعونه. «**فلیأتوا بشرکائهم**» ای ـ فلیأتوا بها: «**ان کانوا صادقین**» فی دعواهم.

«**یوم یکشف عن ساق**» یوم ظرف والمعنی: فلیأتوابشرکائهم فی‌ذلك الیوم لتنفعهم وتشفع لهم. وقیل: معناه اذکر «**یوم یکشف عن ساق**» و قریء بالنّون نکشف عن ساق. روی **البخاری** فی الصّحیح عن **یحیی بن بکیر** عن **اللیث‌بن‌سعد** عن **خالدبن یزید** عن **سعید بن ابی‌هلال** عن **زید بن اسلم** عن **عطاء بن یسار** عن **ابی‌سعید الخدری** عن‌رسول‌الله (ص) قال: «یکشف ربّنا عن‌ساقه فیخرّون‌له سجّداً» وقال **ابن مسعود**: یکشف ربّنا عن ساقه. و عن **ابی موسی الاشعری** عن النّبی (ص) «**یکشف عن‌ساق**» قال نور عظیم یخرّون له سجّداً. وقال اهل‌اللّغة: الکشف عن السّاق کنایة عن شدّة الامر قال الشّاعر:

«وقامت الحرب علی ساق»

ویروی عن **ابن‌عباس** انّه قال: یکشف عن الامر الشّدید و ذلك اشدّ السّاعة تمرّبهم فی‌القیامة «**یدعون الی السّجود**» فامّا المؤمنون فیخرّون‌سجّداً وامّاالمنافقون فتصیرظهورهم طبقاً کانّهاالسفافید. «**فلایستطیعون**» السّجودفتسوّدعندذلك وجوههم ویتمیّز الکافرون من‌المؤمنین حینئذ و کانوا قبل ذلك مختلطین. وعن **ابی هریرة** عن النّبی (ص) قال: «یأخذ الله عزّ وجلّ للمظلوم من الظّالم حتّی لاتبقی مظلمة عند احد حتّی انّه لیکلّف شائب اللّبن بالماء ثمّ یبیعه ان یخلص اللّبن من‌الماء فاذا

۱ـ الف: ما

فرغ من ذلك نادى مناد يسمع الخلائق كلّهم الاليلحق كلّ قوم بآلهتهم و ما كانوا يعبدون من دون الله، فلايبقى احدعبدشيئاً من دون الله الّا مثّلت له آلهته بين يديه ويجعل الله ملكاً من الملائكة على صورة عزير ويجعل ملكاً من الملائكة على صورة عيسى بن مريم فيتّبع هذا اليهود ويتّبع هذا النّصارى، ثمّ تلويهم آلهتهم الى النّار وهم الّذين يقول الله عزّوجلّ لوكان هولاءِ آلهة ما وردوها و كلّ فيها خالدون و اذالم يبق الّا المؤمنون وفيهم المنافقون، قال الله عزّوجلّ لهم ذهب النّاس فالحقوا بآلهتكم وما كنتم تعبدون! فيقولون والله مالنا آله الّا الله وما كنّا نعبد غيره. فينصرف الله عنهم فيمكث ماشاء الله ان يمكث ثمّ يأتيهم فيقول: ايّها النّاس ذهب النّاس فالحقوا بآلهتكم وما كنتم تعبدون. فيقولون : والله مالنا آله الّا الله وما كنّا نعبد غيره فيكشف لهم عن ساق و يتجلّى لهم من عظمته مايعرفون انّه ربّهم فيخرّون سجّداً على وجوههم ويخرّ كلّ منافق على قفاه ويجعل الله اصلابهم كصياصى البقر ثمّ يضرب الصّراط بين ظهر انى جهنّم.

قوله: «**خاشعةابصارهم**» وذلك انّ المؤمنين يرفعون رؤسهم من السّجود و وجوههم اشدّ بياضاً من الثّلج وتسوّد وجوه الكافرين والمنافقين. «**ترهقهم ذلّة**» اى - تغشاهم ذلّ النّدامة والحسرة. «**وقدكانوا يدعون الى السّجود**». قال **ابراهيم التيمى** يعنى: الى الصّلوة المكتوبة بالاذان والاقامة، وقيل: كانوا يسمعون حىّ على الصّلوة فلايجيبون. «**وهم سالمون**» اصحّاء فلايأتونه. قال **كعب الاحبار** والله مانزلت هذه الآية الّا فى الّذين يتخلّفون عن الجماعات، وقيل: كانت ظهورهم سليمة بخلاف ماكانت فى الآخره فلايجيبون.

«**فذرنى ومن يكذّب بهذاالحديث**» اى - فدعنى والمكذّبين بالقرآن وخلّ بينى وبينهم. قال **الزجاج**: اى - لاتشغل قلبك بهم و كلّهم الىّ فانّى اكفيكهم و دعنى ايّاهم. «**سنستدرجهم من حيث لايعلمون**» اى - سنأخذهم بالعذاب حالاً بعد حال وسنقرّبهم[1] من العذاب من حيث لايشعرون فعذّبوا يوم بدر. قال **سفيان الثورى** الاستدراج ان يبسط عليهم النّعم و يمنعهم الشّكر وقال **السّدى** كلّما جدّدوا معصية

١ - الف : وسنقربهم

جدّدنالهم نعمةً وامسيناهم شكرها .

«**واملى لهم**» اطيلُ لهم المدّة « **انّ كيدى متين** » اى ـ انّ اخذى بالعذاب شديد .

«**ام تسئلهم اجراً**» اى ـ اتطالبهم يا**محمد** على ما آتيتهم به من الرّسالة جعلاً .« **فهم من مغرم مثقلون** » اى ـ فهم من غرم ذلك الجعل «**مثقلون**»: لايطيقونه «**ام عندهم الغيب**» اى ـ عندهم اللّوح المحفوظ ، فهم يكتبون منه و يستنسخون منه وقيل : «**الغيب** » ماغاب عنه من خفىّ معلوماته ولطف تدبيره و كلّ ذلك تنبيه على فساد ماهم عليه مقيمون اتّباع الهوى .

« **فاصبر لحكم ربّك** » ارض بقضاء ربّك يا **محمد** واحبس نفسك وقلبك على مايحكم به ربّك ولاتضجر بقلبك ولاتجزع بنفسك . « **ولاتكن كصاحب الحوت** » يعنى **يونس بن متى** ، لاتعجل كما عجل **يونس** « **اذ نادى** » ربّه «**وهو مكظوم**» مملوّ من الغضب مكروب مغموم . قيل : نزلت هذه الاية يوم احد لمّا انهزم المسلمون و كسر رباعيّة النّبى (ص) و قال : كيف يفلح قوم شجّوا نبيّهم وخضبوا وجهه بالدّم و هو يدعوهم الى الله واراد ان يدعوا على الّذين قاتلوه فامره الله بالصّبر ، والظّاهر انّها عامةً فى جميع احواله الّتى امر فيها بالصّبر ، والمعنى : لاتستعجل بعقوبة قومك [1] كما استعجل **يونس** فلقى مالقى فى بطن الحوت حتّى نادى ربّه و هو ممتلى حزناً على نفسه .

« **لولا ان تداركه نعمة من ربّه** » اى ـ لولا انّ الله تاب عليه وخصّه برحمته ولحقته نعمة من قبله . و قيل : «**لولا ان تداركه نعمة من ربّه** » هى النّبوّة . و قيل : عبادته السّابقه . «**لنبذ بالعراء**» اى ـ لطرح بالارض الفضاء . «**وهو مذموم**» اى ـ لولاذلك لنبذ مذموماً بدل ما نبذ محموداً . العراء ، الفضاء العارى من البناء . و يقال : هذا « العراء » عرصة السّاعة . العراء فى الآية الاخرى « فنبذناه بالعراء » هى ارض **الموصل** .

«**فاجتبيه ربّه**» اى ـ جدّدنا اجتباءه واعدنا اصطفاءه بعد المحنة كقوله فى :

---

۱ ـ ج : قومكم .

آدم : «وعصى آدم ربّه فغوى[1] » «ثمّ اجتباه ربّه » وقيل « **فجتبيه[1] ربّه**» اى ـ اختاره لرسالته «**فجعله من الصّالحين** » اى ـ من الانبياء

قوله « **وان يكاد الّذين كفروا**» ان هاهنا مخفّفة من الثّقيلة، والمعنى : وانّ الّذين كفروا يكادون يصيبونك باعينهم وذلك حين اراد الكفّار ان يعينوا رسول الله فيصيبوه بالعين فنظر اليه قوم من **قريش** وقالو : مارأينا مثله ولامثل حججه وكانت العين فى **بنى اسد** حتّى انّ الرّجل منهم ينظر الى النّاقة السّمينة او البقر السّمينة ثمّ يعينها ثمّ يقول للجارية : خذى المكتل والدّرهم فاتينا بلحم من لحم هذه فما تبرح حتّى تقع فتنحر وكان الواحد اذا اراد ان يعين شيئاً يجوع ثلاثة ايّام ثمّ يعرض له فيقول تالله مارايت مالاً اكثر ولا احسن من هذا فيتساقط ذلك الشّىء فاراد وا مثل ذلك برسول الله (ص) فعصمه الله من ذلك وانزل هذه الآية . قال **الحسن** : هذه الآية دواء اصابة العين . وفى الخبر : « العين حقّ تشترك من الخالق» ويروى : " العين حقّ تدخل الرّجل القبر والجمل القدر ولو كان شيء يسبق القدر لسبقته العين » . وقار بعضهم : انمّا يصيب الانسان بالعين مايستحسنه وتميل نفسه اليه وكان نظرهم الى النّبى (ص) نظرة البغض وذلك ضدّه . قالوا ومعنى الآية : انّهم لشدّة عداوتهم لك ينظرون اليك نظراً يكاد يصرعك عن مكانك كما يقال نظر الىّ فلان نظراً كاد يأكلنى به . والجمهور على القول الاوّل . قرأ اهل **المدينة** «**ليزلقونك**» بفتح الياء والآخرون بضمّها وهمالغتان يقال : زلقت الرّجل و ازلقته اذا صرعته وكان رسول الله (ص) اذا قرأ **القرآن** كاد المشركون يزلقونه استحساناً والذّكرها هنا **القرآن** . **و يقولون انّه لمجنون**» ينسبونه الى الجنون اذا سمعوه يقرأ **القرآن** ويقولون معه جنّى يعلّمه الكتاب . وقيل : مختلط العقل قالوه حسداً «**وماهو الّا ذكر للعالمين**» اى ـ وما **القرآن** الّا موعظة للمؤمنين[1] وشرف لهم ونجاة، وقيل : «**وماهو**» اى ـ وما **محمد** وارسالنا ايّاه الّا «**ذكر**» وشرف «**للعالمين**» الجنّ والانس .

١ـ الف : للمتقين .

النوبة الثالثة

قوله تعالی: «**بسم‌اللّه الرّحمن الرّحیم**» الباء: برّاللّه لاهل‌السّعادة - السّین: سبق الرّحمة لاهل الجهالة. المیم المقام المحمود لاهل الشّفاعة. با اشارتست ببرّ خداوند اهل سعادت را. سین اشارتست بسبق رحمت اهل‌جهالت‌را. میم اشارتست بمقام محمود اهل شفاعت را. برّ او آنست که دلت‌رابنورمعرفت بیاراست ودروچراغ توحید بیفروخت. قال‌اللّه تعالی «**فهوعلی‌نور من ربّه**». سبق رحمت آنست که: در عهد ازل پیش از وجود آفرینش ازبهرتورحمت برخود نبشت. قال‌اللّه: «کتب ربّکم علی نفسه الرّحمة». مقام محمودآنست که: **مصطفی** عربی (ص) راگفت که: از بهر شفاعت‌عاصیان امّت را فردا ترا بقیامت برپای کنم درمقامی که پیشینان وپسینان ترا در آن بستایند. قال اللّه تعالی: «عسی ان یبعثك ربّك مقاماً محموداً».

قوله تعالی: «**ن والقلم**» ن از حروف تهجّی است و حروف **تهجّی** لغات را اصلست و کلمات را وصل است و آیات را فصلست و همه دلیل کرم و **فضلست**، بعضی مجمل‌وبعضی مفصّل‌است. ازلطف اشارتست، بمهربشارتست، جرم راکفّارتست ودلهای دوستان را غارتست؛ مایهٔ سخنان است، پیرایهٔ سخن گویان است، **فهم** آن نشان موافقانست. بر گردن دشمنان بارست و در چشم مبتدعان خارست. اعتقاد مؤمنانست که این‌حروف کلام خداوند جهانست. خداوندی که اورا علم وقدرتست علم او بی فکرت، قدرت او بی آلت، ملك او بی نهایت، عنایت او بی رشوت عطاء او بی‌منّت. خداوندی که عالم را صانع وخلق را نگه دار است دشمن را دارنده و دوست رایارست، بصنع در دیدهٔ هر کس ودرجان احبابش قرار است. هرامیدی را نقد و هر ضمانی رابسنده کارست - هر چند بنده زجرم گرانبارست او حلیم و بردبارست.

پیر طریقت در مناجات خویش گفته: «الهی هرچند که ما گنهکاریم، تو غفّاری، هرچند که ما زشت کاریم، تو ستّاری. ملکا گنج فضل تو داری، بی نظیر و بی‌یاری. سزد که جفاهای مادر گذاری».

«**ن والقلم**» «ن» دواتست و «قلم» خامه‌ای ازنور، نویسنده خداوند غفور، لوح قلم زبرجد نوشت، بمداد نور بنوشت، بردفتر یاقوت نوشت. قصّه و کردار مخلوق نوشت، دل عارف قلم کرم نوشت، بمداد فضل نوشت، بردفتر لطف نوشت، صفت ونعت معروف نوشت. «کتب فی قلوبهم الایمان» لوح نوشت. وهمه آن تو نوشت، دل نوشت همه وصف خود نوشت. آنکه از تو نوشت، به **جبرئیل** ننمود؛ آنکه از خود نوشت به **شیطان** کی نماید ؟! . بعضی مفسّران گفتند: ماهیی است بر آب زیر هفت طبقهٔ زمین ماهی از گرانی بار زمین خم داد وخم گردید، بر مثال ن شد شکم بآب فرو برده و سر از مشرق بر آورده ودنب از مغرب؛ وخواست که از گرانباری بنالد، **جبرئیل** بانگ بر وی زد، چنان بترسید که گرانباری زمین فراموش کرد وتا بقیامت نیارد که بجنبد. ماهی چون بار برداشت و ننالید، ربّ العالمین او را دو تشریف داد: یکی آنکه بدوقسم یاد کرد، محلّ قسم خداوند جهان گشت دیگر تشریف آنست که: کارد از حلق او برداشت، همه جانوران را بکارد ذبح کنند و او را نکنند، تا عالمیان بدانند که هر که بار کشد رنج وی ضایع نشود. ای جوانمرد، اگر ماهی بار زمین کشید بندهٔ مؤمن بار امانت مولی کشید. «وحملها الانسان» ماهی که بار زمین برداشت، ازکارد عقوبت ایمن گشت. چه عجب اگر مؤمن که بار امانت برداشت از کارد قطیعت ایمن گردد.

قوله تعالی: «**ما انت بنعمة ربّك بمجنون**». «**وانّ لك لاجراً غیر ممنون**». «**وانّك لعلی خلق عظیم**» عرض علیه مفاتیح الارض فلم یقبلها ورقّاه لیلة المعراج واراه جمیع الملائکة والجنّة فلم یلتفت الیها. قال الله تعالی: «مازاغ البصر وماطغی» ما التفت یمیناً و شمالاً فقال تعالی: «**وانّك لعلی خلق عظیم**»

آن مهتر عالم، سیّد ولد آدم مرد کار بود، معتکف درگاه عزّت مجاور محلّت محبّت. درّی بود از صدف قدرت بر آمده، آفتابی از فلك اقبال بتافته، آسمان وزمین بوی آراسته و نگاشته. شب معراج او را گفتند: ای سیّد برخرام برین گلشن بلند که عالم قدس در انتظار قدم تست، جمال فردوسیان عاشق چهرهٔ جمال تست، آستان حضرت ما مشتاق قدم معرفت تست، «الاطال شوق الابرار الی

لقائی وانّی لاشدّشوقاً الیهم ». آن مهتر عالم چون درخلوت « اوادنی » قدم بربساط انبساط نهاد، خطاب آمد که: سلام علیك ایّها النّبی ورحمة الله وبرکاته. ای سیّد ما امشب خزینهٔ دارالسّلام را درلشکرگاه سینهٔ تو نثار میکنیم. سیّد گفت: ما را از خداوند خزینه پروای خزینه نیست، آن بر گدایان وعاصیان امّت خویش ایثار کردیم و علی عباد الله الصّالحین. گفتند: ای سیّد بآفرینش برون نگر که همه منتظر جمال تو اند تا امشب بهره‌ای از تو بردارند. سیّدگفت: دریـن حضرت که سعادت ما را فروآورد نیزما را سر بحجرهٔ **آدم** وبهشت رضوان فرونیاید. ازحضرت عزّت ندا آمد که: « **وانّك لعلی خلق عظیم** » باش تا فردای قیامت که علم دولت او بعرصهٔ عظمی بر افرازند، قدم درر کاب براق آورده لباس فخر پوشیده، عمّامهٔ فضل برسرنهاده، لواءِ حمد دردست گرفته، **آدم** وهر که دون اوست ازانبیا واولیا همه در زیر علم عزّت او ورایت قدراو درآمده، و از حضرت عزّت این ندا و نواخت همی‌آید که: « **یامحمد** قل یسمع وسل تعطه واشفع تشفع ». قدر آن حضرت مهتر عالم **موسی** دانست که درآن غیرت ازین عالم بیرون شد و دل بر آن نهاده بود که خادمی این مهتر را میان دربندد ودرگاه **مکه** و **مدینه** بجاروب عاشقی می روبد؛ و ازینجابود که با**عزرائیل** منازعت کرد، آنکه که آمده بود تا قبض روح وی کند فلطمه لطمةً لطمه‌ای بزد ویك چشم اوبکند وازدرد این غیرت که جان مابرخواهد گرفت، وروی ما گرد سر کوی **مصطفی** نا گرفته. حسرت نارسیدن بحضرت این مهتر او رابدان آورد که با **عزرائیل** آن راه برفت. ای جوانمرد قدر آن مهتر که داند و کدام خاطر ببدایت او رسد؟ صد هزار و بیست وچهار هزار نقطهٔ نبوّت که رفتند در برابر درجات او کواکب بودند وبا آنکه او غائب بود همه نور نبوّت ازو گرفتند. چنانکه آفتاب اگرچه غایب باشد کواکب نورازوی گیرند، لیکن چون آفتاب پیدا شود کواکب در نور او همه ناپیدا شوند؛ همچنین همهٔ انبیا نور ازو گرفتند، لیکن چون **محمد** (ص) بعالم صورت درآمد ایشان همه گم شدند. شعر:

کانّك شمس والملوك کواکب اذا طلعت لم یبد منهنّ کوکب

٦٩ - سورة الحاقة - مكية

النوبة الاولی

قوله تعالی : «**بسم الله الرّحمن الرّحيم**» بنام خداوند جهان دار دشمن پرور ببخشایندگی دوست بخشای بمهربانی .

« **الحاقّة**(١) » « **ما الحاقّة** (٢) » آن روز و آن کار بودنی .

« **وما اَدریٰك ما الحاقّة**(٣)»وچه چیز ترا دانا کرد وچه دانی که آن روز چه روز است و آن کار چه کار ؟

«**كَذّبت ثمود وعاد بالقارعة**(٤)» دروغ زن گرفت **ثمود** و **عاد** بروز رستاخیز

«**فامّا ثمود فاُهلكوا بالطّاغية** (٥)» اما **ثمود** تباه کردند و هلاك ایشان را بنافرمانی ایشان .

«**واما عاد فاُهلكوا**» امّا **عاد** تباه کردند وهلاك ایشان را : «**بريح صرصر عاتية** (٦)» ببادی سخت سرد شوخ نافرمان .

«**سخّرها عليهم سبع ليال وثمانية ايّام**» برگماشت آن‌را برایشان هفت شب و هشت روز. «**حسوماً**» پیوسته برهم روزهای شوم بادها که ازخان ومان ایشان اثر و نشان نگذاشت . «**فتری القوم فيها صرعیٰ**[1]» تو بینی آن گروهان اندر آن عذاب افکنده[1] . «**كانّهم اعجاز نخل خاوية**(٧)» گوئی که ایشان خرما بنان اند بی‌شاخ افکنده[2] از رستنگاه .

«**فهل تریٰ لهم من باقية** (٨)» ازیشان هیچکس مانده می‌بینی ؟

«**وجاء فرعون ومن قبله والمؤتفكات بالخاطئة**(٩)» و**فرعون** وایشان که با او بودند وقوم **لوط** بد خویش آوردند .

« **فعصوا رسول ربّهم** »نافرمان شدند در فرستادهٔ خداوند خویش . «**فاخذ**

١و٢ ـ الف : اوکنده .

هُمْ اَخْذَةً رابِيَةً(۱۰)» فرا گرفت خداوند ایشان‌را فرا گرفتنی بیش از آنکه میترسیدند وافزون از آن کرد که میکردند.

«اِنّا لَمّا طَغَى الْماءُ» ما آنکه که آب نافرمان شد. «حَمَلْناكُمْ فِى الْجارِيَةِ(۱۱)» برداشتیم شما را در کشتی.

«لِنَجْعَلَها لَكُمْ تَذْكِرَةً» تا آن را یادگاری کنیم [تاجهان بود] «وَتَعِيَها اُذُنٌ واعِيَةٌ(۱۲)» و دریابد ونگهدارد آن را گوشی دریابنده و نگاه دارنده.

«فَاِذا نُفِخَ فِى الصُّورِ نَفْخَةٌ واحِدَةٌ (۱۳)» آنکه که در دمند در صور یك دمیدن.

«وَحُمِلَتِ الْاَرْضُ وَالْجِبالُ» وبردارند زمینها وکوهها. «فَدُكَّتا دَكَّةً واحِدَةً (۱٤)» و درهم کوبند آن را یك درهم کوفتن.

«فَيَوْمَئِذٍ وَقَعَتِ الْواقِعَةُ(۱٥)» آن روز آنست که بودنی ببود وافتادنی بیفتاد.

«وَانْشَقَّتِ السَّماءُ» وآسمان برشکافت «فَهِيَ يَوْمَئِذٍ واهِيَةٌ(۱٦)» آسمان آن روز سست شود و تباه.

«وَالْمَلَكُ عَلى اَرْجائِها» و فرشتگان بر کرانهای آسمان ایستاده مینگرند «وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمانِيَةٌ(۱۷)» وبرگیرد عرش خداوند تو زبر ایشان آن روز هشت فریشته.

«يَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ» آن روز پیش آرد شما را «لاتَخْفى مِنْكُمْ خافِيَةٌ(۱۸)» پوشیده نماند ازشما هیچ نهان برالله.

«فَاَمّا مَنْ اُوتِيَ كِتابَهُ بِيَمِينِهِ» امّا آنکس که او را نامه دهند براست دست.

«فَيَقُولُ هاؤُمُ اقْرَؤُا كِتابِيَهْ(۱۹)» گوید: بیائید نامهٔ من گیرید و برخوانید.

«اِنّى ظَنَنْتُ اَنّى مُلاقٍ حِسابِيَهْ (۲۰)» من بی‌گمان بودم، میدانستم که من امروز می‌شمار باید دید.

«فَهُوَ فى عِيشَةٍ راضِيَةٍ (۲۱)» او درزندگانی است پسندیده.

«فى جَنَّةٍ عالِيَةٍ(۲۲)» دربهشتی در بالا گزیده وپسندیده.

«قُطُوفُها دانِيَةٌ(۲۳)» خوشه‌های آن از دست چننده نزدیك.

«**كلوا واشربوا**» [ایشان را گویند] خورید و آشامید «**هنيئاً**» نوش‌باد شما را گوارنده «**بما اسلفتم في الايّام الخالية** (٢٤)» این بآن کردارهاست که پیش‌خود فرا فرستادید در روزگارهای گذشته .

«**وامّا من اوتي كتابه بشماله**» واما آنکه نامهٔ اوبچپ دست دهند، «**فيقول**» گوید : «**ياليتني لم اوت كتابيه**(٢٥)» کاشك مرا نامهٔ من ندادندی .

«**ولم ادر ماحسابيه**(٢٦)» کاشك من هرگزندانستمی که شمار من چیست .

«**ياليتها كانت القاضية**(٢٧)» ای کاشك آن مرگی که مردم را دردنیا بود ،آن مرگ برمن همیشی بودی .

«**ما اغنى عنّي ماليه**(٢٨)»مال من‌مرا امروز بکارنیامد .

«**هلك عنّي سلطانيه** (٢٩)» توان من تباه شد [و عذر من ببرید و حجّت من بسرآمد] .

«**خذوه**»[گویند که :]گیرید او را . «**فغلّوه**(٣٠)»دستهای‌او رابر گردن‌او بندید .

«**ثمّ الجحيم صلّوه**(٣١)» آنکه سوختن را اورا بآتش رسانید .

«**ثمّ في سلسلة**» انکه اورا در زنجیر کنید «**ذرعها سبعون ذراعاً**» درازی آن‌هفتاد گز. «**فاسلكوه**(٣٢)»اندر کشیداورا. «**انّه كان لايؤمن باللّه العظيم** (٣٣)» اوبنگرویده بود بآن خدای بزرگوار .

«**ولايحضّ علي طعام المسكين** (٣٤)» و برطعام دادن نمی‌انگیخت .

«**فليس له اليوم هٰهنا حميم** (٣٥)» او راآن روز هیچ دوست نیست .

«**ولاطعام الاّمن غسلين** (٣٦)» ونیست اوراآنجا هیچ خورش‌مگرازآنچه از قذرهای او برفت .

«**لايأكله الاّالخاطؤن** (٣٧)» نخورد آن را مگراو که در راه حقّ خطا کرد و از راستی بیفتاد .

«**فلااُقسم**» سوگند میخورم«**بماتبصرون**(٣٨)» «**ومالاتبصرون**(٣٩)»بهرچه می‌بینید ازآفریده و هرچه نمی‌بیند .

«**انّه لقول رسول کریم**(۴۰)» که این باز گفت فرستاده ای استوارست راستگوی، پاك‌مقام.

«**وما هو بقول شاعر**» آن سخن شعر گوئی نیست «**قليلاً ماتؤمنون**(۴۱)» چون اندك میگروید.

«**ولا بقول کاهن**» و نه سخن کاهنی است «**قليلاً ماتذكّرونَ**(۴۲)» چون اندك پند می‌پذیرید و می‌درياوید.

«**تنزيلٌ من ربّ العالمين**(۴۳)» فروفرستاده‌ای است که ازخداوند جهانیان.

«**ولو تقوّل علينا بعضَ الاقاويل** (۴۴)» واگر رسول برما هیچ سخن فرانهادی[1] جزاز گفتهٔ ما.

«**لاخذنا منه باليمين**(۴۵)» دست او گرفتیمی.

«**ثمّ لقطعنا منه الوتينَ**(۴۶)» آنگه مارگ دل او بگسستیمی[2].

«**فما منكم من احد عنه حاجزين**(۴۷)» هیچکس ازشما بازدارندهٔ عذاب‌نیست‌ازو.

«**وانّه لتذكرةٌ للمتّقين** (۴۸)» واین سخن یادگارست پرهیزگاران‌را.

«**وانّا لنعلم انّ منكم مكذّبين** (۴۹)» وما دانسته بودیم و میدانیم که از شما گروهی‌دروغ زن گیرانند باین سخن.

«**وانّه لحسرةٌ على الكافرين**(۵۰)» واین پیغام بر کافران فردا حسرتی‌است و پشیمانی [که بنپذیرفتند].

«**وانّه لحقّ اليقين**(۵۱)» واین راست است بدرستی.

«**فسبّح باسم ربّك العظيم** (۵۲)» بپاکی یاد کن [و بـه بی‌عیبی ستای] نام خداوند خویش آن بزرگوار.

النوبة الثانية

این سوره بعدد کوفیان پنجاه و دوآیت است، دویست و پنجاه و نه کلمت،

۱ـ الف: نهادید. ۲ ـ الف: بکسستید.

هزار وچهارصد و هشتاد حرف، جمله به **مکه** فرو آمد و باجماع مفسّران درمکیات شمرند، ودرین سوره ناسخ ومنسوخ نیست . وعن **ابی امامة** عن **ابی بن کعب** قال: قال رسول الله (ص) : «من قرأ سورة الحاقّه حاسبه الله حساباً یسیراً» وفی بعض الآثار من قرأ احدی عشرة آیة من سورة الحاقّة اجیر من فتنة الدّجّال و من قرأ ها کان له نور من فوق رأسه الی قدمه .

قوله : **الحاقّه** » یعنی : القیامة ، سمّیت حاقّة لانّها واجبة الکون والوقوع من حقّ یحقّ بالکسر ای ـ وجب وصحّ مجیئها للجزاء علی الطّاعة ثواباً وعلی المعصیة عقاباً . قال الله تعالی: «ولکن حقّت کلمة العذاب علی الکافرین». ای ـ وجبت . وقیل : مشتقّ من حقّ یحقّ بالضّمّ ، تقول حققت علیه القضاء اوجبته . والمعنی: توجب لکلّ احد ما استحقّه من الثّواب والعقاب . وقیل : سمّیت حاقّة لانّها حقّت کلّ من حاقّها من مکذّب فی الدّنیا فحقّته وغلبته . وقال **الکسائی** : الحاقّة یعنی یوم الحقّ .

قوله :«**ما الحاقّة** » هذا استفهام ، معناه التّفخیم لشأنها کما یقال زید مازید ؟ علی التّعظیم لشأنه . قوله :«ما» رفع بالابتداء ، الحاقّة خبره والجملة خبر المبتداء الاوّل.

« **وما ادریک ما الحاقّة** » ای ـ انّك وان سمعتها لم تعلم بها . لانّك لم تعاینها ولم ترمافیها من الاهوال ، وقیل : معناه لیس ذلك من علمك ولامن علم قومك .

« **کذّبت ثمود وعاد بالقارعة**» ای ـ بالحاقّة، فوضع القارعة موضعها لانّهما من اسماء القیامة وسمّیت قارعة لانّها تقرع قلوب العباد بالمخافة ، و قیل : معناه : «**کذّبت ثمود وعاد**» بالعذاب الّذی اوعدهم نبیّهم حتّی نزل بهم فقرع قلوبهم . «**فامّا ثمود فاهلکوا بالطّاغیة**» ای ـ بسبب طغیانهم و مجاورتهم الحدّ فی کفرهم و هی مصدر ، کالعافیة والعاقبة والخائنة . هذا کقوله :« کذّبت ثمود بطغویها »وقیل : الطّاغیة الصّیحة المتجاوزة فی العظم کلّ صیحة ، ای ـ اهلکوا بالرّجفة والصّیحة الطّاغیة، وقیل: الطّاغیة اسم البقعة الّتی اهلکوا فیها وقیل : معناه بالفرقة الطّاغیة وهم **قدار بن سالف** عاقر الناقة واتباعه .

« **و امّا عاد فاهلکوا بریح** » و هی الدبور لقول النّبی(ص) « نصرت بالصّبا و اهلکت عاد بالدّبور «**صرصر**» ای ـ باردة فی النّهایة وقیل : لها صرّ ای صوت «**عاتیة**»

ای ـ عتت علی خزّانها فی شدّة هبوبها غضباً علی اعداءِاللّٰه‌اذن للّٰه‌اهامن دون الخزّان . قال **قتادة** لم تخرج الّا مقدارخاتم . وقال **ابن عباس** : لم تکن فی الدّنیا سفوة ریح ولاقطرة مطر الّا بمکیال ووزن الّا ماکان من ریح **عاد** فانّها عتت علی الخزّان فلم یملکوها وخرجت علی قدرحلقة خاتم‌وماءِ طوفان قوم **نوح** فانّه طغی‌علی‌الخزّان فلم یملکوه وعلا فوق کلّ شیء خمسة عشر ذراعاً .

« **سخّرهاعلیهم** » ای ـ سلّطها و حبسها علیهم « **سبع لیال و ثمانیة ایّام** » یقال : اخراسبوع من شهر صفر . « **حسوماً** » متتابعة ولاء بین اربعاوین اخذ من جسم الجرح یتابع کیا بعد کی لیقطع‌الدّم ، وقیل: « **حسوماً** » ای ـ شوماً کانها حسمت الخیر عن اهلها ، کقوله : « فی ایّام نحسات » و قیل : « **حسوماً** » جمع حاسم کالشّاهد والشهود، والحاسم : القاطع المذهب للاثر، ای ـ قاطعة لدابراولئك القوم . فیکون نصباً علی الصّفة . وقیل : نصب علی المصدر . قال **وهب** : هی الایام الّتی تسمّیها العرب ایّام العجوز ذات برد و ریاح شدیدة . سمّیت عجوزاً لانّها فی عجزة الشّتاء ای ـ اواخرها و قیل : سمّیت بذلك لانّ عجوزاً من قوم **عاد** دخلت سرباً فتبعتها الرّیح فقتلتها الیوم الثّامن من نزول العذاب وانقطع العذاب « **فتری‌القوم فیها صرعی** » ای ـ لو کنت حاضراً هناك لرأیت القوم فیها، ای ـ فی تلك اللّیالی والایّام صرعی، ای ـ هلکی، جمع صریع . « **کانّهم اعجاز نخل** » ای ـ اصول نخل « **خاویة**» ای ـ ساقطة خالیة من العذوق‌خالیه منابتهامنها،وقیل : خالیة الاجواف، وقال فی موضع آخر: « کانّهم اعجازنخل منقعر »قیل : کان طولهم‌اثنی عشرذراعاً .

« **فهل تری لهم من باقیة** »ای‌ـ نفس باقیة کقوله:« هل‌تحسّ منهم من‌احد » وقیل : هی‌مصدر کالعافیة ، والمعنی : هل تری لهم من بقاء .

« **وجاء فرعون ومن قبله** » قرأ اهل **البصرة** و **الکسائی** بکسر القاف و وفتح الباءِ ، ای ـ ومن معه من‌جنوده واتباعه ، وقرأ الآخرون بفتح القاف وسکون الباءِ ، ای ـ ومن تقدّمه من‌الامم الکافرة ـ « **والمؤتفکات** » ای ـ قری قوم **لوط** یرید اهل المؤتفکات ، و قیل: یریدالامم الّذین ائتفکوا « **بالخاطئة** »ای ـ بالخطئة والمعصیة وهی الشّرك .

«**فعصوا رسول ربّهم**» يعنى : **لوط و موسى** (ع) و قيل : كلّ امّة عصوا رسولهم الّذى ارسل اليهم ويجوزان يكون الرّسول بمعنى الرّسالة «**فاخذهم اخذةً رابيةً**» اى ـ نامية زائدة على ما عملوا باضعافها، وقيل : زائدة على عذاب الامم، اى ـ عاقبهم اشدّ العقوبة « **انّالمّاطغى المآء** » اى ـ ارتفع وعلاوتجاوزالحدّالمعتاد حتّى غرق الارض . وقيل : طغى على خزّ انه ، اى ـ على **ميكائيل** وحزبه من الملائكة فخرج من الكيل والوزن ولم يعلموا قدره و«**حملنا كم**» اى ـ حملنا آباء كم يا امّة **محمد** وانتم فى اصلابهم . «**فى الجارية**» يعنى السّفينة و سمّيت جارية لانّ من شأنها ان تجرى على الماء .

«**لنجعلها لكم تذكرة**» اى ـ السّفينة الجارية فانّها بقيت الواحها دهراً وقيل : لنجعل ما اتّخذ على مثالها فانّ سفن الدّنيا تذكّر سفينة **نوح** وكانت اوّلها ، وقيل : لنجعل هذه الفعلة وهى اغراق قوم **نوح** لكم تذكرة و وجه كونها تذكرة ان نجاة من فيها وتغريق من سواهم ، تقتضى انّه من مدبر ابدع امراً لم تجربه العادة .

«**وتعيها**» اى ـ و تحفظها«**اُذُن**» انسان شأنه ان يحفظ مايجب حفظه . قال النّبى (ص) : « افلح من جعل اللّٰه قلباً واعياً ، الوعى ان يحفظ السّامع مايسمعه و يعمل به» و عن **مكحول** قال لمّانزلت «**وتعيها اذن واعية**» ، قال رسول اللّٰه (ص) : « دعوت الله ان يجعلها اذنك ياعلى » قال **على** (ع) : فمانسيت شيئاً بعد ذلك وماكان لى ان انساه . يقال الوعى فعل القلب و لكنّ الاذان تؤدى الحديث الى القلوب الواعية فنعتت الآذان بنعت القلوب ، تقول : وعيت الكلام اذا فهمته وحفظته واوعيت المتاع والزّاد اذا جمعته فى الوعاء ؛ قال الشّاعر :

الخير يبقى وان طال الزّمان به   والشّراخبث ما اوعيت من زادّ.

و منه قوله تعالى : « وجمع واوعى »

«**فاذا نفخ فى الصّور نفخة واحدة**» نفخة والنّفخ واحد وذكر الواحد للتّأكيد لانّ النّفخة لاتكون الّا واحدة وهى النّفخة الاولى فيمن جعل النّفخة نفختين احديها يموت عندها النّاس والثّانية يبعثون عندها .

«**وحملت الارض والجبال**» اى ـ حمل ما على الارض من جبال واحجار و

اشجار من اماکنها فضربت علی الارض.

«**فدکّتا دکّةً واحدة**» ای دقّتا دقّة واحدة فصارتا هباء منبثّاً. وقیل: دکّها زلزلتها. وقیل: دکّها ان تصیر قطعة واحدة «لاتری فیها عوجاً ولا امتاً».

«**فیومئذ**» ای حینئذٍ. «**وقعت الواقعة**» الّتی توعدون وهی قیام السّاعة وصیحتها.

«**وانشقّت السّماء**» قال **علی** (ع): ای ـ عن المجرّة «**فهی یومئذ واهیة**» ضعیفة کالغزل المنقوض، وقیل: ساقطة متشقّقة.

«**والملك علی ارجائها**» الرّجا جانب الشّیء مقصور والاثنان رجوان والجمع ارجاء. قال الشّاعر:

اذالم تحظ فی ارض فدعها وحثّ الیعملات علی رجاها

ولایغررك حظّ اخیك منها اذاصفرت یمینك من جداها

فانّك واجد داراً بدارٍ ولست بواجد نفساً سواها

«**والملك علی ارجآئها**» ای ـ الملائکة علی اطرافها ونواحیها وابوابها. قال **الضحاك**: تکون الملائکة علی حافاتها حتّی یأمرهم الرّبّ فینزلوا فیحیطوا بالارض ومن علیها وقیل: «**الملك علی ارجآئها**» ینتظر مایؤمر به فی اهل النّار و اهل الجنّة من الثّواب والعقاب. وقیل: انّماجعلهم فی نواحی السّماء لانّ الکفّار یقصدون الحرب لمایرونه من شدّة العقوبة وتردّهم الملائکة وذلك معنی قوله: «لاتنفذون الّا بسلطان» ای ـ لاتقصدون مهرباً الّاوهناك لی اعوان ولی به سلطان. «**ویحمل عرش ربّك فوقهم**» ای ـ فوق رؤسهم یومئذٍ یوم القیامه. «**ثمانیة**» ای ـ ثمانیة املاك وجاء فی الحدیث: «انّهم الیوم اربعة واذا کان یوم القیامة امدّهم الله باربعة آخرین فکانوا ثمانیة علی صورت الاوعال مابین اظلافهم الی رکبهم کمابین سماء الی سماء وفی الخبر الصّحیح عن **العباس بن عبدالمطلب** قال: کنّاجلوساً عندالنّبی (ص) بالبطحاء فمرّت سحابة فقال النّبی (ص): «اتدرون ماهذا»؟ ـ قلنا السّحاب ـ فقال: «والمزن» ـ قلنا والمزن؟ ـ قال: «والعنان»؟ فسکتنا. ـ فقال: «هل تدرون کم بین السّماء والارض»؟ ـ قلنا: الله ورسوله اعلم. ـ قال: «بینهما مسیرة خمس مائة سنة و من

كلّ سماء الى سماء مسيرة خمس مائة سنة ، وفى رواية اخرى ، قال(ص) : « فانّ بعد مابينهما امّا واحدة وامّا اثنتان وامّا ثلاث وسبعون سنة » قال : « والسّماء الثّانية فوقها حتّى عدّ سبع سموات » : ثمّ قال : « وفوق السّابعة بحر مابين اعلاه الى اسفله كمابين سماء الى سماء وفوق ذلك ثمانية اوعال مابين اظلافهنّ الى ركبهنّ كما بين سماء الى سماء وفوق ذلك العرش والله تعالى فوق العرش » وعن **عبدالله بن وهب** عن ابيه : انّ حملة العرش اليوم اربعة، لكلّ ملك منهم اربعة اوجه واربعة اجنحة؛ وجه كوجه الانسان، ووجه كوجه الاسد، و وجه كوجه الثّور، و وجه كوجه النّسر وجناحان قدغطى بهما وجهه لئلّا يصعق وجهه من نور العرش وجناحان يهفو بهما؛ وقال غير **وهب** : حملة العرش اليوم اربعة ملك فى صورت انسان ، وملك فى صورت ثور وملك فى صورت اسد ، وملك فى صورت نسر. روى انّه انشد بين يدى رسول الله **(ص) قول امية بن ابى الصلت** :

رجل و ثور تحت رجل يمينه والنّسر للاخرى وليث مرصد.

فقال النّبى (ص) صدق ، وقيل : فى ثمانية انّه ثمانية صفوف من الملائكة لايعلمهم الّا الله عزّوجلّ ، والاوّل اصحّ وقيل : الخلق عشرة اجزاء جزء الانس والجنّ وسائر الحيوان وجزء الملائكة السّموات والارضين وثمانية اجزاء حملة العرش و هم الكرّوبيّون . والفائدة فى ذكر العرش عقيب ماتقدّم انّ العرش بحاله خلاف السّماء والارض. **وعن على بن الحسين عليهما السلام** قال: انّ الله عزّ وجلّ خلق العرش رابعاً لم يخلق قبله الّا ثلاثة : الهواء ، والقلم ، والنّور، ثمّ خلق العرش من الوان انوار مختلفة من ذلك نور اخضر منه اخضر والخضرة و نور اصفر منه اصفر والصّفرة و نور احمر منه احمر والحمرة و نور ابيض وهو نور الانوار ومنه ضوء النّهار .

قوله : « **يومئذ تعرضون لاتخفى منكم خافية** » قرأ **حمزة و الكسائى** : لايخفى بالياء اى ـ لايستتر على الله شىء منكم ولا من احوالكم . روى عن **ابوموسى الاشعرى** قال : يعرض النّاس يوم القيامة ثلاث عرضات فامّا عرضتان فجدال و معاذير وامّا العرضة الثّالثة فعندها تطير الصّحف فى الايدى فاخذ بيمينه و اخذ بشماله وقيل : ليس يعرضهم ليعلم مالم يكن عالماً به ولكنّه يعرضهم مبالغة ومظاهرة فى العدل ، وقيل : معنى العرض ان يعرف كلّ واحد مايستحقّه من ثواب

او عقاب ، و قیل : یعرضون باعمالهم و اقوالهم کما یعرض السّلطان جنده باسلحتهم و دوابّهم .

« **فامّا من اوتی کتابه بیمینه** » هذا اخبار عن قول الفریقین اذا وصل الیهم کتاب الحفظة فیقول المؤمنون قیل: نزلت هذه الآیة فی **ابی سلمة بن عبدالاسد** زوج **امّ سلمة** امرأة النّبی (ص) هو اوّل من هاجر **الی المدینة** من اصحاب رسول‌اللّه (ص) ثمّ هو عامّ فی کلّ مؤمن . «**فیقول هآؤم اقرؤا کتابیه**» تقدیره هاؤم کتابی واقرؤا کتابی فحذف الاوّل لانّ الثّانی یدلّ علیه ، ای ـ خذوا کتابی واقرؤا وانظروا الی نجاتی لتقفوا علیها ، یقال للرّجل «هاء» ای ـ خذ ، وللاثنین «هاؤما»، وللجمیع «هاؤم» .

یقال : انّه کتاب تکون زلّات صاحبه فی باطنه و طاعاته فی ظاهره یراها النّاس ویقولون : طوبی لهذا العبد، فاذا قرأ کتابه وجد فی آخره انّی سترت علیک فی الدّنیا وانّی اغفرها لك الیوم فیشرق وجهه ویؤمر بان یقلب کتابه فاذا قلبه رای حسناته وفی آخرها قدقبلتها منك فیقول من فرط سروره : تعالوا « **اقرؤا کتابیه** » والهاء فی کتابیه وحسابیه للوقف ولاستراحة . عن **زید بن ثابت** قال : قال رسول‌اللّه (ص) :«اوّل من اعطی کتابه من هذه الامّة **عمر بن الخطّاب** وله شعاع کشعاع الشّمس» قیل له : فاین ابو بکر ؟ ـ قال : هیهات زفته الملائکة الی الجنّة .

قوله : « **انّی ظننت انّی ملاق حسابیه** » هذا الظّنّ اسم للعلم لیس من الشّك وهو فی **القرآن** کثیر معناه : الیقین سمّی الیقین ظنّاً لانّ الظّن یلد الیقین، معناه ایقنت فی الدّنیا انّی معاین حسابی فکنت استعدّ له .

«**فهو فی عیشة راضیة** » ای ـ فی حیوة مرضیّة یرضی بها صاحبها وخرجت مخرج سائر روی الآی .

« **فی جنّة عالیة** » قیل : خلق اللّه الجنّة عالیة والنّهار هاویة، وقیل : « فی جنّة عالیة » المکان عالیة القدر والشأن .

«**قطوفها دانیة**» ای ـ ثمارها قریبه ینالها القائم والقاعد والمضطجع یقطفون کیف شاؤا ویقال لهم :

«**كلوا واشربوا**» من نعيم الجنّة «**هنيئاً**» سليماً من الآفات والمكاره لاتنغيص فيها ولاتكدير. «**بما اسلفتم**» اى ـ بسبب ماقدمتم من الخيرات والطّاعات فى ايّام الدّنيا الماضية. قال **ابن عباس** انّها نزلت فى الصّائمين خاصّة. «**فى الايّام الخالية**» اى ـ الجايعة كما تقول: نهاره صائم. يروى انّ الله عزّ وجلّ يقول يوم القيامة: «يا اوليائى طالما نظرت اليكم فى الدّنيا و قدقلصت شفاهكم عن الاشربة و غارت اعينكم و خمصت بطونكم فكونوا اليوم فى نعيمكم. «**كلوا واشربوا هنيئاً بما اسلفتم فى الايّام الخالية**».

«**و امّامن اوتى كتابه بشماله**» قيل: نزلت فى **الاسود بن عبدالاسد** اخى **ابى سلمة** هوله خاصّ ثمّ هوعامّ فى جميع الكفّار. قيل: ينزع يده من صدره الى ما خلف ظهره فيعطى كتابه بشماله فيقول: «**يا ليتنى لم اوت كتابيه**».

«**ولم ادر ماحسابيه**» يتمنّى ان لم يبعث ولم يحاسب لمايرى فيه من قبائح اعماله هذا كقوله: «ياليتنى كنت تراباً».

«**يا ليتها كانت القاضية**» الهاء راجعة الى موتته يقول: يا ليتنى متُّ ميتةً قاضية لاحيوة بعدها يتمنّون الموت عندذلك فى القيامة من شدّة مايقاسونه من العقوبة وكانوا من اشدّ النّاس كراهية للموت فى الدّنيا.

«**مآ اغنى عنّى ماليه**» لم ينفعنى ماجمعته فى الدّنيا من الاموال ولم يدفع عنّى من عذاب الله شيئاً.

«**هلك عنّى سلطانيه**» اى ـ ضلّت عنّى حجّتى و زال عنّى ملكى و قوّتى و قيل: كلّ احد كان له سلطان على نفسه وماله وجوارحه فيزول فى القيامة سلطانه على نفسه فلايملك لنفسه. وقيل: ذلك كان بحيث لواراد ان يؤمن لقدر على ذلك السّلاطة فى اللّسان البلاغة وقوّة الكلام مع الاصابة والسّليط الزّيت والسّلطان المكنة والقدرة فى قوله عزّوجلّ: «انّه ليس له سلطان انّماسلطانه وما كان له عليهم من سلطان انّ عبادى ليس لك عليهم من سلطان» ومات فلانٌ فى سلطان فلانٍ اى فى ولايته.

«**خذوه فغلّوه**» القول هاهنا مضمر، اى ـ يقولُ الله عزّ وجلّ لخزنة جهنّم «**خذوه**» فشدّوه بالاغلال، اى ـ اجمعوا يده الى عنقه فى الحديد.

« **ثمّ‌الجحیم‌صلّوه** » – ای – ادخلوه فیها واحرقوه.

« **ثمّ فی سلسلة** » یقال: تدخل السّلسلة فی فیه ثمّ یخرج من مقعدته ومعنی « **فاسلکوه** » ای – فاسلکوافیه السّلسلة ولکنّ العرب یقول: ادخلت القلنسوة فی رأسه، وقیل: هی سلسلة واحدة یدخلون جمیعاً فیها ویشدّ بعضهم الی بعض؛ وقیل: بل لکلّ واحد « **سلسلة ذرعها سبعون ذراعاً** ». قال **نوف البکائی الشامی:** کلّ ذراع سبعون باعاً، کلّ باع ابعد مابینی وبین **مکة** وهو یومئذٍ بالکوفة، وفی روایة بذراع المترف الجبّار، والجبّار عندالعرب العظیم الطّول. وعن **عبدالله بن عمرو بن العاص** عن النّبی (ص) قال: « لوانّ رضراضة مثل هذه واشار الی مثل الجمجمة ارسلت من السّماء الی الارض وهی مسیرة خمس مائة سنةٍ لبلغت الارض، قبل: اللّیل ولوانّها ارسلت من رأس السّلسلة لسارت اربعین خریفاً، اللّیل والنّهار قبل ان تبلغ اصلها اوعقرها. وعن **کعب** قال: لوجمع حدیدالدّنیا ما وزن حلقة منها. وقیل: لوانّ حلقة منها وضعت علی جبل لذاب من حرّها. « انّه کان لایؤمن بالله العظیم ».

« **ولا یحضّ علی طعام المسکین** » ای – لایطعم ولا یأمر به بل کان یقول: انطعم من لویشاء الله اطعمه. کان **ابوالدرداء** یقول لامرأته **ام الدرداء**: نجونا من نصف السّلسلة آمنّا بالله فحضّی علی اطعام المسکین للنّصف الباقی.

« **فلیس له الیوم هیهنا حمیم** » الحمیم: القریب نسباً اوودّاً اولاینتفع بحمیمه کماینتفع فی الدّنیا.

« **ولا طعام الّامن غسلین** » و هوالصّدید الّذی ینغسل من ابدان اهل النّار. وقیل: هوطعام اعدّه‌الله لاهل النّار وهواعلم به هوبعض ماخفی لهم، یقال: للنّار درکات ولکلّ درکة نوع طعام وشراب.

« **لایأکله الّا الخاطؤن** » الکافرون الجائرون عن طریق الحقّ عمداً.

« **فلااقسم** » لاصلة ومعناه: اقسم ودخلت لامؤکّدة، وقیل: انّهانفی لردّ کلام المشرکین کانّه قال: لیس الامر کمایقوله المشرکون: « **اقسم بما تبصرون** ».

« **ومالاتبصرون** » هذا من جوامع کلم **القرآن**، قال **قتادة**: اقسم بالاشیاءِ

كلّها فيدخل فيه جميع الموجودات. وقيل : اقسم بالدّنيا والآخرة . وقيل: ماتبصرون ماعلى ظهر الارض ومالاتبصرون مافى بطنها. وقيل :تبصرون الاجسام ومالاتبصرون الارواح. وقيل: ماتبصرون الانس ومالاتبصرون الملائكة والجنّ. وقيل: النّعم الظّاهرة والباطنة. وقيل : ماتبصرون ما اظهر الله للملائكة واللّوح والقلم ومالاتبصرون مااستأثر الله بعلمه فلم يطلع عليه احداً. وقال **جعفر**: بما تبصرون من صنعى فى ملكى ومالاتبصرون من برّى باوليائى . وقال **جنيد**: بما تبصرون من آثار الرّسالة والوحى على حبيبى **محمد** . «**ومالاتبصرون** »من السّر معه ليلة الاسراء ' وقال **ابن عطاء** ماتبصرون من آثار القدرة ومالاتبصرون من اسرار القدرة .

«**انّه لقول رسول كريم** »هذا جواب القسم ، اى ـ انّ هذا **القرآن** قرآءت رسول كريم يعنى **محمد** (ص) . اضاف القول اليه لانّه لمّا قال قول رسول اقتضى مرسلاً فكان معلوماً انّ مايقرأه كلام مرسله و انّما هو مبلّغه و قديأت القول فى **القرآن** ، والمراد به القرآءت قال الله تعالى. «حتّى تعلموا ماتقولون» اى ـ ماتقرؤن فى صلوتكم. وقيل: سبب نزول الآية انّ **الوليد بن المغيرة** قال: انّ محمّداً ساحر، وقال **ابو جهل**: هو شاعر فانزل الله تعالى: «**فلااقسم بما تبصرون** » «**ومالاتبصرون**» «**انّه لقول رسول كريم** » قيل : يعنى جبرئيل (ع) .

«**تنزيل من ربّ العالمين** » اى ـ انّ الّذى يقرأه جبرئيل على **محمد** (ص)

« **وما هو بقول شاعر قليلاً ماتؤمنون**» ماصلة دخلت للتّوكيد اى ـ قليلاً تؤمنون .

« **ولا بقول كاهن قليلاً ماتذكرون** »قرأ **ابن كثير** و **ابن عامر ويعقوب**: يؤمنون يذكرون بالياء فيهما . واراد بالقليل نفى ايمانهم اصلاً كقولك : لمن لايزورك فلمّا تأتينا وانت تريد لاتأتينا اصلاً . الشّعر فى اللّغة: العلم ، يقال : شعرت اشعر، اى ـ علمت، وشعر الرّجل اذا صار شاعراً وسمّى الشّاعر شاعراً لانّ الشّعر علم برأسه لايعلّمه كلّ احد . و الكاهن الّذى يزعم انّ له خدماً من الجنّ يأتونه بضرب من الوحى ، و قد انقطعت الكهانة بعد نبيّنا (ص) لانّ الجنّ حبسوا ومنعوا عن الاستماع .

«**تنزیل من ربّ العالمین**» یعنی به **القرآن** نزل به **جبرئیل** علی **محمد** (ص).

«**و لو تقول علینا**» یعنی **الرّسول** واو تحرص و اختلق علینا واتی بشیء من عند نفسه او زاد فی **القرآن** او نقص منه.

«**لاخذنا منه بالیمین**» ای لامرنا ان یؤخذ بیده اخذاً بالعقوبة کالسّلطان اذا اراد الاستخفاف ببعض رعیّته قال لبعض اعوانه: خذ بیده و اخرجه. و قیل: معناه لانتقمنا منه بالقوّة والقدرة ای ـ عذّبناه واخذناه بقهر اخذ عقوبةٍ وعبّر عن القوّة بالیمین لانّ قوّة کلّ شیء فی میامنه، وقیل: «**لاخذنا منه بالیمین**» ای بالحقّ کقوله: کنتم تأتوننا عن الیمین» ای ـ من قبل الحقّ. و قیل: «بالیمین» ای ـ بالعهد الغلیظ الّذی اخذ نامنه. ای ـ طالبناه بعهدنا «**لو تقول علینا**».

«**ثمّ لقطعنا منه الوتین**» ای ـ امتناه واهلکناه، لانّ الوتین عرق فی القلب متّصل بالظّهر اذا قطع مات صاحبه. قال **ابن عباس**: الوتین نیاط القلب. وقال **مجاهد** هو الحبل الّذی فی الظّهر اذا انقطع مات الانسان.

«**فما منکم من احد عنه حاجزین**» ای ـ مانعین یحجز وننا عن عقوبته والمعنی: انّ **محمداً** لایتکلّف الکذب لاجلکم مع علمه انّه لوتکلّفه لعاقبناه ولایقدر احد علی دفع عقوبتنا عنه وجمع حاجزین وهو من نعت احد لانّ احداً یستعمل فی معنی الجمع کقوله: «لانفرّق بین احد من رسله» «**وانّه لتذکرة للمتّقین**» ای ـ انّ هذا **القرآن** لموعظة للمتّقین خصّهم بالذّکر لانتفاعهم به والتّذکرة العلامة الّتی یذکربها المعنی و «**انّا لنعلم انّ منکم مکذّبین**» بالقرآن جاحدین للرّسالة وصفات الا لهیه. وقیل: انّا لنعلم من یصدّق ومن یکذّب. قال **مالک** ما اشدّ هذه الآیة علی هذه الامّة.

«**وانّه لحسرةٌ**» ای ـ وانّ **القرآن** لحسرة وندامة «**علی الکافرین**» یوم القیامة اذا رأوا ثواب من آمن به وعمل بمافیه وقد خالفوا وضیّعوا العمل به.

«**وانّه لحقّ الیقین**» مضاف الی النّعت تأویله: وانّه للحقّ الیقین؛ و قیل: معناه انّه للیقین حقّ الیقین، کماتقول: هو الجواد عین الجواد. و قیل: انّه لحقّ الامر الیقین ایقن به المؤمن فی الدّنیا فینفعه وایقن به الکافر فی الآخرة فلم ینفعه.

وقيل: ان التّحسّر للكافر يوم القيامة كائن لامحالة.

«فسبّح باسم ربّك العظيم» تأويله فسبّح[1] ربّك العظيم والاسم زائد كقول لبيد:

الى الحول ثمّ اسم السلام عليكما ومن يبك حولاً كاملاً فقد اعتذر

والمعنى: صلّ له ونزّهه عمّا لايليق به فسبحان الله دائماً والعظيم الّذى كلّ شيء فى جنب عظمته صغير.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: «بسم الله الرّحمن الرّحيم» بسم الله روح للرّوح وشفاء للقلب المجروح. طوبى لمن يغد و بذكره ويروح فالرّبّ عليه مطّلع والباب له مفتوح:

بين الصّبابة والهجران مطروح قلب بحدّسنان الشّوق مجروح



اندر همه عمرمن شبى وقت صبوح آمد برمن خيال آن راحت روح

پرسيدزمن كه:چون شدى‌اى مجروح گفتم كه: زعشق تو همين بودفتوح!

خداوندا بنشانت بينندگانيم، بنامت زندگانيم، بفضلت شادانيم، بمهرت نازانيم مست مهر ازجام تومائيم، صيد عشق دردام تومائيم:

زنجير معنبر تو دام دل ماست عنبر ز نسيم او غلام دل ماست

درعشق توچون خطى بنام دل ماست گوئى كه همه جهان بكام دل ماست

«الحاقّة»، «ما الحاقّة» قيامت و رستاخيز چه گوئيم كه چيست، آن قيامت وآن رستاخيز حقّست وبودنى، راست است وافتادنى، هر كس برسد بآنچه سزاى اوست وپاداش گيرد ازنيك وبد كه درجريدهٔ اوست. گفته‌اند كه قيامت دواست: يكى امروز ويكى فردا. امروز مرگست كه درخبر ميآيد «من مات فقد قامت قيامته» هر كه بمرگ رسيد قيامت او دررسيد هر كه اين قيامت را يقين بود هميشه درهول وهراس مرگ بود، همواره ازنهيب اين قيامت سوخته وگداخته بود. پيوسته در برگ

---

١ ـ ج: فسبح باسم.

راه وساز آن سفر بود. بزرگان دین چنین گفته‌اند که: آدمی ازدو بیرون نیست، یا برمثال ستوری است در اصطبلی بازداشته، یابرمثال مرغی درزندان قفص کرده؛ آن بیچاره کو برمثال ستورست، از مرگ میترسد و میلرزد، داند که ستور را چون از اصطبل بیرون برند دربار کشند؛ و آن جوانمرد که برمثال مرغ است، پیوسته درانتظار مرگست؛ زیرا که همه شادی وراحت مرغ ازشکستن قفص بود؛ چنانك آن جوانمرد گفت:

کی باشد کین قفص بپردازم   در باغ الهی آشیان سازم.

امّا قیامت فردا خاست رستاخیز است که خلق اوّلین وآخرین را درآن صعید هیبت جمع کنند، چنانکه ربّ العزّة گفت: «وحشرناهم فلم نغادر منهم احداً» روزی عظیم و کاری صعب وسیاستی بی‌نهایت. ایوان کبریا بر کشیده، میزان عدل درآویخته، صراط راستی‌باز کشیده، فرادیس جمال آراسته، دوزخ هیبت برآشفته. روزی که پرده ها بردارند وراز هاآشکارا کنند و تاجهای هزل بخاك اندازند و کلاههای هوس فرونهند. وپندارها ازآب وخاك بیفشانند وپاداش نیك وبد در کنار نهند. کار ازدو بیرون نبود، یا بربنده سلام کنند ونعمت سلامت اسلام بروی تمام کنند و نامهٔ وی بدست راست دهند که: «**فامّا من اوتی کتابه بیمینه**».

یا اسیر عذاب وغرام کنند، ولذّات وراحات بروی حرام کنند، ونامهٔ کردار وی بدست چپ دهند که: «**واما من اوتی کتابه بشماله**».

آن را که نامه بدست راست دهند ازعالم ملکوت هرلحظه‌ای هزارشربت کرامت ولطافت بردست وی نهند، در آسمانها حدیث وی کنند، درحوالی عرش با مقرّبان مباهات از بهروی کنند، آنکه او را بجنّات عدن برند، باحورا و عینا و ولدان و غلمان بنشانند. تاج وقاربرسرش نهند، برمائدهٔ خلدش آرام دهند واز حضرت عزّت این نداروان گشته که:

«**کلوا واشربوا هنیئاً بما اسلفتم فی الایّام الخالیة**» می‌خوریدومی‌آشامید ازین نعیم بهشت چنانك خواهید، از فزع اکبرایمن گشته و بمقعد صدق رسیده؛ کس را باشما حساب نه ومارا با شماعتاب نه. ایشان‌چون‌این‌نداشنوند، آواز برآرند

و گویند: الحمدلله الّذی صدقنا وعده . حمد آن خداوندرا که وعدهٔ خود راست گردانید وما را شراب وصل چشانید .

و آن را که نامه بدست چپ دهند ، ندای قهر آید بخازنان دوزخ که :

« خذوه فغلّوه » «ثمّ الجحیم صلّوه » « ثمّ فی سلسلة ذرعها سبعون ذراعاً فاسلکوه » گیرید او را به قهر و عنف ، کشید او را بدوزخ ، دست و پای درغل کرده ودر زنجیر هفتاد گزی[1] کشیده ، واز رحمت حقّ نومید شده ، و بسقر رسیده . اگرشرری از آن آتش که در سقر است بدنیا فرستند ، همهٔ اهل‌دنیا بیطاقت شوند پس چون بود حال کسی که درمیان آن آتش بود ؟ **مصطفی** (ص) گفت : بآن خدای که جان من بید اوست که اگر یك حلقه از آن سلاسل و اغلال بر کوههای دنیا نهند همه کوهها بگدازد وبزمین فرو شود ؛ پس چون بود حال کسی مرورا بدین سلاسل و اغلال بند کنند ؟ واگر یك جامه از آن جامهای قطران که **قرآن** از آن خبر می‌دهد که :« سرابیلهم من قطران » از آسمان دنیا بیاویزند همهٔ اهل زمین از گندآن بمیرند . پس چگونه بود حال کسی که این جامه لباس وی بود ؟ نه از گزاف رسول خدا صلّی الله علیه و سلّم گفتی : « الحمدلله علی کلّ حال واعوذ بالله من حال اهل النّار » .

۱ـ ج : ذرعی .

۷۰- سورة المعارج - مكية

النوبة الاولى

قوله تعالی: « **بسم‌اللّه الرّحمن الرّحیم** » بنام خداوندجهاندار دشمن پرور ببخشایندگی ، دوست بخشای بمهربانی .

« **سَأَلَ سَآئِلٌ** » پرسید پرسنده ای « **بِعَذَابٍ وَاقِعٍ**(۱) » ازعذابی که بودنی است وافتادنی .

«**لِلْکَافِرِینَ**» ناگرویدگان را .«**لَیْسَ لَهُ دَافِعٌ** (۲)» .

«**مِنَ اللّهِ**» آن را باز دارنده ای و باز پس برنده ای نیست از خدای عزّ وجلّ

« **ذِی الْمَعَارِجِ** (۳) » آن خداوند صفتهای بلند وعطاهای بشکوه .

« **تَعْرُجُ الْمَلَآئِکَةُ وَالرُّوحُ إِلَیْهِ** » بسوی او برمی‌شود فریشتگان و جبرئیل « **فِی یَوْمٍ کَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِینَ أَلْفَ سَنَةٍ** (۴)» در روزی که اندازهٔ آن پنجاه هزار سال بود .

« **فَاصْبِرْ صَبْراً جَمِیلاً** (۵)» توشکیبائی کن شکیبائی کردن نیکو .

« **إِنَّهُمْ یَرَوْنَهُ بَعِیداً** (۶) »ایشان آن روزرا نابودنی می‌بینند .

« **وَنَرَیهُ قَرِیباً** (۷)» وماآن را بودنی‌می‌بینیم ، ایشان‌آن روزرا دورمی‌بینند و دیر وماآن را نزدیك می‌بینیم وزود .

« **یَوْمَ تَکُونُ السَّمَآءُ کَالْمُهْلِ**(۸) »آن روز که‌آسمان از بیم چون دُردی زیت گردد ، یا چون مس گداخته .

« **وَتَکُونُ الْجِبَالُ کَالْعِهْنِ**(۹) »وکوهها چون‌پشم رنگ کرده بودازرنگ‌رنگ .

«**وَلَا یَسْئَلُ حَمِیمٌ حَمِیماً** (۱۰) » وآن روزهیچکس خویش‌را ودوست‌را نپرسد.

« **یُبَصَّرُونَهُمْ** »بردیدارچشم اومیدارندمی‌بیند ونپرسدازبیم. «**یَوَدُّ الْمُجْرِمُ**» دوست دارد وخواهد کافر، « **لَوْ یَفْتَدِی مِنْ عَذَابِ یَوْمِئِذٍ** » که خویشتن را باز خرد

ازعذاب آن روز « ببنیه (۱۱) » .

« وصاحبته واخیه (۱۲) » بپسران خویش وبرادر خویش .

« وفصیلته التی تؤویه (۱۳) » وخاندان او که اورا می داشتند .

« ومن فی الارض جمیعاً » وهرکه درزمین کس است همه « ثم ینجیه (۱٤) » تا آن وقت که آن را خرید اورا برهانید .

« کلا » نیست آن اورا ونبودنه « انها لظی (۱۵) » آن آتشی است زبانه زن .

« نزاعة للشوی (۱٦) » که پوست از سردر کشد .

« تدعوا من ادبر وتولی (۱۷) » میخواهد هر کس را که پشت برحق گردانید درین جهان و از فرمانبرداری بر گشت .

« وجمع فاوعی (۱۸) » ومال گرد کرد وببست وبنهاد .

« ان الانسان خلق هلوعاً (۱۹) » مردم را ناشکیبا و تنگ دل آفریدند و حریص .

« اذا مسه الشر جزوعاً (۲۰) » چون بدو درویشی رسد ، بدو زارنده بود ناشکیبا .

« واذا مسه الخیر منوعاً (۲۱) » وچون نیکی مال بدورسد . باز دارنده ودریغ دارنده بود .

« الا المصلین (۲۲) » « الذینهم علی صلوتهم دائمون (۲۳) » مگر ایشان که برنمازخود پایندگان اند همیشه .

« والذین فی اموالهم حق معلوم (۲٤) » وایشان که درمالهای خویش حقی می بینند .

« للسائل والمحروم (۲۵) » خواهنده را ودرمانده را .

« والذین یصدقون بیوم الدین (۲٦) » وایشان که بروز رستاخیز میگروند و استوار میدارند .

« والذین هم من عذاب ربهم مشفقون (۲۷) » و ایشان که ازعذاب خداوند خویش می ترسند .

«انّ عذاب ربّهم غیر مأمون (۲۸)» که عذاب خداوند ایشان نه آنست که از آن ایمن باشند.

«والّذینهم لفروجهم حافظون (۲۹)» و ایشان که فرجهای خویش را گوشوانان اند.

«الّا علی ازواجهم» مگر از زنان خویش. «اوما ملکت ایمانهم» یا از کنیزکان خویش «فانّهم غیر ملومین (۳۰)» که ایشان بر زنان و کنیزکان خویش بجای سرزنش نیستند.

«فمن ابتغی وراء ذلك» هرکه افزون از آن جوید «فاولٓئك هم العادون (۳۱)» ایشان آنند که اندازه در گذارند گانند.

«والّذینهم لاماناتهم وعهدهم راعون» (۳۲) وایشان که امانت خویش را و پیمان خویش را گوشند گانند.

«والّذینهم بشهاداتهم قآئمون (۳۳)» وایشان که گواهی خویش را بپای دارند گان اند.

«والّذینهم علی صلوتهم یحافظون» (۳۴) وایشان که بر نمازهای خویش هنگام گوشند گانند.

«اولٓئك فی جنّات مکرمون» (۳۵) ایشان فردا در بهشتهای اند نواختگان.

«فمالِلّذین کفروا قبلك» چه رسیدست این ناگرویدگان را گرد بر گرد تو؟

«مهطعین (۳۶)» چشمها نهاده در تو.

«عن الیمین وعن الشّمال عزین» (۳۷) از راست واز چپ توجوق جوق[1]

«ایطمع کلّ امریء منهم» می بیوسد هریکی از ایشان «ان یدخل جنّة نعیم (۳۸)» که دارند او را در بهشت پر ناز.

«کلّا» نیست ایشان را آن نیاوند «انّا خلقناهم ممّا یعلمون» ما بیافریدیم ایشان را از آنچه میدانند.

فلا اقسم بربّ المشارق والمغارب» سوگند میخورم بخداوند دوسوی

---

۱ ـ الف : جوك جوك

جهان آن سوی که روز بر آید و شب، و آن سوی که روز فرو شود و شب. «**انّا لقادرون** (۴۰)» که ما توانائیم.

«**علی أن نبدّل خیراً منهم**» که ازیشان بهتری آریم، یا ایشان را به از آن از سر فا بیافرینیم. «**و ما نحن بمسبوقین** (۴۱)» و ما درهیچ کار در نمانیم و از هیچ کس باز پس نمانیم.

«**فذرهم**» گذار ایشان را «**یخوضوا**» که هم در آن نابکار گفتن می باشند «**و یلعبوا**» و هم آن بازی میکنند «**حتّی یلاقوا یومهم**» تا آن روز که روز خویش بینند «**الّذی یوعدون** (۴۲)» آن روز که ایشان را وعده میدهند [1].

«**یوم یخرجون من الأجداث**» آن روز که بیرون می آیند از گورها «**سراعاً**» زودازود [می شتاوند بسوی دمندهٔ در صور] «**کأنّهم الی نصب یوفضون** (۴۳)» گوئی که ایشان بعلمی همی شتاوند.

«**خاشعة ابصارهم**» فروشده و فرومانده چشمهای ایشان از بیم «**ترهقهم ذلّة**» خواری برایشان نشسته. «**ذلك الیوم الّذی کانوا یوعدون** (۴۴)» این آن روز است که درین گیتی ایشان را وعده میدادند.

النوبة الثانية

این سوره چهل و چهار آیتست، دویست و شانزده کلمت، هزار و صد و شصت و یك حرف؛ جمله به **مکه** فرو آمده باجماع مفسّران، و درین سورت دو آیت منسوخ است یکی: «**فاصبر صبراً جمیلا**» دیگر: «**فذرهم یخوضوا و یلعبوا**» این هردو آیت منسوخ اند بآیت سیف. و فی روایة **ابی بن کعب** عن النّبی (ص) قال: «من قرأ سورة: سأل سائل، اعطاه اللّه ثواب الّذین هم لاماناتهم و عهدهم راعون».

«**سأل سائل**» علماءِ تفسیر مختلف اند درسبب نزول این آیات: قومی گفتند درشأن **النّضر بن الحارث** فرو آمد، آنگه که گفت: ان **کان** هذا هو الحقّ من عندك

---

۱ ـ الف: می وعده‌دهند.

فامطر علینا حجارة من السماء. قومی گفتند: درشأن **بوجهل** فرو آمد که گفت: «فاسقط علینا کسفاً من السماءِ». و گفته‌اند: درشأن جماعتی کفّار**قریش** آمد که برطریق استهزاء گفتند: «عجّل لنا قطنا قبل یوم الحساب». و گفته اند: سائل اینجا **مصطفی** (ص) است که کافران او را اذی مینمودند تابر ایشان عذاب خواست بتعجیل. و گفته اند: مراد باین **نوح** است (ع) که بر قوم خویش دعای بد کرد و عذاب خواست.

قوله: «**سأل سآئل**» قرأ **نافع وابن عامر** سأل سایل بغیر همز وله وجهان: احدهما انّه بالهمز وبغیر الهمز فی المعنی واحد. یقال سالتُ اسأل وسلت اسأل. والوجه الثّانی انّه من السّیل یقال: سال یسیل سیلاً، وقیل: السایل وادفی جهنّم، والمعنی: سال الوادی بالعذاب واقع للکافرین یقع لهم وینزل بهم. وقیل: اللّام بمعنی علی، ای یقع علیهم ویحلّ بهم. قرأ الآخرون بالهمز من السؤال لاغیر، وله وجهان: احدهما ان یکون الباء فی قوله «**بعذابٍ**» بمعنی عن عذاب کقوله: «فسئل به خبیراً» ای - عنه. وقال الشّاعر:

فان تسألونی بالنّساءِ فانّنی بصیر بادواءِ النّساءِ طبیب.

ای - عن النّساءِ. ومعنی الآیة: سأل سائل عن عذاب «**واقع**» نازل کاین علی من ینزل و لمن هو فقال تعالی مجیباً له.

«**للکافرین**» وهذا قول **الحسن وقتادة** قالا: کان هذا بمکّة لمّا بعث الله سبحانه **محمداً** (ص) وخوّفهم بالعذاب، قال المشرکون بعضهم لبعض من اهل هذا العذاب سلوا **محمداً** لمن هو وعلی من ینزل ولمن یقع؟ فبیّن الله تعالی. وانزل: «**سأل سآئل بعذاب واقع للکافرین**» ای - هو للکافرین. والوجه الاخران یکون الباء صلة و معنی الآیة دعا داع سأل سائل عذاباً واقعاً. «**للکافرین**» ای - علی الکافرین وهو **النّضر بن الحارث** حیث دعا علی نفسه وسأل العذاب فقالوا: اللّهمان کان هذا هوالحقّ من عندك الآیة.... فنزل به ماسأل یوم بدر فقتل صبراً و هذا قول **ابن عباس** و **مجاهد**.

« **ليس له** » اى ـ لذلك العذاب « **دافع** » مانع « **من الله** » . اى ـ ذلك العذاب واقع من قبل الله سبحانه بالكافرين لايدفعه عن الكافرين احد .

وقوله : « **ذى المعارج** » صفة لله وله معنيان : احدهما ذو المصاعد الّتى تصعد فيها الملائكة والرّوح و هى السّموات . والثّانى « **المعارج** » الفواضل وهى هباته السّنيّة و عطاياه الهنيّة . وقيل : المعارج تعالى الدّرجات و هى الّتى يعطيها الله اولياءه فى الجنّة . والعروج : الصّعود والمعرج المصعد والجمع المعارج وذكر المعارج هاهنا تنبيهاً لهم انّ من قدر على خلق هذه المعارج للملائكة وهذا الرّتب للعباد قدر على ارسال العذاب على الكافرين .

قوله : « **تعرج الملائكة والرّوح** » يعنى جبرئيل (ع) خصّ بالذّكر بعد العموم تشريفاً له . وقيل : عنى بالرّوح ارواح المؤمنين عند الموت . وقيل : هم قوم موكّلون على الملائكة قوله : « **اليه** » يعنى الى الله ، « **فى يوم كان مقداره خمسين الف سنة** » اراد به يوم القيامة وفيه تقديم و تأخير اى ـ ليس للعذاب دافع من الكفّار فى يوم القيامة الّذى كان مقداره خمسين الف سنة من سنى الدّنيا لو صعد غير الملائكة وذلك انّهم تصعد من اسفل الارض السّابعة الى مافوق السّماء السّابعة الى العرش مقدار خمسين الف سنة . و امّا قوله : « فى يوم كان مقداره الف سنة ممّا تعدون » انّما هو قدر مسيرهم من السّماء الدّنيا الى وجه الارض مسيرة خمس مائة سنة هبوطاً ومثله صعوداً وقيل : هواء الدّنيا مسيرة خمس مائة عام و بصر السّماء مسيرة خمسمائة عام . وقيل : موقفهم فى الحساب حتّى يفصل بين النّاس خمسون الف سنة ثمّ لاينتهى اليوم الى ليل يردّ النّهار الى اهل الجنّة مخلّداً واللّيل الى اهل النّار مخلّداً وقيل : يوم القيامة فيه خمسون موقعاً كلّ موقف الف سنة وقيل : انّ اليوم فى الآية عبارة عن اوّل ايام الدّنيا الى انقضائها وانّها خمسون الف سنة لايدرى احد كم كم مضى وكم بقى الّا الله عزّوجلّ . و روى عن **ابن عباس** انّه قال : هو يوم القيامة يكون على الكافرين مقدار خمسين الف سنة . روى **ابو سعيد الخدرى** قال : قيل لرسول الله (ص) : يوم كان مقداره خمسين الف سنة فما اطول هذا اليوم ! فقال (ص) : « والّذى نفسى بيده انّه ليخفّف على المؤمن حتّى يكون اخفّ

عليه من صلوة مكتوبة يصلّيها فى الدّنيا وقيل: معناه لو ولىَ محاسبة العباد فى ذلك اليوم غير الله لم يفرغ منه فى خمسين الف سنة و يفرغ الله فى مقدار نصف يوم من ايّام الدّنيا

قوله : « **فاصبر صبراً جميلا** » اى ـ فاصبر يا **محمّد** على تكذيبهم ايّاك صبراً جميلاً لاشكوى فيه ولاجزع وهذا قبل ان امر بالقتال فنسخ .

« **انّهم يرونه بعيداً** » اى ـ انّ الكفّار يرون العذاب و اليوم المذكور بعيداً مستحيلاً غير ممكن .

« **ونريه قريباً** » من الفهوم ممكناً . والرّؤية هاهنا بمعنى العلم ، وقيل : انّهم يرونه بعيداً اى ـ بطيئاً وقوعه ونراه قريباً اى ـ سريعاً وقوعه لانّ ماهو آت قريب ، هذا كقوله « ويقذفون بالغيب من مكان بعيد » . ثمّ وصف اليوم فقال :

« **يوم تكون السّماء كالمهل** » المهل على معان منها مايسيل من القرح من صديد اوقيح وهو فى قول **ابى بكر الصديق** حين اُتى بحبرتين وقد احتضر قال: ادفنونى فى ثوبىّ هذين انّما هما للمهل وردّ الحبرتين وقال: الحىّ اولى بالجديد من الميّت والمهل المذاب من فضّة او نحاس او صفر وما اشبهها والمهل دردىّ الزّيت وعكره سمّى بذلك لانّه يسيل العكر لثخانته على مهل وعلى المعنيين الاخيرين تأويل الآية فالسّماء اليوم خضراء وهى تتلوّن يوم القيامة فتكون وردة كالدّهان فتكون الواناً من الفزع كتلوّن الانسان للفزع ثمّ تشقّق وتنفطر وتمور موراً وتسير سيراً .

« **وتكون الجبال كالعهن** » و هو الصّوف المصبوغ الواناً واوّل مايتغيّر الجبال تصير رملاً مهيلاً ثمّ عهناً منفوشاً ثمّ تصير هباءً منثوراً .

« **ولايسئل حميم حميماً** » اى ـ لايسأل قريب عن حال قريبه لاشتغاله بنفسه وقيل : لايُسأله ليحمل عنه من اوزاره شيئاً ليأسه عن نصرته . قرأ **البزى** عن **ابن كثير** لايسأل بضمّ الياء اى ـ لايُسأل حميم عن حميم لايقال لحميم اين حميمك . و قيل : لايُسأل لانقطاع مابينهم من العصم .

« **يبصّرونهم** » اى ـ يعرفون اقاربهم ، فيقال لهم : هذا فلان وهذا فلان زيادة فى فضيحتهم . وقيل: يعرّفونهم اى ـ يعرّفون الملائكة حتّى يعرفوهم بسيماهم فيعذّبوهم

بالوان العذاب . وقيل: يبصّر المؤمنون الكافرين حتّى يعرفوا الكفّار بسيماهم فيزدادوا شكراً و يزداد الكفّار حسرةً واسفاً ، وقيل : يعرف المؤمن ببياض وجهه والكافر بسواد وجهه ، وقيل : ليس فی القيامة مخلوق الّا وهو نصب عين صاحبه فيبصر الرّجل اباه واخاه واقرباه وعشيرته لا يسأله ولا يكلّمه لاشتغاله بما هو فيه . « **يودّ المجرم** » ای ـ يتمنّى المشرك . «**لو يفتدی** » ای ـ يفادی نفسه ببنيه و هم اعزّ الخلق اليه «**وصاحبته**»: زوجته وسكنه «**واخيه**» الّذی كان ناصراً له ومعيناً .

« **وفصيلته الّتی تؤويه** » ای ـ قبيلته الّتی تضمّه لقرابته و يأوی اليها عند الخوف .

«**ومن فی الارض جميعاً**» من الانس ای ـ يودّ لو يفتدی بهم جميعاً «**ثمّ ينجيه**» ذلك الافتداء من عذاب ذلك اليوم .

« **كلّا** » ای ـ ليس كذلك لا ينجيه من عذاب الله شیء ثمّ ابتدا فقال : «**انّها لظی**» هی اسم من اسماء جهنّم . قيل: هی الدّركة الثّانية سمّيت بذلك لأنّها تتلظّى ای ـ تتلهّب .

« **نزّاعة للشّوی** »قرأ **حفص عن عاصم** « **نزّاعةً** » نصب علی الحال والقطع فيه . وقرأ الآخرون بالرّفع ای ـ هی « **نزّاعة للشّوی** » الشّوی الاطراف كاليدين والرّجلين و قيل : هی جلدة الرّأس ، وقيل : هی محاسن الوجه قال **الضحاك** تنزع النّار الجلد واللّحم عن العظم وقيل: تفصّل الاعضاء بعضها من بعض ثمّ يعود الی ما كان .

«**تدعوا من ادبر وتولّی**» ای ـ تدعو النّار الكافر و المنافق فتقول الیّ الیّ ايّها الكافر ايّها المنافق . قال **ابن عباس** تدعوهم باسمائهم بلسان فصيح ثمّ تلتقطهم كما يلتقط الطّير الحبّ تدعو من اعرض عن الدّين وتولّی عن الايمان والطّاعة .

« **وجمع فاوعی** » ای ـ جمع المال فاوعاه فی الظّروف ولم يؤدّ زكاته ولم ينفقه فی سبيل الله . وفی الخبر يجاء بابن **آدم** يوم القيامة كانّه بذج فيترقّف بين يدی الله عزّ وجلّ فيقول له : اعطيتك وخولتك وانعمت عليك فما صنعت؟ـ فيقول: ربّ جمعته وثمّرته و تركته اكثر ما كان ، فارجعنی آتك به كلّه فاذا عبد لم يقدّم خيراً فيمضی به الی النّار .

قوله : «**انّ الانسان خلق هلوعاً**» قال **ابن عباس** : الهلوع الحريص على مالايحلّ له . والهلع شدّة الحرص وقلّة الصّبر ، و قيل : هلوعاً اى ـ نسّاء عند النّعمة دعّاء عند المحنة ، وقيل : معنى الهلوع مافسّره اللّه تعالى بعده وهو قوله :

«**اذامسّه الشّرّ**» اى ـ الضّرّ والفقر جزع ولم يصبر .

« **واذامسّه الخير** » اى ـ السّعة و الغنى والمال منع حقّ الفقراء ولم ينفق فى الخير شرّ ما اعطى العبد شحّ هالع وجبن خالع . فالهالع المحزن والخالع الّذى يخلع قلبه . قال **مقاتل** : الهلوع دابّة من وراء جبل **قاف** تأكل كلّ يوم سبع صحار من الحشيش وتشرب سبع بحار من ماء لاتصبر مع الحرّ ولا مع البرد ، تتفكّر كلّ ليلة ماذاتأكل غداً فشبّه اللّه الانسان بها .

« **الّا المصلّين** » ليس هذا استثناء من الكلام الاوّل ومعناه : ولكنّ المصلّين ، و قيل : استثنى المصلّين من الانسان لانّ الانسان فى معنى الجمع كقوله تعالى : «انّ الانسان لفى خسر الّا الّذين آمنوا» . قوله «**الّذين هم على صلوتهم دائمون** » اى ـ يقيمون الفرائض فى اوقاتها ، وقيل : دائمون اى ـ خاشعون لايزيلون وجوههم عن سمت القبلة .

« **والّذين فى اموالهم حقّ معلوم**» معيّن يعنى الزّكوة ، وقيل : سائر ابواب البرّ من صلة الرّحم وتعهّد المساكين وغير ذلك .

« **للسّائل والمحروم**» « **السّائل**» الطّواف الّذى يسأل النّاس و «**المحروم**» الّذى لاسهم له فى الاسلام وليس يهتدى الى كسب ولايسأل .

« **والّذين يصدّقون بيوم الدّين** » اى ـ بيوم الجزاء والحساب . و قيل : يصدّقون الانبياء بسبب ايمانهم بيوم الدّين .

« **والّذين هم من عذاب ربّهم مشفقون** » خائفون ، قال **الحسن** : يشفق المؤمن ان لاتقبل حسناته .

«**انّ عذاب ربّهم غير مأمون**» ولايؤمن وقوعه لانّه لايعلم احد عاقبته ووقته فالواجب على كلّ مسلم ان لايأمن عقوبته ولايأمن مكره .

« **والّذين هم لفروجهم حافظون** » . « **الاّعلى ازواجهم** » الى قوله « **وعهدهم راعون** » مضى تفسير هذه الآيات فى سورة المؤمنين .

« **والّذين هم بشهادتهم قائمون** » قرأ **حفص** عن **عاصم** و **يعقوب** بشهاداتهم على الجمع، اى ـ يقومون فيها بالحقّ فلا يكتمونها ولايغيّرونها .

« **والّذين هم على صلوتهم يحافظون** » يعنى الصّلوات الخمس .

« **اولئك** » اى ـ اهل هذه الصّفات « **فى جنّات مكرمون** » بجميل ثواب اللّه ايّاهم .

« **فمال الّذين كفروا** » اى ـ فما بال الّذين كفروا . « **قبلك مهطعين** » مسرعين مقبلين اليك متطلّعين نحوك، انزلت فى جماعة من الكفّار كانوا يجتمعون حول النّبى (ص) يستمعون كلامه ويستهزؤن به ويكذّبونه فقال اللّه : مالهم ينظرون اليك نظر عداوة ويجلسون عندك وهم لاينتفعون بمايسمعون .

« **عن اليمين وعن الشّمال عزين** » اى ـ حلقاً حلقاً وجماعة جماعة عن يمين النّبى (ص) وعن شماله . و « **عزين** » جمع عزة مثل كرة و كرين، وانّما انكر عليهم الاسراع اليه لأنّهم اسرعوا اليه لطلب العيب به، وقيل: انّها نزلت فى نفر من الكفّار قبلت نفوسهم صدق النّبى وكانوا يسرعون نحوه ويقصدون مجلسه ويتحلقون حواليه ولايؤمنون به امّا حياء عن الرّجوع عن دين آبائهم و امّا مساعدة لعشائرهم وكانوا يطمعون فى دخول الجنّة بالقدر الّذى كان منهم فانزل اللّه تعالى :

« **ايطمع كلّ امرى منهم ان يدخل جنّة نعيم** » . « **كلاّ** » اى ـ لايدخلونها وقيل: كانوا يقولون لئن دخل هولاء الجنّة كما يقول **محمد** لندخلنّها قبلهم فنحن افضل منها حظّاً منهم كما لنا الفضل عليهم فى الدّنيا ، فنزلت هذه الآية جواباً لهم .

« **كلاّ** » ردع وزجر عن قولهم ، اى ـ لايكون كذلك وليس الامر كماقالوا : « **انّا خلقناهم ممّا يعلمون** » من نطفة وعلقة واصلهم من تراب فانّى يستحقّون على اللّه الثّواب و دخول الجنّة من خساسة اصلهم وامّا المؤمنون فانّه لاتتوجّه عليهم هذه الآية اذا امّلوا دخول الجنّة لأنّهم يرجونها من فضل اللّه ولايرون ذلك مستحقّاً لهم على اللّه لفضيلتهم وفى الخبر عن **بسر بن جحاش** قال: قال رسول اللّه (ص) : « وبصق يوماً فى كفّه ووضع

علیها اصبعه فقال : یقول‌الله عزّوجلّ بُنی‌ّ آدم انّی تعجزنی وقدخلقتك من‌مثل هذه؟ حتّی اذا سوّیتك وعدّلتك مشیت بین بردین و للارض منك وئید فجمعت و منعت حتّی‌اذابلغت‌التّراقی‌قلت اتّصدّق وانّی‌اوان‌الصّدقة وقیل :«**انّا خلقناهم ممّایعلمون**» ای ـ من اجل ما یعلمون وهوالامر والنّهی والثّواب و العقاب فحذف اجل فلاأقسم لاصلة دخلت‌للتّأکید .

«**برّب‌المشارق والمغارب**» یعنی : مشرق کلّ یوم من السّنة و مغربه «**انّا لقادرون**» .

«**علی ان‌نبدّل‌خیراً منهم**» ای ـ علی‌ان نخلق‌امثل‌منهم واطوع لله واشکر لەواعمل‌بطاعته . وقیل :«**انّا لقادرون**»علی‌ان‌نبدّل **محمداً**خیراًمنهم وهم‌اهل‌**المدینة** وقدفعل. «**ومانحن بمسبوقین**»ای‌ـ بمغلوبین‌ان‌اردناذلك‌وقیل:«**ومانحن بمسبوقین**» ای ـ عاجزین لانّ من سبق الی شیء عجز .

«**فذرهم‌یخوضوا ویلعبوا**» امرتهدید لهم وتوبیخ کقوله :«اعملواماشئتم» «**حتّی‌یلاقوا**» ای ـ یعاینوا «**یومهم‌الّذی یوعدون**»یعنی : یوم‌القیامة ، وقیل : نسختهاآیة القتال .

«**یوم‌یخرجون من الاجداث**» ای ـ من‌القبور «**سراعاً**» ای ـ مسرعین‌الی اجابة الدّاعی . «**کانّهم الی نصب**» ای ـ الی‌علم منصوب «**یوفضون**» یسرعون وذلك حین یسمعون الصّیحةالآخرة قرأ **ابن عامر** و**حفص**الی‌نصب «**یوفضون**» بضمّ النّون والصّاد قال **مقاتل** و**الکسائی** یعنی : الی اوثانهم الّتی‌کانوا یعبدونها من دون الله کقوله تعالی «وما ذبح علی‌النّصب» وقال‌**الحسن** یسرعون الیها ایّهم یستلمهم اوّلاً وقیل : هی جمع نصب کرهن ورهن .

«**خاشعة ابصارهم**» محزونین‌متفکّرین فیما دهاهم قوله :«**ترهقهم‌ذلّة**» ای ـ یغشاهم ویعلوهم هو ان وذلّ «**ذلك الیوم الّذی‌کانوا یوعدون**»وعدهم‌الله ذلك علی‌السنة رسله فی‌الدّنیا وهم یکذّبون به ، یعنی یوم القیامة والله اعلم .

النوبة الثالثة

قوله تعالی، «**بسم اللّه الرّحمن الرّحیم**»، «**اللّه**» منوّر القلوب، «**الرّحمن**» کاشف الکروب، «**الرّحیم**» غافر الذّنوب، اللّه مطّلع علی الاسرار، الرّحمن بقضاء الاوطار، الرّحیم بغفران الاوزار، اللّه لارواح السّابقین الرّحمن لقلوب المقتصدین، الرّحیم لذنوب الظّالمین. **انس مالک** گفت: باللّه العظیم که شنیدم از **امیر المؤمنین علی** (ع) و **علی** از **ابو بکر** (رض) همچنین با سوگند و **ابو بکر** از **مصطفی** (ص) و مصطفی از **جبرئیل** (ع) و جبرئیل از **میکائیل** و میکائیل از **اسرافیل** واسرافیل علیهم‌السلام از حق تعالی جلّ جلاله که گفت: «بعزّتی و جلالی وجودی و کرمی من قرأ بسم اللّه الرّحمن الرّحیم متّصلة بفاتحة الکتاب مرّة واحدة اشهد واعلیّ انّی قد غفرت له وقبلت منه الحسنات و تجاوزت عنه السّیئات ولا احرق لسانه بالنّار و اجیره من عذاب القبر وعذاب النّار وعذاب القیامة والفزع الاکبر ویلقانی قبل الانبیاء والاولیاء»

عزیز تر است این نام که کارها بدو تمام واز بر مولی مارا پیغام، خنك مر آن زبان که بدو گویاست، خنك مر آن دل که بدان شیداست. بیاد کرد و یادداشت این نام بنده را امروز در دنیا حلاوت طاعت است، بدر مرگ فوز وسلامت است. در گور تلقین وحجّت است، در قیامت سبکباری و راحت است، در بهشت رضا ولقا ورؤیت است.

قوله تعالی: «**سال سائل**» یك قول از اقوال مفسّران آنست که: سایل درین آیه **مصطفی** (ص) است که کافران و مشرکان در **مکّه** او را رنجه میداشتند واذی مینمودند، مردان او را ناسزا میگفتند، نجاست برمهر نبوّت می‌انداختند، دندانش می‌شکستند. زنان ازبامها خاك می‌ریختند، کودکان برپی وی می‌انگیختند تا بیهودها وناصواب میگفتند. مؤمنان صحابه را یکان یکان می گرفتند ومعذّب همی‌داشتند. رسول خدا ازسر آن ضجرت و حیرت دعا کرد و از اللّه تعالی برایشان عذاب خواست. ربّ العالمین از آن سؤال و دعای وی حکایت باز میکند که: «**سال سائل بعذاب واقع للکافرین**» درخواست میکند رسول ما صلی اللّه علیه و

سلّم فرو کشاد عذاب براین کافران ، وفرو کشاد عذاب بودنی است و افتادنی برین کافران هم دردنیا و هم درآخرت . در دنیا روز **بدر** ایشان را کشتند و درآن قلیب **بدر** بخواری افکندند ، و درآخرت ایشان را عذاب کنند روزی که اندازهٔ آن پنجاه هزار سالست. اینست که ربّ‌العالمین گفت : «**فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة**» آنگه **مصطفی** را (ص) تسلّی داد ورنجوری وبرامرهم نهاد گفت:«**فاصبر صبراً جمیلاً**» یا**محمد** توصبر میکن وخوش همی باش ودل بتنگ میار، اقتدا کن پیغمبران گذشته «فاصبر کماصبراولوا العزم من الرّسل». انبیاهمه لباس صبر پوشیدند تا بمراد ومقصود رسیدند . صبر بود که **یعقوب** را بدست فرج وراحت ازبیت الاحزان برون آورد که « فصبر جمیل » . صبربود که شراب شفا برمذاق **ایوب** ریخت که « انّا وجدناه صابراً » . صبر بود که ندای فدا بگوش **اسمعیل** رسانید « ستجدنی ان‌شاء الله من الصّابرین ».صبرست که مؤمنان‌را ازسرای بلوی بجنّت‌مأوی‌رساند وهرچه‌مقصودست حاصل کند وبگوش ایشان فروخواند که: «وبشّرالصّابرین» علی الجملة شیرمردی باید ، بزرگ همّتی ، که در راه دین هرشربت که تلختر بود او را شیرین تر آید و هر راه که دورتر بود اورانزدیك تر آید، تانام‌اودرجریدهٔ صابران‌اثبات کنند. امروز او را منشور محبّت نویسند که : « انّ الله یحبّ الصّابرین » و فردا اورا این خلعت دهند که : « سلام علیکم بماصبرتم فنعم عقبی‌الدّار » .

قوله تعالی : « **انّهم یرونه بعیداً ونریه قریباً** » کافران آمدن رستاخیز دور ودیر می دانند و آن نزدیکتر از آنست که ایشان می پندارند .**مصطفی** (ص) گفت : « ما الدّنیا ما مضی ومابقی الّا کثوب شقّ باثنین وبقی خیط واحد الّا وکان ذلك الخیط قد انقطع » . گفتا : دنیا آنچه مانده درجنب آنچه گذشته بمثل چون جامه ای است که درزیی استاد آن را بدرد ، تاآنکه که یك رشته بماند و ازوی جز آن یك رشته نماند ، چه خطردارد بریدن آن یك رشته در جنب آنچه بریده شده است . انگار که آن یك رشته بریده شد و انگار که مدّت دنیا بآخر کشیده شد ؛ عالمیان همه مسافران اند ، روی بسفر قیامت آورده ، و دنیا بر مثال رباطی است

برسر بادیهٔ قیامت نهاده ، عمرهای خلق بالاوپهنای آن سفرست . ـ سالها چون منازل است ، ماهها چون مراحل است ، شب و روز برمثال فرسنگ است ، نفسها همچون گامها ؛ سفر دور ودرازست، وعقبه تند ودشوارست، ومسافر غافل وکاهل وبیکارست . دنیا چون درختی باسایه ونسیم است ، آنکس که دل درسایهٔ درخت ومنزلگاه بندد اومردی سلیم است :

هل الدّنیا ومافیها جمیعا سوی ظلّ یزول مع النّهار؟



ماهمچومسافریم در زیر درخت چون سایه برفت زود بردارد رخت.

اینست که مصطفی (ص) گفت : « مامثلی ومثل الدّنیا الّا کراکب ، قال فی ظلّ شجرة ثمّ راح وترك» گفتا : مثل ما بادنیا همچون مثل مردی است که درتابستان گرم از بیابانی تافته برآید درختی بیند با نسیمی خوش و سایه ای تمام. زمانی با نسیم وسایهٔ آن درخت بیاساید ؛ چون برآسود ، پای در رکاب مرکب آرد وزود از آنجا رحیل کند وآن درخت را بانسیم وسایهٔ آن بگذارد ودل درآن نبندد وآن را ندیم خود نسازد. ای مسکین کسی که مرکب اوشب وروز بود، مراحل ومنازل اوسال وماه بود ، او را همیشه می برند اگرچه نمیرود ، در آن حال که درخانه نشسته یا بربستر گرم خفته می پندارد که ساکن است و این خطاست که شب و روز اورا در حرکات دارد ، بی خواست وی اورا می رانند ، بی تدبیر وی او را می برند ، بی تاختن وی او را می تازانند :

من می نروم که می برندم ناکام باچشم پرآب یار نادیده تمام



و من عجب الایّام انّك قاعد علی الارض فی الدّنیا وانت تسیر

فسیرك یا هذا کسیر سفینة بقـوم قعود و القلوب تطیر .

۷۱ - سورة نوح - مکیة

النوبة الاولی

قوله تعالی : «بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم» بنام خداوند جهاندار دشمن پرور ببخشایندگی ، دوست بخشای بمهربانی .

«انّا ارسلنا نوحاً الیٰ قَوْمه» ما فرستادیم **نوح** رابقوم‌او «اَنْ اَنْذرقَوْمَكَ» که آگاه کن وبترسان قوم خویش را « من قبل ان یأتیهُم عذابٌ‌الیمْ(۱) » پیش از آنکه بایشان آید عذابی‌دردنمای.

« قال یاقَوْم» **نوح** گفت: ای قوم « انّی لکم نذیرٌ مُبینٌ (۲) » من شما را آگاه کننده‌ای ام آشکارا بدرستی .

« ان اعْبُد وا اللّه » که الله را پرستی « واتّقوهُ » واز [خشم و عذاب] او بپرهیزید « واطیعون » ومرا فرمان برید .

«یغفر لکم من ذنوبکم» تا بیامرزد شما را گناهان شما « ویُؤَخّرکم الیٰ اجل‌مُسَمّیً » [وشما را ازعذاب این جهانی آزاد کند] وشمارا بااجلهای با درنگ افکند . «انّ اَجَلَ اللّه‌اذاٰجاء لایُؤَخّرُ» که آن هنگام نام زد کردهٔ الله چون‌آید باپس نیفکنندآن را «لو کنتم‌تعلمون(٤)» اگردانید .

« قال ربّ » [نوح] گفت:خداوندمن « انّی دَعَوْتُ قَوْمی» من‌قوم‌خویش را بازخواندم « لَیْلاً و نهاراً » بشبها در خانهای ایشان و بروز ها در انجمنهای ایشان .

« فَلَمْ یَزِدْهم دُعاٰئی الّافراٰراً(٥)» نفزود ایشان‌راخواندن‌من‌مگر گریختن « واِنّی کُلّما دَعَوْتُهُمْ » و من هر گاه که خواندم ایشان را «لتغفرَلهم» تا بیامرزی ایشان را « جعلوا اصابعهم فیٓ آذانهم » انگشتهای‌خویش در گوش کردند[تاسخن من‌نشنوند] « واستغشَوا ثیاٰبهم » وجامها درسر کشیدند [تامرا

نبینند] « واَصَرّوا » [وبر کفر خویش] بستیهدند «واستکبروا استکباراً (٦) » وگردن کشیدند [نهمار[1]] گردن کشیدنی .

« ثمّ انّی دعوتُهُم جهاراً (۷) پس من ایشان را باز خواندم آشکارا « ثُمّ انّی اَعْلَنْتُ لهم » پس من ایشان را آشکارا کردم [بازخواندن] «واَسْرَرْتُ لَهم اسراراً (۸)» وپنهان کردم ایشان را [بازخواندن] پنهان کردنی .

« فقلت استغفروا ربّکم » و گفتم . خویشتن را باآن آرید که سزای آمرزش او گردید «انّه کان غفّاراً (۹) » که الله آمرزگاریست فراخ آمرز همیشه.

« یُرْسِلُ السَّماءَ علیکم مدراراً (۱۰) » فرو گشاید برشما باران را هموار و بهنگام .

« ویُمْدِدْکم باموال وبنین » وشمارا فراهم پیوندد [وبخشد وسازد] مالها وپسران « ویَجْعَلْ لکم جنّات » وشما را درختستانها سازد و کند « و یجعل لکم اَنْهاراً (۱۱) » وشما را جویها روان سازد و کند .

« مالکم لا تَرْجُونَ للّه وقاراً (۱۲) » چه رسید شمارا که از شکوه الله نمی ترسید ؟

« وقد خَلَقَکم اطواراً (۱۳) » واو بیافرید شمارا چند بارها [درین جهان] .

« اَلَمْ تَرَوْا » نمی دانید ونمی بینید « کیف خلق اللّه سَبْعَ سمٰوات » که الله چون بیافرید هفت آسمان را « طباقا (١٤) » براست آفریدن وبرابر داشتن .

« وجعل القمرَ فیهنّ نوراً » و ماه را روشنائی کرد در آسمانها « وجعل الشّمسَ سراجاً (۱٥) » وآفتاب را چراغی کرد در آن .

« واللّه اَنْبَتَکُمْ من الارض نباتاً (١٦) » والله شما را رستنی کرد تا ازخاک می روئید رستنی .

« ثُمّ یُعیدکم فیها » آنکه شمارا بازخاک گرداند در آن «ویُخْرِجُکُمْ اخراجاً (۱۷)» وباز بیرون آرد شمارا ازخاک بیرون آوردنی .

«واللّه جعل لکُمْ الارضَ بساطاً (۱۸)» والله شمارا زمین برآب گسترانید .

«لتَسْلُکُوا منها سُبُلاً فجاجاً (۱۹)» تا میروید درآن وازآن در شاه راههای فراخ پیدا .

---

۱ ـ نهمار : بروزن رهوار ، بزرگ وعظیم و شگفت . برهان قاطع .

«**قال نوحٌ ربِّ**» گفت نوح خداوند من «**انّهم عصونی**» ایشان از من سر کشیدند «**واتّبعوا من لم یزده ماله وولده الّا خساراً** (۲۰)» وپی کسی میروند که نیفزاید اورا مال او و فرزند او مگر زیان کاری.

«**ومکروا مکراً کُبّاراً** (۲۱)» وکوششها کوشیدند وسازها ساختند سخت بزرگ.

«**وقالوا**» وگفتند یکدیگر را: «**لاتذرنّ آلهتکم**» که پرستش خدایان خویش را بمگذارید «**ولاتذرنّ ودّاً ولاسواعاً** (۲۲)» «**ولا یغوث ویعوق ونسراً** (۲۳)» وفرو مگذارید پرستش این پنج خدایان.

«**وقد اضلّوا کثیراً**» وخلق فراوان را بیراه کردند «**ولاتزد الظّالمین الّا ضلالاً** (۲۴)» و مفزای این ستمکاران را برخویشتن مگر گمراهی.

«**ممّا خطیئاتهم اُغرقوا**» از بدیهای ایشان بود که ایشان را بآب بکشتند «**فادخلوا ناراً** (۲۵)» وآنکه ایشان را درآتش کردند.

«**فلم یجدوا لهم من دون اللّه انصاراً** (۲۶)» فرود ازاللّه خودراداوری دار ویار نیافتند.

«**وقال نوحٌ ربِّ**» نوح گفت: خداوندمن «**لاتذر علی الارض من الکافرین دیّاراً** (۲۷)» مگذار برزمین ازین کافران جهان گردی.

«**انّك ان تذرهم یضلّوا عبادك**» اگر ایشان را زنده گذاری این بندگان ترا که گرویده اند بیراه کنند «**ولایلدوا الّافاجراً کفّاراً** (۲۸)» و جز بدی ناسپاس را نزایند.

«**ربّ اغفرلی ولوالدیّ**» خداوند من بیامرز مرا وزایندهٔ مرا. «**ولمن دخل بیتی مؤمناً**» وهرکه درخانهٔ من آمد گرویده «**وللمؤمنین والمؤمنات**» وگرویدگان مردان وزنان «**ولاتزد الظّالمین الّاتباراً** (۲۹)» ومفزای ستمکاران را برخود ونا گرویدگان را مگر تباهی ونیستی.

النوبة الثانية

این سوره مکّی است به **مکه** فرو آمده باجماع مفسّران وبعدد کوفیان بیست

وهشت آیت است، دویست وبیست وچهار کلمه، نهصدو بیست و نه حرف ؛ ودرین سوره نه ناسخ است و نه منسوخ . ودرفضیلت سوره **ابی بن کعب** روایت کنداز **مصطفی** (ص) گفت : هر که این سوره برخواند ، خدای عزّوجلّ اورا از آن مؤمنان کند که **نوح** پیغمبر ایشان را دعا کرد ودعای وی اندرو رساند .

قوله « **انّا ارسلنا نوحاً الی قومه** » قال النّبی (ص) : « هواوّل نبیّ بعث » وقال **ابن عباس** : بعث وهوابن اربعین سنة وقیل: ابن ثلثمائةٍ وخمسین سنة. وقیل: ابن اربعمائة وثمانین سنة . ولبث فیهم الفسنةٍ الّاخمسین عاماً وعاش بعدالطّوفان تسعین سنة . و **نوح** اسم عجمی صرف لخفّته . ومعناه بالسّریانیّة السّاکن وقیل : سمّی **نوحاً** لکثرة ماکان ینوح علی نفسه و معنی الآیة : « **ارسلنا نوحاً الی قومه** » کما ارسلناك الی قومك « **ان انذر قومك** » یعنی: بأن انذرقومك . ای ـ خوّفهم عقاب الله . « **من قبل ان یأتیهم عذاب الیم** » هوالطّوفان والغرق. وقیل: هوعذاب الآخرة. قال **قتادة** اُرسلَ من جزیرة فذهب الیهم و:

« **قال یاقوم انّی لکم نذیرٌ** » ای ـ منذر مخوّف . « **مبین** » ظاهر ابیّن لکم رسالة الله بلغة تعرفونها .

« **ان اعبدوا الله** » ای ـ وحّدوه واجتنبوا معاصیه. « **و اطیعون** » فیما امرکم وآنهاکم عنه و اسندالاطاعة الی نفسه لانّ الاجابة کانت تقع له فی الظّاهر ولانّ طاعة الرّسول طاعة الله .

« **یغفر لکم من ذنوبکم** » قیل: من هاهنا للتّبیین، کقوله : « فاجتنبوا الرّجس من الاوثان » . وقیل: للتّبعیض ای ـ یغفر لکم ماسبق من ذنوبکم . وقیل: من هاهنا صلة و المعنی یغفر لکم ذنوبکم « **ویؤخّرکم الی اجل مسمّی** » ای ـ یعافیکم الی منتهی آجالکم ولایعاقبکم بقتل اوغرق اونوع من الاهلاك ، لیس یریدانّ الایمان یزید فی آجالهم ولکن خاطبهم علی المعقول عندهم و کانوا یحوّزون الموت بهذه الاسباب فاخبرانّهم ان آمنوا لم یمتهم بهذه الاشیاءِ و یموتوا اذا ماتوا غیرمیتة المستأصلین بالعذاب ویدلّ علی ذلك قوله : « **انّ اجل الله اذاجاءَ لایؤخّر لوکنتم تعلمونَ** » ذلك

سواء کنتم مؤمنین اوغیرمؤمنین استوصلتم بالهلاك اومتّم علی فراشکم قال: یعنی **نوحاً** یشکو الی الله ماقاساه من قومه.

«**ربّ انّی دعوت قومی لیلاً و نهاراً**» ای - واصلت الدّعوة وقیل: دعوتهم احیاناً باللّیل واحیاناً بالنّهار. وقیل: کان یأتی باب احدهم لیلاً فیقرع الباب فیقول صاحب البیت: من علی الباب؟ - فیقول انا **نوح** قل لااله الاّ الله.

«**فلم یزدهم دعآئی الاّ فراراً**» ای - لم یزدادوا الاّ تمادیاً فی الغیّ واعراضاً.

«**وانّی کلّما دعوتهم لتغفر لهم**» ای - دعوتهم الی الایمان لیؤمنوا فتغفرلهم «**جعلوا اصابعهم فی آذانهم**» لئلّا یسمعوا دعوتی. «**واستغشوا ثیابهم**» ای - غطّوابها وجوههم لئلّایرونی. «**واصرّوا علی کفرهم واستکبروا استکباراً**» ای - تکبّروا عن الحقّ تکبّراً وترفعوا عن الایمان بك ترفّعا، فقالوا: انؤمن لك واتّبعك الا رذلون.

«**ثمّ انّی دعوتهم جهاراً**» ظاهراً یری بعضهم بعضاً. قال **ابن عباس** مجاهرةً باعلی صوتی «**ثمّ انّی اعلنت لهم**» الدّعاء لبعض «**واسررت**» لبعض. وقیل: اعلنت احیاناً واسررتُ احیاناً. وقیل: اعلنت لمن اسررت واسررت لمن اعلنت. وفی بعض التّفاسیر انّ **نوحاً** لمّا آذوه ایذآءً شدیداً حتّی کانوا یضربونه فی الیوم مرّات عیل صبره فسأل الله ان یواریه عن ابصارهم ویستره عن اعینهم بحیث یسمعون کلامه ولا یرونه، فینالوه بمکروه ففعل **الله** ذلك به فدعاهم کذلك زماناً فلم یؤمنوا فسأل الله ان یعیده الی ماکان وهوقوله: «**اعلنت لهم و اسررت لهم اسراراً**»

«**فقلت استغفروا ربّکم**» ای - استدعوا مغفرته بطاعته. «**انّه کان غفّاراً**» کان صلة والمعنی: انه غفّار لمن ترك معصیته واستغفره. قال النّبی (ص): «من اعطی الاستغفار لایمنع المغفرة لانّ الله سبحانه قال استغفروا ربّکم انّه کان غفّاراً».

«**یرسل السّماء علیکم مدراراً**» و ذلك انّ قوم **نوح** لمّا کذّبوه زماناً طویلاً حبس الله عنهم المطر واعقم ارحام نسائهم اربعین سنة فهلکت اموالهم ومواشیهم فقال لهم **نوح**: «**استغفروا ربّکم**» من الشّرك ای - استدعوا المغفرة بالتّوحید، «**یرسل**

السّماء عليكم مدراراً » المدرار المطر الكثير الدّرّ .

«**ويمددكم باموال وبنين**» اى ـ ويعطكم زينة الدّنيا من الاموال والبنين. «**ويجعل لكم جنّات**» بساتين و اشجاراً «**ويجعل لكم انهاراً**» جارية وعدهم الله سبحانه ان يردّ ذلك عليهم ان آمنوا . روى **الشعبى** انّ **عمر** (رض) خرج يستسقى فلم يزد على الاستغفار حتّى رجع فقيل له ماراْيناك استسقيت . فقال **عمر** لقد طبت المطر بمجاديح السّماء الّتى يستنزل بها المطر ثمّ قرأ : «**استغفروا ربّكم انّه كان غفّاراً**» ، «**يرسل السّماء عليكم مدراراً**» .

و روى انّ رجلاً اتى **الحسين بن على** عليهما السّلام فشكا اليه الجدوبة . فقال له **الحسين** : استغفر الله . فآتاه آخر، فشكا اليه الفقر. فقال له : استغفر الله . اتاه آخر فقال . له : ادع الله ان يرزقنى ابناً . فقال له : استغفر الله . اتاه آخر فشكا اليه جفاف بساتينه . فقال له: استغفر الله. فقيل له اتاك رجالاً يشكون الواناً ويسئلون انواعاً فامرتهم كلّهم بالاستغفار؟ فقال:ـ ماقلت من ذات نفسى فى ذلك شيئاً، انّما اعتبرتُ فيه قول الله سبحانه : «**استغفروا ربّكم انّه كان غفّاراً يرسل السّماء عليكم مدراراً**» الآية .

قوله : «**مالكم لاترجون لله وقاراً**» هذا الرّجاء بمعنى الخوف والوقار: العظمة اى ـ لاتخافون لله عظمة، و قيل : معناه لاتشكرون لله نعمة ولاتعرفون له حقّاً . قال **الزّجاج** معناه مالكم لاترجون عاقبة الايمان ولاتوحّدون الله وقد جعل لكم فى انفسكم آية تدلّ على التّوحيد من خلقه ايّاكم اطواراً ، اى ـ تاراتٍ ومرّاتٍ حالاً بعد حال نطفاً ثمّ علقاً ثمّ مضغاً الى تمام الخلق .

وقيل :« **خلقهم اطواراً** »يعنى: خلقهم حين اخرجهم من ظهر **آدم** للعهد ثمّ خلقهم حين اذن بهم **ابراهيم** (ع) للحجّ ثمّ خلقهم ليلة اسرىٰ برسول الله (ص) فاراه ايّاهم . وقيل : « **اطواراً** » اى ـ اصنافاً فى الوانكم ولغاتكم .

« **الم تروا كيف خلق الله سبع سموات طباقاً** » بعضها على بعض، وطباقاً جمع طبق و هى صفة لسبع، اى ـ خلق فيها سبعاً ذات طباق، و قيل: نصب على المصدر يقال : طابقت مطابقةً وطباقاً اى ـ طابق بينهما طباقاً خلق بعضها فوق بعض يدلّهم بذلك على قدرته ومشيّته .

«وجعل القمر فیهن نوراً» معناه فی سماء منهنّ وهی السّماء الدّنیاهذا کقولک فلان متوارفی دور بنی فلان وهوفی دار واحدة منها . قال **ابن عباس** انّ الشّمس والقمر وجوههما الی السّموات وضوء الشّمس ونورالقمر فیهنّ واقفیتهما الی الارض وقال **عبدالله بن عمرو العاص** تضیء الشّمس فی الشّتاء من السّماء السابعة عند عرش الرّحمن فی الصّیف من السّماء الرّابعة ولواضاءت من السّماء الدّنیا لم یقم لها شیء «**وجعل الشّمس سراجاً**» ای - مصباحاً مضیئاً .

«**والله انبتکم من الارض نباتاً**» ای - انبتکم فنبتم نباتاً، یعنی: خلق اباکم **آدم** من التّراب وانتم اولاده .

«**ثمّ یعیدکم فیها عندالموت ویخرجکم اخراجاً**» عند البعث دلّ بالنّشأة الاولی علی جواز البعث فی الثّانیة .

«**والله جعل لکم الارض بساطاً**» ای - فرشها لکم لتتصرّفوا علیها مجیئاً وذهاباً وقیل :

«**لتسلکوا منها سبلاً**» بیّنةً من الارض والفجاج جمع الفج وهوالطّریق الواسع، وقیل : «**سبلاً فجاجاً**» ای - طرقاً مختلفةً .

«**قال نوح ربّ انّهم عصونی**» فیماامرتهم به من التّوبة والایمان «**و اتّبعوا من لم یزده ماله وولده الاّخساراً**» ای - اتّبعوا اغنیاء هم الّذین لایزیدون بانعام الله علیهم بالمال والولد الاّ عصیاناً و نقصاناً فی الآخرة قرأ **مدنی و شامی و عاصم** «**وَولده**» بالفتح وقرأ الآخرون «**وُلده**» بضمّ الواو علی الجمع نحوالاسد والاسد بالضّمّ العشیرة والقوم .

«**ومکروا مکراً کبّاراً**» ای - مکراً کبیراً عظیماً، یقال: کبیر و کبار و کبّار بمعنی واحد. وقیل : کبّار للمبالغة . والمکر فی اللّغة غایة الحیلة وهومن فعل الله تعالی اخفاء التّدبیر ومعنی الآیة : انّهم مکروا فی دین الله عزّوجلّ حیث افسدوا فی الارض بالکفر والتّکذیب، وقیل : منع الرّؤساء اتباعهم عن الایمان بنوح (ع) و حرّشوهم علی قتله .

« **و قالوا لاتذرنّ الهتكم** » اى ـ لاتتركوا عبادة آلهتكم « **ولاتذرنّ ودّاً** » قرأ أهل **المدينة** « **ودّاً** » بضمّ الواو والباقون بفتحها. « **ولا سواعاً ولا يغوث ويعوق و نسراً** » هذه اصنام كانت لقوم **نوح** ثمّ اتّخذت العرب امثالها و عبدتها فكانت **ودّ لكلب** و **سواع** لهمدان و **يغوث** لطى و **يعوق** لكنانة و **نسر** لحمير. وقيل: انّ « **ودّاً** » كان على صورة رجل و « **سواعاً** » على صورة امرأة و « **يغوث** » على صورة اسد و « **يعوق** » على صورة فرس و « **نسراً** » على صورة طائرة . قال **محمد بن كعب**: هذه اسماء قوم صالحين كانوا بين **آدم** و **نوح** فلمّا ماتوا كان لهم اتباع يقتدون بهم فى العبادة فجاءهم **ابليس** وقال: لو صوّرتم صورهم كان انشط لكم وادعى الى العبادة وابعد من النّسيان ففعلوا ثمّ نشأ قوم بعدهم فقال لهم **ابليس** : انّ الّذين قبلكم كانوا يعبدونهم فعبدوهم فابتداء عبادة الاوثان كان من ذلك و سمّيت تلك الصّور بهذه الاسماء لانّهم صوّروها على صور اولئك القوم من المسلمين .

و روى عن **ابن عباس**: انّ تلك الاوثان لما كان ايّام الغرق د فنها الطوّفان وطمّها التّراب فلم تزل مدفونة حتّى اخرجها **الشيطان** لمشركى العرب فاخذوها و عبدوها و كانت للعرب اصنام اخر **فاللاّت** كانت **لثقيف** ، **والعزّى لسليم** ، و **غطفان**، **ومناة لهذيل**، و **اساف** و **نائلة** و **هبل** لاهل **مكة** ؛ فكان **اساف** حيال الحجر الاسود و كانت **نائلة** حيال الرّكن اليمانى ، و كان **هبل** فى جوف **الكعبة** ثمانية عشر ذراعاً.

« **وقد اضلّوا كثيراً** » اى ـ ضلّ بسبب الاصنام كثير من النّاس كقوله : « ربّ انّهنّ اضللن كثيراً من النّاس » . و قال **مقاتل** : اضلّ كبراؤهم كثيراً من النّاس .

« **ولاتزد الظّالمين الّا ضلالاً** » هذا دعاء عليهم بعد ما اعلم الله **نوحاً** انّهم لا يؤمنون وهو قوله: « انّه لن يؤمن من قومك الّا من قد آمن » . وجاء فى التّفسير انّ الرّجل من قوم **نوح** ينطلق بولده الى **نوح** فيقول له : احذر هذا فانّه كذّاب و انّ والدى قد حذّرنيه فيموت الكبير على كفره وينشأ الصّغير عليه .

« **ممّا خطيئاتهم** » قرأ **ابوعمرو** خطاياهم، و كلاهما جمع خطيئة . اى ـ من

خطایاهم وماصلة والمعنی بسبب خطایاهم **«اغرقوا فادخلوا ناراً»** دخول‌الفاءِدلیل علی اثبات عذاب‌القبرلانّها للتّعقیب قال **الضحاك** : هی فی‌حالة واحدةٍ فی‌الدّنیاکانوا یغرقون من جانب و قال **مقاتل** : ادخلوا ناراً فی‌الآخرة . **«فلم‌یجدوالهم من‌دون اللّٰه انصاراً»** ای ـ لم ینفعهم اصنامهم الخمسة ولاغیرها من‌عذاب اللّٰه .

«وقال‌نوح ربّ لاتذرعلی الارض من‌الکافرین دیّاراً» ای ـ احداً، یقال: مافی‌الدّار دیّار ای ـ احد ، ای ـ لاتترك احداً یدور فی‌الارض فیذهب ویجیء واصله دیوار فیعال من دار یدور و قال **القتیبیّ** اصله من‌الدّار ای ـ ساکن دار .

«انّك‌ان‌تذرهم یضلّوا عبادك» ای ـ یدعوهم الی الضّلال **« ولایلدوا الّا فاجراً کفّاراً»** ای‌ـ الّامن‌سیفجرویکفر،قال‌**محمدبن کعب** و**مقاتل**و **الربیع** وغیرهم : انّما قال **نوح** هذاحین اخرج اللّٰه کلّ مؤمن من اصلابهـم و ارحام نسائهم ، و اعقم ارحام نسائهم ، و ایبس اصلاب رجالهم قبل‌العذاب باربعین سنة وقیل: بسبعین سنة و اخبراللّٰه **نوحاً** : انّهم‌لایؤمنون‌ولایلدون مؤمناً فحینئذٍ دعا علیهم **نوح** فاجاب‌اللّٰه‌دعاه و اهلکهم کلّهم ولم یکن فیهم صبیّ وقت‌العذاب لانّ‌اللّٰه تعالی قال : « وقوم نوح لمّا کذّبوا الرّسل اغرقناهم ولم یوجدالتّکذیب من‌الاطفال » .

« ربّ اغفرلی ولوالدیّ» واسم‌ابیه **لمك‌بن‌متوشلخ**‌وامّه **هیجل‌بنت لاموش ابن‌متوشلخ** بنت عمّه‌وکانا مسلمین علی‌ملّة **ادریس** (ع) . **«ولمن‌دخل بیتی‌مؤمناً»** ای ـ مسجدی . وقیل : سفینتی . وقیل : ملّتی و دینی **« وللمؤمنین والمؤمنات»** هذا عامّ فی کلّ من آمن باللّٰه وصدّق‌الرّسل‌الی یوم‌القیامة وقیل: من‌امّة **محمد** (ص) . **« ولاتزد الظّالمین الّاتباراً »** ای‌ـ هلاکاً ودماراًو کسراً. والتّبردقاق‌الذّهب . وقال فی‌الاولی‌ضلالاً وفی‌الثّانیة تباراً لانّ فی‌الآیة الاولی‌اضلّوا کثیراًای ـ جازهم بالاضلال ضلالاً ثمّ دمّرهم تدمیراً .

النوبة الثالثه

قوله تعالی« **بسم اللّه الرّحمن الرّحیم**» اسم عزیز من عبده الف سهاده ، من طلبه ودّع وساده ، من عرفه انکر احبابه ، من صحبه ترك محابّه ، من ذکره نسی اسمه ، من شهده فقد عقله ولبّه ، من عرفه اعترف انّه وراء ماوصفه . ـ بنام او که رستگاری بندگان در رضای او ، دل مشتاقان بستهٔ بند وفای او ، بنام او که سعادت سعدا بفرّ فضل او ، شقاوت اشقیا از اثر عدل او ، بنام او که بقای عالمیان بمشیّت او ، فنای آدمیان بارادت او ، هفت آسمان رفیع ایوان درگاه او ، هفت زمین باز گسترده مقرّ خاصگیان او ، خورشید عالم آرا بحکمت او ، هیکل ماه گهی چون نعل زرین و گهی چون ورقهٔ سیمین بقدرت او . هر کجا عزیزی است آراستهٔ خلعت کرم او . هر کجا ذلیلی است خستهٔ تیر قهر او .

پیر طریقت درمناجات گفته : الهی درالهیّت یکتائی و در احدیّت بی همتائی ودرذات وصفات ازخلق جدائی ، متّصف ببهائی ، متّحد بکبریائی ، مایهٔ هر بینوا وپناه هر گدائی ، همه را خدائی تادوست کرائی :

در چشم منی روی بمن ننمائی واندر دلمی هیچ بمن نگرائی
ای جان ودل ودیده وای بینائی چون ازدل ودیده در کنارم نائی.

« **انّا ارسلنا نوحاً الی قومه** » حقّ جلّ جلاله وتقدّست اسماؤه وتعالت صفاته چون بعلم قدیم دانسته بود وتقدیر کرده بود که اعمال وافعال واحوال آدمی بعضی سبب شقاوت است وبعضی سبب سعادت وبعضی زیان جان وبعضی خسران ایمان . ودانست که آدمی بخرد خویش راه بمصالح دین خویش نبرد واسباب سعادت ازشقاوت بازنداند ، بحکم فضل و کرم خویش پیغمبرانی را که در ازل بسعادت ایشان حکم کرده بود برگزید وایشان را ازین راز آگاه کرد وایشان را پیغام داد وبخلق فرستاد: « لیبیّن لهم مایتّقون » تاراه خوف ورجا بایشان نمایند وزهر وپازهر دین ازهم جدا کنند ونفع

وضرّ ایمان بیان کنند. قومی را که ایمان آرند، بفضل کبیر بشارت دهند. قومی را که ازایمان سرباززنند، بعذاب الیم نذارت کنند. چنانکه **ربّ العزّة** گفت: «رسلاً مبشّرین ومنذرین لئلّا یکون للنّاس علی‌الله حجّة بعدالرّسل» تا هیچکس را حجّت نماند. و اگرالله خواستی همهٔ خلق را بی‌واسطه وبی‌رسول ایمان دادی؛ لیکن خواست که گروهی را از بندگان خود برسالت و نبوّت گرامی گرداند و هریکی را بنوعی کرامت مخصوص کنند. **آدم** را صفوت دهد، **نوح** را کرامت، **ابراهیم** را خلّت **موسی** را مکالمت، **عیسی** را رفعت، **مصطفی** را (ص) محبّت و باین خصایص عزّ و مرتبت ایشان خواست، نه نظام ملك خویش؛ که عزّت و جلال او مستغنی است؛ ان لم یکن ثمّ کان. حضرت عزّت اورا ازنبود بس بود، پیوندی می درنباید. دوام ملك اورا آسمان و آسمانیان، زمین وزمینیان می‌درنباید. کبریای اوراعزّت اوبس. جلال اورا جمال اوبس:

فلوجهها من وجهها قمر ولعینها من عینها کحل

« **انّا ارسلنا نوحاً الی قومه** » جای دیگر گفت: «انّا اوحینا الیك کما اوحینا الی‌نوح» یا **محمد** ما ترا پیغام دادیم چنانکه**نوح** را پیغام دادیم؛ امّا پیغام **نوح** تهدید عقوبت بود، وپیغام **محمد** بشارت رحمت بود. **نوح** را گفت: «**انذر قومك من قبل ان یأتیهم عذاب الیم**». **محمد** را گفت: «بشّرالمؤمنین بان لهم من‌الله فضلاً کبیراً». درپیغام **نوح** هم عقوبت فرا پیش‌داشت، گفت: «**انذرقومك**» آنگه‌بآخرحدیث‌مغفرت کرد گفت: «**یغفرلکم من ذنوبکم**»ودرپیغام **محمد**(ص) بشارت رحمت فراپیش داشت و ذکربیم واپس‌داشت که: «انّاارسلناك شاهداً ومبشّراً ونذیراً».

نوح قوم خود را وعدهٔ عذاب داد گفت: «انّی‌اخاف علیکم عذاب یوم عظیم» ایشان گفتند: « فاتنا بماتعدنا» بیارآن عقوبت که ما را وعده میدهی و می‌ترسانی. **ربّ العالمین** وعدهٔ او راست کرد که: «فانتقمنا منهم فاغرقناهم‌اجمعین» **مصطفی**

عربی (ص) امّت خود راوعدهٔ مغفرت وفضل داد که: «واللّٰه یعد کم مغفرةً منه وفضلاً» مؤمنان گفتند: «ربّنا آتنا ما وعدتنا علی رسلك» خداوندا وعده‌ای که برزبان پیغامبر مارا داده‌ای وفای آن رامنتظریم. **ربّ العالمین** وعده راست کرد گفت: «لهم درجات عند ربّهم ومغفرة ورزق کریم» **نوح** چون ازقوم خود برنجید بتظلّم بدرگاه عزّت شد ایشان را سعایت کرد گفت: «**ربّ انّی دعوت قومی لیلاً و نهاراً فلم یزدهم دعائی الّافراراً**». **مصطفی محمد** (ص) چون از قوم خود برنجید، دست شفقت برسرایشان نهاد. ایشان راشفاعت کرد که: «اللّهم اهد قومی فانّهم لایعلمون». لاجرم قوم **نوح** بسعایت **نوح** درین جهان هلاك شدند ودرآن جهان بعقوبت رسیدند «**اغرقوا فادخلوا ناراً**» وامّت **محمد** بشفاعت وی درین جهان هدایت یافتند: «یهدیهم ربّهم بایمانهم» ودرآن جهان بمغفرت رسیدند. «لهم مغفرة واجرعظیم». چون **نوح** از قوم خویش بنالید وبدرگاه عزّت تظلّم کرد، ربّ العالمین لختی نعمت و تربیت خویش با یاد آن قوم داد وایشان را بر کفران وناسپاسی آن توبیخ وملامت کرد که: «**مالکم لاترجون للّه وقاراً**» «**وقدخلقکم اطواراً**» چه رسید شما را که شکر نعمت نمیگزارید وحقّ تربیت مانمی‌شناسید وخود میدانید که شما را ازچه آفریدند وچون آفریدند حالاً فحالاً وطوراً فطوراً. اوّل نطفه‌ای از صلب ضعیفی برحم ضعیفی آوردم اندرآن قرار مکین ومکان حصین بداشتم. بنگر که بقلم قدرت چون نگاشتم. آن قطره‌ای آب راخون گردانیدم آن خون را گوشت گردانیدم. آنکه استخوان درآوردم. بهم پیوند کردم چون قالب مصوّر مقدّر تمام گشت جان لطیف را فرمان دادم تا بتن درآمد چنانکه سلطانی بقصری یا همائی بوکری، تاهرعضوی خلعتی داد. بینائی بچشم، گفتار بزبان، سماع بگوش، گرفتن بدست، رفتن بپای: ای بنده نیکوت بیاراستم «فی احسن تقویم». قد تو بپیراستم، از همهٔ مکوّنات ترا نیکوتر آفریدم. وازهمهٔ موجودات ترا زیبا ترنگاشتم:

چون صورت تو بت نگارند بکشور چون قامت توسرو نگارند بکشمر
چون نقش تو پیش بت آزر بنگارند از شرم فرو ریزد نقش بت آزر.

کردگار حکیم، خداوند کریم، جلّ جلاله که ترا جمال صورت افزود و بدایع قدرت درفطرت تو بنمود ودلت بتوحید بیاراست و زنگار انکار ازو بزدود، چه گوئی‌ازحکمت او و رحمت او سزد که آراسته وپیراستهٔ خودرا بسوزد؟ کلّاولمّا چون درین‌حال تأمّل کنی و درصنع آفریدگار تدبّر کنی بزبان شکر بگوی:

از قطرهٔ آب نطفه بنگاشت مرا	برخدمت خود بفضل‌بگماشت مرا
ازجملهٔ خلق سر بر افراشت‌مرا	شکرایزدرا که بس‌نکوداشت مرا.

نوح چون آن همه نعمت و کرامت حقّ با یاد ایشان داد و از ایشان شکر نشنید و جز کفر و تکذیب ایشان را نیفزود، روی ازیشان بگردانید و گفت: «**ربّ اغفرلی ولوالدیّ ولمن دخل بیتی مؤمناً**» خداوندا مرا بیامرز و دوزایندهٔ من وهر که بایمان درآمد درعهد من «**وللمؤمنین والمؤمنات**» وآن مؤمنان امّت **احمد** مردان وزنان‌ایشان که بآخرعهد دروجود آیند بهینهٔ همهٔ امم وپسندیدهٔ تو خداوند.

۷۲ - سورة الجن - مکیة

النوبة الاولی

قوله تعالی: « **بسم اللّه الرّحمن الرّحیم** » بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

« **قُلْ اُوحیَ الیَّ** »بگو یامحمد آگاهی‌دادند مرا «**انّه‌استمع نفرمن الجنّ**» که [به قرآن] انیوشیدند گروهی از پریان. « **فقالوا انّا سمعنا قرآناًعجباً(۱)** » گفتند که: ما قرآنی شنیدیم شگفت.

« **یَهْدی الی الرّشد** » که راه مینماید براستی. « **فآمنّا به** » بگرویدیم بآن. «**ولن‌نُشْرِك بربّنا احداً(۲)**» وانباز نگیریم با خداوند خویش‌هیچ کسی.

« **وانّه تعالی‌جدُّ ربّنا** » برتراست وپاك و بزرگوارتر خداوند ما « **مااتّخذ صاحبةً ولا ولداً (۳)** » نه زن گرفت بزنی ونه فرزند.

« **وانّه کان یقول سفیهنا علی اللّه شططاً (٤)** » وآن بیخرد نابکار گوی ما برخدای می دروغ گفت.

« **وانّا ظننّا** » وما چنان می پنداشتیم « **انْ لن تقولَ الانسَ والجنُّ علی اللّه کذباً(۵)** » که آدمی وپری برخدای دروغ نگوید.

« **وانّه کان رجالٌ من الانس** » ومردانی بودندازمردمان« **یعوذون برجال من الجنّ** » که فریاد میخواستند بمردانی از پریان ازشرّبدان ایشان. «**فزادوهم رَهقاً (۶)**» پریان را غلط افزودند و فریب[1].

«**وانّهم ظنّوا کماظننتم**» و پریـان چنان پنداشتند کـه شما پنداشتیـد.

« **انْ لن یبعث اللّه احداً (۷)** » که اللّه هیچکس را بپیغام نخواهد فرستاد.

« **وانّا لمسنا السّماء** » ومادر آسمان‌جستیم [خبرنیوشیدن را] «**فوجدناها**

۱- الف: فرهیب.

مُلِئَتْ حَرَساً شَدِیداً » آسمان را پر کرده یافتیم از گوشوانان بزور « **وَشُهُباً** (۸)» وشاخه های آتش.

« **وَانّا کُنّا نَقْعُدُ منها مَقاعِدَ للسَّمع** » وما بروزگار نشستگاهها داشتیم در درهای آسمان نیوشیدن را « **فمن یستمع الآن** » هر که اکنون نیوشد. « **یجدْلَهُ شهاباً رَصَداً**(۹)» خویشتن را شاخ آتش دیدبان یابد و گوشوان.

« **وَاَنّا لانَدْری** » وما ندانیم اکنون «**اَشَرٌّ اُرِیدَبمن فی الارض**» که باهل زمین بدی خواسته اند. « **ام ارادَبهم ربُّهم رَشَداً** (۱۰) » یا خداوند ایشان بایشان نیکی خواسته.

« **وانّا منّا الصّالحون**» و ازما هست گروهی نیکان. « **ومنّادونَ ذٰلك** » وهست از ما جز ازآن «**کنّاطرائقَ قدداً** (۱۱) » ما جوق جوق[1] بودیم ازهم جدا [وجز درکیش و کردار].

« **وانّاظَنَنّا** » و ما درست بدانستیم ویقین. « **اَنْ لَنْ نُعجزَاللّٰه فی الارض** » که از اللّٰه پیش نشینیم درزمین. «**ولن نعجزَهُ هَرَباً**(۱۲)» ونتوانیم که ازو گریزیم.

« **وانّالمّاسمعنا الهُدیٰ** »وما چون پیغام راست[2] شنیدیم«**آمنّابه**» بگرویدیم بآن « **فمنْ یؤمن بربّه**» هر که بگروید بخداوند خویش. « **فلا یَخاف بَخْساً ولارَهَقا** (۱۳) » گوی مترس از کاستن مزدو گرفتاری بگناه کسی یا فرمودن بکاری ناتوان.

« **وانّامنّا المُسْلمونَ** » وهست ازما مسلمانان « **ومنّا القاسطونَ** » وهست ازما کژراهان برخویشتن ستمکاران « **فَمَنْ اَسْلَمَ** » هر که مسلمان شد و گردن نهاد « **فاولٰئك تَحَرَّوا رَشَداً**(۱٤) » ایشان آنند که بهینه گزیدند وراستی جستند.

«**وامّاالقاسطونَ**» و امّا کژراهان و ستمکاران بر خـود «**فکانوا لجهنّم حَطَباً**(۱۵) » ایشان دوزخ را هیزم اند.

«**وَاَن لواسْتقاموا علی الطّریقة**» واگرایشان بایستند برراه کفر « **لَاَسْقَیناهُمْ ماءً غَدَقاً** (۱٦) » ما ایشان راآب دولت ونعمت روانیم وعیش فراخ خوش دهیم.

۱ ـ الف : جوك‌جوك. ۲ ـ الف: درست .

« لِنفتنهُم فیه » تا ایشان را در آن آزمایش کنیم. «ومن یُعْرِضْ عَنْ ذکر ربّه» وهر که ازیادخداوند خویش وپرستش خداوند خویش روی گرداند «یسلکه عذاباً صَعداً (۱۷) » اورا درعذابی افکنبد سخت .

« وَاَنَّ الْمَساجدَلله » [وسجود] وجای نماز[وهفت اندام نماز کر] الله راست.

« فلاتَدْعُوامع الله احداً (۱۸)» باالله خدای دیگر مخوانید [ومپرستید] .

« وانّه لمّاقام عبدالله یَدْعُوهُ»و چون برپـای خاست بندهٔ خـدای و او را میخواند «کادوا یکونون علیه لِبَداً (۱۹) » نزدیك بودید که پریان ورافتادندی[1] [ازحرص برسماع قرآن] .

« قل اِنَّمآ ادْعُو ربّی » بکو : من خداوند خویش را خوانم و پرستم « ولااُشْرِكُ بهٖ اَحداً (۲۰) » وبا او انباز نکیرم هیچکس .

« قل انّی لااَملكُ لکم ضَرّاً ولارَشَداً (۲۱) » کوی بدست من نیست ، نه پادشاهم ونتوانم شمارا نه کزندی و نه کاری راست درخورو بچم .

« قل انّی لَنْ یُجیرَنی من الله اَحَدٌ(۲۲)» کوی مرا از خدای کس نکه ندارد « ولَنْ اَجِدَمن دونه مُلْتَحداً (۲۳) » ونیابم فرود ازاو بازکشتنکاهی و زینهارجای [ونمی یابم خویشتن را هیچ کاری وهیچ روئی را] .

« الّابلاغاً من اللهو رسالاته » مکررسانیدن ازالله و آورد پیغام او « و من یَعْص الله وَرسوله » وهر که سر کشدازخداورسول او« فانّ له نارَ جهنّم»اوراست آتش دوزخ « خالدینَ فیها ابداً (۲۴) » جاویدان در آن .

«حتّی اذا رَاَوْا مایُوعَدُونَ » تا آنچه ایشان را وعده میدادند به بینند «فسیعلمون مَنْ اَضْعَفُ ناصراً» آری آکاه شوند[2] که کیست که سست یارترست «واَقَلُّ عدداً(۲۵)»واندك سپاه تر.

« قُلْ اِنْ اَدْری » کوی من ندانم « اَقَریبٌ ماتُوعَدونَ » که این رستاخیز که شمارا وعده میدهند[3] نزدیکست « اَمْ یَجْعَلُ لَهُ ربّی اَمَداً »یا الله آن راهنکامی نهاده یادرنکی .

---

۱ ـ الف : درافتادندید. ۲ ـ الف : شند. ۳ ـ الف : می‌وعده دهند.

« عالِمُ الغَیْبِ » آن دانای نهان « فلایُظْهِرُ علی غَیْبِه اَحَداً (۲۶) » آگاه نکند ازنهان خویش [ومطّلع نگرداند بر آن] هیچکس را .

« الّامن ارتَضیٰ من رسول » مگر آن رسول پسندیده « فانّه یَسْلُكُ من بَیْنِ یَدَیْه و من خَلْفِه » الله میراند پیش آن رسول و از پس او « رصداً (۲۷) » گوشوانان [و فریشتگان با نور وباتقدیس تاسخن خدای می کوشند[1] که درآن نفزایا و ازآن چیز نکاها] .

« لیَعْلَمَ اَنْ قَدْاَبْلَغُوا رسالاتِ رَبِّهِم» تا محمد بداند که ایشان که پیغام رسانیدند از خداوند او رسانیدند. « واَحاطَ بما لَدَیْهِم » و الله خود داناست بآنچه نزدیك فریشتگانست وبآنچه نزدیك شیاطین است « واَحْصیٰ کلَّ شیء عدداً (۲۸) ». وخود دانسته بود هرچیز پیش ازآن چیز وچندآن وچون آن .

النوبة الثانية

این سورة الجنّ بیست وهشت آیت است ، دویست وسی وپنج کلمت و هشصد[2] و هفتاد حرف. جمله به مکه فرود آمد باجماع مفسّران . و درین سوره از ناسخ و منسوخ چیزی نیست. ودرفضیلت سوره ابی کعب روایت کنداز مصطفی (ص)، گفتا: « هر که سورة الجنّ برخواندالله تعالی اورا ثواب آزاد کردن بردگان دهد ، بعدد هر پریی که به محمد بگروید . وبعدد هرپری که بنگروید باو.

« قل »یا محمد ، اخبرقومك مالیس لهم به علم ثمّ بیّن . فقال :« اُوحی الیّ » ای ــ اخبرتُ بالوحی من الله« انّه استمع » القرآن« نفرمن الجنّ » «الجنّ» جیل رقاق الاجسام، خفیّة ، خلقَ من النّارعلی صورة تخالف صورة الملك والانس ، موصوف بالعقل کالانس والملك . ولایظهرون للانس، ولایکلّمونهم الّاصاحب معجزة . بل یوسوسون سائر النّاس وهم اولاد ابلیس فی قول بعضهم ، منهم مؤمن ومنهم کافر . و الکافر منهم یسمّی شیطاناً . وقال ابن عباس : الجنّ ولد الجانّ ولیسوابشیاطین والشّیاطین اولاد

۱ ـ الف : باسخن خدای از دیرمی کوشند . ۲ ـ الف : هشتصد .

ابليس . و قدسبق الكلام فيهم فی‌غیرموضع . قوله : « **نفرمن‌الجنّ** » قال **ابن‌عباس**: كانواسبعة، وقيل : كانواتسعةً من‌جنّ **نصيبين** من‌ارض **الموصل** من‌ملوكهم . وقيل : من‌جنّ **اليمن** . وقيل : كانوا **هوداً** . وقيل : كانوامشركين . وقيل : سبب استماع هؤلاء فيماذكر انّ‌الشّياطين‌قبل‌مبعث‌النّبی(ص) اتّخذت من‌السّماء مقاعد للسّمع فاذا سمعوا كلمةً زادوافيهاتسعاًفكانوا يلقون‌الی‌اوليائهم‌من‌الانس فلمّابعث‌النّبی(ص) منعوامقاعدهم ورموابالشّهب‌فمن‌استمع بعدمبعثه(ص) وجدله شهاباً رصداًفاحرق فلمّامنعوا من‌ذلك وحيل بينهم وبين‌خبرالسّماء بارسال‌الشّهب عليهم اجتمعوا وقالوا لابليس‌ذلك وقالوا ماحال بيننا وبين خبرالسّماء الّاشیء حدث فاضربوامشارق الارض ومغاربها فانطلقوا يطلبون‌ذلك‌حتّی‌توجّهونحو **تهامة**فوجدوارسول‌اللّه(ص)مع نفرمن‌اصحابه‌ببطن‌النّخل وهوواد بين جبلين يقال‌له: **سوق‌عكاظ** فوجدوه يصلّی باصحابه صلوةالصّبح فاستمعوا لقرآءته‌وقالوا: هذا الّذی‌حال‌بينناوبين‌خبرالسّماء.وقيل: لم‌يزالوايدنون‌حتّی« **كادوا يكونون عليه لبداً** » . ثمّ رجعوا الی‌قومهم وقالوا :« **انّا سمعناقرآناً عجبا** » مبايناً لكلام الخلق فی‌النّظم والمعنی لايقدراحدعلی‌الاتيان بمثله . والعجب حكايةعن غايةٍ استنكاراً او استحساناً . قال **عيزار بن حريث** : كنت عند **عبداللّه‌بن مسعود** فاتاه رجل‌فقال‌له : كنّا فی‌سفرفاذانحن بحيّةٍ جريحةٍ تشحّط فی‌دمها فقطع رجل منّاقطعةً من عمامته فلفّها فيها فدفنها . فلمّا امسينا ونزلنا اتانا امرأتان من احسن نساء الجنّ فقالتا : ايّكم صاحب عمرو؟ ـ قلنا : ایّ عمرو؟ ـ قالتا : الحيّةالّتی دفنتموها فاشرنا لهما الی صاحبها . ـ قالتا : انّه كان آخر من بقی ممّن استمع **القرآن** من‌رسول‌اللّه (ص) . كان بين كافری الجنّ و مسلميهم قتال فقتل فيهم . فان كنتم اردتم به الدّنيا ثوبناكم . ـ فقلنا : لا انّما فعلنا ذلك للّه . ـ فقالتا : احسنتم وذهبتا . يقال : اسم‌الّذی لفّ الحيّة **صفوان بن معطل‌المرادی** صاحب‌قصّة الافك والجنّی **عمروبن جابر** .

« **يهدی الی الرّشد** » ای ـ الی‌الصّواب . وهوالتّوحيدللّه والايمان به‌وبرسوله وخلع الانداد للّه « **فآمنابه** » صدقنا به « **ولن‌نشرك بربّنااحداً** » يعنی: **ابليس** لانّهم لم يرجعوا الی **ابليس** بعدالايمان و استماع **القرآن** .

«**وانّه تعالیٰ جدّ ربّنا**» ای - عظمة ربّنا؛ جلال ربّنا، غنی ربّنا عن الصّاحبة والولد. امر ربّنا، ملك ربّنا، وسلطانه قدرة ربّنا، ذکر ربّنا هذا کلّه اقوال المفسّرین؛ والجدّ: العظمة ومنه قول **انس بن مالك**: کان الرّجل اذا قرأ **البقرة** و **آل عمران** جدّ فی اعیننا، ای - عظم، والجدّ: الغنی. وفی الخبر: «لاینفع ذا الجدّ منك الجدّ» ای - لاینفع ذا الغنی منك غناه، انّما ینفعه طاعتك والعمل بما یرضیك ومنه قوله صلّی الله علیه وسلّم: «وقفت علی باب الجنّة فاذا اکثر من یدخلها الفقراء. واذا اصحاب الجدّ محبوسون» معناه: واذا اصحاب الغنی فی الدّنیا محبوسون. «**ما اتّخذ صاحبةً ولا ولداً**» ای - تعالی جلال ربّنا وعظمته عن اتّخاذ زوجة او ولد.

«**وانّه کان یقول**» اختلفوا فی هذا الالفات فمن نصبها کانت مردودة الی الوحی وهو قرآءت اهل **الشام** والکوفة ومن خفضها کانت حکایة عن الجنّ و هو قرآءت الآخرین «**وانّه کان یقول سفیهنا**» هذا السّفیه **ابلیس** «**علی الله شططاً**» ای - جوراً و کذباً، یعنی کلمة الکفر، وقیل: الشّطط: البعید - ای - یقول ما هو بعید من وصف الله. تقول اشطّ الرّجل انی بما هو بعید.

«**وانّا ظننّا ان لن تقول الانس والجنّ**» قرأ **یعقوب**: «**تقوّل**» بفتح القاف و تشدید الواو. والتّقوّل، الافتراء والکذب، ای - کنّا نظنّ انّ الکفّار من الفریقین غیر کاذبین فی دعویهم کلمة الکفر وانّ لله صاحبةً و ولداً حتّی سمعنا **القرآن**. وهذا اعتذار منهم، ای - اتّبعناهم فیما قالوا علی ظنّ انّ احداً لایکذب علی الله. فلمّا سمعوا **القرآن** ایقنوا انّ **ابلیس** ومن تبعه کانوا کاذبین فیما یزعمون، تمّ کلام الجنّ هاهنا. ثمّ استأنف فقال الله عزّوجل:

«**وانّه کان رجالٌ من الانس یعوذون برجال من الجنّ**» کان الرّجل فی الجاهلیّة اذا نزل وادیاً باللّیل قال: اعوذ بسیّد هذا الوادی من شرّ سفهاءِ قومه فیبیت فی امن حتّی یصبح. روی عن **کردم بن ابی السّائب الانصاری** قال: خرجت مع الابی الی **المدینة** فی حاجة وذلك اوّل ماذکر رسول الله (ص) **بمکّة** فآوانا المبیت الی راعی غنم، فلمّا انتصف النّهار جاء ذئب فاخذ حملاً من الغنم، فوثب الرّاعی فقال: یاعامر الوادی جارك فنادی مناد لانراه یقول: یاسرحان ارسله فانی الحمل یشتدّ

حتى دخل الغنم ولم تصبه كدْمةً فانزل الله عزّوجلّ على رسوله (ص) بمكة :

« و انّه كان رجال من الانس يعوذون برجال من الجنّ فزادوهم رهقاً »

اى ـ فزادالانس الجنّ بذلك تكبّراً وعظمةً عند انفسهم و قالوا : انّهم يخافوننا وقد سُدّنا الانس و الجنّ فازدادوا بذلك اثما . وقيل : زاد الجنّ الانس رهقاً ، اى ـ طغياناً و كفراً وجهلاً وهلا كاً وبعداً عن الحقّ .

«وانّهم ظنّوا » هذا ايضاًمن كلام‌الله ، اى ـ انّ الجنّ حسبوا كما حسبتم‌ايّها الانس . « **ان لن يبعث‌الله احداً** » بعدموته ، وقيل : ان له يبعث الله احداً بالرّسالة الى خلقه ليدعوهم الى توحيده كما ظنّ بعض الانس ذلك .

« **وانّالمسنا السّمآء** » اى ـ طلبنا المصيرالى السّماءِ لاستراق السّمع و منه الحديث الّذى ورد انّ رجلاً قال لرسول‌الله (ص) : انّ امرأتى لاتدع‌عنهايدلامس، اى ـ لاتردّ يد طالب حاجة صفراً يشكو تضييعها ماله . قال اهل اللّغة لمست الشّيء والتمست ، اى ـ طلبتُ كما يقال : كسبَ و اكتسبَ ، وقال الشّاعر:

الام على تبكيه والمسه فلا اجد

« **فوجدناهاملئت حرساً شديداً** » هذا كلام‌الجنّ بعضهم لبعض، اى ـ طلبناخبر السّماءِ فوجدنا ابواب السّماءِ و طرقها « **ملئت** » من‌الملائكة الّذين يحرسون من الاستماع . « **وشهباً** » جمع شهاب وهوالمضيء المتوقّد من‌النّار يرمون بها.

« **وانّاكنّا نقعدمنها**» اى ـ من‌السّماءِ «**مقاعدللسّمع**» اى ـ مواضع لاستماع الاخبار من السّماءِ كان لكلّ حىّ من‌الجنّ باب فى‌السّماءِ يستمعون فيه و كانت هذه الشّهب فى‌الجاهليّة . فاذاجاء الاسلام شدّدت وامّدت‌وزيدفيها. قال **الزهرى** : كان‌يرمى بالنّجوم وترجم بهاالشّياطين فى‌الجاهليّة لكن غلّظ وشدّد امرها حين بُعث النّبى(ص) «**فمن يستمع‌الآن**» اى ـ يقصدان يسمع من‌ذلك شيئاً «**يجدله شهاباًرصداً**» اى ـ نجماً قدارصد له يزجره عن‌الاستماع .

« **وانّا لاندرى** » حين مُنعنا من‌السّماءِ . « **اشرّاريدبمن‌فى لارض**»ام هو لاجل‌خيراراداللّه بهم واضافوا الخيرالى‌الله بالتّخصيص‌تادّباًبادب‌اولياءِ الله والمؤمنين . حيث‌لم يضيفوا الى‌الله بالتّفريد الا كل رفيع من‌الامور . و قيل : معناه لاندرى اراد

اللّٰه رشداً ببعث هذا الرّسول فیرشدهم «ام اراد» ان یکفروا به فیهلکهم.

« **و انّا منّا الصّالحون** » ای- المؤمنون « **ومنّا دون ذلک** » ای- الکافرون. وقیل: « **الصّالحون** » اصحاب الخیر و « **منّا دون ذلک** » اصحاب الشرّ « **کنّا طرآئق قدداً** » ای- کنّا ذوی مذاهب متفرّقة وادیان مختلفة. قال **الحسن** و **السدی**: الجنّ امثالکم فمنهم قدریّةٌ ومرجئةٌ ورافضة، ویقال: لشریف القوم الطّریقة والطّریقة المثلی مشایخ البلد. والقدد جمع القدّة وهی الاجناس المختلفة یقال: صارالقوم قدداً اذا اختلفت حالاتهم واصلها من القدّ وهوالقطع.

« **و انّا ظننّا ان لن نعجز اللّٰه فی الارض ولن نعجزه هرباً** » الظّنّ هاهنا بمعنی الیقین، لانّهم وصفوا اللّٰه بالقدرة علیهم حیث کانوا. وهذا من دلائل الایمان و المعنی: انّا علمنا وایقنّا ان لن نسبق اللّٰه فی الارض ولن نفوته ولا یمکننا ان نهرب منه ان اردنا الهرب.

« **و انّا لمّا سمعنا الهدی** » یعنی **القرآن** ودعوة الرّسول الّذی یؤدّی الی الهدی. « **آمنّا به** » ای- صدّقنا به ولم یبعث اللّٰه نبیّاً الی الجنّ الّا محمد(ص). وقیل: « **آمنّا به** » ای- باللّٰه وتمّ الکلام هاهنا ثمّ قال: « **فمن یؤمن بربّه** » هذا جوابهم والعدة « **فلا یخاف بخساً ولا رهقاً** » البخس: نقص الاجر، والرّهق: تحمیل وزر آخر وهذا خبر یراد به النّهی. وقیل: « **لا یخاف بخساً** » ای- نقصاً من حسناته و « **لا رهقاً** » زیادةً فی سیّآته. و قیل: کلّ مکروه یغشی الانسان فهو رهق.

« **وانّا منّا المسلمون** » المؤمنون، المستسلمون لامر اللّٰه، المخلصون له. « **ومنّا القاسطون** » الکافرون، الجائرون، الّذین کتب اللّٰه علیهم الشّقاء تمّ الکلام. « **فمن اسلم هذا** » جواب وعدة و تصدیق « **فاولئک تحرّوا رشداً** » - ای قصدوا قصد الخیر واتّبعوا طریق الرّشد وتوجّهوا صواباً من القول والفعل.

« **و امّا القاسطون** » الجائرون، العادلون عن الحقّ. قال اهل اللّغة قسط عدل عن الحقّ واقسط عدل الی الحقّ. « **فکانوا لجهنّم حطباً** » توقد بهم النّار یوم القیامة ثمّ رجع الی کفّار مکّة فقال:

« **وان لو استقاموا علی الطّریقة** » اختلفوا فی تأویلها، فقال قوم: لو استقاموا

على طريقة الحقّ والايمان والهدى فكانوا مؤمنين مطيعين . « **لاسقينا هم مآءً غدقاً** » كثيراً و اسعاً ينبتُ زروعهم . قال **عمر بن الخطاب** : حيث ماكان الماء كان المال، و حيث ماكان المال كانت الفتنة . والمعنى : اعطيناهم مالاً كثيراً وعيشاً رغيداً و وسّعنا عليهم فى الرّزق وبسطنا لهم فى الدّنيا .

« **لنفتنهم فيه** » اى ـ لنختبر هم كيف شكـرهم فيما خوّلوا وهـذا قـول **سعيد بن المسيّب** و **عطاء بن ابى رباح** و**الضحاك** و **مقاتل** و**الحسن**، ودليل هذا التّأويل قوله عزّوجلّ : « ولو انّهم اقاموا **التّورية والانجيل** وما انزل اليهم من ربهم لا كلوا من فوقهم ومن تحت ارجلهم » و قال تعالى : « ولو انّ اهل القرىٰ آمنوا واتّقوا لفتحنا عليهم بركات من السّماءِ والارض » وقال تعالى : « من عمل صالحاً من ذكر وانثى وهو مؤمن فلنحيينّه حيوةً طيّبةً » وقال تعالى : « فقلت استغفروا ربّكم انّه كان غفّاراً يرسل السّماء عليكم مدراراً » الآية . . . وقال **الرّبيع بن انس** و **زيد بن اسلم** و **الكلبى** : معنى الآية وان لو استقاموا على طريقة الكفر والضّلالة فكانوا كفّاراً كلّهم لاعطيناهم مالاً كثيراً ولو سّعنا عليهم « **لنفتنهم** » فيه عقوبة لهم و استدراجاً حتّى يفتتنوا بها فنعذّبهم كما قال تعالى : « فلمّا نسوا ما ذكروا به فتحنا عليهم ابواب كلّ شيء » الآية وقال تعالى : « ولولا ان يكون النّاس امّة واحدة لجعلنا لمن يكفر بالرّحمن لبيوتهم سقفاً من فضّة » . و قال تعالى : « ولو بسط الله الرّزق لعباده لبغوا فى الارض » و قال تعالى: « كلّا انّ الانسان ليطغى ان رآه استغنى » . قوله:

« **ومن يعرض عن ذكر ربّه** » اى ـ عن **القرآن** والتّوحيد « **يسلكه** » قرأ اهل **الكوفة** و**يعقوب** : « **يسلكه** » بالياءِ و قرأ الآخرون بالنّون اى ـ ندخله . « **عذاباً صعداً** » يعنى: ذا صعد ، اى ـ ذا مشقّة لاراحة فيه ولافرج فيه، اخذ من الصّعداءِ وهو الشّدّة ونفس الصّعداءِ هو نفس الكظيم الّذى اشتدّ عليه الغمّ ومنه قوله : « سارهقه صعوداً » اى ـ عذاباً شاقّاً . ومنه قوله « كانّما يصعّد فى السّماءِ » اى ـ يصعد صعوداً شاقّاً وقيل : الصّعد صخرةً ملساء فى جهنّم يكلّف صعودها فاذا انتهى الى اعلاها انحدر الى اسفلها نزلت فى **الوليد بن المغيرة** . قوله :

« **وانّ المساجد لله** » يعنى : المواضع الّتى بنيت للصّلوة وذكر الله . « **فلاتدعوا**

مع الله احداً» قال **قتادة** کانت‌الیهود والنّصاری اذا دخلوا کنایسهم و بیعهم اشر کوا بالله فامر الله المؤمنین ان یخلصوا الدّعوة لله اذادخلوا المساجد، واراد بها المساجد کلّها وقال **الحسن** اراد بها البقاع کلّها لانّ الارض جعلت کلّها مسجداً للنّبی(ص). و قال **سعید بن جبیر** قالت الجنّ للنّبی (ص) : کیف لنا ان نأتی المسجد و نشهد معك‌الصّلوة ونحن ناؤون‌عنك؟ فنزلت:« **وانّ المساجد لله** » : و یُروی‌عن **کعب** ، قال: انّی لاجد فی **التّوریة** ان‌الله تعالی یقول: «انّ بیوتی فی‌الارض‌المساجد، وانّ‌المسلم اذا توضّأ فاحسن الوضوء ثمّ اتی‌المسجد فهو زائرالله تعالی وحقّ علی المزور ان یکرم زائره» وروی عن **سعید بن جبیر** ایضاً : انّ‌المراد بالمساجدالاعضاءالّتی یسجد علیها الانسان وهی‌سبعة : الجبهة ، والیدان، والرّکبتان ، والقدمان، یعنی: هذه‌الاعضاءالّتی یقع علیها السّجود مخلوقة لله فلاتسجدوا علیها لغیره . قال رسول‌الله (ص) : «اُمرتُ ان اسجد علی‌سبعة اعضاء : الجبهة واشار بیده الیه، والیدین، والرّکبتین ، و اطراف القدمین ، و ان لااکفّ شعراً ولاثوباً » . وفی روایة **العباس بن عبدالمطلب** :انّ رسول الله (ص) قال : « اذا سجد العبد سجد معه سبعة آراب : وجهه ، و کفّاه ، و رکبتاه ، و قدماه » و هذا الحدیث یدلّ علی انّ کلّ عضو من هذه الاعضاء اصل فی‌السّجود وله حظّ من‌العبادة ونصیب من‌الخدمة‌والطّاعة . فاذالم یستعمل‌بعضها اورث ذلك‌العضو حرماناً واوجب فی‌السّجودنقصاناً . وعن **نافع** عن **ابن عمر** مرفوعاً قال : انّ الیدین تسجدان کما یسجد الوجه ، فاذا وضع احدکم وجهه فلیضع یدیه واذا رفعه فلیرفعهما . وامّا الحکمة فی ایجاب السّجود علی هذه الاعظم انّ هذه الاعضاء الّتی علیها مدار الحرکة، هی‌المفاصل، الّتی‌تنفتح وتنطبق فی‌المشی والبطش واکثرا لسّعی ، ویحصل بها اجتراح السیّآت و ارتکاب الشّهوات فشرع الله تعالی بها السّجود للتّکفیرومحو الذّنب والتّطهیروالله اعلم . و امّا المساجد ان جعلتها مواضع الصّلوة فواحد ها المسجد بکسرالجیم وان جعلتها الاعضاء فواحدها مسجدبفتح‌الجیم.

قوله:« **وانّه لمّاقام عبدالله** »قرأ**نافع**و**ابو بکر**وانّه‌بکسرهمزة ، وقرأالباقون بفتحها . « **لمّا قام عبدالله** » یعنی النّبی(ص) « **یدعوه** » ای- ویعبده‌ویقرأ **القرآن** فی صلوته وذلك‌حین کان یصلّی ببطن‌النّخلة ویقرأ **القرآن** « **کادوا** » یعنی: الجنّ .

« **يكونون عليه لبداً** » اى ـ يركب بعضهم بعضاً ويزدحمون حرصاً على استماع **القرآن** ورغبةً فى الاسلام، هذا قول **الضحاك** ورواية **عطية** عن **ابن عباس** قال **مكحول**: انّ الجنّ بايعوا رسول الله فى هذه الليلة وكانوا سبعون الفاً وفرغ عن البيعة عند انشقاق الفجر. وقال **سعيد بن جبير** : هذا من كلام الجنّ الّذين رجعوا الى قومهم اخبروهم: انّا رأينا اصحاب **محمد** (ص) ويركعون بركوعه، ويسجدون بسجوده، وكانوا اينثالون عليه مجتمعين. وقال **الحسن وقتادة** : لمّا قام رسول الله (ص) باظهار الدّعوة تلمّذت الانس والجنّ عليه ليبطلوا الحقّ الّذى جاءهم به «ويطفئوا نور الله فابى الله الّا ان يُتمّ نوره» وينصر دينه وقوله: « **لبداً** » جمع لبدة وهى الطّائفة المزدحمة يركب بعضهم بعضاً. وقيل: اللّبدة هى الرّجل من الجراد ومنه سمّى اللّبد الّذى يفرش لتراكمه وتلبّد الشّعر اذا تراكم.

«**قل انّما ادعوا ربّى** » قرأ **ابو جعفر وعاصم وحمزة**: « قل » على الامر، وقرأ الآخرون: « **قال** » يعنى: رسول الله « **انّما ادعوا ربّى** » فى صلوتى « **ولا اشرك به احداً** » من الاوثان فكونوا انتم كذلك.

« **قل انّى لا املك لكم ضرّاً** » فى دينكم ولا دنياكم «**ولا رشداً**» ارشدكم. و قيل: لا املك لكم ضلالاً ولا هدايةً لانّى عبدٌ مثلكم بل ذلك الى الله القادر على كلّ شىء.

« **قل انّى لن يجيرنى من الله احد**» اى ـ لن يمنعنى من عذابه مانع ان عصيته وجاء فى التّفسير ان جنّياً من اشراف الجنّ ذا تبع قال: انّ **محمداً** يريد ان يجيره احد فانا اجيره فانزل الله هذه الآية. وروى عن **ابن مسعود** قال: لمّا تقدّم النّبى (ص) الى الجنّ ازدحموا عليه فقال سيّد لهم يقال له **وردان**: انا ارحلهم عنك، فقال له: لن يجيرنى من الله احد. قوله: « **ولن اجد من دونه ملتحداً** » اى ـ مدخلاً فى الارض و ملجأً وموئلاً.

« **الّا بلاغاً من الله** » فذلك الّذى املكه بعون الله و توفيقه. وقوله: « **بلاغاً** » نصب على البدل من قوله: « **ملتحداً** » والمعنى: لا ينجينى شىء الّا ان ابلّغ عن الله ما ارسلت به وقيل: معناه: لا املك لكم ضرّاً ولا رشداً. لكن اُبلّغ بلاغاً من الله فانّما انا مرسل

لااملك الّا ماملكت. والبلاغ واقع موقع التّبليغ. قال **الفراء** : هذاشرط وجزاءليس باستثناء و ان منفصلة من لاوتقديره : انلابلاغاً و المعنى: ان لم ابلّغ فلا مجيرلى « **ومن يعص الله ورسوله** » فيما يدعوه اليه من التّوحيد. « **فانّ له نارجهنّم خالدين فيها ابداً** » مقيمين لايخرجون.

« **حتّى اذاراوا مايوعدون** » فى الآخرة. وقيل: يوم **بدر** « **فسيعلمون** » عند ذلك. « **من اضعف ناصراً واقلّ عدداً** » اهم ام المؤمنون؟ هذا جواب لمشركى **مكه** حين استعجلوا بالعذاب وقالوا: هم بالاضافة الينا كالحصاة من جبال، وقيل: هذا جواب قولهم **محمد صنبور**.

« **قل ان ادرى** » اى- مادرى. « **اقريب ماتوعدون** » من العذاب فى الدّنيا. و قيل : يوم القيامة « **ام يجعل له ربّى امداً** » اجلاً وغاية تطول مدّتها، يعنى: انّ علم وقت العذاب غيب لايعلمه الّا الله.

« **عالم الغيب** » رفع على نعت قوله: « **ربّى** ». وقيل: هوعالم الغيب، قيل: الغيب ماهو كائن لم يكن، وقيل: هوامر القيامة « **فلايظهر** » اى- لايطلع « **على غيبه احداً** ».

« **الّامن ارتضى من رسول** » اى- الّارسول قد ارتضيه لعلم بعض الغيب ليكون اخبارعن الغيب معجزة له و قيل : هذا الرّسول هو **جبرئيل** عليه السّلام « **فانّه يسلك** » الهاء راجعة الى الله عزّ وجلّ، والمعنى: اذا ارسل الوحى الى رسول ارتضاه واراد ان يطلعه على غيبه فانّه يبعث ملائكةً بين يديه يحفظون الوحى من استماع الشّياطين. وقيل: يحفظون الرّسول من الشّياطين. وقوله: « **من بين يديه ومن خلفه** » اى- من امامه و ورائه « **رصداً** » اى- حرساً وقيل: لئلّا يطّلع عليه الكهنة قبل الوصول الى النّبى المرسل اليه فيكون الرّسول هواوّل من يتكلّم به. وقيل: كان **جبرئيل** (ع) اذابعث الى نبىّ من الانبياءِ انحدر معه اهل كلّ سماء الى الّتى تليها وانحدر معه ملائكة السّماءِ الدّنيا الى الارض فيحيطون به وبالوحى وبالنّبى حتّى يفرغ من ادائه.

« **ليعلم ان قدابلغوا** » قال **الزّجاج** : ليعلم الله ان رسله قدبلّغوا عنه رسالاته يعنى: اذا بلّغوها علم الله ذلك. وقيل : ليعلم الله انّ الملائكة قدبلّغوا الى الرّسل. و

انّ الرّسل قد بلّغوا الی الامم. عام اینجا بمعنی رؤیت است وهذا فی القرآن کثیر کقوله: «لیعلم اللّه من ینصره ورسله بالغیب» «لیعلم اللّه من یخافه بالغیب» «ولمّا یعلم اللّه الّذین جاهدوا منکم ولنبلونّکم حتّی نعلم المجاهدین». معنی آنست که: تابینداللّه که پیغامهای اوبر امّت رسانیدند. وقیل: لیعلم **محمد** ان قدابلغوا تا **محمد** بداند که ایشان که پیغام رسانیدند ازخداوند او رسانیدند. وقیل: لیعلم **الشّیطان «ان قد ابلغوا رسالات ربّهم»** تا **شیطان** بداند که فریشتگان پیغام اللّه رسانیدند وسخن او نرسانیدند، **یعقوب «لیُعلَم»** بضمّ یاخواند، ای- لیعلم النّاس، تامردمان را آگاه کنند که فریشتگان پیغام اللّه رسانیدند. **«واحاط بمالدیهم»** ای - وعلم اللّه ماعندالرّسل فلم یخف علیه شیء. **«واحصی کلّ شیء عدداً»**. -**قال ابن عباس:** احصی ما خلق وعرف عدد ماخلق، لم یفته علم شیء حتّی مثاقیل الذّرّ والخردل و نصب عدداً علی الحال وان شئت علی المصدر، ای - عدّ عدداً.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: «**بسم اللّه الرّحمن الرّحیم**» بسم اللّه کلمة سلّابة غلّابة نهّابة وهّابة. تسلب العقول، و تغلب الالباب و تنهب الارواح من الاحباب، وتهب الارتیاح لقوم مخصوصین من الطّلاب - نام خداوندی که عالمان دروصف جلالش حیران، عارفان درشهود جمالش گدازان، واجدان دروجودافضالش نازان، دوستان درشوق وصالش سوزان، طالبان در بادیهٔ نیازش خروشان - مهجوران در زاویهٔ فراقش نالان. هرعزیزی نام و نشانش را جویان، هرطالبی حمدو ثنایش را گویان، هرذاکری نسیم وصلش را بویان، هرسائلی بر امید فضلش پویان:

پویان ودوانندوغریوان بجهان در — در صومعه و کوهان، در غاروبیابان[1]

یکسرهمه محوند بدریای تفکّر — برخوانده بخود برهمه لاخان ولامان.

---

۱ - الف: پویان ودوانند خلائق بجهان در — در صومعه و مسجد و در غار و بیابان.

«**قل اوحی الیّ انّه استمع نفرٌ من الجنّ**» کان رسول الله مبعوثاً الی کافّة الخلق، و کان مبعوثاً الی الجنّ کما کان مبعوثاً الی الانس. آن مهتر عالم و سیّد ولد **آدم**، سرور اشراف، و مرکز عدل و انصاف، فرستادهٔ باهل زمین از قاف تا قاف. روزی بمنبر شرف بر آمد، برسبیل خطبه باصحابه خطاب کرد که: یا مجتمعان مسجد، و یا مستمعان مجلس، بدانید و آگاه باشید که ما را رقم مهتری و بهتری کشیدند. و سادهٔ سیادت رسولان بنام ما کردند. و ما را از حضرت **ربّ العزّة** به پیغامبری بکلّ عالم فرستادند؛ هم بعالم انس وانسیان، هم بعالم جنّ و جنّیان. همه را درحکم ما کردند و همه را شرع ما فرمودند. آن جنّیان چون بحضرت آن مهتر عالم رسیدند، ببطن نخله، بایکدیگر وصیّت میکردند که: «انصتوا»، خاموش باشید، بادب باشید، حرمت حضرت نبوّت بجای آرید، حقّ او بشناسید، قدر او بدانید. این آن مهتر است که خاك قدم او مقرّبان آسمان را توتیاشد. خدمت خطوات او بزرگی وشرف را کیمیاشد. صورت اوسورت کمال شد. متابعت اوذخیرهٔ خیرت واقبال شد. قواعد عقاید سنّت ببیان او ممهّد شد. آسمان ایمان باشارت او مشیّد شد. آیین شرع مقدّس بعزّت او مؤیّد شد. آن جنّیان رسالت آن مهتر بپذیرفتند و**قرآن** قدیم نامهٔ خداوند کریم ازوی بجان و دل بشنیدند. بقبائل وعشائر خویش باز گشتند وبزبان افتخار بنعت ابتهاج ایشان را گفتند: «**انّا سمعنا قرآناً عجباً**» ما قرآنی شنیدیم که از فصاحت و ملاحت آن عجب بماندیم. قرآنی که چراغ روشنائی آشنائی است، روح توانائی و دانائی است، شاهراه استقامت ومنهاج سلامت است. معراج کرامت و راحت هرجراحت و قانون هرخیرت است. خنك مر آن کسی که **قرآن** رهبر اوست، توفیق رفیق او ودار السّلام مقرّ اوست. اوکه **قرآن** قدیم انیس اوست، یقین دان که خداوند کریم جلیس اوست. میگوید جلّ جلاله: «انا جلیس من ذکرنی و انیس من استأنس بی‌حبیب من احبّنی و مطیع من اطاعنی». این خطاب با **موسی کلیم** رفت هنگام مناجات. **موسی** گفت: خداوندا میدان مواصلت کجاست؟ خلوت گاه مناجات کجاست؟ این اجدك؟ کجات یابم؟

بکجات جویم ؟ فرمان آمد که یاموسی درخلوت . وهو معکم باذ اکران نشینم بر بساط انبساط دوستان خودرا نوازم . یا موسی ، من انس جان او ام که انسش با نام من ، من یادگار دل او ام که یادگارش کلام من ، من دوست او ام که اودوست من .

« **وانّه تعالی جدّربّنا** » جلال و عظمت او ، کبریا وعزّت او از اوهام و افهام بیرونست و کس نداند که چونست . سزای ثناءِ خود خود داند ، قدرعزّت وعظمت خود خودشناسد . صفات صمدیّت او ازاشراف اسرار متعالی است، نعت احدیّت او برصیغت عبارت واشارت مستولیست . عرش عظیم در عظمت و جلال قدرت او ذرّه ای است . وجودکلّ عالم از بحر جود او قطره ای است . از دور آدم تا انتهاءِ عالم همهٔ خواطر واوهام وافهام دربحر صفات سرمدی اوغوص همی کنند تا برنشانی از نشانهای آثار صمدیّت او مطّلع گردند . هرزمانی وهرلحظه ای ایشان را توحیرتی پدید آید که راه طلب برایشان بسته گردد ، بزبان عجزوحیرت گویند :

وصّاف ترا وصف چه داند کردن؟   توخود بصفات خودچنانی که توئی!



۷۳- سورة المزمل - مكية

النوبة الاولى

قوله تعالی: «**بسم‌الله الرّحمن الرّحیم**» بنام خداوندفراخ بخشایش‌مهربان

«**یا ایّها المزمّل** (۱)» ای جامه درخود پیچیده [وردا درسر کشیده] .

«**قُم اللّیل**» بشب خیز نماز را «**الّاقلیلاً** (۲)» مگر اندکی.

«**نصْفَهُ**» نیمی از شب. «**او انقُصْ منه‌قلیلاً**(۳)» یا چیزی کاه ازنیمی‌اندك .

«**اوزدْ علیه**» یا چیزی افزای برنیمی. «**ورتّل القرآن ترتیلا**(٤)» و قرآن را کشاده حروف‌خوان [واُمّت رامعانی آن پیدا کن و روشن] .

انّا سَنُلْقی علیك قَوْلاً ثقیلاً (٥)» ما می افکنیم بر تو سخنی گرانمایهٔ سنگی [نگه داشتن حقّ آن وکار کردن بآن وربندگان گران] .

«**انّ ناشئة اللّیل**» این ساعتهای شب واین خاستن بشب «**هیَ اَشَدُّ وطْأً**» سازنده تر است [زبان ودل را واستوارتر] . «**وَاقْوَمُ قیلاً**(٦)» و موافق ترست وراستر اندیشیدن وخواندن را .

«**انّ لك فی النّهار سَبْحاً طویلاً**(۷)» ترا در روز خواب را وشغل را پرداختی است دراز .

«**وَاذْكُر اسمَ ربّك**» خداوند خویش را نام می‌بروياد می کن . «**وَتَبَتّلْ الیه تبتیلاً**(۸)» وباز وگسل باز گسستنی او را [یگانه باش ویاد او یگانه دار] .

«**ربّ المشرق والمغرب**» خداوند دو نیمهٔ جهان «**لااله‌الّاهو**» نیست خدای جز او . «**فاتّخذه وكیلاً** (۹)» اورا میانجی گیر وکارسازی بسنده .

«**واصبرعلی مایقولون**» و شکیبائی کن بر آنچه دشمنان میگویند .

«**واهْجُرهم هَجْراً جمیلاً**(۱۰)» و فرابرازیشان فرا بریدنی نیکو بی مداهنة و بی مداجاة .

« **وذَرنی والمکذِّبین** »وبا من گذار این دروغ زن گیران « **اولی النّعمة** » که خداوندان نازند وتن آسانی « **ومهّلهم قلیلاً** (۱۱)» وفراگذار ایشان را اندکی ازروزگار.

« **انّ لدَیْنا اَنْکالاً** » نزدیك ما درغیب ایشان را بند هاست « **وجَحیماً**(۱۲)» وآتشی عظیم.

« **وطعاماً ذاغُصَّة**»وخورشی گلوگیر« **و عَذاباً الیماً** (۱۳)»وعذابی دردنمای «**یَوْمَ تَرْجُفُ الارضُ والجبالُ** »آن روز که زمین بجنبد و کوهها ازجای **وکانت الجبال کَثیباً مهَیلاً** (٤۱)» و کوهها ریگ شود روان.

«**انّا اَرْسلنا الیکم رسولاً** » ما فرستادیم بشما رسولی « **شاهداً علیکم** » تا بر شما گواه بود « **کما اَرْسَلْنا الی فرعَوْنَ رسولاً**(۱۵)» چنانکه فرستادیم به **فرعون** رسولی.

« **فعصیٰ فرعونُ الرّسولَ** » سر کشید **فرعون**از آن‌رسول« **فَاَخَذْناه اخْذاً وبیلاً**(۱٦)» فرا گرفتیم اورا فر گرفتنی گران.

« **فکیف تتَّقون ان کفرتم** » اگر کافرشوید[1] وبر کفر بازایستیدچون پرهیزید؟ «**یوماًیجعل الولدانَ شیباً** (۱۷) »ازبدآن‌روز که‌نوزادگان‌را ازمادربرجاپیر کند.

« **السّماء منفطرٌ به** » آسمان شکافتنی است آن روز بصعبی آن روز « **کان وَعْدُهُ مفعولاً** (۱۸) » وعدهٔ الله بودنی است و کردنی.

«**انّ‌هذه تذکرةٌ** »این‌پیغام‌وسخن‌پندی‌است«**فمن‌شآءاتّخذالی ربّه‌سبیلاً** (۹۱)» تا هر که خواهد بسوی خداوند خویش راه گیرد.

« **انّ ربّك یعلمُ** » میداند خداوند تو « **انّك‌تقومُ** » که تو[نمازرا]می‌خیزی [بشب] « **ادنیٰ من ثلثی اللّیل** » کم از دو بهراز شب « **ونصفَهُ** » و کم از نیمی از شب « **وثُلُثَهُ** » و کم‌ازسه یکی[2]ازشب « **وطائفة من الّذین معك** »وگروهی‌ازینان که با تواند « **واللّه‌یقدّر اللّیل والنّهار** » والله شب وروز باندازه میداند و می‌دارد

---

۱ ـ الف : شید ۲ ـ ج : سیکی.

[بر هرزنده‌ای در جهان که کی خفت و کی برخاست و کی جنبید] . « **عَلِمَ اَنْ لن تُحْصُوهُ** »دانست‌الله که شما [همه عمر] این‌نمازشب نتوانید [وطاقت‌ندارید]«**فَتابَ عَلَيكم**» ازشما فرو نهاد و عذر شما بعجز شما بپذیرفت «**فاقرؤا ما تَيَسَّرَ من القرآن**» میخوانید آنچه ازقرآن آسانست برخوانندگان «**عَلِمَ اَنْ سيكُونَ منكم مرضىٰ**» دانست الله که ازشما بیماران بود[که برخاست نتواند بشب] .«**و آخَرونَ يَضْرِبونَ فی الارض** » ودانست که ازشما دیگران‌بود که درزمین‌میروند «**يَبْتَغُونَ من فضل الله** » و فضل الله میجویند [و روزی] . «**واخرون يُقاتلون فی سبيل الله** » و دیگران بود غازیـان کـه در سبیل الله با دشمنان او کشتن می کنند «**فاقرؤا ما تيسّر منه** »چندانکه‌برشما آسان آید میخوانیدازقرآن.«**واقيموا الصّلوة**» ونمازبپای دارید . «**و آتوا الزّكوة** »وزکوة‌میدهید. «**واقرضوا الله قرضاً حَسَناً**» و کردار نیکو نزدیك الله وام می‌نهید « **وماتقدّموا لانفسكم‌من‌خير**» وهرچه پیش فرا فرستید از نیکی خویشتن را . «**تجدوه عندالله**»آن را نزدیك او باز یابید « **هوخيراً** » آن به ازآنکه کردید«**واَعْظَمَ اجراً**» ومزدآن مه‌ازآنکه بیوسیدید « **واستغفروا الله**» وآمرزش خواهید از الله « **انّ الله غفورٌ رحيمٌ** (۲۰)» که الله آمرزکارست [عیب پوش] وبخشاینده .

النوبة الثانية

این سوره ازشمار کوفیان بیست آیت‌است، دویست‌وهشتادوپنج کلمه، هشتصد وسی وهشت حرف ، جمله به **مکه** فروآمد و درمکّیّات شمرند . **ابن‌عباس** گفت : مگردرآیت« **انّ ربّك يعلم** » الی آخرالسّورة . ودرین سوره سه‌آیت منسوخ است . در اوّل سوره نماز شب فرض کردند بر رسول خدا (ص) و بر مسلمانان و ذلك فی قوله :

«**قم‌اللّيل الّاقليلاً**» الآية . . . پس آخرسوره منسوخ شد وذلك قوله :

« **علم اَنْ لن تُحْصُوه فتاب عليكم فاقرؤا ماتيسّر من القرآن** » .

دیگر آیهٔ : «**واهجرهم هجراً جمیلاً**» منسوخ است بآیت سیف .

سدیگر آیت « **فمن شاء اتّخذ الی ربّه سبیلاً** » این قدر از آیت منسوخ است بآنچه ربّ العزّة گفت : « وماتشاؤن الّا ان یشآءالله »

و در فضیلت سوره **ابی بن کعب** روایت کند از **مصطفی** (ص) قال : « من قرأ سورة « **یاایّها المزمّل** » رفع عنه العسر فی لدّنیا والآخرة» .

قوله :« **یا ایّها المزّمّل** » معناه المتزمّل ادغمت التّاء فی الزّای ومثله المدّثر ای المتدثّر ادغمت التّاء فی الدّال. یقال تزمّل وتدثّر بثوبه اذاتغطّی به. قال **ابن عباس** : رجع النّبی (ص) من جبل حراء لمانزل علیه **جبرئیل** (ع) مذعوراً مرتعداً فرائصه ، یقول : زمّلونی زمّلونی، فزمّل بقطیفةٍ. فنزلت: « **یاایّها المزّمّل** » ای المتلفّف بثیابه، قیل: کان متلفّفاً فی ثیاب نومه، وقیل: کان متلفّفاً بثیابه للصّلوة. قال **عکرمة**: الزّمل بمعنی الحمل ومنه الزّاملة، والمعنی: یا ایّها المتحمّل باعباء النّبوّة و قال **السدی** : هو کنایة عن النّائم کانّه عزّوجلّ یقول: «ایّها النّائم اللّیل کلّه قم فصلّ» قال بعض الحکماء : کان هذا الخطاب للنّبی (ص) قبل تبلیغ الرّسالة ولم یکن قد شرع فی الامر بعد فلمّا شرع خاطبه بالنّبوّة والرّسالة. وقیل : هذا بدأ ایناس و ازالة وحشة کماقال : « و ما تلك بیمینك یا موسی » . وقیل معناه : یا خامل الذّکر سنرفع لك ذکرك .

«**قم اللّیل**» ای ـ صلّ اللّیل « **الّا قلیلاً** » ای ـ الاشیئاً یسیراً تنام فیه و کان قیام اللّیل فریضةً فی ابتداء الاسلام وبیّن قدره فقال :

« **نصفه او انقص منه قلیلاً** » الی الثّلث «**اوزد**» علی النّصف الی الثّلثین خیّره بین هذه المنازل؛ فکان النّبی (ص) واصحابه یقومون علی هذه المقادیر، فکان الرّجل لایدری متی ثلث اللّیل ومتی النّصف ومتی الثّلثان فکان یقوم حتّی یصبح مخافة ان لایحفظ القدر الواجب واشتدّ ذلك علیهم حتّی انتفخت اقدامهم فرحمهم الله و خفّفه عنهم بعد سنة و نسخ وجوب التّقدیر بقوله : « **علم ان لن تحصوه فتاب علیکم فاقرؤا ماتیسّر من القرآن** » ای ـ صلّوا ماتیسّر من القرآن، ای ـ صلّوا ماتیسّر من الصّلوة ولوقدر حلب شاةٍ ثمّ نسخ وجوب قیام اللّیل بالصّلوات الخمس بعد سنةٍ اُخری فکان

بین الوجوب والتّخفیف سنة و بین الوجوب والنّسخ بالکلّیة سنتان.

«ورتّل القرآن ترتیلاً» ای- بیّن الحروف ووفّ حقّها من الاشباع کانّك تفصل بین الحرف والحرف مشتقّ من قول العرب ثغر رتل و رتل اذا کان فیه فرج. والتّرتیل اداء الحروف وحفظ الوقوف. وقیل: معناه اقرأ علی ترتیبه لاتقدّم مؤخّراً ولاتؤخّر مقدّماً. وقیل: فصّله تفصیلاً ولاتعجل فی قرآءته. وقیل: معناه: ضعّف صوتك واقرأه بصوت حزین، وقالت **امّ سلمة**: کان رسول الله(ص) یقطع قرآءته آیةً آیةً. وقال **ابن مسعود**: لاتنثروه نثر الدّقل. ولاتهذّوه هذّا الشّعر. قفوا عند عجائبه. وحرّکوا به القلوب. ولایکن همّ احدکم آخر السّورة. سئل **انس**: کیف کانت قرآءة النّبی(ص)؟- فقال: کانت مدّاء ثمّ قرأ بسم‌الله الرّحمن الرّحیم یمدّ ببسم الله و یمدّ بالرّحمن و یمدّ بالرّحیم. روی انّ **عمران بن حصین** مرّ علی قاصّ یقرأ ثمّ یسأل فاسترجع ثمّ قال سمعت رسول الله (ص) یقول: « من قرأ **القرآن** فلیسأل الله به فانّه سیجیء اقوام یقرؤن **القرآن** یسألون به النّاس.

«انّا سنلقی علیك» ای سننزل علیك «قولاً ثقیلاً» یعنی **القرآن** فالقرآن رزین کریم رصین، لیس بهزل ولاسفساف، له وزن وخطر فی صحّته و بیانه کما یقال: هذا قول له وزن وخطر. قال **جعفر**: ماثقله فی تلاوته انّما ثقله فی العمل به. و قیل: ثقله بالأمر والنّهی والحدود والاحکام. وقیل: ثقیلاً لثقله فی المیزان یوم الحساب. وقیل: ثقیلاً علی الکفّار والمنافقین ویحتمل ان یکون ثقیلاً صفة للمصدر ای - القاءً ثقیلاً لما روی عن **عائشة** قالت: لقد رأیته ینزل علیه الوحی فی الیوم الشّدید البرد فینفصم عنه وانّ جبینه لیرفضّ عرقاً وقال **ابن عباس**: نزلت سورة الانعام فبرکت ناقه رسول الله(ص) من ثقل **القرآن** وهیبته. ومعنی ثقل **القرآن** هیبة **القرآن**. وروی: انّ **الحارث بن هشام** سأل رسول الله (ص) فقال: یارسول الله کیف یأتیك الوحی ؟- فقال: «احیاناً یأتینی مثل صلصلة الجرس وهو اشدّ علیّ فینفصم عنّی وقد وعیت ماقال واحیاناً یتمثّل لی الملك رجلاً فیکلّمنی فاعی مایقول».

قوله «انّ ناشئة اللّیل» ای - ساعاته کلّها و کلّ ساعة منها ناشئة سمّیت بذلك

لأنها تنشأ بعد النّهار اى ـ تبدو فكلّ ماحدث باللّيل و بدافقد نشأ و هو ناشىء و الجمع ناشئة . قال **ابن ابى مليكة** : سألت **ابن عباس وابن الزبير** عنها ، فقالا: اللّيل كلّه ناشئة . قال **سعيد بن جبير وابن الزبير** اَىَّ ساعةٍ قام من اللّيل فقد نشاء وهو بلسان **الحبش** نشأفلان اى ـ قام. فقالت **عائشة**: النّاشئة: القيام بعدالنّوم. وقال **ابن كيسان**: هى القيام من آخـر اللّيل . و قـال **عكرمة** : هى القيام من اوّل اللّيل . روى عن **علّى بن الحسين** عليهما السّلام انّه كان يصلّى بعد المغرب والعشاءِ و يقول : هذا ناشئة اللّيل . وقال **الازهرى** : ناشئة اللّيل قيام اللّيل . مصدر جاء على فاعلة كالعافية بمعنى: العفو، اى ـ ماينشئهُ الرّجلُ باللّيل من القرآءة والصّلوة . « **هى اشدّوطاً** » قراء **ابن عامر و ابوعمرو** و ِطاءً بكسر الوا وممدوداً بمعنى المواطاة والموافقة . يقال : واطاتُ فلاناً مواطاةً ووطاً اذاوافقته وذلك ان مواطاة القلب والسّمع والبصر واللّسان باللّيل يكون اكثر ممّا يكون بالنّهار، اى اجدران يواطأ اللّسان القلب والقلب العمل لانّ اللّيل تهدا فيه الاصوات فلايحول دون تفهّمه شيء . وقرأ الآخرون« **اشدّ وطأً** » بفتح الواو و سكون الطّاءِ اى اشدّ على المصلّى واثقل على البدن من صلوة النّهار لانّ اللّيل للنّوم والرّاحة ، فاذا ازيل عن ذلك ثقل على البدن مايتكلّف فيه . ومنه قوله صلّى الله عليه وسلّم : « اللّهم اشدد وطأتك على **مضر** » اى ـ اشدد ثقلا لأمرعليهم . و قيل : «**اشد و طأً**»اى ـ اثبت فى القلب ، واحفظ للقرآءة و ابلغ فى الثّواب ، واسهل على المصلّى من ساعات النّهار لانّ النّهار خُلق لتصرّف العباد فيه و اللّيل خُلق للنّوم والخلوة من العمل فالعبادة فيه اسهل . «**واقوم قيلاً** » اى ـ اصوب قرآءةً ، واصحّ قولاً ، واشدّ استقامةً لفراغ البال وهداة النّاس وسكون الاصوات . يقال : قال قيلاً وقولاً ومقالاً ومقالةً وقالاً . وقال **الحسن** اذا قام احدكم من اللّيل فليسمع نفسه . فانّ الملائكة لايقرؤن **القرآن** و هم يحبّون ان يسمعوه من بنى آدم . و قيل : «**اقوم قيلاً**» اى ـ اعجل اجابةً للدّعاءِ .

«**انّ لك فى النّهار سبحاً طويلاً** » له معنيان : احدهما: انّ لك فى النّهار فراغاً وتصرّفاً وتقلّباً طويلاً تقدران تسبح فى حوائجك واشغالك بالنّهار. واصل السّبح

سرعة الذّهاب ومنه السّباحة فی الماءِ. والمعنی الثّانی « **انّ لك فی النّهار سحاً طویلاً** » ای ـ فراغاً للنّوم فقم اللّیل ونم بالنّهار. وقیل : معنی الآیة مذاهبك بالنّهار فیما یشغلك کثیرة واللّیل، اخلی لك واعون علی وعی ما یوحی الیك فقم من نومك باللّیل. وقرأ **یحیی بن یعمر** : سبخاً بالخاءِ المعجمة، ای ـ استراحةً و تخفیفاً للبدن ومنه قول النّبی (ص) لعائشة وقددعت علی سارق لاتسبّخی عنه بدعائك علیه.

«**واذکر اسم ربّك**» بالتّوحید والتّعظیم وادعه باسمائه الحسنی وقیل : معناه : اذکر : « بسم الله الرّحمن الرّحیم » اذا اردت قراءة **القرآن** اوالصّلوة « **وتبتّل الیه تبتیلاً** » ای ـ انقطع الیه انقطاعاً واخلص له العبادة اخلاصاً. و توکّل علیه توکّلاً. وقیل : التّبتّل رفض الدّنیا ومافیها والتماس ما عندالله. اصل التّبتّل القطع. یقال : تصدّق فلان صدقةً تبلةً، ای ـ قطعها من ماله، و اخرجها من یده. و قیل لمریم : البتول، لقطعها الدّنیا و اسبابها وانقطاعها عن النّاس. و القیاس تبتّلاً ولکن لمّاکان التّبتیل من حروفه عدل الیه لموافقه رؤس الآی، لانّ حظّ **القرآن** من حسن النّظم والرّصف فوق کلّ حظّ ویحتمل انّ المعنی تبتّل الیه یبتّلك تبتیلاً، کما قال تعالی: « والله انبتکم من الارض نباتاً » ای ـ وتنبتون نباتاً.

«**ربّ المشرق والمغرب**» یرید به جنس المشارق والمغارب فی الشّتاءِ والصّیف ای ـ خالقهما ومالکهما. قرأ اهل **الحجاز و ابوعمرو وحفص** « **ربُّ** » برفع الباءِ علی الابتداءِ وقرأ الآخرون بالجرّ علی نعت الرّبّ فی قوله : «**واذکر اسم ربّك**». «**لااله الّاهو فاتّخذه وکیلاً** » ای ـ توکّل علیه وثِق به واستکفه جمیع المهمّات. وقیل : وکیلاً ای ـ کفیلاً بما وعدك، قیّماً بامورك، ففوّضها الیه :

«**واصبر علی مایقولون**» للّه من الصّاحبة والولد والشّریك ولك من السّاحر والکاهن والمجنون. «**واهجرهم هجراً جمیلاً**» الهجر الجمیل ترك الجفوة من غیر ترك الدّعوة الی الحقّ کقوله : « فاصفح الصّفح الجمیل »وقوله : «فاصفح عنهم وقل سلام» وهی منسوخة بآیة السّیف.

«**وذرنی والمکذّبین**» **لك** یا **محمّد**«**اولی النّعمة**» ای ـ الثّروة والتّنعّم و

المال وصفهم بالنّعمة توبيخاً لهم على ترك الشّكر وتبييناً أنّه اطغاهم استغناؤهم «ومهّلهم قليلاً» اى ـ انظرهم و اخّرهم قليلاً و لاتهتمّ بهم و كل امرهم الىّ فانى اكفيك شأنهم . قيل : نزلت فى صناديد قريش المستهزئين . وقال مقاتل نزلت فى المطعمين ببدر و كان بين نزول هذه الآية و بين بدر سنة .

« انّ لدنيا » اى ـ ان عندنا لاهل النّار «انكالاً» قيوداً و اغلالاً اهانةً لهم لاخوفاً من فرارهم «وجحيماً» اى ـ ناراً جاحمةً حارّةً متناهيةً، يقال : يوم جاحم شديدالحرّ .

«وطعاماً ذاغصّة » اى ـ الضّريع والزّقوم يغصّ فى الحلق ولايسوغ .«وعذاباً اليماً» يخلص وجعه الى القلب . و جاء فى التّفسير انّه لمّا نزلت هذه الآية خرّ النّبى (ص) مغشيّاً عليه .

«يوم ترجف الارض» اى ـ تتحرّك الارض حركة شديدةً وتزول الجبال عن اماكنها . « وكانت الجبال كثيباً مهيلاً » اى رملاً سائلاً .

قال الكلبى : هو الرّمل الّذى اذا اخذتَ منه شيئاً تبعك مابعده يقال هلت الرّمل اهيله هَيلاً اذا حركت اسفله حتّى انهال من اعلاه .

«انّا ارسلنا اليكم رسولاً » يعنى محمد (ص) « شاهداً عليكم » يوم القيامة بالاجابة والامتناع . «كما ارسلنا الى فرعون رسولاً » يعنى موسى (ع).

«فعصىٰ فرعون الرّسول» اى ـ جحد رسالة موسى ولم يؤمن به . «فاخذناه اخذاً وبيلاً» اى ـ شديداً ثقيلاً .

«فكيف تتقون ان كفرتم يوماً» بالله ولم تؤمنوا عذاب يومٍ «يجعل الولدان شيباً» لصعوبته و شدّة اهواله . قيل: هذا على ضرب المثل، وقيل: بل يصير الولدان فى القيامة شيباً لمايرون من اهوالها . وقيل: انّما يصيرون شيباً اذاقال الله لآدم: «قم فابعث من ذرّيتك بعث النّار» فيقول: «يارب من كم كم».ـ فيقول: «من كلّ الفٍ تسع مائةٍ وتسعةً وتسعين الى النّار و واحداً الى الجنّة فحينئذٍ يشيب الولدان من الفزع» . وقيل معنى الآية : كيف لكم بالتّقوى يوم القيامة اذ كفرتم فى الدّنيا اى ـ لاسبيل لكم

الی التّقوی اذا وافیتم القیامة وقوله :

«**السّمآء منفطر به**» ای ـ السّماء منشقّ بذلك الیوم وشدّته . وقیل: الباء بمعنی فی،ای ـ فی ذلك الیوم . وقیل «**منفطر به**» ای ـ باللّه عزّوجل حین ینزل سبحانه فی ظلل من الغمام ولم یقل منفطرة لانّ السّماء یذکّر ویؤنّث . وقیل: لانّ السّماء فی المعنی السّقف وقیل: معناه ذات انفطار کمایقال امرأة مرضع ای ـ ذات رضاع علی النّسبة و «**کان وعده مفعولاً**» ای ـ ینجز لاولیائه ماوعد ولاعدائه مااوعد. وقیل: وعده بان یظهر دینه علی الدّین کلّه .

«**انّ هذه تذکرةٌ**» ای ـ هذه الآیات وعظ وعبرة «**فمن شآء اتّخذ الی ربّه سبیلاً**» ای ـ طریقاً الی رضاه بطاعته لأمره . والمعنی: انّ الوصول الی طاعاته ممکن والی معرفته لمانصب من الدّلائل وانبت من الشّواهد وانزل من الآیات والسّور . وقیل: فیه اضمار و معناه: فمن شاءاللّه ان یتّخذ الی ربه سبیلاً اتّخذ . قوله :

«**انّ ربّك یعلم انّك تقوم ادنی**» ای ـ اقلّ . «**من ثلثی اللّیل و نصفه و ثلثه**» قرأ اهل **مکة** و **الکوفة** : نصفه وثلثه بفتح الفاءِ والثّاءِ واشباع الهاءین ضمّاً ای ـ وتقوم نصفه وثلثة وقرأ الآخرون بکسر الفاءِ والثّاءِ واشباع الهاءین کسراً عطفاً علی ثلثی اللّیل «**وطائفة من الّذین معك**» یعنی المؤمنین و کانوا یقومون معه . قال **عطاء** : یرید لایفوته علم ماتفعلون انّه یعلم مقادیر «**اللّیل و النّهار**» فیعلم القدر الّذی تقومون. «**علم ان لن تحصوه**» هذا نسخ اوّل السّورة ای ـ علم ان لن تطیقوا قیام اللّیل فی النّصف والثّلث والثّلثین «**فتاب علیکم**» فخفّف علیکم ووضع عنکم «**فاقرؤا ماتیسّر من القرآن**» ای ـ فصلّوا ماخفّ علیکم فی اللّیل من الصّلوة . قال **الحسن**: ولوقدر حلبة شاةٍ ،وقیل: فاقرؤا ما تیسّر من **القرآن** ای ـ مااحببتم واردتم من السّور القصار الّتی تقراء فی صلوة المغرب والعشاءِ الّتی عدّها رسول اللّه (ص) علی **معاذ** یرید فی الصّلوة النّافلة . وقیل: فی الفرض . وقیل: خارج الصّلوة . قال **ابن عباس** : ماتیسّر مائة آیةٍ وقال **السدی** مائتا آیة وقیل : ثلاث آیاتٍ کاقصر سورةٍ . قال رسول اللّه (ص): انّ اللّه تعالی انزل الآیتین من خاتمة سورة البقرة من کنز تحت العرش من قرأهما فی لیلةٍ کفتاه وعن **قیس بن حازم**

قال:صلّيت خلف **ابن عباس** بالبصرة فقرأفی اوّل ركعة بالحمد واوّل آية من البقرة ثمّ قام في الثّانية فقرأ بالحمد والآية الثّانيةمن البقرة ثمّ ركع فلمّا انصرف اقبل علينا فقال : انّ اللّه تعالى يقول: فاقرؤا ماتيسّر منه. وعن **انس بن مالك** انّه سمع رسول اللّه (ص) يقول:«من قرأ خمسين آيةً في يومٍ اوفي ليلة لم يكتب من الغافلين ومن قرأ مائة آية كتب من القانتين . ومن قرأ مائتی آيةٍ لم يحاجّه **القرآن** يوم القيامة . ومن قرأ خمسمائة آيةٍ كتب له قنطار من الاجر» . وعن **عبد اللّه بن عمرو** قال : قال لى رسول اللّه (ص) : «اقرأ **القرآن** في كلّ شهر » ـ قال قلتُ : انّی لااجد قوّةً . قال : « فاقرءه في عشرين ليلة » قال : قلت انّی لااجد قوّةً ؟ ـ قال :« فاقرأه في سبع ولا تزد على ذلك » . ثمّ ذكر سبب التّخفيف ، فقال : «**علم ان سيكون منكم مرضى** » فيشقّ عليهم قيام اللّيل . « **وآخرون يضربون في الارض** » اى ـ يسافرون فيها . «**يبتغون من فضل اللّه**» اى ـ يطلبون من رزق اللّه بالتّجارة « **و اخرون يقاتلون فی سبيل اللّه** » فسوّى بين درجة المجاهدين والمكتسبين المال للنّفقة على نفسه و على العيال والاحسان و الافضال . روى **ابراهيم** عن **ابن مسعود** قال : ايّما رجل جاب شيئاً الى مدينة من مدائن المسلمين صابراً محتسباً فباعه بسعر يومه كان له عنداللّه منزلة الشّهداء ثمّ قرأ **عبداللّه**: «**و اخرون يضربون في الارض يبتغون من فضل اللّه و اخرون يقاتلون في سبيل اللّه**»وعن ابن عمر قال:ماخلق اللّه عزّوجلّ موتة اموتها بعد القتل فی سبيل اللّه احبّ الّتی من ان اموت بين شعبتی رجل اضرب في الارض ابتغی من فضل اللّه .

«**فاقرؤا ماتيسّر منه** » اى ـ من **القرآن** تطوّعاً حثّهم على التّطوّع بالتّهجّد ترغيباً ونسخ افتراضه ترفيهاً .

«**واقيموا الصّلوة** »هذانسخ صلوة اللّيل بالصّلوة الخمس. «**و اتوا الزّكوة**» القصّة للصّلوة ولكن لم يفرّق بين القرينتين «**واقرضوا اللّه قرضاً حسناً**» كلّ مايعبد اللّه عزّوجلّ به قرض للعبد عنداللّه . « **وماتقدّموا لانفسكم من خير** » اى ـ ماتسلفوه لانفسكم من عمل صالح و صدقة . « **تجدوه عنداللّه** » اى ـ تجدوا ثوابه عنداللّه

«هو خیراً» لکم من متاع الدّنیا، وقیل: خیراً لکم من الشّحّ والتّقصیر وخیراً نصب مفعول ثانٍ لقوله: «تجدوه» ودخلت هو فصلاً. «واعظم اجراً» لانّ الله تعالی یعطی المؤمن اجره بغیر حساب «واستغفروا الله» من تقصیر وذنب وقع منکم «انّ الله غفور» لمن تاب «رحیم» لمن استغفر.

عن الحارث بن سوید قال: قال عبدالله: قال رسول‌الله (ص): «ایّکم ماله احبّ الیه من مال وارثه»؟ ـ قالوا: یارسول‌الله مامنّا من احد الّا ماله احبّ الیه من مال وارثه ـ قال: «اعملوا ما تقولون» قالوا: مانعلم الّا ذلك یا رسول‌الله ـ قال: «ما منکم رجل الّا مال وارثه احبّ الیه من ماله ـ قالوا کیف یارسول‌الله؟ قال: «انّما مال احدکم ماقدّم و مال وارثه ما اخّر و استغفروا الله من ذنوبکم انّ الله غفور رحیم».

النوبة الثالثة

قوله تعالی: «بسم الله الرّحمن الرّحیم» «بسم الله» کلمة سماعها نزهة قلوب الفقراء، بهجة اسرار الضّعفاء، راحة ارواح الاولیاء، قوّة قلوب الانبیاء، سلوة صدور الاصفیاء، قرّة عیون اهل البلاء. نام خداوندی که اشباح طالبان سوختهٔ جلال او، ارواح قاصدان افروختهٔ جمال او، انفاس عزیزان بستهٔ نوال او، حواسّ مقرّبان سرگشتهٔ اقبال او، اسرار عارفان تشنهٔ وصال او، ابصار محبّان خستهٔ دلال او. بسا رویها که بر و گرد نایافت او، بسا دلها که درو درد ناخواست او:

بایّ نواحی الارض ابغی وصالکم وانتم ملوك مالنحوکم قصدٌ



بسیار خلایقند جویان رهت کشته شده عالمی بهول سپهت
تا برمه چهارده نهادی کلهت بینم کله ملوك درخاك رهت.

«یا ایّها المزّمّل» ای پیغمبر مطهّر، ای سیّد اطهر، ای رسول اکبر، ای مقتدای بشر، ای برج جلالت را ماه انور، ای درج رسالت را درّ اظهر، ای برسر سیادت افسر، ای برافسر سعادت گوهر، ای عنوان نامهٔ جلالت نام تو، ای طراز جامهٔ

رسالت احکام تو ، سرمایهٔ دین کلام تو ، پیرایهٔ شریعت اعلام تو ، ای ناظم قلادهٔ نبوّت ، ای ناشر اعلام رسالت ، ای مؤیّد ارکان هدایت، ای کاشف اسرار ولایت ، ای واضع منهاج شریعت ، ای رافع معراج حقیقت .

« **قم اللّیل** » خیز نماز شب کن ، لختی ازشب بیدار باش شفاعت امّت را، و لختی خواب کن آسایش نفس را . یاسیّد اگر همه شب‌درخواب باشی امّتت ضایع مانند ، ورهمه شب بیدار باشی رنجه شوی ؛ ومن رنج‌تو نخواهم . چون بیدار باشی بسبب بیداری تو بعضی عاصیان را بیامرزم تصدیق شفاعت را . چون خواب کنی بحرمت خواب تو باقی بیامرزم تحقیق رحمت را . ای سیّد تو خلعت قربت ما که یافتی در شب یافتی، هم در شب خدمت ما بجای آر تا چنانکه خلعت در شب یافته باشی شبکر خلعت بخدمت هم درشب گزارده باشی .

ای جوانمرد بنده را هیچ کرامت چنان نبود که در شب تاری از بستر گرم برخیزد متواری ، بردرگاه باری ، باتضرّع وزاری، درمناجات شود؛ وقصّهٔ دردخود بدو بردارد، گوید بزبان نیاز درحضرت راز: الهی بارم ده تاقصّهٔ درد خود بتوبردارم ، بردرگاه تو می‌زارم و درامید بیم‌آمیز می‌نازم . الهی‌فاپذیرم تا واتوپردازم ، یك‌نظر درمن نگرتادو گیتی‌بآب اندازم . عزیزمن‌درشب بیدار وهشیار باش که شب بوستان دوستان است و بهار عارفان ، شب مرغزار محبّان است و نورصادقان ، شب سرور مشتاقان است و راحت ارواح مطیعان .

قوله : « **ورتّل القرآن ترتیلاً** » یا**محمد** بشب قرآن بترتیب وترتیل‌خوان ودرنمازبشب قرآءت‌بلند خوان تا دوستان ما درمیادین‌قدس بالحان‌انس‌درلذّت سماع کلام ما و درراحت‌پیغام ما جانهای خویش می پرورند واسرارخویش‌معطّر ومروّح میکردانند . یا **محمد** بادوستان مابگوی:چون خواهید که با ماراز کنید روی‌بقبلهٔ شرع آرید وقدم ودرحضرت نمازنهید . المصلّی‌یناجی ربّه. نماز راز گفتن‌است‌ودر امید کوفتن، نمازسبب‌نجاتست وبا دوست‌مناجات، نمازنهایت مجاهدت‌است وبدایت مشاهدت . نمازخویشتن را ازدست نفس ربودن است ، وجهد بند گی‌نمودن ودوست

راستودن . بنماز دوست از دشمن پیدا گردد و آشنا از بیگانه جدا شود بین الکفر والعبد ترك الصّلوة . مثل مؤمن که نماز کند چون درخت گل‌است، معرفت دروی چون بوی ونماز بروی‌چون گل ؛ هر کسی تواند که گل‌ازدرخت باز کندوبر کش بر کند اما نتواند که بویش کم کند ونسیمش‌ببرد. همچنین‌شیطان تواند که درنماز ظاهر وسوسه کند تاچیزی‌ازوی برباید، امّا نتواند که معرفت ازباطن ببرد .

« **واذکر اسم‌ربّك‌وتبتّل الیه تبتیلاً** » تبتّل‌مقامی است ازمقامات‌روندگان، ایشان که درمنازلات ومکاشفات خویش بدان رسیدند که بهشت باهمه‌اشجار وانهار درجمال خیال ایشان نیاید، دوزخ با همهٔ اغلال و انکال از نهیب‌احتراق سینه‌های ایشان بلرزد، افعی حرص دنیا هر گـز دندانی‌برروزگار عیش ایشان نتواند نهاد . خاری ازبیشهٔ حسد و کبربدامن‌ایشان بازنگیرد. گردی‌ازبیابان نفس‌امّاره بر گوشهٔ رداءِ اسلام ایشان ننشیند . دودی ازهاویهٔ هوابدیدهٔایشان نرسد وبچشم عبرت بخلق نگرند . بزبان شفقت سخن گویند، بدل رحمت‌الفت گیرند . ملکی صفت اند و گدا صورت . سلاطین راهند در لباس مساکین؛ روندگان اند و مسافت در میان نه ، پرندگان اند وعلّت پروبال نه ، مستان اند ازشراب عشق،زندگان اند بحیوة قرب :

قومی که زهرچه دون‌ماپاك زدند آتش زغمان دل درافلاك زدند
ازهرچه‌برون[1] ماست‌چون‌دورشدند برعرش رسیده‌خیمه‌برخاك‌زدند.

«**ربّ المشرق والمغرب لا اله الّا هوفاتّخذه وکیلاً** » چون‌میدانی‌که‌خدای جهان‌وجهانیان‌اوست، دارندهٔ‌بندگان‌وپرورندهٔ ایشان‌اوست، کاردان ونگهبان اوست ، اورا وکیل و کارساز خود دان که بسنده تراازهمه کارسازندگان اوست . ازتکاپوی خود وشغل‌خودیکسر بیرون آی‌وخودرایکسر بدوسپار ، روی ازهمه بگردان وتکیه برضمان او کن،ودل ازخلق بردار وتدبیربگذار، همگی خود در دست تقدیر اونه تا راه طلب برتو روشن شود. او خداوند یگانه‌است، بندهٔ یك‌همّت یك طلب‌خواهد، ازمرد هرجایی وهردری‌این‌حدیث درست نیاید : فکن رجلاً رجله فی‌الثّری وهامةُ همّته فی‌الثّریا :

---

۱ ـ ج : بدون .



مرد یگانه را سرعشق میانه نیست عشق میانه درخور مرد یگانه نیست

یا عشق ، یا ملامت ، یا راه عافیت جزجان مرد تیر بلارا نشانه نیست .

آن مهترعالم و سیّدولد آدم (ص) درنگر تا چه خطاب بدو رسید :

« واصبر علیٰ ما یقولون واهجرهم هجراً جمیلاً » « ولقد نعلم انّك یضیق صدرك بما یقولون » « فاصبر صبراً جمیلاً » « فاصبر کما صبر اولو العزم من الرّسل » « واصبر لحکم ربّك فانّك باعیننا » . چندجایگاه در قرآن آن مهترعالم راصبر فرمود ، زیرا که تریاق زهربلاصبر است . ونشان اهل محبّت وولاصبر است ، آن صبر درمحنت بس کاری نیست که آن خود خلق را عادتست ، مرد مردانه آنست که در نعمت صبر کند وقدم بر جادّهٔ عبودیّت نگاه دارد وازرقم خویش در نعمت پای برون ننهد . آن نمرود وقارون و فرعون و هامان وامثال ایشان که غرقهٔ دریای هلاك شدند ، همه نتیجهٔ بی‌صبری بود ؛ درنعمت آدمی کفورو کنوداست ، درنعمت قدمش برجای بنماند وازحدّ خویش در گذرد واشر وبطرپیش آرد . اینست که ربّ العزّة گفت : « کلّا انّ الانسان لیطغی ان رآه استغنی » . لاجرم در دنیا سرانجام کارشان این بود که :

« وکم اهلکنا من قریة بطرت معیشتها » . . . الآیة ، و در عقبی آنچه ربّ العالمین گفت درین سوره :

« ان لدینا انکالاً وجحیماً » . « وطعاماً ذاغصّة وعذاباً الیماً » .



٧٤ - سورة المدثر - مكية

النوبة الاولى

قوله تعالی : «بسم اللّه الرّحمن الرّحيم» بنام خداوند فراخ‌بخشایش مهربان.

«یا ایّها المدّثّر (١)» ای جامه درخویشتن کشیده.

«قُمْ فَانْذِرْ(٢)» خیز ومردمان را آگاه کن .

«وَرَبَّكَ فَكَبِّرْ (٣)» خداوند خویش را بزرگ‌دان [وبزرگ‌خوان‌وبزرگ شناس ازهمه بهتر وبزرگتر[١]].

«وثِيابَكَ فَطَهِّرْ(٤)» جامهٔ خویش پاك دار [ونام خویش نیکو وخوی‌خویش راست وکارخویش پسندیده] .

«والرُّجْزَ فاهْجُرْ (٥) » واز بدنامی دوری جوی [و از آلودگی گریز و بزه کاری رافرابر] .

«ولاتَمْنُنْ تَسْتَكْثِر (٦) » وچیزمده تا ترا به ازآن دهند ، سپاس منه بکردار خویش بآنکه فعل خویش پسندی وآن را فراوان داری .

« ولِرَبِّكَ فَاصْبِرْ (٧)» واز بهرخداوند خویش شکیبائی کن .

«فاذا نُقِرَ فی النّاقور(٨)» آنکه که دردمند درصور .«فذٰلِكَ يومئذ » آن روزهن[١] «يومٌ عَسِير(٩)» روزی دشوار است .

«علی الکافرین غَیْرُیَسیر(١٠)» بر کافران نه‌آسان است .

«ذَرْنی وَمَنْ خَلَقْتُ وحیداً(١١)» گذارمرا وآن‌مرد که اورابیافریدم‌واوتنها بود بی کس‌وبی‌چیز.

« وجعلتُ له مالاً مَمْدُوداً (١٢)» و مال دادم پیوسته در زیادت وبرافزونی .

«وَبَنِینَ شُهُوداً(١٣)» وپسران دادم پیش او بهم .

---

١ ـ الف : وبزرگ شناس از همه چیزمه .

---

١) هن : بکسر اول بمعنی‌هست باشد که درمقابل نیست است بلغت شیراز . برهان قاطع .

«وَمَهَّدْتُ لَهُ تَمْهِيداً(١٤)» واورا مهتری دادم و کارساختم کار ساختنی

«ثُمَّ يَطْمَعُ اَنْ اَزِيدَ (١٥)»وآنکه بس می‌اومید دارد که تا افزایم .

«كَلَّا » نیفزایم «اِنَّهُ كَانَ لِاٰيَاتِنَا عَنِيداً(١٦)» اوازسخن وپیغام ما بازنشست و گردن کشید .

«سَاُرْهِقُهُ صَعُوداً(١٧)» آری فراسراونشانم عذابی سهمگن سخت .

«اِنَّهُ فَكَّرَ وَقَدَّرَ (١٨)» او در اندیشید و باز انداخت با خود .

«فَقُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ(١٩) » بنفریدند اورا چون بازانداخت باخود .

«ثُمَّ قُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ(٢٠) » وبازنفریدند اورا چون بازانداخت باخود.

«ثُمَّ نَظَرَ (٢١)» «ثُمَّ عَبَسَ وَبَسَرَ(٢٢) پس نگرست و روی ترش کردوناخوش .

«ثُمَّ اَدْبَرَ وَاسْتَكْبَرَ (٢٣)» انگه پشت بر گردانید و گردن کشید .

«فَقَالَ اِنْ هٰذَا اِلَّا سِحْرٌ يُؤْثَرُ(٢٤)» و گفت:این نیست مگر جادوئی که‌از کسی می واز گویند ومی آموزند .

«اِنْ هٰذَا اِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ(٢٥)» نیست این مگر قول مردمان.

«سَاُصْلِيهِ سَقَرَ(٢٦)» آری سوختن را بسقررسانیم اورا.

«وَمَا اَدْرٰيكَ مَا سَقَرُ(٢٧)» وچه دانا کرد ترا وچون نیك دانی که سقرچیست ؟

«لَا تُبْقِي وَلَا تَذَرُ(٢٨)» نه گوشت گذارد نا سوخته و نه استخوان .

«لَوَّاحَةٌ لِلْبَشَرِ (٢٩)» روی وپوست ودست وپای سیاه می کند ومی‌سوزد.

«عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ(٣٠) »برتاویدن‌دوزخ وعذاب‌کردن‌اهل آن‌را ازفریشتگان نوزده سالاراست .

«وَمَا جَعَلْنَا اَصْحَابَ النَّارِ اِلَّا مَلٰئِكَةً » و دوزخ سازان جز از فریشتگان نیافریدیم « وَمَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمْ » واین‌شمارهٔ نوزده ایشان نکردیم .« اِلَّا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا» مگر شورانیدن دل نا گرویدگان را . « لِيَسْتَيْقِنَ الَّذِينَ اُوتُوا الْكِتَابَ » تا بیگمان گردندایشان که‌ایشان‌راتورات دادند .« وَيَزْدَادَ الَّذِينَ آمَنُوا اِيمَاناً(٣١)»و مؤمن بپذیرد تا برایمان ایمان افزاید. «وَ لَا يَرْتَابَ الَّذِينَ اُوتُوا الْكِتَابَ و

المؤمنونَ(۳۲)» ونه **تورات**خوانان‌را گمان ماند ونه **قرآن**خوانان‌را «**و لیقولَ الّذین فی قلوبهم مرضٌ والکافرونَ**» وتامنافقان‌بیمار دلان گویند وناگرویدگان «**ماذآ ارادَاللّهُ بهذا مثلاً**(۳۳)» این‌سخن برچه سان‌است که‌اللّٰه‌میگوید[واین نوزده چه شمارست وباین چه میخواهد؟]«**کذٰلك یضلّ‌اللّهُ من‌یشاءُ وَ یَهْدی من یشآءُ**» آری چنان [آفریند که خواهد،] گمراه کندآن را که خواهد و راه نماید آن را که خواهد. «**وماٰیعلمُ جُنُودَ ربّك الّاهو**» وشمار سپاه خداوند تو جز ازخداوند تو ندانند. «**وماهیَ‌الاّذکْریٰ للْبَشَر**(۳٤)» و نیست دوزخ و سخن آن مگر پند مردمان را.

«**کلّا**» براستی که‌نه چنانست که ایشان میگویند «**والقَمر**(۳۵)»

«**واللّیل‌اذْاَدبَرَ**(۳٦)» بماه وبشب تاریك که از پس روز میآید.

«**و الصّبح اذٰا اسْفَرَ**(۳۷)» وبامداد که روشن شود.

«**انّهالَاحْدیٰ‌الکُبَر**(۳۸) باین سوگندان که دوزخ از بزرگها و مهینها یکی است.

«**نذیراً للبشَر**(۳۹)» بیم نمودنی مردمان را.

«**لمن‌شآءمنکم**»هرکس را که‌خواهداز شما «**اَنْ یتقدّمَاویتأخّرَ**(٤۰)»هرکه پای فرا پیش نهد یا پای باپس نهد.

«**کلّ نفس بماکَسَبَتْ رهینةٌ**» هرتنی بکرد خویش گروگان است.

«**الّا اصحابَ الیمین**(٤۱)» مگر اصحاب راست دست [که روز میثاق از منکب راست آدم بیرون‌آوردند و فردا ایشان را نامه در دست راست دهند و بدست راست گسیل کنند].

«**فی جنّات**» ایشان در بهشتهای اند «**یتسآٰءلونَ عن‌المجرمین**(٤۲)» می‌پرسند از دوزخیان.

«**ماسَلَکَکُم فی‌سقر**(٤۳)» چه چیز شما را در دوزخ کرد.

«**قالوالم نَكُ من‌المصلّین**(٤٤)» گویند: ما ازنماز گران‌نبودیم.

«ولم نك نطعم المسكين(٤٥) ودرویش را طعام ندادیم .

«وكنّا نخوض مع الخآئضين (٤٦)» وبا خداوندان باطل در باطل میرفتیم .

«وكنّا نكذّب بيوم الدّين(٤٧)» وروز شمار دروغ زن میگرفتیم.

«حتّى اتٰانا اليقين (٤٨) »آنكه كه کی بی گمان بما آمد .

«فماتنفعهم شفاعة الشّافعين(٤٩)» فردا سود ندارد ایشان را شفاعت شفاعت خواهان .

«فما لهم عن التّذكرة معرضين(٥٠)» چه رسیدست ایشان را که از چنین پندروی گردانیده‌دارند«كانّهم حمر مستنفرة (٥١) » گوئی خرانندرمانیده‌وترسانیده «فرّت من قسورة (٥٢) » که ازشیر گریخته یا در دشت از صیاد گریخته .

«بل يريد كلّ امرىء منهم » بلكه ميخواهد هر يكی از مشرکان قریش «ان يؤتىٰ صحفاً منشّرة (٥٣)»[1] که ببالین هر یکی نامه‌ای بنهند گشاده ومهر برگرفته .

«كلّا» نبود ونکنندایں «بل لايخافون الآخرة(٥٣)» بلکه ایشان ازرستاخیز نمی‌ترسند .

« كلّا انّه تذكرة » براستی که این پند دادنی است و در یاد دادنی . « فمن شآء ذكره(٥٤)» تا هر که خواهدآن رایاد دارد ویاد کند .

«ومايذكرون الّا ان يشآء اللّه»ویاد نکنند ویاد ندارند مگر که الله خواهد، « هو اهل التّقوىٰ » او بجای آنست و سزای آنست که بپرهیزند از معصیت او “واهل المغفرة (٥٥)» وبجای آنست‌وسزای آنست که بیامرزداورا که‌معصیت کند.

النوبة الثانية

این‌سوره هزاروده حرفست، دویست وپنجاه وپنج کلمت، پنجاه وشش آیت . جمله به مکّه فروآمده باجماع مفسّران . ودرین سوره یك آیت منسوخ است :

«ذرني ومن خلقت وحيداً» درشأن وليد بن المغيرة فروآمد،علی‌الخصوص، پس‌حکم آن عام گشت درولید ودرغیراو،آنکه منسوخ گشت بآیت‌سیف . وعن ابىّ

---

١ ـ چنین است درهر دو نسخه .

ابن کعب قال: قال رسول‌الله (ص): «من قرأ «**یا ایّها المدّثّر**» اعطی من الاجر عشر حسنات بعدد من صدّق بمحمّد و کذّب به».

«**یا ایّها المدّثّر**» هذا خطاب النّبی (ص) و «**المدّثّر**» المتدثّر ادغم التّاء فی الدّال لقرب مخرجیهما. و السّبب فیه انّ رسول‌الله (ص) کان یذهب الی **حراء** قبل النّبوّة، فلمّا رأی جبرئیل (ع) فی الهواء اوّل مابدا له رجع الی بیت **خدیجة** وقال: «دثّرونی دثّرونی» فتدثّر بثوبه. قیل: أُلقی علیه قطیفة فنزل **جبرئیل** و قال: «**یا ایّها المدّثّر**» بثیابه. وهذه السّورة من اوائل ما انزل من **القرآن**. قال **یحیی بن ابی کثیر**: سألت **اباسلمة بن عبد الرّحمن** عن اوّل ما نزل من **القرآن**. فقال: «**یا ایّها المدّثّر**» قلت: یقولون: «اقرأ باسم ربّک الّذی خلق»؟!. فقال **ابوسلمة**: سألت **جابر بن عبدالله** عن ذالک. قلت له: مثل الّذی قلتَ، فقال **جابر**: لااحدّثک الّا ماحدّثنا رسول الله (ص)، قال: جاورت بحراء شهراً فلمّا قضیت جواری هبطت فنودیت، فنظرت عن یمینی فلم ارشیئاً. ونظرت عن شمالی فلم ارشیئاً. و نظرت خلفی فلم ارشیئاً، فرفعت رأسی فاذا هو علی العرش فی الهواء. قال اهل التّفسیر یعنی **جبرئیل** (ع). وفی بعض الرّوایات رفعت رأسی فاذا الرّبّ عزّوجلّ علی العرش فاتیت **خدیجة** فقلتُ: «دثّرونی دثّرونی» - قال: فدثّرونی فنزلت «**یا ایّها المدّثّر**» وعن **ابن شهاب** قال: سمعت **اباسلمة**، قال: اخبرنی **جابر بن عبدالله** انّه سمع رسول‌الله (ص) یحدّث عن فترة الوحی: «فبینا انا امشی سمعتُ صوتاً من السّماء فرفعت بصری، فاذا الملک الّذی جاءنی بحراء قاعد علی کرسیّ بین السّماء والارض فجئثت منه رعباً حتّی هویت الی الارض، فجئت اهلی فقلت: زمّلونی زمّلونی، فزمّلونی؛ فانزل الله «**یا ایّها المدّثّر**» «**قم فانذر**» الی قوله: «**فاهجر**»». قیل: معناه لاتنم عمّا امرتک به ولاتستعمل الهوینا فیه بل قم وارفض الرّاحة وبلّغ الرّسالة وانذر الکفرة موضع المخافة ممّاهم علیه لیتّقوه بطاعتی وانذرهم عذاب الله ووقایعه فی الامم الخالیة. وقیل: اشتقاق المدّثّر من الدّثار وهو الثّوب علی البدن والشّعار ماتحته، فکانّه لمّا آذاه **قریش** رجع الی بیت **خدیجة** فتدثّر بثیابه استراحةً الی النّوم من الغمّ. فقیل له: ایّها الطّالب صرف الاذیٰ بالدّثار اطلبه بالانذار. و قال **عکرمة**: «**یا ایّها المدثر**» بالنّبوّة و اثقالها قدتدثّرت هذا الامر فقم به.

«**وربّك فكبّر**» ايّاه فقدّس و شأنه فعظّم حتّى يصغر عندك فی عظمته العدوّ و كيده وما يعبد دونه .

«**وثيابك فطهّر**» قال **قتادة** و **مجاهد** : ای- نفسك فطهّر من الذّنب، فكنّى عن النّفس بالثّوب وهذا فی كلام العرب كثير . يقال فی وصف الرّجل بالصّدق والوفاء : انّه طاهر الثّياب، ولمن غدر : انّه لدنس الثّياب . قال الشّاعر :

وانّی بحمدالله لاثوب فاجر لبست و لامن غدرة اتقنّع

وقال آخر يمدح رسول الله (ص) :

ضخم الدّسيعة من ذوابة **هاشم** قدماً تازر بالمكارم وارتدى .

ومن هذا الباب قول رسول الله (ص) : «الكبرياء رداؤه ، والعظمة ازاره» ، وقال صلّى الله عليه وسلّم : «سبحان من تعطّف بالعزّ» والعطاف الرّداء . وسئل **ابن عباس** عن قوله تعالى: «**وثيابك فطهّر**» فقال: لاتلبسها على معصية ولا على غدر . وقال **ابیّ بن كعب** لاتلبسها على غدر ولا على ظلم ولا اثم ، البسها وانت برّ طاهر وقال **الضّحاك** : «**وثيابك فطهّر**» ای - عملك فاصلح، وفی الخبر عن النّبی صلّى الله عليه وسلّم : «يحشر المرء فی ثوبيه اللّذين مات فيهما» يعنی: عمله الصّالح او الطّالح . وقال **سعيد بن جبير**: كنّى بالثّياب عن القلب، والمعنی: وقلبك ونيّتك فطهّر عمّا سوى الله. وقال **الحسن**: معناه: وخلقك فحسّن، وفی الخبر: «حسّن خلقك ولو مع الكفّار تدخل مداخل الابرار» . وقيل: معناه : واهلك فطهّرهم من الخطايا بالوعظ والتّاديب، والعرب تسمّی الاهل ثوباً ولباساً، قال الله تعالى : «هنّ لباس لكم وانتم لباس لهنّ» . وقال **ابن سيرين** و**ابن زيد** امر بتطهير الثّياب من النّجاسات الّتی لايجوز الصّلوة معها وذلك انّ المشركين كانوا لايتطهّرون ولا يطهّرون ثيابهم . وقال **طاوس** : معناه : وثيابك فقصّر. فانّ تقصير الثّياب تطهير لها . قوله :

«**والرّجز فاهجر**» قرأ **ابوجعفر** و**حفص** عن **عاصم** و**يعقوب** «**والرّجز**» بضمّ الرّاء وقرأ الآخرون بكسرها . وهما لغتان بمعنى واحد ، والمراد بالرّجز: الاوثان، ای- اهجرها ولاتقربها. وقيل: «**الرّجز**» بالضّمّ : الاوثان ، و بالكسر : العذاب، ای - اجتنب المعاصی و كلّ مايفضی الى العذاب . وقيل : الرّجز **الشّيطان** ای - لاتطعه .

«**ولاتمنن تستکثر**» ای - لاتعط عطیّة لتعطی اکثر منها و هذانهی تحریم للنّبی(ص) خاصّة ولغیره علی جهة النّدب والاستحباب ، وقیل : معناه : لاتستکثر عملك فتکون منّاناً به ، انّما عملك من الله منّة علیك، وقیل: لاتمنن بالنّبوة علی النّاس فتأخذ علیها اجراً و عرضاً من الدّنیا . و قیل : لاتضعف ان تستکثر من الخیر. د لیله قرآءة **ابن مسعود** : ولاتمنن ان تستکثر .

«**ولربّك فاصبر**» ای - فاصبر علی طاعته واو امره و نواهیه لاجل ثواب الله . و قیل : فاصبر علی ما اوذیت فی ذات الله ، وقیل: لوعدالله ولوجه الله . فاصبر علی اداء الرّسالة وتعلیم الحقّ . وقیل : فاصبر تحت موارد القضاء لاجل الله .

«**فاذانقر فی النّاقور**» ای - نفخ فی الصّور و هوالقرن الّذی ینفخ فیه **اسرافیل** یعنی النّفخة الثّانیة الّتی یحیی عندها النّاس فذلك یعنی ذلك النّفخ .

«**یومئذ**» یعنی: یوم القیامة «**یوم عسیر**» شدید علی الکافرین یعسر فیه الامر علیهم غیر یسیر غیر هیّن .

«**ذرنی ومن خلقت وحیداً**» نزلت فی **الولیدبن المغیرة المخزومی** ، ای - لاتهتمّ لاجله و کل امره الیّ وقوله :«**خلقت وحیداً**». فیه وجهان . احدهما : خلقته وحدی لم یشار کنی فی خلقه احد ؛ فیکون «**وحیداً**» نصباً علی الحال. والثّانی ، خلقته وحده لاناصر له معه ولامال له ولاولد . فیکون نصباً بوقوع الخلق علیه . وقیل: **وحیداً** لغیر رشدة کما نزل فیه زنیم ای - ملحق بالقوم لیس منهم . وقال «**الحسن**» کان یسمّی الوحید فی قومه .

«**وجعلت له مالاً ممدوداً**» ای - کثیراً له مدد یأتی شیئاً بعد شیء من العروض والذّهب وبساتینه الّتی بالطّائف . قال **مقاتل** : کان له بستان بالطّائف لاتنقطع ثمارها شتاء ولاصیفاً . و قیل : المال الممدود : الانعام تنمی بالنّتاج وتمدّد فی الارض بالرّعی. وقیل : ارض مغلّة لاتنقضی لها غلّة حتّی تأتی لها اخری .

«**وبنین شهوداً**» ای - حضوراً معه بمکّة یستمتع برؤیتهم و یستمتعون به لایغیبون عنه فی طلب المعاش لغناه . وقیل: «**شهوداً**» ای - نجباء یشهدون مواضع الفخار وبقاع النّزال اذا ذکر ذکروا معه وکانوا عشرةً . وقال **مقاتل** :کانوا سبعة ، وهم

الوليدبن الوليد ، و**خالد** ، و **عمّارة** ، و **هشام** ، و **العاص** ، و **قيس** ، و **عبدشمس** اسلم منهم ثلاثة : **خالد** ، و **هشام** ، و **عمّارة** .

« **ومهّدت له تمهيداً** » ای ـ بسطت له من العيش وطول العمر فی صحّة من البدن مع الرّياسة فی قومه . وقيل : التّمهيد تسهيل التّصرف فی الامور .

« **ثمّ يطمع** » تقديره فعاند و كفر « **ثمّ يطمع ان ازيد** » فحذف لان اوّل الكلام يدلّ عليه ، ای ـ يطمع ان ادخله الجنّة ، وقيل: يطمع ان ازيده من المال والولد .

« **كلّا** » ردع وزجر ، ای ـ لايجمع له بعد اليوم بين الكفر والمزيد من النّعم فلم يزل بعد نزول هذه الآيات فی نقصان من المال والجاه والولد ومات فقيراً .

« **انّه كان لآياتنا عنيداً** » معانداً جاحداً لها .

« **سارهقه صعوداً** » الارهاق التّحميل و التّكليف و الصّعود العذاب الشّاقّ ، والمعنی: ساكلّفه مشقّةً من العذاب لاراحة فيها . وفی الخبر يكلّف ان يصعد عقبةً فی النّار ملساء ، فاذا وضع يده عليها ذابت ، فاذا رفعها عادت ، واذا وضع رجله ذابت ، واذا رفعها عادت . وقيل : يجذب من امامه بسلاسل الحديد . و يضرب من خلفه بمقامع الحديد ، فيصعدها فی اربعين عاماً ، فاذا بلغ ذروتها رمی به الی اسفلها فذلك دابه ابداً .

« **انّه فكّر وقدّر** » سبب نزول اين آيات بقول مفسّران آن بود كه: **جبرئيل** (ع) فرو آمد و سورة « حم تنزيل الكتاب من الله العزيز العليم غافر الذّنب وقابل التّوب» الی قوله :«اليه المصير» فرو آورد، ورسول خدا (ص) درمسجد باز ميخواند و **وليد مغيرة** قرآءت رسول (ص) می شنيد . رسول چون بدانست كه **وليد** می نيوشد آواز بر كشيد و آيت باز ميخواند . **وليد** را آن عجب آمد ، بقوم خويش **بنی مخزوم** باز گشت ، سر گردان ومتحيّر، ايشان را گفت : والله كه از **محمّد** اين ساعت سخنی شنيدم كه نه سخن آدميان بود ونه سخن پريان ، نه هيچ بشر طاقت دارد كه چنان سخنان گويد، انّ له لحلاوة و انّ عليه لطلاوة و انّ اعلاه لمثمر وان اسفله لمعذق وانّه يعلو ومايعلی . شيرين سخنی پر آفرين ! سخنی كه آنرا شكوهی است ورونقی . بالاش چون درخت ميوه دار زيرش چون چشمهٔ آب حيات . برهرسخنی بالا افتد وهيچ سخن بربالای وی نرسد. آنكه سرگردان بخانهٔ خويش بازشد. **قريش** گفتند: والله كه **وليد** صابی گشت ،

واومهتر **قریش** است، اکنون همهٔ **قریش** صابی شوند، دین خود بگذارند و بدین **محمّد** باز گردند. و کان یقال للولید **ریحانة قریش**. این خبر به **بوجهل** رسید، برخاست وبیامد غمگین واندوهگن. **ولید** گفت: مالی اراك حزیناً یابن اخی؟ چه افتادست که ترابس حزین وغمگین می‌بینم؟ - **بوجهل** گفت: ومایمنعنی ان لااحزن؟ چرا غمگین نباشم و **قریش** میگویند: توسخنان **محمّد** را پسند میدهی[1] وآن را بزرگ میداری وثنامیگوئی تا ازفضلهٔ طعام ایشان بهره‌ای برداری! اگرچنین است تاهم **قریش** فراهم شوند و تراکفایتی‌حاصل کنند، تا ازطعام ایشان بی‌نیاز شوی؟! **ولید** چون‌این‌سخن از **بوجهل** بشنید، درخشم شد؛گفت: الم تعلم **قریش** انّی من اکثرهم مالاً وولداً؟ **قریش**‌را معلوم نیست که درعرب‌ازمن توانگرتربمال وفرزند کس نیست؟ ده فرزند دارم هریکی کان سخاوت ومعدن جود واین‌اصحاب **محمّد** خود هرگز از طعام سیر نشوند وازفقر وفاقه‌هرگز نیاسایند، چه صورت بندد که ایشان را فضلهٔ طعام بود تا بدیگری دهند! پس هر دو برخاستند و بانجمن **قریش** شدند. **ولید** گفت: شما که **قریش** اید بدانید که حال و کار این **محمّد** در عرب منتشر گشت و موسم نزدیك است. عرب آیند و ازحال وی پرسند، جواب ایشان چه خواهید داد؟ اگر گوئید دیوانه‌است، شماارادروغ زن کنند، که سخن‌وی‌سخن عاقلان است واز جنون دروی هیچیز نیست؛ واگرگوئید شاعراست، عرب شعر نیکو دانند وشناسند، دانند که سخن وی شعر نیست وشما دروغ زن شوید. واگر گوئید کاهن‌است، ایشان دانند که درسخن کاهنان ذکرالله نبود وان شاءالله نگویند و **محمّد** ان‌شاء الله بسیارگوید. واگر گوئید کذّاب است ایشان قبول نکنند که از **محمّد** هرگز دروغ نشنیده اند ودرعرب معروفست که هرگز دروغ نگوید، پس **قریش** گفتند: اکنون‌رای‌توچیست؟ یا **اباالمغیرة**؟ توچه گوئی‌وسخنان‌وی برچه نهی؟ - او در خود افتاد و تفکّر میکرد و با خود میانداخت که در کاروی چه تقدیر کند وچه‌گوید؟! اینست که ربّ العالمین گفت: «**انّه‌فکّر وقدّر**» تفکّر فی‌نفسه ما یقول فیه وقدّر فی‌نفسه ماذا یمکنه ان یقول فیه. وفی **القرآن** قال الله عزّوجلّ:

---

[1] الف: همی دهی.

« **فقتل** » اى - لعن و عذّب و عوقب « **كيف قدّر** ».

« **ثمّ قتل كيف قدّر** » استفهام على وجه التّعجيب والانكار ، والتّكرار للتّأكيد. وقيل : احدهما لتقديره القول فى **محمّد** والثّانى لتقديره والقول فى **القرآن** . وقيل احدهما لنفيه عنه الجنون والكهانة والشّعر والكذب لاعلى وجه قصد به الايمان والثّانى لاثبات صفة السّحر له .

« **ثمّ نظر** » فيما قدّر معجباً بذلك نظرة تفكّر .

« **ثمّ عبس و بسر** » اى - قبض مابين عينيه و اظهر الكراهية فى وجهه حيث عجز عن القول فيهما . وقيل : تكرّهاً فى وجوه المؤمنين .

« **ثمّ ادبر** » اى - ولّى الى قومه « **واستكبر** » اى - تكبّر عن الايمان .

« **فقال ان هذا الّا سحر يؤثر** » اى- ماهذا الّذى يقوله **محمّد** الّا سحر يروى، اى - يأثره قوم عن قوم . قالوا له : وما السّحر؟ قال: شيء يكون فى النّاس عن علمه فرّق به بين المرء وزوجه، امارأيتموه فرّق بين فلان واهله ، وبين فلان وولده وبين فلان واخيه وبين فلان ومواليه ، فذلك قوله : « **ان هذا الّا سحر يؤثر** » . **وابو نهيكة** يأتيه به من **مسيلمة الكذّاب** . وقيل : يرويه **محمّد** عن **جبير ويسار** وقيل عن **اهل بابل** .

« **ان هذا الّا قول البشر** » اى - ما هذا الّا قول البشر تعلّمه من غلام رومى يكنى **ابانهيك** كقوله : « انّما يعلّمه بشر » قال الله تعالى :

« **ساصليه سقر** » سقر اسم من اسماء جهنّم . وقيل : اسم للدّرك الرّابع منها و اشتقاقه من سقرته الشّمس، اى - اذابته .

« **وما ادريك ماسقر** » تفخيم لشأنها .

« **لاتبقى ولاتذر** » اى - لاتبقى لحماً ولا تذر عظماً الّا اكلته و حطمته . وقيل : لاتبقى حيّاً ولاتذر ميّتاً كقوله : « لايموت فيها ولايحيى » .

« **لوّاحة للبشر** » اى - مسوّدة لها . وقيل: تحرق الجلد حتّى تسوّده والبشر جمع بشرة وهى ظاهر الجلد . يقال : لاحته الشّمس ولوّحته اذا غيّرته .

قال **ابن كيسان**: تلوح لهم جهنّم حتّى يروها عياناً كقوله : « وبرّزت الجحيم للغاوين » .

« **علیها تسعة عشر** » ای ـ علی سقر من الخزنة تسعة عشر، وقیل: تسعة عشر صنفاً من الملائکة ، وقیل : تسعة عشر صنفاً منهم . وقیل : تسعة عشر ملکاً مالك و معه ثمانیة عشر جاء فی الاثر اعینهم کالبرق الخاطف وانیابهم کالصّیاصی یخرج لهب النّار من افواههم مابین منکبی احدهم مسیرة سنةٍ نُزعت منهم الرّحمة ، یرفع احدهم سبعین الفاً فیرمیهم حیث اراد من جهنّم . وقال **عمرو بن دینار**: انّ واحداً منهم یدفع بالدّفعة الواحدة فی جهنّم اکثر من **ربیعة و مضر** . فلمّا نزلت هذه الآیة قال **ابوجهل**: زعم **ابن ابی کبشة** انّ خزنة النّار تسعة عشر وانتم الدّهمآء افیعجز کلّ عشرة منکم ان یبطشوا بواحد من خزنة جهنّم . فقال **ابو الاشدّین کلدة بن خلف الجمحیّ**، وکان یوصف بالقوّة: انا اکفیکم منهم سبعة عشر عشرةً علی ظهری وسبعة علی بطنی فاکفونی انتم اثنین ، و روی انّه قال: انا امشی بین ایدیکم علی الصّراط فارفع عشرة بمنکبی الایمن و تسعة بمنکبی الایسر فی النّار ونمضی ندخل الجنّة فانزل الله عزّوجلّ :

« **وما جعلنا اصحاب النّار**» ای ـ خزنة اصحاب النّار ، فحذف المضاف الی ملائکة لارجالاً آدمیّین فمن ذا الّذی یغلب الملائکة و الواحد منهم یأخذ ارواح جمیع الخلق . وللواحد منهم قوّة الثّقلین ، هذا کقوله : « علیها ملائکة غلاظ شداد» « **وما جعلنا عدّتهم** » ای ـ عددهم فی القلّة «**الّا فتنة للّذین کفروا** » ای ـ ضلالة لهم حتّی قالوا فیهم ماقالوا . وقیل : محنة لیظهر مایقول کلّ واحد منهم و یعتقده . « **لیستیقن الّذین اوتوا الکتاب** » لانّه مکتوب فی **التّورات و الانجیل** انّ خزنة جهنّم تسعة عشر . و قیل : لیستیقنوا انّ **محمّداً** نبیّ صادق حین اخبرهم بمایوافق کتبهم وهو امّیّ لایکتب ولایقرأ من الکتاب . « **ویزداد الّذین آمنوا ایماناً** » یعنی: من آمن من اهل الکتاب یزدادون تصدیقاً بمحمد (ص) ویزدادوا یقیناً الی یقینهم « **ولایرتاب الّذین اوتوا الکتاب والمؤمنون**» ای ـ لایشکّوا فی انّ عددهم علی ما اخبر به **محمّد** (ص) عن الوحی وانّ **القرآن** وافق ما فی کتابهم .

«**ولیقول الّذین فی قلوبهم مرض**» ای ـ شكّ و نفاق . و قال **الحسین بن الفضل**: المرض فی هذه الآیة الخلاف لاالنّفاق لانّ السّورة مکیّة ولم یکن حینئذٍ

نفاق . «**والكافرون ماذا اراد الله بهذا مثلاً**» انّما قالوا مشركو **مكة** وليس فى الآية مثل ولكنّهم استغربوا هذا العدد فقالوا: لعلّه مثل مضروب و فى تخصيص خزنة النّار بهذا العدد اقوال، احدها: انّ جهنّم اطباق سبعة ومالك خازن النّار فى الطّبقة الاولى وفيها المذنبون من المؤمنين فيرفق بهم الى ان يخلّصهم الله منها ثمّ فى كلّ طبقة منها ثلثة منهم يعذّبون اهلها بانواع العذاب و مجموعهم تسعة عشر، الثّانى بسم الله الرّحمن الرّحيم تسعة عشر حرفاً . وعدد الزّبانية تسعة عشر ملكاً فيدفع المؤمن بكلّ حرف منها واحداً منهم وقد سبقت رحمته غضبه . الثّالث انّ ساعات اللّيل والنّهار اربع وعشرون ساعة ، خمس منها جعلت للصّلوات الخمس وبقيت تسع عشرة ساعة فمن ضيّعها عُذّب بتسعة عشر ملكاً فى النّار ومن حفظها بذكر الله ذوّبت كلّ ساعة عنه ملكاً منهم . الرّابع جعل الله اوتاد الارض وهى الجبال تسعة عشر جبلاً كذلك جعل اوتاد النّار تسعة عشر ملكاً . و زعم هذا القايل انّ جبال الارض تسعة عشر والباقى تشعّب عنها وقد عدّت جبال الارض المتشعّبة عنها فبلغت مائة و تسعين جبلاً .

«**كذلك**» اى - كما اضلّ الله من انكر عدد الخزنة وهدى من صدّق .

«**كذلك يضلّ الله من يشآء ويهدى من يشآء ومايعلم جنود ربّك الّا هو**»

قال **مقاتل** : هذا جواب **ابوجهل** حين قال : اما لمحمّد اعوان الّا تسعة عشر . قال **عطاء** : وما يعلم جنود ربّك الّا هو، يعنى: من الملائكة الّذين خلقهم لتعذّب اهل النّار لايعلم عدّتهم الّا الله ، والمعنى : انّ تسعة عشرهم خزنة النّار و لهم من الاعوان والجنود من الملائكة مالايعلمهم الّا الله عزّوجلّ ، وقيل: لايعلم جميع الخلائق كنههم و كيفيّتهم و كمّيتهم الّا الله عزّ وجلّ . يروى فى بعض الاخبار : انّ الآدميّين مائة و خمسة و عشرون صنفاً : مائة منهم فى بلاد **الهند** و منهم **يأجوج** و **ماجوج** و **تاريس ومنسك** . لايعلم عددهم الّا الله . كلّهم كفّار و مصيرهم الى النّار . واثنا عشر صنفاً فى بلاد الرّوم . منهم : **النسطوريّة** ، و **اليعقوبيّة** ؛ و **الملكائيّة** كلّهم كفّار و مصيرهم الى النّار وستّة اصناف فى ناحية المشرق منهم : **الترك خاقان وخلج و خزر و صقلاب** و **الرّوس وغور** كلّهم كفّار و مصير هم الى النّار . و ستّة اصناف

فی ناحیة المغرب؛ منهم **الزّنج و الحبش**، **والنّوبة والنّبطیة** کلّهم کفّار ومصیرهم الی النّار. وبقی جزء واحد و هم المؤمنون فالمؤمنون فی الکفّار کشعرةٍ بیضاء فی جنب ثورٍ اسود، ثمّ جمیع الآدمیّین فی الجنّ جزء واحد من عشرة اجزاء ثمّ جمیع الآدمیّین والجنّ فی الشّیاطین جزء واحد من عشرة اجزاء ثمّ جمیع الآدمیّین والجنّ والشّیاطین فی ملائکة السّماءِ الدّنیا جزءٌ من عشرة اجزاء. ثمّ جمیع ما ذکرنا مع ملائکة السّماءِ الدّنیا فی ملائکة السّماءِ الثّانیة جزءٌ من عشرة اجزاء حتّی یبلغ سبع سموات؛ ثمّ جمیع آلادمیّین والجنّ والشّیاطین و ملائکة سبع سموات فی الزّبانیة جزء من عشرة اجزاءٍ ثمّ هولاءِ کلّهم فی ملائکة الرّحمة جزء من عشرة اجزاءٍ ثمّ هولاءِ فی الکرّوبیّین جزء من عشرة اجزاءٍ؛ ثمّ فی الرّوحانیّین جزء من عشرة اجزاءٍ؛ ثمّ فی الحافّین جزء من عشرة اجزاءٍ. ثمّ هولاءِ فی الرّوح، وهم جنس من الملائکة جزء من عشرة اجزاءٍ. هذا قول **کعب‌الاحبار** فقیل لکعب: ذکرت جنود الله. وقال تعالی: «**ومایعلم جنود ربّک الّاهو**» فضحک **کعب** و قال: این انت؟ من قوله تعالی: «ویخلق مالاتعلمون فخلق فوقنا خلقاً لایراهم احد وخلق تحتنا خلقاً لایراهم احد، وفی البرّ والبحر خلق لا یراهم احدٌ ثمّ رجع الی ذکر سقر فقال. «**وماهی**» یعنی: النّار «**الّاذکری للبشر**» ای: الّاتذکرة و عظة للخلق. وقیل: یرید بها النّار الّتی فی الدّنیا ای ـ خلقت النّار فی الدّنیا عبرة و تذکرة تذکر بها النّار فی الآخـرة. و قیل: یعنی الجنود ذکری للبشر لیس انّ الله یحتاج الی ناصر و معین، تعالی عن ذلک.

«**کلّا**» ردع لمن زعم انّ جنوده لحاجته الیهم. وقیل: ردع لمن زعم انّه یکفی امر الخزنة فیخرج منها وهو **ابوجهل وابوالاشدّین**. وقیل: معنی «**کلّا**» ای ـ حقّاً «**والقمر**» اقسم بالقمر یعنی: الهلال بعد ثالثه.

«**واللّیل اذ ادبر**» قرأ **نافع وحمزة و حفص و یعقوب** «**اذ**» بغیر الف «**ادبر**» بالالف. وقرأ الآخرون «**اذا**» بالالف «**دبر**» بلا الف. ودبر وادبر لغتان. یقال: دبر اللّیل وادبر اذا ولّی ذاهباً. وقیل: دبر انقضی وادبر ای ـ اخذ فی الادبار. و

قيل : دبر جآء بعدالنّهار وفی دبره يقال: دبر نی فلان وخلفنی، ای ـ جاء بعدی وخلفی .

« **والصّبح اذااسفر** » ای ـ اضآء وتبيّن انّها ، يعنی : انّ سقرلاحدی الكبر و الكبر العظآئم واحدتها الكبری وهی جماعة اطباق النّار جهنّم ثمّ لظی ، ثمّ الحطمة، ثمّ السّعير. ثمّ سقر ، ثمّ الجحيم ، ثمّ **هاوية** ،وقيل : انّ دركة سقر والنّارالمذكورة لاحد الدّواهی و انّها لكبيرة العذاب و قيل :انّ هذه الآية لاحدی الكبر بذكراليم عذاب الله . وقيل : انّ تكذيبهم لمحمّد(ص) لاحدی الكبر ، ای ـ لكبيرة من الكبائر .

« **نذيراً للبشر** » ای ـ النّار لاحدی الكبر فی حال الانذار والتّخويف للبشر و انّما ذكرالنّذيرلانّه اراد به العذاب ويجوز ان يكون من باب النّسبة ، ای ـ ذات انذارلهم ، كقولهم : امرأة طالق . و قيل : انّ نذيراً متعلّق باوّل السّورة علی معنی : « **ياايّهاالمدّثّر** » قم نذيراً ای ـ منذراً للبشر .

« **لمن شاء** » بدل من قوله للبشر « **منكم ان يتقدّم** » فی الخير والطّاعة « **اويتأخّر** » عنها فی الشّرّ والمعصية ؛ والمعنی: انّ الانذار قد حصل لكلّ واحد ممّن آمن او كفر . وقيل : المشيّة متّصلة بالله ، ای ـ لمن شاء الله « **ان يتقدّم اويتأخّر** » . وهذا تهديد من الله واعلام انّ من تقدّم الی الايمان لمحمد(ص) جوزی بثواب لاينقطع ومن تأخّر عن الطّاعة و كذب **محمداً** عوقب عقاباً لاينقطع .

« **كلّ نفس بماكسبت رهينة** » ای ـ مرتهنة فی النّار بكسبها مأخوذة بعملها وقيل :عندالحساب مرهونة بعملها امّا يخلّصها وامّا يوبقها ثمّ استثنی فقال :

« **الّااصحاب اليمين** » فانّهم ليسوا مرتهنين بذنوبهم فی النّار ولكن يغفرها الله لهم وهم الّذين كانوا علی يمين **آدم** يوم الميثاق حين قال لهم الله : هؤلاء فی الجنّة ولاابالی . و قيل : هم الّذين يُعطون كتبهم بايمانهم . وقال **الحسن** : هم المسلمون المخلصون . وقال **علی بن ابی طالب** (ع) : هم اطفال المسلمين . و قال **ابن عباس** : هم الملائكة . وقيل : كلّ نفس مأخوذة بكسبها من خير او شرّ الّا من اعتمد علی الفضل. فكلّ من اعتمد علی الكسب فهو رهين به . ومن اعتمد علی الفضل فهو غير مأخوذ .

«فی جنّات یتسآءلون عن المجرمین» ای ـ یسألـون الملائکة . والملائکة یسألون المجرمین :

« ماسلککم فی سقر » ای ـ ماادخلکم فی سقر فاجابوا .

و **« قالوا لم نک من المصلّین»** لله یعنی . الصّلوات المفروضة ای ـ لم نعتقد وجوبها وفرضها .

«ولم نک نطعم المسکین» کانوا یقولون : « انطعم من لویشاء اللّه اطعمه » .

«وکنّا نخوض مع الخائضین» ای ـ کنّا نشرع فی الباطل مع الشّارعین فیه ، ای ـ کلّما غوی غاو بالدّخول فی الباطل غوینا معه. قال **عبداللّه** : اکثر النّاس ذنوباً یوم القیامة اکثرهم خوضاً فی الباطل . و قال النّبی (ص) : « اکثر النّاس ذنوباً یوم القیامة اکثرهم خوضاً فی معصیة اللّه » .

«وکنّا نکذّب بیوم الدّین» ای ـ بیوم الجزاء .

«حتّی اتانا الیقین» وهو الموت ، وقیل : البعث والیقین : العلم الّذی معه یوجد ثقة القلب . وقیل : اصحاب النّار یومئذٍ اربعة اصناف و کلّ واحدٍ من هذه الاربعة کلام صنف منهم . قال اللّه تعالی:

« فما تنفعهم شفاعة الشّافعین » ای ـ لیس لهم من الملائکة والنّاس شفیع . قال **عبداللّه بن مسعود** :یشفع الملائکة والنبیّون والشّهداء والصّالحون وجمیع المؤمنین فلایبقی فی النّار الّا اربعة ثمّ تلا: « **قالوا لم نک من المصلّین** »الی قوله:«**بیوم الدّین**» وقال **عمران بن الحصین** : الشّفاعة نافعة لکلّ احد دون هؤلاء الّذین تسمعون و عن **انس** قال : قال رسول اللّه(ص) : « یصف اهل النّار فیعذّبون ، قال : فیمرّ بهم الرّجل من اهل الجنّة فیقول الرّجل منهم : یا فلان اماتعرفنی؟ انا الّذی سقیتک شربة ، وقال بعضهم: انا الّذی وهبت لک وضوءاً فیشفع له فیدخله الجنّة یوم القیامة » . و فی روایة اخری قال صلّی اللّه علیه وسلّم : « یقول الرّجل من اهل الجنّه یوم القیامة » ای ربّ عبدک فلان سقانی شربة من ماء فی الدّنیا فیشفّعنی فیه فیقول : اذهب فاخرجه ، فیذهب حتّی یخرجه منها »وقال **ابن عباس** : انّ **محمداً** (ص) یشفع ثلاث مرّات ثمّ تشفع الملائکة

ثمّ الانبياء، ثمّ الآباء ثمّ الابناء ثمّ يقول الله عزّوجلّ : بقيت رحمتي ولا يدع في النّار الّا من حرمت عليه الجنّة .

«**فمالهم عن التّذكرة معرضين**» اى ـ عن تذكيرك ايّاهم بالقرآن معرضين والاعراض عن **القرآن** من وجهين : احدهما : الجحود والانكار، والآخر: ترك العمل بمافيه وقيل: التّذكرة الاسلام والنّبى عليه الصّلوة والسّلام . و «**معرضين**» نصب على الحال.

«**كانّهم حمر**» جمع حمار « **مستنفرة** » قرأ **نافع وابن عامر** بفتح الفاء و قرأ الآخرون بكسرها، فمن فتح فمعناه منفّرة مذعورة و من كسر فمعناه نافرة نفر و استنفر، بمعنى واحد، كما يقال : عجب واستعجب .

«**فرّت من قسورة**» يعنى : الاسد . وقيل : «**كانّهم حمر مستنفرة**» يعنى : العير فى البرّيّة نافرةً فرّت من الرّماة الّذين يتصيّدون . وعن **ابن عباس** قال : القسورة ركز النّاس اى ـ صوتهم وحسّهم . وقيل : القسورة سواد اوّل اللّيل ولا يقال لسواد آخر اللّيل قسورة . وقيل : كلّ ضخم شديد عند العرب، فهو قسورة وبهذا فسّر **زيد بن اسلم** اى ـ فرّت من رجال اقوياءَ . وقيل : القسورة حبال الصّيادين . قوله :

«**بل يريد كل امرئ منهم ان يؤتى صحفاً منشّرة**» هذا جواب الّذين قالوا : ان نؤمن لرقيّك حتّى تنزل علينا كتاباً نقرأه كماسألته **اليهود** ان ينزّل عليهم كتاباً من السّماء . وقال **ابن عباس**: كان المشركون يقولون : ان كان **محمّد** صادقاً فلتصبح عند رأس كلّ رجل منّا صحيفة فيها براءة من النّار كما كان عند رأس كلّ رجل من **بنى اسرائيل** صحيفة فيها براءة من النّار كما كان عند رأس كلّ رجل من **بنى اسرائيل** صحيفة فيها ذنبه و كفّارته اذا اصبح . قال **مطر الورّاق**: كانوا يريدون ان يؤتوا براءة بغير عمل . وقيل : كانوا يقولون : يا **محمّد** ان سرّك ان نتّبعك فاتنا بكتب من الله فيها من الله الى فلان بن فلان ان اتّبع **محمّداً** والصّحف : الكتب، وهى جمع الصّحيفة ومنشّرة : منشورة مبسوطةً ، فقال الله عزّوجلّ :

«**كلّا**» ردع عن اقتراح الكتب . و قيل : اعلام انّهم لايؤمنون و ان جاءهم الكتاب كقوله : «ولو انّنا نزّلنا اليهم الملائكة . . .» الآية . «**بل لايخافون الأخرة**»

ای ـ لایخافون عذاب‌الآخرة ولا یقدّرون وقوعها و کونها، والمعنی: انّهم لو خافوا النّار وعذاب الآخرة لما اقترحوا هذه الآیات بعدقیام الادلّة. «**کلّا**» ردع وقسم، ای ـ حقّاً انّه تذکرة، ای ـ **القرآن** تذکیر للخلق وعظة.

«**فمن شاء**» اتّعظ به و«**ذکره**» اذیسّره للخلق.

«**ومایذکرون**» قرأ **نافع** و**یعقوب** تذکرون بالتّاء، وآلاخرون بالیاء، ای ـ لایؤمنون الّابمشیّة الله وارادته. قال **مقاتل**: «**لایذکرون الّاان یشاءالله**» لهم الهدی «**هواهل التّقوی واهل المغفرة**» ای ـ اهل ان تتّقی محارمه و اهل ان یغفر لمن اتّقاه. وقیل: اهل ان یتّقی فلا یعصی واهل ان یغفر لمن عصی. روی عن **ثابت** عن **انس**: انّ رسول‌اللّه(ص) قال فی هذه الآیة: «**هواهل التّقوی واهل المغفرة**» قال ربّکم عزّوجلّ: انا اهل ان اتّقی ولا یشرك بی غیری وانا اهل لمن اتّقی ان یشرك بی ان اغفر له.

وروی عن **عبدالقدّوس بن بکر** قال: سمعت **محمدبن النضر الحارثی** یذکر فی قوله عزّ وجلّ «**هواهل التّقوی واهل المغفرة**» قال: انا اهل ان یتّقینی عبدی فان لم یفعل کنت انا اهلاً ان اغفر له.

النوبة الثالثة

قوله تعالی، «بسم‌اللّه الرّحمن الرّحیم»:

محوت اسمی ورسم جسمی و غبت عنّی و دمت انتا

و فی فنائی فنی فنائـی وفی ورائی وجـدت انتا

* * *

تا خاك تو از پاك تو مفرد نشود درنفی تو اثبات تو مرتد نشود

تا فقر وغنا هردو ترا ردّ نشود توحید تو ازشرك مجرّد نشود.

از هردو سرای سرّ خویش مجرّد کن، تا گردی از میدان درگاه بسم‌اللّه بر رخسار روزگارت نشیند و سعید ابد گردی؛ هرچه معانی بشریّت است و اندیشهٔ طبیعت درآتش محبّت بسوزد، تا چون نام او گوئی بسینهٔ تو از حدیث او خبردارد.

یك قدم از خود فرا نه ، تا جمال این نام نقاب عزّت بگشاید و بردلت متجلّی شود . اندوه وشادی این نام بود که برتخت سلیمان تافت تاجنّ وانس وطیور ووحوش کمر خدمت وی بربستند شطیّه‌ای ازحقیقت این نام بر کنگرهٔ **طور** تافت . طبق طبق از هم فرو ریخت . حشمت این نام روز قیامت رسول خدا راگوید : تو باشفاعت گرد ایشان گرد که باما شمار ندارند وایشان را بمابگذار که ما ایشان را جمله درحمایت خودمیداریم . آن‌سوختگان‌اهل توحید، عاصیان مفلس، قدم درآتش‌نهند و گویند : « **بسم‌الله** »آتش میگریزد ومیگوید : « جُز یامؤمن فقد اطفأنورك ناری » .

قوله « **یاایّها المدّثّر** » ای مرکزاقبال‌ومنبع‌افضال ، ای‌مطلع جمال و مختار ذوالجلال ، ای چادر بشریّت در سر کشیده و درگلیم انسانیت پوشیده شده ، اگرت قرب ما آرزوست « **قم** » بنا واسقط عنك ما سوانا، ازخود برخیز واز برخاستن‌خود برخیز درحریم عزّت ما گریز . چادربشریّت از خود باز کن . گلیم انسانیّت از راه دل بردار تا دل صحرائی‌شود، مرغ واردرعالم‌ارادت برهواءِ طلب پرواز کند، بآشیان قرب رسد .

بزرگی را پرسیدند که : معنی قرب چیست ؟ اگر قرب بنده مرحق را میگوئی ، عبارت ازاو آسانست و اشارت بدو روان ، خدمتی‌است درخلوت از خلق نهان ، مکاشفتی درحقیقت‌ازفریشته نهان ؛ استغراقی‌درصحبت ازخود[1] نهان . واگر قرب حقّ مر بنده رامیگوئی ، آن نه بطاقت گفتارست و نه عبارت واشارت را بدو راهست ؛ جزآن نیست که خود میگوید جلّ جلاله : « فانّی قریب » من ناجسته وناخوانده ونادریافته نزدیکم؛ درنزدیکی من سیاهی‌چشم ازسپیدی‌دوراست ، ومن ازآن نزدیکترم ؛ نفس از لب دوراست ، و من ازآن نزدیکترم ؛ نه بحرز عقل تو نزدیکم که بنعت خود در اوّلیت خود در صفت خود نزدیکم .

پیرطریقت گفت : « اگرمردمان نور قرب درعارف ببینند، همه بسوزند، ور عارف نور قرب در خود بیند بسوزد . علم قرب در میان زبان و گوش نگنجد، که آن راهی تنگ است واز همراهی آب و گل زبان قرب را تنگ است ، هر که که

۱ ـ الف : خلق .

قرب روی نمود عالم و آدم را چه جای درنگ است :

تا با تو توئی ، ترا بدین حرف چه کار؟

کین عین حیاتست وز عالم بیزار !

« **یا ایّها المدّثّر** » «**قم فانذر**» ای جبرئیل امین وای کرّوبیان سموات وای مقرّبان درگاه ، آفرینش را بشارت دهید که **محمد مصطفی** را (ص) لباس نبوّت پوشیدند وبرمرکب رسالت نشاندند. ای آسمان توقندیل‌ها بیفروز . ای بیت‌المعمور تو محراب اهل‌ایمان گرد. ای کعبهٔ معظّم محترم توقبلهٔ سپاه اهل‌اسلام شو. ای‌خاك زمین تو مسجد اهل « لااله الّا الله » شو که آن مهتر عالم را وسیّد ولد **آدم** رابااین خطاب تشریف‌مخصوص‌کردند که: « **یا ایّها المدّثّر** » «**قم فانذر**» ومگرتاظنّ نبری که‌پیش‌ازین‌خطاب پیغمبر نبودکه میگوید، صلوات‌الله‌وسلامه علیه: «کنت نبیّاً **وآدم** بین‌الماءِ والطّین والرّوح والجسد » . هنوز نه آب و نه خاك کـه **تخت عهد دولت** نبوّت نهاده ومهترصلّی‌الله علیه وسلّم برآن تخت نشسته ، وارواح صدوبیست **وچهار** هزار پیغامبر بخدمت ایستاده واین چهار سرهنگ که خاصگیان درگاه نبوّت‌اند ، **صدّیق** و **فاروق** و **ذوالنّورین** و **مرتضی** (ع) صف کشیده پیش‌خدمت‌آن **مهتر**، وگفت : یا ایمان پاك بحجرهٔ دل **صدّیق** فروآی و پوشیده می باش تا او در **اصلاب** میگردد . و چون ما سراز میان خاك **حجاز** برآریم ، تو ازحجرهٔ سینهٔ **صدّیق** بر بالای زبان اوآی و با ما عهد درست کن ، پیش‌ازآنکه جهانیان بدانند ؛ تا ما این تاج کرامت برفرق **صدّیق** نهیم که « خُلقتُ انا و **ابوبکر** من طینة واحدة فسبقت بالنّبوة فلم یضرّه ولوسبقنی بها لم یضرّنی» . ویاعزّاسلام تو کمرشجاعت بربند و بسینهٔ **عمر** فروآی وباماش صلح ده تا این طغرا بر روزگار او کشیم که : « لولم اُبعث لبعثت یا **عمر** » . ویااخلاص‌توتاج حیابرسرنه و کمررضابربند و بسینهٔ **عثمان** فروآی تابدار دنیا درعالم بیعت بداریم واین رقم کشیم که : « اولئك هم المؤمنون حقّاً » . وای علم تولباس عقل درپوش ودرصومعهٔ دل **علی** شو ، برقدم انتظار می‌باش

تا فردا که عقل انبياء از درحجرهٔ ما درآيد، مادرونگاه كنيم ، او ازعلم آيينه سازد وازعقل‌ديده ، ودرين آيينه نگاه كند ، ما را بازشناسد وما اورا اين توقيع زنيم كه : « انت منّى بمنزلة هرون من موسى » .

قوله : **وربّك فكبّر** » يا **محمّد** خداوندخود را بزرگواردان وبزرگوارشناس ، بذات ازهمه چيزها وبقدر ازهمه نشانها برتر ، و بعزّ ازهمه اندازه‌ها زبر . **يامحمد** همه قدرها در مقابلهٔ قدر او غدربين ؛ همهٔ جلالها در عالم جلال او زوال دان ، همهٔ كمال‌ها درجنب كمال او نقصان و همهٔ دعويها تاوان ، كه با كمال او كس را كمال نيست ، وباجمال او كس را جمال مسلّم نيست ؛ الا كلّ شيء ماخلاالله باطل . برهان كبرياءِ او هم كبرياى او . دليل هستى او هم هستى او ، عبارت از مدح وثناء او بدستورى او ، يادداشت وياد كرد اوبفرمان او ، طلب او بكشش او ، يافت اوبعنايت او .

جوانمردى‌ازعزيزان راه حقّ گفته كه درگاه ربوبيّت نظاره گاه ارواح است . وآن‌درگاه را بسيار معارف فروگرفته ، عزّت ازيمين وجلالت‌ازيسار ؛ وقهرو كبريا وعظمت درساحت آن حضرت فروآمده تا هرنامحرمى را زهرهٔ آن نباشد كه قصد وصال آن حضرت كند :

هركه او را دلى وجاى بود شد بميدان عاشقى كويش
كشته گشتند عاشقان‌وهنوز نشنيدست هيچكس بويش
رحلت عاشقان زهر سوئى نيست ازقصد دل‌مگرسويش .

« **وثيابك فطهّر** » يك قول از اقوال مفسّران آنست كه : وقلبك فطهّر عمّا سوى‌الله . اى **محمد** دل‌خودرا ازاغيار صافى‌دار وازهرچه مادون الله بيزارشوودوست را يكتا شو ، با خلق عاريت باش ، و با خود بيگانه ، وازتعلّق آسوده . و سبب اين خطاب آن بود كه چون وحى آمد از حقّ جلّ وعلا كه :

«**قم فانذر** » خيز وخلق‌را بدرگاه ما دعوت كن ، برخاطر وى بگذشت كه الحمدلله كه ما را اين‌منزلت ميان عشيرت خودآمدكه همه بامانت وديانت من مقرّ آمده اند ومرا تصديق كنند چون برخاطرش اين قدر بگذشت واين مقدار اعتماد

افتاد ، قصّه بر گشت . هرچند دعوت بیش کردخویشان‌ازوی نفورتر بودند وازقبول دورتر . ای عجبا تا دعوت نبود بنزدیك شما امین بودم ، واکنون که علم رسالت بدرگاه دولت مازدند خـائن گشتم !

اشاعوا لنا فی الحیّ اشنع قصّة وکانوا لنا سلماً فصاروا لناحربا

آری ماآن کنیم که خود خواهیم ، ازعین خوف رجا برآریم ، و درعین رجا خوف تعبیه کنیم ؛ کن لمالاترجو ارجی‌منك لماترجو. ای **محمد** آنها که‌دل‌برایشان نهادی که بدعوت توآشنا گردند، میان تو وایشان صد هزارخیمهٔ هجران بزنیم ، و آنها که بایشان‌امیدنداشتی میان تو وایشان صدهزار قبّهٔ وصال بربندیم . ای **محمد** خویشان وتبار را برتوبیرون آوریم تا چون از نزدیکان جفا بینی دل‌بردوران‌ننهی . ما نپسندیم که در هردو کون اعتماد تو جزبرمابود ، همه را برتو بیرون‌آوردیم تا درهردو کون‌جزازمات یاد نیاید. ـ همین‌است حدیث **یعقوب** (ع) ، چون دل‌برپسر نهاد واعتمادبروی کرد، ربّ العزّة خویشان و نزدیکان‌رابر گماشت تا ازپیش پدرش بربودند وبچاه افکندند وبفروختند ، واین همه بآن کردیم تا سرّوی از همه بریده گردد وبداند که چون‌ازخویشان‌وفائی‌نیایدازدوران وبیگانگان‌اولی ترکه نیاید، یکسردل وامادهد[1] واعتماد برما کنند :

پیر طریقت گفت : الهی‌وا[2] درگاه آمدم بنده وار،خواهی عزیزدار خواهی خوار.ای مهربان فریادرس، عزیز آنکس کش باتویك نفس ، ای‌همه تووبس، باتو هرگز کی پدیدآید کس .



۱ـ الف : دل فا ما دهد ۲ ـ الف : فا .

۷۵ - سورة القيمة - مكية

النوبة الاولى

قوله تعالی : « بسم‌اللّه الرّحمن الرّحيم » بنام خداوندفراخ بخشایش‌مهربان
« لا اُقْسِمُ یوم‌القیٰمة (۱) » سو گند میخورم بروز رستاخیز.
« ولا اُقْسِمُ بالنّفس اللّوّامة (۲) » و سوگند میخورم بتن نکوهنده [خود را بر گناه کاری] .
« اَیَحْسَبُ الانسانُ » می‌پندارد این مردم « اَنْ لَنْ نَجْمع عظامَهُ (۳) » که ما فراهم نیاریم اندامان و استخوانهای او [پس آنکه ریزید و نیست گشت] ؟
« بلیٰ قادرینَ » آری کنیم و آن را توانایانیم « علیٰ اَنْ نُسَوّیَ بنانَهُ (٤) » بر آنکه راست کنیم اندامان او تابندهای انگشتان او همچنانکه بود .
« بَلْ یُریدُالانسانُ لیَفْجُرَ امامَه (٥) » آری میخواهد این‌مردم که دروغ شمرد هرچه فراپیش اوست [از انگیختن و رستاخیز] .
« یَسْئَل اَیّانَ یَوْمُ‌القیٰمة (٦) » می‌پرسد که روز رستاخیز کی ؟
« فاذا بَرِقَ البصرُ (۷) » آنگاه کـه چشم در چشم خانه روشن بتاود [در جان کندن] .
« وَخَسَفَ القمرُ (۸) » و درچشم او ماه تاریک گردد.
« وَ جُمِعَ الشّمْسُ والْقَمَرُ (۹) » و روز و شب باو یکسان .
« یقول الانسانُ یومئذ » مردم‌میگوید آن‌روز « این‌المفرّ (۱۰) » کجا گریزم؟
« کلّا » نگریزد و نتواند « لاوَزَرَ (۱۱) » پناه جای نیست او را .
« الیٰ ربّك یومئذ المُسْتَقَرُّ (۱۲) » باخداوند تواست آن روزشدن و آرامیدن و باز گشتن .
« یُنَبَّؤُ الانسانُ یَوْمَئذ » آگاه کنند آن روز [و پاداش دهند] مـردم را

« **بما قَدَّمَ وَاَخَّرَ**(۱۳) » بهرچه ازپیش فرستاد از کرد و کار، یا ازپس خویش گذاشت از نهادبد یانیك .

«**بَلِ الانسانُ علیٰ نفسه بصیرةٌ**(۱٤)» این آدمی خود را نیك شناسد و در خود نیك داند .

« **وَلَوْ اَلْقیٰ مَعاذیرَهُ** (۱۵) » وهرچندکه خودرامی حجّت وعذر آردومی سازد.

«**لاتُحَرِّكْ به لسانك لتعجلَ به** (۱٦)» زبان خود مجنبان شتابیدن را به **قرآن**.

« **انّ علینا جَمْعَهُ وقرآنَهُ** (۱۷) » برما که **قرآن** بر تو خوانیم ودریاد تو داریم.

« **فاذا قرأْناهُ** » چون ما برتو خواندیم « **فَاتَّبِع قُرْآنَهُ** (۱۸) » آنکه تو از پس وا[1] میخوان .

«**ثُمَّ انَّ علینا بیانَه** (۱۹)» وآنگاه برما که احکام آن پیغام خویش ترا پیدا کنیم .

«**کلّا بَلْ تُحِبُّونَ العاجلةَ** (۲۰)» آری شما می‌دوست دارید این جهان نزدیك فرادست وشتابندهٔ بخلق.

« **وَتَذَرُونَ الآخرةَ** (۲۱) » و جهان پسین می گذارید .

« **وُجُوهٌ یَوْمئذ ناضرةٌ** (۲۲) » رویهاست آن روز ازشادی تازه .

« **الیٰ ربّها ناظرةٌ** (۲۳) » بخداوند خویش نگران .

« **و وجوهٌ یَوْمئذ باسرةٌ** (۲٤) » و رویهاست آن روز از اندوه گرفته و فراهم کشیده .

« **تَظُنُّ انْ یُفْعَلَ بها فاقرةٌ** (۲۵) » که درست میداند که هر چه بتر بود باو ببود .

«**کلّا اذا بَلَغَتِ التّراقی**(۲٦)» براستی آن وقت که جان بچنبر گردن رسد

« **و قیل مَنْ راق** (۲۷)» و می گویند کدام پزشك است که افسون کند ؟

« **وظنّ انّه الفراق** (۲۸)» و بدانست مردم که از دنیا می‌جدا شود .

« **والتفت السّاقُ بالسّاق** (۲۹)» وپای اودر کفن می‌پیچیدندو گوررابساختند.

---

۱ ـ الف : فا .

« الیٰ ربّك یومئذ المَساق » او را بسوی خداوند تو رانند و با او برند .
« فلاصدّق ولاصلّی (۳۱) » صدقه وزکوة نداد ونماز نکرد .
« ولٰکن کذّبَ وتولّیٰ (۳۲) » لکن دروغ زن گرفت واز پذیرفتن برگشت.
« ثُمّ ذَهَبَ الی اهله یتمطّیٰ (۳۳) » آنگه با کسان خویش شد خرامان .
« اَوْلیٰ لكَ فاَوْلیٰ (۳٤) » در رسید آنچه ازآن میترسیدی گریز .
« ثُمّ اَوْلیٰ لكَ فَاَوْلیٰ (۳۵) » باز در رسید آنچه از آن می‌ترسیدی گریز.
« اَیَحْسَبُ الانسانُ » می پندارد مردم « اَنْ یُتْرَكَ سُدیً (۳٦) » که او را فرو گذارند نا انگیخت و نا پرسید ؟
« اَلَمْ یَكُ نُطْفَةً مِنْ منیّ یُمْنیٰ (۳۷) » نه نطفه‌ای بود نخست که بیفکنند[1] .
« ثُمّ کانَ عَلَقَةً » آنگه پس‌ازآن خونی بسته « فَخَلَقَ فَسَوّیٰ (۳۸) » خداوند تو آن را بیافرید و صورت و اندام راست کرد .
« فَجَعَلَ منهُ الزّوجَیْنِ الذّکَرَ وَالاُنْثیٰ (۳۹) » و ازآن دو همتا آفرید نر وماده.
« اَلَیْسَ ذٰلك بقادر علیٰ اَنْ یُحْییَ الْمَوْتیٰ (٤۰) » او که آن را کرد نه توانا است وقادر بر آنکه مردگان را زنده کند .

النوبة الثانية

این سوره بعدد کوفیان چهل آیت است ، صدونودونه کلمت ، ششصدوپنجاه و دوحرف ؛ جمله به مکه فرو آمد باتّفاق مفسّران. ودرین سوره یك آیت منسوخ است:
« لاتحرّك به لسانك لتعجل به » نسخ ذلك بقوله : « سنقرئك فلاتنسیٰ »
وعن ابی بن کعب قال : قال رسول الله (ص): «من قرأ سورة القيامة شهدت انا وجبرئیل له یوم القيامة انّه کان مؤمناً بیوم القيامة و جاء و وجهه مسفر علی وجوه الخلائق یوم القيامة » .

« لا اقسم » لا خلاف بین النّاس انّ معناه : اقسم، واختلفوا فی تفسیر لا. فقیل: هی تأکید للقسم کقول العرب : لا والله لا فعلنّ کذا . لا والله ما فعلت کذا . و قیل :

۱ ـ الف : بیو کنند .

انّها صلة کقوله تعالی : «لئلّا یعلم اهل‌الکتاب» ای - لان یعلم اهل‌الکتاب ؛ وقیل : هی ردّ علی منکری البعث ، فانّها وان کانت رأس‌السّورة فالقرآن متّصل بعضه ببعض کلّه کالسّورة الواحدة والمعنی : لیس‌الأمر کما قلتم : « **اقسم بیوم‌القیمة** » انّکم تبعثون . قرأ **الحسن** و **الاعرج** و **ابن کثیر** فی‌روایة **القوّاس** عنه «**لاقسم بیوم‌القیمة**» بلا الف قبل‌الهمزة .

« **ولا اقسم بالنّفس اللّوامة** » علی معنی انّه اقسم بیوم القیامة ولم یقسم بالنّفس اللّوّامة . والصّحیح انّه اقسم بهماجمیعاً ولاصلة فیهما ، قال‌الشّاعر :

تذکّرتُ لیلی فاعترتنی صبابة و کاد ضمیر القلب لا یتقطّع

ای- یتقطّع. قال **المغیرة بن شعبة** : یقولون‌القیامة‌القیامة وانّما قیامة احدهم موته . و شهد **علقمة** جنازة فلمّا دفن قال : اما هذا فقد قامت قیامته «**والنّفس اللّوّامة**» هی‌الّتی تلوم نفسها علی ما جنت وتأتی یوم القیامة کلّ نفس برّة او فاجرة تلوم نفسها البرّة علی ما قصّرت ولم تستکثر کقوله تعالی : «یالیتنی قدّمت لحیوتی» والفاجرة علی‌ما جنت کقوله : « یا حسرتی علی ما فرّطتُ فی‌جنب‌اللّه» . قال **سعید ابن‌جبیر** و **عکرمة** تلوم علی‌الخیر والشّرّ ولا تصبر علی‌السّراء والضّراء وقال **الحسن** : هی‌النّفس المؤمنة.قال: انّ‌المؤمن واللّه ماتراه الّا یلوم نفسه ما اردتُ بکلامی‌ما اردتُ بأکلتی ما اردت بحدیث نفسی. وانّ‌الفاجر یمضی قدماً لایحاسب نفسه و لایعاتبها . وقال **مقاتل** : هی‌النّفس الکافرة انّ‌الکافر یلوم نفسه فی‌الآخرة علی ما فرّط فی امراللّه فی‌الدّنیا .

قوله:« **ایحسب الانسان ان لن نجمع عظامه** »ایظنّ‌الکافر ان‌لن‌نجمع‌عظامه عندالبعث بعد ما صار رمیماً . ایظنّ ان لانقدر علی ذلک . نزلت فی **عدی بن ربیعة** حلیف **بنی‌زهرة** ختن **الاخنس بن شریق الثّقفی** . و کان رسول اللّه (ص) یقول : « اللّهم اکفنی‌جاری‌السّوء» یعنی‌**عدیّاً والاخنس** وذلک انّ **عدی بن ربیعة** اتی‌النّبی (ص) فقال : یا **محمد** حدّثنی عن یوم القیامة متی یکون و کیف امره وحاله ؟ - فاخبره‌النّبی (ص) فقال : لوعاینت ذلک الیوم لم اصدّقک یا **محمد** ولم اومن بک او

يجمع الله العظام فانزل الله تعالى :

« ايحسب الانسان» يعني الكافر «ان لن نجمع عظامه» بعد تفرّقها وبلاها فنحييه وبعثه بعد الموت. ذكر العظام واراد نفسه كلّها، لانّ العظام قالب النّفس لايستوى الخلق الّا باستوائها. وقيل: هو خارج على قول المنكر او يجمع الله العظام كقوله : « قال من يحيي العظام وهى رميم.

« بلى قادرين» اى - نقدر استقبال صرف الى الحال والمعنى : بلى نقدر على جمع عظامه وعلى ماهو اعظم من ذلك و هو « ان نسوّى بنانه » فنجعل اصابع يديه ورجليه شيئاً واحداً كخفّ البعير او كحافر الحمار فلايمكنه ان يعمل بها شيئاً ولكنّا فرقنا اصابعه حتّى يأخذبها ماشاء ويقبض اذاشاء ويبسط اذاشاء فحسّنّا خلقه. هذا قول عامة المفسّرين و قال الزجاج و ابن قتيبة : معناه ظنّ الكافر انّا لانقدر على جمع عظامه بلى نقدر ان نعيد السّلاميات على صغرها فنؤلّف بينها حتّى نسوّى البنان فمن قدر على جمع صغار العظام فهو على جمع كبارها اقدر.

«بل يريد الانسان ليفجر امامه» يقول تعالى ذكره:«مايجهل ابن آدم انّ ربّه قادر على جمع عظامه بعد الموت ولكنّه يريد ان يفجر امامه » اى - يمضى قدماً قدماً فى معاصى الله راكباً رأسه لاينزع عنها ولايتوب. اين مردم نه از آنست كه نمى داند كه الله قادرست كه مرده زنده كند، لكن ميخواهد كه بباطل و معصيت سر درنهد، هميشه درناپسند مى رود روى نهاده چنانكه ميآيد وهرچه آيد وهرجاى كه رسد بى هيچ واگشتن. وقيل : « يريد الانسان ليفجر امامه » ليقدّم الذّنب ويؤخّر التّوبة، يقول: سوف اتوب، حتّى يأتيه الموت على شرّ احواله واسوأ اعماله. ميخواهد اين مردم كه همه گناه فراپيش دارد و توبه واپس ميدارد، هميشه توبه درتأخير مينهد ووعده ميدهد كه : سوف اتوب ، تاناگاه مرگ آيد و او برسرمعصيت بر بتر حالى وزشتر عملى . وقيل:« ليفجر امامه » اى - ليكذّب بما امامه من البعث والحساب يقال للكاذب والمكذّب فاجر. قال الشّاعر :

« اغفرله اللّهم ان كان فجر » . اى - كذب .

میخواهد این مردم که هرچه فرا پیش است از بعث و نشور و حساب و جملهٔ احوال رستاخیز دروغ شمرد. وقال **الضحاک**: هوالآمل یأمل. ویقول اعیش من الدّنیا کذا و کذا ولایذکر الموت.

« **یسئل ایّان یوم القیمة** » اُخذ «**ایّان**» من این فاذا شدّدت وزید فیها الالف وضعت موضع متی، ای - متی تکون السّاعة؟ ومتی یکون البعث؟ یسأله استبعاداً و استهزاءً وتکذیباً به. قال الله تعالی:

« **فاذا برق البصر** » بکسر الرّاءِ علی معنی فزع وتحیّر و قرأ **نافع** بفتح الرّاءِ من البریق ای - شخص بصره عند النّزع و وقوع الهول به حتّی لایکاد یطرف و قال **الکلبی**: عند رؤیة جهنّم برق ابصار الکفّار و فی هذا جواب هذا السّائل ای - انّما تکون السّاعة اذا برق البصر.

« **وخسف القمر** » اظلم و ذهب ضوءه.

« **وجمع الشّمس والقمر** » ای - جمعاً فی ذهاب ضوءِ هما. وقیل: یجمعان کانّهما ثوران عقیران ثمّ یقذفان فی البحر فیکون نارالله الکبری. وقال **علی** (ع) و **ابن عباس**: یجعلان فی نور الحجب. وقیل: یکوّران من قوله: «اذا الشّمس کوّرت» ولم یقل: جمعت الشّمس لانّ معناه: جمع بینهما؛ وقیل: المراد بهما اللّیل والنّهار فکنی عن النّهار بآیته وعن اللّیل بآیته. باین قول معنی آنست که کافر را بوقت جان کندن چشم وی در چشم خانه خیره بماند و ماه درچشم وی تاریک گردد و روزوشب اورا یکسان نماید.

« **یقول الانسان** » ای - الکافر « **یومئذ این المفرّ** » ای - المهرب لشدّة مایراه من العقوبة.

« **کلّا** » ردع عن تمنّی الفرار « **لاوزر** » ای - لاحصن ولا حِرز، والوزر ماالجاء الیه الانسان من ملجاء اومنجاً اوجبل.

« **الی ربّک یومئذ المستقرّ** » ای - المنتهی اذا جعلته مصدراً کقوله: و انّ الی ربّک المنتهی. انّ الی ربّک الرّجعی وان جعلته مکاناً فالجنّة والنّار، ای - لاینزل احداً منزلةً الّا الله.

«ینبؤ الانسان یومئذ بماقدّم واخّر» قال ابن مسعود و ابن عباس : بماقدّم قبل موته من عمل صالح وسیّیء واخّر بعد موته من سنّة حسنة اوسیّئة یعمل بها، وفی روایة عطیّة عن ابن عباس : بماقدّم من المعصیة واخّر من الطّاعة . وقیل: بماقدّم من الذّنب واخّر من التّوبة . وقیل : بماقدّم من ماله لنفسه و ما اخّر منه لورثته . وقیل : ماقدّم لدنیاه وما اخّر لآخرته وهو مسؤول عن الجمیع لانّ اللّفظ عامّ . وفی الحدیث الصّحیح : «مامنکم من احدٍ الّا سیکلّمه ربّه لیس بینه و بینه ترجمان و حجاب یحجبه فینظر ایمن منه فلایری الّا ماقدّم من عمله و ینظر اشأم منه فلایری الّا ماقدّم و ینظر بین یدیه فلایری الّا النّار تلقاء وجهه فاتّقوا النّار ولو بشقّ تمرة .

«بل الانسان علی نفسه بصیرة» ای- هو علی نفسه بصیر بعمله شاهد علی نفسه. والتّاء دخلت للمبالغة کمایقال: رجل نسّابة و علامة. وقیل : معناه علی نفسه عین بصیرة فحذف الموصوف واثبتت الصّفة . وقیل: علی نفسه ذو بصیرة فحذف المضاف، ای - یعلم انّه فی الدّنیا جاحد کافر مذنب مُسیء و فی الآخرة یعلم انّه ایّ شیء فعل وان اعتذر . میگوید: آدمی بخود سخت داناست واز خود سخت آگاه است، میداند که در دنیا کافر وجاحد وبد کردار بوده ودر عقبی میداند که چه آورده ازفعل بد.

« و لو القی معاذیره » واگرچه خودرا حجّت میآرد وعذر باطل میسازد. وگفته‌اند: معاذیر جمع معذاراست . والمعذار:السّتر،لغة حمیریّة . یعنی آدمی خود را نیك شناسد وهرچند که پیش خویش میورایستد و پردهٔ فریب بر چشم خویش افکند . و گفته‌اند: واوزیاد تست . المعنی. «علی نفسه بصیرة»«ولو القی معاذیره» یعنی:این مردم در خویشتن نیك داند، اگربهانه بیفکند وعذر باطل بگذارد وپردهٔ فریب از پیش خویش بیفکند . قیل : «بل الانسان علی نفسه بصیرة» ای-علی نفسه من نفسه رقباء یرقبونه بعمله ویشهدون علیه به وهی سمعه وبصره ویداه و رجلاه و جمیع جوارحه، کقوله : «یوم تشهد علیهم السنتهم . . .» الآیة .

«ولو القی معاذیره » ای ـ یشهد علیه الشّاهد ولو اعتذر وادلی بکلّ حجّة وعذر فلاینفعه ذلك، فله من نفسه شهود وحجّة . میگوید: این آدمی برویِ رقیبی است

ونگهبانی بس بینا وآگاه تا گوش بوی میدارد وفردا بروی گواه بود ، اگرچه عذر باطل آرد وگوید : «انّا اطعنا سادتنا وکبرآءنا فاضلّونا السّبیلا» این عذر اورا سود ندارد وعذاب ازوی باز ندارد. کقوله : «یوم لاینفع الظّالمین معذرتهم». وقیل «**ولو القی معاذیره**» ای - ولواسبل السّتر لیخفی ما یعمل فانّ نفسه شاهدة علیه . و قیل : «**بل الانسان علی نفسه بصیرة**» ای - من یبصر امره یعنی الملکین الکاتبین ، کقوله : «وانّ علیکم لحافظین کراماً کاتبین» . **قوله** :

«**لاتحرّك به لسانك**» ای - لاتحرّك بالقرآن لسانك استعجالاً بتلقّنه . کان جبرئیل (ع) یقرأ علیه القرآن فیقرأه رسول‌الله (ص) معه مخافة ان لاینفلت منه و کان یناله منه شدّة فنهاه‌الله عن ذلك . وقال :

«**انّ علینا جمعه وقرآنه**» ای - جمعه فی قلبك لتقرأه بلسانك .

«**فاذا قرأناه**» ای - اذا جمعناه فی قلبك ، وقیل : اذا قرأه جبرئیل واضافه‌الی نفسه علی جهة التّخصیص «**فاتّبع قرآنه**» ای - اتّبع قرآنه،ای - اذا فرغ جبرئیل من قرآءته فاقرأ انت علی اثره .

«**ثمّ انّ علینا بیانه**» هذا مردود علی الکلام الاوّل، انّ علینا جمعه وقرآنه، «**ثمّ انّ علینا بیانه**» ای - علینا ان نبیّن لك احکامه من الحلال والحرام و نبیّن لك معناه اذا حفظته . وقال **الحسن** : انّ علینا ان نجزی به یوم القیامة علی ماقلنا فی الدّنیا من الوعد والوعید والقرآن مصدر کالرّجحان والغفران، تقول : قرأتُ قرآءةً وقرآناً ؛ و کان رسول‌الله (ص) بعد نزول هذه الآیة اذا اتاه جبرئیل اطرق فاذا ذهب قراه کما وعده الله عزّوجلّ . وقیل : هذا خطاب للعبد یوم القیامه و الهاء تعود الی کتاب العبد ، ای - لاتعجل فانّ علینا ان نجمع افعالك فی صحیفتك وقدفعل وعلینا ان نقرأ علیك کتابك .

«**فاذا قرأناه فاتّبع قرآنه**» هل غادر شیئاً او احتوی علی زیادةٍ

«**ثمّ انّ علینا بیانه**» اظهار جزاء علیه .

«**كلاّ**» افتتاح كلام «**بل تحبّون العاجلة**» «**وتذرون الآخرة**» قرأ اهل المدينة و **الكوفة** تحبّون وتذرون بالتّاء فيهما وقرأ الآخرون بالياء، اى - يختارون الدّنيا على العقبى ويعملون لها، يعنى كفّار **مكة**. ومن قرأ بالتّاء، فعلى تقدير قل لهم يا **محمد** تحبّون الدّنيا وشهواتها وتذرون الدّار الآخرة ونعيمها.

«**وجوه يومئذ**» يعنى: يوم القيامة، «**ناضرة**» ناعمة مشرقة حسنة نضرت بنعيم الجنّة. قال **مقاتل**: بيض يعلوها النّور، يقال: نضر وجهه ينضر نضرة ونضارة. قال الله تعالى: «تعرف فى وجوههم نضرة النّعيم»

«**الى ربّها ناظرة**». قال **ابن عباس**: تنظر الى ربّها عياناً بلا حجاب. قال **الحسن**: تنظر الى الخالق وحقّ لها ان تنضر وهى تنظر الى الخالق؛ روى عن **ابن عمر** قال: قال رسول الله (ص): «انّ ادنى اهل الجنّة منزلةً لمن ينظر الى خزّانه وازواجه وسرره ونعيمه، و خدمه مسيرة الف سنة وا كرمهم على الله لمن ينظر الى وجهه تبارك و تعالى. غدوةً وعشيّةً». ثمّ قرأ رسول الله (ص) «**وجوه يومئذ ناظرة الى ربّها ناظرة**». وعن **جابر** قال: قال رسول الله (ص): «يتجلّى ربّنا عزّوجلّ حتّى ينظروا الى وجهه فيخرّون له سجّداً، فيقول: ارفعوا رؤسكم فليس هذا بيوم عبادة. و عن **عمّار بن ياسر** قال: كان من دعاء النّبى (ص) «اسألك النّظر الى وجهك و الشّوق الى لقائك فى غير ضرّاء مضرّة ولافتنةٍ مضلّة». وقال اهل العلم: النّظر اذا قرن بالوجه وعدّى بحرف الجرّ و هو الى لم يعقل منه الّا الرّؤية والعيان.

«**ووجوه يومئذ باسرة**» عابسة، كالحة، كريهة.

«**تظنّ**» اى - يتيقّن «**ان يفعل بها فاقرة**» داهية عظيمة من العذاب والفاقرة الدّاهية العظيمة و «الأمر الشّديد الّذى يكسر فقار الظّهر ومنه سمّى الفقر فقراً لأنّه يكسر الفقار لشدّته. قال **ابن زيد**: هى دخول النّار. وقال **الكلبى**: هى ان تحجب عن رؤية الرّبّ عزّوجلّ.

«**كلاّ**» افتتاح كلام «**اذا بلغت التّراقى**» اى - بلغت الرّوح عند الموت الى التّراقى، كنى عنها ولم يتقدّم ذكرها لانّ آلاية تدلّ عليها. والتّراقى جمع ترقوة وهى العظم المشرف على الصّدر وهما ترقوتان.

«**وقیل من راق**» ای - یقول اهله هل من راق یرقیه وهل من طبیب یداویه ، مشتقّ من الرّقیة . وقیل: انّ ملائکة الرّحمة وملائکة العذاب اذا اجتمعوا، یقول بعضهم لبعض من الّذی یرقی بروحه املائکة الرّحمة ام ملائکة العذاب . مشتقّ من الرّقی .

«**وظنّ انّه الفراق**» ای - و تیقّن انّه مفارق للدّنیا . روی **انس بن مالک** قال : قال رسول الله (ص) : « انّ العبد لیعالج کرب الموت وسکراته وانّ مفاصله یسلم بعضها علی بعض یقول علیک السّلام تفارقنی وافارقک الی یوم القیامة».

قوله : «**والتفت السّاق بالسّاق**» ای- التصقت احدیهما بالاخری عند الموت . قال **قتادة** : امارأته اذا ضرب برجله رجله الاخری، وقال **الحسن**: هما ساقاه اذا التفّتا فی الکفن و قیل : ماتت رجلاه فلم تحملاه الی شیء و کان علیهما جوّ الا، و قیل: کنی عن شدّة الأمر بالسّاق ای - اتاه اوّل شدّة امر الاخرة و آخر شدّة امر الدّنیا ، فالنّاس یجهزون جسده والملائکة یجهزون روحه ؛ فاجتمع علیه امران شدیدان .

و قال **ابن عطاء** : اجتمع علیه شدّة مفارقة الوطن من الدّنیا والاهل والولد وشدّة القدوم علی ربّه عزّوجلّ ، لایدری بماذا یقدم علیه لذلک . قال **عثمان** : مارأیت منظراً الّا والقبر افظع منه لانّه آخر منازل الدّنیا و اوّل منازل الآخرة . و قال **یحیی بن معاذ** : اذا دخل المیّت القبر قام علی شفیر قبره اربعة املاک و احد عند رأسه والثّانی عند رجله . والثّالث عن یمینه والرّابع عن یساره ؛ فیقول الّذی عند رأسه: یابن **آدم** ارفضّت الآجال وانضیت الآمال؛ ارفضّت، ای- تفرّقت وانضیت، ای-هزلت ؛ ویقول الّذی عن یمینه: ذهبت الاموال وبقیت الاعمال؛ ویقول الّذی عن یساره: ذهب الاشغال وبقی الوبال؛ ویقول الّذی عند رجلیه: طوبی لک ان کان کسبک من الحلال و کنت مشتغلاً بخدمة ذی الجلال .

« **الی ربّک یومئذ المساق** » ای - مرجع العباد الی حیث امر الله امّا الی جنّة وامّا الی نار وامّا الی علیّین وامّا الی سجّین، و قیل : تسوق الملائکة روحه الی حیث امرهم الله .

«**فلاصدّق ولاصلّی**» نزلت فی **ابی جهل** ولا بمعنی لم ، ای - لم یصدّق بکتاب الله ولا بنبیّه ولم یصل لله عبادةً ، وقیل : هو من التّصدّق . وقال **الحسن** : هو من الصّدقة

و حسن دخول لا على الماضى تكراره، كما تقول : لاقام ولاقعد ؛ وقلّما تقول العرب لاوحدها حتّى تتبعها اخرى، تقول : لازيد فى الدّار ولاعمرو.

«**ولكن كذّب وتولّى**» اى ـ كذّب بالله واعرض عن الايمان والطّاعة له.

«**ثمّ ذهب الى اهله يتمطّى**» اى ـ مضى، يتبختر ويختال فى مشيه حين وعظه النّبى(ص) بالقرآن. يتمطّى، اصله يتمطّط اى ـ يتمدّد والمطّ هوالمدّ ويقال : اصله من المطا، اى ـ يلوى مطاه تبختراً ؛ و فى الخبر اذا مشيتم المطيطياء يعنى التّبختر والخيلاء وخدمتكم **فارس و الرّوم** فقد اقتربت السّاعة.

قوله : «**اولى لك فاولى**» هى كلمة تهديد و وعيد يقال للمشرف على الهلكة، روى انّ رسول الله(ص) لقى **اباجهل** فاخذ ببعض جسده وقال له : «**اولى لك فاولى**» فنزل به **القرآن**. وروى انّ **اباجهل** قال: اتخوّفنى يا**محمد**؟ والله ماتستطيع انت ولاربّك ان تفعلا بى شيئاً وانّى لاعزّ من مشى بين جبليها؛ فلمّا كان يوم **بدر** صرعه الله شرّ مصرع و قتله اسوأ قتل، اقصعه ابناعفراء، واجهز عليه **ابن مسعود** وكان نبىّ الله (ص) يقول: « انّ لكلّ امّة فرعوناً وانّ **فرعون** هذه الامّة **ابوجهل** ». واصل الكلمة من الولى وهو القرب تأويله ماربحك ماتكره فاحذره، والتّكرار تأكيد للوعيد و قيل : معناه انّك اجدر بهذا العذاب واحقّ واولى، يقال للرّجل يصيبه مكروه ويستوجبه. وقيل : معناه الويل لك حين تحيى والويل لك حين تموت والويل لك حين تبعث والويل لك حين تدخل النّار. قالت **الخنساء** :

همّمت بنفسى بعض الهموم فاولى لنفسى اولى لها

«**ايحسب الانسان**» يعنى **اباجهل** «**ان يترك سدى**» اى ـ مهملاً لايؤمر ولاينهى ولايبعث ولايجازى بعمله، وقيل : ايظنّ انّه لايعاقب على معاصيه و كفره وايذاء الرّسول(ص) والمؤمنين، وقال**الحسن** : «**يترك سدى**» اى ـ سرمداً فى الدّنيا دائماً لايموت. الاسداء : من الاضداد. يقال اسدى الىّ معروفاً ؛ وفى الخبر من اسدى اليه معروف فليكافئه فان لم يستطع فليشكره. و تقول: اسديت حاجتى وشدّيتها، اى ـ اهملتها ولم تقضها.

«**الم يك نطفة من منّى يمنى**» اى ـ يصبّ فى الرّحم. قرأ **ابوعمرو** و **حفص** و

یعقوب بالیاءِ لاجل المنیّ وقرأ الآخرون بالتّاءِ لاجل النّطفة.

«ثمّ کان علقة» ای ـ صار المنیّ قطعة دم جامد بمدار بعین یوماً. **«فخلق فسوّی»** خلقه فی الرّحم فجعل منه الزّوجین، ای ـ خلق من مائه اولاداً ذکوراً واناثاً، الیس ذلک الّذی فعل هذا بقادر علی ان یحیی الموتی. روی: انّ رسول الله (ص) کان یقول عند قراءة هذه آلایة: «بلی والله بلی والله». وروی عن **ابن عباس** قال: من قرأ «سبّح اسم ربّك الاعلی» اماماً کان او غیره، فلیقل: سبحان ربّی الاعلی. ومن قرأ «**لااقسم بیوم القیٰمة**» فاذا انتهی آخرها، فلیقل: سبحانك اللّهم وبلی اماماً کان او غیره. وعن **ابی هریرة** قال: قال رسول الله (ص): «من قرأ منکم «والتّین والزّیتون» فانتهی الی آخرها «الیس الله باحکم الحاکمین» فلیقل: بلی وانا علی ذلك من الشّاهدین. ومن قرأ: «**لااقسم بیوم القیٰمة**» فانتهی الی «**الیس ذلك بقادر علی ان یحیی الموتیٰ**» فلیقل: سبحانك بلی؛ ومن قرأ: «والمرسلات عرفاً» فبلغ «فبایّ حدیث بعده یؤمنون» فلیقل: «آمنّا بالله».

النوبة الثالثة

قوله تعالی: «**بسم الله الرّحمن الرّحیم**» اسم جلیل، جلاله بلااشکال وجماله لاعلی احتذاءٍ ومثال، وافعاله لا باغراض و اعتلال، وقدرته لابجلادة واحتیال، و علمه لابضرورة واستدلال؛ فهو الّذی لم یزل و لایزال، ولایجوز علیه الفناء والزّوال. عزیز صمدیّ الذّات، قدیم سرمدیّ الصّفات، مرایّ الذّات بالابصار، نعمة منه ولطفاً بالابرار فی دار القرار:

تعالیت معبوداً، تعالیت قاهراً　　تعالیت قدّوساً، تعالیت خالقاً

تعالیت مـن ربّ رفیع مکانه　　تعالیت رزّاقاً وسعت الخلائقا

تعالیت اوسعت البریّة برّها　　وفاجرها رزقاً تعالیت رازقاً.

بنام او که عالی ذات است وصافی صفات، مقدّس ومنزّه از بنین وبنات، کاشف الظّلمات، ساتر السیّئات، مجیب الـدّعوات، مقیل العثرات، خالق الارض والسّموات، رازق الوحوش والحشرات:

ای زهر غم تو در دلم آب حیات　　وای عشوهٔ عشق تو مرا راه نجات

گفتی: ببرم جان توای حورصفات؟ جان ازتومرا دریغ باشد؟ هیهات!

«لااقسم بیوم القیمة» ربّ العالمین قسم یاد میکند بروز رستاخیز، آن روز که سرادقات استحقاق ربوبیّت باز کشند وبساط جلال وعظمت بگسترانند، وعلم جبّاری بصحراءِ قهّاری برون آرند؛ ایوان کبریا بر کشیده، میزان عدل در آویخته، وسیاست جبروت عزّت همه‌را مدهوش وبیهوش کرده؛ انبیا با کمال حال خود میآیند و حدیث علم خود درباقی کرده که: «لاعلم لنا»، ملائکهٔ ملکوت میآیند و صومعه‌های عبادت خود آتش در زده که: «ماعبدناك حقّ عبادتك»؛ عارفان وموحّدان می‌آیند واز معرفت خود بیزار گشته که: «ما عرفناك حقّ معرفتك». ای بزرگا حسرتا اگر آن روز فضل او ترادست نگیرد. ای عظیما: مصیبتا اگردرآن مجمع کرم او ترا فریاد نرسد. اگر عنایات او دستگیر نبود، از طاعت توچه آید؟ ور عدل او روی نماید هلاك از تو بر آید.

پیر طریقت گفت: «الهی دانی که نه بخود باین روزم ونه بکفایت خویش شمع هدایت میافروزم، از من چه آید و از کردمن چه گشاید؟ طاعت من بتوفیق تو، خدمت من بهدایت تو، توبهٔ من برعایت تو، شکرمن بانعام تو، ذکرمن بالهام تو، همه توئی من که ام؛ اگر فضل تو نباشد، من برچه ام؟!

«ولااقسم بالنّفس اللوّامة» از اقوال مفسّران یکی آنست که: نفس لوّامه نفس بندهٔ مومن است که پیوسته بروزگار خود تحسّر میخورد وبرتقصیرها خودرا ملامت میکند وخویشتن را می ترساند وبیم میدهد وبچشم حقارت ومذلّت درخود می نگرد ومیگوید:

ای نفس خسیس همّت سودائی برهرسنگی که برزنم قلب آئی!

ای در راه طلب حقّ باوّل قدم فرومانده، ای با هزار مرکب میان بادیهٔ تکلیف منقطع شده، ای باهزار شمع و چراغ سر یك موی دولت نادیده، ای در خزانهٔ تبّت افتاده و بوی مشك بمشامت نارسیده، ای باهمهٔ غوّاصان بدریا فرو شده وهیچ چیز بدست نیاورده وخویشتن را نیز ازدست بداده. ای دیر آمده وزود باز گشته، ای بجای شراب سرورسراب غرور خریده ودل ودین ببها داده «استحبّوا الحیوة الدّنیا

علی الأخرة » :

سوف تری اذا انجلی الغبار　　افرس تحتك ام حمار

***

تا کی از دارالغروری سوختن دارالسّرور

تا کی از دار الفراری ساختن دارالقرار

باش تا از صدمهٔ صور سرافیلی شود

صورت خوبت نهان وسیرت زشت آشکار

یك تپانچه‌شیرو، زین مردارخواران یك جهان

یك صدای‌صورو، زین فرعون‌طبعان صدهزار.

بزرگی‌راپرسیدند: که‌راه از کدام‌جانب‌است ؟ - گفت : ازجانب‌تو نیست، چون از تو در گذشت از همه جانبها راهست . روزی نگذرد که نه ازعالم بینهایت این ندا می‌آید که : ای ما تراخواسته وتوروی ازما بگردانیده ، ای ما ترا بامداد وشبانگاه بادولت صحبت خوانده وتوقدم از کوی ما بازگرفته ، تا گزیرت مائیم ، با مابنسازی با که سازی ؟ ! اگر پیل‌نتوانی‌بود ، باری‌از پشه‌ای کم مباش که درصورت پیل‌است ، گوید: اگر بقوّت پیل‌نیستم که باری کشم، باری بصورت پیلم که بارخویش بر کس نیفکنم . چون بندهٔ مؤمن نفس لوّامه را بریاضت در کشد وحقّ وی از روی عتاب و نصیحت بتمامی در کنار وی نهد وتوفیق او را مدد دهد ، عن قریب آن نفس‌لوّامه نفس‌مطمئنّه گردد تا خطاب‌ربّانی‌بنعت‌اکرام واعزاز اورا استقبال کنند که: «یا ایّتها النّفس‌المطمئنّة ارجعی الی ربّك » ای نفس مطمئنّه و بصحبت ما آرامیده‌وآسوده‌ تا امروز از راه نفس‌آمدی اکنون از راه دل درآی تا بما رسی. بسردرگاه ما دل‌را بارست و نیز هیچیز دیگر را بار نیست :

خون صدّیقان بپالودند وزان ره ساختند

جزبدل رفتن درآن ره یك قدم را بارنیست .

آنکه چون‌بما رسیدی این خلعت یابی که: «**وجوه یومئذناضرة الی‌ربّها ناظرة** » مثل بندهٔ مؤمن مثل بازست . باز را چون بگیرند و خواهند که شایستهٔ

دست شاه گردد مدّتی چشم او بدوزند، بندی برپایش نهند، درخانه ای تاریك باز دارند، از جفتش جدا کنند، یکچندی بگرسنگیش مبتلا کنند تا ضعیف و نحیف گردد ووطن خویش فراموش کند و طبع گذاشتگی دست بدارد. آنکه بعاقبت چشمش بگشایند، شمعی پیش وی بیفروزند، طبلی ازبهروی بزنند، طعمهٔ گوشت پیش وی نهند، دست شاه مقرّ وی سازند. با خود گوید: در کلّ عالم کرا بود این کرامت که مراست؟ شمع پیش دیدهٔ من، آواز طبل نوای من، گوشت مرغ طعمهٔ من، دست شاه جایٔ من! برمثال این حال چون خواهند که بندهٔ مؤمن راحلّهٔ خلّت پوشانند وشراب محبّت نوشانند، باوی همین معامله کنند. مدّتی درچهاردیوارلحد بازدارند، گیرائی از دست و روائی ازپای[1] بستانند، بینائــی از دیده بردارند، روزگاری برین صفت بگذارند؛ آنکه ناگاه طبل قیامت بزنند، بنده از خــاك لحد سر برآرد، چشم بگشاید، نور بهشت بیند. «یسعی نورهم بین ایدیهم» دنیا فراموش کند، شراب وصل نوش کند، برمائدهٔ خلد بنشینند؛ چنانکه آن باز چشم باز کند خود را بردست شاه بیند، بندهٔ مؤمن چشم باز کند، خود را بمقعد صدق بیند؛ سلام ملك شنود، دیدار ملك بیند. بنده میان طوبی وزلفی وحسنی شادان ونازان، درجلال و جمال حقّ نگران. اینست که ربّ العالمین فرمود: **«وجوه یومئذ ناضرة الی ربّها ناظرة»** رویهای مؤمنان ومطیعان، رویهای صدّیقان وشهیدان، رویهای عاشقان و مشتاقان؛ چون ماه درفشان، چون آفتاب رخشان، شادان ونازان می نگرند بخداوند جهانیان، نوازندهٔ دوستان، ودلگشای مشتاقان. خوش روزی که روز وصالست، شادی آن روز بی پایانست، دولت آن روز بیکرانست. روز برّ وافضال، روزعطا ونوال، روز نظر ذوالجلال، روز شادی وپیروزی، رهی باقی ومولی ساقی، و از جناب کرم ندای کرامت روان، که: «الدّار دارکم واناجارکم».

پیرطریقت گفت: «بهرهٔ عارف در بهشت سه چیز است: سماع و شراب ودیدار. سماع را گفت: «فهم فی روضة یحبرون»، شراب را گفت: «وسقیهم ربّهم شراباً طهوراً». دیدار را گفت: **«وجوه یومئذ ناضرة الی ربّها ناظرة»** سماع بهرهٔ

۱ـ ج: قدم.

گوش ، شراب بهرهٔ لب ، دیدار بهرهٔ دیده . سماع واجدان را ، شراب عاشقان را ، دیدار محبّان را . سماع طرب فزایـد ، شراب زبان گشاید ، دیدار صفت رباید . سماع مطلوب نقد کند ، شراب راز جلوه کند ، دیدار عارف را فرد کند . سماع را هفت اندام رهی . گوش چون ساقی اوست ، شراب همه نوش ، دیدار را زیر هرموئی دیده‌ای روش .



۷۶ ـ سورة الانسان (الدهر) ـ مکیة

النوبة الاولی

قوله تعالی: «بسم الله الرّحمن الرّحیم» بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

«هل اتی علی الانسان» باش ور آمد برمردم «حین من الدّهر» هنگامی ازگیتی «لم یکن شیئاً مذکوراً (۱)» که اوچیزی یاد کرده و یاد کردنی نبود.

«انّا خلقنا الانسانَ» بیافریدیم ما این مردم را «من نطفة امشاج» از نطفه‌ای آمیخته «نبتلیه» ما می آزمائیم او را «فجعلناه سمیعاً بصیراً (۲)» او را شنوائی بینا کردیم.

«انّا هدیناه السّبیلَ» ما راه نمودیم مردم را وبر راه داشتیم. «امّا شاکراً وامّا کفوراً (۳)» هرینکی‌را راهی نمودیم، ازدوراه، یا سپاس‌دار یا ناسپاس.

«انّا اعتدنا للکافرین» ساختیم ما کافران را «سلاسل واغلالاً وسعیراً (٤)» زنجیرها وغلها و آتش.

«انّ الابرار یشربون» نیکان ومهربانان می آشامند[۱] «من کأس» ازجامی [پرمی] «کان مزاجها کافوراً (۵)». جامی که آمیغ آن کافوراست.

«عیناً یشرب بها عباد الله» ازچشمه ای که می آشامند[۲] از آن بندگان الله «یفجّرونها تفجیراً (٦)» می روانند آن روانیدنی[۳] [چنانکه الله خواهد دربالا ونشیب].

«یوفون بالنّذر» پذیرفته‌ها ودر دل کرده‌هامیگزارند «ویخافون یوماً» و می ترسند از روزی «کان شرّه مستطیراً (۷)» که بدآن روز هر جائی و بهر کسی رسد.

«ویطعمون الطّعام علی حبّه» وطعام دهند در وقت نیاز وتنگی «مسکیناً ویتیماً واسیراً (۸)» درویش را، وبی پدر را، و زندانی وگرفتار را.

---

۱ و ۲ ـ الف: آشمند ۳ ـ الف: می ربایند آن را ربانیدنی.

«انّما نُطْعِمُکُم لوجه‌اللّه» [دردلهامیگویند]: شما را که طعام میدهیم[۴] ازبهر خدامیدهیم، امیددیدارو پاداش اورا. «لانُریدُمنْکُم جزآءً ولاشُکُوراً(۹)» [دردل‌خود می گویند] : ازشما پاداش نمی‌خواهیم و نه سپاس داری و نه باز گفت.

«انّا نَخافُ من ربّنا» ما می‌ترسیم ازخداوندخویش «یَوْماًعَبوساًقَمطریراً(۱۰)» در روزی ترش صعب سخت.

«فَوَقیهُم اللّهُ» باز داشت اللّه ازیشان «شَرَّ ذلك الیوم» بد آن روز «ولقّیهم نَضْرَةًوسُرُوراً (۱۱)» وایشان را داد تازگی روی وشادی دل.

«و جزاهم بما صَبَروا» و پاداش داد ایشان را بشکیبائی که می کردند «جنّةً وحریراً(۱۲)» بهشت وجامهٔ حریر.

«متّکئینَ فیهاعلی الارآئك» تکیه زدگان درآن بهشت برحجله‌ها «لایَرَوْنَ فیها شَمْساً و لازَمْهَریراً (۱۳)» نه آفتاب بینند درآن ونه سرما.

«ودانیَةً علیهم ظلالُها» نزدیك بایشان سایه های آن «وذُلِّلَت قُطوفُها تَذْلیلًا (۱٤)» وچیدن‌میوه‌هادستها را نزدیك و آسان.

«ویُطافُ علیهم» ومی گردانند برسرهای‌ایشان «بآنیَةٍ من فضّة» پیرایه‌های سیمین «واکواب کانَتْ قواریراً (۱۵)» و پیرایه ها ازآبگینه.

«قواریرَ من فضّةٍ» آبگینه هائی‌که گوئی سیم است «قدّروهاتقدیراً (۱٦)» بایست ایشان بر اندازهٔ شراب راست کرده‌اند.

«ویُسْقَوْنَ فیها کأساً» می آشامانندایشان‌رامی‌ازجام «کانَ مزاجُهازَنْجبیلاً(۱۷)» آمیغ آن می‌زنجبیل است.

«عَیْناًفیهاتُسَمّی سَلْسَبیلاً (۱۸)» چشمه ای است در بهشت که آن را سلسبیل خوانند.

«ویَطُوفُ علیهم» و بخدمت می گردد بر ایشان «وِلْدانٌ» غلامانی چون کودکان نوزاد «مُخَلّدونَ» آراستگان جاوید جوان «اذا رأیْتَهُمْ» چون‌ایشان

---

٤ ـ الف : می طعام دهیم ۵ ـ الف : پر کنده.

را بینی «حَسِبْتَهُم لؤلؤاً منثوراً» پنداری که مرواریداند شطره گسسته ودر بهشت پرا کنده .

«واذا رأیتَ ثَمَّ» وچون[1] بینی آنجا «رَأیْتَ نَعیماً و مُلْکاً کبیراً (۲۰)» نازبینی و پادشاهی جاوید .

«عالِیَهُم» زورین[2] جامهٔ ایشان «ثیابُ سُنْدُسٍ خُضْرٌ» جامه های سندس سبز «واستَبْرَقٌ» و دیبای ستبر «وحلّوا اساورمن فضّة» و زیور کنند برایشان دستینه های سیمین «وسَقٰیهم ربُّهم» وآشامانندایشان‌را خداوندایشان «شراباًطهوراً (۲۱)» شرابی پاك .

«انّ هذا کان لکم جزآءً» این شمار اپاداش است «وکان سَعْیُکُم مشکوراً (۲۲)» ورنج که می‌بردید پدیرفته وپسندیده واین پاداش سپاسداری آن .

«انّا نحن نزّلْنا علیكَ القرآن تنزیلاً (۲۳)» ما که مائیم، فرو فرستادیم‌برتو این قرآن فرو فرستادنی .

«فاصْبِرْ لِحُکْمِ ربّك» شکیبائی کن داوری کردنی خداوند خویش را بنام او «ولاتُطعْ منهم اثماً اَوْ کَفوراً (۲٤)» وازیشان نه‌بزه کار دروغ زن رافرمان بر، و نه ناسپاس ناگرویده را .

«واذْکُرِاسْمَ ربّك» ویاد کن‌خداوندخویش‌را بنام او «بُکْرةً واَصیلاً (۲۵)» بامداد وشبانگاه .

«ومن اللّیل فَاسْجُدْلَهُ» وازشب‌لختی‌نماز کن اورا «وَسَبِّحْهُ لیلاً طویلاً (۲٦)» وشبهای دراز اورا پرست وستای .

«انّ هٰؤلآء یُحبّونَ العاجلةَ» ایشان این جهان شتابنده را دوست می دارند «ویَذَرُونَ وَرآءَهم یوماً ثقیلاً (۲۷)» و پیش خویش را روزی گران می‌گذارند فراموش کرده .

«نَحْنُ خَلَقْناهُم» ماآفریدیم ایشان را «وشَدَدْنا اَسْرَهُم» و آفرینش ایشان

۱ــ الف : وکه .

---

۱)زورین بروزن و معنی زبرین است .

سخت ببستیم تا آفرینش و اندامان بر جای می بود. «**و اذا شئنا**» و اگر خواهیم «**بدّلنا امثالهم تبدیلاً** (۲۸)» ایشان را بچون ایشان جز ازایشان بدل کنیم.

«**انّ هذه تذکرة**» این پیغام یاد کردی است «**فمن شآء اتّخذ الی ربّه سبیلاً** (۲۹)» تا هر که خواهد بسوی خداوند خویش راهی گیرد.

«**وما تشآؤن الّا ان یشآء اللّه**» ونخواهید مگر که اللّه خواهد «**انّ اللّه کان علیماً حکیماً** (۳۰)» اللّه دانائی است راست دانش راستکار.

«**یدخل من یشآء فی رحمته**» می درآرد اورا که خواهد دربخشایش خویش «**والظّالمین اعدّلهم عذاباً الیماً** (۳۱)» وستمکاران را ساخت عذابی درد نمای.

النوبة الثانية

این سوره هزاروپنجاه وچهارحرفست. دویست وچهل کلمت، سی و یك آیت. **مجاهد** و **قتاده** گفتند: این سوره مدنی‌است، به **مدینه** فرو آمده. **عطا** گفت: مکّی‌است به **مکه** فروآمده. **حسن** گفت و **عکرمه**: یك آیه ازین سوره به **مکه** فرو آمد: «**فاصبر لحکم ربّك و لا تطع منهم آثماً او کفوراً**» و باقی به **مدینه** فرو آمد. قومی گفتند: ازاوّل سوره تا «**انّا نحن نزّلنا الیك القرآن**» به **مکه** فروآمد وباقی به **مدینه**؛ و درین سوره سه آیت منسوخ است: اطعام اسیر المشرکین منسوخ بآیة‌السّیف. «**فاصبر لحکم ربّك**» معنی‌الصّبر منسوخ بآیة‌السّیف. «**فمن شاء اتّخذ الی ربّه سبیلاً**» منسوخ بقوله: «**وما تشآؤن الّا ان یشآء اللّه**». و عن **ابی بن کعب** قال: قال رسول‌اللّه (ص): «من قرأ سورة «**هل اتی**» کان جزاؤه علی‌اللّه جنّة وحریراً

قوله: «**هل اتی علی الانسان**» هذا استفهام تقریر والمعنی: الم یأت؛ وقیل: «**هل**» هاهنا بمعنی قد، وهی کلمة توضع موضع التّقریر کماتقول لانسان قدکافاته علی جنایة هل وفّیتك ماتستحقّه؟ نظیره قوله: «**هل ثوّب الکفّار ماکانوا یفعلون**». و «**الانسان**» **آدم** (ع). «**حین من الدّهر**» ای - قداتی علیه زمان من الدّهر لم یکن له ذکر

الف: الانسان

وان كان شيئاً لانه كان تراباً وطيناً اوّلاً لايذكر ولا يعرف ولا يدرى ما اسمه ولاما يراد به ثمّ نفخ فيه الرّوح فصار مذكوراً للخلق والملائكة معروفاً لهم. روى فى التّفسير: انّ **آدم** كان مطروحاً بين **مكة** و **الطائف** جسداً لاروح فيه اربعين سنة، ثمّ من حماء مسنون اربعين سنة، ثمّ من صلصال اربعين سنةً، ثمّ خلقه بعدمائة وعشرين سنةً. وروى انّ عمر سمع رجلاً يقرأ هذه الآية: «**لم يكن شيئاً مذكوراً**» فقال عمر: ليتها تمّت، يريد ليته بقى على ما كان. وقيل: **الانسان** بنو آدم، والحين مدّة لبثه فى بطن امّه تسعة أشهر الى أن صار شيئاً مذكوراً. ويحتمل انّ «**الانسان**» عامّ و «**حين من الدّهر**» زمان، فترة الرّسل بعد **عيسى** (ع). «**لم يكن شيئاً مذكوراً**» اى ـ لم يذكروا بوحى ولابعث اليهم رسول فى تلك المدّة.

«**انّاخلقنا الانسان**» يعنى: اولاد آدم «**من نطفة**» اى ـ منىّ الرّجل ومنىّ المرأة «**امشاج**» اخلاط يعنى: ماء الرّجل وماء المرأة يختلطان فى الرّحم فيكون منهما الولد؛ فماء الرّجل ابيض غليظ وماء المرأة اصفر رقيق، فايّهما علا صاحبه كان الشّبه له. وما كان من عصب وعظم فمن نطفة الرّجل وما كان من لحم ودم فمن ماء المرأة. وفى الخبر: «ما من مولود الّا وقد ذرّ على نطفته من تربة حفرته كلّ واحد منهما مشيج بالآخر. و«**امشاج**» جمع مشيج، وقيل: جمع مشج؛ يقال: مشجتُ الشّىء اى خلطته. و وصف النّطفة بالامشاج وهى جمع لانّ النّطفة فى معنى النّطف، كما انّ الانسان فى معنى الانس، لانّهما جميعاً من اسماء الاجناس. وقال **ابن مسعود**: الامشاج: العروق الّتى ترى فى النّطفة. وقال **الحسن**: من نطفة مشجت بدم وهو دم الحيضة، فاذا حبلت ارتفع الحيض. وقال **قتادة** هى اطوار الخلق نطفة ثمّ علقةً ثمّ مضغةً ثمّ عظماً ثمّ يكسوه لحماً ثمّ ينشئه خلقاً آخر. وقال **ابن عيسى**: الامشاج الاخلاط من الطّبايع الّتى رُكب عليها الحيوان من الحرارة والبرودة والرّطوبة واليبوسة. «**نبتليه**» اى ـ نختبره بالأمر والنّهى. و قيل: فيه تقديم وتأخير اى ـ «**جعلناه سميعاً بصيراً**»، لنبتليه لانّ الابتلاء لايقع الّا بعد تمام الخلقة، والله عزّ وجلّ يبتلى ليخرج ما علم من عبده فيراه ويريه.

« **انّاهديناه السّبيل** » اى - بيّنّاله سبيل الحقّ و الباطل والهدى والضّلالة وعرفناه طريق الخير والشّرّ . كقوله : « وهديناه النّجدين » . « **امّاشاكراً** » بتوفيقنا ايّاه « **وامّا كفوراً** » بخذلاننا ايّاه ، اى - خلقناه شقيّاً او سعيداً على ما اردناه. وقيل: معنى الكلام الجزاء ، يعنى: بيّنّا لهم الطّريق ان شكر او كفر والشّاكر المؤمن، شكر المنعم نعمته فعبده؛ والكفور: الكافر كفر المنعم نعمته فعبد غيره. والشّكر فى **القرآن** بمعنى الايمان كثير، والكفران بمعنى الكفر كثير ، وهوصريح فى قوله تعالى : « ان تكفروا فانّ الله غنىّ عنكم » الى قوله : « يرضه لكم » ثمّ بيّن ما للفريقين . فقال :

« **انّا اعتدنا للكافرين سلاسل** » يعنى : فى جهنّم كلّ سلسلة سبعون ذراعاً . قرأ **نافع** و **الكسائى** و **ابوبكرعن عاصم** : « **سلاسلاً** » و« **قواريراً** » **قواريراً** كلهنّ باثبات الالف فى الوقف وبالتّنوين فى الوصل. و قرأ **ابن كثير** : « **قوارير** الاولى بالالف فى الوقف ولاتنوين فى الوصل و **سلاسل** و **قوارير** الثّانية بلا الف ولاتنوين . وقرأ **ابوعمرو** و **ابن عامر** و**حفص**: **سلاسلاً** و**قوارير** الاولى بالالف فى الوقف و بغيرتنوين فى الوصل و **قوارير** الثّانية بغير الف ولاتنوين و« **اغلالاً** » جمع غلّ وهوالقيدالّذى يجمع اليمين والعنق « **وسعيراً** » نارموقدة.

« **انّ الابرار** » يعنى: المؤمنين الصّادقين فى ايمانهم، المطيعين لربّهم، واحدهم بارّ، مثل شاهد واشهاد وناصروانصار، وبرّ ايضاً مثل نهروانهار « **يشربون** » فى الآخرة « **من كأس** » فيه شراب، اى - خمر يأخذونها « **كأساً** » ويردّونها اناءً « **كان مزاجها كافوراً** » اى - يمزج لهم بالكافور لبرده و عذوبته وطيب عرفه. وقيل : **يخلط** برائحة الكافور ويختم بالمسك . و قال اهل المعانى : اراد كالكافور فى بياضه وطيب ريحه و برده ، لانّ الكافور لايشرب كقوله : « حتّى اذا جعله ناراً » اى - كنار. وقال **ابن كيسان** : طيبت بالكافور والمسك والزّنجبيل. وقال **الواسطى** : لمّا اختلفت احوالهم فى الدّنيا اختلف اشربتهم فى الآخرة . و كأس الكافور بردت الدّنيا فى صدورهم وقوله :

« **عيناً** » نصب على البدل من الكافور. وقيل: نصب على الحال، وقيل : نصب

على المدح . وقيل : من عين . وقوله: « **بها** » الباء زيادة وصلة، اى- يشربها . و قيل الباء بمعنى : من، اى- يشرب منها « **عبادالله يفجّرونها تفجيراً** » اى - يشقّقونها فى جنانهم ومنازلهم ويقودونها حيث شاؤا من قصورهم وغرفهم، كمن يكون له نهر فى الدّنيا يفجرها هنا وهاهنا الى حيث يريد . و قيل : هى عين فى دارالنّبى(ص) تفجر الى دور الانبياء عليهم السّلام والمؤمنين ، ثمّ وصف هؤلاء و ذكر حالهم فى الدّنيا فقال تعالى :

« **يوفون بالنّذر** » قال **قتادة** . يعنى : بما فرض الله تعالى عليهم من الصّلوة والزّكوة والحجّ وغيرها من الواجبات . وقال **مجاهد** و **عكرمة** : اذ انذروا فى طاعة الله وفوابه. وفى الخبر عن رسول الله (ص) قال : « من نذر ان يطيع الله فليطعه ومن نذر ان يعصى الله فلايعصه» ونهى رسول الله (ص) عن النّذر وامر بالوفاء به ومعنى النّذر الايجاب . «**ويخافون يوماً** » اى - عقوبة يوم « **كان شرّه مستطيراً** »اى - فاشياً ممتدّاً منتشراً وهو يوم القيامة يقال استطار الصّبح اذا امتدّ وانتشر. قال **مقاتل** : كان شرّه فاشياً فى السّموات فانشقّت و تناثرت الكواكب و كوّرت الشّمس والقمر و فزعة الملائكة، وفى الارض نسفت الجبال وغارة المياه و تكسر كلّ شىء على الارض من جبل وبناء .

«**ويطعمون الطعام على حبّه** »اى - على حبّهم ايّاه وحاجتهم اليه فى حال الضّيق و الجوع و قلّة الطّعام . و قيل : على حبّ الاطعام . و قيل : على حبّ الله عزّوجلّ مسكيناً فقيراً لامال له ، و يتيماً صغيراً لااب له ، و اسيراً . قال **مجاهد** و **سعيد بن جبير** و **عطا** : هوالمسجون من اهل القبلة يحبس فى حقّ وقال **قتادة** : امر الله بالاسراء ان يحسن اليهم وان اسراء هم يومئذٍ لاهل الشّرك، فاخوك المسلم احقّ ان تطعمه . وقيل : الاسير : المملوك . وقيل : المرأة لقول النّبى(ص) اتّقوا الله فى النّساء فانّهنّ عندكم عوان .

ابن عباس گفت : اين آيت درشأن اميرالمؤمنين **على** (ع) فرو آمد وخاندان وى ، وسبب آن بود كه **حسن** و**حسين** عليهما السّلام هردو بيمار شدند ، رسول خدا

(ص) بعیادت ایشان شد، باجمعی یاران، گفتند: «یا باالحسن لونذرت علی ولدیک نذراً» اگر نذری کنی برامید عافیت و شفای فرزندان مگر صواب باشد. **علی** (ع) نذر کرد که اگر فرزندان مرا ازین بیماری شفا آید و عافیت بود، شکر آن را سه روز روزه دارم، تقرّباً الی‌الله عزّوجلّ وطلباً لمرضاته. **فاطمهٔ زهرا** علیها السّلام همین کرد، سه روز روزهٔ نذر برخود واجب کرد؛ کنیز کی داشتند نام وی **فضّه** برموافقت ایشان همین نذر کرد ان برأسیّدایَ ممّا بهماصمتُّلله ثلثة ایّام شکراً. پس ربّ العالمین ایشان را عافیت و صحّت داد، و ایشان بوفاء نذر بازآمدند و روزه داشتند؛ ودرخانهٔ ایشان هیچ طعام نه که روزه کشایند. **علی‌مرتضی**(ع) ازجهودی خیبری، نام وی **شمعون** قرض خواست. آن جهود سه صاع جوبقرض بوی داد. **فاطمهٔ زهرا** علیها السّلام از آن جو یك صاع بآسیا دست آرد کرد و پنج قرص از آن بپخت. وقت افطار فرا پیش‌نهادند تا خورند. مسکینی فرا[1] درسرای آمد آن ساعت و گفت:

السّلام علیکم یا اهل بیت **محمد**، مسکین من مساکین المسلمین، اطعمونی اطعمکم‌الله من‌موائد الجنّة. سخن درویش بسمع **علی** (ع) رسید، **علی** (ع)روی فرا **فاطمه** علیهما السّلام کرد، گفت:

فاطم ذات المجد والیقین	یا بنة خیرالنّاس اجمعین
اما ترین‌البائس المسکین	قدقام بالباب له حنین
یشکوالی الله و یستکین	یشکو الینا جایع حزین

فاطمه علیها السّلام اورا جواب داد:

امرك یا بن عمّ سمع طاعة	ما بی من لوم و لاضراعة
ارجو اذا اشبعت ذا مجاعة	الحق بالاخیار والجماعة

وادخل الخلدولی شفاعة

آنگه طعام که پیش نهاده بود، جمله بدرویش دادند، و برگرسنگی صبر

۱- الف: بر.

کردند؛ تا دیگر روز **فاطمه** علیها السّلام صاعی دیگر جو آرد کرد و از آن نان پخت. چون شب در آمد، وقت افطار در پیش نهادند؛ یتیمی از اولاد مهاجران بر در بایستاد[1]. گفت: السّلام علیکم یا اهل بیت **محمد**(ص)، یتیم من اولاد المهاجرین استشهد والدی یوم العقبة اطعمونی اطعمکم الله من موائد الجنّة. **علی** چون سخن آن یتیم شنید، روی فرا **فاطمه** کرد علیهما السّلام گفت:

فاطم بنت السّیّد الکریم	قد جاءنا الله بذا الیتیم
من یرحم الیوم فهو رحیم	موعده فی جنّة النّعیم

فاطمه علیها السّلام جواب داد:

انّی لاعطیه ولا ابالی	و اوثر الله علی عیالی
امسوا جیاعاً و هم اشبالی	اصغر هم یقتل فی القتال.

همچنان طعام که در پیش بود، جمله بیتیم دادند و خود گرسنه خفتند. دیگر روز آن صاع که مانده بود، **فاطمه** علیها السّلام آن را آرد کرد و بنان پخت و بوقت خوردن اسیری بر در سرای بایستاد گفت: السّلام علیکم یا اهل بیت النّبوّة اطعمونی اطعمکم الله من موائد الجنّة. آن طعام باسیر دادند، سه روز بگذشت که اهل بیت **علی** (ع) هیچ طعام نخوردند و بر گرسنگی صبر کردند و آن ماحضر که بود ایثار کردند، مرد درویش را و یتیم را و اسیر را، تا ربّ العالمین در شأن ایشان آیت فرستاد: **«و یطعمون الطّعام علی حبّه مسکیناً و یتیماً و اسیراً»**.

قوله: **«انّما نطعمکم لوجه الله»** هذه حکایة عن عقود القلب والنّیّات، والقول هاهنا مضمر، یعنی: و یقولون فی انفسهم **«انّما نطعمکم لوجه الله»** ای ـ لطلب ثوابه و لرؤیته **«لا نرید منکم جزآءً»** ای ـ مکافاة **«ولا شکوراً»** ای ـ شکراً، یعنی: ولا ان یثنی به علینا. الشّکور مصدر کالعقود والدّخول والخروج. قال **مجاهد** و **سعید بن جبیر**: انّهم لم یتکلّموا به ولکن علم الله ذلك من قلوبهم فاثنی علیهم.

«انّا نخاف من ربّنا یوماً» ای ـ عقوبة یوماً **«عبوساً»** ای ـ ضیّقاً کریهاً تعبس فیه الوجوه من هوله و شدّته و نسب العبوس الی الیوم کما یقال: یوم صائم و لیل

---

۱ ـ الف: بنستاد.

نائم، وقیل: وصف الیوم بالعبوس ممّافیه من الشدّة . « **قمطریراً** » شدیداً غلیظاً اشدّ مایکون من الایّام واطوله فی البلاءِ . سئل **الحسن** عن القمطریر، فقال : سبحان الله ما اشدّ اسمه و هواشدّ من اسمه؛ و قیل : العبوس والقمطریر کلاهما من صفة وجه الانسان فی ذالك الیوم؛ العبوس بالشّفتین والقمطریر بقبض الجبهة والحاجبین .

« **فوقیهم الله شرّ ذلک الیوم** » یعنی الّذین یخافون «**ولقیهم نضرةً وسروراً**» ای ـ اعطاهم « **نضرةً** » فی وجوههم و «**سروراً**» فی قلوبهم .

«**وجزاهم بماصبروا**» علی طاعة الله واجتناب معاصیه وقیل : علی ماصبروا علی الفقر والصّوم والجوع . و فی الخبر سئل رسول الله (ص) عن الصّبر . فقال : « الصّبر اربعة : اوّلها الصّبر عند الصّدقة الاولی، والصّبر علی اداءِ الفریضة [۱] ، والصّبر علی اجتناب محارم الله ، والصّبر علی المصائب »

قوله : «**جنّةً وحریراً**» قال **الحسن** : ادخلهم الجنّة والبسهم الحریر . کقوله : « ولباسهم فیها حریر » . وقیل : حریر الجنّة اوراق الاشجار . وقیل : الحریر کنایة عن لین العیش.

« **متّکئین فیها** » ای ـ فی الجنّة « **علی الارائک** » ای ـ علی السّرور فی الحجال ولایکون اریکة الّا اذا اجتمعا . قال **مقاتل** : الارائك السّرور فی الحجال من الدّر والیاقوت موضونة بقضبان الذّهب والفضّة والوان الجواهر . وقیل : الاریکة مایتّکاء علیه «**لایرون فیهاشمساً ولازمهریراً**» ای ـ قیظاً ولاشتآءً . قال **قتادة** : علم الله سبحانه انّ شدّة الحرّ یوذی وشدّة البرد یوذی . «**فوقیهم الله**» اذیهما جمیعاً .

وقال **مقاتل** : الزّمهریر: شیء مثل رؤس الابر ینزل من السّماءِ فی غایة البرد ، وفی الخبر عن النّبی (ص) قال : اشتکت النّار الی ربّها فقالت أکل بعضی بعضاً ، فنفّسی فاذن لها فی کلّ عام بنفسین نفس فی الشّتاء ونفس فی الصّیف، فاشدّ ماتجدون من البرد من زمهریر جهنّم واشدّ ماتجدون من الحرّ من حرّها . روی عن **ابن عباس** قال : فبینا اهل الجنّة فی الجنّة اذا رأو ضوءً کضوءِ الشّمس وقداشرقت الجنان لها فیقول اهل الجنّة: یا **رضوان** قال ربّنا عزّ وجلّ: «**لایرون فیهاشمساً ولازمهریراً**» فیقول لهم **رضوان** :لیست

---

۱ ـ الف : الفرائض .

هذه بشمس ولاقمر ولكن هذه فاطمة وعلىّ ضحكا ضحكاً اشرقت الجنان من نور ضحكهما وفيهما انزل الله تعالى : «**هل اتىٰ على الانسان حين من الدّهر**» الى قوله : «**وكان سعيكم مشكوراً**» .

«**ودانية**» منصوب عطفاً على قوله : «**متّكئين**» . وقوله : «**عليهم ظلالها**» اى ـ قربت اشجار الجنّة منهم حتّى صارت كالمظلّة عليهم وان لم يكن هناك شمس «**وذلّلت قطوفها تذليلاً**» اى ـ ادنيت ثمارها لهم يتمكّنون من قطافها على الحال الّتى هم عليها قياماً وقعوداً ومضطجعين تدنّى اليهم. قال **مجاهد** : ارضى ارض الجنّة من ورق وترابها المسك واصول شجرها ذهب وافنانها لؤلؤ و زبرجد و ياقوت والثّمر تحت ذلك، فمن أكل قائماً لم يوذه ومن أكل قاعداً لم يوذه و من أكل مضطجعاً لم يوذه ؛ فذلك قوله عزّوجلّ : «**وذلّلت قطوفها تذليلاً**» .

«**ويطاف عليهم بانية من فضّة**» اى ـ يدير عليهم خدمهم كؤس الشّراب وهى من فضّة وقيل : اوانى بيوتهم من فضّة . «**واكواب**» جمع كوب و هو الابريق لا عُروة له، وقال **مجاهد** : هى الاقداح «**كانت قواريرآ**» «**قوارير من فضّة**» اى ـ لها بياض الفضّة و صفاء القوارير ، يرى ما فى داخلها من خارجها و الاختيار ترك الصّرف فى قوارير ومن صرف الاوّل فلكونه رأس آية مرافقة للآيات الّتى تقدّمت وتأخّرت، و من صرف الثّانى ايضاً فقد اتّبع اللّفظ اللّفظ على عادة العرب كقولهم : جحرضب خرب. قوله : «**قدّروها تقديرآ**» اى ـ جعلت الاكواب على قدر ريّهم، اى ـ لاتزيد على مقدار شربهم ولاتنقص، اى ـ قدّرها لهم السّقاة والخدم الّذين يطوفون عليهم يقدّرونها، ثمّ «**يسقون**» وقيل : قدّروا فى انفسهم شيئاً وتمنّوه فكان كما تمنّوه .

«**ويسقون فيها**» اى ـ فى الجنّة «**كأساً**» من خمر كان «**مزاجها زنجبيلاً**» يشوّق و يطرب والزّنجبيل ممّا كانت العرب تستطيبه جدّاً فوعدهم الله تعالى : انّهم يُسقون فى الجنّة الكأس الممزوجة بزنجبيل الجنّة ، ولايشبه زنجبيل الجنّة زنجبيل الدّنيا، زنجبيل الجنّة لامرارة فيها ولاعفوصة .

قال **ابن عباس** : كلّ ما ذكر الله فى القرآن ممّا فى الجنّة وسمّاه له فى الدّنيا مثل. وقيل: هو عين فى الجنّة يوجد منها طعم الزّنجبيل يشربها المقرّبون صرفاً و

تمزج لسائر اهل الجنّة. قال **ابن عیسی** اذامزج الشّراب بالزّنجبیل فاق فی‌الا لذاذ «**عیناً فیها تسمّی سلسبیلاً**» ای - یسقون من عین فی‌الجنّة **تسمّی سلسبیلاً** ای - سلسلة منقادة لهم جدیدة الجریة یصرّفونها حیث شاؤا. وقیل: طیّبة الطّعم والمذاق، تقول: هذا شراب سلسل وسلسال وسلسبیل. قال **مقاتل بن حیّان**: سمّیت سلسبیلاً لانّها تسیل علیهم فی الطّرق وفی منازلهم تنبع من اصل العرش من جنّة عدن الی اهل الجنان و شراب الجنّة علی برد الکافور وطعم الزّنجبیل و ریح المسک وقال **الزّجاج**: سمّیت سلسبیلاً لانّها فی غایة السّلاسة تتسلسل فی الحلق. و معنی قوله: «**تسمّی**» ای - توصف لانّ اکثر العلماء علی انّ سلسبیلاً، صفة لا اسم وفی تفسیر **ابن المبارک** معناه: سل سبیلاً الیها ای - سل الله الیها سبیلاً، فیحتمل ان تکون العین مسمّاةً بهذه الجملة و یحتمل ان یکون الکلام قدتمّ علی قوله «**تسمّی**» ای - تذکر ثمّ استأنف فقال: سل سبیلاً و اتّصاله فی المصحف لایمنع صحّة هذا التّأویل لکثرة امثاله.

«**ویطوف علیهم ولدان مخلّدون**» ای - غلمان ینشئهم الله لخدمة المؤمنین وقیل: هم الاطفال لتسمیتهم ولداناً من الولادة «**مخلّدون**» ای - دائمون لایموتون و لا یهرمون و قیل: «**مخلّدون**» ای - محلّون علیهم الحلی مشتقّ من الخلدة وهی جماعة الحلیّ. و قیل: **مخلّدون**، مقرّطون مستورون. «**اذا رأیتهم حسبتهم**» لبیاضهم وحسنهم «**لؤلؤاً منثوراً**» واللّؤلؤ اذا نثر من الخیط علی البساط کان احسن منه منظوماً، وقیل: انّما شبّهوا بالمنثور لانتشارهم فی الخدمة ولو کانوا صفّاً لشبّهوا بالمنظوم، وقیل: معناه کانّهم خلقوا من اللّؤلؤ المنثر لصفاء الوانهم ورقّة ابدانهم. و فی التّفسیر: مامن انسان من اهل الجنّة الّا ویخدمه الف غلام.

«**واذا رأیت ثمّ**» یعنی: الجنّة «**رأیت نعیماً وملکاً کبیراً**» و قیل: معناه «**واذا رأیت**» ببصرک الجنّة رأیت ثمّ نعیماً لایوصف وملکاً کبیراً یدوم ولا ینقطع ادناهم منزلة من ینظر فی ملکه مسیرة الف عام یری اقصاه کمایری ادناه وقال **مقاتل و الکلبی**: هو انّ رسول ربّ العزّة من الملائکة لایدخل علیه الّا باذنه. وقیل: الملک الکبیر قوله: لهم مایشاؤن فیها.

«**عالیهم ثیاب سندس**» قرأ اهل **المدینة** و **حمزة**: عالیهم ساکنة الیاء مکسورة

الهاء، فيكون رفعاً بالابتداء وخبره «**ثياب سندس**». وقرأ الآخرون بنصب الياء وضمّ الهاء فيكون نصباً على الحال، اى - يطوف عليهم ولدان وعليهم ثياب سندس فيكون حالاً للولدان ويجوز ان يكون حالاً للابرار. و قيل: «**عاليهم**» اى - فوقهم «**ثياب سندس**» فيكون منصوباً على الظّرف والسّندس من الدّيباج والحرير مارقّ والاستبرق. ماغلظ. قرأ **نافع** و**حفص**: «**خضر واستبرق**» مرفوعين عطفاً على الثّياب. وقرأهما **حمزة** و **الكسائي**: مجرورين وقرأ **ابن كثير** و **ابو بكر**: خضر بالجرّ واستبرق بالرّفع، وقرأ **ابوجعفر** واهل **البصرة** و **الشّام**: على ضدّه، فالرّفع على نعت الثّياب والجرّ على نعت السّندس «**وحلّوا اساور من فضّة**» يجوز ان يكون صفة للابرار وان يكون صفة للولدان، ومعناه: لبسوا في الجنّة «**اساور من فضّة**»؛ قيل: يوافق اسمه اسم الفضّة في الدّنيا ولكن عينه اجل من عين الفضّة الّتى في الدّنيا. وقال في موضع آخر: «اساور من ذهب». قيل: الفضّة للخدم والذّهب للمخدوم. وقيل: الفضّة للرّجال والذّهب للنّساء، وقيل: يجمع بينهما، وقيل: في يد كلّ واحد منهم ثلاثة اسورة واحد من فضّة وآخر من ذهب وآخر من لؤلؤ «**وسقيهم ربّهم شراباً طهوراً**» اى - طاهراً من الاقذار والاقذاء لم تدنّسه الايدى ولم تدسه الارجل كخمر الدّنيا. قال **ابوقلابة** و **ابراهيم**: يعنى انّه لايصير بولاً نجساً ولكنّه يصير رشحاً في ابدانهم كريح المسك و ذلك انّهم يؤتون بالطّعام فاذا كان آخر ذلك اتوا بالشّراب الطّهور فيشربون فيطهر بطونهم ويصير ما اكلوا رشحاً يخرج من جلودهم اطيب من المسك الاذفر وتضمر بطونهم وتعود شهوتهم. وقيل: يطهّرهم من كلّ اذىً ومن كلّ غلّ وغشّ، كقوله: «ونزعنا مافي صدورهم من غلّ» و قال **جعفر**: يطهّرهم به عن كلّ شيء سواه اذ لاطاهر من تدنّس بشيء من الاكوان وقال بعضهم: صلّيت خلف **سهل بن عبدالله العتمة** فقرأ قوله: «**وسقيهم ربّهم شراباً طهوراً**» فجعل يحرّك فمه كانّه يمصّ شيئاً فلمّا فرغ من صلوته قيل له: اتقرأ ام تشرب؟- قال: والله لو لم اجد لذّته عند قراءته كلذّتى عند شربه ما قرأته.

«**انّ هذا كان لكم جزآء**» اى - يقال لهم انّ هذا كان لكم جزاءً باعمالكم «**وكان سعيكم**» اى - عملكم في الدّنيا بطاعة الله «**مشكوراً**» محموداً يثنى به عليكم

وقیل: عملکم مثاب علیه با کثر منه من قولهم دابّة شکور اذا اظهرت من السّمن فوق ماتعطی من العلف، فالعمل المشکور ان یکون الثّواب علیه کثیراً.

«**انّا نحن نزّلنا علیک القرآن تنزیلاً**» ای ـ فرقنا انزاله فانزلناه آیةً بعد آیة فی سنین کثیرة.

«**فاصبر لحکم ربّک**» ای ـ ارض بقضائه واحبس نفسک علی حدّ الشّریعة علی ما امرتَ به من الاحکام «**ولاتطع منهم آثماً او کفوراً**». الآثم: الفاجر، والکفور: المبالغ فی الکفر «**او**» هاهنا بمعنی الواو، کانه قال: ولاتطع منهم آثماً ولا کفوراً. قال **قتادة**: اراد بالآثم الکفور **اباجهل**، وذلک انّه لما فرض علی النّبی (ص) وهو یومئذٍ بمکّة نهاه **ابوجهل** عنها و قال لئن رأیتُ **محمداً** یصلّی لاطانّ علی عنقه؛ فانزل الله هذه الآیة. وقال **مقاتل**: اراد بالآثم **عتبة بن ربیعة**، قال للنّبی (ص): ان کنت صنعت ما صنعت لاجل النّساء فقد علمت **قریش** انّی من اجملها بناتاً فانا ازوّجک ابنتی و اسوقها الیک بغیر مهر، فارجع عن هذا الامر! و قوله: «**او کفوراً**» یعنی: **الولید بن المغیرة**، قال للنّبی (ص): یا **محمد** ان کنت صنعت ما صنعت من اجل المال، فقد علمت **قریش** انّی من اکثرهم مالاً، فانا اعطیک من المال حتّی ترضی فارجع عن هذا الأمر فانزل الله عزّوجلّ «**ولاتطع منهم آثماً او کفوراً**».

«**واذکر اسم ربّک بکرة واصیلاً**» «**بکرة**» ای ـ صلوة الفجر و «**اصیلاً**» صلوة الظّهر و العصر.

«**ومن اللّیل فاسجد له**» صلوة العشائین «**وسبّحه لیلاً طویلاً**» ای ـ التّطوّع بصلوة اللّیل، و قیل: المراد به الادامة علی ذکر الله فی الاوقات کلّها.

«**انّ هؤلآءِ**» یعنی: کفّار **مکة** «**یحبّون العاجلة**» ای ـ الدّار العاجلة وهی الدّنیا؛ «**ویذرون وراءهم**» یعنی: امامهم وقدّامهم، کقوله: «وکان وراءهم ملک ومن ورائهم برزخ» «**یوماً ثقیلاً**» ای ـ یترکون الاستعداد لیوم ثقیل شد یدعقوبته علی الکافرین و هو یوم القیامة.

«**نحن خلقناهم وشددنا اسرهم**» ای ـ خلقهم، یقال: اسر الرّجل احسن الاسر، ای ـ خلق احسن الخلق؛ وقیل: احکمنا خلقهم ومفاصلهم واوصالهم بعضاً الی

بعض بالعروق والعصب؛ وقيل: معناه حفظ عليهم مخارج حاجاتهم يمسكها متى شاءَ ويرسلها متى شاء. «**واذاشئنا بدّلنا امثالهم تبديلاً**» اى - اذا شئنا اهلكناهم وجئنا باشباههم فجعلناهم بدلاً منهم.

«**انّ هذه**» اى - هذه السّورة وهذه الآيات تذكرة، اى - عظة وتذكير للخلق وتبيين ماهو خير لكم «**فمن شآء اتّخذ الى ربّه سبيلاً**» اى - الى ثواب ربّه بطاعته وايمانه وتوبته واتّباع رسله. «**سبيلاً**» اى - وسيلةً، ثمّ اخبر انّ ذلك ليس بموكول الى مشيّتهم فانّ المدار فيه على المشيّة القديمة فقال:

«**وماتشآؤن الّا ان يشآء اللّه**» اى - لستم تشآؤن الّا بمشيّة اللّه انّ الامر اليه لا اليكم. قرأ **ابن كثير** و **ابن عامر** و **ابو عمرو**: يشاؤن بالياءِ و قرأ الباقون بالتّاءِ «**انّ اللّه كان عليماً**» عالماً بالمهتدى والضّالّ «**حكيماً**» فيما شاءَ بمن شاء.

«**يدخل من يشآء فى رحمته**» اى - فى جنّته وهو المؤمنون المطيعون، وقيل: يوفّق من يشآء لطاعته فى الدّنيا ويدخل الجنّة من يشاء منهم فى الآخرة. و قيل: «**فى رحمته**» اى - فى دينه. «**والظّالمين اعدّلهم عذاباً اليماً**» اى - و يعذّب الظّالمين الكافرين عذاباً وجيعاً.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: «**بسم اللّه الرّحمن الرّحيم**» اسم جبّار توحّد فى آزاله بوصف جبروته وتفرّد فى آباده بنعت ملكوته. فازله ابده، وابده ازله. جبروته ملكوته، وملكوته جبروته. احدىّ الوصف، صمدىّ الذّات، سرمدىّ الصّفات، لايشبهه كفوء فى ذاته وصفاته. ولايستفزّه لهو فى اثبات مصنوعاته ولايعتريه سهو فى علمه وحكمته ولايعترضه لغو فى قوله و كلمته فهو حكيم لايلهو وعليم لايسهو. و كريم يثبت ويمحوا، فالصّدق قوله، والخلق خلقه والملك ملكه.

بنام او كه عقلها خيره درجلال وعظمت او، بنام او كه خردها سراسيمه درعالم مشيّت بى علّت او، بنام او كه برهان كبرياء او هم كبرياء او، دليل هستى او هم هستى او. بنام او كه عبارت ازمدح وثناء او بدستورى او، ياد داشت ويا دكرداو

بفرمان او . بنام او که طلب او بکشش او ویافت او بعنایت او . کدام تن بینی نه گداختهٔ قهراو ؟ و کدام دل بینی نه نواختهٔ لطف او؟ کدام جانست نه درمخلب بازعزّت او ؟ کدام سرست نه سرمست شراب‌محبّت او ، کدام چشم است نه منتظر دیدار او . کدام گوش است نه درآرزوی گفتار او . روبزاویهٔ درویشان گذری کن تا بینی سوزطلب او ، بکوی خراباتیان‌شوتا بینی دردنایافت او. در کلیسای‌ترسایان نشاط جست وجوی او ، در کنشت جهودان‌آرزوی یافت او ، درآتشگاه گبران درد واماندگی از او .

دل داده بسی بینم ودلدار یکی جویندهٔ یار بی‌عدد، یاریکی.

الهی همه عالم ترا میخواهند . کارآن دارد که تا تو کرا خواهی بناز کسی که تو او را خواهی که اگر بر گردد زتو او را در راهی . قوله تعالی :

« هل اتیٰ علی الانسان حین من الدّهر » مفسّران گفتند : انسان‌اینجا آدم است «وحین‌من الدّهر» اشارتست بآن روزگار که جسدی بود بیروح میان مکه و طایف افکنده چهل سال، اگر کسی گوید: چه حکمتست درآن که آدم را چهل سال میان مکه و طایف چنان بگذاشت و درآفرینش‌وی مهلت افکند؟ ـ جواب آنست که: ظاهرآدم از گل‌بود ودر گل‌مهلت نمی‌بایست، امّادردل‌مهلت می‌بایست؛ نه مهلت قدرت میگویم که مهلت حشمت میگویم . آدم نه‌چون دیگر مخلوقات بود که آفرینش ایشان به کن فیکون تمام شد . آدم درآفرینش اصل بودودیگر مخلوقات تبع وی بود ، هرچه‌آفرید‌ازبهر آدم‌آفرید و آدم را از بهرخودآفرید « خلقتك فرداً لفرد». درنهاد آدم دلی می‌باید که مراشناسد ، زبانی می بایدکه مرا ستاید ، دیده‌ای می باید که مرابینند، دستی‌می‌باید که کاس‌وصل گیرد، قدمی می‌باید که در راه ما رود. اگر بلحظتی دروجودآرم قدرت خودآشکارا کرده‌باشم، واگر سالها درمیان آرم حشمت وبزرگی وی پیدا کرده باشم ، وما حشمت دوستان خود آشکارا کردن دوسترا زآن داریم که قدرت‌خود نمودن، زهی‌دولت و کرامت که‌از درگاه عزّت روی به آدم‌نهاد که اورا بصد هزار ناز واعزاز در راه آورد وطراز راز « انّ اللّه اصطفیٰ آدم » بر کسوت‌دولت‌او کشید. وخال اقبال «ونفخت فیه من‌روحی»

بر رخسار جمال صفوت او زد ، و خلعت رفعت «لما خلقت بیدیّ» در وی پوشید وبمقامیش رسانید که درصف صفوت بربساط شهود او را شراب محبّت داد . وزمناط ثریّا تامنقطع ثری امین حشمت اویست وملائکهٔملکوترا سجود اوفرمود وآنکه با اینهمه کرامت که با وی کرد حشمت ورتبت و منزلت وی پدید نیامد، تا خطاب «وعصی آدم» دروپیوست ؛ آنکه حشمت وی پیدا شد . زیرا که نواخت در وقت موافقت دلیل کرامت نبود، نواخت دروقت مخالفت دلیل عزّ و کرامت بود . آدم چون برتخت جمال و کمال بود، تاج اقبال برسر وحلّهٔ کرامت دربر ، چه عجب بود گر ملك وفلك او را خدمت کنند؛ عجب آن باشد که دروهدهٔ زلّت افتد ورقم «وعصی آدم» بروی کشند و آنکه باعصیان ومخالفت تاج «ثمّ اجتبیه ربّه» برسرخود بیندا مردی که عیال دارد وباوی درصحبت است، او نداند که عیال خودرادوست میدارد ، زیرا که آن محبّت پوشیدهٔ نعمت وصحبت است؛ باش تا فراق درمیان افتد، آنکه دوستی پدید آید. آدم دوست بود، لکن دوستی وی پوشیدهٔ نعمت بهشت بود ، زیرا که نه هر کجا نعمت بود آنجا دوستی بود.همه روم پر ازنعمت زروسیم است و آنجا ذرّه‌ای محبّت نه ؛ پس چون حجاب بهشت از پیش آدم برخاست ، حقیقت محبّت آشکارا گشت . ابلیس آنکه که ابلیس بود ، کس ندانست که ابلیس است و نه نیز خود دانست ، عابدی وساجدی می‌نمود، کمر خدمت بسته وچهره بآب موافقت شسته ؛ چون پایش بلغزید ، پدیدآمد که نه دوست است و نه بنده ؛ و آدم صفی دوست بود ، لکن سرّ دوستی درستر نعمت بود، چون پایش بلغزید پدیدآمد که هم دوست است وهم بنده .

«انّ الابرار یشربون من کأس کان مزاجها کافوراً» براستی که نیکان ونیك مردان فردا دربهشت شراب می آشامند ازجام لطف ، شرابی برنگ کافور ، ببوی مشك، شرابی براندازهٔ بایسته ، نه ازقدربایست چیزی کاسته ونه افزونی بسر آمده؛ کاسته ودربایسته ، هردو عیب است وبهشت ازعیب رسته .

«عیناً یشرب بها عباد اللّه یفجّرونها تفجیراً» چشمه‌ای از بوم بهشت روان وفرمان بهشتی بدو روان ، می‌رانند آن را چنانکه میخواهند آنجا که خواهند ؛

دربالا ودر نشیب ، برقصور و غرف ، بـر فرش وبساط ، بـر سندس و استبرق روان ، دریابنده[1] وروانده و بیجان، نه جامه ازو ترنه او را برهیچ کدر گذر ، چشمها بر هم گشاده، کافور در زنجبیل وزنجبیل‌در کافور،این‌از برودت رسته ، وآن ازحرارت دور؛ هریکی‌برحدّ اعتدال‌بداشته، نه‌مصنوع خلق‌ونه از خلق دریغ داشته ؛ شراب بی کدرشارب بی‌سکر، ساقی دیده ور؛ شراب‌انس درجام قدس، درمجلس‌وجود ، بربساط شهود، از دست‌دوست درعین عیان، بی هیچ زحمت درمیان . ای جوانمرد شراب آن شرابست که دست غیب درجام دل ریزد ، دیدهٔ جان نوش کند :

واسکر القوم دور کاس و کان سکری من المدیر.

قومی را شراب مست کرد، ومرا دیدار ساقی ؛ لاجرم‌ایشان درآن مستی فانی شدند و من درین مستی باقی .

بزرگی را بخواب نمودند که : **معروف کرخی** گرد عرش طواف میکرد و **ربّ‌العزّة** فریشتگان رامیگفت: اورا شناسید؟ـ گفتند: نه- گفت : **معروف کرخی** است، بمهرما مست شده ، تادیدهٔاوبرما نیاید هشیارنگردد :

آن راکه بدوستی ورامست کنند عالم همه درهمّت وی پست کنند
دردوستیش نیستیی هست کنند آنگه‌بشراب وصل‌سرمست کنند.

شراب دو است : یکی امروز ، یکی فردا : امروز شراب ایناس و فردا شراب کاس؛امروز شراب ازمنبع لطف روان ، فردا شراب طهور از کف رحمن .

« **سقیهم‌ربهم‌شراباً طهوراً** » هر کرا امروز شراب محبّت نیست ، فردا او را شراب طهور نیست ؛ امروز شراب محبّت از کاس معرفت میآشامند وفردا شراب طهور درحضرت ملك غفور می‌نوشند ، امروز شراب محبّت دربهشت عرفان، وفردا شراب طهور دربهشت رضوان . بهشت عرفان امروز دل عارفانست ، دیوارش ایمان واسلام وزمینش اخلاص ومعرفت ، اشجار تسبیح وتهلیل ، انهار تقوی ونو گل ، دور وقصور از علم وزهد ، غرفه ومنظر ازصدق ویقین ، رضوانش رضا بقضا ؛ هر کـرا امروز فردوس دل اوآراسته بطاعت وعبادت بود، فردا اورا فردوس‌رضوان بود؛ آن

۱ـ الف : دریا ونده .

فردوس که دیوار او ازسیم وزر ، زمین او از یاقوت وزبرجد ، تربت ازمشك وعنبر، انهار آب وشیر ومی وعسل ، شراب تسنیم ورحیق وسلسبیل ، طعام لحم طیر برمائدهٔ خلد ، خدمتکاران ولدان وغلمان غمگسار حورا وعینا ، رفیقان **حبیب** و **خلیل** ، حریفان شهداء وصالحین، **صدّیق** و **فاروق** و **ذوالنّورین** و **مرتضی** ؛ نشستگاه مساکن طیبّه، تکیه گاه سرر مرفوعه، تماشا گاه « مقعد صدق » وحظیرهٔ قدس، نظاره گاه جلال وجمال حقّ؛ فردا همهٔ مؤمنان حقّ را به بینند ، امّا هریکی برقدر شناخت خویش بینند؛ انّ الله یتجلّی للمؤمنین عامّة ولابی بکر خاصّةً . چون کس را معرفت **بوبکر** نبود ، کس را با او در دیدار شرکت نبود .

پیر طریقت گفت : « در دیدار باانبازی چه لذّت بود ؟ مجلسی باید از زحمت اغیار خالی ودوست متجلّی ونگرنده دردیده فانی ، آن چشم که درو نگرد هر گز فرا کرده نبود ، آن دیده که اورا دید بر آن دیده تاش نبود، خواندهٔ اوهر گز بدبخت نبود ، نزدیك کردهٔ او را در دو گیتی جای نبود . مصحوب او را ببهشت حاجت نبود. مست او را جز ازو ساقی نبود « **وسقیهم ربّهم شراباً طهوراً** » .

۷۷ ـ سورة المرسلات ـ مکیة

النوبة الاولی

قوله تعالی: « بسم‌الله الرّحمن الرّحیم » بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان

« والمرسلات عُرْفاً (۱) » بادهای فرو گشادهٔ پیاپی پیوسته.

« فالعاصفات عَصْفاً (۲) » خاصّه آن باد سخت کشتی شکن.

« والنّاشرات نشراً (۳) » وبفریشتگان آن کراسه گشایندگان خواندن را.

« فالفارقات فَرْقاً (٤) » خاصّه ایشان که پیغام خدای بر پیغامبران خدای می‌افکنند میان حقّ وباطل.

« فَالْمُلْقِیاتِ ذِکْراً (٥) » وخاصّه آن فریشتگان که قرآن می افکنند بردل و گوش پیغامبران.

« عُذْراً اَوْ نُذْراً (٦) » عذر باز نمودن را و آگاه کردن را.

« انّما تُوعَدونَ لَواقِعٌ (۷) » که آنچه شما را می ترس دهند، براستی که بودنی است.

« فاذا النّجُومُ طُمِسَتْ (۸) آنگاه که ستارگان روشنائی آن بسترند.

« واذا السّماءُ فُرِجَتْ (۹) » وآنگه که آسمان بگشایند و بشکافند.

« واذا الجبالُ نُسِفَتْ (۱۰) » وآنگه که کوهها ازبیخ بر کنند وبروانند.

« واذا الرّسلُ اُقّتَتْ (۱۱) وآنگاه که پیغمبران رابرهنگامی حاضر کنند.

« لایّ یَوْم اُجّلَتْ (۱۲) » وچه روز را وهنگام را حاضر کنند.

« لیَوْم الفصْل (۱۳) » روز داوری بر گشادن را.

« وماادْریٰكَ مایَوْمُ الفَصْل (۱٤) » وچه چیز ترا دانا کرد که روز داوری بر گشادن چه روزست؟

« وَیْلٌ یوْمَئذ للمُکَذّبینَ (۱٥) » ویل آن روز هردروغ زن گیران رابآن روز.

« اَلَمْ نُهْلِكِ الاوّلين (١٦)» نه پيشينيانرا وپدران ايشان را تباه و نيست كرديم ومیرانیدیم ؟

« ثُمَّ نُتبعهم الآخرين (١٧)» وآنكه پسينانرابمرگ پس ايشان مى‌بريم .

« كذلك نفعل بالمجرمين(١٨) همچنان كنيم بااين بدان پس‌ايشان مى‌بريم.

« وَيْلٌ يَوْمَئذ للمكذّبين (١٩) » ويل آن روز دروغ زن كيران را .

« اَلَمْ نَخْلُقْكُمْ من ماءٍ مهين(٢٠) » نه شما را از آبى ننكن وخوار آفريديم ؟

«فجعلناه فى قرارمكين (٢١)» آن آب را آرام داديم در آرامگاهى نهفت.

«الى قدرمعلوم (٢٢) » تا باندازه اى دانسته وهنگامى نامزد كرده .

«فقدرنا» اندازه اندازه نهاديم [اندازهٔ آب را، اندازهٔ خون‌را ، اندازهٔ گوشت را] «فنعم القادرون (٢٣) نيك مقدّر كه مائيم .

« وَيْلٌ يَوْمَئذ للمكذّبين (٢٤) » ويل آن روز دروغ زن كيران را .

« اَلَمْ نجعل الارض كفاتاً (٢٥) » زمين را نهان دارنده نكرديم، تامى‌پوشد. احياءً وأمواتاً(٢٦) زندكان را ومردكان را .

« وجعلنا فيها رواسى شامخات » و نه در آن كوههاى‌بلند كران آفريديم .

« وَاَسقيناكم ماءً فراتاً(٢٧) ونه شما را آبى داديم خوش كوارندهٔ آشاميدنى.

«ويلٌ يَوْمَئذ للمكذّبين (٢٨)» ويل آن روز دروغ زن كيران را.

« انطلقوا الى ما كنتم به تكذّبون(٢٩) » رويد بآنچه مى دروغ شمرديد .

« انطلقوا » رويد هين « الى ظلّ ذى ثلث شعب (٣٠) » بسايهٔ سه شاخ .

«لاظليل» نه بازپوشنده و نه خنك « ولايغنى من اللّهب (٣١) » و نه باز دارندهٔ تف وزبانهٔ آتش .

« انّها ترمى بشرر كالقصر(٣٢) » مى‌اندازد آن زبانهٔ آتش هربرزه‌اى چون كوشكى .

«كانّه جمالة صفر(٣٣) » كوئى كه شتران سياه‌اند .

«وَيْلٌ يَوْمَئذ للمكذّبين (٣٤) » ويل آن روز دروغ زن كيران را .

« هذا يوم لاينطقون (٣٥) »آن آن روزست كه هيچكس سخن نكويد .

«وَلا يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَذِرُونَ (۳٦)» ودستوری ندهند ایشان راتاجرم خویش بحجّت بپوشند وعذر دهند.

«وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (۳۷)» ویل آن روز دروغ زن گیران را.

«هذا يَوْمُ الْفَصْلِ» ایشان را گویند این روز داوری بر گشادن است.

«جَمَعْناكُمْ وَالْأَوَّلِينَ (۳۸)» شما را با هم آوردیم و ایشان را که پیش از شما بودند.

«فَإِنْ كانَ لَكُمْ كَيْدٌ فَكِيدُونِ (۳۹)» اگر شما را دستانی است؟ بسازید؛ یاسازی توانید؟ بامن پیش آرید!

«وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (٤۰)» ویل آن روز دروغ زن گیران را.

«إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي ظِلالٍ وَعُيُونٍ (٤۱)» پرهیز کاران درسایه‌هااند پای چشمه‌ها.

«وَفَواكِهَ مِمَّا يَشْتَهُونَ (٤۲)» ومیوها ازهرچه آرزو کنند.

«كُلُوا وَاشْرَبُوا» میخورید ومیآشامید «هَنِيئاً بِما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (٤۳)» گوارنده باد و نوش بآن کردارنیکو که در دنیا می کردید.

«إِنَّا كَذٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (٤٤)» ما پاداش چنین دهیم نیکو کاران‌را

«وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (٤٥)» ویل آن روز بدروغ زن گیران.

«كُلُوا وَتَمَتَّعُوا قَلِيلاً» میخورید وبرخوردار باشید روز کاری‌اندك «إِنَّكُمْ مُجْرِمُونَ (٤٦)» که شما بد کردارانید.

وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (٤۷) ویل آن روز بدروغ زن گیران

«وَإِذا قِيلَ لَهُمُ ارْكَعُوا» وچون ایشان را گویند: نماز کنید «لا يَرْكَعُونَ» نمازنکنند.

«وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (٤۹)» ویل آن روز دروغ زن گیران را.

«فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ (٥۰)» بکدام سخن پس این قرآن که بآن نمیگروند بخواهند گروید؟

النوبة الثانية

این سوره را دونام است، سورة المرسلات و سورة العرف. پنجاه آیتست صدوهشتاد ویك کلمت، هشتصد وشانزده حرف؛ جمله به **مکه** فرو آمد ودرمکیّات شمرند. **عبدالله مسعود** گفت: من با رسول خدا (ص) بودم، لیلة الجنّ که این سوره بوی فرو آمد. **ابن عباس** گفت: همهٔ سوره مکّی است، مگر یك آیت که به **مدینه** فرو آمد: «**واذا قیل لهم ارکعوا لایرکعون**». ـ درین سوره نه ناسخ است و نه منسوخ. ودر فضیلت این سوره **ابی بن کعب** روایت کند از **مصطفی** (ص) گفت: هر که این سوره برخواند نام او در دیوان مؤمنان نویسند و گویند: این از مشرکان نیست. ـ در روزگار خلافت عمر مردی بیامد از اهل **عراق** نام او **صبیغ** واز **عمر** ذاریات و مرسلات پرسید. **صبیغ** عادت داشت که پیوسته ازین معضلات آیات پرسیدی، یعنی که تا مردم در آن فرومانند. **عمر** او را درّه زد و گفت: لووجدتك محلوقاً لضربت الّذی فیه عیناك. اگر من ترا سرسترده یافتمی ترا گردن زدمی. **عمر** این سخن ازبهر آن گفت که از رسول خدا (ص) شنیده بود درصفت خوارج که: «سیماهم التّلحیق» **گفت**: درامّت من قومی خوارج برون آیند نشان ایشان آنست که میان سرسترده دارند. پس **عمر** نامه نبشت به **ابوموسی اشعری** و کان امیراً علی **العراق** که یکسال این **صبیغ** را مهجور دارید، باوی منشینید وسخن مگوئید. پس از یکسال **صبیغ** توبه کرد وعذر خواست و**عمر** توبهٔ وی وعذروی قبول کرد **شافعی** گفت: حکمی فی اهل الکلام کحکم **عمر** فی **صبیغ**.

«**والمرسلات عرفاً**» سخن متّصل است ومنتظم تا: «**فالملقیات ذکراً**»؛ ومراد از همهٔ فریشتگاناست بقول بعضی مفسّران «**والمرسلات عرفاً**» یعنی: الملائکة ترسل بالمعروف وطریق البرّ ومحاسن الافعال ومکارم الاخلاق، کقوله عزّوجلّ: «وأمر بالعرف». والعرف: بمعنی المعروف وهو المصدر ویسمّی الشّیء الحسن عرفاً کمایسمّی الشیء القبیح: نکراً، ای ـ منکراً.

«**فالعا صفات عصفاً**» یعنی: ملائـکة العذاب یعصفون بارواح الکفّار «**عصفاً**» ای ـ یسرعون بها.

«**والنّاشرات نشراً**» یعنی: الملائکة تنشر صحائف الوحی علی الانبیاءِ و السّفرة تنشر المصاحف فی السّماءِ من قوله: «کتاباً یلقاه منشوراً».

«**فالفارقات فرقاً**» یعنی: الملائکة تفرق بالوحی بین الحلال والحرام.

«**فالملقیات ذکراً**» یعنی: الملائکة تلقی الوحی الی الانبیاءِ کقوله: «یلقی الرّوح من امره علی من یشآء من عباده» الالقاء: الابلاغ والاعلام. قال الله تعالی: «انّا سنلقی علیك قولاً ثقیلاً» والذّکر ها هنا **القرآن**. وقال بعض المفسّرین: المراد بالکلّ الرّیاح. قالوا: «**والمرسلات عرفاً**» یعنی: الرّیاح ترسل متتابعة کعرف الدّیك و کعرف الفرس یتلو بعضها بعضاً لایخلو الجوّ من ریح قطّ والّا کرب الخلق من عاصف او رخاء او نسیم.

«**فالعاصفات عصفاً**» هی الرّیاح الشّدیدات الهبوب.

«**والنّاشرات نشرا**» هی الرّیاح اللیّنة، و قیل: هی الرّیاح الّتی یرسلها الله نشراً بین یدی رحمته، وقیل: هی الرّیاح الّتی تنشر السّحاب وتأتی بالمطر.

«**فالفارقات فرقاً**» هی الرّیاح تفرّق السّحاب فتجعله قطعاً وتذهب به.

«**فالملقیات ذکراً**» هی الرّیاح علی معنی انّه یتّعظ بها ذووا الابصار ویحتمل انّ المرسلات عرفاً هی لسّور المنزلة والآیات و کذا: «**فالفارقات فرقاً**» آیات **القرآن** تفرق بین الحقّ والباطل.

«**عذراً او نذراً**» ای ـ اعذاراً وانذاراً. تأویله ارسل الله الملائکة الی الانبیاء لاجل الاعذار والانذار ـ اعذاراً من الله الی خلقه لئلّا یکون لاحد حجّة فیقول: لم یأتنی رسول الله وانذاراً من الله لهم من عذابه وانتصابا علی المفعول له. قرأ **ابو عمرو وحمزة والکسائی** وحفص: «**عذراً او نذراً**» بالتّخفیف ساکنة الذّال. قالوا: لانّهما فی موضع مصدرین وهما الاعذار والانذار ولیسا بجمع فیثقلا. وقرأ روح عن **یعقوب و الولید** عن اهل **الشام**: بالتّثقیل والتّحریك فیهما. والباقون بتخفیف الاولی و تثقیل الثّانیة و هما لغتان. عن **ابن عباس** فی قوله عزّ وجلّ «**عذراً او نذراً**» قال: یقول الله عزّ وجلّ

يا ابن **آدم** انّما امرضكم لاذكركم و امحّص به ذنوبكم و اكفّر به خطايا كم و انا ربّكم اعلم انّ ذلك المرض يشتدّ عليكم وانا فى ذلك معتذر اليكم .

«**انّماتوعدون لواقع**»هذاموقع الاقسام الاربعة،اى-ماوعدتم من البعث والحساب لكائن عن قريب ثمّ بيّن وقت وقوعه فقال :

« **فاذاالنّجوم طمست**» اى-ذهب ضوءها ومحى نورها . و قيل :محيت آثارها كماينمحى الكتاب .

«**واذا السّماء فرجت**» اى - صدعت وشقّقت ووقعت فيها الفروج الّتى نفاها بقولها ومالها من فروج . وقيل : فتحت .

«**واذاالجبال نسفت**» حرّكت وقلعت من اماكنها وذهبت بسرعة حتّى لايبقى لها اثر ، يقال : انتسفت الشّىء اذا اخذته بسرعة .

«**واذا الرّسل اقّتت**» قرأ اهل **البصرة** : وقّتت بالواو وقرأ **ابوجعفر**: بالواو و تخفيف القاف وقرأ الآخرون بالالف و تشديد القاف و هما لغتان و العرب تبدل الالف من الواو والواو من الالف . يقول وسادة واسادة و كتاب مورّخ وما رّخ وقوس مؤتّروماتّر و معنى اقّتت جمعت لميقات يوم معلوم و هويوم القيامة ليشهدوا على الامم. وقيل : جعل يوم الفصل لهم وقتاً كما قال: انّ يوم الفصل ميقاتهم اجمعين، وقيل : ارسلت لاوقات معلومة ، علم الله سبحانه ، فارسلهم لاوقاتهم علم ماعلمه و اختاره .

«**لاىّ يوم اجّلت**» هذه كلمة تعجيب وتعظيم ، يعجّب العباد من ذلك اليوم . و معنى« **اجّلت** » وقّتت ، كقوله ، عزّوجلّ : « وبلغنا اجلنا الّذى اجّلت لنا » ثمّ اجاب نفسه فقال : «**ليوم الفصل**» . قال **ابن عباس** : يوم يفصل الرّحمن بين الخلائق؛ ومعنى «**الفصل**» : الحكم . والفيصل : الحاكم ، اى - يحكم بين المحسن والمسيء و بين- الرّسل و مكذّبيها . و قيل : «**لاىّ يوم اجّلت**» اى - لاىّ يوم اخّر الرّسل وضرب الاجل لجمعهم«**ليوم الفصل**»اى- ليوم القضاءِ بين الخلق . ثمّ قال على جهة التّهويل والتّعظيم لشأن ذلك اليوم .

«**وما ادريٰك مايوم الفصل**» من اين تعلم كنهه ولم تمهد مثله .

«**ویل یومئذ للمکذّبین**» هذه الآیة تتکرّر فی هذه السّورة عشر مرّات و فیها ثلثة اقوال: احدها انّ **القرآن** عربیّ ومن عادتهم التّکرار والاطناب کما فی عادتهم الاختصار والایجاز. و الثّانی انّ کلّ و احدة منها ذکرت عقیب آیة غیر الاولی فلا یکون مستهجناً ولو لم یکرّر کان متوعداً علی بعض دون بعض، الثّالث انّ بسط الکلام فی التّرغیب والتّرهیب ادعی الی ادراك البغیة من الایجاز وقد یجد کلّ احد فی نفسه من تأثیر التّکرار بالاخفاء به ثمّ بعد بدا ایجاب الویل فی الآخرة لمن کذّب بها بذکر من اهلك من امم الانبیاء الاوّلین کقوم **نوح** و **عاد** و **ثمود**. فقال:

«**الم نهلك الاوّلین**» الم امتهم و استأصلهم بالعقوبة، استفهام فی معنی التّقریر.

«**ثمّ نتبعهم الآخرین**» ای - نلحق المتأخرین الّذین اهلکوا من بعدهم بهم کقوم **ابراهیم** وقوم **لوط** واصحاب **مدین** و آل **فرعون** وملائه ثمّ توعّد المجرمین من امّة **محمد** (ص) فقال:

«**کذلك نفعل بالمجرمین**» ای - مثل الّذی فعلنا بهم نفعل بالمکذّبین من قومك.

«**ویلٌ یومئذ للمکذّبین**» ای - لمن کذّب بالآخرة بعد ان احتجّ علیه فی هذه الآیة باهلاك الامّة بعد الامّة و انّهم علی اثرهم فی الهلاك ان اقاموا علی الاشراك و الاشارة بقوله: «**یومئذ**» الی وقت اهلاکهم ثمّ احتجّ علیهم فی الآیة الاخری بقوله:

«**الم نخلقکم من ماء مهین**» ای - نطفة ضعیفة. المیم فی المهین اصلیّة ومهانتها قلّتها وخسّتها. وقال **فرعون** لموسی. هو مهین، ای - قلیل فقیر و کلّ شیء ابتذلته فلم تصنه فقد امتهنته وقالت **عائشة**: کان رسول الله (ص) فی مهنة اهله.

«**فجعلناه فی قرار مکین**» یعنی الرّحم یستقرّ فیه الماء و یتمکّن. و قیل: یتمکّن فیه الولد.

«**الی قدر معلوم**» یعنی: الی وقت خروج الولد وبلوغ حدّ الکمال. وقیل: «**الی قدر معلوم**» اربعین یوماً نطفةً، واربعین یوماً علقةً کقوله: «**ونقرّ فی الارحام ما نشاء الی اجلٍ مسمّی خلقاً من بعد خلق**».

«فقدرنا» قرأ اهل **المدينة** و **الكسائی** : فقدّرنا بالتّشدید من التّقدیر و قرأ الآخرون بالتّخفیف من القدرة لقوله : **«فنعم القادرون»**. وقیل : معناهما واحدفنعم القادرون ، ای ـ فنعم المقدّرون یعنی: تقدیرالولد نطفةً ثمّ علقةً ثمّ مضغةً ثمّ عظاماً ؛ وقیل :**«فقدرنا»** من القدرة، ای ـ قدرنا علی خلقکم حالاً بعد حال وصورةً بعد صورة. و قیل : **«فقدرنا»** **«فنعم القادرون»** ای ـ فملکنا فنعم المالکون ثمّ احتجّ علیهم فی الثّالثة بقوله :

«الم نجعل الارض کفاتاً» ای ـ کناً وغطاءً تضمّ الاحیاء علی ظهورها والاموات فی بطونها . یقال : کفت الشّیء . یکفته اذا ضمّه و جمعه . و فی الحدیث عن رسول الله (ص) : « امرت ان اسجد علی سبعة اعضاء ولا اکفت ثوباً و لاشعراً » و شهد **الشّعبی** جنازة فسئل عن قوله :

«الم نجعل الارض کفاتاً»«احیاءً و امواتاً» فاشار الی البیوت وقال : هذه کفات الاحیاء ، ثمّ اشار الی القبور ، و قال : هذه کفات الاموات . و فی الحدیث : « ضمّوا فواشیکم واکفتوا صبیانکم » ای ـ ضمّوهم الیکم واجیفوا الابواب واطفئوا المصابیح فانّ للشّیطان خطفةً و انتشاراً فعلی هذا القول تقدیر الآیة :

«الم نجعل الارض کفاتاً» للخلق **«احیاءً و امواتاً»** فیکون الاحیاء والاموات حالین للخلق . معنی آنست که : نه ما این زمین نهان دارنده خلق کردیم ، همه را می‌پوشد، زندگان را ومردگان را . زندگان رامادراست، ومردگان را چادراست ؛ و روا باشد که احیاء واموات تحت زمین نهند. احیاء زمین مأهول است مزروع که درآن مردم بود ونباتات ودرخت ، واموات زمین موات است اغیران و بیابان ازخلق تهی وازنباتات ودرخت خالی. میگوید، جلّ جلاله: ما این زمین را نهان دارنده نکردیم وآن را پاره پاره زنده و مرده نکردیم .

«وجعلنا فیها رواسی شامخات» ای ـ جبالاً ثوابت طوالاً . و رجل شامخ ای ـ متطاول متکبّر ؛ قال الشّاعر :

ایّها الشّامخ الّذی لایرام نحن من طینة علیك السّلام .

ولدی الموت تستوی الاقدام

«واسقیناکم ماءً فراتاً» ای - جعلناه سقیاًلکم و قیل ، مکناکم من شربه و سقیه دوابکم ومزارعکم. قال **ابن‌عباس** : اصول انهارالارض اربعة : **سیحان و الفرات و النّیل وجیحان** ، **فسیحان دجله وجیحان** نهر **بلخ** ، وهی‌من‌الجنّة وتنبع فی‌الارض من‌تحت صخرة عند **بیت‌المقدس** . ومعنی **الفرات** : اعذب‌العذوبة ضدّ الاجاج و کلّ عذب من‌الماءِ **الفرات** .

«ویل یومئذ للمکذّبین» بما وعدالله فیها واخبرعن‌قدرته علیها. قال‌الله تعالی : «منها خلقناکم و فیها نعیدکم ومنها نخرجکم تارةً اخری» وفی‌جمیع ما ذکرفی الآیة دلیل علی انّه قادر علیم و صانع حکیم ، لم یخلق‌النّاس‌عبثاً ولم یترکهم سدیً و هوکمابیدی یعید. قوله :

« **انطلقوا** » القول‌ها هنا مضمر، ای - تقول لهم الخزنة : یا معشرالمشرکین « **انطلقواالی ظلّ ذی ثلث شعب ما کنتم به تکذّبون** » ای - امضوا الی‌النّارالّتی کنتم‌تکذّبون من‌اخبرکم بها« **انطلقوا الی‌ظلّ ذی‌ثلث شعب**»هذا الظّلّ‌هو الیحموم دخان جهنّم یطبق علی‌الخلق .**«ذی‌ثلث‌شعب»** شعبة عن یمینهم وشعبة عن‌یسارهم و شعبةمن‌فوقهم‌،فیحیط بهم کقوله:«احاط بهم‌سرادقها».وقیل:**«ثلث شعب»** شعبةمن‌النّار وشعبةمن‌الدّخان وشبعة من‌الزّمهریر . وقیل : یخرج عنق‌من‌النّارفتتشعب ثلاث‌شعب؛ امّا النّور فیقف علی رؤس المؤمنین والدّخان یقف علی رؤس‌المنافقین واللّهب‌الصّافی یقف علی رؤس‌الکافرین ثمّ وصف ذلک ظلّ فقال :

« **لاظلیل** » ای - لیس‌فیه برد ولاراحة« **ولایغنی من‌اللّهب**» ای - ولایدفع عنهم شیئاً من حرّجهنّم .

« **انّها** » یعنی : النّار « **ترمی‌بشرر** » هی مایتطایرمن‌النّار واحدتها شررة « **کالقصر** » یعنی :کالبناءِ العظیم من هذه القصورالمبنیّة والحصون العظیمة. وقال **عبدالرّحمن‌بن‌عابس** : سألت **ابن‌عباس** عن قوله : « **انّهاترمی‌بشرر کالقصر** » قال : هی‌الخشب‌العظام المقطّعة و کنّا نعمل الی‌الخشب‌فنقطعها ثلاثة اذرع وفوق‌ذلک

ودونه ندخرها للشّتاءِ فكنّا نسمّيها القصر وقال **سعيد بن جبير** و **الضحاك** : هي اصول النّخل والشّجر العظام واحدتها قصرة مثل تمرةٍ وتمرٍ و جمرةٍ وجمرٍ.

«**كانّه جمالة**» وقرأ **حمزة** و **الكسائي** و **حفص**: جمالة على جمع جمل مثل حجر و حجارة. و قرأ **يعقوب** بضمّ الجيم بلاالف ارادالاشياء العظام المجموعة المجملة وقرأ الآخرون : جمالات بالالف و كسرالجيم على جمع الجمال وهي جمع الجمع . وقيل: جمع جمل كرجالات جمع رجل. قوله : «**صفر**» اي ـ سود ، والعرب يسمّي السّود من الابل صفراً لانّه تعلوسوادها صفرة كماقيل لبيض: الظّباءِ اُدم لانّ بياضها تعلوه كدرة . وفي الخبر: انّ شرر نارجهنّم سود كالقير . شبّه الشّررِ بالقصر وبالجمال في الكبر وفي الكثرة وفي اللّون .

«**ويل يومئذ للمكذّبين**» بماذ كرناه ثمّ يقال لهم ثانياً .

«**هذا يوم لاينطقون**» يوم القيامة يوم ممتدٌ فيه حالات ومواقف فيمكنون من الكلام في بعضها وذلك في قوله : «عند ربّكم تختصمون» ويمنعون الكلام في بعضها لقوله : «**هذا يوم لاينطقون**» و اضافته الى الفعل يدلّ على انّ المراد منه زمان او ساعة كقولك :آتيك يوم يقدم زيد وانّما يقدم في ساعة . وقيل «**لاينطقون**» اي ـ لايجدون حجّة يحتجون بها .

«**ولايؤذن لهم فيعتذرون**» اي ـ ليس لهم عذر فيؤذن لهم في الاعتذار ولو كان لهم عذرلم يمنعوا . قال **الجنيد** : اي ـ عذرلمن اعرض عن منعمه و كفر اياديه و نعمه . وقيل : الفاء في قوله : «**فيعتذرون**» ليست للجواب انّما هي عطف على الجحد في قوله :«**لاينطقون**» والتّقدير هذا يوم لاينطقون ولايعتذرون .

«**ويل يومئذ للمكذّبين**» بحجج اللّه ثمّ يقال لهم ثالثاً :

«**هذا يوم الفصل**» اي ـ هذا يوم الجزاء و يوم يفصل بين اهل الجنّة و النّار فيبعث فريق الى الجنّة و فريق الى النّار، جمعنا كم فيه والاوّلين من الامم الماضية .

«**فان كان لكم كيد فكيدون**» اي ـ ان كانت لكم حيلة الى التّخلص من حكمي فاحتالوا لانفسكم وتخلّصوا من حكمي لوقدرتم ، يعني : ان قدرتم على ما كنتم تفعلونه

قبل من العناد لرسلی والتّکذیب بآیاتی وترك الاصغاء الی قولی: «**الم نجعل الارض کفاتاً**» الآیة فافعلوا ثمّ قال:

«**ویل یومئذ للمکذّبین**» بهذه الآیة و مضمونها ومعناها.

«**انّ المتّقین فی ظلال وعیون**» ای - ظلال اشجار الجنّة و عیون تفجر منها انهار الجنّة.

«**وفواکه ممّا یشتهون**» لذیذةً مشتهاةً یقال لهم:

«**کلوا واشربوا هنیئاً**» لایشوبه مکروه ولا ینقطع «**بما کنتم تعملون**» فی الدّنیا بطاعتی.

«**انّا کذلك نجزی المحسنین**» ای - نثیب الّذین احسنوا فی تصدیقهم رسولی.

«**ویل یومئذ للمکذّبین**» بماذکرنا ثمّ خاطب فی عصر النّبی(ص) من المشرکین مبالغةً فی زجرهم و انّهم فی ایثارهم العاجلة الفانیة علی الآجلة الباقیة من جملة المجرمین الّذین قال فیهم عند مفتتح هذه الآی «**کذلك نفعل بالمجرمین**» فرجع آخر الکلام الی اوّله فقال:

«**کلوا وتمتّعوا قلیلاً انّکم مجرمون**» ای - عیشوا فی الدّنیا متمتّعین مسرورین ایّاماً قلائل «**انّکم مجرمون**» وعاقبة المجرمین النّار.

«**ویل یومئذ للمکذّبین**» بما اعددناه للکفّار من العذاب الالیم.

«**واذا قیل لهم ارکعوا لایرکعون**» کانوا فی الجاهلیّة یسجدون للاصنام ولا یرکعون لها فصار الرّکوع من اعلام صلوة المسلمین لله عزّوجلّ وقال **مقاتل**: نزلت هذه الآیة فی بنی **ثقیف** حین امرهم رسول الله (ص) بالصّلوة فقالوا: لاننحنی فانّه مسبّة علینا. فقال رسول الله(ص): «لاخیر فی دین لیس فیه رکوع ولاسجود». وقال **ابن عباس**: هذا فی القیامة، یقال لهم: «**ارکعوا**»، فلایستطیعون کما یدعون الی السّجود فلا یستطیعون.

«**ویل یومئذ للمکذّبین**» بالصّلوة و وجوبها.

«**فبایّ حدیث بعده یؤمنون**» فبایّ کتاب، و بایّ خطاب، و بایّ کلام

بعد القرآن يصدّقون وقد ابوا الايمان بالقرآن مع كونه معجزاً قاطعاً لاعذارهم والله اعلم بالمراد .

النوبة الثالثة

قوله تعالى : « بسم الله الرّحمن الرّحيم » بسم الله كلمة من ذكرها نال فی الدّنيا والعقبی بهجته ومن عرفها بذل فی طلبه مهجته . كلمة اذا استولت علی قلب عطّلته عن كلّ شغل واذا واظب علی ذكرها عبد آمنته من كلّ هول . بنام او كه برپادشاهان پادشاه است[1] وپادشاهی وی نه بحشم وسپاهست ' دوربين ونزديك دان واز نهان آگاهست. بينا بهرچيز، دانا بهركار،وآگاه بهرگاه است ؛ چه بانگ بلند او را ' چه سرّ دل ؛ چه روز روشن ، چه شب سياهست . بنام او كه از لطف اوست كه بمشتاق خود مشتاق است ' وازنيك خدائی اوست كش بارهی خود عهدوميثاق است :

آب وگل را زهرهٔ مهرتو كی بودی اگر
هم بلطف خود نكردی درازلشان اختيار ؟!

اگرنه بلطف او بودی ' كه يارستی كه ذكر او بخواب اندر بديدن[2] ؟ ورنه عنايت او بودی، كرا بودی بحضرت او رسيدن ؟

پير طريقت گفت- درمناجات خويش: « الهی كدام زبان بستايش تورسد؟ كدام خرد صفت تو برتابد ؟ كدام شكر بانيكوكاری تو برابر آيد ؟ كدام بنده بگزارد عبادت تورسد؟- الهی از ما هر كرا بينی همه معيوب بينی ' هر كردار كه بينی همه باتقصير بينی ، با اين همه نه باران برّمی باز ايستد ' نه جز گل كرم می رويد . چون با دشمن باسخط بچندين برّی ' پس سود پسنديدگان را چه اندازه وآئين محبّانرا چه پايان؟ مقام عارفان را چه حدّ ؟ وشادی دوستان را چه كران ؟

«والمرسلات عرفاً» ربّ العالمين جلّ جلاله وتقدّست اسماؤه وتعالت صفاته درين آيات خود را بتوانائی ودانائی ومهربانی بخلق تعريف ميكند ومنّتهای خوددر

۱- ج : پادشاه اوست . ۲ - الف : ديدی .

کفایت خود بر ایشان می‌پیدا کند. حجّت‌خود بر دشمن آشکارا می‌کند و دوستان را نیك خدائی‌خود بیان میکند، تا نه دوست را ریبت ماند، نه دشمن‌را معذرت.

«والمرسلات عرفاً» اللّٰه تعالی و تقدّس سوگند یاد میکند بچهارباد مختلف بطبعهای مختلف، از مخارج مختلف: یکی مرسلات، دیگر عاصفات، سوم ناشرات، چهارم فارقات. یکی گرم و نرم فصل بهار را، سبز گردانیدن باغها را، نشاط دادن درختان را، آراستن دشت و کوه را، آشکارا کردن نهانیهای زمین را، پیدا کردن قدرت وتوانائی خود را. دیگر عاصفات، بطبع گرم وخشك، فصل تابستان‌را، زمین خشك گردانیدن را، میوه‌پختن وغلّه رسانیدن‌را، عاهت(۱) وآفت زمین‌سوختن را، رنگها بنبات ومیوه‌سپردن را، عزّت وقدرت خود آشکار کردن‌را. سوم ناشرات است سرد ونرم، فصل خریف را، سموم از هوا شستن‌را، وطبع زمستانی برفق با تابستان آمیختن را، وطبع تابستان بلطف با طبع زمستان‌پیوستن را. چهارم‌فارقانست،بطبع سرد وخشك فصل زمستان را، دهان زمین‌باز گشادن را، وعفونت از خاك‌بر گرفتن را، وخزائن درختان مهر کردن را، وتف ازپوست آدمی بباطن او گردانیدن‌را، قدرت وعزّت خود با خلق نمودن را. این چهارباد است جهان، از چهار روی‌جهان، دریك سرای نهان. فرو میگشاید جوق جوق[۱]، می‌فزاید موج موج، نه پیدا که از کجا دررسید، چون فرونشست[۲] برسید، نرم‌تر از آب، گرم‌تر از آتش، سخت‌تر از سنگ، بی‌لون و بی‌بوی وبی‌رنگ، برخاستهٔ مکتوم وآرمیدهٔ معدوم.

و از این عجب‌تر آن دو باد است که از بینی ولب خیزد، گاه سرد وگاه‌گرم. براندازه‌میراند، گرم‌سرد میگرداند، وسرد گرم؛ تر خشك‌میکند وخشك‌تر، نرم‌سخت میسازد وسخت‌نرم؛ عزّت‌خود آشکارا میکند وقدرت‌خودمینماید. مؤمنان‌وموحّدان که درازل ایشان را رقم سعادت کشیده‌اند، ودرسرای محبّت ایشان را بار داده‌اند، و

١ـ الف: جوك جوك ٢ـ الف: فزونست.

١) عاهت: آفت و بلا.

حیات طیّبه تحفهٔ روزگار ایشان کردانیده اند که : « فلنحیینّه حیوةً طیّبةً » چون درین آیات ورایات قدرت تأمّل کنند وعجائب حکمت ولطائف نعمت بینند ، بهار توحید ازدلهای ایشان سربرزند ، درخت معرفت ببار آید ، سایهٔ انس افکند ، چشمهٔ حکمت کشاید ، نرکس خلوت روید ، یاسمن شوق بردهد . اینست که ربّ العالمین کفت : « انّ المتّقین فی ظلال وعیون » ، الیوم فی ظلال التّوحید ، وغداً فی ظلال حسن المزید؛ الیوم فی ظلال المعارف ، وغداً فی ظلال اللّطائف؛ الیوم فی ظلال التّعریف وغداً فی ظلال التّشریف ؛ یقال لهم : « کلوا و اشربوا هنیئاً بما کنتم تعملون » الیوم یشربون علی ذکره وغداً یشربون علی شهوده ، الیوم یشربون علی محبّته وغداً یشربون علی مشاهدته . بجلال عزّ بارخدا که درخاصکیان او دل هست که در روزی سیصد وشصت بار از آن دل چنین بهاری باحضرت برند که بوئی از آن دل بآفرینش ندهد؛ ولهذا یقول الحقّ جلّ جلاله : « اولیائی فی قبابی لایعرفهم غیری » یکی ازایشان شیخ **بسطام** است ، قدّس روحه . شبی درمناجات بود ، جهانی دید آرمیده ؛ مهتاب روشن می تافت وستارکان می رخشیدند ، سکونی و آرامی درعالم افتاده ؛ نه از کس آوازی ، نه از هیچ کوشه رازی و نیازی ؛ با خود کفت : دریغا درکاهی بدین بزرکواری و چنین خالی ؟ ازغیب ندائی شنید که : ای **بایزید** تو پنداری که خالی است ، پرده از کوشت برکرفتند ، کوش فرادار تا نالهٔ سوختکان وزارندکان شنوی . **بویزید** کفت : چهار کوشهٔ عالم پیش من نهادند وازهر کوشه‌ای ناله‌ای شنیدم ، ازهرزاویه‌ای سوزی ونیازی وازهر طرفی دردی وکدازی ، همهٔ جهان ناله اوّاهان کرفته واززمین تاباآسمان یاربهاروان کشته . **بویزید** خودرا درجنب ایشان ناچیز دید ، چون قطره‌ای دردریائی یا ذرّه‌ای درهوائی . زبان حسرت وحیرت بکشاد ، کفت : خداوندا در دریای شوق توبسی غرق شدکانند ، دربادیهٔ ارادت تو بسی متحیّرانند ، بردرکاه جلال توبسی کشتکان اند ، برامید وصال توبسی دلشدکانند ، نه هیچ طالب را آرام و نه هیچ قاصد را رسیدن بکام .

پیر طریقت اینجا سخنی نغز گفته ، بزبان انکسار ، بنعت افتقار، لایق حال . میگوید : الهی این سوزما امروز درد آمیزست ' نه‌طاقت بسر بردن نه جای گریز است . الهی‌این چه تیغ است که چنین تیزست ؟ نه جای آرام و نه روی پرهیزست ! الهی‌هر کس‌بر چیزی ومن‌ندانم‌بر چه‌ام ؟! بیمم آنست که کی پدید آید که من کیم ! الهی کان حسرت[1] است این تن من ، مایهٔ درد و غم است این دل من ، می نیارم گفت کین همه چرا بهرهٔ من ، نه دست رسد مرا برمعدن چارهٔ من .



١ ـ الف : حیرت

الجزء الثلاثون

۷۸ - سورة النبأ - مكية

النوبة الاولى

قوله تعالی : «بسم اللّه الرّحمن الرّحيم» بنام خداند فراخ بخشايش مهربان

«عمّ يتسآءلون(۱)» از چه چيز چندين[۱] می‌پرسند ؟

«عن النّباء العظيم(۲)» ترا از آن خبر بزرگ می‌پرسند !

«الّذی هم فيه مختلفون (۳)» آن خبر که درو[۲] مختلف شده‌اند ، [خلاف گويان‌اند در آن] .

«كلّا سيعلمونَ(٤)» براستی که آگاه شوند .

«ثمّ كلّا سيَعْلَمونَ(٥)» و از براستی که آگاه شوند .

«اَلَمْ نَجْعَل الارضَ مهاداً(٦)» نه‌ما اين زمين را آرامگاه شما كرديم .

«وَالجبالَ اوتاداً (۷)» و کوهها را ميخها كرديم [وبر آب بداشتيم] .

«وَخلقناكُم اَزْواجاً (۸)» و شما را جفت جفت آفريديم مرد وزن .

«وَجَعَلْنا نَوْمَكُم سُباتاً (۹)» و خواب شما شما را آسردن [و از رنجها باز گسستن] كرديم .

« وَجَعَلْنا اللّيل لباساً (۱۰)» وشب تاريك برشما پوشيديم .

« وَجعلنا النّهار مَعاشاً(۱۱)» و روز روشن زيش[۱] شما را و جهانداری شما را هنگام ساختيم .

«وَبَنَيْنا فوقكُمْ سَبْعاً شداداً(۱۲)» و زورشما هفت آسمان سخت اوراشتيم[۲] .

«وَجَعَلْنا سراجاً وهّاجاً(۱۳)» و آفتاب شماراچراغی فروزان سوزان کرديم .

۱ـ الف : چندان ۲ـ الف : درآن .

---

۱) زيش : اسم مصدر است از زيستن .

۲) بمعنی افراشتيم .

«وَاَنْزَلْنا مِنَ الْمُعْصِراتِ» وفرو فرستادیم ازمیغهای پرآب، «ماءً ثَجّاجاً (۱٤)» آبی ریزان.

«لِنُخْرِجَ بِهِ» تا اززمین بیرون آریم بآن «حَبّاً وَ نَباتاً (۱٥)» دانه‌ها ورسته‌ها که از زمین روید مردم را وستور را.

«وَجَنّاتٍ اَلْفافاً (۱٦)» و رزان و میوه ستانهای انبوه هنگفت.

«اِنَّ یَوْمَ الْفَصْلِ کانَ میقاتاً (۱۷)» روز داوری هنگام الله است با خلق.

«یَوْمَ یُنْفَخُ فِی الصُّورِ» آن روز که دردمند درصور.

«فَتَأْتُونَ اَفْواجاً (۱۸)» تا میا‌ئید شما جوق‌جوق[1] گروه گروه.

«وَفُتِحَتِ السَّماءُ فَکانَتْ اَبْواباً (۱۹)» و باز کشایند آسمان را در در.

«وَسُیِّرَتِ الْجِبالُ» و کوهها را فرا رفتن آرند، تا زمین از آن تهی کردد.

«فَکانَتْ سَراباً (۲۰)» چنانکه ازو کورآب تاود.

«اِنَّ جَهَنَّمَ کانَتْ مِرْصاداً (۲۱)» دوزخ کذر کاه است.

«لِلطّاغینَ مَآباً (۲۲)» کافران را باز کشتن کاه است.

«لابِثینَ فیها اَحْقاباً (۲۳)» بمانند اندر آن جای سالهای بی‌شمار.

«لایَذُوقُونَ فیها بَرْداً وَلاشَراباً (۲٤)» نچشند درآن نه‌خواب ونه‌آب.

«اِلّاحَمیماً وَغَسّاقاً (۲٥)» مکرآبی کرم وخونابه‌ای سرد.

«جَزاءً وِفاقاً (۲٦)» پاداشی[2] درخور کردار.

«اِنَّهُمْ کانُوا لایَرْجُونَ حِساباً (۲۷)» ایشان نمی‌ترسیدند ازشمار آن روز.

«وَکَذَّبُوا بِآیاتِنا کِذّاباً (۲۸)» و دروغ شمردند سخنان مارا دروغ شمردنی.

«وَکُلَّ شَیْءٍ اَحْصَیْناهُ کِتاباً (۲۹)» و همه چیز در لوح بشمرده‌ایم و پیوسته نوشتنی.

«فَذُوقُوا» و [ایشان‌را کویند:] چشید «فَلَنْ نَزیدَکُمْ اِلّا عَذاباً (۳۰)» و نفزائیم شما را مکر عذاب و کرفتاری.

۱- الف : جوك جوك ۲- الف : پاداشتی .

« انّ للمتّقین مفازاً (۳۱) » پرهیزگاران را رستنگاهی است جای پیروزی.
« حدائِقَ واَعْناباً (۳۲) » درختستانها با درو دیوار ورزان با انگورها .
«وکواعبَ اَتراباً (۳۳)» و کنیز کان هم بالا هم‌آسا هم زاد[1] .
«وکأساًدهاقاً (۳٤) » وجامهای شراب پیوسته دمادم .
« لایَسْمعونَ فیهالغْواً » نشنوند در آن سرای نافرجام «ولاکذّاباً(۳۵) » و نه دروغ‌زن گرفتن کس کس‌را .
« جزآءمن‌ربّكَ » پاداش از خداوند تو « عَطاءحساباً(۳٦) » بخشیدهٔ بسنده
« ربّ‌السّموات والارض » خداوند آسمانها و زمینها «ومابینهما» و آنچه میان هردو« الرّحمٰن » نام او رحمن«لایملکونَ منه خطاباً (۳۷)»ازوبر هیچ سخنی نه پادشاه اند .
« یَوْمَ یَقُومُ‌الرّوحُ » آن روز که روح بپای ایستد « والملآئکة صفّاً » و فریشتگان‌صفی « لایتَکَلّمونَ » هیچ سخن نگویند « الّامن اذن له الرّحمنُ » مگر کسی که دستوری دهد رحمن او را « وقال صواباً (۳۸) » و آنچه گوید راست گوید و بچم .
«ذٰلكَ الْیومُ الحقّ »آن روزست بودنی « فَمَنْ شآءَ » هر که خواهدپس آن پیغام وپند« اتّخذَ الٰی ربّه مآباً(۳۹) » بخداوندخویش‌راهی‌گیردوباز گشتن گاهی.
«انّا انْذَرْناكمْ عذاباً قریباً (٤٠)» شما را آگاه کردیم وبیم نمودیم ازعذابی نزدیك .
«یَوْمَ یَنظُرُ المرءُ ماقَدَّمَتْ یداهُ»آن‌روز که مینگرد مردم فرا کردارخویش،
« وَیقُولُ الکافرُ » ونا گرویده گوید : « یالَیْتنی کُنْتُ تُراباً(٤۱) » کاشك من خاك بودمی ، کاشك من خاك گشتمی[2] .

النوبة الثانیة

این سوره را سه نامست : سورة النّباءِ ، وسورةالتّساؤل وسورةالمعصرات، جمله

۱ـ الف : کنیز کان هام آسا هام زاد .
۲ ـ الف : کاشکی من خاك بودی ، کاشکی من خاك گشتی .

چهل آیتست[۱]، صدوهفتاد وسه کلمت وهفتصد وهفتادحرف، همه[۲] به **مکه** فروآمد[۳]، باجماع مفسّران در مکّیّات شمرند. و دراین سوره ناسخ و منسوخ نیست، وآخر سورتی‌است که به **مکه** فروآمد؛ پس‌ازآن رسول خدا (ص) هجرت کرد به **مدینه**.

روی‌عن **ابی بن کعب** قال: قال‌رسول‌الله(ص): «من قرأ «**عمّ‌یتساءلون**» سقاه‌الله عزّوجلّ بردالشّراب یوم القیامة. و عن **ابی الدّرداء** قال: قال رسول‌الله (ص): «تعلّموا سورة «**عمّ‌یتساءلون عن‌النّباءِالعظیم**» وتعلّموا «ق والقران‌المجید»، «والنّجم‌اذاهوی»، «والسّماء ذات‌البروج»، «والسّماء والطّارق»، فانّکم لوتعلمون مافیهنّ‌لعطلتم‌ماانتم فیه وتعلّمتمونهنّ وتقرّبوا الی‌الله سبحانه بهنّ انّ‌الله یغفربهنّ کلّ ذنب الّاالشّرک‌بالله» وعن **ابی بکرالصّدیق** قال: قلت یا رسول‌الله: لقدأسرع الیک الشّیب. قال: شیّبتنی **هود** و **الواقعة** و **المرسلات** و **عمّ یتساءلون** و **اذا الشّمس کوّرت**.

«عمّ» اصله عن ما، فادغمت‌النّون فی‌المیم لاشتراکهما فی‌الغنّة وحذفت الف ما، کقولهم: فیم وبم، ومعناه: عن‌ایّ شیءٍیتساءل‌هؤلاءِ المشرکون وذلک‌انّ‌النّبی(ص) لمّا دعاهم الی‌التّوحید و اخبرهم بالبعث و تلاعلیهم **القرآن** جعلوا یتساءلون بینهم، فیقولون: ماذاجاء به **محمد**. قال **الزّجاج**: اللّفظ لفظ استفهام ومعناه التّفخیم‌للقصّة کما تقول‌ایّ شیءٍ زید؟ اذا عظّمت امره وشأنه؛ ثمّ ذکر انّ تساءلهم عمّاذا؟ - فقال: «**عن‌النّباءِالعظیم**». قال **مجاهد** والاکثرون:هو**القرآن**، دلیله‌قوله عزّوجلّ: «قل هونبؤ عظیم» واختلافهم فیه: انّهم قالوا: اهومن‌الله ام من کلام بشرام سحرو کهانة؟ فآمن به‌بعض و کفربه‌بعض. وقال **قتادة و الزّجاج**: هوالقیامة والبعث بدلیل قوله عقیبه: «**انّ یومَ‌الفصل کان میقاتاً**». والضّمیر فی یتساءلون للکفّار و المؤمنین جمیعاً، واختلافهم فیهاانّهم صاروا ثلاث فرق: فرقة[۴] یعلمون‌انّها الحقّ، وفرقة نشزت فقالت: لاتأتینا‌السّاعة، وفرقة یمارون فیهاویقولون: احقّ هوان نظنّ‌الّاظنّاًومانحن بمستیقنین. وقیل: «**النّباء العظیم**» امر**محمد**(ص) ونبوّته، وکانوا مختلفین‌فی تصدیقه و تکذیبه.

---

۱ - چنین است در هردو نسخهٔ «الف» و «ج» ۲ - الف: جمله

۳ - الف: فرودآمد ۴ - الف: فریقه.

«**كلّا**» ردع عن الاختلاف ، اى ـ ارتدعوا ليس الامر كما ظننتم «**سيعلمون**» عاقبة امرهم .

«**ثمّ كلّا سيعلمون**» ماينا لهم يوم القيامة من عذاب الجهنّم . وقيل : «**ثمّ كلّا سيعلمون**» ماينال المؤمنين من الثّواب فى الجنّة ثمّ دلّ بما اظهر من قدرته على ما انزل من وعده فقال :

«**الم نجعل الارض مهاداً**» استفهام بمعنى التّقرير ، اى ـ ذللناها لهم حتّى يسكنوها ويسيروا فى مناكبها. وقيل: «**مهاداً**» اى ـ فراشاً يمكن الاستقرار عليها و مهاداً يجوز ان يكون واحداً ، ويجوز ان يكون جمع مهد وانّما جاز جمعه لاختلاف اماكنها من القرى والبلاد ولاختلاف التّصرف فيها حفراً و زرعاً و بناءً وسيراً .

«**والجبال اوتاداً**» للارض لولاها ارتجّت بالزّلازل و الرّياح .

«**وخلقناكم ازواجاً**» اصنافاً والواناً . وقيل : ذكوراً و اناثاً .

«**وجعلنا نومكم سباتاً**» اى ـ قطعاً عن العمل راحة لابدانكم لانّ اصل السّبت القطع ومنه سبت رأسه اى ـ حلقه . قيل اصل السّبت التّمدّد والاستراحة. يقال: سبتت المرأة شعرها اذا مدّته واطالته ؛ وقال **الزّجاج** : السّبات ان ينقطع عن الحركة والرّوح فيه . وقيل : النّائم مسبوت لايعمل ولايعقل كانّه ميّت .

«**وجعلنا اللّيل لباساً**» يشملكم لتستريحوا ، و قيل : غطآءً و غشاءً يستر كلّ شيء بظلمته و جعلنا النّهار معاشاً اى ـ وقتاً و سبباً لمعاشكم واكتسابكم و سمّى الكسب معاشاً لانّه يعاش به. قال **ابن عباس** : يريد تبتغون فيه من فضل الله وماقسم لكم من رزقه ؛ والمعاش : المصدر ، تقول: عاش يعيش عيشاً و معاشاً .

«**وبنينا فوقكم سبعاً شداداً**» اى ـ سبع سموات طباقاً صلاباً وثاقاً محكمة البناء لايبليهنّ الايّام و اللّيالى و صفها بالشّدّة حيث امسكها عن السّقوط و رفعها بغير عمد، فهى لاتزول عمّا خلقها الله تعالى عليه .

«**وجعلنا سراجاً**» اى ـ جعلنا الشّمس «**سراجاً وهّاجاً**» نيّراً متلالئاً و قّاداً حارّاً. قال **مقاتل**: جعل فيه نوراً وحرارةً، والوهج يجمع النّور والحرارة، ويقال: انّ الشّمس والقمر

خلقا فی بدو امرهما من نور العرش و یرجعان فی القیامة الی نور العرش وذلك فیماروی **عکرمة** عن **ابن عباس** انّه قال : الا احدّثکم بما سمعت من رسول الله (ص) یقول فی الشّمس والقمر و بدءِ خلقهما و مصیر امرهما ؟ ـ قال : قلنا بلی یرحمك الله . ـ فقال: انّ رسول الله (ص) سئل عن ذلك، فقال: انّ الله عزّوجلّ لمّا ابرم خلقه احکاماً ولم یبق من خلقه غیر **آدم** خلق شمسین من نور عرشه ، فامّا ماکان فی سابق علمه ان یدعها شمساً فانّه خلقها مثل الدّنیا ما بین مشارقها ومغاربها وماکان فی سابق علمه أن یطمسها و یحولها قمراً فانّه خلقها دون الشّمس فی العظم، ولکن انّما یری صغرهما من شدّة ارتفاعهما فی السّماءِ و بعدهما من الارض. فلو ترك الله عزّوجلّ الشّمس والقمر کما کان خلقهما فی بدو امرهما لم یعرف اللّیل من النّهار ولاالنّهار من اللّیل و کان لایدری الاجیر متی یعمل ومتی یأخذ اجره ، ولایدری الصّائم متی یصوم ومتی یفطر، ولاتدری المرأة متی تعتدّ، ولایدری المسلمون متی وقت صلوٰتهم ومتی وقت حجّهم. فکان الرّب جلّ جلاله انظر لعباده وارحم بهم، فارسل **جبرئیل** فامرّ جناحه علی وجه القمر فطمس عنه الضّوء و بقی فیه النّورفذلك قوله : «وجعلنا اللّیل والنّهار آیتین فمحونا آیة اللّیل» «وجعلنا آیة النّهار مبصرةً» الآیة . فالسّواد الّذی ترون فی القمر شبه الخطوط فیه فهو اثر المحو ، قال : فاذا قامت القیامة وقضی الله بین النّاس و میّز بین اهل الجنّة والنّار ولم یدخلوهما بعد یدعو الرّبّ جلّ جلاله بالشّمس و القمر فیجاء بهما اسودین مکوّرین قدوقعا فی زلازل و بلابل ترعد فرائصهما من هول ذلك الیوم ومخافة الرّحمن فاذا کانا حیال العرش خرّا لله ساجدین فیقولان: آلهنا قدعلمت طاعتنالك ودؤبنا فی عبادتك وسرعتنا للمضیّ فی امرك ایّام الدّنیا فلا تعذّبنا بعبادة المشرکین ایّانا ، فقد علمت انّا لم ندعهم الی عبادتنا ولم نذهل عن عبادتك . فیقول الرّبّ تبارك وتعالی: «صدقتما انّی قدقضیت علی نفسی ان ابدی واعید و انّی معید کما الی مابدأ تکما فارجعا الی ما خلقتکما منه» . فیقولان: ربّنا ممّ خلقتنا ؟ ـ فیقول خلقتکما : من نور عرشی فارجعا الیه قال: فتلتمع من کلّ واحد منهما برقة تکاد تخطف الابصار نوراً فتختلطان بنور العرش فذلك قوله : « یبدی و یعید » . قوله :

« **وانزلنا من المعصرات**» قال مجاهد و قتادة ومقاتل : «**المعصرات**» الرّياح لأنّها تعصر السّحاب ليمطر فعلى هذا التّأويل من بمعنى الباء ، اى ـ انزلنا بالرّياح المعصرات « **ماءً ثجّاجاً** » وذلك انّ الله عزّ و جلّ يبعث الرّيح فيثير السّحاب فيحمل الماء من السّماء فيدرّ كما تدرّ اللّقحة وتضربه الرّيح فينزل متفرّقاً حتّى لايدقّ الارض والخلق. وقال **ابو العالية والضحاك وابن عباس**: «**المعصرات**»: السّحائب، يقال: اعصر السّحاب، اذا حان ان يمطر واعصرت المرأة اذا دنا حيضها وارکب المهر اذا حان وقت رکوبه: وقال **الحسن و سعيد بن جبير و مقاتل بن حيّان و زيد بن اسلم**: « **من المعصرات** » اى ـ من السّموات .

« **ماءً ثجّاجاً**»: صبّاباً مدراراً متتابعاً يتلو بعضه بعضاً « **لنخرج به** » اى ـ بالمطر «**حبّاً**» ممّا يأكله النّاس «**و نباتاً**» ممّا ترعاه الدّوابّ . وقيل: الحبّ مايحرث ويزرع، و النّبات ماينبت من الارض بنفسه . وقيل : الحبّ اللّؤلؤ، واصله من المطر؛ والنّبات ماينبت على الارض بنفسه ؛ وروى عن **عكرمة** : ما انزل الله من السّماء قطرةً الّا انبت بها فى الارض عشبةً وفى البحر لؤلؤةً .

« **وجنّات الفافاً** » اى ـ بساتين ملتفّة الاشجار واحدها لفّ ولفيف .

« **انّ يوم الفصل** » يعني: يوم القيامة يفصل فيه بين الخلق «**كان ميقاتاً** » لما وعده الله من الثّواب والعقاب . و قيل : كان ها هنا صلة .

« **يوم ينفخ فى الصّور** » هذه هى نفخة الدّعوة وهى النّفخة الثّالثة، الاولى نفخة الفزع والثّانية نفخة الصّعقة والثّالثة نفخة القيام من القبور. « **فتاتون افواجاً** » زمراً زمراً كلّ امّة بامامهم كقوله: «ويوم نبعث من كلّ امّة فوجاً». روى **البراء بن عازب** قال: كان **معاذ بن جبل** جالساً قريباً من رسول الله(ص) فى منزل **ابى ايّوب الانصارى** فقال **معاذ** : يارسول الله ارأيت قول الله عزّ وجلّ. «**يوم ينفخ فى الصّور فتاتون افواجاً**»؟ فقال يا **معاذ** ، سألت عن عظيم من الامر ثمّ ارسل عينيه ثمّ قال يحشرون عشرة اصناف من امّتى اشتاتاً قد ميّزهم الله تعالى من جماعة المسلمين وبدّل صورتهم، فبعضهم على صورة القردة وبعضهم على صورة الخنازير و بعضهم منكّسين ارجلهم فوق وجوههم يسحبون عليها و بعضهم

عمی یتردّدون و بعضهم صمّ بکم لایعقلون و بعضهم یمضغون السنتهم فهی مدلاة علی صدورهم یسیل القیح من افواههم لعاباً یقذرهم اهل الجمع و بعضهم منقطعةً ایدیهم وارجلهم و بعضهم مصلّبین علی جذوع من نار و بعضهم اشدّ نتنا من الجیف و بعضهم یلبسون جباباً سابغةً من قطران لازقة بجلودهم. فامّا الّذین علی صورة القردة فالقتات من النّاس یعنی النّمّام، وامّا الّذین علی صورة الخنازیر فاهل السّحت والمنکسون علی وجوههم فاکلة الرّبوا والعمی من یجور فی الحکم و الصمّ البکم المعجبون باعمالهم و الّذین یمضغون السنتهم. فالعلماء والقصّاص الّذین خالف قولهم اعمالهم والمقطّعة ایدیهم و ارجلهم الّذین یوذون الجیران والمصلّبون علی جذوع من نار فالسّعاة بالنّاس الی السّلطان والّذین هم اشدّ نتناً من الجیف فالّذین یتمتّعون بالشّهوات واللّذات و منعوا حقّ الله تعالی من اموالهم، والّذین یلبسون الجباب فاهل الکبر والخیلاء. قوله:

«**وفتحت السّماء**» قرأ اهل **الکوفة**: فتحت بالتّخفیف والباقون بالتّشدید، ای ـ شقّقت لنزول الملائکة فکانت ابواباً، ای ـ ذات ابواب. وقیل: تنحلّ وتتناثر حتّی تصیر فیها ابواب وطرق وفروج «ومالها الیوم من فروج». وقیل: انّ لکلّ عبدٍ مابین فی السّماء باباً لعمله وباباً لرزقه، فاذا قامت القیامة انفتحت الابواب.

«**وسیّرت الجبال فکانت سراباً**» ای ـ ازیلت عن اماکنها فصارت کالسّراب. قال **ابن عباس**: ذلک عند الفزع الاوّل فازالها عن اماکنها فصارت کما قال سبحانه: «تحسبها جامدةً و هی تمرّ مرّ السّحاب» ثمّ یدرکها الفزع الثّانی فصارت «کالعهن المنفوش» ثمّ یدرکها الفزع الثّالث فصارت کثیباً مهیلاً، ثمّ یدرکها الفزع الرّابع فسیّرت فی الارض وذهب بها وذلک قوله: «واذاالجبال نسفت» ای ـ ازیلت بسرعة حتّی لایبقی اثر:

«**انّ جهنّم کانت مرصاداً**» ای ـ طریقاً و ممرّاً فلا سبیل الی الجنّة حتّی تقطع النّار وقیل: محبساً و موضع رصد کالمضمار لحلبة الخیل. الحلبة خیل تجمع للسّباق من کلّ اوب والمضمار: الموضع. قال **ابن عباس**: انّ علی جسر جهنّم سبعة محابس یسأل العبد عند اوّلها عن شهادة ان لااله الّاالله، فان جاء بها تامّةً جاز الی الثّانی فیسأل

عن الصّلوة فان جاء بها تامّةً جاز الى الثّالث فيسأل عن الزّكوة ، فان جاء بها تامّةً جاز الى الرّابع ، فيسأل عن الصّوم ؛ فان جاء به تامّاً جاز الى الخامس ، فيسأل عن الحجّ ؛ فان جاء بها تامّاً جاز الى السّادس ، فيسأل عن العمرة ؛ فان جاء بها تامّةً جاز الى السّابع فيسأل عن المظالم فان خرج منها والّا يقال : انظروا فاز كان له تطوّع اكمل به اعماله ، فاذا فرغ به انطلق الى الجنّة . والمرصاد ، مفعال من الرّصد والمعنى : انّها ذات ارتقاب لاهلها ترصدهم بنكالها و عقوبتها .

«**للطّاغين مآباً**» اى ـ مرجعاً لمن تجاوز الحدّ فى الطّغيان والكفر .

«**لابثين**» قرا **حمزة و يعقوب** : « لبثين » و قرآءة العامّة « لابثين » بالالف ، و هما لغتان . « **فيها احقاباً** » جمع حقب وهو ثمانون سنةً كلّ سنة ثلاث مائة وستّون يوماً ، كلّ يوم الف سنة ممّا يعدّه بنو آدم ، وروى **نافع** عن **ابن عمر** عن النّبى (ص) قال : « والله لا يخرج من النّار من دخلها حتّى يكونوا «**فيها احقاباً**» والحقب بضع وثمانون سنة والسّنة ثلاثمائة وستّون يوماً كلّ يوم كالف سنة ممّا تعدّون فلا يتّكلنّ احد على ان يخرج من النّار. قال **الحسن**: انّ الله لم يجعل لاهل النّار مدّةً ، بل قال : «**لابثين فيها احقاباً**» فوالله ماهو الّا انّه اذا مضى حقب دخل آخر الى الابد فليس للاحقاب عدّة الى الخلود وعن **عبدالله ابن مسعود** قال : لو علم اهل النّار انّهم يلبثون فى النّار عدد حصى الدّنيا لفرحوا ولو علم اهل الجنّة انّهم يلبثون فى الجنّة عدد حصى الدّنيا لحزنوا وقال **مقاتل بن حيّان** : الحقب الواحد سبع عشرة الف سنةً . قال : وهذه الآية منسوخة نسختها « **فلن نزيدكم الّا عذاباً** » يعنى: انّ العدد قد ارتفع والخلود قد حصل . وعن **خالد بن معدان** قال : هذه الآية فى اهل القبلة لانّهم لا يخلدون فيها ، وقيل : تمّ الكلام على قوله : «**فيها**» ثمّ قال : «**احقاباً**» .

«**لا يذوقون فيها**» اى ـ فى جهنّم « **برداً** » اى روحاً وراحةً . و قيل: البرد النّوم لانّ النّائم يبرد جوفه اذا نام . و قال **مقاتل** : لا يذوقون فيها برداً ينفعهم من حرّ ، ولا شراباً ينفعهم من عطش .

« **الّا حميماً** » ماءً حارّاً يحرق ما يأتى عليه . وقيل : هو دموع عيون اهل النّار

«**وغسّاقاً**». قال **ابن‌عباس**: الغسّاق: الزّمهریر یحرقهم ببرده. وقیل هو الصّدید و ماسال من جلود اهل النّار. وقیل: هوالمنتن‌الاسود، وقال **شهربن حوشب**: الغسّاق وادفی‌النّارفیه ثلاث‌مائة و ثلاثون‌شعباً فی کلّ‌شعب ثلاث‌مائة و ثلاثون‌بیتاً فی کلّ بیت اربع زوایا، فی کلّ زاویة شجاع کاعظم ماخلق‌اللّٰه‌من‌الخلق، فی‌رأس کلّ‌شجاع‌سم. و قیل: معنی‌الآیة «**لایذوقون**» فی تلك الاحقاب «**الّاحمیماً وغسّاقاً**» ثمّ یلبثون احقاباً یذوقون غیر الحمیم و الغسّاق من انواع العذاب فهو توقیت لانواع العذاب لالمکثهم فی‌النّار.

«**جزآءً وفاقاً**» ای- جازیناهم جزآءً وافق‌اعمالهم. قال **مقاتل**: وافق‌العذاب الذّنب فلاذنب اعظم من الشّرك ولاعذاب اعظم من النّار، ثمّ وصف اعمالهم فقال:

«**انّهم کانوا لایرجون حساباً**»ای-لایخافون‌محاسبةاللّٰه ایّاهم. قال **الزّجاج**: یعنی لایؤمنون بالبعث فیرجوا ثواب حساب.

«**وکذّبوا بآیاتنا**» ای - بماجاءت به الانبیاء «**کذّاباً**» ای- تکذیباً وهی‌لغة یمانیّة فصیحة یقولون: خرّقت القمیص خرّاقاً وقریء«کذاباً»بالتّخفیف مصدر کاذب.

«**وکلّ‌شیءاحصیناه کتاباً**» ای- کلّ شیء من اعمال الخلق بیّنّاه فی اللّوح المحفوظ کقوله:«وکلّ‌شیءاحصیناه فی‌امام‌مبین». قوله: «**وکلّ‌شیء**» منصوب‌بفعل مضمر، ای- احصینا کلّ شیء احصیناه. و کتاباً نصب علی‌المصدر. ای- کتبناه کتاباً و یجوزان یکون نصباً علی الظّرف، ای- فی کتاب وهواللّوح‌المحفوظ. وقیل: احصته الملائکة فی‌کتاب، یعنی: فی صحف‌الاعمال.

«**فذوقوا**» ای - یقال‌لهم «**فذوقوا فلن‌نزیدکم الّاعذاباً**» سئل **الحسن** عن‌اشدّآیةٍ فی **القرآن** علی‌اهل النّار فقال**الحسن**: سألنا **ابا برزة الاسلمی**، فقال: سألت رسول اللّٰه (ص) فقال: «**فذوقوا فلن نزیدکم الّا عذاباً**»، قیل: لمّا سمعوا ذلك ایسومن‌الخروج. قوله:

«**انّ‌للمتقین‌مفازاً**» المفاز موضع الفوز والفوز النّجاة، ای- للّذین اتّقوا من الشّرك و الکفر و الفواحش نجاةٌ من العذاب و وصول الی الجزیل من الثّواب، ثمّ فسّر فقال:

« **حدائق** » جمع حديقه، وهى البستان المحاط به و«**اعناباً**» ، جمع عنب .

«**وكواعب**» اى ـ جوارىّ عذارى جمع كاعب وهى النّاهدة الّتى بلغت النّكاح وظهر ثديها ونتانتوء الكعب. «**اترابآ**» اى ـ مستويات فى السّنّ على سنّ ثلاث وثلاثين سنة. فقيل: اراد بذٰلك ازواجهنّ من الآدميّات، وقيل: هنّ الحور وليس المراد بذٰلك صغر السّنّ، لكنّ المراد رواء الشّباب، اى ـ ماء الشّباب جار فيهنّ لم يشبن ولم يتغيّر عن حدّ الحسن حسنهنّ .

« **وكاساً دهاقاً** » مترعةً مملوّةً متتابعةً صافيةً، الدّهاق مصدر داهق مداهقةً ودهاقاً، اى ـ تابع؛ وادهقت الحوض اى ـ ملأته والكأس فى **القرآن** : هى كأس الخمر حيثما وجدتها .

« **لايسمعون فيها** » ـ اى فى الجنّة « **لغواً** » باطلاً من الكلام «**ولاكذّاباً**» يعنى: ولاتكذيباً، اى ـ لايكذّب بعضهم بعضاً . قرأ **الكسائى** :« كذاباً» بالتّخفيف مصدر كاذب، اى ـ لايكذب بعضهم مع بعض .

«**جزآءً من ربّك عطاءً**» اى ـ جازاهم جزآءً واعطاهم عطاءً فهما منصوبان بالمصدر و قولـه : «**حساباً**» اى ـ كافياً وافياً كثيراً ؛ يقال : احسبت فلانـاً ، اى ـ اعطيته ما يكفيه حتّى قال : حسبى و المراد انّ لهم فى الجنّة جميع ما يشتهون و قيل معنى:

« **عطاءً حساباً** » ـ اى ـ على حساب العمل وعندالله المزيد .

« **ربّ السّموات والارض وما بينهما الرّحمن** » اى ـ خالقهما و مالكهما ومالك مابينهما الرّحمن . قرأ اهل **الحجاز وابوعمرو**: «**ربّ**»، بالرّفع على الاستيناف و«**الرّحمن**» خبره . وقرأ الآخرون : «**ربّ**» بالجرّ اتباعاً لقوله: من ربّك، وقرأ **ابن عامر وعاصم و يعقوب** : « **الرّحمن** » بالجرّ اتباعاً لقوله : «**ربّ السّموات**» وقرأ الآخرون : «**الرّحمن**» بالرّفع و حمزة و **الكسائى** يقرآن «**رب**» بالخفض لقربه من قوله : « **جزاءً من ربّك** » ويقرآن «**الرّحمن**» بالرّفع لبعده منه على الاستيناف . وقوله : «**لايملكون**» فى موضع خبره . ومعنى «**لايملكون منه خطاباً**» قال **مقاتل**: لايقدر الخلق

علی ان یکلّموا الرّبّ الّا باذنه ، و قال **الکلبی** : لایشفع احد لاحداً الّا باذنه .

« یوم یقوم الرّوح و الملآئکة صفّاً » قال **الشعبی و الضحاك** : **« الرّوح »** جبرئیل(ع) وقال **عطاء** عن **ابن‌عباس** : **« الرّوح »** ملك من الملائکة ما خلق‌الله مخلوقاً اعظم‌منه ؛ فاذا کان یوم‌القیامة قام هو وحده صفّاً و قامت الملائکة کلّهم صفّاً واحداً فیکون عظم خلقه مثلهم . وقال **مجاهد وقتادة وابوصالح** : **«الرّوح»** خلق من‌خلق‌الله علی‌صورة بنی‌**آدم** لهم ایدوارجل ورؤس یأکلون ویشربون ، لیسوا من الملائکة ولامن الجنّ‌ولامن‌الانس مانزل من‌السّماء ملك‌الّاومعه واحد منهم . و قال **ابن‌مسعود** : **« الرّوح »** ملك‌اعظم من‌السّموات‌ومن‌الجبال‌ومن‌الملائکة وهوفی‌السّماء الرّابعة یسبّح کلّ‌یوم اثنی‌عشرالف تسبیحة یخلق‌من کلّ‌تسبیحة ملك‌یجیء‌القوم‌یوم القیامة**«صفّاً»**وحده . وقال**الحسن** : هم بنو**آدم**،ومعناه : ذووالرّوح، وقال **عطیّة** عن **ابن‌عباس** : هی‌ارواح النّاس تقوم مع‌الملائکة فیمابین‌النّفختین، قبل ان‌تردّالارواح الی‌الاجساد . وفی‌روایة **الضحاك** عن **ابن‌عباس** ، قال : عن یمین‌العرش نهراً من نور مثل‌السّموات‌السّبع والارضین‌السّبع والبحارالسّبعة یدخل **جبرئیل** (ع) فیه کلّ‌سحر فیغتسل فیزدادنوراً الی‌نوره وجمالاً الی‌جماله وعظماًالی‌عظمه، ثمّ ینتفض فیخرج‌الله من کلّ قطرة تقع‌من‌ریشه کذا و کذا الف‌ملك یدخل‌منهم کلّ یوم سبعون الف‌ملك البیت‌المعمور وسبعون الفاً الکعبة لایعودون الیهما الی ان تقوم‌السّاعة . وقال **وهب** : انّ **جبرئیل** (ع) واقف بین یدی‌الله عزّوجلّ ترعد فرائصه یخلق‌الله سبحانه و تعالی من کلّ رعدة مائة الف ملك و الملائکة صفوف بین یدی‌الله عزّوجلّ منکّسوا رؤسهم فاذااذن‌الله‌تعالی‌لهم‌فی‌الکلام،قالوا:لااله‌الّاانت،وهوقوله: **« یوم‌یقوم‌الرّوح و الملآئکة صفّاً لایتکلّمون الّامن‌اذن‌له الرّحمن»**ان‌یتکلّم و **« قال »**فی‌الدّنیا **«صواباً »** وسداداً من‌القول . وقیل : معناه من‌قال لااله‌الّاالله فی‌الدّنیا یأذن‌الله لهم‌فی‌القیامة ان‌یتکلّموا بالشّفاعة فیشفعون و بالاعتذارفیقبل عذرهم ، وامّاالکافرون فلایقبل عذرهم ولایسمع شفاعتهم . و قال **الحسن** : معناه لایشفعون لاحد الّا لمن اذن‌الله ان یشفع له وقال المشفوع : له فی‌الدّنیا صواباً صدقاً وهولااله‌الّاالله .

«**ذٰلك اليوم الحقّ**» لا باطل فيه ولاظلم، بل ينتصف الضّعيف من القوىّ ومجيئه حقّ كائن يوجد لامحالة وقد كانوا فيه على شكّ «**فمن شآء اتّخذ الى ربّه مآباً**» اى۔ مرجعاً حسناً من طاعةٍ يقدّمها وزلّةً يجتنبها ليكون المرجع الى الثّواب.

«**انّا انذرناكم عذاباً قريباً**» يعنى: العذاب فى الآخرة و كلّ ماهو آت قريب. وقيل هو القتل ببدر. «**يوم ينظر المرء ماقدّمت يداه**» اى ۔ يرى جزاء الّذى قدّمه من خير وشرّ كقوله: «يوم تجد كلّ نفس ما عملت من خير محضراً» «وانّ سعيه سوف يرى» «ليروا اعمالهم». وقيل: المرء هاهنا المؤمن يرى[1] كلّ خير قدّمه فى صحيفته «**ويقول الكافر ياليتنى كنت تراباً**» قال **عبدالله بن عمر**: واذا كان يوم القيامة مدّت الارض مدّ الاديم وحشر الدّوابّ والبهائم والوحش ثمّ يجعل القصاص بين البهائم حتّى تقتصّ للشّاة الجمّاء من القرناء نطحتها فاذا فرغ من القصاص قيل لها: كونى تراباً. فعند ذٰلك «**يقول الكافر ياليتنى كنت تراباً**» وقال **مقاتل**: يجمع الله الوحوش والهوامّ والطّير و كلّ شىء غير الثّقلين فيقول: من ربّكم؟ ۔ فيقولون: الرّحمن الرّحيم. ۔ فيقول لهم الرّبّ تبارك و تعالى بعد ما يقضى بينهم حتّى يقتصّ للجمّاء من القرناء: «انا خلقتكم و سخّرتكم لبنى آدم و كنتم مطيعين ايّام حيوٰتكم فارجعوا» اى ۔ الّذى كنتم كونوا تراباً فيكونون تراباً. فاذا التفت الكافر الى شىء صار تراباً يتمنّى، فيقول: ياليتنى كنت فى الدّنيا فى صورة خنزير رزقى كرزقه و كنت اليوم فى الآخرة تراباً. و قيل: معناه ليتنى لم ابعث[1] و كنت تراباً. و قال **عكرمة**: بلغنى انّ السّباع والوحش والبهائم اذا رأين يوم القيامة بنى آدم وماهم فيه من الغمّ والحزن قلن: الحمدلله الّذى لم يجعلنا مثلكم فلاجنّةً نرجو ولاناراً نخاف. و قال **ابوالقاسم بن حبيب**: رأيت فى بعض التّفاسير انّ الكافر هاهنا **ابليس** وذلك انّه عاب **آدم** بانّه خلق من التّراب و افتخر بانّه خلق من النّار، فاذا عاين يوم القيامة فضل بنى **آدم** والمؤمنين ومايناكون من انواع الكرامات ورأى[1] ماهو فيه من الشّدّة والعذاب يتمنّى و يقول: ياليتنى خلقت من التّراب ولم يصبنى مااصابنى. قال **ابوهريرة**: فيقول التّراب للكافر لاولا كرامة لك، من جعلك مثلى وعن **ابى الزّناد عبدالله بن ذكوان** قال اذا قضى

۱ ۔ الف: اخلق.

بین‌النّاس وامر اهل‌الجنّة الی الجنّة، واهل‌النّار الی‌النّار؛قیل لسائر الامم ولمؤمنی‌الجنّ: عودوا تراباً . فحینئذ «یقول الکافر یالیتنی کنت تراباً» وقال عمر بن عبدالعزیز: انّ مؤمنی‌الجنّ حول‌الجنّة فی ربض ورحاب ولیسوا فیها والاکثرون علی انّ مومنی‌الجنّ مع مؤمنی‌الانس فی‌الجنة وانّ کافرهم مع کافری الانس فی‌النّار .

النوبة الثالثة

قوله تعالی : « **بسم‌الله‌الرّحمن الرّحیم** » اسم ملك تجمل عباده بطاعته و تزین خدمه بعبادته ، لایتجمّل بطاعة المطیعین ولا یتزیّن بعبادة العابدین ، فزینة العابدین صدارطاعتهم و زنیة العارفین حلّة معرفتهم . و زینة المحبّین تاج ولایتهم . و زینةالمذنبین غسل وجوههم بصوب عبرتهم .

نام خداوندی که‌نام اودل‌افروزست ومهراوعالم سوز. نام اوآرایش‌مجلس‌است و مدح او سرمایهٔ مفلس . زینت زبانها ثنای او، قیمت دلها بهوای او، راحت روحها بلقای او ، سرور سرّها برضای او . دلایل توحید آیات او ، معالم تفرید رایات او ، شواهد شریعت اشارات او ، معاهد حقیقت بشارات او ، قدیم نا مخلوق ذات و صفات او . توانائی یگانه بی‌مکر ، دانائی یگانه بی‌اکر . توانائی که همه‌کار تواند، دانائی که همه‌چیز داند. درشناخت حاصل‌ودریافت حاضر، بسلطان عظمت دور ، و ببرهان فضل نزدیك، ببیان برّ پیدا واز دریافت گمان نهان .

پیر طریقت گفت : «الهی من بقدر تو نادانم و سزای ترا ناتوانم ، در بیچارگی خود سر گردانم ، و روز بروز در[1] زیانم ؛ چون منی‌چون بود ؟ چنانم ! وازنگرستن در تاریکی بفغانم ، که خود برهیچ چیز هستما ندانم ! چشم بروزی دارم که تومانی ومن نمانم . چون من کیست ؟ گر آن روز ببینم و ربببینم بجان فدا آنم[2] .

قوله : « **عمّ یتساءلون عن النّباء** » ای ــ عن‌الخبر « **العظیم** » این خبرعظیم کارونبوّت مصطفی است(ص) وبعثت ورسالت او، و پرسیدن‌ایشان‌ازیکدیگر ازروی

۱ـ الف : بر ۲ ـ الف : چون من کیست گرآن روزبینم وربینم جان فدا کنم .

تعظیم بود . جماعت **قریش** فراهم میرسیدند و با یکدیگر میگفتند : ایّ شیء امر **محمد** ؟ این کار **محمد** چه‌چیز است بدین‌عظیمی و بدین پاینده گی ؟ روز بروز کار او بالاتر و آوای او بلندتر ، ودولت او از جبال راسیات قوی‌تر ومحکم‌تر. سراپردهٔ ملّت‌ما برانداخت ، و گردن دین خویش برافراخت . سرافرازان عرب او را مسخّر میشوند ، و گردنکشان قبائل‌سر برخط وی‌می‌نهند. ربّ‌العالمین گفت : «**الذی‌هم فیه‌مختلفون**» خلق درکار او مختلف‌شدند . یکی را سعادت ازلی در رسید و عنایت آلهی اورا درپذیرفت ، تا بدعوت وی‌عزیز گشت وبتصدیق رسالت وی سعیدابد شد. یکی در وهدهٔ خذلان بمانده شقاوت ازلی‌دامن وی گرفته باشخاص بیزاری‌سپرده تا سردرچنبر دعوت او نیاورد ورسالت‌وی‌قبول نکرد، شقیّ هردوسرای گشت . حکم آلهی اینست وخواست الهی‌چنین . حکم کردبر آن کس که خواست ، بآن‌چیز که خواست. حکمی بی‌میل‌وقضائی بی‌جور. قومی‌رادردیوان سعدا نام ثبت کرد وایشان را بعنایت ازلی‌قبول کرد، وعلل درمیان نه ؛ وقومی‌را درجریدهٔ اشقیانام ثبت کرد و زنّاررد‌ّبرمیان‌بست وزهرهٔ دم‌زدن نه . «مایبدّل‌القول‌لدیّ وماانابظلام للعبید» . روزی **عبدالملك مروان عزّه** راکه‌معشوقهٔ **کثیر** بودپیش‌خویش‌خواند، گفت :نقاب‌بگشای تابنگرم که **کثیر** درتو چه دید که برتو شیفته گشت ؟ ـ **عزه** گفت : ای **عبدالملك** مؤمنان درتوچه دیدند که ترا امیر کردند ؟ سقیاً لایّام کنّا فی کتم‌العدم وهوینادی بلطف‌القدم بلاسابقة قدم « **الست‌بربّکم** » .

يك قول از اقوال مفسّران آنست که : نبأ عظیم خبرقیامت است وخـاست رستاخیز[1] کـه قوم در آن مختلف بودند ، بعضی در گمان وشكّ و بعضی برانکار و جحد ، و ربّ‌العالمین ایشان را بر آن انکار و جحد تهدید کرده و وعید داده که : « **کلاّ سیعلمون ثمّ کلاّسیعلمون** » آری بدانند و آگاه شوند[2] از آن روز عظیم ، چون سر انجام کارخویش‌ببینند وبجزای کردار[3] خویش‌رسند[4] . ازعظمت آن‌روزاست که بیست و چهار ساعت شبانروزدنیا را برمثال بیست‌وچهارخزانهٔ حشر کنند و در

---

۱ ـ ج : کردکار ۲ ـ الف : بدانید و آگاه باشید

۳ـ الف: کردکار ٤ ـ الف : رساد

عرصات قیامت حاضر گردانند ، یکان یکان خزانه می گشایند و بربنده عرض میدهند، از آن خزانه‌ای بگشایند پربها وجمال، پرنو روضیا ، وآن آن ساعت‌است که بنده درخیرات وحسنات و طاعات بود . بنده چون حسن ونور و بهاءِ آن بیند، چندان شادی وطرب واهتزاز بروغالب شود که اگرآن‌را برجملهٔ دوزخیان‌قسمت کنند ، دردهشت ازشادی الم و دردآتش‌فراموش کنند . خزانه‌ای دیگر بگشایند، تاریك ومظلم پرنتن[1] وپروحشت . وآن آن ساعت‌است که بنده درمعصیت بود و حقّ آزردهٔ ظلمت ، ووحشت آن کردار درآید؛ چندان فزع وهول و رنج وغم اورا فروگیرد که اگر بکلّ اهل بهشت قسمت کنند ، نعیم بهشت بدیشان منغّص شود . خزانه‌ای دیگر بگشایند خالی، که درونه طاعت بود که سبب شادی‌است ونه معصیت که موجب اندوهست ؛ وآن ساعتی که بنده دروخفته باشد، یاغافل یابمباحات دنیا مشغول شده ؛ بنده بدان حسرت خورد وغبن عظیم بدو راه یابد . همچنین خزائن یك یك می گشایند و برو عرضه میکنند، از آن ساعت که درو طاعت کرده شاد میگردد وازآن ساعت که درو معصیت کرده رنجور می‌شود ؛ و بر ساعتی که مهمل گذاشته حسرت و غبن میخورد .

هان ای مسکین ، غافل مباش که از تو غافل نیستند ، ومی‌دان که حقّ تعالی مشاهد سرّو رقیب دل‌تواست ؛ می‌بیند ومیداند درهرحال که باشی . باری‌چنان باش که شایستهٔ جلال نظر او باشی. **مصطفی** (ص) گفته : « اعبدالله کأنّك تراه فان لم تکن تراه فانّه یراك » .



۱) نتن : بوی بد . فرهنگ نفیسی .

۷۹ - سورة النازعات - مکیة

النوبة الاولی

قوله تعالی: «بسم الله الرّحمن الرّحیم» بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

«والنّازعات غرقاً(۱)» سوگنداست بستارگان شتابان وهموار[1] روان تاآنکه که درچشمهٔ مغرب فرو شوند.

«والنّاشطات نشطاً(۲)» بستارگان که از مشرق درمیگیرند و میروند تا بمغرب رسند.

«والسّابحات سبحاً(۳)» وبستارگان روان که درفلك درموج اشناو میکنند.

«فالسّابقات سبقاً(٤)» و بستارگان که دررفتن بریکدیگر پیشی می کنند.

«فالمدبّرات أمراً(٥)» بفرشتگان که بفرمان کارهامیسازند وبازمی‌اندازند.

«یوم ترجف الرّاجفة(٦)» آنروز که بجنبد زمین جنبیدنی.

«تتبعها الرّادفة(۷)» وبرپی آن ایستد پسینه آمدنی.

«قلوب یومئذ واجفة(۸)» دلهای‌است[2] آن روزترسنده ولرزنده.

«أبصارها خاشعة(۹)» چشمهای ایشان فروشده خواری در آن پیدا، و فروشکسته ازبیم در دیده نگران. «یقولون» میگویند [قریش]: «ائنّا لمردودون فی الحافرة(۱۰)» باش مارا باهمان زندگانی خواهند برد که نخست داشتیم.

«ائذا کنّا عظاماً نخرة (۱۱)» باش مارا درگور کنند، بازندگانی خواهند برد؛ آنکه که استخوان گردیم ریزیده.

«قالوا تلك اذاً کرّة خاسرة(۱۲)» چنین میگویند که: پس آن بازگشتی بس بازیان کاری است وباید آمد.

«فانّما هی زجرة واحدة(۱۳)» اکنون پس چنین است یك آواز است.

«فاذاهم بالسّاهرة(۱٤)» که ایشان را بآن آوازباهامون رستاخیز رانند.

---

۱ - الف: هاموار ۲ - الف دلهاست.

«هَلْ اَتٰیكَ حَدیثُ موسیٰ (۱۵)» آمد بتو و رسید قصّهٔ موسی بتو؟

«اِذْ ناديٰهُ رَبُّهُ» آنکه که‌خواند خداوند او اورا «بالوادالمقدّس» بآن وادی پاك‌کرده وبآفرین «طُوًی (۱٦)» نام اوطوی.

«اِذْهَبْ اِلیٰ فِرْعَوْنَ اِنَّهُ طَغیٰ (۱۷)» شوبه‌فرعون شو که اوسر کشید نهمار[1].

«فَقُلْ» گوی اورا «هَلْ لَكَ اِلیٰ اَنْ تَزَکّیٰ (۱۸)» اوفتدت کـه پاك و هنری شوی، [داری توان آنکه باآن آئی که بهروز وپیروز گردی]؟

«وَاَهْدِیَكَ اِلیٰ رَبِّكَ فَتَخْشیٰ (۱۹)» وراه نمایم ترابالله تابشناسی واو را بدانی و از او بترسی.

«فَاَرٰیهُ الْاٰیَةَ الْکُبْریٰ (۲۰)» باو نمود آن نشان مهین.

«فَکَذَّبَ وَعَصیٰ (۲۱)» دروغ زن گرفت وسر کشید.

«ثُمَّ اَدْبَرَ یَسْعیٰ (۲۲)» پس آنکه بر گشت بنهیب پیشرباز.

«فَحَشَرَ فَنادیٰ (۲۳)» سپاه جادوان گرد کرد و آواز داد.

«فَقالَ اَنَا رَبُّکُمُ الْاَعْلیٰ (۲٤)» و گفت: منم خداوند برترین شما.

«فَاَخَذَهُ اللّٰهُ نَکالَ الْاٰخِرَةِ وَالْاُولیٰ (۲۵)» بگرفت الله اورا بعقوبت سخن پسین و سخن پیشین.

«اِنَّ فی ذٰلِكَ لَعِبْرَةً لِمَنْ یَخْشیٰ (۲٦)» درین پندی و فراپوشیده دیدنی است اورا که صواب شناسد وترسد.

«ءَاَنْتُمْ اَشَدُّ خَلْقاً اَمِ السَّماءُ» شما سخت ترید ودشوارتردرعلم شمابرآفرید-گار، در آفرینش یا آسمان؟ «بَنیٰها (۲۷)» آفریدگار آنرا برافراشت و بی‌ستون برداشت.

---

۱) ـ نهمار: بروزن رهوار، چون عظیم‌باشد، اگر کار بود، اگر چیزی؛ وشگفت بسیاراست و غایت. رودکی گوید:

گنبدی نهمار بـر بـرده بـلـند نش ستون در زیر ونز برسرش بند

فردوسی فرمود:

چو ابلیس دانست کـو دل بـداد بـر افسانه‌ای گشت نهمار شاد.

رك: لغت فرس اسدی، برهان قاطع بکوشش دکتر محمد معین.

«رَفَعَ سَمْكَهَا» کاز(۱) آن بالاداد. «فَسَوّيهَا(۲۸)» و آن را راست کرد وراغ.
«وَاَغْطَشَ لَيْلَهَا» وتاریك کردشب آن. «وَاَخْرَجَ ضُحيهَا(۲۹)» وبیرون آورد روز آن.
«وَالْاَرْضَ بَعْدَ ذٰلِكَ دَحيهَا(۳۰)» وزمین را پس آن پهن باز کشید.
«اَخْرَجَ مِنْهَا» بیرون آورد از زمین «مَآءَهَا وَمَرْعيهَا» آب آن و گیازار وچراگاه آن.
«وَالْجِبَالَ اَرْسيهَا(۳۲)» و کوهها را برزمین فرو گذاشت و زمین را بآن برجای بداشت.
«مَتَاعاً لَكُمْ وَلِاَنْعَامِكُمْ(۳۳)» نیکوداری شما را وچهارپایان شما را.
«فَاِذَا جَآءَتِ الطَّآمَّةُ الْكُبْرى(۳۴)» آن روز که داهیهٔ مهین بیفتد.
«يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْاِنْسَانُ مَاسَعى(۳۵)» آن روز که مردم را یاد آید هرچه در دنیا کرد.
«وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِمَنْ يَرى(۳۶)» و بهامون آرند دوزخ نگرنده را.
«فَاَمَّا مَنْ طَغى(۳۷)» امّا آنکس که سر کشید وناپاکی کرد.
«وَآثَرَ الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا(۳۸)» و این جهان راگزید و این را بجای آن دیگر بپسندید.
«فَاِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَاْوى(۳۹)» آتش اورا جایگاه است و باز گشتن گاه.
«وَاَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ» و امّا او که از ایستادن گاه پیش خدای خویش بترسید «وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوى(۴۰)» وخویشتن را ازبایست نبایستی باززد.
«فَاِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَاْوى(۴۱)» بهشت اورا جایگاه است وباز گشتن گاه.
«يَسْئَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ» می‌پرسند ترا از رستاخیز. «اَيَّانَ مُرْسيهَا(۴۲)» که کی است هنگام پیدا کردآن و آوردن(۱) آن؟
«فِيمَ اَنْتَ مِنْ ذِكْريهَا(۴۳)» تودرچه‌ای ازیادآن و که‌ای‌توبدانش هنگام آن؟
«اِلى رَبِّكَ مُنْتَهيهَا(۴۴)» باز گشت و سر انجام دانستن هنگام رستاخیز باخدای تواست.

۱ـ الف : آورد

---

۱) گاز یا کاز : صومعه‌ای را گویند که درسر کوه ساخته باشند. برهان قاطع

«انّما انْتَ منْذرُ منْ يخْشيها (۴۵)» تو ترساننده‌و آگاه کنندهٔ اوای که بآن گرویده‌است و ازآن می‌ترسد.

«كانّهم يوْمَ يرَوْنها» گوئی ایشان آن روز که رستاخیز بینند و کار آن، «لمْ يلْبثوا الّا عشيّةً اوْ ضُحيها (۴۶)» دردنیا نبودند و درنگ نکردند مگر شبانگاهی.

النوبة الثانية

این سوره چهل و پنج[1] آیت‌است. صد وسی‌و نه کلمه، هفتصد و پنجاه وسه حرف جمله مکّی‌است، به مکه فرو آمده باتّفاق‌مفسّران. ودرین‌سوره ناسخ ومنسوخ نیست.وفی‌الخبرعن **ابي بن كعب** قال: قال **رسول اللّه**(ص): من‌قرأ سورة «**النّازعات**» لم‌یكن حبسه فی‌القبر الّا كقدرالصّلوة‌المكتوبة حتّی یدخل‌الجنّة.

قوله تعالی: «**و النّازعات غرقاً**» قال بعض‌المفسّرین: انّ‌القسم واقع بربّ هذه المذكورات، وقیل: لابل‌اقسم‌اللّه‌تعالی بذلك‌للتّنبیه‌علی‌موقع‌العبرة فیه، اذالقسم یدلّ علی‌عظم شأن‌المقسم به وله جلّ‌جلاله ان‌ینهی‌عباده‌عن‌القسم بالمخلوقات، فانّ له ان یتعبّد عباده بماشاء واختلفوا فی‌المراد بهذه الكلمات. فقال بعضهم: المراد باجمعها الملائكة لانّهم ینزعون نفوس بنی‌**آدم** باغراق كما یغرق‌النّازع فی‌القوس فیبلغ بها غایة‌المدّ. والغرق بدل‌من‌الاغراق. وقیل: معناه «**و النّازعات**» نفساًغرقت «**غرقاً**». قال **ابن مسعود**: یریدانفس‌الكفّار ینزعها ملك‌الموت من‌اجسادهم من تحت كلّ شعرة ومن‌تحت‌الاظافیر واصول‌القدمین، ثمّ یفرّقها فی‌جسده بعد ماینزعها حتّی اذا كادت تخرج ردّها فی‌جسده، فهذا عمله فی‌الكفّار.

وقال **سعیدبن جبیر**: نزعت ارواحهم ثمّ غرّقت ثمّ حرّقت ثمّ قذف بها فی‌النّار. وقیل: یری‌الكافر نفسه فی وقت النّزع كانّها تغرق. وقال **مقاتل**: ملك الموت و اعوانه ینزعون روح الكافر كما ینزع السّفود الكثیر الشّعب[2] من الصّوف المبتل، فتخرج نفسه كالغریق فی‌الماء.

---

۱ ـ چنین است در هر دو نسخه و باید که چهل و شش آیت مینوشت. ۲ ـ الف: الشعبین

« **والنّاشطات نشطاً** » قال **ابن عباس** : هم الملائكة ينشطون نفوس المؤمنين برفقٍ وسهولة؛ مشتقّ من قول العرب نشطت الدّلو اذا اخرجتها من البئر، وقيل: مشتقّ من الانشوطة وهى العقدة يمدّ احد طرفيها فتنحلّ خلاف المبرم، يعنى: الملائكة تنشط نفس المؤمن ؛ اى ـ تحلّ حلاً رفيقاً فتقبضها كما ينشط العقال من يد البعير اذا حُلّ عنها وهذا يقتضى المنشطات. وحملها بعضهم على نشط ، اى ـ بادر الى الشىءِ فرحاً به . وهذا يقتضى « **والنّاشطات نشطاً** » يعنى : نفس المؤمن عند الموت تنشط للخروج و ذلك انّه ليس من مؤمنٍ يحضره الموت الّا عرضت عليه الجنّةُ قبل ان يموت ، فيرى فيها اشباهاً من اهله واز واجه من الحور العين فهم يدعونه اليها فنفسهُ اليهم نشطةً ان تخرج فتأتيهم .

« **والسّابحات سبحاً** » هم الملائكة يقبضون ارواح المؤمنين كالّذى يسبح فى الماءِ فاحياناً ينفس واحياناً يرتفع يسلونها سلاً رفيقاً: ثمّ يدعونها حتّى تستريح كالسّابح بالشّىءِ فى الماءِ يرفق به ؛ وقيل : هم الملائكة ينزلون من السّماءِ الى الارض مسرعين كما يقال للفرس الجواد : سابح اذا اسرع فى جريه .

« **فالسّابقات سبقاً** » هى الملائكة تسبق بارواح المؤمنين الى الجنّة . وقيل : تسبق الى ما امره الله .

« **فالمدبّرات امراً** » هى الملائكة : **جبرئيل** على الوحى والعذاب، و **ميكائيل** على المطر والنّبات والارزاق ، و **اسرافيل** على الصّور واللّوح و حمل ركن من اركان العرش، وملك الموت على قبض الارواح . وعطف « **فالسّابقات** » « **فالمدبّرات** » بالفاءِ لما فيهما من معنى التّعقيب ، اى ـ تسبح فتسبق فتدبّر وحمل هذه المذكورات على الملائكة قول **على** و **ابن عباس** و **ابن مسعود** . و قال **الحسن** و **قتادة** : المراد بها النّجوم . « **والنّازعات غرقاً** » هى النّجوم تنزع من مشارقها حتّى تغرق فى مغاربها فى عينٍ حمئةٍ .

« **والنّاشطات نشطاً** » هى النّجوم السّيارة تنشط من افقٍ الى افقٍ اى ـ تذهب يقال حمار ناشطٌ ينشط من بلدٍ الى بلدٍ . و يقال للبقر الوحش نواشط لانّها تذهب من موضعٍ الى موضعٍ .

«والسّابحات سبحاً» هی النّجوم فی فلك یسبحون.

«فالسّابقات سبقاً» هی النّجوم تسبق بعضها بعضاً فی الطّلوع والغروب و امّا «فالمدبّرات امراً» فهم الملائکة علی ما بیّنّاه لاغیر، هذه اقسام محذوفة الموضع، ولکن دلّ ما بعدها انّها علی تثبیت قیام السّاعة. قال **الزجاج** : جواب القسم فیه مضمر. تقدیره لتبعثنّ یدلّ علیه قوله بعده: «ائذا کنّا عظاماً نخرةً». وقیل: جواب القسم. قوله : «انّ فی ذلك لعبرةً لمن یخشی».

«یوم ترجف الرّاجفة» زلزلة السّاعة ترجف الارض فتلفظ من فیها «ثمّ تتبعها الرّادفة» فتدعی کلّ امّة الی کتابها وتنادی کلّ نفسٍ باسمها فتساق الی حسابها. وقیل: «الرّاجفة» النّفخة الاولی الّتی تموت لها الخلایق.

«تتبعها الرّادفة» ای - النّفخة الثّانیة الّتی تبعث عندها الخلایق و بینهما اربعون سنة. وقال **قتادة**. هما صیحتان؛ فالاولی تمیت کلّ شیءٍ، والاخری تحیی کلّ شیءٍ باذن الله عزّوجلّ. وقال **مجاهد** : ترجف الرّاجفة؛ تتزلزل الارض والجبال.

«تتبعها الرّادفة» حتّی تنشقّ السّماء وتحمل الارض والجبال «فدکّتادکّة واحدة» وقال **عطاء** : «الرّاجفة»: القیامة و«الرّادفة»: البعث، والرّاجفة الصّوت والحرکة السّریعة الشّدیدة. وفی الخبر عن **ابی بن کعب** قال: کان **رسول الله** (ص) اذا ذهب ربع اللّیل، قام وقال: «یا ایّها النّاس اذکروا الله، اذکروا الله جاءت الرّاجفة تتبعها الرّادفة. جاءت الموت بما فیه، جاءت الموت بما فیه».

«قلوبٌ یومئذ واجفةٌ» نکّر القلوب، والمراد بها قلوب الکافرین والمنافقین. و معنی واجفة ای - قلقة مضطربة خائفة جدّاً، الوجیف و الرّجیف خفقان القلب، یقال: وجف القلب یجف وجفاً و وجیفاً ووجوفاً و وجفاناً. وقال **السدی** : زائلةً عن اماکنها کقوله : «اذالقلوب لدی الحناجر».

«ابصارها خاشعةً» ذلیلة، کقوله: خاشعین من الذّلّ، وقال فی موضع: «خشّعاً ابصارهم» والهاء راجعة الی الانفس الّتی فیها القلوب.

«یقولون» ای - هؤلاءِ یقولون وهم قریش «ائنّا لمردودون فی الحافرة»

«ائذاكنّا عظاماًنخرةً» يعني: اذا قيل لمنكرى البعث: انّكم مبعوثون من بعد الموت **«يقولون ائنّالمردودون في الحافرة» «ائذاكنّاعظاماًنخرةً»** اى-الى اوّل الحال و ابتداءِ الامر فنصير احياءً بعدالموت كما كنّا قبل مماتنا تقول العرب: رجع فلان فى حافرته ، اى - رجع الى حيث جاء والحافرة عندهم اسمٌ لابتداءِ الشّيء واوّل الشّيء . وقيل : الحافرة الارض الّتى حفرت فيها قبورهم فتكون بمعنى المحفورة كماءٍ دافق اى- مدفوق ، و عيشةٍ راضية اى - مرضيّة ؛ معناه : ائنّا لمردو دون الى الحيوة بعد ما بلينا فى القبور. وقيل **«الحافرة»** وجه الارض اى-انّا نردّ الى وجه الارض قالوه استبعاداً لها وسمّى وجه الارض حافرةً لانّها مستقرّ الحوافر .

«ائذاكنّا عظاماً نخرةً» قرأ **نافع** و **ابن عامر** و **الكسائى** و **يعقوب** : ائنّـــا بالاستفهام ، اذا على الخبر بضدّه **ابوجعفر** و الباقون بالاستفهام فيهما جميعاً . وقرأ **حمزة** و **الكسائى** و **ابو بكر** : «عظاماً ناخرةً» وقرأ الآخرون «نخرةً» وهما لغتان مثل الطّمع والطّامع والحذر والحاذر ومعناهما البالية؛ وقيل : بينهما فرق فالنّخرة البالية والنّاخرة الجوفآء .يقول العرب: نخر نخيراً بالفتح اذاصوّت ونخر بالكسر اذابلى .

«قالوا» يعنى المنكرين **«تلك اذاً كرّةٌ خاسرةٌ»** يعنى لئن رُددنا الى اوّل الامر بعد كوننا عظاماً نخرةً فهى كرّة خاسرة فيها و عليها، قالوها طنزاً و استنكاراً للبعث والكرّة الرّجعة اى- رجعةذات خسران كمايقال تجارةٌ رائحةٌ اى - ذات ريح؛ ثمّ اخبر تعالى عن سهولة البعث عليه فقال :**«فانّما هى زجرةٌ واحدةٌ»** اى- صيحةٌ واحدةٌ وهى الرّادفة: يعنى:النّفخة الثّانية. **«فاذاهم بالسّاحرة»** اى - على وجه الارض وهى ارض المحشر: اى : صاروا على وجه الارض بعد ما كانوا فى جوفها . قال **سفيان**: هى ارض **الشّام** ،وقال **ابن عباس** : انّها ارض من فضّة بيضاء لم يعص الله سبحانه عليها قطّ خلقها يومئذٍ وذلك قوله :«يوم تبدّل الارض غير الارض». وقيل : هى ارض **مكة** وقيل : هى اسمٌ من اسماء جهنّم . وقيل: سمّيت«ساهرة»لانّهم اذااتوها سهروا سهراً لاينامون بعدها قطّ فنسب السّهرُ الى الارض اى - لانوم عليها لانّهم يسهرون عليها كما يقال ليل نائم . قوله تعالى :

« هل اتٰيك حديث موسى » قال **الحسن** : اعلام من الله سبحانه **لرسوله** (ص)

حدیث **موسی** کقول الرّجل لصاحبه هل بلغك مالقی اهل البلد وهو یعلم انّه لم یبلغه وانّما قال ذلك لیخبره به.

«**اذ ناديٰه ربّه بالواد المقدّس**» المطهّر المبارك من ناحیة **الشام** «**طوىً**» مرفوعة الطّاء و مکسورتها منوّنة و غیر منوّنه، اسم ذلك الوادی؛ وقیل : معنی طوی مرّتین، ای ـ قدّس ذلك الوادی مرّتین بتکلیم الله عزّ وجلّ **موسی** (ع) وقیل : طوی معدول عن طاو فلذلك منع الصّرف وذلك لانّه مرّ به **موسی** (ع) لیلاً فطواه. قرأ **عاصم** و **حمزة** و **الکسائی** : طوىً بالتّنوین والباقون بغیر تنوین.

«**اذهب الیٰ فرعون انّه طغیٰ**» علا وتکبّر و تجاوز الحدّ فی الکفر والفساد.

«**فقل هل لك الی ان تزکّیٰ**» قرأ **نافع** و **ابن کثیر** و **یعقوب** : «**تزّکّی**» بتشدید الزّای ای ـ تتزکّی و تتطهّر من الشّرك. وقرأ الآخرون بالتّخفیف ای ـ تُسلم وتصلح. قال **ابن عباس**: معناه: تشهد ان لا اله الّا الله. وقیل: التّزکّی طلب الزّکاء والزّکاء النّموّ فی الخیر. وقیل هل لك میل وحاجةٌ الی ان تصیر زاکیاً طاهراً عن العیب والدّنس بترك العصیان والرّجوع الی الله.

« **واهدیك الیٰ ربّك فتخشیٰ** » ای ـ ادعوك الی عبادة ربّك و توحیده فتخشی عقابه.

« **فاريٰه الاٰية الکبریٰ** » یعنی : فذهب و دعاه الی التّوحید فطالبه بالحجّة «**فاريٰه الاٰية الکبریٰ**» وهی العصا وقیل : الید البیضاء وقیل : جمیع الآیات الّتی بُعث بها ویحتمل انّ فاعل « **فاريٰه** » هو الله لانقطاع الکلام الاوّل.

« **فکذّب** » **فرعون موسی** « **وعصیٰ** » الله ولم یُطعهُ.

«**ثمّ ادبر یسعیٰ**» ای ـ تولّیٰ واعرض عن الایمان « **یسعیٰ** » ای ـ یعمل بالفساد فی الارض.

« **فحشر** » ای ـ جمع قومه وجنوده. وقیل: حشر السّحرة یوم الزّینة «**فنادیٰ**» لمّا اجتمعوا بصوت رفیع « **انا ربّکم الاعلیٰ** » فلاربّ فوقی. وقیل : اراد انّ الاصنام ارباب و انا ربّها وربّکم. قال : هذه الکلمة یوم حشر السّحرة بعد ماقال ماعلمت لکم من آلهٍ غیری باربعین سنةً. فقیل **لموسی** : انّك انت « **الاعلیٰ** ».

« فاخذه الله نكال الآخرة والاولى » يعنى: نكال الكلمة الاولى والكلمة الاخرى، فالاولى قوله : « ماعلمت لكم من آله غيرى » والاخرى قوله : « انا ربكم الاعلى ». وقال الحسن و قتادة : عاقبه الله فجعله « نكال الآخرة و الاولى » فى الدنيا و الآخرة. فى الدنيا بالغرق و فى الآخرة بالنار .

« ان فى ذلك لعبرة » اى - ان فى اهلاكنا فرعون لعظة « لمن يخشى » الله سبحانه و يخاف ان يحل به مثل ذلك لو عصى . ثم رجع الى الكلام على منكرى البعث فقال :

« ءأنتم » استفهام على جهة التوبيخ والتقريع « ءأنتم » ايها المنكرون البعث اصعب ان تخلقوا فى تقديركم « ام السماء » بعظمها و كثرة اجزائها فمن قدر على خلقها قدر على اعادتكم وانشائكم و خلق السموات و الارض اكبر من خلق الناس ثم ابتدا فى وصف السماء فقال : « بناها ».

« رفع سمكها » اى - سقفها « فسويها » جعلها مستوية واجزاءها متلائمة لاشقوق فيها ولافطور .

« واغطش ليلها » اى - اظلم ليلها، والغطش: الظلمة، والاغطش: الذى لايبصر « واخرج ضحيها » اى - نهارها وضوءها باخراج الشمس عن مغيبها واضافهما الى السماء لان الظلمة والنور كلاهما ينزل من السماء .

« والارض بعد ذلك دحيها » اى - بسطها والدحو البسط دحا وطحا واحد . قال ابن عباس : خلق الارض باقواتها من غير ان يدحوها قبل السماء « ثم استوى الى السماء فسويهن سبع سموات » ثم دحا الارض بعد ذلك .

وقال ابن عباس و ابن عمر : خلق الله الكعبة ووضعها على الماء على اربعة اركان قبل ان يخلق الدنيا بالفى عام ثم دحيت الارض من تحت البيت . و قيل دحوها: من بيت المقدس. وقيل: معناه : والارض مع ذلك دحاها كقوله: « عتل بعد ذلك زنيم » اى - مع ذلك . وفى بعض الاخبار عن النبى (ص) قال : لما اراد الله تعالى دحى الارض نزل ببطن وج فدحيها ودحيها ان اجرى فيها الانهار وخلق فيها الاشجار وارسى فيها الجبال وهو قوله : « والارض بعد ذلك دحيها » « اخرج منها ماءها ومرعيها »

و الجبال ارسیٰها» ثمّ صعد من الصّخرة . قوله :

« **اخرج منها مآءها و مرعیها** » هذا من جوامع الکلم فی غایة الحسن فانّ کلّ مایخرج من الارض وینتفع به العباد من ماءِ الارض ومرعیها حتّی الملح والنّار، فان الملح من الماءِ والنّار من العود . وقیل : جمیع المایعات تحت قوله: «**ماءها**» و جمیع ماینتفع به الحیوانات داخلة تحت قوله «**ومرعیها**» وقیل: المرعیٰ یعمّ الاشجار والثّمار والزّرع وانواع العشب ، و قیل : هوموضع الرّعی .

«**و الجبال ارسیٰها**» ای - اثبتها «**متاعاً لکم ولانعامکم**» ای - فعل جمیع ذلك متاعاً لکم فیکون منصوباً علی انّه مفعول له . قوله :

«**فاذاجآءت الطّآمةالکبریٰ**» ای - الصّیحة الّتی تطمّ علی کلّ شیءٍ وهی الصّیحة الّتی یقع عندها البعث والحساب والعقاب . قال **الحسن** و **الزّجاج** : هی النّفخة الثّانیة الّتی فیها البعث وقامت القیامة و سمّیت القیامة طامّةً ، لانّها تطمّ علی کلّ هائلةٍ من الامور فتعلوفوقها وتغمرماسواها . والطّمّ البحر لانّه یغمر کلّ شیءٍ والطّامّة عندالعرب الدّاهیة الّتی لاتستطاع وانّما اخذت من قولهم : طمّ الفرس طمیماً اذا استفرغ جهده فی الجری .

«**یوم یتذکّر الانسان ماسعیٰ** » ای - یذکره اللّه جمیع ماعمله فی الدّنیا من خیرو شرّ فیتذکّر ؛ وقیل : یذکره کتاب الحفظة.

«**و برّزت الجحیم لمن یریٰ**»ای- اظهرت للنّاظرین فراٰوها بعدان کانوا یسمعون بها . قال **مقاتل**: یکشف عنها الغطآء فینظرالیها الخلق کلّهم .

«**فامامن طغیٰ**» ای - جاوز الحدّه فی کفره و «**اثر الحیوٰة الدّنیا** » فلم یسع الّالها .

«**فانّ الجحیم هی المأوی**» ای - فمأویٰه الجحیم .

«**و امامن خاف مقام ربّه**» ای - مقامه بین یدی ربّه یوم القیامة .

« **و نهی النّفس عن الهویٰ** » ای - زجرها عن مخالفة امر اللّه وعن المحارم الّتی تشتهیها . قال **مقاتل**: هوالرّجل یهمّ بالمعصیة فیذکر مقامه للحساب فیترکها .

«**فانّ الجنّة هی المأویٰ**» ای - فمصیره الجنّة . قیل : نزلت هذه الآیة فی

مصعب بن عمير هاجر وحضر بدراً ومعه راية النّبى (ص) وشهد **احداً** و وقى النّبى (ص) بنفسه حين افترق عنه النّاس حتّى نفذت الشّماقص و هى السّهام فى جوفه . فلمّا رآه النّبى (ص) متشحّطاً بدمه قال : عندالله احتسبك ، و قال لاصحابه : لقد رأيته بمكه وعليه بردان مايعرف قيمتهما وانّ شراك نعليه من ذهبٍ وقد آمن بالله وهاجر ودعاه حبّ الله الى ماترون يعنى قتل ، ولم يكن له كفن . و كان رسول الله (ص) اذااهتديت اليه هديّة حباها **لمصعب بن عمير** وهوالّذى وجّههُ يوم العقبة قبل الهجرة يعلّمهم **القرآن** وهواوّل من جمع الصّلوات بالمدينة . وامّا قوله تعالى :

«فامامن طغىٰ» «وآثر الحيوٰة الدّنيا» «فانّ الجحيم هى المأوى» نزل فى اخيه **عامر بن عمير** قتله اخوه **مصعب** يوم **بدر** . قوله :

«يسئلونك عن السّاعة ايّان مرسيٰها» سأل مشركوا **مكة** رسول الله (ص) متى تكون السّاعة ؟ استهزاءً ! فنزلت هذه الآية: **«ايّان مرسيٰها»** اى - متىٰ ظهورها وقيامها؟ الارساء الاثبات رساء الشّىء اذاثبت والمرسىٰ مصدر تأويله متى ايّان ارسائها .

«فيم انت من ذكريٰها» متّصل بالسّؤال وتقديره « **يسألونك عن السّاعة ايّان مرسيٰها**» ويقولون اين **«انت من ذكريٰها»** . ثمّ استأنف فقال :

«الى ربّك منتهيٰها» وقيل : معناه فيم يسألك المشركون عنها ولست تدرى متى قيامها حتّى تجيبهم عنها اى - انّك تعلم انّها تقوم ولكن لا تعلم متىٰ تقوم ويروى عن **يعقوب** : االا قف على فيم كانّه جعلها متّصلةً بالسّؤال. ثمّ ابتدا فقال : **«انت من ذكريٰها»** اى - انت من اشراطها، كقوله صلّى الله عليه وسلّم: «بعثتُ انا والسّاعة كهاتين». وقرىء فى الشّواذّ وانّه لعلم السّاعة على هذا المعنى .

« الىٰ ربّك منتهيٰها » اى - منتهى علمها عندالله كقوله : «عنده علم السّاعة» **«انّما انت منذر من يخشيٰها»** اى - يعلمها فيخاف شدائدها كقوله : « والّذين آمنوا مشفقون منها» .

« كانّهم يوم يرونها لم يلبثوا الاّ عشيّة» اى - قدر عشيّة من ايّام الدّنيا **« اوضحيٰها»** تلك العشيّة يعنى فى علمهم فى انفسهم يعاين اهل الجنّة يوم القيامة نعيمها فينسون اذى الدّنيا و محنها. فيقال لهم: « كم لبثتم فى الارض »؟ - «فيقولون يوماً اوبعض يومٍ » ويعاين اهل النّار يوم -

القیامة شدّتها وعظم شأنها فینسون نعیم الدّنیا وزینتها. فیقال لهم: «کم لبثتم فی الارض»؟ «فیقولون یوماً اوبعض یومٍ» حتّی یقول قائلهم ساعة من نهارٍ. یقولون ذلك لطول لبثهم فی القیامة فبالاضافة الی تلك المدّة «یقولون لبثنا یوماً او بعض یومٍ» والضّحی اسم لما بین اشراق الشّمس الی استواءِ النّهار ثمّ هی عشیٌّ الی الغداة.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: «**بسم اللّه الرّحمن الرّحیم**» اسم عزیز لربٍّ عزیز، سماعه یحتاج الی سمع عزیز وذکره یحتاج الی وقت عزیز، وفهمه یحتاج الی قلب عزیز. سمع بسماع الاغیار مبتذلٌ و قلب بالاشتغال بالاغیار مستعمل، متی یصلح لسماع هذا الاسم العزیز.

نام خداوندی که قدر او بی منتهی است و صحبت او بادوستان بی بهاست، در قدر نهان ودر صنع آشکارا است، از مانندگی دور واز اوهام جداست. دل را بدوستی وخرد را بهستی پیداست، نه در صفت او چون، نه درحکم او چراست. در شنوائی وبینائی ودانایی یکتاست.

ای خداوندی که در دل دوستانت نور عنایت پیداست، جانها در آرزوی وصالت حیران و شیداست. چون تومولی کراست؟ چون تو دوست کجاست؟ هرچه دادی نشان است وآئین فرداست. آنچه یافتیم پیغام است وخلعت برجاست. نشانت بی قراری دل وغارت جان است، خلعت وصال در مشاهدهٔ جمال چه گویم که چونست؟

روزی که سراز پرده برون خواهی کرد
دانم که زمانه را زبون خواهی کرد!
گر زیب و جمال ازین فزون خواهی کرد
یاربّ چه جگرهاست که خون خواهی کرد

«**والنّازعات غرقاً**» «**والنّاشطات نشطاً**» الی آخرها، اشارتست بصنایع

قدرت وبدایع فطرت ولطائف حکمت در آفرینش خلیفت وجمله محلّ نظرعوام است وسبب راه بردن ایشان . عامّهٔ خلق بدیدهٔ سر بصنایع و بدایع نگرند، آثار رحمت و قدرت بینند. ازصنع دلیل گیرند بر وجود صانع، ازاسباب روش در گیرند تابرسند بحضرت مسبّب؛ والیه الاشارة بقوله : « اولم ینظروافی ملکوت السّموٰات والارض»؟ «افلم ینظروا الی السّماء فوقهم»؟ «اولم یسیروا فی الارض فینظروا »؟ «فانظروا الی آثار رحمةالله»!«هوالّذی یریکم آیاته » ! «سنریهم آیاتنا فی الآفاق» الآیة . . . .

باز عارفان راه وصدیقان درگاه را حالی دیگر است و نظری دیگر ، بدیدهٔ سرّ بصانع نگرند، اسرار عنایت بینند؛ بدیدهٔ دل بمبدع نگرند انوارهدایت بینند. بدیدهٔ جان بحقّ نگرند، رایت وجود بینند. بدیدهٔ شهود بمشهود نگرند، دوست را عیان بینند. ای مسکین تا کی در[1] صنایع وبدایع نگری ؟ یکبار درصانع و مبدع نگر تا عجایب لطایف بینی ! از صنایع وبدایع آن بینی که از اوخیزد، واز صانع و مبدع آن بینی که ازاوسزد . هر که نظاره گاه او جز شواهد صنایع نیست، اورا در راه جوانمردان قدمی نیست واز این حدیث بمشام وی بوئی رسیده نیست. بسیار بود که نه صنایع ونه بدایع، نه خلایق، نه علائق، نه زمان ونه زمین، نه مکان و نه مکین، نه عرش ونه فرش، نه سما ونه سمك، نه فلك ونه ملك ، نه ماه ونه ماهی ، نه اعیان ونه آثار، نه عیان ونه اخبار . حقّ بود حاضر و حقیقت حاصل، قیّوم پاینده بهیچ هست نماننده ، بود وهست وخواهد بود ، لم یزل ولایزال ، بی تغیّر وانتقال ، موصوف بوصف جلال وجمال . هرچه خلق است همه نابودنی و فانی و خالق جلّ جلاله بجلال عزّ خود بودنی وباقی . « کلّ من علیها فان ویبقیٰ وجه ربّك» . « کلّ شیءٍ هالك الّاوجهه» . باش ای جوانمرد تا این قبّهٔ اخضر فرو گشایند و این بساط اغبر درنوردند وعقد پروین تباه کنند، چهرهٔ ماه وخورشید سیاه کنند ، سماك را بر سمك زنند ؛ تا این وعده نقد شود که : **« یوم ترجف الرّاجفة» «تتبعها الرّادفة»** و این خبر عیان گردد که : **« قلوب یومئذ واجفة » « ابصارها خاشعة »** .

---

[1] ـ الف : درین .

ای مسکین تغافل امروز تغابن فرداست. پیرایه‌ای پیش تو نهاده‌اند وسرمایه‌ای در دست تو داده. پیرایه نفس تو است وسرمایه نفس تو، نفس را در کار دار ونفس ضایع مگذار؛ این را عمارت کن وبدان تجارت کن؛ تا فردا ازین تجارت سودها بینی که نیکو گفته آن جوانمرد که این شعر گفت:

گر امروزم درین منزل ترا حالی زیان باشد
زهی سرمایه وسودا که فردا زین زیان بینی
وراز میدان شهوانی سوی ایوان عقل آئی
چو کیوان درمیان خود را بهفتم آسمان بینی
و گرزین حضرت قدسی خرامان گردی ازعزّت
زدار الملك ربّانی جنیبتها روان بینی.

عبدالملك مروان خلیفهٔ روزگاربود و**بوحازم** امام زاهد وقت بود. ازوی پرسید که: یا **حازم** فردا حال و کار ما چون خواهد بود؟- گفت: اگر **قرآن** میخوانی، **قرآن** ترا جواب میگوید. گفت: کجا میگوید؟- گفت:

« **فامّامن طغی**» «**وآثرالحیوٰة الدّنیا**» «**فانّ الجحیم هی المأوی**» «**و امّا من خاف مقام ربّه و نهی النّفس عن الهوی**» «**فانّ الجنّة هی المأوی**» بدانکه در دنیا هر نفسی را آتشی است که آن را آتش شهوت گویند، ودرعقبی آتشی است که آن را آتش عقوبت گویند. هر که امروز بآتش شهوت سوخته گردد، فردا بآتش عقوبت رسد لامحاله؛ وهر که امروز بآب ریاضت ومجاهدت آتش شهوت را بنشاند، فردا بآب رحمت و نور معرفت آتش عقوبت را بنشاند تا بغایتی که از نور معرفت مؤمن بفریاد آید گوید: « جزیامؤمن فقد اطفأ نورك لهبی». همچنین در دنیا در دل هرمؤمن بهشتی است که آن را بهشت عرفان گویند ودر عقبی بهشتی است که آن را بهشت رضوان گویند. هر که امروز در دنیا بهشت عرفان بطاعت وعبادت وجهد و عبودیّت آراسته دارد، فردا به بهشت رضوان رسد. اینست که ربّ العالمین گفت:

«**فانّ الجنّة هی المأوی**» بندهٔ مؤمن در آن منازل با رفعت و آن مساکن باسعت میان غرف وطرف برتخت بخت تکیه زده، تاج مرصّع بجواهر عنایت برسر نهاده،

غلمان مخلّدون ولدان چون درّ مکنون سماطین بر کشیده، ساقیان با جام رحیق وتسنیم وماءِ معین وشیرو می وانگبین پیش آمده واین وعدهٔ کرامت و عین لطافت نقد گشته که : «اعددت لعبادی الصّالحین مالا عین رأت ولا اذنٌ سمعت ولا خطر علی قلب بشر» اجماع علماءِ سلف است واتّفاق اهل سنّت که بهشت و دوزخ هردو محدث‌اند ازلی نه، هردو امروز آفریده‌اند فانی نه، بهشت باهرچه دروی است ازحور و عین و دوزخ با هرچه دروی است از حیّات وعقارب ، باقی‌اند همیشه . فنارا بایشان راه نه. ربّ العالمین که آن‌را آفرید، بقارا آفریده نه فنارا . که این همه ثواب وعقاب‌اند وحق جلّ جلاله ثواب وعقاب اعمال بندگان باطل نکند وآنچه عین ثواب وعقاب بود فانی نشود ؛ بخلاف **مالك** و **زبانیه** و **رضوان** که برایشان مرگ روا است زیرا که نه عین ثواب وعقاب‌اند، بلکه رسانندهٔ ثواب وعقاب‌اند بحکم فرمان؛ والله اعلم .



۸۰ - سورة عبس - مکیة

النوبة الاولى

قوله تعالی : «**بسم الله الرّحمن الرّحیم**» بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

«**عَبَسَ و تولّی**(۱)» روی ترش کرد وروی بر گردانید.

«**اَنْ جآءَهُ الاَعْمی**(۲)» که آن نابینا بوی آمد.

«**وَمٰا یُدْریكَ**» و چه دانی تو و چه چیز ترا دانا کرد؟ «**لَعَلَّهُ یَزَّکّی**(۳)» مگر که این نابینا هنری آید و پاك وحقّ پذیر.

«**اَو یَذَّکَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّکْری**(٤)» و بپذیرد تا پند اورا سود دارد.

«**امّا مَن اسْتَغْنی**(٥)» امّا آنکس که خود را از الله بی‌نیاز دید و فرود ازاو معبود پرستید.

«**فَاَنْتَ لَهُ تَصَدّی**(٦)» توخویشتن فرامی‌او دهی[1] وهمه می‌او کردی و روی سوی او کنی.

«**وَمٰا عَلَیْكَ اَلّا یَزَّکّی**(۷)» و چه آید برتو، نیست باکی برتو که [**امیّة خلف**] پاك نگردد از شرك وهنری نگردد باسلام.

«**وَاَمّا مَنْ جآءَكَ یَسْعی**(۸)» و امّا آنکس که آمد بتو به‌نهیب و شتاب.

«**وَهُوَ یَخْشی**(۹)» واو [حقّ میداند و میشناسد و ازالله] میترسد

«**فَاَنْتَ عَنْهُ تَلَهّی**(۱۰)» تو خویشتن را ازوی مشغول سازی وناپرداخته باو

«**کَلّا**» نشاید ونپسندم «**اِنّها تَذْکِرَةٌ** (۱۱)» این‌سخن پندی است.

«**فَمَنْ شآءَ ذَکَرَهُ**(۱۲)» هر که خواهدآن را یاد کند ویاد دارد.

«**فی صُحُفٍ مُکَرَّمَةٍ**(۱۳)» در کراسه‌های گرامی کرده و نیکو داشته.

«**مَرْفوعَةٍ**» قدرآن برداشته «**مُطَهَّرَةٍ**(۱٤)» از دروغ وباطل پاك داشته.

۱ـ الف : می فرا اودهی.

«بَایْدِی سَفَرَة» بدستهای نویسندگان و خوانندگان .

«کرام بَرَرَة (۱۵)» گرامیان نیکان و پاکان .

«قُتِلَ الْانسانُ» کشته باداین آدمی ونفریده «ما اَکْفَره(۱۶)» چون ناسپاس است او وناگرویده .

«من ایّ شیء خَلَقَهُ(۱۷)» ازچه چیز آفریده آفریدگار اورا ؟

«من نُطْفَة» (۱۸) ازیك آب پشت آفریداورا . «خَلَقَهُ فَقَدَّرَهُ (۱۹)» اندازه نهاد او راکـه آب چند روز بود و خون چند روز بود و گوشت چند روز بود و کی بزاید !

« ثُمَّ السَّبیلَ یَسَّرَهُ(۲۰) » آنگه زادن او آسان کرد و کردار او درین جهان دردست او داد وآن کردار را آسان کرد وساخته وبسر برنده .

«ثُمَّ اَماتَه فَاَقبَرَهُ(۲۱)» آنگه بمیرانید اورا ودرگور کرد اورا .

«ثُمَّ اذاشآءَ اَنْشَرَهُ(۲۲)» پس آنگه که خواهدبرانگیزاندااوراوزنده بپای کند.

«کلّا» آگاه باشید[۱] « لمّا یقض ما اَمَرَهُ (۲۳) » براستی کـه مردم هرگز بنگزارد آنچه اورا فرمودند چنانك سزد وشاید .

« فَلْیَنْظُرِ الانسانُ الی طعامه (۲٤) » گوی آدمی را تا در نگرد درخورش خویش .

«انّاصَبَبْنا الماءَ صَبّاً (۲۵)» ما فرو ریختیم آب باران فرو ریختنی .

«ثُمَّ شَقَقْنا الْاَرْضَ شَقّاً(۲۶)» آنگه پس زمین شکافتیم شکافتنی .

«فَاَنْبَتْنا فیها حَبّاً (۲۷)» رویانیدیم درآن بآن آبدانهای آرد .

«وعنباً وقضباً (۲۸)» وانگور و سبزیها .

«وَزَیْتوناً ونَخْلاً (۲۹) » ودرختهای زیتون و خرما .

«وَحَدآئِقَ غُلْباً(۳۰)» و بوستانهای بزرگ و درختهای[۲] ستبر.

«وَفاکهةً واَبّاً (۳۱)» و میوهها و گیاه ار.

---

۱ ـ الف : بید ۲ ـ ج : درختانها (!) وباید درختستانها باشد .

«مَتاعاً لَکُمْ و لِانْعامِکُمْ(۳۲)» داشت شما و داشت ستوران شما.
«فاذاجاءَتِ الصّاخَّةُ (۳۳)» آنگه که آن بانگ آید که همهٔ گوشها آن بانگ را از همه آوازها کر گردد.
«یَوْمَ یفِرُّ الْمَرْءُ» آن‌روز که گریزد مرد «من اخیه(۳۴)» از برادرخویش.
«وَاُمِّه واَبیه(۳۵)» و از مادر و پدر خویش.
«وصاحبته وبَنیه (۳۶)» و از جفت خویش و پسران خویش.
«لکلّ امرِءٍ منهم یَوْمئذٍشَأْنٌ یُغْنیه(۳۷)» هرمردی‌راازیشان‌آن روز کاریست بسنده [او را کاری که اورا ناپرداخته میدارد].
«وُجُوهٌ یَوْمئذٍمُسْفرَةٌ(۳۸)» «ضاحکةٌمُسْتَبْشِرَةٌ(۳۹)» رویها است آنروز نازان و روشن و خندان و شادان.
«وَوُجُوهٌ یَوْمئذٍ عَلَیْها غَبَرَةٌ(۴۰)» و رویهای است آن روز گردآلود.
«تَرْهَقُها قَتَرَةٌ (۴۱)» تاریکی خاك و سیاهی بر آن نشسته.
«اُولٰئِكَ هُمُ الْکَفَرَةُ الْفَجَرَةُ(۴۲)» ایشانند آن ناگرویدگان بدکردان[۱].

النوبة الثانية

این سورة مکّی است. جمله به مکه فرو آمده باجماع مفسّران. چهل ودو آیت است بعدد کوفیان، صدوسی‌وسه کلمه، پانصد و سی‌وسه حرف، ودرین سوره یك آیت منسوخ است. قوله:
«کلّا انّهاتذکرةٌ» هذا محکم. ثمّ قال: «فمن شآء ذکره» هذا منسوخ بقوله تعالی: «وما تشاؤن الّا ان یشاءالله».
روی **ابو امامة** عن ابیّ قال: قال‌رسول‌الله (ص): «من قرأسورة «عبس‌وتولّی» جاء یوم القیامة ووجهه ضاحك مستبشرٌ». قوله:
«عبس وتولّی» نزلت‌فی ابن امّ مکتوم مؤذّن رسول‌الله(ص) وهو **عبدالله ابن عمر و بن‌الاصمّ** من بنی عامربن هلال. وقیل: **عبدالله بن شریح بن مالك**

۱ ـ ج: بدکرداران را.

ابن ربيعة الفهرىّ من بنى عامر بن لؤىّ وامّه **امّ مكتوم مخزوميّة** اسمها **عاتكة** كان اعمىٰ وكان رسول الله(ص) يوماً جالساً وعنده **اميّة بن خلف** وكان رئيساً من **قريش** ورسول الله يكلّمه ويأمل ان يُسلم؛ وقيل: كان رسول الله(ص) يناجى جماعة من اشراف **قريش** يدعوهم الى الله ويرجو اسلامهم **فجاء ابن امّ مكتوم** و مامعهُ قائد ينكبّ و يعثر ويتلمّس رسول الله(ص) بيديه وقيل: كان ينادى رسول الله ويكرّر النّداء ويقول: يا **محمد** يا **محمد**! اقربنى علّمنى ممّا علّمك الله ولايدرى انّ رسول الله(ص) مشغول فكره ذلك. رسول الله(ص) وقال فى نفسه يقول هؤلاء الصّناديد انّما اتباعه العميان والسّفلة والفقراء. فعبس رسول الله(ص) واعرض عنه واقبل على الّذين يكلّمهم فرجع **عبدالله** محزوناً خائفاً ان يكون عبوسه واعراضه عنه انّما هو لشىءٍ انكره الله منه. فعاتب الله عزّ وجلّ نبيّه وانكر عليه فعله وانزل فيه: «**عبس و تولّى**» فوضع رسول الله(ص) يديه عليه وهو يقرأ «**عبس و تولّىٰ**» «**ان جآءه الاعمىٰ**» فكان رسول الله(ص) بعد ذلك يُكرمه ويتعهّده ويتفقّد معاشه و كلّما دخل عليه يبسط له رداءه ويقول: «مرحباً بمن عاتبنى فيه ربّى» ويقول له: «هل لك من حاجة؟» وكان يستخلفه **على المدينة** اذا خرج غازياً. قال **انس بن مالك**: فرأيته يوم القادسيّة عليه درع و معه راية سوداء ومات بالمدينه كرّم الله وجهه. قال **الاصمّ**: بقى النّبى(ص) حزيناً ينتظر ما يحكم الله عليه فيما عاتبه، فلمّا نزل «**كلّا**» سرّى عنه لانّ معناه: لاتفعل ذلك بعد هذا. وقال **ابن زيد** كان يقال: لو كتم رسول الله(ص) شيئاً من الوحى، لكتم هذا!

قوله: «**عبس**» اى ـ كلح وقطّب وجهه تكرّهاً «**و تولّى**» اعرض عنه واقبل على غيره.

«**ان جآءه الاعمىٰ**» اى ـ لان جآء الاعمى، وفى قوله: «**عبس و تولّى**» لطف حيث لم يواجهه بمافيه ذكر المعاتبة بل قاله على سبيل الاخبار تعظيماً لحرمته ثمّ لمّا انقضى هذا الحديث عاد الى خطابه فقال:

«**ومايدريك**» اى ـ انّك لاتدرى لعلّ هذا الّذى اعرضت عنه اكرم عند الله لانّه «**يزّكّىٰ**» اى ـ يطلب ان يكون زاكياً بالعمل الصّالح و بما يتعلّمه منك و قيل:

«یزّکّی» ای - یتزکّی فادغمت التّاء فی الزّاء والتّزکّی التّطهّر من الذّنوب.

«اَوْ یَذَّکَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّکْری» ای - یتّعظ فتنفعه الموعظة: قرأ عاصم «فتنفعه» بنصب العین علی جواب لعلّ بالفاء وقرآءة العامّة برفع العین نسقاً علی قوله: «یذّکّر» وعطف باو لان التّزکّی اعلی درجة من التّذکّر والتّذکّر دونه، فکانّه اراد مرتبةً دون مرتبةٍ. وقیل: «او» هاهنا بمعنی الواو، یعنی: و «یذّکّر فتنفعه الذّکری» وقیل: تذکّر طلب الذّکر بالفکر والانسان مهما تفکّر فی شیءٍ فاتّعظ به اعتباراً بما حلّ بغیره نفعهُ ذٰلك وقد نصّ الله تعالی علی ذٰلك فی غیر موضع من کتابه.

فقال تعالی: «وذکّر فانّ الذّکری تنفع المؤمنین» وقال: «وما یتذکّر الّا من ینیب»، «وما یذکّر الّا اولوا الالباب».

قوله: «امّا من استغنی» ای - استغنی عن الله فی نفسه بمتابعة الشیطان و المستغنی عن الله من لم ینزل علیه حوائجه بتوحیده ایّاه وحده و من هذا قوله عزّوجلّ «فابتغوا عندالله الرّزق و اعبدوه» و قیل: استغنی، ای - کثر مالُهُ و عنی به «امیّة بن خلف» والمذکورین من قریش. و قال ابن عباس: استغنی عن الله و عن الایمان بما له من المال.

«فانت له تصدّی» ای - تتعرّض له وتقبلُ علیه وتصغی الی کلامه؛ والتّصدّی التّعرّض للشّیءِ علی حرص کتعرّض الصّدیان للماء. واصل الکلمة تتصدّی فحذفت احدی التّاءین تخفیفاً و قد تدغم التّاء فی الصّاد فیقرأ تصّدّی بتشدید الصّاد و هو قرآءة اهل الحجاز.

«وماعلیك الّا یزّکّی» ماهاهنا بمعنی النّفی، ای - وماعلیك شیء ان لایشهد هذا الکافر ان لا اله الّا الله انّك لاتؤاخذ بانّه لایتزکّی، انّما علیك تبلیغ الرّسالة فاذا ترك هو الایمان فلا عتب علیك فیه.

«وامّا من جآءك یسعی» لطلب العلم والایمان یعنی ابن امّ مکتوم.

«وهو یخشی» الله عزّوجلّ.

«فانت عنه تلهّی» ای - تعرّض و تتغافل و تتشاغل بغیره «کلّا» ردع و

زجر،ای ـ لاتفعل مثلها بعدها فانّه غير مرضىّ عندالله وليس الامر كما فعلت من اقبالك على الغنىّ الكافر واعراضك عن الفقير المؤمن وقيل: « **كلّا** » بمعنى حقّاً، وقيل: بمعنى الا؛ ويكون الكلام مستأنفاً والمعنى الا « **انّها تذكرةٌ** » اى ـ هذه السّورة وهذه الآيات موعظة وتذكير للخلق.

«**فمن شآء ذكره**» تأويله. فمن شاءالله ان يذكره ذكره، اى ـ فهمه واتّعظ به ومن لم يشاء ان يذكره لم يذكره، شاء **لابن امّ مكتوم** ذلك فذكره، و شاء للكافر الّذى ناجيته ان لايذكره فلم يذكره: ولم يتّعظ به اى ـ بذلك جرى القضاء انّه يكون ماشاءالله و قيل: هو كقوله: « فمن شاء فليؤمن و من شاء فليكفر » و كقوله: «فمن شاء اتّخذ الى ربّه سبيلاً ». و قال: « **ذكره**» ولم يقل «ذكرها» لانّه اراد به الوعظ؛ و **القرآن** ثمّ اخبر عن عظم محلّ **القرآن** عنده.

فقال: «**فى صحف مكرّمة**» يعنى مصاحف **القرآن** المكرّمة المعظّمة.

«**بايدى سفرة**»«**كرام بررة**» قال **وهب بن منبّه**: هم المسلمون اصحاب النّبى(ص) و قيل: «**فى صحف مكرّمة**» يعنى فى اللّوح المحفوظ عنده قد شرّفه و كرّمه وكرّمه واعجز الخلق عن الاتيان بمثله. والصّحف جمع صحيفه و كلّ مكتوبٍ عند العرب صحيفة وقيل: «**فى صحف مكرّمة**» هى النّسخُ من **القرآن** الّتى فى السّماءِ الدّنيا و فى اللّوح عند الملائكة.

« **مرفوعة** » يعنى: فى القدر والرّتبة و تعظيم المنزلة و المحلّ «**مطهّرة**» لايمسّها الّاطاهر وقيل: «**مطهّرة**» عن ان ينالها ايدى الكفّار. وقيل: « **مطهّرة** » لايكون فيها ماليس من كلام الله، مطهّرةٌ من التّناقض والكذب وآفات الكلام.

«**بايدى سفرة**» اى ـ كتبة وهم الملائكة الكرام الكاتبون، واحدهم سافر. يقال: سفرت اى ـ كتبت؛ ومنه قيل: للكتاب سفر وجمعه اسفار. وقيل: هم الرّسل من الملائكة و احدهم سفير وهو الرّسول. و الرّسل سفراءالله بينه وبين خلقه.

«**كرام بررة**» اى ـ كرام عندالله مطيعين. و قيل: السّفرة من الملائكة هم الّذين يكتبون، والبررة الّذين لايكتبون؛ والبررة جمع بارّ كفاجر وفجرة.

«قتل الانسان» ای - لُعن و عُذّب **«مآ اکفره»** ای-ما اشدّ کفره باللّه مع کثرة احسانه الیه و ایادیه عنده علی طریق التّعجّب. قال **الزجاج**: معناه: اعجبوا انتم من کفره وقیل: **«ما اکفره»** معناه ایّ شیء حمله علی الکفر و قد بیّن اللّه له دلائل وحدانیّته ثمّ ذکر تلک الدّلایل فقال:

«من ایّ شیء خلقه» استفهام یراد به التّقریر. قال **مقاتل**: نزلت فی **عتبة بن ابی لهب** حین قال: کفرتُ بالنّجم اذا هوی و بالّذی «دنا فتدلّی» فدعا علیه رسول اللّه (ص) وقال: اللّهم سلّط علیه کلبک اسد الغاضرة. فخرج من فوره ذلک لتجارة الی **الشام**، فلمّا انتهی الی الغاضره تذکّر دعاء رسول اللّه (ص) فجعل یضمن لمن معه الف دینار ان اصبح هو حیّاً فجعلوه فی وسط الرّفقة و جعلوا المتاع حوله فبیناهم علی ذلک اقبل الاسد. فلمّا دنا من الرّجال وثب فاذا هو فوقه فمزّقه، وقد کان ابوه یبکی علیه و یقول: ما قال **محمد** شیئاً قطّ الّا کان! و قیل: هو اسم جنس یعنی به جمیع الکفّار.

قوله: **«من ایّ شیء خلقه»** هذا تقریر و تنبیه علی القدرة والنّعمة.

«من نطفة» کلام کاف **«خلقه فقدّره»** یعنی: قدّر ایّام حمله نطفةً و علقةً و مضغةً واوان وضعه مسمّیً. و قیل: **«خلقه فقدّره»** ای-خلقه علی صفة الاستواء فی الخلقة کما قال فی موضع آخر: «ثمّ من نطفة ثمّ سوّیک رجلاً». وقیل: **«قدّره»** ای-جعلهُ قادراً.

«ثمّ السّبیل یسّره» ای - یسّر علیه سبیل الخروج من بطن الامّ وذلک انّه یکون الجنین من قبل رأس المرأة ثمّ یصیر رأسُه اسفل عند الخروج ولولا ذلک لم یمکنها ان تلد وقیل: یسّر علیه سبیل الخیر والشّر و عرّفه کیف التّصرّف، وقیل: «هداه السّبیل امّا شاکراً و امّا کفوراً»، یسّر علی المسلم سبیل الایمان و علی الکافر سبیل الکفر. وقیل: یسّر علی کلّ احدٍ ما خلق له و قدّر علیه دلیله، قوله صلّی اللّه علیه وسلّم: «اعملوا فکلّ میسّر لما خلق له».

«ثمّ اماته فاقبره» ای-جعل له قبراً یواری فیه ولم یجعله ممّا یطرح للسّباع اویلقی من النّواویس والقبر ممّا اکرم به المسلمون.

«**ثمّ اذاشاء انشره**» ای ـ اقامه حیّاً و بعثه .

« **کلّا** » هذا ابتداءٌ کقولك: الا، وقوله: « **لمّا یقض** »تأویله لم یقض؛ دخلت ماتأ کیداً والمعنی: لایقضی احداً ابداً « **ما** » افترض علیه و قیل : لم یفعل هذا الکافر ما « **امره** » الله به من الطّاعة . وقیل : لم یقض الله له ما امره به بل امرهُ بما لم یقض له فلذاك لم یفعله ولمّا ذکر خلق ابن **آدم** ذکر رزقه لیعتبر فقال :

«**فلینظر الانسان الی طعامه**» کیف قدّره ربّه ودبّره له و جعله سبباً لحیوته[1] وقال **مجاهد** : «**فلینظر الانسان الی طعامه**» داخلاً وخارجاً کیف یدخل اذا أکل و کیف یخرج اذا طرح وعن **الحسن** عن **الضحاك بن سفیان الکلابی** انّ النّبی (ص) قال له : یا **ضحاك** ماطعامك ؟ـ قال یارسول الله : اللّحم واللّبن . قال ثمّ یصیر الی ماذا ؟ـ قال الی ماقد علمت .ـ قال فانّ الله[1] عزّوجلّ ضرب مایخرج من ابن **آدم** مثلاً للدّنیا و قال صلّی الله علیه وسلّم : انّ مطعم ابن **آدم** جعل مثلاً للدّنیا و ان قزّحه و ملّحه فانظر الی مایصیر. وعن **ابی الولید** قال:سألت **ابن عمر** عن الرّجل یدخل الخلاء فینظر[2] الی مایخرج منه . قال یأتیه الملك فیقول: انظر الی ما بخلت به الی ماصار . و قیل : انّما قال ذلك لیعلم الانسان انّه محلّ الاقذار ولایطغی[1] وقیل : لیستدلّ علی استحالة الاجسام فلاینسی[1] . قوله :

«**انّا صببنا**» قرأ **عاصم وحمزة و الکسائی** : « **انّا** » بالفتح علی تکریر الخافض مجازه «**فلینظر**» «**الی**» «**انّا**» وقرأ الآخرون بالکسر علی الاستیناف «**صببنا الماء صبّاً**» ای ـ «**صببنا**» من السّماء «**الماء**» علی السّحاب ثمّ انزلناه من السّحاب قطرةً قطرة والصّبّ یستعمل فی القلیل والکثیر.

«**ثمّ شققنا الارض شقّاً**» بالنّبات .

«**فانبتنا فیها حبّاً**» الحبّ جمیع ما یحصد و یدخل فیه جمیع الحبوب و جمیع مایقتات به.

و «**عنباً**» ثمرة الکرم و« **قضباً** » هو القتّ الرّطب سمّی بذلك لانّه یقضب فی کلّ

---

۱ ـ الف : اذاالله ۲ـ ج : فلینظر .

ایّام ای - یقطع بخلاف النّبات ولهذا افرده بالذّکر هاهنا تنبیهاً علی اختلاف النّبات وانّ منهاما اذا قطع عاد و منها مالایعود وقیل: القضب کلّ مایؤکل رطباً کالبطّیخ والخیار والبادنجان والدّباءِ. وقال **الحسن** : القضب العلف للدّوابّ.

«**و زیتوناً**» ما یعصر منه الزّیت «**و نخلاً**» جمع نخلة.

«**و حدائق غلباً**» الحدائق جمع الحدیقة وهی البساتین المحاط علیها من النّخیل «**غلباً**» غلاظ الاشجار واحدها اغلب. و منه قیل: الرّجل الغلیظ الرّقبة اغلب و الغلب من الشّجرة الّتی لاتثمر کالشّمشاد والارز والعرعر والدّرداء. قال **مجاهد** و **مقاتل**: الغلب الملتفّة الشّجر بعضه فی بعض وقال **ابن عباس**: طوالاً عظاماً.

«**فاکهة**» یرید الوان الفواکه کلّها «**و ابّاً**» یعنی الکلاء والمرعی الّذی لم یزرعه النّاس ممّاتأکله الانعام والدّواب وقال **قتادة**: امّاالفاکهة فلکم وامّاالابّ فلانعامکم. و قیل: الفاکهة الرّطب من الثّمار والابّ الیابس منهـا. و سئل **ابوبکر الصّدّیق** الابّ، فامسك عن الکلام فیها. فقال: ایّ سماء تظلّنی وایّ ارض تقلّنی اذا قلت فی کتاب الله مالااعلم و کذلك امسك **عمر** عن الکلام فیها فقال: نهینا عن التّکلّف و ما علیك یابن **امّ عمر** ان لاتعرف ماالابّ؟ ثمّ قال: اتّبعوا ماتبیّن لکم من هذا الکتاب ومالاندعوه.

«**متاعاًلکم**» ای - منفعةً «**لکم**» یعنی: الفاکهة. «**ولانعامکم**» یعنی: الابّ. قوله:

«**متاعاً**» نصب علی انّه مفعولٌ له ثمّ ذکر القیامة فقال:

«**فاذا جآءت الصّاخة**» قال **ابن عباس**: هی اسمٌ من اسماءِ القیامة و قیل: هی صیحةٌ تصمّ عمّا سواها من الاصوات. فهی مصخّةٌ مسمعةٌ ای - تصمّ الاسماع فلا تسمع الّا مایدعی لها. والاصخّ الاصمّ ثمّ فسّر فی ایّ وقت تجیء فقال تعالی:

«**یوم یفرّ المرء من اخیه**» کقوله: «فلاانساب بینهم یومئذٍ».

«**وامّه**» کقوله: «وان تدع مثقلة الی حملها لایحمل منه شیء» «**وابیه**» کقوله: «وتقطّعت بهم الاسباب».

«وصاحبته» كقوله: «ولا يسئل حميم حميماً» «و بنيه» كقوله: « فلاانساب بينهم يومئذ» هذه‌الآية تشتمل النّساء كما تشتمل الرّجال، ولكنّهاخرجت‌مخرج كلام العرب تدرج النّساء فى‌الرّجال فى‌الكلام و هذا فى **القرآن** كثير منه: « يوم ينظر المرء ماقدّمت‌يداه» « كلّ‌امرىءٍ بما كسب رهين». «رجالٌ صدقوا». «رجالٌ لاتلهيهم تجارةٌ» «رجالٌ تحبّون ان يتطهّروا». هذه‌الآيات تشتمل النّساء مع‌الرّجال كقوله: «يا بنى‌آدم». بناته معهم.

«يوم‌يفرّالمرء من‌اخيه» قيل: يعنى به الكفّار يتبرّأ بعضهم من‌بعض، وقيل: كلّ‌احدٍ مشتغلٌ بامره لايتفرّغ الى صاحبه ولايتفرّغ الى‌الاهتمام بغيره ولا يهمّه امر اقربائه لشدّة ماينوبه وقيل: **«يفرّ»** لئلا يحمّله شيئاً من‌ذنوبه وقيل: **«يفرّ»** لانّه‌يعلم انّه لا يعينه، وقيل: هذا مثل ضرب فى‌حقّ‌الاقرب فالاقرب رؤيةً واتّصالاً ومعرفةً والمراد بالاخ التّوأم فانّه يراه جنيناً فى بطن‌امّه قبل كلّ احدٍ ثمّ **«امّه»** بعدالولادة ثمّ اباه ثمّ **«صاحبته»** ثمّ **«بنيه»** والله اعلـم. قال **عبدالله‌بن‌طاهرالابهرى**: **«يفرّ»** منهم اذا ظهرله عجزهم وقلّةُ حيلتهم الى‌من يملك كشف تلك‌الكروب والهموم عنه ولوظهرذلك له فى‌الدّنيا لما اعتمد سوى ربّه الّذى لا يعجزه شىءٌ وامكن من فسحة التّوكّل واستراح فى‌ظلّ‌التّفويض. وقال **قتادة**: فى‌هذه‌الآية **«يفرّ»** **هابيل** **«من اخيه»** **قابيل** و **«يفرّ»** النّبى(ص)من **«امّه»** و **ابراهيم** من **«ابيه»** و **لوط** من **«صاحبته»** و **نوح** من ابنه.

«لكلّ امرىءٍ منهم يومئذ شأن‌يغنيه» اى ـ يشغله‌عن‌شأن غيره. قالت **عائشة**: يارسول‌الله هل‌تذكر اهاليك‌يوم‌القيامة ؟ ـ فقال: «امّا فى‌ثلاثة مواضع فلا، عندالصّراط والحوض‌والميزان وعن‌**سودة** زوج‌النّبى(ص) قالت: قال رسول‌الله (ص): «يبعث‌النّاس حفاةً عراةً غرلاً قدالجمهم العرق‌وبلغ شحوم‌الآذان». ـ فقلت: يارسول‌الله واسوأتاه ينظر بعضنا الى بعض. ـ فقال«قد شغل‌النّاس. **«لكلّ امرىءٍ منهم يومئذشأن يغنيه»**

ثمّ بيّن احوال المؤمنين و الكافرين فقال:

«وجوهٌ يومئذ مسفرةٌ» **«ضاحكةٌ مستبشرةٌ»** اى ـ مضيئة تلوح‌عليها آثار

السّرور والنّظرة وقیل: «**مسفرةٌ**» مشرقةٌ مضیئةٌ «**ضاحکةٌ**» بالسّرورلمایری من النّعیم «**مستبشرةٌ**» فرحة بمانال من کرامةالله عزّوجلّ و قیل: انّها مضیئة لصلوتها باللّیل من قوله (ص): «من کثر صلوته باللّیل حسن وجهه بالنّهار». وقیل: انّها مضیئة من آثارالوضوء لما فی‌الخبر: «امّتی غرّ محجّلون من آثارالوضوء».

«**ووجوهٌ یومئذ علیهاغبرةٌ**» قیل: انّ التّراب‌الّذی تصیرالیه البهائم یحول «غبرةً» فی وجوه‌الکفرة. وفی الخبر یلجم‌الکافرالعرق ثمّ تقع الغبرة علی وجوههم.

«**ترهقها قترةٌ**» ای - ترکبها ظلمة وتغشیها ذلّة. یقال انّ الارض اذادکّت صارت «**غبرةً**» سوداء فغشیت وجوه الکفّارفسوّدتها. و قیل: هی «**غبرة**» الفراق وذلّ الحجاب.

«**اولئك**» الّذین یصنع بهم‌هذا «**هم‌الکفرة الفجرة**» وهم‌الکذّابون‌المفترون علی الله.

النوبة الثالثة

قوله تعالی «**بسم‌الله الرّحمن الرّحیم**» اسم کریم من تنصّل‌الیه من زلّاته تفضّل‌علیه بنجاته ومن‌توسّل‌الیه بطاعاته تطوّل‌علیه بدرجاته. اسمٌ عزیزٌ من‌تقرّب‌الیه باحسانه قابلـه بلطف افضاله و من تجنّب الیه بایمانه، اقبل علیه بکشف جلاله و جماله.

نام خداوندی که قوانین سعادت که در ظهورآمد ازجمال نام وی‌آمد. قواعد شقاوت که پیدا گشت، از حرمان نام وی پیدا گشت. سراپردهٔ عزّت بسم‌الله در کنج حجرهٔ ادبارهر گدائی نزنند. نزول‌جلال وجمال بسم‌الله بولایت سمع وسینهٔ هردون همّتی نرود. مرد دون همّت بی‌درد، جلال وجمال «**بسم‌الله**» از کجاشناسد؟ مرد خودبین هوا پرست حلاوت وطراوت «**بسم‌الله**» از کجاداند؟:

لطف نطقت کی‌شناسد اهل‌ژاژ وبیهده   منّ وسلوی‌راچه داند مرد سیرو گندنا؟!

اگرجلال استغناء «**بسم‌الله**» از عالم ازل بتابد، صد هزاروانذ هزار نقطهٔ

نبوّت را بصمصام لاابالی بگذراند تا بدیگران خود چه رسد ؟! ورعنایت جمال وکرم «**بسم‌الله**» از درگاه لطف قدم رو نماید جملهٔ عالمیان را بخود راه دهد ودرصدر دولت نشاند. برقی‌ازسرادقات استغناءِ ازل بجست، بحکم قهر بر **امیهٔ خلف** افتاد؛ سوختهٔ‌آتش قطیعت گشت. بادی‌از بادهای کرم از هوای لطف قدم بر دل **ابن‌امّ‌ـ مکتوم** وزید و اورا ببساط قرب رسانید. ربّ‌العالمین از قصّه وحال هردو خبر داد درین سوره که:

«**عبس‌وتولّی**» «**ان جآءه‌الاعمیٰ**» ابتداءِ این سوره بیان حال آن دو مرد است، یکی **عبدالله بن امّ مکتوم**، آن درویش صحابه که فقر و فاقه شعار و دثار خود ساخته، شب و روز مجاور درگاه نبوّت و حاضر حضرت رسالت بوده، اندوه اسلام بجان ودل پذیرفته وبربی کامی وبی نوائی دنیا رضا داده ودوستی خدا ورسول برهمه‌اختیار کرده، لاجرم از حضرت مولی‌نگر تاچه کرامت بدو رسیده وچه دولت روی بوی نهاده که ربّ‌العالمین از بهر وی پیغامبرخودرا عتاب کرده ودرشأن وی آیت فرستاده که:

«**عبس‌وتولّیٰ**» «**ان جآءه الاعمیٰ**»این‌چنانست که ترادوستی بود یکی‌از نزدیکان و برادران تو اورا برنجانده و توحرمت این برادر را برروی وی شکایت و عتاب نکنی. بلی با دیگری شکایت و عتاب وی کنی. ربّ العالمین با فریشتگان میگوید: می بینید که رسول ما (ص) باآن مرد درویش نابیناچه کرد ؟! روی برو ترش کرد، ازو برگشت ودروی بدشمن ماآورد . آنکه خطاب با مواجهت کردانید. گفت:

«**ومایدریك لعلّه یزّکّی**» «**اویذّکّر فتنفعه الذّکریٰ**» ای ـ **محمد** تو چه دانی کار و حال آن درویش؟ پاکی و راستی او ما دانیم؛ یادداشت و یاد کرد او ما بینیم. یا **محمد** بدرویشی و بینوایی وی منگر؛ بدان نگر که پیوسته درمحلّت محبّت ماست ومعتکف درگاه ماست، مجاور کعبهٔ وصال ماست، ازعلائق وخلائق بریده، قدم بربساط قرب نهاده، بر سر بادیهٔ دوستی لبّیك وفای ما زده. یا **محمد**

آثار و انوار لطف خود بر حال او از آن ظاهر کردیم تاهر که درو نگرد داند که او نواختهٔ ماست ودوست ما. و آن مرد دیگر امیة بن‌خلف، آن‌خواجهٔ قریش وسرور ضلالت ، بیگانه ازراه حقّ و پیشرو اهل‌شقاوت ، ربّ‌العالمین درصفت وی میگوید:

«امّا من استغنی»[1] این مرد از ما بی‌نیازی نموده ودیگری بجای ماپرستیده وآنکه بمال و نعمت خود غرّه شده «یحسب انّ ماله اخلده» می‌پندارد که آن‌مال او ، اورا دردنیا جاوید بدارد ! نمی داند که آن مال سبب عقاب وی است و زیادت عذاب وی .

یکی ازجملهٔ بزرگان دین گفته که : این زر و سیم و انواع اموال نه عین دنیاست کـه این ظروف واوعیهٔ دنیاست . همچنین‌حرکات و سکنات و طاعات بنده نه‌عین دین است که‌آن ظروف واوعیهٔ دین است. دین جمله سوز ودرد است ودنیا جمله حسرت‌وباد سرداست . قارون آن‌همه زروسیم‌وانواع‌اموال که داشت،مکروه نبود؛ بازچون ازو حقوق‌حقّ‌تعالی طلب کردند امتناع نمود، حقوق حقّ بنگذارد ؛ آن کشش دل‌اوبجانب زر وسیم واموال دنیا مکروه بود. ای‌بسا کسا که دانگی در خواب ندید و فردا فرعون اهل دنیا خواهد بود که دل او آلودهٔ حرص دنیاست . وای‌بسا کسا که اموال‌دنیادرملك اونهادند وفردا دل‌خویش‌باز سپارد که داغی ازین دنیا برروی‌ظاهرنبود.سرانجام مرد دین‌دار دنیا گذار اینست که درآخرسوره گفت :

«وجوهٌ یومئذ مسفرةٌ»«ضاحکةٌ مستبشرةٌ» و عاقبت کار دنیادار دین گذار آنست که گفت :

«ووجوهٌ یومئذعلیهاغبرةٌ» «ترهقهاقترةٌاولئك‌هم‌الکفرة الفجرة».

٨١ - سورة التكوير - مكيّة

النوبة الاولى

قوله تعالى: «بسم اللّه الرّحمن الرّحيم» بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

«اذا الشّمس كوّرت(١)» آنكه كه خورشید در گردانند ودرزمین اندازند.

«واذا النّجوم انكدرت(٢)» وآنكه كه‌ستارگان درزمین ریزند.

«واذا الجبال سيّرت(٣)» وآنكه كه كوهها بروانند.

«واذا العشار عطّلت (٤)» وآنكه كه ماده شتران [بار فرا رسیده با بارنهاده بگذارند و] نجویند ونكوشند.

«واذا الوحوش حشرت(٥)» وآنكه كه دشتیان و كوهیان از جانوران پس آن كه خاك گشتند فراهم آرند.

«واذا البحار سجّرت(٦)» وآنكه كه دریاها ازیكدیگر بر[1] كنندو آنكه كه آن را آتش كنند.

«واذا النّفوس زوّجت (٧)» وآنكه كه هر كسی را با همكار اوجفت كنند.

«واذا الموؤدة سئلت(٨)» وآنكه كه دختر خودزنده‌در گور كرده بپرسند:

«بايّ ذنب قتلت (٩)» كه بچه گناه كشتند اورا؟!

«واذا الصّحف نشرت(١٠)» وآنكه كه نامه‌های كردار ها باز گشاده آید[2].

«واذا السّماء كشطت (١١)» وآنكه كه آسمان از زبردر كشند.

«واذا الجحيم سعّرت(١٢)» وآنكه كه‌آتش برافروزند ونیروی دهند.

«واذا الجنّة ازلفت(١٣)» وآنكه كه بهشت را نزدیك آرند.

«علمت نفس ما احضرت(١٤)» بداند هر كس كه چه آورد از كردار.

«فلا اقسم» سو گند میخورم «بالخنّس (١٥)» بآن ستارگان بازایستادگان.

«الجوار» راست روندگان «الكنّس(١٦)» درخانه‌های خویش‌شدندگان.

---

١ - ج: پر   ٢ - الف: باز كنند.

«والّیل اذا عَسْعَسَ (۱۷)» و بشب تاریك که در آید.
«والصّبح اذا تَنَفّسَ (۱۸)» و بامداد که دم برزند.
«انّه لقولُ رسول کریم (۱۹)» که آن سخن رسانیدن فرستاده‌ای پاك نیکوی راست استوار است.
«ذی قوّة» آن با نیروی بزرگ «عندذی العَرْش مَکین (۲۰)» بنزدیك خداوند با پایگاه و جایگاه.
«مُطاع» [درآسمان، فریشتگان] وی را فرمان بردار «ثَمّ اَمین (۲۱)» بنزدیك الله استوار.
«وماصاحبکُمْ بمجنون (۲۲)» و [محمد] این مرد شما نه‌دیوانه است.
«ولقدراٰه» دیداو، اورا «بالاُفُق المُبین (۲۳)» بآن هامون آشکارای فراخ.
«وما هو علیٰ الغیب بضَنین (۲۴)» واو بآن‌وحی که درنهان‌باوست بخیل ودریغ دارنده نیست از شما.
«وماهو بقول شَیْطان رَجیم (۲۵)» واین‌سخن دیورانده نیست و دیو آورد.
«فَاَیْنَ تَذْهَبُونَ (۲۶)» کجامیشوید[1] [ازراه راست وسخن راست ومرد راست وکار راست] ؟!
«انْ هُوَالّاذکرٌللعالَمین (۲۷)» نیست این سخن و این نامه واین پیغام مگر یادکردی جهانیان را.
«لِمَن شاءَ منکم ان یَسْتَقیم (۲۸)» آن‌را که خواهد ازشما که برطاعت وراه راست بایستد[2].
«وماتشآؤن الّاانْ یشآءالله ربّ العالمین (۲۹)» و خود نخواهید مگر آنچه خدا خواهد؛ خداوند جهانیان.

النوبة الثانية

این سوره بیست ونه آیتست، صدوچهار کلمت، پانصدوسی‌وسه حرف. جمله

۱ ـ الف : می شید ۲ ـ ج : بیستد.

به **مکة** فرو آمده و مفسّران آن‌را درمکّیّات شمرند و درین سوره ناسخ و منسوخ نیست، مگر یك آیت: «**لمن شآء منکم ان یستقیم**» نسخت بالآیة الّتی تلیها وهی قوله: «**وماتشآؤن الّا ان یشآء الله ربّ العالمین**».

روی عن «**عبدالله بن عمر**» قال:قال رسول الله (ص) : من احبّ ان ینظر فی یوم القیامة فلیقرأ «**اذا الشّمس کوّرت**».

وروی عن **ابی بن کعب** قال: قال رسول الله(ص): من قرأ «**اذا الشّمس کوّرت**» اعاذه الله ان یفضحه حین تنشر صحیفته. قوله تعالی:

«**اذا الشّمس کوّرت**» التّکویر تلفیف علی جهة الاستدارة ومنه کور العمامة یقال: کرت العمامة علی رأسی اکورها کوراً و کوّرتها تکویراً اذا لففتها و منه کارة القصّار. فالشّمس تکوّر بان یجمع نورهــا حتّی تصیر کالکارة الملقاة فیـذهب ضوءها ویجدّد الله تعالی للعباد ضیآء غیرها. قال **الزجاج**: جمع بعضها الی بعض ثمّ لفّت کما تلفّ العمامة فرمی بها واذا فعل ذلك بها ذهب ضوءها ویحتمل ان تکویرها جمعها ولفّها مع القمر من قوله: «وجمع الشّمس والقمر» ولهذا لم یذکر القمر فی هذه الآیة. وقیل: التّکویر والطّیّ واحد؛ وقد قال سبحانه: «یوم نطوی السّماء» وفی طیّها تکویر الشّمس. وقال **ابن عباس** یکوّر الله الشّمس و القمر و النّجوم یوم القیامة فی البحر ثمّ یبعث علیها ریحاً دبوراً فتضرمها فتصیر ناراً. و عن **ابی هریرة** عن النّبی (ص) قال: «الشّمس والقمر مکوّران یوم القیامة»

«**واذا النّجوم انکدرت**» ای ـ تناثرت من السّماء و تساقطت علی الارض یقال: انکدر الطّائر ای ـ سقط عن عشّه. قال **الکلبی**: تمطر السّماء یومئذ نجوماً فلایبقی نجم الّا وقع.

«**و اذا الجبال سیّرت**» ای ـ ذهبت عن اماکنها فصارت هباءً منبثّاً وصارت الارض کما کانت قبل خلق الجبال.

«**واذا العشار عطّلت**» «**العشار**» جمع عشرآء کنفاس ونفساء، وهی النّاقة الّتی اتی علی حملها عشرة اشهر ثمّ لاتـزال ذلك اسمها حتّی تضـع لتمـام سنةٍ و

هی انفس مال عندالعرب « **عطّلت** » ای ـ اهملت وتر کت؛ یعنی:انّ ذلك الیوم لشدّة اهواله یترك الاموال والذّخائر فیه. وقیل : العشار السّحاب « **عطّلت** » عن المطر. وقیل : « **العشار** » الارض « **عطّلت** » عن الحرث والزّرع.

« **واذا الوحوش حشرت** » روی عن **عکرمة** عن **ابن عباس** قال : حشرها موتها قـال و حشر کلّ شیءٍ الموت غیرالجنّ و الانس؛ فانّهما یوقفان یوم القیامة فقیل اذاً اذا اجتمعت فی الموت فقد «**حشرت**» ، و قیل : تحشر لتصدیق الوعد بالاحیاءِ لانّ الله حکم باحیآءِ کلّ میّت. وجاء فی الحدیث انّها تحشر للقصاص فی الموقف فیقتصّ للجمّاء من القرناء ثمّ تصیر تراباً ومنهم من قال انّ القصاص ساقط عنها فیمابولم بعضها بعضاً. وامّا ماینالها من الآلام والشّدائد، فانّها لامحالة تعوّض عنها ثمّ انّ منهم من یقول:انّها تعوّض فی الدّنیا، ومنهم من یقول فی الآخرة، ومنهم من یقول فی الجنّة. وقال بعضهم: یخلق الله لها ریاضاً فترعی فیها. وقال بعضهم: یعنی مالیس لاهل الجنّة فی ابقائها انس و ماکان لهم فی لقائها اوصوتها انس یدخلها الجنّة.

« **واذاالبحارسجّرت** » قـرأ **ابن کثیر** و **ابوعمرو** و**یعقوب** : بالتّخفیف و قرأ الباقون[1] بالتّشدید. قال **ابن عباس** : ای ـ احمیت واوقدت فصارت ناراً تضطرم کسجرالتّنّور،یقال: کانت البحار ناراً فجعلها الله للمؤمنین والمتعبّدین ماء لاجل الطّهارة والمنفعة فاذاکان یوم القیامة عادت الی خلقتها. وقال **مجاهد** و **مقاتل** : «**سجّرت**» ای ـ فجّر بعضها فی بعض العذب والملح و ترفع الحوائل بینها فصارت البحور کلّها بحراً واحداً من الحمیم فیعذّب بها اهل النّار. وقال **الکلبی** ملئت حتّی فاضت علی الارضین ومنه البحر المسجور،والسّاجر: الحوض الممتلی. وقال **الحسن وقتادة**: یبست و ذهب ماؤها فلم یبق فیهاقطرة. روی **ابوالعالیة** عن **ابی بن کعب** قال: ستّ آیات قبل یوم القیامة بینما النّاس فـی اسواقهم اذ ذهب ضوء الشّمس فبینما هم کذلك اذا تناثرت النّجوم فبینما هـم کـذلك اذ وقعت الجبال علی وجه الارض فتحرّکت و اضطربت و فزعت الجنّ الی الانس والانس الی الجنّ و اختلطت الدّوابّ والطّیر والوحش وماج

---

1. الف : الآخرون.

بعضهم فی بعض فذلك قوله :

«**واذا الوحوش حشرت**» ای - اختلطت .

« **و اذا العشار عطّلت** »« **واذا البحار سجّرت** » قال : قالت الجنّ للانس : نحن نأتیکم بالخبر فانطلقوا الی البحر فاذا هی نار تتاجج . قال : فبینا هم کذلك اذ تصدّعت الارض صدعةً واحدةً الی الارض السّابعة السّفلی والی السّماء السّابعة العلیا، فبینا هم کذلك اذ جاءتهم الرّیح فاماتتهم . و قال **ابن عباس** : هی اثنی عشرة خصلة ستّة فی الدّنیا و ستّة فی الآخرة و هی ماذکر من بعد .

«**واذاالنّفوس زوّجت** » روی فی الخبر عن رسول الله (ص): الضّرباء کلّ رجل مع کلّ قوم یعملون عمله و سئل **عمر بن الخطاب** عنه فقال : یقرن بین الرّجل الصّالح مع الرّجل الصّالح فی الجنّة ویقرن بین الرّجل السّوء مع رجل السّوء فی النّار. وهذاقول **عکرمة**. وقال **الحسن و قتادة**: الحق کلّ امریءٍ بشیعته ؛ الیهودیّ بالیهود ، والنّصرانیّ بالنّصاری. وقال **عطاء و مقاتل** : «**زوّجت**» نفوس المؤمنین بازواجها من الحور العین و قرنت نفوس الکافرین بقرنائها من الشّیاطین . وقال **عکرمة**:«**زوّجت**» النّفوس بالارواح فتردّ الارواح الی الاجساد . وقیل : «**زوّجت**» النّفوس باعمالها . وقیل : هو من قوله : « و کنتم ازواجاً ثلثة » .

« **واذاالموؤدة سئلت** » « **بایّ ذنب قتلت** » کانت العرب تئد البنات خشیة - الاملاق وخوف الاسترقاق ومخافة العار و «**الموؤدة**» هی المدفونة حیّة ، وسؤالها تهدید لوائدها؛ کقوله تعالی فی قصّة **عیسی** (ع) : « ءَ اَنت قلت للنّاس» الآیة ای - ینتصف لها و یطلب دمها . قال **ابن عباس** : کانت المرأة فی الجاهلیّة اذا حملت و کان اوان ولادها حفرت حفرة فتمخّضت علی رأس الحفرة ؛ فان ولدت جاریةً رمت بها فی الحفرة و ان ولدت غلاماً حبسته . وروی انّ **قیس بن عاصم المنقری** سیّد اهل الوبر جاء الی رسول الله (ص) فقال له فی خلال کلامه : انّی وأدت تسع بنات لی فقال رسول الله (ص) : اذ بح عن کلّ واحدةٍ منهنّ شاةً . فقال : انّ لی ابلاً . قال: فانحر عن کلّ واحدةٍ جزوراً . وقال **قتادة** : الضّمیر فی قوله:« **واذا الموؤدة سئلت** » یعود الی القتلة ، ای - یسأل القتلة

لم قتلوها ؟ – و قیل معناه : « واذاالموؤدة » طلبت حتّی تدّعی علی الوائد و قرأ ابن‌عباس : واذا الموؤدة سألت .

« بایّ ذنب قتلت » ای – هی تسأل .

« واذاالصّحف نشرت » قرأ نافع و ابن عامر و عاصم و یعقوب : نشرت بالتّخفیف وقرأ الباقون بالتّشدید کقوله : « صحفاً منشّرة » والمعنی: کلّ انسان یعطی کتاب عمله منشوراً عن طیّه یقال له : « اقرأ کتابك » وفی‌الخبر یحشر النّاس عراةً حفاةً. قالت امّ سلمة: یارسول‌الله کیف‌بالنّساء؟ـقال:«شغل‌النّاس یا امّ سلمة ».ـ قالت: « وما شغلهم » ؟ – قال : نشر الصّحف فیها مثاقیل‌الذّرّ ومثاقیل‌الخردل .

« واذاالسّماء کشطت » ای – نزعت فطویت. وقال‌الزجاج : قلعت کما یقلع السّقف. والکشط : القلع من‌شدّةالتزاق ککشط جلدةالرّأس یقال : کشطها کشطاً اذا قلعها . وقیل : ینزع مافیها من الشّمس والقمر والنّجوم .

« واذاالجحیم سعّرت » قرأ نافع وابن عامر و حفص عن عاصم : «سعّرت» بالتّشدید وقرأ الباقون بالتّخفیف ای– اوقدت واضرمت لاعداءالله . قال قتادة سعّرها غضب‌الله وخطایا بنی آدم .

«واذاالجنّةازلفت» قربت لاولیاءالله وقیل : قربت من‌الغیب الی‌الخلق.

«علمت نفس» ای – علمت کلّ نفسٍ «مااحضرت» من خیرٍ اوشرٍّ وانیب علی قدر عملها وقدکان قبل ذلك غافلاً عنه و هذا تمام الکلام وهو جواب لقوله : «اذاالشّمس کوّرت » ومابعدها .

« فلااقسم » لاصلة وتأکیدٌ اوردّ علی‌منکر البعث ومکذّبی‌الرّسول . التّأویل « اقسم بالخنّس الجوار الکنّس » الخنوس التّأخر، وسمّی الشیطان خنّاساً لانه یدخل صدرالمؤمن ، فیضع خرطومه علی قلبه یوسوس، فاذا ذکر القلب‌الله عزّو جلّ خنّس : الشّیطان ، ای – تأخّر«والخنّس» جمع خانس « والکنّس » جمع کانس والکنوس ؛ الدّخول فی‌الکناس و هوالموضع الّذی یأوی‌الیه الوحش، والمراد بها خمسة انجم تجری فی فلك السّماء جریاً مثل‌الشّمس والقمر و سائرالنّجوم کالقنادیل

معلّقة وهنّ **زحل** و يسمّى ايضاً **كيوان** و **المشترى** ويسمّى ايضاً **راويس** و **برجيس** و **المرّيخ** و يسمّى ايضاً **بهرام** و **زهرة** و تسمّى ايضاً **ناهيد** و **عطارد** ويسمّى ايضاً **الكاتب** وخنوسها رجوعها فى سيرها وتأخّرها عن مطالعها فى كلّ عام، تأخّرتاً خرها عن تعجيل ذلك الطّلوع ، تخنّس عنه و كنوسها دخولها فى بروج السّماءِ فاذا سارت راجعة فهى خانسة و اذا سارت مستقيمة فهى كانسة . وقال **قتادة** : هى النّجوم تبدو باللّيل و تخنس بالنّهار فتخفى فلاترى وقيل : لعلى (ع) ما « **الخنّس** » « **الجوار-الكنّس** » ؟ - قال هى الكواكب تخنس بالنّهار فلاترى . وتكنس باللّيل فتأوى الى مجاريها . وقيل : الكنس بقرالوحش والكنس الظّباء .

« **واللّيل اذا عسعس** » اى - اقبل بظلامه وهوقول **الحسن** . وقال الآخرون اى - ادبر. تقول[1] العرب عسعس اللّيل وسعسع اذا ادبرولم يبق منها الاالبسير.

« **والصّبح اذا تنفّس** » اي - اقبل واضاء وبدا اوّله . وقيل : امتدّوارتفع حتّى يصير نهاراً .

«**انّه لقول رسول كريم**» هذا جواب القسم وهوممتدّ الى آخر السّورة ، يعنى: انّ **القرآن** الّذى هو كلام اللّه انزل به **جبرئيل** فقاله لمحمّد (ص) «وما هوبقول البشر» كما قال **قريش** : «والرّسول الكريم» هوجبرئيل (ع) وقوله بلاغه عن اللّه عزّ و جلّ و **القرآن** قول اللّه و كلامه . وقيل: **القرآن** قول اللّه وحياًو كلاماًوقول **جبرئيل** تنزيلاً وقول **محمد** (ص) انذاراً و ابلاغاً .

« **ذى قوّة** » يعنى **جبرئيل** (ع) و كان من قوّته انّه اقتلع قريّات قوم **لوط** من الماء الاسود و حملها على جناحه فرفعها الى السّماءِ ثمّ قلّبها و انّه ابصر **ابليس** يكلّم **عيسى** (ع) على بعض عقبات الارض المقدّسة فنفخه بجناحه نفخة القاه الى اقصى جبل **الهند** و انّه صاح صيحةً بثمود « فاصبحوا جاثمين » وانّه يهبط من السّماءِ الى الارض ويصعد فى اسرع من الطّرف. « **عند ذى العرش مكين** » اى - عنداللّه ذى مكانةٍ

---

١ - الف : يقول

و منزلة وقدر

« **مطاع ثمّ** » ای - فی‌السّموات تطیعه الملائکة فیما یأمرهم به وینهیهم عنه و طاعته واجبة علی اهل‌السّموات کطاعة النّبیّ علی اهل الارض ومن طاعةالملائکة ایّاه انّهم فتحوا ابواب السّموات لیلة المعراج بقوله لرسول‌الله (ص) وفتح خزنةالجنّة ابوابها بقوله : « **امین** » علی وحی‌الله ورسالته علی‌انبیائه و قیل : « **ثمّ امین** »ای - عندالله « **امین** » .

« **وما صاحبکم بمجنون** » یقول‌لاهل‌**مکة** « **و ما صاحبکم** »یعنی‌**محمداً**(ص) « **بمجنون** » و هذا ایضاً من جواب القسم ، اقسم علی انّ **القرآن** نزل به **جبرئیل** و انّ **محمداً** (ص) لیس کما یقوله اهل **مکة** و ذلک انّهم قالوا : انّه مجنون ، ومایقول یقوله من عند نفسه .

« **ولقد رآه بالافق المبین** » یعنی: رأی النّبیّ (ص) **جبرئیل**(ع) علی‌صورته الّتی خلق فیها « **بالافق المبین**» یعنی : بالافق‌الاعلی‌من ناحیة المشرق الّذی یجیء منه‌النّهارقاله**مجاهد** و**قتادة** وفی‌الخبرعن**عکرمة**عن**ابن‌عباس** قال: قال‌رسول‌الله(ص) لجبرئیل:«انّی احبّ ان‌اراک فی‌صورتک الّتی‌تکون فیها فی‌السّماء» . - قال : لن‌تقوی علی‌ذلک . قال : «بلی»-قال: فاین تشآءان‌اتخیّل‌لک؟ -قال: «بالابطح» . قار: لایسعنی. قال: «فبمنا». - قال: لایسعنی. -قال: «فبعرفات». - قال‌ذاک بالحری ان یسعنی‌فواعده فخرج النّبیّ (ص) للوقت‌فاذا هوبجبرئیل‌قداقبل من‌جبال عرفة بخشخشة و کلکلة قد ملأ مابین المشرق والمغرب ورأسه فی‌السّماء ورجلاه فی‌الارض ! فلمّا رآه‌النّبی(ص) خرّمغشیّاً علیه . قال : فتحوّل **جبرئیل** فی صورته فضمّه الی صدره وقال : یا **محمد** لاتخف ! فکیف‌لورأیت **اسرافیل** ورأسه من تحت‌العرش ورجلاه فی‌النّجوم السّابعة و انّ‌العرش‌لعلی‌کاهله وانّه لیتضآءل‌احیاناً من‌مخافةالله عزّوجل حتّی یصیرمثل‌الوصع یعنی‌العصفورحتّی ما یحمل عرش ربّک الاعظمته . قوله :

« **وماهو** » یعنی **محمد** (ص) « **علی‌الغیب** » ای- علی‌الوحی وخبرالسّماء وما اطلع علیه ممّاکان غائباً عنه من‌الانباء والقصص « **بضنین** » بمتّهم ای - یجبان

لايتّهم بزيادة ونقصان فيمااتى به والضّنّة: التّهمة. قرأ **عاصم وحمزة و نافع و ابن-عامر** « بضنين » بالضّاد ومعناه ببخيل يعنى يؤدّى مايوحى اليه ولا يبخل به عليكم بل يعلّمكم ويخبركم به . يقال : ضننت بالشّىءِ بكسر النّون اضنّ به ضنّاً اى-بخلت.

«وماهو بقول شيطان رجيم» اى - ما **القرآن** بقول **شيطان** مطرود مرمى بالشّهب من قوله وما تنزّلت به الشّياطين. وقال **الكلبى** : يقول انّ **القرآن** ليس بشعر ولا كهانة كما قالت **قريش** .

« **فاين تذهبون** » يقال للمرّاكب رأسه فى الأمر اين يذهب بك واين تذهب ؟ وقيل : معناه اين تعدلون عن هذا **القرآن** و فيه الشّفاء والبيان ؟ و قال **الزجاج** :اىّ طريق تسلكون ابين من هذه الطّريقة الّتى قد بيّنت لكم؟ - وقيل : « **اين تذهبون** » عن عذاب الله اوعن ثواب الله. ثمّ بيّن فقال :

« **ان هو الاّ ذكر للعالمين** » اى - ما **القرآن** الّا موعظةٌ للخلق اجمعين . ثمّ خصّص فقال :

« **لمن شآء منكم ان يستقيم** » اى - **القرآن** نذيرٌ لمن احبّ الاستقامة واتّبع الحقّ وعمل به واقام عليه . وعن **ابى هريرة** قال: لمّا انزل الله على رسوله :« **لمن شآء منكم ان يستقيم**» قالوا : الأمر الينا ان شئنا استقمنا وان شئنا لم نستقم. فانزل الله تعالى:

« **وما تشآؤن الّا ان يشآء الله ربّ العالمين** » اعلمهم انّ الهداية والتّوفيق الى الله . اى - « **ماتشآؤن**» الهداية والاستقامة « **الّا ان يشآء الله** » توفيقكم . فمن شآء الله له الايمان آمن ، و من شآء له الكفر كفر. قال **الحسن** والله ماشآءت العرب الاسلام حتّى شآءه لها . وعن **وهب بن منبّه** قال : الكتب الّتى انزلها الله على الانبياءِ بضع وتسعون كتاباً قرأت منها بضعاً و ثمانين كتاباً فوجدت فيها من جعل الى نفسه شيئاً من المشيّة فقد كفر. وقال **الواسطى**: اعجزك فى جميع اوصافك فلا تشاء الّا بمشيّته ولا تعمل الّا بقوّته ولا تطيع الّا بفضله ولا تعصى الّا بخذلانه. فماذا يبقى لك و بماذا تفتخر من افعالك وليس من فعلك شىء.

النوبة الثالثة

قوله تعالى : « بسم‌الله الرّحمن الرّحيم » بسم‌الله كلمة سماعها ربيع الجميع من العاصي والمطيع، والشّريف والوضيع. من اصغى اليه بسمع الخضوع ترك طيب الهجوع و من اصغى اليه بسمع المحابّ ترك لذيذ الطّعام والشّراب.

مجنون بني عامر ؛ آن کارافتادهٔ **ليلى**، وقتی نقش نام **ليلى** بر ديوار ديد، شيفتهٔ نقش نام **ليلى** شد. هفت شبانروز درمشاهدهٔ آن نبشته بنشست که هيچ طعام وشراب نخورد. گفتند: ای **مجنون** هفت شبانروز بی‌طعام و شراب چون بسر آوردی؟- گفت: ای بيچاره کسی را کش با نام دوست خوش بود طعام و شرابش کجا ياد آيد؟ آنکه گفت:

جئتماني لتعلما سرّ **ليلى** تجداني بسرّ **ليلى** شحيحاً.

اين حال مخلوقی است در دعوی عشق مخلوقی؛ پس چه گوئی کسی که قبلهٔ جان وی حضرت قدس الٓهی بود و غالب دل وی مهر ذات قديم. اگر با نام وذکر او طعام و شرابش ياد نيايد چه عيب بود؟.

بوبکر شبلی گفت: ذکر ربّی طعام نفسی، وثناء ربّی لباس نفسی، والحياء من ربّی شراب نفسی؛ نفسی فداء قلبی، قلبی فداء روحی، روحی فداء ربّی.

موسی کليم (ع) چهل شبانروز بر اميد سماع کلام حقّ منتظر نشست که طعام وشراب بخاطر وی نگذشت. بازچون بطلب **خضر** می‌شد در دبيرستان علم، يك نيم روز او را از طعام وشراب شکيب نبود تا گفت: «آتنا غدائنا» اين حال نتيجهٔ عشق است و عشق بدانائی وزيرکی و فتوی عقل حاصل نشود:

«عشق آمدنی بود، نه آموختنی».

کسی که اين راه نرفت، منزل اين راه چه داند؟ او که محرم عشق نبوده حرم دوست را چه نشان پرسد؟:

محرم شدم بعشق وجهان شد مرا حرم

لبّيك عاشقی زدم از جان و دل بهم.

قوله تعالی: «اذاالشّمس کوّرت» الی آخرها.. **مصطفی** (ص) گفت: هر که خواهد تا قیامت کبری نقدی بیند و احوال رستاخیز برو آشکارا گردد، گوی: «**اذاالشّمس کوّرت**» برخوان تاسیاست وصعوبت آن روز اورا معلوم گردد. چه مایه نشان توان دادازهول‌وصعوبت روزی که اطلال‌ورسوم کون راآتش‌بی‌نیازی درزنند وبدهرهٔ[۱] قهرسردهربردارند وعالم محدث‌را هباءِ منثور کنند وتیغ سیاست برتارك افلاك زنند، غبار اغیار از دامن بیفشانده و لگام اعدام درسر مرکب وجود کشیده، آفتاب منوّر سیاه ومکوّر کرده، ستارگان رخشان بسان باران ازآسمان بریخته، کوههای باصلابت وشدّت فراروش‌آمده وازبیم حقّ سست و بی‌وزن گشته، عالمیان ازهول‌قیامت ذخائرونفائس اموال ازدست بداده وپشت بدان‌آورده، وحوش و طیور وسباع تا مکلّف از سیاست و هیبت آن روز همه بیجان گشته، دریاهای عالم همه درهم گشاده وتعذیب دشمنان‌را حمیم و غسلین شده، هر کسی و هرتنی‌با کردار خویش هم بروهم سر کرده، اینست که ربّ‌العالمین گفت:

«**واذاالنّفوس‌زوّجت**» باری بنگر ای مسکین که هم برو هم سرخود را چه ساخته‌ای و کرداری که قرین تو خواهد بود هم در گور و هم درقیامت چه اندوخته‌ای؟وقرآن قدیم ترا این‌اندیشه میفرمایدوترا این‌پند میدهد که: «ولتنظر نفس ما قدّمت لغد» و**مصطفی** (ص) گفته: «العبدالمؤمن بین‌مخافتین‌عمرقدمضی لایدری ماالله صانع فیه، واجل قد بقی‌لایدری ماالله قاض فیه؛ فلیتزوّدالعبد لنفسه‌من نفسه و من دنیاه لآخرته و من الشّبیبة قبل الکبر ومن‌الحیوة قبل‌الممات. فوالله ما بعدالموت من‌مستعتب ومابعدالدّنیا الّاالجنّة والنّار». رسول خدا(ص)چنین‌میگوید: که مؤمن‌را جای ایمنی‌نیست میان دوبیم درمانده و گرفتار شده: یکی عمر گذشته و جریدهٔ نیك وبد وی‌نبشته، نداند که با وی درآن چه خواهند کرد ازودرگذارند و عفو کنند، یا اورا بآن بگیرند و عذاب کنند؟ و دیگر عمری نا آمده و کاری نا بوده وروزگاری نادیده، نداند که حقتعالی درآن بروی چه قضا کرده؛ قضاءِبقاء

---

۱) دهره: بر وزن بهره، حربه‌ای داس مانند است. رك: برهان قاطع.

یا قضاء فنا؟ تقدیر طاعت، یاتقدیر معصیت؟ تقدیر سعادت، یا تقدیرشقاوت؟ بندهٔ مؤمن را باین دوحال جای ایمنی نیست. غافل بودن وفارغ نشستن روا نیست. باید که از نفس خود خود را آزادی بر گیرد، واز دنیا عقبی را بهره‌ای ستاند، وازروز فراغ روز شغل را نصیب گیرد ودر جوانی پیری را منتظرباشد ودرزندگانی مرگ را برگ کند که پس‌ازمرگ روی آشتی‌نیست. بآن‌خدای که وحدانیّت صفت‌اوست که پس از دنیا سرائی‌نیست که آنجا مقام کنند، الّا جنّت که نعمت اسلام آنجابر بنده تمام کنند، یا دوزخ که اورا اسیر عذاب و غرام[1] کنند و راحت ولذّت بروی حرام کنند.



۱) غرام: هلاك وعذاب. قوله تعالی: «ان عذابهاغراماً» ای ـ هلاکاً ولزاماً لهم. فرهنگ نفیسی.

۸۲ - سورة الانفطار - مكية

النوبة الاولى

قوله تعالی : « **بسم اللّه الرّحمن الرّحیم** » بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

« **اذا السّماء انفطرت**(۱) » آنگه که آسمان بشکافد و پاره گردد .

« **و اذا الکواکب انتثرت** (۲) و آنگه که ستارگان فرو ریزد .

« **و اذا البحار فجّرت** (۳) » و آنگه که دریاها درهم گشایند .

« **و اذا القبور بعثرت**(٤) » و آنگه که گورها برشورند [و آنچه ازمردگان و گنجها در آن است بر زبر او کنند] .

« **علمت نفس** » بداند هر کسی و هر تنی « **ماقدّمت و اخّرت**(٥) » آنچه پیش فرا فرستاد از کردار یا پیش و از گذاشت ازنهاد .

« **یا ایّها الانسان** » ای مردم « **ماغرّک بربّک الکریم** (٦) » چه چیز ترا فریفته[1] کرد بخداوند **قرآن** کریم نیکو کار نوازنده .

« **الّذی خلقک** » او که بیافرید ترا « **فسوّیک** » و ترا راست کرد و هموار آفرید « **فعدلک** (۷) » اندامان همه درخور یکدیگر آفرید و بالای راست .

« **فی ایّ صورة ماشآء رکّبک**(۸) بهر صورت که خود خواست آفرید و ترا برهم ساخت .

« **کلّا بل تکذّبون بالدّین** (۹) » آگاه باشید آن شمائید که بروز شمار و پاداش کافر می[2] شوید و دروغ زن میگیرید .

« **و انّ علیکم لحافظین** (۱۰) » و برشما ازما گوشوانان‌اند .

« **کراماً** » آزادگان پاکان نیکوان « **کاتبین** (۱۱) » دبیران نویسندگان.

« **یعلمون ما تفعلون** (۱۲) می‌دانند هرچه می کنید.

---

۱ - الف : فرهیفته ۲ - الف : می کافر

« انّ الابرار لفی نعیم (۱۳) » نیکان نوازندگان فردا در نازاند و درزید[1].

« و انّ الفجّار لفی جحیم (۱۴) » و بدان فردا در آتش‌اند.

« یصلونها یوم الدّین (۱۵) » بآن آتش رسند وسوزند روزشمار وپاداش.

« وما هم عنها بغائبین (۱۶) » وایشان هرگز از آن نارو از آن آتش نادیدنیند.

« و ما ادریك ما یوم الدّین (۱۷) » وچه چیز ترا دانا کرد که روزشمار چیست؟

« ثمّ ما ادریك ما یوم الدّین (۱۸) » پس چه چیز ترا دانا کرد که روز شمار چیست؟

« یوم لا تملك نفس لنفس شیئاً (۱۹) » روزیکه بدست هیچ کس هیچیز نیست کس را ونتواند وبکار نیاید.

« والامر یومئذ للّه (۲۰) » وکار همه آنروز خدایراست.

النوبة الثانیة

این سوره نوزده آیتست، هشتاد کلمه، سیصدوبیست وهفت حرف. جمله به مکه فروآمد، آن‌را مکّی گویند ودرین سوره هیچ ناسخ ومنسوخ نیست. وفی الخبر عن ابی قال: قال رسول‌اللّه (ص): من قرأ « اذا السّماء انفطرت » اعطاه اللّه عزّوجلّ من الاجر بعدد کلّ قبرٍ حسنة وبعدد کلّ قطرة ماءٍ حسنةً واصلح اللّه شأنه یوم القیامة:

« اذا السّماء انفطرت » ای ـ انشقّت وانصدعت، کقوله: « السّماء منفطر به » ای ـ بیوم القیامة لشدّته و عظم شأنه.

« و اذا الکواکب انتثرت » تناثرت وتساقطت.

« و اذا البحار فجّرت » ای ـ فجّر بعضها فی بعض لانّ الارض صارت و اهیة رخواً فصارت البحار بحراً واحداً فیصبّ ذلك البحر فی جوف الحوت الّذی علیه الارضون السّبع.

۱ـ الف: ربد. بمعنی کام و خواست.

۱) زید: افزونی وافزون. ترجمه و شرح قاموس.

«**واذاالقبور بعثرت**» اى ـ بحثت ونثرت وأثيرت، فاستخرج مافيهامن الكنوز وبعث من فيهامن الموتى احياءً وهذا من اشراط السّاعة ان تخرج الارض افلاذ كبدها من ذهبها و فضّتها و اموانها .

« **علمت نفس ماقدّمت** » من عمل صالح اوطالح وما « **اخّرت** » من سنّة حسنة اوسيّئة . قال **عكرمة** : « **ماقدّمت** » من الفرائض الّتى ادّتها « **واخّرت** » من الفرائض الّتى ضيّعتها وقيل : « **ماقدّمت** » من الصّدقات « **واخّرت** » من التّركات. هذا كقوله: « ينبّؤ الانسان يومئذٍ بما قدّم و أخّر » وقيل : « **ماقدّمت واخّرت** » ما كان فى اوّل عمره و آخره .

« **يا ايّها الانسان ماغرّك بربّك الكريم** » المغرور: الّذى يعمل المعاصى وينتظر الرّحمة . « **ماغرّك** » اى ـ ماخدعك وسوّل لك حتّى قصّرت فيما افترض عليك و ما حملك على الاغترار به حتّى عملت بمعاصيه؟ ماالّذى حملك على المعصية مع ربّ كريم قدانعم عليك بالخلق والتّسوية والتّعديل ؟ وقيل: ماحملك على القعود عن طاعة ربّ خيره عندك كثير؟ قرأ النّبىّ (ص) هذه الآية، ثمّ قال: جهله، يعنى: حمله جهله على ذلك. قال **مقاتل**: غرّه عفو اللّه حين لم يعجل عليه بالعقوبة . وعن **ابن مسعود** قال : ما منكم من احدٍ الّا سيخلوا اللّه به يوم القيامة فيقول: «يابن **آدم** ماغرّك بى ؟ يابن **آدم** ماذا عملت فيما علمت ، يابن **آدم** ماذا اجبت المرسلين» ؟ ! وقال **ذوالنون** : كم من مغرور تحت السّتر وهو لايشعر به وفى معناه انشد :

يا من علا فى الغىّ والتّيه	و غرّه طول تماديه
املى لك اللّه فبارزته	و لم تخف غبّ معاصيه .

قيل: نزلت هذه الآية فى **الاسود بن كلدة الجمحى** قصد النّبى (ص) فلم يتمكّن منه ولم يعاقبه اللّه سبحانه على ذلك فنزلت الآيه «**ماغرّك بربّك الكريم**» ومعنى «**الكريم**» هاهنا انّه قدر على ان يعاقبه فلم يفعل . وقيل: نزلت فى **الوليد بن المغيرة**. وقيل : هو عامّ فى جميع الكفّار و هو انّ كلّ من كفر فهو محلّ التّقريع بهذه الآية لاغتراره بربّه .

«الّذی خلقك» « فی احسن تقویم » « **فسوّیك** » ای - سوّی خلقك فی بطن امّك. **«فعدلك»**. قرأ **عاصم و حمزة و الکسائی و ابو جعفر** : فعدلك بالتّخفیف ویکون فی بمعنی الی وماصلة، ای - صرفك واما لك الی ایّ صورة شاء حسناً وقبیحاً و طویلاً و قصیراً . و قرأ الآخرون بالتّشدید، ای - جعلك معتدل الخلق مستوّی الاعضاء لاتفاوت فیها .

«فی ایّ صورةٍ ماشآء رکّبك» قال **مجاهد** : فی ایّ شبه **«شآء رکّبك»** شبه ابٍ او امّ اوخال اوعمّ . و یجوز ان یکون الصّورة بمعنی الصّفة ؛ تقول العرب : ارنی **«صورة»** هذا الامر، ای - عرّفنی صفته . ویکون فی بمعنی علی؛ فیکون معناه خلقك علی **«ایّ»** صفة شاء من سعادة و شقاوة و ایمان و عصیان .

«کلّا» ردع عن الغفلة عن‌الله والاغترار به . « **بل تکذّبون** » قرآءة العامّة بالتّاء لقوله: **«وانّ علیکم لحافظین»** و قرأ **ابو جعفر** بالیاء ای - یکذّبون . بالقیامة الّتی یکون فیها الجزاء و الحساب ؛ ویجوز ان یکون الّدین هاهنا التّوحید .

« **وانّ علیکم لحافظین»** یعنی : الملائکة یحفظونکم و یحفظون علیکم اعمالکم باثباتها فی الصّحائف .

«کراماً کاتبین» ای - **«کراماً»** علی‌الله کتبةً لایخفی علیهم شیءٌ من افعال بنی **آدم** . وقیل : « **کراماً** » یسارعون الی کتب الحسنات و یتوقّفون فی کتب السّیآت رجاءَ ان یستغفر ویتوب فیکتبون الذّنب و التّوبة منه معاً .

«یعلمون ماتفعلون» علمهم علی وجهین، فماکان من ظاهر قول او حرکة جوارح علموه بظاهره و کتبوه علی جهته . وماکان من باطن ضمیر یقال انّهم یجدون لصالحه ریحاً طیّبة ولطالحه ریحاً خبیثة فکتبوه مجملاً عملاً صالحاً وآخر سیّئاً .

« **انّ الابرار لفی نعیم** » واحد **«الابرار»** بارّ وبرّ، وهم الّذین برّوا وصدقوا فی ایمانهم باداءِ فرائض‌الله عزّوجلّ و اجتناب معاصیه . و فی الخبر عن **ابن عمر** عن النّبیّ (ص) قال : انّما سمّاهم‌الله **«الابرار»** لانّهم برّوا الآباء والابناء کما انّ لوالدك علیك حقّاً کذلك لولدك علیك حقّ . **«لفی نعیم»** یعنی فی الجنّة ولذّاتها .

« **وانّ الفجّار** » الکفّار « **لفی جحیم** » ای ـ « **لفی** » معظم النّار .

« **یصلونها یوم الدّین** » ای ـ یدخلونهـا و یلزمونها و یخلـدون فیها یوم القیامة

« **وماهم عنها بغائبین** » هذا کلام یشمل الفریقین جمیعاً نضعه موضعه منهما. ای ـ هم خالدون فیها اهل الجنّة فی الجنّة لایغیبون عنها ، و اهل النّار فی النّار لایغیبون عنها .

« **وما ادریٰك مایوم الدّین** » « **ثمّ ما ادریٰك مایوم الدّین** » کرّر ذکره تعظیماً لشأنه وهو استفهام علی وجه التّعجیب . وقیل: احدهما فی حقّ الکفّار والآخر فی حقّ المؤمنین .

« **یوم لاتملك نفس** » قرأ ابن کثیر و ابوعمرو و یعقوب : یوم بضمّ المیم ردّاً علی الیوم الاوّل وقرأ الآخرون بفتحها ، ای ـ هذه الاشیاء فی « **یوم لاتملك نفس لنفس شیئاً** » . قال مقاتل : اراد به الکفّار لانّ المسلمین ینفع بعضهم بعضاً بالشّفاعة .

« **والأمر یومئذ لله** » ای ـ ینقطع دعاوی المخلوقین فی ذٰلك الیوم لایملك الله فی ذٰلك الیوم احداً شیئاً کما ملکهم فی الدّنیـا . و فی الحدیث الصّحیح من سرّه ان ینظر الی یوم القیامة کانّه رأی عین فلیقرأ « اذا الشّمس کوّرت » « **واذا السّماء انفطرت** » « واذا السّماء انشقّت » .

النوبة الثالثة

قوله : « **بسم الله الرّحمن الرّحیم** » اسم عزیز اذا اراد اعزاز عبدٍ وفّقه لعرفانه ، ثمّ زیّنه باحسانه ، ثمّ استخلصه بامتنانه ، فعصمه من عصیانه ، ثمّ قبضه علی ایمانه ، ثمّ بوّأه فی جنانه ، ثمّ اکرمه برضوانه ، ثمّ اکمل نعمته برؤیته و عیانه .

نام خداوند کریم مهربان ، لطیف ورحیم و نوازندهٔ بندگان ، یگانه و یکتا درنام ودرنشان ، دارندهٔ جهان و نعمت بخش آفریدگان ودلگشای دوستان ؛ ببنده نوازی معروف ، بمهربانی موصوف ، بفضل خودباز آمده بوفای امیدواران ، بلطف خود

پذیرندهٔ حقیرهای پرستندگان، بکرم خود سازندهٔ کاربندگان دردوجهان، بمهربانی خود نوازندهٔ ضعیفان وشنوندهٔ دعای عاجزان. از کمال کرم او نکته‌ای شنو؛ هرشب بوقت سحر، آن‌ساعت که وقت نیاز دوستان بود، هنگام راز ونیاز عاشقان بود، آن ساعت که نسیم صبای مهر بردل مشتاقان وزد، آن‌ساعت که ربّ العزّة سوگند بوی یاد میکند که: «والصّبح اذاتنفّس» بربساط «ونحن اقرب» درخلوت «وهومعکم» سرّاً بسرّ شراب «انا جلیس من ذکرنی» بی‌زحمت اغیار بجان دوستان میرساند واز زناد «ینزل‌الله» آتش «نارالله الموقدة» در دل سوختگان می‌زند و بیماران را تعهّد می کند وبکمند لطف رمیدگان‌رابدرگاه میکشد؛ که‌عبادی‌اگر طاعت آرید، قبول بر من؛ ور سؤال کنید، عطا برمن؛ ور گناه کنید، عفو برمن. آب درجوی من، راحت در کوی من، طرب در طلب من، انس با وصال من، شادی بدیدار من. امروز در دنیا با بندهٔ عاجز چنین خطاب میکند و فردا در عرصهٔ عظمی و انجمن کبری با بندهٔ عاصی گوید: «**یا ایّها الانسان ما غرّك بربّك الکریم**»؟ این عجب نگر، تهدیدی لطف آمیغ! خود سؤال میکند و در نفس سؤال بنده را تلقین جواب‌میکند، بآنچه گفت: «**بربّك الکریم**». نام کریم بایاد بنده میدهدتا بنده گوید: غرّنی بك کرمك و لولا کرمك ما فعلت لانّك رأیت فسترت و قدرت فا مهلت:

یقول مولای: اما تستحی	ممّا اری من سوءِ افعالك؟!
فقلت: یامولای رفقاً،فقد	افسدنی کثرة افضالك!

یحیی معاذ گفت: روز رستاخیز چون خلق اوّلین وآخرین را بر آن مقام سیاست وهیبت بدارند وسؤال کنند، اگر ازجناب جبروت ودرگاه عزّت خطاب آید که: ما غرّك بی؟ من بتوفیق آلهی‌وتأیید ربّانی جواب دهم گویم: غرّنی برّك سالفاً وآنفاً. آن‌نیکوئیهای قدیم و حدیث، نواختهای نهان وآشکارا که از فضل و برّ تو یافته‌ام آنست که دیدهٔ مرا بتو فریفته کرد! **بوبکر وراق** گفت: لوقال لی: «**ما غرّك بربّك الکریم**» لقلت: غرّنی کرم الکریم! وقیل لفضیل: لو اقامك الله

بين يديه يوم القيامة ، فقال : «**ما غرّك بربّك الكريم**» ماذا كنت تقول؟ - قال: اقول: غرّني سترك المرخي فنظمه **محمد بن سماك** فقال :

يا كاتم الذّنب اما تستحى الله في الخلوة ثانيكا؟!

غرّك من ربّك امهاله وستره طول مساويكا .

و في الحديث الصّحيح : انّ الله عزّ وجلّ يدن المؤمن فيضع عليه كنفه ويستره فيقول: «اتعرف ذنب كذا؟ اتعرف ذنب كذا» ؟ - فيقول: نعم، إي ربّ، حتّى قرّره بذنوبه، و رأى في نفسه انّه هلك . قال: «سترتها عليك في الدّنيا و انا اغفرها لك اليوم» .



۸۳ - سورة التطفيف (المطففين) - مكية

النوبة الاولى

قوله‌تعالی: « **بسم الله الرّحمن الرّحیم** » بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

« **ویلٌ للمُطفّفین** (۱) » ویل و تباهی کاهندگان‌را.

« **الّذین اذا اکتالُوا علی النّاس یستوفُون** (۲) » ایشان که چون ازمردمان می‌ستانند پیمانه بپری می‌ستانند ناکاست.

« **وَاذا کالُوهُم اَو وَزَنُوهُم یُخسرُونَ** (۳) » و آنکه که‌مردمان‌را می‌پیمایند یامی‌سنجند ، می‌کاهند و زیان زد می کنند.

« **اَلا یَظُنُّ اُولٰئک** » هیچ نمیدانند. بی‌گمانی ایشان ، « **انّهم مبعوثون** (۴) » « **لیَوم عَظیم** (۵) » که ایشان انگیختنی‌اند روزی بزرگ را.

« **یَومَ یقُومُ النّاسُ** » آن‌روز که بپای‌ایستند[1] مردمان « **لربِّ العالمین** (۶) » خداوند جهانیانرا.

« **کلّا** » آگاه باشید « **انّ کتابَ الفُجّار لَفی سجّین** (۷) » نامهٔ کردار[2] و سرانجام بدان در سجّین است [دربترینه زندان] .

« **ومآ اَدریٰك ما سجّین** (۸) » و چه دانی که آن زندان چه چیز است [از صعبی] ؟

« **کتابٌ مرقُومٌ** (۹) » نوشته‌ای[کنده در سنگ] .

« **وَیلٌ یَومئذ للمُکذّبینَ** (۱۰) » ویل آن روز بر دروغ زن گیران .

« **الّذینَ یُکذّبونَ بیوم الدّین** (۱۱) » ایشان که بروز شمار و پاداش دروغ زن گیرند.

« **وَما یُکَذّبُ به** » ودروغ زن نگیرد بآن « **الّاکُلُّ مُعتَد اَثیم** (۱۲) » مگر هر اندازه در گذرانده‌ای ناباك ناپاك.

---

۱ ـ ج : ایستد ۲ ـ الف : کردکار .

= اذا تُتْلىٰ عَلَيْهِ آيٰاتُنا » که برو خوانند سخنان و آیات ما . « قالَ اَساطيرُ الْاَوّلينَ (١٣) » گوید : این افسانهٔ پیشینیان است .

« كلّا » نچنانست [کـه مکذّب میگوید] . « بَلْ رٰانَ عَلىٰ قُلُوبِهِمْ ما كانُوا يَكْسِبُونَ (١٤) » بلکه زنگ وبار آنچه میکنند بر دلهای ایشان نشست و نشاند .

« كلّا » آگاه باشید[1] « اِنَّهم عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ (١٥) » ایشان از خداوند خویش آن روز باز پوشیده‌اند .

« ثُمَّ اِنَّهُمْ لَصٰالُوا الْجَحيم (١٦) » پس ایشان بآتش رسیدنی‌اند [و بآن سوختنی] .

« ثُمَّ يُقالُ » پس ایشان‌را گویند: « هذَا الَّذى كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ (١٧) » این آنست که شما آن‌را دروغ می‌شمردید و دروغ می‌داشتید [و آن دروغ نبود] .

« كَلّا » آگاه باشید[2] « اِنَّ كِتابَ الْاَبْرارِ لَفى عِلّيّين (١٨) » نامه و کارنیکان در علّیّین است جایگاه زبرین .

« وَ ماٰ اَدْرٰيكَ ماٰ عِلّيُّونَ (١٩) » و چه چیز ترا دانا کرد کـه علّیّین چیست ؟

« كِتابٌ مَرْقُومٌ (٢٠) » نبشته‌ای [درسنگ کنده بشارت نیکان را] .

« يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ (٢١) » فریشتگان نزدیك کردگان بآن میرسند و آن‌را می‌بینند .

« اِنَّ الْاَبْرارَ لَفى نَعيم (٢٢) » نیکان در نازو نعیم‌اند .

« عَلىٰ الْاَرآئك يَنْظُرُونَ (٢٣) » در حجله‌ها در تختها مینگرند .

« تَعْرِفُ فى وُجُوهِهِم » در رویهای ایشان میشناسی و می‌بینی « نَضْرَةَ النَّعيم (٢٤) » تازگی ناز و روشنائی شادی .

« يُسْقَوْنَ مِنْ رَحيق » می آشامانند ایشان را از رحیق . « مَخْتُوم (٢٥) » جام آن مهر کرده .

« خِتامُهُ مِسْكٌ » ، مهر آن مشك . « خِتامُهُ مِسْكٌ » که از دهن باز ایستاند ، بوی مشك آید مختوم « ختامه مسْك » آمیخته آمیغ آن مشك « وَفى ذٰلك

---

١ و ٢ ـ الف : بید.

فَلْيَتَنافَسِ الْمُتَنافِسُونَ (۲۶) » و ایدون بادا که کوشندگان درین کوشند [و نورد خواهندگان آن را نورد خواهند وجویندگان باین مرهم شتاوند] .

« وَمِزاجُهُ مِن تَسْنِيمٍ (۲۷) » و آمیغ آن از چشمهٔ تسنیم است .

« عَيْناً يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ (۲۸) » چشمه‌ای که مقرّبان آن را صرف می‌آشامند [و ابرار بآمیغ] .

« اِنَّ الَّذِينَ اَجْرَمُوا » آن بدان که کافر شدند . « كانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا يَضْحَكُونَ (۲۹) » می‌خندیدند از گرویدگان .

«وَاِذا مَرُّوا بِهِمْ» و آنکه که مؤمنان برایشان بر گذشتند، « يَتَغامَزُونَ(۳۰) » ایشان بافسوس برایشان در یکدیگر می‌نمودند .

« وَ اِذَا انْقَلَبُوا اِلىٰ اَهْلِهِمُ » و چون با خانه ها و کسان خویش گشتند ، « انْقَلَبُوا فَكِهِينَ (۳۱) » بنازو رامش و خنده می‌زیستند .

« وَاِذا رَأَوْهُمْ » وچون‌ایشان را دیدند ، « قالُوا اِنَّ هٰؤُلاءِ لَضالُّونَ (۳۲)» گفتند : اینان گم شدگان‌اند و درغلط افتادگان ونادانان .

« وَما اُرْسِلُوا عَلَيْهِمْ حافِظِينَ (۳۳) » و کافران را نفرستاده اند بگوشوانی بر گرویدگان ونگهبانان کردار ایشان .

« فَالْيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُوا » آن‌روز قیامت ، آن مؤمنان و گرویدگان « مِنَ الْكُفّارِ يَضْحَكُونَ (۳۴) » ازکافران می‌خندند .

« عَلَى الْاَرائِكِ يَنْظُرُونَ (۳۵) » در حجله‌ها برتختها مینگرند .

« هَلْ ثُوِّبَ الْكُفّارُ ما كانُوا يَفْعَلُونَ (۳۶) » کافران‌را پاداش بدادند برآنچه میکردند در آن گیتی ؟

النوبة الثانية

این سوره سی وشش آیت است ، صدو هفتاد و هفت کلمه نهصدو سی حرف ؛ ودرنزول آن علمامختلف‌اند . قومی گفتند: مکّی‌است جمله به **مکه** فرو آمد؛ قومی

گفتند: میان **مکه** و**مدینه** فروآمد، آنگه که رسول‌خدا(ص)هجرت کرد. وبیشترین علما بر آنند که در**مدینه** فروآمد . **مقاتل** گفت : اوّل سورتي که در **مدینه** فروآمد این سورتست و درین سوره هیچ ناسخ و منسوخ نیست. **و عن ابی بن کعب** قال : قال رسول‌الله (ص) : « من قرأ سورة « **«المطفّفین»** سقاه‌الله من الرّحیق المختوم یوم القیامة » قوله تعالی :

« **ویلٌ للمطفّفین**» **ابن‌عباس** گفت : رسول خدا در **مدینه** شد، قومی تجّار را دید در پیمانه وترازو سخت بد ، و بیاعات و معاملات ایشان شبه قمار چون منابذه و ملامسه . **جبرئیل** آمدوآیت آورد :

« **ویلٌ للمطفّفین**». رسول خدا (ص) ایشان‌راحاضر کرد وبرایشان خواند . ایشان ازآن عادت بد بازایستادند و با طریق عدل و راستی گشتند . فهم‌اوفی‌النّاس کیلاً الی‌الیوم. وقال **السدی** : قدم رسول‌الله (ص) **المدینة** و بها رجل یقال له **ابوجهینة** و معه صاعان یکیل باحدهما و یکتال بالآخر فنزلت فی شأنه : « **ویلٌ للمطفّفین** » وقیل: نهاهم رسول‌الله (ص) عن ذلك فلم ینتهوا، فانزل الله تعالی: « **ویلٌ للمطفّفین** » فخرج رسول‌الله (ص) الی‌السّوق و قرأ السّورة فاصلحوا کیلهم. **الویل** کلمة یقال لمن وقع فی‌هلکة وعذاب . وقیل: هوواد فی جهنّم‌من قیح ودم . و قیل : جبّ فی‌النّار و معنی «**ویل**»ای ـ قد ثبت‌لهم هذاوالمطفّفون الّذین یبخسون حقوق النّاس‌وینقصون الکیل‌والوزن. قال **الزجاج** : انّما قیل:للّذی ینقص‌المکیال‌والمیزان مطفّف لانّه لا یکاد یسرق فی المکیال و المیزان الّاالشّیء الیسیرالطّفیف . و عن **الاصمعی** : قال : قال اعرابی : لاتلتمس الحوائج ممّن مرؤته فی رؤس‌المکایل والسن الموازین . ثمّ بیّن انّ « **المطفّفین** » منهم . فقال :

« **الّذین‌اذااکتالوا علی‌النّاس** » ای ـ من‌النّاس . ومن وعلی یبدّل احدهما من‌الآخر،ای ـ«**اذااکتالوا**» من النّاس استوفوا علیهم الکیل‌ای ـ یأخذون حقوقهم تامّةً

« **واذاکالوهم‌اووزنوهم** » ای ـ کالوا لهم ووزنوا لهم، یعنی : للنّاس. تقول:

و زنتك و وزنت لك و كلتك و كلت لك، كما يقال: نصحتك ونصحت لك و كسبتك و كسبت لك.«**يخسرون** »اى - ينقصون. يقال : خسرته واخسرته‌اذانقصته هذا كقوله : «ولاتخسروا الميزان»«ولاتكونوامن‌المخسرين» والمعنى: اذا استوفى‌لنفسه اتمّه واذا اعطى‌غيره نقصه . قال **نافع** :كان **ابن عمر** يمرّ بالبايع فيقول : اتق‌الله واوف‌الكيل و الوزن فانّ « **المطفّفين** » يوقفون يوم القيامة حتّى انّ العرق‌ليلجمهم الى انصاف آذانهم . وروى انّ **علياً** (ع) مرّعلى رجل و هويزن الزّعفران و قد ارجح فكفا الميزان . ثمّ قال : اقم الوزن بالقسط . ثمّ ارجح بعد ذلك ماشئت .

« **الايظنّ اولئك انّهم مبعوثون ليوم عظيم** » هذا الكلام تعظيم لاثم المطفّف و تشديد ، وهذا الظّنّ يقين والمعنى: الايستيقن « **اولئك** » الّذين يفعلون ذلك. « **انهم مبعوثون ليوم عظيم** » اى - لمجئ يوم عظيم، وهو يوم القيامة . و قيل : معناه انّهم لوظنّوا انّهم يبعثون مانقصوا فى‌الكيل و الوزن . وقيل : كلّ من نقص حقّ‌الله من زكوة وصلوة وصوم فهو داخل تحت هذا الوعيد . قال **الحسن** : المرادبه المؤمنون و المعنى اليس يعلمون انّهم يبعثون فما عذرهم فى التّطفيف .

« **يوم يقوم‌النّاس لربّ‌العالمين** » اى - يقومون من قبورهم لحكم ربّ العالمين بينهم فيقفون فى العرصات على ارجلهم ينتظرون حكم‌الله فيهم قدر ثلاث مائة عام . وقيل : اربعين سنة لايكلّمهم احدٌ حتّى ان اقلّهم رشحاً يغيب فيه الى انصاف اذنيه. روى عن **مالك** عن **نافع** عن **ابن عمر** : انّ النّبىّ (ص) قال : « **يوم يقوم النّاس لربّ العالمين**» حتّى يغيب احدهم فى رشحه الى انصاف اذنيه . وعن **المقداد**قال : سمعت رسول‌الله(ص) يقول : «اذاكان يوم‌القيامة ادنيت الشّمس من‌العباد حتّى تكون قيد ميل او اثنين. قال **سليم بن عامر** : احد رواةهذا الحديث : لاادرى اىّ الميلين يعنى مسافةالارض اوالميل الّذى تكحل به‌العين . قال فتصهرهم الشّمس فيكونون فى‌العرق بقدر اعمالهم . فمنهم من يأخذه الى عقبيه و منهم من يأخذه الى ركبتيه و منهم من يأخذه الى حقوبه و منهم من يلجمه الجاماً .

«**كلّا**» ردع عن‌التّطفيف اى - ليس‌الأمر على ماهم عليه فلير تدعوا و تمام

كلام هاهنا. وقال **الحسن** : « **كلّا** » ابتداءٌ يتّصل بمابعده على معنى حقّاً. « **انّ كتاب الفجّار** » الّذى كتب فيه اعمالهم « **لفى سجّين** » قال **ابن عباس** : السّجّين هى الارض السّابعة السّفلى فيها ارواح الكفّار . وفى الخبر عن النّبىّ (ص) قال : « **سجّين** » اسفل سبع ارضين و « **علّيون** » فى السّماءِ السّابعة تحت العرش، اخبر « **انّ كتاب** » اعمال « **الفجّار لفى سجّين** » وضعاً لقدرهم واذلالاً لهم على سبيل ضرب المثل لاهانتهم و يكون ذلك علامة عذابهم، ثمّ يحمل الى ماهناك ارواحهم وهذا كما يقال لخسيس القدر انّه فى الحضيض و انّه فى التّراب . و قيل : السّجّين خزانة ارواح الكفّار وهى صخرة خضراء تحت الارض السّابعة خضرة السّموات منها رقم فيها اسماء الكفّار و مصيرهم الى النّار. وروى انّ **ابن عباس** قال **لكعب الاحبار:** اخبرنى عن « **سجّين** » و « **علّيين** » ؟ فقال **كعب** : والّذى نفسى بيده لاخبرتك عنهما الّا بما اجد فى كتاب اللّه المنزل . امّا « **سجّين** » فانّها شجرةٌ سوداء تحت الارضين السّبع مكتوب فيها اسم كلّ شيطان فاذا قبضت نفس الكافر عرج بها الى السّماءِ فغلّقت ابواب السّماءِ دونها ثمّ رمى بها الى « **سجّين** » فذلك « **سجّين** » . وامّا **علّيون فانّها** اذا قبضت نفس المرءِ المسلم عرج بها الى السّماءِ ففتحت لها ابواب السّماءِ حتّى تنتهى الى العرش . قال فيخرج كفّ من العرش فيكتب لهُ نزله و كرامته وذلك « **علّيون** » . و قال اهل اللّغة : « **سجّين** » فعّيل من السّجن على جهة المبالغة كما يقال: فسّيق، شرّيب، سكّير؛ والمعنى: انّ مصير اصحابه الى ضيق وشدّة وخسار وسفال. وقيل: معناه ما كتب عليهم لايتبدّل ولايتمحّى كالنّقش فى الحجر .

« **ومآ ادريك ما سجّين** » اى ـ ليس هذا ممّا كنت تعلمه انت ولا قومك حتّى عرّفناك . قاله تعظيماً لشأن السّجّين وتعجيباً منه و تهويلاً لامره ثمّ قال :

« **كتاب مرقومٌ** » ليس هذا تفسير السّجّين بل هو بيان الكتاب المذكور فى قوله : « **انّ كتاب الفجّار** » اى ـ هو « **كتاب مرقوم** » اى ـ مكتوب اعمالهم مثبت عليهم كالرّقم فى الثّوب لاينسى ولايمحى حتّى يجازوابه . وقال **قتادة و مقاتل** : رقم عليهم بشر كانّه اعلم بعلامة يعرف بها انّه كافر وقيل : مختوم بلغة حمير.

« **ویلٌ یومئذ للمکذّبین** » ای - یوم یخرج المکتوب و یبعث المدفون ثمّ فسّرهم فقال :

« **الّذین یکذّبون بیوم الدّین** » یعنی: یوم القیامة الّذی فیه الحساب والجزاء .

« **ما یکذّب به الّا کلّ معتد** » ای - عاص متجاوز للحدّ فی العصیان « **اثیم** » مرتکب للخطایا مستحقّ للعقوبة :

« **اذا تتلی علیه آیاتنا** » ای - اذا سمع **القرآن** یقرأ « **قال اساطیر الاوّلین** ».

« **کلّا** » ردع عن هذا القول « **بل** » نفی لما قالوه: « **ران علی قلوبهم** » ای - غطّی « **قلوبهم ما کانوا یکسبون** » من المعاصی، ای - کثرت معاصیهم وذنوبهم فاحاطت بقلوبهم . وقیل: الرّین کالصّداءِ یغشی القلب . روی **ابوهریرة** قال : سمعت رسول الله (ص) یقول انّ العبد اذا اخطأ خطئةً نکت فی قلبه نکتة سوداء فان هو نزع واستغفر وتاب صقلت، فان عاد عادت حتّی تغطّی . وروی: ان زاد زادت حتّی تعلو قلبه فذلکم الرّان الّذی ذکره الله فی کتابه : « **کلّا بل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون** » قال **الحسن** : هو الذّنب علی الذّنب حتّی یموت القلب . واصل الرّین الغلبة ، یقال : رانت الخمر علی عقله ترین ریناً اذا غلبت علیه فسکر ؛ و معنی الآیة : غلب علی قلوبهم المعاصی واحاطت بها حتّی غمرتها .

« **کلّا** » تکرار للرّدع وقیل : معناه حقّاً « **انّهم عن ربّهم** » ای - عن رؤیة ربّهم « **یومئذ لمحجوبون** » ممنوعون .

قال **الشّیخ الاسلام عبدالله الانصاری** قدّس روحه : ای - عن رؤیة الرّضا فانّ الشّقیّ یریه غضبان حین یتجلّی فی المحشر قبل دخول النّاس الجنّة . وفی هذا انّ المصدّق غیر محجوب عن ربّه . قال **الحسین بن الفضل** : کما حجبهم فی الدّنیا عن توحیده حجبهم فی الآخرة عن رؤیته . و سئل **مالک بن انس** عن هذه الآیة فقال : لمّا حجب اعداءه فلم یروه تجلّی لاولیائه حتّی رأوه . و قال **الشافعی**: فی هذه الآیة دلالة ظاهرة انّ اولیاء الله یرون الله . قال لمّا حجب قوماً بالسّخط دلّ علی انّ قوماً یرونه بالرّضا . قال **الربیع بن سلیمان** : قلت له اوتدین بهذا یاسیدّی؟ ! - فقال:

والله لولم يوقن **محمد بن ادريس** انّه يرى ربّه بالمعاد لماعبده فى الدّنيا . وقال **الحسن** : لولم يعلم الزّاهدون و العابدون انّهم يرون ربّهم فى المعاد لزهقت انفسهم فى الدّنيا ثمّ اخبر انّ الكفّار مع كونهم محجوبين عن الله يدخلون النّارفقال :

«**ثمّ انّهم لصالوا الجحيم**» اى ـ لداخلوا النّار . و قيل : يصيرون صلاءً لها وهوالوقود .

« **ثمّ يقال** »اى ـ يقول لهم الخزنة هذا» اى ـ هذا العذاب «**الّذى كنتم به تكذّبون** » وينكرون وقوعه وقيل: هذاجزاء« **ماكنتم به تكذّبون**» . ثمّ بيّن «**محلّ كتاب الابرار**» فقال :

«**كلّا** » اى ـ حقّاً « **انّ كتاب الابرار** » هم الّذين لايؤذون الذّر ولايضمرون الشّرّ . و قيل : هم الّذين صدقوا فيما و عدوا . والبرّ الصّدق « **لفى علّيّين** » يقال : « **علّيّون**» خزانة ارواح المؤمنين فى السّماءِ السّابعة تحت العرش . و قيل : هواللّوح المحفوظ . وقيل : هو لوح من زبرجدة خضراء معلّق تحت العرش اعمالهم مكتوبة فيها وقيل : رقم فيه اسماء المؤمنين ومصيرهم الى الجنّة . وقال **ابن عباس** : هوالجنّة. وقال **الضحاك** سدرة المنتهىٰ ؛ وقال **كعب** : هو قائمة العرش اليمنىٰ . و قال اهل المعانى : معنى « **علّيّين** » علوّ على علوّ وشرف بعد شرف . قال اهل اللّغة : هواسم موضوع على صفة الجمع و اعرابه كاعراب الجمع، كقولهم: عشرين و ثلاثين وعن **عبدالله بن عمرو** قال : انّ اهل « **علّيّين** » لينظرون الى اهل الجنّة فاذا اشرف رجل اشرقت الجنّة، وقالوا : قد اطلع علينا رجل من اهل « **علّيّين** » .

« **وماادرٰيك ماعلّيّون** » تعظيم لشأنه وقيل : معناه ليس هذا من علمك ولامن علم قومك .

«**كتاب مرقوم**» ليس هذا تفسير « **علّيّين** » بل هو بيان «**كتاب الابرار** » اى ـ « **انّ كتاب الابرار** » « **كتاب مرقوم** » فى « **علّيّين** » وهو محلّ الملائكة و « **كتاب الفجّار** » « **كتاب مرقوم** » فى « **سجّين**» وهى محلّ **ابليس** وجنده

«**يشهده المقرّبون**» يعنى: الملائكة الّذين هم فى « **علّيّين** » يشهدون ويحضرون

ذلك المكتوب او ذلك الكتاب اذاصعد به الى « **علّيّين** » و قيل : **يشهد عمل‌الابرار** مقرّبوا كلّ سماءٍ .

« **انّ الابرار لفی نعيم** » ای - تنعّم فی الجنان .

« **علی الارائك** » جمع اريكة وهی الاسرّة فی الحجال « **ينظرون** » الی ما يسرّهم ممّا انعم الله عليهم من‌النّعيم والحورالعين . و قيل : « **ينظرون** » الی عدوّهم كيف يعذّبون بالنّار . قال **ابن‌عطاء** : « **علی ارائك** » المعرفة « **ينظرون** » الی المعروف و « **علی ارائك** » القربة « **ينظرون** » الی الرّؤف .

« **تعرف فی وجوههم نضرة النّعيم** » ای - اذا رأيتهم عرفت انّهم من اهل النّعمة ممّا تری « **فی وجوههم** » من النّور والحسن والبياض يقال : انضر النّبات اذا ازهر ونوّر . قرأ **ابوجعفر و يعقوب** : « **تعرف** » بضمّ التّاء وفتح الرّاء علی غير تسمية الفاعل « **نضرة** » بالرّفع .

« **يسقون من رحيق** » الرّحيق الشّراب الّذی لاغشّ فيه . و قيل : الخمر العتيقة الصّافية الطّيّبة . قال **مقاتل** : الخمر البيضاء « **مختوم** » امرالله تعالی بالختم عليه اكراماً لاصحابه فختم ومنع من ان يمسّه ماسّ اوتناله يد الی ان يفكّ ختمه الابرار يوم القيامة .

« **ختامه مسك** » ای - ختم به « **مسك** » رطب ينطبع فيه الخاتم . قال **ابن‌زيد** « **ختامه** » عندالله « **مسك** » و « **ختامه** » اليوم فی الدّنيا طين . قال **ابن مسعود** : ممزوج « **مزاجه** » و خلطه « **مسك** » وقال **علقمة** : طعمه و ريحه « **مسك** » . و قيل عاقبته وآخر طعمه « **مسك** » ، ای - يوجد ريح المسك عند خاتمة شربه . وقال **قتادة** : يمزج لهم بالكافور ويختم بالمسك . و قيل : يفرح من شاربه ريح المسك من غير خمار و تغيّر نكهة وصداع . قرأ **الكسائی** : خاتمه مسك . الختام : المصدر والخاتم الاسم . و قيل : معناهما واحد ، كمايقال : فلان كريم‌الطّابع والطّباع « **وفی ذلك** » ای - وفی مثل هذاالثّواب الّذی ذكرت « **فليتنافس المتنافسون** » ای - فليتبادر المتبادرون بالاعمال الصّالحة و حتّی تنالوها . و قيل : فليرغب الرّاغبون وليستبق

المستبقون. التّنافس فی الشّیء ان یضنّ به علی الغیر لنفاسته. وقیل: یطلبه کلّ احدٍ لنفسه نظیره: «لمثل هذا فلیعمل العاملون».

«**و مزاجه من تسنیم**» قال **ابن عباس و ابن مسعود**: التّسنیم اسمٌ لماءٍ ینحدر من تحت العرش و قیل من جنّة عدن و هو اشرف شراب فی الجنّة یمزج به شراب اصحاب الیمین. والمقرّبون یسقون صرفاً غیر ممزوج وهو قوله:

«**عیناً یشرب بها المقرّبون**» ای - منها «**المقرّبون**». وقیل: الباء صلة والمعنی: یشربها «**المقرّبون**»، وعیناً نصب علی الحال. وقیل: تقدیره من عین او اعنی عیناً. وقیل. التّسنیم عین یجری ماؤها فی الهواءِ متسنّماً فینصبّ فی اوانی اهل الجنّة علی مقدار ملئها فاذا امتلأت امسک الماء حتّی لایقع منه قطرة علی الارض فلایحتاجون الی الاستقاءِ واصل الکلمة من علوّ المکان والمکانة، فیقال للشّیءِ المرتفع سنام وللرّجل الشّریف سنام. وفی بعض الرّوایات عن **ابن عباس** قال: هذا ممّا قال الله عزّ وجل: «فلاتعلم نفس ما اخفی لهم من قرّة اعین». وقال **الجریری و الواسطی**: «**یشرب بها المقرّبون**» صرفاً علی بساط القرب فی مجلس الانس و ریاض القدس بکأس الرّضا علی مشاهدة الحقّ سبحانه وتعالی.

«**انّ الّذین اجرموا**» ای - اشرکوا یعنی کفّار **قریش**: **اباجهل و الولید ابن المغیرة و العاص بن وائل** واصحابهم من مترفی **مکة** «**کانوا من الّذین آمنوا**» یعنی **عمّاراً** و **خبّاباً** و **صهیباً** و **بلالاً** و **المقداد** و **سلمان** و **اباالدّرداء** و **ابن مسعود** و **ابن امّ مکتوم** «**یضحکون**» و بهم یستهزئون و من اسلامهم یتعجّبون. قال **مقاتل والکلبی**: نزلت فی **علی بن ابیطالب** علیه السّلام وذلک انّه جاء فی نفر من المسلمین الی النّبیّ (ص) فسخر منهم المنافقون و ضحکوا و تغامزوا ثمّ رجعوا الی اصحابهم فقالوا: رأینا الیوم الاصلع فضحکنا منه فانزل الله هذه الآیة قبل ان یصل **علی** (ع) واصحابه الی رسول الله (ص).

«**واذا مرّوا بهم**» یعنی المؤمنین بالکفّار یتغامزون. الغمز الاشارة بالجفن والحاجب، ای - یشیرون الیهم بالاعین استهزاءً و یقولون: تأمّلوا هذا الرّقیع اتبع

محمداً وترك ملاذه لجنّة لاتكون ابداً .

«واذا انقلبوا الى اهلهم» رجعوا الى اهلهم، رجعوا الى منازلهم «انقلبوا فكهين» معجبين بماهم فيه يتفكّهون بعيب المؤمنين. قرأ حفص: «فكهين» بغير الف وهمابمعنى واحد يقال: فكه وفاكه كطمع وطامع .

«واذا رأوهم» اى - اذا رأوا المؤمنين «قالوا انّ هؤلآء لضالّون» حيث اتوا محمداً وتركوا دين آبائهم فضلّوا عن الطّريقة واخطاؤا فيه .

«ومارسلوا عليهم حافظين» اى - ما ارسل هؤلاءِ الكفّار على اصحاب النّبىّ (ص) ليحفظوا اعمالهم عليهم هذا كقوله: «ومارسلناك عليهم حفيظاً» .

«فاليوم الّذين آمنوا من الكفّار يضحكون» كماضحك «الكفّار» منهم فى الدّنيا و ذلك انّه يفتح للكفّار باب الى الجنّة فيقال لهم: اخرجوا اليها فاذا وصلوا اليه اغلق دونهم، يفعل بهم ذلك مراراً ويضحك المؤمنون منهم وهم :

«على الارآئك» من الدّرّ والياقوت «ينظرون» اليهم كيف يعذّبون. وقيل: اذا رأوا اعدائهم وقد حلّ بهم العذاب سُرّوابذلك و كان احدلذّاتهم. وقيل: يقرّرون الكفّار انّهم كانوا بالضّحك منهم فى دارالدّنيا اولى. وقيل: هوقوله: «ارجعوا وراءكم فالتمسوا نوراً» .

«هل ثوّب الكفّار ما كانوا يفعلون» اى - اذا فعل بالكفّار ما ذكر فهل جوّزوا على سوء صنيعهم واستهزائهم بالمؤمنين ومعنى الاستفهام هاهنا التّقرير و«ثوّب» واثاب بمعنى واحد.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: «بسم اللّه الرّحمن الرّحيم»:

ركبت بحار الحبّ جهلاً بقدرها و تلك بحار ليس يطفو غريقها
واوقفت لمّا دار رأسى سفينتى وعينى قد ذابت و سال عروقها
فسرت على ريح تدلّ عليكم فلاحت قليلاً ثمّ غاب طريقها
اليكم بكم ارجو النّجاة ولاارى دليلاً عليكم غيركم فيسوقها

****

مرا تا باشد این درد نهانی ترا جویم ، که درمانم تو دانی

ای خداوندهمهٔ خداوندان ، ای بار خدای همهٔ بارخدایان ، ای پادشاه برهمهٔ شاهان ، پیش‌ازهرزمان وپیش‌ازهرنشان . خدایا بردباری ، وبندگان‌رافراگذاری ' می‌فراگذاری تافروگذاری؛ یامی‌فراگذاری‌تادرگذاری ؛ اگرفروگذاری بی‌نیازی، ودرگذاری بنده نوازی ؛ عظیم المنّ وقدیم الاحسان و جهانیان را نوبت‌سازی . بنده رابرناسزامی‌بینی‌وبعقوبت نشتاوی[1] . ازبنده کفرشنوی' ونعمت‌بازنگیری؛ ور باز آید وعدهٔ عفو و مغفرت دهی که : « ان ینتهوا یغفر لهم ما قد سلف » کریم و رحیم ولطیف خدائی .

دراخبارداوداست علیه‌السلام که گفت : بارخدایا! خواهم که بدانم که کرم تو بابندهٔ عاصی‌تا کجاست ؟ـ گفت: یاداود تاآنجا که بنده‌ای‌باشد که گناه کند ومن او را ازسرگناه فرا دارم بلطف‌ونعمت نه بقهروعقوبت . نعمت بروی بیشترریزم‌ونواخت خود بروی بیشترنهم ، تا آخراز من شرمی بدارد ، و بدرگاه من باز گردد . سزای بندهٔ ضعیف آنست که بزبان سپاسداری ، بنعت تضرّع وزاری گوید : ای نزدیکتر بما از ما ومهربانتربرماازما . نوازندهٔ ما بکرم خویش نه بسزای‌ما. نه‌کارما بما ، نه بار بطاقت ما ، نه معاملت در خور ما ' نه منّت بتوان ما ؛ هرچه کردیم تاوان برما ، هرچه تو کردی باقی برما ؛ هرچه کردی بجای ما بخود کردی نه برای ما .

« ویل للمطفّفین » الآیة . روی عن ابن‌عباس قال : قال رسول الله (ص) : « خمس بخمس » . ـ قالوا : یارسول‌الله وماخمس بخمس ؟ ـ قال: «مانقض‌قوم العهد الّاسلّط علیهم عدوّهم وماحکموابغیرما انزل‌الله فیهم الّافشافیهم‌الفقروماظهرت فیهم الفاحشة الّافشافیهم‌الموت ؛ ولاطفّفوا الکیل الّامنعوا النّبات واخذوابالسّنین‌ولامنعوا الزّکوة الّاحبس‌عنهم‌القطر» . مهترعالم‌وسیّد ولدآدم ، شمع‌انور ، شمس‌ازهر ، رسول خدا،سیّدوسالاربشر(ص)'چنین‌میفرماید که:درعهداوّل‌درسابقهٔ‌ازل‌حاکم کرده

---

١) نشتاوی = نشتابی .

و قلم بر لوح رفته که پنج چیز به پنج چیز مقابل است و معارض. یاران رسول گفتند: آن مجاوران درگاه نبوّت، وحاضران حضرت رسالت که: یا رسول‌الله این سخن راچه معنی‌است؟ وآن‌پنج خصلت چیست که پنج حکم مقابل آنست؟- گفت: از آدمیان‌هیچ گروه نیست که ایشان‌را باخالق‌یاباخلق‌عهدی بود وپیمانی وزینهاری آنگه آن عهد بشکنند وپیمان نقض کنند وزنهار بگذارند که نه دشمن برایشان مسلّط کنند وجوانب ایشان بنکبات و بلیّات فروگیرند تا بجزاءِ آن نقض عهد خویش رسند. دیگر هیچ گروه نیست که بریکدیگر حکمی کنند برخلاف آیات منزل ونه بروفق قول‌صاحب شرع که نه فقر وفاقت درویشی و بی‌کامی و بی‌نوائی برایشان ظاهر گردد؛ آن فقری که رسول خدا (ص) از آن بفریاد آمده و زینهار خواسته که: «اعوذ بك من الفقر والکفر» ونگر تاظنّ‌نبری که‌فقر همه آنست که‌بی‌مال وبی‌کام دنیا باشی. فقرصعب که بکفر نزدیك است فقردل است که تعظیم شرع از ازدل ببرند وبجای علم وحکمت واخلاص، آز وحرص‌وشهوت نهند؛ تاچون **عادیان** قدم برمقام عدوان نهند وچون قوم **صالح** روی از عالم صلاح بگردانند، و چون **فرعون** طاغی غرق طوفان طغیان شوند وچون **قارون** قرین هلاك گردند. حرص دنیا راه دین برایشان زده، قدم برخطّ خطا نهاده، جریدهٔ خود بجریمه سیاه کرده، آینهٔ دل‌پر اززنگار گناه شده؛ وهردل که‌خراب‌وسیاه گشت، مستوجب‌عقوبت ومستحقّ قطیعت پادشاه گشت.

سدیگر خصلت؛ هیچ گروه نیست که نابکار و ناشایست و انواع فواحش درمیان ایشان آشکارا گردد و برامر معروف و نهی منکرچشم برهم نهند وحسبت نرانند که نه طاعون درایشان پیچد ومرگ عموم روی بایشان نهند. ای مسکین کار مرگ صعب است ودشخوار، وصعبتر ازمرگ احوال واهوال‌رستاخیزاست که‌ازپس مرگ پیش‌آید و دشخوار آنست.

پیر طریقت ازین معنی کلماتی چند نغز گفته بر سبیل موعظه. گفت: ای جوانمرد، سفر قیامت درازست؛ زاد تقوی برگرفتن باید، و ازمقام سؤال اندیشه

داشتن باید ؛ عقبهٔ صراط بس باریك وتنداست مرکب طاعت ساختن باید؛ وربر وزحساب ایمان داری ، دست ازمعصیت بداشتن باید ؛ ورمیدانی که دیّان اکبر برظاهروباطن تو مطلع است ازنظراوشرم داشتن باید. ای مسکین تا کی ازین غفلت وتاچندازین غرور؟ امل دراز درپیش گرفته واجل پس پشت انداخته ، معصیت بنقد کرده وتوبه درنسیه نهاده ؛ خبر نداری که سپیدی موی تو رسول مرگست . تراآگاهی می دهد که مرگ را کار خود بساز واز روزپسین اندیشه دار! دست ازآزار حقّ بدار وبیش ازین خود راتخم حسرت وندامت مکار . **انس مالك** روایت کنداز**مصطفی** (ص). گفتا : «هیچ دانید شما که زیرك ترین مردمان کیست» ؟ ـ گفتند : الله ورسوله اعلم. قال : «اکثر هم للموت ذکراً و احسنهم له استعداداً ». و قیل : **لابی الدّرداء** : ما لنا نکره الموت ؟ ـ قال : لانّکم خرّبتم آخرتکم وعمّرتم دنیاکم، فکرهتم ان تنتقلوا من العمران الی الخراب .

چهارم خصلت : هیچ گروه نیست که در معاملات پیمانه و ترازو کاهند و برمسلمانان زیان خواهند که نه ربّ العالمین از زمین ایشان نبات باز گیرد و برکات ببرد وروزی بکاهد، وبرایشان قحط ونیازو گرسنگی گمارد، تابعذاب وسختی رسند؛اینست دردنیاعذاب ایشان ودرآخرت الله تعالی ایشان راوعید گفته وبیم داده که : **«الایظنّ اولئك انّهم مبعوثون لیوم عظیم» «یوم یقوم النّاس لربّ العالمین»** ایشان که مسلمانان را بدخواهند وحقوق ایشان بپیمانه وترازو بکاهند، نمی دانند که ایشان راروزی عظیم است درپیش؛روزشمار وپاداش، روزتغابن وروزحسرت . دوزخ تافته با انکال وسلاسل آن بهامون آرند وترازوی عدل بیاویزند ونامه ها پرّان کنند وخصمان حاضر کنند و اسرار خلق جمله آشکارا کنند ومنادی هیبت برپای کنند. یکی را ندای بیزاری زنند که : «الا انّ فلاناً شقی شقاوة لایسعدبعدهاابداً ». دیگری راندای بشارت وسعادت زنند که : « الا انّ فلاناً سعد سعادة لایشقی بعدها ابداً » . آن فاجربدبخت راباقرناءِ شیاطین به«**سجّین**»برند، واین جوانمردنیك بخت رابامقرّبان درگاه به«**علّیّین**»؛اینست که ربّ العالمین گفت : «**و مآادریٰك ما علّیّون**» « **کتابٌ**

مرقوم» «**یشهده المقرّبون**». مقرّبان اهل قرب‌اند، نه قرب مسافت میگویم که قرب ولایت میگویم. امروز نزدیکان‌اند و فردا نزدیکان، زندگانی ایشان زور[1] عرش است. نه امروز دورند تا فردا نزدیك شوند، نه امروز غایب اند تا فردا حاضر شوند؛ امروز همان اند که فردا، و فردا همانند که امروز. مقرّب اوست که نه صور گوش او را مشغول دارد، نه فردوس دیدهٔ او. او که او را می‌بیند چه آید در دیدهٔ او؟ او که ازو می‌شنود چه آید در گوش او؟ او که بشارت قرب او نیافت، کی شاد بود بغیر او؟ مقرّب کی بود او که از آواز صور آگاه شود؟ یا هول رستاخیز او را مشغول دارد، یا دود دوزخ بدو رسد، یا نعیم بهشت برو آویزد؟ امروز همهٔ جهان پر خلق وایشان با یکی، وفردا همه خلق در نعیم غرق وایشان هم با آن یکی:

تسبیح رهی، وصف جمال تو بسست   وزهردوجهان ورا وصال تو بسست
اندردل هر کسی جدا مقصودیست   مقصود دل رهی خیال تو بسست.



١) زور: بروزن و معنی: زبر

۸۴- سورة الانشقاق ویقال سورة الکدح - مکیة

النوبة الاولی

قوله تعالی : « بسم‌الله الرّحمن الرّحیم » بنام‌خداوند فراخ بخشایش‌مهربان.

«اذاالسّمآء انشقّت(۱) » آنکه که‌آسمان بشکافد .

« وَاَذنَت‌لربّها » و بفرمان خدای نیوشد و فرمان برد « وَحُقّتْ (۲) » وخودآن‌را چنین سزد .

« وَاذاالارضُ‌مُدّتْ(۳) وآنکه که زمین پهن باز کشیده‌آید [و کوه ودریا با زمین هموار گردد] .

« وَاَلْقَتْ‌مافیهاوَتَخلّتْ(٤) » وهرچه دروست بیرون اندازد وتهی گردد .

« وَاَذنَت لربّهاوَحُقّتْ (۵) » وبفرمان الله نیوشد وخود آن را چنین سزد .

« یاایّهاالانْسانُ »ای‌مردم، « انّکَ کادحٌ » تو کار کنی‌برنج، « الٰی ربّکَ » روی بپاداش خداوند « کدحاً » کار کردنی بردوام، « فَملاقیه (٦) » وپس باخداوند خویش هم دیدار خواهی گشت [و کردار خویش خواهی دید] .

« فامّامَنْ اوُتیَ کتابَهُ بیمینه (۷) » امّا آنکس که او را نامهٔ او دهند در دست راست .

«فَسَوفَ یُحاسَبُ‌حساباً یَسیراً (۸) » با او شمار کنند شماری‌آسان .

« وَیَنْقَلبُ‌الٰی اَهْله مَسْروراً (۹) » وباز گردد با کسان خویش شادان .

« وَاَمّامَنْ‌اوُتیَ کتابَهُ وَرآءَ ظَهره (۱۰) » وامّا آنکس که او را دهند نامهٔ او از پس بشت او .

« فَسوفَ یدْعوا ثُبوراً(۱۱) » برخود بهلاك آواز دهد بنومیدی .

«وَیَصْلٰی‌سَعیراً (۱۲) » وسوختن را بآتش رسد .

« انّه کانَ‌فی اَهْله‌مَسْروراً (۱۳) » ودرمیان کسان خویش شاد دل می بود .

«اِنَّهُ ظَنَّ اَنْ لَنْ یَحُورَ (۱۴)» اومی پنداشت که او با الله نگردد.

«بَلیٰ» گردد، «اِنَّ رَبَّهُ کانَ بِهِ بَصیراً (۱۵)» خداوند او باو بینا بود [ودانا].

«فَلااُقْسِمُ بِالشَّفَقِ (۱۶)» نه چنانست که ایشان میگویند، سوگند می‌خورم بشعاع روز.

«وَاللَّیلِ وَما وَسَقَ (۱۷)» وبشب تاریك وبهرچه شب آن را فراهم آورد [وبآن رسید].

«وَالقَمَرِ اِذَا اتَّسَقَ (۱۸)» وبماه آنگه که پر نور وتمام گردد.

«لَتَرْکَبُنَّ طَبَقاً عَنْ طَبَقٍ (۱۹)» می‌زیند ومی‌نشینند ازیك‌حال بردیگرحال [هرروز جدا وهرشب دیگر].

«فَمالَهُمْ لایُؤْمِنُونَ (۲۰)» چه رسیده است ایشان‌را که بآن حال گردان بنمی گروند.

«وَاِذا قُرِیءَ عَلَیْهِمُ القُرآنُ لایَسْجُدُونَ (۲۱)» وچون قرآن برایشان‌خوانند بفرمان سجود کردن الله راسجود نکنند.

«بَلِ الَّذینَ کَفَرُوا یُکَذِّبُونَ (۲۲)» نه آن کافران که بنگرویدند پیغام رساننده را دروغ میشمارند.

«وَاللهُ اَعْلَمُ بِما یُوعُونَ (۲۳)» والله میداند آنچه ایشان نهان میدارند.

«فَبَشِّرْهُمْ بِعَذابٍ اَلیمٍ (۲۴)» بشارت ده ایشان‌را بعذابی دردنمای.

«اِلاَّ الَّذینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ» مگر ایشان را که بگرویدند و کردار های نیك کردند، «لَهُمْ اَجْرٌ غَیْرُ مَمْنُونٍ (۲۵)» ایشان را مزدی است ناکاست.

النوبة الثانية

این سوره بیست و پنج آیتست، صد و نه کلمه چهارصدو سی حرف، جمله

به **مکه** فروآمد ، مفسّران در مکیّات شمرند ؛ و درین سوره هیچ ناسخ و منسوخ نیست. وعن **ابی بن کعب** قال : قال رسول‌اللّه(ص) : من قرأ سورة **«انشقت»** اعاذه‌اللّه ان یعطیه **«کتابه‌وراءظهره»** .

«اذاالسّماءانشقّت» تشقّقت و تقطّعت ذاتها. وقیل: تشقّقت‌بالغمام کقوله : «ویوم تشقّق السّماءبالغمام». وقال **علی** علیه‌السلام : تتشقّق من المجرّة و المجرّة باب‌السّماءِ وانشقاق السّماءِ من علامات القیامة .

«واذنت لربّها» ای ــ سمعت امر ربّها بالانشقاق واطاعت . یقال: اذن للشّیءِ اذا اصغی‌الیه‌اذنه الاستماع . **«وحقّت»** ای ــ حقّ للسّماءِ ان تستمع‌للّه و تطیع .

«واذاالارض مدّت» ای ــ بسطت فزیدفیها کما یمدّالادیم . وقال **الزجاج** : ازیلت عن هیأتها فبدّلت. وقیل : بسطت باندکاك جبالهاو آکامها حتّی تصیر کالصّحیفة الملساءِ فلایبقی فیها بناء ولاجبل . و قال : **ابن‌بحر** مدّها تفریجها عمّا تتضمّن حتّی یخرج ما فی بطنها. قال: ومعنی ذلك معنی «اذا زلزلت‌الارض زلزالها » « و اخرجت الارض اثقالها». وفی‌الخبر عن النّبی(ص) قال: «اذاکان‌یوم‌القیامة مدّاللّه‌الارض مدّالادیم فاکون اوّل من یدعی‌فاری **جبرئیل** فاقول: یاربّ هذا **جبرئیل** ارسلته‌الیّ فیقول‌اللّه: «صدق،ثمّ‌اشفع» فاقول: عبادك عبدوك فی‌اطراف الارض وهوالمقام المحمود» . قوله :

«والقت مافیها» ای ــ اخرجت الاموات و الکنوزالمدفونة فیها و المعادن « **وتخلّت**» ممّا فیهافلم یبق فیها شعرة .

«واذنت لربّها» اطاعت وقابلت امرربّها بالسّمع و القبول وحقّ‌لها ان تفعل ذلك ولیس‌هذابتکرار فانّ الاوّل للسّماءِ والثّانی للارض وجواب قوله : « **اذاالسماء انشقّت** » محذوف یدلّ علیه‌المعنی وتقدیره : اذاکانت هذه‌الاشیاء علم الکافر انّ ما اخبر به‌اللّه عزّوجلّ و الرّسول(ص) من امرالبعث حقّ و صدق . و قیل : جواب قوله: « **اذاالسّماء انشقّت**» مایدلّ علیه قوله: **«فملاقیه»** یعنی:اذاکان‌یوم‌القیامةلقی‌الانسان عمله ورأی ما قدّم من خیرو شرّ . و قیل : فی الآیة تقدیم و تأخیر معناه :

«یاایّهاالانسان‌انّك کادحٌ الی ربّك کدحاً فملاقیه» «اذاالسّماء انشقّت»

وقیل: معنی الآیة: اذکر «**اذا السّماء انشقّت**» فلایحتاج فیه الی تقدیر جواب.

«**یا ایّها الانسان انّک کادحٌ**» ای - عامل ساعٍ عملاً و سعیاً دائباً. وفی الخبر انّهم قالوا: یا رسول الله فیم نکدح وقد جفّت الاقلام ومضت المقادیر؟ - فقال: «اعملوا فکلّ میسّر لماخلق له». «**الی ربّک کدحاً**» ای - عامل لربّک عملاً مستقبلاً ثوابه وعقابه «**فملاقیه**» ای - ملاقٍ کدحک؛ ای - جزاؤه خیراً کان اوشرّاً. و قیل: فملاق «**ربّک**». وفی الخبر عن النّبی (ص) قال: «النّادم ینتظر الرّحمة والمعجب ینتظر المقت و کلّ عاملٍ سیقدم علی ما سلف.

«**فامّا من اوتی کتابه بیمینه**» «**فسوف یحاسب حساباً یسیراً**». قیل: الحساب الیسیر ان یغفر ذنوبه ولایحاسبه بها وبه. قال النّبی (ص): «الحساب الیسیر التّجاوز عن السّیّآت والاحتساب بالحسنات». وقیل: الحساب الیسیر یرید به العرض علی الله. روی **ابن ابی ملیکة** عن **عائشة** انّها قالت: قال رسول الله (ص): «من نوقش الحساب عذّب»! فقلت: یارسول الله اولیس یقول الله عزّوجلّ «**فسوف یحاسب حساباً یسیراً**»؟ - فقال: «انّما ذاک العرض ولکن من نوقش الحساب یهلک».

«**وینقلب الی اهله مسروراً**» ای - ینقلب من مقام الحساب الی اهله فی الجنّة من الحور العین وآلادمیّات «**مسروراً**» بما اوتی من الخیر والکرامة.

«**وامّا من اوتی کتابه وراء ظهره**» ای - یعطی کتابه بشماله من «**وراء ظهره**» وقال **الکلبی**: یغلّ یمین الکافر الی عنقه ویلوی شماله «**وراءظهره**» فیؤتی کتابه بشماله من «**وراء ظهره**».

«**فسوف یدعوا ثبوراً**» ای - اذاقرأ کتابه ینادی بالویل و الهلاک فیقول: واهلکاه وانبوراه.

«**یصلی سعیراً**» یدخل جهنّم، قرأ **ابوجعفر** و **ابوعمرو** و **یعقوب** و **عاصم** و **حمزة**: «**یصلی**» بفتح الیاء بالتّخفیف کقوله: «یصلی النّار الکبری». وقرأ الآخرون بضمّ الیاء وفتح الصّاد و تشدید اللّام، کقوله: «وتصلیة» و کقوله: «ثمّ الجهیم صلّوه».

«**انّه کان فی اهله مسروراً**» ای - کان فی الدّنیا «**مسروراً**» بمعاصی الله

لا يندم عليها . و هذاالكلام يمرّبك فيمواضع من **القرآن** كقوله: لايحبّ الفرحين» «لاتفرحوا بما آتيكم» «لاتمش في الارض مرحاً» «انّه لفرح فخور». «انقلبوا فكهين» «وفرحوا بالحيوة الدّنيا»، والله عزّوجلّ يبغض الفرح بالدّنيا والطّمأنينة اليها .

« **انّه ظنّ ان لن يحور** » اى ـ لايرجع بعد الممات اى الحيوة و«**انّه**» غير راجع الى ربّه والى الآخرة؛ فلذلك كان يعمل بالمعاصى. ثمّ قال :

«**بلى**» اى ـ ليس الامر كما «**ظنّ**» بل «**يحور**» الينا ويبعث «**انّ ربّه كان به بصيراً**» اى ـ عالماً قبل ان يخلقه «**انّ**» مرجعه اليه فيجازيه على اعماله .

«**فلا اقسم بالشّفق**» قال **مجاهد** : هو النّار كلّه وفى **القرآن** اقسام باجزاءِ النّهار والمراد بها النّهار ، والشّفق : الشّعاع ، وهو فى العربيّة فى الحمرة اكثر. قال **ابن عباس** و اكثر المفسّرين : هو الحمرة الّتى تبقى فى الافق بعد غروب الشّمس . وقال قوم : هو البياض الّذى يعقب تلك الحمرة .

«**و اللّيل وما وسق**» اى ـ ماضمّ وجمع يقال وسقته اسقه وسقاً ، اى ـ جمعته واستوسقت الابل اذا اجتمعت وانضمّت . والمعنى: جمع « **اللّيل** » الى مسكنه ماكان منتشراً بالنّهار فى متصرّفه وذلك انّ «**اللّيل**» اذا اقبل رجع كلّ شيءٍ الى مستقرّه ومأواه .

« **و القمر اذا اتّسق** » يعنى : اذا امتلأ واستوى و استدار و تمّ نوره و ذلك ليلة ثلاث عشرة واربع عشرة .

«**لتركبنّ طبقاً عن طبق**» قرأ **ابن كثير** و **حمزة** و **الكسائى** « **لتركبَنّ** » بفتح الباءِ يعنى : « **لتركبنّ** » يا**محمد** سماءً فوق سماءٍ وذاكِ ليلة اسرى به و «**عن**» بمعنى بعد ، اى ـ « **طبقاً** » بعد « **طبق** » من اطباق السّماءِ . و يجوز ان يكون درجةً بعد درجة ورتبةً بعد رتبة فى القربة من الله والرّفعة. وقيل: يعنى السّماءِ يوم القيامة يتغيّر لوناً بعد لون فتصير تارةً كالدّهان وتارةً كالمهل وتنشقّ وتنفطر بالغمام ومطويةً بيمين الله ؛ وقرأ الآخرون : « **لتركبُنّ** » بضمّ الباءِ يعنى: بنى **آدم** يقول : لتحوّلون حالاً بعد حال؛ نطفةً ، ثمّ مضغةً ، ثمّ عظماً ، ثمّ خلقاً آخر طفلاً ، ثمّ صبيّاً ، ثمّ يافعاً ، ثمّ شابّاً ، ثمّ كهلاً ، ثمّ شيخاً ، مريضاً و صحيحاً ، مسروراً وحزيناً ، ظاعناً و مقيماً ،

حيّاً وميّتاً . قالت الحكماء: يشتمل الانسان من كونه نطفة الى ان يهرم ويموت على سبعة وثلاثين حالاً وسبعة وثلاثين اسماً: نطفة، ثمّ علقة، ثمّ مضغة، ثمّ عظماً، ثمّ خلقاً آخر، ثمّ جنيناً، ثمّ وليداً، ثمّ رضيعاً ثمّ فطيماً، ثمّ يافعاً، ثمّ ناشئاً، ثمّ مترعرعاً، ثمّ خزوّراً، ثمّ مراهقاً، ثمّ محتلماً، ثمّ بالغاً، ثمّ امرد. ثمّ طاراً، ثمّ باقلاً، ثمّ مسبطراً، ثمّ مطرّخما، ثمّ مختطاً، ثمّ صملاً، ثمّ ملتحياً، ثمّ مستوياً، ثمّ مصدعاً، ثمّ مجتمعاً. والشّباب يجمع ذلك كلّه، ثمّ ملهوزاً، ثمّ كهلاً، ثمّ اشمط، ثمّ شيخاً، ثمّ اشيب، ثمّ حوقلاً، ثم صفتاناً، ثمّ همّاً، ثمّ هرماً، ثمّ ميّتاً؛ فهذا معنى قوله تعالى: «**لتركبنّ طبقاً عن طبق**» قال الشّاعر:

الصّبر اجمل و الدّنيا مفجّعة — من ذاالّذى لم يذق من عيشه رنقاً

اذاصفالك من مسرورها «**طبق**» — اهدى لك الدّهر من مكروهها «**طبقاً**».

وقال **مكحول**: فى هذه الآية فى كلّ عشرين عاماً تحدثون امراً لم تكونوا عليه وهذا ادلّ دليلاً على حدث العالم واثبات الصّانع . و قيل: من كان اليوم على حالة وغداً على حالة اخرى، فليعلم انّ تدبيره الى سواه . وقيل: **لابى بكر الورّاق**: ما الدّليل على انّ لهذه العالم صانعاً؟ـ فقال: تحويل الحالات و عجز القوّة و ضعف الاركان و فسخ العزيمة . و قال **ابوعبيد**: فى هذه الآية «**لتركبنّ**» سنن من كان قبلكم و احوالهم و فى معناه ماروى **ابوسعيد الخدرى** عن النّبىّ (ص) لتتبعنّ سنن من قبلكم شبراً شبراً وذراعاً ذراعاً حتّى لودخلوا جحر ضبّ تبعتموهم . قوله: «**فمالهم لايؤمنون**» اى ـ مالكفّار امّتك لايصدّقون بالبعث **والقرآن** والنّبوّة بعدما وضح البرهان وظهرت الحجّة دلالةً، قاله على جهة التّعيير لهم .

«**واذاقرئ عليهم القرآن لايسجدون**» يعنى: قرىء «**عليهم القرآن**» بالامر بالسّجود للّه عزّوجلّ والعبادة له «**لايسجدون**» له ولايخضعون ولايطيعون؛ والخطاب للكفّار . وعن **ابى سلمة** انّ **اباهريرة** قرأ: «**اذاالسّماءانشقّت**» فسجد فيها فلمّا انصرف اخبرهم انّ رسول اللّه (ص) سجد فيها . و عن **ابى رافع** قال: صلّيت مع **ابى هريرة** العتمة، فقرأ: «**اذاالسّماءانشقّت**» فسجد فقلت ماهذه؟ـ قال: سجدت

بها خلف **ابی القاسم** (ص) فلاازال اسجدفیها حتّی القاه.

« **بل الّذین کفروا یکذّبون** » بالقرآن والبعث.

« **واللّه اعلم بما یوعون** » ای ـ یضمرون ویخفون فی صدورهم ویجمعون من الفکر والتّکذیب بالنّبی و **القرآن** فیعذّبهم بذلك.

« **فبشّرهم بعذاب الیم** » اخبرهم « **بعذاب** » موجع خبراً یظهر تأثیره علی بشرتهم.

« **الّا الّذین آمنوا وعملوا الصّالحات** » فانّهم لیسوا ممّن یبشّرون بالعذاب. وقیل: هذا استثناء منقطع، یعنی: لکن « **الّذین آمنوا وعملوا الصّالحات** » « **لهم اجر غیر ممنون** » ای ـ « **غیر** » مقطوع ولا منقوص. وقیل: « **غیر** » منغص بالمنّ علیهم فیه؛ فانّ المنّة تکدّر النّعمة.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: « **بسم اللّه الرّحمن الرّحیم** » اسم عزیز رداؤه کبریاؤه، سناؤه علاؤه، علاؤه بهاؤه، جلاله جماله، جماله جلاله، المعهود منه لطفه، المألوف منه عطفه، کیف ماقسم للعبد؟ فالعبد عبده! ان اقصاه فالحکم حکمه، وان ادناه فالأمر أمره.

مؤمنان در گفتار این نام دوقسم اند: قومی را نظر برجمال لطف و کرم آمد، بنازیدند؛ قومی را نظر بر جلال کبریاءِ قدم آمد، بنالیدند؛ نازیدن ایشان بر امید وصال و نالیدن ایشان از بیم فصال. اذا نظروا الی الجلال طاشوا واذا نظروا الی الجمال عاشوا. ای مسکین که نام او میشنوی ونه ازجلال او خبرداری ونه ازجمال او اثر شناسی، و حقّ جلّ جلاله با تومی گوید: ابتدای کارها امروز بنام من کن تامن فردا انتهای کارها بکام تو کنم. نامی که مونس دل غریبانست وپشت وپناه عاصیان، نامی که دل عارفان بجوش آرد وزبان عاصیان بفریاد وخروش آرد، نامی که هر که آن را عزیز دارد در دوجهان عزیز گردد.

بشرحافی درشاهراهی میرفت؛ کاغذ پاره‌ای یافت که برو ی نام اللّه نوشته بود،

بر گرفت آن‌را وببوی خوش معنبر ومعطّر کرد ؛ همان شب درخواب او را گفتند : تونام‌ما خوشبوی کردی، مانیز نام تو در دوجهان خوشبوی کردیم. قوله :

« اذاالسّماءانشقّت» برقول بعضی‌ازمفسّران اینجاتقدیم وتأخیراست‌والمعنی: « یا ایّها الانسان انّك‌کادح الی ربّك کدحاً فملا قیه » « اذا السّماء انشقّت » یعنی : ای فرزند آدم روز رستاخیز ، روزبعث ونشر ، روز فصل وقضا که از هیبت وسیاست الله وازصعوبت‌وعظمت‌رستاخیز آسمانهاشکافته گردد وبنعت تواضع وصفت طواعیت بفرمان حقّ درآید و منقاد شود وزمینها همچنین ؛ آن روز ای آدمیزاد هرچه کرده‌ای دربن جهان ورنجها که برده‌ای وخیرها وشرها که اندوخته ای،همه بینی وجزای آن سزای کردار و گفتار خویش یابی . ای‌مسکین! اگر میخواهی که عمرت ضایع‌نبود، وفردا درآن‌انجمن کبری وعرصهٔ عظمی علی‌رؤس‌الاشهادترا فضیحت نرسد ، امروز نصیحت آن به پیر طریقت بر کار گیر که مرید خود را میگفت : دی از تو گذشت‌بنادانی، ودریافتن فردانمی‌دانی ! امروز بغنیمت‌دار که در آنی وعمل‌میتوانی، تا فردات نبود پشیمانی . مرد باید که صاحب وقت بود،و صاحب وقت کسی بود که شغل وقتش نه با اندیشهٔ ماضی گذارد نه بتفکّر مستقبل که تفکّر در ایّام گذشته وتدبّر درایّام مستقبل تضییع وقت است . وهر که وقت خویش بشناخت ، ووقت او را درپذیرفت ، در حال با خویشتن در دین چندان کار دارد که پروای دی وفرداش نباشد . گفتهٔ عزیزانست که : «الصّوفی ابن‌الوقت» . مرد صوفی‌درحالت صفا فرزند خویش است ، دور از هرچه طبع را با او آشنایی است .

حسن‌بصری گفت : کسانی را یافتم که ایشان بدنیاجوانمرد وسخی بودند، همهٔدنیا بدادندی ومنّت ننهادندی ، وبوقت‌خویش چنان بخیل بودند که یك نفس‌ازروز کار خویش نه بپدر دادندی نه‌بفرزند . واین آن سخن است که مهترعالم ، سیّدولد آدم (ص) گفت : « لی‌مع‌الله وقت لایسع فیه ملك مقرّب ولانبیّ مرسل» . یکی‌ازفقهای امّت درصدر اوّل تصنیفی همی ساخت دربیان شرع ومسائل فقه . درآن اندیشه بود که ناگاه بانگ مرغی شنید، ازسر کاربیفتاد؛ گفت : عقری حلقی ، آن مرغ مرده

همان ساعت از هوا فرو افتاد. خداوندان دل‌را وقت بود که خیال حالت ایشان‌را زحمت آرد، ووقت باشد که اگر همه جهان درهم افتد ایشان‌را در وقت خویش از آن هیچ خبر نباشد.

شیخ **بوسعید بوالخیر** قدّس روحه در **نشابور** زنجیر درهای خانه را نمد بردوختی تا دروقت جنبانیدن، وقت ایشان‌را زحمت نیارد؛ وفی معناه انشدوا:

از باد صبا خسته شود رخسارش — چون آینه کز نفس رسد زنگارش
زان ترسم اگر برهنه دارد یارش — تیزی نظر خلق کند از کارش

شیخ الاسلام انصاری گفت رحمه‌الله: وقت آنست که جزازحقّ در آن نگنجد ومردان در آن سه‌اند: وقت یکی سبك است چون برق، ووقت یکی پاینده، ووقت یکی غالب. آنچه چون برق است غاسل است شوینده، و آنچه پاینده است شاغل است مشغول دارنده، و آنچه غالب است قاتل است کشنده. آنچه چون برق است ازفکرت زاید، و آنچه پاینده است از لذّت ذکر آید و آنچه غالب است ازسماع ونظر خیزد، آنچه برق است دنیا فراموش کند تا ذکر آخرت روشن شود، و آنچه پاینده است از آخرت مشغول دارد تا حقّ معاین گردد، و آنچه غالب است رسوم انسانیّت محو کند تاجز از حقّ نماند.

«یا ایّها الانسان انّك كادحٌ الی ربّك كدحاً فملاقیه». **پیر بوعلی سیاه** وقتی دربازار میرفت، سایلی میگفت: بحقّ روز بزرگ مرا چیزی دهید. پیر ازهوش برفت! چون بهوش باز آمد، اورا گفتند: ای شیخ ترا این ساعت چه روی نمود؟ – گفت هیبت وعظمت آن روز بزرگ. آنکه گفت: واحزناه علی قلّة الحزن، واحسرتاه علی قلّة التحسّر، وا اندوها ازبی اندوهی، واحسرتا ازبی حسرتی! عالمی مشغول باطلال ورسوم، وخالی بگذاشته حضرت آن حیّ قیّوم؛ خودهیچکس دراندیشهٔ این آیت نیست که: «**انّك كادح الی ربّك كدحاً فملاقیه**». یکی عروس طبیعت پیش نشانده وبز وزیور و رنگ و بوی مشغول شده، و آنکه میخواهد که سلاطین

شریعت وشاهان حقیقت او را بسرادقات سرّ و خیام برّ خود راه دهند . هیهات یکی قرطهٔ جفا پوشیده وتیغ هوی کشیده ومیخواهد که باجوانمردان طریقت بصفّهٔ صفا وقبّهٔ بقا فروآید ؛ کلّا و لمّا :

باطن تو کی کند با مرکب شاهان سفر
تا نگردد رای تو بر مرکب همّت سوار
چون زنان تا کی نشینی بر امید رنگ وبوی
همّت اندر راه بند وگام زن مردانه وار .

اگرمیخواهی که فردا کحل لطف لطیفهٔ « وجوهٌ یومئذٍ ناضرةٌ » در دیدهٔ تو کشند، امروزگردسنب براق شرع دردیدهٔ عقل کش، وپای ازقید ودام **محمد** رسول‌الله بیرون مکش ، احوال‌خود را مراقب باش ، وبراداء فرائض ونوافل مواظب باش وقدم خود را بگزارد حقوق حقّ مطالب باش ، و بانفس خویش بذرّات و حبّات بحکم احتیاط راه دین محاسب باش، تا فرداحقایق **«فسوف یحاسب‌حساباًیسیراً»«وینقلب الی اهله مسروراً »** برتو کشف کنندولطایف‌غیبی‌ازپردهٔ **«لترکبنّ‌طبقاً عن طبق»** ازبهر توآشکارا کنند وترا باین محلّ رفیع رسانند که : **« لهم اجرغیرممنون »** لامقطوع و لامنقوص . و گفته اند : « **لترکبنّ طبقاً عن‌طبق** » اشارتست بمقامات **مصطفی** (ص) . ربّ العزّة جلّ جلاله پیش ازآنکه جان مطهّرمنوّر وی‌درصدف خاك نهاد ، او را برسه مقام بداشت : برمقام قرب تا انس یافت ، وبرمقام‌لطف تا انبساط یافت ، و بر مقام هیبت تا ادب یافت ، بلطف خود کارش بپرداخت ، بقربش بنواخت ، بهیبتش در بوتهٔ خشیت بگداخت . پس چون درین‌عالم آمد ، هر که در وی نظر کرد از مقام هیبت او خوف یافت ، و از مقام انس اورجا یافت ، و از مقام قرب او مهر یافت ، بعضی مفسّران گفتند : «**لترکبنّ طبقاً عن طبق**» اشارتست بدرجات و منازل رفعت و قربت او(ص) . درشب معراج که حقّ جلّ‌جلاله سرّ ویرا جذب کرد و سرّوی مرروح وی را جذب کرد ، وروح وی قلب وی‌را جذب کرد،

وقلب وی نفس‌وی را جذب کرد. کون جویان نفس گشت، نفس‌جویان قلب گشت، قلب جویان روح گشت، روح جویان‌سرّ گشت، سرّجویان مشاهدهٔ حقّ گشت؛ کون بفریادآمد که نفس کو؟ مرا بی نفس‌قرارنه، نفس بفریادآمد که قلب کو؟ مرا بی‌قلب قرارنه، قلب بفریاد که روح کو؟ مرابی‌روح قرارنه، روح بفریادآمد که: سرّ کو؟ مرا بی‌سرّقرارنه، سرّ بفریادآمد که: مشاهدهٔ حقّ کو؟ مرا بی‌مشاهدهٔ حقّ قرارنه؛ دنا بنفسه فتدلّی بقلبه فکان قاب قوسین بروحه او ادنی بسرّه. هذا معنی قوله:

«لترکبنّ طبقاً عن طبق»

٨٥ - سورة البروج - المكية

النوبة الاولى

قوله‌تعالی : «بسم‌الله الرّحمن الرّحیم» بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان

«وَالسّماءِ ذات البُرُوج(١)» باین آسمان با برجها .

«وَالْیَوْم الْمَوْعُود (٢) » وبآن روز نام زد کرده خاست وباهم آمد خلق را .

«وشاهدٍ وَ مَشْهُود(٣)» و گواهی و باو که گواهی دهند ورو .

«قُتِلَ اَصْحابُ الْاُخْدُود(٤)» نفریده و کشته باد خداوندان آن کنده .

«النّارِ ذاتِ الْوَقُود(٥)» آن آتش با افروز .

«اِذْهُمْ عَلَیْها قُعُودٌ (٦)» آنکه که نشسته بودند نزدیك آن آتش .

«وَهُمْ عَلی ما یفعلون بالْمُؤمنین شُهُودٌ (٧)» و ایشان بر آنچه میکردند با مؤمنان گواهان‌اند.

«وَما نَقَمُوا مِنْهُم» ودشوار نیامد و ناپسند ایشان‌را از آن گرویدگان «الّا اَنْ یُؤْمنُوا باللّه» مگر آنکه‌ایشان بخدای عزّوجلّ‌می‌بگرویدند« الْعَزیز الْحَمید(٨) » آن بزرگوار نکو نام ستوده .

« الّذی لَهُ مُلْكُ السّموات والْاَرْض » آن‌خداوند که اوراست پادشاهی آسمانها وزمینها « واللّه عَلی کُلِّ شَیءٍ شَهیدٌ(٩) » والله برهمه چیز گواهست [و بآن دانا] .

« انّ الّذینَ فَتَنُوا الْمُؤمنینَ والْمُؤمنات » ایشان که گرویدگان را میسوختند مردان وزنان «ثُمَّ لَمْ یَتُوبُوا فلهم عذابُ جهنَّم » وپس آن‌توبه نکردند، ایشان‌را عذاب دوزخ است « وَلَهُمْ عذابُ الْحَریق(١٠) » وایشان را عذاب آتش .

«انّ الّذین آمَنُوا وَعَمِلوا الصّالحات »ایشان‌که بگرویدندو کردارهای‌نیك کردند« لَهُمْ جنّاتٌ تَجْری مِنْ تَحْتِهاالْاَنْهارُ » ایشان‌راست بهشتها زیردرختهای آن جویهاروان « ذلكَ الفَوْزُ الْکَبیرُ(١١)» آنست پیروزی بزرگوار .

«انّ بَطْشَ ربّك لَشَديدٌ(۱۲)» بر کفتن[1] و گرفتن خداوندتو بس سخت است.
«انّه هُوَ يُبْدِئ وَ يُعيدُ(۱۳)» او آنست که کار می سر کند و باز می با سر آورد.
«وَهُوَ الْغَفورُ الْوَدُودُ(۱۴)» اوست آن عیب پوش دوست دار.
«ذُوالْعَرْش» آن خداوند با عرش «الْمَجيدُ(۱۵)» بزرگوار بزرگ نام.
«فَعّالٌ لِمايُريدُ(۱۶)» همه آن کند که خود خواهد.
«هَلْ اَتيٰكَ حَديثُ الْجُنُود(۱۷)» «فِرْعَوْنَ وَ ثَمُوْدَ (۱۸)» آنکه آمد بتو خبر سپاههای [دشمنان خدا] فرعون و ثمود.
«بَلِ الّذينَ كَفَرُوا فِي تَكْذيب (۱۹)» ایشان که کافر شدند، دردروغ زن گرفتن رسول من اند.
«واللّه مِنْ وَرآئِهِمْ مُحيطٌ (۲۰)» والله بر ایشان قادر است و پیش ایشان گرفته و بایشان دانا و با ایشان تاونده[1].
«بَلْ هُوَ قُرْاٰنٌ مَجيدٌ(۲۱)» این سخن قرآنی است بشکوه و بزرگوار.
«فِي لَوْحٍ مَحْفُوظ(۲۲)» نگه داشته و گوشیده[2] درلوح نبشته [در آسمان هفتم].

النوبة الثانية

این سوره بیست و دو آیتست، صدونه کلمه، چهارصدوسی حرف، جمله به مکه فرو آمد باجماع مفسّران. و در این سورة هیچ ناسخ و منسوخ نیست. و در

---

۱ ـ الف : یاونده.

۱) کفتن : بروزن رفتن، بمعنی از هم باز شدن ـ و از هم بازکردن و شکافتن و ترکایدن باشد. سنائی فرمود :

جوهر آتشی است بعد از هفت   که ازو دل بجست وز هره بکفت.

رک : برهان قاطع بکوشش استاد دانشمند دکتر محمد معین.

۲) گوشیده : محفوظ.

فضیلت این سوره ابی بن کعب روایت کند از مصطفی (ص) که گفت : هر که این سوره برخواند، خدای عزّوجلّ اورابعدد هرروز آدینه وهرروزعرفه که درین جهان باشد ده نیکی در دیوان وی بنویسد . قوله :

«والسّماءِ ذات البروج» قیل : المراد بها جمیع السّموات . وقیل : **«السّماء»** الدّنیا فانّها **«ذات البروج»** ای ـ **«ذات»** الظّهور. وقیل :**«ذات البروج»** الخلق الحسن. و قیل : منازل الشّمس والقمر . جماعتی مفسّران گفتند : این بروج که ربّ العالمین اندرین سوره و سورة الفرقان یاد کرده و نام برده ، دوازده برج‌اند ، منازل شمس و قمر. نام آن برجها : حمل، ثور، جوزا، سرطان ، اسد، سنبله ،میزان، عقرب، قوس، جدی ، دلو ، حوت . آسمانها برین دوازده برج نهاده، چنانکه سالها بر دوازده ماه نهاده . واین برجهابر چهارفصل‌است : یك فصل‌از آن وقت‌بهاراست، سه‌ماه ، و آفتاب اندرین سه ماه درحمل و ثور وجوزا باشد ؛ وفصل دوم روزگارصیف است ، تابستان گرم ،سه ماه، و آفتاب اندرین سه ماه درسرطان واسد وسنبله باشد ؛ وسوم روزگار خریف‌است ، سه ماه ، وآفتاب اندرین سه ماه درمیزان وعقرب و قوس باشد. وفصل چهارم‌روزگارزمستانست ، سه ماه، وآفتاب‌اندرین سه ماه بجدی‌ودلو وحوت‌باشد . وهرفصلی را طبعی دیگر است و گردش او دیگر وشرح آن در ما تقدّم رفته .

«والیوم‌الموعود» روز رستاخیز است و عدالاوّلون والآخرون به للقضاءِ والجزاءِ والثّواب والعقاب .

«و شاهد و مشهود» روی **عبدالله بن رافع** عن **ابی‌هریرة** قال : قال رسول‌الله(ص) : **«الیوم الموعود»** یوم‌القیامة‌والمشهود یوم‌عرفة‌والشّاهد یوم‌الجمعة ماطلعت شمس ولاغربت علی یوم افضل‌من یوم‌الجمعة ، فیه ساعة لایوافقها‌عبد‌مؤمن یدعوالله فیها خیراً الّا استجـاب له ولا یستعیذه من سوءٍ الّا اعانه منه. و هذا قول **ابن‌عباس** والاکثرین من‌المفسّرین : انّ الشّاهد یوم الجمعة و المشهود یوم عرفة . وروی عن **ابن‌عمر** قال : الشّاهد یوم‌الجمعة و المشهود یوم النّحر ؛ و قال **سعیدبن المسیب** : الشّاهد یوم‌التّرویة والمشهود یوم عرفة . وقیل: الشّاهد **محمد**(ص) لقوله: «انّا ارسلناك شاهداً» والمشهود یوم‌القیامة لقوله : «ذلك یوم‌مجموع‌له النّاس وذلك

یوم مشهود». وقیل: الشّاهد: الملك یشهد علی ابن آدم لقوله : «وجاءت کلّ نفس معها سائق وشهید» . وقیل : الشّاهد اعضاء بنی آدم والمشهود انفسهم، لقوله : « یوم تشهد علیهم السنتهم وایدیهم وارجلهم». وقیل : الشّاهد هذه الامّة والمشهود سائر الامم ، لقوله تعالی : « جعلناکم امّة وسطاً لتکونوا شهداء علی النّاس » . و قیل : الشّاهد الانبیاء والمشهود محمد(ص) لقوله: «واذ اخذالله میثاق النّبیّن» الی قوله: « فاشهدوا وانا معکم من الشّاهدین ». وقیل: الشّاهدهوالله والمشهودنحن، لقوله: «وکفی بالله شهیداً» «قل: ای شیء اکبر شهادة» «قل الله شهید بینی وبینکم». وقیل: الشّاهدالایّام واللّیالی والمشهود بنی آدم ؛ لما روی فی الخبر: «مامن یوم إلّا وینادی انّی یوم جدید وانّی علی مایفعل فیّ شهید، فاغتنمنی فلوغابت شمسی لم تدرکنی الی یوم القیامة» . وقیل: الشّاهد جمیع الخلق یشهدون لله بالوحدانیّة والمشهودالله . وقیل : الشّاهدالله شهدلنفسه بالوحدانیّة والمشهود هوجلّ جلاله لانّه شهد لنفسه و موضع القسم . قوله :

«قتل اصحاب الاخدود» والتّقدیر: لقد « قتل » و مثله «قدافلح من زکّیها» . وقال الزّجاج : موضع القسم ؛ « انّ بطش ربّك لشدید» : وقیل : فیه تقدیم وتأخیر، تقدیره : «قتل اصحاب الاخدود» «والسّماء ذات البروج» کما یقال: ضرب زیدوالله و معنی « قتل »لعن وعذّب . و قیل : ارادبه حقیقةالقتل والاهلاك. وقیل: « اصحاب الاخدود» هم المؤمنون فیکون القتل حقیقة ایضاً و« الاخدود » الشّقّ المستطیل فی الارض کالنّهر و جمعه اخادید ومنه الخبر فی وصف الشجرة الّتی دعاها النّبی (ص) جعلت تخدّالارض خدّاً حتّی اتت النّبی(ص) . دراصحاب اخدود علماء تفسیرمختلف اند. مسلم بن الحجاج درصحیح آورده از هدبة بن خالد ازحمادبن سلمة از ثابت بنانی از عبدالرحمن بن ابی لیلی از صهیب ازرسول خدا (ص) گفت : « در روزگار پیش پادشاهی بود بت پرست ، جادوپرور، ودرمملکت وی مردی بود ساحرحاذق . چون پیر گشت، آن ساحر کس فرستاد بآن ملك که مرا غلامی فرست تااورا سحربیاموزم که من پیر گشتم وروزگار من بآخر رسید ؛ تا آن غلام بجای من می نشیند و کار مملکت تو در سحر روان دارد . ملك بفرمود تا کودکی تازه جوان عاقل بر وی

فرستادند. آن کودك پیوسته بر آن ساحر رفتی و بر رهگذر خانهٔ ساحر راهبی یافت خداپرست موحّد. با آن راهب بنشست وحدیث توحید وایمان ازوی میشنید و سحر وشعبده از آن ساحر می‌شنید، تا روزیکه دابّه‌ای عظیم پدید آمد که مردم را از آن گزند میرسید، وراه بمردم فروبسته. آن کودك گفت: امروز آن روزست که من بتحقیق رسانم[1] که راهب فاضلتر وبحقّ‌تر یاساحر؟ چون بنزدیك آن دابّه رسید سنگی برداشت وروی سوی آسمان کرد گفت: اللّهم ان کان امر الرّاهب احبّ الیك من امر السّاحر فاقتل هذه الدّابّة حتّی یمشی النّاس. آنکه سنگ بر دابّه انداخت و ربّ العالمین آن را بدست و زخم وی هلاك کرد ومردم ایمن گشتند و راه برایشان گشاده شد. آن کودك واپیش راهب رفت واین قصّهٔ قتل دابّه باز گفت. راهب عظیم شاد گشت و گفت: ای‌بنیّ انت الیوم افضل منّی، ای پسرتو امروز بعلم وفضل افزونی داری وترا بلا ومحنت رسد درمیان این‌قوم، نگر تابوقت بلا آن قوم را برمن دلالت نکنی ومرا ببلا نه‌افکنی! بعد از آن کار کودك بجائی رسید که «کان یبریء الاکمه والابرص» ویداوی النّاس سائر الادواءِ. پس کار وقصّهٔ وی منتشر گشت وهر بیماری که اطبّاء ازمعالجهٔ وی عاجزبودند، بدست وی ودعای وی شفا می‌یافت. آن‌ملك بت‌پرست را ندیمی بود نابینا، مال فراوان وهدیّه‌ها وتحفه‌های گرانمایه برداشت و آمد براین کودك. گفت: اگر مراشفا پدید کنی وروشنائی چشم دهی، این مال جمله ترا بخشم. کودك گفت: شفای درد تو نزدیك من نیست و بدست من نیست؛ بلی بنزدیك الله است و شفا دهنده خداست، آفریدگار عالمیان و معبود جهانیان، و مرا بمال تو حاجت نیست. اگر ایمان آری من دعا گویم تاالله تورا شفا دهد. آن مرد ایمان آورد وربّ العالمین بدعای آن کودك دوچشم روشن بوی بازداد. آن مرد برخاست وبنزدیك آن ملك باز گشت. ملك اوراچنان دید، گفت: این روشنائی و چشم بینا ترا که داد؟ - گفت: ربّی وربّك؛ آن‌خداوند که‌آفریدگار وپروردگار منست وآفریدگار وپروردگار تو! آن ملك درخشم شد و اورا معذّب همی‌داشت تا

---

۱ - الف: بدانم.

بر آن غلام دلالت کرد. و غلام را بیاوردند و ملك گفت: ای پسر جادوی تو بدانجای رسید که نابینا را بینا کنی و علّت برص میبری؟! - غلام گفت: این نه من میکنم؛ خدای من میکند، تعالی و تقدّس، وشفامیدهد. آن غلام را بزخم و عذاب فرو کشیدند تا بر آن راهب دلالت کرد. راهب را بیاوردند و اورا بر کفر و شرك دعوت کردند. راهب سر باز زد و بر دین توحید بپائید ومحکم باستاد. ملك بفرمود تا اره بر فرق وی نهادند و اورا بدو شاخ کردند. و آن ندیم ملك که ایمان آورده بود، اورا با کفر خواندند؛ همچنان سر باز زد واز توحید برنگشت واورا هلاك کردند. آن غلام تنها بماند. ملك جماعتی را از اصحاب خویش بروی موکّل کرد تا اورا بر بالای کوه برند وبزیر اندازند. چون بر بالای کوه رسیدند، غلام دعا کرد، گفت: اللّهم اکفنیهم بما شئت. رجفه‌ای وزلزله‌ای در کوه افتاد و آن جماعت همه بریختند وهلاك شدند. آن غلام تنها بنزدیك ملك باز آمد. ملك گفت: اصحاب راچه کردی؟ - گفت: خداوند من ایشان را هلاك کرد. جماعتی دیگر بروی گماشت تا اورا در کشتی نشانند ودر بحر غرق کنند. چون کشتی بمیان دریا رسید، غلام همان دعا کرد ورب العزّة ایشان‌را در بحر غرق کرد و غلام تنها بنزدیك ملك باز گشت. ملك گفت: اصحاب راچه کردی؟ - گفت: خداوند من ایشان‌را غرق کرد. ملك درماند. آنگه غلام گفت: ای ملك اگر میخواهی که مرا هلاك کنی من ترا رهنمونی کنم. اهل شهر را همه حاضر گردان و در مجمع خلق داری بزن و مرا برسر دار کن ویك تیر از ترکش برکش وبر کبد کمان نه وبگوی بسم‌الله ربّ الغلام. تا مقصود خود از هلاك من حاصل کنی. ملك همچنان کرد و درمجمع خلق آن آن تیر بنام‌الله بینداخت. تیر بگوشهٔ سروی رسید. غلام دست خویش بر گوشهٔ سر نهاد وفرمان حقّ بدو رسید. آن مردمان که حاضر بودند، چون آن حال دیدند، همه ایمان آوردند؛ گفتند: آمنّا بربّ الغلام، آمنّا بربّ الغلام! ملك را گفتند: اکنون افتادی در آنچه از آن حذر میکردی! خشم ملك زیادت شد و تمرّد وطغیان وی در کفر بالا گرفت وبفرمود تا برسر کوی‌ها اخدودها کنند کوههای عظیم ودر آن کوهها آتش افروختند و آن جمع مؤمنان را یکان یکان می‌آوردند و در آتش

میافکنند. کار بزنی رسید که طفلی بر برداشت. اورا گفتند: اگر ازدین خویش باز گردی و با ملّت کفر آئی، وگرنه ترا بااین طفل بآتش افکنیم. دلش بآن طفل بسوخت. خواست که ازدین خویش بر گردد، تا آن طفل را نسوزند. آن طفل بآواز آمد گفت: یا امّاه اصبری فانّك علی الحقّ. ای مادر صبر کن و ازدین خویش برمگرد که تو برحقّی ودین تو حقّ است، راست ودرست.

روی عن **عطاء** عن **ابن عباس** قال: کان بنجران ملك من ملوك **حمیر** یقال له **یوسف ذونواس بن شرحبیل بن شراحیل** فی الفترة قبل مولد النبی (ص) بسبعین سنة وکان فی بلاده غلام یقال له **عبدالله بن تامر** وکان ابوه سلّمه الی معلّم یعلّمه السّحر فکره ذلك الغلام ولم یجد بدّاً من طاعة ابیه فجعل یختلف الی المعلّم وکان فی طریقه راهب حسن القرآءت حسن الصّوت فاعجبه ذلك وذکر قریباً من معنی حدیث **صهیب** الی ان قال الغلام للملك: انّك لاتقدر علی قتلی الّا ان تفعل مااقول. قال: فکیف اقتلك؟ قال: تجمع اهل ملّتك وانت علی سریرك وترمی بسهم باسم آلهی! ففعل الملك فقتله. فقال النّاس: لااله الّا آله **عبدالله بن تامر**، لادین الّا دینه. فغضب الملك واغلق باب المدینة واخذ افواه السّکك وخدّ اخدوداً وملاه ناراً ثمّ عرضهم علیها رجلاً رجلاً، فمن رجع عن الاسلام ترکه، ومن قال: دینی دین **عبدالله بن تامر** القاه فی الاخدود فاحرقه. وکان فی مملکته امرأة اسلمت فیمن اسلم ولها اولاد ثلاثة، احدهم رضیع. فقال لها الملك: ارجعی عن دینك والّا القیتك واولادك فی النّار. فابت، فاخذ ابنها الاکبر فالقیها فی النّار. ثمّ قال لها: ارجعی عن دینك. فابت، فالقی الثّانی فی النّار. ثمّ قال لها: ارجعی، فابت، فاخذوا الصّبی منها لیلقوه فی النّار فهمّت المرأة بالرّجوع، فقال الصّبی: یا امّاه لاترجعی عن الاسلام فانّك علی الحقّ ولابأس علیك، فالقی الصّبی فی النّار والقیت امّه علی اثره. وفی روایة قال لها: یا امّاه ماهی الّا غمیضة، فاصبری ولاتنافقی؛ فانّ بین یدیك نار الّا تطفأ. وقال **محمد بن اسحق** عن **عبدالله بن ابی بکر** انّ خربةً احتفرت فی زمن **عمر بن الخطاب** فوجدوا **عبدالله بن تامر** واضعاً یده علی ضربة فی رأسه، اذا امیطت یده عنها انبعثت دماً واذا ترکت ارتدّت مکانها، وفی یده خاتم من حدید فیه «ربّی الله». فبلغ ذلك عمر فکتب عن

اعيدوا عليه الّذى وجدتم عليه . وقال **الربيع بن انس** نجّى اللّه المؤمنين الّذين القوا فى النّار بقبض ارواحهم قبل ان تمسّهم النّار وخرجت النّار الى من على شفير الاخدود من الكفّار فاحرقتهم. وكان رسول اللّه (ص) اذا ذكر اصحاب الاخدود تعوّذ باللّه من جهد البلاءِ . وقوله :

«**النّار ذات الوقود**» بدل عن الاخدود و« **الوقود** » الحطب، اى ـ ذات الحطب الكثير و « **الوقود** » بضمّ الواو الاتّقـاد و الاشتعال . و قيل : « **الوقود** » مصدر كالولوع والطّهور والوضوء .

« **اذهم عليها قعود** » اى ـ عند النّار جلوس يعذّبون المؤمنين. قال **مجاهد** : كانوا قعوداً على الكراسىّ عند الاخدود .

« **وهم** » يعنى : الملك واصحابه ، الّذين خدوا الاخدود « **على ما يفعلون بالمؤمنين** » من عرضهم على النّار وارادتهم ان يرجعوا الى دينهم «**شهود**» اى ـ حضور وقال **مقاتل** : «**شهود**» معناه : انّهم يشهدون . «انّ المؤمنين فى ضلال» حين تركوا عبادة الاصنام .

«**ومانقموا منهم**» قال **الزجاج** : ماانكروا عليهم ديناً وما علموا منهم عيباً «**الّا**» ايمانهم «**باللّه العزيز الحميد**» .

«**الّذى له ملك السّموات والارض**» وقولـه : «**العزيز الحميد**» فمعنـاه الغالب القاهر المحمود عند كلّ من له تمييز و انّما وصف ذاته بهاتين الصّفتين فى هذا المكان ليعلم انّه لم يمهل الكفّار لاجل انّه غير قادر لكنّه اراد ان يبلغ بهؤلآءِ المومنين مبلغاً من الثّواب لم يكونوا يبلغونه الّا بمثل ذلك الصّبر وان يعاقب اولئك الكافرين عقاباً لم يكونوا يستوجبونه الّا بمثل ذلك الفعل، وكان جرى بذلك قضاؤه على الفريقين جميعاً فى سابق تدبيره و علمه . «**واللّه على كلّ شىء**» من افعالهم «**شهيد**» .

«**انّ الّذين فتنوا المؤمنين والمؤمنات**» اى ـ احرقوهم بالنّار فى الاخدود . يقال : فتنت الشّىء اذا احرقته و اذبته ومنه قوله : « **يومهم على النّار يفتنون** » ثمّ لم يتوبوا من الكفر والقتل ، وهذا دليل على انّ التوبة تزيل عقاب القتل وعقاب كلّ ذنب

« **فلهم عذاب جهنّم**» بکفرهم « **ولهم عذاب الحريق** » فی‌الآخرة بما احرقوا المؤمنين . وقيل : « **ولهم عذاب الحريق** » فی‌الدّنياوذلک‌انّ اللّٰه‌تعالی‌احرقهم‌بالنّار الّتی احرقوا بها المؤمنين ارتفعت اليهم من‌الاخدود علی ما قال **الربيع بن انس و الكلبی** . وقيل : انّماقال: «**عذاب الحريق**» بعد ما قال : «**عذاب جهنّم**» لانّ فی «**جهنّم** »سوی «**عذاب الحريق**» انواعاً من العذاب . روی عن **حذيفة بن اليمان** قال : اسرّالیّ رسول‌اللّٰه(ص) حديثاً فی‌النّار، فقال :«يا **حذيفة** انّ فی‌جهنّم لسباعاً من نار و كلاباً من‌نار وسيوفاً من‌نار و كلاليب من‌نار و انّه يبعث ملائكة يعلّقون اهل النّار بتلك‌الكلاليب باحناكهم ويقطّعونهم بتلك‌السّيوف‌عضواًعضواً ويلقونها الی‌تلك السّباع والكلاب . كلّما قطعوا عضواً عاد آخرمكانه غضّاً جديداً » . ثمّ ذكرما اعدّاللّٰه للمؤمنين . فقال :

«**انّ الّذين آمنوا وعملوا الصّالحات لهم جنّات تجری من تحتها الانهار ذلك الفوز الكبير**» ای ــ النّجاة العظيم . قيل: هذا وصف‌للمؤمنين«**الّذين**» صبروا علی تعذيب «**الاخدود**» اعلم‌اللّٰه المؤمنين انّ قـوماً بلغت حقيقة ايمانهم الی ان صبرواعلی‌ان‌احرقوابالنّار . وقيل : هذا عامّ فی جميع‌المؤمنين ؛ وهذا اظهر.

«**انّ بطش ربّك لشديدٌ**» ای ــ «**انّ**»اخذ « **ربّك** » بالعذاب «**لشديدٌ**»يعنی: لمن يأخذه به كقوله : « انّ اخذه اليمٌ شديد» .

« **انّه هو يبدی ويعيد** » هذاكقوله : « كلّ يوم هو فی شأن» تقول العرب : فلان «**يبدی ويعيد**»اذاكان عوّاداً فی‌عمله . وقيل : «**انّه**» «**يبدی**» الخلق فی‌الدّنيا ثمّ يعيدهم احياءً بعدالموت . وقيل : «**يبدی**» من التّراب ثمّ «**يعيد**» الی التّراب . وقيل : يبدئكم ضعافاً فی‌حال الطّفوليّة ثمّ يعيدكم فی‌حال‌الشّيخوخة ضعافاً . وقيل: « **يبدی** » العذاب فی‌الدّنيا للكفّار ثمّ «**يعيد**» عليهم العذاب فی الآخرة . و قيل : «**يبدی**» علی حكم‌السّعادة والشّقاوة كمايريد «**ويعيد**» كما بدأ كقوله: « كمابدأكم تعودون» .

«**وهو الغفور** »ای ــ الكثيرالمغفرة « **الودود** »يعنی: يودّه المؤمنين ويودّه

المؤمنون . وقيل : يغفر للتّائب ويحبّه .

« **ذو العرش** » قـال : **شيخ الاسلام عبدالله الانصارى قدّس** روحـه معنى « **ذو العرش** » اى ـ على «**العرش**» «**المجيد**» بالجرّ قرآءة **حمزة** و **الكسائى** على صفة العرش، اى ـ السّرير العظيم . وقيل : اراد حسنه فوصفه بالمجد كما وصفه بالكرم فى قوله :«ربّ العرش الكريم » ومعناه : الكمال ، والعرش احسن الاشياءِ و اكمله وقرأ الآخرون بالرّفع علـى صفة الغفور جلّ ذكره و مجده عظمته وجلاله و استحقاقه لاوصاف الكمال .

«**فعّال لما يريد**» من افعال نفسه «**و لما يريد** » من افعال عباده . لايعجزه شيء يريده ولا يمتنع منه شيء يطلبه .

«**هل اتٰيك حديث الجنود**» اى ـ قد « **اتٰيك** » خبر الجموع الكافرة الّذين تجنّدوا على الانبياءِ ثمّ بيّن من هم فقال :

«**فرعون وثمود**» اى ـ تذكّر ما كان من حديثهما وتجنّدهما وحذّر قومك مثل ما اصابهم فاصبر فالعاقبة لك .

«**بل الّذين كفروا**» من قومك يا **محمد** فى تكذيب واستيجاب للتّعذيب كدأب من كان قبلهم من الجنود فلايتذكّرون .

«**والله من ورائهم محيطٌ** » لايفوتونه ولا يعجزونه . قال **الزجاج** : قدرته مشتملة عليهم . و قيل : « **محيط** » عالم بهم لايخفى عليه شيء من احوالهـم و هذا تهديد .

« **بل هو قرانٌ مجيد** » كريمٌ شريفٌ كثير الخير ليس كما زعم المشر كون انّه شعرٌ و كهانةٌ .

« **فى لوح محفوظ** » قرأ **نافع** . « **محفوظٌ** » بالرّفع على نعت **القرآن** فانّ **القرآن** « **محفوظ** » من التّبديل والتّغيير والتّحريف . قال الله تعالى : « انّا نحن نزّلنا الذّكر وانّا له لحافظون » . و قرأ الآخرون بالجرّ على نعت اللّوح وهو الّذى يعرف باللّوح المحفوظ وهو امّ الكتاب ومنه نسخ الكتب « **محفوظٌ** » من الشّياطين

ومن الزّیادة فیه والنّقصان . روی عن ابن‌عباس قال : انّ فی صدر اللّوح لااله الاالله وحده ، دینه‌الاسلام ومحمد عبده ورسوله ؛ فمن آمن بالله وصدّق‌بوعده واتبع رسله ، ادخله‌الجنّة . قال واللّوح من درّة بیضاء طوله مابین السّماءِ والارض و عرضه مابین المشرق‌الی‌المغرب وحافتاه الدّرّ والیاقوت ودفّتاه یاقوتة حمراء وقلمه نور و کتابه برّ معقود بالعرش واصله فی حجر ملک وقال مقاتل : اللّوح المحفوظ عن‌یمین العرش وعن‌انس‌بن‌مالک قال : اللّوح المحفوظ الّذی ذکره الله عزّوجلّ فی جبهة اسرافیل وقیل : لله عزّوجلّ فیه فی کلّ یوم ثلاثمائة وستّون لحظة یحیی و یمیت یعزّ و یذلّ ویفعل مایشاء .

النوبة الثالثة

قوله تعالی : « بسم‌الله الرّحمن الرّحیم » اسم عزیز، من قصده وجده ، ومن طلبه عرفه ، فاذاعرفه‌لاطفه ، فاذا وجدلاطفه‌الفه ، فاذا الفه انف‌ان‌یخالفه . نام‌خداوندی که ازجود او هرمفلسی را نصیبی است ، واز کرم اوهر دردمندی را طبیبی است . لطیفی که ازسعت‌رحمت اوهر کسی‌را تیری واز بسیاری برّاوهرنیازمندی را بهره‌ای است . عزیزی که برسرهرمؤمن از او تاجیست ، ودر دل هرمحبّ از او سراجیست . هرشیفته ای را با او سروکاریست ، هرمنتظری را آخر روزی شرابی ودیداریست .

پیر طریقت گفت : میدان راه دوستی افراد است ، آشامندهٔ شراب دوستی ازدیدار بر میعادست ؛ برسد هر که صادق، روزی بآنچه مراد است . قوله تعالی :

« والسّماءِذات‌البروج » حقّ تعالی جلّ جلاله قسم یاد میکند بآسمان که نظرگاه مؤمنانست ومصعد اقوال واعمال بندگانست .

« والیوم الموعود » وبروز رستاخیز که روزحشر ونشراست وروز محاسبه ومفاصله است .

« وشاهد » و بروز آدینه که عید مؤمنانست وموسم تائبان و میعادآشتی‌جویانست و روز حجّ درویشانست . « ومشهود » و بروز عرفه که روز نواخت

حاجیانست ووقت مناجات دوستانست و از حقّ جلّ جلاله از بهرایشان مباهات با فریشتگانست که : « ملائکتی انظروا الی عبادی » فریشتگان من درنگرید ببینید بندگان من که از راه دور ودراز آمده‌اند ، پایهایشان آبله شده ، رویهایشان زرد گشته ، قدمهاشان سست شده ، خان ومان وداع کرده و بادیهٔ مردم خواربریده! و ملائکه روی سوی آسمان آورند، گویند: یاربّ العزّة مهمانان تواند ، روی بخانهٔ تو دارند. غریبان کوی‌تواند، همه توکّل برتودارند. ندا آید که‌شماحقّ‌ایشان گزاردید، باز گردید ؛ مادانیم که جزای‌ایشان چیست . پس بی‌واسطه ندا کند جلّ جلاله که: عبادی! شمامهمانان‌من‌اید، بنعیم‌رحمت‌میشتابید؛ رنجهابرخودنهادید، دوری‌راه‌اختیار کردید ، بادیهٔ دراز گذاشتید ، شربتهای نابایست کشیدید ، دلهای خویش خونین گردانیدید، هلمّوا الی‌رحمتی‌فقد غفرت‌لکم ! مسلمانان انصاف بدهید ، اگرغریبی بیکسی‌مسکینی بسرای جهودی شود که ازراه دور ودراز دررسیده‌باشد ؛ آن‌جهود ازخویشتن‌رواندارد که اورا رد کند ! پس‌چه‌گوئی هفتصد هزاردل ببادیه برده ، راه درازپیش گرفته، تشنگی و گرسنگی اختیار کرده، جان شیرین فدا کرده ، بعرفات ایستاده، سروپای‌برهنه، رویهابرخاك‌نهاده، کفن‌آخرت‌پوشیده، لبّیك‌زنان‌وتکبیرگویان بدرخانهٔ پادشاه عالم آمده که ملکش بی زوالست وجلالش بی انتقالست . چه گویی چون بدین صفت درگاه او بگیرند و دادخواهند دادشان دهد یا ندهد ؟ رحمت و مغفرت باستقبال ایشان فرستد یانفرستد؟ بجلال وعزّ بارخدائی که خاك نعلین کمتر کسی ازوفدحاجّ اگر فردا بدوزخ اندازد هزاران کس که مستوجب عذاب اند بطفیل آن خاك بروائح سعادت ونعیم بهشت رسند .

«**قتل اصحاب الاخدود**»موضع‌قسم‌است میگوید :نفریده‌و کشته باد **اصحاب اخدود** که مؤمنان را می رنجانیدند و بعذاب آتش ایشان را تعذیب همی کردند . فردای قیامت ایشان‌را دوعذابست، چنانکه ربّ العزّة گفت :«**فلهم‌عذاب‌جهنّم‌ولهم عذاب‌الحریق**». ظاهر ایشان بآتش میسوزد وباطن ایشان بحمیم و زقّوم می‌ریزد . و گفته اند : عذاب حریق در دنیاست ، آن آتش که از بهر مؤمنان ساخته بودند

تا مؤمنان را بدان عذاب کنند ، بالا گرفت وبا بیرون افتاد و ایشان‌را همه بسوخت که برشفیر آن نشسته بودند : « ولایحیق المکر السّیّیء الّا باهله. قوله :

« انّ بطش ربّك لشدیدٌ » اشارتست بعدل او بادشمنان .

« وهو الغفور الودود » خبرست ازفضل او بادوستان ، بفضل بی‌منّت. دوست را مینوازد ، که ارحم الرّاحمین‌است ؛ بعدل بی‌علّت دشمن را می گدازد ، که احکم الحاکمین است . دوست موج دریای کرم‌دید، بفضل او بیفروخت . دشمن زخم کبریاء قدم دید ، بعدل او بسوخت عمر خطاب در بتخانه مقبول و سیّآت او مغفور، که : « وهو الغفور الودود » عبدالله ابی در مسجد مخذول وحسنات او مردود که : «انّ بطش ربّك لشدیدٌ » . جرم بایسته درحلم خود پنهان میکند که: «ذکروا الله فاستغفروا لذنوبهم»؛ ونابایسته را در کارخودسر گردان‌میدارد، که: «نسوا الله فنسیهم» دردنبایست را درمان نیست وحسرت راندگان‌را نهایت نیست :

اذا برم المولی بخدمة عبده   تجنّی له ذنباً وان لم‌یکن ذنب .

۸۶- سورة الطارق- مکیة

النوبة الاولی

قوله تعالی : « بسم اللّه الرّحمن الرّحیم » بنام خداوندفراخ بخشایش مهربان.

« والسّمآءِ والطّارق(۱)» بآسمان وبآنچه بشب پیدا می آید .

« وَمآ اَدْریٰكَ مٰا الطّارقُ (۲) » چون نیك دانی که آنچه بشب آیدچیست؟

« اَلنَّجْمُ الثّاقبُ(۳) » ستارهٔ درخشان .

« اِنْ کُلُّ نَفس لَمّٰا عَلَیْهٰا حافظٌ (٤) »هر کسی وهر تنی آنست که برو گوشوانی است،[یعنی نیست هیچ تن وهیچکس مگر که برونگهبانی است] .

« فَلْیَنْظُر الاِنْسٰانُ مِمَّ خُلِقَ(٥) » درنگرا مردم که از چه چیز آفریدند او را.

« خُلِقَ مِن مٰاءٍ دافق(٦) » بیافریدند او را ازآبی افکنده ریخته .

« یَخْرُجُ مِنْ بَیْنِ الصُّلْبِ والتّرائب(۷)» بیرون میآید از پشت مرد واستخوانهای سینهٔ زن .

« اِنَّه عَلیٰ رَجْعِه لَقادر(۸) » آفریدگار او برباز برد او [با جوانی و کودکی با آب و باپشت پدر] توانا است .

« یَوْمَ تُبْلَی السّرائر (۹) » آن روز که بررسند وباز نگرند پنهانها .

« فَمٰالَهُ مِنْ قُوَّةٍ وَلانٰاصر(۱۰) » او را نه نیروئی که بان تاود یا کوشد، و نه یاری که او را یاری دهد .

« وَالسَّمآءِ ذٰاتِ الرَّجْع (۱۱) » بآسمان با باران .

« والْاَرْض ذاتِ الصَّدْع (۱۲) » وبزمین با شکاف .

« انّه لَقولٌ فَصْلٌ (۱۳) » که این قرآن سخنی است درست وراست .

« وَمٰاهُوَ بِالْهزل (۱٤) » نه سست ونه گزاف .

اِنَّهُمْ یَکیدُونَ کَیْداً (۱٥) » ایشان دستانی می‌سازند نهانی ساختنی .

«وَاَکِیدُ کَیْداً (۱۶)» ومن کاری‌میسازم نهانی .

«فَمَهِّلِ الْکافِرِینَ» این نا گرویدگان را درنگ ده «اَمْهِلْهُمْ رُوَیْداً (۱۷)» فرو گذار ایشان‌را اندك روز گار.

النوبة الثانية

این‌سوره هفده آیتست ، شصت ویك کلمه، دویست وچهل وپنج حرف، جمله به‌مکه فرو آمد ؛ ودرین‌سوره‌یك آیه‌منسوخ‌است :«**فمهّل الکافرین امهلهم رویداً**» نسخت بآیة السّیف . و در فضیلت سوره **ابی بن کعب** روایت کنند از **مصطفی** (ص) گفت : «هر که این‌سوره برخواند ، حقّ‌جلّ‌جلاله بعدد هرستاره‌ای که درآسمانست او را ده نیکی درديوان بنویسد» . روایت کنند از **عبدالرحمن بن خالد** . وقیل : **عبدالله بن‌عبدالرحمن بن یحیی بن کعب** ، گفتا : رسول خدا را (ص) دیدم در قبیلۀ **ثقیف** درمشرقه ای فروآمده واین سورۀ « **والسّماءِوالطّارق**» میخواند ، ومن‌هنوز در جاهلیّت بودم دراسلام نیامده ، واین سوره از لفظ رسول(ص) یاد گرفتم. پس در انجمن **ثقیف** بگذشتم و قومی از**قریش** درمیان ایشان بودند ، **عتبه** و **شیبه** پسران **ربیعه** با ایشان ، قوم‌ازمن‌درخواستند تا این سوره برخواندم . هرچه **ثقفیان**بودند گفتند : ماری هذا الّاحقّاً، سخنی‌است راست ودرست . **قرشیان** گفتند : نحن اعلم بصاحبنا لوعلمنا انّه حقّ لتبعناه . ما **محمد** را به شناسیم‌وحال وی ازشما بهتردانیم که او مردما است واز قبیلۀما . اگر ما دانستمانی[1] که‌اوبرحقّست وسخن اوراست، ماخودبر پی وی رفتمانی[2] واو را راستگوی داشتیمی . قوله :

«**والسّماءِ والطّارق**» قال **الکلبی** : نزلت فی **ابی طالب** وذلك انّه اتی النّبیّ (ص) فاتحفه بخبز ولبن فبینماهوجالس‌یأکل‌اذا انحطّ نجم فامتلأ ماءً ثمّ ناراً ففزع **ابو طالب** . وقال:ایّ شیء هذا ؟- فقال رسول‌الله (ص): «هذانجم‌رمی‌به وهو آیة من آیات‌الله سبحانه» فعجب **ابو طالب**. فانزل الله عزّوجلّ :

---

۱) دانستمانی : صیغۀ قدیم است از میدانستیم .

۲) رفتمانی : صیغۀ قدیم است از میرفتیم .

« **والسّماء والطّارق** » هذا قسم « **والطّارق** » النّجم لانّ الطّروق يكون بالّليل وطلوع النّجم بالّليل و كلّ ماجاءَ ليلاً فقدطرق ومنه حديث **جابر** نهى النّبىّ (ص) ان يطرق الرّجل اهله . و قال : حتّى تستحدّ المغيبة و تمتشط الشّعثة . و قالت **هند** بنت **عتبة** :

يوم احد نحن بنات **الطّارق** نمشى علـى النّمـارق .

تعنى انّ ابانانجم فى شرفه وعلوّه . وقال الشّاعر :

ياراقد اللّيل مسروراً باوّله انّ الحوادث قد يطرقن اسحاراً

لاتفرحنّ بليل طاب اوّله فرُبّ آخـر ليلٍ اجّـج النّارا

ثمّ فسّره فقال :

« **النّجم الثّاقب** » اى ـ النيّر المضيىء . وقال : فى موضع « شهاب ثاقب » يقال اثقب نارك ، اى ـ اضئها . وقيل « **الثّاقب** » العالى الشّديد العلوّ يقال : ثقب الطّائر اى ـ ارتفع ارتفاعاً شديداً كانّه قد ثقب الجوّ الاعلى . قال **ابن عباس** : اراد به **زحل** لانّه العالى فى السّماءِ السّابعة . وقال **ابن زيد** : اراد به **الثّريا** والعرب تسميه النّجم .

« **انّ كلّ نفس** » هذا جواب القسم « **لمّا عليها حافظ** » قرأ **ابوجعفر** و **ابن عامر** و**عاصم** و**حمزة** « **لمّا** » بتشديد الميم يعنى: ما **كلّ نفس الّا** « **عليها حافظ** » فيكون « **لمّا** » بمعنى الّا وهى لغة **هذيل** . وقرأ الآخرون بالتّخيف جعلوا ماصلة والمعنى : « **انّ كلّ نفس** » لعليها « **حافظ** » والحافظ هوالله عزّوجلّ « وهوعلى كلّ شىء حفيظ » يحفظ على عباده اعمالهم والملائكة حفظة يحفظون على بنى **آدم** اعمالهم وارزاقهم و آجالهم وهو قوله : « وانّ عليكم لحافظين » وعن **ابى امامة** قال : قال رسول الله (ص) : وكّل بالمؤمن ستّون ومائة ملكاً يذبون عنه مالم يقدر عليه من ذلك للبصر سبعة املاك يذبون عنه كما يذبّ عن قصعة العسل الذّباب لو وكّل العبد الى نفسه طرفة عين لاختطفته الشّياطين . قوله :

« **فلينظر الانسان** » يعنى : الكافر المنكر قدرة الله على البعث « **ممّ خلق** » اى ـ ممّاذا « **خلق** » يعرفه اصل خلقته ليدلّه بذلك على وحدانيّته ثمّ بيّن فقال :

« **خلق من ماءٍ دافق** » اى ـ مدفوق مصبوب فى الرّحم ، فاعل بمعنى مفعول

كقوله : «فى عيشة راضية» اى ـ مرضيّة والمعنى« **خلق من** » مائين ؛ ماءالرّجل وماءِ المرأة . فوحّد لامتزاجهما .

« **يخرج من بين الصّلب** » الرّجل وترائب المرأة « **والتّرائب** » جمع التّريبة و هى عظام الصّدر والنحر . و قيل : من بين صلب الرّجل و ترائبه . قال **الضحاك** : « **التّرائب** » العينان واليدان والرّجلان . وقيل : هى عصارة القلب و منه يكون الولد و سئل **عكرمة** عن « **التّرائب** »فقال هذه و وضع يده على صدره نظير الآية قوله : « من نطفة امشاج » اى ـ اخلاط من نطفة الرّجل و نطفة المرأة و ماء الرّجل ابيض غليظ وماء المراة اصفر رقيق و هما يجريان من جميع البدن ؛ فيجتمع ماء الرّجل فى صلبه ؛ ثمّ يجرى منه و يجتمع ماء المرأة فى ترائبها ثمّ يجـرى فى لبّتها . و « **التّرائب** » ثمانية اضلاع فى الصّدر خلقت منها اربعة يمنة و اربعة يسرة اعلاهما موضع القلادة فشبه الولد فى الصّورة بمايعلو منهما واللّحم والدّم من ماءِ المرأة والعظم والعصب من ماءِ الرّجل .

« **انّه على رجعه لقادر** » اى ـ «**انّه على** » « **رجع** » الانسان بعدالبلى الى الحيوة « **لقادر**» . و قيل : « **انّه على** » « **رجع** » الماءِ الاحليل والى الصّلب « **لقادر**». وقيل : معناه «**انّه**» «**لقادر** » « **على**» ان ينكّسه بعد شيخوخيّته فيجعله كهلاً ؛ ثمّ شابّاً ، ثمّ طفلاً ، ثمّ رضيعاً ، ثم جنيناً ثمّ مضغة ، ثمّ نطفة . وقال **ابن زيد** : «**انّه على**» حبس ذلك الماءِ « **لقادر**» حتّى لايخرج .

« **يوم تبلى السّرائر**» اى ـ اذكر « **يوم تبلى السّرائر**» واحذر «**يوم**» تمتحن الضّمائر فيجازى كلّ انسان على معتقده من التّكذيب و التّصديق . وقال **عطاء بن ابى رباح** «**السّرائر** » فرائض الاعمال كالصّوم والصّلوة والوضوءِ والاغتسال من الجنابة فانّها **سرائر** بين الله وبين العبد ، فلوشاءالعبد لقال صمت ولم يصم وصلّيت ولم يصل واغتسلت ولم يفعل ، فتختبر حتّى يظهر من اداها ممّن ضيّعها . وفى الخبر عن **عبدالله بن عمرو** قال : قال رسول الله (ص) : « ثلاث من حافظ عليهنّ فهو ولّى الله حقّاً ومن اختانهنّ فهوعدوّالله حقّاً : الصّلوه والصّوم والجنابة » . و قال **ابن عمر** : يبدیء الله يوم القيامة كلّ سرّ فيكون زيناً فى وجوهٍ وشيناً فى وجوهٍ يعنى من ادّاها كان وجهه مشرقاً

و من ضيّعها كان وجهه اغبر .

« **فماله من قوّة** » اى ـ ما لهذا الانسان المنكر للبعث يومئذ « **من قوّة** » ينتصر لنفسه ويدفع العذاب بهاعنها « **ولا ناصر** » يمنعه من عذاب الله و يعصمه من بأسه . ثمّ ذكر قسماً آخر فقال :

« **والسّمآء ذات الرّجع** » اى « **ذات** » المطر سمّى رجعاً لانّه يرجع كلّ عام ويتكرّر. وقال **ابن عباس** : هو السّحاب يرجع بمطر بعد مطر. وقيل : ترجع بنجومها و كواكبها وشمسها وقمرها طالعة عقب مغيبها .

« **والارض ذات الصّدع** » اى « **ذات** » الانصداع والانشقاق بالنّبات والاشجار والانهار وجواب القسم :

« **انّه لقول فصل** » اى ـ انّ **القرآن** كلام حقّ صدق صحيح جدّ يفصل به بين الحقّ والباطل وماهو بالسّفساف واللّعب والباطل . ثمّ اخبر عن مشركى اهل **مكة** فقال :

« **انّهم يكيدون كيداً** » يعنى: فى دار النّدوة حين اجتمعوا على المكر برسول الله (ص) كما قال : « واذ يمكر بك الّذين كفروا » الآية . « **واكيد كيداً** » اى ـ انتقم منهم فى الدّنيا بالسّيف وفى الآخرة بالنّار، اى ـ اخفى عنهم ما ادبّر فى امرهم . وقيل : **كيد** الله استدراجه ايّاهم من حيث لا يعلمون .

« **فمهّل الكافرين** » قال **ابن عباس** : هذا و عيد من الله عزّوجلّ لهم ؛ اى ـ انظرهم و اخّرهم فلا تستعجل هلاكهم . « **امهلهم رويداً** » اى ـ « **امهلهم** » امهالاً قليلاً وما كان بين نزول هذه الآية وبين وقعة **بدر** الّا زمان يسير . والتّمهيل والامهال لغتان هذا كقوله : « و مهّلهم قليلاً » ثمّ نسخ الامهال بآية السّيف و **رويداً** تصغير روداً ولا يرفع ولا يكسر واصل الرّود الحركة الخفيفة يقال : راد يرود روداً ومنه قوله : « وراودته الّتى هو فى بيتها » . وقيل : « **رويداً** » نصب على المصدر و المعنى : اورودهم « **رويداً** » يقال : اروودت فى الامر اذا تأنّيت فيه تأويله ارسلهم فى عتوّهم و « **امهلهم** » قليلاً فاخذهم الله يوم **بدر** وقتلوا بالسّيف .

النوبة الثالثة

قوله تعالی : « **بسم الله الرّحمن الرّحيم** » انس المحبيّن فی الدّنيا كلام الله وفی العقبیٰ سلام الله . شادی مؤمنان درین جهان ازسماع نام و كلام اوست ، ودرآن جهان از ديدار وسلام او . مؤمن اوست كه بزبان نام اوميگويد وبجان و دل رضاء او ميجويد ؛ دست ازاغيارمی‌شويد ونسيم گل وصال‌می‌بويد ، درميدان عبوديّت‌می‌پويد وبزبان حال اين بيت ميگويد :

نام تومرا مونس‌ويارست بشب　　　وزذكرتوام‌هيچ نياسايد لب.

پيرزنی پارسارا گفتند : **وقتی** كه درمناجات باشی‌مارابدعايادداز. گفت : بيزارم ازآن وقت كه مرا با دوست رازی بود و جز از دوست مرا ازچيزی يادآيد . ای مسلمانان همّت بلند داريد ودرراه طلب كم اززنی مباشيد . بنگريد كه آن پير زن درعلوّ همّت خويش كجا رسيده :

بر همّت من زمانه را ناز نماند　　　بر ديدهٔ من سپهر را راز نماند

در پيكر طبل باز آواز نماند　　　پروازمكن كه‌جای پروازنماند

قوله : « **والسّماء والطّارق** » ربّ العالمين در **قرآن** فراوان قسم ياد ميكند. بعضی بذات قديم خويش، چنانك : « قل‌ای ور بی » فوربّ السّماء والارض » ، بعضی بصفات كريم خويش‌چنانك : « والقرآن المجيد » « والقرآن ذی الذّكر » ، بعضی بمفعولات ومصنوعات خويش چنانك : « والمرسلات » « والنّازعات » « والعاديات » « والذّاريات » « والسّماء ذات البروج» « **والسّماء والطّارق**» وامثاله . **مؤمن موحّد** الله را جلّ جلاله بی‌سو گند باوردارد ، بهرچه گويد تصديق وتحقيق آرد ، لكن بجلال عزّ خويش‌سوگند يادميكند تأكيدوتأييد را ، تعريف‌وتشريف را؛ تادوست می‌شنود بجان می نازد ؛ دشمن می‌شنود ، بدل ميگدازد .

« **والسّماء والطّارق** » «**انّ كلّ نفس لمّا عليها حافظ**» جواب قسم است ؛ سوگند ياد ميكند كه هيچكس نيست كه براو گوشوانی نيست‌مگر كه‌براو گوشوانی ونگهبانی هست ، همانست كه جای ديگر گفت : « و انّ عليكم لحافظين » برشما

گوشوانان اند فریشتگان دبیران ، و نویسندگان برشما موکّل کرده‌اند تا گفتارو کردارشما می‌نویسند وآنکه بر **مصطفی** (ص) عرضه میکنند چنانکه در خبراست . قال رسول‌الله (ص) « تعرض علی اعمالکم فما کانت من حسنة حمدت‌الله علیها وما کانت من سیئةٍ استغفرت الله لکم » . مؤمن موحّد معتقد چون‌میداند که ازحقّ جلّ جلاله بروی گوشوان‌است ونگهبان، باید که‌لباس‌مراقبت درپوشد، و گوش باحوال‌واقوال و اعمال‌خود دارد و ساحت سینهٔ خودازلوث غفلت پاك دارد. « الم یعلم بانّ‌الله یری » بردوام ورد خود سازد ، « انّ علیکم لحافظین » درپیش دیدهٔ خود دارد ، « وما کنّا عن الخلق غافلین » نقش نگین یقین خود گرداند .

آورده اند که در **مکه** زنی بود فاجره و گفت : من **طاوس یمانی** را از راه طاعت برگردانم و درمعصیت کشم . و **طاوس** مردی نکوروی بود وخوش خلق و خوش‌طبع. آن زن بر **طاوس** آمد وباوی سخن‌درگرفت‌برسبیل مزاح . **طاوس** بدانست که مقصود وی چیست . گفت : آری صبر کن تابفلان جایگه‌آیم. چون‌بدان جایگه رسیدند، **طاوس** گفت : اگر ترا مقصودی است اینجا تواند بود . آن زن گفت : سبحان الله این چه جای‌آن کار است ؛ انجمن گاه خلق ومجمع نظارگیان . **طاوس** گفت : الیس الله یرانافی کلّ مکان ؟ ای زن از دیدار مردم شرم میداری واز دیدار الله که بما مینگرد، خود شرم نداری ؟! « یستخفون من‌النّاس ولایستخفون من‌الله» ! آن سخن در زن گرفت ، کمین عنایت برو گشادند توبه کرد و از جملهٔ اولیا گشت .

قوله : « **فلینظر الانسان‌ممّ‌خلق** » تا درنگرد مردم که او را خود از چه چیز آفریده‌اند وازبهرچه‌آفریده اند ؟ خلق الله وجهاً یصلح للسّجدة ، و عیناًتصلح للعبرة وبدناً یصلح‌للخدمة‌وقلباً یصلح‌للمعرفة ، وسرّاً یصلح‌للمحبّة : «فاذکروانعمة‌الله‌علیکم» حیث زیّن السنتکم بالشّهادة وقلوبکم‌بالمعرفته والسّعادة . وابدانکم بالخدمة‌والعبادة.

«**خلق من ماءٍ دافق**» «**یخرج من بین‌الصّلب والتّرائب**» این مـردم را که آفریدند ازآبی افکنده ریخته آفریدند . آبی که از پشت مرد بیرون میآید و از استخوان سینهٔ زن . اوّل نطفه بود و بقدرت خود علقه گردانید ، پس بمشیّت خود

مضغه ساخت، پس بارادهٔ خود عظام را پدید آورد. بجود خود کسوهٔ لحم در عظام پوشانید. چون خواست که بر مادر و پدرت جلوه کند، درصدف رحم ترا بصورت نیکو بیاراست؛ چنانکه نخّاس کنیزك را بیاراید، بوقت عرض، کذلك یزیّنك فی قبرك بعد ماصیّرك تراباً لیوم العرض علی المرسلین و علی ربّ العالمین. قال الله تعالی: «و عرضوا علی ربّك صفّاً» کوزه که درو آب بود تو آن‌را نگونسار کنی، دروی هیچ نماند. ربّ العزّة نطفه رادررحم نهاد ونگونسار نگه داشت، بقدرت خود. فسبحان من رکّب جسدابن آدم ترکیباً احتوی علی جمیع ماخلق فی العالم الاکبر. ربّ العزّة بعضی از مخلوقات برصورت ساجدان آفرید، چون مار وماهی وحشرات؛ بعضی برصورت راکعان، چون بهائم وسباع؛ بعضی برصورت قائمان، چون اشجار و نبات، بعضی برصورت قاعدان، چون جبال را سیات؛ این همه برسجود ورکوع وقعود مجبوراند و ایشان را در آن مدحی نه. و آدمی را برصورتی آفرید که درو قدرت سجود ورکوع وقعود وقیام است واو را در آن اختیارواستطاعت داده؛ لاجرم مستوجب مدح وثنا شده که: «التّائبون العابدون الجاهدون» الی آخر الآیة... سبحان من خلق ابن آدم لاظهار القدرة ثمّ رزقه لاظهار الکرم، ثمّ یمیته لاظهار الجبروت، ثمّ یحییه لاظهار الثّواب والعقاب «فتبارك الله احسن الخالقین».

۸۷ - سورة الاعلی - مکیة

النوبة الاولی

قوله تعالی: « بسم الله الرّحمن الرّحیم» بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

« سَبّح اسْمَ ربّكَ الْاعْلیٰ(۱) » بپاکی وبی عیبی بستای خداوند خویش را آن برتر پاکتر.

« الّذی خلَقَ فسوّیٰ (۲) » اوکه بیافرید ودرخور وهموار آفرید.

« وَالّذی قدّرَ » واو که بازانداخت آفریدۀ خویش رادر آفرینش «فَهدیٰ(۳)» ودردل داد آنچه خواست وآن راه که خواست برو آراست[کژیا راست].

« وَالّذی اَخْرَجَ الْمَرْعیٰ (٤) »واوکه بیرون آورداززمین چراگاه‌های پرگیاه.

« فَجعلَهُ غُثاءً اَحویٰ (٥)» آخر آن راکاه کرد سیاه.

« سَنُقْرِئُكَ فَلاتَنْسیٰ (٦) »آری برتو میخوانیم ونگه میداریم تا فراموش نکنی.

« اِلّامٰاشاءَ الله » مگر آنچه الله خواهد [سبکبار کردن تراواُمّت ترا و بدل آسانتر دادن را] « انّه یَعلَمُ الْجهرَ وَمٰایَخْفیٰ (۷) که الله میداندآنچه آشکار است از کردار وآواز بلند وآنچه نهان ماند.

«وَنُیَسّرُكَ لِلْیُسْریٰ(۸) » وبرتو آسان می کنیم راه راستی ورستگی.

« فَذَکّر اِنْ نَفعَت الذّکریٰ (۹) پند ده ودریاد ده که سود دارد پند دادن و در یاد دادن.

« سَیَذَّکّرُمَنْ یَخْشیٰ(۱۰) » پند گیرد و یادگار پذیرد اوکه خدای شناسد وازو ترسد.

«وَیَتَجَنّبُهاالْاَشْقیٰ(۱۱)» و بپرهیزد از پند پذیرفتن آن بدبخت‌تر بدبخت.

«الّذی یَصْلَی النّارَالْکُبْریٰ(۱۲)» او که بآن آتش مهین رسد سوختن را.

«ثُمّ لایَموتُ فیها ولایَحْییٰ (۱۳)» پس آنکه نمیرد که رهد و نه چنان زید که خواهد.

«قَدْ اَفْلَحَ مَنْ تَزَکّیٰ (۱۴)» پاك شد و هنری وپیروز آمد او که چیزی داد از بهر الله از مال خویش .

« وَذَکَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلّیٰ (۱۵) » ونام خداوند خویش‌برد بپاکی ویگانگی و باآن نماز کند .

« بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَیٰوةَ الدُّنیا (۱۶) » نه چنین میکنید که این جهان برآن جهان برمی گزینید .

«وَالْاٰخِرَةُ خَیْرٌ وَ اَبْقیٰ (۱۷)» وآن جهان به است که آن جهان بماند .

«اِنَّ هٰذا لَفِی الصُّحُفِ الْاُولیٰ (۱۸)» این سخنان واین پیغام درصحیفه های پیش است .

« صُحُفِ اِبْرٰهیمَ وَ مُوسیٰ (۱۹) » در صحیفه هـای **ابراهیم** و **موسی** علیهما السّلام .

النوبة الثانية

این سوره بقول بعضی مفسّران مکّی‌است و بقول بعضی مدنی ، نوزده آیتست هفتادو دو کلمه ، دویست وهفتاد حرف ، ودرین سوره ازمنسوخات هیچ چیز نیست. ودر خبر **ابی بن کعب** است از **مصطفی** (ص) که: هر که این‌سوره برخواند الله‌تعالی بعدد هرحرفی که برابراهیم و **موسی** و **عیسی** علیهم‌السلام فروفرستاداوراده نیکی در دیوان اعمال بنویسند . ودر آثار سلف است که : هر که **سورة‌الاعلی** برخواند چنانست که پنج‌یکی از **قرآن** خواند. ورسول خدا(ص) خواندن این سوره دوست داشتی . وهر گه که بخواندن این سوره آغاز کردی گفتی: «سبحان ربّی **الاعلی**» و بزرگان‌صحابه‌چون **علی** (ع) وزبیر و**عبدالله عباس** و**عبدالله زبیر** و**عبدالله‌عمرو** و **ابوموسی اشعری** رضی‌الله عنهم چون درنماز این‌سوره خواندندی ، بگفتندی: «سبحان ربّی **الاعلی**» **ضحاك** گفت : من قرأها فلیقرأها کذلك ؛ هر که این سوره خواندتاآن کلمات‌بگوید، چنانکه‌ایشان گفتند. وتأویل «**سبّح اسم ربّك الاعلی**» این‌نهادند که قل: «سبحان ربّی **الاعلی**» . معنی آنست که‌بگو ای **محمد** : «سبحان

ربّی الاعلی »واوّل کسی که«سبحان ربّی الاعلی » گفت میکائیل بود. **مصطفی** (ص) **جبرئیل** را بپرسید که:« گویندۀ این کلمات را در نماز یا درغیر نماز ثواب چیست»؟ فقال یا **محمد** ! ما من مؤمن ولامؤمنة یقولها فی سجوده اوفی غیر سجوده الّا کانت له فی میزانه اثقل من العرش والکرسیّ و جبال الدّنیا ویقول الله صدق عبدی اناعلی فوق کلّ شیء ولیس فوقی شیء ، اشهدوا ملائکتی انّی قدغفرت لعبدی وادخلته جنّتی فاذامات زاره **میکائیل** کلّ یوم . فاذاکان یوم القیامة حمله علی جناحه فیو قفه بین یدی الله عزّوجلّ ! فیقول: یاربّ شفّعنی فیه ، فیقول قدشفّعتك فیه اذهب به الی الجنّة وقال **عقبة بن عامر** : لمّانزلت«فسبّح باسم ربّك العظیم» ، قال رسول الله(ص): اجعلوها فی رکوعکم، فلمّا نزل **«سبّح اسم ربّك الاعلی»** قال صلی الله علیه وسلّم : اجعلوها فی سجودکم . قوله :

«سبّح اسم ربّك الاعلی» یعنی: قل« سبحان ربّی **الاعلی** ». والی هذا التّأویل ذهب جماعة من الصّحابة والتّابعین . و قال قوم : معناه : نزّه **«ربّك الاعلی»** عمّایقول فیه الملحدون ویصفه به المبطلون وجعلوا الاسم زائدة فی الآیة دخلت لتحسین الکلام کقوله : «واصلحوا ذات بینکم» ویحتجّ بهذا من یجعل الاسم والمسمّی واحداً لانّ احداً لایقول سبحان اسم الله سبحان اسم ربّنا. انّما یقول سبحان الله سبحان ربّنا . فکان معنی **« سبّح اسم ربّك»** : « سبّح ربّك» . وقیل : الاسم صفته ومعناه نزّه وصفه عمّا لایلیق به . وقیل:نزّه اسمه عن ان تسمّی به غیره فلایسمّی احدالله غیره تعالی ذکره وجلّت عظمته . وقال: **ابن عباس** : معناه : صلّ بامر **«ربّك اعلی»** ای ـ علا کلّ شیء قدرةً و سلطاناً والالف للمبالغة لاللمقابلة .

«الّذی خلق فسوّی» ای ـ خلق کلّ ذی روح **«فسوّی»** خلقته وخصّ کلّ واحدٍ بتألیف و نظم علی ماارادہ ؛ و قیل : سوّی الیدین و الرّجلین والعینین . و قیل : سوّی ای ـ عدّل قامته . وقیل: خلقه مستویاً متقناً محکماً لیدلّ علی علم فاعله وارادبه .

« والّذی قدّر فهدی » قرأ **الکسائی** بتخفیف الدّال **«قدر»** و شدّدها الآخرون وهما بمعنی واحد ؛ والمعنی: **«قدّر»** الارزاق **«فهدی»** لاکتساب الارزاق

والمعاش. وقیل : «**قدّر**» الخلق ازواجاً ذکراً وانثی ثمّ هدیهم لوجه التّوالد و التّناسل وعلّمهم کیف یأتیها و کیف تأتیه . وقیل : هدیه الی اجتناب المضارّ وابتغاء المنافع . وقیل : «**هدی**» الانسان لمصالحه والبهائم لمراتعها. وقیل : «هدیه السّبیل امّا شاکراً وامّا کفوراً» وقیل: «**قدّر**» السّعادة والشّقاوة علیهم. ثمّ یسّر لکلّ واحدٍ من الطّائفتین سلوك ما « **قدّر** » علیه . وقیل : « **قدّر** » الذّنوب علی عباده ثمّ هدیهم الی التّوبة . وقیل : « **قدّر** » فی الرّحم تسعة اشهرٍ اقلّ اواکثر «**فهدی**» للخروج من الرّحم ؛ وقیل : جعل الهدایة فی قلب الطّفل حتّی طلب ثدی امّه ومیّزه من غیره .

«**والّذی اخرج المرعی**» ای ـ انبت ماترعاه الدّوابّ من بین اخضرواصفر و احمر وابیض .

« **فجعله** » بعد الخضرة «**غثآءً**» هشیماً بالیاً کالغثاء الّذی تراه فوق السّیل «**احوی**» ای ـ اسودّ بعد الخضرة و ذلك انّ الکلاء اذاجفّ ویبس اسودّ . و قال **الزّجاج** : فیه تقدیم وتأخیر وتقدیره « **اخرج المرعی** » «**احوی**» «**فجعله غثآءً**» ویکون «**احوی**» فی موضع نصب علی الحال یرید «**والّذی**» انبت الزّرع والنّبات من الارض اخضر یضرب الی الحوّة وهی السّواد ای ـ من شدّة خضرته یعنی : که از سیرابی سیاه بام بود وازسبزی باسیاهی میگراید . همچنانکه گفت : «مدهامتان» ثمّ «**جعله غثآءً**» ای ـ جفّفه حتّی صیّره هشیماً جافاً کالغثآء الّذی تراه فوق الماء .

«**سنقرئك فلاتنسی**» ای ـ سنجمع حفظ **القرآن** فی قلبك و قرآءته فی لسانك حتّی «**لاتنسی**» کقوله :«انّ علینا جمعه وقرآنه». قیل: کان النّبی(ص) یتلقّف **القرآن** من **جبرئیل** بسرعةٍ فکان اذا قرأ آیة کان ان یسبقه بالتّلقّف مخافةً ان ینسی فانزل الله سبحانه «**سنقرئك فلا تنسی**» .فلم ینس بعدها شیئاً من **القرآن** البتّة ماعاش وفی هذا اعجاز عظیم . و قوله :

« **الّاماشاء اللّه** » ای ـ ممّا لم یقع به التّکلیف فی التّبلیغ ولایجب علیه اداؤه فینسیه الله سبحانه اذا شاء . وقال **الحسن** و **قتادة** : « **الّاماشاء اللّه** » ان ینسیه برفع حکمه و تلاوته کما قال تعالی : « ماننسخ من آیة اوننسها » والانساء نوع من النّسخ ونسخ الله عزّوجلّ من کتابه ثلاثة الوان ، منهاما انسی رسوله و وضع عنه حکمه و

منها ما انساه واثبت حکمه کالرّجم ولآیتان تشملان معاًهذین اللّونین واللّون الثّالث ما اثبت ظاهره ووضع عنه حکمه. وقیل: «سنقرئك فلاتنسی» ای ـ نعلّمك ونحفظ علیك ماتقرأه فلاتترك العمل بما امرت به.

«الّاماشآءَ اللّه» ان لاتعمل به بالنّسخ. حکی انّ ابن کیسان النّحوی حضر مجلس الجنید یوماًفقال: یا باالقاسم ماتقول فی قوله عزّوجلّ: «سنقرئك فلاتنسی»؟ فاجابه مسرعاًکانّه تقدّم السّؤال قبل ذلك باوقات لاتنسی العمل به فاعجب ابن کیسان ذلك اعجاباً شدیداً. وقال: لایفضض اللّه فاك مثلك تصدّر قوله: «انّه یعلم الجهر و مایخفی» من القول والفعل. قیل: یعنی اعلان الصّدقة واخفاها.

«و نیسّرك للیسری» ای ـ للخلّة الیسری. والیسری الفعلی من الیسر و هو سهولة عمل الخیر، ای ـ نسهّل لك العمل الّذی یوصلك الی الجنّة. و قیل: معناه نوفّقك للشّریعة الیسری وهی الحنیفیّة السّمحة السّهلة. وقیل. هو متّصل بالکلام الاوّل معناه: «انّه یعلم الجهر» ای ـ ماتقرأه علی جبرئیل اذافرغ من التّلاوة «ومایخفی» ماتقرأه فی نفسك مخافة النّسیان ثمّ وعده فقال:

«و نیسّرك للیسری» ای ـ نهوّن علیك الوحی حتّی تحفظه وتعلمه.

«فذکّر» ای ـ عظ بالقرآن وباللّه رغبةً ورهبةً «ان نفعت الذّکری» تجیء فی العربیّة «انّ» مثبتة لالشرط فیکون بدل قد کقوله عزّوجلّ: «وذکّر فانّ الذّکری تنفع المؤمنین و معنی هذا انّه قد علم (ص) انّ «الذّکری» تنفع لامحالةَ امّافی ترك الکفر او ترك المعصیة او فی الاستکثار من الطّاعة و هوحثّ علی ذلك و تنبیه علی انّه ینفع.

«سیذّکّر من یخشی» ای سیتّعظ بالقرآن من یخشی اللّه سبحانه ویخشی عقوبته قیل: نزلت فی عثمان بن عفّان. وقیل: قوله: «ان نفعت الذّکری» «ان» شرط وجوابه قوله: «سیذّکّر» الا انّه ارتفع لاجل السّین الّتی فیه وهی تنوب مناب الفاء ومعناه: «ان» تنفع «الذّکری» یذّکّر من یخشی.

«ویتجنّبها الاشقی» ای ویتجنّب «الذّکری» «الاشقی» الکافر.

«الّذی یصلی النّار الکبری» یعنی: نارجهنّم والصّغری نار الدّنیا. وفی الخبر

عن **ابی هریرة** عن النّبی (ص) قال: انّ نار کم هذه جزءٌ من سبعین جزءً من نار جهنّم غسلت بماءِ البحر مرّتین ولو لاذلک لما خلقت فیها منفعة. وقیل: «**النّار الکبریٰ**» الطّبقه السّفلی من جهنّم.

« **ثمّ لایموت فیها ولایحییٰ** » موتاً بصفة وحیوة بصفة ای ـ لایموت موتاً مریحاً ولایحیی حیوة ملذّة. نزلت هذه الآیة فی **عتبة بن الولید و ابی جهل**.

« **قد افلح من تزکّیٰ** » ای ـ صادف البقاء ونال الفوز والنّجاة من قال لا آله الّا الله وتطهّر من الشّرک هذا قول **عطاء** و **عکرمة** و **ابن عباس**. وقیل: من صار زاکیاً بان عمل صالحاً. و قال **قتادة**: ترید به الزّکوة المفروضة و قیل: « **تزکّیٰ** » ای ـ اسلم وصدّق.

« **وذکر اسم ربّه** » یعنی الشّهادة « **فصلّی** » یعنی: « وصلّی » مع الشّهادة و هذه الکلمات تجمع ارکان الایمان التّزکّی: التّصدیق، والذّکر: الشّهادة، والصّلوة: العمل. وقیل: نزلت فی زکوة الفطر وصلوة العید والتّکبیر فیه ویروی هذا عن **عمرو بن عوف المزنی** عن رسول الله (ص) وعن **ابی العالیة** و **عمر بن عبدالعزیز** وغیرهم. وفی هذا التّفسیر نظر واضطراب لانّ هذه السّورة فی قول اکثر العلماءِ مکیّة ولم یکن بمکّة صوم و لازکوة فطر ولاعید الّا ان تکون السّورة مدنیّة وهو فی قول بعضهم. وقال بعض الفقهاءِ من المتأخّرین: یجوز ان یکون النّزول سابقاً علی الحکم کما قال: « وانت حلّ بهذا البلد » فالسّورة مکیّة وظهر اثر الحلّ یوم الفتح حتّی قال (ص): « احلّت لی ساعة من نهار و کذلک نزل بمکة سیهزم الجمع و یولّون الدّبر. قال **عمر بن الخطاب**: کنت لاادری ایّ الجمع یهزم، فلمّا کان یوم بدر رأیت النّبی (ص) یقول: «سیهزم الجمع ویولّون الدّبر». وعن **جابر بن عبدالله** قال: قال رسول الله (ص): « **قد افلح من تزکّیٰ** » قال: «من شهد ان لا آله الّا الله وخلع الانداد وشهد انّی رسول الله ».

« **وذکر اسم ربّه فصلّی** » قال: هی الصّلوات الخمس و المحافظة علیها حین ینادی بها والاهتمام بمواقیتها. قال النّبی (ص): « علم الایمان الصّلوة فمن فرّغ لها قلبه وحافظ علیها بحد ودها فهو مؤمن». وقیل: الصّلوة هاهنا الدّعاء. قوله:

« **بل تؤثرون الحیوة الدّنیا** » قرأ **ابوعمرو** و **یعقوب** بالیاء والضّمیر للاشقین.

وقرأ الآخرون بالتّاءِ يخاطب بها كفّار **قريش** ايضاً و تقديره : قل لهم « **بل تؤثرون الحيوٰة الدّنيا** » على الآخرة . و قيل الخطاب للمؤمنين اى ـ « **بل تؤ ثرون** » الاستكثار من الدّنيا على الاستكثار من الآخرة .

« **والاٰخرة خيرٌ** » للمؤمنين «**وابقىٰ**» للجزاءِ والثّواب . قال **عرفجة الاشجعی** كنّاعند **ابن مسعود** وقرأ هذه الآية فقال لنا : اتدرون لم آثرنا « **الحيوٰة الدّنيا** » على الآخرة ؟ ـ قلنا: لا ـ . قال : لانّ الدّنيا احضرت وعجّل لنا طعامها وشرابها ونسائها ولذّتها وبهجتها، وانّ الآخرة نعتت لنا و زويت عنّا فاخذنا العاجل وتركنا الآجل .

والاٰخرة خيرٌ وابقىٰ » تجيء فی كلام العرب افعل بمعنى الفاعل كثيراً وهذا من جملته ، وقال **قتادة** « **والاٰخرة خيرٌ** » فی الخير «**ابقىٰ**» فی البقاءِ

« **انّ هذا** » يعني: ماذكر من قوله : « **قدافلح من تزكّى** » اربع آيات « **لفي الصّحف الاولىٰ** »اى- فی الكتب الاولىٰ الّتی انزلت قبل **القرآن** ذكرفيها فلاح المتزكّی و المصلّی و ايثار الخلق الدّنيا وانّ « **الاٰخرة خيروابقىٰ** » . ثمّ بيّن الصّحف . فقال :

« **صحف ابرٰهيم و موسىٰ** » وقيل : السّورة كلّها فی الصّحف الاولىٰ . وقيل جميع **القرآن** فی الصّحف الاولىٰ ، وقيل : انّ فی « **صحف ابرٰهيم** » ينبغی للعاقل ان يكون حافظاً للسانه، عارفاً بزمانه ، مقبلاً على شأنه و فی حديث **ابی ذر** (رض) قال قلت : يارسول الله كم انزل الله من كتاب ؟ ـ قال : مائةً واربعة كتب، منها على **آدم** عشرصحف و على **شيث** خمسين صحيفة و على **اخنوخ** وهو **ادريس** ثلاثين صحيفة وهواوّل من خطّ بالقلم وعلى **ابراهيم** عشرصحائف، و **التورية** و **الانجيل** و **الزبور** و **الفرقان** . وعن **عائشة** قالت: كان رسول الله (ص) يقرأ فی الرّكعتين اللّتين يوتر بعدهما بسبّح « **اسم ربّك الاعلىٰ** » « قل ياايّها الكافرون » و فی الوتر « بقل هوالله احد » و « قل اعوذ بربّ الفلق » و«قل اعوذ بربّ النّاس » .

النوبة الثالثة

قوله تعالى : « **بسم الله الرّحمن الرّحيم** » اسم يخبر عن جلال ازلی و جمال

سرمدی؛ جلال لیس له زوال، جمال لیس له انتقال ؛ جلال هو استحقاقه لجبروته، جمال هو استحقاقه لملکوته؛ جلال من کاشفه به فاو صافه فناء فی فناءٍ، جمال من لاطفه به، فاحواله بقاء فی بقاءٍ. بنام او که درازل پیش‌ازوجود کائنات ومحدثات خود او بود جلّ جلاله، تنها بی قلّت، دانا بی علّت، توانا بی حیلت، باقی ببقاءِ خویش، متعالی بصفات خویش، متکبّر بکبریاءِ خویش، قدّوس بصمدیّت خویش، موجود بذات احدی، موصوف بصفات سرمدی، پاك از عیب، دور ازوهم، بیرون از قیاس، یگانه و یکتا در نام و در نشان، آفریدگار جهان و جهانیان. خلق را بیافرید چنانك خود خواست، تا هستی وی بدانند، خداوندی وی بشناسند؛ ازصنع وی برکمال علم و قدرت وی دلیل گیرند، اینست که ربّ العالمین گفت: «وما خلقت الجنّ والانس الّالیعبدون» معناه: الّا لآمرهم ان یعبدونی. جنّ وانس را نیافریدم مگر آن را تا بفرمایم که مرا پرستند، پاکیّ وبی عیبی من بدانند، سبّوحی و قدّوسی مرا بشناسند. همانست که **مصطفی** (ص) بر خصوص فرمود که: «**سبّح اسم ربّك الاعلی**[1]» ای ـ «**سبّح ربّك**» بمعرفة اسمائه واسبح بسرّك فی بحارعلائه واستخرج من جواهر علوّه وسنائه ما ترصّع به‌عقدمدحه و ثنائه. **ابن‌عباس** گفت: **مصطفی** را (ص) وامّت وی‌را دراوّل‌سوره بنماز وذکرفرمود. ای ـ صلّ بامر «**ربّك**». ودرآخرسوره ایشان رادراداءِ نماز وذکربستود که: «**قد افلح من تزکّی**[1]» «**وذکر اسم ربّه فصلّی**[1]» بپیروزی‌ونجات‌ونجاح‌پیوست بنده‌ای که‌سه‌چیز بجای آورد، وآن‌سه چیزارکان‌ایمان‌است. «**تزکّی**[1]» تصدیق است‌ازمیان جان، «**وذکر اسم ربّه**» شهادتست برزبان، «**فصلّی**» عمل است بارکان و از اعمال نماز بذکر مخصوص کرد، زیرا که نماز معظم اعمال‌است وبهینهٔ احوال‌است، میدان خدمتکاران است وبوستان وفاداران‌است‌وقربان پرهیزکاران‌است. **مصطفی** (ص) گفت: «الصّلوة قربان کلّ تقیّ» خطیب‌قربتست وشفیع‌زلّت، وکیل‌حضرت‌است ومتقاضی‌رحمت. گناهان را مکفّر کند، سینه را منوّر کند، بنده را بعطرطاعت معطّر کند، دل وی‌ازفحشا ومنکر مطهّر کند. «انّ الصّلوة تنهی عن الفحشاءِ والمنکر» لکن این آن وقت بود که بشرائط وشرایع آن قیام کند، فرایض وسنن وآداب آن بروفق‌فرمان‌تمام

کند ، تن را بآب طهارت از نجاسات پاك کند ، دل را بآب صیانت از جنابت نفس خالی کند، بتن بمقام خدمت آید، بدل درمیدان همّت آید . بخاطر درحضرت حاضر بود ، بحرمت باشد . ازین جانب بدان جانب ننگرد، عاجزوار دست بتکبیر بر آرد، چنانك اسیران دست وابند دهند ، دست برهم نهد . چون محتاجان در نیاز باز کند . سنّت چنانست که : بدست راست دست چپ گیرد ، واین دست گرفتن نشان عهدست وبیان عقدست ونشان مبایعت با حقّ است که میگوید جلّ جلاله : « انّما یبایعون الله یدالله فوق ایدیهم » بنده می گوید : خداوندا من این دست راست خود نائب دین ساختم، و ودست چپ نائب خود ساختم، وبا دین عقد بستم وبا توعهد کردم که روی ازحضرت نگردانم و از توبرنگردم. واین عهد درحقیقت بیان آن عقد ازلی است که ربّ العزّة میگوید : « انّ الله اشتری من المؤمنین انفسهم » وعهد آنست که میگوید : « الست بربّکم قالوا بلی » روی عن رسول الله (ص) عن الله عزّوجلّ قال جلّ جلاله : « انّ لی مع المصلّین ثلاث شرائط : احدیها تنزل الرّحمة من عنان السّماءِ الی مفرق رأسه مادام فی صلوته ، والثّانیّة حفّته الملائکة باجنحتها ، والثّالثة اناجی معه کلّما قال : یا ربّ ــ اقول : لبّیك » . ثمّ قال النّبیّ (ص) : « لوعلم المصلّی من یناجی ماالتفت » . قوله :

«بل تؤثرون الحیٰوة الدّنیا» خطاب با مؤمنان است و سخن بر مخرج شکایت بیرون داده که شما از طاعت و عبادت ماروی گردانیده‌اید و این جهان فانی بر جهان باقی گزیده‌اید . نمی‌دانید کـه آفتاب بقاءِ این دنیا سریـع الغروب است ، زندان لشکر ایمان است، غدّار وفانماست ، کیّال هوس پیماست، غول مردم هماناست، مردریگی مردار زهری عسل طعم، دیوی فریبنده؛ مردان را بدو ادب کنند، مدّعیان را بدو آزمایش کنند. **مصطفی** (ص) اوّل قلم فتوی در وی این راند که: «حلالها حساب وحرامها عذاب» . اگر حلالست بی‌حساب وعتاب نیست، و اگر حرام است جز عذاب وعقاب نیست. آنکه برو لعنت کرد که: «الدّنیا ملعونة ملعون مافیها سوی ذکرالله» .

نیکو گفت آن جوانمرد که در ذمّ دنیا گفته :

اگر دینت همی باید، زدنیادار می بگسل

ورت دنیا همی بایـد ، بـده دیـن و ببر دنیا

ور از دوزخ همی ترسی ، بمالی بس مشوغرّه

که‌اینجاصورتش‌مالست و آنجاشکلش‌اژدرها

چه مانی بهرمرداری‌چوزاغان اندرین پستی؟

قفص‌بشکن چوطاووسان، یکی بربربراین‌بالا.

اینست اشارت «والآخرة خیرٌوابقیٰ[1]» ، سرای آخرت قرارگاه مؤمنانست وجای ناز دوستانست. قال‌الله تعالی: «یاقوم انّماهذه الحیوٰة الدّنیا متاع و انّ الآخرة هی دارالقرار» .



۸۸ - سورة الغاشية - مكية

النوبة الاولى

قوله تعالی: «بسم الله الرّحمن الرّحیم» بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

« هَلْ اَتیٰك حَدیثُ الْغاشیَة (۱) » رسید بتوسخن آن روز که درآید بر هرچیز وبرهر کس؟.

«وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ خاشِعَةٌ (۲) » رویهاست آن روز فروشکسته ازخواری.

« عامِلَةٌ ناصِبَةٌ (۳) » درین جهان کار کنندگان و رنجوران.

« تَصْلیٰ ناراً حامِیَةً (٤)» ودر آن جهان بآتش سوزان رسان.

« تُسْقیٰ مِنْ عَیْنٍ آنِیَةٍ (٥) » می‌آشامانند ایشان‌را ازچشمه‌های بغایت گرمی رسیدهٔ جوشان.

«لَیْسَ لَهُمْ طَعامٌ » نیست ایشان را هیچ خورش «اِلّا مِنْ ضَریعٍ (٦) » مگر از خار درشت تلخ.

« لایُسْمِنُ وَلایُغْنی مِنْ جُوعٍ (۷) » که نه فربـه کند و نه از گرسنگی سود دارد.

«وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ ناعِمَةٌ (۸)» رویهاست آنروز بناز.

« لِسَعْیِها راضِیَةٌ (۹) » کردار خویش را پسندکار.

«فی جَنَّةٍ عالِیَةٍ (۱۰) » در بهشتی برbالای.

« لاتَسْمَعُ فیها لاغِیَةً (۱۱) » در بهشت هیچ سخن نابکار وناخوش نشنوند.

« فیها عَیْنٌ جارِیَةٌ (۱۲) » درآن بهشت چشمه های روان.

« فیها سُرُرٌ مَرْفُوعَةٌ (۱۳) » درآن تختها است بلند برداشته.

« وَاَکْوابٌ مَوْضُوعَةٌ (۱٤) » وپیرایه‌های شراب نهاده.

« وَنَمارِقُ مَصْفُوفَةٌ (۱٥) » وبالشها نهاده بر رسته.

« وَزَرابِيُّ مَبْثُوثَةٌ (١٦) وطنفسه[1] های پرا کنده گسترانیده.

« اَفَلاٰيَنْظُرُونَ اِلَى الْاِبِل » درنمینگرند درشتر « كَيْفَ خُلِقَتْ (١٧) » که چون آفریدند آن را؟

«وَاِلَى السَّمآءِ كَيْفَ رُفِعَتْ(١٨) ودرآسمان که چون برآوردند آن‌را؟

«وَاِلَى الْجِبالِ كَيْفَ نُصِبَتْ (١٩) » ودر کوهها که چون بر کشیدند آن‌را؟

«وَاِلَى الْاَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ(٢٠) » ودر زمین که چون گسترانیدند آن را؟

« فَذَكِّر » یاد کن‌وپند ده « اِنَّمآ اَنْتَ مُذَكِّرٌ(٢١) » که تو در یاد دهی پند ده.

«لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيْطِر (٢٢)» توبردشمنان بر گماشته ای، دسترس‌دار نیستی.

« اِلّاٰ مَنْ تَوَلّٰى وَ كَفَرَ(٢٣) » لکن هر که بر گردد وبنگرود.

«فَيُعَذِّبُهُ اللّٰهُ الْعَذابَ الْاَكْبَرَ(٢٤) » عذاب کند الله او را بعذاب مهین.

« اِنَّ اِلَيْنا اِيابَهُمْ (٢٥) » با ماست باز گشت ایشان.

« ثُمَّ اِنَّ عَلَيْنا حِسابَهُمْ (٢٦) » پس آنکه برما است شمار وپاداش ایشان.

النوبة الثانیة

این‌سوره بیست‌وشش آیتست، هفتادودو کلمه، سیصدوسی‌حرف. جمله به‌**مکه** فروآمد، آنرامکّی گویند. ودرین‌سوره یك آیت منسوخ‌است:«**لست‌علیهم‌بمصیطر**» منسوخ است بآیهٔ سیف. **ابی کعب** روایت کند از **مصطفی** (ص) که گفت: «هر که این سوره برخواند الله تعالی درقیامت شمار اوآسان کند».

« **هل اتٰیك** » ای ـ قد « **اتٰیك** ». وقیل: معناه: لم یکن اتاك کقولـه: « ما کنت تعلمها انت ولا قومك » ای ـ لم یکن هذا من علمك ولامن علم قومك حتّی اعلمتکم استفهام و معناه هاهنا تعظیـم المستفهم عنه، ای ـ تنبّه للغاشیة و « **الغاشیة** » القیامة، لاّنهاتغشی کلّ شیء وتر کبه کاللّیل اذایغشی کلّ‌شیء. وقیل: لاّنها تغشی القلوب بشدائد ها و اهوالها. وقیل: « **الغاشیة** » النّار تغشی وجوه

---

[1] ـ طنفسة: نوعی از بساط.

الكفّار بالعذاب لقوله : « تغشى وجوههم النّار » قال اهل التّفسير استفهم نبيّه (ص) وقد علم انّه لم يأته حديث القيامة على هذا التّفصيل واراد به ان يخبره بذلك على هذا الوجه المذكور فقال :

«**وجوه يومئذ خاشعة**» ذليلة متواضعة والخشوع التّذلّل والاتّضاع يعنى: « **وجوه** » الكفّار فهم « **يومئذ** » خاشعون من الذّل . هذا كقوله : « وتريهم يعرضون عليها خاشعين من الذّل »

«**عاملة ناصبة** » قال **ابن عباس** : يعنى : الّذين عملوا ونصبوا فى الدّنيا على غير دين الاسلام من عبدة الاوثان و كفّار اهل الكتاب مثل الرّهبان و اصحاب الصّوامع الّذين ضلّ سعيهم فى الحيوة الدّنيا لا يقبل الله منهم اجتهاداً فى ضلالة يدخلون النّار يوم القيامة . وقال **عكرمة والسدى** : « **عاملة** » فى الدّنيا بالمعاصى « **ناصبة** » فى النّار فى الآخرة . وقيل «**عاملة** » فى النّار « **ناصبة**» فيها . قال **الحسن** : لم تعمل لله فى الدّنيا فاعملها و انصبها فى النّار بمعالجة السّلاسل و الا غلال . وقال **ابن مسعود**: تخوض فى النّار كما تخوض فى الوحل . وقال **الكلبى** : يجرّون على وجوههم فى النّار. وقال **الضحاك** : يكلّفون ارتقاء جبل من حديد فى النّار. والكلام خرج على الوجوه والمراد منها اصحابها .

« **تصلى ناراً حامية** » قرأ **ابوعمرو** و **يعقوب** و **ابو بكر** «**تصلى**» بضمّ التّاء اعتباراً بقوله : « **تسقى من عين آنية** » وقرأ الآخرون بفتح التّاء من صلى يصلى و « **تصلى** » من اصلاه الله « **ناراً حامية** » اى ـ متناهية فى الحرارة .

« **تسقى من عين آنية** » بلغت اناها فى نضجها وادراكها لو وقعت منها قطرة على جبال الدّنيا لذابت ، هذا شرابهم ثمّ ذكر طعامهم فقال :

« **ليس لهم طعام الاّ من ضريع** » قال **مجاهد** و **عكرمة** و **قتادة** . هو نبت ذو شوك لاطئ بالارض يقال لرطبها : الشّبرق فاذا يبس سمّى ضريعاً وهو اخبث طعام وابشعه . قال **الكلبى** : لا تقربه دابّة اذا يبس . وفى الحديث عن **ابن عباس** يرفعه الضّريع شيء فى النّار شبه الشّوك امرّ من الصّبر وانتن من الجيفة واشدّ حرّاً من النّار. قال المفسّرون :

فلمّا نزلت هذه‌الآ یة ، قال المشر کون : انّ الضّریع لتسمن علیه ابلنا و کذبوا فی ذلك فانّ‌الابل انّما ترعاه مادام رطباًو یسمّی شبرقاً فاذایبس کان ضریعاً لایأ کله‌شیء فانزل‌الله عزّوجلّ :

«لا یسمن ولایغنی من جوع» قیل‌فی‌التّفسیر: یلقی‌علیهم‌الجوع فاذااستغاثوا اطعموا الضّریع والزّقّوم فیغصّون به فیتذ کّرون . انّهم اذا غصّوا فی‌الدّنیا بطعامهم سوّغوه بالماءِ فیسقون **«من عین آنیة»** بعد استغاثة طویلة . فاذا ادنوا من وجوههم تناثرت لحوم وجوههم فی الشّراب فاذا شربوه قطع امعائهم . ثمّ وصف اهل الجنّة فقال :

« وجوهٌ یومئذ ناعمةٌ» متنعّمة ذات نضارة و نعمة .

«لسعیها راضیةٌ» ای ـ رضیت عملها فی‌الدّنیا حین رأت ثوابه فی الآخرة . وقیل : فیه تقدیمٌ وتأخیر،والتّقدیر **«راضیةٌ»** لسعیها واللّام زیادة کما تقول : ضارب لزید،وانت ترید ضارب زیداً . و قیل : بثواب عملهافی‌الجنّة **« راضیة »** . قیل : هم اهل‌السّنّة .

«فی جنّة عالیة» ای ـ مرتفعة من وجهین : علوّالشّرف و الجاه وعلوّالمکان والارتفاع : و قیل : الجنّة **«عالیةً»** لانّها فی‌السّماء درجاتها من فوق وجهنّم هاویة لانّها فی‌الارض درکاتها من تحت .

«لاتسمع فیهالاغیةٌ» قرأ **ابن کثیر** و **ابوعمرو** و **یعقوب** بروایة **رویس** : لایسمع بالیاء وضمّها **«لاغیةٌ»** بالرّفع و قرأ **نافع** : بالتّاء وضمّها **«لاغیةٌ»** بالرّفع وقرأ **ابن‌عامر** والکوفیّون و **یعقوب** بروایة **روح** وابن‌حسّان **«لاتسمع»** بفتح‌التّاء **«لاغیةً»** بالنّصب علی‌الخطاب للنّبی (ص) ای ـ **«لاتسمع فیها»** کلمة ذات‌لغووقیل : لایسمع بعضهم بعضاً کلمة هجروشتم کما یسمع اهل الشّراب فی‌الدّنیا .

«فیها عین جاریةٌ»اراد عیوناً ، لانّ‌العین اسم جنس‌ومعناه : انّها تجری علی مایریدونه‌تجری فی ایّ موضع ارادوا جریها فیه و یجوزان تکون **«جاریة»** ای ـ دائمة ابداً لاتنقطع . و یجوز ان تکون العین من الماء او من الخمر او من العسل

اومن اللّبن .

«فيها سررٌ» جمع السّرير الواحها من ذهب مكلّلة بالزّبرجد والدّر والياقوت .

«مرفوعةٌ» اى ـ رفيعة عاليةٌ طولها مائة فرسخ . وقيل : مرتفعة مالم يجيء اهلها فاذا اراد ان يجلس عليها تواضعت له حتّى يجلس عليها ثمّ يرتفع الى موضعها .

« واكوابٌ» جمع كوب وهي الآنية التي لاعروة لها ولاخرطوم. وقيل : الكوب القدح « موضوعةٌ » يعني : وضعت علـى حافات الانهار . و قيل : وضعت تزييناً للمجالس .

« ونمارق » اى ـ وسايد ومرافق « مصفوفةٌ » بعضها بجنب بعض يعتمدون عليها اذا جلسوا ويتّكؤن واحدتها نمرقة بضمّ النّون :

«وزرابيّ» اى ـ طنافس «مبثوثةٌ» اى ـ مبسوطة لها خمل رقيق واحدتها زربيّة . وقيل : «مبثوثةٌ» متفرّقة فى المجالس مختلفة فى الالوان .

« افلا ينظرون الى الابل كيف خلقت»؟ وجه تلفيق هذه الآية بماقبلها انّ القوم لما ذكر الله الجنّة ومااتّخذفيها من المنازل الرّفيعة والسّرر العالية الّتى سبكها كذاو كذا قالوا ذراعاًفكيف يقعد احدنا عليهاوقامته قصيرة و هولايكاد يرقى سطحاً بغير سلّم وتعجب المشركون منه ، فقال الله تعالى :

« افلاينظرون الى الابل كيف خلقت » اى ـ اذا اراد صاحبهـا إن يركبها . طأطأت رأسهاله حتّى يستوى عليها كذالك السّرر تطأطأ للمؤمن بزرابيّها و نمارقها حتّى يستوى عليها فاذا تمكّن عليها ترتفع وتصيرعاليةً مستوية . وقيل : خصّ هذه الاشياء الاربعة بالذّكر لانّ القوم كانوا اهل خباء و بدوٍ فكانوالا يشاهدون اذا برزوا من اخبيتهم الّا الارض المبسوطة والجبال المنصوبة والسّماء المرفوعة ولم يكن لهم مال سوى « الابل »فامرهم بالنّظر والتّفكر فى هذه الاشياءِ الّتى كانت مشاهدةً لهم ليستدلّوا بذلك على وحدانيّة الله عزّوجلّ ثمّ انّ «الابل» من اخصّ مال العرب و اعزّه فلذلك خصّها بالذّكر وفيها من العجائب ماليس فى غيرها من الدّوابّ خلق فى ذلك العظم يحلوا بالعين و تنهض بالحمل الثّقيل و تنقاد بزمامٍ يقودها الصّبيان وينيخونها اىّ موضع

یريدونه و تعطش عشرة ايّام فتسير وتحمل و تبول من خلفها لانّ قائدها اما مهافلا يترشش عليه وعنقها سلّم اليها وتعتلف شو كاًلا يعتلفه من الدّواب شيء وتطأ الفيا فى وتطوى اللّيل وينتفع بدرّها ونسلها و وبرها و لحمها ، وهذه الوجوه لاتجتمع الّا فى «الابل» من دون سائر الحيوانات . قوله :

« **والى السّماء كيف رفعت**» فوقهم على عظمها ومتانة خلقها بلاعمدٍ من تحتها ولاعلاقة من فوقها .

«**والى الجبال كيف نصبت**» على تفاوت خلقتها ومتانة اركانها «**كيف**» نصبها الله على هذه الارض ليمنعها بها عن الحركة والاضطراب .

«**والى الارض كيف سطحت**» اى - دحيت و بسطت .

«**فذكّر**» اى - ذكّرهم الادلّة و حثّهم علـى التّفكّر فيها «**انّما انت مذكّر**» ليس عليك الّا الدّعاء والتّذكير .

«**لست عليهم بمصيطر**» اى - بمسلّط فتقتلهم وتكرههم على الايمان . نزل هذا قبل ان يومر بقتالهم ثمّ نسخ بآية القتال .

« **الّا من تولّىٰ و كفر** » فانّك مسلّط عليه بالجهاد والله «**يعذّبه**» فى الآخرة «**العذاب الاكبر**» فعلى هذا القول يكون الاستثناء متّصلاً . وقيل : هو استثناء منقطع عمّا قبله : معناه : لكن «**من تولّىٰ و كفر**» بعد التّذكير .

«**فيعذّبه الله العذاب الاكبر**» وهو ان يدخله النّار وانّما قال : «**الاكبر**» لانّهم عذّبوا فى الدّنيا بالجوع و القحط والقتل والاسر .

«**انّ الينآ ايابهم**» اى - رجوعهم بعد الموت لايفوتنا وان طال المدى .

«**ثمّ انّ علينا حسابهم**» فى القيامة فنجازى المحسن باحسانه والمسىء باساءته فيكون الحساب بمعنى الجزاء كقوله: «ان حسابهم الّا على ربّى» اى - جزاؤهم .

النوبة الثالثة

قوله تعالى: «**بسم الله الرّحمن الرّحيم**».

الى سامع الاصوات مع بعد المسرى   شكوت الّذى القاه من الم الذّكرى

فيالیت شعری والامانــی کثیرةً ایشعر بی من بتّ ارعی له الشّعری

***

یار از دل من خبر ندارد گوئی یا خواب بمن گــذر ندارد گوئی

تاریک‌ترست هر زمانــی شب من یا رب شب من سحر ندارد گوئی!

ای عنوان نامهٔ آشنائی ، ای طغرای منشور دوستی ، ای صیقل آینهٔ یقین، ای علمدار لشکر دین ، ای رباینده‌ٔ جانها وغارت کننده‌ٔ دلها ، برسر کوی یافت نالهٔ واجدان تو ، درقعر دریای محبّت غوص‌شیفتگان تو ، درمعر کهٔ معارف جان باختن عاشقان‌تو ، درمیدان بلاتاختن سوختگان تو. طعمه سازیم جان‌خویش .آن بازی‌را که پرواز کند در فضای طلب تو فدا کنیم دل خویش . آن مفلسی را کــه آه کند از درد نا یافت تو ، نثار کنیم دیدهٔ خویش . آن منتظری را که بود درآرزوی دیدار تو :

هرشب نگرانم بیمن تا تو برآئی زیرا که سهیلی و سهیل ازیمن آید

گوشم‌که‌بپوشم صنما نام توبرخلق زاوّل سخنی نام تو اندر دهن آید!

«هل اتیٰك حدیث الغاشیة» یا **محمد** بیدار وهشیارباش وخلق را تنبیه کن وایشان‌را خبرده ازکار رستاخیز وشداید وعظایم آن روزی وچه روزی؟! روزهیبت و عظمت! روز سیاست وصولت! روز تغابن وحسرت! مسمار سکوت برزبانها زده، مهرقهر برلبهانهاده، بند عدل برپایها بسته، خاك مذلّت بررخسارها نشانده ، منادی عدل برخاسته که : ای زبانهــای گویا خاموش گردید ، ای دستهای خاموش سخن گوئید ، ای‌گواهان ناگویا امروز نوبت گفتار شماست ، ای جواسیس قدرت آنچه دیده‌اید بنمائید ، ای گماشتگــان حکمت آنچه دانید بگوئید ، ای بازرگانان راه آخرت بضاعتهای خود پیش‌آرید ، ای گماشتگان حضرت عزّت نامه‌ها در دست این لشکر نهید ، ای عاصیان و مجرمان سجلّات زلّات خود بر خوانید . چــون این خطاب سیاست و عزّت بخلق رسد ، عاصیان و بدکاران همه از بیم وخجالت[1] سر در

۱ــ الف : خجلت .

پیش افکنند. اینست که رب العزّه گفت: «ولو تری اذا المجرمون نا کسوا رؤسهم عند ربهم» دوزخ را فرمایند تا برخود[1] بجنبد و بغرّد، غیظ وزفیر وخشم او بسمع اهل جمع رسد، همه بزانو درآیند؛ چنانکه رب العزّه گفت: و «تری کلّ امّة جاثیة» فغان وخروش نفسی نفسی از عرصات برآید، آواز گیراگیر در موقف افتد. آنکه در میان همهٔ خلق بیك طرفة العین حکم کنند؛ گروهی را بنوازند بفضل، گروهی را باز دارند بعدل، گروهی را بسرای دولت فرو آرند با رویهای تازه و چون گل بربار شکفته، رب العزّه چنین گفته که. «**وجوهٌ یومئذ ناعمةٌ**» «**لسعیها راضیةٌ**». گروهی را بزندان محنت برند با رویهـای فرو شکسته و خوارشده. اینست کـه میگوید جلّ جلاله: «**وجوهٌ یومئذ خاشعةٌ**» «**عاملةٌ ناصبةٌ**» در دنیا رنجها برده و ریاضتهـا کشیده وهمه هباء منثور گشته. صفت اصحاب صوامع است راهبان ترسایان ورنجوران اهل کتاب که نه بر ملّت اهل اسلام‌اند و نه بر دین حقّ و با کفر وضلالت ریاضت و مجاهدت همی کنند وبی ایمان واسلام عملهای فراوان همی آرند ورب العزّه ایشان را میفرماید «ضلّ سعیهم فی الحیوٰة الدّنیا وهم یحسبون انّهم یحسنون صنعاً» معاشر المسلین اسلام بناز دارید و عزّ ایمان بشناسید وشرع **مصطفی** (ص) بزرگ دارید، وبحقیقت دانید که حرم امان وحصن حصین عالم اسلام است وشرع **مصطفی** (ص). درعالم اسلام **کعبه** است. هرصاحب قدم که درعالم اسلام نرفت وروی به **کعبهٔ** شرع **مصطفی** (ص) نداشت روش او برو غرامت است و روز گـار او قیامت، و حاصل کار او ضلالت. بهترین تخمی که در سینهٔ بندگان ریختند تخم اسلام است. عزیزترین مرغی کـه از آشیان ازل برخاست ودرهوای اقبال بپرید مرغ اسلام است، شریف‌ترین بارانیکه ازابر حقیقت برعالم دل بارید باران اسلام است. گفتهٔ عزیزان است که: اسلام جبّارصفت است، جبّارصفتی باید، عالی همّتی، بزرگ قدری، که دستش برقدّ او رسد. مهرهٔ مار افعی در دماغ مور خرد مجوی که نیابی، کبریت احمر درطبلهٔ پیرزنان چه جوئی؟ که نبینی. عزّ اسلام و عهد ایمان از صومعهٔ راهبان وسینهٔ ترسایان چه طلب کنی؟

---

۱ - الف: تا خود برخود.

که هرگز نیابی. ایشان مخذولان درگاه عزّتند وزخم خوردگان عدل ازل. اسلام چهرهٔ جمال خود ازیشان بپوشیده و لباس کفر و ضلالت دریشان پوشانیده، حاصل کردار بی‌ایمان‌وعاقبت ریاضات‌ومجاهدات‌ایشان اینست که: « **تصلی ناراً حامیةً**» «**تسقی من‌عین‌انیة**» «**ایس‌لهم طعامٌ الّامن‌ضریع**».«**لایسمن ولایغنی‌من‌جوع**» باز مؤمنان کـه آفتاب اسلام از برج سعادت ایشان بتافت و باد کرامت از هوای عنایت برسرای قرب‌ایشان‌بوزید، حاصل ایمان‌ایشان وثواب طاعت ایشان، اینست که ربّ‌العالمین گفت: «**فی‌جنّة عالیة**» «**لاتسمع فیهالاغیةً**» « **فیها عینٌ جاریةٌ**» هرمؤمنی را بهشتی است بربالای روضهٔ رضا، بقعهٔ بقا، موعدلقا. بهشتی بر مایدهٔ خلد نشسته، برتخت بخت تکیه‌زده، شراب وصل نوش کرده، طوبی و زلفی‌وحسنی یافته. اندرآن بهشت‌خیمه‌ها بیند مدوّرآفریده، بقدرت ازدرّ منوّر درآن‌خیمه‌ها تختها نهاده از زر، برهرتختی هفتصد بستر، برهر بستری حورائی چون ماه انور، فرشها از سندس و استبرق باز کشیده، پرده‌ها آویخته از دیبـای نا بافته، زحمت دست خلق نایافته. درآن بهشت چشمه ها روان و درختها الوان با روح و ریحان و مرغان با الحان وغلمان وولدان پیداشده، از کن فکان تحفهٔ خداوند جهان ساخته از بهرمؤمنان و دوستان.

٨٩ - سورة الفجر - مكية

النوبة الاولى

قوله تعالى : «بسم‌الله الرّحمن الرّحيم» بنام‌خداوند فراخ بخشایش‌مهربان.

«وَالْفَجْرِ» ببامداد روز . «وَلَيالٍ عَشْرٍ (١)» وبده شبانه روز [ذی‌الحجّه] .

«وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ(٢)» و بجفت و بطاق[1].

«وَاللَّيلِ اذا يَسْرِ (٣)» و بشب که درآید .

«هَلْ فِى ذٰلِكَ قَسَمٌ» بسنده‌است این بسوگند «لِذى‌حِجْرٍ (٤)» خردمند زیرك را .

«اَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ» ابینی ونداني که‌چون کردخداوندتو «بِعادٍ (٥)» «اِرَمَ ذاتِ الْعِمادِ(٦)» بعاد ارم باآن بالایهای بزرگ .

«الَّتى لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُها فِى الْبِلادِ (٧)» کـه هرگز چون ایشان نیـافریدند در جهان .

« وَثَمُودَ الَّذينَ جابُوا الصَّخْرَ بِالْوادِ(٨) » و ثمود که سنگ می‌بریدند در وادی خویش .

«وَفِرْعَوْنَ ذِى الْاَوْتادِ (٩)» و فرعون آن کشندهٔ بمیخ بند .

«اَلَّذينَ طَغَوْا فِى الْبِلادِ(١٠)» ایشان که از حدّ بیرون شدند درجهان .

«فَاَكْثَرُوا فيها الْفَسادَ (١١)» و فراوان کردند در آن گزاف و تباه‌کاری .

«فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذابٍ(١٢)» تا فروهشت‌الله بر[2] ایشان‌تازیانهٔ عذاب [باد بر[3] عاد وآواز بر ثمود وآب دریای اساف بر قبط] .

«اِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصادِ(١٣)» خداوند تو بر گذرگاه‌است .

« فَاَمَّا الْاِنْسانُ اذا مَا ابْتَلٰيهُ رَبُّهُ » امّا مردم آنگه کـه الله او را بیازماید

١ـ الف : بتا   ٢و٣ ـ الف : ور

« فَاَكْرَمَهُ » و اورا به بی‌نیازی گرامی کند « وَ نَعَّمَهُ(۱۴) » به بی‌بیمی و تندرستی نازپرورد کند «فَيَقُولُ رَبِّي آكْرَمَنِ (۱۵)» گوید: الله مرا بناز میدارد.
«وَ اَمّا اِذا مَا ابْتَلٰيهُ» وامّا چون الله اورا بیازماید «فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ(۱۶)» وروزی او براو تنگ کند «فَيَقُولُ رَبِّي آهانَنِ(۱۷)» می گوید: خداوند من مرا خوار کرد.
« كَلّا » نه‌چنانست کـه او میگوید ، نه آن از نازست ونه این ازخواری!
« بَلْ لاتُكْرِمُونَ الْيَتيمَ(۱۸) » بلکه پدر مردگان را بناز نمی‌نوازند.
«وَلاتَحاضُّونَ عَلٰى طَعامِ الْمِسْكينِ(۱۹)» و بر طعام دادن درویشان یکدیگر را نمی‌انگیزانند.
« وَتَأْكُلُونَ التُّراثَ » و مرده بازمانده میخورند « اَكْلًا لَمًّا(۲۰) » خوردنی بنهیب.
«وَتُحِبُّونَ الْمالَ» و دوست میدارند مال را « حُبًّا جَمًّا(۲۱) » دوستی سخت فراوان.
« كَلّا » آری‌چنین است « اِذا دُكَّتِ الْاَرْضُ دَكًّا دَكًّا(۲۲) » چون این‌زمین پاره پاره بشکنند و بکوبند کوفتنی سخت.
« وَ جاءَ رَبُّكَ » و آید خدای تو « وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا(۲۳) » و فرشتگان[۱] قطار قطار.
«وَجيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ» و آورند آن روز دوزخ را «يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْاِنْسانُ» آن روز پندپذیرد مردم «وَاَنّٰى لَهُ الذِّكْرٰى(۲۳)» و کجاجای پندپذیرفتن است اورا.
« يَقُولُ يالَيْتَني قَدَّمْتُ لِحَيٰوتي » می گوید کاشك من کردار نیکو پیش فرا فرستادید[۱] این روز زنده گشتن خودرا.
« فَيَوْمَئِذٍ لايُعَذِّبُ عَذابَهُ اَحَدٌ(۲۵)» آن روزچون عذاب او کس را عذاب نکنند.
«وَلايُوثِقُ وَثاقَهُ اَحَدٌ(۲۶)» و چون بند او کس را نبندند.
« يا اَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ(۲۷) » ای تن آرمیده ، ای کس آرمیده ، [دل بر

۱ــ ج : ملائکة .

---

۱) صیغه ایست قدیم ، بجاوبمعنی فرا فرستادمی.

ایمان و یقین] .

«ارجعی الی ربّك» باز گرد باخداوندخویش «راضیة مرضیّة(۲۸)» پاداش و کردار خود پسندیده وخداوند تو از تو کردار پسندیده .

«فادخلی فی عبادی(۲۹)» در آی درمیان رهیگان من «وادخلی جنّتی(۳۰)» در آی در بهشت من .

النوبة الثانیة

این سورة **الفجر** پانصد وهفتادو هفت حرفست ، صدو سی و هفت کلمه ، سی آیه، از شمار کوفیان، وسی‌ودو آیه از شمارمدنیان، وبیست‌ونه آیه ازشمار بصریان. اختلافست میان ایشان اندر چهار آیت ؛ کوفیان «فی عبادی» آیت شمارند، مدنیان «ونعمه» آیة شمارند، «وعلیه رزقه» آیت‌شمارند، «وجیء یومئذ بجهنّم» آیت شمارند . و این‌سوره مکّی‌است، جمله به **مکه** فرو آمده باجماع مفسّران . و اندرین سوره نه ناسخ است ونه منسوخ . روایت کنند از **ابی کعب** از پیغامبر(ص) گفت : «هر که سورة **الفجر** برخواند روز آدینه، خدای عزّوجلّ اورا بیامرزد و هر که در دیگر روزها برخواند، نوری باشد اورا روز قیامت . قوله :

«والفجر»«ولیال عشر» «والشفع والوتر»«واللّیل اذا یسر» این همه سوگندان است که ربّ العالمین یاد می کند و در **قرآن** ذکر سوگند بسیار است؛ زیرا که **قرآن** بلغت عرب فرو آمده برعادت عرب، و العرب اکثرخلق‌الله قسماً فی کلامها. درهیچ لغت آن‌سوگندان‌نیست که‌درلغت‌عرب وربّ العالمین **مصطفی**(ص) در تبلیغ رسالت و سخن گفتن با مشرکان سوگندمیفرماید: «قل بلی وربّی»«قل ای وربّی انّه لحقّ» .

«والفجر» وقت انفجار الصّبح و المراد به النّهار کلّه، کقوله : «والضّحی» وقیل : فجره الله لعباده فجراً، ای - اظهره فی افق السّماء فی المشرق مبشّراً بادبار اللّیل المظلم واقبال النّهار المضیء وابتداء یوم من الایّام، وهمافجران مستطیر وهوالمحرّم

للأكل والشّرب فی رمضان و مستطيل و هوالّذی قبله كذنب السّرحان ولا يتعلّق به حكم . وقيل : معنى انفجر انفجار الماءِ من العيون والنّبات من الارض. وقيل: انفجار الماءِ من اصابع رسول الله (ص) يوم الطّائف . وقيل: انفجار النّاقة من الصّخرة لصالح (ع). فعلیٰ قول من يقول : «**الفجر**» شقّ عمود الصّبح اختلفوا فی انّه ایّ فجر ؟ ـ فقال قوم بالعموم و انّه فجر كلّ يوم الى انقضاء الدّنيا و هو قول **القرظی** و خصّ الآخرون فقالوا: هو فجر اوّل يوم من المحرّم تنفجر عنه السّنة. وقال **الضحاك**: هو فجر اوّل ذی الحجّة لانّ الله تعالى قرن الايّام به . وقال **مقاتل** : «**فجر**» كلّ جمعة فی كلّ سنة . وقيل : هو «**فجر**» يوم النّحر. قوله تعالى :

«**وليال عشر**» هی العشر الاوّل من ذی الحجّة و هی افضل ايّام السّنة . قال النّبی (ص): «سيّد الشّهور شهر رمضان و اعظمها ذوالحجّة». وعن **جابر بن عبدالله** قال: قال رسول الله (ص) : «انّ افضل ايّام الدّنيا ايّام العشر» . ـ قالوا : يا رسول الله ولا مثلهنّ فی سبيل الله؟ ـ قال: «لا الّا لاعفّر وجهه فی التّراب». وقال (ص): «اختار الله الزّمان فاحبّ الزّمان الى الله الاشهر الحرم واحبّ الاشهر الحرم الى الله ذوالحجّة واحبّ ذوالحجّة الى الله العشر الاوّل . وعن **ابن عباس** (رض) قال: قال النّبیّ (ص): «ما من ايّام ازكیٰ عند الله ولا اعظم اجراً من خير عمل فی عشر الاضحیٰ» . قيل : يا رسول الله ولا المجاهد فی سبيل الله ؟ ـ قال: «ولا المجاهد فی سبيل الله الّا رجل خرج بنفسه وماله فلم يرجع من ذلك بشیء . وكان رسول الله (ص) اذا فاته شیء من رمضان قضاه فی عشر ذی الحجّة. قال: «وصيام يوم منها يعدل بصوم سنة وقيام ليلة منها يعدل بليلة القدر» . وقال **الضحاك** : فی قوله : «**وليال عشر**» قال: هی العشر الاوّل من شهر رمضان. وقال **ابن عباس** : هی العشر الاواخر من رمضان ، و قيل : هی العشر الاوّل من المحرّم الّتی عاشرها يوم عاشوراء اقسم الله عزّوجلّ بها لشرفها وفضيلتها والعرب تذكر اللّيالی وهی تعنيها بايّامها فما تقول بنی هذا البناء ليالی السّامانيّة . والمراد بها الايّام .

«**والشّفع والوتر**» قال ابن عباس: «**الشّفع**» الخلق بماله من الشّكل «**والوتر**» الخالق الفرد بماليس له مثل، و ذلك انّ الله تعالى خلق من كلّ شیء زوجين . كقوله :

« و من کلّ‌شیء خلقنا زوجین» وقال تعالی : « وخلقناکم ازواجاً» . «**والوتر**» هوالله الاحد الصّمد الّذی‌لم یلد ولم یولد ولم‌یکن‌له کفواً احد . وقیل : «**الشّفع**» یوم‌النّحر «**والوتر**» یوم عرفة ، لانّ یوم عرفة هوالتّاسع و هو وتر ، و یوم‌النّحر هوالعاشر وهوشفع . وقیل: «**الشّفع والوتر**» الصّلوات، فانّ فیها شفعاً و وتراً ؛ فصلوة المغرب وترو‌الاربع‌البواقی شفع. وقیل: «**الشّفع**» ابواب‌الجنّة لانّها ثمانیة ، «**والوتر**» ابواب‌ النّار لانّها سبعة، فکانه اقسم بالجنّة والنّار. وقال **الحسن**:«**الشّفع والوتر**» العدد کلّه فمنه شفع ومنه وتر . وقال **مقاتل بن حیّان** : « **الشّفع**» الایّام و اللّیالی ، «**والوتر**» الیوم الّذی لالیلة بعده و هو‌یوم‌القیامة . قرأ **حمزة و الکسائی**:«**الوتر**» بکسرالواو وقرأ الآخرون بفتحها و هماالفتان. قوله :

« **واللّیل اذا یسری**» ای - «**اذا**» مضی‌و ذهب کما قال: « واللّیل اذ أدبر». و قال **قتادة** : اذا جاء و اقبل. و قیل: « **اذایسری** » یعنی : یسری فیه السّاری کما یقال : لیل نائم ، ای - ینام فیه النّائم ، و اراد کلّ لیلة . و قال **مجاهد** و **عکرمة** و **الکلبی** : هی‌لیلة المزدلفة . وقیل : هی‌لیلةالقدر ، وقیل : لیلةالاضحی. قرأ **ابن‌کثیر** و**نافع** و**ابوعمرو** و **یعقوب** : « **یسری** » بالیاءِ فی‌الوصل ویقف **ابن کثیر** و **یعقوب** بالیاءِ ایضاً والباقون یحذفونها فی‌الحالین . فمن حذف فلوفاق رؤس الآی و من اثبت فلانّها لام‌الفعل و لام الفعل لاتحذف فی‌الوقف، نحو قوله : هو‌یقضی و انا اقضی .

«**هل فی ذلك قسم لذی حجر**» ای - « **هل فی ذلك**» کفایة « **لذی** » عقل فیعرف عظم هذه‌الاقسام. وقیل : «**هل فی ذلك**» ما یقسم به اهل العقل اذا بالغوا فی القسم،وقیل: کفی « **ذلك** »قسماً« **لذی** »العقل، وسمّی‌العقل‌حجراًلانّه یحجر صاحبه‌عن الباطل کمایسمّی‌عقلاًلانّه‌یعقله‌عن‌القبائح وجواب‌القسم قوله:«**انّ ربّك لبالمرصاد** » واعترض بین‌القسم وجوابه قوله عزّوجلّ :

«**الم‌تر**» معناه التّعجّب ای - «**الم**» تخبر «**الم**» تعلم «**کیف فعل‌ربّك‌بعاد**» . یخوّف‌اهل **مکّة**، یعنی: «**کیف**» اهلکهم؟ وهم کانو اطول‌اعماراً واشدّ قوّةً من‌هؤلآءِ ! قیل: هماعادان **عادٌ** الاولی وهی **آدم** وهم قوم‌**هود** اهلکوا بالرّیح و**عادٌ**الآخرة‌وهی

ثمود، و هم قوم صالح اهلکوا بالصّیحة. و قیل: **ارم** قبیلة من **عادٍ** الاولیٰ. قال **محمدبن اسحق: ارم** اسم جدّ عادٍ و هو **عادبن عوص بن ارم بن سام بن نوح**، و التّقدیر: «**بعاد**» سبط« **ارم** »وقیل: هو ابوعاد والتّقدیر«**بعاد**» ابن «**ارم**» و هولا ینصرف یکون فی موضع الجرّ منصوباً. وقیل: «**ارم**» اسم البلدة والتّقدیر «**بعاد**» صاحب «**ارم**» فحذف المضاف. وقیل: «**ارم**» اسم **دمشق**، وقیل: اسم **الاسکندریة**، وقیل: اسم مدینة بناها **شدّادبن عاد**. قوله:

«**ذات العماد**» ای ـ «**ذات**» الاجسام الطّویلة قال **ابن عباس**: یعنی: طولهم مثل «**العماد**» کان الانسان منهم من ستّین وسبعین ذراعاً الی مائة ذراع، رأی عظم ذراع میّت منهم اثنیٰ عشر ذراعاً او عظم ساق بارض **الیمن** فعلی هذا معنی:

«**لم یخلق مثلها فی البلاد**» ای ـ «**لم یخلق**» مثل **عاد** وقبیلته «**فی البلاد**» من شدّة قوّتهم وطول قامتهم وهم الّذین قالوا: «من اشدّ منّا قوّةً». وقال **الکلبی**: «**ارم**» هوالّذی یجتمع الیه نسب **عاد** و **ثمود** و اهل **السّواد** و اهل **الجزیرة** کان یقال: **عاد ارم** و **ثمود ارم** فاهلك الله **عاداً** ثمّ **ثمود** و بقی اهل **السّواد** و **الجزیرة** و کانوا اهل عمد وخیام و ماشیة سیّارةٍ ینتجعون الغیث و الکلا فذلك قوله:

«**ذات العماد**» ای ـ «**ذات**» العمد و الخیام ینتقلون من مکان الی مکان للانتجاع. و قیل: «**ذات العماد**» ای ـ «**ذات**» البناء الرّفیع «**الّتی لم**» تخلق مدینة «**فی البلاد**» مثل مدینتهم وهی المدینة «**الّتی**» بناها **شدّادبن عاد** علی صفة «**لم یخلق مثلها فی البلاد**» الدّنیا.

و بیان این قصّه آنست که از امام عصر خویش **عثمان بن سعید الدارمی** روایت کردند از **عبدالله بن صالح** از **ابن لهیعة** از **خالد بن عمران** از **وهب بن منبه** از **عبدالله بن قلابه**، این **عبدالله بن قلابه** گفت: شتری گم کردم در صحرای **عدن** همی گشتم در آن بیابان در طلب شتر، تا در افتادم بدیواربستی عظیم، چنان پنداشتم که آنجا مردم اند شهرنشین: قصد کردم در درون دیواربست شدم شهرستانی عظیم دیدم، اساس آن ازجزع یمانی، دیوارها از زروسیم، قصرها بربالا

برستونهای زبرجد ویاقوت بداشته وبالای قصرها غرفه‌ها از زرو سیم ولؤلؤ ویاقوت ساخته، درهای آن قصور و غرف بعضی ازیاقوت سرخ و بعضی از یاقوت سپید همه مقابل یکدیگر ساخته، همه زمین آن بنادق مشك وزعفران ریخته، در کویهای آن درختهای میوه‌دار ببار آمده، وزیر درختان جویها روان، در کنده‌ها سیم‌خام وبجای سنگ‌ریزه مروارید و مرجان. آن مرد در آن‌جایگه مدهوش و متحیّر شد. با خود گفت: والّذی بعث **محمداً** بالحقّ ما خلق‌الله تعالی مثل هذا فی‌الدّنیا. مثل‌این دردنیا نیست، مگر آن بهشت‌است که ربّ‌العالمین در کتاب‌خویش‌وصف‌آن کرده! گفتا: دستم بدان زبرجد ویاقوت نمیرسید که سخت استوار ومحکم بود. یکی از آن مروارید وبنادق مشك وزعفران لختی برداشتم وبیرون‌آمدم. ومن‌خانه در **یمن** داشتم؛ باخانهٔ خود رسیدم واز آن قصّه بعضی باز گفتم و از آنچه داشتم اثر توانگری برمن پیدا شد. آن قصّه و خبر منتشر کشت و خلیفهٔ آن روزگار **معاویه** بود. این خبر بوی رسید، مرا بخواند و شرح‌آن قصّه ازمن درخواست. من آنچه دیده بودم بخلوت باوی بگفتم. **معاویه** کس‌فرستاد و**کعب‌احبار** را حاضر کرد، گفت: یا **با اسحق** هل فی‌الدّنیا مدینة من ذهب و فضّة؟ دردنیا هیچ شارستانی را دانی که بنای آن از زروسیم نهاده‌اند؟ - **کعب** قصّهٔ آن مدینه از کتب پیشینیان خوانده بود، گفت: بلی آن مدینه که ربّ‌العالمین‌در کتاب **قرآن** میگوید «**ارم ذات‌العماد**» مدینه‌ای‌است که **شدّادعاد** بنا نهاده. **عاد** اولی را دوپسر بود، یکی **شدّاد** و دیگر **شدید**، **عاد** هالك شد و این دو پسر از وی باز ماندند و دیار و بلاد بقهر بستند و خلق را مقهورخود کردند. **شدید** نیزهالك شد و**شدّاد** برهمهٔ زمین مالك شد تنها، ودیگرملوك زمین‌همه‌منقاد وی گشتند وسربرخط فرمان وی نهادند. واین **شدّاد** برخواندن کتب پیوسته مولع بود و در کتابها و قصّه‌ها حدیث بهشت خداوند جلّ‌جلاله و صفات آن بسیار خوانده بود و دانسته. نفس وی بروی آراست از سر تمرّد وتکبّروطغیان که من‌چنان‌بهشت دردنیابسازم. ودزممالك وی دویست‌وشصت ملك بود. بفرمود تا هرملکی در مملکت خویش هرچه داشت از زروسیم وجواهر

همه بوی فرستاد و استادان حاذق از همه دیار و اقطار جمع کرد تاآن‌مدینه بر آن صفت بساختند. بسیصد سال ازآن فارغ شدند. آنگه بفرمود تا گرد آن شارستان دیوار بستی بر آوردند تا حصنی‌حصین گشت وبفرمود تا گرد بر گردآن حصن‌هزار قصر بساختند ودر هرقصری وزیری ار وزراءِ خویش بنشاند با اهل و عیال و مال، وبفرمود تا هزارعلم برمثال منارها بساختند و مردان مبارزان[1] بسان پاسبانان بر آنجا نشاند، آنگه ده سال دیگر ساز و جهاز خود می‌ساخت و ترتیب آن میداد که خود باآن مدینه تحویل کند با خیل و حشم ووزرا و ندما وسپاه فراوان، فرا راه بود و عمر وی بنهصد سال رسیده، چون میان وی و میان مدینه یك روزه راه مانده‌بود، ربّ‌العالمین از آسمان بفرمان روان صیحه‌ای فرستاد و همه را بیکطرف هلاك کرد که از ایشان یکی زنده نماند. آنگه **کعب‌احبار** **معاویه** را گفت: در روز کارخلافت تومردی ازجمله مسلمانان ازین[2] سرخی کوتاه مردی که برپیشانی و بر گردن خالی دارد، ودرآن بیابان شتری می‌طلبد، درآن شارستان شود! وآن مرد **عبدالله‌قلابه** ود ودرآن مجلس‌حاضر بود نزدیك **معاویه**! **کعب** باوی نگرست گفت: هذا والله ذلك الرّجل.

اینست قصّهٔ «**ارم ذات‌العماد**» «**الّتی لم یخلق مثلها فی البلاد**» قوله:

«**وثمودالّذین جابوا الصّخر**» ای- وبثمود «**الّذین جابوا الصّخر بالواد**»

الجوب: القطع، تقول: جبت القمیص، و منه سمّی الجیب والنّاقة تجوب الفلاة کانوا یقطعون الصّخور بوادی القری وادی الحجرمن **الشام** و یتّخذون منهـا بیوتاً کما قال‌الله عزّوجلّ: «وتنحتون من‌الجبال بیوتاً آمنین». قال اهل السّیر: اوّل من‌نحت الجبال والصّخور‌الرّخام **ثمود** فبنوا من‌الدّور والمنازل‌الفی‌الفـدار وسبعمائةالف کلّها

---

۱) صفت وموصوف در جمع مطابقت کرده واین ازخواص نثر قدیم است.

۲) ازین: ادات بیان جنس است، چنانکه سعدی فرمود:

ازین مه پاره‌ای عابد فریبی ملایك طلعتی طاوس زیبی.

من‌الحجارة. انبت **ابن کثیر** و **یعقوب** الیاء من‌الوادی وصلاً ووقفاً علی الاصل وانبتها، ورش عن **نافع** وصلاً، والآخرون یحذفونها فی‌الحالین علی وفق رؤس‌الآی.

«وفرعون ذی‌الاوتاد» یعنی: **فرعون‌موسی وهوالولیدبن مصعب‌بن‌ریان ابن ثروان‌ابوالعباس القبطی** والیه‌تنسب‌الاقداح‌العباسیّة **«وفرعون»** لقب، و **القبط** تسمّی‌الجبابرة **فراعنة**. قوله:

«ذی الاوتاد» اختلفوا فیه‌فقال بعضهم: یعنی‌الجنود والجموع‌الکفرة‌الفجرة الّذین کانوا **«اوتاد»** مملکته و یقوّون امره. و قال **سعید بن جبیر**: کانت له منارات یعذب النّاس علیها. و قیل: **«الاوتاد»** عبارة عن ثبات مملکته و طول مدّته کثبوت **«الاوتاد»** فی‌الارض قال‌الشّاعر:

فی‌ظلّ ملك ثابت **«الاوتاد»**.

وقال **ابن‌عباس**: سمّی **فرعون** ذا **«الاوتاد»**، لانّه اذاکان غضب علی‌احد مدّه بین اربعة **«اوتاد»** حتّی یموت و کذلك فعل بامرأته **آسیة بنت‌مزاحم** و بامرأة خازنه **خربیل** وکانت‌ماشطة **هیجل‌بنت فرعون**. اصحاب سیر گفته‌اند که: این‌ماشطه دختر **فرعون** را موی بشانه میزد، شانه ازدست‌وی بیفتاد، گفت: تعس‌من کفربالله. دختر **فرعون** گفت: هل‌لك من‌آله غیرابی؟! جز از پدر من ترا خدائی هست؟! ماشطه گفت: الٰهی و آله ابیك و آله السّموات و الارض و احد لا شریك له. دختر برخاست گریان پیش پدرشد. پدر مرو را گفت: چرا میگریی؟ ـ گفت: ماشطه‌مرا گفت که: خدای‌من‌وخدای پدرتو وخدای‌هفت‌آسمان وزمین یکی‌است، یگانه و یکتا که اوراشریك وانبازنیست. **فرعون** مرورا بخواند واورا بعذاب‌خویش بیم داد، گفت: اگرازاین گفتار واین دین که داری برنگردی و بخدائی من‌اقرار ندهی ترا بمیخ بندهلاك کنم. ماشطه با وی‌همان‌گفت‌که بادختر گفت وازتوحیدالله برنگشت. **فرعون** بفرمود تااورا چهارمیخ کردند واورا بمیخها درزمین دوختند ومار و کژدم فرا سینهٔ وی گذاشتند. **فرعون** گفت: ترا دو ماه دراین‌عذاب فرو گذارم، اگراز دین‌خویش بازنگردی. گفت: من از توحید و ازدین حقّ باز نگردم واگرهفتاد

ماه مرا در این عذاب داری ! ماشطه دو دختر داشت : یکی خرد که شیرهمی خورد ویکی بزرگ بزنی رسیده .آن بزرگ را بیاوردند و سر وی برسینهٔ مادر بریدند و مادر از دین برنگشت . آن طفل رضیع را بیاوردند . مادر چون آن طفله[1] دید بگریست وجزع کرد . ربّ العالمین آن طفله را زبان فصیح دید[2] تا گفت : یا امّاه لاتجزعی فانّ الله قدبنی لك بیتاً فی الجنّة ! اصبری فانّك تفیضین الی رحمةالله عزّوجلّ و کرامته . ای مادرصبر کن، جزع مکن! اینك برحمتو کرامت الله میروی وببهشت جاودان . پس اورا هلاك کرد والله تعالی او را بجوار رحمت خویش برد و **فرعون** کس بطلب شوهروی فرستاد ، **خربیل** ، و اورا نیافتند . پس **فرعون** را گفتند که : **خربیل** درفلان جایگه برفلان کوه گریخته . **فرعون** دومرد فرستاد بآن جایگه ، **خربیل** را دیدند در نماز ایستاده سه صف از وحوش بیابان برمتابعت وی ایستاده ، ایشان هردو باز گشتند و **خربیل** دعا کرد بالله گفت : اللّهم انّك تعلم انّی کتمت ایمانی مائة سنة ولم یظهرعلیّ احد ، فایّما هذین الرّجلین کتم علیّ فاهده الی دینك واعطه من الدّنیا سؤله وایّما هذین الرّجلین اظهر علی فعجّل عقوبتـه فی الدّنیا واجعل مصیره فی الآخرة الی النّار . گفت : خداوندا خود میدانی که صد سال ایمان پنهان داشتم و هیچ دشمن برمن ظفر نیافت و حال من بر کس آشکار انگشت . خداوندا ازین دو مرد آن یکی که کار و حال من برمن بپوشد او را راه نمای بدین خویش و ایمان کرامت کن و ازدنیا آنچه خواهد مرادش حاصل کن، وازاین دومردان یکی که حال من ظاهر کند ودشمن را بر کار من اطلاع دهد ، دردنیا اورا بعقوبت شتابان ودرعقبی اورا بآتش رسان . ایشان هردو باز گشتند ، دعای **خربیل** در یکی رسید ایمان آورد و مسلمان پاك دین گشت و با پیش **فرعون** نشدوآن دیگر بر **فرعون** شد و قصّهٔ **خربیل** بآشکارا گفت علی رؤس الملأ . **فرعون** گفت : باتو هیچکس بود که بآنچه تو میگویی گواهی دهد ـ گفت : فلان کس با من بود ، وهمان گوید که

---

۱) طفله : طفلك .

۲) دید : مجال داد .

من گفتم. آن مرد را بیاوردند و **فرعون** از وی پرسید که: آنچه این مردمیگوید راست است؟ - اوجواب داد که: لامارأیت ممّا قال شیئاً: از آنچه اومیگوید خبر ندارم وهیچ ندیدم. **فرعون** بفرمود تاآن مردبدگوی را بردار کردند و آن دیگر را بنواخت و عطا داد. پس خبر به **آسیه** رسید که **فرعون** ماشطه را بمیخ بند هلاك کرد. **آسیه** گفت: این دین اسلام تا کی پنهان دارم وبرنا شایست دیدن چند صبر کنم؟! با **فرعون** گفت: انت شرّالخلق و اخبثه عمدت الیّ الماشطة فقتلتها ای - **فرعون** بترین آفریدگان توئی، خبیث‌ترین عالمیان توئی که آن ماشطه را چنان بعذاب بکشتی. **فرعون** گفت: مگر آن جنون که ماشطه‌را گرفت ترا نیز گرفت؟!- گفت: من دیوانه نه‌ام ومراجنون نگرفته؛ من همی گویم که: خدای من وخدای تو، خداوند هفت آسمان و هفت زمین است؛ آن یگانهٔ یکتای بی‌شریك و بی‌انباز. **فرعون** اورا نیز بمیخ بند در کشید، همچنان که باماشطه کرد، وآسیاسنگی عظیم برسینهٔ وی فرو گذاشت. ربّ العزّة آن ساعت دربهشت بروی گشاد وناز ونعیم بهشت فرا پیش چشم وی داشت تا آن عذاب بروی آسان گشت و گفت: «ربّ ابن لی عندك بیتاً فی الجنّة و نجّنی من **فرعون** و عمله و نجّنی من القوم الظّالمین». قوله:

«**الّذین طغوا فی البلاد**» ای - کفروا وجاوزوا قدرهم و توثبوا علی الله عزّوجلّ ونصبوا له الحرب و همّت برسله لیأخذوهم.

«**فاکثروافیه الفساد**» بالکفروالقتل والنّهب ومنع النّاس عن عبادة الله وطالت اعمارهم وساءت اعمالهم بارض **الیمن** و **ثمود** بارض **الشّام** و **نمرود** بالسّواد و **قبط** بمصر.

«**فصبّ علیهم ربّك سوط عذاب**» ای - ارسل من فوق عذاباً سطابهم فدمّرهم. قال **الزّجاج**: جعل سوطه الّذی ضربهم به العذاب.

«**انّ ربّك لبالمرصاد**» قال **مقاتل**: ممرّالنّاس علیه لایفوته احدٌ ویؤاخذ کلّاً بمایفعله. و فی التّفسیر انّ الصّراط سبع قناطر ثلاث صعود و ثلاث هبوط، والسّابعة وسطها فی اعلی الصّراط علی القنطرة الاولی الامانة الّتی لایجاوزها الّامن

اداها فى الدّنيا • وعلى القنطرة الثّانية الرّحم لايجاوز ها الّامن وصلها فى الدّنيا والله عزّ وجلّ على القنطرة الاعلى ناصب رجليه : « يقول :«وعزّتى لا يمرّ بى اليوم ظلم ظالم » ـ وفى بعض الرّو ايات انّ على جسر جهنّم سبع قناطر يسأل العبد عن الشّهادة. فى اولاها فان اتى بها تامّةً جاز الى الثّانية ، فيسأل عن الصّلوة فان جاء بها تامّة جاز الى الثّالثة ، فيسأل عن الزّكوة فان جاء بها تامّة جاز الى الرّابعة ، فيسأل عن الصّوم، فان جاء به تامّاً جاز الى الخامسة ، فيسأل عن الحجّ ؛ و فى السّادسة عن العمرة وفى السّابعة عن المظالم ، فان خرج منها قيل له : « انطلق الى الجنّة » .

« **فامّا الانسان اذا ما ابتليٰه ربّه** » نزلت فى **عتبة بن ربيعة** ، و قيل : فى **امية بن خلف الجمحى** «**ابتليٰه**» اى ـ امتحنه «**ربه**» بالنّعمة « **فاكرمه** » بالمال «**و نعّمه** » بما وسّع عليه «**رزقه**» « **فيقول ربّى اكرمن** » اى ـ فضّلنى بما اعطانى يرى الاكرام فى كثرة الحظّ من الدّنيا هذا كقوله : « ليقولنّ هذا لى » .

« **و امّا اذا ما ابتليٰه** » بالفقر « **فقدر عليه رزقه** » اى ـ ضيّق «**عليه**» وقيل: جعله على مقدار البلغة والكفاية «**فيقول ربّى اهانن** » اى ـ اذلّنى، بالفقر يرى الهوان والمذلّة فى قلّة الحظّ منها، فردّ الله على من ظنّ انّ سعة الرّزق اكراماً و انّ الفقر اهانة فقال :

« **كلّا** » اى ـ ليس الاكرام والاهانة فى كثرة المال وقلّته . وانّما الاكرام والاهانة فى الطّاعة والمعصية . و قيل معنى: «**كلّا**» هاهنا اى ـ لم يكن ينبغى ان يكون الحمد على نعمه دون فقره ، بل ينبغى ان يكون حمده على الحالين جميعاً . قرأ **ابو جعفر** و **ابن عامر**: « **فقدّر** » بتشديد الدّال والآخرون بالتّخفيف وهما لغتان. وقرأ **نافع** و **ابن كثير** و **ابو عمرو** و **يعقوب** «**اكرمنى واهاننى**» باثبات الياء فى الوصل ويقف **ابن كثير** و**يعقوب** بالياء والآخرون يحذفونها وقفاً ووصلاً . قوله :

« **بل لاتكرمون اليتيم** » قرأ اهل **البصرة**: «**يكرمون** » و «**يحضّون**» و « **يأكلون** » و «**يحبّون**» بالياء فيهنّ و قرأ الآخرون : بالتّاء « **لاتكرمون اليتيم** » اى ـ «**لا**» تحسنون اليه، وقيل: «**لا**» تعطونه حقّه. قال **مقاتل**: كان **قدامة بن مظعون**

یتیماً فی حجر امیة بن خلف فکان یدفعه عن حقّه فنزل فیه : « **لاتکرمون الیتیم** ».

« **ولایحآضّون علی طعام المسکین** » ای- لایأتونه ولایأمرون به ، وتقدیره : «**علی**» اطعام « **طعام المسکین** ». و قیل : وقع الطّعام موقع الاطعام کالنّبات موقع الانبات . وقرأ **ابوجعفر** و **حمزة** و **الکسائی** و **عاصم** « **تحاضّون** » بفتح الحاء و الف بعدها ای - «**لا**» یحضّ بعضکم بعضاً علیه .

« **وتأکلون التّراث** » ای - میراث الیتامی و اموالهم «**اکلالمّاً**» ای شدیداً بالغلبة وهو ان یأکل نصیبه ونصیب غیره وذلک انّهم کانوا لایورثون النّساء والصّبیان ویأکلون نصیبهم . وقال «**ابن‌زید**» الاکل اللمّ الّذی یأکل کلّ شیء یجده لایسأل عنه احلال ام حرام ؟ - ویأکل الّذی له ولغیره . و قیل : « **اکلالمّاً** » ای - جمعاً . یقال: لممت ما علی الخوان الّمه اذا جمعته فاکلته اجمع .

«**وتحبّون المال حبّاجمّاً**» ای - کثیراً مفرطاً فیه . یقال : جمّ الماء فی‌الحوض اذا اجتمع فیه و کثر .

« **کلّا** » ای - ماینبغی ان یکون الامر هکذا . وقال **مقاتل** : ای- لایعقلون ما امروابه فی‌الیتیم وفی‌المسکین . ثمّ اخبر عن تلهّفهم علی ماسلف منهم حین لاینفعهم فقال عزّمن قائل :

« **اذا دکّت الارض دکّاً** » مرّةً بعد مرّة و کسر کلّ شیء علی ظهرها من جبلٍ وبناء وشجر فلم یبق علی ظهرها شیء . قال **الزجاج** : « **دکّت** » زلزلت . قوله :

« **و جآء ربّک والملک صفّاً صفّاً** » هذا کقوله : «هل ینظرون الّاان یأتیهم الله فی ظلل من الغمام والملائکة صفّاً صفّاً» ای - تصف الملائکة صفوفاً کصفوف اهل الدّنیا . قیل : اهل کلّ سماء صفّ علی حدة فتکون سبعة صفوف . قوله:

« **وجیء یومئذ بجهنّم** » قال **عبدالله بن مسعود** و **مقاتل** فی‌هذه‌الآیة: تقاد جهنّم بسبعین الف زمام کلّ‌زمام‌بید سبعین‌الف ملک،لها تغیظ وزفیر حتّی تنصب علی یسار العرش،وروی فلایبراهاملک مقرّب‌ولانبیّ مرسل‌الّا جثالر کبته یقول: نفسی نفسی، ونبیّنا (ص) یقول : امّتی امّتی. «**یومئذ**» یعنی : یوم یجآء « **بجهنّم** » «**یتذکّر الانسان**»

اى ـ يتذكّر ما اخبربه فى الدّنيا فيتّعظ « **وانّى له الذّكرى** » اى ـ « **انّى** » ينفع ذلك و من اين له التّوبة . قال **الزجاج** : يظهر التّوبة ومن اين له التّوبة وليس بدار التّكليف .

« **يقول ياليتنى قدّمت لحيوٰتى** » اى ـ « **قدّمت** » من الاعمال الصّالحة « **لحيوٰتى** » بعد موتى .

« **فيومئذ لايعذّب عذ به احدٌ** » قرأ **الكسائى و يعقوب** : « **لايعذب** » و « **لايوثق** » بفتح الذّال والثّاءِ على معنى «**لايعذب**» «**احد** » فى الدّنيا كما «**يعذب**» هوفى الآخرة .

« **ولايوثق**» مثل وثاق الله « **احد** » « **يومئذ**» . وقيل : هو رجل بعينه وهو **امية بن خلف** ،يعنى : « **لايعذب** » كعذاب هذا الكافر «**احد** » « **ولا يوثق** » كوثاقه «**احد** »،فعلى هذه القرآءة الهاء الاولى والثّانية راجعتان الى الانسان.وقرأ الآخرون بكسر الذّال والثّاء، ومعناه: «**لا**» «**احد**» فى الدّنيا « **يعذب** » مثل ما«**يعذب**»الله ذلك اليوم و« **لا** »« **احد** » فى الدّنيا « **يوثق** » مثل« **وثاقه** » للكافر ذلك اليوم ويجوز ان يكون معناه : « **لايعذب** » عذاب الله « **احد** »اى ـ « **لا** » يتولّى « **عذابه** » غيره فهوالّذى يتولّى تعذيب الكفّار وتوثيقهم بنفسه من غيران يكلهما الى غيره ، فيكون فيه زيادة فى التّهويل . ويجوز ان يكون ذلك فى بعض اوقاتهم و على هذه القرآءة الهاء الاولى والثّانية راجعتان الى الله. ويروى ان **اباعمرو** رجع فى آخر عمره الى قرآءة من قرأ بفتح الذّال والثّاءِ . و قيل : هى قرآءة النّبىّ (ص) . قوله :

« **يا ايّتها النّفس المطمئنّة**»اى ـ المطمئنّة بالله وبالايمان من قوله: «الّذين آمنوا وتطمئنّ قلوبهم بذكر الله» . وقيل : اطمأنّت بالبشرى من الملائكة ، من قوله:«وابشروا بالجنّة ». وقيل : اطمأنّت اذااوتيت كتابها بيمينها . قال **الحسن** : « **النّفس المطمئنّة**» المؤمنة الموقنة، الرّاضية بقضاءِ الله ، الآمنة من عذاب الله . و قيل : **القلب السّاكن** بسكينة اليقين لايخالجه شكّ . يقال : نزلت فى **حمزة بن عبدالمطّلب** و اختلفوا فى وقت هذه المقالة فقال قوم: يقال لها ذلك عندالموت، فيقال لها :

«ارجعی الی» اللّه «راضیةً» بما اعطیت من الثّواب «مرضیّةً» عنك ای - اللّه عنك راض. وقال الحسن: اذا اراداللّه قبضهااطمأنّت الی‌اللّه ورضیت عن‌اللّه ورضی‌اللّه عنها. وقال عبداللّه‌بن‌عمرو: اذا توفّی العبد المؤمن، ارسل اللّه عزّ وجلّ ملکین و ارسل الیه بتحفة من الجنّة، فیقال لها: اخرجی «ایّتها النّفس المطمئنّة» اخرجی «الی» روح وریحان ورب عنك راض فتخرج کاطیب ریح مسك وجده احد فی‌انفه والملائکة علی ارجاء السّماء یقولون: قد جاء من الارض روح طیّبة ونسمة طیّبة فلا تمرّبباب الّا فتح لها ولا یملك الّاصلّی علیها حتّی یؤتی بهاالرّحمن فتسجد. ثمّ یقال لمیکائیل: «اذهب‌بهذه فاجعلهامع‌انفس المؤمنین» ثمّ یومرفیوسّع علیه قبره سبعین ذراعاً عرضه وسبعین ذراعاً طوله وینبذله فیه الرّیحان ان کان معه شیء من القرآن کفاه‌نوره وان لم یکن جعل له نور مثل‌الشّمس فی قبره، ویکون مثله مثل العروس ینام فلایوقظهاالّاحبّ‌اهله الیه. واذاتوفّی‌الکافر ارسل‌اللّه الیه ملکین وارسل‌قطعة من بجادانتن واخشن‌من کلّ‌خشن، فیقال: «ایّتهاالنّفس» الخبیثة اخرجی «الی» جهنّم وعذاب الیم وربّ‌علیك غضبان. وقال ابوصالح فی‌قوله: «ارجعی الی ربّك راضیةً مرضیّةً». قال هذا عند خروجها من الدّنیا فاذا کان یوم القیامة، قیل:

«فادخلی فی عبادی» «و ادخلی جنّتی» و قال آخرون: انّما یقال لها ذلك عند البعث. قال ابن‌عباس: الخطاب لروح المؤمن یأمرها اللّه بالرّجوع الی الجسد فیکون قوله: «الی ربّك» ای- «الی» امر«ربك»، و قیل: «الی ربّك» ای- «الی» بدن صاحبك فسمّی ذلك ربّاً کمایقال: ربّ الدّار وربّ الدّابّة.

«فادخلی فی عبادی» ای - مع «عبادی» «جنّتی». وقیل: «فی»جملة «عبادی» الصّالحین مع الّذین انعم اللّه علیهم من النّبیّین و الصّدّیقین والشّهداء و الصّالحین. و قیل: «فی‌عبادی» ای- «فی» عبادتی‌وطاعتی فحذف‌التّاء کاقام‌الصّلوة. و قال بعض اهل الاشارة: «یاایّتها النّفس المطمئنّة» الی الدّنیا «ارجعی» الی اللّه بترکها و الرّجوع الی‌اللّه سلوك سبیل الآخرة. وفی بعض التّفاسیران‌ّ هذه‌الآیة نزلت فی خبیب بن عدی الّذی صلبه اهل مکة وجعلوا وجهه الی المدینة فقال:

اللّهم ان کان لی عندك خیر فحوّل وجهی نحو قبلتك ، فحوّل الله وجهه نحو القبلة من غیر ان یحوّله احد؛ فلم یستطع احدٌ ان یحوّله . و قیل : نزلت فی **عثمان بن عفان** بین انّه سیقتل شهیداً مظلوماً . و قال **سعید بن جبیر** : مات **ابن عباس** بالطّائف فشهدت جنازته فجآءَ طائر لم یرعلی خلقته فدخل نعشه ثمّ لم یرخارجاً منه فلمّا دفن تلیت هذه الآیة علی شفیر القبر لایری[1] من تلاها .

« یا ایّتها النّفس المطمئنّة » « ارجعی الی ربّك راضیةً مرضیّةً » « فادخلی فی عبادی » « وادخلی جنّتی »

النوبة الثالثة

قوله تعالی : « **بسم الله الرّحمن الرّحیم** » بسم الله کلمة منیعة لیس یسمو الی فهمها کلّ خاطر، فخاطر غیر عاطر عن علم حقیقته متقاصر، کلمة عزیزة من ذکرها عزّلسانه و من صحبها اهتزّ جنانه . قدر « **بسم الله** » کسی داند که دلی صافی دارد ، ودر دل یاد کارا آلهی دارد[1] ، ساحت سینه ازلوث غفلت پاك دارد ، نظر الله پیش چشم خویش دارد ، خلوت « و هو معکم » نقش نگین یقین خود گرداند ، عین بیداری وهشیاری شود ، تا چون نام او گوید ، طنطنهٔ حروف بسمعها میرسد و غلغلهٔ عشق بجانها می بود . قوله تعالی :

« **والفجر** » جلیل وجبّار خداوند کردگار ، سوگند یاد میکند بمصنوعات وافعال خود، واو راجلّ جلاله رسد ، وازخداوندی وی سزد که اگرخواهد سوگند بذات خود یاد کند ؛ چنانکه : « فوربّك لنسئلنّهم » « فوربّ السّماءِ والارض انّه لحقّ » . واگر خواهد بصفات خود یاد کند ، کقوله : « ق والقرآن المجید » « ص والقرآن ذی الذّکر » . واگرخواهد بافعال خود یاد کند ، کقوله: « **والفجر ولیالٍ عشر** » این را تفسیرهاست از اقوال مفسّران ؛ میگوید : ببام محرّم که اوّل سالست ، ببام ذی الحجّه که ماه حجّ وزیارتست ، ببام روز آدینه که حجّ درویشانست ، ببام همه

---

۱ ــ الف : کارد .

روز درهمه سال که وقت‌مناجات دوستانست وساعت‌خلوت‌عارفانست؛ ببام دل‌دوستان که محلّ نظر خداوند جهانست، بروشنائی صبح معرفت که آسایش مؤمنانست و وراحت ایشان ازآنست.

«ولیالٍ عشرٍ» بشبهای دههٔذی‌الحجّه که روزعرفه‌درآنست، بشبهای دههٔمحرّم که عاشورا آخر آنست، بشبهای دههٔ آخر رمضان که شب قدر تعبیهٔ آنست، بشبهای دههٔنیمهٔ شعبان‌که شب برات باآنست، بشبهای دههٔ موسی که: «واتممناها بعشرٍ» بیان‌آنست ومناجات موسی باحق حاصل‌آنست.

«والشّفع» بجملهٔ خلق‌عالم که همه جفت‌آفرید دوان‌دوان قرین‌یکدیگریا ضدّیکدیگر، چنانکه نرینه ومادینه، روز وشب، نور وظلمت، آسمان و زمین، برّوبحر، شمس‌وقمر، جنّ‌وانس، طاعت‌ومعصیت، سعادت‌وشقاوت، عزّوذلّ، قدرت وعجز، قوّت‌وضعف، علم وجهل، حیات وممات، صفات خلق‌چنین‌آفریدباضدّآفرید، وجفت‌یکدیگر آفرید، تابصفات‌آفرید کار نماند؛ که عزّش بی‌ذلّ است، وقدرت بی عجز، وقوّت بی‌ضعف، وعلم‌بی‌جهل، وحیات بی‌موت، وبقابی‌فنا. پس‌او «وتر» است یکتا ویگانه. دیگر همه شفع اند جفت یکدیگر ساخته. قومی علماء گفتند: «شفع» کوه صفا است و کوه مروه، و «وتر» خانهٔکعبه؛ «شفع» مسجدحرام است ومسجد مدینه، و«وتر» مسجد اقصی. «شفع» روز و شب است جفت یکدیگر، «وتر» روز قیامت است که آن‌راشب نیست. «شفع» نفس و روح است، امروز قرین یکدیگر، «وتر» روح باشد فردا که از قالب جدا شود. «شفع» ارادت است ونیّت، «وتر» همّت است غریب و بیکس. «شفع» زاهد است و عابد قرین یکدیگر، «وتر» مریداست، مرید تنها رود بی‌قرین وبی‌خدین[1]:

فرید عن الخلّان فی کلّ بلدة اذا عظم المطلوب قلّ المساعد.

خلیل صلوات‌الله علیه دعوی مریدی کرد، گفت: «واعتزلکم وماتدعون من دون الله وادعوا ربّی فانّهم عدوٌّلی‌الّاربّ العالمین «انّی‌وجّهت وجهی» الآیة...

۱) خدین: یار و دوست و معشوق. ترجمه وشرح قاموس.

هر کجا درعالم قرینه‌ای بود ، یا پیوندی ، ازهمه بیزارشد ، آوازبر آورد که : «انّی ذاهبٌ الی ربّی سیهدین» بقیّتی باوی بماندو ندانست که: المکاتب عبدٌ ما بقی علیه درهم. گوشهٔ دل وی بفرزند مشغول شد ندا آمد که : «قرّبه لی قرباناً» ای ابراهیم اگر دعوی مریدی میکنی ، مرید باید که «وتر» بود قرینه ندارد ، تنها بود ، تنها رود ؛ این فرزند قرینهٔ تو است ، او را از دل برون کن ؛ بقربان ده تا مریدی صادق باشی . و گفته اند : نشان صدق ارادت آنست که از پیش خویش برخیزد ، بود خود نابود انگارد ، چنانکه آن پیر طریقت گفت :

الٰهی بود من برمن تاوان‌است ، تو یکبار بود خود برمن تابان ؛ الٰهی معصیت من برمن گرانست ، تورودجود خودبرمن باران[1] ؛ الٰهی جرم من زیرحلم تو پنهانست ، توپردهٔ عفو خود برمن گستران . و گفته اند : ارادت مرید خواست ویست و در راه بردن ، وخواست مرد ازخاست وی خیزد ، وخاست او از شناخت خیزد ، تا نشناسد نخیزد وتا نخیزد نخواهد ، وتانخواهد نجوید . این همه منازل عبودیّت‌اند ومراحل عبادت . مریدچون این‌منازل باز برد ، مطلوب اوجمله طالب او گردد ، ازغیب این ندا بجان وی رسد که : «یا ایّتها النّفس المطمئنّة» «ارجعی الی ربّك راضیةً مرضیّةً» سیصد و شصت نظر از ملکوت قدس میآید و با هرنظری این تقاضا میرود که : «ارجعی» هنوز گاه آن نیامد که بازآیی وباما بسازی ؟ وقت نیامد که ماراباشی؟:

ای باز هوا گرفته بازآی ومرو   گز رشتهٔ تو سری درانگشت منست .

وزینها که چون آئی ازراه دنیا نیائی که قدمت بوحل فروشود ، وازراه نفس نیائی که بمانرسی. بردرگاه ما دل‌رابارست نیز هیچیزدیگررا راه نیست‌وبارنیست .

بزرگی را پرسیدند که : راه حقّ چونست؟ـ گفت : قدم درقدم نیست ، امّادل در دل است وجان درجان . بجان روتابدرگاه رسی ، بدل رو تا بپیشگاه آیی :

خون صدّیقان بپالودند و زان ره ساختند

جزبجان‌رفتن‌درین‌ره یك‌قدم رابارنیست .

---

۱ ـ الف : گستران .

« **یاایّتها النّفس المطمئنّة** » خوشا روزا که این قفس بشکنند و این مرغ باز داشته را بازخوانند و این رسم و آیین خاکیان از راه مقرّبان بردارند، **شیطان** پوشیده درصورت آدمیّت بیرون شود وجوهر ملك چهرهٔ جمال بنماید و دشمن از دوست جداشود. عزیزا گمان مبر[1] که **عزرائیل** را فرستند تا ترا بکرداند ازآنچه تو درآنی. او غشاوت انسانیّت از روی دل بر کشد وبداغ نگاه کند، اگر نشان معرفت درآن داغ بندگی بیند بحرمت باز گردد وگوید: مرا درین معدن تصرّف نیست که بضاعت حقّ است، و گوید: یاربّ العزّة مرازهرهٔ آن نیست که درآن تصرّف کنم. این مرد ازآنجمله باشد که **قرآن مجید** خبرمی‌دهد که: «الله یتوفّی الانفس حین موتها». عزیز انکرتا از آن جمله نباشی که **عزرائیل** را ننگ آید از جان ستدن تو، لابل ازآن قوم باشی که **عزرائیل** را یارای آن نباشد که بحضرت جان تو درشود.

بزرگی را پرسیدند که: جانها درین راه حق بوقت نزع چون بود؟ ـ گفت: چون‌صیدها دردام‌آویخته وصیّاد با کارد کشیده، برسروی رسیده! ـ گفتند: چون بحقّ رسد چون بود؟ ـ گفت: چون صید ازفتراك درآویخته!

ای درویش‌اگرروزی صیددام وی شوی و کشتهٔ راه وی گردی، بعزّت عزیز که جز بر کنگرهٔ عرش مجیدت نبندد « من احبّنی قتلته ومن قتلته فانادیته »:

دیدی ملکی که دست درویش گرفت	آنکه بنواخت در بر خویش گرفت
آنکه بولی و صاحب جیش گرفت	آنگاه‌بکشت‌و کشته راپیش گرفت؟!

---

[1] ـ الف: عزیزان گمان مبرید.

۹۰ - سورة البلد - المكية

النوبة الاولی

قوله‌تعالی: «بسم‌الله‌الرّحمن‌الرّحیم» بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

«لا» نچنانست که‌مشرکان‌ومنکران بعث میگویند «اُقْسِمُ بِهٰذَاالْبَلَدِ (۱)» سوگند میخورم باین شهر **مکه**.

«وَاَنْتَ حِلٌّ بِهٰذَا الْبَلَدِ(۲)» وتو دست در گشاده‌ای درین شهر.

«وَوٰالِدٍوَمٰاوَلَدَ (۳)» وبهرزاینده وزاده ونازاینده.

«لَقَدْ خَلَقْنَا الْاِنْسٰانَ» بیافریدیم مردم را «فی کَبَدٍ (٤)» در رنج و سختی بر کار ایستاده.

«اَیَحْسَبُ» می‌پندارد او«اَنْ لَنْ یَقْدِرَعَلَیْهِ اَحَدٌ (٥)» که کس با او بر نیاید.

«یَقُولُ» میگوید: «اَهْلَکْتُ مالاًلُبَداً (٦)» در دشمنی **محمد** مال فراوان برهم نفقه کردم.

«اَیَحْسَبُ اَنْ لَمْ یَرَهُ اَحَدٌ(۷)» می‌پنداردا‌و که‌الله رانمی‌دید که نفقه میکرد.

«اَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَیْنَیْنِ (۸)» نه اورا دو چشم بینا آفریدیم؟!

«وَلِسٰاناًوَشَفَتَیْنِ(۹)» وزبانی گویا ودولب؟

«وَهَدَیْنٰاهُ النَّجْدَیْنِ(۱۰)» وراه نمودیم او را بدو راه؟

«فَلَااقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ (۱۱)» نیز[1] خویشتن را درآن عقبه نیفکنده است؟

«وَمٰاۤ اَدْرٰیكَ مٰاالْعَقَبَةُ(۱۲)» وچه دانی تو که آن عقبهٔ صراط چیست؟

«فَكُّ رَقَبَةٍ (۱۳)» سبب نجات ازآن عقبه گشادن گردنی است.

«اَوْاِطْعٰامٌ فِی یَوْمٍ ذی مَسْغَبَةٍ(۱٤)» یا طعام دادن درروزی با گرسنگی.

«یَتیماً ذٰامَقْرَبَةٍ (۱٥)» خاصّه یتیمی که خویشاوند بود.

---

۱ - ج: ایز.

« **اَوْ مِسْكِيناً ذَامَتْرَبَةٍ** (۱۶) یادرویشی که در خاك افتاده[1] بود .
« **ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا** » یا آنکه از گرویدگان بود « **وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ** » و یکدیگر را بشکیبایی اندرز می کنند « **وَتَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ** (۱۷) و یکدیگر را ببخشودن وصیّت می کنند .
«**اُولٰئِكَ اَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ** (۱۸) » ایشانند اصحاب راست دست با یمن وبابر کت .
« **وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا** » وایشان که کافر شدند بسخنان ما ، « **هُمْ اَصْحَابُ الْمَشْئَمَةِ** ۱۹ »ایشانند اصحاب چپ دست برخویشتن شوم« **عَلَيْهِمْ نَارٌ مُؤْصَدَةٌ** (۲۰)» برایشان طبقی پوشیده وبسرفرا افکنده[2] آتشی تافته .

النوبة الثانية

این سوره بیست آیتست ، هشتاد ودو کلمه ، سیصدو سی حرف . جمله به **مکه** فرو آمد و درین سوره هیچ ناسخ و منسوخ نیست . و در خبر **ابی کعب** است از **مصطفی** (ص) که گفت : هر که این سوره برخواند ، الله تعالی او را روزرستاخیز ازغضب خویش ایمن کند . قوله :

« **لااقسم** » اعلم انّ « **لا** » لیست لنفی القسم انّما هی کقول العرب : لاوالله مافعلت کذا ، لاوالله لافعلنّ کذا ، فتکون تأکیداً للقسم . و قیل : انّها صلة ای - « **اقسم بهذاالبلد** » ، وقیل : انّماهی ردّ لکلام من انکرالبعث والجزاء فانّها وان کانت رأس السّورة ، فالقرآن متّصل بعضه ببعض. وقال بعض المفسّرین فی الکلام همزة الاستفهام مضمرة و التّقدیر : « **الااقسم بهذا البلد** » « **وانت حلّ بهذا البلد** » مع علوّ شأنك .

« **انت حلّ** » ای - حال نازل فیه ، ای - لنزولك فیه ، « **اقسم** » به و «**هذا**» تنبیه علی شرف النّبیّ (ص) . و قیل : « **انت حلّ بهذا البلد**» ای - « **انت** » حلال « **بهذاالبلد**» تصنع فیه ماترید من القتل والاسر، لیس علیك ما علی النّاس فیه من

---
۱ - الف : افتده ۲ - الف : اوکنده .

الاثم. يقال: رجل «حلّ» وحلال ومحلّ، كما يقال: رجل جرم وحرام ومحرم، وجمع الحرام حُرُم. قال الله عزّوجلّ «وانتم حرم». و كان رسول‌الله (ص) دخل **مكة** يوم فتح **مكة** محلاً واحلّت له ساعةً من نهار حتّى قتل من شاء واسر من شاء وقتل **ابن خطل** وهو متعلّق باستار **الكعبة** و كذلك قتل **مقيس بن ضبابة** وغيرهما، فاحلّ دماء قوم و حرّم دماء قوم وحرّم دار **ابی سفیان**، فقال: من دخل دار **ابی سفیان** فهو آمن. ای - «**حلّ**» لك ان تفعل ذلك فامّا غيرك فلا يحلّ له ذلك اصلاً. وقيل: معناه: «**وانت**» فی «**حلّ**» ممّا صنعت فی «**هذاالبلد**». قال (ص): «انّ الله حرّم **مكة** يوم خلق السّموات والارض لم تحلّ لاحد قبلی ولاتحلّ لاحد بعدی وانّما احلّت لی ساعةً من نهار فهی حرام بحرمة الله الی يوم القيامة». والمعنی: انّ الله عزّوجلّ لمّا اقسم بمكّة دلّ ذلك علی عظم قدرها مع حرمتها فوعد نبيّه (ص) انّه يحلّها له حتّی يقاتل فيها وان يفتحها علی يده فهذا وعد من الله عزّوجلّ بان يحلّها له. وقال **شرحبيل بن سعد** معنی قوله: «**وانت حلّ بهذاالبلد**» قال: يحرّمون ان يقتلوا بها صيداً او يعضدوا بها شجرةً ويستحلّون اخراجك وقتلك.

«**ووالد وماولد**» يعنی **آدم** و ذرّيّته و «**ما**» بمعنی من كقوله: «والسّماء وما بناها» ای - و من بناها. و قيل: معناه: و كلّ «**والد**» و مولود من جميع الخلق، وقيل: «**و والد**» يعنی: الّذی يلد، «**وماولد**» يعنی: العاقر الّتی لاتلد، و «**ما**» علی هذاالقول بمعنی النّفی.

«**لقدخلقناالانسان فی كبد**» هذاجواب القسم والمراد بالانسان بنو **آدم** كلّهم «**فی كبد**» يعنی: فی شدّة ومقاساة يكابد شدائد الدّنيا ويقاسی شدائد الآخرة ولايقاسی احد مايقاسی هو. قال **عطا** عن **ابن عباس**: «**فی كبد**» ای - فی شدّة خلق حمله و ولادته ورضاعه وفطامه ومعاشه وحياته وموته لم يخلق الله خلق يكابد مايكابد ابن **آدم** وهو مع ذلك اضعف الخلق. وقيل: «**فی**» بمعنی اللّام ای - خلق للكبد وهو التّعب. وقال **مجاهد وعكرمة** و **الضحاك**، معناه: خلق منتصباً معتدل القامة و كلّ شیء خلق فانّه «يمشی مكبّاً» ولايمشی منتصباً الّا الانسان، والكبد الاستواء والاستقامة.

وقال **ابن کیسان** : منتصباً رأسه فی بطن امّه ، فاذا اذن الله فی خروجه انقلب رأسه الی رجلی امّه . وقال **مقاتل** :« **فی کبد** » - ای - « **فی** » قوّة نزلت فی **ابی الاشدّین** واسمه **اسید بن کلدة** من **جمح** ، و کان شدیداً قویّاً یضع الادیم العکاظی تحت قدمیه فیقول: من ازالنی عنه ، فله کذا و کذا ، فلا یطاق ان ینزع من تحت قدمه الّا قطعاً و یبقی موضع قدمه . وقیل . معناه : مضیّعاً لما یعنیه مشتغلاً بمالایعنیه .

« **ایحسب** » یعنی : **ابا الاشدّین** من قوّته و بطشه « **ان لن یقدر علیه احد** » ای - یظنّ من شدّته « **ان** » لا « **یقدر** » « **علیه** » الله ، الم یعلم ذلك الشّقی انّ من خلق له القوّة هو اقوی منه .

« **یقول اهلکت** » ای - انفقت « **مالاً لبداً** » ای - کثیراً فی عداوة **محمد** (ص). اللّبد الکثیر الّذی تراکب بعضه علی بعض ، یقال : تلبّد الشّیء اذا کثر واجتمع ومنه اللّبد و کان الرّجل کاذباً متسوّقاً فی دعواه انّه انفق « **مالاً** » فی عداوة النّبیّ (ص) فقال تعالی :

« **ایحسب ان لم یره احد** » الاحد هو الله عزّوجلّ ، و المعنی : ایظنّ انّ الله « **لم یره** » ولایسأله عن ماله من این کسبه وفی ایّ شیء انفقه . روی **مجاهد** عن **ابن عباس** قال : قال رسول الله (ص) : لایزول قدما العبد یوم القیامة حتّی یسأل عن اربع عن عمره فیما افناه ، و عن ماله من این کسبه و فیما انفقه ، و عن علمه ماذا عمل فیه ، وعن حبّنا اهل البیت ثمّ عدّد نعمه علیه وعلی غیره من خلقه فقال :

« **الم نجعل له عینین** » یبصر بهما .

« **ولساناً** » یعبّر به عمّا فی ضمیره ، « **وشفتین** » یستر بهما ثغوره قال الله تعالی : « نحن فعلنا به ذلك ونحن اقدر علی ان نبعثه و نحصی علیه ما عمله» وجاء فی الحدیث انّ الله عزّوجلّ یقول **ابن آدم** : «ان نازعك لسانك فیما حرّمت علیك، فقد اعنتك علیه بطبقتین فاطبق ، و ان نازعك بصرك الی بعض ماحرّمت علیك، فقد اعنتك علیه بطبقتین فاطبق . وان نازعك فرجك الی ما حرّمت علیك ، فقد اعنتك علیه بطبقتین فاطبق . قوله :

« **وهديناه النّجدين** » قال اكثر المفسّرين يعنى : طريق الخير وطريق الشرّ المفضيان الى الجنّة والنّار، كقوله :«انّا هديناه السّبيل امّا شاكراً وامّا كفوراً » ، وقال **محمد بن كعب** عن **ابن عباس** : « **وهديناه النّجدين** » قال : الثّديين يسقط من امّه ويشبُ الى الثّديين ، والنّجد طريق فى ارتفاع .

« **فلا اقتحم العقبة** » « **لا** » هاهنا بمعنى لم ، اى ـ هذا الكافر لـم يقتحم ، « **العقبة** » هلّا ما انفق من ماله فى عداوة النّبىّ (ص) على زعمه انفقه لاقتحام العقبة يعنى : لمجاوزة الصّراط والاقتحام الدّخول فى الامر الشّديد والمجاوزة له بصعوبة . قال **كعب الاحبار** :«**العقبة**» سبعون منزلاً من الصّراط والصّراط جسر جهنّم ذرعه ثلاثة آلاف ذراع وهو احدّ من السّيف، الف ذراع منه صعود والف هبوط والف سواء ، يوقف عليه الخلق ويحاسبون . وفى بعض الرّوايات «فمن النّاس من يمرّ عليه كالبرق الخاطف ومنهم من يمرّ عليه كالرّيح العاصف ، و منهم من يمرّ عليه كالفارس، ومنهم من يمرّ عليه كالرّجل يعدو، ومنهم من يمرّ كالرّجل يسير ، ومنهم من يزحف زحفاً ، ومنهم الزّالّون والزّالّات ومنهم من يكردس فى النّار ؛ واقتحامه على المؤمن كما بين صلوة العصر الى العشاءِ» . وقال : **قتادة** ذكر العقبة هاهنا مثل ضربه الله تعالى لمجاهدة النّفس والهوى **والشيطان** فى اعمال البرّ فجعله كالّذى يتكلّف صعود العقبة ، يقول : لم يحمل على نفسه المشقّه بعتق الرّقبة والاطعام . وقيل : معنى الآية هلا انفق ماله فى فكّ الرّقاب و **اطعام** السّغبان ليجاوز بهما «**العقبة**» فيكون خيراً له من انفاقه على عداوة النّبى (ص) .

« **وماادريٰك ماالعقبة** » هذا تعظيم لها وتفخيم لشأنها .

«**فكّ رقبة** » هذا تفسير سبب النّجاة من العقبة قرأ **ابن كثير وابوعمرو** و **الكسائى** : « **فكّ** » بفتح الكاف« **رقبة** » بالنّصب .

« **او اطعم** » بفتح الهمزة والميم على الماضى . وقرأ **الباقون** « **فكّ** » بضمّ الكاف « **رقبة** » بالجرّ او اطعام على المصدر واراد بفكّ الرّقبة اعتاقها واطلاقها، ومن اعتق « **رقبة** » كانت فداه من النّار . روى **ابوهريرة** قال : سمعت رسول الله (ص) يقول : « من اعتق « **رقبة** » مؤمنة اعتق الله بكلّ عضو منه عضواً من النّار حتّى يعتق

فرجه بفرجه». وجاء اعرابی الی رسول‌الله(ص)فقال: یارسول‌الله! علّمنی عملاً یدخلنی الجنّة. قال: «اعتق النّسمة و «فكّ» الرّقبة» ـ. قال: اولیسا واحداً؟ـ قال: «لا. عتق النّسمة عن تفرّد بعتقها و «فكّ» الرّقبة ان تعین فی ثمنها» فعلی هذا «فكّ» الرّقبة الاعانة فی مال الكتابة. وقیل: «فكّ رقبة» من الذّنوب بالتّوبة.

« **او اطعام فی یوم ذی مسغبة** » ای «فی» زمان قحط وجوع.

«**یتیماً ذا مقربة**» ای ـ « ذا » قرابة فی النّسب.

«**اومسكیناً ذا متربة**» قدلصق بالتّراب من فقره وضرّه. وقیل: « ذا » عیال لامال له. فضّل اطعام الیتیم والمسكین علی اطعام غیر هما فی المثوبة. تقول: ترب فلان یترب ترباً و متربةً اذا افتقر، ومنه تربت یداك واترب فلان اذا استغنی.

«**ثمّ كان من الّذین آمنوا**» «ثمّ» هاهنا بمعنی مع كقوله: «بعد ذلك زنیم» یعنی: اذا فعل هذه الاشیاء و هو مؤمن، ای ـ انّ هذه الاعمال لاتقبل من احد الّا اذا كان مؤمناً. وقیل: ثمّ بمعنی الواو. « **وتواصوا** » ای ـ اوصی بعضهم بعضاً « **بالصّبر** » علی فرائض الله و او امره و الصّبر عن ارتكاب المحرّمات « **وتواصوا بالرّحمة** » بان یرقّ للفقیر والمسكین بالانعام علیهما. و قیل: « **تواصوا** » بالآخرة لأنّها دار الرّحمة.

« **اولئك** » ای ـ الموصوفون بهذه الصّفات «**اصحاب المیمنة**» یأخذون نحو الیمین الی الجنّة و یؤتون كتبهم بایمانهم وهم المیامین علی انفسهم.

« **والّذین كفروا بآیاتنا** » بمحمد والقرآن «**هم اصحاب المشئمة**» یأخذون نحو الشّمال الی النّار ویؤتون كتبهم بشمالهم وهم المشائیم علی انفسهم

« **علیهم نارٌ مؤصدة** » ای ـ مطبقة اغلقت علیهم ابوابها فلایخرج منها غم ولا یدخل فیها روح. قرأ ابوعمرو و حمزة وحفص: « **مؤصدة** بالهمز هاهنا و فی الهمزة. وقرأ الآخرون بلاهمز، وهما لغتان یقال: اصدتُ الباب واوصدته اذا اغلقته واطبقته. وقیل: معنی الهمز المطبقة وغیر الهمز المغلقة.

النوبة الثالثة

قوله تعالى : « بسم‌الله الرّحمن الرّحیم » نام‌ملکی که‌از کفی‌مر کزغبرا کرد واز دودی قبّهٔ خضرا کرد ، شواهد قدرت درخطهٔ فطرت پیدا کرد ، ازپاره ای‌گوشت زبان‌گویا کرد ، ازپاره‌ای پیه چشم بینا کرد ، وازپاره‌ای خون‌دل‌دانا کرد . عاصی را بلطف خود آشنا کرد ، جانهای دوستان از شوق خود شیدا کرد ، هرچه کرد بجلال و کبریا کرد . از جملهٔ خلایق بنده ای را جدا کرد ، نام او **محمدمصطفی** کرد ، او راکان کرم ووفا کرد ، معدن‌صدق وصفا کرد ، قاعدهٔجود وسخا کرد ، قانون خلق وحیا کرد ، مایهٔ نور وضیا کرد ، زینت دنیا وعقبی کرد و از شرف و کرامت او بقدمگاه اوسوگندیاد کرد که :

« «**لااقسم بهذاالبلد**» «**وانت حلّ بهذاالبلد**» هر کرادوستی[1] بود پیوسته در جستن رضای او بود ، نظر خود از وی بازنگیرد ، باوی رازها کند ، در سفر ودر حضرذکر ومراعات وی بنگذارد ، در هیچ حال حدیث و سلام ازوی باز نگیرد ، قدمگاه وی عزیز دارد ، بجان وی سوگند خورد . خداوند کریم جبّار ، عزیز و رحیم جلّ جلاله حقایق این معنی جمله آن رسول مکرّم‌را وسیّد محترم را ارزانی داشت ، تاجهانیانرا معلوم گردد که بردرگاه عزّت هیچکس‌را آن منزلت و مرتبت نیست که اوراست . نبینی که دربسی احوال رضای اونگه داشت ؟: « ومن آناءِ اللّیل فسبّح واطراف النّهار لعلّك ترضی » درقبله رضای او نگه داشت : « فلنولّینّك قبلةً ترضیها » ، شفاعت درضای اوبست : « ولسوف یعطیك ربّك فترضی » . هرگز اورا ازنظر خود محجوب نکرد : « فانّك باعیننا الّذی یراك حین تقوم » . رازها باوی گفت : « فاوحی الی عبده ما اوحی » . درخواب و دربیداری ، درسفر ودرحضر اورا نگه داشت : « والله یعصمك من‌النّاس » . احوال اوهمه‌کفایت کرد : « الیس‌الله بکاف عبده » . درهیچ حال وحی ازو منقطع نگردانید . درخواب بود که وحی آمد : « یا

۱ ـ ج : دوست .

ایّها المدّثر». برمر کوب بود که وحی آمد: «الیوم اکملت لکم دینکم». درراه غزات بود که وحی آمد که: «اتّقوا ربّکم انّ زلزلة السّاعة شیء عظیم». از مکه بیرون آمده بود که وحی آمد: «انّ الّذی فرض علیك القرآن لرادّك الی معاد». درغار بود که اوراجلوه کرد: «ثانی اثنین اذهما فی الغار». دراندوه بود که وحی آمد: «ولقد نعلم انّك یضیق صدرك». درشادی بود که وحی آمد: «انّا فتحنا لك فتحاً مبیناً». درحضرت قاب قوسین بود که بی واسطه این خطاب میرفت که: «آمن الرّسول». از عزیزی وی بود که گاه قسم بجان وی یادمیکرد که: «لعمرك» و گاه بقدمگاه ونزولگاه وی سوگند یاد می کردکه: «لااقسم بهذا البلد». علی الجمله در قران چهار هزار جای نام وی برد و ذکر وی کرد. بعضی بتعریض و بعضی بتصریح.

«**لقد خلقنا الانسان فی کبد**» جواب قسم است و برقول **مجاهد** و **عکرمه** و **ضحاك** معنی «**کبد**» استوا واستقامت است. ربّ العالمین منّت مینهد بر آدمی که: ترا قد وبالای راست دادم وخلقت وصورت نیکو دادم وباعضای ظاهر و صفات باطن بیاراستم. بنگر که نطفهٔ مهین در آن قرار مکین بچه رسانیدم؟ بقلم قدرت چون نگاشتم؟ هرعضوی را خلعتی و رفعتی دادم؛ بینائی بچشم، گفتار بزبان، سماع بگوش، گرفتن بدست، خدمت به پای:

چون صورت تو بت نگارند بکشمر چون قامت توسرو نکارند بکشور!

مسکین آدمی بدعهد ناسپاس که فردا شکر این نعمت از وی درخواهند و گزارد حقّ این تکریم که: «ولقد کرّمنا بنی آدم» از وی طلب کنند! گویند: ای خواجه ای که اما نتهای ما عمری بداشتی اگر آراسته باز نفرستی باری نا کاسته بازرسان. درخبراست که: «الفرج امانة والعین امانة والاذن امانة والید امانة والرّجل امانة، ولاایمان لمن لاامانة له». اورا گویند: مادودیده بتوسپردیم پاك، توبنظرهای ناپاك ملطّخ[1] کردی تا آثارتقدیس ازوی برخاست وخبیث شد. اکنون میخواهی که دیدارمقدّس مابنظرخویش بینی؟هیهات هیهات! ماپاکیم وپاکان اپاك شاید «الطّیّبات

۱ -) ملطخ: آلوده و ملوث. المنجد.

للمطّيّبين » . دوسمع دادیم ترا تااز آن دوخزینه سازی ودرّهای آثار وحی دروتعبیه کنی و امروز باز سپاری . توآن را مجال دروغ شنیدن ساختی و راه گذر اصوات خبیثه کردی ، وندای ما پاك است جز سمع پاك نشنود . امروز بکدام گوش حدیث ماخواهی‌شنید ؟! زبانی دادیم ترا تا با ماراز گوئی‌درخلوت و **قرآن** خوانی درعبادت وصدق دروی فروآری وبادوستان ما سخن گویی، توخود زبان‌رابساط غیبت ساختی وروزنامهٔ جدل ودیوان‌خصومت کردی . توامروزبکدام زبان‌حدیث ماخواهی کرد؟ مفلسا که توئی چه عذر خواهی‌آورد ؟ بعداز این خبر که بتو رسید انّ‌الله عزّوجل یقول : « ابن **آدم** ان نازعك‌لسانك فیماحرمت‌علیك‌فقداعنتك علیه بطبقتین فاطبق، وان نازعك بصرك الی بعض ما حرمت علیك فقد اعنتك علیه بطبقتین فاطبق ، وان نازعك‌فرجك الی ماحرمت علیك فقداعنتك علیه بطبقتین فاطبق». مسلمانان بیدار باشید وهشیار که: « **فلااقتحم العقبة** » در پیش است ، بادیهٔ قیامت و عقبات صراط هفتاد منزل برجسر دوزخ ، باریکتر ازموی وتیز تر ازشمشیر، می باید گذاشت و گذاشتن این عقبات بر کسی آسان بود که برده‌ای از بند بندگی مخلوق آزاد کند و گردن خویش از بند معاصی رها کند و در روزگار قحط درویش گرسنه را طعام دهد و یتیم بی پدر را دست شفقت برسر نهد و نواخت کند .اینست سبب نجات از عقبات ورسیدن بدرجات جنّات والله ولی‌الباقیات الصّالحات .

۹۱ - سورة الشمس - مكية

النوبة الاولى

قوله تعالى: «بسم اللّه الرّحمن الرّحيم» بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

«وَالشَّمْسِ وَضُحيٰها(۱)» و بآفتاب و بر تافتن آن.

«وَالقمرِ اذٰا تَلٰيها (۲)» وبماه که بر پی خورشید ایستد.

«وَالنَّهارِ اذٰا جَلّٰيها (۳)» و بروز که زمین پیدا کند [و تاریکی بازبرد].

«وَاللَّيْلِ اذٰا يَغْشٰيها (٤)» وبشب که آفتاب بپوشد [ودرزمین بپیچد].

«وَالسَّمآءِ وَمٰا بَنٰيها(٥)» وبآسمان و باو که آنرا بر آورد.

«وَالاَرْضِ وَمٰا طَحٰيها (٦)» وبزمین وباو که آنرا بگسترانید.

«وَنَفْسٍ وَمٰا سَوّٰيها (۷)» و بمردم وباو که آفرینش اوراست کرد.

«فَاَلْهَمَها فُجُورَها وَتَقْوٰيها (۸) ودردل او شناخت نهادتابدانست بدی خویش ونیکی خویش.

«قَدْاَفْلَحَ مَنْ زَكّٰيها(۹)» پیروز آمد ورسته آنکس که تن خویش باصلاح آورد وهنری کرد.

«وَقَدْخابَ مَنْ دَسّٰيها (۱۰)» و با پس ماند و نومید آمد او که تن خویش فرو مایه کرد و کم نام.

«كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوٰيهآ (۱۱)» دروغ زن گرفت ثمود پیغامبر خویش را بوی اندامی[1] خویش وبناپاکی خویش.

«اِذِانْبَعَثَ اَشْقٰيها (۱۲)» آنگه که بخاست آن بدبخت تر ایشان.

«فَقالَ لَهُمْ رَسُولُ اللّٰهِ» ایشانرا گفت پیغامبر خدای «نٰاقَةَاللّٰهِ وَسُقْيٰيها(۱۳) بازشید[2] و گذارید شتر خدای را و آبشخور او.

---

۱) وی اندامی: بی اندامی.

۲) بازشید: بازشوید.

«فَكَذَّبُوهُ» دروغزن گرفتند او را «فَعَقَرُوهَا» بکشتند اورا و پی‌زدند.
«فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ بِذَنْبِهِمْ» در سرایشان پوشید و برسر ایشان فرو هشت عذاب خداوند ایشان بگناه ایشان «فَسَوّٰيهَا (۱۴)» ایشانرا با زمین یکسان کرد.
«وَلَا يَخَافُ عُقْبٰيهَا (۱۵)» [بخاست آن بدبخت تر ایشان] و از سرانجام کرد خویش نترسید.

النوبة الثانية

این سوره دویست وچهل حرفست، پنجاه کلمه و پانزده آیه، جمله به مکه فرو آمد ودرین سوره هیچ ناسخ ومنسوخ نیست. وفی الخبر عن ابی بن کعب قال: قال رسول الله (ص): من قرأ سورة «والشّمس» فکانّما تصدّق بکلّ شیء طلعت علیه الشّمس و القمر. قوله:
«والشّمس وضحيٰها» ای ـ اشراقها اذا ارتفعت وبلوغها «ضحى» النّهار. وقیل: المراد به النّهار کلّه «والشّمس» سراج النّهار لقوله: «وجعل الشّمس سراجاً». و قیل: «ضحى» حین تطلع «الشّمس» فیصفو ضوءها. وقال مقاتل «ضحيٰها» ای ـ حرّها کقوله فی سورة طه: «ولاتضحى» ای ـ لا یوذیك الحرّ.
«والقمر اذا تليٰها» ای ـ تبعها «والقمر» یتلو «الشّمس» لیلة الهلال تغرب «الشّمس» و یغرب «القمر» بعقبها؛ یقال. هذا تلو هذا، ای ـ تابعه ونظیره. قال الزجاج: لیلة البدر یتلوها فی الاضاءة والنّور الکامل.
«والنّهار اذا جلّيٰها» الهاء راجعة الی الارض، ای ـ «جلّی» الارض اوالی «الشّمس» ای ـ «جلّی» «الشّمس» و کشفها باضاءتها و ذلك لانّ «الشّمس» انّما یتبیّن اذا انبسط «النّهار». وقیل: الهاء کنایة عن الظّلمة فان لم یجر کما ذکر لانّ معناها معروف.
«واللّیل اذا یغشيٰها» ای ـ یغشی الشّمس حین تغیب فتظلم الآفاق؛ وقیل: «یغشی» الارض بالظّلمة.

«والسّماء و ما بنیٰها» ای ـ ومن « **بنیٰها** » و هوالله عزّوجلّ ، وما بمعنی من کقوله تعالی: « فانکحوا ما طاب لکم» ای ـ من طاب لکم : وکان **عبدالله‌بن‌زبیر** یقول للرّعد : سبحان ما سبّحت‌له .

« **والارض وما طحیٰها** » ای ـ ومن بسطها .

«ونفس‌وماسوّیٰها» ای ـ « **سوّی** » خلقها وترکیبها. فسوّی‌الیدین‌والرّجلین و سائرالاعضاء. قیل : ارادبه **آدم(ع)** ؛ وقیل : هوعامّ اراد جمیع الانس والجنّ .

«فالهمها فجورها و تقویٰها» ای ـ بیّن‌لهاالخیر والشّرّ وعلّمهاالطّاعةوالمعصیة . قال **الزجاج** : معنی‌الالهام‌التّوفیق والخذلان ؛ ای ـ وفّقها للایمان والطّاعة وخذلها بالکفر والمعصیة. وهذابیّن انّ‌الله عزّوجلّ خلق‌فی‌المؤمن‌التّقوی‌وفی‌الکافرالفجور.ـ وفی‌الخبر الصّحیح عن**عمران بن‌حصین** عن‌رجلین‌من **مزینة** قالا : یارسول‌الله ارأیت مایعمل‌النّاس‌یکدحون فیه‌اشیء قضیٰ‌علیهم ومضیٰ‌فیهم من‌قدرسبق‌ام فیمایستقبلون؟ فقال :«لا؛بل‌شیء قضیٰ‌علیهم وتصدیق ذلک فی کتاب‌الله عزّوجلّ: **«ونفس‌وماسوّیٰها» « فالهمها فجورها وتقویٰها »** . و عن **جابر** قال : جاء **سراقة بن مالک بن جعشم** فقال: یارسول‌الله ! بیّن لنا دینناکانّا خلقنا الآن فیم العمل‌الیوم فیما جفّت به الاقلام وجرت به‌المقادیر،اوفیما یستقبل . قال: «بل فیماجفّت به‌الاقلام وجرت به‌المقادیر». قال : ففیم‌العمل ؟ ـ فقال : «اعملوا فکلّ میسّر لما خلق‌له » .

« **قدافلح‌من‌ذکّیٰها** » هذا جواب القسم تأویله : لقد « **افلح** » لمّا طال الکلام جعل‌طول‌الکلام عوضاً من‌اللّام فحذفت والمعنی : فازت و سعدت نفس «**زکّیٰها**» الله ای ـ اصلحها وطهّرها من‌الذّنوب ووفّقها للطّاعة .

«وقدخاب من دسّیٰها» ای ـ خابت و خسرت نفس اضلّها الله وخیّبها من کلّ خیر . وقال **الحسن** : معناه : **«قدافلح‌من‌ذکّیٰ»** نفسه فاصلحها و حملها علی‌طاعةالله عزّوجلّ .

« **وقدخاب من دسّیٰها** » ای ـ خسر من « **دسّی** » نفسه بمعصیة الله ، ای ـ اخفاها ، فکان‌العاصی بر کو به‌المعصیة ابداً یخفی‌نفسه‌ویخمل‌ذکره ، واللّئیم‌ابداً‌اخفیٰ

المکان والشّریف مشهورالمکان. و«دسّیٰها» اصله «دسّها» من التّدسیس وهواخفاء الشّیء فابدل من سین الثّانیة یاء تخفیفاً و کراهیة للتّضعیف. وفی الخبرعن **زیدبن ارقم** قال: لااقول لکم الّا ماقال رسول الله(ص) لنا: «اللّهم انّی اعوذبك من العجز والکسل والبخل والجبن والهمّ و عـذاب القبر. اللّهمّ آت نفسی «**تقویٰها**» و زکّهـا، انت خیر من «**زکّیٰها**»، انت ولیّها و مولیهـا. اللّهمّ انّی اعوذبك من علـم لاینفع و من نفس لاتشبع ومن قلب لایخشع و من دعوةٍ لایستجاب لها».

«**کذّبت ثمود بطغویٰها**» ای ـ بطغیانها وعدوانها و بخروجها عن طاعة الله ـ ای ـ الطّغیان حملهم علی التّکذیب. الواوفیه مقلوبة عن الیاء، تقول: طغی یطغی طغیاناً و طغوی. وقیل: «**بطغویٰها**» ای ـ بعذابها وهواسم لذلك العذاب کقوله: «فامّا **ثمود** فاهلکوا بالطّاغیة»، و قیل: «**بطغویٰها**» ای ـ باجمعها.

«**اذ انبعث اشقیٰها**» ای ـ نهض وقام «**اشقیٰها**» لعقرالنّاقة والانبعاث الاسراع فی الطّاعة للباعث، ای ـ کذّبوا بالعذاب و کذّبوا **صالحاً** لمّا «**انبعث اشقیٰها**» و هو **قدار بن سالف** وکان رجلاً اشقر ازرق قصیراً. و قیل: کانا رجلین؛ **قدار بن سالف** و مصدع بن دهر.

«**فقال لهم**» ای ـ للقوم کلّهم «**رسول الله**» یعنی: **صالحاً** (ع) «**ناقة الله وسقیٰها**» ای ـ ذروا «**ناقة الله**» وذروا «**سقیٰها**» ای ـ احذروا «**ناقة الله**» وشربها فی یومها.

«**فکذّبوه**» یعنی: **صالحاً** فیما اخبرهم بحلول العذاب «**فعقروها**» یعنی: النّاقة اسندالفعل الیهم جمیعاً لانّهم رضوا به «**فدمدم علیهم ربّهم**» قال **عطاو مقاتل**: ای: دمّر «**علیهم ربّهم**» فاهلکهم واطبق علیهم العذاب. والدّمدمة اهلاك باستیصال؛ تقول العرب: دممت علی فلان ثمّ تقول من المبالغة: دمّمت بالتّشدید، ثمّ تقول من تشدید المبالغة دمدمت «**بذنبهم**» یعنی: بتکذیب الرّسول وعقرالنّاقة «**فسوّیٰها**» ای ـ «**سوّی**» الدّمدمة. «**علیهم**» یعنی: عمّهم بها فلم یفلت منهم احدٌ. و قیل: «**سوّی**» **ثمود** بالهلاك، ای ـ انزل بکبیرها وصغیرها «**فسوّی**» بینهم، وذلك لانّهم کلّهم رضوا بعقرالنّاقة فعمّهم الله بالعقوبة. یقال: لم ینبعث **قدار** حتّی دامرهم کلّهم

«**فسوّی**» العذاب بینهم. وقیل: «**سوّی**»الارض بهم فجعلهم‌غثاءً و هشیماً.

«**ولایخاف عقبیٰها**»قرأ **ابن‌عامر و عاصم وحمزة والکسائی** : «**فلایخاف**» بالفاءِ ای ـ «**لایخاف**» اللّٰه عاقبة ماصنع‌بهم ولایبالی‌والفعل‌للّٰه سبحانه. وقرأ الباقون: بالواو والفعل للاشقی؛ وفی‌الکلام تقدیم وتأخیر ای ـ «**انبعث اشقیٰها**» «**ولایخاف عقبیٰها**» وقیل: «**لایخاف**» **صالح**«**عقبیٰ**» ماصنع‌اللّٰه بهم.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: «**بسم‌اللّٰه الرّحمن الرّحیم**» «**بسم‌اللّٰه**» کلمة‌سماعها یوجب‌روحاً لمن کان یشاهدالایقان، وذکرها یوجب لوحاً لمن کان یوصف البیان، فالرّوح من جودالاحسان، واللّوح من‌شهودالسّلطان، و کلّ مصیب وله من‌الحقّ سبحانه نصیب.

بنام‌او که مصنوعات ازقدرت‌اونشان، مخلوقات ازحکمت اوبیان، موجودات بروجود او برهان؛ نه‌متعاور زیادت، نه متداول نقصان. انس بااوزندگانی دوستان، و مهراوشادی جاودان. شیرین سخن‌است وزیباصنع‌وراست‌پیمان. خداوندی که در هرجای صنعی حبّی دارد، ودر هرامری لطفی خفی دارد؛ عقل و فهم آدمی عاجز از دریافت‌آثار قدرت او، دست فکرت آدمی هر گزنرسد بدامن حکمت او! یکی اندیشه کن درین‌آب و گل که چه نقش‌آمد ازقلم تقدیر وتصویراو؟ بازدرنطفهٔ مهین نظاره کن که جنین هیکل جسمانی و شخص انسانی و صورت رحمانی از آن نطفه چون ظاهر گشت بقدرت‌او؟! اینست که ربّ‌العالمین‌گفت در**قرآن مجید** کلام قدیم او: «**ونفس وما سوّیٰها**»«**فالهمها فجورها وتقویٰها**». بیچاره آدمی که عزّ و شرف خود نمی‌شناسد و ازین قالب خاکی جز باسمی و جسمی و رسمی راه نمیبرد و نمیداند که: «کرّمنا بنی‌آدم» چه سرّدارد؟ «خلقکم اطواراً» چه حکمت‌دارد؟ «فی‌احسن تقویم» چه‌بیانست؟ و«صوّرکم فاحسن‌صورکم» چه‌عیانست؟! ای‌جوانمرد از نهاد انسانی و شخص آدمی‌نخست درصورت‌اواندیشه کن که ربّ‌العالمین ازقطرهٔ آب ریخته چــه صنع نموده! نقشهای گوناگون حاصل شده بکن فیکون اعضاء

متشاکل، اضداد متماثل ' هریکی بمقدار خویش‌ساخته ؛ هرعضوی بنوعی ازجمال آراسته ' نه برحدّ اوفزون، نه از قدر او کاسته . هریکی را صفتی داده و درهریکی قوّتی نهاده . حواسّ دردماغ ' بها درپیشانی ' جمال دربینی، سحردرچشم ' ملاحت درلب ، صباحت در خدّ 'کمال حسن درموی ؛ نه پیدا که صنایع در طبایع نیکوتر یا تدبیر در تصویر شیرین‌تر ! چندین غرائب و عجائب آفریده از قطرهٔ آب، عاقل درنظارهٔ صنع است و غافل درخواب . چون بدیدهٔ ظاهر بنشان شواهد قدرت نظر کردی ، بدیدهٔ باطن در لطائف حکمت نیز نظر کن تا دلایل محبّت وآثار عنایت بینی! آدمیّت عالم صورت است و دل عالم صفت، آدمیّت صدف دل است ودل صدف نقطهٔ سرّ. چنانکه‌اجراماواجسام عالم‌درصورت آدمیّت متحیّرشده ، آدمیّت درصورت دل متحیّر شده و دل در نقطهٔ سرّ متحیّر شده و سرّ برطرف حدّفنا وبقا مانده ' گهی درفنای[1] فناست گهی درقبای بقا . چون درفنابود عین سوزونیازشود ، چون دربقا بودهمه‌راز وناز شود . چون در فنا بود گوید : ازمن زارتر کیست ؟ چون دربقا بود گوید : از من بزرگوارتر کیست ؟ !

گاهی که بطینت خود افتد نظرم گویم که: من‌ازهرچه بعالم‌بترم!
چون ازصفت خویشتن اندر گذرم ازعرش‌همی بخویشتن درنگرم!!

---

۱ ــ فنا : بکسر نخستین ، پیشگاه فراخ سرای . شرح و ترجمهٔ قاموس .



۹۲ - سورة اللیل - مکیة

النوبة الاولی

قوله تعالی : «بسم اللّه الرّحمن الرّحیم» بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

«وَاللّیل اذا یَغْشی (۱)» بشب که در سر جهانیان در آید .

«وَالنّهار اذا تَجَلّی (۲)» و بروز که روشن گردد و پیدا .

«وَما خَلَقَ الذَّکَرَ وَالْاُنْثی (۳)» بآفرینش نرو ماده .

«انَّ سَعْیَکُم لَشَتّی (٤)» که کردارشما بس پراکنده[1] است ودورادور ازیکدیگر.

«فَامّا مَن اَعْطی» امّا آنکس که از تن و مال خویش حقّ بداد «وَاتّقی (٥)» و [از نا پسند خدای خویش] بپرهیزید .

«وَصَدَّقَ بالْحُسْنی (٦)» ووعدهٔ نیکو استوار داشت .

«فَسَنُیَسِّرُه لِلْیُسْری (٧)» آری اورا ساخته کنیم و آسان [کار راه بهشت] .

«وَامّا مَن بَخِلَ وَاسْتَغْنی (٨)» و امّا آن که دست فرو گرفت و خود را بی‌نیاز دید .

«وَکَذَّبَ بالْحُسْنی (٩)» ووعده را دروغ شمرد .

«فَسَنُیَسِّرُه لِلْعُسْری (١٠)» آری ساخته کنیم وآسان کارراه دوزخ اورا .

«وَما یُغْنی عَنْهُ مالُه» وچه‌سوددارد وچه بکارآید اورامال‌او؟«اذا تَرَدّی (١١)» آنگاه که بسر در دوزخ افتد !

«انّ عَلَیْنا لَلْهُدی (١٢)» برماست آگاه کردن .

«وانَّ لَنا لَلْآخِرَةَ وَالْاُولی (١٣)» و ماراست آن گیتی واین گیتی .

«فَاَنْذَرْتُکُمْ» آگاه کردیم شما را «ناراً تَلَظّی (١٤)» از آتشی زبانه زنان .

«لایَصْلیها» نسوزد بآن «الّاالْاَشْقَی (١٥)» .

---

١ - الف : جدا .

«الّذی کذّبَ وَتَوَلّیٰ (۱۶)» مگر آن بدبخت کـه دروغ زن گرفت و برگشت.

«وَسَیُجَنَّبُهَا» و از آتش دور کرده آمد «الْاَتْقیٰ (۱۷)» آن پرهیز گار.

«الّذی یُؤْتی ماله» آن که مال خویش می‌دهد «یَتَزَکّیٰ (۱۸)» بآن پاکی و هنری و نیکو نامی میجوید

«وَمالِاَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ» و نیست هیچکس را بنزدیك او دستی «تُجْزیٰ (۱۹)» که آنرا پاداش میباید کرد.

«اِلَّا ابْتِغاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْاَعْلیٰ (۲۰)» [نمی کند آنچه میکند] مگر جستن خشنودی خدای خویش را آن برتر بزرگوارتر.

«وَلَسَوْفَ یَرْضیٰ (۲۱)» و آری[1] خشنود گردد [بآنچه الله اورادهد از کرامت و مثوبت].

النوبة الثانية

این سوره بیست و یك آیتست، هفتاد و یك کلمه، سیصدو ده حرف، و درین سوره هیچ ناسخ و منسوخ نیست و از مکیّات شمرند باجماع مفسّران. و فی الخبر عن ابی بن کعب قال: قـال رسول‌الله (ص): «من قرأ سورة « واللیل اذا یغشیٰ» اعطاه‌الله حتّی یرضیٰ و عافاه‌الله من العسر و یسّر له الیسر.

«واللّیل اذا یغشیٰ» ای ـ «یغشی» «النّهار» فیذهب بضوءه. قال الحسن: «یغشی» الافق بظلامه.

«والنّهار اذا تجلّیٰ» ای: ظهروبان. وقیل: یجلّی «اللّیل» فیذهب ظلمته.

«وما خلق الذّکر والانثیٰ» «ما» فیها ثلاثة اوجه حسان، سه وجه نیکو دارد معنی ما درین موضع: یکی آنست که: «ما» ی مصدریة گویند، فیکون «ما» وما بعده فی تقدیر المصدر ای ـ وخلقه «الذّکر والانثیٰ» بآفرینش نر و ماده. وجه دوم «ما» بمعنی من است، ای ـ و من «خلق الذّکر والانثیٰ» باو که نر و ماده آفرید

۱ ـ الف: آن.

وجه‌سوم «ما» کنایت‌است ازمخلوق برقراءت **کسائی** بروایت **ابوحاتم**: «**وما خلق الذّکر والانثیٰ**» بکسر را، ومعنی آنست که: بهرچه‌آفرید نرو مادهٔ آن. وقیل: یرید بهما **آدم وحوّا**؛ وقیل: هو عامٌ فی بنی **آدم**؛ وقیل: عامٌ فی کلّ‌ذی‌زوج. وفی قرآءة **ابن مسعود** و **ابی الدّرداء** «**والذّکر والانثیٰ**». قوله:

«**انّ سعیکم لشتّیٰ**» هذا جواب القسم، ای ـ انّ عملکم و کسبکم لمختلف و متباعدٍ جدّاً فساع للدّنیا الفانیة والمعصیة والعقاب وساع للدّار الباقیة والطّاعة والثّواب یدلّ علیه قول‌النّبی(ص): «النّاس غادیان فمبتاع نفسه فمعتقها وبایع نفسه فموبقها» درسبب نزول این آیه گفته‌اند: مردی نخلستانی داشت در جنب سرای درویشی صاحب عیال، وازآن درختان یك خرما بن سرفرا هوای سرای‌آن درویش‌داشت، وخرما ازآن فرومیریخت بوقت چیدن؛ و اگر یکی‌ازطفلکان آن درویش ازآن خرمای فرو ریخته یکی برداشتی، این مرد بقهر ازوی بازستدی، تا آن حدّ که اگر در دهن نهادی از دهن وی بیرون کردی. آن درویش صاحب عیال این حال وقصّه بارسول‌خدا گفت. رسول(ص) آن مردرابخواندو گفت: اوفتدت که‌آن‌خرما بن که سر فراخانهٔ‌آن درویش‌دارد بمن دهی‌تاترادربهشت‌عوضی دهم به ازآن؟ مرد اجابت نکرد و گفت: آن یك خرما بن سخت بارور است ونیکو ودوست میدارم. آن مرد برفت ودیگری که‌آنساعت حاضر بود و ازرسول خدا(ص) می‌شنید، گفت: یا رسول‌الله اگر من‌آن خرما بن بعوضی ازوی بستانم وبتو دهم‌آن ضمان دربهشت از بهرمن‌میکنی؟ ـ گفت: آری ضمان میکنم. آن مرد برفت وآن‌یك خرما بن از وی بخرید بچهل خرما بن کـه بوی داد. آنگه بیامد و گفت: یا رسول‌الله ان النّخلة قدصارت فی ملکی وهی‌لك. رسول خدا(ص)آن مرد درویش صاحب عیال‌را بخواند و گفت: «النّخلة‌لك‌ولعیالك» رو که آن خرمابن تراست وعیال تراو کس را با تو درآن مزاحمت نیست. ربّ‌العالمین درشأن ایشان‌آیت فرستاد از ابتداءِ سوره تا اینجا که گفت: «انّ سعیکم لشتّیٰ» میگوید: اعمال‌شماو کوشش‌شمادر کسب و کار برتفاوت است؛ یکی بمعصیت میکوشد تا بعذاب و بعقوبت رسد، یکی بطاعت

میکوشد تا بصواب و کرامت رسد . ابن‌عباس و ابن مسعود گفتند : این سوره در شأن ابوبکر صدّیق فروآمد و امیّة بن‌خلف و آنچه گفت : « انّ‌سعیکم لشتّی[۱] » «سعی »ابوبکر است در ایمان و طاعت الله و « سعی » امیةخلف در کفر و معصیت و بینهمابون بعید . و تفسیر این «سعی» آنست که بلال بن رباح الحبشی غلام عبدالله جُدْعان بود و بلال مسلمان بود پاك دین و هنری . هرروز رفتی به‌بتخانه ویلیدی بربتان افکندی. ودربتخانه زنی بود مجاور که بتانراحراست میکردونگه میداشت . آن زن برفت وکافران را از فصل بلال خبر داد. ایشان شکایت کردند بعبدالله بن جُدْعان که : غلام تو باخدایان ماایـن‌معامله می کنند ! عبدالله جُدْعان بلال را باصد شتر بایشان بخشید که این شتران را ازبهر خدایان قربان کنید و با بلال آن کنید که خودخواهید . امیّة خلف بلال را در بطحای مکه‌بوقت هاجره برآن زمین گرم خوابانید وسنگی عظیم برسینهٔ وی فروگذاشت وبیم همی داد که : لاتزالها کذاحتّی تموت او تکفر بمحمد و تعبد اللّات والعزّی. گفتا: بر دوام ترااین عذاب خواهد بود تاآنکه از دین محمد بر گردی و عبادت لات و عزّی را گردن نهی؛ و بلال‌درمیان آن بلا وعذاب همی‌گفت : احدٌ احدٌ‌امعبود رایکی‌دانم' یگانه در آلهیّت ' یگانه در صمدیّت ! رسول خدا(ص) بوی بر گذشت واورا درآن عذاب‌دید، گفت : یا « بلال ینجیك احدٌاحدٌ» . همان یگانهٔ یکتا ترا رهاند ازین عذاب وبلا . رسول‌خدا(ص) ابوبکر را گفت : «انّ بلالاً یعذب فی‌الله» بلال را در دین‌الله بعذاب دارندومیرنجانند. خلافست‌میان‌علما که ابوبکر اورابچه خرید.قومی گفتند : بیك رطل زر ازیشان باز خرید . قومی گفتند : بیکتا برد و ده اوقیه زر . قومی گفتند: ابوبکر چون از رسول خدا (ص) شنید که بلال را بعذاب دارند' برخاست پیش امیّةخلف شد . گفت : یا امیّة الاتتّقی‌الله فی‌هذاالمسکین‌حتّی‌متی؟ . تا کی این‌بیچاره را چنین بعذاب داری خود از الله بنترسی بآنچه با وی ؟ امیّه گفت : تو او را بتباه بردی، اکنون‌هم تو اورا بازرهان . ابوبکر گفت : مرا غلامی‌است سیاه ازاوجلدتر ودر کار قویتر و بردین شما است ، نام وی نسطاس . من آن غلام بتسو بحشم و تو

بلال را بمن بخش. همچنان کردند و **ابو بکر بلال** را از ایشان بستد واز آن عذاب برهانید و او را آزاد کرد تا **مصطفی** (ص) در حقّ وی گفت: «یرحم‌الله **ابابکر** زوّجنی ابنته وحملنی الی‌دار الهجرة و اعتق **بلالاً** من ماله». وکان **عمر بن الخطاب** یقول: **بلال** سیّدنا ومولی سیّدنا قوله:

«**فامّا من اعطی**» یعنی: **ابابکر** اعطی الحقّ من ماله «**واتّقی**» الله فی سرّه.

«**وصدق بالحسنی**» ای- بموعود ربّه الّذی وعده‌ان یثیبه. وقیل: «**صدّق بالحسنی**» ای- بلااله‌الّاالله. قال **مجاهد** «**وصدّق بالحسنی**» ای - بالخلف یعنی: ایقن انّ‌الله سیخلفه. یدلّ علیه ماروی **ابو الدّرداء** قال. قال رسول‌الله (ص): «مامن یوم غربت شمسه الّا و بجنبیها ملکان ینادیان یسمعه خلق‌الله کلّهم الّاالثّقلین اللّهم اعط منفقاً خلفاً واعط ممسکاً تلفاً وانزل‌الله فی‌ذلك **القرآن** «**فامّامن اعطی واتّقی**» الی قوله «**للعسری**» وقیل: «**الحسنی**» الجنّة، دلیله قوله: «الّذین احسنوا الحسنی» یعنی: الجنّة و قیل: «**الحسنی**» هی‌النّعمة العظمی الّتی یحسن موقعها عند صاحبها.

«**فسنیسره للیسری**» ای - للخلّة «**الیسری**» فی‌الدّنیا وبقی العمل بما یرضاه‌الله عزّوجلّ. وقیل: «**الیسری**» العمل‌السّهل‌الّذی لایقدرعلیه الّا المؤمنون ولایتسهّل الّاعلیهم. وقیل: «**سنیسّره**» للعود الی مثل ما فعله من‌العمل‌الصّالح؛ و قیل: معناه فسندخله‌الجنّة و نوفّقه لما یوصله الیها.

«**وامّامن بخل**» ای - منع‌الواجب ولم یعط الزّکوة من ماله «**و استغنی**» فی نفسه واعتقاده عن ثواب ربّه فلم یرغب فیه.

«**وکذّب بالحسنی**» ای - بلااله الّاالله وبالجنّة وبالخلف «**فسنیسّره للعسری**» ای - للخلّة المؤدّیة الی النّار و لفظ التّیسیر للازدواج. و فی الخبر الصّحیح عن رسول‌الله (ص): «مامنکم من احدٍ الّا وقد کتب مقعده من‌النّار ومقعده من‌الجنّة». قالوا: یارسول‌الله! افلا نتّکل علی کتابنا وندع‌العمل؟ - قال: «اعملوافکلّ میسّر لما خلق له؛ امّا من کان من اهل السّعادة، فسییسّر لعمل السّعادة و امّا من‌کان من اهل الشّقاوة فسییسّر لعمل‌الشّقوة». ثمّ قرأ: «**فامّامن اعطی واتّقی**» «**وصدّق بالحسنی**»

الی قوله: «للعسری» وعن عمران بن حصین قال: قام شابّان الی رسول‌الله (ص) فقالا: یا رسول‌الله ارأیت ما یعمل النّاس فیه افی امر قد جرت به المقادیر وجفّت به الاقلام ام فی امر نستأنفه؟ـ قال: «بلی فی امر قدجرت به المقادیر وجفّت به الاقلام». قالا: ففیم العمل یا رسول‌الله؟ـ قال: اعملوا فکلّ میسّر لما خلق له. قالا: الآن نجدّ ونعمل. این خبر دلیل است که اعمال واحوال بندگان را جمله بنابر تقدیر است. پیش از آفرینش ایشان الله برایشان نبشته وحکم کرده وقضارانده وجز آن که نبشته وحکم کرده برسر ایشان نرود و تغییر و تبدیل درآن نشود؛ چنانك گفت جلّ جلاله: «ما یبدّل القول لدیّ». اگر کسی گوید: چون حوالت همه برتقدیر است، ثواب وعقاب چراست ومستند آن چیست؟ جواب آنست که: ثواب و عقاب از احکام تکلیف است نه از احکام تقدیر و بناءِ آن بر امرونهی است نه برتوفیق وخذلان. زیرا که تقدیر اصل است وعمل فرع، و ثواب وعقاب ازاحکام فروع است نه ازاحکام اصول؛ همچنانك علم باوقات نماز وشرائط وارکان آن اصل است وعمل نماز بر آن فرع است و ثواب و عقاب برفرع است نه اصل. خبر صحیح است از مصطفی (ص): «انّ احدکم لیعمل بعمل اهل الجنّة حتّی مایکون بینه و بینها الّا ذراع فیسبق علیه الکتاب. فیعمل بعمل اهل النّار فیکون من اهلها الحدیث الی آخره». «فیسبق علیه الکتاب»: اشارتست که: تقدیر اصل است، «فیعمل بعمل اهل النّار» اشارتست که عمل فرع است، «فیکون من اهلها» اشارتست که بظاهر عمل است؛ معلوم گشت که مستند عمل تقدیر است و مستند ثواب وعقاب والله اعلم. قوله:

«وما یغنی عنه ماله اذا تردّی» ای ـ لاینفعه ماله الّذی حبسه عن حقوق الله اذا مات و لایدفع شیئاً من عذاب الله کقوله: «یوم لاینفع مال ولابنون» الآیة فعلی هذاالقول «تردّی» تفعّل من الرّدی وهوالهلاك. وقیل: «اذا تردّی» ای ـ سقط فی النّار.

«انّ علینا للهدی» یعنی: الانذار والارسال والاعلام ای ـ «علینا» البیان. قال الزجاج: «علینا» ان نبیّن طریق «الهدی» من طریق الضّلال بما تنصب علیه

من‌الآیات فاقتصر من‌ذلك علی «**الهدی**» کما قال: «سرابیل تقیّکم الحرّ» ولم‌یذکر البرد لانّه یدلّ علیه. و قیل: «**انّ علینا للهدیٰ**» ای - ثواب «**الهدیٰ**» کما «**انّ علینا**» عقاب‌الضّلالة. و قال **الفرّاء**: معناه: من سلك «**الهدیٰ**» فعلی‌الله سبیله کقوله تعالی: «وعلی‌الله قصد السّبیل» ای - من اراده‌الله فهوعلی‌السّبیل القاصد.

«**وانّ‌لنا‌للاخرة‌والاولیٰ**» فمن طلبهما من غیر مالکهما فقد اخطأ الطّریق. وقیل: «**انّ لنا للآخرة والاولیٰ**» فنعزّالمؤمن فی‌الآخرة بالثّواب کما اعززناه فی‌الدّنیا بالایمان و نهین‌الکافر بالعذاب فی‌الآخرة کما اذللناه فی‌الدّنیا بالضّلال.

«**فانذرتکم**» یا اهل **مکه** «**ناراً تلظّیٰ**» ای - تتلظّیٰ یعنی: تتوقّد وتتوهّج و تلتهب.

«**لایصلیٰها**» لایدخلها و لایسیر صلیٰ لهااى- حطباً ولایلازمها «**الّا الاشقیٰ**» یعنی: الشّقیّ. والعرب تسمّی الفاعل افعل فی کثیر من کلامها، منه قوله: «وانتم الاعلون» و قوله: «واتبعك الارذلون».

«**الّذی کذّب**» رسل‌الله «**وتولّیٰ**» اعرض‌عن‌الایمان‌استدلّ المرجئة بهذه‌الآیة علی مایزعمون انّه‌لایدخل النّار الّا کافر مکذّب معرض عن‌الایمان. ولیس فیه دلیل لانّ هذه نارخصّ الکافرون بها وللنّار درکات. هذا معنی کلام **الزّجاج** وتنکیرالنّار فی‌الآیة دلیل علی‌صحّة هذاالتأویل:

«**وسیجنّبها الاتقیٰ**» یعنی: التّقی‌کالاشقیٰ بمعنی الشّقی:

تمنّی رجال ان اموت وان امت فتلك سبیل لست فیها باوحد

ای - بواحد.

«**الّذی یوتی ماله**» الفقراء و فی‌سبیل‌الله و من امر صرفه الیه نزلت فی **ابوبکر الصدیق** اسلم وله اربعون الفاًفانفقها کلّها. «**یتزکّیٰ**» ای - یطلب‌ان‌یکون عندالله زاکیاً لارياءً و سمعةً. قال **ابن‌الزبیر**: کان **ابوبکر** یبتاع الضعفة فیعتقهم، فقال‌له ابوه: ای بنیّ لو کنت تبتاع من‌یمنع ظهرك. قال‌منع ظهری‌ارید. فنزل‌فیه.

«**وسیجنّبها الاتقیٰ**» «**الّذی یؤتی ماله یتزکّیٰ**» وروی‌انّ **ابابکر الصدیق**

اعتق ممّن کان یعذب فی الله بمکة سبعة انفس رجلین وخمس نسوة فالرّجلان **بلال بن رباح** و **عامر بن فهیرة** الّذی آمنه رسول الله (ص) علی نفسه فی الغار و خرج مع النّبی (ص) الی **المدینة** فقتل شهیداً یوم القیامة ببیر معونة . وامّا النّسوة الخمس فالنّهدیّة وابنتها و**امّ عمیس** وجاریة **بنی عمرو بن المؤمّل** و **زنیرة** . یقال : انّ **زنیرة** کانت امرأة ضعیفة البصر، فلمّا اسلمت کان **شیبة بن ربیعة** و **عتبة بن ربیعة** و**امیّة بن خلف** فی اشباههم من اشراف مشرکی **قریش** یستهزؤن بها فیقعدونها فیضحکون بها ویقولون: والله لو کان ماجاء به **محمد** خیراً ماسبقتنا الیه **زنیرة**! فانزل الله تعالی فی ذلک :«وقال الّذین کفروا للّذین آمنوا لو کان خیراً ماسبقونا الیه» فذهب بصر **زنیرة** وکان عظماء **قریش** یقولون: اذهب **اللاّت** و **العزّی** بصرک حین خالفت دینهما . فتقول **زنیرة** : لا والله ما اضرّتانی ولا اصابتانی فردّالله تبارک و تعالی بصرها بعد ذلک .

« **ومالاحد عنده من نعمة تجزی** » قال المفسّرون لمّا اشتری **ابو بکر بلالاً** فاعتقه ، قال المشرکون : ما فعل ذلک **ابو بکر** الّا لید کانت عنده لبلال ، فنفی الله ذلک عنه فقال .

«**ومالاحد**» ای ـ لبلال وغیره «**عنده من نعمة تجزی**» .

« **الاّ ابتغاء وجه ربّه الاعلی** » لکن فعل مافعل « **ابتغاء وجه** » الله وطلباً لرضاه.

« **ولسوف یرضی** » ای ـ «**یرضی**» الله عنه « **و یرضی** » بما یعطیه الله عزّ وجلّ فی الآخرة من الجنّة والکرامة جزا علی ما فعل لم ینزل هذا الوعد الّا لرسول الله (ص) فی قوله : « **ولسوف** » یعطیک ربّک فترضی ولابی بکر ها هنا

النوبة الثالثة

قوله تعالی : «**بسم الله الرّحمن الرّحیم**» اسم من لـم تتعطّر القلوب الاّ بنسیم اقباله ، ولم تتفطر الدّموع الاّ للوعة فراقه او روح وصاله، فدموعهم علی الحالتین منسکبة وقلوبهم فی عموم احوالهم ملتهبة ، وعقولهم فی غالب اوقاتهم منتهبة .

تا عزّت «**بسم الله**» جمال وجلال خویش درین سرای حکم آشکارا کرد ، جهانیان

دل‌ازخواجگی‌خویش‌بر گرفتند، تا رأیت دولت این نام ازغیب ظاهر گشت ، ازعرش مجید تا بفرش‌مهید همهٔ موجودات کمر استقبال برمیان بستند تا در **بطحاءمکه**این نواخت بآن‌مهترعالم رسید. که«اقرأباسم ربّك» کس‌رادرین‌عالم پروای‌خویش‌نماند. آن عزیزی گفته در مناجات : ای پذیرندهٔ عذر هرپشیمانی ، ای سازندهٔ کار هر بی درمانی، کدام دلست که درآتش شوق تو نیست ؟ کدام دیده است که درانتظار دیدار تو نیست؟ کدام جانست که درمخلب باز عزّت تو نیست ؟ کدام سر است که سرمست شراب محبّت تو نیست ؟

در زاویهٔ درویشان همه سوز طلب تو ، در کوی خراباتیان همه درد نایافت تو ، در کلیسای ترسایان همه نشاط جست وجوی تو ، درآتش گاه گبران همه درد واماندگی از تو :

دلداده بسی بینم ودلدار یکی جویندهٔ یار بی‌عدد ، یار یکی !

«واللّیل اذا یغشیٰ» الله تعالی‌شب‌را شرفی و مرتبتی داد که در **قرآن مجید** آن‌را محلّ‌قسم خود گردانید ؛ گفت :« **واللّیل اذا یغشیٰ** »واین‌شرف‌ازآن‌یافت که چون شب درآید دوستان خدای و خاصگیان درگاه پادشاه درمناجات شوند : تنها شان درنماز ، دلهاشان در نیاز ، جانهاشان در راز ، همه شب شراب صفا می‌نوشند و خلعت رضا میپوشند و عتاب محبوب می‌نوشند . چون وقت سحر باشد فرمان رسد، تااین درهای قبّهٔ پیروزه بازگشایند ودامنهای سرادقات عرش مجید براندازند و مقرّبان حضرت بامرحقّ جلّ‌جلاله خاموش شوند . آنگه جبّار کائنات در علوّ و کبریاءِ خود خطاب کند : « الاتدخلا کلّ حبیب بحبیبه فاین‌احبّای »؟ هردوستی با دوست خود درخلوت وشادی آمدند ، دوستان من کجااند ؟

«اللّیل» داج والعصات نیام والعابدون لذی الجلال قیام !

« **واللّیل اذا یغشیٰ** » یك سرّ از اسرار این سوره‌آنست که حقّ جلّ جلاله اندرین سورة حالت دو کس بیان کرد و سیرت ایشان بنشان عیان کرد : یکی **ابوبکرصدیق** ، او که « **اتقیٰ** » وصف و نعت او ؛ دیگر **بوجهل** پرجهل، او که

«**اشقی**»[1] حالت و صفت او . سرهمهٔ معاندان در شقاوت **بوجهل** وصفت اودر کتاب خدا «**اشقی**»[1] . سالار ومهتر همهٔ مؤمنان **ابوبکر** است و نعت او در کتاب آسمان «**اتقی**»[1].**ابوبکر** آراستهٔ ایمان واسلام و نام او درجریدهٔ اتقیا . **بوجهل** آلودهٔ کفر و شرك و نام او در جریدهٔ اشقیا . از روی اشارت میگوید چنانك از اهل کفر و و زمرهٔ شقاوت کس را آن قسوت وجفا نیست که **بوجهل** را . نیز از اهل ایمان و ارباب معرفت کس را آن صدق و وفا نیست که **ابوبکر** را و در فاتحهٔ سوره که ربّ العالمین گفت : « **واللّیل اذا یغشی**»[1] «**والنّهار اذا تجلّی**» گوئی از روی معنی شب و روز را در قسم از بهر آن یاد کرد درافتتاح سوره که صورت حال هردو کس را در اثناءِ سورة یاد کرد . معنی چنانست که اندر شب فترت ضلالت کس را آن گمراهی نبود که **بوجهل** شقی را بود و اندر روز دعوت رسالت کس را آن ثبات قدم نبود که **ابوبکر** نقی را بود . اضداد در برابر یکدیگر کمال وصف بنمایند . عناد **بوجهل** و اعتقاد **ابوبکر** هر دو را دریك سوره بیان کرد تا حقیقت شود اهل سنّت را بیان نصّ ومنّت حقّ عزّوجلّ درحال **بوبکرصدّیق** واین انوار وآثار که از وی پیداشد ، ثمرهٔ صحبت و ادب مراقبت بود و کمال یقین او که دراوامر حقّ کس را آن رتبت امتثال نبود که **بوبکر** رابود ' هم در مجاهده وهم درمشاهده؛ وچندان نور سرور در باطن وی استیلا یافت که هرچه داشت در برابر امر حق نثار کرد و اغیار را بر آن ایثار کرد لباس خویش درباخت مجرّدشد . حطام دنیا جمله برانداخت مفردشد. سررا عمامه نگذاشت، تن را جامه نگذاشت ' قدم را نعلین نگذاشت، گفت : محبّت رسول(ص) سرمارا تاج بست ' سینهٔ مارا لباس تقوی بست و«لباس التّقوی ذلك خیر» لاجرم از حضرت عزّت امر آمد بمقرّبان آسمان وزمرهٔ عالم ملکوت که نظاره کنید مرحالت **ابوبکر** را ! و **ابوبکر** بمجلس سیّد(ص) رسیده وهم بر آن حالت قرار گرفته وسیّد ولدآدم نظر رأفت براخلاق او گذاشته .آن ساعت **جبرئیل امین** فروآمد ازحضرت عزّت و گفت : یاسیّد ملك جلّ جلاله میگوید: سلام مابه **ابوبکر** برسان وبا

اوبگو که: «انا عنك راض فهل انت عنّی راض»؟ بعد از انبیا و رسل در طبقات اولیا هرگز هیچکس را از حضرت عزّت ذو الجلال چنین تشریف و نواخت نیامد که **ابو بکر** را آمد. و باش تا فردای قیامت کـه گویند: ای مقرّبان درگاه وای چاوشان بارگاه عزّت! دست **ابو بکر** گیرید واورا درسراپردهٔ زنبوری وقدس الٓهی آرید تا لطف جمال ما دیدهٔ اشتیاق صدق اورا این توتیا در کشد که: یتجلی الرّحمن للنّاس عامّة ولابی بکر خاصّة.

النوبة الاولى

۹۳ - سورة الضحى - مكية

قوله تعالى : «**بسم‌الله الرّحمن‌الرّحیم**» بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

«**والضّحی**(۱)» بروز روشن وچاشتگاه .

« **واللّیل اذا سجی**(۲) » و بشب که آرام گیرد .

«**ماودّعك ربّك**» خداوند تو ترا بدرود نکرد وفرو نگذاشت «**وما قلی**(۳) » و زشت نگرفت .

« **وللآخرة خیر لك من الاولی**(٤) » و سرای آن جهانی ترا به ازین جهانی .

« **ولسوف یعطیك ربّك فترضی**(٥) » و می‌بخشد ترا خداوند تو تا خشنود شوی .

«**الم یجدك یتیماً**» نه ترا بی پدر یافت « **فآوی**(٦)» و ترا پناه ساخت .

«**ووجدك ضالّاً**» ونه ترا نهانی یافت «**فهدی**(۷) » [و آشکارا کرد وباز نمود و ترا از دین ودانش ناآگاه یافت و بشریعت واحکام] راه نمود .

«**و وجدك عائلاً**» و ترا درویش یافت «**فاغنی**(۸)»[وترا غازی کرد غنیمت ستان]وبی‌نیاز .

« **فامّا الیتیم فلاتقهر** (۹) » یتیم را فرومشکن و [حقّ او بازمگیر] .

«**وامّا السّائل فلاتنهر** (۱۰)» و خواهنده را و پرسنده را بانگ برمزن .

« **وامّا بنعمة ربّك فحدّث** (۱۱)» به قرآن سخن گوی ورسان وخوان مهتر نیکوئی که الله با تو کرد .

النوبة الثانية

این سوره یازده آیتست ، چهل کلمه ، صد و نود و دو حرف ، جمله به مکه فروآمد وسوم سوره است که از آسمان فروآمد . اوّل سوره « اقرأباسم ربّك » فرو

آمد، پس سورهٔ «ن والقلم» پس سورهٔ «والضّحی»[1]. ودرین سورة هیچ ناسخ و منسوخ نیست.
ودرفضلیت سوره ابی بن کعب روایت کند، از مصطفی (ص)، که گفت: «هر که سورهٔ
« والضّحی» بر خواند، حقّ جلّ جلاله اورا درجملهٔ آن قوم آرد که الله پسندد ورضا
دهد که پیغامبر (ص) ازبهر ایشان شفاعت کند و آنگه بعدد هر یتیمی و هر سائلی که
درعالم است ده نیکی درديوان وی بنویسند» . ودرسبب نزول این سورة علماء تفسیر
مختلف‌اند. قومی گفتند: روز کاری وحی از آسمان منقطع گشت . ابن عباس گفت :
پانزده روز. مقاتل گفت: چهل روز. ابن جریج گفت: دوازده روز. کافران مکه چون دیدند
که وحی منقطع گشته و جبریل نمی‌آید، گفتند: انّ محمداً ودّعه ربّه وقلاه .
ربّ العالمین بخواب ایشان این سوره فرستاد . اکنون خلافست که انقطاع وحی را
سبب چه بود قومی گفتند: جهودان از مصطفی (ص) سه مسأله پرسیدند ؛ قصّهٔ
ذوالقرنين و اصحاب الکهف ومسأله روح . رسول خدا(ص) ایشان را جواب این داد
که : «ساخبر کم غداً» ولم یقل ان شاء الله گفت : آری خبر کنم شمارا فردا ونگفت
ان‌شاء‌الله باین سبب چند روز وحی منقطع گشت و کافران آن سخن گفتند . پس
ربّ العالمین مصطفی (ص) را فرمود که : « ولاتقولنّ لشیء انّی فاعل ذلك غداً الّا
ان یشاء‌الله». وشرح این درسورهٔ الکهف مستوفی رفت . قومی گفتند : سبب احتباس
وحی آن بود که سگ بچه‌ای در خانهٔ رسول (ص) شد و در زیر سریر گریخت و
آنجا بماند تا بمرد ورسول را(ص) از آن هیچ خبر نه . پس رسول(ص) خوله را گفت :
«یا خولة ماحدث فی بیتی لایأتینی جبرئیل» گویی در خانهٔ ماچه حادث شده که
جبرئیل نمی‌آید و از ما وامانده؟ خوله درجست وجوی ایستاد تا آن جرو[1] مرده را از زیر
سریر بیرون آورد و بیفگند . پس جبرئیل فرو آمد ورسول عتاب میکند اورا در آن
تأخیر که رفت و جبریل میگوید : « یا خولة اما علمت انالاندخل بیتاً فیه کلب
او صورة . و درحدیث خوله است : فجاء نبی‌الله (ص) یرعد وکان ذلك علامةالوحی .
فقال : یا خولة دثّرینی . فانزل‌الله تعالی : «الضّحی» . و روی انّ المسلمین قالوا :
یا رسول‌الله اما ینزل علیك‌الوحی ؟ فقال:- «و کیف ینزل علیّ الوحی وانتم لاتتّقون

۱) جرو: بچهٔ سگ. فرهنگ نفیسی

براجمكم ولا تقلمون اظفاركم. فانزل الله **جبرئيل** بهذه السّورة. فقال النّبى (ص): «يا **جبرئيل** ما جئت حتّى اشتقت اليك»! فقال **جبرئيل** (ع): انّى كنت اشدّ شوقاً اليك ولكنّى عبد مأمور و ما نتنزّل الّا بامر ربّك. و فى الخبر عن **جندب بن سفيان** قال: اشتكى رسول الله (ص) فمكث ليلتين او ثلثاً لا يقوم فجآءت امرأةٌ فقالت: ماارى شيطانك الّا قد تركك لم اره قربك منذ ليلتين او ثلاث؟! يقال انّ المرأة الّتى قالت ذلك **امّ جميل** امرأة **ابى لهب** اخت **ابى سفيان** فانزل الله تعالى:

«**والضّحىٰ**» يعنى: النّهار كلّه من طلوع الشّمس الى الغروب و كلّ ساعة النّهار مادامت الشّمس صاعدةً ضحىً وضحوةً. والعرب تستغنى بذكر بعض الشّىء عن كلّه. وفى **القرآن** كثير من ذكر ساعات النّهار بمعنى كلّه وذكر ساعات اللّيل بمعنى كلّه. وقيل: اقسم الله تعالى بصلوة «**الضّحى**». وقيل: هى السّاعة الّتى كلّم الله فيها **موسى** (ع) وهى السّاعة الّتى القىٰ السّحرة فيها سجّداً لقوله تعالى: «وان يحشر النّاس ضحىً». وقال اهل المعانى: فيه و فى امثاله اضمار وتقديره: وربّ «**الضّحى**».

«**و اللّيل اذا سجىٰ**» اى ـ سكن واستقرّ ظلامه وتناهى فلا يزداد بعد ذلك يقال بحر ساج اى ـ ساكن. وقيل: سكن فيه الخلق. وقيل: عنى باللّيل ليلة المعراج. قوله:

«**ماودّعك ربّك**» هذا جواب القسم اى ـ «**ما**» تركك «**ربّك**» من انعامه و اكرامه ووحيه والهامه و اشتقاقه من توديع المسافر. وقيل: هو من توديع الثّوب و هو صونه عن الابتذال «**وماقلىٰ**» اى ـ ما ابغضك منذ احبّك.

«**وللاٰخرةُ خيرٌ لك من الاولىٰ**» اى ـ والدّار «**الاٰخرة**» وما اعدّالله سبحانه فيها «**خيرٌ لك**» من الدّار الدّنيا و مافيها لانّها تدوم و تبقىٰ وهذه تبيد و تفنى و فيه اضمار القسم واللّام خبره مجازه والله «**للاٰخرة خيرٌ لك من الاولىٰ**». وقيل: معناه: ولآخر عمرك «**خيرٌ**» من اوّله لمّا تنال فيه من النّصر والفتح والظّفر. و فى الخبر عن **علقمة** عن **عبدالله** قال: قال رسول الله (ص): «انّا اهل بيت اختار الله لنا» **الاٰخرة** على الدّنيا».

«**ولسوف يعطيك ربّك فترضى**» اى ـ «**يعطيك**» من النّصر والفتح والتّمكين

و کثرة‌المؤمنین فی‌الدّنیا و من الثّواب والکرامة فی العقبی ما یرضیک، و قیل: «**یعطیک**» الف قصر من‌لؤلوء ترابها المسک وفیها ما یلیق بها من‌الازواج وغیرها. و قال **ابن‌عباس**: هوالشّفاعة فی‌مذنبی‌امّته ولمّا نزلت هذه‌الآیة قال النّبی(ص): «اذا لاارضی وواحد من‌امّتی فی‌النّار». وعن **عبدالله‌بن عمرو بن العاص**: انّ النّبی(ص) تلاقول‌الله تعالی فی **ابراهیم** (ع): «فمن تبعنی فانّه منّی‌ومن‌عصانی‌فانّک‌غفورٌ رحیم». وقال **عیسی** (ع): «ان تعذّبهم فانّهم عبادک وان تغفر لهم فانّک انت العزیزالحکیم». فرفع یدیه ثمّ قال: «اللّهم امّتی امّتی» فبکی. فقال‌الله عزّوجلّ: «یا **جبرئیل** اذهب الی **محمد** وربّک اعلم فسئله ما یبکیک». فاتاه **جبرئیل** فسأله فاخبره رسول‌الله (ص) فقال‌الله عزّوجل: «یا **جبرئیل** اذهب‌الی‌**محمد** فقل: انّاسنرضیک فی‌امّتک ولانسوءک» وقال **حرب‌بن‌شریح**: سمعت **اباجعفر محمدبن‌علی**(ع)یقول:«انّکم معشراهل‌**العراق** تقولون ارجی آیة فی **القران** ارجی «یا عبادی الّذین اسرفوا علی انفسهم لاتقنطوا من رحمةالله» و انّا اهل‌البیت نقول: ارجی آیة فی کتاب‌الله:

«**ولسوف یعطیک ربّک فترضی**».وعن**جعفر بن محمد**(ع)قال:دخل‌رسول‌الله (ص) علی فاطمة علیهاالسّلام وعلیها کساء من ثلّة[1] الابل وهی تطحن بیدها وترضع ولدهافدمعت‌عیناً رسول‌الله(ص) لمّا ابصرها. فقال: «یا بنیّتاه تعجّلی‌مرارةالدّنیا بحلاوة الآخرةفقدانزل‌الله علیّ:«**ولسوف یعطیک ربّک فترضی**». قال **موسی** علیه‌السلام:

«وعجلت الیک ربّ لترضی». وقال لمحمد (ص): «**ولسوف‌یعطیک ربّک فترضی**» «فلنولّینّک قبلة ترضیها» فکم بین من یتکلّف لیرضی ربّه و بین من یعطیه ربّه لیرضی. ثمّ اخبرالله‌عزّوجلّ عن‌حاله الّتی کان علیها قبل الوحی وذکّره نعمه فقال جلّ ذکره:

«**الم‌یجدک یتیماً فآوی**» روی عن‌ابن عباس قال: قال رسول‌الله (ص) «سألت ربّی‌مسألة وددت انّی لم اکن سألته قلت: یاربّ انّک آتیت **سلیمان بن‌داود** ملکاً عظیماً وآتیت فلاناً کذا و آتیت فلانا کذا. قال: یا **محمد**«**الم**» اجدک «**یتیماً**»

---

۱) ثلة: بفتح نخستین پشم و مو و کرک. المنجد.

فاويتك ؟ ـ قلت:بلى اى ربّ. قال : « الم »اجدك« ضالّاً » فهديتك ـ؟ قلت : بلىٰ اى ربّ : قال :« الم » اجدك « عائلاً »فاغنيتك ؟ـقلت: بلىٰ اى رب »ومعنى الآية« الم يجدك يتيماً» صغيراً فقيراً حين مات ابواك ولم يخلفا لك مالاً ولامأوىً فجعل لك مأوى وضمّك الى عمّك ابى طالب حتّىٰ احسن تربيتك و كفاك المؤنة . اليتيم عند العرب الّذى مات ابوه والعجمى ماتت امّه فاذاماتاعنه جميعاً فهو لطيم هذا كلّه قبل الحلم . وفى الخبر : لايتمّ بعد حلم . وسئل جعفر بن محمد الصّادق (ع) لـم اوتم النّبى (ص) عن ابويه ؟ قال : « لئلّايكون عليه حقّ لمخلوق » وقيل : لئلّا يسبق الى قلب بشر انّ الّذى نال من العزّ والشّرف والقهر على اعدائه كان ذلك عن تظاهر اوتوارث احداو تعاضد عشيرة او اكتساب نسب بقوّة الوالدين و كذاالقول فى حكمة ما كان من فقره وقلّة ذات يده اذ لو كان له مال لكان يسبق الى الاوهام انّ الّذى نال نال بالمال والانفاق فايتمه وافقره كى يتمّ حجّته بانّ مثل هذا فى ضعفه وقلّة ذات يده وانقطاعه من عشيرته يعلو كلّ هذاالعلوّ ويقهر كلّ هذا القهر على الاغنياءِ والملوك واهل القبائل لايكون الّا الحقّ من جحده زلّ ومن اعرض عنه ذلّ . وقيل : معنى « اليتيم هاهنا الشّريف الفريد الّذى هو مفقود المثل عديم النظير كالدّرة اليتيمة الّتى لايوجد لها مثل ولانظير فيكون المعنى :« الم يجدك » فى العزّ والشّرف والنّباهة كالدّرة اليتيمة لامثل لها : « فاوٰيك فى دار اعدائك فكنت بين القوم معصوماً محروساً و آوٰيك الى كرامته واصطفاك لرسالته .

« ووجدك ضالّاً فهدىٰ » اى ـ « ضالّاً » عن معالم النّبوة واحكام الشّريعة غافلاً عنها فهدٰيك اليها كماقال تعالى : « وان كنت من قبله لمن الغافلين » «ما كنت تدرى ماالكتاب ولاالايمان » . وقيل : معناه : «وجدك» بين قوم ضلال فهداهم بك وقيل : «وجدك ضالّاً » اى ـ خفيّاً على النّاس لاتعرف منزلتك عندالله فابرزك حتّى عرفت و« هدىٰ» قومك اليك من قول العرب : ضلّ الماء فى اللّبن اذاخفى فيه و « هدىٰ » العروس اذاجلاها . وروى ابوالضّحى عن ابن عباس: انّ النّبىّ (ص)ضلّ فى شعاب مكة فى حال صباه و كان عبدالمطّلب يطلبه ويقول: متعلّقاً باستارالكعبة :

یارب فاردد ولدی **محمداً** ردّالیّ واصطنع عندی یدا .

وجده **ابوجهل** فردّه الی **عبدالمطّلب** فمنّ الله علیه حیث خلّصه علی یدی عدوّه وفی حدیث **کعب الاحبار** فی مولد رسول الله (ص) انّ **حلیمة** لمّا قضت حقّ الرّضاع جاءت برسول الله (ص) لتردّه الی **عبدالمطّلب** . قالت **حلیمة**: فاقبلت اسیر حتّی اتیت الباب الاعظم من ابواب **مکة** فسمعت منادیاً ینادی هنیئاً لک یا **بطحاء مکة** الیوم یردّ علیک النّور والدّین والبهاء والجمال . قالت . ثمّ وضعت رسول الله (ص) لاقضی حاجة واصلح ثیابی فسمعت هدّةً شدیدةً فالتفتّ فلم اره ! فقلت: معاشر النّاس این الصّبی؟ - قالوا: ای الصّبی؟ - قلت : **محمد بن عبدالله بن عبدالمطّلب** الّذی نضرالله به وجهی واغنی عیلتی . قالوا : مارأینا شیئاً فلمّا ایئسونی وضعت یدی علی امّ رأسی . قلت : وا**محمداه** وا ولداه . فابکیت جواری الابکار لبکائی وضجّ النّاس معی بالبکاء حرقةً لی. فاذا انا بشیخ یتوکّأ علی عصا ؛ قال: مالک ایّتها **السّعدیة** ؟ - قلت : فقدت ابنی **محمداً** ، قال: لاتبکی انا ادلّک علی من یعلم علمه وان شاء ان یردّه فعل. - قلت: فدتک نفسی ومن هو؟ - قال: الصّنم الاعظم **هبل**. قالت فدخل وانا انظر فطاف بهبل وقبّل رأسه وناداه یا سیّداه لم تزل منّتک علی **قریش** قدیمة وهذه **السّعدیة** تزعم انّ ابناً لها قدضلّ فردّه ان شئت واخرج هذه الوحشة عن **بطحاء مکة** فانّها تزعم ان ابنها **محمداً** قدضلّ فانکبّ **هبل** علی وجهه وتساقطت الاصنام . وقالت : الیک عنّا ایّها الشّیخ انّما هلاکنا علی یدی **محمد** - قالت : فاقبل الشّیخ اسمع لاسنانه اصطکاکاً ولرکبته ارتعاداً وقدالقی عکازته من یده وهو یقول: یا**حلیمة** انّ لابنک ربّاً لایضیّعه فاطلبیه علی مهل. - قالت : فانتهی الخبر الی **عبد المطّلب** فسلّ سیفه لایثبت له احد من شدّة غضبه ونادی باعلی صوته یاآل غالب یاآل غالب ! وکانت دعویهم فی الجاهلیة فاجابته **قریش** باجمعها فرکب ورکبت **قریش** معه فاخذ اعلی **مکة** وانحدر عن اسفلها . فلمّا ان لم یرشیئاً ترک النّاس و اقبل الی البیت الحرام فطاف سبعاً ثمّ انشأ یقول:

یارب ردّ راکبی **محمدا** ردّ الیّ واتّخذ عندی یدا

یاربّ ان **محمداً** لم یوجدا فجمع قومی کلّهم یبدّدا

فسمعنا منادیاً ینادی من الهواء معاشر النّاس لاتضجّوا فانّ لمحمد ربّاً لایخذله ولایضیّعه . قال **عبدالمطّلب** یا ایّها الهاتف و من لنابه و این هو ؟ - قال : هو بوادی **تهامة** عند شجرة الیمن فاقبل **عبدالمطّلب** راکباً متسلّحاً فلمّا صار فی بعض الطّریق تلقّاه **ورقة بن نوفل** فصارا جمیعاً یسیران فبیناهم کذٰلك اذ النّبی (ص) قائم تحت شجرة یجذب الاغصان و یعبث بالورق . قال له **عبدالمطّلب** : من انت یاغلام قال : انا **محمد بن عبدالله بن عبدالمطّلب** . قال: **عبدالمطّلب** . فدتك نفسی فانا جدّك . ثمّ حمله علی قربوس سرجه وردّه الی **مکة** و اطمأنّت **قریش** بعد ذلك فذلك قوله :

« **ووجدك ضآلاًفهدیٰ** » یعنی : « **ضآلاً** » فی شعاب **مکة** فهداك الی جدّك **عبدالمطّلب** . وقیل : « **و وجدك ضآلاً** » نفسك لاتدری من انت فعرّفك نفسك وحالك

واعلم انّ الضّلال له وجوه فی العربیّة غیر الغیّ مشهورة منها قول **موسی** « فعلتها اذاً وانا من الضّالّین » ای - من الجاهلین. وقال اخوة **یوسف** لابیهم : « انّك لفی ضلالك القدیم » ای - فرط الحبّ لیوسف . و قال النّسوة لامرأة **العزیز**. « انّا لنریٰها فی ضلال مبین» ای - غلب علیها حبّ **یوسف** . وقال عزّوجلّ فی شهادة النّساء علی الاموال « ان تضلّ احدٰیهما» یعنی : ان تنسی الشّهادة . و قال فی قصّة اصحاب جنة مارب . « انّا لضالّون » ای - مخطئون الطّریق لیس الضّلال فی هذه الآیات من الغیّ فی شیء وما کان رسول الله (ص) « **ضآلاً** » ضلال الغیّ قطّ و فی حدیث غیرواحد من الصّحابة . « کنت نبیّاً وانّ **آدم** لمنجدل فی طینته » . و فی الحدیث کان اوّل الانبیاء فی التّسمیة وآخرهم فی البعثة و کان قبل المبعث یخاوض المشرکین و تزوّج فیهم **خدیجة** لکنّه لم یعبد صنماً ولاشیئاً من الطّواغیت قطّ ولااتیٰ شیئاً من الفواحش .

«**ووجدك عائلاً**» ای - فقیراً فاغناك بمال **خدیجة** تبذّله لك ثمّ بمال الغنائم حیث احلّهالك . تقول : عال یعیل اذا افتقروا عال یعیل اذا صار ذاعیال . وقال **مقاتل** : فرضّاك بما اعطاك من الرّزق واختاره **الفراء** و قال : لم یکن غنیّ عن کثرة المال ولکنّ الله رضاه بما آتاه وذٰلك حقیقة الغنی. وفی الخبر عن **ابی هریرة** قال : قال رسول الله (ص) : « لیس الغنیٰ عن کثرة العرض ولکنّ الغنیٰ غنیٰ النّفس . وعن **عبدالله**

ابن‌عمرو: انّ رسول الله (ص) قال: «قدافلح من‌اسلم ورزق کفافاً وقنّعه الله بماآتاه».
وقیل: لمّانزّل «**الم یجدك یتیماً فاوی**» قال بارفع صوته: «بلی یارب کنت «**یتیماً**» فاویتنی، کنت «**ضالّاً**» فهدیتنی، کنت «**عائلاً**» فاغنیتنی: ثمّ قال: «یمنّ علی ربی و هواهل المنّ. ثمّ اوصاه بالیتامی والفقراء فقال:

«**فامّا الیتیم فلاتقهر**» لاتحقره ولا تظلمه فقد کنت «**یتیماً**». وقال **الزجاج**: لاتقهره علی ماله ولاتغلبه علی حقّه فتذهب به لضعفه. و کذاکانت العرب تفعل فی‌امر الیتامی تأخذ اموالهم و تظلمهم حقوقهم. روی **ابوهریرة** عن النّبی (ص) قال: «خیربیت‌فی‌المسلمین بیت فیه‌یتیم یحسن‌الیه وشرّبیت فی‌المسلمین بیت فیه یتیم یساء الیه. ثمّ قال باصبعه انا و کافل «**الیتیم**» فی‌الجنّة هکذا و هویشیر باصبعیه». و عن **انس‌بن مالک** قال: قال رسول‌الله (ص): «اذابکی «**الیتیم**» وقعت دموعه فی کفّ الرّحمن فیقول الله من ابکی هذا «**الیتیم**» الّذی و اریت والده تحت الثّری؟ من اسکته فله‌الجنّة». و عن **عمربن‌الخطاب** قال: قال‌رسول‌الله (ص): «انّ «**الیتیم**» اذابکی اهتزّلبکائه عرش الرّحمن فیقول‌الله عزّوجلّ‌لملائکته: «یاملائکتی من‌ابکی هذا«**الیتیم**» الّذی‌غیّبت‌اباه فی‌التّراب»؟- فیقول‌الملائکة‌ربّنا انت اعلم. - فیقول‌الله «یا ملائکتی انّی اشهدکم ان من اسکته وارضاه ان ارضیه یوم‌القیامة». قال: فکان **عمر** اذا رأی یتیماً مسح رأسه واعطاه شیئاً. وعن **انس‌بن‌مالک** قال: من ضمّ یتیماً وکان فی‌نفقته و کفاه مؤنته کان له حجاباً من النّار یوم القیامة و من مسح برأس یتیم کان له بکلّ شعرة حسنةً. وروی انّ **ابراهیم الخلیل (ع)** قال: الٰهی ماجزاء من «**اوی**» یتیماً؟ - قال: «اظلّه فی ظلّی و ادخله جنّتی». قوله:

«**واَمّا السّائل فلاتنهر**» قال المفسّرون: یرید «**السّائل**» علی الباب، ای - لاتزجره اذاسألك فقد کنت‌فقیراً اذا مااِن‌تطعمه وامّا ان‌تردّه ردّاًلیّناً جمیلاً. یقال: نهره وانتهره اذا استقبله بکلام یزجره. و عن **ابی هریرة** قال: قال النّبی (ص) لایمنعنّ احدکم السّائل ان یعطیه اذا سأل وان رأی فی‌یده قلبین‌من‌ذهب. وعن **ابراهیم بن ادهم** قال: نعم‌القوم السّؤال یحملون زادنا الی‌الآخرة. وقال **ابراهیم** «**السائل**»

يريد الآخرة يجيء الى باب احد كم فيقول : هل توجّهون الى اهاليكم بشيء ؟ وفى بعض الاخبار اذا رددت «السّائل» ثلاثاً فلم يرجع فلاعليك ان تزبره . وعن **الحسن** فى قوله عزّ وجلّ : «**واماالسّائل فلاتنهر**» قال : اما انّه ليس بالسّائل الّذى يأتيك لكن طالب العلم . قال **يحيى بن آدم**: اذا جاءك طالب العلم فلاتنتهره .

«**واماّ بنعمةربّكفحدّث**» اى ـ بلّغ ما ارسلت به وحدّث بالنّبوّة و **القرآن** الّذى آتيك الله عزّوجلّ وهى اجلّ النّعم ؛ وقيل : اعظم نعم الله عليه **القرآن** هذا كقوله: «فذكّر بالقرآن.»: وقال **الكلبى**: امره ان يقرأ **القرآن** . وقيل: هومن **قوله** :«فاذكروا آلاءالله» . وفى الخبرعن **النّعمان بن بشير** قال: سمعت رسول الله(ص) يقول على المنبر «من لم يشكر القليل ، لم يشكر الكثير و من لم يشكر النّاس لم يشكر الله والتّحدّث بنعمة الله شكرٌ و تركه كفرٌ والجماعة رحمة والفرقة عذاب». وقال(ص): « من اعطى خيراً فلم يرعليه سمّى بغيض الله معادياً لنعمةالله» . و قيل : اذا عملت خيراً فحدّث به اخوانك و ثقاتك وكان **عبدالله بن غالب** اذا اصبح يقول : لقد رزقنى الله البارحة ، خيراً قرأت كذا وصلّيت كذا وذكرت الله كذا و فعلت كذا . فيقال له: يا **بافراس** انّ مثلك لايقول مثل هذا . فقال : يقول الله عزّوجلّ : « و امّا بنعمة ربّك فحدّث» و تقولون انتم لاتحدّث «بنعمة ربّك» وصحّ عن رسول الله (ص) انّه قال : «اناسيّد ولد **آدم** ولافخر» و اوّل من تنشر الارض عن جمجمة رأسه ولافخر» واوّل من يأخذ بحقلة باب الجنّة فيقعقعها والسّنّة فى قرآءة **ابن كثير** ان يكبّرمن اوّل سورة «**والضّحى**»[1] على رأس كلّ سورة حتّى يختم **القرآن** فيقول الله اكبر ،وكان سبب التّكبيرانّ الوحى لمّا احتبس قال المشركون : هجره شيطانه وودّعه فاغتمّ النّبى (ص) لذلك . فلمّا نزل «**والضّحى**» كبّررسول الله (ص) فرحاً بنزول الوحى واتّخذوه سنّة .

النوبة الثالثة

قوله تعالى : « **بسم الله الرّحمن الرّحيم** » بنام او كه زينت زبانها و يادكار

جانها نام او ، بنام او که آسایش دلها و آرایش کارها بنام او، بنام او که روح روحها ومفتاح فتوحها نام او، بنام او که فرمانها روان وحالها برنظام از نام او، جلال الٰهیّت مطلع قدم او . بس قفلها که باین نام از دلها برداشته ، بس رقمهای محبّت که باین نام در سینه‌ها نگاشته ، بس بیگانگان که بوی آشنا گشته ، بس غافلان که بوی ، هشیار شده ، بس مشتاقان که باین نام دوست را یافته ؛ هم یادست و هم یادگار ، بنازش میدار تا وقت دیدار .

گل را اثر روی تو گل پوش کند

جانرا سخن خوب تو مدهوش کند

آتش که شراب وصل تو نوش کند

از لطف تو سوختن فراموش کند .

«والضّحیٰ» « واللّیل اذا سجیٰ». «والضّحیٰ»: عبارتست ازروزروشن **«واللّیل»** عبارتست از شب تاریك ، وبرلسان اهل‌اشارت برذوق جوانمردان طریقت مقصود از این روز وشب کشف وحجابست . و کشف وحجاب نشان لطف وقهراست . نسیم‌لطفی برعالم جمال‌گذرکرد ، طایفه‌ای رادرصحرای‌فضل یافت ، ازآن قاف قسم **«والضّحیٰ»** حلقهٔ عهدی ساختند ، و از آن سین او سلسلهٔ ارادت برجانها و دلهای ایشان نهادند وبدرگاه سعادت بازبستند که : **«والضّحیٰ»** . باز سموم قهری ازمیدان‌جلال بتافت؛ قومی را درعالم عدل دید ، هم ازآن قاف قسم **«واللّیل»** قید قهری ساختند وبردلها وجانهای ایشان نهادند و بدرگاه شقاوت بازبستند که : **« واللّیل اذاسجیٰ »** نه‌آنجا فضل‌جمال‌بود میلی ونه اینجا که عدل‌جلال‌بود ظلمی. نسیم صباء سعادت**«والضّحیٰ»** بود که غاشیهٔ دولت **خلیل** و تخت دولت **آدم‌صفی** بردوش مقرّبان نهاد . سموم قهر **«واللّیل اذاسجیٰ »** بود که درعالم عدل‌جان ودل **فرعون** و **هامان** رابآتش نومیدی بسوخت و گفته‌اند : **«والضّحیٰ»** اشارتست بروشنایی روی با جمال **مصطفی** (ص) ، **واللّیل اذاسجیٰ** اشارتست بسیاهی‌موی با کمال **مصطفی** (ص) . ربّ‌العالمین تحقیق تشریف وی را بروی وموی اوسو گند یاد می کند که **« ما ودّعك ربّك وماقلیٰ»** .

روزی چند که وحی منقطع گشته بود، رسول خدا (ص) دلتنگ همی بود. هر ساعتی باصدّیق اکبر گفتی: «یا بابکر ندانم تاسبب چیست که روح الامین نمی آید مگر بساط وحی درنوشته‌اند، یابرمنشور نبوّت طغرای عزل کشیده‌اند؟»! صدّیق، همی گفتی: ای سیّد خافقین وای چراغ عالمین مگر ازحضرت عزّت دستوری آمدن نیافته باشد، و دشمنان همی گفتند: انّ محمداً ودّعه ربّه، مگر خدای محمد محمد را بگذاشت و رها کرد. رسول هروقتی ببالای بوقبیس بررفتی و طیلسان نبوّت را درخاک کردی و بزاری بگریستی و بضرب مثل گفتی: «انّی لاجد نفس الرّحمن من قبل الیمن».

هر شب نگرانم بیمن تا تو برآئی
زیرا که سهیلی و سهیل از یمن آید.

روزی عظیم دلتنگ شده بود، روی مبارك برخاك نهاده گفت: پادشاها بحقّ آن نسیم صباء دولت معرفت که بهروقت سحر گاهی بردرگاه دل دوستان گذر کند، که یکباردیگر صحرای سینهٔ محمدرا بآن نسیم وحی پاك خوش گردانی. آن ساعت زلزله درملکوت اعلی افتاد. هفت اطباق زمین در جنبش آمده، خلق دریاها خون از دیدگان گشاده، صحابهٔ صدق چون صورت او در قهر آن عتاب دیدند هریکی ماتمی گرفته. عائشهٔ صدّیقه میگوید که: رسول خدا (ص) درآن تلهّف و تشوّق و تعطّش بود که همی ناگاه آثار وحی در طلعت مبارك سیّد قاب قوسین پیدا آمد. یاران ازپیش وی برخاستند و برید حضرت جلال جبرئیل امین وحی پاك بمسامع سرّ او رسانید که: «والضّحی» «واللّیل اذاسجی» ای سیّد بحقّ روشنائی روی تو و سیاهی موی تو که ما ترا فرونگذاشتیم واز دوستی توهیچ نکاستیم ودرین عتاب جز سعادت امّت تونخواستیم. قوله:

«ولسوف یعطیك ربّك فترضی» وقتی جبرئیل امین (ع) بحضرت نبوّت درآمد، سیّد را دید (ص) بی قرار وبی آرام گشته، عنان دل بدست غم سپرده، سوز واندوه وی بغایت رسیده، دیدهٔ وی لؤلؤبار گشته. جبرئیل گفت: ای سیّد کونین وای

مهترعالمین این چه سوزست وچه شور که درتو می‌بینم؟ چه‌بارغم واندوه‌است که بر خود نهاده‌ای؟! ـ گفت : ای **جبرئیل** اندوه عاصیان‌امّت مراچنین‌بی‌قرار کرد، اندیشهٔ کارو عاقبت کار ایشان مرا زار ونزار کرد. ای **جبرئیل** از دوست میخواهم که ایشان را بمن بخشد تا دلم فارغ گردد و ازغم‌ایشان بیاساید. **جبرئیل** بحضرت عزّت رفت و باز آمد و گفت : الله ترا سلام می کند و میگوید : «**ولسوف یؤتیک ربّک فترضی**»[1] دل خوشدار و اندوه مدار ، عالمیان همه خشنودی ما میخواهند و ما خشنودی تو میخواهیم ، تا آنکه خشنود شوی ، بتو می‌بخشم ای **محمد** هر که از امّت توتا قیام السّاعة از دلی پاك باخلاص واعتقاد اقرار دهد که من خداوندم و تورسول منی . هر طاعت که دارد مبرور کنم ، هر زلّت که باشدش مغفور کنم؛ واگر پری روی زمین گناه دارد هباء منثور کنم

۹۴ - سورة الانشراح - مكية

النوبة الاولى

قوله تعالى: «بسم اللّه الرّحمن الرّحيم» بنام خداوند فراخ‌بخشایش مهربان.
«اَلَمْ نَشْرَحْ لَکَ صَدْرَكَ (۱)» نه بازگشادیم دل ترا و روشن کردیم؟
«وَ وَضَعْنا عَنْکَ وِزْرَكَ (۲)» ونه فرونهادیم ازتو گناه تو؟
«اَلَّذی اَنْقَضَ ظَهْرَكَ (۳)» آن بار گران که از گرانی پشت ترا سست‌کرد؟
«وَرَفَعْنا لَكَ ذِكْرَكَ (٤)» ونه بلند برداشتیم نام تو وآوای تو؟
«فَاِنَّ مَعَ الْعُسْرِ یُسْراً (٥)» با هردشواری وتنگی آسانی است وفراخی.
«اِنَّ مَعَ الْعُسْرِ یُسْراً (٦)» بدرستی که با هردشواری آسانی است.
«فَاِذا فَرَغْتَ فَانْصَبْ (۷)» چون از نماز بپردازی در دعا کوش و در نیاز نمودن رنج بر.
«وَالی رَبِّکَ فَارْغَبْ (۸)» و از خداوند خود خواه.

النوبة الثانية

این سوره هشت آیتست، بیست و هفت کلمه، صدوسه حرف؛ جمله به **مکه** فرو آمد؛ ودرین سوره ناسخ و منسوخ نه. و در خبر **ابی بن کعب** است از **مصطفی** (ص) که: «هر که سورهٔ «الم نشرح» برخواند اورا چندان مزد وثواب دهد که کسی پیغامبر را (ص) اندوهگن بیند و آن اندوه ازوی بردارد». ودرخبر می‌آید که: «هر که این سوره هرروز برخواند، خدای تعالیٰ همه دشواریها وسختیها براو آسان کند واز همه اندوهان او را فرج دهد. قوله:

«**الم نشرح لک صدرك**» هذا استفهام علی طریق التّقریر ای - ازلنا الهمّ و نفینا الحزن عن قلبك و وسّعناه ولم نجعله ضیّقاً حرجاً. وکان النّبی (ص) فی بدو

الأمر اذا اتاه جبرئیل بالوحی شقّ علیه استماعه والنّظر الی جبرئیل ، فوسّع الله قلبه لذلك . وفی الخبر: «انّ رسول الله (ص) شقّ صدره لعلقة ثمّ اخرج قلبه وشقّ واستخرج منه مثل العلقة السّوداء و رمی به و غسل بالماء والثّلج من الجنّة ثمّ حشی نوراً و حکمة وایماناً ، ثمّ اعید مکانه و کان اثر الخرز[۱] بصدره ظاهراً فعل به ذلك فی صباه وهو مع ظئره[۲] حلیمة بنت ابی ذویب بارض هوازن فی بنی سعد بن بکر نهاراً وهو مع اخ له صبیّ من ظئره فی البهم نزل علیه ملکان کانّهما طیران ففعلا به ذلك والمرّة الثّانیة لیلة الاسراء قبل ان یصعد به وغسل بماء زمزم فذلك قوله تعالی :

« الم نشرح لك صدرك » و قیل : معنی شرح الصّدر ان یوسّع لقبول القدرة والاستیقان بالغیب والثّقة بالضّمان ووعی العلم .

« ووضعنا عنك وزرك » ای ـ غفرنا لك « ما تقدّم من ذنبك و ما تأخّر» کقوله : « لیغفر لك الله ماتقدّم من ذنبك وما تأخّر » . قال الضحاك والحسن وقتادة یعنی : ما کان علیه فی الجاهلیّة من قلّة العلم ، و قیل : «وزرك» یعنی: « وزر » امّتك ، فاضاف الیه لاشتغال قلبه به واهتمامه له . وقیل : عصمناك من ارتکاب الوزر . وقیل : خفّفنا علیك تحمّل اعباء النّبوّة .

« الّذی انقض ظهرك » ای ـ اثقل « ظهرك » فاوهنه حتّی سمع له . نقیض ای ـ صوت . وقیل : الّذی کاد یکسر ظهرك حتّی یسمع نقیضه و هذا مثل .

«ورفعنا لك ذکرك » روی ابوسعید الخدری عن النّبیّ (ص) انّه سأل جبرئیل عن هذه الآیة « ورفعنا لك ذکرك» قال : قال الله عزّوجلّ : « اذا ذکرت ذکرت معی» . وقال ابن عباس : « ورفعنا لك ذکرك » ای ـ تذکر معی اذا ذکرت فی الاذان والاقامة والتّشهّد والخطب علی المنابر . وقال قتادة : رفع الله ذکره فی الدّنیا والآخرة ؟ فلیس خطیب ولا متشهّد ولا صاحب صلوة الا ینادی به : اشهد انّ لا اله الّا الله واشهد انّ محمداً رسول الله وفیه یقول : حسّان بن ثابت :

اغرّ علیه للنّبوّة خاتم — من الله مشهور یلوح و یشهد
وضمّ الاله اسم النّبیّ الی اسمه — اذا قال فی الخمس المؤذّن اشهد

۱) خرز : بفتح اول ودوم ، مهره. فرهنگ نفیسی.
۲) ظئر: بسکر اول، دایه . فرهنگ نفیسی .

وقيل : « **و رفعنالك ذكرك** » عند الملائكة فى السّماء؛ وقيل : رفعه باخذ ميثاقه على النّبيّين والزامهم الايمان به والاقرار بفضله . و قال **ذوالنّون** : همم الانبياء تجول حول العرش وهمّة **محمد** (ص) فوق العرش. لذلك قال : «**ورفعنا لك ذكرك**» ثمّ وعده اليسر والرّخاء بعد الشّدّة وذلك انّه كان بمكة فى شدّة فقال :

«**فانّ مع العسر يسراً**» اى ـ «مع» الشّدّة الّتى انت فيها من جهاد المشركين ومزاولة ما انت بسبيله «**يسراً**» ورخاءً بان يظهرك عليهم حتّى ينقادوا للحقّ الّذى جئتهم به طوعاً و كرهاً .

« **انّ مع العسر يسراً** » كرّره لتأكيد الوعد و تعظيم الرّجاء : و قيل : «**فانّ مع العسر يسراً** » فى الدّنيا ، « **انّ مع العسر يسراً** » فى الآخرة . قال **الحسن** لمّا نزلت هذه الآية قال رسول الله (ص) :«ابشروا قد جاءكم اليسر لن يغلب عسر يسرين». و قال **ابن مسعود** : والّذى نفسى بيده لو كان « **العسر** » فى جحر لطلبه اليسر حتّى يدخل عليه انّه لن يدخل عليه انّه يغلب عسر يسرين . قال العلماء فى معنى هذا الحديث : انّه عرّف « **العسر** » ونكر اليسر ومن عادة العرب اذا ذكرت اسماً معرفاً ثمّ اعادته فهو هو واذا نكرته ثمّ كرّرته فهما اثنان . فالعسر فى الآية مكرّر بلفظ التّعريف فكان عسراً واحداً واليسر مكرّراً بلفظ النّكرة فكانا يسرين كانّه قال :

«**فانّ مع العسر يسراً**» «**انّ مع**» ذلك «**العسر يسراً** »آخر ، وقيل : مجاز قوله لن يغلب عسر يسرين انّ الله تعالى بعث نبيّه (ص) مقلّاً مخفّاً فعيّره المشركون بفقره حتّى قالوا : نجمع لك مالاً فاغتمّ وظنّ انّهم كذّبوه لفقره فعزّه الله تعالى وعدّد عليه نعماه فى هذه السّورة ووعده الغنى فقال :

«**الم نشرح لك صدرك**» الى قوله :«**ورفعنالك ذكرك**»فهذا ذكر امتنانه . ثمّ ابتدا ما وعده من الغنى ليسلّيه ممّا خامر قلبه من الغمّ فقال :

«**فانّ مع العسر يسراً**» مجازه لا يحزنك مايقولون : «**فانّ مع العسر يسراً** » فى الدّنيا ثمّ انجز ما وعد وفتح عليه القرى العربيّة و وسّع ذات يده حتّى كان يهب المائتين من الابل ثمّ ابتدا فصلاً آخر من امر الآخرة فقال تاسيةً له :

« **انّ مع العسر یسراً** » والدّلیل علی ابتدائه تعریه من الفاء والواو وحروف النّسق فهذا وعدعامّ لجمیع المؤمنین مجازه «**انّ مع العسر**» فی الدّنیا للمؤمنین «**یسراً**» فی‌الآخرة لامحالة فقولـه : « لن یغلب عسر یسرین » ای - لن یغلب عسر الدّنیا الیسر الّذی وعدالله المؤمنین فی‌الدّنیا والیسر الّذی وعدهم فی‌الآخرة . انّما یغلب احدهما وهو یسر الدّنیا . فامّا یسر الآخرة فدائم غیر زائل ، ای - لایجمعها فی الغلبة کقوله (ص) : « شهرا عید لاینقصان » ای - لایجتمعان فی النّقصان . وعن **ابن‌عباس** قال : اهدی للنّبیّ (ص) بغلة اهداها الیه کسری فرکبها بحبل من شعر ثمّ اردفنی خلفه ، ثمّ ساربی ملیّاً ، ثمّ التفت الیّ فقال لی : « یاغلام » ! - قلت : لبّیک یا رسول‌الله . - قال : - « احفظ الله یحفظك احفظ الله تجده امامك تعرّف الی‌الله فی‌الرّخاء یعرفك فی‌الشّدّة واذاسألت فسل‌الله ، واذا استعنت فاستعن بالله قدمضی‌القلم بماهو کائن فلوجهدالخلائق ان ینفعوك بمالم یقضه الله لك لما قدرواعلیه ولوجهدوا ان یضرّوك بمالم یکتبه‌الله علیك ماقدروا علیه . فان استطعت ان تعمل بالصّبر مع الیقین فافعل فان لم تستطع فاصبر ، فانّ فی‌الصّبرعلی‌ماتکره خیراً کثیراً . واعلم انّ مع‌الصّبر النّصر و انّ من‌الکرب‌الفرج و«**انّ مع العسر یسراً**» » قوله :

«**فاذا فرغت فانصب**» قال **ابن‌عباس** : «**اذا فرغت**» من صلوتـك «**فانصب**» «**الی ربّك**» فی الدّعاء و انت جالس قبل ان تسلم . و قال **قتادة** . امره اذا فرغ من صلوته ان یبالغ فی‌دعائه . و **قال الحسن** : « **اذا فرغت** » من جهاد عدوّك « **فانصب** » فی عبادة « « **ربّك** » . و قال **مجاهد** « **اذا فرغت** » من امرالدّنیا «**فانصب**» فی عبادة « **ربّك** » وصلّ . وقال **الکلبی** : « **اذا فرغت** » من‌تبلیغ الرّسالة « **فانصب** » ای - استغفر لذنبك وللمؤمنین .

«**والی ربّك فارغب**» فی المسألة وسله ماتحتاج الیه من صلاح دینك ودنیاك ولاترج غیـره ولاتشتغل بسواه . و قیل . «**الی ربّك فارغب**» ای - فـاخلص الدّعاء والابتهال وانقطع الیه . وقال **جعفر** : اذکر « **ربّك** » علی فراغ منك عن کلّ مادونه .

النوبة الثالثة

قوله تعالى : « بسم الله الرّحمن الرّحيم » . بیاد این نام عزیز و پیغام شریف ، خطاب خطیر ونظام بی‌نظیر، بارگاه نوراعظم وحلقهٔ درسرای قدم، دست آویز بندگان و دلاویز دوستان ، در هجده[1] هزار عالم کس نتواند که قدم بر بساط توفیق نهد مگر بمدد لطف این نام و کس را در هر دوسرای زند گی مسلّم نبود مگر برعایت وعنایت این نام . ازجملهٔ کلمات قدم که آن منبع الطاف کرم بسمع نبوّت رسانیدند، ومؤمنان ودوستان را بتعلیم آن رتبت تخصیص دادند، هیچ کلمه در نظم وصیغت و در نثر لفت آن عزّت و حرمت و آن شرف و رفعت ندارد که ایـن آیت تسمیت دارد : « بسم الله الرّحمن الرّحیم » هرحرفی از ود رّتحقیق وتمکین را صدفی است ، هـر کلمه ای از و شراب رحیق و تسنیم را وسیلتی است و آن نقطه که در تحت باءِ « بسم الله » است ، اگرچه درنظر بشریّت اختصاری واقتصاری دارد، آن در آسمان قرآن برمثال زهرهٔ کمال است وبر رخسار حقیقت برمثال خال جمال است؛ وبرجمله همی دان که این آیت تسمیت معادن حقائق است و منابع دقائق و مشارع شرایع . هر که از دلی صافی وجانی بعهد ازل وافی بگوید : «بسم الله الرّحمن الرّحیم» از عذاب وعقاب رست وبثواب بیشمار پیوست . قوله :

«الم نشرح لك صدرك» بدانکه الله جلّ جلاله وتقدّست اسماءه وتعالت صفاته چون خلق را بامر « کن » از کتم عدم بحیّز وجود آورد و خزائن رحمت و ریاض نعمت برایشان نثار کرد ، آن سیّد عالم را ومهتر ولد آدم را بالطاف عزّت و تحف کرامت وانواع منّت ایثار کرد ، ار ابتداءِ عالم تا فناءِ بنی آدم همهٔ خلق تبع او بودند . مراد اوّلی ازلطف ازلی او بود ، شاه او بود وخلائق همه لشکر وخیل او ، مهمان عزیز او بود و عزیزان همه تبع و وطفیل او . درنگر در منشور مجد و نامهٔ اقبال او ، تا هیچ پیغمبر را آن تخصیص و تنصیص بینی که این مهتر کون را وبا هیچ کس جز وی چنین خطاب کرامت ورفعت رفت که :

---

[1] ـ الف : هژده .

«**الم نشرح لك صدرك**» ؟ ای مهتر عالم، ای گزیدهٔ محترم، ای رسول مقدّم ای بزرگوار مکرّم، ای سیّد **مکه وحرم**! نه دل ترا بنور معرفت روشن کردیم؟ بلطائف مشاهدت ومکاشفت مودّب ومهذّب کردیم، بکرائم عزّت و رفعت مطیّب و مقرّب کردیم، طینت‌ترا کسوت زینت‌وخلعت‌رفعت‌دادیم، ای سیّدمقصود آفرینش کشف کردن آیت کمال ورایت جلال و صورت جمال تو بود. «لولاك لما خلقت الافلاك، لولاك لما کان سمك ولاسماك». ای سیّد اوّل توبودی در نبوّت، آخر تو بودی دربعثت، ظاهر توبودی دروصلت، باطن توبودی درنعمت، اوّل همهٔ خلائق تو بودی‌درزلفت‌والفت، آخرتوبودی در سیاست و سعادت، ظاهر توبودی درعصمت و حشمت، باطن توبودی درجلالات حالت. دراخبارمعراج آورده‌اند که: **مصطفی** (ص) گفت: «قال لی الجبّار جلّ جلاله: سل یا **محمد**!ـ فقلت: یاربّ اتّخذت **ابراهیم** خلیلاً و آتیت **داود** ملکاً عظیماً وغفرت زلّته واعطیت **سلیمان** ملکاً لاینبغی لاحدٍ من بعدی و کلّمت **موسی** تکلیماً ورفعت **ادریس** مکاناًعلیّاً وعلّمت **عیسی التّورية والانجيل** وجعلته «یبرىء الاکمه‌والابرص‌ویحیی الموتی باذنك». ـ فقال‌لی ربّی: «یامحمد قداتخذتك **حبيباً** کمااتّخذت **ابراهیم خلیلا** و کلّمتك کما کلّمت **موسی** تکلیماًوارسلتك الی‌النّاس کافّةبشیراًونذیراًوشرحت«**لك صدرك**» ووضعت«**عنك وزرك**» ورفعت «**لك ذكرك**» ولا اذکراًلاذکرت معی و اعطیتك «سبعاً من المثانی والقرآن العظیم» ولم اعطها نبیّاً قبلك و اعطیتك خواتیم سورة البقرة و لم اعطهانبیّاً قبلك، واعطیتك الکوثر، واعطیتك ثمانية اسهم: الاسلام والهجرة و الجهاد والصّلوة والصّدقة وصوم رمضان‌والامربالمعروف والنّهی عن‌المنکر؛وجعلتك فاتحاً وخاتماً».

صدر کائنات، سیّد سادات (ص)، چنین میگوید که: «شب قرب و کرامت، شب زلفت والفت که ما را بمعراج بردند، چون بحضرت عزّت رسیدم، از حضرت جبروت‌ندا آمد که: «ای محمد بگوتابیوشم، بخواه‌تابخشم»ـ گفتا: چون‌این‌خطاب کرامت و نواخت بینهایت بمن رسید، زبان من جری سعادت گرفت، دل من

قرّ سیادت یافت ، سرّ من عزّ زیادت دید، بستاخ[1] حضرت گشتم انس سلوت و خلعت دولت یافتم. گفتم: خداوندا ! هر پیغامبری از تو عطایی یافت ؛ **ابراهیم** راخلّت دادی ، با **موسی** بیواسطه سخن گفتی ، **ادریس** را بمکان عالی رسانیدی ، **داود** را ملك عظیم دادی وزلّت وی بیامرزیدی ، **سلیمان** را ملکی دادی که بعد از وی کس راسزای آن ندادی ، **عیسی** را درشکم مادر **تورات** و **انجیل** در آموختی و مرده زنده کردن بردست وی آسان کردی» . چون **مصطفی** (ص) سخن بپایان برد ، از درگاه عزّت خطاب وجواب آمد که: «یا**محمد**! اگر **ابراهیم** راخلّت دادم ، ترا محبّت دادم؛ اگر اورا **خلیل** خواندم ، ترا **حبیب** خواندم ؛ وگر با **موسی** سخن گفتم بی واسطه ، حجاب درمیان بود، سخن شنید گوینده ندید؛ وباتو سخن گفتم بی واسطه وبی حجاب ، سخن شنیدی و گوینده دیدی . ور **ادریس** را بآسمان رسانیدم ، ترا بآسمانها بر گذاشتم بحضرت «قاب قوسین» بمنزل «ثمّ دنی» بخلوت «اوادنی» رسانیدم . ور **داود** را ملك عظیم دادم وزلّت وی بیامرزیدم ، امّت ترا ملك قناعت دادم و گناهان ایشان بشفاعت تو بیامرزیدم . ور **سلیمان** را مملکت دادم، ترا سبع مثانی و**قرآن** عظیم دادم وخاتمهٔ سورة البقرة که بهیچ پیغامبر ندادم بتو دادم و دعاهای تو درآخر سورة البقرة اجابت کردم . و بیرون ازین ترا سه خصلت کرامت کردم وترا باین سه خصلت براهل آسمان وزمین فضل دادم یکی : «**الم نشرح لك صدرك**» دیگر : «**ووضعنا عنك وزرك**» سیم «**ورفعنا لك ذكرك**» سینهٔ خالی تو و دل صافی تو باز گشادیم و فراخ کردیم ، قبول آثار قدرت را واستوار داشت غیب وضمان حقّ را و نگهداشت علم ووحی مُنزل را «**ووضعنا عنك وزرك**» بار گناهان امّت که پشت تو بدان گرانبار شده وسست گشته ودرغم عاصیان بی قرار وبی آرام گشته ؛آن باراز تو فرو نهادیم و گناهان ایشان جمله آمرزیدیم ودل ترا سکون وسکوت دادیم .« **و رفعنا لك ذكرك**» ونام وذکر تو وآوای تو بلند برداشتیم که درنام خود بستیم وشطر سطر توحید کردیم. ای **محمد** آفتاب رفعت تو برهر که تافت ازشعاع او بهره‌ای یافت ؛ **آدم صفی** بجاه و رفعت تو منزلت صفوت یافت . **ادریس** بسبب تو رتبت ریاست یافت ، **خلیل** بنسب

---

[1] ـ ج : گستاخ .

تو دولت خلّت یافت. **موسی** بمهر تو عزّ مکالمت یافت. **عیسی** بحاجبی تو تأیید و نصرت یافت»! فرمان آمد بمقرّبان حضرت و باشندگان خطّهٔ فطرت که همه داغ مهر **محمد** مرسل بر دل نهید و آتش شوق او در جان زنید و برسالت و نبوّت وی اقرار دهید، ما او را در آخر دور بفیض جود در وجود آوردیم و پیشوای جهانیان کردیم و در تخت بخت در صدر رسالت نشاندیم. هر که نظر وی بدو رسد با عزّ و رفعت شود، هر که بوی ایمان آرد، نیك اختر شود، هر که جلاجل امّتی وی در گردن دارد و مهر و محبّت وی در دل دارد و در شریعت و سنّت وی براستقامت رود، امروز از عیب مطهّر است و گناهانش مکفّر است؛ و فردا شربت او از حوض کوثر است و جای او بهشت معنبر است و خلعت او دیدار و رضاء خداوند اکبر است.

۹۵ - سورة التين - مكية

النوبة الاولى

قوله تعالى : «بسم الله الرّحمن الرّحيم» بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

«وَالتّين والزّيتون (۱)» بانجیر وبزیتون .

«وَطُورِسينين(۲)» وبکوه نیکو .

«وهذاالبلدالأمين(۳)» وباین شهربی بیم .

«لقدخلقنا الانسانَ» که بیافریدیم مردم را «في أحسن تقويم (٤)» در نیکوتر نگاشتی[۱]

«ثُمَّ رددناه أسفل سافلين (٥)» آنکه او را فرو تر همه فروتران کردیم [بپیری روز] .

«الّاالّذين آمنوا وعملوا الصّالحات» مگر ایشان که بگرویدند و کردار های نیک کردند «فلهم أجرٌ غيرُممنون (٦)» ایشان‌راست مزدی نا کاست .

«فمايُكَذِّبُكَ بعدُ بالدّين (۷)» آن کیست که ترا دروغ زن گیرد در خبر رستاخیز [پس آنکه آفرینش من آدمی رادید] ؟

«أليس اللّه بأحكم الحاكمين (۸)» الله نیست راست حکم تر همهٔ حاکمان؟

النوبة الثانية

این سوره هشت آیتست ، سی و چهار کلمه ، صد و پنجاه حرف ، جمله به مکه فرو آمد بقول مفسّران، مگر ابن عباس که گفته مدنی است و به مدینه فرو آمده . و درین سوره ناسخ و منسوخ نیست ، مگر یك آیت که لفظ آن محکم است و معنی منسوخ «اليس اللّه باحكم الحاكمين»؟ معنی این آیه منسوخ است بآیت سیف لانّ

---

۱ - الف : نگاشتنی .

معناها خلّ عنهم ودعهم. و در خبر است از **ابی بن کعب** از **مصطفی (ص)** گفت: «هر که سورهٔ «**والتّین**» برخواند الله تعالی او را دردنیا دوچیز دهد: یکی عافیت، دیگر یقین؛ وبعدد هر کسی که این سوره برخواند اورا روزه یك روز بنویسند.

«**والتّین والزّیتون**»: قال **ابن عباس** و **الحسن** و **المجاهد** و **مقاتل** و **الکلبی** و**عطاء بن ابی رباح**: هو تینکم الّذی تأکلون وزیتونکم الّذی تعصرون منه الزّیت وخصّ «**التّین**» بالقسم لانّه یشبه ثمار الجنّة لیس فیه وما یبقی ویطرح، وخصّ «**الزّیتون**» لکثرة منافعه ولانّه لادخان لدهنه عند الایقاد ولاالحطب شجره. «**والزّیتون**» شجرة مبارکة جاء بها الحدیث وهی ثمرة ودهن یصلح للاصطباغ[1] والاصطباح[2]. وقال **قتادة**: «**التّین**» الجبل الّذی علیه **دمشق** «**والزّیتون**» الّذی علیه **بیت‌المقدس** وهما جبلان ینبتان «**التّین والزّیتون**» و قیل: هما مسجد ان بالشّام. قال **محمد بن کعب**: «**التّین**» مسجد **اصحاب الکهف** «**والزّیتون**» مسجد **ایلیا**. و قیل: هوقسم بجمیع نعم الله الّتی منها «**التّین**» وهو طعام «**والزّیتون**» و هو ادام[3] والله اعلم.

«**وطور سینین**» یعنی: الجبل الّذی کلّم الله عزّوجلّ علیه **موسی (ع)** بمدین واسمه **زبیر** ومعنی: «**سینین**»: الحسن المبارك المزیّن، واعطی رسول‌الله(ص) **امامة** بنت ابنته **زینب** قلادةً وقال لها: سنه، سنه، سنه، ای ـ حسن، حسن، حسن؛ **وهی** لغة حبشیّة. واصل «**سینین**» «**سیناء**»، و«**سیناء**» مفتوحة السّین و مکسورتها. وانّما قال هاهنا: «**سینین**» لانّ باج الآیات النّون وهکذا قوله:

«**وهذا البلد الامین**» فهو الآمن کقوله: «حرماً آمناً» لکن ذکره علی باج آیات السّورة کما قال فی سورة الصّافات: «سلامٌ علی الیاسین» وهو **الیاس** فخرج علی باج آیات السّورة والکلام فی مدح الجبن بالحسن من قبل النّبات والشّجر والماء به.

«**وهذا البلد الامین**» یعنی: «**وهذا البلد**» الآمن اهله وهو **مکة** کقوله:

---

۱) اصطباغ: نان خورش ساختن. ترجمه وشرح قاموس.

۲) اصطباح: چراغ افروختن. ترجمه و شرح قاموس.

۳) ادام: بکسر اول، نان خورش وترنانه. ترجمه وشرح قاموس.

« و من دخله كان آمناً » يأمن فيه النّاس في الجاهليّة والاسلام وقيل في معنى «**الامين**» :اى ــ مأمون على مااودعه الله من معالم دينه . قال **المبرّد** : هى اربعة اجبل **طور تيناء** وهو **دمشق**، و**طور زيتاء** وهو **بيت المقدس** ، و **طور سيناء** وهو جبل **موسى** (ع)، و**طور تيمنايا** وهو **مكة** هذه أقسام والمقسم عليه.

«**لقدخلقنا الانسان في احسن تقويم**» اى ــ اعدل قامة واحسن صورة وذلك انّه خلق كلّ حيوان منكبّاً على وجهه الّا « **الانسان** » خلقه مديد القامة يتناول مأكوله بيده ، مزيّناً بالعقل والتّمييز ، والمراد بالانسان **آدم** (ع) ؛ وقيل: هو عامّ في المؤمنين والكافرين . وقيل : هو خاصّ في **ابي جهل** : وقيل : في **عتبة** و **شيبة** والتّقدير : « **في** » «**تقويم** » «**احسن تقويم**» .

«**ثمّ رددناه**» يعني: « **الانسان** » « **اسفل سافلين** » يعني : الى الهرم والخرف وارذل العمر لكيلا يعلم من بعد علم شيئاً فيضعف جسمه و يذهب عقله و ينقص عمره والسّافلون هم الضّعفاء من المرضى والزّمنى والاطفال ؛ فالشّيخ الكبير « **اسفل** » من هؤلآء جميعاً و « **اسفل سافلين** » نكرة تعمّ الجنس كمايقولون : فلان اكرم قائم . فاذا عرّفت قلت القائمين. وفي **مصحف عبدالله** : « **اسفل السّافلين** »وقال **الحسن** و **مجاهد** و **قتادة** : « **ثمّ رددناه** » الى النّار يعني : الى « **اسفل سافلين** » لانّ جهنّم بعضها « **اسفل** » من بعض . وقال **ابو العالية** : يعني : الى النّار في اقبح صورة ثمّ استثنى فقال :

« **الّا الّذين آمنوا وعملوا الصّالحات** »فانّهم لا يردّون الى النّار ومن قال بالقول الاوّل قال رددناه « **اسفل سافلين** » فزالت عقولهم وانقطعت اعمالهم فلا تكتب لهم حسنة «**الّا الّذين امنوا وعملوا الصّالحات**» فانّه يكتبُ لهم بعد الهرم والخرف مثل الّذى كانوا يعملون في حال الشّباب والصّحة . قال **ابن عباس** : هم نفر ردّوا الى ارذل العمر على عهد رسول الله (ص) فانزل الله عذرهم واخبر انّ لهم اجر الّذى عملوا قبل ان تذهب عقولهم . قال **عكرمة** : لم يضرّ هذا الشّيخ كبره اذ ختم الله له باحسن ما كان يعمل ، وروى عن **ابن عباس** قال : «**الّا الّذين آمنوا وعملوا الصّالحات**»

ای - «الّا الّذین» قرأوا القرآن وقال: من قرأ القرآن لم یردّ الی ارذل العمر. «فلهم اجرٌ غیر ممنون» ای - غیر مقطوع لأنّه یکتب له کصالح ماکان یعمل. ثمّ قال:

«فما یکذّبك» وقیل: ایّ شیء «یکذّبك» وفی المخاطب به قولان: احدهما انّه «الانسان» والمعنی: «فما» یحملك علی الکذب بعد هذا القسم و بعد هذا البیان «بالدّین» یعنی: بالجزاء والبعث. و قیل: مایعرّضك للمکذب وما یحملك علی التّکذیب ایّها «الانسان» بعدما عاینت من دلائل التّوحید. میگوید: ای آدمی بعدازین دلائل توحید که معاینت دیدی وبعدازآنکه قسمها یاد کردیم و روشن باز نمودیم، چه چیز ترا برین دروغ میدارد که میگویی جزاو بعث نیست وفرداخدای باخلق شمار نکند و پاداش ندهد؟ والقول الثّانی الخطاب للنّبیّ (ص) و فیه اضمار، ای - «مایکذّبك» بعد هذا البیان وبعد هذه الحجّة والبرهان الّا جاحد؟ وقیل: معناه: من ینسبك یا محمد الی الکذب بعد هذا البیان و بعد قدرتنا علی خلق «الانسان» وتقویمه. ای - کلّ شیء یصدّقك و یشهد لما جئت به. وقال الفراء «فما» الّذی «یکذّبك» بانّ النّاس یدانون باعمالهم کانّه قال: فمن یقدر علی تکذیبك بالثّواب والعقاب بعدماتبیّن له من خلقنا «الانسان» علی ماوصفنا.

«الیس اللّه باحکم الحاکمین» ای - باقضی القاضین. و قال مقاتل: «الیس اللّه» یحکم بینك وبین اهل التّکذیب یا محمد؟! وقیل: هو من الحکمة، و الحاکمون هم الحکماء واللّه عزّوجلّ احکمهم صنعاً وتقدیراً. روی: انّ النّبیّ (ص): کان اذا قرأ هذه الآیة، قال: «بلی و انا من الشّاهدین» ویأمر بذلك علی ماقال (ص): «من قرأ «الیس اللّه باحکم الحاکمین» فلیقل: «بلی وانا علی ذلك من الشّاهدین» ومن قرأ: «الیس ذلك بقادر علی ان یحیی الموتی» فلیقل: «بلی». و من قرأ: «فبایّ حدیث بعده یؤمنون» فلیقل: «آمنّا باللّه». و فی روایة اخری من قرأ فی آخر سورة الملك: «فمن یأتیکم بماء معین» فلیقل: «اللّه». اگرخوانندهٔ قرآن درنماز خواند این آیات، یابیرون‌ازنماز، این کلمات که درخبراست بگوید؛ واگر امام باشد در نماز همچنین بگوید وقوم برمتابعت امام همچنین بگویند.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: «بسم‌الله الرّحمن الرّحیم» قلوب العارفین بالله عرفت، وارواح الصّدّیقین بالله الفت، و فهوم الموحّدین بساحات جلاله ارتفعت، و نفوس العابدین بالعجز عن استحقاق عبادته اتّصفت، وعقول الاوّلین والآخرین بالعجز عن معرفة جلاله اعترفت.

نام خداوندی که عقول عقلاء در ادراك جلال او خیره شده، آبروی متمزّزان درآب جمال اوتیره گشته، فهمهای خداوندان فطنت از دریافت‌صفات کمال‌اوعاجز آمده. خلق عالم جمله جانها برمن یزید عشق نهاده و جز حسرت و حیرت سود ناکرده، همهٔ عالم را ببوی و گفت و گوی خشنود کرده و جرعه‌ای از کأس عزّت خود بکس نداده:

ای کشته اسیر در بلای تو
آنکس که زند دم ولای تو
عشّاق جهان همه شده واله
در عالم عزّ کبریای تو

قوله: «والتّین والزّیتون» الله تعالی در ابتداء این سوره بچهار چیز از مخلوقات قسم یاد میکند[1] که[2] «لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم» انسان آدم است (ع) یعنی: آدم را بنیکوتر صورتی آفریدم و او را از جملهٔ مخلوقات برگزیدم، رقم محبّت برو کشیدم وشایستهٔ بساط خویش گردانیدم، عناصر حس و جواهر قدس ومنابع انس در قالب وی پیدا کردم و آنکه مقرّبان حضرت را و باشندگان خطّهٔ فطرت را فرمودم که: پیش‌تخت وی پیشانی برخاك نهید وبنده‌وار سجده‌آرید که خواجه اوست وشماچاکران‌اید، دوست اوست و شمابندگان اید. خاك برسر کسی که عزّ پدر خود آدم نداند و شرف وجاه و منزلت وی نشناسد و درین قالب‌خاکی‌جز باسمی‌وجسمی‌ورسمی‌راه نبرد. خبر ندارد که آدم خود عالمی

۱ ـ الف: میفرماید. ۲ ـ الف، ج: که چه؛ متن قیاساً تصحیح‌شد.

دیگرست . عالم دواست : یکی عالم آفاق ، دیگرعالم انفس ؛ و ذلك قوله : «سنریهم آیاتنا فی‌الآفاق وفی‌انفسهم ». عالم انفس **آدم** است و آدمی زاد، چنانکه درعالم آفاق زمین است و آسمان و آفتاب وماه وستارگان ونور وظلمت ورعدوبرق وغیر آن ، در عالم انفس همچنانست . زمینش عقیدت ، آسمانش معرفت ، ستارگانش خطرت ، ماهش فکرت ، آفتابش فراست ، نورش طاعت، ظلمتش معصیت ، رعدش خوف و مخافت ، برقش رجاء وامنیّت ، ابرش همّت ، بارانش رحمت ، درختش عبادت ، میوه‌اش حکمت . شاه این عالم کیست ؟ دل این شاه را وزیر کیست ؟ عقل سپاهش ، حواس چاکرش ، دست وپای جاسوسش ، گوش رقیبش ، چشم ترجمانش ، زبان داعیش ، خاطر رسولش ، الهام سفیرش ، علم سلطانش ! حقّ جلّ جلاله پاکست و بزرگوار . آن خداوندی که از مشتی خاك چنین صنعی پیدا کرد ، و در آفرینش وی قدرت خود اظهار کرد . ازین عجبتر که از جوهری عالمی آفرید و از بادی **عیسی مریم** آفرید ، وازسنگی ناقهٔ **صالح** آفرید، واز **عصاء موسی** ثعبانی آفرید ، و ازدودی آسمان آفرید ، ازنوری فریشتگان آفرید ، ازناف آهویی مشك بویا ، ازگاوی بحری عنبر سارا ، از کرمی قزّی[1] مایهٔ دیبا ، ازمگسی عسلی مصفّی ، ازخاری گلناری زیبا ، از گیاهی حلوائی باشفا . حقّ جلّ جلاله می‌نماید که : صانع بی‌علّت منم ، کردگار بی آلت منم ، قهّار بی‌حیلت منم ، غفّار بی‌مهلت منم ، ستّار هرزلّت منم : « **لقدخلقنا الانسان فی احسن تقویم** » درآفرینش **آدم** طورهاساخت، یکبار گفت[2]: ازخاك آفریدم او را « کمثل آدم خلقه من تراب » جای دیگر گفت[3] : از گل آفریدم : «انّی خالق بشراً من طین » جای دیگر گفت : ازسلاله آفریدم : «ولقدخلقناالانسان من سلالة» جای دیگر گفت[5] : « من حماء مسنون»جای دیگر گفت[6]: «من صلصال کالفخّار»؛ معنی آنست که : اوّل خاك بود، گل گردانید؛ گل بود، سلاله گردانید؛ سلاله بود، حماء مسنون گردانید؛ حماء مسنون بود، صلصال گردانید؛ صلصال بود، جانور گردانید؛ مرده بود، زنده گردانید ؛ سفال بود، گوشت وپوست ورگ وپی واستخوان گردانید؛ نادان بود، دانا

---

۱ ـ الف : کرم قز ۲ تا ۶ ـ الف : فرمود

گردانید.چون اورا بحال کمال رسانید ، برخود ثنا کرد که : « **لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم** ». همچنین فرزند آدم نطفه بود، علقه گردانید؛ علقه بود،مضغه گردانید؛ مضغه بود، عظام والحم گردانید ؛ مرده بود ، زنده گردانید ؛ نادان بود ، دانا گردانید؛ آنگه برخود ثنا کرد که :« فتبارك اللّٰه احسن الخالقین». خاك راو نطفه را ازحال بحال میگردانید ، تاآنچه درازل حکم کرده وقضا رانده بروی برفت . همچنین سعید را و شقی را از حال بحال میگرداند که درطاعت،که در معصیت ، که درمجلس علم، که درمجلس خمر؛ که شادان وگه گریان ؛ تاآخر عهد که عمر شمرده بسر آید وحکم ازلی درآید : امّا الی الجنّة وامّاالی النّار ؛ اگر دوزخی بود : « **ثمّ رددناه اسفل سافلین** » ، وگر بهشتی بود : « **فلهم اجر غیر ممنون** » . حقّ جلّ و علا کرامت فرماید بفضل و کرم خویش .

٩٦ - سورة العلق - مكية

النوبة الاولى

قوله تعالى : «بسم الله الرّحمن الرّحیم » بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان .

«اقرأ باسم ربّك» برخوان نام خداوند خویش « الّذی خلق (١) » آنکه[١] آفریده آفریده .

« خلق الانسان من علق(٢) » بیافرید مردم را ازخون بسته .

«اقرأ » برخوان «وربّك الاكرم (٣)» وخداوند تو آن نیکو کار.

«الّذی علّم بالقلم (٤) » او که درآموخت بقلم .

«علّم الانسان ما لم یعلم(٥)» درآموخت درمردم آنچه مردم ندانست .

« كلّا»حقّا «انّ الانسان لیطغی (٦)»«ان رآه استغنی(٧) » که مردم نافرمان شود ، چون بی نیاز شود .

« إنّ الی ربّك الرّجعی (٨)» با خداوند تو است باز گشت .

«أرأیت الّذی » می بینی این مرد « ینهی(٩)» « عبدا اذا صلّی (١٠) » که می باززند رهی را که می نماز کند ؟

« أرأیت ان كان علی الهدی(١١) » چه بینی ورین مرد براه راست است[٢]؟

«او امر بالتّقوی (١٢)» وپرهیزیدن میفرماید ازناصواب وبدی .

« أرأیت ان كذّب وتولّی(١٣) » بینی [ای محمد][٣] ورین مرد دروغ زن میگیرد [و از پذیرفتن راستی] می بر گردد[٤] .

« ألم یعلم بانّ الله یری(١٤)» نمی داند که الله می بیند .

«كلّا» [او دروغ می پندارد] ودروغ نیست،«لئن لم ینته »اگراوازین نگرست باز نه ایستد ، « لنسفعا بالنّاصیة (١٥) » فرماییم تا گیرند موی پیش سراو .

---

١ ـ الف : او که　　٢ ـ الف : ورا این مرد برر راه راست .

٣ ـ الف : ای محمد بینی .　　٤ ـ الف : برمیگردد .

« **ناصيَةٍ كاذِبَةٍ خاطِئَةٍ** (١٦) » موی پیشانی دروغ زن بد کار .
« **فَلْيَدْعُ نادِيَهُ** ١٧ » گوی یاران وقوم خویش خوان .
« **سَنَدْعُ الزَّبانِيَةَ** (١٨) » تاما فریشتگان عذابگرخوانیم .
« **كَلَّا** » «سزاست [که اورافرمان برند] « **لاتُطِعْهُ** » اورا فرمان مبر « **وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ*** (١٩) » نماز کن ونزدیک آی .

النوبة الثانية

این سوره دویست وهشتاد حرف است ، ودو دو کلمه ، نوزده آیت ، جمله به **مکه** فرو آمد ؛ ودراین سوره ناسخ ومنسوخ نیست. ودرخبراست از **ابی کعب** ازرسول خدا (ص) که گفت : « هر که این سوره برخواند چنانست که مفصّل [قرآن] جمله خواند » . مفسّران گفتند : اوّل سوره که از آسمان فروآمد اینست . و درخبر صحیح است از **عایشهٔ صدّیقه** قالت : انّ اوّل ما بدیء به رسول اللّه (ص) من الوحی الرّؤیا الصّادقة فی النّوم فکان لایری رؤیاً الاجاءت مثل فلق الصّبح ، ثمّ حبّب الیه الخلاء و کان یأتی **حراء** فیتحنّث فیه والتّحنّث والتّعبد لیالی ذوات العدد ویتزوّد لذلك ثمّ یرجع الی **خدیجة** فتزوّده لمثلها حتّی فجئه الحقّ وهو فی غار **حراء** فجاءه الملك فقال : « **اقرأ** » ! قال رسول اللّه (ص) : « فقلت ما انا بقاریء » ! - قال : « فاخذنی فغطّنی حتّی بلغ منّی الجهد ، ثمّ ارسلنی فقال : « **اقرأ** » . - فقلت : « ما انا بقاریء » . فاخذنی فغطّنی الثّانیة حتّی بلغ منّی الجهد ثمّ ارسلنی فقال : « **اقرأ** » - فقلت : « ما انا بقاریء » . فاخذنی فغطّنی الثّالثة حتّی بلغ منّی الجهد ، فقال : « **اقرأ باسم ربّك الّذی خلق** » حتّی بلغ « **مالم یعلم** » فرجع حتّی دخل علی **خدیجة** فقال : « زمّلونی » فزمّلوه حتّی ذهب عنه الرّوع . وعن **عائشة** قالت : انّ اوّل مانزل من **القرآن** : « **اقرأ باسم ربّك الّذی خلق** » . و روی انّ **ورقة بن نوفل بن اسد بن عبدالعزّی بن قصیّ** و هو ابن عمّ **خدیجة** و کان امرءاً تنصّر فی الجاهلیّة و کان یکتب الکتاب العبری و کان شیخاً کبیراً قدعمی . فقالت **خدیجة** : ای ابن عمّ اسمع من ابن اخیك . فقال **ورقة** : ابن اخی ما تری

---

* سجدهٔ واجب .

فاخبره رسول الله (ص) مارأى . فقال ورقة : هذاالنّاموس‌الّذى انزل‌الله على موسى! ليتنى اكون حيّاًحين يخرجك قومك . فقال : رسول‌الله(ص) : «اومخرجىّ هم» . قال ورقة : نعم لم يأت رجل قطّ بماجيئت به الّاعودى و اوذى و ان يدركنى يومك انصرك نصراً موزراً ثمّ لم ينشب ورقة ان توفّى و فترالوحى و قال ورقة بن نوفل فى ذلك :

فـان يك حقّاً يا خديجة فاعلمى
حديثـك ايّانـا فاحمد مـرسل
وجبريل يأتيـه و ميكال معهمـا
من الله وحى يشرح الصّدر منزل
يفـوز بـه من فاز عزّاً لدينـه
ويشقى بـه الغـاوى الشّقىّ المضلّل
فريقان منهم فرقـة فـى جنانه
و اخـرى بارواح الجحيـم تغلّل

قوله : « اقرأ اسم ربّك » قال ابوعبيدة : الباء زيادة وتقديره : « اقرأ اسم ربّك » هذا كقول رسول‌الله (ص) : «لاصلوة‌لمن لم يقرأ بفاتحة الكتاب .» يعنى:لمن لم يقرأ فاتحة الكتاب . و قيل : معناه «اقرأ » القرآن « باسم‌ربّك » تيمّناً و تبرّكاً و هوان يفتتح بذكره كقوله :« اركبوا فيهابسم‌الله مجريها ومرسيها» «الّذى خلق» يعنى : المكوّنات كلّها ثمّ خصّ منها ماهواعلى مرتبة فقال :

«خلق‌الانسان»يعنى: بنى‌آدم « من علق »جمع علقة كشجروشجرة ، والمراد بها ابتداء الخلقة الى‌تمامها، وقيل: المراد به‌آدم (ع) من‌علق ، اى ـ من طين يعلق بالكفّ ثمّ كرّر للتّأكيد فقال :

« اقرأ» و يحتمل انّ الاوّل للعموم والثّانى للخصوص كما قلنافى :«خلق»

« خلق‌الانسان » قوله :

«وربّك الاكرم » اى ـ الاعظم كرماً. وقال الكلبى : اى ـ الحليم عن جهل

العبا دلايعجل عليهم بالعقوبة .

«**الذى علّم بالقلم**» اى ـ «**علّم**» الخطّ والكتابـة «**بالقلم**» اى ـ بخلق «**القلم**» . وقيل : «**علّم**» **القرآن** بان كتبه الله «**بالقلم**» فى اللّوح المحفوظ نقرىء ونقل . روى عن **عبدالله بن عمرو بن العاص** قال : قلت : يانبىّ الله اكتب مااسمع منك من الحديث . قال : «نعم فاكتب فانّ الله «**علّم بالقلم**» ».

«**علّم الانسان مالم يعلم**» من العمل والبيان . وقال **قتادة** : «**القلم**» نعمة من الله عظيمة لولا «**القلم**» لم يقم دين ولم يصلح عيش .

«**علّم الانسان مالم يعلم**» من انواع الهدىٰ والبيان ؛ وقيل : «**علّم الانسان**» يعنى : النّاس كلّهم مالم يعلموا من الكتابة والحرف و غيرها ممّا فيه صلاح دنياهم و دينهم . قال الله تعالى : «والله اخرجكم من بطون امّهاتكم لاتعلمون شيئاً» . وانّما علّمهم مالم يعلموا بالضّرورة ونصب الادلّة على بعض المعلومات . وقيل : «**علّم الانسان**» يعنى : **آدم** (ع) علّمه الاسماء كلّها . وقيل: الانسان **محمد** (ص) بيانه و علّمك مالم تكن تعلم .

«**كلّا**» تأكيد بمعنى حقّاً . وقيل : ردّ على المكذّب بالبعث، وقيل: زجر عمّا يأتى ذكره فى الآية من الطّغيان . «**انّ الانسان ليطغىٰ**» ليتجاوز حدّه و يستكبر على ربّه .

«**ان رآه استغنىٰ**» معنى الاستغناء هاهنا: الغنى بعينه' اى ـ يبطر فى غناه و يستكبر. وامّا قوله : «امّا من استغنىٰ» وقوله : «و امّا من بخل واستغنىٰ» فهو ان يرى نفسه غنيّاً وان لم يكن غنيّاً . و قال **الكلبى** : «**ان رآه استغنىٰ**» يعنى : يرتفع عن منزلة الى منزلة فى اللّباس والطّعام وغيرهما . وقال **مقاتل** : نزل فى **ابى جهل** كان اذا اصاب مالاً زاد فى ثيابه ومركبه وطعامه فذلك طغيانه . و كان رسول الله (ص) يقول : «اعوذبك من فقر ينسى ومن غنىً يطغى» .

«**انّ الى ربّك الرّجعىٰ**» يعنى : المرجع فى الآخرة فيجازى على طغيانه و مجاوزته حدّه فى كفره، تقول : كتبت اليك مرّات وماوجدت رجعى . اى ـ جواباً .

«ارأیت الّذی ینهی» «عبداً اذاصلّی» هذا النّاهی **ابوجهل** قال لقومه: هل یعفّرمحمد وجهه بین‌اظهرکم؟ یعنی: هل‌رأیتموه مصلّیاً ساجداً؟ - قالوا: نعم. قال: واللّات والعزّی لئن رأیته یفعل ذلک لاطأنّ عنقه. فقیل له: هاهوذ ایصلی فانطلق لیطا رقبته فما لبث ان نکص‌علی عقبیه و یتّقی بیده. فقیل له: مالک یـا باالحکم؟ - قال: انّ بینی‌وبینه خندقاًمن‌النّار وهولاً واجنحةً. وروی: انّ بینی و بینه فحلاً فاغراً فاه لو تقدّمت لالتقمنی. ثمّ دخل علی اهله فزعاً فبلغ ذلک رسول الله (ص) فقال: لودنامنّی لاختطفته الملائکة فجملته عضواً عضواً فـانزل الله تعالی:

«ارأیت‌الّذی ینهی»، «عبداً اذا اصلّی» معناه: الیس یستحقّ العذاب من الله.

«ارأیت‌ان کان علی‌الهدی» هذا خطاب للنّاهی،یعنی: «ارأیت‌ان کان علی» المصلّی «علی الهدی»، ای - «علی» الدّین و «امر» بتقوی‌الله واجتناب‌معاصیه.

«ارأیت ان کذّب وتولّی» هذا خطاب‌للنّبیّ (ص)، تأویله:ارأیت یا محمد «ان کذّب» ابوجهل بالدّیـن «و تولّی» عن‌الایمان، الیس‌یستحقّ من‌الله اللّعنة والعذاب؟

«الم‌یعلم» هذا المکذّب المتولّی «بانّ‌الله» یراه و یعلم جمیع احواله وانّه سیؤاخذه بفعله و یعاقبه علیه. وقیل: ارأیت هاهنا تعجیب‌للمخاطب و کرّره‌للتّأکید و تقدیرنظم الآیة: «ارأیت الّذی ینهی» «عبداً اذاصلّی» والمنهیّ علی‌الهدی «امربالتّقوی» والنّاهی مکذّب متولّ عن الایمـان فما اعجب من ذا «الم یعلم بانّ‌الله یری».

«کلّا» ردع وزجر، وقیل: هو قسم معناه حقّاً «لئن‌لم‌ینته» ابوجهل عن ایذاءِ رسول الله (ص) ونهیه عن الصّلوة «لنسفعاً بالنّاصیة» لنأخذن بمقدّم رأسه اخذ اذلال. وقیل: لنأخذن بناصیته الی النّار کما قال: «فیؤخذ بالنّواصی و الاقدام». وقیل: لنسوّدنّ وجهه فکنّی بالنّاصیة عن الوجه لانّها فی مقدّم الوجه و کانت

العرب تأنف من جرّ النّاصية فلذلك قال : « **لنسفعن** » و دخل النّون الخفيفة للتأكيد كما قال : « وليكونا من الصّاغرين » . ثمّ قال : على البدل .

« **ناصية كاذبة خاطئة** » اى ـ صاحبها كاذب خاطىء .

« **فليدع ناديه** » قال **ابن عباس** : لمّا نهى **ابوجهل** رسول الله (ص) انتهره رسول الله (ص) و زجره . فقال ابوجهل : يا **محمد** لقد علمت مابها اكثر نادياً منّى فوالله لاملانّ عليك هذا الوادى ان شئت خيلاً جرداً و رجالاً مرداً . فانزل الله عزّوجل .

« **فليدع ناديه** » يعنى : قومه وعشيرته واعوانه .

« **سندع الزّبانية** » وهم خزنة النّار واحدها زبنىّ مأخوذ من الزّبن و هو الدّفع لانّهم يدفعون اهل النّار اليها دفعاً . وفى الخبر لودعا ناديه لاخذتهم الملائكة الغلاظ الشّداد عياناً . وقيل هذا فى القيامة .

« **كلّا** » ليس الأمر على مايظنّه **ابوجهل** « **لاتطعه** » فيمايريد من ترك الصّلوة « **واسجد** » على رغمه « **واقترب** » تقرّب الى الله بطاعتك . وقيل : « **اقترب** » بالسّجدة فانّ اقرب مايكون العبد الى الله اذا كان ساجداً . روى **ابوهريرة** عن النّبى (ص) : « اقرب مايكون العبد من ربّه وهو ساجد فاكثروا الدّعاء » .

النوبة الثالثة

قوله تعالى : « **بسم الله الرّحمن الرّحيم** » اسم يدلّ على جلال من لم يزل ، اسم يخبر عن جمال من لم يزل ، اسم ينبّه على اقبال من لم يزل ، اسم يشير الى افضال من لم يزل . فالعارف شهد جلاله فطاش ، والصّفىّ شهد جماله فعاش ، والولىّ شهد اقباله فارتاش ، والمريد شهد افضاله فقام يطلب مع كفاية المعاش .

بنام او كه نامش آرايش مجلس و مدحش سرمايهٔ مفلس ، بنام او كه نامش دل افروز ومهرش عالم سوز ، بنام او كه نامش آئين زبان و خبرش راحت جان . بنام او كه نامش نور ديدهٔ مؤمنان ، يادش آئين منزل مشتاقان ، يافتش فراغ دل مريدان ،

مهرش انس جان محبّان، حکمش توتیای دیدهٔ عارفان، ذکرش مرهم جان سوختگان.

پیر طریقت گفت: الٰهی اززبان محبّ خاموش است، حالش همه زبانست؛ ور جان درسر دوستی کرد، شاید که دوست او را بجای جانست. غرق شدهٔ آب نبیند که گرفتار آنست، وبروزچراغ نیفروزند که روزخود چراغ جهانست! قوله تعالی:

«**اقرأ باسم ربّك**» حقّ، جلّ جلاله وتقدّست اسماءه وتعالت صفاته، خبرمیدهد ازابتداءِ وحی که آمد بآن مهترعالم وسیّد ولد **آدم** (ص) آن ساعت که **جبرئیل** خودرا بوی نمود درغار **حرا** و با وی آرام یافت. رسول(ص) گفت: «اوّل که **جبرئیل** بمن آمد، یکبار مرا در بر گرفت وتنگ بخود در کشید و نیك بمالید و بچسبانید و بازرها کرد؛ آنگه دوبار دیگر همچنان کرد». وحکمت درین آن بود که سه بارطبیعت بشریّت ویرا بعنصر ملکی مزاج داد. آنگـه گفت: یا **محمد** «**اقرأ**» برخوان. رسول(ص) گفت: «ما انا بقارىء» چه خوانم کـه من امّی‌ام، خواندن ندانم؟! تا **جبرئیل** (ع) وحی گزارد گفت: «**اقرأ باسم ربّك**» برخوان نام خداوند خود؛ یعنی بگوی: «**بسم اللّه الرّحمن الرّحیم**». اینست معنی آن خبر کـه روایت کردند از **عبداللّه بن عباس**: که اوّل وحی که **جبرئیل** به **مصطفی** آورد آیت تسمیت بود. و بروایتی دیگر آمده که: اوّل سوره‌ای که وحی آمد «یا ایّها المدّثر» بود. وسدیگر روایت آمده که اوّل سورهٔ «**اقرأ**» وحی آمد. و جمع میان این روایات آنست که اوّل آیت کـه وحی آمد آیة «**بسم اللّه الرّحمن الرّحیم**» بود؛ واینست معنی آن خطاب که **جبرئیل** گفت باسیّد صلوات اللّه و سلامه علیه که: «**اقرأ باسم ربّك**» و اوّل سوره که وحی آمد، سورهٔ «یا ایّها المدّثر»، آن اوّل آیتست و این اوّل سورة وبعد ازآن آیة فآیة وقصّة فقصّة وسورة فسورة وحی همی آمد تمامی بیست و سه سال تاآخر آیة که فروآمد: «واتّقوا یوماً ترجعون فیه الی اللّه». وقیل: آخر آیة نزلت: «لقد جاء کم رسول من انفسکم» الی آخر السّوره. و گفته‌اند: سیّد (ص) چون این خطاب باوی کردند که: «**اقرأ**» برخوان کتاب ما، و اندرین خواندن نه بیم عقوبت بود ونه ذکر جرم و جنایت؛ ازین خطاب چندان سیاست و هیبت در سیّد(ص) اثر

کرد که میگفت : «آن ساعت اندامهای من خواست که از هم جدا گردد وبندهای اعضا ازهم گسسته شود ، ازهیبت و سیاست آن خطاب ! پس چه گویی فردا که بندهٔ عاصی را خطاب آید که : « اقرأ کتابك » نامهٔ خود برخوان، ونامهٔ عاصی همه جرم وجنایت وخطا و زلّت بود، واورا بیم عذاب و عقوبت بود ، و اورا نه‌عذر و نه حجّت بود. بنگر که‌حال‌وی‌چون‌بود ؟ ! مگر که‌ربّ‌العزّة ، بفضل‌و کرم خودبروی رحمت کند وبآن سجودها که درهمه عمر آورده و بالله تقرّب کرده وامید درآن بسته اورا نومید نکند ، وبکرم خود اورا بمحلّ‌قبول قرب رساند ، چنانکه **قرآن مجید** خبر داده درآخر این سوره که : «**واسجد واقترب** » . بنده در هیچ حال بحضرت عزّت وبنثار رحمت چنان نزدیك نبود که درحال‌سجود. چون بنده سربرسجده نهد ، از آنجا که تارك سروی بود تا آنجا که اقصای نهایت عالم بود ، علم نور گردد و خطّ روشنایی نورازفرق سروی تا بُعلی میشود ، ورحمت از عُلی برسروی میبارد .

مصطفی (ص) گفت : «لا کبرمع‌السّجود» هرکه سجده‌آورد از کبر دورگشت و بردرگاه الله شرف متواضعان یافت. چون بنده درسجود متواضع شود ، پاداش‌وی آن بود که حقّ تعالی‌تخصیص وتقریب وی‌ارزانی‌دارد . اینست که گفت: « **واسجد واقترب** » . بنده درحال سجود جمع بود ودرهمهٔ احوال دیگرمتفرّق بود . در حال قیام و رکوع بنظرخلق قریب بود و درحال سجود از نظرخلق دورتر بود وهر که از خلق دورتر بود بحقّ نزدیکتر بود ، و هر که بنزد خلق بی‌خطرتر بنزد حقّ با خطرتر .

آورده‌اند که : چون ربّ‌العالمین فریشتگان را فرمود که : **آدم** را سجده آرید ، اوّل‌کسیکه سجده‌آورد ، **اسرافیل** بود. چون سرازسجده برداشت، جبّارعالم کتب الٓهی‌و وحی‌آسمانی برپیشانی‌اوپیداآورد تا جبین وی لوح کتب خدای گشت. عجبا کسی که‌**آدم** را بحکم فرمان‌سجده کند ، صور کتابهای‌خدای برپیشانی‌او پیدا آید ؛ مؤمنی که هفتاد سال خدای را جلّ جلاله سجده‌آورد چه‌عجب اگر اورا از

آتش عقوبت براءت دهد ؟ ! اسرافیل بامر حقّ آدم را سجده کرد ، بر پیشانی او کلام نبشته پیدا آمد ؛ ایمان در دل مؤمن نبشته ، چنانکه الله گفت : « کتب فی قلوبهم الایمان » . ازروی اشارت میگوید: او که دون مرا بامرمن سجده آورد ، کلام نانبشته برپیشانی وی پیدا آوردم ، او که هفتاد سال بامرمن مرا سجده آورد . ایمان نوشته از دل وی کی بر گیرم ؟ ! قال النّبی (ص) «اذا رکعتم فعظّموا الله واذا سجدتم فاجتهدوا فی الدّعاءِ فانّه یستجاب لکم» .



٩٧ - سورة القدر - مكية

النوبة الاولى

قوله: « بسم‌الله‌الرّحمن‌الرّحیم » بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

« انّا انزلناه » ما فرو فرستادیم قرآن را « فی لیلة القدر (١) » درشب حکم و بریدن بهره‌ها.

« وما ادریک ما لیلة القدر (٢) » وچه دانی تو که آن شب قدر چه شب است؟

« لیلة القدر خیر من الف شهر (٣) » آن شب قدر به است ازهزارماهگان[1] [که درآن شب نیست].

« تنزّل الملائکة والرّوح فیها » فرو میآیند فریشتگان و جبرئیل در آن شب « باذن ربّهم » بفرمان خداوندخویش « من کلّ امر (٤) ».

« سلام هی » از هر کار بد باسلامت است آن شب « حتّی مطلع الفجر (٥) » و تا وقت بام همچنین

النوبة الثانية

این سوره پنج آیتست، سی کلمه، صدو دوازده حرف، جمله به مکه فروآمد، بقول بیشترین مفسّران؛ مگر ضحاک که گفت: مدنی است وبه مدینه فرو آمد علی بن الحسین بن واقد گفت: اوّل‌سوره که به مدینه فروآمد، این‌سوره است، و درین سوره ناسخ ومنسوخ نیست. وفی‌الخبرعن ابی بن کعب عن‌النّبی (ص) من قرأسورة « القدر »، اعطی‌من‌الاجر کمن صام‌رمضان واحیا « لیلة‌القدر ». قوله: « انّا انزلناه فی لیلة » الهاء ضمیر القرآن وان لم یتقدّم ذکره فی السّورة نظیره:

« حم والکتاب المبین » « انّا انزلناه فی لیلة » مبارکة انزل الله القرآن

---

١ - الف: ماه.

جملةواحدة« **فی لیلة القدر** » من اللّوح المحفوظ الی السّماء الدّنیا فوضع فی بیت العزّة واملاه جبرئیل علی السّفرة ثمّ کان ینزل به **جبرئیل** علی **محمد** علیهما السّلام نجوماً، فکان بین اوّله و آخره ثلاث و عشرون سنة؛ **وقیل**: معناه:« **انّاانزلنا** » **جبرئیل** بالقرآن « **لیلة القدر** ». وقیل: کان ابتداء انزاله «**لیلة القدر**». وقیل: « « **انّاانزلناه فی لیلة القدر**» ای ـ «**انزلنا**» **القرآن** فی شأن « **لیلة القدر** » ومنزلتها؛ کماتقول: نزلت سورة اللّیل فی **ابی بکر** ای ـ فی شأنه ویحتمل انّ الهاء تعود الی القضاء والقدر النّازل «**فی لیلة القدر** »، فان قیل: قال الله تعالی فی هذه السّورة: «**انّا انزلناه فی لیلة القدر**» وقال فی موضع آخر: « انزلنا علی عبدنا یوم الفرقان یوم التقی الجمعان » وقد انزاله فی عشرین سنة کماقال: « وقرآناً فرقناه لتقرأه علی النّاس علی مکث و نزّلناه تنزیلاً » فما وجه الجمع بین هذه الآیات الجواب انّه انزله « **لیلة القدر**» الّتی کانت صبیحتها یوم بدر وهی کانت لیلة سبع عشرة من رمضان لم تردّ بعد الی العشر الاواخر انزل الی السّماء الدّنیا فوضع فی بیت العزّة خزانة **القرآن** ثمّ کان ینزل منه علی رسول الله (ص) نجوماً الی ان قبض. قوله:

«**لیلة القدر**» معناه. «**لیلة**» تقدیر الامور والاحکام والفصل یقدّر الله فیها امر السّنة فی عباده وبلاده الی السّنة المقبلة کقوله تعالی: « فیها یفرق کلّ امر حکیم » والتّقدیر و « **القدر**» بمعنی واحد، یقال: قدر الله الشّیء قدراً وقدراً، قدّره تقدیراً. وسمّیت « **لیلة القدر** » فی سورة الدّخان: « مبارکة » لانّ الله سبحانه ینزل فیها الخیر کلّه والبرکة والمغفرة. وروی **ابو الضحی** عن **ابن عباس**: انّ الله عزّوجلّ یقضی الاقضیة «**فی لیلة** » النصف من شعبان و یسلّمها الی اربابها « **فی لیلة القدر** ». وقیل **للحسین بن الفضل**: الیس قد قدّر الله المقادیر قبل ان یخلق السّموات والارض؟ ـ قال: بلی. ـ قیل: فمامعنی « **لیلة القدر** »؟ ـ قال: سوق المقادیر الی المواقیت وتنفیذ القضاء المقدّر. قال **الازهری**: « **لیلة القدر** » ای ـ «**لیلة** » العظمة والشّرف من قول النّاس لفلان عند الامیر قدر، ای ـ جاه و قدر و منزلة. یقال: قدرت فلاناً ای ـ عظمته. قال الله عزّوجلّ: «وماقدروا الله حقّ قدره » ای ـ ماعظّموه حقّ تعظیمه. وقیل: لانّ

كلّ عمل صالح يوجد من المؤمن فيها يكون ذاقدر و قيامة عندالله لكونه مقبولاً .
و قال **الخليل بن احمد** : سمّيت « **ليلةالقدر** » لانّ الارض تضيق فيها بالملائكة من
قوله تعالى : و من « قدر عليه رزقه » « يبسط الرّزق لمن يشاء و يقدر » و اختلفوا
في وقتها : فقال بعضهم : انّها كانت على عهد رسول الله (ص) ثمّ رفعت وعامّة الصّحابة
و العلماء على انّهم باقية الى يوم القيامة . لما روى عن **ابى هريرة** قال : زعموا انّ
ليلةالقدر » قد رفعت و كذب من قال ذلك هى فى كلّ شهر رمضان استقبله . و قال
بعضهم: هى فى ليالى السّنة كلّها حتّى لوعلق طلاق امرأته اوعتق عبده بليلة « **القدر** » لم
يقع الطّلاق ولم ينفذ العتق الى مضىّ سنة من يوم حلف . يروى ذلك عن **ابن مسعود**
قال : من يقم الحول كلّه يصبها ، فبلغ ذلك **عبدالله بن عمر** فقال : يرحم الله
اباعبدالرّحمن اما انّه علم انّها فى شهر رمضان ولكن اراد ان لايتّكل النّاس؛ والى
هذا ذهب **ابوحنيفة** انّها فى جميع السّنة . وعن **ابن مسعود** ايضاً قال : اذا كانت السّنة
«**فى ليلة**» كانت فى العامّ المستقبل «**فى ليلة**» اخرى والجمهور من اهل العلم على انّها
فى شهر رمضان فى كلّ عامّ . قال **ابورزين العقيلى** : هى اوّل «**ليلة**» من شهر
رمضان . وقال **الحسن** : «**ليلة**» سبع عشرة وهى اللّيلة الّتى كانت صبيحتها وقعة **بدر** ،
والصّحيح انّها فى العشر الاواخر من رمضان و اليه ذهب **الشّافعى** . - قالوا : كانت
الامم تطلبها فى ليال السّنة كلّها فردّها الله عزّوجل لهذه الامّة الى رمضان لتكون
ايسر للطّلب لليسر الّذى خصّها به فى دينه و وضعه الآصار عنها فدعا رسول الله
(ص) فوضعها له ولامّته فى شهر رمضان ثمّ دعاه فوضعها فى العشر الاواخر ثمّ جدّ
فى الطّلب ودعا الله فوضعها فى الاوتار منها فهى لاتخرج من العشر الاواخر منه و تراً
ثمّ دعاه فاراها ايّاه فى منامه مرّتين . امّا احديهما فايقظه بعض اهله فنسيها وامّا المرّة
الاخرى فخرج ليخبر اصحابه فتلاحى رجلان فاصلح بينهما فنسيها ، فقال لهم : اخبرت
بها ثمّ رفعت و عسى ان يكون خيراً فاطلبوها فى كلّ وتر، و يروى فالتمسوها فى
التّاسعة والسّابعة والخامسة؛ ثمّ اختلفوا فى انّها ايّ «**ليلة**» من الاوتار. قال **ابوسعيد الخدرى**:
هى اللّيلة الحادية والعشرون لما روى انّ النّبىّ (ص) قال : اريت هذه اللّيلة ورأيتنى

اسجدُ فی صبیحتها فی ماء وطین. قال **ابوسعید الخدری** : امطرت السّماء تلك اللّیلة فابصرت عینای رسول الله (ص) انصرف الینا وعلی جبهته وانفه اثر الماءِ والطّین فی صبیحة احدی وعشرین. وقال بعضهم: هی لیلة ثلاث وعشرین لما روی **ابوهریرة** . قال: تذاکرنا «**لیلة القدر**»، فقال رسول الله (ص): «کم مضیٰ من الشّهر» ؟ - فقلنا : ثنتان وعشرون وبقی ثمان. فقال : «مضی ثنتان وعشرون وبقی سبع اطلبوها اللّیلة الشّهر تسع وعشرون». و عن **نافع** عن **ابن عمر** قال : جاء رجل الی النّبیّ (ص) فقال : یارسول الله : انّی رأیت فی النّوم کانّ «**لیلة القدر**» سابعة تبقی. فقال رسول الله (ص): «اری رؤیا کم قد تواطأت علی ثلاث وعشرین؛ فمن کان منکم یرید ان یقوم من الشّهر فلیقم لیلة ثلاث وعشرین». وقال قوم : هی اللّیلة السّابعة والعشرون والیه ذهب **علی** علیه السّلام و **ابی** و **عائشة** و **معاویة** لما روی **ابن عمر** یحدّث عن النّبی (ص) «**فی لیلة القدر**» قال : من کان متحرّیاً فلیتحرّها فی لیلة سبع وعشرین. وعن **ابی بن کعب** قال: سمعت النّبیّ (ص) باذنیّ والّا فصمّتا انّه قال : «**لیلة القدر**» لیلة سبع وعشرین . و عن **زرّ بن حبیش** قال : قلنا **لابی بن کعب** : اتینا **ابن مسعود** فسألناه عن «**لیلة القدر**» - فقال : من یقم الحول یصبها، فقال : یرحم الله **ابا عبدالرحمن** لقد علم انّها فی شهر رمضان وانّها «**لیلة**» سبع و عشرین ولکن کره ان یخبرکم فتتّکلوا . ثمّ قال : هی والّذی انزل **القرآن** علی **محمد** (ص) لیلة سبع وعشرین. فقلنا : **یا ابا المنذر** : انّی علمت ذلك ؟ - قال: بالآیة الّتی اخبرنا النّبیّ (ص) بها ، قال: فقلت : **ابا المنذر** وما الآیة ؟ - قال: تطلع الشّمس غداتئذ کانّها طست لیس لها شعاع . وفی روایة : تطلع الشّمس فی صبیحة یومها بیضاء لاشعاع لها . و قال **الحسن** رفعه انّها «**لیلة**» بلجة سمحة لاحارّة ولا باردة ، تطلع الشّمس صبیحتها لاشعاع لها . قال بعض اهل العلم : یحتمل ان یکون معنی طلوعها من غیر شعاع ، لانّ الملائکة تصعد عند طلوع الشّمس الی السّماء فیمنع صعودها انتشار شعاعها لکثرة ماینزل من الملائکة «**لیلة القدر**». ویحتمل ان یکون ذلك لانّها لاتطلع فی هذه اللّیلة بین قرنی **الشیطان** ، فیزید **الشیطان** فی بثّ شعاعها و تزیین طلوعها لیزید فی غرور الکافرین و یحسّن فی اعین السّاجدین . و یروی عن **عبید بن عمیر** قال : کنت لیلة السّابع

و العشرين فی البحر فاخذت من مائه فوجد ته عذباً سلساً و قال بعض الصّحابة : قام بنا رسول الله (ص) ليلة الثّالث والعشرين ثلث اللّيل فلمّا كانت ليلة الخامس والعشرين قام بنا نصف اللّيل فلمّا كانت ليلة السّابع والعشرين قام بنا اللّيل كلّه .

واعلم انّ الاخبار اختلفت فی تعيين « **ليلة القدر** » لانّها دائرة فی العشر الاواخر لاتثبت علی واحدةٍ وانّها تتفاوت فر بّماتقع فی سنة بخلاف ما كانت فيما قبلها اوبعدها وفی الجملة ابهم الله هذه اللّيلة علی الامّة ليجتهدوا فی العبادة ليالی رمضان طمعاً فی ادراكها كما اخفیٰ ساعة الاجابة فی يوم الجمعة واخفیٰ الصّلوة الوسطیٰ فی الصّلوة الخمس واسمه الاعظم فی الاسماءِ ورضاه فی الطّاعات ليرغبوا فی جميعها وسخطه فی المعاصی لينتهوا عن جميعها واخفیٰ قيام السّاعة ليجتهدوا فی الطّاعات حذراً من قيامها . وامّا الكلام فی فضائل «**ليلة القدر**» وخصائصها فهوما روی **ابو هريرة** قال: قال رسول الله (ص): «لايقوم احد «**ليلة القدر**» فيوافقها ايماناً واحتساباً الّا غفر الله له ما تقدّم من ذنبه . وروی انّ **الشّيطان** لايخرج فی هذه اللّيلة حتّی يضیء فجؤها ولايستطيع ان يصيب فيها احداً بخبل اوداء او ضرب من ضروب الفساد ولاينفذ فيها سحر ساحر . وقال **سعيد بن المسيّب** : من صلّی صلوة العشاءِ فيها جماعة فقد اخذ بحظّه من «**ليلة القدر**» و روی : انّ **عائشة** قالت للنّبی (ص) : ان وافيت «**ليلة القدر**» فما اقول ؟ ـ قال : «قولی : «اللّهمّ انّك عفوّ تحبّ العفو فاعف عنّی». وقال (ص) عرضت علیّ اعمال امّتی واعمارها فاستقللتها فسأتنی فاعطيت فی السّنة «**ليلة**» هی «**خيرٌ من الف شهر**» يعنی : «**خيرٌ من الف شهر**» ليست فيها «**ليلة القدر**» و قيل : انّ العمل فيها «**خيرٌ**» من العمل فی «**الف شهر**» ليس فيها «**ليلة القدر**» قوله :

«**وماادريٰك ماليلة القدر** » قاله علی جهة التّعظيم لها والتّفخيم لشانها . قال المفسّرون : كلّ مافی **القرآن** من قوله « **وماادريٰك** » فقد ادراه ای ـ اعلمه و كلّ «**ما**» فی **القرآن** وما يدريك لم يدره ، ای ـ لم يعلمه . قوله :

«**ليلة القدر خيرٌ من الف شهر** » اختلفوا فی الحكمة الموجبة لهذا العدد فقال **علی بن عروة** : ذكر رسول الله (ص) اربعة من بنی **اسرائيل** عبدوا الله ثمانين سنة لم يعصوه طرفة عين وهم : **ايّوب وزكريا** و **حزقيل بن العجوز ويوشع بن نون** . فعجب

اصحاب النّبی (ص) من ذلك فاتاه **جبرئیل** (ع) فقال: یا **محمد** عجبت امّتك من عبادة هؤلاءِ النّفر ثمانین سنة لم یعصوا الله طرفة عین وقد انزل الله تعالی علیك خیراً من ذلك ثم قرأ علیه: «**انّا انزلناه فی لیلة القدر**» فقال: هذا افضل ممّا عجبت انت و امّتك. قال: فسرّ بذلك النّبیّ (ص) والنّاس معه، وقیل: انّ رسول الله (ص) ذکر رجلاً من **بنی اسرائیل** حمل السّلاح علی عاتقه الف شهر فعجب لذلك عجباً شدیداً و تمنّی ان یکون ذلك فی امّته فقال: «یاربّ جعلت امّتی اقصر الامم اعماراً واقلّها اعمالاً؟! فاعطاه الله «**لیلة القدر**». فقال: «**لیلة القدر خیرٌ من الف شهر**» الّذی حمل فیه الاسرائیلی السّلاح فی سبیل الله. **وقیل**: انّما خصّ الف شهر بالذّکر لانّ الامم الماضیة لم یکن یستجاب لهم الدّعوة الّا بعد عبادة الف شهر ولایسمّی عابداً الّا من یتعبّد الف شهر وهی ثلاثة وثمانون سنة واربعة اشهر. فقالت الصّحابة: لو کان عمرنا طویلاً لکنّا نعبدالله فیه، فجعل الله تعالی لامّة **محمد** (ص) «**لیلة**» «**خیراً من الف شهر**» کانوا یعبدون فیها.

قال **ابوبکر الورّاق**: کان ملك **سلیمان** (ع) خمس مائة شهر وملك **ذی القرنین** خمس مائة شهر فیحتمل ان یکون معنی الآیة «**لیلة القدر**» خیر لمن ادرکها من مملکة **سلیمان** و **ذی القرنین** علیهما السّلام. وقال **ابوالعالیة** معناه: «**لیلة القدر خیرٌ من**» عمر «**الف شهر**» وقال **مجاهد**: «**سلام**» الملائکة و «**الرّوح**» علیك تلك اللّیلة «**خیرٌ من**» «**سلام**» الخلق علیك «**الف شهر**» فذلك قوله:

«**تنزّل الملآئکة والرّوح فیها**» روی انّ «**الملائکة**» تلك اللّیلة اکثر فی الارض من عدد الحصی ونهارها کلیلها فی الخبر و «**الرّوح**» هاهنا **جبرئیل** (ع) فی قول اکثر المفسّرین یدلّ علیه ما روی **انس**: انّ رسول الله (ص) قال: اذا کان «**لیلة القدر**» نزل **جبرئیل** (ع) فی کبکبة من «**الملائکة**» یصلّون و یسلّمون علی کلّ عبد قائم اوقاعد یذکر الله تعالی. و عن **ابن عباس**: انّ النّبیّ (ص) قال: اذا کانت «**لیلة القدر**» «**تنزّل الملآئکة**» الّذین هم سکّان **سدرة المنتهی** و فیهم **جبرئیل** فنزل **جبرئیل** ومعه الویة ینصب لواءً منها علی قبری ولواءً علی **بیت المقدس** ولواءً فی **مسجد الحرام** ولواءً علی **طور سیناء**، ولایدع فیها مؤمناً و لامؤمنة الّا سلّم علیه. وامّا النّورالّذی یری «**لیلة القدر**» فقال بعضهم: هو نور اجنحة «**الملائکة**»

وقيل : هو نور جنّة عدن تفتح ابوابها « **ليلة القدر** » وقيل: هو نور لواء الحمد . وقيل: هو نور اسرار العارفين رفع الله الحجب عن اسرارهم حتّى يرى الخلق ضياء ها وشعاعها . وقيل : « **الرّوح** » هاهنا طائفة من « **الملائكة** » لاتراهم الملائكة الّا تلك اللّيلة . وقيل : هم حفظة الملائكة، وقيل : هو ملك عظيم يفى بخلق من الملائكة .

« **فيها** » اى - « **فى ليلة القدر** » « **باذن ربّهم** » اى - بامر « **ربّهم** » « **من كلّ امر** » «**من**» بمعنى الباء كقوله : «يحفظونه من امر الله » اى - بامر الله ؛ والمعنى: بكلّ امر قدّره الله فى تلك السّنة . و قيل : بكلّ « **امر** » من الخير و البركة . و تمّ الكلام هاهنا ثمّ ابتدا فقال :

« **سلامٌ هى** » اى - «**ليلة القدر**» « **سلامٌ** » و خيرٌ كلّها ليس فيها شرٌّ و قيل : « **سلامٌ هى حتّى مطلع الفجر** ». « **سلامٌ** » خبر والمبتداء « **هى حتّى مطلع الفجر** » والمعنى : تلك اللّيلة سالمة من ان يحدث فيها داءٌ او يستطيع ان يعمل فيها **شيطان**؛ وقيل: معناه :«**سلامٌ**» على اولياء الله واهل طاعته ، وقيل : هو تسليم الملائكة «**ليلة القدر**» على اهل المساجد من حين تغيب الشّمس الى ان يطلع « **الفجر** » يمرّون على كلّ مؤمن ويقولون : السّلام عليك يا مؤمن « **حتّى** » يطلع « **الفجر** » ؛ وقيل : «**سلامٌ هى**» متّصل بقوله: « **من كلّ امر** » والمعنى : « **من كلّ** » سوء سالمة و «**هى**» لا يحدث فيها بلاء ولا يصيب واحداً **شيطان** بشرّ ولا يرمى فيها بنجم و قرأ ابن عباس : « **من كلّ امرىء** » «**سلامٌ**» وفسّروه « **من كلّ** » ملك على المؤمن

« **سلامٌ هى حتّى مطلع الفجر** » اى - الى « **مطلع الفجر** ». قرأ **الكسائى** « **مطلع** » بكسر اللّام والآخرون بفتحها وهو الاختيار لانّه بمعنى الطّلوع على المصدر يقال : طلع « **الفجر** » طلوعاً ومطلعاً و بالكسر موضع الطّلوع .

النوبة الثالثة

قوله تعالى: « **بسم الله الرّحمن الرّحيم** » « **بسم الله** » كلمة سماعها يوجب احد امرين امّا صحواً امّا محواً ، صحواً لمن سمعها بشاهد العلم فيستبصر بواضح برهانه ،

ومحواً لمن سمع بشاهد المعرفة لأنّه يتحيّر في جلال سلطانه :

یا موضع الباطن من ناظری
ویا مکان السّرّ من خاطری
یا جملة الکلّ الّتی کلّها
کلّی من بعضی و من سائری

ای خداوندی که یاد تو بیان دل وزبانست و مهر تو میان سرّ وجان ، وصل تو زندگانی جانست ورستخیز نهان، ای خداوندی که بعلم هرجائی وبذات بر آسمان. قرب تودرهٔدیدن است واشارت درنفس وصحبت درجان . ای خداوندی که در نهانی پیدائی ودرپیدائی نهان . یافت تو روزست که خود بر آید ناگاهان . یاوندهٔ تو نه بشادی پردازد نه باندوهان. سر گشته در کار تو همچون بی‌خبران :

مشتاق تو در کویت ، از شوق تو سر گردان
از خلق جـدا گشته، خرسند بخلقانها
از سوز جگر چشمی ، چون حلقهٔ گوهرها
وز آتش دل آهی، چون رشتهٔ مرجانها

«انّا انزلناه فی لیلة القدر » یك قول از اقوال مفسّران در معنی این آیت آنست که : « **انزلنا** » **القرآن** «**فی**»شأن «**لیلة القدر**»ومنزلتها وتعظیمها . میگوید: ما درتعظیم شب قدر ازآسمان قرآن فرستادیم ، وبوحی پاك وپیغام راست عالمیان را از خیرات وبرکات ومنزلت ومرتبت این شب خبر دادیم . اندرین شب جنّات عدن و فرادیس اعلی درها بازنهاده و ساکنان جنّة الخلد بر کنگرهها نشسته ، و ارواح انبیا وشهدا درعلّیّین فرا طرب آمده ، نسیم روح ازلیّت ازجانب قربت بدل دوستان می‌دمد ، وباد کرم ازهواءِ فردانیّت برجان عاشقان می‌وزد ، وزدوست خطاب می آید که :«لیقم القانتون این المستغفرون»؟ کجااند جوانمردان شب خیزان که درآرزوی مواصلت مابی‌خواب وبی آرام بوده‌اند ودرراه عشق ما شربت بلانوشیده‌اند؟ تاماخستگی ایشان مرهم نهیم واندرین شب **قدر** ایشان را با قدر ومنزلت باز گردانیم ! کهامشب شب نواختن بندگانست ، وقت قبول توبهٔ عاصیانست، موسم ومیعاد آشتی جویانست

هنگام نازعاشقان و راز محبّانست. همه‌شب داعیان را اجابت است؛ سائلان را عطیّت است؛ مجتهدان را معونت است، مطیعان را مثوبت است، عاصیان را مغفرت است، محبّان را کرامت است. فریشتگان از آسمان بزیر آیند بمددسنگریزهٔ جهان، و **جبرئیل روح‌الامین** درپیش ایستاده؛ اینست که ربّ العالمین گفت:

« **تنزّل الملائکة والرّوح** » « **فیها باذن ربّهم** » چهار علم با خود آورده، یکی بربام **کعبه** بزنند، یکی بر **طور سینا**، یکی برصخرهٔ **بیت المقدس**، یکی برسر روضهٔ **مصطفی** (ص)؛ و آن فریشتگان و **جبرئیل** باایشان گردعالم میگردند و بهمه جایها درآیند، و بهمهٔ خانه های مؤمنان درشوند. خانه ای که درآنجا می‌بود، یامدمن الخمر بود، یافرزندی عاق بود برپدر ومادر، یا قاطع رحم بود، یادرآن خانه سگی بود، یا تصاویر، یا کسی که نماز نکند، یا دومسلمان که بایکدیگر بهجرت باشند وسخن نگویند؛ فریشتگان درین خانه ها نروندوازخیرات وبرکات این شب محروم باشند. ودرخبراست که فریشتگان هرمؤمنی را که درنماز بود دست دردست نهند وبروی سلام کنند، گویند: «السّلام علیك یامؤمن». واگر بیرون ازنمازبود، سلام کنند؛ واگر درخواب بود، ازدور برحمت دروی نگرند. آن ساعت که چشم بندهٔ مؤمن آب ریزد وموبهابراندام وی بپای شود، نشان آنست که **جبرئیل** دست در دست وی نهاده چندان رحمت برمؤمنان قسمت کندکه زیادت آید. **جبرئیل** گوید: خداوند ازیادتی رحمت راچه کنم؟ - فرمان آید که: سزای کرم مانبود که رحمتی که بخلق فرستادیم باز بریم؛ آن را میدار تا غازیان کافران راهزیمت کنند و فرزندان ایشان را اسیر آرند؛ آن فرزندان را ازین رحمت بهره بودتا ببرکت این رحمت ایمان آرند. آنگه بوقت صبح **جبرئیل** آواز دهد که: یا معشرالملائکة الرّحیل الرّحیل علمها بردارید تا برآسمان بمقام معلوم خود بازشویم، فرمان آید از جبّار عالم که برآمدن شما روی نیست که خفتگان امّت **محمد** را سلام نکردید. قومی که هنوز درخوابند صبر کنید تا بیدارشوند وایشان راسلام کنید. آنگه فریشتگان بوقت طلوع آفتاب بآسمان بازشوند بجای خویش حلقه حلقه بنشینند ویکدیگر را بتعجّب بازمیگویند که: حقّ جلّ جلاله امشب با امّت **محمد** (ص) چه فضل کرد و چه نواخت

بر ایشان نهاد! و از حق جلّ جلاله آن ساعت ندا آید که: ای مقرّبان درگاه وای طاوسان مملکت وای عابدان سدره گواه باشید که از امّت محمد (ص) هر که مطیع بودند طاعات ایشان پذیرفتم و پسندیدم و هر چه عاصیان بودند معصیت ایشان آمرزیدم و ایشان را بمطیعان بخشیدم.

گفته‌اند: حکمت اندر فرستادن فریشتگان[1] و جبرئیل اندرین شب قدر بزمین آنست که مصطفی را (ص) امر آمد: «و ما کان الله لیعذّبهم و انت فیهم» ای سیّد تا تو درمیان ایشان باشی عذاب کردن ایشان روی نیست. رسول گفت: «الٰهی و سیّدی و مولائی» ترسم که چون مرا از میان ایشان برداری عذاب هافرستی. فرمان آمد که: «و ما کان الله لیعذّبهم و هم یستغفرون» ای محمد تو رسول من بایشان و استغفار رسول ایشان بمن، تا رسول من درمیان ایشان، عذاب فرستادن روی نیست. همچنین تا رسول ایشان بحضرت من، عذاب کردن در کرم من روا نیست. رسول (ص) شادشد و دل وی خوش گشت. آنگه اندیشید که اگر گروهی از امّت من در استغفار تقصیر کنند ترسم که عذاب فرستد. جبرئیل آمد و گفت: الله تعالی از اندیشهٔ دل تو آگاه است، میگوید: دل خوش دار که بعد از وفات تو تا بقیامت هر شب قدر جبرئیل را فرستم بزمین تا امّت ترا یکان یکان سلام کند، ای سیّد تا سلام تو بایشان میرسید عذاب نفرستادم تا جبرئیل درشبهای قدر میرود و سلام میرساند، عذاب نفرستم. و گفته‌اند: ربّ العالمین در دو وقت بندگان را بر فریشتگان عرضه کند. یکی در موسم عرفات که حاجیان احرام گرفته، روی بخانهٔ مبارك نهاده، رنج بادیه و جفای عرب کشیده، دل برغریبی نهاده، خان و مان و اسباب و ضیاع بگذاشته، شربتهای نابایست کشیده، داغ فراق بردل خویشان نهاده، لباس مصیبت رسیدگان پوشیده؛ آن ساعت که در آن موسم عرفات بیستند، از حق جلّ جلاله ندا آید بملائکهٔ آسمان: «انظروا الی عبادی اتونی شعثاً غبراً من کلّ فجّ عمیق». درنگرید باین بندگان من، سوختگان درراه من، مشتاقان درگاه من؛ از چهار گوشهٔ عالم روی بخانهٔ ما نهاده، راه دور و دراز درپیش گرفته، جان شیرین فدا کرده، لبّیك زنان و تکبیر گویان بدرخانهٔ ما آمده، شما

---

١ ـ ج: ملائکه.

گواه باشید که ایشان‌را با هرچه دارند از تبعات آمرزیدم و هر که را شفاعت کنند بایشان بخشیدم وبا تحفه های کرامت وهدیّه های رحمت باز گردانیدم. دیگر شب قدر بندگان‌را برفریشتگان‌جلوه کند، زیرا که‌درین‌شب مطیعان درطاعت‌بیفزایند، عاصیان از معصیت باز گردند، ازدستهابوی مصحف آید، اززبانهابوی‌تسبیح‌آید، از شکمها بوی گرسنگی آید، از هفت اندام ایشان بوی طاعت آید؛ تنهاشان در نماز، دلهاشان باتیاز، جانهاشان در راز، مُهر مهربردل‌نهاده، خواست خود بغارت اندوه داده، یکسرواخدمت ماپرداخته! فرمان‌آیدازجبّار کائنات که: این‌ها آنند که بعضی ازشما درحقّ ایشان گفتند: «اتجعل فیها من یفسد فیها ویسفك‌الدّماء» ومن ایشان‌راجواب‌دادم که: «انّی اعلم‌مالاتعلمون» معاشرالمسلمین‌امشب مقرّبان آسمان سلام حقّ ببندگان میرسانند و انوار وآثار رحمت برسرامّت محمد (ص) می‌افشانند. طاعات باتقصیر می‌پذیرند ومعاصی بیشمار می‌آمرزند. بیایید تا مانیز نیاز خود عرضه کنیم وبجمع گوئیم: خداوندا بحرمت سیّد مختار، بحرمت اتقیا و ابرار، بحرمت مهاجر وانصار، که ما رادرین شب بزرگوار از خلعت رحمت نصیبی تمام ارزانی‌دار، ومعاصی ماازمادرگذار، وهمه رابرسان بدارالقرار، یاجلیل ویاجبّار، یاکریم ویاغفّار.

۹۸ - سورة البينة (لم يكن) - مكية

نوبة الاولی

قوله تعالی : «بسم الله الرّحمن الرّحیم» بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

«لَمْ یَکُنِ الّذینَ کَفَرُوا من اَهْلِ الْکتاب وَالْمُشْرکِینَ مُنْفَکّینَ» نا گرویدگان جهودان وترسایان ومشرکان عرب بنه‌خواهستند[1] گشت از کفر وشرك خویش «حتّی تَأْتِیَهُمُ الْبَیِّنَةُ (۱)» تا بایشان آمد کار روشن ونشان پیدا ومرد استوار.

«رَسُولٌ من اللّه» پیغامبری از خدای «یَتْلُوا صُحُفاً مُطَهَّرَةً» تا میخواند برایشان صحیفه‌ها ونامه‌های پاك داشته ازدروغ وغلط وتفاوت واختلاف. «فیها کُتُبٌ قَیِّمَةٌ(۲)» در آن صحیفه ها نبشته هاست، حکم های درست پاینده و پابرجای.

«وما تَفَرَّقَ الّذینَ اُوتوا الْکتابَ» دو گروه نشدند جهودان در کار او «الّا من بعد ما جاءَتْهُمُ الْبَیِّنَةُ (۳)» مگر پس آنکه بایشان آمدو آشکارا شدایشان را پیغامبری واستواری وراست سخنی او.

«وَما اُمِرُوا» ونفرمودندمردمان را «الّا لِیَعْبُدُوا اللّه» مگر آن را که الله را پرستند «مُخْلِصینَ لَهُ الدّینَ» پاك میدارند او را دین و کردار خوش «حُنَفاءَ» مسلمانان پاك دینان «وَیُقیموا الصّلوة» ونماز بپای دارند بهنگام «وَیُؤْتُوا الزّکوة» وازمال زکوة دهند «وذلك دینُ القَیِّمَة (٤)» ودین پاینده اینست.

«انّ الّذینَ کَفَروا» ایشان که بنگرویدند «مِنْ اَهْلِ الْکتاب والْمُشْرِکینَ» ازجهود وترسا وانباز گیران باخدای «فی نارِ جَهَنَّمَ» در آتش دوزخ‌اند «خالدینَ فیها» جاودان در آن «اولئك هُمْ شَرُّ الْبَرِیَّة (٥)» ایشان بترین همهٔ آفرید گان‌اند.

«انّ الّذینَ آمَنوا وعَمِلوا الصّالحات» ایشان که بگرویدند و کردارهای نیك کردند «اولئك هم خَیْرُ الْبَرِیَّة(٦)» ایشان بهینهٔ همهٔ آفرید گان‌اند.

---

۱) بنه خواهستند : صیغه‌ای قدیم‌است ازبنخواستند.

«جَزآءُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِم» پاداش ایشان بنزدیك خداوند ایشان «جَنّاتُ عَدْنٍ» بهشت‌های همیشی[1] است «تَجْری مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهارُ» میرود زیر درخت آن جویهای روان «خالِدینَ فیها اَبَداً (۷)» ایشان جاویدان در آن همیشه.

«رَضِیَ اللّهُ عَنْهُمْ» الله ازایشان خشنود «وَرَضُوا عَنْهُ» و ایشان ازالله خشنود «ذٰلِكَ لِمَنْ خَشِیَ رَبَّهُ (۸)» این پاداش اوراست که خدای را داند وازو بترسد.

النوبة الثانیة

این سوره هشت آیتست، نود وچهار کلمه، سیصدو نودو نه حرف، جمله به **مدینه** فروآمد. بعضی مفسّران گفتند: مکّی است، به **مکه** فروآمد. ودرین سوره ناسخ و منسوخ نیست. وفی الخبر عن **ابی بن کعب** قال: قال رسولَ الله (ص): «من قرأ سورة «لم یکن» کان یوم القیامة مع خیر البریّة مسافراً ومقیماً» وعن **قتادة** عن **انس** قال: قال رسول الله (ص) **لابی بن کعب**: «انّ الله عزّوجلّ امرنی ان اقرأ علیك: «**لم یکن الّذین کفروا**»» وفی روایة اخری: «امرنی ان اقرأ علیك **القرآن**». قال: «وسمّانی لك»- قال: نعم- قال: «وقد ذکرت عند ربّ العالمین». قال: نعم. فذرفت عیناه. وفی روایة اخری قال **جبرئیل** للنّبیّ (ص): لمّا نزلت هذه السّورة انّ الله یأمرك ان تقرأها **ابیاً** فذکر النّبیّ (ص) لابی فبکی. وقال: اوذکرت هناك یا رسول الله. فقال: «نعم فبذلك فلتفرحوا». و روی عن **سعید بن المسیّب** عن **ابی الدّرداء** قال: قال رسول الله (ص): «لو یعلم النّاس مافی «**لم یکن الّذین کفروا من اهل الکتاب**» لعطّلوا الاهل و المال و تعلموها. فقال رجل من **خزاعة**: ما فیهامن الاجر یا رسول الله؟- فقال رسول الله (ص): «لا یقرأها منافق ابداً ولا عبدٌ فی قلبه شكّ فی الله والله انّ الملائکة المقرّبین لیقرؤنها منذ خلق الله السّموات والارض لا یفترون عن قراءتها وما من عبد یقرأها بلیل الّا بعث الله ملائکة یحفظونه فی دینه و دنیاه ویدعون الله له بالمغفرة والرّحمة فان قرأها نهاراً اعطی علیها من الثّراب مثل ما اضاء علیه النّهار واظلم علیه اللّیل» فقال رجل من **قیس**-

---

۱) همیشی: همیشگی.

عیلان: زدنامن هذا الحدیث فداك ابی وامّی یا رسول‌الله (ص)! فقال رسول الله (ص): «تعلّموا «عمّ یتسآءلون» وتعلّموا «ق والقرآن المجید» وتعلّموا «والسّمآء ذات البروج» وتعلّموا «والسّمآء والطّارق» فانّکم لوتعلمون مافیهنّ لعطّلتم ما انتم فیه وتعلّمتموهنّ وتقرّبتم الی‌الله عزّوجلّ بهنّ فانّ الله یغفربهنّ کلّ ذنب الّا الشّرك بالله و اعلموا انّ «تبارك الّذی بیده الملك» تجادل عن‌صاحبها یوم القیامة وتستغفرله من‌الذّنوب». قوله:

«**لم یکن الّذین کفروا من اهل الکتاب**» من‌هاهنا للتّبیین وقیل للتّبعیض و «**اهل الکتاب**» **الیهود والنّصاری** والمشرکون کفّار العرب وهم عبدة الاوثان «**منفکّین**» ای ـ منتهین‌عن کفرهم‌وشرکهم، وقال‌اهل‌اللّغة: «**منفکّین**» زائلین‌منفصلین. یقال: فککت الشّیء فانفكّ ای ـ انفصل «حتّی تأتیهم البیّنة» لفظه مستقبل ومعناه الماضی ای ـ «**حتّی**» اتتهم «**البیّنة**» ای ـ الحجّة الواضحة الظّاهرة الّتی یتمیّزبها الحقّ‌عن‌الباطل، یعنی: **محمد** (ص) اتاهم بالقرآن فبیّن لهم جهالتهم وضلالتهم ودعاهم الی‌الایمان فهذه الآیة فیمن آمن من‌الفریقین اخبرانّهم لم ینتهوا عن الکفرحتّی اتاهم الرّسول فدعاهم الی الایمان فآمنوا فانقذهم الله من‌الجهل والضّلالة. فقال **ابن کیسان**: معناه «**لم یکن**» هؤلاء الکفّار تارکین صفة **محمد** (ص) فی کتابهم انّه نبیّ حتّی بعث فلمّا بعث تفرّقوا فیه و اختلفوا. و قیل: لاینتهون عن کفرهم حتّی یأتیهم‌الموت ثمّ فسّر «**البیّنة**» فقال:

«**رسولٌ من‌الله یتلوا صحفاً**» ای ـ کتباً، یعنی: مایتضمّنه «**الصّحف**» من المکتوب فیها وهو «**القرآن**» لانّه‌کان یتلوا عن‌ظهرقلبه لاعن کتاب «**مطهّرة**» من الباطل والکذب والزّور؛ وقیل: «لایمسّه الّاالمطهّرون».

«**فیها**» ای ـ فی‌تلك «**الصّحف**» «**کتب**» یعنی: الآیات والاحکام «**قیّمة**» ای ـ عادلة مستقیمة غیرذات عوج. یرید بالصّحف الطّوامیروالاوراق و بالکتب السّوروالاحکام‌والآیات.

«**وما تفرّق الّذین اوتوا الکتاب**» ای‌ـ مااختلفوافی‌امر **محمد** (ص)وما کذّبوه «**الّامن بعد ماجآءتهم‌البیّنة**» **محمدوالقرآن**، ای ـ لم یختلفوافی‌مبعثه و کونه نبیّاً الّابعد ظهوره بغیاً وحسداً. قال قوم من‌المفسّرین: من‌اوّل‌السّورة الی قوله: «**فیها کتبٌ**

قيّمة» حكمها فيمن آمن « **من اهل الكتاب والمشركين** » ومن قوله : **«وما تفرّق»** حكمه فيمن لم يؤمن«**من اهل الكتاب**» بعدقيام الحجّة ثمّ ذكر ما امروا به فى كتبهم فقال:

«وما امروا الّا ليعبدوا اللّه» اى ـ ما امر هؤلاء الكفّار « **الّا** » ان « **يعبدوا اللّه** » « **مخلصين له الدّين** » اى ـ موحّدين لايشركون «**حنفاء**» اى ـ مائلين عن الاديان كلّها الى دين الاسلام وقيل : « **حنفاء** » مائلين الى الحقّ عادلين عن الباطل ؛ و قيل : حاجّين مختتنين؛ واحد الحنفاء حنيف، والحنيف فى الاصل المستقيم وهو فى اهل الملك المسلم؛ تقول: رجل متحنّف، اى ـ مسلم متعبّد؛ والحنيف فى المسلمين الحاج والمختتن وانّما قيل لمائل الرّجلين احنف تفاؤلاً كما قالوا للاعمى بصيراً وللديغ سليماً . و يقيموا الصّلوة المكتوبة فى اوقاتها ويؤتوا الزّكوة عند محلّها وذلك الّذى امروا به دين القيّمة ، اى ـ الملّة والشّريعة المستقيمة . اضاف الدّين الى القيّمة وهى نعته لاختلاف اللّفظين ، والعرب تضيف الشّيء الى نعته كثيراً و تجد هذا فى **القرآن** فى مواضع منها قوله : « ولدار الآخرة» وقال فى موضع : « وللدّار الآخرة »لانّ الدّار هى الآخرة وتقول : دخلت مسجد الجامع ومسجد الحرام وادخلك اللّه جنّة الفردوس، هذا وامثاله. وانّث القيّمة لانّ الآيات هائية فردّ الدّين الى الملّة . و قال **النضر بن شميل** سألت **الخليل بن احمد** عن قوله : « **و ذلك دين القيّمة**» فقال: «**القيّمة** »جمع القيّم والقيّم والقائم واحد و مجاز الآية « **و ذلك** » «**دين**» القائمين للّه بالتّوحيد ثمّ ذكر ماللفريقين فقال :

« **انّ الّذين كفروا من اهل الكتاب والمشركين فى نار جهنّم خالدين فيها** » يعنى : يوم القيامة . وقيل : « **فى** » حكم اللّه اولئك «**هم شرّ البريّة**» اى ـ « **شرّ** » الخليقة قرأ **نافع** و **ابن عامر** « **البرئة** » بالهمز فى الحرفين لانّه من قولهم : براء اللّه الخلق يبرأ هم برأ . قال اللّه عزّوجلّ : «من قبل ان نبرأها»وقرأ الآخرون بالتّشديد من غير همز وله وجهان : احدهما انّه ترك الهمز وادخل التّشديد عوضاً منه والثّانى ان تكون فعيلة من البرى وهو التّراب ، اى ـ «**هم شرّ**» من خلق من التّراب كقوله :« انّ شرّ الدّوابّ عند اللّه الصّمّ البكم». نزلت فى بنى **عبد الدّار** من **قريش** .

« **انّ الّذين آمنوا و عملوا الصّالحات اولئك هم خير البريّة** » خيارهم

فیه دلیل علی انّهم افضل من الملائکة.

«جزآءهم عند ربّهم جنّات عدن» ای - دخول جنّات عدن اقامة «تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ابداً» لایموتون ولا یخرجون «رضی اللّه عنهم» بایمانهم «ورضوا عنه» اذنالوا ما ارادوا، و قیل:

«رضی اللّه عنهم» بجمیل ثنائه وجزیل انعامه علیهم وارادته الاحسان بهم «ورضوا عنه» حیث فرحوا بما آتیهم من الثّواب. وقیل: «رضی» اعمالهم و«رضوا» ثوابه وقیل: رضا الخلق عن اللّه رضائهم بما یرد علیه من احکامه ورضاه عنهم ان یوفّقهم للرّضا عنه. و قیل: الرّضا ینقسم قسمین؛ رضاً به ورضاً عنه، فالرّضا به ربّاً ومدبّراً، والرّضا عنه فیما یقضی و یقدّر. و قال السّری: ان کنت لاترضی عن اللّه فکیف تسأله الرّضا عنك «ذٰلك لمن خشی ربّه» ای - ذلك الخلود فی جنّات عدن ورضا اللّه لمن خاف ربّه ولزم طاعته وترك مخالفته. وقیل: «لمن خشی ربّه» ای - لمن علمه من قوله: «فخشینا ان یرهقهما» قال بعض المفسّرین: فالعلماء خیار الامّة بالنّصّ اذاً.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: «بسم اللّه الرّحمن الرّحیم» اسمٌ عزیزٌ تنصّل الیه المذنبون فغفرهم، وتوکّل علیه العابدون فجبرهم، وتوسّل الیه المطیعون فوصلهم ونصرهم، و تعرّف الیه العالمون فبصّرهم، وتقرّب الیه العارفون فقرّبهم، لکنّه فی جلاله حیّرهم.

هزاران سال گذشت تاخلق عالم درسماع این نام سر گردانند، غایت ونهایت ذات وصفات وی می‌ندانند، قومی درمیدان اند و قومی بیرون میدان‌اند؛ همه بستهٔ امر، خستهٔ نهی، درقید تکلیف، در انتظار وعد، دربند وعید، برامید یافت، و حضرت صمدیّت منزّه از ادراك اوهام، مقدّس از احاطت افهام. عقلی که ازجلال وی اندیشد معقول شود، فهمی که ازجمال وی ادراك جوید ذلیل گردد، وهمی که از کمال وی علم خواهد متحیّر گردد، عقل عاجز وفهم قاصر ووهم متحیّر وعلم مقصّر وطبع ذلیل وقلب کسیر وسرّ اسیر وجمال او برقدر جلال او، وجلال او بروفق جمال او:

بیـار پور مغانه ، بده بپور مغـان
که روستم را هم رخش روستم کشدا .



ولوجهها من وجهها قمر ولعينها من عينها كحل .

قوله تعالى : « **لم يكن الّذين كفروا من اهل الكتاب** » نزول این آیت درشأن قومی است که ایمان آوردند از هردو فریق ، از اهل کتاب و مشرکان **قریش** . ربّ العزّة ازایشان خبر داد که در کفر و شرك مانده بودند، تابوقت بعثت **مصطفی** (ص) . چون آفتاب وحی سر از مطلع خویش برزد و آن مهتر کونین وسیّد خافقین را کسوت نبوّت ورسالت پوشانیدند وطلعت رسالت چهرهٔ جمال خویش بخلق نمود ، رأفت ورحمت نبوّت که : « بالمؤمنين رؤفٌ رحيم » دست کرم برسر آن قوم نهادتا ازآلایش کفر پاك شدند وبعزّ اسلام وآرایش ایمان عزیز گشتند . آن روز که سراپردهٔ شریعت **احمد مرسل** در **بطحاء مکه** نصب کردند ، دست فضل **محمدی** بیامد ونقش تخلیط کفّار **قریش** محو کردوتلبیس **ابلیس** رانا چیز کرد. منادی دولت **محمد مصطفی** (ص) ببازار زمانه برآمد و این نداء عهد در داد که :

« **رسول من الله يتلوا صحفاً مطهّرةً فيها كتبٌ قيّمةٌ** » . رسول خدا ، سیّدانبیا ، مقدّم اصفیا ، تاج اولیا که درفلك نبوّت ماه است ولشکرانبیا را شاه است وعاصیان را پناه است، درچهار بالش دولت نبوّت و مسند عزّ رسالت نشست وصحیفهٔ شریعت از هم باز کرد. کتاب آسمانی ونامهٔ ربّانی برخلق میخواندونثارتوحیدبرسر مؤمنان می افشاند . این ندا واین آواز باسماع دوستان رسید ، همه ازمیقات نهاد خود بیکبارلبّیك اسلام برآوردند . **بلال حبشی** باروی سیاه و دلی چون ماه رنج میدید و جفای مشرکان می کشید، گرد **مکه** همی گردید وبامید جمال آن مهترعالم همی دوید که این چه بوی است که در **حبشه** بمشام من رسید ؟ ! **صهیب** رومی می تاخت بادلی پردرد ورخی زرد که چه سلسلهٔ لطف است که مارا از **روم** بکشید ؟ **سلمان فارسی** میگفت که : این عطری است که جزدربازارنیاز ما نفروشند ! **عمّاریاسر** آواز می داد که : « انّی لاجدريح يوسف » **بوذرغفاری** فریاد همی کرد که :

باد جوی مولیان آید همی
بوی یار مهربان آید همی

ای دریغا که آن مهتر بدین عالم در آمد و رفت و کس قدر وی بحقیقت نشناخت! ای دریغا که آن[1] آفتاب جمال درمیان میغ نهان شد و کس را از وی بحقیقت خبر نه:

ای در بچنگ آمده در عمر دراز
آورده ترا ز قعر دریا بفراز
غوّاص ترا نهاده بر دست ز ناز
افتاده زدست و با ز دریا شده باز!

«وماامروا الّا لیعبدوا اللّٰه مخلصین له الدّین» اللّٰه تعالی درین آیت بندگان را عبادت میفرماید ودرعبادت اخلاص میفرماید. روش اخلاص در عبادت چون روش رنگست در گوهر. هر گوهر که رنگ ندارد، سنگی بود بی قیمت، هرعبادت که باوی اخلاص نبود جان کندنی بود بی مثوبت. اخلاص آتشی‌است که درسینهٔ مؤمن برافروزند تا هر آنچه درآن سینه دون حقّ بود بسوزد، دست وی از محارم برشتهٔ اخلاص‌استوار کنند تادست‌جز بحلال نبرد. بدیده دراغیارننگرد، بسینه‌ازدنیاوعقبی نیندیشد، قوّت شهوت منقاد وی گردد. مخلص اوست که نفس وی دروی متحیّر شده، حرص‌را وداع کرده، بخل بهزیمت شده، بیخ حسدازسینه بر کنده، خلق‌عالم را برادر گشته، کبرازسرفرونهاده، لباس تواضع پوشیده، زبان نصیحت گشاده، گل شفقت شکفته، اسباب تفرقت ازراه[2] وی برخاسته، چون قدم اینجا رسید، بسر راه اخلاص‌رسید. یك‌رکن‌از ارکان‌عبادت‌قیام کرد دست‌بفرائض‌وسنن، چنانکه گفت‌جلّ جلاله: **«ویقیموا الصّلوة ویؤتوا الزّکوة وذٰلك دین القیّمة»** دین‌پاینده آنست که نماز بپای دارند بهنگام، شرائط وارکان آن بجای آورده، خضوع وخشوع در دل آورده که: «فی صلوٰتهم خاشعون». نظراللّٰه پیش‌چشم خویش داشته که: «المصلّی یناجی ربه». درساعت تکبیر روی بعالم کبریا آورده، بسلاح «اعوذ باللّٰه» **شیطان** را

---

۱ ـ ج: این ۲ ـ الف: میان.

هزیمت کرده ، بدام بسم الله یمن وبرکت صید کرده ، سورهٔ فاتحه را مفتاح خیرات کرده ، بخواندن سوره سیرت ملائکه گرفته ، درصف نماز صفهای اهل‌صفوت یاد کرده ، در رکوع خشوع آورده ، در سجود بمحلّ شهود رسیده ، در تشهّد حقّ را مشاهد گشته ، روح پیغامبررا ریحان صلوات فرستاده ، بسلام خلق را از بلاءِ خود مسلّم داشته . چنین نماز کننده متابع رسول (ص) بود و چنین نماز مستوجب قبول بود و حاصلش رضوان خداوند غفور بود . اینست که در آخر سوره گفته : «رضی الله عنهم ورضوا عنه ذٰلك لمن خشی ربّه » .

۹۹ - سورة اذا زلزلت (الزلزال) - مدنية

النوبة الاولى

قوله تعالى : « بسم اللّه الرّحمن الرّحيم » بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

« اذا زُلزِلَت الارْضُ زِلْزالَها (۱) » آنگه که بجنبانند زمین را بجنبانیدن آن[1].

« وَاَخْرَجَت الارْضُ اَثْقالَها (۲) » وبیرون دهد زمین از خود بارهای خویش.

« وَقالَ الانسانُ مالَها (۳) » ومردم میگوید : چیست که بمن بود ؟ چه رسید زمین را که می‌جنبد ؟ !

« یَوْمَئذٍ تُحَدِّثُ اَخْبارَها (٤) » زمین خبرهای خویش میگوید ، [ازهر کس که برو کار کرد] .

« بِاَنَّ رَبَّكَ اَوْحٰی لَها (٥) » بآنچه خداوند تو آن‌را فرمود .

« یَوْمَئذٍ » آن روز « یَصْدُرُ النّاسُ اَشْتاتاً » باز گردند مردمان دو گروه جدا جدا از هم دور « لِیُرَوْا اَعْمالَهُمْ (٦) » تا جزای کردار ایشان بایشان نمایند .

« فَمَنْ یَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ خَیْراً یَرَهُ (٧) » هر که هم سنگ مور خرد نیکی کند ، بیند آن [و پاداش آن] .

« وَ مَنْ یَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ شَرّاً یَرَهُ (٨) » وهر که هم‌سنگ مور خرد بدی کند، بیند آن [و پاداش آن] .

النوبة الثانیة

این سوره بقول مفسّران مکّی‌است، وبقول بعضی مدنی ، صدوچهل‌ونه‌حرفست، سی وپنج کلمه ، هشت آیت . ودرین سوره نه ناسخ است ونه منسوخ . وفی‌الخبرعن

۱ ـ الف : بجنبانندنی .

ابن عباس قال: قال رسول الله (ص): «**اذا زلزلت**» تعدل نصف **القرآن** «وقل هو الله احد» تعدل ثلث **القرآن** و «قل يا أيها الكافرون» تعدل ربع **القرآن**. و عن **علي بن موسى الرضا** عن ابيه **موسى بن جعفر** عن ابيه **جعفر بن محمد** عن ابيه **محمد ابن علي** عن ابيه **علي بن الحسين** عن ابيه **الحسين بن علي** عن ابيه **علي بن ابيطالب** سلام الله عليهم عن النّبيّ (ص) قال: «من قرأ «**اذا زلزلت**» اربع مرّات كان كمن قرأ **القرآن** كلّه».

قوله: «**اذا زلزلت الارض زلزالها**» اى - حركت الارض حركة شديدة لقيام السّاعة وفناء الارض. وقيل «**زلزلت**» قبل السّاعة وهى من اشراط السّاعة. وقال فى موضع آخر: «اذا رجّت الارض رجّاً»، «يوم ترجف الارض»، «يوم ترجف الرّاجفة» «انّ زلزلة السّاعة شىء عظيم» وذلك انّ **اسرافيل** «ينفخ فى الصّور» فيزلزل صوته الارض، فترجف و تظهر الكنوز، ثمّ تخرج الموتى فى النّفخة الثّانية. واضاف «**زلزالها**» اليها لانّ المعنى: «**زلزالها**» الّذى يليق بها. وقرىء فى الشّواذ «**زلزالها**» بفتح الزّاى ومعناهما واحد. وقيل بالكسر المصدر وبالفتح الاسم.

«**واخرجت الارض اثقالها**» كنوزها وموتاها فتلقيها على ظهرها ومن جعله فى الدّنيا. قال تخرج كنوزها وعنده. «**اثقال**» جمع ثقل بفتحتين و هو الشّىء المصون الكريم على صاحبه وعند غيره. «**اثقال**» جمع ثقل والانسان حيّاً ثقل عليها وميّتاً ثقل لها ويحتمل انّ الاثقال جمع كقوله عزّوجلّ: «سنفرغ لكم ايّه الثّقلان» فيكون المعنى. «**اخرجت الارض**» الجنّ والانس من باطنها الى ظاهرها والله اعلم. وفى الخبر عن **ابى هريرة** قال: قال رسول الله (ص): تقىء الارض افلاذ كبدها امثال الاسطو ان من الذّهب والفضّة فيجىء القاتل فيقول: فى هذا قتلت و يجىء القاطع فيقول: فى هذا قطعت رحمى، ويجىء السّارق، فيقول: فى هذا قطعت يدى. ثمّ يدعونه فلا يأخذون منه شيئاً. قوله: «افلاذ كبدها» اراد انّها تخرج الكنوز المدفونة فيها وقيئها اخراجها.

«**وقال الانسان مالها**» قيل: هو عامّ، وقيل: «**الانسان**» هاهنا الكافر الّذى

لایؤمن بالبعث لانّ المؤمن یعلم ذلك ولاینکر وقوعه ، والکافر الّذی لایقرّ بالبعث ولایعرف صدق کون القیامة، یقول : ماللارض تعجّباً من شأنها . وقیل : فی‌الآیةتقدیم وتأخیر، تقدیره :

«**یومئذ تحدّث اخبارها**» «**فیقول الانسان مالها**». قال‌المفسّرون‌تخبر‌الارض بماعمل‌علیهامن خیراوشرّفتقول‌للمؤمن یوم القیامة وحّد علیّ وصام وصلّی واجتهد واطاع ربّه، فیفرح‌المؤمن‌بذلك‌وتقول للکافر: اشرك علیّ وزنی‌وسرق وشرب‌الخمر وتشهد علیه الجوارح و الملائکة مع علم الله به حتّی یودّانّه سیق الی النّارممّا یری من‌الفضوح وفی‌ذلك ماروی **انس بن‌مالك** :انّ رسول‌الله(ص)قال: انّ الارض‌لتخبر یوم القیامة‌بکلّ‌عمل عُمل‌علی‌ظهرها.قال:فتلارسول‌الله(ص):«**اذازلزلت‌الارض زلزالها**» حتّی‌بلغ:«**یومئذ تحدّث اخبارها**» قال: «اتدرون‌ما«**اخبارها**»؟اذا کان‌یوم‌القیامة اخبرت‌بکلّ‌عمل‌عمل‌علی‌ظهرها». وروی‌انّ **عبدالرحمن بن‌ابی صعصعة** کان‌یتیماً فی حجر **ابی‌سعید الخدری**. فقال له **ابوسعید** : یابنیّ اذا کنت فی‌البوادی فارفع صوتك با لاذان فانّی سمعت رسول‌الله (ص) یقول : « لایسمعه جنّ ولاانس ولاحجر الّاشهد له ». و روی ان **اباامیّة** صلّی فی المسجد الحرام المکتوبة ثمّ تقدّم فجعل یصلّی هاهنا وهاهنا فلمّا فرغ قیل‌له : یا **اباامیّة** ما هذا الّذی تصنع ؟- فقال : قرأت هذه‌الآیة : «**یومئذ تحدّث اخبارها** » فاردت ان تشهد لی یوم القیامة . **قوله** :

«**بانّ ربّك‌اوحی لها**» ای- امرهابالکلام والهمها واذن لها فیه‌فتنطلق‌بقدرته سبحانه وتعالی کقوله : واذنت لربّهـا وحقّت ».

«**یومئذ یصدر النّاس اشتاتاً**»یصدرون‌عن‌قبورهم‌الی‌موضع‌المحاسبة متفرّقین متبدّدین لایلوی احد علی‌احد للهول‌الواقع . و قیل : ینصرفون عن‌الموقف متفاوتین مختلفین فاخذ ذات‌الیمین الی‌الجنّة وآخذ ذات الشّمال‌الی‌النّار وذلك‌قوله : « فریقٌ فی‌الجنّة وفریقٌ فی‌السّعیر ».واحدالاشتات؛ شتّ وشتّ« **لیرواعمالهم** »ای - جزاء اعمالهم.وقیل:« **لیروا**»صحائف« **اعمالهم** »یقرؤن‌مافیها«لایغادرصغیرةولا کبیرة»الّا احصیها. وقیل: هی‌رؤیةالقلوب‌والمعنی‌لیعرّفوا ماعملوا.وقیل:فیه‌تقدیم‌وتأخیر،تقدیره:

«**تحدّث اخبارها**»« **بانّ ربّك اوحىٰ لها** » « **ليروا اعمالهم** » « **يومئذ يصدر النّاس اشتاتاً** » .

« **فمن يعمل مثقال ذرّة** » الذّرة النّملة الصّغيرة . و قيل : رأس نملة . وسئل **ثعلب** عن الذّرّة ، فقال : مائة نملة حبّة والذّرّة واحدة منها . وقيل : هى الواحدة من حشو الجوّ الّذى يظهر فى شعاع الشّمس من الكوّة ، و قال **يحيى بن عمّار** : حبّة الشّعير اربع ارزّات والارزّة اربع سمسمات والسّمسمة اربع خردلات ، والخردلة اربع اوراق نخالة ، وورق النّخالة «**ذرّة**» .

« **فمن يعمل مثقال ذرّة خيراً يره** » اى ـ يجد ثوابه .

« **ومن يعمل مثقال ذرّة شرّاً يره** » اى ـ يرى العقوبة عليه . قال **ابن عباس** : ليس مؤمن ولا كافر عمل خيراً ولا شرّاً فى الدّنيا الّا اراه الله ايّاه يوم القيامة . امّا المؤمن فيريه حسناته وسيّآته فيغفر له سيّآته ويثيبه بحسناته . و امّا الكافر فيردّ حسناته ويعذّبه بسيّآته . وقال **محمد بن كعب** : فى هذه الآية : « **فمن يعمل مثقال ذرّة خيراً** » من كافر « **ير** » ثوابه فى الدّنيا فى نفسه واهله وماله وولده حتّى يخرج من الدّنيا وليس له عند الله خيرٌ . « **ومن يعمل مثقال ذرّة شرّاً** » من مؤمن «**ير**» عقوبته فى الدّنيا فى نفسه واهله وماله وولده وداره حتّى يخرج من الدّنيا وليس له عند الله « **شرّ** » و دليل هذا التّأويل ، ما روى **انس** قال : كان **ابو بكر** يأكل مع النّبىّ (ص) فنزلت هذه الآية فرفع **ابو بكر** يده فقال : يارسول الله انّى اجزى بما عملت من « **مثقال ذرّة** » من « **شرّ** » ؟ـ فقال: «يا **بابكر** مارأيت فى الدّنيا ممّا تكره فى مثا قيل ذرّ الشّرّ ويدّخر الله لك مثاقيل الخير حتّى توفاها يوم القيامة» . وعن «**عبدالله بن عمرو بن العاص**» انّه قال : نزلت « **اذا زلزلت الارض زلزالها** » و **ابو بكر** الصّدّيق قاعد فبكى حين انزلت، فقال له رسول الله (ص) : «ما يبكيك يا **بابكر** »؟ـ قال : ابكتنى هذه السّورة!ـ فقال له رسول الله (ص) : «لولا انّكم تخطؤن وتذنبون فيغفر الله لكم لخلق الله امّة يخطئون ويذنبون فيغفر لهم . وقال **مقاتل** : نزلت هذه الآية فى رجلين وذلك انّه لمّا نزل : « ويطعمون الطّعام على حبّه » كان احدهما يأتيه السّائل فيستقلّ ان يعطيه

التّمرة والكسرة والجوزة ونحوها، يقول: ماهذا بشىء انّما نوجر على مانعطى ونحن نحبّه، يقول اللّه تعالى: «و يطعمون الطّعام على حبّه وما احبّ اناهذا فيردّه صفراً و كان الآخر يتهاون بالذّنب اليسير الكذبة والغيبة والنّظرة واشباه ذلك، ويقول: ليس علىّ من هذا شىء انّما وعداللّه النّار على الكبائر وليس فى هذا اثم فانزل اللّه تعالى هذه الآية يرغّبهم فى القليل من الخير ان يعطوه فانّه يوشك ان يكبر و يحذّرهم اليسير من الذّنب فانه يوشك ان يكبر فالاثم الصّغير فى عين صاحبه يوم القيامة اعظم من الجبال وجميع محاسنه فى عينه اقلّ من كلّ شىء. وقال **ابن مسعود** احكم آية فى **القرآن**: «**فمن يعمل مثقال ذرّة خيراً يره**» «**ومن يعمل مثقال ذرّة شرّاً يره**» وتصدّق **سعد بن ابى وقّاص** بتمرتين فقبض السّائل يده. فقال **سعد**: ويحك يقبل اللّه منّا مثقال الذّرة والخردلة و كاين فى هذه من مثاقيل؟! وتصدّق **عمر بن الخطاب** و **عائشة** بحبّة من عنب فقالا فيها مثاقيل كثيرة. **و قال الرّبيع بن خثيم** مرّ رجل بالحسن وهو يقرأ هذه السّورة فلمّا بلغ آخرها قال: حسبى قد انتهت الموعظة فقال **الحسن**: لقد فقه الرّجل.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: «**بسم اللّه الرّحمن الرّحيم**» بسم اللّه كلمة من تأمّلها بمعانيها ووقف على ما اودع فيها رتعت اسراره فى رياض من الانس مونقة وظلّت افكاره بلوائح من اليقين مشرقة. فهى على جلال الحقّ شاهدة. و على ما يحيط به الذّكر ويأتى عليه الحصر زائدة.

در گرفتم بنام خداوند جهان، قادر وقاهر وديّان، لطيف و كريم ورحيم ورحمن، بی‌نیاز از اهل زمين و آسمان، دارندهٔ هردوعالم، دانندهٔ آشكارا و نهان، آفرينندهٔ خلق نه چنين ونه چنان، بردارندهٔ گردون گردان، پيدا كنندهٔ بساط و ميدان، نگارندهٔ از گل صورت انسان، نوازندهٔ او بخلعت احسان، مطيعان راوعده داد بنعيم جاودان ودرجات جنان، عاصيان را بيم داد بدركات نيران، همه راهست گرددرين سراى

امتحان ، جایگاه عموم و آخران، وبحکمت اختلاف نهاد میان ایشان ، بعضی گریان وبعضی خندان ، لختی با کفر و نفاق، لختی با اسلام و ایمان ، آنکه درخاك کند مدّتی پنهان پس بجنباند زمین را بفرمان روان، تا بیرون افکند بار خویش از آدمیان وپریان وغیر ایشان . اینست که ربّ العالمین گفت در تنزیل قرآن :

«اذا زلزلت الارض زلزالها» «واخرجت الارض اثقالها» «وقال الانسان مالها» .

بدانکه این سوره همه صفات[1] رستاخیزست وبیان احوال واهوال آن . آن روز که جبال راسیات راسخات ازبیخ بر کنند وچون پشم زده درهوا پرّان کنند. زازله درزمین افکنند وخاك فراجنبش آرند . دریا بجوش آرند وآب آتش گردانند. آسمان فرو گشایند و ستارگان فروریزانند . ماه از گردون بیفکنند وآفتاب ازفلك جدا کنند . ترکیب جهان نیست کنند . ونظام عالم خراب کنند . و گرد از کون بر آرند . ازهوا فریشته فرو آید . وازخاك مرده بر آید . نه درهوا فریشته ماند . نه درخاك مرده . همه رادر يك عرصه جمع کنند . وهمه را جزای کردار خویش دهند . مؤمنان را احسان و رضوان وغفران، کافران را انکال واغلال وزقّوم وقطران . قال الله تعالی :

« فمن یعمل مثقال ذرّة خیراً یره » «ومن یعمل مثقال ذرّة شرّاً یره» .

ای مسکین یکی براندیش تاچه کرده‌ای وچه ساخته‌ای ؟! آن روز راهرچه کرده‌ای از اعمال و هرچه گفته ای از اقوال هم سنگ ذرّه ای فرو نگذارند، همه را در حساب آرند . وجزاء آن بتمامی برسانند « توفّی کلّ نفس ما کسبت وهم لایظلمون» آن روز درگاه حکومت وخصومت بگشایند . خروش مظلومان بر آید . فریاد از ظالمان برخیزد ، سرگشتگی عاصیان ظاهر شود . اقویا در دست ضعفا اسیرشوند ، فقرا برامرا امیر گردند ، مطیع که طاعت دارست شادان و خندان بود ، مقصّر که تقصیر کرده گریان وسوزان بود . نه کس رازهرهٔ حمایت بود، نه کس را مکنت عنایت بود . « یوم تبلی السّرائر فماله من قوّة ولاناصر » . یکی ازبزرگان دین گفته: هر که را توفیق رفیق بود وسعادت مساعد، ازهمهٔ قرآن دروعظ اورااین آیت بس که:

---

۱ ـ الف : صفت .

« فمن یعمل مثقال ذرّة خیرآ یره» «ومن یعمل مثقال ذرّه شرّآ یره » . **صعصعة** عمّ **فرزدق** پیش **مصطفی** (ص) آمد ومسلمان گشت و از رسول خدا درخواست تا ازقرآن لختی بروی‌خواند . رسول‌خدا(ص) سورهٔ «**اذازلزلت**» بروی خواند. چون باین آیت رسید که : «**فمن یعمل مثقال ذرّة خیر آیره**»«**ومن یعمل مثقال ذرّة شرآیره**» آن مردبشورید . آشوبی وشوری‌ازنهاد وی بر آمد ، فریاد وولوله در گرفت، وچون مرغ نیم‌بسمل‌بخاك‌درافتاد . وزاربگریست . آنگه گفت : حسبی هذا من **القرآن**. مرد دانا چون بدانست که در آن عرصهٔ کبری برمقام سؤال ازذرّات وحبّات و نقیر وقطمیر بخواهند پرسید و هیچ فرو نخواهند گذاشت ، دست دردامن ورع زند ودر هیچ معاملت گزاف کاری نکند وبانفس خویش بنقیر وقطمیرحساب بکند ؛ تاخود با ایمان بود وخلق از وی درامان باشند . وی با اسلام بود . و خلق از قصد جنایت وی بسلامت باشند . اینست که **مصطفی** (ص) گفت : « المؤمن من امنهُ النّاسُ علی انفسهم و دمائهم و اموالهم . والمسلم من سلم المسلمون من‌لسانه ویده» .

۱۰۰ ـ سورة العادیات ـ المکیة

النوبة الاولی

قوله‌تعالی: «بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم» بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

« وَالعادیاتِ ضَبْحاً (۱)» باسبان غازی[1] که همی‌تازند و نفس همی‌زنند بآواز درتاختن.

« فَالمُوریاتِ قَدْحاً (۲)» آن آتش افروزان از سنگ بسنبهای خویش.

«فَالْمُغیراتِ صُبْحاً (۳) » و بآن غارت کنندکان بیامداد.

« فَاَثَرْنَ بِهِ نَقْعاً (٤) » برهامون دشمن کرد انگیختند.

« فَوَسَطْنَ بِهِ جَمْعاً (٥) ودرمیان سرای دشمن فرو آمدندبهم.

« اِنَّ الاِنْسانَ لِرَبِّهِ لَکَنُودٌ (٦) » باین سوکندها که مردم خداوند خویش را ناسپاس است وفرومایه.

« وَ اِنَّهُ عَلیٰ ذٰلِکَ لَشَهیدٌ (۷) » ومردم خود داند که چنین‌است‌ودرخوی‌خویش کواه است برخود.

« وَ اِنَّهُ لِحُبِّ الْخَیْرِ لَشَدیدٌ (۸) » ومردم از بهر دوستی این جهان ودوستی مال بخیل است وفروبسته دست.

« اَفَلا یَعْلَمُ » نمی‌داند این مردم ؟ « اِذا بُعْثِرَ ما فِی الْقُبُورِ (۹) » که‌آنکه که برانگیزندآنچه درکورهاست!

« وَحُصِّلَ مافِی الصُّدُورِ (۱۰)» وفراپیش آرندوبازنکرندآنچه دردلهاست!

«اِنَّ رَبَّهُمْ بِهِمْ یَوْمَئِذٍ لَخَبیرٌ (۱۱) » که خداوند ایشان بایشان آن روز داناست واز ایشان آکاه.

النوبة الثانیة

این سوره یازده‌آیتست ، چهل کلمه، صدوشصت وسه‌حرف،جمله به مکه فرو

---

۱ ـ الف : تازی .

آمد بقول جماعتی مفسّران؛ وقومی درمدنیّات شمرند ، گویند : به **مدینه** فروآمده، و درین سوره ناسخ و منسوخ نیست . **ابی کعب** روایت کنند از **مصطفی** (ص) که گفت : هر که سورهٔ « **والعادیات** » برخواند، او را بعدد هرمؤمنی که شب **مزدلفه** در **مزدلفه**[1] باشدواندرآن جمع بود،ده نیکی بنویسندوهمچنانست که آنجاحاضربود. واز **حسن بصری** روایت کنند که : سورهٔ « **والعادیات** » همتای دوبهراز **قرآن** است . وسبب نزول این سوره بقول **مقاتل** آنست که : رسول خدا(ص) جمعی لشکریان صحابه را بقبیلهٔ **کنانه** فرستاد تاایشان را بردین اسلام دعوت کنند . مدّتی برآمد که رسول خدا (ص) ازیشان هیچ خبر نشنید ونمی‌دانست که حال ایشان بچه حدّ رسید ومسلمانان از بهرایشان اندوهگن بودند ومنافقان شادهمی بودند وبدروغ میگفتند که : ایشان رابکشتند . ربّ العالمین این سوره رافروفرستادوازحال ایشان خبرداد که:

« **والعادیات ضبحاً** » آن اسبان ایشان ازنشاط بانگ همی کنند ، ودرتاختن درسرای دشمن نفس همی‌زنند و گرد می‌انگیزند ، ودرتاختن ازسنبهای ایشان آتش همی‌جهد، وبوقت صبح درسرای دشمن غارت همی کنند . ربّ العالمین تشریف غازیان را این کلمات بلفظ سوگند یاد کرد و مقصود آگاه کردن **مصطفی** است (ص) ، و مؤمنان ازاحوال آن غازیان ، وباز برد اندوه از دلهای ایشان . قوله :

« **والعادیات** » جمع عادیة و هی الّتی تعد و والعدو السّرعة فی المشی والتّباعد فی الخطووقوله : « **ضبحاً** » مصدروقع موقع‌الحال، ای- یضبحن «**ضبحاً**» . قال **ابن‌عباس** : المراد بها خیول الغزاة اقسم الله بها شرفاً للغزاة . وقال **علی** (ع) و **ابن مسعود** : انّها ابل الحاجّ ،اقسم الله بها تشریفاً للحاجّ والضّبح من الابل النّفس ومن الخیل الحمحمة . وروی **انّ‌علیّاً** (ع) انکرعلی **ابن‌عباس** حمله العادیات علی الخیل . وقال : انّها نزلت فی وقعة **بدر** و لم یکن معنا حینئذ الّا فرسان احدهما للمقدادوالآخرللزّبیر. وامّا **ابن‌عباس** ؛ فانّه احتجّ بالضّبح . وقال : انّ الابل‌لاتضبح فانّ الضّبح صوت انفاس‌الخیل اذا جهدت فی‌الجری فیکثرالرّبو فی‌اجوافها من شدّة

١) مزدلفة : جایی در مکهٔ معظمه ما بین عرفاة ومنی ٠ فرهنگ نفیسی .

العدو . وقال **ابن‌عباس** : ليس‌شيء من الدّواب ّ يضبح غير الفرس والكلب والثّعلب. و قال **الخليل** الضّبح نوع من العدو .

«**فالموريات قدحاً** »اى -تورى النّاربحوافرها اذاسارت‌فی‌الارض ذات‌الحجارة واذا اريد بها الابل فالمعنى انّها تضرب الحصا بمناسمها فيصكّ بعضها بعضاً فتنقدح منها النّار . و قال **مجاهد** : هی افكار العلماء تستنبط المعانى . وقال **عكرمة** : هی الالسنة تظهر الحقّ بالنّطق . و قيل : هی مكر الرّجال يقال للماكر قدح فاورى . وقيل:انّهم اذانزلوا ليلاً يوقدون النّارليروا كثيراً فيكسروابذلك‌قلوب‌المشركين‌اذا بلغهم كثرة عددهم . وقيل : هی‌الخيل تهيّج‌الحرب بين‌اصحابها . والمعنى‌فالمهيّجات حرباً . قوله :

«**فالمغيرات صبحاً** » اى - تسير ليلاً و تغير على‌الاعداء « **صبحاً** » والغارة وقت الصّباح من عادة العرب و نهى عن الغارة باللّيل . و كان رسول اللّه (ص) يغير مصبحاً. وقيل:هی‌الابل اذا افاضت من‌عرفات والاغارة سرعة السّيرومنه قولهم : اشرق ثبير كيما نغير » .

« **فاثرن** » اى- هيّجن. « **به** » ، اى -بذلك المكان‌الّذی‌انتهين‌اليه كناية عن غير مذكور لانّ المعنى مفهوم .

« **نقعاً** » اى غباراً . وقيل : «**فاثرن به**» اى - بالعدو . « **نقعاً** » اى - صوتاً . وقيل : الهاء ضمير الصّبح والمعنى: « **اثرن**» فی وقت الصّبح « **نقعاً** » .

« **فوسطن به** » اى - بالقوم جمعاً ، اى - الخيل دخلت رصف جمع من العدوّ تغير عليهم . و قيل : « **وسطن** » فی وقت الصّبح جمع العدوّ . و قيل : هی الابل توسطن بالقوم جمع مناً . يقال : وسطهم يسطهم اذاصار فی وسطهم .

« **انّ‌الانسان لربّه‌لكنود** » هذا موضع القسم . اقسم اللّه بهذه الاشياء .

« **انّ الانسان‌لربّه لكنود** » اى - قليل الشّكر كفور بطیء الخدمة قليل الخير . وقال**الحسن البصرى** : « **الكنود** » الّذی يعدّد المصائب وينسى النّعم . وفی الخبر عن النّبی ّ (ص) « **الكنود** » الّذی‌يمنع‌رفده ويضرب‌عبده ويأكل‌وحده.

وقال **الفضيل بن عياض**:«**الكنود**» الّذى انسته الخصلة الواحدة من الاساءة الخصال الكثيرة من الاحسان، والشّكور الّذى انسته الخصلةُ الواحدة من الاحسان الخصال الكثيرة من الاساءة. وقال **ابوبكر الورّاق**: «**الكنود**» الّذى يرى النّعم من نفسه واخوانه. وقيل: يرى النّعمة ولايرى المنعم. وقال **الواسطى**: هوالّذى ينفق نعم اللّه فى معاصى اللّه. وقيل. هوالحسود الحقود.

«**وانّه على ذلك لشهيد**» الهاء عائدة الى الرّبّ سبحانه، اى - انّ ربّه «**على ذلك**» اى - «**على**» كنوده وصنيعه لشاهد. وقيل: الهاء عائدة الى الانسان لانّه يعلم ذلك من نفسه وافعاله تشهد على كفرانه نعمة ربّه. وقيل: انّه شاهد على نفسه بماتصنع كقوله: «يوم تشهد عليهم السنتهم» الآية.

«**وانّه لحبّ الخير لشديد**»اى - انّ الانسان لاجل حبّ المال لبخيل. قال **طرفة**:

ارى الموت يعتام الكرام و يصطفى
عقيلة مال الفاحش المتشدّد.

الشّديد والمتشدّد: البخيل، و كذلك الفاحش، ومنه قوله:«ويأمركم بالفحشاء». اى - بالبخل. وقيل: معناه: «**وانّه**» «**لشديد**» الحبّ للخير وهو المال. قال **ابن زيد**: سمّى اللّه المال خيراً وعسى ان يكون حراماً خبيثاً لكنّ النّاس يعدّونه خيراً فسمّاه اللّه خيراً كما انّ الجهاد سمّاه اللّه سوءاً بقوله:«فانقلبوا بنعمة من اللّه وفضل لم يمسسهم سوء» اى قتال وليس هو عنداللّه بسوء لكنّ يسمّونه سوءاً.

قوله. «**افلايعلم**» اى - هذا الانسان لايعلم اذا «**بعثر**» اى - قلب و بحث وابثر مافى القبور من الموتى وما بمعنى من.

«**وحصّل مافى الصّدور**» ميّز وابرز ما فيها من خيراوشرّ.

«**انّ ربّهم بهم يومئذ لخبير**» اى - عالم فيجازيهم على جميع اعمالهم من الخير والشّرّ و كسرت الهمزة لمكان اللّام فى قوله «**لخبير**» ولولاها لفتحت الهمزة لوقوع العلم عليها. هذا كقوله: «واللّه يعلم انّك لرسوله واللّه يشهد انّ المنافقين لكاذبون». روى انّ **الحجّاج بن يوسف** قرأ على المنبر هذه السّورة - يحضّ النّاس على الغزو

فجری علی لسانه.

« اَنّ ربَّهم » بفتح الالف ثمّ استدرکها من جهة العربیّة فقال « **خبیر** » : واسقط اللّام. وقال **الزجاج** : الله خبیر بهم فی ذلك الیوم وفی غیره من الازمان ولکن خصّ « **یومئذ** » بالذّکر لانّ المعنی انّه یجازیهم علی کفرهم والجزاء یقع « **یومئذ** » والله اعلم.

النوبة الثالثة

قوله تعالی : «**بسم الله الرّحمن الرّحیم**» « **بسم الله** » کلمة اذا سمعها العاصون نسوا زلّتهم فی جنب رحمته واذا سمعها العابدون نسوا صولتهم فی جنب الٓهیّته، کلمة من سمعها ماغادرت له شغلاً الّا کفته. ولاامراً الّا اصلحته ولاذنباً الّا غفرته ولاارباً الّاقضته.

نام خداوندی که جزازوی خدائی نه، ودرحکم وی چون وچرائی نه، وجز بنوراو کس راروشنائی نه، وجزبالهام او کس رادانائی نه، وباحکم او کس راتوانائی نه، وجزبهدایت او کس را بینائی نه. عزیزاست این نام که دلها را انس است، وجانها را پیغام، از دوست یادگار وبرجان عاشقان سلام. درهجده هزار عالم کس نتواند که قدم بربساط توفیق نهد مگر بمددلطف این نام. کس را درهردوسرای زندگی مسلّم نبود مگر برعایت وحمایت این نام. درهفت آسمان وهفت زمین کس مقبول حضرت نیامد، مگر باقرار این نام؛ و کس مهجور درگاه عزّت نگشت مگر بانکاراین نام. « یضلّ به کثیراً و یهدی به کثیراً ».

قوله : « **والعادیات ضبحاً** » این عادیات که الله قسم بدان یاد کرد، یا اسبهای غازیان اند، یاراحله های حاجیان؛ چون مرکبهای ایشان را این شرف ومنزلت است که الله تعالی قسم بدان یاد کند. شرف و منزلت غازیان و حاجیان، خود که داند غایت ونهایت آن و کدام زبان عبارت کند از درجات و کرامات ایشان؟ آری هر که در راه طاعت او رود عجب نباشد، که دررعایت وعنایت او باشد. آن غازی

که درمعرکهٔ ابطال ودرمقام قتال ازبهر اعزاز دین‌اسلام‌واعلاءِ کلمهٔ حقّ‌میکوشد ، تن سبیل ودل فدا کرده . وسینهٔ عزیز خود هدف تیر دشمن ساخته ، و آن حاجی که طبل رحیل فرو کوفته و خان ومان را وداع کرده ، وروی ببادیهٔ مردم خوار نهاده ، ضیاع واسباب راضایع گذاشته ، و بامیلهای بادیه دوستی گرفته ، به **کعبهٔ** مشرّف‌مقدّس‌رسیده ، رداءِ تجریدبرافکنده ، لبّیك‌تفرید زده ؛ آنها که بدین‌صفت‌اند زائران حقّ اند . وحقّ است برخداوند کریم که قاصدان درگاه خود را و زائران حضرت عزّت را بنوازد وباایشان کرامت کند . فردا درحظیرهٔ قدس‌ایشان‌را ساخته ، کاس انس خلعت وصال یافته ، از خداوند ذوالجلال درروضهٔ رضوان برتخت بخت تکیه زنان ، درمجمع روح وریحان ، دیدار ذوالجلال‌عیان ، ایشان مهمانان حقّ‌اند، وحقّ ایشان را میزبان .

« **انّ الانسان لربّه لکنود** » موضع قسم است . الله سوگند یادمی کند که : این آدمی کنود وکفوراست . ناسپاس وناپاك از کاردین،همیشه غافل‌وبجهل وحرص و بخل نائل . روز روشن بگناه سیاه کرده و شب دراز بخواب غفلت کوتاه کرده . درگاه‌خداوند گذاشته . وروی بخیمه‌وخرگاه کرده ؛ شادبدانست که سال نودرآید وشادیش بیفزاید . خود نداند و نه اندیشد که هرنفسی که برمی‌آرد گامی بمرگ نزدیك‌ترمی‌شود . وهرروزی منزلی ازراه آخرت باز می‌برد :

انّـا لنفـرح بالایّـام نقطعها

وکلّ یوم مضی یدنی من‌الاجل!

« **افلایعلم‌اذا بعثرمافی‌القبور** » «**وحصّل ما فی الصّدور** » . نمیداند این مردم که چه عقبه‌ها درپیش دارد . که برآن گذرمی‌باید کرد ؟ ازسکرات مرگ وظلمات گور و حسرات قیامت و فزعات دوزخ و درکات زندان ! رسول خدا (ص) میگوید : « لو تعلمون ما اعلم لضحکتم قلیلاً و لبکیتم کثیراً ولو تعلم البهائم من الموت ما یعلمه ابن آدم ما اکلتم سمیناً » . اگر آنچه مرا برآن دیدار افتادست شمارا بعشرعشیر آن دیدار بودی ، روز وشب دیدهٔ شما اشك بار بودی وخندهٔ شما

اندك و گریستن بسیار بودی . واگر این حیوانها و بهائم نامکلّف واین ستوران که با ایشان خطاب وعتاب نیست و بر ایشان امر ونهی نیست وایشان را ثواب وعقاب نیست؛ ازاین حدیث مرگ آن مقدار بدانستندی که آدمیان دانسته‌اند، کس از گوشت ایشان لقمه‌ای چرب نخوردی که ازبیم و باك مرگ زار ونزار گشتندی . وازراحت ولذّت علفهای خویش بیزار شدندی ! مسکین آدمی بی‌حذرست از آنکه بی‌خبرست، خبر ندارد از آنکه خطر ندارد. آن روز بداند که دانش سود ندارد . آنکه دریابد که دریافت را فائده نبود !

۱۰۱ - سورة القارعة - مکیة

النوبة الاولی

قوله تعالی : «بسم‌اللّه الرّحمن‌الرّحیم» بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

« **اَلْقارِعَةُ ما الْقارِعَةُ** (۱) » روز رستاخیز روز بر کوبنده و چه بر کوبنده [که آنست] !

«**وَما اَدْریٰكَ مَاالْقارِعَةُ**(۲)» وتو چه دانی [ای محمد] که‌آن چه بر کوبنده است ؟ !

« **یَوْمَ یَکُونُ النّاسُ کَالْفَراشِ الْمَبْثُوثِ** (۳) » آن‌روز که مردمان از هول رستاخیز چون پروانه باشند افکنده وپراکنده .

«**وَتَکُونُ الْجِبالُ کَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ** (٤) » و کوهها‌چون پشم زده درهواشده.

« **فَاَمّامَنْ ثَقُلَتْ مَوازِینُهُ** (٦) » هر که گران‌آیدترازوی او[بنیکی] .

«**فَهُوَفی عِیْشَةٍ راضِیَةٍ** (۷) » او درعیشی است که پسندد آن را.

« **وَاَمّا مَنْ خَفَّتْ مَوازِینُهُ**(۸) » وامّا آنکس که ترازوی او سبك‌آید .

« **فَاُمُّهُ هاوِیَةٌ** (۹) » نگونسار ماند [او وبخت کلون[1]] وباز گشت‌اوبادوزخ.

« **وَماٰاَدْریٰكَ ماٰهِیَهْ** (۱۰) » وتوچه دانی که دوزخ چیست ؟

« **نارٌ حاٰمِیَةٌ** (۱۱) » آتشی بغایت تف رسیده !

النوبة الثانية

این سورة « **القارعة** » مکّی است ، به **مکه** فروآمـد . صدوپنجاه حرفست . سی وشش کلمه . یازده‌آیت‌بعدد کوفیان . وده‌آیتست بعدد مدنیان . وهشت‌آیتست بعدد بصریان . اختلافست میان ایشان بسه‌آیه . کوفیان « **القارعة** » آیت شمارند،

---

۱) چنین است در «ج» ، الف : نگونسار ماند او .

وبصریان نشمارند. و کوفیان ومدنیان «**ثقلت موازینه**»،«**خفّت موازینه**» هردوآیت شمارند وبصریان نشمارند. ودرین سوره ناسخ ومنسوخ نیست. ودرخبر **ابی کعب** استاز **مصطفی** (ص) کههر که سورة «**القارعة**» برخواندخدای عزّوجلّروزقیامت ترازوی وی کران کرداند بنیکی. قوله:

«**القارعة**» اسم من اسماءِ القیامة انثت لانّها اسم السّاعة کما انثت الحاقّة و الطّامّة والصّاخة؛ وسمّیت «**بالقارعة**» لانّهاتقرع قلوب النّاس بهولها. وقیل: «**القارعة**» البلیّة الّتی تقرع القلوب لشدّة المخافة، والقرع الضّرب منه المقرعة؛ وقیل: یجوز ان تکون صفة للزّجرة اوالصّیحة او النّفخة الّتی ذکرها الله تعالی لابتداءِ البعث. قوله:

«**ماالقارعة**» تعظیم وتهویل وتعجیب منها، ای ـ هی عظیمة الشّأن قطیعة الحال.

«**و مآادریٰك ماالقارعة**» ای ـ لاتعرفها لانّك لم تعهد مثلها ولاتعرف حقیقتها الّا بمشاهدتها «**القارعة**» رفع بالابتداءِ «**ماالقارعة**» صفته و «**مآادریٰك ماالقارعة**» اعتراض.

«**یوم یکون**» خبره والتّقدیر «**القارعة**» الهائلة واقعة.

«**یوم یکون النّاس کالفراش المبثوث**» یعنی: کالطّائر الّذی یتساقط فی النّار والسّراج. وقیل: کصغار الجراد کقوله: «یخرجون من الاجداث کانّهم جراد منتشر». ومعنی «**المبثوث**» المتفرّق فی الجهات لانّ الخلق یموج بعضهم فی بعض فکلّ فریق منهم لمایراه من اهوال القیامة آخذ فی وجه غیروجه صاحبه. وقیل: النّاس خاصّ فی الکفّار وهم یتهافتون فی النّار یوم القیامة کتهافت الفراش.

«**وتکون الجبال کالعهن المنفوش**» «**العهن**» الصّوف المصبوغ و «**المنفوش**» المندوف، واختصاص «**العهن**» لمعنیین، احدهما ان یکون لالوان الجبال کقوله: «و من الجبال جدد بیض وحمر مختلف الوانها وغرابیب سود». والآخر لما یرید الله تعالی فی افنائها یعیدها بعد الصّلابة رخوة. کقوله: «وبسّت الجبال بسّاً» و کقوله: «و کانت الجبال کثیباً مهیلاً».

«**فامّا من ثقلت موازینه**» جمع میزان. قال **الحسن** هو میزان له کفّتان

جعل الله رجحان احدی کفّتیه علامة سعادة صاحبه. وقیل: ینصب لکلّ انسان میزان. و قیل: الموازین جمع الموزن والمعنی من رجحت حسناته علی سیّآته.

« **فهو فی عیشة راضیة** » ای - ذات رضاً کلابن وتامرٍ. وقیل: راضٍ صاحبها کیومٍ صائمٍ ولیل قائمٍ.

« **وامّا من خفّت موازینه** » ای - رجحت سیّآته علی حسناته.

« **فامّه هاویة** » ای - فمسکنه ومأویه النّار سمّیت امّه لانّه یأوی الیها کما یأوی الولد الی امّه. والهاویة اسم من اسماء **جهنّم**. هی امّ الانسان الکافر لازمة له واولی به. وقیل: « **فامّه هاویة** » ای - امّ رأسه هاویة منحدرة منکوسة فی النّار من اعلی الی اسفل. وقیل: « **فامّه هاویة** » مثل قول العرب: هوت امّه وهی کلمة تستعمل عند عظم المکروه وشدّة المصیبة کمایقال ثکلته امّه.

« **ومآ ادریٰک ماهیه** » تعظیم وتوبیخ والاصل ماهی والهاء للاستراحة والوقف ای - « **ومآ ادریٰک ما الهاویة** » ثمّ فسّر فقال:

« **نارٌ حامیة** » ای - بلغت النّهایة فی الحرارة. یرویٰ عن **انس بن مالک** قال: انّ ملکاً من ملائکة الله عزّوجلّ یو کل یوم القیامة بمیزان **ابن آدم** فیجاء به حتّیٰ یوقف بین کفّتی المیزان فیوزن عمله فان « **ثقلت** » میزانه نادی الملک بصوت یسمع جمیع الخلق باسم الرّجل الاسعد فلان سعادة لاشقاوة بعدها وان « **خفّت موازینه** » نادی الملک: الاشقیٰ فلان شقاوة لاسعادة بعدها.

النوبة الثالثة

قوله‌تعالی: « **بسم الله الرّحمن الرّحیم** » بسم‌الله کلمة من آمن بها امن زوال النّعمیٰ، ومن ذکرها ظفر بنعیم الدّنیا والعقبیٰ، ومن عرفها واعتقدها سعد سعادة لایشقیٰ، ووجد ملکاً لایبلیٰ، وبقی فی العزّ والعلیٰ.

نام نامداری که نامش یادگار جانست، و دل را شادی جاودانست، و رَوح رُوح دوستان و آسایش غمگنان است. عنوان نامه ای که از دوست نشانست و

مهر قدیم مضمون آنست. نامه‌ای که بیقرار رادرمانست وازقطیعت امانست، نامه‌ای که هم کوی وهم چوگانست، مرکب اوشوق ومهراومیدانست، گل او سوزومعرفت او بوستانست. نامه ای که درخت توحید را آبشخوراست، و دوستی حقّ مرآن را میوه وبراست. یقول الله تعالی: «لایزال العبدیذ کرنی واذ کره حتّی یحبّنی واحبّه».

و گفتهٔ عزیزانست که: اذا ذکرت من انا احتقرت و اذا تذ کّرت لمن انا افتخرت. چون باخود نگرم و کردار خود بینم، گویم: ازمن زارتر کیست؟ چون باتونگرم وخود را دربندگی توبینم، گویم از من بزرگوارتر کیست؟

گاهی که بطینت خود افتد نظرم
گویم که: من از هرچه بعالم بترم
چون از صفت خویشتن اندر گذرم
از عرش همی بخویشتن درنگرم

پیر طریقت گفت: گاهی که بخود نگرم، همه سوز ونیاز شوم؛ گاهی که بدو نگرم، همه ناز وراز شوم؛ چون بخود نگرم گویم:

پر آب دو دیده و پر آتش جگرم
پر باد دودستم و پـر از خاك سرم

چون بدو نگرم گویم:

چه کند عرش که او غاشیهٔ من نکشد؟
چون بدل غاشیهٔ حکم و قضای تو کشم؟!
بوی جان آیدم ازلب که حدیث تو کنم
شاخ عزّ رویدم از دل که بلای تو کشم!

«القارعة ما القارعة» «وما ادریك ما القارعة» صفت روز رستاخیزست، روز محشر، روز عرض اکبر، روز جمع لشگر، روز احیاءِ صور، روز نشر بشر، روز جزاءِ خیروشر، همهٔ خلق برانگیخته و ازهیبت و سیاست خداوند ذوالجلال بزانو درآمده، ترازوی راستی آویخته، کرسی قضا نهاده، بساط هیبت باز گسترده[1]، دوزخ

۱ـ الف: گسترانیده.

همی غرّد وزبانیه عاصی‌را میگیرد ؛ جرس هوس از گردن آفریدگان فرو گشاده ، و جزای کردار هر کس در کنار او نهاده . بسا امیرا که آن روز اسیر شود ، بسا اسیرا که امیر شود ، بسا عزیزا که ذلیل شود ، بسا ذلیلا که عزیز شود ، بسا پدر که ازفرزند جدا شود ، وفرزند ازپدر جدا شود ، بسا مادر که ازفرزند بگریزد ، وفرزند ازمادر! هر کسی بخود درمانده وازدوستان وخویشان جدا گشته: «**کالفراش المبثوث**» همچون پروانه پرا کنده وافکنده[1] وتنها مانده . مسکین آدمی که سر بمعصیت در نهاده ، وازهول رستاخیز غافل مانده ؛ نمی‌داند که هرچه امروز درمی‌بندد[2] ، فرداش می‌باید گشاد ؛ هرچه امروز زاملا کند، فرداش برمی‌باید خواند . ای مسکین باری آن املا کن که فردا برتوانی خواند وآن بار دربند که فردا برتوانی داشت ، وآن کار کن که فرداطاقت جزای آن داری . آن روز مؤمنان‌را جامه ازمعاملت خواهد بود ، مرکب از طاعت وتاج ازخدمت وردا ازحرمت وجمال روی ازرنگ دل . هر کرا امروز دل بتوحید ومعرفت روشن‌است ، فردا روی وی سپید وروشن بود، چون ماه دوهفته ؛ اگرچه امروز حبشی رنگ‌است . وهر کرا امروز دل درشك و شبهت فردا روی وی سیاه و تاریك بود ، اگرچه امروز رومی رنگ است .

«**وتکون الجبال کالعهن المنفوش**» ازصعوبت وهیبت رستاخیز یکی آنست که این کوههای افراشته واین راسیات راسخات از بیخ برآرند و زیر وزبر کنند ، و چون پشم زده در هوا پرّان کنند ، زلزله در زمین افتد ، خاك فراجنبش[3] آید ، کوه بلرزش آید ، نه‌نشیب ماند نه‌فراز؛ همه راست گشته، بالا ونشیب یکی‌شده .

«قاعاً صفصفاً لاتری فیها عوجاً ولاامتا» «**فامّامن ثقلت موازینه‌فهو فی عیشة راضیة**» آنکس که کردار وی بپسند الله بود ، والله از وی خشنود بود ، اگر یك نفس ازوی برآید از سرسوز ونیاز بآن یك نفس ترازوی حسنات وی گران گرداند. وآنکس که الله از وی ناخشنود بود ، و عنایت ازلی اورا دستگیر نبود ، اگر پری روزی زمین طاعت دارد[4] در ترازوی وی پرپشه‌ای نسنجد . بساخفته درخواب خوش

۱ ـ الف : پر کنده واو کنده ۲ ـ الف : می دربندد ۳ ـ ج : فرا بجنبش
۴ ـ الف : طاعت آرد .

که ازمرقد او تافرقد فریشتگان پرواپرداده ومیگویند : خداوندا بحرمت‌وحشمت وبرکت نفس این آزادمرد برما رحمت کن ، و بسا بیدار چشم که ملائکهٔ مقرّبین از نفس وی بفریاد[1] آمده و می گویند : خداوندا ما را از زحمت و ظلمت نفس این بی‌حرمت بی‌رحمت فریاد رس . ای جوانمرد اگر با دلی پاك از خبائث و بدعت بخسبی به‌از آن که همهٔ شب بیدار باشی ودل‌پرازهوا وشهوت بود ! هر که اسیر دیو است همه روزگار او شب است . و هر که در حمایت دین است ، همه شبهای او روز است .



۱ ـ الف : بفریادرس .

۱۰۲ - سورة التكاثر - مكية

النوبة الاولى

قوله تعالى: «بسم اللّه الرّحمن الرّحيم» بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

«اَلْهیٰکُمُ التَّکاثُرُ (۱)». مشغول داشت شما را نبرد[1] کردن با یکدیگر بانبوهی.

«حَتّیٰ زُرْتُمُ الْمَقابِر (۲)» تا آنکه که بمردید، تا آنکه که مردگان در گور بشمردید.

«کَلّا» کلّا کلّا، نشاید نشاید نشاید، از جستن راه رستگی مشغول بودن، نشاید نه نه نه.

«سَوْفَ تَعْلَمُونَ(۳)» آری آگاه شوید[2].

«ثُمَّ کَلّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ(٤)» پس باز نشاید آری آگاه شوید[3].

«کَلّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْیَقین(٥)». اگر شما میدانید دانستنی بی گمان [مشغول ندارد شمارا نبرد[4] کردن بایکدیگر بانبوهی].

«لَتَرَوُنَّ الْجَحیمَ(٦)» براستی که شما آتش دوزخ خواهید دید.

«ثُمَّ لَتَرَوُنَّها عَیْنَ الْیَقین (۷)» باز آن را میخواهید دید دیدنی بچشم بر بی گمانی.

«ثُمَّ لَتُسْئَلُنَّ یَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعیم(۸)» پس آنکه براستی که شما را بخواهند پرسید از ناز این جهان.

النوبة الثانية

این سوره هشت آیتست، بیست و هشت کلمه. صدو بیست حرف. جمله به **مکه** فروآمده، و بعضی مفسّران گفتند: مدنی است به **مدینه** فروآمده. ودرین سوره

---

۱ ـ الف: نورد ۲ ـ الف: باشید ۳ ـ الف: پس نشاید از جستن راه رستگی آگاه باشید ٤ ـ الف: نورد.

ناسخ و منسوخ نیست . و در خبراست از **مصطفی** (ص) هر که این سوره برخواند نعمتی که‌الله تعالی‌اورا داد دردنیا فردادرقیامت ازوشمارنخواهد، وبا وی‌شمارنکند، و اورا ثواب‌آنکس دهد که هزارآیت از کتاب خدا خوانده‌باشد . وبروایتی دیگر هر که این‌سوره برخواندآن ساعت که درجامهٔ خواب‌می‌شود، چناست که صدآیت از **قرآن** خواند . و بوقت وفات مؤنت منکرونکیر اورا کفایت کند .

سبب نزول این‌سوره‌آن بودکه دو قبیله ازقبائل **قریش** یکی**بنوعبدمناف‌بن قصي** ودیگر**بنو سهم بن عمرو** بریکدیگر تفاخر کردند ، واز خود بیشی و پیشی نمودند ، وعادت عرب این بود ، پیش‌ازمبعث **مصطفی** (ص) ، شرف وسیادت مهتری وبهتری قومی را بودی که در ایشان کثرت بودی ، و درنسب عدد فراوان بودی . تا میگفتند:فلاناکثرمن‌فلان. وفلان اکثرعدداً واعظم نفراًمن‌فلان. این‌دوقبیله برین عادت از خود بکثرت شرف نمودند . فتعادّوا ایّهم اکثر فکثرتهم . **بنوعبدمناف** هریکی‌قوم خود را برشمردند ، سادات واشراف وغیرایشان ، ودرشمار **بنوعبدمناف** بیشترآمدند. **بنو سهم** گفتند : انّما اهلکنا البغی‌فی‌الجاهلیّة فعدّوااموتانا وموتاکم . قبیلهٔ ما درجاهلیّت ودرایّام کفروشرك بغی کردند،بگزاف کاری وفساد ازاندازهٔ خود در گذشتند، تاعدد زندگان‌ایشان باکم‌آمد . اکنون تا مردگان‌خود برشمریم ، و کثرت عددخود بنمائیم . بگورستان رفتند و گورهابرشمردند که این‌قبرفلان واین قبرفلان ! قبورآن‌سادات واشراف قبیلهٔ خودبرشمردند. وسه خاندان **بني‌سهم** زیاده آمدبر**بني‌عبدمناف**. برین نسق‌تطاول بریکدیگرهمی‌نمودند ، وتفاخرهمی کردند ؛ تارب ّ العالمین ایشان‌را درین سوره ازآن باز زد و گفت :

« **الهیکم‌التّکاثر** » ای ــ شغلکم التّکاثر والتّفاخر بکثرة المال والعدد عن طاعة ربکم .

«**حتّی زرتم المقابر**» یعنی: حتّی‌عددتم‌الاموات . این مباهات ومفاخرت باانبوهی و بیشی شما را ازطاعت وعبادت الله بازداشت . و مشغول کرد تا آنکه که مردگان را در گور بشمردید .

«**کلّا**» نشایدواین عادت نباید داشت . وازطاعت اللهباین تفاخر مشغول بودن

نشاید. وقیل:

« حتّى زرتم المقابر » « حتّى» ادرككم الموت فدُفنتم فی « المقابر » على تلك الحال. وقیل: هو عامّ فیمن یبلغ بهم حبّ الدّنیا والحرص على الاکثار فیها « حتّى » یغفلوا عن طاعة الله فیموتوا على ذلك. قومی مفسّران گفتند: سیاق این آیت برعموم است، ایشان را میخواهد که حبّ دنیا وحرص جمع مال بر ایشان مستولی گردد، و روز کارخویش همه بدان مشغول دارند تا ازطاعت وعبادت حقّ بازمانند. وهمچنان درغفلت می‌زیند تادر آن غفلت ازدنیا بیرون شوند. وقیل: یقال لهم فی الآخرة اذا خفّت موازینهم شغلتم بالاکثار من الدّنیا عن طاعة الله « حتّى » متّم. وفی الخبر الصّحیح عن **مطرّف بن عبدالله بن الشّخیر** عن ابیه قال: انتهیت الی رسول الله (ص) وهو یقرأ هذه الآیة. « **الهٰیکم التّکاثر** » قال: یقول ابن **آدم**: مالی مالی وهل لك یابن **آدم** من مالك الّا ما اکلت فافنیت؟ اولبست فابلیت؟ اوتصدّقت فامضیت؟! وعن **انس بن مالك** یقول: قال رسول الله (ص): « یتّبع المیّت ثلاثة فیرجع اثنان و یبقى معه احد یتبعه اهله وماله و عمله فیرجع اهله و ماله و یبقى عمله » وقیل: معنى الآیة مازلتم منهومین حتّى کنتم مکبّین على عمارة مایفنى لاتشبعون ممّا تجمعون الّا اذا آوتکم القبور. ومثله ماروی عن **ابی بن کعب** قال: کنّا نرى انّ هذا من **القرآن** لو کان لابن **آدم** وادیان من ذهب لاتبغی الیهما وادیاً ثالثاً ولایملاء جوف ابن **آدم** الّا التّراب. ویتوب الله على من تاب، ثمّ قال:

« **کلّا** » ردعٌ و زجرٌ عن « **التّکاثر** » افتخاراً. « **سوف تعلمون** » بعد هذا انّ الاشتغال بطلب الاکثار خطاءٌ عظیم.

« **ثمّ کلّا سوف تعلمون** » التّکرار تأکید للوعید وتغلیظ للمنهیّ عنه. وقیل: انّهما فی وقتین احدهما فی القبر والآخر فی القیامة. و روی عن **علی** (ع) انّه قال: « مازلنا نشكّ فی عذاب القبر حتّى نزلت « **الهٰیکم التّکاثر** » الى قوله: « **کلّا سوف تعلمون** » لانّه وعید بعذاب القبر ». وفی الخبر الصّحیح عن **عائشة** انّ یهودیّة دخلت علیها فقالت: اعاذك الله من عذاب القبر! فسألت **عائشة** رسول الله (ص) عن عذاب القبر. - فقال: « نعم عذاب القبر حقّ ». - قالت **عائشة**: فما رأیتُ رسول الله (ص) بعد صلّى صلوةً الّا تعوّذ من عذاب القبر. وعن **ابی سعید**: قال: قال رسول الله (ص): - یسلّط على الکافر

فی قبره تسعة و تسعون تنّیناً تنهسه و تلدغه حتّی تقوم السّاعة ، لوان تنّیناً منها نفخ في الارض ما انبتت خضراً . ثمّ قال: « **لو تعلمون علم اليقين** » هذا كلام محذوف الجواب، والتّقدير لوعلمتم مالكم وماعليكم علماً يقيناً ما « **الهيٰكم التّكاثر** » وماشغلكم ذاك عن غيره واضاف العلم الى « **اليقين** » وهو نعته لاختلاف اللّفظين كقوله : « انّ هـذا لهوحقّ اليقين » . قال **قتادة** : كنّا نحدّث انّ « **علم اليقين** » ان يعلم انّ اللّه باعثه بعدالموت .

« **لترونّ الجحيم** » قرأ **ابن عامر و الكسائی** : « **لترونّ** » بضمّ التّاء من اريته الشّیء . وقرأالآخرون بفتح التّاء ،ای ـ ترونها بابصاركم عن بعيد . « **ثمّ لترونّها** » مشاهدة « **عين اليقين** » اللّام لام القسم اقسم اللّه عزّوجلّ انّهم يرون « **الجحيم** » . كقوله : « وان منكم الّا واردها » .

« **ثمّ لترونّها عين اليقين** » عياناًلستم عنها بغائبين يراها المؤمن حين يعبرها ويراها الكافر مستقرّاً يغمرها والتّكرار تأكيد . وقيل : من جعل الخطاب للكفّار كان معناه انّكم « **ترون الجحيم** » فی الموقف ثمّ ترونها اذا دخلتم جهنّم . و من جعل الخطاب للمؤمنين فالاوّل بمعنى العلم ، ای ـ تعلمون الجحيم حقّاً اذا رأيتم عند المحشر صدق الوعيد . ثمّ ترونها علی الصّراط حالة العبور .

« **ثمّ لتسئلنّ يومئذ عن النّعيم** » هذا يشتمل كلّ مايتنعّم به فی الدّنيا اوّله الصّحة والفراغ والامن. يقال لهم : فيم افنيتموها قال النبیّ (ص): « نعمتان مغبون فيهما كثير من النّاس: الصّحة والفراغ » . فی هذا الحديث دلالة علی عظم محلّ هاتين النّعمتين وجلالة خطرهما، وذلك لانّ بهما يستدرك مصالح الدّنيا ويكتسب درجات الآخرة فانّ الصّحة تنبیء عن اجتماع القوی الذّاتيّة والفراغ يدلّ علی انتظام الاسباب الخارجة المنفصلة ولا قدرة علی تمهيد مصلحة من مصالح الدّنيا والآخرة الّا بهذين الامرين صحّة فی جسم وفراغ فی قلب ثمّ سائر النّعم يدخل فی حيّزهما وينخرط فی سلكهما ويعدّ من توابعهما . قال **معاوية بن قرّة** : كان يقال شدّة الحساب يوم القيامة علی الصّحيح الفارغ يقال له :

کیف ادّیت شکرهما؟ ویروی عن **ابن‌عباس** قال: «**النّعیم**» صحّة الابدان والاسماع والابصار یسأل الله العبید فیم استعملوها وهو اعلم بذلک منهم و ذلک قوله: «انّ السّمع والبصرو الفؤاد کـلّ اولٰئک کان عنه مسؤلاً» و عن **ابی هریرة** قال: قال رسول الله (ص): «انّ اوّل ما یسأل الله العبد یوم القیامة ان یقول له: الم اصحّ جسمک. الم اُرْوِک من الماء البارد؟». وقال **انس بن مالک** ضاف رسول الله (ص) الی **المقداد بن الاسود** فقدّم الیه طعاماً فأکله ثمّ سقاه ماءً بارداً فاستطابه. و قال: «ما ابردها علی الکبد»! ثمّ قال: «اذا شرب احدکم الماء فلیشرب ابردما یقدرعلیه». قیل: ولم؟ ـ قال: «لانّه اطفاء للمرّة وانقع للغلّة وابعث علی الشّکر». وقال **مالک بن دینار** قال: رجل للحسن انّ لنا جاراً لایأکل الفالوذج ویقول: لااقوم بشکره. فقال: ماأجهل جارکم نعمة الله علیه بالماء البارد اکثر من نعمته بجمیع الحلاوی! و عن **ابی هریرة** عن النّبی (ص) فی قول الله جلّ ثناءه «**ثمّ لتسئلنّ یومئذ عن النّعیم**». قال: «من أکل خبز البرّ وشرب ماء البارد وکان له ظلّ فذٰلک النّعیم الّذی یسأل عنه». وعن **انس بن مالک** قال: لمّا انزلت: «**ثمّ لتسئلنّ یومئذ عن النّعیم**» جاء رجل محتاج فقال: یارسول الله هل علیّ من النّعیم شیءٌ؟ ـ قال: «النّعلان و الظّلّ والماء البارد». وعن **عبدالله** عن النّبی (ص) قال: «انّ الله عزّ و جلّ لیعدّ نعمه علی العبد حتّی یعدّ علیه سألتنی فلانة ان ازوّجکها یسمّیها باسمها فزوّجتکها». وروی انّ النّبی (ص) قرأ: «**الهٰیکم التّکاثر**» علی المنبر یوماً فقال له رجلٌ عن ایّ نعیم نسأل و انّما نأکل فی انصاف بطوننا و نلبس الصّوف کالضّان وسیوفنا علی عواتقنا؟ ـ فقال (ص): «انّها ستکون». وروی انّه قال: «عن الماء البارد وظلال الجدر». وروی انّه قال (ص): «هل تدرون ماذاک «**النّعیم**»»: قالوا: الله ورسوله اعلم. ـ قال: «بیت یکنّک وخرقة تواری عورتک و کسرة تشدّبها صلبک ماسوی ذٰلک نعیم. و روی انّه قال: «**النّعیم**» المسؤول عنه یوم القیامة کسرة تقویه و ماء یرویه و ثوب یواریه». و اتی **سعیدبن جبیر** بشربة عسل فقال: انّ هذا من «**النّعیم**» الّذی تسأل عنه! وعن **ابن‌عباس** انّه سمع **عمربن الخطاب** یقول: خرج علینا رسول الله (ص) عندالظّهیرة فوجد **ابابکر** فی المسجد. فقال له: «یا بابکر

ما اخرجك فی هذه السّاعة » ؟- قال : یارسول الله اخرجنی الّذی اخرجك . قال : وجاء **عمر** فقال له رسول الله(ص): «یابن **الخطاب** مااخرجك»؟-قال: یارسول الله اخرجنی الّذی اخرجکما فقعد معهما **عمر** . قال : فاقبل رسول الله(ص) یحدّثهما . ثمّ قال: «هل لکما من قوّة فتنطلقا الی هذا النّخل فتصیبا طعاماً وشراباً وظلّاً»- قلنا: نعم -قال : «مرّوا بنا الی **ابی الهیثم مالك بن التّیهان الانصاری** »قال: فتقدّم رسول الله(ص) بین ایدینا فاستأذن وسلم علیهم ثلاث مرّات و **امّ الهیثم** تسمع الکلام من وراء الباب و تریدان یزیدهم رسول الله من السّلام فلمّا اراد رسول الله (ص) ان ینصرف خـرجت **امّ هیثم** تسعی خلفهم ، فقالت : یارسول الله لقد سمعت تسلیمك ولکنّی اردت ان تزیدنامن سلامك - فقال لها رسول الله (ص) : « این **ابو الهیثم** » ؟ - قالت : یا رسول الله هو قریب ذهب لیستعذب لنا من الماء ادخلوا فانّه یأتی السّاعة ان شاء الله وبسطت لهم بساطاً تحت شجرة حتّی جاء **ابو الهیثم** ففرح بهم **ابو الهیثم** و قرّت عینه و صعد **ابو الهیثم** علی نخلة یصرم لهم عذقاً[1] . فقال رسول الله(ص):«حسبك یا **بالهیثم** »-قال : یارسول الله : تأکلون من بُسره[2] ومن رُطبه[3] ومن تُذنوبه[4] . ثمّ اتاهم فشربوا علیه ، فقال رسول الله(ص): «هذا من «**النّعیم**» الّذی تسألون عنه یوم القیامة ، ظلّ بارد و رطب طیّب ، وماء بارد » . وقال بعض السّلف : من أکل فسمّی و فرغ فحمد لم یسأل عن نعیم ذٰلك الطّعام . و عن **محمد بن کعب** فی قوله :«**لتسئلنّ یومئذ عن النّعیم**» قال : عمّا انعم علیکم بمحمد(ص) وقال **ابو العالیة** :عن الاسلام والسّنة . وقال **الحسین بن الفضل**:تخفیف الشّرایع وتیسیر **القرآن** . وعن **الاعمش** قال:مرّ **شریح** بقوم یلعبون . فقال: مالکم ؟- قالوا : فرغنا یا **با امیّة** . - قال : ما بهذا امر الفارغ .

النوبة الثالثة

قوله تعالی «**بسم الله الرّحمن الرّحیم**» « **بسم الله** » کلمةٌ سماعها غذاء ارواح العابدین ، ضیاء اسرار العارفین ، بلاء مهج[5] المریدین، دواء کلّ فقیر وقیر مسکین .

---

۱) عذق: خوشهٔ خرما . فرهنگ نفیسی.
۲) بسر : غورهٔ خرما . فرهنگ نفیسی ۳) رطب : خرمای تر . فرهنگ نفیسی
٤) تذنوب :خرمای نیم رسی که از دنباله رسیدن آغاز کرده باشد فرهنگ نفیسی
٥) مهج : جمع مهجة : روح وروان وجان وخون دل . فرهنگ نفیسی .

نام خداوندی که مؤمنان را دل‌دارست، و دوستان را وفادار، مریدان را مهر داراست، وعاصیان را آمرزگار. در ذات بی‌نظیرست و درصفات بی‌یار، فضلش بسیار و کرمش بی‌شمار، زیبا صنع وشیرین گفتار، عالم‌الاسرار و معیوبان را خریدار. خداوندی که باز راز اودلهای دوستان شکار کرد، و آنچه از کلّ کون بپوشید بر آب وخاك آشکار کرد. دلهای مؤمنان بنور معرفت باضیاء کرد. زبانهاشان بنطق شهادت گویا کرد. براعضاء و ارکان رنگ دوستی پیدا کرد. و آنچه کرد با مؤمن بسزا کرد. خود میگوید[۱] جلّ جلاله: «والزمهم کلمة التّقوی وکانوا احقّ بها واهلها» قوله:

«**الهیکم التّکاثر**» خطاب تنبیه وتقریراست. میگوید[۲]: ای فرزند **آدم** بنسبی که عن قریب منقطع میشود چه فخر آری؟ و بر کثرت عدد خویشان و مال و جاه سرمی‌افرازی؟ و بآن که ترا مهلت داده‌اند وخلیع‌العذار فرا گذشته، غرّه شده‌ای؟ وتا بچهار دیوار لحد درآن مصرع غربت ومحلّ وحدت نرسی هیچ می‌بازنگردی؟ وعذری‌می‌نخواهی؟ بی‌حذری‌ازآنکه‌بی‌خبری! هیچ‌راه بصلاح وفلاح خودمی‌نبری، ازآنکه مست حرص و شهوت شده‌ای!

«**کلّاسوف تعلمون**» «**ثمّ کلّاسوف تعلمون**» آری بدانی‌ودرکارخودببینی[۳] آن روز که دانستن و دیدن سود ندارد، و توبه و عذرخواست هیچ بکار نیاید.

«**کلّالو تعلمون علم‌الیقین**» اگرت «**علم‌الیقین**» «**وعین‌الیقین**» بودی که عقبهٔ مرگ بمی‌باید[۴] گذاشت. وسارسفرقیامت بمی‌باید[۵] ساخت، همانا[۶] که تفاخر و تکاثر در مال و عدد ترا کمتر بودی؛ و رغبت بطاعت و عبادت بیشتری بودی.

«**لترونّ الجحیم ثمّ لترونّها عین‌الیقین**» این‌لام‌لام قسم‌است. ربّ‌العالمین قسم یادمی کندومیگوید[۷]: حقّا که شمابنگان‌همه دوزخ خواهیددید به «**عین الیقین**» دیدنی بی‌گمان وبی‌هیچ‌شك. همانست که آنجا گفت[۸]: «وان‌منکم‌الّاواردها» مؤمن بیند بر گذرگاه، کافر بیند واورا قرارگاه. **مصطفی** (ص) گفت[۹]: «خیرما القی فی

---

۱ و ۲ - الف: میفرماید. ۳ - الف: درکار خویش بینی ٤ - الف: می بباید
٥- الف: می‌باید. ٦- الف: مانا ۷- الف: میفرماید ۸و۹ - الف: فرمود.

القلب اليقين واليقين الايمان كلّه وانّ الله تعالى بقسطه و عدله جعل الرّوح والفرح فی‌الیقین والرّضا وجعل‌الهمّ والحزن فی‌الشّکّ والسّخط.» گفتا[1] : بهترین تخمی که درسینهٔ مؤمن ریختند تخم یقین است . وهمگی ایمان یقین است . و یقین ایمان‌را حصنی حصین است ، ومؤمن را حبلی متین است . وحقّ جلّ جلاله باجمال لطف و کمال کرم بفضل بی میل و عدل بی‌جور و لطف بی علّت هرچه روح و راحت بود وامن وفراغت بود ، وشادی وطرب بود ، همه دریمین یقین وروضهٔ رضا تعبیه کرد. باز بحکم بی‌غرض وعلم بی‌تهمت هرچه اندوه و نکبت بود ورنج ومحنت ، همه در شکّ وناپسند تعبیه کرد . و گفته‌اند که : یقین‌راسه رکن است : «**علم اليقين**» و «**عين اليقين**» وحقّ اليقين . «**علم اليقين**» بسینه فروآید «**عين اليقين**» بسر فروآید . حقّ اليقين بجان‌فروآید . «**علم اليقين**» تقریر ایمان کند . «**عين اليقين**» اخلاص را نشان دهد . حقّ اليقين باحقّ معرفت افکند . طوبی کسی را که در عالم «**علم اليقين**» قدم دارد . زلفی[1] کسی‌را که از عیان «**عين اليقين**» اثری بیند . حسنی کسی را که از حقیقت حقّ اليقين خبری یابد .

۱ـ الف : فرمود .

۱۰۳ - سورة العصر - مكية

النوبة الاولى

قوله تعالى : « **بسم الله الرّحمن الرّحيم** » بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

«**وَالْعَصْرِ**(۱) » بگیتی وشبانروز وهنگام .

« **اِنَّ الْاِنْسانَ لَفی خُسْرٍ** (۲) » که این آدمی در کاست است ودرزیان .

« **اِلَّا الَّذینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ** » مگر ایشان که بگرویدند و کار نیك کردند . « **وَتَواصَوْا بِالْحَقِّ** » و یکدیگر را وصیّت کردند براستی . « **وَتَواصَوْا بِالصَّبْرِ**(۳) » ویکدیگر را وصیّت کردند بشکیبائی .

النوبة الثانية

این سورة « **العصر** » سه آیتست ، چهارده کلمه ، شصت وهشت حرف. جمله به **مکه** فروآمد ، آنگه که رسول‌خدا(ص) خواست که هجرت کند وبه **مدینه** شود. قومی مفسّران گفتند : این سوره مدنی‌است ، به **مدینه** فروآمد درابتدای هجرت . و درین سوره یك آیه منسوخ است : « **انّ الانسان لفی خسر** » نسخت بالاستثناء وهوقوله : «**الّاالذّین آمنوا وعملواالصّالحات**» . وفی‌الخبر عن **ابی بن کعب** قال : قال رسول الله (ص) : من قرأ سورة « **العصر** » ختم‌الله لـه بالصّبر و کان مع اصحاب الحقّ یوم القیامة . قوله :

«**والعصر** » «**انّ‌الانسان‌لفی‌خسر**» قال **ابن‌عباس**: معناه والدّهر، الواوللقسم . اقسم الله به لانّ فیه عبرةً للنّاظرین . و قیل : المراد بالعصر آخر النّهار ، و خصّ بالقسم لانّ فیه خواتیم الاعمال . وقال **مقاتل** : اقسم بصلوة العصر وهی صلوةالوسطی[1].

والعرب تسمّی‌الغداة والعشیّ: العصرین ، والنّهار واللّیل : العصرین ، والشّتاء والصّیف:

العصرين . وقيل: معناه : ورب «العصر» و كذلك في امثاله .

«انّ الانسان لفي خسر» اي «لفي خسر» من عمره . فقد قال بعض الصّالحين: يابن آدم انت في هدم عمرك منذ سقطت من بطن امّك . وقيل : الخسر: ذهاب رأس المال، والانسان في هلاك نفسه وعمره . وقيل : الانسان اذا تنفّس تنقّص. وقيل: اراد «بالانسان» الكافر بدليل انّه استثني المؤمنين. قالوا: نزلت في **الاسود بن شريق القرشي**. وقيل: في **الوليد بن المغيرة** . وقيل : في رجل من **قريش** اسمه **جميل** . والخسر على هذا التّأويل هو الضّلال والهلاك . وروى **ابن عون** عن **ابراهيم** قال : اراد انّ الانسان اذا عمّر في الدّنيا وهرم لفي نقص وتراجع الّا المؤمنين، فانّه يكتب لهم اجورهم ومحاسن اعمالهم الّتي كانوا يعملونها في شبابهم وصحّتهم وهي مثل قوله : «لقد خلقنا الانسان في احسن تقويم ثمّ رددناه اسفل سافلين الّا الّذين آمنوا» الآية . قوله :«**وتواصوا بالحقّ**» اي - اوصى بعضهم بعضاً بالاقامة على الحقّ قولاً وفعلاً، وقيل : بطاعة الله واجتناب معاصيه . وقيل : الحقّ هو الله والمعنى بتوحيد الله والقيام بما يحبّ له ، وقيل : بالحقّ يعني : بالقرآن والدّين . «**وتواصوا بالصّبر**» على الدّين . و قيل : على اداء الفرائض واقامة امرالله ، و قيل : «**بالصّبر**» على تحمّل المشاقّ في الله واعاد لفظ «**تواصوا**» تعظيماً لشأن «**الصّبر**» . وقيل : انّما كرّر قوله : «**وتواصوا**» لانّه لما كان تمام الايمان بالتزام حقّ الله اوّلاً ، ثمّ بالثّبات والدّوام عليه ثانياً . فصل بين الحالة الاولى فافردلها وصيّةً يدخل بهافي الواجب عليها وافردللثّانية وصيّةً اخرى لما كانت الاولى لاتنفع من دونها . وعن **ابي بن كعب** قال : قرأت هذه السّورة على رسول(ص) فقال : «اقسم ربّكم بآخر النّهار . «**انّ الانسان لفي خسر**» **ابوجهل** «**الّا الّذين آمنوا**» **ابوبكر** و «**عملوا الصّالحات**» **عمر** و «**تواصوا بالحقّ**» **عثمان** و **تواصوا بالصبر**» **علي**(ع) ».

النوبة الثالثة

قوله تعالى : «**بسم الله الرّحمن الرّحيم**» «**بسم الله**» كلمةٌ من سمعها وفي

قلبه عرفان تلألأت انوار قلبه، وتفرّقت انواع کربه، وتحیّرت فی جلاله شوارق لبّه کلمةٌ من عرفها وفی قلبه ایمان احبّها من داخل الفؤاد وهجر فی طلبها الرّقاد وترك لاجلها کلّ همّ و کلّ مراد.

بر افواه ائمهٔ دین و علماءِ شرع متداولست که هرچه اندر کتب و صحف ربّانی‌است، ازاوراق **آدم** وصحف **شیث** (ع)و **ادریس** (ع)و**ابراهیم**(ع)و**موسی**(ع) مجموع آن، جمله اندر **تورات** و **انجیل** و **زبور** است؛ وهرچه اندرین کتب است بیان ونشان‌آن در **قرآن** عظیم و **فرقان** مجیداست، وهرچه در **قرآن** مجموع و مسموع‌است درسورة «الحمد» است. وهرچه درسورة «الحمد» است اندرین چهار کلمه است که: «**بسم اللّه الرّحمن الرّحیم**». و هرچه درین چهار کلمه است در حروف «**بسم اللّه**» است. وهرچه در صورت «**با**» است در صرّهٔ نقطهٔ وی است و گفته‌اند: نظم **قرآن** برمثال‌عرش آمد، ونقطهٔ «**با**» برمثال‌ذرّه؛ اکنون دیدهٔ سرّ بگشا درصور ودرسورنظر کن، نهایت عظمت در **قرآن** ودرعرش ببین‌ونشان قدرت در ذرّه ودرنقطه ببین. دراضافت بقدرت چیزی راعظیم مدان. ودراضافت بحکمت وجود چیزی را حقیر وخرد مخوان. عرش عظیم بیافرید که اندر تحت هرپایه ای از پایه های‌آن سیصد وشصت هزار عالم‌است پراز مقرّبان ومقدّسان. وذرّه ای‌حقیر بیافرید که قدررسم صورت وی بینندحسّاً[1]، ولکن‌دست بوی‌نرسدجسّاً[(1)] ومسّاً. این ذرّه که درنقابست نورآفتاب آن‌را عیان کند، وآن عرش که در حجاب است نور قرآن آنرا بیان کند. تا این نور نبود کس ذرّه نبیند. و تا آن نشان نبود کس عرش نداند. ودرآفرینش عرش حکمت است که سقف عالم بود. محراب اعظم، آئینهٔ قدرت، نهایت صورت، قبلهٔ کرّوبیان، مطاف مقرّبان، خزینهٔ لطائف، منبع طرائف، مطلع انوار، مجمع آثار. ودرآفرینش ذرّه حکمت است که بیان کمال قدرت بود، نشان اظهار فطرت، آئینهٔ عبرت، گوای بی‌نیازی عزّت، بیان داعیهٔ اعتبار، نشان قهر وقدرت جبّار. تا بدانی که صنع صانع‌حکیم‌جلّ جلاله عبث نبود، و کاروی سفه نبود وبروی لهو روا نبود. وهرچه کند درآن سرّی است که درابداع

۱ـ الف: حساً.

---

۱) جبس: بفتح نخستین وتشدید دوم، دست سودن. ترجمه وشرح قاموس.

وی هوس وهوی نبود : علی‌قدراهل‌العزم تأتی‌العزائم !

قوله : «**والعصر**» «**انّ‌الانسان لفی‌خسر**» حقّ جلّ جلاله وعظم شأنه قسم یاد میکند بایّام دهر که محلّ عبرت ناظر است واثر قدرت‌آن قادر، که آدمی همیشه درکاست است و درزیان ، خراب عمر ومفلس روزگاروحیران . هرروزی که بروی بغفلت می گذرد جزوی ازاجزاءِ عمر وی می کاهدو بروزآخر نزدیك میگردد ، در نقصان میرود ، و می پندارد که هی فزایـد . بنقد عصیان می‌آرد و طاعت با فردا می‌افکند .

گفتی : بکنم کار تو بنوا فردا
وآن کو که تراضمان کند تا فردا ؟!

رسول خدا (ص) که مهتر وبهتر خلق عالم بود وبرگزیده وبرکشیدهٔ حقّ بود، میگوید: هیچ بامداد برنخاستم که شبانگاه را چشم داشتم . وهیچ شب نخفتم که بامدادرامنتظربودم . وهیچ لقمه دردهن ننهادم که گمان بردم که پیش ازمرگ ازخوردن‌آن لقمه فارغ شوم . وآن مهتر (ص) دردعابسیار گفتی : «خداوندا تومارا زندگانی ده درحلاوت طاعت ، ومردگی ده درپاکی ازوحشت وزلّت . ومارابحضرت خویش بر، نه تشویرزدهٔ کردار ونه خجل کشتهٔ روزگار .

۱۰٤ ـ سورة الهمزة ـ مكية

النوبة الاولى

قوله تعالی : « بسم الله الرّحمن الرّحیم » بنام خداوندفراخ بخشایش مهربان.

« وَیْلٌ لِکُلِّ هُمَزَةٍ لُمَزَةٍ (۱) ویل هرطنّازی را سخن چینی بد گوئی .

« الّذی جَمَعَ مالاً وَعَدَّدَهُ (۲) » او که مال برهم می‌نهد و برهم می‌شمارد .

« یَحْسَبُ انَّ مالَهُ اَخْلَدَهُ (۳) می‌پندارد که مال او او را ایدر پاینده دارد .

« کَلّاً » نه [ندارد اورا پاینده] . « لَیُنْبَذَنَّ فِی الْحُطَمَةِ (٤) » درافکنند[1] اورا در آتش خرد کننده وشکننده .

« وَما اَدْریٰکَ مَا الْحُطَمَةُ (٥) و توچه دانی که دوزخ چه جای است و آتش آن چه چیز؟

« نارُاللهِ الْمُوقَدَةُ (٦) » آتشی است که الله آن را افروخت [از مردمان]

« اَلَّتی تَطَّلِعُ عَلَی الْاَفْئِدَةِ (۷) می‌سوزد آدمی را تا آنکه که بدل اورسد و دل او را بسوزد .

« اِنَّها عَلَیْهِمْ مُوصَدَةٌ (۸) » آن بر ایشان افکنده است وبرایشان پوشیده .

« فی عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ (۹) » درعمودهای دراز .

النوبة الثانیة

این سوره صدو سی حرفست . سی و سه کلمه . نه آیت ، جمله به **مکه** فرو آمد . و درین سوره ناسخ و منسوخ نیست . و در فضیلت سوره خبر **ابی بن کعب** است از پیغامبر (ص) گفت : « هر که این سوره برخواند ، الله تعالی او را بعدد هر کس که پیغامبری را افسوس داشته ده نیکی در دیوان او بنویسد . واین سوره اندرشأن کافران

۱ ـ الف : اوکنند .

مکه فرو آمد. **ولید مغیره** و **امیة خلف** و **اخنس شریق** که بر رهگذر **مصطفی** (ص) ویاران می‌نشستند، چون یکی از ایشان بگذشتی از پس وی سخن ناسزا گفتندی، بلب همی گزیدند و بچشم و ابرو همی نمودند و بزبان همی گفتند. گهی رویاروی طعن همی کردند وناسزا همی گفتند، گهی ازپس پشت عیب همی جستندو افسوس همی‌داشتند. تارب العزّة این سوره درشأن ایشان فروفرستاد وبد سرانجامی ایشان بیان کرد، گفت:

«**ویلٌ لکلّ همزة لمزة**» و قیل: هو عامّ فی حقّ کلّ من هذه صفته. قال **ابن عباس**: الهمزة واللّمزة معناهما واحد و هوالعیّاب المشّآء بالنّمیمة، المفرّق بین‌الاحبّة، الباغی‌للبریء العیب. روی عن **اسماء بنت یزید** قالت: قال‌رسول‌اللّه (ص): «الااخبر کم‌بخیار کم»؟-قالوا بلی‌یارسول‌اللّه.-قال:«الّذین‌اذارأوا ذکراللّه‌عزّوجلّ ثمّ‌قال: «اخبر کم‌بشرار کم»؟- قالوا: بلی- قال: «المشّاؤن بالنّمیمة، المفرّقون بین‌الاحبّة، الباغون‌للبرءآء العیب».وقال **مقاتل**: الهمزة الّذی یعیبك فی الغیب واللّمزة یعیبك فی‌الوجه. وقال **ابوالعالیة** و **الحسن** علی ضدّه. و قال **سعیدبن‌جبیر** و**قتادة** الهمزة الّذی یأکل لحوم النّاس یغتابهم. و اللّمزة الطّعّان علیهم. و قال **ابن‌زید**: الهمزة الّذی یهمز النّاس بیده ویضربهم واللّمزة الّذی یلمزالنّاس بلسانه و یعیبهم. ویرمز بحاجبه و یشیر برأسه، والهمزة واللّمزة ساکنتا المیم الّذی یفعل ذلك به. قال النّبی(ص):«انّی لاعرف قوماً یضربون صدورهم ضرباًیسمع‌اهل‌النّار.»-قیل: من‌هم‌یا رسول‌اللّه؟-قال: «هم‌الهمّازون اللّمّازون‌الّذین یلتمسون عورات المسلمین ویهتکون ستورهم ویشنعون علیهم من‌الفواحش مالیس فیهم.» ثمّ وصفه فقال:

«**الّذی جمع مالاً**» قرأ **ابوجعفر** و **ابن عامر** و **حمزة** و **الکسائی**: جمّع بالتّشدید المیم علی التّکثیر. وقرأ الآخرون‌بالتّخفیف. «**وعدّده**» ای- احصاه مرّةً بعد اخری وحفظ‌عدده، والتّعدید الحفظ من‌غیر ان‌یؤدّی حقّ‌اللّه منه. وقیل: «**عدّده**» ای- اکثره لانّ فی‌تکثیر عینه تکثیرعدده. وقال **الحسن**: صنّفه ابلاً وغنماً وارضاً و ذهباً و فضّةً.

«**یحسب انّ ماله اخلده**» فی الدّنیا یظنّ انّه لایموت مع یساره. قال **الزّجاج**: ای ـ یعمل عمل من یظنّ انّه یبقی لیساره و یخلد فی الدّنیا لماله. فحیفظ ماله کحفظ الانسان حیوته کانّ ما ینقص منه ینقص من عمره.

«**کلّا**» ای ـ لیس لامر علی مایحسب وقیل: هومتّصل بمابعده ومعناه حقّاً.

«**لینبذنّ فی الحطمة**» ای ـ لیطرحنّ فی **جهنّم** و «**الحطمة**» من اسماء النّاروهی سبع درکات. فاسم الاولی **جهنّم** لانّها تتجهّم فی وجوه الخلق و هو موضع اهل التّوحید ولانار فیها ولکنّه یصل حرّ النّار الیهم فاذا خرج اهل التّوحید منها جعلت طبقاً علی سائر الدّرکات. والدّرکة الثّانیة **لظی** وهی الّتی تتلظّی ای ـ تتلهّب. والثّالثة **سقر** وهی الّتی تسقر ای ـ تذیب ما القی فیها من قول العرب: سقرته الشّمس. ای ـ اذابته. والرّابعة «**الحطمة**» وهی الّتی تحطم مافیها ای ـ تکسر وقیل: «**الحطمة**» الکثیرة الاکل سمّیت حطمة لانّه یاکل بعضها بعضاً. و رجل حطمة ای ـ اکول. والخامسة **الجحیم**. و هی النّارالعظیمة تقول: اجحمت النّار فجحمت. و السّادسة **السّعیر** وهی المسعورة ای ـ الموقدة غایة الایقاد. و السّابعة **الهاویة** وهی الّتی تهوی باهلها ای ـ تهلکهم. و هذه الدّرکات تحت الصّخره، و الصّخرة تحت الثّری، و الثّری تحت الحوت، والحوت تحت الثّور، والثّور تحت الارض السّابعة. قوله:

«**وما ادریٰك ما الحطمة**» تعجیب و تعظیم، معناه: «**ما ادریٰك ما الحطمة**» لولا انّ الله تعالی بیّن شأنها لك. «**نار الله الموقدة**» تفسیر لها، «**الموقدة**» المسعّرة

«**الّتی تطّلع علی الافئدة**» ای ـ تحرق الجلود والاجسام حتّی تصل الی القلوب ثمّ یعاد ما احرق منها جدیداً، وقیل: هی الّتی یبلغ المها الی القلب الالم اذا وصل الی القلب مات صاحبه. فهم فی حال من یموت ولایموتون. کقوله: «لایموت فیها ولایحییٰ».

«**انّها علیهم مؤصدة**» تهمز ولا تهمز فبالهمز من آصدت الباب و بغیر الهمز من اوصدت الباب. والمعنی: انّ النّار او «**الحطمة**» مطبقة مغلقة لایدخلها روح ولافرج.

«**فی عمد**» قرأ **حمزة** و **الکسائی** و **ابو بکر** بضمّتین، والآخرون بفتحتین وهی اختیار **ابی حاتم** لقوله تعالی: «رفع السّموات بغیر عمد» وهما جمعان للعمود مثل ادیم و اُدُم و اَدَم. وقال **ابو عبیدة** هو جمع عماد مثل اهاب و اُهُب و اَهَب. قوله: «**ممدّدة**»

من صفة العمد ای ـ انّها قیود طوال ذات حلق فهم فیها یعذّبون . و قیل : یمدّ ارجل الکفّار فی العمد من النّار. وقیل: «**العمد الممدّدة**» اغلال فی اعناقهم . وقیل : «**فی عمد ممدّدة**» علی ابواب **جهنّم** مدّت بها الابواب لا یمکنهم الخروج . وقال **الحسن** : تفسیر ذٰلک فی **الکهف** : «احاط بهم سرادقها» فلجهنّم سرادق وللسّرادق عمد وظاهر الآیة انّهم یجعلون فی العمد ثمّ تمدّ تلک العمد فی النّار . والله اعلم . روی عن **انس بن مالک** قال : قال رسول الله (ص) : «المؤمن کیّس فطن حذر وقّاف متثبّت، لا یعجل عالم ورع و المنافق . «**همزة لمزة**» حطمة کحاطب اللّیل لا یبالی من این کسب وفیما انفق .

النوبة الثالثة

قوله تعالی: «**بسم الله الرّحمن الرّحیم**» «**بسم الله**» کلمةٌ غیورةٌ لا یصلح لذکرها الانسان مصون من اللّغو والغیبة . ولا یصلح بمعرفتها الّا قلب محروس عن الغفلة والغیبة ولا یصلح لمحبّتها الّا روح محفوظة عن العلاقة والحجبة .

نام خداوندی کـه عزیزست نام او . عظیم است انعام او قدیم است کلام او ، شیرین است پیغام او ، هر ذرّه‌ای از ذرّات عالم دلیلست برجلال و اکرام او ، هر کجا شاهیست نقش بندگی برجبین و اعلام او . هر کجا درویشی است مولی[1] آنجا که دل پرحسرت بی کام او . خداوندی کـه زمین خدمت نکشد بار نعمت او، آسمان شکر برنتابد اعباء امانت منّت او ، دست وصف نرسد بشاخ نعت جلال صمدیّت او ، چشم ادراک نبیند سهیل فلک جمال احدیّت او ، خواطر ضمائر و سرائر اسرار درنیابد دقائق حقائق او . کسوت عبارت واشارت محیط نشود بوصف عزّت و کبریاء او .

پیر طریقت گفت: الٰهی تو آنی که خود گفتی[1] چنانکه خود گفتی[2] چنانی، عظیم شانی و قدیم احسانی، عزیز وسلطانی ، دیّان و مهربانی هم نهانی هم عیانی ، دیده را نهانی وجان را عیانی . من سزای تو ندانم تو دانی .

رفیع القدر فی عزّ المکان کریم القول فی لطف البیان

قوله تعالی : «**ویلٌ لکلّ همزة لمزة**» الله تعالی و تقدّس خبر میدهد از قومی

---

۱ و ۲ ـ الف : فرمودی

که همّت وحرفت ایشان دردنیا همه جمع‌مال‌بود. روزگار واوقات خویش درتحصیل مال از هروجه که باشد. مستغرق داشته. بهرسوی دست همی زنند واز حرام وشبهه نپرهیزند. پیوسته در چنگ آز و حرص گرفتار شده، قرین تکبّر و تجبّر گشته، طغیان وعدوان روی‌بایشان‌نهاده، هریکی ازایشان چون فرعونی‌غرق طوفان‌طغیان گشته. یاچون قارونی‌قرین‌فساد وهلاك شده. مال‌ونعمت نامبارك راه دین برایشان زده. و قدم برخط خطا نهاده؛ ومیل از طاعت و عبادت بگردانیده. چون خود را بربساط نشاط توانگری بینند، و ابلیس نفخهٔ کبردربینی‌ایشان دمد، طاغی‌وباغی شوند. چنانکه ربّ العزّة گفت[1]: «انّ الانسان لیطغی ان راٰه استغنیٰ» درخلق‌خدا بچشم حقارت‌نگرند، بطنّازی وهمّازی بامردم زندگانی کنند، همواره عیب‌ایشان جویند، بردرویشان افسوس دارند، بربی گناه بهتان نهند، درظاهر حسد برند، در باطن غیبت کنند. ربّ‌العالمین گفت[2]: «ویل» ایشان را که صفت ایشان اینست و عمل ایشان چنین است. ایشان روشنائی دیدهٔ دیواند. چشم و چراغ ابلیس‌اند. عاشق عشوهٔ خویش‌اند شیفتهٔ رعنائی خویش‌اند.

«یحسب انّ ماله اخلده» همی‌پندارند که جاوید درین دنیا خواهند بود. وآن مال همیشه با ایشان‌خواهد ماند.

«کلّا» نچنانست که‌می‌پندارندونچنانست که‌می‌بیوسند. «لینبذنّ فی الحطمة» حقّا که ایشان‌را درقیامت بدوزخ اندازند، بخواری‌وزاری‌دردرکهٔ حطمه بازدارند. دست و پای درغل کرده. در زنجیرهفتاد گزی کشیده، از رحمت حقّ نومید شده.

«وما ادریٰك ماالحطمة» و تو چه دانی ای محمد کـه آن «حطمه» چه صعب درکی‌است از درکات دوزخ؟ و چه سوزنده آتشی‌است «نارالله الموقدة»؟ اگر بمقدار ذرّه‌ای از آن آتش در دنیا پیدا شود. همهٔ اهل دنیا بسوزند و کوهها بگدازد و بزمین‌فروشود. پس‌چون بودحال کسی که در میان‌آن آتش‌بود؟ برآن صفت که ربّ‌العزّة گفت[3]:

«انّهاعلیهم مؤصدة» «فی عمد ممدّدة» امّا بزبان اهل اشارت برذوق اهل

---

۱ تا ۳ ـ الف : فرمود.

فهم «**نارالله الموقدة**» آنست كه:

« **پیر طریقت** » گفت: نارٌ اضرمها صفوالمحبّة فنغصت العيش. وسلبت السّلوة ولم ينهنهها معزّ دون اللّقاء. حال آن جوانمرد طريقت است، **حسين منصور**، قدّس الله روحه، گفت: هفتادسال آتش «**نارالله الموقدة**» در باطن ما زدند تا آن را سوخته كردند، اكنون قدّاح وقت انا الحقّ شررى بيرون داد، در آن سوخته افتاد وهمه در گرفت وسوخته راشررى بس. معاشر المسلمين كجاست دلى سوختهٔ « **نارالله الموقدة** » تا در وقت سحر از زناد « ينزل الله » آتشى در وى افتد، گويند: اين سوختهٔ آتش محبّت است؟ وزبان حال محبّ ميگويد:

بر آتش عشق جان همى عود كنم

جان بندهٔ تو، نه من همى جود كنم

چون پاك بسوخت عشق توجان رهى

صد جان دگر بحيله موجود كنم.

١٠٥ - سورة الفيل - مكية

النوبة الاولى

قوله تعالی : « بسم‌الله‌الرّحمن الرّحيم» بنام خداوند فراخ بخشايش مهربان.

«اَلَمْ تَرَ» دانسته نداری . « كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِاَصْحابِ الْفيل(١) » كه چون کرد خداوند تو با آن پیل داران ؟

« اَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فی تَضْليل(٢) » نه دستان و ساز ایشان در تباهی کرد و باطل .

«وَ اَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْراً اَبابيل(٣) » وفرو گشاد برایشان[١] مرغان جوق جوق[٢] پراکنده[٣].

« تَرْميهِم بِحِجارَة مِنْ سِجّيل(٤) »می‌انداخت‌برایشان[٤] سنگهای‌ازسنگ‌و گل.

« فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَأْكُول(٥) » تا ایشان راچون برگ کاه کرد ریزنده[٥] و خورده .

النوبة الثانية

این سوره نود و شش حرفست ، بیست و سه کلمه ، پنج آیه ، جمله به **مکّه** فروآمده .آن‌را مکّـی کویند ، باجماع مفسّران . ودرین سوره نه ناسخ است و نه منسوخ ، و در خبرست از **مصطفی** (ص) هر کـه این سوره برخواند ، الله تعالـی اورا از بلاءِ خسف ومسخ عافیت دهد . وسیاق این‌سوره قصّهٔ اصحاب‌الفیل‌است . ودر تاریخ این قصّه علمای تفسیر مختلف‌اند . قومی گفتند : پیش ازمولد **مصطفی** (ص) بود بچهل سال . و هذا قول **مقاتل** . قومی گفتند : به بیست و سه سال . و هذا قول

---

١ ـ الف : ورايشان .　　٢ ـ الف : جوك جوك .　　٣ ـ الف : پر کنده .

٤ ـ الف : ورايشان .　　٥ ـ الف : ريزيده .

الکلبی . و بیشترین علما بر آنند که عام الفیل آن سال بود که رسول خدا (ص) از مادر در وجود آمد . وکان ذالك معجزةً له . و بیان این قصّه علی سبیل الاختصار آنست که : **نجاشی** ملك **حبشه** بود، نام وی، **اضخمه** ودیار **حبشه** و **یمن** درمملکت وی بود . دوقائد داشت که سالاران لشگر وی بودند ، یکی **ارباط** ودیگر **ابرهة بن الصّباح** الملقّب **باشرم** و کنیته **ابو یکسوم** . ایشان راهردو بامیری **یمن** فرستاد . خلاف افتاد میان ایشان وبا یکدیگر حرب کردند . و **ارباط** بدست **ابرهه** کشته شد و مال و ملك وی همه برداشت . و هرچه زیردست **ارباط** بود ، ازنواحی **یمن**، زیر دست خویش کرد . و فرمان و ملك خود بر همهٔ **یمن** روان کـرد . و این همه بی‌دستوری‌وبی‌فرمان **نجاشی** کرد . چون‌خبربه **نجاشی** رسید، خشم گرفت‌بر **ابرهه** و سوگندخورد که ننشینم تا پای‌خویش برخاك‌**یمن** نهم وخون‌**ابرهه**‌بریزم . **ابرهه** چون‌این‌خبربشنید ، رسولی بیرون کرد باهدیّه‌ها وتحفه‌های بسیاروخودراحجامت کرد و خون خویش در شیشه‌ای گرفت با انبانی خاك **یمن** بملك **نجاشی** فرستاد . گفت : ما دوبنده بودیم از آن ملك ومارا بایکدیگرخصومت افتاد ، یکی کشته شد بی‌اختیاربرسبیل‌دفع . اکنون من که **ابرهه** ام بندهٔ ملك‌ام، فرمان‌برداروخدمتگار؛ اگر ملك عفو کند ، از این پس شربتی آب نخورم بی دستوری ملك . واگر ملك سوگند خورده که خون من بریزد ، وپای برخاك **یمن** نهد . اینك حجامت کردم وخون خود دریکی‌شیشه نزدیك ملك فرستادم تا بریزد . وانبانی‌خاك **یمن** فرستادم تا پای بر آن نهد وسوگند ملك راست شود . چون رسول باآن هدیّه‌ها پیش ملك **نجاشی** رسید ، وآن پیغام بداد ، ملك ازو خشنود شد وولایت **یمن** جملـه بدو ارزانی داشت وبوی تسلیم کرد . چون‌آن رسول نزدیك **ابرهه** بازآمد ، **ابرهه** شاد شد ؛ و بشکر آنکه ملك از وی‌خشنود گشت ، وزراء و عقـلاء اهل مملکت خویش جمع کردوایشان را گفت : مرا راهی‌سازید بعملی که ملك‌راخوش‌آید واورا درآن عزّی وجمالی بود ، تاآنرا شکر نعمت عفو او سازم . ایشان همه متّفق شدند که عرب را خانه‌ای‌است معظّم مقدّس. وشرف جملهٔ عرب بدان‌خانه‌است ومردمان‌شرق‌وغرب

روی بدان‌خانه دارند و آن خانه‌ازسنگست. تو در **صنعاءِیمن** کنیسه‌ای‌بسازبر نام **ملک** وبردین‌ترسائی که دین **نجاشی** است‌واساس آن‌اززروسیم والوان جواهر کن. و کس فرست باطراف زمین‌ودیارعرب وایشان‌رابخوان‌و بزروسیم وتحفه‌هاوهدیّه‌ها ایشان‌را رغبتی‌کن، تاعالمیان‌روی بدین کنیسه نهندواینجاطواف کنند، وملك‌راعزّی‌وجمالی باشد. **ابرهه** همچنان کردکه‌ایشان گفتند و آن کنیسه بدان صفت بساخت. وآن‌را **قلیس** نام نهاد. وازبهرطمع مال‌وزروسیم خلقی‌روی‌بآن کنیسه‌نهادند. وهر که‌آنجا رفتی باتحفه وهدیّه باز گشتی. وخبر دراطراف افتاد. که‌آن حجّ وزیارت و طواف که در **مکّه** وخانهٔ عرب بود با **یمن** افتاد. ودر آن‌وقت رئیس **مکّه عبدالمطّلب** بود. مردی از عرب از ساکنان **مکّه** نام وی **زهیر بن بدر** از **عبدالمطّلب** درخواست وسوگند خوردکه من‌بروم ودر آن خانهٔ ایشان حدث کنم و برخاست وآنجاشد. و چندروز آنجاعبادت کرد. شبی گفت: من‌میخواهم‌که‌این‌یك‌امشب‌اینجاعبادت کنم که مراسخت‌نیکو وخوش‌آمده‌است‌این‌بقعت، واوراآن شب تنها در آن بقعه‌بگذاشتند. ودرآن‌خانه مشك وعنبر فراوان بود، وپیوسته بوی خوش ازآن همی‌دمید. **زهیر** آنجا حدث کرد وهمهٔ دیوارو محراب بنجاست بیالود آنکه آهنگ بیرون کردو. بگریخت. دیگر روز**ابرهه** از این‌حال آگاه شد. ودانست که این مرد از**مکّه** بود و ازمجاوران **کعبه**! سوگندخورد که من بالشکر وحشم بروم‌وآن‌خانهٔ‌ایشان‌خراب کنم و بازمین هموار کنم. ورسولی فرستاد بزمین **حبشه** وملك راخبر کرد ازآنچه **زهیر** کرد اندرآن کنیسه وازرفتن خویش‌سوی **مکّه** وخراب کردن **کعبه**. گروهی گفتند: ملك **حبشه** بتن‌خویش بیامدو گروهی گفتند خودنیامد، لیکن پیلان بسیار فرستادولشکر وحشم‌فراوان؛ و گفته‌اند: یك‌پیل‌عظیم بود اورا، نام‌آن پیل **محمود**، آن‌را فرستاد تا**کعبه** بوی خراب کند. پس **ابرهه** بالشکر وسپاه فراوان از **یمن** بیامد. ودرلشکر وی مردی داهی بود، نام وی **ابو رغال** اورا صاحب جیش‌خویش کرد و در مقدّمهٔ لشکر باآن پیلان بفرستاد. و**ابو رغال** براه در هلاك گشت. و گوروی معروفست، براه **یمن** ،حاجّ **یمن** چون‌آنجارسند بآن گور وی سنگ باران

کنند. حتّی صار کالجبل العظیم وفی ذلك یقول **الفرزدق**:

اذا مات **الفرزدق** فارجموه

کما یرمون قبر **ابی رغال**

ابرهه چون باطراف **حرم** رسید، بیرون **حرم** نزول کرد. و هرچه در حوالی **مکّه** شتر و گوسفند بود غارت کرد. و درجمله دویست شتر ازآن **عبد المطّلب** که بوقف حاجّ کرده بود بغارت بردند. و **ابرهه** چون آنجا نزول کرد هیبت خانهٔ **کعبه** در دل وی اثر کرد. وازآن قصد که داشت پشیمان گشت. و در دل خود میخواست که کسی درحقّ خانه شفاعت کند تا باز گردد وبفرمود که: رئیس **مکّه** را بیارید، ورئیس **مکّه** آنکه **عبد المطّلب** بود. عبدالمطّلب باجمع **بنی هاشم** بنزدیك **ابرهه** آمد، وآن مرد که فرستاده بود پیش از رسیدن **عبدالمطّلب** در پیش **ابرهه** شد. گفت: قد جاءك سیّد **قریش** حقّاً. مردی می‌آید بحضرت تو که بدرستی و راستی سیّد **قریش** است. مردی کریم طبع نکوروی، با سیادت و با سخاوت وبا هیبت. وآنکه نوری از وی همی‌تابد که منظر وی مرا بترسانید. یعنی نور **مصطفی** (ص) که ازپیشانی وی همی‌تافت. **ابرهه** خویشتن را بزیّ نیکو بیاراست وبر تخت نشست و**عبدالمطّلب** را بار داد. چون درآمد نخواست که اورا باخود برتخت نشاند، ازتخت بزیر آمد وبا **عبدالمطّلب** بپایان تخت بنشست. و اورا اجلال کرد ونیکو بنواخت وسخنان وی اورا خوش آمد وباخود گفت اگر درحقّ خانهٔ **کعبه** شفاعت کند اورا نومید نکنم. پس ترجمان را گفت تا حاجتی که دارد بخواهد. **عبد المطّلب** گفت: حاجت من آنست که دویست شتر از آن من بیاوردند، بفرمای تا باز دهند! **ابرهه** را از آن اندوه آمد. ترجمان را گفت: بپرس ازوی تاچرا ازبهر خانهٔ **کعبه** حاجت نخواست؟ خانه‌ای که شرف وعزّ شما بآنست وسبب عصمت وحرمت شما آنست ومن آمده‌ام تا آن‌راخراب کنم نمی‌خواهی، واین شتران‌را چه خطر باشد که‌میخواهی؟! **عبدالمطّلب** گفت: انا ربّ الابل وللبیت ربّ یحفظه. من‌شتررا خداوندم واین‌خانه را خداوندی است که خود گوشدارد و نگه دارد. **ابرهه** از این سخن درخشم شد، گفت: ردّوا

علیه بعرانه لتنظرمن یحفظنا عن‌البیت و من یحفظ البیت عنّا ! **عبد المطّلب** باز گشت ومکّیان را فرمود تاهرچه داشتند از مال ومتاع بر گرفتند و با کوه شدند و **مکّه** خالی کردند. پس **ابرهه** بفرمود تا آن پیل سپید که نام‌آن **محمود** بود فرا پیش صف آوردند و دگر پیلان و لشکر همه اندرپس او ایستادند وآن سپاه وآن پیلان همچنان همی آمدند تا بکنار **حرم** رسیدند. و **عبدالمطّلب** آن ساعت حلقهٔ در **کعبه** بگرفت وهمی‌گفت:

یا ربّ لا ارجو لهم سواکا
یا ربّ فامنع منهم حماکا
انّ عدوّ البیت من عداکا
امنعهم ان یخربوا قراکا.

ثمّ اصبح **عبد المطّلب** وارتفع علی‌الجبل فاقبل‌نحو **الکعبة** رافعاً یده ویقول:

لاهمّ انّ المرء یمنع رحله فامنع رحالك
لایغلبنّ صلیبهم و محالهم عدواً محالك
ان کنت تارکهم و قبلتنا فامرّ ما بدالك
جرّوا جموع بلادهم والفیل کی‌یسبو اعیالك
عمدواحماك بکیدهم جهلاً وقد حقرواجلالك

آن پیل‌سپید که‌درپیش‌صف بود، چون بحرم رسید، هیچ پای بحرم اندرننهاد، هرچند پیش زدند اورا بازپس ترهمی‌شد! و گفته‌اند که: درمیان ایشان مردی بود نام وی **نفیل‌بن‌حبیب** رفت وگوش‌آن پیل گرفت وگفت:

ابرك **محمود** وارجع راشداً من حیث جئت فانّك فی بلد الله الحرام. چون این‌سخن بگوش پیل‌فرو گفت، باز گشت وپای در **حرم** ننهاد. آن‌ساعت‌ربّ العالمین مرغانی برانگیخت از جانب بحرمانند خطّاف، گردنهاشان سبزومنقار سرخ، و باهرمرغی سه سنگ بود ازعدس مه وازنخود کم؛ یکی درمنقاربود ودو درچنگ و برسر هر مردی از آن سپاه یکی از آن مرغ برهوا بیستاد و برآن سنگ نام آن

مرد نوشته که اورا خواهد کشت ! پس بفرمان اللّه آن سنگها فروهشتند، برسر ایشان گذاره کرد ، و درشکم ایشان گذاره کرد، وبزیر ایشان بیرون آمد ؛ وایشان را کشته وهلاك کرده بیفکنند . و آن پیلان نیزهمه هلاك گشتند ، مگر آن پیل سپید **محمود** نام که در **حرم** نشد و بازگشت . آن پیل زنده بماند و دیگر همه لشگریان هلاك گشتند ، مگر **ابرهه** کـه مرغ برسر وی بیستاد و از **مکّه** بیرون شد و روی به **حبشه** نهاد و آن مرغ بر هوا برسروی همی بود واو نمی‌دانست ؛ تا در پیش **نجاشی** شد و آن احـوال باز گفت . چـون سخن تمام گفته بود ، مرغ سنگ برسر وی فروهشت و اورا هلاك کرد . فاری اللّه **النّجاشی** کیف کان هلاک اصحابه ! وقیل : بعث اللّه علی **ابرهة** داء فی جسده فجعل یتساقط انامله فانتهی الی **صنعاء** و هو مثل فرخ الطّیر و ما مات حتّی انصدع صدره ثمّ هلك . و قیل : **ابرهة** هذا کان جدّ **النّجاشی** الّذی کان فی زمن النّبی (ص) . وقیل: خرجت فتیةٌ من **قریش** تجّاراً حتّی دنوا من ساحل البحر و هناك بیعـة للنّصاری فنزلـوا بجنبها فاوقـدوا ناراً و اصلحوا طعاماً لهم فلمّا ارتحلوا ترکوا النّار فهاجت ریح فاضطرمت البیعة ناراً و بلـغ الخبر **النّجاشی** فغضب وبعث **ابرهة** لهدم **الکعبة** ونقل حجرها و ترابها الی ارضه لیبیتها بها فذلك قوله تعالی :

« الم تر کیف فعل ربّك باصحاب الفیل »

« الم تر » ای ـ **«الم»** تعلم **« کیف فعل ربّك »** هذه اللّفظة تستعمل فی السّؤال عن الحال کما یسأل عن المکان باین وعن الوقت بمتی . تقول: کیف زید؟ معناه: فی ایّ حال. هو والتّقدیر: **«الم»** تعلم فی ایّ حال **«فعل ربّك»** ما **«فعل»** **«باصحاب الفیل»** حیث صرفهم عن الحرم و احلّ بهـم ماعلمت من العذاب والنّقم . وفائدة اضافته تعالـی نفسه الی نبیّه **محمد** (ص) بقوله **«فعل ربّك»** انّ جهّال المشرکین وسفهائهم توهّموا انّ ذلك العذاب وقع من قبل الاصنام الّتی فی **الکعبة** فاراد اللّه سبحانه بذلك ابطال توهّمهم فقال : **«الم ترکیف فعل ربّك»** .

قوله : **«الم یجعل کیدهم فی تضلیل»** ای ـ فی بطلان وخسار . یقال : فلان

سعیه فی ضلال. و «**فی تضلیل**» ای - فی بطلان وضیاع و «**کیدهم**» ما ارادوا من تخریب **الکعبة**.

«**وارسل علیهم طیراً ابابیل**» ای - کثیرة متفرّقة یتبع بعضها بعضاً. قال **ابو عبیدة**: «**ابابیل**» جماعات فی تفرقة یقال جاءت الخیل ابابیل من هاهنا و هاهنا. قیل: لاواحدلها من لفظها، وقیل: واحدها ابالةٌ. وقیل: ابوّلٌ مثل عجّول وعجاجیل. قال **سعید بن جبیر**: کانت طیراً خضراً لها مناقیر صفر. و قال **قتادة**: طیرٌ سودٌ جاءت من قبل البحر فوجاً فوجاً. وقال **عکرمة**: لها رؤس کرؤس السّباع وانیابٌ کانیاب السّباع. وقیل: هی حمام **مکّة** هکذا. قال اهل **مکّة** و الطّیر جمع الطّائر.

«**ترمیهم بحجارة من سجّیل**» یعنی: بطین مطبوخ کالآجر. وقیل: اوّلها حجر وآخرها طین، ماوقع منها حجر علی رجل الّا اخرج من الجانب الآخر وان وقع علی رأسه خرج من دبره. وهو اوّل یوم ظهر الجدریّ فی الارض ظهر من تلک الاحجار. قال **ابن عباس**: رأیت فی دار **امّ هانی بنت ابی طالب** قفیزین من الحجارة الّتی رمی بها «**اصحاب الفیل**». و کانت مخطّطة بحمرة کانّها جزع ظفار. و قالت **عائشة**: رأیت قائد الفیل و سائسه بمکّة اعمیین مقعدین یستطعمان.

قوله: «**کعصف المأکول**» «**العصف**» ورق الزّرع ثمّ یصیر اذا یبس تبناً. و «**المأکول**» الّذی تأکله الدّوابّ. و قیل: «**مأکول**» ثمرته فحذف الثّمرة کما یقال: فلان حسن، ای - حسن الوجه. وقال **عکرمة**: کالحبّ اذا اکل فصار اجوف. وقال **سعید بن جبیر**: هو الشّعیر النّابت الّذی یؤکل ورقه. وقال **ابن عباس**: هو القشر الخارج الّذی یکون علی حبّ الحنطة کهیئة الغلاف له. وقیل: «**عصف مأکول**» کقولک: طعام مطعوم و شراب مشروب، ای - شأنه ان یطعم ویشرب، ای - تأکله الدّوابّ والله اعلم بالمراد.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: «**بسم الله الرّحمن الرّحیم**» اسم غنیّ من اطاعه اغناه ومن خالفه

اضاعه واقماه، اسمٌ عزیزٌ من وافقه رقّاه الی الرّتبة العلیاء، ومن خالفه القاه فی المحنة الکبری.

نام خداوندی عظیم. جبّار نامدار کریم، قهّار کردگار حکیم. خداوندی که رقم قلم قضاء او بهیچ آب منسوخ نگردد. جبّاری که تیر تقدیر او بسپر هیچ آفریده مندفع نشود، کریمی که فضل عمیم او در هیچ معیار نگنجد، رحیمی که احسان قدیم او هیچ میزان نسنجد. خاطر اگرچه هادی وداهی بود درلمعات انوار سبحات جلال او گمراه شود. شکر اگرچه باطول وعرض بود، درفضل واحسان وطول و امتنان او کوتاه گردد. عقل اگرچه کامل ووافر بود، در دریای علم او غریق گردد. وهم وفهم اگرچه باحدّت و فطنت بود، درانوار جلال وجمال او حریق شود.

پیر طریقت قدّس روحه، بدین معنی سخنی مختصر باشارت گفته بس نغز و بس عجب. گفت: ازجمال وجلال دوست کسی لذّت یابد کش دیده بازست، مصحوب لم یزل باصاحب لم یکن بد ساز ست.

قوله تعالی: «**الم ترکیف فعل ربّك باصحاب الفیل**» ای ـ **محمد** ننگری و نه‌بینی تو **اصحاب فیل** را که با ایشان چه کردیم، وایشان را چون کشتیم، و دمار از ایشان چون برآوردیم؟ قومی بودند برپشت حیوان کوه هیکل موج پیکر قصد خانهٔ ما کردند و برعدّت و ساز وآلت خود اعتماد کردند، تا ما ازخزائن قهر خود مرغکی چند ضعیف فرستادیم تا ایشان را هلاك کردند. وآتش قهر وسیاست ما در ایشان زدند که:

«**وارسل علیهم طیراً ابابیل**» «**ترمیهم بحجارة من سجّیل**» ما آن قهّار و جبّاریم که هرکه را خواهیم بهرچه خواهیم قهر کنیم. **نمرود** لعین را پشه‌ای فرستیم تا سزای وی در کنار وی نهد. **فرعون** طاغی را که دعوی خدایی کرد و ساحران با سحر عظیم جمع کرد، پاره‌ای چوب ازحضرت خود فرستادیم تا قدر ایشان باایشان نمود. ای **محمد** آن صنا دید **قریش** و رؤساء کفر که قصد هلاك تو کردند وترا از وطن خود بتاختند و براندیشهٔ هلاك کردن تو برپی تو بیرون آمدند وتو **باصدّیق**

درآن غارغیرت رفته ، نبینی که ما عنکبوتی ضعیف رابشحنگی توچون فرستادیم؟ تا دست دعاوی و اباطیل ایشان فروبست ! ما آن خداوندیم که در راه ما عنکبوتی شحنگی کند ، مرغی مبارزی کند ، پشه‌ای سپاه سالاری، کند، غاری رازداری کند، عصائی در صحرائی اژدهایی کند ، آبی فرمانبرداری کند ، آتشی مونسی کند، درختی سبز مشعله‌داری کند ، سگی عاشقی کند، موری مذکری کند، سنگی مسبّحی کند؛ کس را با قهرما تاوستن نیست و از عذاب و عقاب مارهایی جستن نیست. دورافتادند و غلط پنداشتند **اصحاب فیل** که قصد تخریب خانهٔ ما کردند ؛ خانه‌ای که‌طراز اضافت **بیت‌الله** بر آستین اعزاز او کشیده ، ازسنگ بر آورده ، لیکن مغناطیس دلهای مؤمنان ساخته ! **ابراهیم** و **اسماعیل** را گفتیم که: مرا خانه‌ای بنا کنید «بوادٍ غیرذی ذرع» ازمشتی سنگ‌خاره ، ازیك جانب او برّ بی‌نهایت وازیك جانب او بحر بی‌غایت . اگرخانه‌ای بودی از یاقوت و لعل و زبرجد یا در میان بساطین وریاض وانهار واشجار بودی ، اگر کسی بوی‌میل کردی‌عجب نبودی؛ عجب آنستکه مشتی‌سنگ برهم‌نهاد وبادیهٔ مردم خواررا وی‌ساخته‌وصدهزاراعرابی‌جلف‌سخت‌دل بی‌رحمت برراه وی نشانده وآنکه آتش عشق عشّاق هرروزتیزترا گوئی آن کعبه شمعیست افروخته وحاجیان پروانه‌اند بی‌صبر گشته ، از هزارفرسنگ می‌شتابند و پروانه‌وار خویشتن را درومی‌سوزند، وایشان که بعذری ازوبازمانده‌اند ودرآرزوی جوار و طواف او بگداخته‌اند این نوحه همی کنند :

گر کعبهٔ وصل تو کنند برما ناز	ازبادیهٔ هجر که مان دارد باز؟
ما می گردیم در بیابان نیاز	کزدور روا بودسوی کعبه نماز!

١٠٦- سورة قريش - مكية

النوبة الاولى

قوله تعالى : « بسم‌الله الرّحمن الرحيم » بنام‌خداوند فراخ بخشايش‌مهربان.

«لايلاف قُرَيْش(١)»[هلاك كردن‌سپاهی‌پيل‌و حبشه] ازبهر فراهم‌داشت‌قريش بود و خوی داشتن ايشان .

« ايلافهم رِحْلَةَ الشّتآءِ وَالصّيْف (٢) »آن خوی داشت ايشان كه شد آمد زمستان و تابستان می‌داشتند .

«فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هٰذَاالْبَيْت(٣) » پس ايدون بادا كه خدای اين‌خانه پرستند .

«الّذی اَطْعَمَهُمْ مِنْ‌جُوع » آن خدای كه ايشان را از گرسنگی سير كرد [بامن‌رفتن كاروانها] «واٰمَنَهُمْ مِنْ‌خَوْف (٤) » و ايشان‌را ازبيم بی‌بيم كرد [بآزرم نهادن ايشان] .

النوبة الثانية

اين‌سوره نودوسه حرفست ، هفده كلمه، چهارآيه ، جمله‌به مكّه فروآمد، و درين‌سوره ناسخ ومنسوخ نيست . ودرخبرست ازمصطفی (ص) :«هر كه اين سوره برخواند ، الله تعالى اورا ثواب آنكس دهد كه بخانهٔ كعبه طواف كند و در مسجد حرام معتكف نشيند ». وروى فی‌بعض‌الاخبار انّ النّبی(ص) قال : «انّ الله عزّوجلّ فضّل‌قريشاً بخصال‌لم يشركهم فيها غيرهم ، انّهم عبدواالله عشرسنين لم يعبده فيها الّا قرشیٌّ وانّه نصرهم يوم‌الفيل‌وهم مشركون، ونزلت‌فيهم سورةٌ لم يدخل‌فيها احدٌ من العالمين سواهم ، وبانّه بعثنی منهم رسولاً اليهم» . وفی‌الخبرالصّحيح عن النّبی (ص)

قال : «ان الله اصطفی کنانة من بنی اسماعیل واصطفی من بنی کنانة قریشاً واصطفی من قریش بنی هاشم واصطفانی من بنی هاشم» . قال بعض اهل العلم : معنی الاصطفاء المذکور فی **کنانة** و **قریش** و **هاشم** هو ما خصّ الله تعالی هؤلاء القبائل به من طهارة المناکح وصحّة الانساب و زکاء المنابت وتمیّزهم من بین سائر الامم بالاخلاق الصّالحة والطّرائق المحمودة والمکارم المشهودة مع تمسّک ببعض ماورثوا من ابیهم **ابراهیم** (ع) من المناسک والشّعائر، فامّا ان یحکم لهم بالاسلام بهذا الاثر علی ما یقول بعض الجاهلیة فلا والله اعلم . و **قریش** هم اولاد **النّضر بن کنانة** فکلّ من ولده **النّضر** فهو قرشی و من لم یلده **النّضر** فلیس بقرشی. و **النّضر** هو الّذی قال: بینا انا نائم فی الحجر اذ رأیت کأنّما خرج من ظهری شجرة خضراءُ حتّی بلغت عنان السّماء واذاً اغصانها نورٌ فی نور واذا انا بقوم بیض الوجوه واذا القوم متعلّقون بها من لدن ظهری الی سماء الدّنیا . قال: فلمّا انتبهت اتیت کهنة **قریش** فاخبرتها بذلک . فقالوا : ان صدقت رؤیاک فقد صرف الیک العزّ والکرم وقد خصّصت بحسب وسودد لم یخصّص به احدٌ من العالمین . وسمّوا **قریشاً** لتجمّعهم بعد التّفرّق، والقرش الجمع . وروی : انّ **معاویة** سأل **ابن عباس** (رض) عن معنی **قریش** . - فقال : هی دابّة تسکن البحر من اعظمها دابّةً وانشد:

و **قریش** هی الّتی تسکن البحر بها سمّیت **قریش قریشاً**
تأکل الغثّ و السّمین ولا تترک یوماً لذی جناحین ریشاً

وقیل : القرش : الکسب و کانوا یأکلون من کسبهم فسمّوا به . قوله :

«لایلاف قریش» هذه اللّام متّصلة بالسّورة الاولی، والمعنی: فعلنا ذٰلک باصحاب الفیل **«لایلاف قریش»** وجمعهما **عمر بن الخطّاب** فی الرّکعة الثّانیة من صلوة المغرب. ویروی عن **الکسائی** ترک التّسمیة بینهما و کذٰلک فی مصحف **ابی بن کعب** لافصل بینهما بالتّسمیة لانّه عدّ السّورتین واحدة والتّقدیر: اهلک الله اصحاب الفیل **«وارسل علیهم»** حجارة **«من سجّیل» «فجعلهم کعصف مأکول»** لیسلم قریش منهم ولیدوم لهم ما الفوه من

رحلتى الشّتاء والصّيف الى **الشّام واليمن** فيسمون فيهما آمنين . و قيل : هذه اللّام بمعنى الى ؛ اى ــ فعلنا ذلك باصحاب الفيل نعمةً منّا على **قريش** الى نعمتنا عليهم فى «**رحلة الشّتاء والصّيف**». وقال **الكسائى و الاخفش**: هى لام التّعجّب يقول : اعجبوا «**لايلاف قريش رحلة الشّتاء والصّيف**» و تركهم عبادة «**ربّ هذا البيت**» ثمّ امرهم بعبادته . وقال **الزّجاج** : هى مردودةً الى ما بعدها، تقديره : «**فليعبدوا ربّ هذا البيت**» «**لايلاف قريش**» اى ــ لما انعم اللّٰه عليهم من « **ايلافهم** » و قوله :

« **ايلافهم** » بدل من الايلاف الاوّل وقوله : «**رحلة الشّتاء**» نصب على المصدر و قيل: على الظّرف ، وقيل: بوقوع « **ايلافهم** » عليه. قرأ **ابن عامر** : «**لآلاف**» بهمزة مختلسة من غير ياءٍ بعدها و قرأ **ابوجعفر** «**ليلاف قريش**» بغير همز وانّهما ذهبا الى طلب الخفّة وقرأ الآخرون بهمزة مشبعة وياء بعدها و اتّفقوا فى « **ايلافهم** » انّها ياء بعد الهمزة الّا **ابن كثير** فانّه قرأ الفهم ساكنةً اللّام بغير ياءٍ يقال: آلف يولف ايلافاً والف يألف الفاً والافاً فهما لغتان والفرق بينهما من طريق المعنى اذ الفت الشّىء هو الاصل فاذا عدّيته الى مفعول قلت : آلفت الرّجل الشّىء ايلافاً اذا جعلته يألفه كما تقول: آمنت القوم و آمنت فلاناً القوم. فيكون معنى الآية على هذا آلفت **قريش** انفسها . رحلتى « **الشّتاء والصّيف** » و كانت لهم فى كلّ سنة رحلتان للتّجارة، «**رحلة**» فى «**الشّتاء**» الى **اليمن** لانّها بلاد حارّة و «**رحلة**» فى « **الصّيف** » الى «**الشّام**» لانّها باردة و وجه المنّة فى ذلك انّ **قريشاً** كانت تعيش بتجارتهم فكان لايتعرّض لهم احدٌ فى سفرهم بسوءٍ لانّهم سكّان حرم اللّٰه . قيل : كان يوخذ الرّجل منهم فيقول: انا حرمىّ فيخلى عنه فلولا الامن لم يقدروا على التّصرّف ولولا التّجارة لم يقدروا على المعيشة. فذكرهم اللّٰه عزّوجلّ هذه النّعم و قال :

«**فليعبدوا ربّ هذا البيت**» «**الّذى اطعمهم من جوع**» بالتّجارة « و آمنهم **من خوف**» لانّهم سكّان حرمه . وقيل: اصحاب « **الايلاف** » اربعة ، **هاشم وعبدشمس و مطّلب و نوفل**، بنو عبدمناف . و كان **هاشم و عبدشمس** توأماً كانوا اخذوا من ملوك العجم والعرب حبالاً ، والحبال كتب العهد يمتازون بها من الآفاق ليعيش اهل

مکّة و یسیرمیر[1] هم آمنین. اخذ **هاشم** من قیصر حبلاً ثمّ هومات بغزّة فی طریق **الشّام**. و اخذ **عبدشمس** حبلاً من **النّجاشی** ثمّ هومات باجیاد **مکّة** فی‌الطّریق. و اخذ **المطّلب** حبلاً من‌اقیال‌**الیمن** ثمّ هومات بردمان فی‌طریق **الیمن**. واخذ **نوفل** حبلاً من **کسری** ثمّ هومات بسلمان فی طریق **العراق**. و بذلک یقول‌الشّاعر:

انّ المغیرات وابنـاء هم	من خیر آباء و امّات
اربعـة کلّهـم سیّـد	اولاد سادات لسادات
اخلصهم **عبدمناف** فهـم	من لوم من‌لام بمنجاة
قبر بسلمان و قبر بردمـــــان	و قبر عنـد غزّات
و میّت آخر منهم ثوی	فی ملحـد عندالثّنیّات

وقیل: کانوا یشتون‌بمکّة ویصیفون‌بالطّائف، فامرهم‌الله‌تعالی‌ان‌یقیموا‌بالحرم‌و یعبدوا «**ربّ‌هذاالبیت**». وقیل: کان‌النّاس‌یرتحلون‌الیهم «**رحلة**» فی «**الشّتاء**» و «**رحلة**» فی «**الصّیف**» یحملون الیهم المیرة و غیرها، فمنّ علیهم‌بان کفاهم مؤنة الارتحال بانفسهم. و قال **قتادة**: ذکرهم‌الله نعمته علیهم اذجعلهم آمنین بالحرم یسافرون و یتخطّف‌النّاس من‌حولهم. وعن **ابن‌عباس**: انّه نهاهم عن‌الرّحلتین وامرهم ان‌یعبدوا «**ربّ هذاالبیت**» و یقیموا بمکّة کماالفوا الرّحلتین فیکون اللّام فی‌قوله: «**لایلاف**» بمعنی الکاف

«**الّذی اطعمهم من‌جوع**» ای ـ بعدالجوع الّذی اصابهم فـی سنی القحط حتّی‌اکلواالجیف والعلهز[2] حین دعا علیهم‌الرّسول(ص) «**و امنهم‌من خوف**» ای‌ـ «**من خوف**» العدوّ. وقیل: «**من‌خوف**» الجذام الّذی وقع وراء **مکّة** لا یصیبهم ببلدهم الجذام. و قال **علی** (ع):

«**آمن قریشاًان‌تکون‌الخلافة‌الّافیهم**». قال‌النّبی(ص): «**النّاس‌تبع‌لقریش‌فی‌هذاالشّأن**» یعنی: فی‌الامارة مسلمهم‌تبع‌لمسلمهم. کافرهم‌تبع‌لکافرهم. وفی‌روایة اخری: «خیارهم

۱) میر: بفتح نخستین، خواربار آوردن جهة عیال فرهنگ نفیسی.
۲) علهز: طعامی که درتنگسال ازخون وپشم شترسازند ونام گیاهی. فرهنگ نفیسی.

تبع لخيارهم ، وشرارهم تبع لشرارهم »؛ معناه : شرار **قريش** خير شرار النّاس . وفى رواية اخرى قال النّبىّ (ص) : «خيار **قريش** خيار النّاس وشرار **قريش** شرار النّاس» . وقال(ص) : «لايزال هذا الامر فى **قريش** لايعاديهم احد الّا كبّه الله فى وجهه لما اقاموا الدّين» . وقال(ص) :«من يردهوان **قريش** اهانه الله . اللّهم اذقت اوّل **قريش** نكالاً فاذق آخرهم نوالاً » . و قال(ص) : « لاتقدّموا **قريشاً** فتهلكوا ولا تخلفوا عنها فتضلّوا » ؛ و قال **علي بن ابيطالب** (ع) :« اشهد على رسول الله (ص) انّه قال : «لاتؤمّوا **قريشاً** وائتمّوا بها وان علم عالم من **قريش** يسع طباق الارض». وقد حمل جماعة من اهل العلم وائمّة الحديث، منهم **احمد بن حنبل و ابو نعيم الاستر ابادى**. قوله(ص) : « ان علم عالم من **قريش** يسع طباق الارض على **الشّافعى** » .

النوبة الثالثة

قوله تعالى: « **بسم الله الرّحمن الرّحيم** » باسم من لاغرض له فى افعاله ولاعوض عنه فى جلاله وجماله ، باسم من لايجد الفقير من دونه قراراً ولايجد احد من حكمه فراراً .

نام خداوندى كه نامش مونس مفلسان است؛ يادش راحت دل مريدانست ، مهرش قوّت جان مشتاقانست ، يافتش روز دولت طالبان وسور وسرور درويشانست . عزيز قدر وعظيم شانست ، ملك او جاودان وعزّت او بى كرانست . سماع نامش بهار جان عاشقان و روح روح دوستانست . خداوندى كه چراغ توحيد در كلبهٔ دل دوستان فضل اوافروزد ، سرشتهاى پنداشت ازساحت دوستان نارعدل اوسوزد . گاه نورايمان درپردهٔ كفر و ظلمت بدارد ، گاه زحمت ظلمت كفر بنور ايمان بردارد . خداى همهٔ آفريدگان اوست؛ آن كند كه خودخواهد . دارنده ودانندهاوست؛ هر كس را آن دهد كه سزاى اوبود . مالك الملك اوست ، يكى را ملك دهد تا پيوسته در روح وريحان بود ؛ يكى را ملك نفس دهد تاهميشه درظلمت عصيان بود . طوبى كسى

را که فردا مهمان دل وفادار نیکوکار بود. ویل بر آن کس که فردا در زندان نفس غدّار مکّار بود! ازعدل‌او بر ین یکی حکم شقاوت رفته وجور نه، ازفضل‌او بر آن یکی حکم سعادت رفته ومیل نه.

«**لایلاف قریش**» «**ایلافهم...**» درین سوره اصحاب **ایلاف** که سروران **قریش** بودند، الله تعالی نام ایشان برده؛ وهمچنین خانهٔ **کعبه** که قبلهٔ عالمیانست نام برده. زخم عدل ازلی بر اصحاب ایلاف آمد، سرافرازی ومهتری ایشان بر عالمیان وقرابت رسول(ص) مر ایشان را هیچ سود نداشت. اثر فضل ولطف خداوندی روی بدان خانهٔ سنگین بی جان آورد تا بدین تخصیص واین تشریف مشرّف و مکرّم گشت که: «**ربّ هذا البیت**» و در آن سورهٔ دیگر گفت: «و طهّر بیتی». درین سوره اضافت ربوبیّت باخانه کرد که: «**ربّ هذاالبیت**» خداوند این خانه. ودر آن سوره اضافت خانه با خود کرد که: «وطهّربیتی» پاك کن وپاك دار خانهٔ من. این چنانست که خانه را گفت: من آن‌توام، تو آن من. ازین عجبتر هر که قصد خانهٔ **کعبه** دارد، بحجّ وعمره، ایشان را کسان خویش خواند وزائران، تا بر لسان نبوّت برفت که: «الحاجّ و فدالله علی بیته والعمّار زوّارالله وحقّ علی المزوران یکرم زائره». ارباب معارف را اندرین معنی زبانی دیگرست؛ گفتند: حجّ دونوع است: یکی از خانهٔ خود شود به **بیت الحرام**، یکی ازنهاد خود برخیزد بدرگاه ذوالجلال والاکرام. آن یکی تاعرفاتست، واین یکی تا بمعرفت معروف. آنجا چشمهٔ زمزم است، اینجا اقداح شراب لطف دمادم. آنجا قدمگاه **خلیل** است، اینجا نظرگاه خداوند جلیل. آنجا آیات بیّنات است، و اینجا رایات ولایات. آنجا رکن شامی ویمانی است، اینجا گنج معانی. آنجا بقدم روند، اینجا بهم روند:

آری بسرای دوست بس راهی نیست
آن را که جزازدوست نظر گاهی نیست.

آن یکی را حاجّ **مکّه** گویند، این یکی را حاجّ حقّ. ایشان **کعبه** از راه بادیه جستند، اینان از راه دل. درخبرست که فریشتگان حاجّ **مکّه** را استقبال کنند،

راکبان را مصافحه کنند، پیادگان‌را معانقه کنند. امّا حاجّ حقّ آن قوم باشند که فریشتگان ایشان را نبینند، آسمان وزمین بوی ایشان نشنود، عرش و کرسی برساق دولت ایشان نرسد! ای مسکین اگر قوّت‌آن نداری که با مسافران راه حقیقت در بادیهٔ صفت سفر کنی، باری سفر بادیهٔ صورت را میان در بند که الله تعالـی چنین میگوید: «ولله علی‌النّاس حجّ البیت» کم از آن نباشد که با ساکنان کوی ما بخانهٔ ما آیی. اگرپیل‌نتوانی بود، باری ازپشّه‌ای کم مباش که برصورت پیل‌است! گوید: اگربقوّت پیل نیستم که بار کشم، باری بصورت پیلم که بارخویش بر کس‌نیفکنم.

۱۰۷ - سورة الدين (الماعون) - مكية

النوبة الاولى

قوله تعالى : « **بسم‌الله الرّحمن الرّحيم** » بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

« **اَرَأيْتَ الّذى يُكَذّبُ بالدّين** (۱) » دیدی آن‌مرد که بروز پاداش وشمار دروغ زن میگیرد ؟

« **فَذٰلكَ الّذى يَدُعُّ الْيَتيمَ** (۲) » او آنست که یتیم رابانگ برمی‌زند ومیراند.

« **يدُعُّ اليتيمَ** » یتیم را می گذارد و درو نگاه نمی کند .

« **وَلا يَحُضُّ على طَعٰامِ الْمِسْكينِ** (۳) » و برطعام دادن درویش نمی‌انگیزاند [ونفرماید وبر آن نمی‌دارد] .

« **فَوَيْلٌ للْمُصَلّينَ** (٤) » « **اَلّذينَ هُمْ عَنْ صَلٰوتهم سٰاهُونَ** (٥) » ویل و نفرین برآن نمازگران که از نمازخویش بازمانده‌اند وآن راگذاشته .

« **اَلّذينَ هُمْ يُرآؤُنَ** (٦) » ایشان که نماز می نمایند و نگرستن مردمان را نماز می کنند .

« **وَيَمْنَعُونَ الْمٰاعُونَ** (۷) » و کس را بکار نیایند وزکوة مال باز می گیرند .

النوبة الثانية

این سوره صدوبیست و پنج حرفست ، بیست و پنج کلمه ، هفت آیه ، جمله به **مکّه** فروآمد ، بقول بیشترین مفسّران. قومی گفتند: مدنی است ، آنرا درمدنیّات شمرند. وازشمار مدنیان این‌سوره شش آیتست ، بخلاف کوفیان‌وبصریان ، زیرا که کوفیان و بصریان « **يرآؤن** » آیت شمرند و مدنیان نشمرند . قومی گفتند : یك نیمه ازاوّل سوره مکّی‌است ، درشأن **عاص‌بن‌وائل‌السّهمی** فروآمد ، وبقول بعضی در شأن **وليد بن المغيره** فروآمد . و قال **ابن جريج** : كان **ابوسفيان‌بن حرب**

ینحر کلّ اسبوع جزورین، فاتاه یتیم فسأله شیئاً فقرعه بعصاه فانزل اللّه فیه. و یك نیمهٔ آخر سوره، گفتند: مدنی است، درشأن **عبداللّه ابی سلول** منافق فرو آمد. و درین سوره ناسخ و منسوخ نیست. وفی الخبر عن **ابی بن کعب** قال: قال رسول اللّه (ص): «من قرأ سورة «**ارأيت**» غفر اللّه له ان کان للزّکوة مؤدّياً. قوله: «**ارأيت**» الالف فی «**ارأيت**» الف الاستفهام ولها اربعة معان فی الکلام: تقریر و تثبیت و انکار و وعید. فالتّقریر کقولك: اما فعلت اما قلت. قال اللّه سبحانه: «اولا یعلمون انّ اللّه یعلم» والتّثبیت کقولك: الست عالماً؟ قال اللّه تعالی. «الست بربّکم». والانکار کقولك: اضربت زیداً؟! قال اللّه تعالی: «افمن هذا الحدیث تعجبون»؟! والوعید کقولك: اتضربنی وتطمع السّلامة. قال اللّه تعالی: «اتأمرون النّاس بالبرّ وتنسون انفسکم» وهذا الموضع تقریرٌ للتّعجّب من حال الکافر کما تقول: ارأیت زیداً و فعله و مثله قوله: «ارأیت من اتّخذ الٰهه هواه» وقوله: «**ارأيت**» یحتمل انّه رؤیة العین ویحتمل انّه رؤیة القلب ومعناه: العلم. و تأویله: «**ارأيت الّذی** کذّب **بالدّين**» کیف افتری علی اللّه والدّین الاسلام؟ کقوله: «انّ الدّین عنداللّه الاسلام» وقیل: الجزاء والحساب، کقوله: «الّذین یکذّبون بیوم الدّین» والتّکذیب بالدّین علی وجهین: احدهما انکاره له و جحوده به باللّسان، و الثّانی ان لا یعمل به فیکون بمنزلة المکذّب به. قوله:

«**فذلك الّذی یدعُّ الیتیم**» ای ـ یقهره ویزجره ویدفعه عن حقّه. والدّع: الدّفع بجفوةٍ وعنفٍ، و قریء فی الشّواذ. «**یَدَعُ الیتیم**» و معناه: یترکه و یهمله ولا یعباء به.

«**ولا یحضّ علی طعام المسکین**» ای ـ لا یطعم «**المسکین**» ولا یأمر غیره باطعامه لانّه یکذّب بالجزاء وهذا یمرّ بك فی ای من **القرآن** وفیه تشدید لانّه عزّوجلّ لم یعذر من لیس عنده طعام والزمه الحضّ علی الاطعام والسّعی علی الفقیر الجایع حتّی یطعم واوعد فی ذلك وعیداً غلیظاً. وقوله: «**علی طعام المسکین**» ای ـ علی اطعام المسکین والحضّ الحثّ، والمسکین هو الّذی له شیء یسکن الیه والفقیر الّذی لاشیء له. وقیل: هما سواء. قوله:

«فویلٌ للمصلّین» «الّذین هم عن صلوٰتهم ساهون» ای - عـن مواقیتها غافلون. قال مصعب بن سعد بن ابی وقّاص: لابیه رحمهما الله اهم الّذین تر کوها؟ - قال: لا بل هم الّذین اضاعوا مواقیتها ولو تر کوها کانوا کفّاراً بتر کها. و کذلك روی عن النّبی(ص) قال: «هم الّذین یؤ خّرون الصّلوٰة عن وقتها». وقال ابن عباس: هم المنافقون یتر کون الصّلوة فی السّرّ اذا غاب النّاس ویصلّون فی العلانیة اذا حضروا کقوله: «واذا قاموا الی الصّلوة قاموا کسالیٰ «یرآؤن» النّاس»». وقال قتادة ساه عنها لا یبالی صلّی ام لم یصل. و قال الحسن: هو الّذی ان صلاها صلّاها ریاءً وان فاتته لم یندم. وقال الزّجاج لا یصلّونها سرّاً لانّهم لا یعتقدون وجوبها و یصلّونها علانیةً ریاءً وعن عطاء بن دینار قال: الحمد لله الّذی قال: «الّذین هم عن صلوٰتهم ساهون» ولم یقل. فی «صلوٰتهم». وقال ابو العالیة: لا یصلّونها لمواقیتها ولا یتمّون ر کوعها ولا سجودها وعنه ایضاً هو الّذی اذا سجد قال برأسه هـکذا وهـکذا متلفّتاً.

«ویمنعون الماعون» قال ابو عبیدة: «الماعون» فی الجاهلیّة کـلّ منفعة وعطیّة وعاریة و فی الاسلام الطّاعة و الزّ کوة وهو هاهنا الزّ کوة لانّه قرین الصّلوٰة و «الماعون» فاعول من المعن، والمعن الشّیء القلیل فسمّی الزّ کوة والصّدقة والمعروف ماعو ناً لانّه قلیل من کثیر. و کذلك قال الزّجاج: کلّ ما فیه ادنیٰ منفعة من اعارة آلات فی الدّور کالفاس والقدر والدّلو واقتباس النّار ممّا یحتاج الفقیر الی استعارته. و قیل: هو الّذی یبذله الجیران بعضهم لبعض. وقیل «الماعون» مالا یحلّ منعه مثل الماء و الملح والنّار یدلّ علیه ماروی عن عائشة انّها قالت: یارسول الله ما الّذی لا یحلّ منعه؟ - قال: «الماء والنّار والملح.» فقالت: یارسول الله: هذا الماء فما بال النّار والملح. فقال لها: یا حمیراء «من اعطی ناراً فکانّما تصدّق بجمیع ما طبخ بذلك النّار ومن اعطی ملحاً فکانّما تصدّق بجمیع ما طیّب بذلك الملح و من سقی شربةً من الماء حیث لا یوجد الماء فکانّما احییٰ نفساً».

النوبة الثالثة

قوله تعالی: «بسم الله الرّحمن الرّحیم» افلح من عرف «بسم الله» وماربح من

بقی عن «بسم الله».من صحب لسانه ذکر «بسم الله» وصحب جنانه حبّ «بسم الله» کفی له شفیعاً « بسم الله » الی من تعبّدنا بذکرالله[۱] .

درهر کلمه‌ای از کلمات « بسم الله » اسرار ازل وابد تعبیه است ، امّا درحجب عزّت متواری است تا سمع هرناسزایی بدو نرسد و هر نامحرمی راه بدو نبرد . نه هرچه بسمع ظاهر رسد جان ودل آن را قبول کند ، ظاهرشنیدن دیگرست وباطن پذیرفتن دیگر.

شبلی روزی درخدمت[۲] جنید گفت: الله !ـ جنید گفت :آنچه میگویی ذکر زبانست ، یا ذکر جان ؟ ـ اگرذکرجانست، زبان خودتابع آنست ؛ ورنه که مجرّد زبانست ، این آسان کاری است . ابلیس همان میگوید که تومیگویی ، تو بروی چه فضل داری ؟ این بارگاه عامّ است ، ببارگاه عامّ هم دوست فروآید ، هم دشمن ؛ هم آشنا ، هم بیگانه . مردمی باید که بربساط ملوك در درون پرده جای یابد ، ورنه ببارگاه عامّ هرکسی و هرخسی رسد :

هرخسی از رنگ و گفتاری بدین ره کی رسد؟

درد باید پرده سوز و مرد باید گام زن !

درد پرده سوزدرد دین است، ومرد گامزن مرد دیندار.آن کافرمدبر که دین بدروغ داشت واسلام پس پشت انداخت، بنگر که ربّ العالمین بامصطفی (ص) حبیب خویش از بهرآن مدبر چه خطاب می کند و کافر را چه بیم میدهد : «ارأیت الّذی یکذّب بالدّین» ای محمد می بینی آن مرد شقیّ ولید بلید و بوجهل پرجهل که دین اسلام را جحود می آرند ونبوّت ترا ومعجزات ترا انکارمی کنند ؟ ! ای محمد دین را چه زیان دارد که ایشان آن‌را نپذیرند و ازناپذیرفتن ایشان دردین چه نقصان آید ؟ «انّ هذا الدّین متین» دین اسلام دست آویزی استوارست ،آن را گسستن و شکستن نیست «لاانفصام لها» محجّة وسطی است وعروة و ثقی[۱] . برلسان اهل حقیقت دین آنست که: درراه عبودیّت انقیاد کلّی پیش گیری وروی ازهمهٔ درگاهها بگردانی،

---

۱ ـ الف : بسم‌الله ۲ ـ الف : حضرت .

پناه با زودهی و درو گریزی.

یکی‌ازعلماء طریقت گفته: معنی: «انّ الدّین عندالله الاسلام» آنست کـه هرچه دون حقّ‌است برای او بگذاری وحقّ او برای هیچیز بنگذاری. خبر درست است از رسول‌خدا(ص): «الدّین یسر» دین همه‌آسانی‌است، زیرا که بعاقبت رساننده بآسانی‌است. و درخبرست: «ملاك الدّین‌الورع» نظام دین اسلام ونوای عالم ایمان در ورع است؛ ورع پرهیزباشد از محرّمات و خویشتن‌داری باحتراز از نابایست و ناشایست و مشغول بودن بشایست و بایست. هردین که درو ورع نیست، آن را در حضرت قرب محلّ قبول نیست. ورع بحقیقت ورع‌حواس‌است، هرچه ترا گزیرست که نبینی، دیده از آن نگاهداری؛ وهرچه داغ رضاء حق ندارد، دیده بر آن مطّلع نگردانی؛ تا فردا از دیدار حقّ جلّ جلاله باز نمانی.

حبیب‌عجمی کنیزکی‌داشت، سی سال‌بود که روی‌اوتمام بندیده بود. روزی کنیزك‌را گفت:ای‌مستوره کنیزك مارا آوازده! ـ گفت: نه‌من کنیزك‌توام؟! ـ گفت: مارا درین سی‌سال زهرهٔ آن نبودست که بدون‌او بچیزی نگاه کنیم! وهمچنین‌سمع نگاه‌دار، تاصوتی که ملائم دین نباشد نشنود؛ واگرصوتی بیگانه بسمع درآید و قصد دل کند، توحید کـه دربان دلست آن را در دل نگذارد و سمع بآب استغفار بشوید. همچنین‌زبان نگاه دارد تا هرچه را درراه حقّ نباید، ازآن نگوید. ودست نگاه دارد، تاجزبدامن‌حقیقت نزند. وقدم نگاه دارد، تا جز برزمین فرمان نرود. واین‌هنوز ورع عامّ است. امّاورع خاصّ ورع دلست. وورع دل آنست که: هرچه نه عالم حقیقت‌بود درآن فکرت‌نکند واگر خاطری بدو درآید که نه وارد حقّ‌باشد آن‌را بجاروب توبه و استغفار از درگاه دل بروبد، وآن آرزوها که شهوات در دل افکند بدست توکّل وخوف‌ازدل محو کند. وآنجا که فرمان حقّ‌نباشد، بدل‌آنجا سفرنکند؛ تادرمکان‌خویش بین‌اصبعین من‌اصابع‌الرّحمن‌ثابت بماند. هردل که جایی بباطل‌سفرکند، مثال‌شاهی بود که ازتخت عزّخویش واز میان سپاه خویش برود و در عالم اعداء سفر کند. این‌چنین دل هرگز بسلامت نبود. وفرق میان ورع ظاهر

وورع باطن آنست که : متورّع ظاهر فردا دیده باز کند، حقّ را ببیند ومتورّع باطن امروز دیده فراز کرده حقّ را می‌بیند . **عمر خطّاب** دل از هرچه درون حقّ خالی کرد ، لاجرم تجلّی حقّ جلّ جلاله برساحت دلش تافت، تامی گفت : رأی قلبی ربّی .

« **فویلٌ للمصلّین** » «**الّذین هم عن صلوتهم ساهون**» «**الّذین هم یرآؤن ویمنعون الماعون** » سیاق این سخن برسبیل تهدید ووعیداست، کسی را که نماز نکند وزکوة ندهد یا کسی که نماز بنفاق وغفلت کند وزکوة بریا و کراهیت دهد . خبر ندارد این غافل بی‌حاصل که نماز شعار اسلام است وزکوة قنطرهٔ دین . هر کرا بینی که ظاهرش ازحلیت وزینت این دو فرمان مهمل است، بدانکه باطنش ازعقیدهٔ دین معطّل است . نماز مقام مناجات است و ترقّی درجات وسبب نجات . زکوة پیرایهٔ شریعت است و نور قیامت و قانون کرامت . بندهٔ مؤمن موحّد چون خطاب شرع وامر حقّ در فرائض نماز وزکوة بروی متوجّه گردد برگزارد آن و محافظت حدود و اوقات آن مواظبت نماید بجدّی بلیغ وجهدی تمام شرائط جواز وشرائط قبول درآن بجای آرد ، لاجرم ظاهر او پیراستهٔ ادب دین گردد وباطن او آراستهٔ صدق و اخلاص .

۱۰۸ - سورة الکوثر - مکیة

النوبة الاولى

قوله تعالى: «بسم الله الرّحمن الرّحيم» بنام خداوند فراخ بخشايش مهربان.

«انّا اَعْطَيْناكَ الْكَوْثَرَ(۱)» ما ترا [بخشيديم نيكويى فراوان و] حوض كوثر [تشنگان امّت را از آن خير فراوان].

«فَصَلِّ لِرَبِّكَ» نماز كن خداى خواند[۱] خويش را «وَانْحَرْ(۲)» و قربان كن [ودو دست برهم نه در نماز برزير سينه].

«انّ شانِئَكَ هُوَ الْاَبْتَرُ(۳)» او كه ترا زشت ميدارد اودنب بريدست وبدنام.

النوبة الثانية

اين سوره چهل ودوحرفست، ده كلمه، سه آيت، به مكّه فروآمد، وازمكّيّات شمرند. ودرين سوره هيچ ناسخ و منسوخ نيست. و در خبر ابى بن كعب است از پيغامبر(ص): «هر كه اين سوره برخواند، الله تعالى اورا ازجويهاى بهشت آب دهد و بعدد هر كسى كه روز عيد اضحى قربان كند اورا ده نيكى بنويسد. قوله:

«انّا اعطيناك الكوثر» و قرىء «انطيناك». و«الكوثر» الخير الكثير، وهوفوعل من الكثرة. روى انس بن مالك قال: بينا رسول الله(ص) ذات يوم بين اظهرنا اذ اغفى اغفاةً ثمّ رفع رأسه متبسّماً فقلنا: ما اضحكك يارسول الله؟ ـ قال: «انزلت علىّ آنفاً سورةٌ فقرأ: بسم الله الرّحمن الرّحيم» «انّا اعطيناك الكوثر»..» فقرأ حتّى ختم السّورة. ثمّ قال: «اتدرون ما «الكوثر»؟ ـ قلنا: الله ورسوله اعلم. قال: «انّه نهرٌ فى الجنّة وعدنيه ربى عزّوجلّ فيه خيرٌ كثير، لذلك النّهر حوضٌ تردعليه امّتى يوم القيامة آنيته عدد النّجوم». وفى الصّحيح: انّ رسول الله (ص) قال ليلةً اسرى بى رأيت نهراً، فسألت

---

۱ ـ الف: خداوند

جبرئيل ، فقال : هذا « **الكوثر** » الّذى اعطا كـه الله فضربت بيدى فاذا هو يجرى على المسك» . وقالت **عائشة** : من ادخل اصبعيه فى صماخيه سمع خريره . وعن **ابن عمر** قال : قال رسول الله(ص):«**الكوثر** » نهرٌ فى الجنّة حافتاه الذّهب مجراه على الدّرّ والياقوت تربته اطيب من المسك واشدّ بياضاً من الثّلج. وعن **عبدالله بن عمر** قال : قال رسول الله(ص): « حوضى مسيرة شهر ماؤه ابيض من اللّبن وريحه اطيب من المسك و كيزانه كنجوم السّماءِ ، من يشرب منها فلا يظمأ ابداً» . وروى عن **حميد الطّويل** عن **انس بن مالك** قال: قال رسول اللّه (ص) : « انّ لحوضى اربعة اركان، فاوّل ركن منها فى يد **ابى بكر** والثّانى فى يد **عمر** والثّالث فى يد **عثمان** والرّابع فى يد **على**(ع) . فمن احبّ **ابابكر** و ابغض **عمر** لم يسقه **ابوبكر** ومن احبّ **عمر** وابغض **ابابكر** لم يسقه **عمر** ومن احبّ **عثمان** وابغض **عليّاً** لم يسقه **عثمان** ومن احبّ **عليّاً** وابغض **عثمان** لم يسقه **علىٌ**. ومن احسن القول فى **ابى بكر** فقد اقام الدّين، ومن احسن القول فى **عمر** فقد اوضح السّبيل، ومن احسن القول فى **عثمان** فقد استنار بنور الله ، و من احسن القول فى **على** فقد استمسك بالعروة الوثقى ، ومن احسن القول فى اصحابى فهو مؤمن و من اساء القول فى اصحابى فهو منافق » . عن **انس** قال : دخلنا على **عبيدالله بن زياد** وهم يتذاكرون الحوض، فقال : يا **باحمزة** ما تقول فى الحوض؟ ـ فقال: ما كنت ارى ان اعيش حتّى ارى امثالكم تتمارون فى الحوض . ولقد تركت خلفى عجائز ما تصلى امرأة منهنّ الاسألت الله عزّوجلّ ان يسقيها من حوض **محمد**(ص) وفيه يقول الشّاعر :

يا صاحب الحوض من يدانيكا و انت حقّاً حبيب باريكا

وقال **عبدالله بن عمر** :« **الكوثر** » نهرٌ فى بطنان الجنّة ، اى ـ فى وسطها . وقال **الحسن** : « **الكوثر** » هو **القرآن العظيم** . وقال **عكرمة** :هو النّبوّة والكتاب . وقال **ابوبكر بن عيّاش** : هو كثرة الاصحاب و الاشياع . وقال **الحسين بن الفضل** : «**الكوثر**» شيآن تيسير **القرآن** وتخفيف الشّرايع. وقال **جعفر الصّادق**(ع): «**الكوثر**» نورٌ فى قلبك دلّك علىّ و قطعك عمّا سواى » . و عنه ايضاً : « الشّفاعة » . و قال

هلال بن یساف : هو قول لااله الّا اللّه . وقیل : الفقه فی الدّین . وقیل : الصّلوات الخمس. قوله :

«**فصلّ لربّك وانحر**» قال **محمد بن کعب** : یقول : انّ اناساً یصلون لغیر اللّه و ینحرون لغیر اللّه. فانّا «**اعطیناك الکوثر**» فلایکن صلوتك ونحرك الّا لی . و قال **عکرمة** و **عطاء** و**قتادة** : «**فصلّ لربّك**» صلوة العید یوم النّحر. «**وانحر**» نسکك جمع له فی الأمر بین العبادة المالیّة والبدنیّة . وقال **انس بن مالك** : کان النّبی (ص) ینحر قبل ان یصلّی فأمر ان یصلّی ثمّ ینحر . وقیل : نزلت هذه الآیة یوم **الحدیبیّة** حین احصر النّبی (ص) واصحابه وصدّوا عن البیت فامره اللّه تعالی ان یصلّی وینحر البدن وینصرف ففعل ذلك . وقیل : قرن القربان بالصّلوة لانّ السّجدة والنّحیرة علما کلّ ملّة فی الدّنیا فقال : «**لربّك**» «**صلّ**» وضحّ لالغیره . ویروی عن **علی** (ع) قال : «النّحر هاهنا وضع الیدین فی الصّلوة علی النّحر» وعن **وائل بن جحر** قال : رأیت النّبی (ص) یضع یده الیمنی علی الیسری فی الصّلوة قریباً من الرّسغ و یرفع یدیه حتّی تبلغا اذنیه . وعن **ابن مسعود** : انّ النّبی (ص) رأی رجلاً وهو یصلّی واضعاً یده الیسری علی الیمنی فنزع الیسری علی الیمنی ووضع الیمنی علی الیسری . وقال (ص) : «رفع الایدی فی الصّلوة من الاستکانة» . قیل: فما الاستکانة؟ ـ قال: «الاتقرأ هذه الآیة: «فما استکانوا لربّهم و ما یتضرّعون»»؟. وقیل : «**فصلّ لربّك وانحر**» ای ـ استقبل القبلة بنحرك . وقیل: معناه: ارفع یدیك بالدّعاء الی نحرك . وروی انّ النّبی (ص) قال : انّا معاشر الانبیاء امرنا بثلاث، بتأخیر السّحور و تعجیل الفطر ووضع الیمین علی الشّمال فی الصّلوة .

«**انّ شانئك هو الابتر**» «**الشّانیء**» هو المبغض «**والابتر**» الّذی لاولد له. وقیل: هو الّذی لایذکر بخیر. قال **ابن عباس**: نزلت فی **العاص بن وائل السّهمی** وذلك انّه رأی النّبی (ص) خرج من المسجد وهو یدخل فالتقینا عند باب **بنی سهم** وتحدّثا واناس من صنادید **قریش** فی المسجد جلوس فلمّا دخل **العاص** قالوا له : من الّذی کنت تحدّث ؟ ـ قال : ذلك «**الابتر**» یعنی النّبی (ص) ! و کان قد توفّی قبل ذلك **عبداللّه بن رسول اللّه** (ص) و کان من **خدیجة**. و کانوا یسمّون من لیس له ابن ابتر، فسمّته **قریش** عند

موت ابنه ابتر و صنبوراً. فانزل‌الله عزّوجلّ :

« **انّ شانئك هو الابتر** ». قیل: لمّا توفّی **عبدالله** بن‌النّبی(ص) خرج **ابوجهل** فقال لاصحابه: انّ **محمداً** قدبتر وانّه اذامات لایبقی‌له ذکرولایجوزله‌امرفنستریح منه. فانزل‌الله عزّوجلّ :

« **انّ شانئك هو الابتر** » ای ـ انّ عدوّك ومبغضك **اباجهل** لیس له فی الجنّة نصیبٌ بل‌هومنقطع من کلّ‌خیر، وکانوا یقولون‌اذامات ذکور ولدالرّجل : بتر، فکانوا یقولون : انّ **محمداً** صنبورٌ ای ـ انّه فردٌ لاولد له.

النوبة الثالثة

قوله تعالی : « **بسم‌الله الرّحمن الرّحیم** » بسم‌الله کلمةٌ سماعها یوجب‌للقلوب شفاءها، وللارواح ضیاءها، وللاسرارسناءها وعلاءها، وبالحقّ بقاءها، عزّلسان‌ذکرها و اعزّمنه جنان صحبها، واعزّ منه سرّعرفها واستأنس بها.

شادی‌مؤمنان دربن‌جهان ازسماع نام وکلام اوست، انس‌دوستان‌درآن‌جهان بلقاء وسلام اوست. هذا سماعك من‌العبدالقاریء فکیف سماعك من‌الفردالباریء ؟هذا سماعك من‌العبد فی دارالهلك، فکیف سماعك من‌الملك‌فی دارالملك ؟ هذا سماعك وانت‌فی‌الخطر، فکیف سماعك‌وانت فی‌النّظر؟ هذا سماعك وانت‌مقهورٌ مأسورٌ، فکیف سماعك و انت فی دار النّور والسّرور من‌الشّراب الطّهور ؟ مخمور فی مشاهدة الملك الغفور !

ای‌عجبا، امروز درسرای فنا، در بحر خطا، میان موج‌بلا، از سماع نام دوست چندین راحت ولذّت می‌یابی ؛ فردا در سرای بقا، در محلّ رضا، بوقت‌لقا، چون نام دوست ازدوست شنوی لذّت وراحت گویی‌چند خواهی یافت ؟! آن روزبنده درروضهٔ رضا نشسته، برتخت‌بخت‌تکیه زده، خلعت رفعت پوشیده، بربساط نشاط آرامیده، از حوض **کوثر**شربت یافته؛ شربتی ازشیرسفید تر، ازعسل شیرین‌تر، ازمشك بویاتر. اینست که ربّ‌العالمین بر**مصطفی** (ص) منّت نهاد، گفت[1] :

---

۱ ـ الف : فرمود.

«**انّا اعطيناك الكوثر**» ما ترا حوض **کوثر** دادیم، تا تشنگان امّت را شراب دهی. شرابی بی کدر، شارب آن بی سکر، ساقی آن یکی **صدّیق** اکبر، یکی **فاروق** انور، یکی **عثمان** ازهر، یکی **مرتضی** انوراشهر (ع)، اینست لفظ خبر که صادر گشت ازسیّد وسالار بشر(ص) وقیل:

«**انّا اعطيناك الكوثر**» ای - «**اعطيناك**» الخيرالكثير. ای مهتر کاینات، ای نقطهٔ دائرهٔ حادثات، ما ترا نیکی فراوان دادیم که بفیض جود خود ترا در وجود آوردیم. وسراپردهٔ نبوّت تو ازقاف تابقاف باز کشیدیم، وترا بر تخت بخت در صدر رسالت بنشاندیم. وترا بمحلّی رسانیدیم که آب و باد وخاك و آتش از صفات کمال و جمال تو مدد گرفت. حلم توخاك را ثبات افزود، طهارت تو آب را صفوت افزود، خلق توباد را سخاوت افزود، قوّت تو آتش را هیبت افزود.

در بعضی آثارآورده اند که سیّد (ص) درشب معراج، چون خواستند که اورا بحضرت اعلی برند، ازنخست **جبرئیل** (ع) درسقایهٔ **زمزم** اورا طهارت داد، آن آب اوّل وضوء او **جبرئیل** بستد و پرخود را بآن منوّر کرد. آب دوم **بمیکائیل** سپرد تا برزمرهٔ ملأ اعلی قسمت کرد، آب سوم بخزانهٔ غیب سپرد، ذخیرهٔ روز رستاخیز را. چون آتش دوزخ فروغ برآرد و عذاب ضرام خودآشکارا کند، سیّد مقرّبان آن آب سوم وضوءِ آن مهترعالم (ص) برآن حریق جهنّم پاشد تاآرام گیرد ولهب اوفرونشاند وزبانهٔ اوبحجاب خود باز شود تا عاصیان امّت را ازشرر اوضرری نباشد.

«**انّا اعطيناك الكوثر**» ای **محمد**! ما ترا نیکوئی فراوان بخشیدیم که نام تو برداشتیم وآوای توبلند کردیم. داغی ازلطف خود برجوهر فطرت تو نهادیم و نام تو شطر سطر توحید کردیم. ای **محمد**! جوهر فطرت تو از جوار قدس قدم هنوز قدم درطینت آدم ننهاده بود که ما مقرّبان حضرت را وصف تو کردیم و فضایل وشمایل توایشانرا گفتیم. توپیغامبری امّی نا دبیر هرگز بهیچ کتّاب نرفته، وهیچ معلّمرا ندیده ونه بهیچ کتاب نظر کرده، ترا علم اوّلین وآخرین درآموختیم. وشرایع دین واحکام اسلام و مکارم اخلاق ترا بیان کردیم. هر کس را معلّمی بود،

معلّم تو مابودیم. هر کس را مؤدّبی بود، مؤدّب تو ما بودیم. «ادّبنی ربّی فاحسن تأدیبی» خبر معروف است ودر کتب صحاح مسطور و مشهور که شب معراج چون بحضرت رسید، حقّ جلّ جلاله ازوی پرسید وخود داناتر: «یامحمد فیم یختصم الملأ الاعلی». ـ قال: «لاادری»! ـ قال: «فوضع یده بین کتفی فوجدت بردهابین ثدیی فعلمت مافی السّماء والارض. گفتا: اثری از آثار جلال ذوالجلال بسینهٔ من رسید، ذوق آن و روح آن بجان من رسید. دل من بیفروخت، عطر محبّت برسوخت، علم اوّلین وآخرین درمن آموخت. اینست حقیقت **کوثر**، نواخت وکرامت بی‌شمر ازخداوند اکبر. **قوله:**

«**فصلّ لربّك وانحر**» ای ـ «**صلّ لربّك**» صلوة العید یوم النّحر «**وانحر**» نسکك. ای سیّد چون روز عید آید، نماز عید بگزار، و چون نماز کردی قربان کن. این خطاب بامهتر عالم است، لکن مراد بدین امّت است. میگوید: ای سیّد آنچه فرمودیم بجای آر وامّت رابفرمای تابجای آرند، ایشان رادر آن خیری است. «لکم فیهاخیرٌ». این خیردرچه چیزست؟ **مصطفی** (ص) بیان کرد، گفت: اگرمردمؤمن پوست گوسفند پرزر کند وبدرویشان دهد هنوز بثواب آن یك گوسفند نرسد که روز عید قربان کند. **مصطفی** (ص) را پرسیدند اگر کسی درویش بود وطاقت قربان ندارد چه کند تاثواب قربان اوراحاصل شود؟ ـ گفت: «چهار رکعت نماز کند، درهر رکعتی یکبار «الحمد» خواند ویازده بارسورهٔ «**انّا اعطیناك الکوثر**» الله تعالی ثواب شصت قربان در دیوان وی ثبت کند.

۱۰۹ - سورة الکافرون - مکیة

النوبة الاولى

قوله تعالى : « بسم‌الله الرّحمن الرّحیم » بنام‌خداوند فراخ بخشایش مهربان.
« قُلْ یا اَیُّها الْکافِرُونَ (۱) » بگوای محمد بآن نا گرویدگان .
«لااَعْبُدُ ما تَعْبُدُونَ (۲) » نمی پرستم آنچه شما می پرستید .
« وَلااَنْتُمْ عابِدُونَ مااَعْبُدُ (۳) » وشما نمی پرستید آنچه من می‌پرستم .
« وَلا اَنَا عابِدٌ ما عَبَدْتُمْ (٤) » ومن نخواهم پرستید آنچه شما میپرستید .
« وَلا اَنْتُمْ عابِدُونَ ما اَعْبُدُ (٥) » وشما نخواهید پرستید آنچه من میپرستم.
« لَکُمْ دینُکُمْ وَلِیَ دینِ (٦) » کیش شما شمارا و کیش من مرا .

النوبة الثانیة

این سوره مکّی است ، به **مکّه** فرود آمد . نود وچهارحرف است وبیست وشش کلمه ، شش آیت . ودرین سوره یك آیت منسوخ است .

« **لکم دینکم ولی دین** » نسختها آیة السّیف . یروی عن **جبیر بن مطعم** قال: قال لی رسول الله (ص) : «اتحبّ ان تکون اذا خرجت سفراً من امثل اصحابك هیأة و اکثرهم زاداً» . ـ قال : قلت: نعم بابی وامّی انت یارسول‌الله . قال : «فاقرأ بهذا السّور الخمس: « **قل یا ایّها الکافرون** » و « اذا جآء نصرالله» ، و « قل هوالله احد » ، و « قل‌اعوذ بربّ الفلق » ، و « قل‌اعوذبربّ النّاس »». و کنت اخرج مع من شاءالله ان‌اخرج معه فی‌السّفر فا کون ابذّهم هیأةً واقلّهم زاداً فما زلت منذ علّمنیهنّ رسول‌الله (ص) وقرأتهنّ اکون من‌احسنهم هیأةً وا کثرهم زاداً حتّی‌ارجع من‌سفری ذلك . وروی انّ رسول‌الله اوصی **ابا فروة الاشجعی** بقرآءة « **سورة الکافرین** » عندکلّ منام . وقال : «هی برآءةٌ من‌الشّرك» . وعن **انس** قال: قال‌رسول‌الله(ص): «« **قل یا ایّها الکافرون** »

ربع **القرآن** » . وعن **ابى بن كعب** قال : قال رسول الله (ص): «من قرأ سورة « **قل ياايها الكافرون** » فكانما قرأ ربع **القرآن** ، و تباعدت منه مردة الشياطين ، و برىء من الشرك ويعافى من الفزع الاكبر». وقال : (ص) : «مروا صبيانكم فليقرؤها عند المنام فلايعرض لهم شىء » . وقال **ابن عباس** : ليس فى **القرآن** سورة اشد لغيظ **ابليس** من هذه السورة لانها توحيد وبرآءة من الشرك قوله :

«**قل ياايها الكافرون**» قيل: الالف واللام للجنس ، فهو على العموم. وجمهور المفسرين على انها نزلت فى رهط من الكفار اجتمعوا فكان فيهم **الوليد بن المغيرة والعاص ابن وائل** و **امية بن خلف** و **الاسود بن عبد المطلب** و **الحارث بن قيس** وصناديدهم فقالوا : يا **محمد** هلم فلنعبد ما تعبد سنة ، وتعبد ما نعبد سنة ؟ فان كان الذى جئت به خير أمما فى ايدينا كنا قد شركناك فيه واخذنا بحظنا منه ، وان كان الذى بايدينا خير أمما بيدك ، كنت قد شركتنا فى امرنا واخذت بحظك منه . فقال: «معاذ الله ان اشرك بالله غيره » ونزلت السورة . فغدا رسول الله (ص) الى **المسجد الحرام** وفيه الملأ من **قريش** فقرأها عليهم فعند ذلك ايسوا منه وآذوه وآذوا اصحابه . واما وجه تكرير الكلام ، فان معنى الآية :

«**لااعبد ما تعبدون**» فى الحال ، «**ولا انتم عابدون ما اعبد**» فى الحال ، « **ولا انا عابد ما عبدتم** » فى الاستقبال ، «**ولا انتم عابدون ما اعبد**» فى الاستقبال . اين سخن بجاى آنست كه عجم گويند : نكردم ونكنم ، اى ـ لست « **اعبد** » الآن «**ولا انا عابد**» فيما استقبل . وقوله : «**مااعبد**» تأويله من « **اعبد** » وهذا خطاب لمن سبق فى علم الله انهم لايؤمنون كقوله : « سبحانه انه لن يؤمن من قومك الا من قد آمن » . وقال اهل المعانى : نزل « **القرآن** » بلسان العرب وعلى مجارى خطابهم ومن مذاهبهم التكرار ارادة التوكيد والافهام كما ان من مذاهبهم التخفيف والايجاز وقال **القتيبى** : بين نزوليهما زمان . وذلك ان **القرآن** نزل شيئاً بعد شىء و آية بعد آية ، فكانهم قالوا : « **اعبد** » آلهتنا سنة ، فقال الله: «**قل**» لهم «**لااعبد ماتعبدون** » ؛ ثم قالوا بعد ذلك : استلم بعض آلهتنا ، فانزل الله :

« **ولا انا عابدٌ ما عبدتم** » «**ولا انتم عابدون ما اعبد** » « **لکم دینکم** » الشّرك «**ولی دینی**» الاسلام. وقیل :«**لکم** »جزآء «**دینکم**»«**ولی**» جزاء دینی ؛ کما قال : «لنا اعمالنا ولکم اعمالکم» وهذه الآیة منسوخة بآیة السّیف. قرأ **ابن کثیر** و **نافع** و**حفص**« **ولی** »بفتح الیاء وقرأ الآخرون باسکانها.

النوبة الثالثة

قوله تعالی : « **بسم اللّه الرّحمن الرّحیم**» اسمٌ عزیزٌ ما استنارت الظّواهر الّا بآثار توفیقه وما استضاءت السّرائر الّا بانوار تحقیقه، فبتوفیقه وصل العابدون الی مجاهدتهم و بتحقیقه وجد العارفون کمال مشاهدتهم، وبتمام مجاهدتهم وجدوا آجل مثوبتهم، وبدوام مشاهدتهم نالوا عاجل قربتهم

نام خداوندی که نثار دل دوستان امید دیدار او، بهار جان درویشان در مرغزار ذکر و ثناءِ او. هر کس را بهاری و بهار مؤمنان یاد وصال او. هر کجا راستی است آن راستی بنام او. هر کجا شادی است آن شادی بصحبت او. هر کجا عیشی است آن عیش بیاد او. هر کجا سوزی است آن سوز بمهر او. ملك امروز یاد و شناخت او، ملك فردا دیدار و رضای او. اینت کرامت و منزلت، اینت سعادت و جلالت!

جلالتی نه تکلّف، سعادتی نه گزاف

حقیقتی نه مجاز و، مقالتی نه محال

در سرای طرب چون بکوفت دست غمان

ز چرخ و هم فروشد ستارگان خیال!

قوله : « **قل یا ایّها الکافرون** » « **لا اعبد ما تعبدون** » **عبد اللّه عباس** گفت : در **قرآن** سورتی نیست بر **شیطان** سختتر وصعبتر ازین سوره، زیرا که توحید محض است وبرآءت ازشرك. وتوحید دو باب است : توحید اقرار و توحید معرفت. توحید اقرار یکتا گفتن است. وتوحید معرفت یکتا دانستن. یکتا گفتن آنست که : گواهی دهی اللّه را بیکتائی و پاکی در ذات وصفات. در ذات ازجفت وفرزند وانباز.

پاك ، ودرصفات ازشبیه و نظیرومشیرپاك . صفات او نامعقول، کیف آن نامفهوم، نامحاط ونامحدود . ازاوهام وافهام بیرون و کس نداند که چون ؟ و یکتا دانستن آنستکه او را جلّ جلاله درآلاء ونعما یگانه دانی . وهّاب و معطی اوست . یگانه قسّام و منعم اوست . یگانه درگفت و کرداراوست . یگانه درفضل ودرلطف اوست . یگانه دررحمت ودر منّت اوست . یگانه نه کس را جز از وی شکرست ومنّت ونه بکس جز از وی حولست وقوّت . نه دیگری را جزازوی منع است و منحت . بندهٔ مؤمن موحّد که شعاع آفتاب توحید بروتافت . نشانش آنست که : مراقبت برسکون وحرکت گمارد ، یك نفس بی اجازت شریعت وطریقت نزند . ظاهر بمیزان شریعت بر کشد ، وباطن بمیدان حقیقت در کشد ، ونقطهٔ اصلی را از اعتماد برهردو پاك دارد ؛ که گفته اند : السّعید من له ظاهرٌ موافق للشّریعة و باطنٌ متابع للحقیقة . وهومتبرىءٌ من الاعتماد علی شریعته وحقیقته . اگر ذرّهای برخودش اعتماد بود ، مجوسیّت محض ویهودیّت صرف باشد . ای جوانمرد اگر از آنجا که اعلی العلی است تا آنجا که تحت الثّری است همه ازطاعات وعبادات پر کنی، چنان نبود که ذرّهای ازخودی خود دست بداری وخویشتن را نبینی؛تاخودرا بازپس ترین همهٔ عالم ندانی، این راه را نشائی **بوالقاسم نصرآبادی** را گفتند:ازمشایخ گذشته آنچه ایشان رابودتراهیچ چیز هست؟-گفت: درد نایافت آن هست ! درجمله ترا دلی باید که درو درد ومصیبت نایافت بود ، یاشادی عزّ یافت ؛ انّ الله تعالی یبغض الصّحیح الفارغ .**عیسی مریم** (ع)هیچ جای قرارنگرفتی، گرد عالم سیاحت کردی . گفتند : سبب چیست ؟ ـ گفت : برامید آنکه قدم برجائی نهم که روزی قدم صدّیقی آنجا رسیده باشد ، تا آن قدمگاه گناه مارا شفیع بود ! اگر درد همهٔ اولیاء عالم وصدّیقان درهم گذارند، در گرد درد قدم **عیسی** پاك نرسد و نیاز و سوز او درین راه چنین بود ! خزائننا مملوّة من الطّاعات فعلیك بذرّة من الافتقار والانکسار .

۱۱۰ - سورة النصر - المدنية

النوبة الاولى

قوله‌تعالی: «بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم» بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

«اذاجآءَ نَصْرُ اللّه» چون یاری اللّه بتو رسد «والفَتْح (۱)» و گشاد [مکّه].

«وَرَأَیْتَ النّاسَ» و مردمان را بینی «یَدْخُلُونَ فی دینِ اللّه» که در دین خدای می آیند «اَفْواجاً (۲)» جوقا جوق[۱]، گروه گروه.

«فسبّح بحمْد ربّکَ» بستای خداوند خویش‌را [بسزا وسزاواری وخدائی‌را].

«وَ اسْتَغْفِرْهُ» وآمرزش‌خواه ازو «انّهُ کانَ تَوّاباً (۳)» که اوخداوندتوبه پذیر است [همیشه].

النوبة الثانية

این سوره هفتاد و هفت حرف است، نوزده کلمه، سه آیت. جمله به مدینه فرو آمد. قومی گفتند: مکّی‌است، این سوره به مکّه فرو آمد. ودرین‌سوره ناسخ و منسوخ نیست. ودرخبرست از مصطفی (ص): «هر که این سوره برخواند، چنانست که با مصطفی (ص) روزفتح مکّه آنجا حاضر بوده و بثواب و کرامت آن جمع رسیده». قوله:

«اذا جآء نصر اللّه والفتح» جمهور مفسّران بر آنند که: این فتح، فتح مکّه است. وشرح این قصّه برقول محمدبن اسحاق بن یسار و برقول علماء اصحاب اخبار آنست که: رسول‌خدا (ص) سال حدیبیّه اورا با قریش‌صلح افتاد، بشرط آنکه ازقبائل عرب هر که خواهد درعهد وامان رسول‌خدا (ص) شود و هر که خواهد در عهد وعقد قریش شود. بنو خزاعه درعهد و امان رسول خدا شدند و بنوبکر در

۱ـ الف : جوکا جوك .

عهد **قریش** شدند . وپیش‌ازمبعث **مصطفی** (ص) میان این‌دوقبیله عداوت بود، بسبب آنکه **بنوخزاعه** یکی را کشته بودند از **بنی بکر** و ایشان آن عداوت در دل گرفته بودند ، وپیوسته آن خصومت و کینه دردل داشته . چون آن صلح افتاد . رسول(ص) به **مدینه** بازشد ومکّیان سلاح بنهادند وایمن شدند . چون سالی برآمد ، **بنوبکر** ازمکّیان یاری خواستند وبر **بنی خزاعه** افتادند وخلقی را بکشتند وباقی بهزیمت شدند . **جبرئیل** (ع) ازپیغام حقّ جلّ جلاله آمد ورسول (ص) را خبر داد که ایشان نقض‌عهد کردند، اکنون‌بسیج راه کن، به **مکّه** رو، که وقت فتح آمد . و **بنو خزاعه** نفیرنامه برسول (ص) فرستادند، ورسول خود خبرداشت . **قریش** چون بدانستند که رسول‌خدا (ص)از آن حال خبریافت، بترسیدند ورعبی‌عظیم دردل‌ایشان‌افتاد. گفتند: نباید که رسول ایشان را یاری دهد وبرما چیره شوند . **بوسفیان** را فراراه کردند تا به **مدینه** شود وازرسول خدا(ص)عذرخواهد . **جبرئیل** (ع)آمد ورسول را خبردادازآمدن **بوسفیان** .ورسول‌یاران‌را گفت که : **بوسفیان** بعذرهمی‌آید ومن قبول‌نخواهم کرد . **بوسفیان** چون به **مدینه** رسید، نخست بدر خانهٔ **فاطمه** علیهاالسّلام شد وقصّهٔ خود بگفت . **فاطمه** (ع) گفت: این کاربزرگتراز آنست که حدیث‌زنان درآن‌گنجد ! پس بنزدیك‌رسول(ص)شد، ورسول(ص) بیش‌از آن نگفت که: مکّیان‌عهد بشکستند ! ونیزجواب سخنان وی نداد تا **بوسفیان** نومید برخاست و بنزدیك **امّ حبیبه** دختر خویش شد که عیال‌رسول بود . وآن روزنوبت رسول آنجا بود . نطعی ازادیم عکاظی باز کرده که رسول (ص) برآنجا نشستی . **بوسفیان** خواست که بر آنجا نشیند ، **امّ حبیبه** بنگذاشت؛ گفت: این جامهٔ رسول (ص) وجای رسول (ص) است ، کافر را بانجاست کفر نرسد ونسزد که برجامه وجای رسول (ص) نشیند ! **بوسفیان** غمگین ونومید بازگشت وقصد **مکّه** کرد . پس رسول (ص) **مهاجر وانصار** را جمع کرد و گفت : اسباب راه را بسازید که بسفر می‌بایدشد . یاران‌رادشخوار آمد که سفر **روم** می‌پنداشتند ، ازآنکه خبر**روم** آمده بود . ورسول(ص) حدیث **مکّه** پنهان داشت تا آن ساعت که فراراه بود . بیرون آمد با ده هزارسوارپیاده وسوی **مکّه** رفت وفرمود

که : سر راهها فرو گیرید تاپیش از ما کسی بایشان نرسد . زنی بود نام وی **سارهٔ مغنیّه** بود . ونیز درمیان لشکرجامه شویی کردی، ملطّفه ای‌ستد از **حاطب بن ابی بلتعه** به **مکّه** . وقصّهٔ این زن واین ملطفه در ابتداءِ سورة **الممتحنة** بیان کرده شد . پس‌رسول خدا (ص) با لشکر **اسلام** رفتند تا **بقطفان** رسیدند . و اهل **مکّه** را ازایشان خبر نه، امّا همی ترسیدند و **بوسفیان** را گفتند: هیچ خبر از **محمد** (ص) نمی رسد و مارا دل مشغولست ؟ ایکی رابفرست تاخبر بازآرد . **بوسفیان گفت**: این کارمنست . من‌خود بروم وحقیقت این حال باز دانم . **بوسفیان** با **حکیم بن حزام** برفتند براه **مدینه** تا **بقطفان** رسیدند بشب وهمهٔ کوه ودشت وصحرا روشنائی دیدند از چراغها وآتشها که افروخته بودند . **بوسفیان** تعجّب همی کرد که این مگر نه **محمد** (ص) است که اورا چندین سپاه وحشم نباشد ! **وعباس بن عبدالمطّلب** آن شب ازلشکرگاه بیرون آمده بود ، وتجسّس اخبارهمی کرد. **بوسفیان** بروی‌رسید، ومیان **عباس** و **بوسفیان** دوستی بود ازقدیم ، باز گفت : ای **باسفیان** تو اینجا چگونه‌افتادی؟ باین وقت اگر **عمر** ترا در یابد ترا هلاک کند ! آنگه او را بر مرکوب خود نشاند و ردیف خویش ساخت . **عمر** همان ساعت بیرون آمده بود ، چون **بوسفیان** را دید تیغ بر کشید و قصد قتل وی کرد . **عباس** گفت : ای **عمر** او در امان منست! پس **عمر** رفت تا رسول(ص) را خبر کند . **عباس** نیز بشتافت تا هردو بهم بدرخیمهٔ رسول(ص)رسیدند. **عمر** گفت : یا رسول‌الله هذا **ابوسفیان** عدوّالله قد امکن‌الله منه بغیر عهد ولاعقد فدعنی اضرب عنقه ! **عباس** گفت: یارسول‌الله انّی قداجرته! پس رسول‌خدا(ص)اورا امان داد وقصد **عمر** ازوی بازداشت . واورابه**عباس** سپرد، گفت : «امشب تواورابخیمهٔ خویش بر» . **عباس** اورا بخیمهٔ خویش برد . دیگرروز بامداد بحضرت‌رسول(ص) آمد.رسول گفت: «ویحك یا **باسفیان** الم‌یأن‌لك‌ان تعلم‌ان‌لااله‌الّاالله وانّی‌رسول‌الله»؟- **بوسفیان** گفت: بابی‌انت وامّی ما اوصلك واحلمك واکرمك والله لقد ظننت‌ان لوکان مع‌الله اله غیره لقد اغنی شیئاً . مادر وپدر من فدای تو باد ای **محمد** چه حلیم‌وکریم که توئی‌وچه بردبار وبزرگوار و کریم طبع وخوش‌خوی

که توئی ای محمد. والله که ظنّ من چنانست کـه اگر با الله خدائی دیـگر بودی ازو کاری بگشادی ومارا بکار آمدی! رسول(ص) گفت: «یا با سفیان نمی‌دانی که من رسول خداام»؟- بوسفیان گفت: چیزی ازاین معنی دردل من می‌بود. عباس گفت: ویحك یا باسفیان اسلم واشهدان لا آله الّا الله وانّ محمداً رسول الله قبل ان یضرب عنقك. بوسفیان چون این سخن ازعباس بشنید، کلمهٔ شهادت بگفت ومسلمان گشت. عباس گفت: یا رسول الله این بوسفیان مردی بزرگ منش است. و تفاخر دوست دارد. با وی کرامتی کن. برو نواختی نه. رسول (ص) فرمود: «من دخل دار ابی سفیان فهو آمن ومن دخل المسجد فهو آمن ومن اغلق علیه بابه فهو آمن». بوسفیان خواست که ازپیش برود به مکّه. رسول (ص) عباس را گفت. «احبسه بمضیق الوادی حتّی یمرّ علیه جنود الله فیراها». او را بر رهگذر لشکر اسلام بدار تا همه را ببیند عباس اورا بر ممرّ لشکر اسلام بداشت. فوج فوج، جوق جوق، گردوس گردوس بروی همی گذشتند و عباس ویرا همی گفت که: ایشان که اند واز کدام قبیله‌اند. وهر قوم که همی گذشتند فراعباس میگفت: افیهم ابن اخیك؟ تا آنکه که وفدی عظیم درآمد ازمهاجر وانصار. ورسول (ص) در میان ایشان چون ماه درمیان ستارگان بوسفیان گفت: بزرگ ملکی شد این برادرزادهٔ تو! عباس گفت: ویحك یا باسفیان این نه ملك است که این نبوّت است واو ملك نیست که او پیغامبر خدای است. ورسول (ص) بر ناقه‌ای نشسته، پشت مبارك خویش دوتاه کرده وزنخ بر پیش پالان نهاده همی گفت: «انا عبده لا آله الّا هو وحده، صدق وعده و نصر عبده واعزّ جنده وهزم الاحزاب وحده». پس بوسفیان ازپیش برفت ودرمکّه شد. و گفت: محمد آمد باسپاهی عظیم که کس طاقت آن ندارد. مردمان همی گریختند، بعضی بکوه همی شدند، بعضی در مسجد، بعضی درسرای بوسفیان تا سرای وی پرشد؛ وبعضی همی آمدند ودست بر در سرای وی می نهادند. آنگه یکساعت ازروز قتل کردند، وفی الخبر الصّحیح قال النّبی (ص) یوم فتح مکّة: «انّ هذا البلد حرّمه الله یوم خلق السّموات والارض فهو حرام بحرمة الله الی یوم القیامة و انّه لن یحلّ القتال فیه لاحد قبلی ولم یحلّ لی الّا ساعةً من نهار

فهو حرامٌ بحرمةالله الی یوم القیامة» . پس یکساعت مردمان **خزاعه** را دستوری داد بقتل، آنگه نهی کرد، گفت: «لاتقتلوا احداً الّا من قاتلکم»، وجمعی مشرکان آن روز باهم افتادند، قریب چهار هزار مرد، پیشرو و سرخیل ایشان **عکرمة بن ابی جهل** بود و**مقیس بن ضبابة** و **سهیل بن عمرو** و **صفوان بن امیّة** ، یك زمان با **خالد ولید** وسپاه اسلام جنگ کردند ، آخر بهزیمت شدند و در **مکّه** بجز آن یك زمان قتال نرفت. و ورسول خدا (ص) تنی چند را نامزد کرد کـه ایشان را بکشید اگر دریابید . پس قومی را از ایشان دریافتند و کشتند و قومی را درنیافتند و بـآخر مسلمان شدند . پس رسول خدا (ص) درمسجد شد وطواف کرد ودرخانهٔ **کعبه** باز کرد وبفرمود تابتان را جمله بیرون انداختند وبشکستند و**هبل** را که بت مهین بود بآستانهٔ دربیفکندند. بر گذرگاه مردم، تاهر کسی قدم بروی می‌نهد وحقارت وخواری وی پیدامیشود. آنگه رسول (ص) **بلال** را فرمود تابربام **کعبه** بانگ نماز گفت ومسلمانان درمسجد آمدند ورسول(ص) دست درحلقه آویخت و گفت : «لا آله الّا الله وحده، الحمدلله وحده، صدق وعده و نصر جنده وحزم الاحزاب وحده» . مردمان همی آمدند گروه گروه در دین اسلام ، چنانك ربّ العزة گفت :

« **ورأيت النّاس يدخلون في دين اللّه افواجاً** » . و گفته‌اند : رسول خدا (ص) حلقهٔ در **کعبه** بگرفت وروی باقوم کرد، گفت : « ماذا اقول وماتقولون »؟ **سهیل ابن عمرو** برخاست ، گفت : چگویم یا رسول‌الله ؟ اگر گویم اصیلی ، اصیلی ؛ اگر گویم کریمی، ازتو کریم تر وحلیم تر کس نیست ! لیکن وحشتی افتاد میان تووقوم تو وبآن وحشت بغربت افتادی ، آخرعزیز ومکرّم بمیان قوم خود باز آمدی ؛ اگر نزدیك اجانب عزیز ومکرّم بودی نزدیك اقارب عزیزتر ومکرّم ترباشی. تو آن کن که سزای طبع کریم وخلق عظیم تواست . رسول(ص) گفت : «من امروز آن میگویم باشما که برادرم **یوسف** (ع) گفت با برادران خویش: «لاتثریب علیکم الیوم یغفرالله لکم وهو ارحم الرّاحمین»» . قال **محمدبن اسحاق** :کان جمیع من شهد فتح **مکّة** من المسلمین عشرة آلاف . و کان فتح **مکّة** لعشرلیال بقین من رمضان سنة ثمان واقام رسول‌الله (ص)

بمكّة بعد فتحها خمس عشرة ليلةً ، يقصر الصّلوة ثمّ خرج الى **هوازن** و **ثقيف** وقد نزلوا **حنيناً** . قوله :

«**اذا جآء نصر اللّه والفتح**» قال **ابن عباس** : لمّا اقبل رسول اللّه (ص) من غزوة **حنين** ، انزلت هذه السّورة عليه و قيل : جآءه نصر اللّه حين هاجر و آواه الانصار و توجّهت اليه القبائل وكاتبته ملوك الارض و فتحت عليه **مكّة** و شرعت له الشّرايع و احكمت له الاحكام و عقد الالوية وجنّد الجنود وخطب بمنًا و **عرفات** و كسرت الاصنام وخاضت خيل الاسلام البحار، وضرب على اهل الكتاب الجزية و خافه ملك **الروم** .

« **ورأيت النّاس يدخلون فى دين اللّه افواجاً** » كان فيما قبل يصدّقه الرّجل وتصدّقه المرأة على خوف من النّاس ويقاسى من الاذى بلاءً عظيماً ، فلمّا دنا اجله تقصّف عليه النّاس فكانت القبيلة تأتيه باسرها يصدّقونه و يجاهدون معه و يبلغون عنه حتّى اتيه اهل **اليمن** بقبائلها ومخاليفها فسرّ بهم سروراً عظيماً . وقال : «اتيكم اهل **اليمن** ارقّ النّاس افئدةً الايمان يمان والحكمة يمانيةٌ» . وقال **الحسن** لمّا فتح اللّه عزّ وجلّ على رسوله **مكّة** ، قالت العرب بعضهم لبعض: ايّها القوم لا يدان لكم بهؤ لآءِ فجعلوا «**يدخلون فى دين اللّه افواجاً** » . و روى انّ النّبى (ص) قال : «انّ النّاس دخلوا « **فى دين اللّه افواجاً**» وسيخرجون منه «**افواجاً**»» . قوله :

« **فسبّح بحمد ربّك** » اى ـ صلّ للّه شكراً على نعمه عليك . و قيل : «**سبّح بحمد اللّه** » لا يحمد غيره . قالت **عائشة** : كان رسول اللّه (ص) فى آخر عمره يكثر فى ركوعه وسجوده :«سبحانك اللّهم وبحمدك اللّهم اغفرلى وتب علىّ» يتاول هذه الآية . وفى رواية :« سبحانك اللّهم وبحمدك استغفرك واتوب اليك» . قال اهل اللّغة: معنى الواو فى قوله : «وبحمدك» اى ـ سبّحتك اللّهمّ بجميع آلائك وبحمدك سبّحتك. وقيل : لمّا نزلت هذه السّورة، قال رسول اللّه (ص) :«قد نعيت الى نفسى». قال **الحسن**: اعلم انّه قد اقترب اجله وامر بالتّسبيح والتّوبة ليختم له بالزّيادة فى العمل الصّالح . و عن **ام سلمة** قالت : كان رسول اللّه (ص) بآخره لا يقوم و لا يقعد ولا يجىء و لا يذهب الّا قال : « سبحان اللّه وبحمده استغفر اللّه واتوب اليه»ـ فقلنا : يا رسول اللّه : مالك لا تقوم ولا تقعد ولا تجىء ولا

تذهب الّا قلت: «سبحان‌الله واستغفرالله واتوب‌الیه»؟ - قال: «فانّی امرت بها» ثمّ قرا: «اذا جآء نصرالله والفتح» حتّی ختمها. وقال مقاتل: لمّا نزلت هذه السّورة قراها رسول‌الله (ص) علی اصحابه وفیهم ابوبکر وعمروسعدبن ابی وقّاص، ففرحوا واستبشروا؛ وسمعها العبّاس فبکی! فقال‌له رسول‌الله (ص): «مایبکیك یاعمّ»؟ - قال: نعیت الیك نفسك. - قال: «انّه لکماتقول». فعاش النّبی (ص) بعدهاسنتین مارأی فیهما ضاحکاً مستبشراً. وهذه‌السّورة تسمّی سورة «التّودیع».

النوبة الثالثة

قوله‌تعالی: «بسم‌الله الرّحمن الرّحیم» «بسم‌الله» کشف الکروب، «بسم‌الله» سترالعیوب، «بسم‌الله» «غفرالذّنوب».

گفتار «بسم‌الله» دل‌را پرنور کند، سرّرامسرور کند، طاعت رامبرور کند، گناه‌را مغفور کند. هرکرادردل‌وبر[1] زبان نام الله نقش بود، اگرچه درآب و درآتش بود، عیش اوبانام الله خوش بود. عزیز بنده‌ای که دردل وی شوق‌الله بود، بزرگوار بنده‌ای که بر زبان وی ذکر الله بود. بزرگان دین چنین گفته‌اند: من انس‌الیوم بکلامه انس غداً بسلامه. هر کرا درین‌سرای‌راحت کلام اوست، فردادربهشت او را لذّت سلام‌اوست. یکی ازبزرگان دین درمناجات گفته:

الٰهی‌هرچه مرا ازدنیانصیب‌است، بکافران ده؛ وآنچه‌مرا ازعقبی[1] نصیب‌است، بمؤمنان ده. مرا درین‌جهان یادونام توبس، ودرآن‌جهان دیداروسلام توبس! قوله «اذا جآء نصرالله والفتح» چون‌این سوره ازآسمان فروآمد، رسول‌خدا (ص) گفت: «یا جبرئیل نعیت‌الیّ نفسی»! این سوره ازوفات ما خبرمیدهد، که راه فنا می‌بباید رفت، و شربت زهر مرگ می‌بباید چشید ودرخاك‌لحد می‌بباید خفت! جبرئیل گفت: ای سیّدآن جهان‌ترا به‌ازاین‌جهان وجوارحقّ ترا به از دیدارخلق! ای سیّد، هرچند که راه بدو فناست، امّافناطریق بقا است و بقا وسیلهٔ لقا است.

---

۱ - الف: در

ای جوانمرد اگر در کلّ کون با کسی مسامحه‌ای رفتی درین مرگ، آنکس جز **مصطفی** عربی نبودی اهر چند در یتیم بود آن سیّد(ص) از صدف قدرت بر آمده، آفتابی روشن بود از فلك اقبال بتافته، آسمان و زمین بدو آراسته؛ با این همه کرامت او را گفتند: «انّك ميّت وانّهم ميّتون» ! ای سیّد قدم در این سرای آدم نهادی، عالم کون زیر قدم آوردی . باز آی بحضرت که عالم ابد روشن بتواست . صعید قیامت در انتظار شفاعت تواست جمال فردوسیان عاشق چهرهٔ جمال تواست. آستان حضرت ما مشتاق قدم معرفت تواست . ای سیّد : هرچه در آفرینش حلقهٔ درگاه ماهی کوبند، وتا تو نیائی یکی را جواب نیست ؛ وهیچکس را بار نیست. ای جوانمرد، بوفات او پشت **جبرئیل** بشکست، بناديدن او دین اسلام خون گریست ، بمفارقت او ایمان بماتم بنشست . آن روز که بیماری در سینهٔ او بکوفت، ایوان کلمهٔ لا آله الّا الله بلرزید. وچه عجب؟! **سعد معاذ** یکی ازچاکران حضرت وی بود ، چون ازدنیا برفت، حضرت نبوّت(ص) این خبر بازداد که : «اهتزّ العرش لموت **سعد بن معاذ**» . بموت **سعد معاذ** عرش رحمان بلرزید ! پس نگاه کن تا بافراق سیّد حال چگونه باشد؟! آخر تر نظر وی بصحابه آن بود که سیّد (ص) از حجره بیرون آمد، باطنش همه درد گرفته ، رخسارش زرد گشته ، تن ضعیف و نحیف شده ، یك دست بر کتف **علي** (ع) نهاده ، و دیگر دست بر دوش **فضل** ، از حجره بمسجد آمد ؛ دو رکعت نماز کرد ، پشت بمحراب باز نهاد ، روی بیاران کرد ، از دیدهٔ او آب روان گشت . صحابه دانستند که سیّد (ص) وداع خواهد کرد ، و آن دیدار بازپسین است ، که نیز جمال او نخواهند دید . سخن ملیح او نخواهند شنید . محراب از او جدا خواهد ماند . جهان از رفتن وی تاریك خواهد شد . **جبرئیل** نیز بسفارت نیاید . **رضوان** نیز ببشارت نیاید. سیّد(ص) ازحجره بخاك خواهد رفت واز زبر منبر درلحد خواهد خفت . ای دریغا که آن جمال پر کمال که سلوت اندوهگنان و آرام دل ممتحنان بود در خاك خواهد شد ، وخاك برسرما خواهد نشست . ما خبر آسمان نیز از که پرسیم ؟ درمان درد هجران از که جوئیم ؟ اندیشهٔ دل با که گوئیم ؟ همچنین خروش صحابه در مسجد افتاده و گرد

نومیدی بر رخسارها نشسته، وچراغ شادی درسینه ها فرومرده، انفاس همگنان آوه و آه شده، همه گوش فرا داشته تا سیّد (ص) چه گوید؟ سیّد بلفظ شیرین و سخن پر آفرین گفت: «ای یاران من، ای عزیزان وای غریبان، ای مهاجر وانصار؛ بدرود باشید که عمر ما را نهایت آمد وحساب ما فذلك شد، ودیدار ما با قیامت افتاد. شما را بدرود میکنم وهمهٔ امّت را که هستند وخواهند بود بدرود میکنم. سلام من بهمهٔ امّت رسانید و بگوئید: که ما را آرزوی دیدار شما بود، لیکن اجل کمین بگشاد ومرگ شبیخون آورد، ازحضرت آمدیم وباز بحضرت رفتیم، سنّت من نگاه دارید. فریضهٔ حقّ بگزارید، نماز نگاه دارید، بندگان را نیکو دارید، یتیمان را بنوازید؛ همه را بدرود کردم، همه را بخدا سپردم. خداوندا همه را بتو سپردم، به **بوبکر** و **عمر** و **عثمان** و **علی** (ع) امی سپارم. **آدم** بفرزند سپرد. **موسی** ببرادر سپرد. خداوندا من همه را بتو می‌سپارم. نگاه دارشان توباش، ودرحمایت ورعایت خودشان بدار».

تمامی قصّهٔ وفات درسورة الانبیاء شرح داده‌ایم.

« **اذا جآء نصر اللّه والفتح** ». این « **نصر** » « **وفتح** » همانست که آنجا گفت: « نصرٌ من اللّه وفتحٌ قریب » برلسان اشارت، برذوق اهل فهم، « **نصر** » نصرت دلست برسپاه نفس. و « **فتح** » گشاد شهرستان بشریّت است بسپاه حقیقت. و این نصرت درخزانهٔ حکمت است. ومفتاح این « **فتح** » درخزانهٔ مشیّت. تاهر دستی بدو نرسد. دستی که بدو رسد، دست سعادتست که درآستین خرقهٔ بشریّت نبود، ساعد این دست از ایمان بود. بازو ازتوحید، انگشتان ازمعرفت. آنگه این دست بهرجای که کشیده گردد این مقرعه درپیش می‌زند که:

« **جاء نصر اللّه** » **حسین منصور** را گفتند: دست دعا درازتر یادست عبادت؟- گفت: نه این ونه آن. اگر دست دعا است تابدامن نصیب بیش نرسد، وآن شرك راه مردانست. واگر دست عبادتست تابدامن تکلیف شرعی وشرطی بیش نرسد، وآن دهلیز سرای ایمان است. دستی که ازآفرینش برتر رسد. آن دست سعادتست درسراپردهٔ عنایت متواری، تاخود کی برون آید ودست بر که نهد؟!

شبلی گفت: ما درحال خویش فروماندیم، گاه باشد که بیك موی دیدهٔ خویش کونین از جای برداریم، و گاه بود که چندان طاقت نماند که یك موی خویش را حمّالی کنیم. **حسین منصور** اورا گفت: آن حال که کونین را بیك موی از جای برداری، برداشتهٔ عنایت باشی؛ وآن ساعت که یـك موی خویش‌را حمّالی نتوانی کرد، از دست عنایت در افتاده باشی و صورت و صفت درهم شکسته.

۱۱۱ - سورة تبت - مكيّة

النوبة الاولى

قوله تعالی: «بسم اللّه الرّحمن الرّحیم» بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

« تبّت یدا ابی لَهَب » زیان کار بادا دو دست بو لهب « وَتَبَّ (۱) » و زیان کار بادا او باویی[۱] او.

« ما اَغنی عنهُ مالُه » نیایداو رابکار مال او« وما کسب (۲) » [و نه آنچه زاد] و نه آنچه فرادست آورد [ازین جهان].

« سَیَصْلی ناراً ذاتَ لَهَب (۳) » سوزد و سوزانند اورا با آتشی زبانه زنان.

« وَ امرأتُه حَمّالَةَ الْحَطَب (٤) » وزن او وآن هیزم کش [و آتش افروز برمردمان بسخن چینی].

« فی جیدها حَبْلٌ من مَسَد (٥) » در گردن او رسنی از چیزی سخت تافته.

النوبة الثانية

این سوره هفتاد و هفت حرفست ، بیست کلمه وپنج آیه . جمله به مکّه فرو آمد؛ ودرین سوره ناسخ ومنسوخ نیست . ودرخبرست از ابی کعب ازپیغامبر (ص) : «هر که این سوره برخواند، امید میدارم که او را با بو لهب اندر دوزخ جمع نکنند». قوله :

« تبّت یدا ابی لهب » کنی ابا لهب فی القرآن لانّه کاذب الاسم ، کان اسمه عبد العزی و العزی شجرةٌ کانت تعبدها ثقیف بالطّائف، قطعها خالدبن الولید . و یقال: ابو لهب لقبٌ، انّما کانت کنیته اباعتبة کنی بابنه الاکبر عتبة و کنیة عتبة ابوواسع الّذی قتله الاسد . قال هذا القائل : کنی بابی لهب لجماله وحسنه و کان

---

۱ - چنین است در هردو نسخه : باویء

احول و كان عمّ رسول الله (ص) و كان اشدّ النّاس على رسول‌الله و اخبثهم لساناً . قال اهل‌التّفسير: لمّا نزلت :«وانذرعشيرتك‌الاقربين» اتى رسول‌الله(ص) **الصّفا** فصمد عليه ثمّ نادى :«يا صباحاه» فاجتمع‌النّاس اليه بين رجل يجيء و بين رجل يبعث رسوله : فقال رسول‌الله (ص) : « يا بنى عبد مناف يا بنى عبدالمطّلب ارأيتم لواخبرتكم انّ خيلاً بسفح هذا الجبل‌تريد ان تغير عليكم‌ا كنتم‌مصدّقى»؟-قالوا : نعم ماجرّبناعليك كذباً. قال :«فانّى نذيرٌ لكم‌بين‌يدى‌عذاب‌شديد » ـ. فقال **ابو لهب** : تبّاًلكا ًماجمعتنا لهذا ؟ ! فانزل الله تعالى « **تبّت يدا ابى لهب** » . وقيل : جمع‌الاقربين من‌اهل بيته ونفراً من عظماءِ **قريش** واطعمهم ثمّ دعاهم‌الى‌الله والى تصديقه ووعدهم عليه طاعة العرب وملك الدّنيا و عزّالابد . فقال **ابولهب** من بينهم : الهذاجمعتنا ؟ تبّاً لك ! فنزلت :

« **تبّت يدا ابى‌لهب** » اى ـ خابت و خسرت. اسندالفعل الى‌اليد والمراد به نفسه على‌عادة العرب فى‌التّعبير ببعض‌الشّىءِ عن كلّه ، كقوله : « بما قدّمت ايديكم » و قيل :المراد به‌ماله وملكه. يقال : فلان قليلُ ذات اليد يعنون به المال . و قيل :

« **تبّت يدا ابى لهب** » لعنةً على ماله و ولده « **وتبّ** » لعنةٌ على‌نفسه . وقيل : الاوّل دعاء والثّانى خبر ، كما يقال : غفر الله لك وقد فعل اهلكه الله و قد فعل . قرأ **ابن‌كثير** « **ابى لَهْب** » ساكنة الهاءِ وهى‌لغةٌ مثل نهرونهر. وقيل : انّما اضاف‌التّباب الى يديه لانّه اخذحجراً فرمىٰ به‌رسول‌الله(ص) . وعن **ابن‌عباس** قال: لمّا خلق‌الله‌القلم قال : « اكتب ماهو كائن » ، فكتب فيما كتب .

« **تبّت يدا ابى لهب وتبّ** » قال اهل التّفسير : لمّا انذرهم رسول‌الله (ص) قال **بو لهب** : ان‌كان ما يقوله ابن اخى‌حقّاً فانّى‌افتدى نفسى بما لى ! فانزل‌الله عزّوجلّ :

« **ما اغنىٰ عنه ماله** » اى ـ ما يغنى . قال **ابوالعالية** : يعنى ـ اغنامه ، وكان صاحب سائمةٍ ومواش « **وما كسب** » يعنى : وما ولد. وفى‌الخبر عن‌النّبى(ص): « ولد الرّجل من كسبه» ثمّ اوعده بالنّار . فقال :

« **سيصلىٰ ناراً ذات لهب** » اى ـ سيدخل ناراً تلتهب‌عليه ، اى ـ سيدخله‌الله ناراً ذات اشتعال .

« **وامرأته** » **امّ جميل بنت حرب بن اميّة اخت ابى‌سفيان** و كانت عوراء « **حمّالة الحطب** » اى - نقّالة الحديث والكذب . قال **ابن عبّاس** : كانت تأتى بالشّوك فتطرحه بالّليل فى طريق رسول‌الله (ص) و اصحابه لتعقرهم . وقال **السّدىّ** : كانت تمشى بالنّميمة فتلقى العداوة بين النّاس ؛ من قول العرب : فلان يحتطب على النّاس . اين چنانست كه پارسيان گويند : «توهيزم برمنه» . يعنى: برمياغال . قال النّبى (ص): « لايدخل الجنّة قتّات » . و فى رواية اخرى : «لايدخل الجنّة نمّام » . و حكى عن **الشّافعى** انّه قال : من اطراك فى وجهك بما ليس فيك فقد شتمك ، ومن نقل اليك نقل عنك ، و من نمّ عندك نمّ بك ، و من اذا ارضيته قال فيك ما ليس فيك فكذلك اذا اسخطته قال فيك ماليس فيك . وقيل فى قوله : « **حمّالة الحطب** » كانت تعيّر رسول‌الله (ص) بالفقر و تحتطب هى على ظهرها من ضيق القلب فسبّت بذلك . قرأ **عاصم** « **حمّالة** » بالنّصب على الذّم كقوله : « ملعونين » . وقرأ الآخرون بالرّفع وله وجهان احدهما: « **سيصلى نارا ذات لهب** » هو « **وامرأته حمّالة الحطب** » والثّانى: « **وامرأته حمّالة الحطب** » فى النّار ايضا قوله :

« **فى جيدها** » اى - فى عنقها « **حبل من مسد** » سلسلة من حديد ذرعها سبعون ذراعاً تدخل فى فيها وتخرج من دبرها ويلوى سائرها فى عنقها واصله من المسد وهو الفتل فالمسد مافتل واحكم من اىّ شىء كان ، يعنى: السّلسلة الّتى فى عنقها فتلت من الحديد فتلا محكماً . وقال **مقاتل** : « **من مسد** » اى - من ليف . قال **الضّحاك** : فى الدّنيا من ليف وفى الآخرة من نار ، وذلك اللّيف هو الحبل الّذى كانت تحتطب به فبينما هى ذات يوم حاملة حزمة فاعيت فقعدت على حجر تستريح فاتاها ملك فجذبها من خلفها فاهلكها .

النوبة الثالثة

قوله : « **بسم‌الله الرّحمن الرّحيم** » اسم ملك تحيّرت العقول عن ادراك عظمته .

وتلاشت فی بحار رحمته وطربت القلوب بالطاف قربته وتروّحت الارواح بنسیم محبّته طاحت الاشارات وتاهت العبارات. وبطلت الرّسوم، وانتهت العلوم، ونسخت الاخبار، وطمست الآثار، ونسیت الاذکار، وخلت الدّیار، وعمیت الابصار، ولم یبق الّا الازل والقدم والجبروت. والعظم والسّناء السّرمدی، والکرم والقضاء الازلی والقسم.

بنام او که نه جز ازو پادشاه است، ونه جز ازو معبود. ساجدان را مسجود است، وقاصدان را مقصود. پیش از کی قائم، پیش از صنع قادر، پیش از هر وجودی موجود. خداوندی معروف، بفضل و لطف موصوف. بکرم وجود دلهای دوستان را عیانست و جانهای موحّدان را مشهود. یکی بی طاعت مقبول و روزگارش مسعود، یکی بی جنایت مردود وازدرگاه اومطرود. نه آنجا نیل است ونه اینجا جود، حکمی است مبرم وقضائی معهود؛ «ومانؤخره الّا لاجل معدود» قوله:

«**تبّت یدا ابی لهب**» چه کرد **بولهب** که درازل نصیب اوداغ حرمان آمد؟ چه آورد **بوبکر** در ازل که تاج سعادت و کرامت برفرق روزگارش نهادند؟! تو گوئی که **بولهب** از آن شقیّ گشت که کافر آمد! و **بوبکر** از آن سعید گشت که مسلمان آمد؟! راه حقیقت عکس اینست! تو کفر در شقاوت دان نه شقاوت در کفر. واسلام در سعادت دان نه سعادت در اسلام! این کاریست رفته وبوده ودر ازل پرداخته.

پیر طریقت گفت: آه ازحکمی پیش ازمن رفته، فغان از گفتاری که خود رایی گفته، ندانم که شاد زیم یا آشفته؟! ترسان از آنم که آن قادر درازل چه گفته؟! سگ **اصحاب الکهف** رنگ کفر داشت، ولباس **بلعام**[1] **باعور** طراز دین داشت، لیکن شقاوت وسعادت ازلی از هر دوجانب در کمین بود؛ لاجرم چون دولت روی نمود، پوست آن سگ ازروی صورت در **بلعام** پوشانیدند. گفتند: «**فمثله کمثل الکلب.**» ومرقع **بلعام** در آن سگ وشیدند[2]، گفتند: «**ثلثة رابعهم کلبهم**»

---

۱ – ج: بلعم ۲ـ الف: پوشیدند.

۱۱۲- سورة الاخلاص - مكية

النوبة الاولى

قوله تعالى: « بسم الله الرّحمن الرّحيم » بنام‌خداوند فراخ بخشایش مهربان.

« قُلْ هُوَ اللّهُ اَحَدٌ (۱) » بگو[1] [ای محمد]: اوست آن خدای یگانه.

« اَللّهُ الصَّمَدُ (۲) » الله بارخدای همهٔ بارخدایان است.

« لَمْ یَلِدْ وَلَمْ یُولَدْ (۳) » نزاد و نه زادند اورا، [نه از چیز است و نه از کس، او بخویشتن است و بس].

« وَلَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُواً اَحَدٌ (٤) » ونبود هیچکس اورا همتا[2] [و نه درخور، نه همتا و نه هم[3] صفت].

النوبة الثانية

این سورة « الاخلاص » بقول بعضی مفسّران مکّی است، به مکّه فروآمده، وبقول بعضی به مدینه فروآمده. چهار آیت است، پانزده کلمه، چهل و نه حرف و درین سوره نه ناسخ است و نه منسوخ. وخبر درست است که مصطفی (ص) گفت: «هر که سورهٔ « قل هو الله احد » برخواند، چنانست که یك سه‌یك قرآن خواند». اصحاب تحقیق و اهل معانی گفتند: این از بهر آن گفت که جملهٔ علوم قرآن سه قسم است: یك قسم از آن ذکر توحید است وصفات الله عزّشأنه، دیگر قسم اوامر و نواهی که از تکالیف شرع است. سدیگر قسم قصص انبیاء وفنون مواعظ. واین سورة « الاخلاص » مشتملست برمجرّد توحید وذکر صفات الله. پس در ضمن این سوره ثلث علوم قرآن است برطریق اجمال. ازین جهت گفت: «هر که این سورة برخواند، ثواب وی چندانست که ثلث قرآن برخواند». وروی عن ابی الدّرداء عن النّبی (ص):

۱- الف: گوی ۲- الف: هامتا ۳- الف: هام.

«ایعجز احد کم ان یقرأ ثلث **القرآن** فی لیلة»؟ـ قلت: یارسول الله من یطیق ذلك؟!ـ **قال:**
«اقرؤا: «**قل هو الله احد**» فانّه یعدل ثلث **القرآن**». وعن **ابی هریرة**: انّ النّبی(ص)
سمع رجلاً یقرأ «**قل هو الله احد**» فقال: «وجبت». ـ قلت: ماوجبت؟ـ قال: «الجنّة»!
و قال (ص): «من اراد ان ینام علی فراشه فنام علی یمینه، ثمّ قرأ مأة مرّة:
قل هو الله احد». اذا کان یوم القیامة یقول له الرّبّ: «یا عبدی ادخل علی یمینك
الجنّة». و قال **انس**: انّ رجلاً قال: یا رسول الله انّی احبّ هذه السّورة:
«**قل هو الله احد**». قال: «انّ حبّك ایّاها یدخلك الجنّة». وعن **سهل بن سعد** قال: جاء
رجلٌ الی النّبی(ص) فشکا الیه الفقر وضیق المعاش. فقال له رسول الله (ص): «اذا دخلت
بیتك فسلّم ان کان فیه احدٌ، وان لم یکن فیه احدٌ فسلّم علیّ واقرأ: «**قل هو الله احد**»
مرّةً واحدةً». ففعل الرّجل فأدرّ الله علیه رزقاً افاض علی جیرانه. وعن **جریر بن عبدالله**
قال: قال رسول الله(ص): «من قرأ «**قل هو الله احد**» حین یدخل منزله نفت الفقر عن
اهل ذلك المنزل والجیران». وعن **انس بن مالك** قال: کنّا مع رسول الله (ص) بتبوك
فطلعت الشّمس بضیاء وشعاع ونور لم ارها طلعت فیما مضی. فاتی **جبرئیل** رسول الله(ص).
فقال: «یا **جبرئیل** مالی اری الشّمس الیوم طلعت بضیاء ونور وشعاع لم ارها طلعت فیما
مضی»ـ قال: ذاك انّ **معاویة بن ابی معاویة اللّیثی** مات بالمدینة الیوم فبعث الله الیه
سبعین الف ملك یصلّون علیه.ـ قال: «وبم ذلك»؟ـ قال: کان یکثر قرآءته «**قل هو الله احد**»
باللّیل والنّهار وفی ممشاه وقیامه وقعوده فهل لك یارسول الله ان اقبض لك الارض فتصلّی
علیه؟ـ قال: «نعم». فصلّی علیه ثمّ رجع. وعن **ابی بن کعب** قال: سئل النّبی(ص) عن ثواب
«**قل هو الله احد**». فقال: «من قرأ «**قل هو الله احد**» تناثر الخیر علی مفرق رأسه من
عنان السّماء ونزلت علیه السّکینة وغشیته الرّحمة وله دویّ حول العرش ونظر الله الی
قارئها فلا یسأله شیئاً الّا اعطاه ایّاه ویجعله فی کلاءته وحرزه». وعن **جابر** قال: قال
رسول الله(ص): «من قرأ «**قل هو الله احد**» فی کلّ یوم خمسین مرّةً نودی یوم القیامة
من قبره: یامادح الله قم فادخل الجنّة. و عن **ابن عباس** عن النّبی(ص) قال: «الا ادلّکم
علی کلمة تنجیکم من الاشراك بالله تقرؤن «**قل هو الله احد**» عند منامکم».

اما سبب نزول هذه السّورة فی قول **مقاتل** و **قتادة** و **الضّحاك**: انّ ناساً من **الیهود** جاؤا الی رسول‌الله(ص) فقالوا: صف لنا ربّك؟ فانّ الله انزل نعته فی **التوریة**، فاخبرنا من ایّ شیء هو و من ایّ جنس هو و هل یأکل و هل یشرب و ممّن ورث الدّنیا و من یورثها؟ فانزل الله عزّوجلّ: «**قل هو الله احد**» وقیل: انّ مشرکی **قریش** قالوا للنّبی(ص): انسب لنا ربّك فانزل الله هذه السّورة. وعن **ابن عباس** انّ وفد **نجران** قدموا علی رسول‌الله(ص) فیهم السّیّد والعاقب، فقالوا للنّبی(ص): صف لنا ربّك من ایّ شیء هو؟ ـ فقال النّبی(ص): «انّ ربّی لیس من شیء وهو باین من الاشیاء». فانزل الله عزّوجلّ: «**قل هو الله احد**». وتسمّی هذه السّورة نسب الرّبّ سبحانه و فی الحدیث صحبه سبعون الف ملك کلّما مرّوا باهل سماء سألوهم عمّا معهم فقالوا: نسبة الرّب سبحانه. ولافرق بین الواحد والاحد، یدلّ علیه قرآءة **عبدالله بن مسعود**: «**قل هو الله واحد**». وقیل: «**واحد**» بصفاته «**احد**» بذاته. وقیل: الاحد بمعنی الاوّل لانّه اوّل الاشیاء وسابق الکلّ، واصله وحد قلبت واوه همزةً واکثر مایقال «**احد**» فی الجحد کقولهم: لیس فی الدّار «**احدٌ**» ولایشبهه «**احدٌ**»؛ واکثر ما یقال واحد فی الاثبات کقولهم: رأیت رجلاً واحداً، ولایقال رجل «**احد**» وقیل: الاحد هو المتفرّد بایجاد المفقودات و المتوحّد باظهار الخفیّات.

«**الله الصّمد**» قال **ابن عباس**: «**الصّمد**» السّیّد الّذی تناهی سؤدده و یصمد الیه بالحوائج؛ ای ـ یقصد. صمد صمده ای ـ قصد نحوه. و کلّ مصمت لاجوف له عند العرب صمد. فقال المفسّرون: الّذی لایأکل ولایشرب. وقال **قتادة**: «**الصّمد**»: الباقی بعد خلقه. و قال **سعید بن جبیر**: هو الکامل فی جمیع صفاته وافعاله. و قال **عکرمة**: «**الصّمد**»: الّذی لیس فوقه «**احد**» وهو قول **علی** (ع). وقال **السّدیّ**: هو المقصود الیه فی الحوائج و المستغاث به عند المصائب. و قال **جعفر**: الّذی لم یعط خلقه من معرفته الّا الاسم والصّفة. وعن **جعفر** ایضاً: «**الصّمد**»: خمسة أحرف، فالالف دلیلٌ علی احدیّته، واللّام دلیلٌ علی الٰهیّته، وهما مدغمان لایظهران علی اللّسان ویظهران فی الکتابة. فدلّ ذلك علی انّ احدیّته والوهیّته خفیّة لاتدرك بالحواس ولاتقاس بالنّاس، فخفاءه باللّفظ دلیلٌ علی انّ العقول لاتدرکه ولاتحیط به علماً؛ وظهوره فی الکتابة دلیلٌ علی

انّه يظهر على قلوب العارفين ويبدو لاعين المحبّين فى دار السّلام. والصّاد دليل على صدقه فوعده صدق وقوله صدق وفعله صدق، ودعاء عباده الى الصّدق. والميم دليلٌ على ملكه فهو الملك على الحقيقة، والدّال علامة دوامه فى ابديّته وازليّته. قوله:

«**لم يلد**» نفى الاولاد والصّاحبة، «**ولم يولد**» نفى الوالدين، و قدّم ذكر «**لم يلد**» لانّ من الكفّار من ادّعى انّ له ولداً ولم يدّع «**احدٌ**» انّه مولود. و قيل: «**لم يلد**» فيورث «**ولم يولد**» فورث.

«**ولم يكن له كفوا احدٌ**» قرأ حمزة «**كفوا**» ساكنة الفاء مهموزةً، وقرأ حفص عن **عاصم** بضمّ الفاءِ من غير همز، وقرأ الآخرون بضمّ الفاءِ مهموزاً؛ و كلّها لغات صحيحة. والكفوء والكفىء واحد، وهو المثل والنّظير، ومنه المكافأة. وقيل: كفّة الميزان اصلها من المكافاة فشدّدت و كسرت كما قالوا: للمحظاحظ يقال: كفاء الميزان و تكفّاء اذا رجحت احدى كفّتيه وشالت. وفى الحديث: «تتزلزل الارض حتّى تكفأ باهلها».

و فى الآية تقديم و تأخير. تقديره: «**ولم يكن له**» احدٌ «**كفوا**». قال **مقاتل**: قال مشركو العرب: الملائكة بنات الله؛ وقالت **اليهود** عزير ابن الله وقالت **النّصارى**: **المسيح** ابن الله» فاكذبهم الله ونفى عن ذاته الولادة والمثل. وفى الخبر الصّحيح عن **ابى هريرة** عن النّبى (ص) قال: قال الله عزّوجلّ: «كذّبنى ابن **آدم** «**ولم يكن له**» ذلك، وشتمنى «**ولم يكن له**» ذلك. فامّا تكذيبه ايّاى فيقول: لن يعيدنى كما بدانى وليس اوّل الخلق باهون علىّ من اعادته؛ واما شتمه ايّاى، فقوله: اتّخذ الله ولداً، وانا الاحد الصّمد لم الد ولم اولد ولم يكن لى كفواً احد».

النوبة الثالثة

قوله تعالى: «**بسم الله الرّحمن الرّحيم**» اسم من وجوده الازل وثبوته الابد، لم يسبقه وقت ولم يحط بجلاله امد، خلق السّماء بلاعمد و وضع المهاد بلا اود، شكر من اطاعه ومن عبد و قبل من اراده ومن قصد. العالم بخفيّات كل احد، ركع اوسجد،

قام اوقعد، الحد او وحّد، غوث‌اللّهيف و كهف الضّعيف و للعاصين سند، عون‌الاسير وظهر الفقير ومنجز كلّ ماوعد، واحد لامن عدد، فردٌ وترٌلم يسبقه والدٌ ولم يتعقّبه ولد، وهو القيوم «**الصّمد**». «**لم يلد و لم يولد**» «**و لم يكن له كفواً احد**».

نام خداوندی یگانهٔ یکتا، در ذات یکتا و در صفات بی‌همتا، از عیبها جدا وخداوندی را سزا، عظمتش ازار و کبریا ردا؛ فردی وتری جمیلی جلیلی نه چون ما، رحمانی رحیمی علّامی علیمی رانندهٔ احکام و قضا، ستّاری غفّاری جبّاری قهّاری بزرگواری بی‌چند و بی‌چرا؛ مجیدی دیّانی حمیدی مهربانی بنده نوازی‌کار سازی مستحقّ هر ثنا. احسان او قدیم، فرمان اوعزیز، پیمان او لطیف. ملك اوبی زوال وبی فنا، پاك ازعیب، دور ازوهم. بیرون ازقیاس، موصوف بصفات معروف بأسماء.

بر چهرهٔ خوب تو فشاندیم ثنا   جان‌ودل ودیده هرسه کردیم فدا
در هرچه کنی، زدل بدادیم رضا   حکمی‌که‌کنی‌وگربجانست، روا.

«**قل‌هو‌الله احد**» ای محمد! بیگانگان از تونسب ما می پرسند، بگو: «**الله احد**» «**الله**» است آن یگانهٔ یکتا، در ذات وصفات یکتا، درعزّت وقدرت یکتا، درالوهیّت وربوبیّت یکتا، در ازل ودرابد یکتا، خدائی را سزا وبخدا کاری دانا. کریمست ومهربان، لطیف ورحیم ونیك خدا، عالم سرّ ونجوی، دارندهٔ افق اعلی، آفرید کارعرش وثری، قریب بهرآشنا، ومستحقّ هرثنا، در دل دوستانش نورعنایت پیدا، ازچشمها نهان وبصنع آشکارا.

ای دور زچشم، با دلم یکجایی   پیدا بدلی، ز چشم نا پیدایی!

«**الله الصّمد**» الّذی یصمدالیه فی‌الحوائج، ویفزع الیه فی‌النّوائب. صمد اوست که بندگان‌را حاجت ونیازبدوست. امیدعاصیان ومفلسان بفضل‌اوست. درمان بلاها از کرم اوست، درویشان را شادی بجلال و جمال اوست. مبارك آنکس که مونسش نام اوست، عزیز آنکس که بهرهاش یاد اوست، شاد آن دل که در بند اوست، پاك آن زبان که در ذکراوست. خوش عیش آنکه روز گارش‌درمهرومحبّت اوست. یکی ببهشت نازد، یکی‌بدوست؛ و دوست بهرهٔ اوست که همّتش همه‌اوست.

چشمی دارم همه پر از صورت دوست

با دیده مرا خوش است تا دوست دروست

از دیدهٔ و دوست فرق کردن نه نکوست

یا اوست بجای دیده، یا دیده خود اوست

ویقال: «الصّمد» الذی تقدّس عن احاطة علم المخلوقین به او ادراك بصرهم او اشراف معارفهم. «صمد» اوست که عقلها متحیّر آمد در جلال او، خردها سراسیمه گشت در جمال او، فهمها عاجز شد از ادراك سرّ او، اندیشه ها زیر وزبر گشت از امر او. جگرها خون شد در قهر او، دلها بگداخت درشناخت او.

پیر طریقت گفت: الاغیار فی وجوده فقدٌ والرّسوم والاطلال عند شهود حقه محوٌ. وجودی که حدودش بعدم بازشود، آن وجود مجاز گویند نه وجودحقیقت. ای مسکین آیت عدم خود ازلوح قدم برخوان و رایت نیستی خود در عالم هستی او بزن، در مشاهدهٔ شاهد قدم مدهوش شو و از هوش خود بیهوش شو، در رکوع و سجود خود را هستی بنه، و در وجود جلال حقیقت خرقهٔ وجود مجازی بدر وبا او بگوی:

چون با خودم از عدم کم ام کم چون با تو بوم همه جهانم

بپذیر مرا و رایگان دار هر چند که رایگان گرانم.

گفته اند: این سورهٔ «**قل هو اللّه احد**» هر آیتی تفسیر آیت پیش است، چون گویند: من «**هو**»، او کیست؟ ـ تو گوئی: «**احد**»، چون گویند: «**احد**» کیست؟ـ تو گوئی: «**صمد**»، چون گویند: «**صمد**» کیست؟ـ تو گوئی: الّذی «**لم یلد ولم یولد**». چون گویند: «**لم یلد ولم یولد**» کیست؟ ـ تو گوئی: الّذی «**لم یکن له کفواً احد**». ویقال: کاشف الاسرار بقوله: «**هو**»، و کاشف الارواح بقوله: «**اللّه**»، و کاشف القلوب بقوله: «**احد**»، و کاشف نفوس المؤمنین بباقی السّورة. ویقال: کاشف الوالهین بقوله: «**هو**» والموحّدین بقوله: «**اللّه**» والعارفین بقوله: «**احد**» والعلماء بقوله: «**الصّمد**» والعقلاء بقوله: «**لم یلد ولم یولد**» «**ولم یکن له کفواً احد**».

ای **محمد** و الهان را بگوی: « **هو** » ایشان را رمز واشارت کفایت باشد، نام وصفت مگوی که ایشان اصحاب غیرت اند، نتوانند دید و شنید که کسی نام و صفت دوست برد ورهمه دل ودیده و زبان ایشان باشد، این چنانست که گویند:

درعشق توام کار بدانجای رسید کز دیدهٔ خود دریغم آید رخ‌تو!

با عارفان بگوی: « **الله** »! ایشان قدم بربساط تفرید دارند، درنام « **الله** » چنان‌مستغرق‌شده‌اند که پروای‌نفی‌دیگری ندارند. باموحّدان بگوی که: « **احد** » که جان ایشان‌را مدد ازنور توحید است و روَح رُوح ایشان بیافت توحیدست. با عالمان بگوی که: « **الله الصّمد** » ایشان رخت نیاز بدرگاه صمدیّت ذوالجلال افکنده اند بی‌تحفه‌ای بازنگردند. باعاقلان بگوی:

« **لم یلد ولم یولد** » « **ولم یکن له کفواً احد** » شما که‌عقل‌دارید، باری‌دریابید و بدانید که او را زن و فرزند نیست، خویش و پیوند نیست، مثل و مانند نیست، « لیس کمثله شیء و هو السّمیع البصیر ». ای **محمد** من ترا حبیب خواندم و معنی محبّت موافقت است ودوست را درهمهٔ احوال نیابت داشتن. ای **محمد** چون دشمن ترا بد گوید، من‌جواب دهم، چون‌مرابد گوید، تونیزجواب‌ده وحقّ‌محبّت‌درمعنی موافقت بگزار. **عقبهٔ** کافرترا شاعر گفت، من جواب دادم از بهرتو و نیابت داشت تو که: « وما هوبقول شاعر ». چون مرا ناسزا گوید، تو جواب ده که: « **هوالله احد** ». **حارث** ترا کاهن گفت، من جواب دادم که: « ماهو بقول کاهن ». چون معطّل مرا تعطیل گوید، توجواب ده که:

« **الله الصّمد** ». **ولید مغیره** ترا ساحر گفت که: « ان هذا الّاسحرٌ یؤثر »، من‌جواب دادم به تهدید که: « ساصلیه‌سقر ». تونیزچون ترسا مرازن وفرزند گوید، جواب ده: « **لم یلد ولم یولد** ». **بولهب** ترا گفت: تبّاً لك. من‌جواب دادم که: « تبّت یدا ابی لهب ». تو نیز اگر مغان مرا همتا و همسر گویند، جواب ده که: « **لم یکن له کفواً احد** ».

۱۱۳ - سورة - الفلق - مدنية و قيل مكية

النوبة الاولى

قوله تعالى : « بسم اللّه الرّحمن الرّحيم» بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

«قُلْ» بگو: [ای محمد] «اَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ (۱)» فریاد میخواهم بخداوند همهٔ آفریده .

« مِنْ شَرِّ ما خَلَقَ (۲) » ازبد هرچه بیافرید .

« مِنْ شَرِّ غاسِقٍ اِذا وَقَبَ (۳)» وازبد شب که درآید [و ماه که برآید] .

« وَمِنْ شَرِّ النَّفّاثاتِ فِى الْعُقَدِ (٤) » وازبد دمندگان درگرهها .

« وَمِنْ شَرِّ حاسِدٍ اِذا حَسَدَ (٥) » واز بد آن بد چشم بد نیّت بد خواه که بد خواهد یا ببد نگرد .

النوبة الثانية

این سوره پنج آیتست ، بیست وسه کلمه ، هفتاد وچهار حرف ؛ جمله به **مدینه** فروآمد ، وقومی گفته اند که به **مکّه** فروآمد . ودرین سوره ناسخ ومنسوخ نیست . وفی الخبر عن **عقبة بن عامر الجهنی** یقول : سمعت النّبیّ (ص) یقول : «انّك لن تقرأ بسورة احبّ الی اللّه ولا اقرب عنده من « **قل اعوذ بربّ الفلق** » فان استطعت ان لاتدعها فی صلوة فافعل». وعن **ابی بن کعب** عن النّبیّ (ص) قال :«من قرأ « **المعوّذتین** » فكانّما قرأ الکتب الّتی انزلها اللّه کلّها قوله :

« **قل اعوذ بربّ الفلق** » سبب نزول « **المعوّذتین** » مارواه **البخاری** فی صحیحه وذکره المفسّرون ، قالوا : انّ غلاماً من **الیهود** کان یخدم رسول اللّه (ص) وکان یعجبه حسن خدمته فدبّت الیه **الیهود** ولم یزالوا به حتّی اخذ مشاطة رأسه (ص) وعدّة اسنان من مشطه فاعطاها **الیهود** فسحروه فیها. وکان الّذی تولّی ذلك **لبید بن اعصم الیهودی** ثمّ دسّها فی بئر بنی زریق ، یقال لها **ذروان** ، فمرض (ص) و انتثر

شعر رأسه وجعل يذوب ولايدرى ما عراه و كان يرى انّه يأتى النّساء ولايأتيهنّ. فبينما هونائم ذات يوم اتاه ملكان فقعداحدهما عند رأسه والآخرعند رجله ، فقال‌الّذى‌عند رجله للّذى‌عندرأسه:مابال‌الرّجل؟ - قال: طُبّ .- قال: وما طُبّ ؟ - قال: سحر. - قال : ومن‌سحره ؟- قال **لبيدبن‌اعصم‌اليهودى**.-قال: فبم طبّه؟ -قال:بمشط ومشاطة.- قال: واين هو؟ - قال: فى‌جفّ طلعة تحت راعوفة فى بئر **ذروان** ، فانتبه‌النّبىّ(ص) وقال: « يا **عائشة** امـا علمت انّ الله اخبرنى بدائى » ؟ ثمّ بعث رسول الله (ص) **عليّاً (ع) والزّبير وعمّاربن‌ياسر** فنزحوا ماء البئر كانّه نقاعة‌الحنّاء ثمّ رفعواالصّخرة واخرجوا الجفّ فاذا فيه مشاطة رأسه واسنان مشطه واذا تمثال من شمع مثال رسول الله (ص) مغروز بالابر واذا وتر عليه‌احدى‌عشرةعقدة ! فيقال : انّ‌السّورتين نزلتاحينئذ احدى‌عشرةآيةً لحلّ‌تلك‌العقد ، فجعل كلّماقرا آيةً انحلّت‌عقدةً ووجد رسول‌الله(ص) خفّةً حتّى انحلّت العقدة الاخيرة قام عليه الصّلوة و السّلام كانّما انشط مـن عقال . وجعل **جبرئيل (ع)** يقول : بسم‌الله ارقيك من كلّ‌شىء يوذيك من‌حاسد وعين‌والله يشفيك. فقيل : يارسول‌الله‌افلانأخذالخبيث فنقتله ؟ - فقال :«امّا انافقد شفانى‌الله واكره ان‌اثير على‌النّاس‌شرّاً» . قالت **عائشة** : ما غضب رسول‌الله (ص) غضباً ينتقم من‌احد لنفسه قطّ الّا ان يكون شيئاً هولله عزّوجلّ فيغضب لله وينتقم . الجفّ: قشرالطّلع ، والرّاعوفة: حجر فى‌اسفل البئر يقوم عليه المائح و هوالّذى يجعل الماء فى‌الدّلو فيخرجه الّذى على رأس البئر. والمشاطة : مايسقط من‌الشّعر مع المشط . فى‌هذاالحديث دلالةٌ على صحّة السّحروانّ له حقيقةً خلاف قول من‌زعم انّه لاحقيقة له ، لانّ النّبى(ص) كان يجد وجعاً لذلك الّا ترى انّ احد الملكين، قال للآخر: ما وجع الرّجل وهذا من اوضح دليل على‌حقيقته . فان قيل ما الحكمة فى نفوذ السّحر وغلبته فى النّبى(ص) ولما ذا لم يردالله تعالى كيدالكائدالى‌نحره بابطال‌مكره وسحره ؟ - قلنا : الحكمة فيه والدّلالة على‌صدق‌رسول‌الله(ص) وصحّة معجزاته و كذب من‌نسبه الى‌السّحروالكهانة؛ لانّ سحرالسّاحرعمل فيه حتّى‌التبس‌عليه بعض‌الامرواعتراه نوع من‌الوجع ولم‌يعلم النّبى(ص) بذلك حتّى‌دعا ربّه . فقدروى انّه دعا ثمّ دعا ثمّ دعا ، فاجابه‌الله سبحانه و

بيّن له امره ولو كان مايظهر من المعجزات الخارقة للعادات من باب السّحر على ما زعم اعداؤه لم يشتبه عليه ماعمل من السّحر فيه ولتوصّل الى دفعه من عنده وهذا بحمدالله من اقوى البراهين على نبوّته . وانّما اخبر النّبى (ص) **عائشة** من بين نسائه بما كشف الله تعالى له من امر السّحر لانّ النّبى (ص) كان مأخوذاً عن **عائشة** فى هذا السّحر على ما روى **يحيى بن يعمر** قال : حبس رسول الله (ص) عن **عائشة** سنةً ، فبينا هو نائم اتاه ملكان، الحديث الى آخره . قوله :

« **قل اعوذ** » اى ـ احترز وامتنع واستجير ومعاذالله من كذا ، اى ـ احترز به منه. والعرب تقول: اطيب اللّحم عوّذه ، اى ـ ماعاذ بالعظم، اى ـ لزق به . « **برب الفلق** »، « **الفلق** »: فى الاصل الخلق كلّه ، مافى الدّنيا شيء الّا هو عن انفلاق يحصل اللّيل والنّهار والمطر والرّيح والنّبات والدّوابّ حتّى الانفاس والاصوات والثّمار والجواهر والمياه، وقال قوم من المفسّرين : « **الفلق** » الصّبح، تقول العرب : ابين من فلق الصّبح . وقال **وهب بن منبّه** : هو طبق على **جهنّم** ؛ وقيل: جبّ فى **جهنّم** . وقدم بعض اصحاب رسول ـ الله (ص) **الشّام** ، فرأى آثار نعيم ملوكهم وما كانوا فيه من غضارة الدّنيا وسعتها، قال: «لايعجبنّكم ما اوتوا من الدّنيا فانّ وراءهم **الفلق** ». وقيل : هو بيت فى **جهنّم** اذا فتح بابه استغاث اهل النّار من شدّة حرّه ، وقيل : هو اسم بئر ذات اودية لها شعاب واسمها **الهبهب** .

« ومن شرّ **غاسق اذا وقب** » قال **ابن عباس** : هو اللّيل اذا اقبل بظلمته فى المشرق و دخل فى كلّ شيء و اظلم . والغسق الظّلمة ، غسق اللّيل اذا اظلم . وقيل : « **الغاسق** » : البارد فى الاصل ، والغساق : البرد ؛ وسمّى الغساق لانّه يحرق ببرده كما يحرق الحميم بحرّه . وهو الآخر من شكله ، اى ـ من شكل الحميم ، فجعل الغساق من شكل الحميم لانّهما يحرقان معاً هذا بحرّه وهذا ببرده . وسمّى اللّيل غاسقاً لانّه ابرد من النّهار . وقيل : « **الغاسق** » : القمر. ونظر رسول الله (ص) الى القمر فقال : « يا **عائشة** استعيذى بالله من شرّ هذا فانّه « **الغاسق اذا وقب** » » فعلى هذا التّفسير هو « **غاسق** » لبرودة ضوءه ضدّ ضياء الشّمس . والوقوب : الدّخول وانّه (ص) كنى عن اللّيل بالقمر

فاستعاذ من شرّ اللّیل لانّ الجنّ انّما تنتشر باللّیل، وتغتال وتختطف وتستطیر فی ظلماء اوّل اللّیل اذا ادلهمّ؛ و کذلك نهی رسول الله (ص) عن السّیر فی اوّل اللّیل وامر بتغطیة الاوانی واغلاق الابواب وایکاء الاسقیة وضمّ الصّبیان وقال: «لو یعلم النّاس مافی السّیر اوّل اللّیل لما سار راکب بلیل ابداً» وقیل: المراد به القمر اذا خسف واسودّ.

«**اذا وقب**» ای - دخل فی الخسوف او اخذ فی الغیبوبة. و قال **ابن زید**: «**ومن شرّ غاسق اذا وقب**» یعنی الثّریّا اذا سقطت. قال: و کانت الاسقام والطّواعین تکثر عند وقوعها و ترتفع عند طلوعها.

«**و من شرّ النّفّاثات فی العقد**» یعنی سواحر اللّاتی ینفثن فی عقد الخیط حین یعقدن. والنّفث نفخ بغیر ریق بخلاف التّفل. وقیل: النّفث: النّفخ اذا کان مع الرّیح ندی «**والعقد**» ما یعقده السّاحر علی وتر او حبل اوشعر، وهو ینفث ویرقی. وقرأ **یعقوب**: «**النّافثات**» والمراد بهنّ بنات **لبید بن اعصم** سحرن النّبی (ص). وفی کیفیّة ذلك اقوالٌ، احدها: انّه ایهام الاذی وتخییل المرض ولاتأثیر له. والثّانی: انّه یؤثر کما تؤثر العین فی المعیون. والثّالث: انّه بمعونة الجنّ.

وفی سحر النّبی (ص) قولان: قال بعضهم: سحره **لبید بن اعصم** کما ذکرناه و علیه الجمهور وانکره بعضهم وقال: انّ الله تعالی انکر علی من قال هذا فی صفة النّبی (ص) حیث یقول: «و قال الظّالمون ان تتّبعون الّا رجلاً مسحوراً» الآیات. وقیل: اراد. بالنّفّاثات فی العقد النّساء اللّواتی یسلبن قلوب الرّجال بحبّهنّ. قال **ابو تمام**:

السّالبات الفتی عزیمته ... بالسّحر، والنّافثات فی عقده

«**ومن شرّ حاسد اذا حسد**» یعنی: **الیهود**، فانّهم کانوا یحسدون النّبی (ص). قال **الحسین بن الفضل**: جمع الله الشّرور فی هذه السورة وختمها بالحسد لیعلم انّه اخسّ الطّبایع. وقیل: الحسد تمنّی زوال النّعمة من صاحبها، وقیل: «**و من شرّ حاسد اذا حسد**» یعنی: من شرّ عینه ونفسه، والحاسد هو العیون الّذی یلقع بعینه ونفسه. و فی السّورة استدفاع الشّرور من الله، ومن صحّ توکّله علی الله فهو الّذی صحّ تحقّقه بالله؛ و اذا صحّ تحقّقه بشهود جریان التّقدیر و تبرّئه عن حوله وقوّته فالی ان یزول

البلاء استراح من تعب تردّد القلب فی التّدبیر. وعن قریب یرقّی الی حالة الرّضا کفی مراده امـلا . وعند ذلك الملك الاعظم فهو بظاهره لایفتر عن الاستعاذة و بقلبه لایخلو عن التّسلیم والرّضا .

النوبة الثالثة

قوله تعالی: «**بسم الله الرّحمن الرّحیم**» «**بسم الله**» «الّذی خلق الانسان من علق» وابدی الصّباح من الفلق ، وانشأ السّموات طبقاً فوق طبق . لامغلق لما فتح ولا فاتح لما اغلق ، اودع ادراك البصر فی الحدق ، و رکب الکلام فی اللّسان وانطق . ربّ الضّیاء و الشّفق ، «واللّیل وماوسق» و «القمر اذا اتّسق».

نام خداوندی که طوق یادش دررقاب احباب است واشباح مریدان زیر سطوات عزّش خرابست ، بس جگرها کـه در آتش دوستی او کبابست ، بسا عزیزا کـه بدل می‌سوزد و بتن درعذابست ، بسا مشتاقا که در بادیهٔ طلب در آرزوی قطره‌ای آبست ، چون پنداشت که رسید ، بدانست که آنچه دید سرابست !

منزلگه عشق تو دل احبابست   درقصّهٔ عشق تو هزاران بابست .

« **قل اعوذ بربّ الفلق**» «**من شرّ ما خلق**» راه عامّهٔ بندگان آنستکه پیوسته ازشرّ بدان و کید کائدان وحسد حاسدان و بدافتاد جهان استعاذت می کنند بخداوند جهانیان ، بحکم ظاهر این سوره . ازینجا گفت **مصطفی (ص)** : «تعوّذوا بالله من جهد البلاء ودرك الشّقاء و سوء القضاء وشماتة الاعداء». وکان (ص) یقول: «اللّهمّ انّی اعوذبك من العجز والکسل والجبن والبخل والهرم و عذاب القبر، اللّهمّ انّی اعوذ بك من الفقر والقلّة والذّلّة واعوذبك ان اظلم اواظلم واعوذبك من الشّقاق والنّفاق و سوء الاخلاق» .

اینست طریقهٔ عامّهٔ مومنان: ظاهر شریعت بکارداشتن وهنگام بلاء دست دردعا و تضرّع زدن وازحقّ جلّ جلاله عافیت خواستن. امّا راه جوانمردان طریقت وارباب حقیقت تسلیم ورضاست والیه الاشارة بقوله : «الّا من اتی الله بقلب سلیم» ویقال : دع التّدبیر الی من خلقك تسترح . تدبیر کار با خداوند کار گذار، تصرّف در آفریده آفرید گار

را مسلّم‌دار ، ازراه اعتراض برخیز، تعرّض وفضول مکن ، ازدرگاه اومعرض‌مباش[1] ، اورا وکیل و کفیل و کارساز خوددان ، تا این فرمان را ممتثل باشی که : « فاتّخذه وکیلاً » هردل که دراو تسلیم ورضا جمع شد، بنقدآن‌تن قرین‌سلامت گشت، وآن سینه‌دست[2] ازآفات بشریّت‌مسلّم‌شد، تسلیم درجهٔ ذبیح و خلیل است(ع). خلیل را خطاب آمد که«اسلم». جواب‌داد که :«اسلمت»؛ پسراز پدرنشان تسلیم دید ، بتعلیم پدر لباس تسلیم پوشید ؛ قرآن مجید از تسلیم پدر وپسر خبرداد که : «فلمّا اسلما» تسلیم دربن‌جهان مسمار دین است و درآن جهان مفتاح دارالسّلام . رضا آنست که بنده‌ای بر پسند باشی و بهرچه رود خرسند باشی و منتظرقضای خداوند باشی، و تسلیم آنست که کار آفریده بآفریدگار بازگذاری .

خود تن بقضا در ده و خود سر کش باش

جز آن نبود که تو نخواهی ، خوش باش !



۱ ـ الف : اعراض مکن ۲ ـ چنین است درهردونسخه .

۱۱٤ - سورة الناس - مدنية

النوبة الاولى

قوله تعالى : « **بسم‌الله الرّحمن‌الرّحيم** » بنام‌خداوند فراخ بخشايش‌مهربان.
«**قُلْ اَعُوذُ بِرَبِّ النّاس**(١)» بگو[ای **محمد**] فریاد خواهم بخدای‌مردمان .
«**مَلِكِ النّاس** (٢)» پادشاه مردمان .
«**اِلٰهِ النّاس**(٣)» خداوند مردمان .
«**مِنْ شَرِّ الْوَسْواس**» از بد دیو وسواس نام «**اَلْخَنّاس**(٤)» که بازایستدو باز پس شود از دل ذا کران .
«**اَلَّذى يُوَسْوِسُ فى صُدُورِ النّاس**» او که‌وساوس[1] می‌افکند در دلهای‌مردمان.
«**مِنَ الْجِنَّةِ وَ النّاس**(٦)» از پریان و مردمان .

النوبة الثانية

این سوره هفتاد و نه حرف‌است ، بیست کلمه ، شش آیه ، جمله به‌**مدینه** فرو آمد، وقومی گفتند: به‌**مکّه** فرو آمد . ودراین‌سوره ناسخ ومنسوخ نیست . وفی‌الخبر عن **عقبة‌بن عامر الجهنی**:انّ رسول‌الله (ص) قال له : « ألا اخبرك بافضل‌ما تعوّذ به المتعوّذون»؟-قلت:بلی!-قال:« قل‌اعوذبرب ّالفلق »«**وقل اعوذ بربّ النّاس**».وفی‌روایة اخری' عن **عقبة** قال : قال لی رسول‌الله (ص) : «الا اعلّمك یا **عقبة** سورتین هما افضل **القرآن** » ؟ ! -قلت : بلی‌یارسول‌الله . فعلّمنی«المعوّذتین»ثم قرأ بهمافی‌صلوة‌الغداة و قال : «اقرأ بهما کلّما قمت ونمت ». وعن **عائشة** قال : کان‌رسول‌الله اذا أوی الی‌فراشه کلّ‌لیلة جمع کفّیه فنفث فیهما وقرأ:« قل‌هوالله احد » و« قل‌اعوذ بربّ الفلق» و« **قل اعوذ بربّ‌النّاس** » ثمّ مسح بهما مااستطاع من جسده یبداء بهما رأسه ووجهه وما

١ ـ الف : وسواس .

اقبل من جسده یصنع ذلك ثلاث مرّات . و عن **عائشة** ایضاً : انّ النّبی (ص) کان اذا اشتکی یقرأ علی نفسه بالمعوّذات و ینفث ، فلمّا اشتدّ وجعه کنت اقرأ علیه و امسح علیه بیده رجاء برکتها . وقال **عقبة بن عامر**: بینا اسیر مع رسول‌اللّٰه(ص) بین **الجحفة والابواء** اذ غشیتنا ریح وظلمة شدیدة، فجعل رسول‌اللّٰه (ص) یتعوّذ باعوذ بربّ الفلق و« **اعوذ بربّ النّاس**» ویقول:«**یا عقبة** تعوّذ بهما فما تعوّذ متعوّذ بمثلهما».وعن **عبداللّٰه ابن حبیب** قال: خرجنا فی لیلة مطر وظلمة شدیدة نطلب رسول‌اللّٰه(ص) فادرکناه ، فقال : « قل »- قلت : ما اقول ؟ - قال :« «قل هو اللّٰه احد» والمعوّذتین حین تصبح وحین تمسی ثلاث مرّات تکفك کلّ شیء» . قوله :

«**قل اعوذ بربّ النّاس** »ای - استجیر و احترز باللّٰه الّذی هو« **ربّ النّاس** » ای - خالقهم وموجدهم .

«**ملك النّاس**»هو الّذی یسوسهم ویدبّر امورهم، خصّ النّاس بالذّکر لانّ فیهم ملوکاً ؛ فاخبر تعالی انّه مالك الملوك .

« **اله النّاس** » یعنی: معبود هم الّذی یستحقّ ان یعبدوه .

« **من شرّ الوسواس** »، هو مصدر کالزّلزال والقلقال ، یعنی:من شرّ الوسوسة الّتی تکون من الجنّة والنّاس؛ والوسوسه : الحدیث الخفیّ ، لقوله : « فوسوس الیه الشّیطان » وصوت الحلیّ یسمّی وسواساً و وسوسة ؛ والموسوس الّذی یکسر الحدیث فی نفسه و وسوسة **الشّیطان** تصل الی القلب فی خفاءِ . وقیل : هو الکلام الخفیّ الّذی یصل مفهومه الی القلب من غیر سماع . وقیل : وسواس النّاس من نفسه ، وهو وسوسة الّتی یحدث بها نفسه . وقیل :« **الوسواس** » هو اسم الشّیطان الّذی یمسّ ابن **آدم** بطیفه ویخیّل الیه ویوذیه ویفزعه فی منامه . و« **الخنّاس** » صفته، وخنوسه انّه یدخل صدر ابن **آدم** یضع خرطومه علی قلبه یوسوس الیه مادام ناسیاً للّٰه عزّوجلّ والآخرة ، فاذا ذکر ابن **آدم** اللّٰه خنس **الشّیطان** و کفّ خرطومه وتأخّر. قال **ابراهیم التّیمی** : اوّل ما یبدو « **الوسواس** » من قبل الوضوءِ . وقال **مقاتل** : انّ **الشّیطان** فی صورة خنزیر یجری

فى جسد العبد مجرى الدّم فى العروق، سلّطه الله على ذلك . فذلك قوله :

«**الّذى يوسوس فى صدور النّاس**» «**من الجنّة والنّاس**» المراد بالنّاس الاوّل: الابرار، و بالنّاس الثّانى: الاشرار. معناه :«**الّذى يوسوس فى صدور النّاس**» الاخيار من الجنّ واشرار النّاس، كانّه امر ان يستعيذ من شرّ الجنّ والانس جميعاً . قال رسول الله (ص) لابى ذر : «تعوّذ بالله من الشّياطين الانس والجنّ». فاثبت « **الوسواس** » من الانسان للانسان كالوسوسة من الشّياطين . و وسوسة الانسان هوالاهواء والله اعلم بالمراد . و كرّر لفظ «**النّاس**» فى خمسة مواضع تبجيلاً لهم و تكرمةً . وقيل : كرّر لانفصال كلّ آية من الاخرى لعدم حرف العطف . وقيل : المراد بالاوّل: الاطفال ومعنى الرّبوبيّة يدلّ عليه . وبالثّانى: الشّبّان ولفظ « **الملك** » المنبىء عن السّياسة يدلّ عليه . وبالثّالث: الشّيوخ ولفظ« **اله**»المنبىء عن العبادة والطّاعة يدلّ عليه. وبالرّابع : الصّالحون و**الشّيطان** مولع باغوائهم دون غيرهم . وبالخامس: المفسدون وعطفه على المعوّذ منهم يدلّ عليه ؛ والله اعلم . قال النّبى (ص) :«عند كلّ ختمة دعوة مستجابة وشجرة فى الجنّة». وعن ابن عمر قال : قال رسول الله (ص): «لاحسد الّا على اثنين. رجل آتاه **القرآن** فهو يقوم به آناء اللّيل و آناءَ النّهار، ورجل آتاه الله مالاً فهو ينفق منه آناءَ اللّيل و آناء النّهار .

النوبة الثالثة

قوله تعالى : « **بسم الله الرّحمن الرّحيم** » اسمٌ عزيزٍ شهدت الافواه بآلائه . و نطقت الالسن بنعمائه ، وتلاشت القلوب عند جلال سلطانه وعزّ سنائه . وفنيت الارواح و بليت الاشباح شوقاً الى لقائه . فلاذرّة من الموجودات فى ارضه وسمائه ، الّا وهى تشهد بجمال صفاته وجلال اسمائه ، كلّ عزيز عزّ فبادنائه ، و كلّ ذليل ذلّ فباقصائه. الخلق عرضة تسخيره بين ابقائه وافنائه و اسعاده واشقائه ، فلا وصل ولاهجر ولاخير ولاشرّ ولاحلو ولامرّ ولاايمان ولا كفر ولاطىّ ولانشر، الّا بارادته ومشيّته وقضائه، «ولله الاسماء الحسنى فادعوه بها وذروا الّذين يلحدون فى اسمآئه» .

ای راه طلب حقیقت ! چه راهی که قدمهای دوستان درتوواله شد؟ ! ای آتش محبّت حقّ! چه آتشی که جانهای عزیزان ترا هیزم شد؟ ! ای قبلهٔ « **بسم‌اللّه** »! چه قبله ای که هر که روی درتو آورد دمار ازجان و روانش برآوردی .آن کدام دلست که آتش‌خانهٔ حسرت تو نیست؟ ! آن کدام جانست که در مخلب باز قهر تو نیست؟

گفتم که : چو زیرم و بدست تو اسیر
بنواز مرا ، مزن تو ای بدر منیر
گفتا که : ز زخم من تو آزار مگیر
در زخمه بود همه نوازیدن زیر

عزیزجانی باید که اورا براسرار « **بسم‌اللّه** » اشرافی دهند ، یك شظیة[1] از حقیقت این نام بر کنگرهٔ طور تجلّی کرد طبق طبق ازوی میشکافت ، و ازهم فرو میریخت ، تا در عالم ذرّه ذرّه گشت ، گفتا : پادشاها اگرسنگ سیاه طاقت این نام داشتی خود در بدو وجود امانت قبول کردی . آری کوه باصلابت برنتافت و طاقت نداشت و دلهای ضعفای این امّت برتافت وقبول کرد . ای جوانمرد ! نه آن دلها میگویم که کلیسیای شرك وشهوت بود ، دلهای بارگیران حضرت سلطان می گویم ، وبار گیر سلطان کسی بود که درهمهٔ اوقات وحالات اگرغرقهٔ لطف وعطا بود یاخستهٔ تیربلا ، باز گشت وی جز باحضرت ربوبیّت نبود ، همه اورا داند ، همه او را خواند ، قصّه نیاز خود بدوبردارد ، از هواجس و وساوس استعاذت بوی کند ، اینست که ربّ العالمین می گوید :

«**قل اعوذ بربّ النّاس**» ای ـ«**اعوذ بربّ النّاس**» «**من شرّ**» «**الجنّة والنّاس**» ای **محمد**! بندگانم را بگو تاچون ازشرّ دیو ومردم فریاد خواهند ، بمن خواهند ، وبا درگاه من گریزند ؛ که جزدرگاه من ایشان‌را پناه نیست ، وخستگی ایشان‌را مرهم جزازفضل مانیست . هرجا که درعالم درویشی است خستهٔ جرمی ، درماندهٔ دردست خصمی، ما مولای اوئیم ؛ هرجا که خراب عمری‌است ، مفلس روز گاری ، ماخریدار او ایم ؛ هرجا که سوخته‌ای‌است ، بیخودی ، لاف زننده‌ای، بی‌خبری، ماشادی جان

۱) شظیة : پاره‌ای ازهرچیز. فرهنگ نفیسی .

اوایم : هرجا که‌زارنده‌ایست‌ازخجلی، سرفرو گذارنده‌ای‌ازبی کسی، مابرهان‌اوئیم . نعت ما چیست ؟ فرش فضل ببادافکندن ، درتربت افلاس تخم برپرا کندن ، دربادیهٔ بیخودی جوی جود کندن ، براب جوی احسان باغ دوستی کشتن ! سه جایگـاه درین سوره خود را جلّ جلاله ببندگان اضافت کرد ، و نام خود فرانام ایشان پیوست . گفت :

« بربّ النّاس»«ملك النّاس »«اله النّاس » دارنده و پرورانندهٔ شما منم ، پادشاه و کاردان‌وکارسازشمامنم ، خداوند رهنمای‌دلگشای شما منم . گاه گوید جلّ جلاله : شمائید بندگان من ، گاه گوید: منم خداوندشما. چه کرامت‌است‌بندگان را بزر گوارتراز آن که خود گوید بجلال‌عزّخویش که : شما آن من‌اید ومن آن‌شما ! ! بنده چون بدین‌مقام رسید وقدم برین بساط قرب‌نهاد ، توفیق موافق وسعادت مساعد او گردد ، دست اغیارازاو کوتاه شود ، وسواس‌خنّاس‌ازشعاع شمع شوق اوبگریزد ، سلطان محبّت درسرای‌خاصّ اونزول کند . آثار وانوارلطف‌الله برحال اوظاهرشود ؛ تاهر که درنگرد ، داند که نواختهٔ فضل اوست وافروختهٔ لطف او .

[ذيل]

فصل

روی **ابوهریرة**: قال: قال رسول‌الله (ص): «اعربوا **القرآن** والتمسوا غرائبه، فانّ الله یحبّ ان یعرب». وقال‌الله عزّوجلّ: «ومن یؤتی‌الحکمة فقداوتی خیراً کثیراً» یعنی: تفسیر **القرآن**. وقال **مجاهد**: احبّ‌الخلق الی‌الله اعلمهم بماانزل. وقال **ابن عباس**: تفسیر **القرآن** علی اربعة اوجه: تفسیر یعلمه العلماء، وتفسیر تعرفه العرب، وتفسیر لایعذر احدٌ بجهالته، یعنی: من‌الحلال والحرام، وتفسیر لایعلم تأویله الّاالله، من ادّعی علمه فهو کذّاب. مفسّر دیگرست وحاکی تفسیر دیگر، نه هر که حکایت کند از گفت مفسّران اورا رسد که خود تفسیر کند. خلافست میان علما که هرعالمی را رسد که **قرآن** را تفسیر کند بذات خویش یانه؟ قومی گفتند: هیچ کس را نرسد و اگر چه فائق وفاضل بود واحکام وادلّه شناسد، و اخبار و آثاردانند؛ بلکه از تفسیر آن باید گفت که از رسول خدا (ص) حکایت کردند، یا از صحابه که در نزول **قرآن** حاضر بودند، یا از تابعین که از صحابه شنیدند و گرفتند؛ و حجّت این قوم آنست که **مصطفی** (ص) گفت: «من‌فسّر **القرآن** برأیه‌فاصاب فقداخطأ». وقومی گفتند: هر که ادبی‌دارد وسیع وفضلی تمام، اورا رسد که **قرآن** تفسیر کند؛ وحجّت ایشان اینست که ربّ‌العزّة گفت[1]: «کتاب انزلناه‌الیك مبارکٌ لیدبّروا آیاته ولیتذکّراولوا الالباب» امّا محقّقان گفتند: این هردو مذهب سربغلوّ و تقصیر باز می‌نهد، هر که برمنقول مجرّد اقتصار کند فقدترك کثیراً ممّا یحتاج‌الیه. وهر که جائز دارد هر کسی را که درعلم تفسیر خوض کند فقد عرّضه للتّخلیط ولم یعتبرحقیقة قوله: «لیدبّروا آیاته ولیتذکّر اولواالالباب». پس کسی را رسد که در تفسیر خوض کند که او را ده علم حاصل بود. علم لغت وعلم اشتقاق وعلم نحووعلم قرآءت وعلم سیروعلم حدیث‌وعلم اصول فقه وعلم احکام وعلم معامله وعلم موهبت. چون این ده علم حاصل‌شد، ازآن بیرون‌شد که: «فسّر **القرآن** برأیه»، پس‌اورارسد که **قرآن** راتفسیر کند. اگر کسی

۱ـ الف: فرمود.

سؤال کنند و گوید : چه‌حکمت‌است که قرآن بعضی محکم آمدو بعضی متشابه ؟ اگر همه محکم بودی مؤنت نظر کفایت بودی وخطا وزلّت درنظر واندیشه نیفتادی ؟ ـ جواب آنست که : این بآن‌ماند که کسی گوید : چرا ربّ العزّة نعیم این جهان که بما داد نه بی‌مؤنت‌وبی‌مشقّت‌دادی‌تانعمت‌وی‌هنیء بودی‌وعطاء وی بی‌رنج بودی !ـ گویند: این ازحکمت خالی‌نیست. حقّ تعالی که آدمی را آفرید اورا بفکرت‌وتمییز[1] مخصوص کرد که هیچ آفریدهٔ دیگر را این دو خصلت نیست . و آدمی را باین دو خصلت مشرّف‌ومکرّم گردانید، گفت: «وفضّلناهم علی کثیرممّن خلقنا تفضیلاً » وباین تشریف وتکریم شایستهٔ‌خلافت زمین کرد[2] چنانکه حقّ تعالی گفت : «ویستخلفکم فی‌الارض». وهمچنین آدمی‌را صفاتی‌داد که خود جلّ جلاله بدان موصوفست ومسمّی . چون علم وحکمت وحلم . پس چون اورا باین دوخصلت فکر وروّیت مخصوص کرد ، هرچه بوی داد از درجهٔ کمال‌قاصرداد ، تا بفکرت وروّیت خودآن را تمام‌گرداند وفائدهٔ آن فکرت و روّیت پدیدآید ومستحقّ ثواب گردد . و این علی‌الخصوص در حقّ آدمی‌است . وحقّ جلّ جلاله ازآن منزّه ومقدّس. ومثال‌این مأکولات ومشروباتست که اصول‌اغذیه ازبهرما بیافرید . وآنکه بفضل خود مارا تمییزوهدایت‌داد تا ازآن اصول و مفردات مرکّبات سازیم ، چنانکه خواهیم و بدان حاجت بود ، والله اعلم .

۱ـ ج : تمیز ۲ـ الف : گشت .

فصل

فی بیان عدد سور القرآن وحروفه وکلماته وبیان مافیها من الخلاف والاختلاف.

عبدالله مسعود گفت: جمله سورتهای **قرآن** صدو دوازده‌است، ازبهر آنکه «قل‌اعوذ» دوگانه از جملهٔ سور نشمرد و در **مصحف** خویش ننوشت. گفتا: کلام ربّ‌العالمین‌است، قدیم نامخلوق، از آسمان‌منزل، همچنانکه گفت جلّ جلاله: «قسمت الصّلوة بینی وبین عبدی نصفین». وقال تعالی: «اعددت لعبادی الصّالحین مالاعین رأت» وقال‌تعالی: «انا اغنی الشّرکآء عن الشّرک». وبسبب آنکه رسول‌خدا(ص) باین دوسوره رقیه[1] بسیار کردی، بروی‌مشتبه شد که از**قرآن**است یانه‌از**قرآن**، وآنکه درمصحف ننوشت.

مجاهد گفت: سورتهای **قرآن** صد و شانزده است، زیرا که وی دو سورهٔ قنوت از **قرآن** شمرد: یکی: «اللّهمّ انّا نستعینك» الی‌قوله: «من‌یفجرك»، دیگر: «اللّهم ایّاك‌نعبد» الی‌قوله: «ملحق»[2]. **زید ثابت** گفت: سورتهای**قرآن** صد وچهارده‌اند وقول درست اینست وجمهور صحابه برین مذهب اند. و در **مصحف** امام که علماء اسلام برآن‌متّفق‌اند، همچنین‌است. ازین‌صدوچهارده‌سوره‌هشتادوچهار مکّیّات‌اندوسی‌سوره مدنیّات، ودربعضی‌ازآن‌اختلاف‌علما است، ودرتفسیرشرح آن بجای‌خویش گفته‌ایم. و گفته‌اند: اوّل‌سوره که به **مکّه** فروآمد: «اقرأ باسم ربّك» استوآخرسوره که‌به**مکّه**

---

۱) رقیه: بضم اول وسکون ثانی: افسون وتعویذ. غیاث‌اللغات ترجمه و شرح قاموس.

۲) ظاهراً ابی بن کعب درمصحف خود افزون برصد وچهارده سوره دوسورهٔ دیگر اضافه داشته است که بسورة الحفد و سورة‌الخلع موسوم است. وبسیاری از روات و مفسران نیز آن دورا روایت کرده‌اند. رجوع شود به: الاتقان سیوطی‌ج ۱ فصل‌نوزدهم ومقدمهٔ کتاب‌المصاحف ابوبکرالسجستانی، طبع ارتور جفری‌لیدن ۱۹۳۷ م. ص ۱۸۰.

اینك برای تتمیم فایده‌آن دورا ذیلاً نقل میکنیم:

سورة الخلع

«اللهم انا نستعینك ونستغفرك. ونثنی علیك ولانكفرك. ونخلع ونترك من یفجرك».

سورة الحفد

«اللهم ایاك نعبد. ولك نصلی ونسجد. والیك نسعی ونحفد. نرجو رحمتك. ونخشی‌عذابك. ان عذابك بالكفار ملحق»

فروآمد: سورهٔ «العنکبوت» و اوّل‌سوره که به مدینه فروآمد: «ویلٌ للمطفّفین» است، وآخرسوره که به مدینه فروآمد: «برآءة»؛ واوّل سوره که رسول خدا (ص) در انجمن قریش آشکار کرد سورهٔ «والنّجم اذاهوی»[1].

و قال حمیدالاعرج: حسبت‌القرآن بالحروف فوجدت النّصف عند قوله فی سورة «الکهف». قال: «انّك لن‌تستطیع معی صبراً» الّذی بعده «و کیف تصبر». و قال غیره من‌المتقدّمین: وجدت‌النّصف عند قوله: «ولیتلطّف» فاللّام فی‌النّصف‌الاوّل والطّاء والفاء فی‌النّصف الثّانی. و قال جماعة من‌القرّاء: النّصف عند قوله: «لقد جئت شیئاً نکراً».

امّا عددآیات قرآن برعداد کوفیان،وهوالعددالمنسوب‌الی‌علی بن ابی‌طالب (ع)، شش‌هزار و دویست وسی و شش‌آیت؛ و برعدد بصریان شش هزار و دویست و چهار آیت، و برقول جمهور اهل علم شش‌هزار و ششصد و شصت و شش آیت. و در کلمات قرآن علماء مختلف‌اند؛ واختیار قول‌عطاء بن یسار است: هفتاد وهفت هزار و چهارصد و سی‌و سه کلمه. ودر حروف اختلافست. ابن‌عباس گفت: سیصد هزارو بیست وسه هزاروششصد وهفتاد ویك[1] حرف. مجاهد گفت: سیصد هزارو بیست‌ویك هزارو صدوبیست حرف. عبدالله مسعود گفت: سیصدهزارو بیست ودو هزاروششصد و هفتاد حرف. قال: ولتالی القرآن بکلّ حرف عشرحسنات.

جماعتی اهل تفسیرحروف قرآن از الف تا یا برشمرده اند. گفتند:

عدد الف، چهل و هشت هزار و هشصد و هفتاد و دو است.

عدد با یازده هزاروچهارصدوبیست وهشت است.

عدد تا ده‌هزارو صدونودونه است.

عدد ثا هزارودویست وهفتاد و شش است.

عدد جیم سه هزارودویست وهفتاد وسه است.

عدد حا سه‌هزارو نهصدونودو سه است.

۱) سیاق اعداد در نثر کهن چنین بود.

عدد **خا** دو هزارو چهارصد وشانزده است .

عدد **دال** پنج هزارو ششصد و چهل ودو است .

عدد **ذال** چهارهزارو ششصد ونودوهفت است .

عدد **را** یازده هزاروهفصد و نودوسه‌است .

عدد **زای** هزارو پانصدو نود است .

عدد **سین** پنج هزار و هشصد و نود و یك است .

عدد **شین** دوهزارو دویست و پنجاه و سه است .

عدد **صاد** دوهزاروسیزده‌است.

عدد **ضاد** هزاروششصد و هفده است .

عدد **طا** هزارودویست و هفتاد و چهار است .

عدد **ظا** هشصدو چهل‌ودو است .

عدد **عین** نه‌هزارودویست‌وبیست است .

عدد **غین** دوهزارودویست و هشت است .

عدد **فا** هشت هزار و چهار صد ونود ونه است .

عدد **قاف** شش هزار و هشصد و سیزده است .

عدد **کاف** نه‌هزاروپانصد است .

عدد **لام** سی‌هزاروچهارصدوسی و دو است .

عدد **میم** بیست‌وشش هزارو صدوسی وپنج است .

عدد **نون** بیست‌و شش هزارو پانصد و شصت است .

عدد **واو** بیست و پنج هزار و پانصد و سی و شش است .

عدد **ها** هفده هزار و هفتاد است .

عدد **لام الف** چهار هزار وهفصد و بیست است .

عدد **یا** بیست و پنج هزار و نهصد و نوزده است .

درهرحرفی ارادتی ، درهر کلمتی اشارتی ، درهر آیتی زیادتی ، درهرسورتی

سعادتی ، درهر حرفی بدایتی ، درهر کلمتی هدایتی ، درهر آیتی رعایتی ، درهر سورتی سرایتی ، درهر الفی آلائی ، درهر بائی بهائی ، درهر تائی تحفه‌ای ، درهر ثائی ثوابی ، در هر جیمی جزائی ، درهر حائی حیائی ، در هر خائی خیالی ، درهر دالی دوائی ، درهر ذالی ذوقی ، درهر رائی راحتی ، درهر زائی زیادتی ، درهر سینی سنائی ، درهر شینی شعاعی ، در هر صادی صفائی ، درهر ضادی ضیائی ، درهر طائی طهارتی ، درهر ظائی ظرافتی ، درهر عینی عنایتی ، درهر غینی غبنی ، درهر فائی فایدتی ، درهر قافی قربتی ، درهر کافی کرامتی ، درهر لامی لوائی ، درهر میمی منائی ، درهر نونی نوری ، درهر واوی ولائی ، درهر هائی هوائی ، درهر لام الفی الفی ولطفی ، درهر یائی یمنی . که داند لطائف **قرآن** ؟ که دریابد عجائب **قرآن** ؟ ! اگر مردی بصفاء اعتقاد و یقین درست **قرآن** بر کوه خواند ، ازبیخ بر آید !

مصطفی (ص) گفت : «والّذی نفسی بیده لو ان رجلاً موقناً قراه علی جبل لزال» .

قرآن آموز را حساب نبود . **قرآن** دان را حجاب نبود ، **قرآن** خوان را عذاب نبود . هر که دست در **قرآن** زد ، دست در عروهٔ وثقی زد ، وهر که دست درعروهٔ وثقی زد ، کار وی بعلی است ، تماشاگاه وی بستان عزّت مولی است ، وازحضرت عزّت اورا باسم سعادت نداست !

مصطفی (ص) گفت : «انّ لله عزّوجلّ اهلین من النّاس» . ـ قالوا : یارسول‌الله من اهل‌الله ؟ ـ قال : « اهل **القرآن** هم اهل الله عزّوجلّ » . کسان الله و خاصگیان او خوانندگان **قرآن** اند ، دانایان به **قرآن** اند ، معتقدان در **قرآن** اند . چون خواهی که بالله تقرّب کنی ، هم بکلام او کن ، که کلام اوهم ازوست . منه بدأ والیه یعود ،

قرآن اصل ایمانست ، واساس معرفت **قرآن** برهان نبوّت است ومعنی رسالت . **قرآن** منشور هدایت است ، و قانون حکمت . **قرآن** نامهٔ تذکرت است ، وصحیفهٔ رحمت . **قرآن** شاهد حقّ است و مایهٔ حقیقت . **قرآن** بیان جلال الوهیّت است ، ونشان جمال ربوبیّت . هر کرا **قرآن** انیس است ، الله اورا جلیس است . هر کرا **قرآن** رفیق است ، قرینش توفیق است . هر کرا **قرآن** امام است ، مقرّش دارالسّلام است . قال النّبی (ص) : «انّکم لن ترجعوا الی الله بشیء احبّ الیه من شیء خرج» . یعنی : **القرآن** .

و قال (ص) : «خیر کم من تعلّم **القرآن** و علّمه» . وعن **ابی‌شریح الخزاعی** قال : خرج علینا رسول‌الله فقال : « ابشروا ابشروا الیس تشهدون ان لااله الّا الله وانّی رسول‌الله»؟ ـ قالوا : بلی. قال :«فانّ **هذا القرآن** سببٌ طرفه بیدالله وطرفه بایدیکم، فتمسّکوا به فانّکم لن تهلکوا ولن تضلّوا بعده ابداً» . و عن **ابی هریرة** قال : قال رسول‌الله(ص):«ایحبّ احدکم اذا رجع الی اهله‌ان یجدفیه ثلاث‌خلفات‌عظام سمان»؟ ـ قلنا : نعم . ـ قال: «فثلاث آیات یقرأ بهنّ احدکم فی‌صلوته خیرٌ له من‌ثلاث خلفات عظام سمان»! وعن **علی** (ع) عن النّبی (ص) قال :«من قرأ **القرآن** فاستظهره فاحلّ حلاله و حرّم حرامه ادخله‌الله الجنّة و شفّعه فی عشرة من اهل بیته کلّهم قدوجبت له‌النّار». وقال(ص) :«لو کان **القرآن** فی‌اهاب مامسّه‌النّار». وقال:«اقرؤا **القرآن** فانّه یأتی یوم‌القیامة شفیعاً لاصحابه». وقال(ص) : «نزل **القرآن** علی‌خمسة اوجه :حلال و حرام و محکم و متشابه و امثال . فاحلّوا‌الحلال[1] و حرّموا‌الحرام، واعملوا بالمحکم وآمنوا بالمتشابه و اعتبروا بالامثال» .

۱ـ درنسخهٔ «ج» الحرام بود ، واین فصل‌ازنسخهٔ «الف» ساقط است ، قیاساًبجای‌الحرام الحلال گذاشتیم .

فصل

بدانکه‌اصحاب رسول(ص)، ایشان که درتفسیر قرآن سخن گفته‌اند، معروف چهار کس‌اند: **علی بن ابیطالب**(ع) و**ابن عباس**و**ابن مسعود** و **اُبیّ بن کعب**. و **علی**(ع) درعلم تفسیر ازهمه فائق‌وفاضلتر بود، پس **ابن عباس**. قال **ابن عباس**: **علی** (ع) عُلّم علماً علّمه‌رسول‌الله(ص) ورسول‌الله(ص) علّمه‌الله‌عزّ وجلّ؛ فعلم النّبی(ص)من علم‌الله‌وعلم **علی**(ع) من علم النّبی(ص) وعلمی من علم **علی**(ع). وماعلمی وعلم اصحاب **محمد**(ص) فی علم **علی**(ع) الّا کقطرة فی بحر!

ابن عباس گفت: شبی از شبها **علی** (ع) مرا گفت: «چون نماز خفتن گزارده باشی، نزدیك من حاضرشو، تاترا فایده ای‌دهم». گفتا: و کانت لیلةً مقمرةً شبی‌سخت روشن بود، از نورماهتاب. **علی** (ع) گفت: «یا **بن عباس** ماتفسیرالالف من «الحمد» تفسیر الف «الحمد» چیست»؟ـ گفتم: توبه‌دانی ای‌علی! پس‌درسخن آمدویك ساعت ازساعات شب درتفسیرالف «الحمد» سخن گفت. آنکه گفت: «فما تفسیراللّام من «الحمد»»؟ جواب همان دادم. و یك ساعت دیگر درتفسیر حرف لام سخن گفت. پس‌در حا همچنان، ودرمیم همچنان، ودر دال‌همچنان. چون ازتفسیراین حروف فارغ گشت، برق عمودالفجرصبح صادق ازمشرق سربرمی‌زد. ازینجا گفت **علی** (ع): «لوشئت لاوقرت سبعین بعیراًمن‌تفسیرسورةالفاتحة». **ابن عباس** گفت: علم خود در جنب علم **علی** (ع) چنان دیدم کالغدیر الصّغیر فی البحر. و **ابن عباس** درعلم تفسیرچنان بود که **علی** (ع) گفت: «کأنّه ینظر الی‌الغیب من وراءِ ستررقیق من‌جودة رأیه و کثرة اصابته».

عمر خطّاب گفت: من کان سائلاً عن شیءٍ من **القرآن** فلیسأل **عبد الله بن عباس**فانّه‌حبر **القرآن**. وعمر **خطّاب** هرگه که‌چیزی بروی‌مشکل‌شدی **ابن عباس** را گفتی: غصّ یاغوّاص، ای ـ اشر برأیك.

سعید بن جبیر گفت: ساعتی‌بنزدیك**ابن عباس** نشسته بودم، جماعتی‌اهل تفسیر

آمدند ومشکلهای تفسیر ازوی پرسیدند ، همه را بصواب جواب داد. قومی قرّایان ومقریان آمدند وازوی مشکلهای قرآءت پرسیدند ، جواب داد . قومی اعراب آمدند وازحلال و حرام پرسیدند ، جواب داد. قومی ازلغت عرب پرسیدند، جواب داد . قومی شعرا آمدند ومشکلات شعر پرسیدند ، جواب داد . **سعیدجبیر** گفت : من برخاستم وبوسه برسروی نهادم و گفتم : یابن عمّ رسول الله (ص) ماعلی الارض اعلم منک! فتبسّم . واین علم وی از آن بود که چون ازمادر در وجود آمد، **عباس** اورادر خرقه‌ای پیچیدوپیش **مصطفی** (ص) آورد ؛ ورسول اورا بر کنارخویش نشاند ، وبانگشت مبارك خریش خیوی خود در دهن وی نهاد و بمالید ، و دست بسروی فروآورد و گفت : «اللّهم علّمه التّأویل و التّنزیل وفقّهه فی الدّین واجعله من عبادك الصّالحین واجعله امام المتّقین ». آنکه رسول خدا (ص) با **عباس** نگریست، گفت: «یاعمّاه، عن قلیل تراه فقیه امّتی والمؤدّی الیها تأویل التّنزیل »

و یروی انّ **ابن عباس** اذا جلس للتّفسیر بدأ فی مجلسه بالقرآن ثمّ بالتّفسیر و ثمّ بالحدیث.وقال : یاایّها النّاس انّ الله عزّوجلّ بعث **محمداً** (ص) وانزل علیه **القرآن** وفرض علیه الفرائض وامره ان یعلّم امّته، فبلغ رسالته ونصح لامّته وعلّمهم ما لم یکونوا یعلمون وبیّن لهم مایجهلون . قال الله تعالی :«وانزلنا الیك الذّکر لتبیّن للنّاس ما نزّل الیهم ولعلّهم یتفکّرون » .

« وتمّت کلمة ربك صدقاً وعدلاً »

پایان کتاب کشف الاسرار

« از سورهٔ مجادله تا آخرسورهٔ ناس »

فهرست سور و آیات

از

ترجمه وتفسیر و تأویل

مجلد دهم

کشف الاسرار

الجزء الثامن والعشرون

۵۸- سورة المجادلة (مدنية ۲۲ آية)

۵۹-سورة‌الحشر(مدنیة۲۴ آیة)

۶۰ - سورة الممتحنة (مدنیة ۱۳ آیة)

٦١ - سورة الصف (مدنية ۱۴ آية)

٦٢- سورة الجمعة (مدنية ١١ آية)

٦٣- سورة المنافقین (مدنية ١١ آية)

٦٤ - سورة التغابن (مکیة ١٨ آیة)

۶۵-سورة‌الطلاق(مدنیة ۱۲ آیة)

٦٦ ـ سورة التحريم (مدنية ١٢ آية)

الجزء التاسع والعشرون

٦٧ ـ سورة الملك (مكية ٣٠ آية)

النوبة‌الثالثة

٦٨ ـ سورة‌القلم ـ (مکیة ٥٣ آیة)

النوبة‌الاولی

النوبة‌الثانیة

۶۹- سورة الحاقة (مکیة ۵۲ آیة)

۷۰- سورة المعارج (مکیة ۴۴ آیة)

۷۱- سورة نوح (مكية۲۹ آية)

۷۲-سورة الجن (مکیة ۲۸ آیة)

۷۳ - سورة المزمل (مکیة ۲۰ آیة)

۷۴- سورة المدثر (مکیة ۵۵ آیة)

النوبة الثالثة

۷۵- سورة القيمة (مكية ۴۰ آية)

النوبة الاولى

النوبة الثانية

۷۶ ـ سورة‌الانسان(الدهر)(مکیة۳۱ آیة)

النوبة الاولی

النوبة الثانیة

۷۷ـ سورة المرسلات (مکیه ۵۰ آیة)

الجزء الثلاثون

۷۸- سورةالنبا (مكية۴۱آية)

النوبة الثالثة

۷۹- سورة النازعات (مکیة ۴۶ آیة)

۱- النوبة الاولی

النوبة الثانیة

۸۰ - سورة عبس (مكية ۴۲ آية)

النوبة الاولى

النوبة الثانية

۸۱- سورة التکویر (مکیة ۲۹ آیة)

۸۲ - سورة الانفطار (مکیة ۱۹ آیة)

صفحه

النوبةالثالثة

۸۳- سورة التطفیف (مکیة ۳۶ آیة)

النوبة الاولی

النوبةالثانیة

النوبة الثالثة

۸٤ ـ سورة الانشقاق (مكیة ۲٥ آیة)

النوبة الاولی

النوبة الثانیة

۸۶ ـ سورة الطارق (مکیة ۱۷ آیة)

۸۷ ـ سورة الاعلی (مکیة ۱۹ آیة)

۸۸ـ سورة الغاشیة (مکیة ۲۶ آیة)

۸۹ـ سورة الفجر (مکیة ۳۰ آیة)

النوبة الاولی

النوبة الثانیة

النوبة الثالثة

۹۰- سورة البلد (مکیة ۲۰ آیة)

۹۱- سورة الشمس (مکیة ۱۵ آیة)

۹۲- سورة اللیل (مکیة ۲۱ آیة)

۹۳ - سورة الضحی (مکیة ۱۱ آیة)

النوبة الثالثة

۹۴ - سورة الانشراح (مکیة ۸ آیة)

النوبة الاولی

النوبة الثانیة

النوبةالثالثة

۹۵_ سورةالتین (مکیة ۸ آیة)

النوبة الاولی

النوبة الثانیة

۹۶- سورة العلق (مکیة ۱۹ آیة)

۹۷- سورة القدر (مکیة ۵ آیة)

۹۸ـ سورة البينة (مكية ۸ آية)

۹۹ـ سورة اذا زلزلت (مدنية ۸ آية)

۱۰۰ـ سورة العادیات (مکیة ۱۱ آیة)

۱۰۱ـ سورة القارعة (مکیة ۱۱ آیة)

۱۰۲ _ سورة التکاثر (مکیة ۸ آیة)

۱۰۳ - سورة العصر (مکیة ۳ آیة)

۱۰۴ - سورة الهمزة (مكية۹ آية)

۱۰۵ _ سورة الفيل (مكية۵آية)

۱۰۶ - سورة قريش (مكية ۴ آية)

۱۰۷ - سورة الدين (مكية ۷ آية)

۱۰۸ سورة الكوثر (مكية ۳ آية)

۱۰۹ - سورة الکافرون (مکیة ۶ آیة)

۱۱۰ - سورة النصر (مدنیة ۳ آیة)

۱۱۱ - سورة تبت (مکیة ۵ آیة)

۱۱۲ - سورة الاخلاص (مکیة ٥ آیة)

۱۱۳ - سورة الفلق (مدنیه او مکیة ٥ آیة)

۱۱٤ - سورة الناس (مدنية ٦ آية)

فصل

فصل

فصل

خلاصهٔ فهرست

پایان



تفسیر ما

کرد کشف اسرار حق، تا بر دل ما پیر ما

میرسد تا عرش حق، آوازهٔ تکبیر ما

شاد باشیم از جفا، هرگز نگردیم از وفا

هست آیین صفا تدبیر ما از پیر ما

از دل ما شعله‌ای برجست و در عالم گرفت

سوخته بنگر جهان از آه عالم گیر ما

بر سواد دیده با نوك مژه از خون دل

راز عشق اوست زان لوح و قلم تحریر ما

نیست جز آن غرّهٔ بیضا عیان بردل، که هست

شرح سودای دو زلفش روز و شب تقریر ما

ما رخ ایمان نهان در کفر مویش دیده‌ایم

شیخ گو خوش باش در اندیشهٔ تکفیر ما

حافظ وقتیم و در دل آیتی از لطف اوست

«زان سبب جز لطف و خوبی نیست در تفسیر ما»

گفت: **حکمت** ازازل باشد اسیر زلف من

بسته بینی تا ابد بر پای او زنجیر ما

طهران اسفند ماه ۱۳۳۸

شعبان ۱۳۷۹